بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

خير كلمات الشكر ما افتتح به القران من الحمد فالحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد واله اجمعين **اما بعد** فاني طالعت كتاب شيخ الاسلام فريد عصره ووحيد دهره ابي اسمعيل عبد الله بن محمد ابن على الانصاري قدس الله روحه في تفسير القران وكشف معانيه ورايته قد بلغ به حد الاعجاز لفظا ومعنى وتحقيقا وترصيعا غير انه اوجز غاية الايجاز وسلك فيه سبيل الاختصار فلا يكاد يحصل غرض المتعلم المسترشد ويشفي غليل صدر المتامل المستبصر فاردت ان انشر فيه جناح الكلام وارسل في بسطه عنان اللسان جمعا بين حقايق التفسير ولطائف التذكير وتسهيلا للامر على من اشتغل بهذا الفن فصممت العزم على تحقيق ما نويت وشرعت بعون الله في تحرير ما تممت في اوائل سنة عشرين وخمسمائة وترجمت الكتاب بكشف الاسرار وعدة الابرار ارجو ان يكون اسما يوافق مسماه ولفظا يطابق معناه والله ولي التوفيق لاتمامه وتحقيق غرضنا فيه وهو حسبي ونعم المعين **شرط** ما درين كتاب انست كه مجلسها سازيم در آيات قرآن بر ولا ودر هر مجلس سه نوبت سخن گوييم اول پارسي ظاهر بر وجهي كه هم اشارت بمعني دارد وهم در عبارت غايت ايجاز بود ديگر نوبت تفسير گوييم ووجوه معاني وقراآت مشهور وسبب نزول وبيان احكام وذكر اخبار واثار ونوادر كه تعلق بآيت دارد ووجوه ونظاير وما يجري مجراه سه ديگر نوبت رموز عارفان واشارات صوفيان ولطائف مذكران اكنون بتوفيق الهي وتيسير رباني در آن خوض كنيم **النوبة الاولى قوله تعالى** بسم الله بنام خداوند الرحمن جهاندار دشمن پرور بخشاينده الرحيم دوست بخشاي بمهرباني الحمد لله ستايش نيكو وثناء بسزا خداي را رب العالمين خداوند جهانيان ودارنده ايشان الرحمن الرحيم فراخ بخشايش مهربان مالك يوم الدين خداوند روز رستخيز وپادشاه روز شمار وپاداش اياك نعبد

ترا پرستيم واياك نستعين واز تو ياري خواهيم اهدنا راه نمون باش ما را الصراط المستقيم براه راست درست صراط الذين انعمت عليهم راه ايشان كه بواجب خود نهادي ونيكوئي كردي بر ايشان غير المغضوب عليهم نه راه جهودان كه خشم است بر ايشان از تو ولا الضالين ونه ترسايان كه گم شدند از راه تو آمين خدايا چنين باد **النوبة الثانية** روى ابو هريرة رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم يقول الله تعالى قسمت الصلوة بيني وبين عبدي نصفين فنصفها لي ونصفها لعبدي ما سال فاذا قال العبد بسم الله الرحمن الرحيم يقول الله تعالى سماني عبدي واذا قال العبد الحمد لله رب العالمين يقول الله تعالى حمدني عبدي واذا قال العبد الرحمن الرحيم يقول الله تعالى اثنى على عبدي واذا قال العبد مالك يوم الدين يقول الله تعالى مجدني عبدي وفي رواية فوض الي عبدي واذا قال العبد اياك نعبد واياك نستعين يقول الله تعالى اياي نعبد وبي نستعين فهذا لي وباقي السورة لعبدي ولعبدي ما سال مصطفى صلى الله عليه وسلم درين حديث خبر داد از كردگار قديم وخداوند مهربان عز جلاله وتقدست اسماؤه وتعالت صفاته كه از بنده نوازي ومهرباني وبزرگواري خود گفت قسمت الصلوة قسمت كردم خواندن سورة الحمد ميان من وميان بنده من چون بنده گويد بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى گويد بنده من مرا نام نهاد وبنام ديگر خواند چون بنده گويد الحمد لله رب العالمين الله گويد بنده من مرا سپاس داري كرد واز من آزادي نمود چون بنده گويد الرحمن الرحيم الله گويد بنده من مرا ستايش نيكو وثنا بسزا گفت چون بنده گويد مالك يوم الدين الله گويد بنده من مرا بزرگواري وپاكي بستود بنده من بپست وامن داد وكار وامن گذاشت دانست كه بسر بنده كار وي ما ايم تمام كننده نعمت بر وي ما ايم سازنده كار وي ود ونده رساننده بوي ما ايم ما را مي پرستد وازما ميخواهد دست نياز سوي ما بر داشته است كه اهدنا تا آخر سوره همه بنده را دعاست واو راست آنچه خواست درين خبر سورة الحمد را صلوة نام نهاد تا تنبيه بود بنده را كه نماز بي سورة الحمد درست نيست وبه قال النبي صلى الله عليه وسلم لا صلوة الا بقراءة فاتحة الكتاب وروى من صلى صلوة فلم يقرأ فيها بفاتحة القرآن فهي خداج هي خداج غير تمام مذهب شافعي رضي الله عنه آنست كه سورة الحمد در همه ركعات نماز واجبست هم بر امام وهم بر ماموم وبر منفرد در نماز جهري ودر نماز اسرار وبانكه درين سوره نه ناسخست ونه منسوخ وبعد دكوفيان صد وچهل ودو حرفست وبيست ونه كلمه وهفت آيت از آن هفت آيه يكي تسميه است چنانكه مذهب شافعي رضي الله عنه است وروايت ابو هريره رضي الله عنه

از رسول خدای صلی الله علیه وسلم وذلك قوله الحمد لله رب العالمین سبع ایات احدیهن بسم الله الرحمن الرحیم
وهی السبع المثانی وهی ام القرآن وهی فاتحة الکتاب این خبر دلیلست که بسم الله الرحمن الرحیم از سورهٔ
فاتحه آیتی است و عین قرائت خواندن آن در هر نماز واجب و جهر آن در نماز جهری سنت و مصطفی
صلی الله علیه وسلم این سوره را در بین خبر سه نام نهاد یکی سبع مثانی دیگر فاتحة الکتاب سه دیگر
ام القرآن سبع مثانی از آن گفت که هفت آیت است و در هر رکعتی نماز بخوانند بوی باز کردند و نیز گفته اند
از بهر آن که جبرئیل علیه السلام دو بار بآن فرود آمد یکبار بمکه و یکبار بمدینه تعظیم آن را پس این سوره
هم مکی است و هم مدنی و گفته اند سبع مثانی بآن گفت که این امت را مستثنی است فلم یخرجها الله تعالی لغیرهم
هیچ امتی دیگر نبوده این سوره از اینجا بود که جبرئیل آمد بمصطفی صلوات الله وسلامه علیهما و گفت
یا رسول الله ابشر بسورتین اوتیتهما لم یؤتهما من قبلك فاتحة الکتاب وخاتمة سورة البقرة و فاتحه بآن گفت که
در مصحفها ابتدا بآن کنند و کودکان را بتعلیم و در نمازها ابتدا بآن کنند و در هر کاری که بدان شروع کنند
اول گوید بسم الله و بسم اول سوره است و گفته اند فاتحه بآن گفت که اول سورتی که از آسمان فرود آمد
این بود و به قال ابو میسرة اول ما اقرأ جبرئیل النبی صلی الله علیهما وسلم بمکة فاتحة الکتاب الی خاتمتها و ام القرآن
از آنست که اصل علوم قرآن و جمله کتابهاء خداوندست هر چه در کتابهاست از علوم دینی و مکارم اخلاق
معظم آن در این سوره از وی اشارت موجودست و مثله الدماغ سمی ام الرأس لانه یجمع الحواس والمنافع
وام القری اصل لجمیع البلدان حیث دحیت من تحتها و گفته اند از رایت سلطان که در معسکر قبلهٔ لشکر باشد
ام گویند پس این سوره را ام القرآن از اینجا گفتند یعنی که مفزع اهل ایمانست و مرجع اهل قرآن مصطفی
صلی الله علیه وسلم در بعض اخبار این سوره را شفا خواند و ذلك قوله صلی الله علیه وسلم ام القرآن شفاء من کل
داء و روی انه قال صلی الله علیه وسلم فاتحة الکتاب شفاء من السم اکنون تفسیر کو بسم و معانی بسم الله معناه
بدأت بسم الله فابدؤا میگوید در گرفتم بنام خویش و در پیوستم بنام خویش آغاز کردم بنام خویش در گیرید
بنام من در پیوندید بنام من آغاز کنید بنام من اسم اینجا بمعنی ذاتست چنانکه جای دیگر گفت سبح اسم ربك
میگوید بپاکی بستای نام خداوند خویش را نام زیادتست و معنی آنست که بپاکی بستای خداوند خویش را جای دیگر
گفت تبارك اسم ربك بابرکت و با بزرگواری و برتریست نام خداوند تو نام زیادتست و معنی آنست که
بابرکت و بزرگواری و برتری است خداوند تو و این در علم توحید و در لغت رواست و دو آیتی در لغت عرب

است که

است که لبید گفت شعر الی الحول ثم اسم السلام علیکما • ومن یبك حولا کاملا فقد اعتذر • و در علم توحید گفته اند که
نزدیك اهل حق اسم و مسمی یکیست نام و نامور یکی والله بنا همه نامهاء خداوند و نام حقیقی و معنی هست با آنکه
همه نامها روی به است و حقیقی و پاك و ازلی و نیکو و بزرگ قال الخلیل بن احمد البصری الله هو الاسم الاکبر اما
هر نامی از صفتی شکافته چون علیم از علم و قدیر از قدرت و رحیم از رحمت یا بر کردی نهاده چون صانع از صنع
و خالق از خلق و قابض از قبض و باسط از بسط مگر این نام حقیقی که نه بر کرد نهاده و نه از صفت شکافته و با
همه نامها است نه بینی که هر جای گوید الله غفور رحیم است الله سمیع و بصیر است الله لطیف است و خبیر الله
بنا نهد و دگر نامها را بر آن اوصاف بندد و قرآن سه هزار و بیست و هفت جای خود را نام الله گفت
خویشتن را بآن نام برد و ایشان که بتها را لات نام کردند ایشان را گفت یلحدون فی اسمائه در نام من
همی الحاد آرند و نام من بکجی می بیرون برند و کج میکردانند و مرا ناسزا دهند خواستند دشمنان وی که
بت را هم نام وی کنند الله تعالی از بر ایشان شکست و بر ایشان تباه کرد تا چون خواستند که الله نام کنند
لات نام کردند لات بت است و الله خدای است و آفریدگار است یقول جل جلاله هل تعلم له سمیا او را هم
نام دانی یعنی که هیچ کس را جز وی الله نخوانند و نه رحمن و در اشتقاق نام الله علما مختلف اند و سخن در آن مشتبه
است و خلقی از مهتران علما و بزرگان دین از آن پرهیز کرده اند و انکار کرده اند و قومی در آن شروع کرده اند
و بعضی گفتند اشتقاق آن از اله است یقال الهت الیه ای سکنت الیه فکان الخلق یسکنون عند ذکره و
یطمئنون الیه و به قال عز و جل الا بذکر الله تطمئن القلوب میگوید الله اوست که آرام خلق بذکر اوست
سکون دل دوستان بنام اوست شادی جان مؤمنان بیاد اوست ذکر وی آیین زبان نام وی راحت جان یافت
سور دل و سرور دوستان و گفته اند اشتقاق آن از وله فی الشیء است یعنی تحیرت فیه فکان العقول تتحیر
فی کنه صفته و عظمته والاحاطة فی کیفیته میگوید الله اوست که عقلهاء زیرکان و فهمهاء دانایان در مبادی
اشراق جلال وی حیرانست و از دریافت چگونگی صفات و افعال وی نومید شعر تحیر القلب فی اثار قدرته •
تحیر الطرف فی انوار اللؤلؤ • قدر خویش بر داشت و صفت خویش در حجب عزت نگه داشت تا هر نامحرمی نااهلی
باسرار قدم بینا نگردد و بر بسته هر متمنی متعنتی بد و یافت آن نرسد آن دست که تو داری خود بکجا رسد و آن
دیده که تراست خود چه بیند سالها کروبیان هفتصد هزار ساله تسبیح قائم بود از ادراك جلال لم یزل و لا یزال
اطماع ایشان از دریافت آن گسسته و اقدام ایشان بسلاسل قهر بسامیر هیبت در مقر عزت خود دوخته و از دریافت ایشان

در بسته وجمال لم يزل ولا يزال متعزز بصفات كمال ناطق باين كلمات كه فلله العزة جميعا شعر الذات والنعت
والاسماء والكمال جلت عن الوهم والادراك او علموا • اينان كه در اشتقاق اين سخن كفتند قومی اصل آن اله نهادند
كالمكتوب يسمی كتابا والمحسوب يسمی حسابا پس الف ولام تفخيم وتعظيم را در افزودند پس حرف همزه استثقال را
بيفكندند وكسره آن بالام تعظيم نقل كردند آنكه دو لام متحرك بود يكی در ديكری ادغام كردند وكفتند الله
واختلاف است علما را كه الله اسم علمست يا اسم صفت ودرست آنست كه اسم علمست از بهر آنكه خدای را عز وجل اسما
وصفتها روانست لابد اسم علم بايد تا آن اسماء صفات دران برود وبران بسته شود چنانكه در ابتدا بآن اشارت كرديم
وتا فرق باشد ميان اسم ذات واسم صفات علم اسم ذاتست كه اسماء صفات بر آن روانست ودر ازل وابد نام
مسمی آن ذاتست بذات بزرگوار وكمال تعزز وجلال تقدس خويش نه بعبادت متعبدان وطاعت مطيعان اما نام
رحمن در جاهليت نشناختند كه الله ميكويد واذا قيل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن چون ايشانرا كويند
سجود كنيد رحمن را ايشان كويند رحمن چيست جای ديكر فرمود وهم يكفرون بالرحمن ايشان همی كافر شوند برحمن می
پرسند كه كيست وچيست قل هو ربی لا اله الا هو يا سيد پاسخ كن ايشانرا كه او خدای منست آن خدايی كه جز
او خدايی نيست ديكر جای پاسخ فرمود وكفت قل هو الرحمن آمنا به واز اينجاست كه بعضی علما كفتند رحمن اسم
عبرانی است وقريش از آن نمی شناختند وقول درست آنست كه رحمن لفظ عربی است مشتق از رحمت اما در توريت
وميان اهل كتاب معروف بوده است ولهذا روی ان عبد الله بن سلام قال للنبی صلی الله عليه وسلم كنا نقرأ فی التوریة الرحمن
فانزل الله تعالی قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن اياما تدعوا فله الاسماء الحسنی ميكويد او را الله خوانند از بن
هر دو بهر چه خوانيد بنام نيكو ميخوانيد ورحمن مطلق جز خدای را عز وجل نكويند ومخلوق را باطلاق اين نام
ننهند نه بينی كه كافران چون مسيلمهٔ كذاب را اين نام نهادند باطلاق ننهاده اند بلكه مقيد كردند وكفتند
رحمن يمامه ورحمن در معنی فراخ رحمت ترست از رحيم ودر بعضی دعا آورده اند كه يا رحمن الدنيا ورحيم الاخرة
يعنی بخشاينده در اين كيتی بر همكنان ودر آن كيتی خاصه بر مؤمنان روايت كنند از ابن عباس كه كفت انهما اسمان
رقيقان احدهما ارق من الآخر حسين بن الفضل كفت مكر كه او را درين جز وهم افتاد كه رفيقان احدهما
ارفق من الآخر ظاهر ترست بهر آنكه رقت در صفت خدايی نيست ورفق هست وذلك فی قوله صلی الله عليه وسلم
ان الله رفيق يحب الرفق علما مختلف اند كه رفق كدام يكی است سعيد بن جبير كفت كه رحمن است كه رحمت ونعمت وی
بر مؤمن وكافر وبر دوست ودشمن روانست ووكيع جراح كفت رحيم است از آنكه اشارت بآن رحمت

دارد

دارد كه هم در دنياست وهم در عقبی مفسران از اينجا كفتند الرحمن العاطف علی جميع خلقه بان خلقهم ورزقهم
وبه قال تعالی ورحمتی وسعت كل شیء والرحيم بالمؤمنين خاصة بالهداية والتوفيق فی الدنيا وبالجنة والرؤية
فی العقبی قال الله تعالی وكان بالمؤمنين رحيما رحمن مهربانست بر همهٔ خلق كرويدكان وناكرويدكان از روی آفريدن
وروزی دادن ورحيم مهربانست خاصه بر مؤمنان از روی هدايت وتوفيق طاعت در دنيا وبهشت ورؤيت
در عقبی رحمن از روی معنی عامست كه بمعنی آفريدن وروزی دادنست همه خلق را واز روی لفظ خاص
است كه مخلوق را اين نام نيست ورحيم از روی لفظ عامست كه مخلوق را اين نام كويند واز روی
معنی خاص است كه بمعنی هدايت وتوفيق طاعتست واين جز مؤمنانرا نيست اينست معنی قول جعفر بن محمد
رضی الله عنه فقد قال الرحمن اسم خاص بصفة عامة والرحيم اسم عام بصفة خاصة والله خود در قران
به پنج نام از رحمت باز خواند رحمن ورحيم وخير الراحمين وارحم الراحمين وذو الرحمة رحمن فراخ بخشايش است
ورحيم بخشاينده وذو الرحمة با بخشودن خير الراحمين بهتر بخشايندكان ارحم الراحمين بخشاينده تر
بخشايندكان هر پنج نام خداوند ماست وبآن صفت اوست نه صفت ودوستان نه رحمت از كس دريغ ميكويد
عز جلاله ربكم ذو رحمة واسعة ودر ثنای فرشتكان ربنا وسعت كل شیء رحمة وعلما وچون صفت عذاب كرد كفت
عذابی اصيب به من اشاء عذاب خود باو رسانم كه خود خواهم ورحمتی وسعت كل شیء ورحمت من بهر چيز خود
رسيده است وتفسير اين آيت در حديث سلمان فارسی وبو هريره دوسی است در صحيح مسلم قال رسول الله صلی الله عليه
وسلم ان لله عز وجل مائة رحمة وانه انزل منها واحدة الی الارض فقسمها بين خلقه فبها يتعاطفون وبها يتراحمون
واخر تسعا وتسعين لنفسه وان الله قابض هذه الی تلك فيكملها مائة يرحم بها عباده يوم القيمة كفت الله را
صد رحمت است كه از آن صد يكی فرو فرستاد از هفت آسمان وهفت زمين بآن يك رحمت بر خلق می بخشايد
وخلق بآن بر يكديكر می بخشايند ونود ونه رحمت بنزديك خود ميدارد فردا روز رستاخيز آن يك رحمت را باز
نكرد وآنرا نا فرسوده يابد ونا كاسته آنرا ببود ونه باز آورد تا صد تمام كند وآنها از آن مؤمن دوازكند
وآن بر ايشان ريزد ببين ونكرد تا مؤمن درين كيتی واجند ان ابنا زان از صد يكی در دل ودين ودنيا
چه يافت اعتبار كير وقياس كن كه فردا ابنا زان از صد چه يابد ودر بيان فضيلت اين آيت مصطفی صلی الله عليه وسلم
كفت من كتب بسم الله الرحمن الرحيم تعظيما لله عز وجل غفر الله له ومن رفع قرطاسا من الارض فيه بسم الله
الرحمن الرحيم اجلالا لله عز وجل ان لا يداس كتب عند الله من الصديقين وخفف عن والديه وان كانا

نخرکین یعنی العذاب وقال لا یرد دعاء اوله بسم الله الرحمن الرحیم کفت هرانکس که تعظیم الله را بسم الله الرحمن الرحیم
نیکو بنویسد الله او را بیامرزد و هرانکس که رقعهٔ از زمین بر اورد که آیة تسمیة بر آن نوشته بود اجلال
الله را تا بپای فرو نکیرند و برا نزدیک الله در زمرهٔ صدیقان آرند و بدر و مادر وی که در عذاب باشند
ایشان را تخفیف کنند و اکرچه مشرک باشند و دعائی که در اول آن کویند بسم الله الرحمن الرحیم آن دعا
رد نکنند و با جابت مقرون دارند وکفته اند آیت تسمیه نوزده حرفست هرانکس که باخلاص بکوید بهر حرفی
ویرا ده نیکی بنویسند بحکم آن خبر که مصطفی صلی الله علیه وسلم کفت من قرأ حرفا من القران کتب له عشر حسنات
بالباء والتاء والواو وکفته اند زبانیهٔ دوزخ نوزده اند چنانکه رب العالمین کفت علیها تسعة عشر واین
تسمیه نوزده حرفست هرانکس که باخلاص برخواند بسم الله الرحمن الرحیم رب العالمین بهر حرفی از آن زبانیهٔ
از وی باز دارد و او را از سیاست او ایمن کند وعن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل احد
الجنة الا بجواز بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله لفلان بن فلان ادخلوه جنة عالیة قطوفها دانیة
وعن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال ان لکل شیء اساسا واساس الدنیا مکة لان منها دحیت الارض
واساس السموات عربا وهی السابعة واساس الارض عجیبا وهی السابعة السفلی واساس الجنان جنة عدن
وهی سرة الجنان علیها اسست الجنان واساس النار جهنم وهی الدرکة السفلی علیها اسست الدرکات واساس الخلق
آدم واساس الانبیاء نوح واساس بنی اسرائیل یعقوب واساس الکتب القران واساس القران الفاتحة واساس الفاتحة
بسم الله الرحمن الرحیم فاذا اعتللت او اشتکیت فعلیک بالاساس تشفی باذن الله عز وجل **قوله تعالی**
الحمد لله تقدیره قولوا الحمد لله کقوله تعالی وقل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا وقل الحمد لله سیریکم آیاته قل الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی معنی انست که من خود را ستایش سزا کفتم شما نیز بستایید وثنا کویید که
من ستایش وثنا دوست دارم مصطفی صلی الله علیه وسلم کفت لا شخص احب الیه المدحة من الله عز وجل وقال
ما من شیء احب الی الله من الحمد وقال ما من عبد یقول الحمد لله الا قال الله جل ذکره صدق عبدی منی بدء الحمد
والی یعود مفسران کفتند الحمد لله الثناء علیه لجمیع افعاله وجزیل نواله وکریم صفاته واسمائه والمدح والثناء
علیه بصفاته العلی واسمائه الحسنی والشکر الثناء علیه بانعامه واحسانه الی الخلقة خدایرا عز وجل حمد کویند ومدح کویند
وشکر کویند حمد به است از مدح که حمد بجای مدح ایستد ومدح بجای حمد نایستد وحمد به است از شکر که
حمد هم در ابتدا رود وهم در مکافات وشکر جز در مکافات نرود وهرچه در مدح وشکر باید در حمد باید ونه هرچه

در حمد باید در مدح وشکر باید حمد ستایش خداوندست وثنا کفتن بروی و بزرک داشتن بنام پاک وصفت بزرکوار
وصنع نیکو ومهر تمام ونواخت بی کران ومدح ستایش است وثنا کفتن بر الله علی الخصوص بنام وصفت وشکر از نهاد
است از الله بنیکوکاری وروان داشتن نعمت والحمد بالف ولام معرف جز خدایرا عز وجل را روا نیست که
کویند بمقتضای آنچه کفت الحمد لله یعنی الحمد بالحقیقه لله والحمد کله لله والحمد الدائم فی کل الا وقات لله دون غیره
کفته اند الف ولام سه معنی راست تعریف را وتعظیم را وجنس را وتعریف عهد را کویند وتعظیم جلال را
وجنس استغراق عموم را ومعنی عهد آنست که مشرکان بتان وخدایان خود را حمد ومدح میکفتند الله
ان حمد که معهود ایشان است مر بتان خود را نه ان حق بتان است وسزای ایشان که ان حق وسزای خدا
بهمکی ان وتمامی انکس را باوی در ان منازعت نیست که جلال وعظمت که ویراست دیکری را نیست تا
مشترکست میان خالق ومخلوق وبه قال عز وجل اشکر لی ولوالدیک اکر کسی کوید الله تزکیت نفس نپسندید
انجا که کفت فلا تزکوا انفسکم پس مدح خود کفتن اینجا از چه وجه است جواب انست که وی جل جلاله
مستحق حمد است ومستوجب حمد ودیکران را استحقاق نیست که دیکران تزکیت نفس دفع مضرت خویش کنند
یا جذب منفعت را ورب العالمین از هردو خصلت مقدس ومنزه است وکفته اند این بر سبیل تعلیم بندکان
کفت وقد ذکرنا ان معناه قولوا الحمد لله وکفته اند الحمد لله از روی ظاهر اخبار است اما در ضمن آن سؤال
وتعرض عفو الله است بطریق تعظیم واجلال بر مقتضای آن خبر که مصطفی صلی الله علیه وسلم من شغل ذکری عن
مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین والله خود را در قران هفت جای حمید خواند وحمید ستوده
وستوده بمعنی حمید در نامها روا نیست که او را البته نام نتوان برد ونشان نتوان داد وسخن نتوان
مکر بستایش قال بعضهم الحمید اسم الفردانیة لا یوصف الا بالحمد ولا ینسب الیه الا بالشکر ولا یتکلم فیه ولا
یسمی الا بالمدح والحمد لله رب العالمین در قران شش جای است یکی اینست ودر سورة الانعام فقطع دابر
القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین مشرکان مکه را میکوید بریده شد دنبال ایشان وبیخ ان کروهی که
برخود ستم کردند بانجه ما را انباز کفتند پس کفت الحمد لله رب العالمین که این کار را بس اوردی نیست ونه از ان
پشیمانی این همانست که کفت ولا یخاف عقباها ودر سورة یونس در صفت بهشتیان کفت وآخر دعویهم ان الحمد لله
رب العالمین آخر کفت ایشان در هر سخنی که کویند الحمد لله رب العالمین است یعنی در هرچه درخواهند بجای
آزادی انهرچه خواهند یابند وبهرچه سوستد رسیدند بجای شکرکنند وبجای تهنیت ودر آخر سورة الزمر
کفت وقضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین کار بر کزارند میان آفریدکان براستی وداد یعنی الله

بر کنارد و خود گفت الحمد لله که دین بر کنارد ین تو ته دست نه از آن پشیمانی پنجم در سورة المؤمن فادعوه مخلصین
له الدین الحمد لله رب العالمین ششم در آخر سورة والصافات وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین و روی
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال کل امر ذی بال لا یبتدأ فیه بالحمد لله فهو اقطع ابو بکر وراق گفت دو حرفست
در ابتداء کتاب خداوند جل جلاله باء بسم الله ولام الحمد لله که وجود همه موجودات و ثبوت همه مخلوقات در
معنی آن است که تقول عز جلاله بی تکونت الاشیاء ولی ملکها قوله تعالی رب العالمین ای خالق الخلق و سیدهم
ومالکهم والقائم بامورهم آفریننده خلقان و دارنده ایشان و سازنده کار ایشان و روزی رسان و پادشاه ایشان وسئل الواسطی عن معنی
الرب فقال هو الخالق ابتداء والمربی غذاء والغافر انتهاء رب اوستکه اول بیافرید بقدرت پس پرورد انر نعمت پس بیامرزد
برحمت ابو الدرداء گفت رب نام اعظمست خدای عز وجل و مخلوق را رب البیت ورب الدار بر سبیل اضافت گویند اما
علی الاطلاق بر سبیل تعریف چنانکه گویند الرب کس را نرسد و نه سزا است مگر الله را و رب در کلام عرب بر چهار
وجه است یکی از آن بمعنی سید چنانکه الله گفت یسقی ربه خمرا ای سیده دیگر بمعنی مالک چنانکه مصطفی علیه السلام گفت
مردی را آرب ابل انت ام رب غنم فقال من کل قد اتانی الله فاکثر واطیب سه دیگر بمعنی مصلح و مدبر و بر سمی الربانی
ربانیا لانه یدبر الامور التی الیه قال الله تعالی والربانیون والاحبار چهارم بمعنی مربی یقال ربیته وربیته بمعنی واحد
وگفته اند اشتقاق آن از رب فلان بالمقام است یعنی اقام به و ثبت فسمی الرب ربا لانه دائم الوجود لم یزل
ولا یزال و عالمین نامیست روحانیان را و فرشتگان و آدمیان و دیوان و پریان پس دیگر جانوران بدین سه ملحق اند که همه مربوب
اند والله در بخی شان قول حسن و مجاهد و قتاده آنست که عالمین نامیست همه مخلوقات را بیان این در آن اینست که الله
گفت قال فرعون وما رب العالمین قال رب السموات والارض وما بینهما و بر این قول اشتقاق عالمین از علامتست یعنی که
نشان کردگار الله در همه پیداست و درویش اما ابو عبیده و فراء و اخفش گفتند اشتقاق عالمین از علمست یعنی
ایشان اند که تمیز و خرد دارند وهم الملائکة والجن والانس سعید جبیر گفت که عالمین جن و انس اند که مصطفی صلی الله
علیه وسلم مبعوث با ایشان بود و بر قال تعالی لیکون للعالمین نذیرا ابو العالیه گفت جن جداگانه عالمیست و انس عالمی
و بیرون از این سی و سه هزار عالمست از فرشتگان بر روی زمین بهر گوشهٔ از گوشهای زمین چهار هزار و پانصد همه
آنند که خدای را عز و جل می پرستند و بیگانگی وی اقرار میدهند ابی کعب برین سخن بود و گفت من وراءهم ارض بیضاء کالرخام
عرضها مسیرة الشمس اربعین یوما طولها لا یعلمه الا الله عز و جل مملوء ملائکة یقال لهم الروحانیون لهم زجل بالتسبیح
والتهلیل لو کشف عن صوت احدهم هلک اهل الارض من هول صوتهم فهم العالمون وهب بن منبه گفت هشتده هزار
عالمست این دنیا که تو می بینی از دور آدم تا منتهی عالم یکی است از جمله آن مقاتل گفت هشتاد هزار عالمست چهل هزار
در بر و چهل هزار در بحر و روایت کرده اند از رسول خدای صلی الله علیه وسلم که گفت هزار امت اند ششصد در دریا

وچهار

وچهار صد در خشک زمین عبد الله بن عمر در تفسیر عالمین گفت خلق خدای ده جزو نه جزو فرشتگانند و یک جزو دیگران
و آنکه آن فرشتگان ده جزو نه از ایشان کروبیان اند الذین یسبحون اللیل والنهار لا یفترون و یک جزو از ایشان رسولانند
بر پیغمبران و کماشتگان بر خلق وامر الله گفت آدمیان ده جزو نه از ایشان یاجوج وماجوج و یک جزو دیگرانند
و آنکه هر فرزندی که از آدمیان در وجود آید نه فرزند از ایشان در وجود آید سبحانه ما اعظم شانه واعلی سلطانه
الرحمن الرحیم دو نام اند از رحمت و تاکید را بد و لفظ مختلف بر هم داشت چنانکه ندمان و ندیم ولهفان و لهیف
وسلمان وسلیم ومثله قوله تعالی یعلم سرهم ونجویهم امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت الرحمن الرحیم ینفی بهما القنوط
عن خلقه فلما الحمد اگر کسی گوید چون ابتداء سوره در آیت تسمیه الرحمن الرحیم گفت چه فایده را و چه حکمت را ایت
باز گفت و مکرر بیاورد جواب آنست که در ابتدا قصد تبرک است یعنی که ابتدا بذکر الله کنید و بنام وی تبرک گیرید که
وی بر شما مهربانست و بخشاینده و در میان سوره بیان مدح و ثنا است بر الله جل جلاله واظهار رافت و رحمت از روی
ترتیب و تنبیه که در ذکر عالمین اشارت کرد و نیز از پیش رفته است که الحمد لله یعنی انما وجب الحمد لله لانه الرحمن الرحیم
مالک یوم الدین رسول خدا صلی الله علیه وسلم مالک بالف خوانده است بروایة انس مالک و ملک بی الف خوانده است
بروایت بو هریره مالک بالف قراءة عاصم است و کسائی و یعقوب و بی الف قراءة باقی مالک از ملک است
و ملک از ملک یقال هذا ملک عظیم الملک وهذا مالک صحیح الملک و معنی این آیة بر قراءة مالک بر سه
وجه است یکی آنست که یملک فی یوم الدین الاحکام والجزاء و حاصلش میگوید بر روز رستاخیز پادشاه اوست
داوری دار او کار د بر کزار و پاداش دهنده وجه دیگر آنست که یملک یوم الدین بما فیه من القضاء والحساب
مالک روز رستاخیز و هرچه در آن از قضا و حساب است همه در تحت ملک و ملک اوست همه در توان و فرمان اوست وجه
سیم آنست که مالک احداث یوم الدین والقادر علی تکوینه دون غیر الله است که بآفرینش روز رستاخیز توانا است
و پدید کردن و قدرت نمودن بر آن اما بر قراءة ملک بی الف معنی آنست که هو الملک فی یوم الدین وحده لا ملک فیه
غیره اما سخن در بیان فرق میان کلمتین آنست که گروهی از علما مالک بالف اختیار کرده اند گفتند در معنی بلیغ
ترست و بمدح نزدیکتر که مالک هر چیز را بر عموم گویند یقال مالک الطیور والوحوش والحیوانات وغیرها و ملک
بی الف علی الخصوص بر مردم استعمال کنند فیقال ملک الناس و نیز مالک آن باشد که ملک دارد و تصرف ملکی کند
و ملک آن باشد که ملک ندارد اگر چه تصرف کند در امر و نهی چنانکه گویند ملک العرب والعجم والروم
و گفتند در مالک یک حرف افزونست و در خبر است که لکل حرف عشر حسنات بحکم این خبر خواننده مالک
ده نیکی دارد در جریدهٔ ثواب که خواننده ملک ندارد اما بعضی علماء دین و اهل تحصیل قراءة ملک بی الف
اختیار کرده اند در معنی و ثنا بلیغتر دانسته اند گفتند در ملک تعظیم است که در مالک نیست و هذا

انس مالک و ملک بی الف خوانده است بروایت ابو عمرو مالک با الف قراءة عاصم و
بی الف قراءة باقی مالک از ملک است و ملک از ملک یقال اهنا مالک عظیم الملک وهنا مالک
صحیح الملک معنی این آیت بقراءة مالک بر سه وجه است یکی آنست که یملک فی یوم الدین
الاحداث والانشاء و [illegible] می گویند بروز رستاخیز پادشاه اوست و داور ویست و کار گزار و پادشاه
وجه دیگر آنست که یملک یوم الدین بما فیه من القضاء والحساب مالک روز رستاخیز
و هر چه در آن از قضا و حساب است همه در تحت ملک و ملک او و همه در توان و فرمان او
وجه سوم آنست که مالک احداث یوم الدین والقادر علی تکوینه دون غیره الله است که او روز
رستاخیز را تواناست و بپدید کردن آن و قدرت نمودن در آن اما بقراءة ملک
بی الف معنی آنست که هو الملک فی یوم الدین وحده لا ملک فیه غیره اما سخن در میان فرق میان
کلمات آنست که گروهی [illegible] مالک با الف اختیار کرده اند که گفته اند در معنی ابلغ ترست و مدح تر
که مالک هر چیز بر عموم گویند یقال مالک الطیور والوحوش والحیوانات وغیرها و ملک بی الف
بر خصوص در مردم استعمال کنند فیقال ملک الناس و معنی مالک آن باشد که مالک هر چیز باشد و تصرف در ملک
کند و ملک آن باشد که ملک ندارد اگر چه تصرف کند در امر و نهی چنانکه گویند ملک العرب والعجم والروم
و گفته اند در مالک یک حرف افزونی است و در خبر می آید که بکل حرف عشر حسنات حکم این خبر
خواننده مالک را در ده حسنه بیش دارد بحرفی ثواب که ملک ندارد اما بعضی علماء دین و اهل تحصیل
قراءة ملک بی الف اختیار کرده اند و در معنی مدح و ثنا بلیغ تر داشته گفته اند در ملک تعظیم است
که در مالک نیست و لهذا قال تعالی لمن الملک الیوم ولمن الملک نگفت که ملک مصدر ملک است و ملک
تعظیم است و با ملک نه و قال تعالی الملک القدوس ملک الناس فتعالی الله الملک الحق و قال
النبی صلی الله علیه وسلم لا ملک الا الله عز وجل و قال بعضهم اسم الملک یجمع المالک والملک والملیک
و علی الجمله خدای عز وجل در قرآن خود را ملک گفت و ملیک گفت و مالک الملک گفت
فالملک هو الذی یستغنی فی ذاته و صفاته عن کل موجود و یحتاج الیه کل موجود ملک اوست که بذات و صفات
خویش از همه موجودات مستغنی است و بی نیاز و همه موجودات بوی حاجتمند است و نیاز و ملیک
مبالغه مالک است چنانکه علیم مبالغه عالم و مالک اوست که قادرست بر ابداع و اختراع یعنی که آن آغاز

قال تعالی لمن الملک الیوم ولمن الملک نگفت که ملک مصدر ملک است و در ملک تعظیم است و با ملک نه و قال تعالی
الملک القدوس ملک الناس تعالی الله الملک الحق و قال النبی صلی الله علیه وسلم لا ملک الا الله عز وجل و قال بعضهم
اسم الملک یجمع المالک والملک والملیک و علی الجمله خدای تعالی در قرآن خود را ملک گفت و مالک گفت و ملیک
گفت و مالک الملک گفت فالملک هو الذی یستغنی فی ذاته و صفاته عن کل موجود و یحتاج الیه کل موجود ملک
اوست که بذات و صفات خویش از همه موجودات مستغنی است و بی نیاز و همه موجودات را بوی حاجتست
و نیاز و ملیک مبالغه مالک است چنانکه علیم مبالغه عالم و مالک اوست که قادر است بر ابداع و اختراع یعنی که
آغاز آفریند بی مثال و کار دهاد و تو ساز بی ساز و بی یار و بی بار الا بتحقیق جز الله نیست که ابداع و اختراع جز قدرت
و توان الله نیست و مالک الملک هو الذی ینفذ مشیته فی مملکته کیف شاء و کما شاء ایجادا و اعداما و ابقاء و افناء
مالک الملک اوست که مشیت او در مملکت او روانست گر خواهد از نیست هست کند یا هست را نیست برد
یا از عدم بوجود کرد یا وجود بر عدم برد و کسی گوید چون مالک الملک و الملوک در همه احوال او و قات اوست تخصیص
یوم الدین را چه معنی است جواب آنست که ابن عباس نقل کرده اند که گفت آن روز کسی را از خلق حکم نیست و
پادشاهی نیست چنانکه ایشان را بود در دنیا از طریق مجاز و دعوی آن روز آن دعوی مجاز که هم نیست و بدست
کس هیچ چیز نیست بلکه کار آن روز همه خدا راست و حکم او راست چنانکه فرمود والامر یومئذ لله اینست
وجه تخصیص و حق می گفته اینجا خود تخصیص نیست که مملکت او زدو بیرون نیست دنیاست و عقبی
اما دنیا و هر چه در آن است در تحت این کلمه شود که رب العالمین و عقبی و هر چه در آن در ضمن این بود که
مالک یوم الدین چون از این دو چیز بیرون نباید تخصیص را چه معنی بود اما قوله ابن عباس و مقاتل و ضحاک
و سدی در تفسیر مالک یوم الدین آنست که قاضی یوم الحساب و الجزا و یوم یقیم اعمالهم کقوله یومئذ یوفیهم الله دینهم
الحق ثم یغفر لمن یشاء الذنب العظیم و یعذب من یشاء علی الذنب الصغیر و هو مالک ذلک کله فی ارضه
و سماء مجاهد گفت مالک یوم الخضوع و الاذعان اذ عنت الوجوه للحی القیوم و قیل مالک یوم لا ینفع فیه
الا الدین لقوله تعالی یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم و گفته اند دین در قرآن بر ده
وجه است بمعنی توحید کقوله تعالی ان الدین عند الله الاسلام و بمعنی حساب کقوله ذلک الدین القیم ای الحساب
المستقیم و کقوله غیر مدینین ای غیر محاسبین و بمعنی حکم کقوله فی دین الملک ای فی حکمه و بمعنی ملت لقوله و طعنوا فی دینکم
و ذلک دین القیمة و بمعنی طاعت کقوله و لا یدینون دین الحق و بمعنی جزا لقوله ائنا لمدینون ای مجزیون و بمعنی حد لقوله لا تأخذکم بهما
رافة فی دین الله ای فی حد الله علی الزناة و بمعنی شریعت کقوله الیوم اکملت لکم دینکم و بمعنی شرائع لقوله لکم دینکم و بمعنی دعا
لقوله مخلصین له الدین و بمعنی عید مشرکان کقوله و ذر الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا و بمعنی قهر و غلبه

کقوله

آفرینندهٔ مثال وکارها نوسازنده بی یار بس مالک بحقیقت جز الله نیست که ابداع و اختراع
جز در قدرت و توان الله نیست و مالک الملک هو الذی ینفذ مشیته فی مملکته کیف شاء وکما
شاء ایجادا واعداما وابقاء وافناء مالک الملک اوست که مشیت او در مملکت او روانست اگر خواهد
از نیست هست کند یا هست بنیست برد یا از عدم وجود آرد یا وجود با عدم برد اگر کسی گوید
چون مالک الملک والملوک همه احیان واوقات اوست تخصیص یوم الدین را چه معنی است
جواب آنست که ابن عباس نقل کرده اند که گفت آن روز کسی را از مخلوقات حکم نیست و پادشاهی
نیست چنانکه ایشانرا بود در دنیا از طریق مجاز و دعوی آن روز آن دعوی مجازی هم نیست
و بدست کس هیچ چیز نیست بلکه کار آن روز همه خدا راست و حکم او راست چنانکه گفت والامر
یومئذ لله اینست وجه تخصیص وقومی گفته اند اینجا خود تخصیص نیست که مملکت از دو بیرون نیست
دنیاست و عقبی اما دنیا و هرچه در انست در تحت این کلمه شود که رب العالمین و عقبی و هرچه
در انست در ضمن این شود که مالک یوم الدین چون این دو چیز بس بی نباید تخصیص را چه معنی بود
اما قول ابن عباس و مقاتل و ضحاک و سدی در تفسیر مالک یوم الدین آنست که قاضی
یوم الحساب والجزاء یوفیهم جزاء اعمالهم کقوله یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق ثم یغفر لمن یشاء
الذنب العظیم ویعذب من یشاء علی الذنب الصغیر وهو مالک ذلک کله فی ارضه وسمائه
مجاهد گفت مالک یوم الدین الخضوع والاذعان اذ عنت الوجوه للحی القیوم وقیل مالک یوم
لا ینفع فیه الا الدین لقوله تعالی یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم
وگفته اند دین در قرآن بر دوازده وجه است بمعنی توحید لقوله تعالی ان الدین عند الله
الاسلام و بمعنی حساب لقوله ذلک الدین القیم ای الحساب المستقیم وکقوله غیر مدینین ای
غیر محاسبین و بمعنی حکم کقوله فی دین الملک ای فی حکمه و بمعنی ملت لقوله وطعنوا فی دینکم
وذلک دین القیمة و بمعنی طاعت لقوله ولا یدینون دین الحق و بمعنی جزا لقوله انا لمدینون
ای مجزیون و بمعنی حد لقوله ولا تاخذکم بهما رأفة فی دین الله ای فی حدود الله علی الزناة
و بمعنی شریعت لقوله الیوم اکملت لکم دینکم و بمعنی شرک لکم دینکم و بمعنی دعا لقوله مخلصین
له الدین و بمعنی عید مشرکان لقوله وذروا الذین اتخذوا دینهم لعبا ولهوا و بمعنی قهر و غلبه

کقوله ما کان لیأخذ اخاه فی دین الملک وخدای را عز و جل دیان خوانند یعنی داور و شمارخواه
و پاداش ده مالک یوم الدین اینجا ستایش تمام شد انگه گفت ایاک نعبد حقیقت عبادت
اندر روی لغت خضوع است و تذلل بر اعظام و اجلال معبود یقال طریق معبد ای مذلل بالوطی
ومنه قوله تعالی ان عبدت بنی اسرائیل ای ذللتهم واز روی تفسیر عبادت بمعنی توحید است
چنانکه گفت یا ایها الناس اعبدوا و بمعنی دعاست چنانکه گفت ان الذین یستکبرون عن
عبادتی ای عن دعائی و بمعنی جمله عبادات است بهمه اوقات چنانکه گفت ارکعوا واسجدوا
واعبدوا ربکم ایاک نعبد تقدیر آنست که قولوا ایاک نعبد و ایاک نستعین سدی گفت ایاک
نعبد ای لا رب لنا غیرک ولا شریک لک فاذ عرفناک وآمنا به فایاک نستعین علی ما طاقتنا به
ولا حیلة لنا فیه الا بک می گوید شما که مومنان اید از سر خضوع و خشوع و تذلل و زاری
و تضرع گوئید خداوندا ترا پرستیم نه کسی دیگر را که خداوندا آفریدگار و کردگار و پروردگار
بی شریک و انباز بحقیقت توئی نه کسی دیگر خداوندا اکنون که این بشناختیم و بآن ایمان آوردیم
از تو یاری خواهیم بر هرچه ما را توان و حیلت نیست و جز بارادت و تقدیر تو بر آمدن آن نیست
روی ان جبرئیل علیه السلام قال للنبی صلی الله علیه وسلم قل یا محمد ایاک نعبد و ایاک نوحد و ایاک
نرجو و ایاک نخاف لا غیرک یا ربنا و ایاک نستعین علی امورنا کلها و علی طاعتک و ابو طلحه گفت
از رسول خدا شنیدم که می گفت یا حی یا قیوم یا مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین
و در خبر است که مصطفی علیه السلام ابن عباس را گفت اذا سالت فسل الله واذا استعنت فاستعن
بالله اگر کسی گوید چرا استعانت تقدیم دارد بر عبادت که از معونت الله بعبادت وی رسند
نه از عبادت بمعونت رسند پس چه حکمت را عبادت فرا پیش استعانت داشت جواب اهل
لغت آنست که واو اقتضاء ترتیب نکند و از روی معنی استعانت در پیش عبادتست و جواب
اهل تحقیق آنست که الله تعالی خلق را در آموخت که چون سؤال کنید نخست حق من فرا پیش دارید
که چون حق من فرا پیش داشتید مستحق اجابت گشتید و گفته اند ایاک نستعین دلیل است که
بنده بی تقدیر و توفیق بر هیچ فعل قادر نیست و بنده را استطاعت قبل الفعل هیچ حال نیست
و آنچه معتزله گفتند در این باب جز باطل و خلاف ظاهر قرآن نیست اگر بنده بفعل خود مستقل بودی

ویرا دراز فعل حاجت باستعانت نبوذی ودر ایاک نستعین هیچ فایده وحکمت ظاهر نکشتی وجل
کلام الحکیم جل جلاله ان یعری عن فائدة مستجادة وحکمة مستحسنة از سر سورة تا یوم الدین
ثناست ایاک نعبد میان بنده وخذاست باقی سورة تا آخر دعاست آن ثنا واین دعا آن ستایش
واین خواهش انکه کفت اهدنا ای قولوا اهدنا تلقین کرد وفرموذ که مرا چنین کوئید اهدنا
یقال هدیت الرجل الدین وهدیته الی الدین هدایة وهدیت العروس الی زوجها هداء واهدیت
الهدیة اهداء واهدیت الی البیت هدیا حقیقت این کلمه از روی لغت بیان وتعریفست
وعرب هر چه دلالت ودعوت وارشاد وبیان وتعریف بوذ همه هدی خوانند وهر چه فرا پیش
بوذ هادی کویند ومنه قول النبی صلی الله علیه وسلم هادیة الشاة ابعدها من الاذی لی رقبتها
ویقال للعصا هادیة لانها تهدی الانسان متقدمة اکر کسی کوید طلب هدایت بعد از
یافت هدایت چه معنی دارد وبر چه وجه حمل کنند جواب آنست که هدایت اینجا بمعنی
تثبیت وتقریرست یعنی ثبتنا علی الهدایة التی اهتدینا بها علی الاسلام می کوید بار خذایا ما را
بر اسلام که داذی وایمان که کرامت کردی باینده دار این همچنانست که جائی دیکر کفت یا ایها الذین
آمنوا آمنوا بالله ورسوله ای اثبتوا علی الایمان والزموه ولا تفارقوه جائی دیکر کفت وانی لغفار
لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی یعنی داوم علی الایمان وثبت جای دیکر کفت اذا ما اتقوا
وآمنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا وآمنوا یعنی ثم داوموا علی التقوی والایمان مرة بعد اخری
والزموه وثبتوا علیه اینجا همچنانست که ایشان بحمد وثناء الله رسیذند وخذای را عبادت می کنند واز
وی معونت بر اداء طاعت می خواهند می کویند ما را بدین هدی باینده ومحکم دار وازین همکی دلیل
اینجا کفت مصطفی علیه السلم اللهم انی اسالک الهدی والتقی والعفة والغنی ومعلوم است که وی
بر راه راست بوذ وبتقوی وعفت بر کمال بوذ وقال علیه السلم لعلی قل اللهم انی اسالک الهدی
والسداد وکفته اند در جواب این مسئله که مومنان از الله راه بهشت می خواهند که مقتضی حمد
وعبادت واستعانت ایشان آنست که طلب ثواب کنند وثواب ایشان بهشت جاویذ است
ونعیم مقیم وبرین تاویل هدایت بمعنی تقدیم است الصراط المستقیم وصراط مستقیم
طریق بهشتست یعنی یستقیم باهله الی الجنة بوبکر نقاش حکایت کرد از امامی مسلمانان

که روزی جهوذی مرا کفت در کتاب شما آیتی است که بر من مشکل شذه اکر کسی آن تفسیر کند تا اشکال
من حل شوذ من مسلمان شوم امام کفت آن چه آیتست کفت اهدنا الصراط المستقیم نه شما
می کوئید که ما بر راه راستیم وبر دین روشن اکر چنین است وبر شک نه اید در دین خویش چرا
می خواهید وآنچه داریذ چرا می جوئید امام کفت قومی از پیغامبران ودوستان خذا پیش از ما
بهشت رفتند وبسعادت ابد رسیذند ما از الله می خواهیم تا آن راه که با ایشان نموذ بما
نمایذ وآن طاعت که ایشان را بران داشت تا ببهشت رسیذند ما را بران دارذ تا ما نیز با ایشان
در رسیم ودر بهشت شویم کفتا آن اشکال وی حل شذ ومرد مسلمان کشت وهم در جواب مسئله کفته
اند که این زیادت هدایت وایمانست که مومنان از الله می خواهند والله ایشان را بان زیادت
وعده داذه وکفته والذین اهتدوا زادهم هدی ومن یومن بالله یهد قلبه فاما الذین
آمنوا فزادتهم ایمانا وامثال این در قرآن فراوانست وکفته اند صراط مستقیم شرایع اسلام
است وفرایض وسنن دین ونه هر کس که در دین اسلام آمد بحقایق فرایض وشرایع ان قیام
کرد الله فرموذ بندکان خوذ را اکر از من خواهید تا شما را بان شرایع راه نمایم تا بشرط خویش جای
آرید وبان رستکار شوید بکر عبد الله مزنی مصطفی را صلی الله علیه وسلم بخواب دید واز وی
صراط مستقیم برسید فقال علیه السلم سنتی وسنة الخلفاء الراشدین من بعدی وبروایتی دیکر
امیر المومنین علی از مصطفی برسید وکفت الله عز وجل بس بر من واجب صراط مستقیم هم کتاب
خذاست وهم سنت مصطفی ابو العالیه ازینجا کفت تعلموا القرآن فاذا تعلمتم القرآن
فتعلموا السنة فانه الصراط المستقیم وایاکم ان تحرفوا الصراط یمینا وشمالا یعنی اصحاب
البدع حسن بصری کفت هو طریق الحج عبید بن عمیر کفت هو الجسر المعروف بین الجنة
والنار الذی وصفه النبی صلی الله علیه وسلم فقال الصراط کحد السیف مزلة مدحضة ذات
کلالیب فالناس علیه کالبرق وکالطیر وکاجود الخیل فناج مسلم وناج مخدوش ومکدوش
فی النار وصراط بصاد خالص وسین خالص وباشمام سین وبزاء خالص وباشمام زا همه قرانست
ولغت عرب یعقوب بسین خالص خواند وحمزه باشمام زا وباقی بصاد خالص وقراءات
معروف همین است واصل سین است که استراط کذر کردنست ومسترط وسرط راه کذر

والمستقيم هو الصواب من كل قول وفعل والطريق المستقيم هو القائم الذي لا عوج فيه ولا يعوج تصاحبه
حتى يهجم به على الله فيدخله جنته انكه تفسير كرد و بدل نهاذ و گفت صراط الذين انعمت عليهم وهم
الذين انعم الله عليهم بالتوفيق والرعاية والتوحيد والهداية من النبيين والصديقين والشهداء
والصالحين چون راه بشناخت حق بسيار بوذ بيان كرد كه مومنان كدام راه مى جويند گفت راه
نواختگان از پيغامبران و صديقان و شهيدان همانست كه الله مومنان را و مصطفى را فرموذ
جاى ديگر كه فبهديهم اقتده حسن گفت صراط الذين انعمت عليهم يعنى ابابكر و عمر بويله قوله عليه السلم
اقتدوا باللذين من بعدى ابى بكر و عمر ابن عباس گفت هم قوم موسى و عيسى قبل ان تغيروا وانعم الله
عليهم شهر حوشب گفت هم اصحاب رسول الله و اهل بيته معناه انعمت عليهم بمتابعت سنة محمد
صلى الله عليه وسلم وقيل بالشكر على السراء والصبر على الضراء والثبات على الايمان والاستقامة
واتمام هذه النعمة فكم من منعم عليه مسلوب اهل تحقيق و خداوندان تحصيل را درين ايت سخنى
نغزست و قاعدة نيكو كه معظم اقوال مفسران كه بر شمرديم دران بايد گفت اين صراط مستقيم
كه مومنان خواستند از دو وجه صورت بندذ يكى آنكه راهها ضلالت بسيار ند و راه راست درست
باضافت با آن راهها يكيست مومنان آن يك راه راست ميخواهند همان يك راه است كه الله
جاى ديگر مومنان را بآن خواند گفت وان هذا صراطى مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل
و مصطفى عليه السلم انرا بيان كرد و گفت ضرب الله مثلا صراطا مستقيما وعلى جنبتى الصراط ستور
مرخاة وعلى راس الصراط داع يقول ادخلوا الصراط ولا تعوجوا ثم قال الصراط الاسلام والستور
المرخاة محارم الله وذلك الداعي القرآن مفسران ازينجا تفسير صراط مستقيم كردند يكى گفت
قرآنست يكى گفت اسلام است يكى گفت سنت و جماعتست وجه ديگر آنست كه راهها خداى
بسيار ند بعضى راست تر و نزديكتر و بعضى دورتر انجاست كه قومى مومنان زوذتر بهشت شوند
و قومى بسالها از ايشان ديرتر شوند چنانكه در خبرست و همچنين راه سابقان خلافى نيست كه بحق
نزديكترست از راه مقتصدان و راه مقتصدان نزديكتر از راه ظالمان هر چند كه هر سه قوم رستگار
اند بحكم خبر اما راه ايشان بر تفاوتست مومنان از خدا آن راه مى خواهند كه راست ترست
و بخدا نزديكتر و آن راه انبيا و صديقان و شهيدانست چنانكه بعضى مفسران تفسير كرده اند

و در عليهم سه قرات مشهور هست بصرى و نافع و عاصم بكسر ها و سكون ميم خوانند حمزه و كسائى بضم ها
و سكون ميم ابن كثير بكسر ها و ضم ميم در درج موصول بواو و در وقف بسكون ميم و على در لغت عرب چند
معنى را گويند در وى معنى الزام است چنانكه گويند لى عليك كذا اى وجب عليك و لزمك و معنى
تمكن چنانكه گويند فلان على راس امره و معنى تقريب چنانكه گويند فلان اشرف على الموت و در
قرآن على بيايد بمعنى فى كقوله تعالى على ملك سليمان و بمعنى عند كقولهم ولهم على ذنب و بمعنى
من كقولهم اذا اكتالوا على الناس غير المغضوب عليهم غير تفسير الذين است يعنى [illegible]
كه جز از مغضوب عليهم اند و جز از ضالين سهل تسترى گفت غير المغضوب عليهم بالبدعة
ولا الضالين عن السنة نه راه مبتدعان كه خشم است از تو بر ايشان باوردن بدعت و نه راه گم
شدگان از راه سنت تفسير مصطفى بروايت عدى حاتم آنست كه المغضوب عليهم جهوذان
اند ولا الضالين ترسايان و هر چند كه الله بر فراوان كس خشم است اما بر جهوذان
دو خشم است و بر ديگران يكى كه گفت فباؤا بغضب على غضب يكى خشم بر ايشان از بهر تكذيب
ايشان عيسى را و ديگر خشم بتكذيب ايشان محمد را از بهر اين بوذ المغضوب عليهم جهوذان نهاذ
خاصه و اين كه ضالين ترسايان نهاذ از ان بوذ كه همه بى راهان يك ضلالت موصوف اند و ايشان از
بدو ضلالت كه گفت قد ضلوا من قبل واضلوا كثيرا وضلوا عن سواء السبيل پيشين ضلوا الكم كشتن
ايشانست در افراط در كار عيسى و ديگر تفريط ايشان بجحود محمد صلى الله عليه وسلم قال الحسين بن الفضل
كل مغضوب عليه بكفر او شرك فهو داخل فى هذه الاية وفى بعض الكتب يقول الله عز وجل قد اعطيتكم
ما سألتموني وانقذتكم من ضلالة اليهود والنصارى وصرفت عنكم سخطى وغضبى واعطيتكم الاستغفار
فلم امنعكم المغفرة فابشروا بالجنة التي كنتم توعدون پس از سورة الحمد سنت را و اتباع مصطفى را
گويند باواز بلند آمين كه مصطفى عليه السلم چنين كردى گفت لقننى جبرئيل آمين عند فراغى من قراءة
فاتحة الكتاب و آمين و امين ممدود و مقصور هر دو رواست مقصور مستقيم ترست و ممدود
مشهورتر ابن عباس گفت از مصطفى عليه السلم پرسيدم معنى آمين فقال معناه افعل قتاده
گفت معناه كذلك يكون وقيل معناه اللهم اسمع واستجب و اين كلمه سه معنى راست يكى ختم دعا را
و ديگر ابتهال و تضرع فرا دعا پيوستن سديگر استدراك فرا دعا كه انكس كه بر دعا ديگر كس

بسكون

آمین گوید هر چه دعا کننده خواست انبازست وگفته اند چنانکه در وضع لغت صه اسمی است
اسکت را ومه اسمی است اکفف را امین اسمی است استجب را یعنی استجب یا ربنا والاصل فیه السکون
لانه مبنی فحرک لالتقاء الساکنین وعلی الفتح لانه اخف الحرکات ومثله این وکیف ولیت
وگفته اند نامی است از نامهاء الله که دعا کننده بختم دعا او را نام برد واصل آن یا امین
است پس کثرت استعمال را حرف ندا بیفکندند واین نام بردن الله در آخر دعا همچنانست که
جای دیگر گفت ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا ابتداء دعا
بنام الله وختم بنام الله وهمچنانک از ابرهیم حکایت کرد ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر
ذی زرع عند بیتک المحرم ربنا دعائی است ابتدا بنام بنام الله وانتها وختم بنام الله واز حملهٔ
عرش حکایت کرد ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلما فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب
الجحیم ربنا وگفته اند امین پیوند دعاست واصل آن عبری است موسی صلوات الله علیه
دعا می کرد و می گفت ربنا اطمس علی اموالهم وهرون امین می گفت رب العالمین هر دو را دعا نام
کرد وگفت اجیبت دعوتکما فاستقیما وخبر درستست از مصطفی صلوات الله علیه که چون امام فاتحة
الکتاب تمام کند در نماز شما گوئید امین که فرشتگان همچنین می گویند وهر که برابر افتد امین
گفتن وی با امین گفتن فرشتگان گناهان گذشته وی بیامرزند وهم در خبرست که ما حسدکم
الیهود علی شیء ما حسدوکم علی امین وتسلیم بعضکم علی بعض علی گفت رضی الله عنه امین خاتم رب
العالمین یختم به دعاء عبده المؤمن وقیل الختم به براءة اهل الجنة من النار گفت امین مهر خدا
جهانست دعاء بندهٔ مؤمن را باز مهر نهند وبهشتیان را از آتش براءة نویسند وبان مهر نهند
عبد الرحمن بن زید گفت کنز من کنوز العرش لا یعلم تاویله الا الله وهب منبه گفت امین چهار
حرفست رب العزة هر حرفی را فرشته آفریده است تا می گویند اللهم اغفر لمن قال امین وگفته
اند امین دلیلست بر فضل وشرف سورة الحمد بر همه سورتها که در هیچ سورة این نیست ودر خبرست
که اختموا الدعاء بآمین فان الله عز وجل یستجیبه لکم

فصل

فی بیان فضیلة سورة الفاتحة روی حفص بن عاصم عن ابی سعید بن المعلی ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان فی المسجد وانا اصلی قال فدعانی فصلیت ثم جئت فقال ما منعک ان تجیبنی
حین دعوتک اما سمعت الله عز وجل یقول یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم
لما یحییکم لاعلمنک اعظم سورة من القرآن قبل ان اخرج من المسجد قال فمشیت معه فلما بلغنا قریبا
من الباب ذکرته قلت یا رسول الله انک قلت کذا وکذا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الحمد لله رب
العالمین هی السبع المثانی والقرآن العظیم الذی اعطیت وروی انه قال صلی الله علیه وسلم ام القرآن
عوض من غیرها ولیس غیرها منها عوضا ام القرآن اعظم عند الله مما دون العرش ایما مسلم
قرا فاتحة الکتاب فکانما قرا ثلثی القرآن وکانما تصدق علی کل مؤمن ومؤمنة بو سعید
خدری گفت جماعتی یاران با همدیگر بودیم بقبیله از قبایل عرب بگذشتیم ما را مهمانی نکردند
ومراعاتی ومواسایی نفرمودند بتقدیر الهی چنان بود که سید قبیله را آن روز مار بگزید قوم
وی آمدند وگفتند اگر در میان شما افسون گر هست تا بیاید وسید ما را افسون کند مگر شفا
بدید آید یاران گفتند نیائیم که شما ما را مهمانی نکردید مگر که جعل سازید وما را از آن مزد دهید
گفتا گلهٔ گوسفند جعل ما ساختند انگه یکی از ما برفت وبر وی سورة فاتحة الکتاب خواند ودست
بوی فرود آورد والله تعالی ببرکت این سورة آن مرد را شفا داد پس آن گوسفندان بایشان
فرستادند یاران گفتند تا از رسول خدا نپرسیم نپذیریم آمدند بحضرت نبوت وقصه باز گفتند رسول
بخندید انگه گفت آن مرد را که سورة فاتحة الکتاب خوانده بود وما یدریک انها رقیة وتو چه دانستی
که آن رقیه است وشفاء دردها پس گفت خذوها واضربوا لی فیها بسهم برویذ وآن گوسفندان
بستانید ومرا نیز از آن نصیب دهید وگفته اند قیصر ملک روم نامه نوشت بعمر خطاب رضی الله
عنه در روزگار خلافت وی وگفت ما در کتاب خویش می خوانیم که در کتاب شما سورتی است که در آن
سورة خا وذال وثا وظا وشین وزا وجیم وفا نیست وهر کس که این سورة برخواند الله تعالی
وی را بیامرزد عمر خطاب صحابه را جمع کرد وبحث کردند وهمه متفق شدند که سورة فاتحة الکتاب
است عمر جواب نامه نوشت واو را خبر کرد که آن سورة فاتحة الکتاب است گویند که قیصر انگه در سر مسلمان
شد واز اسلام خویش عمر را خبر کرد ودر خبرست که شب معراج مصطفی را گفتند یا محمد اخطب الانبیا
بلغتک التی فضلتها علی اللغات واقرا علیهم ام القرآن وخواتیم البقرة التی اعطیتک وهما کنزان
من کنوز عرشی لم یسبقک الیهما احد من النبیین الا آدم وابرهیم گفتند یا محمد پیغامبران را خطبه کن

بلغت خویش یعنی بلغت عرب که بر همه لغتها شرف دارد و بر ایشان خوان سورة الحمد و خاتمهٔ سورة
البقرة این دو کنجیست که ترا دادم از کنزها عرش خویش پیش از تو هیچ پیغامبر را نداده بودم مگر آدم را
و ابرهیم صلوات الله علیهم اجمعین   وهب منبّه گفت مردی کنیزکی اعجمی خرید بامدادی که از
خواب فصیح برخاست و گفت یا مولای علّمنی امّ القرآن خواجه گفت ای کنیزک چه افتاد که شب اعجمی
خفتی و بامداد فصیح خاستی کنیزک گفت بخواب چنان نمودند مرا که همه دنیا آتش گرفته بود و در
میان آتش راهی باریک همچون شراک نعلین سوی بهشت خاست موسی علیه السلام را دیدم که در آن راه
می رفت و جهودان بر اثر وی می رفتند موسی روی سوی ایشان کرد و گفت سواءٌ لکم انا لم امرکم
ان تهوّدوا این بگفت و ایشان از راست و چپ همه در آتش افتادند و موسی تنها رفت و در بهشت
شد آنگاه عیسی را دیدم که در آن راه می رفت و ترسایان بر اثر وی می رفتند عیسی باز نگریست
و ایشان را گفت سواءٌ لکم انا لم آمرکم ان تتنصّروا این بگفت و ایشان از چپ و راست همه در
آتش افتادند و عیسی تنها رفت تا در بهشت شد از آن پس محمّد مصطفی را دیدم صلوات الله
علیه که می آمد و امّت وی را دیدم بر اثر وی و همه عالم بنور ایشان روشن شده مصطفی صلی الله علیه
با ایشان نگریست و گفت انا امرتکم ان تؤمنوا و قد امنتم فلا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة
التی کنتم توعدون آنگه مصطفی برفت و امّت وی همه با وی در بهشت شدند من ماندم و دو زن
دیگر بر در بهشت فرمان آمد از ربّ العزة که بنگرید که سورة امّ القرآن می خوانند یا نه زنان ناکی
آن دو زن را گفتند که سورة امّ القرآن دانید و خوانید ایشان گفتند دانیم پس در بهشت شدند
من ماندم که این سورة ندانستم مرا گفتند اگر بیاموزی سورة امّ القرآن تا در بهشت شوی فعلّمنی
یا مولای امّ القرآن   امّا سخن در بیان نزول این سورة علما مختلف اند قول بو هریره
و مجاهد و حسن آنست که بمدینه فرو آمد یدلّ علیه ما روی فی بعض الآثار ان ابلیس رنّ اربع رنّات
اوّلها الاربع مرّات حین لعن و حین اخرج من ملکوت السماء و حین بعث محمّد صلی الله علیه و سلّم
و بعث علی فترة من الرّسل و حین انزلت فاتحة الکتاب و انزلت بالمدینة   و قول علی و ابن عبّاس
و جماعتی آنست که بمکّه فرو آمد در ابتداء وحی امّا قتادة بن دعامة و جمعی از علما دین تلفیق کردند

میان هر دو قول گفتند هم مکّی است و هم مدنی در ابتداء نزول قرآن بمکّه فرو آمد و در ابتداء هجرت
مصطفی بمدینه فرو آمد بتعظیم و تفضیل این سورة را بر دیگرها   و حدیث ابو میسره عمرو بن شرحبیل
بر قول علی و ابن عبّاس دلالت میکند و ذلک انّ رسول الله صلی الله علیه و سلّم قال لخدیجة اذا خلوت
وحدی سمعت نداءً و قد والله خشیت ان یکون هذا امرًا قالت معاذ الله ما کان الله لیفعل بک
ذلک فوالله انک لتؤدّی الامانة و تصل الرحم الحدیث بطوله رسول خدا گفت یا خدیجه من جز از خلق
باز برید می شوم و تنها می شوم یعنی در غار حرا آوازی می شنوم که از آن می ترسم خدیجه گفت معاذ الله
که ترا کاری پیش آید یا الله با تو کاری کند که از آن اندوهگن شوی از آنک تو امانت گزاری و رحم پیوند
و راست سخن راست و مهمان دار درویش نواز   آنگه ابوبکر صدیق در آمد خدیجه بوبکر را با وی بفرستاد
بپیش ورقه بن نوفل بن اسد بن عبد العزی بن قصی و هو ابن عم خدیجه تا قصهٔ خویش با وی بگوید
برفت و با وی بگفت که در خلوت آوازی می شنوم که یا محمّد یا محمّد و مرا از آن ترسی و هراسی در دل
می آید و می خواهم که بگریزم و بر جای نمانم ورقه گفت این بار که ترا بر خوانند دل قوی دار و هم بر جای می باش
تا با تو چه گویند رسول خدا بخلوت باز رفت جبرئیل آمد و او را بر خواند آنگه وی را تلقین کرد که قل
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین تا آخر سورة آنگه گفت قل لا اله الّا الله بر
رسول خدا آنچه رفت بورقه گفت ورقه چون این قصه بشنید گفت ابشر ثمّ ابشر بشارت
باد یا محمّد که نشان نبوّت است آن نبوّت که موسی کلیم و عیسی مریم را دادند یا محمّد ترا کاری
عظیم در پیش و جهانیان مطیع تو شوند و سر بر خطّ تو نهند امّا قوم تو ترا برانند و برنجانند
ای کاش مرا تا آن روزگار زندگی بودی و ترا دریافتمی در آن حالت تا با تو دست یکی داشتمی و نصرت
کردمی پس ورقه روزگار بعثت وی در نیافت رسول خدا گفت او را در بهشت دیدم با نواخت
نیکو و کرامت بزرگوار فانّه آمن بی و صدّقنی

النوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحیم الباء بهاء الله و السین سناء الله و المیم ملک الله   از روی اشارت بر مذاق
خداوندان معرفت باء بسم الله اشارت دارد ببهاء احدیّت سین بسناء صمدیت میم بملک الهیّت
بهاء او قیّومی سناء او دیمومی و ملک او سرمدی بهاء او قدیم سناء او کریم ملک او عظیم بهاء او با
جلال سناء او با جمال ملک او بی زوال بهاء او دلربا سناء او مهر افزا ملک او بی فنا   شعر

ای پیش رو از همه نخوبیست جلالت ای دور شده آفت نقصان ز کمالت
زهره بنشاط آید چون یافت سماعت خورشید برشک آید چون دید جمالت

الباء برّه باولیائه والسّین سرّه مع اصفیائه والمیم منّته علی اهل ولایته با برّ او با بندکان او سین سرّ او با دوستان او میم منّت او بر مشتاقان او اکر نه برّ او بودی رهی را چه تعبیه سرّ او بودی و رنه منّت او بودی رهی را چه جای وصال او بودی و رنه فضل او بودی رهی را بدرکاه جلال او چه محلّ بودی و رنه مهر ازل بودی رهی آشناء لم یزل چون بودی

آب وکل را زهره مهر تو کی بودی اکر هم بلطف خود نکردی مر از لشان اختیار
مهر ذات تست الهی دوستان را اعتقاد یاد وصف تست یا رب غمکنان را غمکسار

ماطابت الدّنیا الّا باسمه ماطابت العقبی الّا بعفوه ماطابت الجنّة الّا برؤیته در دنیا اکر نه پیغام و نام الله بودی رهی را چه جای منزل بودی در عقبی اکر نه عفو وکرم او بودی کار رهی مشکل بودی در بهشت اکر نه دیدار دلفروز شاذی درویش نجه روز بودی یکی از پیران طریقت کفت الهی بنشان تو بندکانیم بشناخت تو زندکانیم بنام تو آباذانیم بیاذ تو شاذانیم بیافت تو نازانیم مست مهر انجام تو مائیم صید عشق در دام تو مائیم

زنجیر معنبر تو دام دل ماست عنبر ز نسیم او غلام دل ماست
در عشق تو چون خطبه بنام دل ماست کوئی که همه جهان بکام دل ماست

بسم الله کفته اند که اسم از سمت کرفته اند و سمت داغ است یعنی کوینده بسم الله داغ آن رقم و نشان کرده آن داغ است

بندهٔ خاص ملک باش که با داغ ملک روزها ایمنی از شحنه و شبها ز عسس
هر کرا و نام کسی باشد فتان زدن هر که بیافت ای برادر کس او باش و میندیش از کس

علی بن موسی الرّضا کفت اذا قال العبد بسم الله فمعناه وسمت نفسی بسمة ربّی خداوندا داغ تو دارم و بدان شاذم امّا از بود خود بفریاذم کر بها بوذ من از پیش من برکیر که بود تو راست کرد همه کارم پیر طریقت کفت الهی نور تو چراغ معرفت بیفروخت دل من افزونیست کواهی تو ترجمانی من بکرد نداء من افزونی است قرب تو چراغ وجد بیفروخت همّت من افزونی است راد

بودی

تو کار من بساخت جهل من افزونی است بوذ تو کار من راست کرد بوذ من افزونی است الهی از بوذ خود چه دیدم مکر بلا و عنا و از بوذ تو همه عطاست و وفا ای بتی بیذا و بکرم هو یذا نا کرده کیر کرد رهی و آن کن که از تو سزا اکر کسی کویذ نامها خداوند فراوان است در نصوص کتاب و سنّت و همه بزرکوارند و ازلی و پاک و نیکو چه حکمت را ابتداء قرآن عظیم باین سه نام کرد و از همه این اختیار کرد و برین نیفزوذ جواب آنست که دو معنی را این سه نام اختیار کرد و بریز اقتصار افتاذ یکی آنک تا کار بر بندکان خود بر نام خود آسان کند و از ثواب ایشان هیچ چیز نکاهد از دانست که ایشان طاقت ذکر و حفظ آن نامها فراوان ندارند و اکر بعضی توانند بیشترین آنند که درمانند و حسرت فوت آن بمانند بس معانی آن نامها درین سه نام جمع کرد و معانی آن سه قسم است قسمی جلال و هیبت راست قسمی نعمت و تربیت را قسمی رحمت و مغفرت را هر چه جلال و هیبت است در نام الله تعبیه کرد هر چه نعمت و تربیت است در نام رحمن هر چه رحمت و مغفرت است در نام رحیم تا کفتن آن بر بنده آسان باشد و ثواب وی فراوان و رحمت و رافت الله بروی نه کران معنی دیکر آنست که ربّ العالمین مصطفی را بخلق فرستاذ و خلق دران زمان بسه کروه بوذند بت پرستان بوذند و جهوذان و ترسایان امّا بت پرستان از نام خالق الله می دانستند و این نام در میان ایشان مشهور بوذ و لهذا قال تعالی و لئن سألتهم من خلق السّموات و الارض لیقولنّ الله و جهودان در میان ایشان رحمن معروف بوذ و لهذا قال عبد الله بن سلام لرسول الله صلّی الله علیه وسلّم لا نری اسما کنّا نقراه فی التّوریة قال و ما هو قال الرّحمن فانزل الله تعالی قل ادعوا الله او ادعوا الرّحمن ایّاما تدعوا و در میان ترسایان نام معروف رحیم بوذ چون خطاب با این سه کروه بوذ و در میان ایشان معروف این سه نام بوذ الله تعالی بر وفق دانش و دریافت ایشان این سه نام فرو فرستاذ در ابتداء قرآن و بر آن بیفزوذ امّا حکمت در آنکه ابتدا بر الله کرد بس برحمن بس برحیم آنست که این بر وفق احوال بندکان فرو فرستاذ و ایشان را سه حالست اوّل آفرینش بس پرورش بس آمرزش الله اشارتست با آفرینش در ابتدا بقدرت رحمن اشارتست به پرورش در دوام نعمت رحیم اشارتست با آمرزش در آخر برحمت چنانستی که الله کفتی اوّل بیافریدم بقدرت بس بپروریذم بنعمت آخر بیامرزم برحمت

پیر طریقت گفت الهی نام تو ما را جواز و مهر تو ما را جهاز الهی شناخت تو ما را امان و لطف تو ما را
عیان الهی فضل تو ما را لوا و کنف تو ما را ماوی الهی ضعیفان را بناهی قاصدان را بر سر راهی مومنان را
گواهی چه بوذ که افزائی و نکاهی الهی چه عزیزست او که تو او را خواهی ور بگریزد او را در راه آئی
طوبی آنکس که تو او را ئی آیا که تا از ما خود کرا ئی الحمد لله ستایش خداوند مهربان کردگار
روزی رسان یکتا در نام و نشان خداوندی که نا جسته یابند و نادریافته شناسند و نادیده دوست
دارند قادرست بی احتیال قیوم است بی گشتن حال ایمن از زوال در ذات و نعت متعال
لم یزل و لایزال موصوف بوصف جلال و نعت جمال عجز بندگان دید در شناخت قدر خود و دانست
که اگر چند کوشند نرسند و هر چند بپویند نشناسند و عزت قرآن بعجز ایشان گواهی داد که
وما قدروا الله حق قدره بکمال تعزز و جلال تقدس ایشان را نیابت داد و خود را ثنا گفت و ستایش
خدا ایشان را در آموخت و بان دستوری داد ور نه که یارستی خواب اندر بدیدن اگر نه خود
گفتی خود را که الحمد لله در کل عالم که زهره داشتی که گفتی الحمد لله

فلو جمها من وجهها قمر ولعینها من عینها کحل آخر
ترا کر داند که ترا تو دانی تو ترا نداند کس ترا تو دانی بس

ای سزاوار ثنا خویش و ای شکر کننده عطا خویش زهی بذات خود از خرد تو عاجز و بعقل خود
از شناخت منت تو عاجز و بکل خود از شادی بتو عاجز و بتوان خود از سزای تو عاجز کیها کردگارا
آن در دم که در جهان آئی بنده آن ثنا ام که تو سزای آنی من هر چه دانم تو دانی تو آنی که گفتی من آنم
آنی و بدان که حمد بر دو وجه است یکی بر دیدن نعمت یکی بر دیدار منعم آنچه بر دیدار نعمت است
از وی آزادی کردن و نعمت وی بطاعت وی بکار بردن و شکر وی را میان در بستن تا امروز
در نعمت بیفزاید و فردا به بهشت رساند و به قال صلی الله علیه و سلم اول ما یدعی الی الجنة الحمادون
لله علی کل حال این عاقبت آنکس که حمد وی بر دیدار نعمت باشد اما آنکس که حمد وی بر دیدار منعم
بوذ بزبان حال می گوید وما الفقر من ارض العشیرة ساقنا ولکننا جئنا بلقیاک نسعد
صنما ما نه بدینار جهان آمده ایم / این جوانمردان شراب شوق داذند با شرم هم دیدار کردند
تا از خود فانی شدند یکی شنید و یکی دید و یکی رسید چه شنید وجد دید و نجه رسید ذکر حق شنید

چراغ آشنائی دید با روز نخستین رسید اجابت لطف شنید توقیع دوستی دید و بدوست لم یزل رسید
این جوانمردان اول نشانی یافتند دل شد بس بار یافت همه دل شد بس دوست دید در سر دل شد
پیر طریقت گفت دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست اکنون نمی یارم گفت که منم
نمی یارم گفت که اوست

چشمی دارم همه پر از صورت دوست با دیده مرا خوشست تا دوست دروست
از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست یا اوست بجای دیده یا دیده خود اوست

رب العالمین پروردگار جهانیان و روزی گمار ایشان یکی را پرورش تن روزی یکی را پرورش
دل روزی یکی تن پرورد بنعمت یکی دل پرورد بنازو بی نعمت حظ کسی است که جهد در خدمت
فرو نگذارد و روزی نعمت حظ اوست کشش و امید بدیدار اوست عظمت همتی طمعت نی ان تراکا
طمع دیدار دوست صفت عزیز دانست پیروز تر از آن بنده کیست که دوست او را عیان است
او ما یکفی لعین ان ترجی قد راکا آن غذاء دل دوستان که در پرورش جان بکار دارند
و شبانروز از حضرت عزت باد را بایشان میرساند آنست که مهتر عالم صلوات الله علیه گفت
اظل عند ربی یطعمنی و یسقینی طعامها لذیذ و شرابها روشن غروق نمی خورد و دیگران را نیز می گفت
ایاکم والتنعم فان عباد الله لیسوا بالمتنعمین گفتند یا سید چرا نمی خوری گفت ما را از شراب مطالع
جمع جنان مست کرده اند که پروای شراب غروق شما نیست صد و بیست و چهار هزار نقطه عصمت
تاختن بخلوت خانه او بردند تا مگر جرعه یابند از آن شراب این بشت دست بروی ایشان باز
نهاذ که ان لی مع الله وقتا لا یسعنی فیه ملک مقرب و نبی مرسل گفتند این مشرب خاص آنکس است
که آیات کبری در راه دید او تجلی کرد و او برین ادب بوذ که ما زاغ البصر وما طغی

ای منظر تو نظاره گاه همگان بیش تو را او فتاذه راه همگان
ای نقره شمس ها و ماه همگان جشن تو بر در آب و جاه همگان

رب العالمین یعنی یربی نفوس العابدین بالتائید و یربی قلوب الطالبین بالتسدید و یربی احوال
العارفین بالتوحید کسی که تربیت وی از راه توحید مطعومات عالمیان او را بچه کار آید
کسی که شرطرنیشی بر جگر زد ور اتریاق سازد نه طبرزد

عالمیان در آرزوی طعام اند واین جوانمردان طعام در آرزوی ایشان عتبة الغلام شاگرد
یزید هرون بوذ اورا فرموذ که خرما نخورد مادر عتبه روزی بنزد یزید هرون شد واو خرما می خورد گفت
چرا پسرم را ازین باز می زنی که خود می خوری یزید گفت پسرت در آرزو خرماست وخرما در آرزوی
ما واورا نه خلق عالم در آرزوی بهشت اند وبهشت در آرزوی سلمان چنانکه در خبرست ان
الجنة لتشتاق الی سلمان لاجرم فردا اورا بهشت ندهند ازانش بگذرانند ودر حضرت احدیت
بمقام معاینتش فرود آرند فالفقراء الصبر جلساء الله عزوجل یوم القیمة اگر تا این روز
آرزوست از خود برون آی چنانک مار از پوست جز از درگاه او خود را مپسند که قرارگاه دل
دوستان فناء قدس اوست

جهد عذرات باید برد ودر واثق نشین عشق بود دات باید کام سلمان وار زن

الرحمن الرحیم الرحمن بالروح والرحیم بالروح فالترویح بالمبار والتلویح بالانوار رحمن است
که راه مزدوری آسان کند بر مزدوران رحیم است که شمع دوستی برافروزد در راه دوستان مزدور
همیشه رنجور در آرزوی حور وقصور ودوست خود در بحر عیان غرقه نور

روزی که مرا وصل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید

رحمن است که قاصدان را توفیق مجاهدت داد رحیم است که واجدان را تحقیق مشاهدت داد آن طالب
مریدیست واین صفت مراد مرید بچراغ توفیق رفت بمشاهده رسید مراد بشمع تحقیق رفت بمعاینه
رسید مشاهده برخاستن عوائق است میان بنده ومیان حق ومعاینه هم دیداری است
بنده یک چشم زخم غایب نشود بچشم اجابت غرامت می نکرد بچشم حضور فرا حاضر می نکرد وبچشم انفراد
فرا فرد می نکرد بدوری از خود نزدیکی وی را نزدیک شود بگم شدن از خود آشکارای وی را آشنا گردد
بغیبت از خود حضور بکرم وی را حاضر بوذ که او نه از قاصدان دورست نه از طالبان گم نه از مریدان
غایب رحمتی کن برد اخلاق وبرون آی از حجاب تا شود کوته نهفتاذ ودو ملت داوری

مالک یوم الدین اشارتست بدوام ملک احدیت وبقاء جبروت الهیت یعنی که هر ملکی را
روزی مملکت برسد وزوال پذیرد وملکش بسر آید وحالش بگردد وملک الله بر دوام است امروز
وفردا که هرگز بسر نیاید وزوال نه پذیرد در هر دو عالم هیچ چیز وهیچ کس از ملک وسلطان وی بیرون
نیست امروز رب العالمین وفردا مالک یوم الدین وکسرا نبوذ از خلقان چنین عجبا کار رهی
چون می داند که در کونین ملک وملک الله راست بی شریک وبی انباز وبی حاجت وبی نیاز پس
اختیار رهی از کجاست انرا که ملک نیست حکم نیست وآنرا که حکم نیست اختیار نیست وربک یخلق
ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة وگفته اند معنی دین اینجا شمارست وپاداش می گوید مالک ومتولی
حساب بندگان منم تا کسرا بر عیوب ایشان وقوف نیفتد که شرمسار شوند هر چند کردن حساب
لانکشف قهری است اما برده از روی کار برنگرفتن عین کرم است خواهد تا کرم نماید پس از آنک
قهر راند اینست سنت خداوند جل جلاله که هر جای که ضربت قهر زند مرهم کرم بر نهد پیر
طریقت گفت فردا در موقف حساب اگر مرا نوای بوذ وسخن را جائی بوذ گویم بار خدایا از
سه چیز که دارم در یکی نگاه کن اول سجودی که هرگز جز ترا از دل نخاستست دیگر تصدیقی که هر چه
گفتی گفتم که راستست سدیگر چون یاد کرم خاست دل وجان جز ترا نخواستست

جز خدمت روی تو ندارم هوسی من بی تو نخواهم که برآرم نفسی

ایاک نعبد وایاک نستعین اشارت بدو رکن عظیم است از ارکان دین ومدار روش دین
داران برین هر دو رکن است اول تحلیة النفس بالعبادة والاخلاص خود را آراسته داشتن بطاعت
بی نفاق وعبادت بی ریا رکن دیگر تزکیة النفس عن الشرک والالتفات الی الحول والقوة نفس
خود را رهبری کردن واز شرک وفساد پاک داشتن وتکیه بر حول وقوة خود نکردن از تحلیه اشارتست
به جمله حدهای شرع واین تزکیه اشارتست بهمه جدهای شرع مکرهای دو حکمت مختصر که
جمله شرایع دین ازین دو کلمه مفهوم می شود کسی را که در دل آشنائی وروشنائی دارد تا تحقق شود
آنچه مصطفی گفت علیه السلام اوتیت جوامع الکلم واختصر لی الکلام اختصارا وگفته اند ایاک
نعبد توحید محض است وهو الاعتقاد ان لا یستحق للعبادة سواه داند که خداوندی الله راست از آزل
است ومعبودی همتا اوست که یگانه ویکتاست وایاک نستعین اشارتست بمعرفت عارفان وهو
العرفان بانه سبحانه متفرد بالافعال کلها وان العبد لا یستقل دونه بوجه اصل آن توحید وماده
این معرفت آنست که حق را جل جلاله بشناسی بهستی ویکتائی پس بتوانائی ودانائی وهمه بانی
پس بنیکوکاری ودوستداری ونزدیکی اول بناء اسلام است ودوم بناء ایمان سوم بناء اخلاص

راه معرفت اول بدیدار تدبیر صانع است در کشاده و بندها صنایع راه معرفت دوم بدیدار حکمت
صانع است در خور ساختن نظایر راه معرفت سوم بدیدار لطف مولی است در ساختن کارها
و فرا گذاشتن جرمها و این میدان عارفانست و کیمیاء محبان و طریق خاصگیان اگر کسی گوید
چه حکمت را ایاک در پیش کلمه نهاد و نگفت نعبدک با آنک لفظ نعبدک موجزترست و معنی همچنان
می جهاند جواب آنست که این از الله بنده را تنبیه است تا هیچ چیز بر الله پیش نکند
و نظر که کند از الله بخود کند نه از خود بالله از الله بعباده خود نگرد نه از عبادت خود بالله
پیر طریقت شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه گفتا اینجاست که عارف طلب از یافتن
یافت نه یافتن از طلب و سبب از معنی یافت نه معنی از سبب مطیع طاعت از اخلاص یافت نه اخلاص
از طاعت عاصی را معصیت از عذاب رسید نه عذاب از معصیت برای آنکه رمی رفته سابقه
بیست و نه استطاعت نه عجز است هیچ کار بر الله پیش نتوان یافت او که پنداشت که بر الله
پیش توان یافت وی از الله خبر نداشت از اینجا بود که مصطفی علیه السلام گفت با ابوبکر چون در
غار بودند لا تحزن ان الله معنا ذکر معبود فرا پیش داشت و ادب خطاب در آن نگه داشت
لاجرم او را فضل آمد بر موسی که گفت ان معی ربی موسی از خود بالله نگریست و مصطفی از الله
بخود نگریست این نقطه جمع است و آن عین تفرقه و شتان ما هما پیر طریقت گفت
از و با و نگر نه از خود باو که دیدن باو دینه و رمیش است و دل با دوست نخستین اهدنا
الصراط المستقیم عین عبادتست و مخ طاعت دعا و سؤال و تضرع و ابتهال مومنان و طلب
استقامت و ثبات در دین یعنی دلنا علیه واسلک بنا فیه و ثبتنا علیه مومنان می گویند بار
خدایا راه خود بما نمای و آنگه ما را در آن راه برروش دار و آنگه از روش بکشش رسان سر اصل
عظیم است اول نمایش پس روش پس کشش نمایش آنست که رب العزه گفت سنریهم آیاتنا روش
آنست که گفت لترکبن طبقا عن طبق کشش آنست که گفت و قربناه نجیا مصطفی علیه السلام از
الله نمایش خواست اللهم ارنا الاشیاء کما هی و روش را گفت سیروا سبق المفردون و کشش را گفت
جذبة من الحق توازی عمل الثقلین مومنان درین آیت از الله هر سه می خواهند که نه هر که راه
دید راه برفت و نه هر که رفت بمقصد رسید بس کس که شنید و ندید بس کس که دید و نشناخت بس کس

که شناخت و نیافت بسا پیر مناجاتی که زپی مرکب فرو ماند بسا یار خراباتی که زین بر شیر نر بندد
و یقال فی قوله اهدنا اقطع اسرارنا عن شهود الاغیار و لوح فی قلوبنا طوالع الانوار و افرد قصودنا
الیک عن دنس الآثار و رقنا عن منازل الطلب و الاستدلال الی ساحات القرب و الوصال و حل بیننا
و بین مساکنة الامثال و الاشکال بما تلاطفنا به من وجود الوصال و تکاشفنا به من شهود الجمال و الجلال
صراط الذین انعمت علیهم گفته اند این راه و روش اصحاب الکهف است که مومنان خواستند
گفتند خداوندا راه خود بر ما بی ما تو بسر بر چنانکه بر جوانمردان اصحاب الکهف فضل کردی و نوال خود
بر ایشان نهادی ایشان را سر بر بالین انس باز نهادی و تولی کشش ایشان خود کردی و گفتی در
غار روید و خوش بخسپید که ما خواب شما بعبادت جهانیان برگرفتیم خداوندا ما را ازان نعمت نوا
بهره کن و چنانکه بی ایشان کار ایشان بفضل خود بسر بردی بی ما کار ما بفضل خود بسر بر که هر چه
ما کنیم بر ما تاوان بود و هر چه تو کنی ما را اساس عز دو جهان بود پیر طریقت گفت الهی نمی توانیم
که این کار بی تو بسر بریم نه زهره آن داریم که از تو بسر بریم هر گه که پنداریم که رسیدیم از حیرت شما ر
و اسیر بیم خداوندا کجا باز یابیم آن روز که تو ما را بودی و ما نبودیم تا وا آن روز نرسیم میان
آتش و دودیم اگر بدو گیتی آن روز یابیم بر سودیم ور بود تو خود را یابیم بر نبود خود خشنودیم
و گفته اند انعمت علیهم بالاسلام و السنة اسلام و سنت در هم بست تا هر دو بهم نشوند بنده را استقامت
دین نبود در آثار بیارند که شافعی رضی الله عنه گفت حق را جل جلاله بخواب دیدم که مرا گفت تمن علی
یا ابن ادریس از من آرزوی خواه ای پسر ادریس گفتم امتنی علی الاسلام یا رب عز اکه میرانی بر اسلام میران
گفت الله گفت قل و علی السنة بگوی و بر سنت یعنی که اسلام و سنت بیکدیگر خواه از من که اسلام
بی سنت نیست و هر چه نه با سنت است آن دین حق نیست مصطفی علیه السلام از اینجا گفت لا قول الا
بعمل و لا قول و عمل الا بنیة و لا قول و عمل و نیة الا باصابة السنة گفته اند اسلام بر مثال
شجره است و سنت بر مثال چشمه آب درخت را از چشمه آب گزیر نیست همچنین اسلام را از سنت
گزیر نیست هر سینه که بعزت اسلام آراسته گشت مدد کار وی از نور سنت آن اسلام را بباید کرد آمد
اینست که رب العالمین گفت افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه یقال هو نور السنة
و در خبر ست که فردا در انجمن قیامت و مجمع سیاست که اهل هفت آسمان و هفت زمین را حشر کنند

هر کسی را پای بکرداب خویش فرو شده و سر در پیش افکنده و بکار خویش درمانده مدهوش و حیران
افتان و خیزان تشنه و عریان همی ناگاه شخصی مروّح مطیّب از مکنونات غیب بیرون خرامد و تجلّی
کند نسیم آن روح بمشام اهل سعادت رسد همه خوش بوی شوند و در طرب آیند گویند بار خدایا
این چه روح و راحت است این چه جمال و کمالست خطاب در آید که این جمله جمال سنّت رسول ماست
هر که در سرای حکم متابع سنّت بوده است او را بار دهید تا قدم امن در سرا پردهٔ عزّ او نهد و هر که در این
سرای از سنّت بیگانه بوده است ردّوه الی النّار او را بدوزخ دهید که امروز هم بیگانه است و هم رانده

سنّی و دین دار شو تا زنده مانی زانکه هست
هر چه جز دین مردگی و هر چه جز سنّت حزن

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ خداوندا ما را از آنان مگردان که ایشان را بخود باز
گذاشتی تا بتیغ هجران خسته گشتند و بمیخ ردّ بسته شدند آری چه بار کشد حیلی گسسته و بجد
کار آید کوشش از بندهٔ نبایسته و در هیکل نانی نیسته امروز از راه بیفتاده و راه کژ را راستی
پنداشته و فردا درخت نومیدی بر آمده و اشخاص بیزاری بدر آمده و منادی عدل بانگ نیازی
در گرفته که ضلّ سعیهم فی الحیوة الدّنیا وهم یحسبون انّهم یحسنون صنعا

گفتم که برا ز اوج برین شد بختم
وز ملک نهاده چون سلیمان تختم
خود را چو بمیزان خرد بر سختم
زانکه دو نیان کم آمد رختم لولیان

اکنون ختم کنیم سورة الحمد را بلطیفهٔ از لطایف دین بدانکه این سوره را مفتاح الجنّة
گویند کلید بهشت زانک درهاء بهشت هشت است و گشاذ هر دری را قسمی از اقسام علوم قرآن
معیّن است تا آن هشت قسم تحصیل نکنی و بآن معتقد نشوی آن درها بر تو گشاذه نشوذ و سورة
الحمد مشتمل است بران هشت قسم که کلیذها بهشت است یکی از ان ذکر ذات خداوند جلّ جلاله
دوم ذکر صفات سوم ذکر افعال چهارم ذکر معاد پنجم ذکر تزکیهٔ نفس از آفات ششم تحلیهٔ نفس بخیرات
و این تحلیه و آن تزکیه هر دو بیان صراط مستقیم است هفتم ذکر احوال دوستان و رضاء خداوند
در حق ایشان هشتم ذکر احوال بیگانگان و غضب خداوند برایشان این هشت قسم از اقسام
علوم بدلایل اخبار و آثار هر یکی دری است از درهاء بهشت و جمله درین سوره موجود است پس هر آنکس
که این سوره با خلاص برخواند در بهشت بروی گشاذه شوذ امروز بهشت عرفان و فردا بهشت

رضوان در جوار رحمن و ما بینهم و بین ان ینظروا الی ربّهم الّا رداء الکبریاء علی وجهه فی جنّة عدن
هکذا صحّ عن النبی صلّی الله علیه وسلّم

قوله تعالی

بسم الله الرّحمن الرّحیم • بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان • الٓمٓ سرّ خداوند است
در قرآن • ذٰلِكَ الْكِتَابُ این آن نامه است • لَا رَيْبَ فِيهِ که در آن شک نیست • هُدًى لِلْمُتَّقِينَ
راهنمونی پرهیزکاران را • الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ایشان که بنادیده و پوشیده می گروند • وَيُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ و نماز بپای می دارند بهنگام خویش • وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ و از آنچه ایشان را روزی دادیم
نفقه می کنند • وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ و ایشان که می گروند • بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده آمد بتو
از قرآن و جز آن هر چه بوذ از پیغام و فرمان • وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و هر چه فرو فرستاده آمد پیش از تو
از سخن و کتب و صحف • وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ و بسراء آن جهانی بی گمان می گروند • أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى
مِنْ رَبِّهِمْ ایشان که بدین صفت اند بر راهنمونی و نشان راستی اند از خداوند ایشان • وَأُولَٰئِكَ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ و ایشان اند که بر پیروزی و نیکی بمانند جاوذان • النَّوْبَةُ الثَّانِيَةُ
بسم الله الرّحمن الرّحیم الٓمٓ بدانک این سورة البقرة را فسطاط القرآن گویند از بسیاری احکام
و امثال که در آنست و در زمان وحی هر که این سوره و آل عمران خوانده بوذی او را حبر می خواندند
و در میان قوم محترم و موقّر بوذی و در چشمها بزرگ مصطفی صلوات الله علیه لشکری بجایی می فرستاذ
و در میان ایشان پیران و مهتران بوذند یکی را که از ایشان بسنّ کهتر و کهتر بوذ برایشان امیر
کرد بسبب آنکه سورة البقرة دانست گفتند یا رسول الله هو احدثنا سنّا قال معه سورة البقرة
و در خبرست از مصطفی علیه السّلم که ثواب خوانندگان هر دو سوره فردا آید در صورت دو میغ
و بر سر خوانندهٔ آن سایه می دارد و گفت هر خانه که در ان سورة البقرة برخوانند سه شبانروز
شیطان از ان خانه بگریزد عبد الله مسعود گفت شیطان بر عمر خطاب سیلی زد در کوی از کوها
مدینه و باوی بر آویخت عمر او را بر زمین زد شیطان گفت دعنی حتّی اخبرک بشیء یعجبک عمر دست از
وی باز گرفت آنگه گفت یا عمر بدانکه هر که شیطان از سورة البقرة چیزی شنوذ بلذا زد از
شنیدن آن و بگریزد و له خبج کخبج الحمار وقال صلّی الله علیه وسلّم تعلّموا البقرة فانّ اخذها
برکة وترکها حسرة ولن تستطیعها البطلة قیل یا رسول الله وما البطلة قال السّحرة وعن وهب

منبه قال من قرأ في ليلة الجمعة سورة البقرة وآل عمران كان له نورًا ما بين عجيبا وعريبا قال وهب
عجيبا اسفل الارضين وعريبا العرش   ابو اليمان الهوزني گفت در عهد ما مردی بود تازه جوان
شبی بخفت بامداد که برخاست موی سر و محاسن وی همه سپید بود گفتیم چه رسید ترا در خواب گفت
قیامت نمودند مرا در خواب و وادی عظیم دیدم از آتش و بر سر آن جسری باریک برحد تیغ شمشیر
و مردم را بنامها خود می خواندند و بر آن جسر می گذرانیدند یکی می جست و دیگری می خست
یکی می گذشت و یکی در آتش می افتاد تا آنکه مرا خواندند بنام خود رفتم بر آن جسر و می لرزیدم و بر آ
وجب می جستیم آخر دو مرغ سپید دیدم یکی بر راست و یکی بچپ و مرا راست می داشتند
و ز آتش نگه می داشتند تا آخر بسلامت باز جسر بگذشتم آنگه آن مرغان را گفتم که شما چه باشید
و چه اید گفتند ما سورة البقره و آل عمران که الله تعالی ترا بما خلاص داد که ما را بسیار خوانده
و ابوذر غفاری از مصطفی صلوات الله علیه پرسید که از قرآن کدام سورة مه جواب داد که سورة
البقره پرسید که ازین سورة کدام آیت بزرگوارتر گفت آنچه در آن کرسی یاد کرده است یعنی
آیة الكرسي که پنجاه کلمه است همه تقدیس خداوند عز وجل و در سورة البقره پانزده مثل است و صد
و سی حکم و خود همه آیت دین بآخر سورة چهارده حکم است و جمله سورة دویست و هشتاد و شش
آیت است بعدد کوفیان و شش هزار و صد و یازده کلمه است و بیست و پنج هزار و پانصد حرف
و در مدنی شمرند که از اول تا آخر بمدینه فرو آمد مگر آیت واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله که
این آیت بکوه منا فرو آمد روز عید اضحی و مصطفی علیه السلام را آخر خطبه عید بود و این آیت هم
هم در مدنی شمرند که مصطفی صلوات الله علیه آنکه مقام بمدینه داشت و هر چه از قرآن در آن
ده سال یا سیزده سال که مصطفی بمکه بود پیش از هجرت آن همه مکی است و هر چه در آن ده سال
آمد که بمدینه بود آن همه مدنی است هر چند که بمدینه بودی مقیم یا از مدینه مسافر چنانکه قرآن آمد
بتبوک و ببدر و طایف آن همه مدنی شمرند که آنگه مقام بمدینه داشت نه بینی که شب معراج بشام قرآن
بر وی فرو آمد و بآسمان او را قرآن دادند و آن همه مکی شمرند که او را از مکه بشام و آسمان برده بود
و درین سورة بیست و شش جای منسوخ است مع اختلاف العلماء فيه و چنانک بآن رسیم شرح دهیم
ان شاء الله   اکنون تفسیر گوییم   بسم الله الرحمن الرحیم   الم علما را اختلافست باز

حروف هجا که در ابتداء سورتهاست محققان علما بر آنند که این از متشابهات قرآنست که علوم
خلق از آن قاصرست والله بدانستن آن مستاثر می گوید وما يعلم تأويله الا الله   الله می داند
که چرا این حروف از دیگر حروف ولیتر بود بیاد کردن و بس بجز از الله ندانند   ابوبکر صدیق رضی الله
عنه گفت لله در هر کتاب سرّی است و سرّ او در قرآن این حروفست بعضی از مفسران گفتند
این نام سورة است بدلالت این خبر که مصطفی علیه السلام گفت ان الله تعالی قرأ طه ویس قبل ان
يخلق السموات والارض بالفي عام الله تعالی طه ویس برخواند پیش از آفرینش آسمان و زمین
بهزار سال یعنی آنست که سورة طه ویس جمله برخواند پس دلیل است که طه ویس نام سورة است
ابن عباس گفت سوگندهاست که الله تعالی یاد میکند بحروف هجا که ما را نامها نیکو و صفتها بزرگوار
خدای عز وجل باین حروفست و مراد باین سه حرف جمله حروف تهجی است و در لغت عرب روا است
که جمله را ببعضی عبارت نهند چنانکه گفت واذا قیل لهم ارکعوا لا یرکعون رکوع گفت و مراد باین
باین جمله نماز نشست وقال تعالی واسجد واقترب یرید به الصلوة وقال تعالی بما قدمت ایدیکم یعنی به
جمیع الابدان فکذلک عبر الله تعالی بهذه الحروف عن جملة الحروف و هم از ابن عباس روایت کنند
که گفت الم ای انا الله اعلم چنانست که الف اشارتست بانا و لام اشارتست بالله و میم اشارتست باعلم
هر حرفی بجای خویش معنی می دهد بسر خویش گفته اند الم معنی آنست که الم بك جبرئيل اى نزل
علیکم یعنی این آن حروفست که جبرئیل از آسمان فرو آورد بشما   و گفته اند که رسول خدا در صدر اسلام
در نمازها قرآن آشکارا خواندی مشرکان بدر مسجد بایستادندی و گفتندی لا تسمعوا لهذا القرآن
والغوا فيه یکی صفیر میکرد و یکی دست می زد یعنی که تا کسی از رسول خدا قرآن نشنود که رسول خدا
می که قرآن خواندی هر کس که بشنیدی همی دل خویش بوی دادی و بآن مشعوف گشتی مشرکان
چنان میکردند تا مردم را از سماع وی باز دارند و رسول خدا چون دید که ایشان چنین میکنند
در نمازهای پیشین و دیگر جهر بگذاشت و قراءة نرم خواند اما در نمازهاء دیگر همچنان بلند می خواند
و مشرکان همچنان آمدند و تصفیر و تصفیق می کردند و رسول خدا بآن دلتنگ و رنجور می شد پس رب
العالمین این حروف تهجی فرو فرستاد بیرون از عادت و بر خلاف سخن ایشان تا ایشان چون آن
بشنیدند ایذاء رسول بگذاشتند و از تعجب باز سخن باستماع آن و ما بعد آن مشغول شدند این قول

ابو ذوق است و اختیار قطرب قومی گفتند این حروف در ابتداء سورها اظهار اعجاز قرآنست و تنبیه
عرب بر صدق نبوت و رسالت مصطفی صلی الله علیه وسلم که چون کافران گفتند ان هذا الا
افک افتریه این قرآن سخنی است که محمد از ذات خویش می گوید و از بر خویش می نهد لو نشاء لقلنا مثل
هذا اگر خواهیم ما نیز مانند این بگوییم رب العالمین گفت اگر چنانست که شما می گویید فأتوا بسورة
مثله شما نیز از بر خویش سورتی چنان بنهید که این کتاب از این حروف تهجی است که لغت شما و زبان
شما و کلام شما بدین حروفست پس چون نتوانستند و از آن درماندند معلوم شد که
قرآن معجزست و اهل سنت گفته اند که این حروف گواهی بداد و بیان کرد که قرآن بحروفست
و بحرف قائم است و هر که جز این گوید حق را مکابرست و معاندست و در آن ملحد و بدانکه مردم
درین حروف سه گروه اند قومی از اهل بدعت گویند مخلوقست هم در کلام خالق و هم در کلام مخلوق
قومی گویند در قرآن نامخلوقست و در غیر قرآن مخلوق و این هر دو فرقت بر باطل اند و از حق
دور بانجد گفتند فرقت سوم اهل سنت اند که گفتند حروف هجای که هست علی الاطلاق نامخلوقست
بی آنکه در آن تفصیل آرند و تمییز کنند و دلیل بر قول اهل سنت آنست که می گوید آنرا که
آفریند کن فیکون اگر این کاف و نون مخلوقست پس کافی و نونی دیگر باید تا این کن با آن حروف
بیافریند و اگر آن دو حرف نیز مخلوقست پس دو حرف دیگر باید خالق آنرا و این هرگز بسر نرسد معلوم
شد که حرف بأصله نامخلوقست و از جهت سنت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت مصطفی را پرسیدم
از ابجد هوز حطی فقال صلی الله علیه وسلم یا علی ویل للعالم لا یعرف تفسیر ابی جاد الالف من الله
والباء من الباری والجیم من الجلیل رسول خدا خبر داد که این حروف در کلام آدمیان هم از نام خدای
عز وجل است و نامها خدای بإجماع قدیم از آنجا گفت عیسی صلوات الله علیه در بعضی اخبار که
بنامها الله سخن می گویند ایشان آنکه بوی عاصی می شوند و یکی پیش احمد بن حنبل رحمة الله علیه نشسته
بود گفت فلان کس می گفت که چون الله حروف را بیافرید اضطجعت اللام وانتصبت الالف فقالت
لا اسجد حتی اومر احمد گفت این سخن کفرست و گوینده آن کافر من قال ان حروف التهجی محدثة
فهو کافر فقد جعل القرآن مخلوق و شافعی رضی الله عنه گفت لا تقولوا انحدث الحروف فان
الیهود اوّل من هلکت بهذا ومن قال تحدث حرف من الحروف فقد قال بحدث القرآن ۞

ذلک الکتاب ذلک بمعنی هذا می گوید این نامه و معلوم است در لغت عرب که هذا آن اشارت است
که جز از موجود حاضر نتوان دلیلست این و نظائر این هر جای که هذا القرآن گفت که قرآن برین
موجود و حاصل بحقیقت و خالق بموجود محجوج اند نه بمعلوم ذلک الکتاب لا ریب فیه الف و لام
تعریفراست پارسی آنست که این آن نامه است که در آن شک نیست و روا باشد که گویی این آن نامه
است که از الله بیامد هیچ شک نیست منه بدا و الیه یعود و اگر بر لا ریب وقف کنی معنی آنست که نامه
اینست بی هیچ شک چنانکه گویی دار فلان هی الدار خط فلان هو الخط سرای فلان کس سرای
چنان بود خط فلان کس خط چنان بود آنگه ابتدا کنی فیه هدی للمتقین در آن نامه هدی است
متقیانرا و اگر خواهی بر پیوند ذلک الکتاب لا ریب فیه این نامه است که شوردل را جای نیست با آن
پس هدی در موضع نصب باشد بر نعت یا بر مدح نزّله هدی یا انزلناه هدی ریب شوردلی بود
و امیغ دلی قال النبی صلی الله علیه وسلم یذهب الصالحون اسلافا و یبقی اهل الریب قال بعضهم اهل
الریب من لا یأمر بالمعروف ولا ینهی عن المنکر اگر کسی گوید لا ریب فیه اقتضاء آن میکند که کسرا
در قرآن شک نباشد و در گمان نبود و معلوم است که ایشان که با ایشان مخاطب بودند در آن بشک
بودند که یکی از ایشان می گفت ان هذا السحر مبین یکی می گفت اساطیر الاولین یکی می گفت
ان هذا الا افک افتریه جواب آنست که لا ریب اگر چه بلفظ نفی است بمعنی نهی است
یعنی لا ترتابوا فیه چنانکه بجای دیگر گفت فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج و قد نری من
الحاج من یرفث و یفسق و یجادل فمعناه اذا لا ترفثوا ولا تفسقوا ولا تجادلوا و محتمل بود که نفی
ریب با هدی شود یعنی لا ریب فیه انه هدی للمتقین و هدی در قرآن بر دو وجه است یکی
بمعنی دعا و بیان دیگر بمعنی هدایت و توفیق اما آنکه بمعنی دعاست آنست که گفت جل جلاله
و انک لتهدی الی صراط مستقیم اینجا دعا و بیان خواهد که از هدایت در مصطفی چیز نبود چنانکه
گفت انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء و کذلک قوله و اما ثمود فهدیناهم
این هم بمعنی دعاست که ثمود را هدایت نبود وجه دیگر هدی بمعنی توفیق و تعریف و تسدید
است و ذلک فی قوله تعالی یضل به من یشاء و یهدی من یشاء انت ولینا و کقوله انک لا تهدی
من احببت این بمعنی توفیق و تعریف است که الله با آن مستاثرست و در قرآن دویست و سی و شش

جای ذکر هُدی است وصفت معانی آن همه باز دو اصل باز کردد ذکر کفتیم للمتقین یعنی الذین یتقون
الشرک متقی انجا موحد است وتقوی از شرک ودلیل برین آیت است که از عقب می آید ومصطفی علیه السلم
کفت جماع التقوی فی قول الله عز وجل ان الله یامر بالعدل والاحسان الآیه وحقیقت تقوی
پرهیزکاری است یعنی که بطاعت خدا پرهیزد از خشم وعذاب خدا یقال اتقی فلان بترسه اذا
تحرّز به واصل ان پرهیزکاری از شرکست وهو المعنی بقوله تعالی ولقد وصّینا الذین اوتوا الکتاب
من قبلکم وایاکم ان اتقوا الله وبقوله یا ایها الناس اتقوا ربکم پس پرهیزکاری از معاصی
وهو المراد بقوله یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته پس پرهیزکاری از فضولات
وشبهات وهو المشار بقوله امتحن الله قلوبهم للتقوی وبقوله ان اولیاؤه الا المتقون
امّا وجه تخصیص متقیان بهدایت قرآن درین آیت پس از انک جای دیگر خلق را بعموم کفت
هدی للناس آنست که همه خلق بان محجوج اند وبران خوانده ومتقیان علی الخصوص بان منتفع
اند وبآن راه راست یافته این جنانست که بعموم کفت ان انذر الناس پس جای دیگر تخصیص
کرد وکفت انما تنذر من اتبع الذکر کما ان القرآن هدی للناس علی العموم والمتقون ینتفعون
بالهدی وبه قال بعضهم القرآن هدی للمتقین وشفاء لما فی صدور المومنین ووقر فی اذان
المکذبین وعمی لابصار الجاحدین وحجة لله بالغة علی الکافرین فالمومن به مهتد والکافر
به محجوج الذین یومنون بالغیب یعنی یومنون بالله وملایکته وکتبه ورسله والیوم الآخر والجنة
والنار ولقاء الله والحیوة بعد الموت والبعث فهذا غیب کله هر جه وراء دیوار ست از تو غیب
است خدایرا نادیده دوست داری ویکتائی وی اقرار دهی ایمان بغیب ست مصطفی را نادیده
استوار کیری وبرسالت ونبوت وی کواهی دهی ایمانست بغیب حارث بن قیس از تابعین بود
روزی عبد الله مسعود را کفت که یا اصحاب محمد خوشتان باد دیدار محمد مصطفی ومجالست
وصحبت وی که یافتید عبد الله کفت ان امر محمد کان بیّنا لمن راه والذی لا اله غیره ما آمن
مومن افضل من ایمان بغیب یعنی شما که او ندیدید ایمان شما فاضلترست که ایمان بغیب است ثم
قراء الذین یومنون بالغیب برین تفسیر با که متصل است بغیب باء حال کویند نه باء تعدیه فکانه
قال الذین یومنون بی وهم غایبون لم یاتوا بعد ویشهد لذلک ما روی ابن عباس قال قال النبی

صلی الله علیه وسلم ای الخلق اعجب ایمانا قالوا الملائکة قال وکیف لا تومن الملائکة وهم یرون ما یرون
قالوا الانبیاء قال وکیف لا یومن الانبیاء وهم یرون الملائکة تنزل الیهم قالوا فنحن یا رسول الله
قال قوم یاتون من بعدکم یومنون بی ولم یرونی ویصدقونی ولم یرونی وروی فی بعض الاخبار
انهم قالوا یا رسول الله هل من قوم اعظم منا اجرا آمنا بک واتبعناک فقال ما یمنعکم من ذلک
ورسول الله بین اظهرکم یاتیکم بالوحی من السماء بل قوم یاتون من بعدی یاتیهم کتاب بین لوحین
فیومنون به ویعملون بما فیه اولئک اعظم اجرا منکم اولئک اعظم منکم اجرا ابن جریج کفت
الذین یومنون بالغیب ای بالوحی نظیره قوله وما هو علی الغیب بظنین ای علی الوحی وقوله
اعنده علم الغیب ای علم الوحی وقوله عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه ای علی وحیه وقیل معناه
یومنون بالقدر شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه کفت غیب بر سه کونه است غیبی
است هم از چشم غیب وهم از خرد وغیبی است از خرد غیب نه از چشم وغیبی است از چشم غیب نه از خرد
اما آن یکی که از چشم غیب است نه از خرد اخر پیست سرای آن جهانی وفرشتگان روحانی وجنیان
از چشم پوشیده اند اما علم الحاصل اند ودر عقول معلوم وآنچه از عقل غیب است نه از چشم جانها ست
وصفتها چشم را وحس الحاصل اند واز عقول غیب واو که از عقل غیب ست واز چشم اعزوز الله
تعالی است هم دنیا از چشم وخرد هر دو غیب است وفردا در آخرت از عقل غیب ست مومنان ایز
همه کرویده اند بر تصدیق خبر بنور تعریف وقال الاصمعی سالتنی اعرابیة عن الغیب فقلت
الجنة والنار فقالت هیهات اشرف لغیب علی الغیب ای اشرف الله علی القلوب الغایبة عن الخلق
فآمنت به سرا ویقیمون الصلوة ونماز بپای میدارند این نماز فریضه است واین اقامت
نکه داشت وقت آنست هر جه در قرآن از اقامت ست اقیموا الصلوة واقاموا الصلوة والمقیمین
الصلوة همه بپای داشتن ونکه داشتن وقتها ولست انکه که فرمان متوجه کردد وحجت لازم
وخطاب واقع ومصطفی کفت صلوات الله علیه اول الوقت رضوان الله وآخر الوقت عفو الله
اینست اختیار شافعی رضی الله عنه کفت رضاء الله دوست تر دارم از عفو او ورضا برتر ست از عفو
هر کس که رضا یافت عفو یافت ونه هر کس که عفو یافت رضا یافت وبدان که از ارکان دین پس
از توحید هیچ رکن شریفتر از نماز نیست همه قرآن جایها ذکر توحید وذکر نماز در یک نظام آورد

چنانکه گفت انّی انا اللّه لا اله الّا انا فاعبدنی واقم الصّلوة لذکری واقیموا الصّلوة ولا تکونوا
من المشرکین من آمن باللّه والیوم الآخر واقام الصّلوة والمؤمنون یؤمنون بما انزل الیک
وما انزل من قبلک والمقیمین الصّلوة ومصطفی علیه السّلم گفت نماز عماد دین است من ترکها فقد هدم
الدّین وقال صلی اللّه علیه وسلم العهد الّذی بیننا وبینهم الصّلوة من ترکها فقد کفر وعزّت قرآن
هدید می کند کسانی را که در نماز تقصیر کنند وحقوق آن فرو گذارند گفت فخلف من بعدهم خلفٌ
اضاعوا الصّلوة واتّبعوا الشّهوات فسوف یلقون غیّا ودر قرآن هزار جای ذکر نماز است با مر
ونهی وبیان ثواب فعل آن ونشان عقاب ترک آن بتعریض وتصریح از بهر تصحیح اعتقاد
اهل ایمان را وعاقل چون در وضع وشرع نماز تامّل کند وحوی نها ذوی بداند وحکمت وتربیت
وی بشناسد ومناسبت افعال واقوال واعمال واحوال نماز بداند یقین شود او را که نماز سرمایهٔ
سعادتست وپیرایهٔ شهادت وبداند که هیچ عبادت مانند نماز نیست وهر که بگذارد دلیلست که
وی را اندر دنیا نماز نیست واندر جان نماز فردا نماز نیست مصطفی صلوات اللّه علیه گفت لو یعلم
المصلی من یناجی ما التفت ودر ابتداء اسلام مصطفی را صلی اللّه علیه وسلم اوّل نماز شب فرموذند باین
آیت که یا ایّها المزّمّل هذه کنایة عن النّایم کانّه عزّ وجلّ یقول ایّها النّایم اللّیل کلّه قم فصلّ
مصطفی ویاران یکسال نماز شب کردند وکاری عظیم پیش گرفتند ورنجی بسیار بر خود نهاذند تا
تا پایها ایشان آماس گرفت وهمه شب نماز می کردند می پنداشتند بر ایشان واجب نیمه شب بوذ یا سیک
یا دو سیک بر تخییر آماس ترسیذند که از ایشان چیزی فایت شوذ از آن همه شب در نمازی بوذند
والبتّه نمی خفتند چون یکسال بر آمد ناسخ این آمد که علم ان لن تحصوه واوّل نسخی در شریعت
در ابتداء اسلام این بوذ می گویذ ما می دانیم که شما طاقت ندارید که تا آخر عمر همه شب نماز کنید
فاقرءوا ما تیسّر من القرآن ای صلّوا ما تیسّر من الصّلوة آن چندان که توانید نماز کنید فی التقدیر
قیل فی التّفسیر ولو قدر تحلب شاة بس یکسال این تخفیف بوذ تا آنکه ناسخ این آمد که واقیموا الصّلوة
واین مجمل بوذ کس ندانست که چند است مصطفی علیه السّلم این مجمل را مفسّر کرد وگفت خمس صلوات
فی الیوم واللّیلة بس این نمازها همه دو دو رکعت بوذند تا آنکه دیگر باره در نماز پیشین ودیگر وشام
وخفتن بیفزوذند ونماز بامداذ ونماز مسافر بر حال خویش بگذاشتند اینست اختلاف احوال نماز در ابتدا

اسلام ودر خبر آمده است که در ابتداء اسلام چون کسی در رسیدی ورسول علیه السّلم در نماز بوذی
انکس سلام گفتی رسول جواب دادی بس عبد اللّه بن مسعود غایب شد مدّتی ودر حال غیبت وی سخن
گفتن در نماز منسوخ شد چون عبد اللّه باز آمد رسول آن ساعت در نماز بوذ عبد اللّه سلام گفت
رسول جواب نداذ عبد اللّه غمگین گشت ومتحیّر نشست چون رسول خدا سلام نماز باز داذ وی را گفت
چه رسیدت ترا یا عبد اللّه گفت ترا ی ذهی خواهم از خشم خدا ورسول خدا گفت چیست این سخن عبد اللّه
گفت سلام مرا جواب ندادی مصطفی گفت انّ فی الصّلوة لشغلا عن السّلام اندر نماز چندان شد
مشغولی هست که بسلام خلق نبردازم بس معلوم گشت عبد اللّه را که سخن گفتن در نماز منسوخ
وبروایتی دیگر مصطفی علیه السّلم گفت انّ صلوتنا هذه لا یصلح فیها شیء من کلام النّاس انّما هی قراءة
وتسبیح ودعاء وممّا رزقناهم ینفقون رزق اینجا گفته اند که نصابها زکوة است نصاب
شتر وگاو وگوسبند وغلّه وخرما وانگور ومال تجارت وزر وسیم وصاع فطر ونفقه اینجا زکوة است
بس صدقه خداوندان کفاف وایثار درویشان بآن ملحق است سدّی گفت این نفقه مرد است
بر عیال وزیردستان خویش که بیش از فرایض زکوة این آیت از آسمان فرو آمد وحقیقت رزق
آنست که آدمی را ساختند تا بوی ارتفاق وانتفاع گیرد چون طعام ولباس ومسکن از وجه حلال
یا از وجه حرام همه رزق اللّه است آنرا آفریننده وبر بنده رساننده یکی حلال روزی وبآن رستگار
یکی حرام روزی وبآن گرفتار روی عن النّبی صلی اللّه علیه وسلم انه قال انّ روح القدس نفث فی
روعی ان نفسا لن تموت حتّی تستکمل رزقها فاتّقوا اللّه واجملوا فی الطّلب خذوا ما حلّ ودعوا
ما حرّم قومی گفتند رزق بمعنی تملیک است وممّا رزقناهم ای ملّکناهم واین باطل است که مرغان
هوا وددان صحرا را از اللّه روزی می رسد وایشان را ملک نیست وداود علیه السّلم این دعا
بسیار گفتی یا رازق النّعاب فی عشّه ای خداوندی که بچه مرغ را در آشیان روزی دهی گویند
این بچه غراب را می خواهد وذلک انّه یقال اذا تفقّأت عنه البیضة خرج ابیض کالشّحمة فاذا رآه الغراب
انکر البیاض فترکه فیسوق اللّه تعالی الیه البقّ فیقع علیه لزهومة ریحه فیلقطها ویعیش بها الی ان یخرج
ریشه ویسودّ فیعاوده الغراب ویألفه ویلقمه الحبّ والّذین یؤمنون بما انزل الیک قول
عبد اللّه مسعود وروایت ضحّاک از ابن عبّاس آنست که این آیت در شان مؤمنان اهل کتاب فرو آمد

عبدالله سلام واصحاب وی که بتوریة وانجیل وزبور ایمان داذند وبپذیرفتند وبآن تمسک کردند
پس بمصطفی علیه السلام ایمان آوردند ورسالت وی بپذیرفتند وبقرآن تمسک کردند کلبی وسدی
وجماعتی مفسران کفتند مومنان این امت اند که ایشان بهمه از آسمان فرو آمد از کتب وصحف
ایمان آوردند رب العالمین ایشانرا در ان بستوذ وکفت یؤمنون بما انزل الیک می کوید ایشان
بهمه فرو آمد بر تو از قرآن وجز آن که نه خود قرآن تنها بوحی فرو آمد که هر چه سنت مصطفی است
تا جبرئیل بوحی فرو نیامد نکفت ونهاذ وبه قال تعالی وما ینطق عن الهوی ودر خبرست که نزل علی
جبرئیل فلقننی السنة کما لقننی القرآن ودرستست که جهوذان از مصطفی صلوات الله علیه بپرسیدند
که بهترین جای کدام است وبترین کدام مصطفی کفت ما المسؤل باعلم من السائل حتی اسال جبرئیل
از جبرئیل بپرسیذ وهمین کفت حتی اسال الرب العزة ثم نزل جبرئیل فقال لقد دنوت من الله عز وجل
دنوا ما دنوت مثله حتی کان بینی وبین الله عز وجل سبعون الف حجاب من نور فسالته عن خیر
البقاع وشرها فقال خیر البقاع المساجد وشر البقاع الاسواق مذهب اهل سنت وجماعت
آنست که هر چه برین نسق بروایت ثقات از مصطفی علیه السلام درست شوذ که الله کفت یا جبرئیل
کویذ که الله کفت چنانکه در خبرست قسمت الصلوة بینی وبین عبدی نصفین جای دیکر کفت
اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رات جای دیکر کفت انا اغنی الشرکاء عن الشرک حرمت
الظلم علی نفسی الصوم لی وانا اجزی به انا عند ظن عبدی بی همچنان نه پنداریذ که آن کلام
کتب منزل است نامخلوق ونامجعول هر که آنرا مخلوق کویذ یا لفظ وحروف آن مخلوق کویذ
ضال است وملحد وحق المکابر وما انزل من قبلک یعنی توریت موسی وانجیل عیسی وزبور داود
وصحف شیث وادریس وابرهیم وفی حدیث ابی ذر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال انزلت
علی ابرهیم عشر صحایف وعلی موسی قبل التوریة عشر صحایف وروی انه قال انزل علی شیث خمسین
صحیفة وعلی اخنوخ وهو ادریس ثلثین صحیفة وانزل علی ابرهیم عشر صحایف وعلی موسی قبل التوریة
عشر صحایف وبالآخرة یعنی وبالنشاة الآخرة وقیل وبالدار الآخرة سمیت آخرة لتاخرها عن
الدنیا وقیل لتاخرها عن اعین الخلق هم یوقنون الیقین ضرب من العلم یحصل بعد النظر و
الاستدلال وبعد ارتفاع الشک ولذلک لا یوصف به الباری جل جلاله رب العالمین درین آیة

ودر صدر سورة لقمان نماز وروزه وزکوة وایمان برستاخیز بی کمان همی نظام کرد قرینه یکدیگر از
بهر انکه آن قوم که برستاخیز یقین نبوذ نه همی کرویذند بی کمان همی کفتند ما ندری ما الساعة
ان نظن الا ظنا وما نحن بمستیقنین کفتند ما ندانیم که این رستاخیز چیست وحال آن چونست
ظن می بریم وبیقین نمی دانیم الله تعالی بی کمانی برین شرط کرد وبا نماز وزکوة قرینه کرد اهل معانی
وخداوندان تحقیق کفتند بنا ترتیب این هر دو آیت بر تقسیم ایمان است از بهر انکه ایمان در دو قسم
است قسم اول شناختن راه دین واسباب روش در ان بساختن وطلب وسیلت حق کردن
وهو المشار الیه بقوله تعالی ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وبقوله وابتغوا الیه
الوسیلة قسم دیکر از خوذ برخاستن ودر راه دین برفتن ورسیدن را بکوشیدن وهو المشار الیه
بقوله وجاهدوا فی الله حق جهاده وبقوله هذه سبیلی ادعوا الی الله قسم اول صفت آن مومنانست
که در آیت اول ذکر ایشان رفت یعنی که بشهادة زبان وعبادت ارکان راه دین بشناختند
وطلب وسیلت کردند قسم دوم صفت ایشانست که در آیت دوم وصف حال ایمان ایشان کرد
که حقایق آیات تنزیل بدانستند وذوق آن بیافتند تا در روش بمقصد برسیدند همانست
که رب العالمین در وصف ایشان کفت وهدوا الی الطیب من القول جای دیکر کفت فهو علی نور من ربه
کتب فی قلوبهم الایمان همانست که رب العالمین ایشانرا وعده میدهد بکرامت وثواب داذ که
ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ثم قال تعالی اولئک علی هدی من ربهم ای صواب وحق وحجة
واولئک هم المفلحون ای الباقون فی النعیم المقیم ادرکوا ما طلبوا ونجوا من شر ما منه هربوا فلح وفلاح
کنایتست از بقا وبیرون آمدن وبکام رسیدن وبایسته ما نالند می کویذ ایشان که بدین صفت اند
بر راست راهی اند وبر روشنائی وآن از صنف اول اند که از ایمان در قسم اول اند واولئک هم المفلحون
صنف ثانی است که بیرون آمذند واز همه جهی برسیذند المین کشتند وبناز ونعیم جاویذ رسیدند
این خطبه کتاب است وافزید برکرویذکان وصفت ایمان ایشان وخبر داذن از سر انجام کار ایشان
در آن جهان ۞ **النوبة الثالثة** بسم الله الرحمن الرحیم
الم التخاطب بالحروف المفردة سنة الاحباب فی سنن المحاب فهو سر الحبیب مع الحبیب بحیث
لا یطلع علیه الرقیب **بین المحبین سر لیس یفشیه قول ولا قلم للخلق یحکیه**

خط نقشی

آخر

زان گونه بیامها که او پنهان داد — یک ذره بصد هزار جان نتوان داد

در صحیفهٔ دوستی نقش خطی است که جز عاشقان ترجمهٔ آن نخوانند در خلوت خانهٔ دوستی میان دوستان
رازی است که جز عارفان دیدهٔ آن ندانند هر نگارخانهٔ دوستی رنگی است از بی رنگی که جز
والهان از بی چشمان نه بینند

جمال چهرهٔ جانان اگر خواهی که بینی تو — دو چشم سر تو نابینا و چشم عقل بینا کن

تا با موسی هزاران کلمه هزاران لغت برفت با محمد در خلوت او ادنی بر بساط انبساط این یک رمز رفت
که الف **قلت لها قفی فقالت قاف** آن هزاران با موسی برفت و حجاب هم میان راز با محمد
برفت همه حقیقت عیان موسی سخن شنید گوینده ندید محمد راز شنید و هر راز دار بی نگرید موسی بطلب
نایید که در طلب بود محمد بدوست نایید که در حضرت بود موسی لذت مشاهدت نیافته بود در
آن ندانسته بود از سمع و ذکر فراتر نشانه بود همه روح وی در شنیدن بود از آن با وی فراوان
گفت با محمد از جای سمع بنقطهٔ جمع رفته بود غیرت مذکور او را با ذکر نگذاشته بود روح او را
از همی برگذاشته بود تا ذکر همه مذکور شد و همه سر نور جان در سر عیان شد و عیان از
بیان دور بس دل که در قبضهٔ نازغی قد عیان خبر را چکنند جان که در کنف آسایش با ذکر فراوان چه
پردازد

کسی کو از عیان باید خبر پیش وی ها لا آید — جو سازد با عیان خلوت کجا دل هم خبر بندد

گفته‌اند الم نواختیست بزبان اشارت که با مهتر عالم رفت یعنی افرد سرک لی والبس جوادک لخدمتی
واقم معی بمجهود سومک نقرب منی ای سید از برده و واسطهٔ جبرئیل یک زمان هم کنده تا صفت عشق نقاب
تعزز فروکشاید و از عجایب الذخایر و در الغیب که ترا ساخته است بتو نماید

جبرئیل آنجا گرت زحمت کند خونش بریز — خونبهای جبرئیل از گنج رحمت باز ده

ای مهتر یک قدم از آب و خاک بیرون نه تا چون عیان بار دهند ساخته باشی و از اغیار پرداخته ای مهتر
آنچه آن جوانمردان بسیصد و نه سال نوش کردند تو بیک نفس در بیداری نوش کن که خانه خالی است
و دوست است

شب هست و شراب هست و عاشق تنها ست — برخیز بیا بتا که امشب شب ماست

و گفته‌اند الف اشارتست که انا لام لی میم منی انا منم که خداوندم همی پیوندم نور نام و نعیم
بیغامم دلها را روح و ریحانم جانها را انس و آرامم لی همه چیز بود و هست و خواهد بود همه ملک و ملکوت مر

محکوم تکلیف و مقهور تصریف من غالب و ران امر من با قلم ران مشیت من بود آن بداشت عز
حفظ آن بعون من منی هر چه آمد از قدرت من هر چه رفت از علم من هر چه بود از حکم من ای تن بیستهٔ لیت
بندگانرا که شما عقل و دانش خویش معزول کنید تا بر خورید از کار با من گذارید تا بهمه بر یابید خانه
صافی دارید تا بار یابید حرمت نفی گیرید تا به پیشگاه را بشایید بر مرکب مهر نشینید تا زود
بحضرت رسید همت یگانه دارید تا اولی بنه در دوست بینید پیر طریقت و جمال اهل
حقیقت شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه سخنی نغز گفته در کشف اسرار الف و برده غموض از لغز
برگرفته گفت الف امام حروفست در میان حروف معروفست الف بدیگر حروف پیوند ندارد دیگر
حروف با الف پیوند دارد الف از همه حروف بی نیاز است همه حروف با الف نیاز است اول یکی آخر یکی
یک رنگ و سخنها رنگارنگ الف علت شناخت از راستی علت نه پذیرفت تا آنجا که او جای گرفت هیچ
حرف جای نگرفت مقام هر حرفی در لوح پیداست در حقیقت جمع و در نظاره جداست در هر مقامی از
مقامات یکی نا از همه یکی اند دوگانگی باطل و گفته‌اند همه حرفی چراغی است از نور اعظم افروخته آفتابی
است از مشرق حقیقت طالع گشته و با سمان غیرت ترقی گرفته همه صفات خلق است و کدورات بشر حجاب
آن نور است و تا حجاب برجاست یافتن آنرا طمع داشتن خطاست

عروس حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد — که دار الملک ایمانرا مجرد بیند از غوغا

ذلک الکتاب گفته‌اند این کتاب اشارتست بانکه الله تعالی بر خود نبشت از بهر امت محمد که ان رحمتی سبقت
غضبی وذلک فی قوله عز وجل کتب ربکم علی نفسه الرحمة و گفته‌اند اشارتست بانکه الله بر دل مومنان
نبشت از ایمان و معرفت وذلک فی قوله عز وجل کتب فی قلوبهم الایمان چنانستی که الله گفت بندهٔ من
نقش ایمان در دلت من نبشتم عطر دوستی من سرشتم فردوس از بهر تو من نگاشتم دلت بنور معرفت
من آراستم شمع وصل من افروختم مهر مهر بر آن دل من نهادم رقم عشق در ضمیرت من زدم کتب فی
قلوبهم الایمان لوح نبشتم لکن همه وصف تو نبشتم دلت نبشتم همه وصف خود نبشتم وصف تو که در لوح
نبشتم بجبریل نه نمودم وصف خود که در دلت نبشتم بدشمن کی نمایم در لوح نبشتم جفا و وفا تو در دلت نبشتم
ثنا و معرفت خود نبشته تو از آنچه نبشتم بنگشت نبشته خود از آنچه نبشتم کی بگردد موسی تخته از کوه کند
چون بروی تورات نبشتم زبر جا نگشت دل عارف از سنگ جفوت بود چون بروی نام خود نبشتم دفتر

عزت کشت هدی للمتقین جای دیکر کفت هو للذین آمنوا هدی وشفاء کفت این قرآن متقیانرا
هدی است مؤمنانرا شفاست آشنائی را سبب است روشنائی را مدد است کلید کوشها آینه چشمها چراغ
دلها شفاء دردها نور دیده آشنایان بهار جان دوستان موعظت خائفان رحمت مؤمنان قرآنی
که سناء الهیت مطلع قدم اوست نامه که بر تیسیر ربوبیت تنزل اوست کتابی که عزت احدیت بحکم غیرت
حافظ وحارس اوست همسرای حکم موجود ودر پرده حفظ حق محفوظ یقول الله عز وجل انا نحن
نزلنا الذکر وانا له لحافظون چون دانی که قرآن متقیانرا هدی است پس نسب تقوی درست کن
تا ترا در پرده عصمت خود کیرد می کوید عز جلاله ان اکرمکم عند الله اتقاکم فردا برستاخیز همه نسبها
بریده شود مکر نسب تقوی که هر که امروز بناه تقوی شود فردا بجوار مولی رسد خبر چنین است که
یحشر الناس یوم القیمة ثم یقول الله عز وجل لهم طالما کنتم تکلمون وانا ساکت فاسکتوا الیوم
حتی اتکلم انی رفعت نسبا وابیتم الا انسابکم قلت ان اکرمکم عند الله اتقیکم وابیتم انتم فقلتم فلان
بن فلان فرفعتم انسابکم ووضعتم نسبی فالیوم ارفع نسبی واضع انسابکم سیعلم اهل الجمع من اصحاب الکرم
این المتقون عمر خطاب رضی الله عنه کعب احبار را کفت از تقوی با من سخنی کوی کفت یا عمر
خارستان هیچ باز کذر کردی کفت کردم کفت چه کردی وچون رفتی در آن خارستان کفت متشمر
فراهم آمدم وجامه با خود کرفتم وخویشتن را از خار بپرهیزیدم کفت یا عمر آنست تقوی وفی معناه انشدوا

خل الذنوب صغیرها وکبیرها ذاک التقی

کن مثل ماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری ... لا تحقرن صغیرة ان الجبال من الحصی

انکه صفت متقیان وحلیت ایشان بر کرفت کفت الذین یؤمنون بالغیب خدای را نادیده دوست دارند
وبیکانکی وی اقرار دهند ویکتائی وی در ذات وصفات بکروند وپیغامبر وی را نادیده استوار
کیرند ورسالت وی قبول کنند وبر راه سنت وی راست روند وپس از پانصد سال سیاهی بر سپیدی
بینند بجان ودل قبول کنند وپیغام که کزارد ورسالت که داد از عالم ملکوت وسدرة منتهی وجنات
ماوی وعرش وحوض وعاقبت این دنیا بدرستی آن کواهی دهند وبهمه بکروند ایشان اند که مصطفی علیه
الصلوة والسلام ایشانرا برادران خواند وکفت واشوقاه الی لقاء اخوانی ویقیمون الصلوة
نماز کنند کوی در الله می نکرند وباوی راز می کنند تصدیقا لقوله علیه السلام اعبد الله کانک تراه

فان لم تکن تراه فانه یراک وقال صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا قام فی الصلوة فانما هو بین عینی
الرحمن جل وعز فاذا التفت یقول الله عز وجل ابن آدم الی من تلتفت الی خیر لک منی تلتفت ابن
آدم اقبل علی فانا خیر لک ممن تلتفت الیه کوش تا آن ساعت که بنماز درای اندیشه باز دادی
ودل با راز برداری وبا ادب باشی ودل از نعمت بر کردانی وقدر راز ولی نعمت بدانی که دوزخ همت
مختص کسی باشد که راز ولی نعمت یافت ودل از نعمت مشغول دارد ومما رزقناهم ینفقون در صفت
متقیان میفرماید کفت که نواختی که بر ایشان نهادیم ونعمتی که ایشانرا دادیم بشکر آن نعمت قیام کنند
بفرمان شرع درویشانرا بنوازند وبا ایشان مواسات کنند وایشانرا نا یافته حق دانند در فراکرفتن صدقات
واین خود راه عموم مسلمانانست که فریضه کزارند یا آنکه شرع بفرماید اما راه اهل حقیقت در این
باب دیکرست که ایشان هرچه دارند بذل کنند ونیز خود مقصر دانند یکی پیش شبلی آمد کفت در دویست
درم چند زکوة واجب شود کفت از آن خود می پرسی یا از آن من کفت تا این غایت ندانستم که
زکوة من دیکرست وزکوة شما دیکر این بیان کن کفت اکر تو دهی پنج درم واجب شود واکر من دهم جمله
دویست درم وپنج درم شکرانه بر سر عامه امت که فریضه زکوة کزارند حاصل کار ایشان آنست که
کویند بار خدایا بآن چیز که دادیم از ما راضی وخشنود هستی واهل خصوص جمله مال بذل کنند ثمره عمل
ایشان آنست که الله کوید بنده من هر آنچه کردی از من راضی وخشنود هستی وشان هماما وحال
صدیق اکبر رضی الله عنه کواهی میدهد که چنین است پس از آنکه جمله مال خود بذل کرد روی
بیامد بحضرت نبوت کلیمی سیاه در پوشیده وخلالی از خرما بیش کلیم بر زده قال فنزل جبرئیل وقال
یا محمد ان الله یقرئک السلام ویقول ما لی اری ابا بکر فی عباءة قد خللها بخلال وقال یا جبرئیل انفق علی
ماله قبل الفتح قال فان الله عز وجل یقول اقرئه السلام وقل له ان الله عز وجل یقول اراض انت عنی
فی فقرک هذا ام ساخط فقال اسخط علی ربی انا عن ربی راض وکفته اند قوام بنده واستقامت
احوال وی بسه چیز است یکی دل دیکر تن سدیکر مال تا ایمان بغیب ندهند دل وی در راه دین مستقیم
نشود وروشنای آشنای در وی پدید نیاید وتا فرایض نماز نکزارد سلامت واستقامت تن وی بدوام
راست نشود وتا زکوة از مال جدا نکند آن مال باوی قرار نکیرد والذین یؤمنون بما انزل الیک وما
انزل من قبلک این آیت هم صفت متقیانست واثبات ایمان ایشان بقرآن وغیر آن هر چه فرو آمد

از آسمان از پیغام ونشان بزبان پیغامبران رب العالمین ایشانرا دران بستوذ وبپسندید
وایمان ایشان قبول کرد و هیچ شرفی وکرامتی که امتان گذشته را بوذ ایشانرا داذ وبران بیفزود
وهر گران باری وسختی که بریشان بوذ ازیشان فرو نهاذ ایشانرا روزگار عمل درازتر بوذ واین
امت را ثواب طاعت بیشتر ایشانرا توبه وقتی بوذ وعقوبت ساعتی وگناهان این امت را اجال
توبه تا وقت نزع وعقوبت در مشیت وانکه رب العالمین منت نهاذ بر مصطفی علیه السلام گفت
وما کنت بجانب الطور اذ نادینا ای مهتر تو آنجا نبوذی حاضر بر آن کوه طور که ما با موسی سخن
تو گفتیم وسخن امت تو موسی گفت بارخذایا من در توریة ذکر امتی می خوانم سخت آراسته وبیراسته
وبسندیده سیرتها نیکو دارند وسریرتها آباذان که اند ایشان فقال الله تعالی تلک امة محمد
موسی مشتاق این امت شد گفت بارخذایا روی آن دارد که ایشانرا با من نمایی گفت نه که
ایشانرا وقت بیرون آمدن نیست اگر خواهی آواز ایشان بگوش تو رسانم بس الله عز وجل
ندا در عالم داذ که یا امت احمد همه جبتا قیام ساعت امت وی خواهند بوذ همه گفتند لبیک ربنا و
سعدیک جون ایشانرا برخوانده بوذ بی تحفه بازنگردانید گفت اعطیتکم قبل ان تسألونی وغفرت
لکم قبل ان تستغفرونی عجب نیست که موسی کلیم صلوات الله علیه بس از آنکه در وجود آمده بوذ
وشرف نبوت ورسالت یافته ومناجات حق را بپایان کوه طور شده الله اورا بنده برخواند عجبتر
اینست که قومی بیچارگان ومشتی آلودگان ناآفریده هنوز در کتم علم بعلم الله موجود ایشانرا بنده
می خواند وببندگی می نوازد وبالآخرة هم یوقنون وبر اسرار غیب واحوال غیبی جنان بی گمان
باشند که حارثه آنگه که مصطفی ازوی برسید که کیف اصبحت یا حارثه قال اصبحت بالله مؤمنا
بالله حقا وکانی باهل الجنة یتزاورون وکانی باهل النار یتعاوون وکانی انظر الی عرش ربی
بارزا مصطفی علیه السلام اورا گفت عرفت فالزم وهذا علی بن ابی طالب یقول لو کشف الغطاء
ما ازددت یقینا او کیست علی هلکی من ثم این بیروزی بزرگوار ومدح بسزا اینست دولت نهانی
کرامت بی غایت در فراست بریشان گشاذه ونظر عنایت بدل ایشان روان داشته وچراغ هدی
در دل ایشان افروخته تا آنچ دیگرانرا غیبست ایشانرا آشکارا وآنچه دیگرانرا خبرست ایشانرا
عیان انس مالک در پیش عثمان عفان شذ قال وکنت رأیت فی الطریق امرأة تاملت محاسنها

عثمان لا یدخل علی احدکم واثار الزنا ظاهرة علی عینیه فقلت اوحی بعد رسول الله فقال لا ولکن
تبصرة وبرهان وفراسة صادقة وقد قال صلی الله علیه وسلم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله
پیری را برسیدند که این فراست چیست جواب داد که ارواح تتقلب فی الملکوت فتشرف علی معانی
الغیوب فتنطق عن اسرار الحق نطق مشاهدة لا نطق ظن وحسبان وفی معناه انشدوا

فدیت رجالا فی الغیوب نزول — واسرارهم فیما هناک تجول
یرون فی الاسرار فی الغیب مشهدا — من الحق ما للناس منه سبیل
فیلقون روح القدس فی سرّهم — ویبقون فی معنی لدیه نزول
رجال لهم فی الغیب قرب ومحضر — وانفسهم تحت الوجود ثقیل

سری سقطی استاذ جنید بوذ روزی جنید را گفت که مردمانرا سخن گوی وایشانرا بند ده که ترا
وقتست که سخن گویی جنید گفت خوذرا باین مثابت نمی دانستم واستحقاق این در خوذ نمی دیدم
آخر شبی مصطفی را صلوات الله علیه بخواب دیدم وکان لیلة جمعة فقال لی تکلم علی الناس مصطفی
ویرا گفت سخن گوی مردمانرا جنید گفت من همان شب برخاستم پیش از صبح وبدر سرای سری رفتم
فدققت علیه الباب فقال السری لم تصدقنا حتی قیل لک روز دیگر بجامع بنشست وخبر در شهر افتاذ
که جنید سخن می گوید غلامی نصرانی بیامذ متفکروار گفت یا شیخ ما معنی قول رسول الله اتقوا فراسة
المؤمن فانه ینظر بنور الله تعالی فاطرق الجنید ثم رفع الیه راسه فقال اسلم فقد حان وقت اسلامک
فاسلم الغلام نگر تا اعتراض نیاری براحوال ایشان وهم منکر نشوی فراست ایشانرا که این گوهر آدمی
بر مثال آینه ایست زنگ گرفته تا آن زنگ بر روی دارد هیچ صورت در وی بدید نیاید جون صیقل
داذی همه صورتها دران بیدا شوذ این دل بنده مؤمن تا کدورات معصیت برو نشست هیچ چیز دروی
بیدا نشوذ از اسرار ملکوت جون زنگ معاصی ازو باز شوذ اسرار ملکوت واحوال غیبی درو نمودن
گیرد این خوذ مکاشفه دلست وجانرا که دلرا مکاشفه است جانرا معاینه مکاشفه برخاستن عوایق است
میان دل ومیان حق ومعاینه هم دیداری است تا با دلست هنوز باخبر است جون بجان رسید
بعیان رسید عالم طریقت وپیشواء اهل حقیقت شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه بزبان
کشف این رمز بیرون داذه وهم غیرت از آن برگرفته گفت روز اول در عهد ازل قصه رفت بیان

جان ودل نه آدم وحوا بود نه آب وکل حق بود حاضر وحقیقت حاصل وکفی بالحکیم شاهد این قصه که کس نشنید
بان شگفتی دل سایل بود وجان صفت دل را واسطه درمیان بود وجان را خبر عیان بود هزار مسئله برسید
دل از جان همه متلاشی در یک حرف جان همه جواب داد در یک طرف نه دل از سؤال سیر آمد نه جان
از جواب نه سؤال از علم بود نه جواب از ثواب همه دل از خبر برسید جان از عیان جواب داد
تا دل با عیان باز کشت وخبر فرا آب داد که طاقت نیوشیدن داری می نیوش وگر نه بانکار مشتاب
وخاموش دل از جان برسید که وفا چیست وفنا چیست وبقا چیست جان جواب داد که دوستی را
میان بستن است وفنا از خودی خود برستن است وبقا بحقیقت حق پیوستن است دل از جان
برسید که بیگانه کیست ومزدور کیست وآشنا کیست جان جواب داد که بیگانه رانده است
ومزدور بر راه مانده وآشنا خوانده دل از جان برسید که عیان چیست ومهر چیست وناز چیست
جان جواب داد که عیان رستاخیز است ومهر آتش خون ریز است وناز نیاز را دست آویز است
دل گفت بیفزای جان جواب داد که عیان با بیان بنسازست مهر با غیرت انبازست وآنجا که نازست
قصه دراز است دل گفت بیفزای جان جواب داد که عیان شرح نپذیرد ومهر خفته برانگیزد ونازنده
بدوست هرگز نمیرد دل از جان برسید که کس بخود بان بود رسید جان جواب داد که من این از
حق برسیدم حق گفت یافت من بعنایت است وبنداشتن که بخود می توان رسید جنایت است
دل گفت دستوری هست یک نظر که با نام ان ترجمان وخبر جان جواب داد که اینک خفته را آب روز
وانگشت حکوش آوار زگوش شنود آن قصه میان جان ودل منقطع شد حق سخن در گرفت جان ودل
مستمع شد قصه می رفت تا سخن علایی شد ومکان از نیوشنده خالی شد اکنون نه دل از زبان می ساید
نه جان از لطف دل که قبضه کوم است وجان در کنف نه از دل نشان بیدا نه از جان اثر هست
نیست کوم هست در عیان خبر سر تا سر قصه توحید همه اینست کنت له سمعا فبی یسمع بی کوامی بر اذ که
چنین است

قوله تعالی ان الذین
کفروا ایشان که کافر شدند • سواء علیهم یکسانست بر ایشان • ءانذرتهم ایشان را
بیم نمائی واکاهی کنی • ام لم تنذرهم یا بیم ننمائی واکاه نکنی • لا یؤمنون بنخواهند کروید
ختم الله مهر نهاد الله • علی قلوبهم بر دلها ایشان • وعلی سمعهم وبر کوش ایشان • وعلی

ابصارهم وبر چشمها ایشان • غشاوة برده است • ولهم عذاب عظیم وایشانراست عذابی بزرگ
ومن الناس من یقول واز مردمان کس است که می گوید • آمنا بالله بگرویدیم بخدا • وبالیوم الآخر وبروز
رستاخیز • وما هم بمؤمنین وایشان گرویده نیستند • یخادعون الله والذین آمنوا خداع می بندارند
که خدای را می فریبند ومؤمنان را • وما یخدعون وفریب نمی سازند الا انفسهم مگر با تنها خویش
وما یشعرون ونمی دانند که این فریب است که در اند • فی قلوبهم مرض در دلها ایشان بیماری وفریب
است • فزادهم الله مرضا ایشانرا بیماری در دل افزود • ولهم عذاب الیم وایشانراست عذابی درد
درد افزای • بما کانوا یکذبون باانجه دروغ گفتند که رسول وبیغام دروغست • واذا قیل لهم
وچون ایشانرا گویند • لا تفسدوا فی الارض تباهی مکنید در زمین • قالوا گویند • انما نحن مصلحون
ما نیک کنندگانیم وباسامان آورندگان • الا آگاهی اید • انهم هم المفسدون بدرستی که ایشان
آنند که تباه کارانند • ولکن لا یشعرون ولکن نمی دانند که غایت آن فساد چیست ه

النوبة الثانية

قوله تعالی ان الذین کفروا حقیقت کفر در لغت
عرب بوشیدن است وبیگانه را بآن کافر گویند که نعمتها خدای عز وجل بر خود بوشد ونعمتهاء الله
سه قسم است یکی نعمت بیرونی چون مال وجاه دیگر نعمت بدنی چون صحت وقوت سدیگر نعمت
نفسی چون عقل وفطنت ونعمت نفسی تمامترست وعظیمتر فیها یتوصل الی الطاعات والخیرات واستحقاق
الثواب وبر حسب این تقسیم شکر وکفر نهاده اند بس کفر عظیم آنست که مقابل نعمت نفسی است وکافر مطلق
بروی افتد که نعمت نفسی را کفران آرد که حاصل وی جحود وحدانیت ونبوت وشرایع بازمی گردد واین
آیت هر چند از روی ظاهر لفظ عام است اما معنی ومراد بان خاص است که نه همه کافران حکم ازلی در
شقاوت ایشان سابق بود وانذار رسول خدای بهره ماندند که بعد از نزول این آیت بسی کافران
مسلمان گشتند وبانذار رسول منتفع شدند بس معلوم گشت که این آیت قومی مخصوص را فرو آمد
ضحاک گفت بو جهل بود وپنج کس از اهل بیت وی ابن عباس گفت قومی جهودان بودند که در عهد مصطفی
صلوات الله علیه در نواحی مدینه مقام داشتند وبس از آنک بنبوت مصطفی معرفت داشتند بوی کافر
شدند ربیع انس گفت مشرکان عرب بودند که روز بدر همه کشته شدند بدست مسلمانان ودر شان ایشان
این آیت آمده بود الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا ثم سواء علیهم ای متساو وعندهم الانذار وترکه

خدای را عز و جل صفت انذار گویند که جای دیگر گفت انا انذرناکم عذابا قریبا و معنی انذار عرب یکیست از دو
صفت که خداوند قدیم جل جلاله بهر دو صفت موصوفست یکی اعلام و دیگر تخویف و بر قال تعالی ذلک
یخوف الله به عباده و سواء لفظ و خطا نست و سواسیه جمع آن و هو جمع علی المعنی دون اللفظ ءانذرتهم
بمد و تلیین همزهٔ ثانی قراة ابو عمرو و نافع و ابن کثیر است و لغت اهل حجاز است و تحقیق همزتین
بی مد قراة باقی و اختلاف قراآة از اختلاف لغات عربست و بمعنی همه یکسان و ظاهر کلمه استخبار است
اما بمعنی اخبار است کانه قال سواء علیهم الانذار و ترک الانذار ان الذین کفروا می گوید که ایشان
که حق بپوشیدند و بوحدانیت الله اقرار نداذند و مصطفی را براست نداشتند و استوار نداشتند
و فرمان شرع ما را گردن ننهاذند اگر بیم نمائی و اگر نکنی ایشان را یکسانست بر ایشان نگروند
و گردن ننهند که ایشان را رقم شقاوت کشیده ایم در ازل و حکم ما بحرمان ایشان سابق است علیهم
انهم آنجا آورد که ایشان در حکم محروم اند و بس بلاغ محجوج و فایدهٔ انذار بمصطفی علیه السلام باز
می گردد از جهت استحقاق ثواب که کافران از حکم حرمان ازلی ازان انذار فایده نیست و ازینجاست
که سواء علیهم گفت و علیک نگفت تا مصطفی علیه السلام را فضل انذار و بلاغ می بوذ و بر کافران حکم فرمان
خود روان نهاذ آدم هنوز آب و گل بوذ که هنوز رقم بیگانگی و حرمان در علم خدا بر ایشان بوذ خبر درست
است که سلمان فارسی گفت یا عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما و شک از سلمان تیمی است راوی خبر
گفت ان الله تعالی خمر طینة آدم اربعین یوما فضرب بیدیه فخرج فی یمینه کل طیب و خرج فی یده
الاخری کل خبیث آن روز که این قسمت می کرد در حکم خداوند چنان بوذ که این بیگانه از قسم خبیث باشد
ازینجا گفت لا یؤمنون این همچنانست که نوح پیغامبر را گفت انه لن یؤمن من قومک الا من قد آمن
پس چون حکم شقاوت در حق ایشان برفت درها سعادت بر ایشان بسته شد و مهر بر دل ایشان
نهاذ تا نور هدی و روشنائی آشنائی بآن نرسد گفت ختم الله علی قلوبهم درین آیت رد قدریان روشن
است و دلیل اهل سنت در اثبات قدر و نفی استطاعت قوی بحمد الله و منه می گوید اول دلها ایشان
را در کفر بپوشید آنگه مهر کرد و این مهر که نهاذ زبر آن نهاد تا از بیرون هیچ چیز در نشود و از اندرون
هیچ چیز بیرون نیاید مهر بر دل کافران نهاذ تا توحید و آشنائی در آن نشود و شرک و نفاق از آن بیرون
نیاید و نظیر این در قرآن فراوانست وطبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون وطبع الله علی قلوبهم فهم لا یعلمون

بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا و نطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون و چنانکه مهر بر دل نهاذ
تا حق در نیافتند نیز بر گوش نهاذ تا حق نشنوند چنانکه گفت ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون
ان هم الا کالانعام ولو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء وکانوا
لا یستطیعون سمعا کمثل الذی ینعق بما لا یسمع لو کنا نسمع او نعقل وفی آذانهم وقر افانت
تسمع الصم اولئک ینادون من مکان بعید و چنانکه مهر بر دل و گوش نهاذ ایشان را تا حق در نیافتند
و نشنوذند دیدهٔ ایشان نیز در حجاب غفلت و پوشش کفر برد تا حق نه بینند چنانکه گفت وعلی ابصارهم
غشاوة افانت تهدی العمی فعمیت علیکم وهو علیهم عمی فعموا وصموا حجابا مستورا ومن بیننا وبینک
حجاب این همه بستن راه آشنائیست بر ایشان و بر گردانیدن دلها از شناخت حق و برگماشتن
شیاطین بر ایشان و اسیر گذاشتن ایشان در دست هوا و بستن ایشان و کژ گردانیدن دلها
و کژ نموذن راستیها و دریغ داشتن آشنای ازیشان اعمش گفت صفت آن ختم مجاهد ما را
بخشن نموذ گفتا کف دست خود بر گشاذ و گفت این مثال دل آدمی است چون گناهی بکند یک انگشت
آن دل فرو گیرد و انگشت کهین خوذ فرو گرفت گفت همچنین پس چون دیگر بار گناه کند یک انگشت
دیگر فرو گیرد و یک انگشت دیگر در جنب آن فرو گرفت همچنین می گفت تا آنگاه که ختم کرد بانگشت
آخر و همه فرو گرفت گفتا وانگه مهری بر آن نهد تا ایمان در آن نشوذ و کفر از آنجا بیرون نیایذ
و مصداق این خبر مصطفی صلوات الله علیه است قال اذا اذنب المؤمن ذنبا کانت نکتة سوداء فی
قلبه فان تاب صقلت وان زاد زادت حتی تغلق قلبه فذلک الرین الذی قال الله کلا بل ران
علی قلوبهم ما کانوا یکسبون وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
القلوب اربعة فقلب اجرد مثل السراج یزهر وقلب اغلف مربوط بغلافه وقلب منکوس وقلب
مصفح فاما القلب الاجرد فقلب المؤمن وسراجه فیه نوره واما القلب الاغلف فقلب الکافر واما القلب
المنکوس فقلب المنافق عرف ثم انکر واما القلب المصفح فقلب فیه ایمان ونفاق فمثل الایمان فیه کمثل
البقلة یمدها الماء الطیب ومثل النفاق فیه کمثل القرحة یمدها القیح والدم فای المدتین غلبت
الاخری غلبت علیه مصطفی علیه السلام گفت دلها چهارست یکی برهنه یعنی از علایق در آن چراغ مانند
چراغ افروخته این دل مؤمن است از کفر و معاصی پاک و نور حق اندروی تابان دیگر دلیست پوشیده

کرد وی غلافی در آورده تا ایمان و توحید در ان نشود این دل کافرست سیاه کرده بی سرنگون او
در از معرفت بود عاریتی پس از معرفت خالی شد و نکرت بجای معرفت نشست این دل منافق است
جامع دلی که در وی هم ایمان نشست و هم نفاق و مثل ایمان در وی مثل سبزی است که آب خوش آنرا مدد
می دهد تا می بالد و افزونی می گیرد و مثل نفاق در وی مثل جراحت است که خون بد آنرا مدد می دهد
و می افزاید پس کدام که مدد وی غالب تر جانب وی قوی تر بود و پاینده تر معروف کرخی رحمه الله
دعا بسیار کردی اللهم قلوبنا بیدک لم تملکنا منها شیئا فاذ قد فعلت بها ذلک فکن انت ولیها و
اهدها الی سواء السبیل وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان
قلوب بنی آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن فاذا شاء صرفها و اذا شاء نکسها ولم یعط الله
احدا من الناس شیئا هو خیر من ان یسلک فی قلبه الیقین وعند الله مفاتح القلوب فاذا اراد الله
بعبد خیرا فتح له قفل قلبه وجعل قلبه وعاء واعیا لما یسلک فیه وجعل قلبه سلیما ولسانه صادقا
وخلیقته مستقیمة وجعل اذنه سمیعة وعینه بصیرة ولم یؤت احد من الناس شیئا هو شر من ان
یسلک الله فی قلبه الشک لدینه وغلق الله القفل علی قلبه وجعله ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء
اگر کسی از طاعنان گوید که الله بر دل ایشان مهر نهاد تا ایمان در ان نشود و نیز جای دیگر
گفت لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها ایشان را
این چون عذری است که نگروند جواب آن از دو وجه است یکی آنکه رب العزه این ختم
بر دل ایشان بر سبیل جزا نهاد یعنی چون کافر شدند و از پذیرفتن حق سر واز زدند الله بر دل
ایشان مهر نهاد و چشم و گوش حقیقی واستد تا خود ایمان نتوانند آورد جواب دیگر آنست که الله
در علم الله سابق بود که ایشان هرگز در ایمان نیایند و نگروند پس حکم کرد بحرمان ایشان تا آنک
خود دانسته بود که ایمان نیارند وعلی ابصارهم غشاوة بنصب تا قراءة عاصم است بروایت مفضل بن اضمار
فعل چنانکه جای دیگر گفت وجعل علی بصره غشاوة اگر کسی گوید چه معنی را قلب و سمع بختم مخصوص گشت
و بصر بغشاوه جواب آنست که فعل خاص دل دریافتن است و فعل خاص گوش سماع و این دریافت
دل و سماع گوش بیک جهت مخصوص نیست بلکه جهتها همه در ان متساوی اند پس در منع دل و سمع
از فعل خاص خویش لفظی بایست که از همه جهت منع کند تا بیک جهت مخصوص نبود و آن جز لفظ

ختم نیست اما دیدار چشم بیک جهت مخصوص است و آن جهت مقابل است و در منع بصر از دیدار که فعل
خاص وی است لفظ غشاوه اولیتر که هم مخصوص است بجهت مقابله تا توازن لفظ و تناسب معنی در آیت
مجتمع شود ولهم عذاب عظیم در قران پنج جای است اینجا و در آل عمران یرید الله الا یجعل لهم
حظا فی الآخرة ولهم عذاب عظیم این در مرتدان و منافقان است و در سورة النحل فعلیهم غضب من الله و
لهم عذاب عظیم مشرکان قریش راست و در سورة النور لعنوا فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب
عظیم قذفه عایشه صدیقه راست رضی الله عنها و در سورة الجاثیه هم کافران قریش راست
مفسران گفتند عذاب عظیم قتل و اسر است در دنیا و عذاب جاوید در عقبی قال الخلیل العذاب
ما یمنع الانسان عن مراده ومنه الماء العذب لانه یمنع من العطش وقیل العذاب کل ما یعنی الانسان
ویشق علیه ومنه عذبة السوط لما فیها من وجود الالم ومن الناس من یقول در شان منافقان
فرو آمد عبد الله بن ابی بن سلول و معتب بن قشیر و جد بن قیس و اصحاب ایشان و بیشترین منافقان
جهودان بودند ابن سیرین گفت منافقان از هیچ آیت چنان نترسیدند که ازین آیت چه برده
ایشان بازین آیت برگرفته شد و سر ایشان آشکارا و الله تعالی گواهی بداد که آن کلمه شهادت که
بزبان می گویند ایشان را در عداد مؤمنان نیارد و بگفت مجرد ایمان ایشان درست نشود گفت وما هم
بمؤمنین با آنچه گویند بسر زبان که آمنا کار بر نیاید و مؤمن نشوند تا دل با آن نبود چنانکه رب العزه
جای دیگر گفت الذین قالوا آمنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم و جائی دیگر گفت ویقولون آمنا بالله
وبالرسول واطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک وما اولئک بالمؤمنین یعنی که منافقان بزبان
می گویند بگرویدیم بخدا و پیغامبر و فرمان بردار ایم آنگه برگردد گروهی از ایشان از فرمان برداری
از پس از طاعت که نمودند آنگه گفت وما اولئک بالمؤمنین این منافقان هرگز گرویده نباشند
آنگه در صفت ایشان می فزود واذا دعوا الی الله ورسوله تا آنجا که گفت واقسموا بالله جهد ایمانهم
لئن امرتهم لیخرجن منافقان سوگند یاد می کردند و می گفتند مصطفی را صلوات الله علیه انا کنا
معک و ان اقمت اقمنا و ان خرجت خرجنا و ان امرتنا بالجهاد جاهدنا پس الله تعالی دیگر بار ایشان را
فضیحت کرد و باطن ایشان آشکارا کرد تا بدید گفت قل لا تقسموا طاعة معروفة ای هذه طاعة بالقول
واللسان دون الاعتقاد فهی معروفة منکم بالکذب همانست که جای دیگر گفت ویحلفون بالله انهم

لمنکم وما هم منکم معاویة الهذلی صحابی بوذ کفت ان المنافق لیصلی فیکذبه الله ویصوم فیکذبه الله
ویتصدق فیکذبه الله ویجاهد فیکذبه الله ویقاتل فیقتل فیجعل فی النار وعاقبت کار منافقان
وثمرهٔ ایشان در آن جهان آنست که مصطفی علیه السلم کفت اذا کان یوم القیمة امر باقوام الی الجنة
حتی اذا نظروا الی نعیمها وما اعد الله عز وجل فیها نودوا ان اصرفوهم عنها فلاحق لهم فیها فیقولون
ربنا لو ادخلتنا النار قبل ان تُرینا الجنة وما اعددت فیها کان اهون علینا فیقول ذاک اردت
بکم لانکم کنتم اذا خلوتم بی بارزتمونی بالمعاصی واذا لقیتم الناس لقیتم مخبتین هبتم الناس ولم
تهابونی اجللتم الناس ولم تجلونی ترکتم للناس ولم تترکوا لی فالیوم اذیقکم الیم عذابی مع ما حرمکم
من جزیل ثوابی ومن الناس در قرآن ده جای است چهار منافقانرا و پنج کافرانرا و یکی مؤمنانرا
اما منافقانرا یکی اینست و دیکر ومن الناس من یعجبک در شان اخنس منافق آمد حلیف بنی زهره
شیرین سخن بوذ ومنظری نیکو داشت روز بدر سیصد مرد از بنی زهره را بفریفت تا از جنک دیکر
باز ایستادند واورا اخنس بازین خواندند یعنی خنس بهم یوم بدر سدیکر در سورة الحج ومن الناس
من یعبد الله علی حرف هو المنافق یعبد الله بلسانه دون قلبه چهارم در سورة العنکبوت
ومن الناس من یقول آمنا بالله واما پنج که مشرکانراست یکی در سورة البقرة ومن الناس من
یتخذ دیکر در سورة لقمن ومن الناس من یشتری لهو الحدیث وسه جایکاه ومن الناس من یجادل
فی الله بغیر علم دو در سورة الحج ویکی در سورة لقمن در شان نضر بن الحارث فرو آمدند این سه وکان
کثیر الجدال فکان یقول الملائکة بنات الله والقرآن اساطیر الاولین ویزعم ان الله غیر قادر علی
احیاء من عاد ترابا رمیما وآن یکی که مؤمنانراست در سورة البقرة در شان امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله الناس جمع انسانست ومردم را انسان بآن نام کردند
که فراموش کارست لقوله تعالی ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی الله تعالی آدم را فراموش کار
خواند واین عیب در سرشت آدم وفرزندان نهاذ واز خود جلاله نفی کرد کفت وما کان ربک
نسیا وکفته اند انسان بآنست که انس ایشان بمشاهدهٔ یکدیکر بوذ چنانکه آدم را بیافرید وآدم
مستوحش می شذ از وحدت حوا را بیافرید تا بوی مستانس شذ وقیل سمی بذلک لظهوره و
ادراک البصر ایاه من قولک آنست کذا ای ابصرت وبالیوم الآخر روز رستاخیز را روز پسین

خوانند بهر آنکه آن روز را نه کرانست ونه شب وما هم بمؤمنین بیذا کرد که اقرار بتصدیق محتاج است
از دل او از کردار این آیت ردّ است بر مرجیان که می کویند ایمان اقرار مجردست بی تصدیق
ورد است بر ایشان که می کویند ایمان قولست بی عمل که منافق را قول واقرار بوذ بی تصدیق وبی
عمل والله تعالی ایشانرا مؤمن نخواند ودر جمله بباید دانست که مردم درین مسئله بر چهار قسم اند سه بر باطل
ویکی بر حق اما آن سه کروه که بر باطل اند یکی جهمیان اند می کویند ایمان معرفتست بی اقرار
وبی عمل واکر چنین بوذی جهوذان همه مؤمنان بوذندی که ایشانرا معرفت بوذ ولهذا قال تع
یعرفونه کما یعرفون ابناءهم وکروه دیکر مرجیان اند که می کویند ایمان اقرارست وتصدیق بی عمل
واین مذهب اصحاب رای است واول کسی که این کفت حماد بن ابی سلیمان الکوفی بوذ واکر چنین بوذی
ابلیس مؤمن بوذی که ویرا هم اقرار بوذ وهم تصدیق لکن چون عمل نبوذ مؤمن نبوذ سوم کروه جماعتی
اند از مرجیان می کویند ایمان اقرار مجردست بی تصدیق وبی عمل واکر چنان بوذی منافقان مؤمنان
بوذندی ورب العالمین ایشانرا می کوید وما هم بمؤمنین چهارم کروه اهل سنت اند که می کویند ایمان
اقرارست وتصدیق وعمل وفق سنت یزید بالطاعة وینقص بالمعصیة جماعتی از مصطفی
صلوات الله علیه پرسیذند که ای الاعمال افضل قال الایمان بالله قیل ثم ماذا قال الجهاد فی سبیل الله
قیل ثم ماذا قال الحج مبرور از عمل پرسیذند وجواب داذ که ایمان بالله این دلیلست که ایمان عین
عملست وعن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقبل قول الا بعمل ولا یقبل
قول وعمل الا بنیة ولا یقبل قول وعمل ونیة الا باصابة السنة وعن علی بن ابی طالب کرم الله
وجهه قال سألت النبی صلی الله علیه وسلم عن الایمان ما هو قال معرفة بالقلب واقرار باللسان
وعمل بالارکان ازینجا بعضی علما کفتند که ایمان خصلتی است بسه قسم کرده یکی شهادت دوم عقیدت
سوم عمل در شهادت حقن دما وعصمت اموالست ودر عمل ثبوت عدالت ودر عقیدت حصول معرفت
اما شهادت وعمل ظاهرند واحکام آن ظاهر وعقیدت غیبی وحکم آن در آخرت ترک عقیدت نفاقست
وترک عمل فسق وترک شهادت کفر یخادعون الله معنی آن از دو وجه است یکی آنست که قصد آن می کنند
وبآن می کوشند که الله را فریبند جای دیکر کفت ان الذین یؤذون الله ورسوله یعنی قصد آن
دارند وبآن می کوشند که الله را اذی نمایند ونه بفریب ورسند ونه باذی او توانند که الله تعالی

اندر که صد و پاکست یعنی دیگر تعظیم رسول را نام خویش در پیش نهاد می گوید رسول مرا می فریبند
و مؤمنان را و هر که فریب رسول من جوید فریب من جوید و برساند و آنجا که گفت یؤذون الله و رسوله
می گوید رسول مرا اذی می نمایند و هر که رسول مرا اذی نماید چنانست که مرا اذی نماید و در خبرست
که من اذی ولیّاً من اولیائی فقد بارزنی بالمحاربة این همچنانست که گفت فلمّا آسفونا انتقمنا منهم
وقال تعالی انّ الّذین یحادّون الله و رسوله و در خبر می آید که عبدی مرضت فلم تعدنی ای مرض عبدی
همه از یک بابست والّذین آمنوا و مؤمنان را می فریبند یعنی می گویند با مؤمنان که انّا معکم و علی دینکم
الله گفت وما یخادعون الّا انفسهم و فریب نمی سازند مگر با خویشتن یعنی اذا کانوا غداً علی الصّراط
حیث یصیرون فی ظلمة ویطلبون من المؤمنین النّور فیقولون انظرونا نقتبس من نورکم فقد
کنّا معکم فتردّ علیهم الملائکة والمؤمنون ارجعوا وراءکم فالتمسوا نوراً بما خادعتم فی دار الدّنیا
المؤمنین وما یخدعون وما یخادعون هر دو خوانده اند بالف قراة حجازی و ابو عمرو است
و نفی الف قراة باقی وانکس که بالف خواند گوید اصل این یخدعون است لکن در معرض یخادعون
افتاد که پیش رفت وما یشعرون و نمی دانند که آن فریب است که کرده اند و جز با خویشتن نمی کنند
و گفته اند منافقان از بهر آن نفاق می کردند با مسلمانان و خود را بر ایشان می آراستند تا
اسرار مسلمانان بدانند و با کافران یکی شوند بهر خواست مسلمانان الله تعالی و بال آن با ایشان
در رسانید و مؤمنان را خبر داد از ضمیر ایشان تا نعمت دنیا و صحبت مؤمنان بر ایشان منغّص شد
و در عقبی با عذاب جاوید بماندند و حقیقت مخادعت در لغت عرب آنست که بزبان آن گوید که در
دل ندارد و بعمل می نماید تا خبر قصد خلاف آن دارد مصطفی را صلوات الله علیه پرسیدند که رستگاری
در چیست گفت در آنکه با الله مخادعت نکنی گفتند یا رسول الله و مخادعت با الله چون بود گفت
ان تعمل بما امرک الله ترید به غیر الله یعنی آن کنی که الله فرمود لکن نه آن خواهی بآن عمل که الله از تو
خواست وعن ابی الدّرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اوحی الله الی بعض انبیائه قل
للّذین یتفقّهون لغیر الدّین ویتعلّمون لغیر العمل ویطلبون الدّنیا بعمل الآخرة ویلبسون مسوک
الضّأن قلوبهم کقلوب الذّئاب السنتهم احلی من العسل وقلوبهم امرّ من الصّبر ایّای یخادعون ام بی
یستهزؤن بی حلفت لاتیحنّ لهم فتنة تدع الحلیم حیران فی قلوبهم مرض در دلها ایشان بیماری

است یعنی شک و نفاق شک را بیماری خواند که نه قبول محض است و نه ردّ محض همچنانکه بیمار نه مرده است
و نه زنده تمام فزادهم الله مرضاً الله بیماری دل ایشان بیفزود بما انزل الله من کتابه وما فیه من الحدود
چنانکه می دیدند که کتاب و وحی از آسمان بمصطفی صلوات الله علیه روانست و حدود شرع
در افزونی ایشان را بیماری دل می افزود و در سورة التوبة گشاده تر گفت واذا ما انزلت سورة
فمنهم من یقول ایّکم زادته هذه ایماناً الی قوله فزادتهم رجساً الی رجسهم و در سورة المائدة گفت
ولیزیدنّ کثیراً منهم ما انزل الیک من ربّک طغیاناً وکفراً معنی دیگر فی قلوبهم مرض در دلها ایشان
بیماری است که کار مصطفی می بینند یعنی در اقبال و مسلمانان در افزونی و اسلام هر روز آشکاراتر
و قوی تر فزادهم الله این بیماری دل ایشان بیفزود بزیادت نصرة و قوّة مسلمانان تا هر روز که
برآمد اسلام در افزونی بود و کلمهٔ حق عالی تر و علم کفر نگونسارتر این آیت بر اهل قدر و اعتزال
ردّ است که ایشان منکرند اند که این مرض نه مرض اوجاع است بلکه مرض کفر و نفاقست و قد قال
تعالی فزادهم الله مرضاً ولهم عذاب الیم بلغ الم الی القلب بما کانوا یکذبون بتخفیف و تثقیل
هر دو خوانده اند تخفیف قراة کوفی است و تثقیل قراة باقی بتخفیف دو معنی دارد یکی آنست که
ایشان را عذاب دردنمای است بآنچه دروغ گفتند که رسول و پیغام حق دروغ است معنی دیگر بآن
دروغ که می گفتند با مؤمنان که ما گرویدگانیم و در باطن خلاف آن داشتند وبتثقیل معنی آنست
که ایشان را عذابست بآنچه رسول را دروغ زن گرفتند و قرآن را بدروغ داشتند و گفته اند من کذب
علی الله فهو کفر ومن کذب علی النّبیّ فهو کفر ومن کذب علی النّاس فهو خطیئة و مکر وقال النّبیّ صلّی الله
علیه وسلّم ایّاکم والکذب فانّ الکذب مجانب للایمان وقال اذا کذب العبد کذبة تباعد عنه الملک
میلاً من نتن ما جاء به وقال البرّ والّذین یزید فی العمر والکذب ینقص الرّزق والدّعاء یردّ
القضاء وقیل فی قوله تعالی بما کانوا یکذبون یعنی یکذّبون بالقدر وفی ذلک ما روی عن النّبیّ
صلّی الله علیه وسلّم انّه قال ثلثة لا یقبل الله منهم صرفاً ولا عدلاً عاقّ ومنّان ومکذّب بقدر
وقال صلّی الله یکون فی امّتی وفی آخر الزّمان رجال یکذّبون بمقادیر الرّحمن عزّ وجلّ یکونون
کذّابین ثمّ یعودون مجوس هذه الامّة وهم کلاب اهل النّار وعن عائشة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم ستّة لعنتهم ولعنهم الله وکلّ نبیّ مجاب الزّائد فی کتاب الله

والمکذب بقدر الله والمتسلط علی امتی بالجبروت لیذل من اعزه الله والمستحل محارم الله والتارک
لسنتی والمستحل من عترتی ما حرم الله واذا قیل قراءة کسای و یعقوب اشمام ضم است در فاء الفعل
یعنی تا دلالت کند بر واو منقلبه و بر اصل کلمه که آن قول بوده است و نیز فاصل بوذ میان حذر
و مصدر واذا قیل لهم یعنی لهؤلاء المنافقین وقیل للیهود می کویند چون مؤمنان منافقان
اوس و خزرج را کویند تباهی و تباه کاری مکنید در زمین و تباه کاری ایشان آن بوذ که دلها
ضعیف مؤمنان می شورانیدند و طعنها در دین و در رسول در سخنان خویش تعبیه می کردند و
مردمان را از غزا باز میداشتند و از سخاوت فرو می داشتند چون ایشان را کویند این فساد
مکنید ایشان کویند که ما مصلحانیم یعنی می خواهیم که صلح دهیم مؤمنان را و اهل کتاب را
وقیل انما نحن مصلحون ای الذی نحن علیه صلاح عند انفسنا وذلک ان الشیطان زین لهم سوء
اعمالهم کقوله تعالی افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا چون ایشان کفتند ما مصلحانیم و در طلب
صلاح می کوشیم رب العالمین باطن ایشان آشکارا کرد و مؤمنان را از ضمیر ایشان آکاه کردانید
کفت الا حرف تنبیه است واصله لا دخل علیه الف الاستفهام فاخرجته الی معنی التحقیق می کوید
آکاه باشید ای مسلمانان که ایشانند مفسدان و تباه کاران ولکن لا یشعرون لکن نمی دانند
که رسول و مؤمنان از سر ایشان و تباه کاری ایشان خبر دارند معنی دیکر لکن نمی دانند که غایت
آن فساد چیست و آن عذاب که ایشان را ساخته اند چونست وکفته اند فساد درین آیت
بمعنی معصیتست و صلاح بمعنی طاعت چنانکه در سورة الاعراف کفت ولا تفسدوا فی الارض
بعد اصلاحها و در سورة النمل کفت یفسدون فی الارض ولا یصلحون یعنی یعملون بالمعصیة فی الارض
ولا یطیعون الله فیها و در قرآن فساد است بمعنی هلاک چنانکه کفت لو کان فیهما آلهة الا الله
لفسدتا ای لهلکتا و فساد است بمعنی قتل چنانکه کفت اتذر موسی وقومه لیفسدوا فی الارض
و فساد است بمعنی خراب چنانکه کفت ان یاجوج وماجوج مفسدون فی الارض و بمعنی سحر ان الله
لا یصلح عمل المفسدین و بمعنی قحط باران ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس و فساد
بمعنی تضییع محضرست و ذلک فی قوله صلی الله علیه وسلم بدا الاسلام غریبا و سیعود غریبا کما بدا
فطوبی للغرباء قیل یا رسول الله ومن الغرباء قال الذین یصلحون ما افسد الناس بعدی من سنتی

النوبة الثالثة

قوله تعالی ان الذین کفروا الآیة از اول
سورة تا اینجا اشارتست بفضل و لطف خداوند عز و جل با آشنایان و دوستان و این آیت اشارت
بقهر و عدل او با بیکانکان و دشمنان و خدای را عز و جل هم فضل است و هم عدل اکر عدل کند
رواست و ور فضل کند از وی سزاست و نه هیچ در عدل رواست از فضل سزاست که هیچ از
فضل سزاست در عدل رواست یکی را بفضل بخواند و حکم اوراست یکی را بعدل براند و خواست اوراست
نیک آنست که فضل بر عدل سالارست و عدل در دست فضل کرفتارست عدل پیش فضل خاموش
و فضل بالحلقه وصال در کوش نه بینی که عدل نهانست و فضل پیدا تا دشمن مغرورست و دوست
شیدا بیچاره آنکس که عدل او را امیر راه است و شاد آنکس که فضل او را پناهست ثمره فضل سعادت
و پیروزیست و نتیجه عدل شقاوت و بیکانکی و هر دو کاریست رفته و بوده جف القلم بما
هو کاین الی یوم القیمة حکمی است ازلی و کاری انداخته و از ان پرداخته من قعد به جده
لم ینهض به جده پیر طریقت کفت الهی از انچه نخواستی چه آید و آنرا که نخواندی کی آید
ناکشته را از آب چیست و نا بایسته را جواب چیست تلخ را چه سود کرش آب خوش در جوارست
و خار را چه حاصل از آنکش بوی کل خوش در کنارست قسمتی رفته نه افزوده و نه کاسته چه توان
کرد قاضی اکبر چنین خواسته شیطان چرا فتوا علی نیسته و هزاران عبادت ورزیده چه سود داشت
که نبوذ بایسته اذا کان الرضا والغضب صفتا ازلیة فما تنفع الاکمام المقصرة والاقدام المورمة
عمر خطاب رضی الله عنه روزی بر ابلیس رسید که بر زبان وی بکرفت کفت دیر است تا من در طلب
توام ترا اینجا نه برم تا کودکان بر تو بازی کنند ابلیس کفت ای عمر بیران الرحمت دار در هفت
آسمان خدای را عبادت کرده ام بهر آسمانی هفت هزار سال امید باکی کرفتم بنداشتم که آن با کرفتن مر
کرامتی است و نواختی چون نیک نکه کردم معنی آن بوذ که هر چند بالا بیش کیرم چون بیفتم سخت‌تر
و صعب‌تر افتم ای عمر هفصد هزار سال عبادت من بلا بنه و من ترا بیش بت با سجود دیده ام عمر
دست از وی بداشت و بزبان حال ابلیس از سر مهجوری می کوید

کفتم چو دلم با تو قرین خواهد بود — مستوجب شکر و آفرین خواهد بود
بالله که کمان نبردم ای جان جهان — کومیغمرا فلک این خواهد بود

ختم الله علی قلوبهم یکی را مُهری بیکانکی بر دل نهادند تا در کفر بماند یکی را مُهری سرکردانی بر دل نهادند تا در حیرت بماند آن یکی بیکانه است رانده سر راه کم کرده و این بیچاره در راه بمانده بغیر دوست از دوست بازمانده

همه جد از راه باز افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان همه جد از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

نه هر که از کفر برستا و بحق پیوست بحق آنکس پیوست که وی از خود برست او که از کفر برست باشنائی رسید و او که از خود برست بدوستی رسید و از آشنائی تا دوستی هزار منزل و از دوستی تا بدوست هزار وادی

مازلت انزل من ودادک منزلا تتحیر الالباب عند نزوله

ومن الناس من یقول آمنّا بالله این قصهٔ منافقانست و سرّ نفاق منافقان بشرف مصطفی علیه السلم بازمی‌کردد از دو وجه یکی از روی غیرت دیگر از روی رحمت چون مصطفی علیه السلم محبوب حق بود و جمال و کمال وی از حدود افهام و اوهام درگذشته الله تعالی او را از چشم غیرت در پردهٔ عصمت خویش کرفت و نفاق منافقان نقاب جمال وی ساخت و از عالمیان در حجاب شد تا اکثر او را بحقیقت بنشناخت و چنانکه بود او را بکس ننمود وتریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون اکر نه نفاق منافقان نقاب آن طلعت بودی خلائق همه خاکِ نور غیب او نداختندی از جنان آفتابی و نوری و ضیای را چنین نفاقی که نفاق عبد الله ابی سلول بود و مانند او بکار باید واکر نه شعاع آن جمال با آدمیان بیش از آن کردی که جمال عیسی با قوم عیسی کرد تا کفتند المسیح ابن الله و این المثال بتوان کفت این قرص آفتاب که شعاع وی از آسمان چهارم می‌تابد بروی در آسمان نجم دارد والله تعالی فریشتکان آفریده و بروی موکل کرده و در پیش از فریشتکان بیابانها پر برف آفریده و ایشان از آن برف چندانکه کوه کوه بر می‌دارند و در قرص آفتاب می‌زنند تا حرارت آن شکسته شود و کر نه از تبش و حرارت وی عالم بسوختی همچنین نفاق منافقان در حضرت آن آفتاب دولت انداختند و کر نه خلایق همه زنّار شرک بستندی ولکن آن مهتر عالم لطف و رحمت بود چنانکه کفت صلی الله علیه وسلم انّما انا رحمة مهداة وقال تعالی وما ارسلناک الّا رحمة للعالمین یخادعون الله والّذین آمنوا خود کردند و خود خود بدست خود کشتند و داغ حسرت بر جان خود نهادند که قصد فریب حق داشتند و سرانجام آن کار نشناختند شوخی آدمی را

چه پایانست و بی شرمی وی را چه کران تقصیر را روی نه بود و شوخی را روی نه تقصیر از ضعفاست و ضعف در خلقت آدمی و شوخی ستیزست و ستیزه نشان بیکانکی فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضًا اینت بیماریی که آنرا کران نه واینت دردی که آنرا درمان نه واینت شبی که آنرا بام نه بزار تر از روز منافق روزکیست که از ازل تا ابد در بیکانکی نیست امروز در عذاب نهانی و فردا در حسرت جاودانی ولهم عذاب الیم اذا راوا اشکالهم الّذین صدّقوا کیف وصلوا وراوا انفسهم کیف خسروا هم

قوله تعالی

واذا قیل لهم و چون مؤمنان ایشانرا کویند • آمنوا بکروید • کما آمن النّاس چنانکه مردمان کرویده اند • قالوا جواب دهند و کویند • انؤمن باش تا بکرویم • کما آمن السّفهاء چنانکه سبکساران و سبکخردان کرویدند • الا آکاه باشید • انّهم هم السّفهاء بدرستی که ایشان نا زیرکان و سبکساران اند • ولکن لا یعلمون ولکن نمی‌دانند که سزای نام سفه ایشان اند • واذا لقوا الّذین آمنوا و چون مؤمنانرا بینند • قالوا آمنّا کویند ما بکرویده ایم • واذا خلوا الی شیاطینهم و چون بسالاران خویش رسند و از کرویدکان خالی شوند • قالوا انّا معکم کویند ما با شمائیم • انّما نحن مستهزؤن ما بر مؤمنان افسوس کرانیم • الله یستهزئ بهم الله بر ایشان افسوس میکند • ویمدّهم و فرا می‌کذارد ایشانرا • فی طغیانهم در کزاف ایشان • یعمهون نامتحیّر می‌باشند • اولئک الّذین ایشانند • اشتروا الضّلالة بالهدی کمراهی بخریدند و راهی بفروختند • فما ربحت تجارتهم سودمند نیامد این بازرکانی ایشان • وما کانوا مهتدین و راست راه نیامدند • مثلهم صفت ایشان • کمثل الّذی راستجون صفت مردی است • استوقد نارًا که آتشی افروخت در هامون • فلمّا اضاءت چون روشن کرد آتش • ما حوله کرد بر کرد وی • ذهب الله بنورهم الله آن روشنائی ایشان برد • وترکهم و ایشانرا کذاشت • فی ظلمات در تاریکیها • لا یبصرون که هیچ نمی‌بینند • صمّ کرانانند • بکم کنکانانند • عمی نابینایان اند • فهم لا یرجعون بس ایشان از کفر باز نیایند • او کصیّب یا چون بارانی سخت من السّماء از آسمان • فیه ظلمات ورعد وبرق که در آن باران هم تاریکیها بود و هم رعد و هم برق • یجعلون اصابعهم فی آذانهم انکشتها خود در کوشها خود می‌کنند • من الصّواعق از بیم آنک صاعقه

رسند بایشان • حَذَرَ المَوْتِ از بیم مرگ • وَاللّٰهُ مُحِیطٌ بِالکافِرِینَ والله باذشاه است بر نا کرویذ کاز
و تابنده با ایشان • یَکادُ البَرْقُ خواهذ آن برق درخشنده • یَخْطَفُ اَبْصارَهُمْ کرد دیذهاء
ایشان بربایذ • کُلَّما اَضاءَ لَهُمْ چون ایشان را جای روشن کنذ • مَشَوْا فِیهِ دران بروند •
وَاِذا اَظْلَمَ عَلَیْهِمْ و چون تاریک کرذذ بر ایشان • قامُوا بر بای بمانند • وَلَوْ شاءَ اللّٰهُ و اکر خواهد
اللّٰه • لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَاَبْصارِهِمْ هم شنوائی ایشان بربرذ و هم دیذها ایشان • اِنَّ اللّٰهَ
عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ که الله بر همه چیز قادرست و همه کار را توانا ه ش

النَّوْبَةُ الثّانِیَة

قوله تعالی وَاِذا قِیلَ لَهُمْ آمِنُوا بیش
از انک معنی آیت کوئیم بدانک این آیات اشارت بدو کروه است ازان قوم که رسول علیه الصلوة والسلام را
دیذند یک کروه ازیشان اهل صدق و وفاق اند و دیکر کروه اهل شک و نفاق و ما وصف و سیرت
هر دو کروه بکوئیم انکه بمعنی آیت باز آئیم ان شاء الله اما کروه اول که اهل صدق و وفاق
اند صحابه رسول اند صلی الله علیه و سلم خیار خلق و مصابیح هدی اعلام دین و صیارفه حق سادات
دنیا و شفعاء آخرت رسول خذا را بذیرفتند و باخلاص دل ویرا کواهی داذند و بصدق و یقین
ویرا بیشوا کزیذند و بتعظیم و مهر بوی بی بردند و بر سنت وی خذا را برستیذند ایشانند که الله
کفت ایشانرا کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ جَعَلْناکُمْ اُمَّةً وَسَطاً شما ایذ امت کزیذه بسندیذه بهینه زمینیان
جابر عبد الله کفت که روز حدیبیه هزار و چهارصد مرد بوذیم رسول خذا در ما نکرست کفت اَنْتُمْ
خَیْرُ اَهْلِ الْاَرْضِ وقال عبد الله بن مسعود اِنَّ الله اطّلع فی قلوب العباد فوجد قلب محمد صلی الله
علیه و سلم خیر قلوب العباد فاصطفاه لنفسه و بعثه برسالته ثم نظر فی قلوب العباد بعد قلب محمد
فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبیه یقاتلون عن دینه فما رآه المسلمون حسناً
فهو عند الله حسن و ما رآه المسلمون سیئاً فهو عند الله سیئ وقال ابن عمر لمقام احدهم مع رسول الله
صلی الله علیه و سلم مغبراً وجهه خیر من عبادة احدکم عمره ابن عمر قوم خویش را کفت یکبار که در حضرت
مصطفی یاران در مقام جهاد و معارک ابطال شمشیر زدند و مبارزی کردند آن خاک که بر چهره ایشان
نشست آن ساعت فاضلتر از جمله عبادت شما در عمر شما و خبر درستست که کفت صلی الله علیه
و سلم خیر هذه الامة اربعة قرون القرن الذی انا فیهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم و وا حد

فرد

فرد اشار صلی الله علیه و سلم بهذا الی المتمسکین بالدین فی آخر الزمان الذین ورد فیهم الاخبار
بالثناء علیهم منها قوله صلی الله علیه و سلم من اشد امتی لی حبا ناس یکونون بعدی یود احدهم
لو رآنی باهله و ماله اما کروه دوم اهل شک و نفاق بر سه فرقت اند از بهر انکه نفاق
بر سه رتبت است نفاق مهین و کهین و میانه مهین آنست که در دل شک بوذ و ریب چنانکه کفت
فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و بغض مصطفی صلوات الله علیه در دل کیرذ و دشمنان ویرا دوست دارذ
و نفاق میانه آنست که نماز بکاهلی کنذ و عمل بریا و صدقه بکراهیت دهذ و نفاق کهین در نماز
جماعت تقصیر کردنست و در عهد غدر کردن و در امانت خیانت و سوکند بدروغ یاد کردن
و میان مردم سخن چینی کردن و با مردم دو زبان و دو روی بوذن اما نفاق مهین کفرست
و عین الحاد کسی که بروی آن نفاق درست شوذ او را از مسلمانان نشمرند و بر کفر وی کواهی
دهند و ترحم نکنند چنانکه در عهد رسول خذا عبد الله ابی سلول بوذ و اصحاب وی و ایشان که مسجد
ضرار را بنا کردند و ایشان که در عقبه همت کردند که رسول خذا را بیفکنند رسول خذا بنفاق
ایشان مطلق کواهی داذ و تعیین کرد و فی ذلک ما روی حذیفة رضی الله عنه قال کنت اسوق
برسول الله صلی الله علیه و سلم علی العقبة و عمار یقود به اذا اثنا عشر راکبا لینفروا بالنبی صلی الله
علیه و سلم فجعلت اضرب وجوههم وادفعهم عنا فقال النبی صلی الله علیه و سلم هذا فلان و فلان فسمی
بآبائهم کلهم وقال هم المنافقون فی الدنیا والآخرة فقلت یا رسول الله الا تبعث الیهم فیاتیک
برؤسهم فقال انی اکره ان یقول الناس قاتلهم حتی اذا ظفر بهم قتلهم ولکنهم ذرهم یکفیهم الله
بالدبیلة قلت و ما الدبیلة قال نار توضع علی نیاط قلب احدهم فیقتله اما نفاق میانه و
نفاق کهین بیش از فسق و معصیت نیست و علی الاطلاق اسم نفاق بر ایشان نهاذن
امروز روا نیست و در عهد رسول خذا اسم صحبت ازیشان بنیفتاذ و ترحم باز نکرفتند و از
باب آنچه مصطفی علیه السلام کفت اربع من کن فیه کان منافقا خالصا اذا حدث کذب
و اذا وعد اخلف و اذا عاهد غدر و اذا خاصم فجر و من کانت فیه خصلة منهن کانت فیه خصلة
من النفاق حتی یدعها وقال تجد من شرار الناس ذا الوجهین الذی یاتی هولاء بوجه و هولاء
بوجه و من کان ذا لسانین فی الدنیا جعل الله عز و جل له یوم القیمة لسانین من نار

یا نحو

وروی ان عبد الله بن عمر ولما حضرته الوفاة قال انظروا فلانا لرجل من قریش فانی کنت قلت له فی ابنتی قولا کشبه العدة وما احب ان القی الله بثلث النفاق وانی اشهدکم انی قد زوجته وقال صلی الله
علیه وسلم من لم یغز ولم یحدث نفسه بالغزو مات علی شعبة من النفاق این همه از یک باب است وامثال
این فراوانست برین اقتصار کنیم قوله تعالی واذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس معنی آنست که چون
مؤمنان منافقانرا گویند که پیغامبر را وپیغام را براست دارید واستوار گیرید وبگروید چنانکه
صدیقان صحابه ومؤمنان اهل کتاب گرویدند قالوا یعنی فیما بینهم ایشان با همسران وهم نشینان
خویش گویند انؤمن استفهام است بمعنی انکار وجحد یعنی لا نؤمن ما نگرویم چنانکه بی خردان
وسبکساران گرویدند ایشان این با قوم خویش گفتند والله بر مؤمنان آشکارا کرد وایشانرا
جواب داد گفت الا انهم هم السفهاء آگاه باشید وبدانید که بی خردان وسفیهان ایشان اند
ولکن نمی دانند که جاهلان وسفیهان ایشان اند که حق نه پذیرفتند ونافرمانی کردند سفه وسفاه
وسفاهة نازیرکی وتهی ساری بود وتسفه بی خردی کردن وگفتن بود ومنافقان هم ازانجا
مصدقان را سفها خواندند که متکلمان مثبتان را حشویان خوانند که ایشان سخن می شنوند
ومی پذیرند وبر معقول خویش عرضه نمی کنند وآنرا در خرد خویش باز نمی جویند سفیهان وسبکساران
اند منافقان مخلصان را همین گفتند والله تعالی جواب ایشان براستی باز داد وگفت ایشان
بیشان رد کرد واهل حق را نصرت داد می گوید جل جلاله وکان حقا علینا نصر المؤمنین مفسران
گفتند ناس درین آیت صحابه رسول اند ومؤمنان اهل کتاب وانجا که گفت لتکونوا شهداء علی الناس
جمله اهل شرک اند از هر امتی که بودند وآنجا که گفت لعلی ارجع الی الناس اهل مصر اند وآنجا که گفت وما
جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس اهل مکه اند وانجا که گفت کان الناس امة واحدة اهل
کشتی نوح اند وآنجا که گفت اانت قلت للناس اتخذونی بنی اسرائیل اند ومن حیث افاض الناس
اهل یمن اند یا ایها الناس ان وعد الله حق همه مردم اند وبقرآن ناس بها یذبح یعنی یک مرد چنانکه
گفت ام یحسدون الناس انجا مصطفی است صلوات الله علیه جائی دیگر گفت الذین قال لهم الناس
انجا نعیم بن مسعود الثقفی ان الناس قد جمعوا لکم بوسفیان حرب است واذا لقوا الذین آمنوا
این آیت در شان عبد الله بن ابی سلول الخزرجی واصحاب وی فرو آمد که خرجوا ذات یوم فاستقبلهم نفر

من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لاصحابه انظروا کیف اردّ هؤلاء السفهاء عنکم فاخذ بید
ابی بکر فقال مرحبا بالصدیق سید بنی تیم وشیخ الاسلام وثانی رسول الله فی الغار الباذل نفسه وماله لرسول
الله ثم اخذ بید علی فقال مرحبا بابن عم رسول الله وختنه سید بنی هاشم ما خلا رسول الله فقال له علی
یا عبد الله اتق الله ولا تنافق فان المنافقین شر خلیقة الله فقال له عبد الله یا ابا الحسن الی تقول
هذا والله ان ایماننا کایمانکم وتصدیقنا کتصدیقکم ثم افترقوا فقال لاصحابه کیف رایتمونی فعلت
فاذا رایتموهم فافعلوا کما فعلت فاثنوا علیه خیرا فقالوا لا نزال بخیر ما عشت فرجع المسلمون الی رسول
الله صلی الله علیه وسلم واخبروه بذلک فانزل الله تعالی هذه الآیة واذا لقوا الذین آمنوا جای دیگر
گفت واذا لقوکم قالوا آمنا واذا خلوا یعنی من المؤمنین وانصرفوا الی شیاطینهم ای مردتهم وکهنتهم
وهم خمسة نفر من الیهود ولا یکون کاهن الا ومعه شیطان تابع له کعب بن الاشرف بالمدینة
وابو بردة الاسلمی فی بنی اسلم وعبد الدار فی بنی جهینة وعوف بن مالک فی بنی اسد وعبد الله بن السوداء
بالشام می گوید منافقان چون مؤمنانرا بینند گویند ما بگرویدیم وچون از مؤمنان شوند و
با سالاران وسران خویش رسند گویند انا معکم وعلی دینکم ما با شمائیم وبر مؤمنان استهزا می کنیم
شیاطین طاغیان ومعاندان اند جای دیگر گفت شیاطین الجن والانس از پریان وآدمیان هر کس
که از حق شطون گرفت ودوری شیطان است بر معنی اصل شیطان از شطون است نون در وی از
اصل بر وزن فیعال وقیل هو فعلان من شاط یشیط اذا هلک مالک دینار گفته در زبور داود خواندم
طوبی لمن لم یسلک سبیل الاثمة ولم یجالس الخطائین ولم یدخل فی هزء المستهزئین طوبی للرحماء اولئک
یکون علیهم الرحمة ویل للمستهزئین کیف تحترقون بالنار الله یستهزئ بهم بار سی آنست که الله
بر ایشان افسوس می کند ومعنی آنست که الله ایشانرا بر ان افسوس پاداش می کند چنانکه در خبر است
من سب عمارا سبه الله هر که عمار را دشنام دهد الله او را دشنام دهد یعنی که الله او را پاداش
دشنام دهد جائی دیگر گفت فیسخرون منهم سخر الله منهم وهم ازین باب است نسوا الله فنسیهم منافقان
الله را فراموش کردند تا الله ایشانرا فراموش کرد والله فراموش کار نیست که گفت عز وعلا وما کان
ربک نسیا پس این سخن بر مخرج معارضه بیرون آمد ومراد بان جزاست یعنی فرو گذارد ایشانرا چون
فراموش کاران وفی الخبر ان الله تعالی یقول للشقی یوم القیمة هل ظننت انک ملاقی یومک

ثم اخذ بید عمر فقال مرحبا بسید بنی عدی الفاروق القوی فی دین الله الباذل نفسه وماله لرسول الله صح

هنا فیقول له فیقول الیوم انساک کما نسیتنی ودر قرآن ازین باب بسیارست ومکروا ومکر الله انهم یکیدون
کیدا واکید کیدا شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه گفت این مکر وکید واستهزا وسخریت الله
تعالی جایها در قرآن بخود منسوب کرد ومی‌خواهد که این خصلتها جز از الله ناراست آید ونانکو وبجبر
آمیخته وبعیب آلوده اما از الله راست آید ونیکو وتدبیر حق وعدل واز عیب وعار دور وپاک هر چیز
که از و آید واو کند از و راست است وپاک نیکوست خداوندی وسزاء آفریدگاری فلله الحجة البالغة
لا یسأل عما یفعل اما پاداش استهزا است که کافرانرا گفت لا ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیه ومساکنکم
لعلکم تسألون می‌گویند چون بایشان رسد روز گرفتن من پای در جنبانیدند گریزند ایشانرا گویند
پای مجنبانید وبازگردید بانجای تنعم ونازو توانگری خویش وخانه وپیشگاه خویش تا بخدمت شما آیند
وشما را پرسند دیگر جای گفت دوزخی را در دوزخ گویند ذق انک انت العزیز الکریم بچش که تو آن
عزیزی وکریمی علی حال آن خواجه وبادخدای ابن عباس رضی الله عنه گفت در معنی آیت ان الله
تعالی یطلع المؤمنین وهم فی الجنة علی المنافقین وهم فی النار فیقولون لهم اتحبون ان تدخلوا
الجنة فیقولون نعم فیفتح لهم باب من الجنة ویقال لهم ادخلوا فیسبحون ویتقلبون فی النار
فاذا انتهوا الی الباب سد عنهم وردوا الی النار ویضحک المؤمنون وذلک قوله ان الذین اجرموا
کانوا من الذین آمنوا یضحکون الی قوله فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون علی الارائک
ینظرون ویمدهم فی طغیانهم یعمهون مد در عذاب گویند وامد در نعمت قال الله تعالی ونمد
له من العذاب مدا وقال تعالی وامددکم باموال وبنین والطغیان مجاوزة الحد والعمه التحیر یعنی
آنست که ایشانرا متحیر وگزاف کار وگمراه روزگاری در افرا گذارد تا حجت بر ایشان لازم تر شود
وعقوبت ایشان صعبتر قال محمد بن کعب القرظی لما قال فرعون لقومه ما علمت لکم من اله غیری
نشر جبرئیل علیه السلام اجنحة العذاب غضبا لله تعالی فاوحی الله تعالی ان مه یا جبرئیل انما یعجل العقوبة
من یخاف الفوت فامهله الله بعد هذه المقالة اربعین عاما واوحی الله الی عیسی بن مریم لم اطیل
النسیئة واحسن الطلب والقوم فی غفلة اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی ایشان آنند
که گمراهی براستی راهی خریدند جهودان بودند که پیش از مبعث رسول صلی الله علیه وسلم بر هدی
بودند که بوی ایمان داشتند پس از مبعث بتکذیب وجحود بدل کردند هذا قول قتادة ومقاتل

ولفظ اشترا بر سبیل توسع گفت که آنجا بیع وشری نیست اما استبدال واختیارست یعنی استبدلوا
الکفر بالایمان واخذوا الضلالة وترکوا الهدی وذلک لان کل واحد من البیعین یأخذ ما فی یدی
صاحبه ویختار علی ما فی یدیه کسی که دنیا بر عقبی اختیار کند اورا بر طریق توسع گویند عقبی بدنیا
بفروخت اگر چه آنجا خرید وفروخت نیست این مجازست وگفته‌اند حق بندگان خدا وسزاء ایشان
آنست که خدایرا عبادت کنند ومعرفت وی حاصل کنند که ایشانرا برای آن آفریده است چنانکه گفت
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون وراه راست ودین حق این دانند وبرین راه روند پس کسی
که اختیار کفر وضلالت کند وبر راه کفر وطریق شیطان رود واین ضلالت بآن هدایت بستند
راست آن باشد که الله گفت اشتروا الضلالة بالهدی واصل ضلالت حیرتست وگشتن از راه
راست یقال ضللت المکان اذا تحیرت فیه ولم تهتد الیه واضللت الشیء اذا ذهب عنک ودر قرآن
ضلالت بر وجوه است بمعنی غی وکفر چنانکه درین آیت ودر آن آیت که گفت ولاضلنهم وبمعنی خسار
چنانکه گفت وما کید الکافرین الا فی ضلال وبمعنی استزلال قوله لهمت طائفة منهم ان یضلوک
وبمعنی خطا قوله ان ابانا لفی ضلال مبین وبمعنی ابطال قوله وصدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم
وبمعنی نسیان قوله فعلتها اذا وانا من الضالین وقوله ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری
وبمعنی هلاک وبطلان قوله ائذا ضللنا فی الارض وبمعنی محبت انک لفی ضلالک القدیم فما
ربحت تجارتهم ای ما ربحوا فی تجارتهم می‌گوید باین بازرگانی که کردند واین بدل که بستدند بر سود
نیامدند وسودی نکردند پس گفت وما کانوا مهتدین یعنی نه بازرگانی ایشان سودمند آمد ونه راه
بآن یافتند که بسیار بازرگانی بود که سود نکند ولکن راه آن دانند وشناسند الله تعالی می‌گوید
ایشان نه سود کردند ونه راه بآن دانستند سفیان ثوری گفت کلکم تاجر فلینظر امرؤ ما تجارته
هر کس از شما بازرگانی می‌کند یکی در نگرید تا بچه بازرگانی می‌کنید وخود چه در دست دارید عز قائل
ترا بازرگانی سودمند راه می‌نماید می‌گوید هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله
ورسوله الآیه مثلهم قول ابن عباس وقتاده وضحاک ومقاتل وسدی آنست که این آیت در شان منافقان
فرو آمد ومثلهم ضمیر ایشانست سعید جبیر ومحمد کعب قرظی وعطا می‌گویند در شان جهودانست ومثلهم
ضمیر ایشانست گفتند چون نبوت از بنی اسرائیل منقطع شد وبا عرب افتاد جهودان قریظه ونضیر وبنی قینقاع

در توریت خوانده بودند که پیغامبر آخر الزمان محمد خواهد بود و امت وی خیار خلق اند و گزین عالم و میراث
دار پیغامبران از شام برخاستند و آمدند تا بمدینهٔ مصطفی صلوات الله علیه که مهبط وحی و محل رسالت
است و حرم مصطفی و هجرت گاه دوستان حق مردی بود با این جهودان او را عبد الله بن الهیبان
می گفتند ابو الهیبان و ایشان را پند دادی و نصیحت کردی و نعت مصطفی و سیرت و اخلاق وی
چنانکه در توریة دیده بود بر ایشان خواندی و گفتی امید دارم که بروزگار وی در رسم و ویرا دریابم
و بوی ایمان آرم اگر این طمع راست شود و الا شما از بهر آنکه قدر وی بدانید و خطر وی بشناسید
و رسالت وی بجان و دل قبول کنید و قدم از جادهٔ شریعت وی بنگردانید تا سعید ابد گردید
جهودان این سخن قبول کردند و تصدیق مصطفی در دل می داشتند و در امید این روشنای روزگاری
بودند تا بوقت بعثت مصطفی صلوات الله علیه و تحقیق نبوت و رسالت وی پس جهودان چون
بعیان بدیدند آنچه می شنیدند و از کتب می خواندند بوی کافر شدند و در ظلمت کفر بماندند تا علی
پس رب العالمین ایشان را این مثل زد این قول سعید جبیر است اما قول ابن عباس و مقاتل و جماعتی
آنست که این صفت منافقانست و مثل ایشان می گوید مثل این منافقان در شهادت گفتن
و کفر نهانی در دل داشتن راست چون مثل مردی است یعنی قومی و این در لغت عرب روا است و لهذا
قال فی آخر الآیة ذهب الله بنورهم قومی در شب تاریک در بیابانی بی مهتاب و بی چراغ که هیچ فرا جای
خویش و راه خویش نمی بینند و از دزدان و دشمنان می ترسند هم از تاریکی هم از خار و گیاه فراهم
نهند و آتش در آن زنند چندانکه آتش بر افروزد ایشان فرا راه بینند و جای خویش بشناسند
و از دزدان و دشمنان ایمن شوند پس چون آتش فرو میرد ایشان در تاریکی و حیرت فرو مانند
و در ترس و هراس افتند این است مثل کفر منافقانست و آن آتش مثل شهادت ایشان چون شهادت
گویند در اسلام آیند و چون با شیاطین خویش رسند و گویند انا معکم از آن روشنای شهادت بیفتند
و در کفر خویش فرو مانند که هیچ فرا حق نه بینند معنی دیگر این منافقان تا زنده اند در میان مسلمانان
بروشنائی کلمهٔ شهادت می روند و ایمن می نشینند و با مسلمانان یکی اند در احکام شرع پس چون بمیرند
بظلمت و حیرت باز شوند و در عذاب جاوید بمانند و گفته اند تشبیه منافقان باشان که آتش
افروختند در شب تاریک از بهر آنست که آنکس که از روشنائی در تاریکی شود ظلمت وی صعبتر باشد چنانکه

دشوارتر از آنست که از ابتدا خود در ظلمت باشد و این تاریکیها یکی تاریکی شب دیگر تاریکی فرو مردن
آتش سدیگر تاریکی کوری همچو منافق سؤال کنند که می گوید که در تاریکیها باشان خود هیچ نه بینند پس
چه معنی را گفت لا یبصرون پس از آنکه فی ظلمات گفته بود جواب آنست که بعضی حیوانات
در ظلمت بینند و تاریکی ایشان را از دیدن منع نکند الله تعالی بینائی و روشنائی یکبار از ایشان نفی کرد
ایشان چون آن حیوانات و چهارپایان نیستند بلکه از آن بترند و نادان تر اولئک کالانعام بل
هم اضل و در قرآن ظلماتست بمعنی کفر و شرک چنانکه گفت تخرجهم من الظلمات الی النور و بمعنی
سیاهی شب چنانکه گفت و جعل الظلمات و النور و بمعنی اهوال چنانکه گفت من ینجیکم من ظلمات
البر و البحر آنگه منافقان را صفت کرد گفت صم کرانند یعنی از سماع قرآن بکم گنگان اند
یعنی از خواندن قرآن عمی نابینایان اند یعنی از دیدن رسول و معجزات و دلایل نبوت وی
هر چند بگوش ظاهر می شنوند و بزبان ظاهر می گویند و بچشم ظاهر می بینند چنانکه رب العالمین
گفت فانها لا تعمی الابصار اما چون اعتقاد دل و بصیرت سر با آن نبود وجود و عدم آن یکسان بود
وقیل صم عن سماع المدح و الثناء علی النبی صلی الله علیه و سلم بکم عن ان تکلموا بالمدح و الثناء علی
النبی صلی الله علیه و سلم عمی عن رؤیة الخیر و ما ینفع النبی صلی الله علیه و سلم و اصحابه و گفته اند صم
کرانند که هیچ حق نشنوند بکم گنگان اند که بر شهادت گفتن نیایند عمی نابینایان اند که نشان
حق نبینند فهم لا یرجعون پس ایشان از کفر باز نیایند این حکم است بر شقاوت منافقان
و حرمان ایشان از ایمان چنانکه ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون حکم است بر حرمان مکاران
قریش می گوید این منافقان هرگز از کفر توبت نکنند و ایشان را برستاخیز بانفاق انگیزند و ذلک
فی قوله صلی الله علیه و سلم یبعث کل عبد یوم القیمة علی ما مات علیه المؤمن علی ایمانه و المنافق علی نفاقه
و چگونه از کفر باز آیند و رب العالمین بشقاوت ایشان حکم کرده و گفته ان الذین حقت علیهم
کلمة ربک لا یؤمنون و لو جاءتهم کل آیة و قضاء القاضی لا ینفسخ آنگه مثلی دیگر زد ایشان را گفت او
کصیب یعنی او کاصحاب صیب این او اباحت راست نه شک را که بر الله شک روا نیست و در صفات وی
سزا نیست و معنی آنست که مثل منافقان بآن قوم زنید که آتش افروختند یا بآن قوم که ایشان را باران
و سختی رسید بهر کدام که مثل زنند روا است و مباح و در خور صیب باران سخت است و هو فیعل من صاب

یصوب اذا نزل وانحدر فهو المطر الشدید الذی له صوب وسما اسم جنس است یکی ازان سماوه کویند
واصله سماؤ لانه من سما یسمو فقلبت الواو همزة قومی کفتند سما اینجا سحابست فیه یعنی فی ذلک السحاب
وقیل فی الصیب ظلماتٌ هی ظلمة السحاب وظلمة اللیل وظلمة المطر فقلنا لو ان المطر ظلمة اذا
نزل بالعذاب ورعدٌ وبرق اصل الرعد من الحرکة والصوت فالبرق من البریق وهو الضوء
رعد بقول بعضی مفسران فرشته ایست که الله را تسبیح میکند ودر خبر است که جهودان از رسول
علیه السلام بپرسیدند که این رعد چیست فقال ملکٌ من الملایکة موکل بالسحاب معه مخاریق بها
السحاب حیث یشاء الله کفت فرشته ایست بر میغ موکل آنرا می راند بمخراق نور وهو شبه السوط
تا آنجا که فرمانست ومخراق آن برق است که می درخشد کفتند یا محمد این آواز چیست که می شنویم
کفت بانک آن فرشته است که بر میغ می زند چنانکه شبان بانک بر کوسپند زند آورده اند از رسول
خدا صلوات الله علیه که کفت در سینه آواز رعد آمد آوازی بلند ودراز برکشید کفتا جبریل را
بپرسیدم که چه می کوید جبریل کفت عن ازمیغ بپرسیدم که کجات فرموده اند که باران ریزی میغ کفت
زمینی است در حضرموت آنرا یمیم خوانند فرموده اند مرا که آنجا باران ریزم شهر حوشب کفت
الرعد ملک موکل بالسحاب یسوقه کما یسوق الحادی ابله فاذا خالفت سحابة صاح بها فاذا اشتد
غضبه تناثرت من فیه الشرر وهی الصواعق التی رایتم عن وهب بن منبه قال ثلثة ما اظن
احدا یعلمها الا الله الرعد والبرق والغیث وقال ابو الدرداء الرعد للتسبیح والبرق للخوف و
الطمع والبرد عقوبة والصواعق للخطیئة والجراد رزق لقوم ورجز لآخرین والبحر مکیال والجبال
بمیزان رسول صلوات الله علیه کفت هر که یکی بانک رعد شنود بنخ اثر یاد کند که ذاکران را
ازان کزند نرسد وکفتی هر که یک آواز رعد شنید بکی اللهم لا تقتلنا بغضبک ولا تهلکنا بعذابک
وعافنا قبل ذلک حسن بصری کفتی سبحان الذی یسبح الرعد بحمده والملایکة من خیفته سبحان الله
وبحمده سبحان الله العظیم ابن عباس کفتی سبحان الذی سبحت بحمده کعب الاحبار کفت هر که آواز
رعد شنود سه بار بکوید سبحان من یسبح الرعد بحمده والملایکة من خیفته ویرا ازان رعد هیچ کزند
نرسد واکر چنان بقمتی باشد وی ازان معاف باشد صواعق جمع صاعقه است وصاعقه آتش است
که از ابر بیفتد وکفته اند صیحه عذابست یقال ان دون العرش بحورًا من نار یقع منها الصواعق

ولا تصیب ذاکر الله والله محیط بالکافرین احاطت هم از روی علم باشد وهم از روی قدرت حاصل
کردن چیزی بعلم وقدرت خویش ورسیدن بهمکی آن احاطت کویند وکفته اند معنی احاطت
اهلاک است لقوله تعالی الا ان یحاط بکم ای تهلکون جمیعًا مفسران اینجا کفتند محیطٌ بالکافرین
ای مهلکهم وجامعهم فی النار می کوید الله پادشاه است بر ناکرویدکان وتابنده با ایشان ورسیده
با ایشان وآخر هلاک کننده با ایشان او کصیب من السماء معنی آنست که مثل منافقان بقومی
ماند که کرفتار شوند بباران سخت در شبی تاریک باران چنان سخت وشب چنان تاریک ورعد چنان
بزور وبرق چنان روشن که می ترسند که ایشان دران هامون که ازین سختیها ایشان را صاعقه ای
رسد وبمیرند باران مثل قرآن است لانه تحیی القلوب کما یحیی المطر الموات وظلمات مثل کفر ایشانست
که دران مانده اند ورعد مثل ان آیات است در قرآن که دران بیم ایشان وتخویف ایشانست وبرق
مثل شهادت ایشانست یعنی که چون برق تابد مقداری فرا راه بینند دران تاریکی وباران وچون
فرو ایستد بازمانند این منافقان همچنان اند چون شهادت کویند فرا مسلمانی پیوندند پس چون
با شیاطین خود رسند شهادت خود را انکار کنند وبا تاریکی کفر افتند وچنانکه برق دایم نباشد
ودر مانده را در تاریکی ازان نفع حقیقی نه منافق را ازان شهادت هم نفعی نه که آن شهادت را
حقیقتی نه وچنانکه آن درماندکان در تاریکی انکشت در کوش می کنند تا صیحه عذاب وصاعقه بایشان
نرسد از بیم انکه دل ایشان را زحیل کند وایشان را با اسلام وایمان دارد چنان بر کفر حریص بوده اند
که می ترسیدند که اکر ازان بیفتند وباسلام رسند حذر الموت یعنی حذر الاسلام وایشان اسلام را
کفر می شمردند وکفر مرک باشد چنانکه آنجا کفت اومن کان میتا فاحییناه ای کافرا فهدیناه
سدی کفت دو مرد منافق از رسول صلوات الله علیه بکریختند واز مدینه بیرون شدند وایشانرا
این حال صعب پیش آمد شب تاریک وباران سخت وآواز رعد وبرق وصاعقه انکشت در کوش نهاده اند
دران حال از بیم هلاک وترس جان چون برق درخشید فرا راه دیدند وپاره برفتند باز چون تاریکی
نور کرفت همچنان برپای می بودند وهیچ فرا راه نمی دیدند درین حال با یکدیکر کفتند لیتنا اصبحنا
فنأتی محمدا فنضع ایدینا فی یده فرجعا وحسن اسلامهما رب العالمین کفت منافقان در مدینه
باین دو مرد منافق مانند که از پیش رسول برفتند برین تا چه رسید ایشانرا مثل منافقان مثل ایشانست

جون حضرت مصطفی آیند وقرآن شنوند ووعد ووعید واحوال وقصه بشنیدن انکشت در کوش نهند
ترسند که اکر آیتی آید در شان ایشان واظهار سر ایشان وفضیحت ایشان از بیم قتل ومرک
انکشت در کوش نهند چنانکه آن دو مرد از بیم صاعقه در آن بیابان انکشت در کوش نهند اینست که کفت
یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت وچون ظفر وبشارت وغنیمتها وفتحها روی با یشان
دارد واقبال دنیا بینند کویند نیکو دینی است این دین محمد همچون آن دو مرد که برق درخشید
وفرا راه دیدند در آن برفتند وایشان را خوش آمد اینست که کفت کلما اضاء لهم مشوا فیه ای
اضاء لهم البرق الطریق فخذف الطریق العلم به وچون بلاها ومصیبتها روی با یشان نهد
ودختران زایند واموال واملاک ایشان نیست شود متحیر می نشینند ومی کویند بد دینی
است ونا مبارک این دین محمد همچون آن دو مرد که چون تاریکی زور کرفت متحیر بر پای بماندند
اینست که کفت واذا اظلم علیهم قاموا وقیل کلما اضاء لهم مشوا فیه ای کلما انقطع الوحی و
ترکوا وما یخوضون وسکت الرسول عن حدیثهم ارتاحوا وفرحوا واذا اظلم علیهم قاموا ای واذا
تکلم فیهم وصرح بهم تبلدوا وتحیروا ولو شاء الله لذهب بسمعهم وابصارهم واکر الله خواستی
آن شهادت که منافق بزبان می کوید نه بدل وآن سخن که از رسول می شنود بی اعتقاد این شنیدن
وآن کفتن هر دو از وی باز ستدی چنانکه از کافران باز ستد وکفته اند معنی آنست که اکر الله
خواستی ایشان را بیکبارکی هلاک کردی تا مستاصل شدندی ونام ونشان ایشان نماندی سمع
وبصر از جمله تن اینجا مخصوص کرد از بهر آنکه در آیت پیش ذکر سمع وبصر رفته است آنجا که کفت فی آذانهم
ودر آیت دیکر یخطف ابصارهم تا این سخن مجانس آن باشد پس کفت ان الله علی کل شیء قدیر
الله بر همه چیز قادر است وبر همه کار توانا تا منافقان از سطوت وباس حق بهراسند می کوید
بپرهیزند از مخادعت رسول ویاران ومومنان وبفریب ایشان مجویند وبترسند از عقوبت ونقمت
من که خداوندم که من همه چیز را توانا ام وباسر کار ونده تاونده

النوبة الثالثة

واذا قیل لهم آمنوا الآیه ای خداوند
کریم ای کردکار نام دار حکیم ای در وعد راست وهم در عدل پاک وهم در فضل تمام ودر مهر قدیم آنچه می خواهی
می نمایی وچنانکه خواهی می آرایی مهر یکی را نامی ودرد آن دیکری نشان این رقم شایسته برقوی وداغ ناشایسته

برقومی شایسته از راه فضل در آورده بر مرکب رضا ببدرقه لطف هنکام اکرام در نوبت تقریب
وناشایسته هکوی عدل را نه بر مرکب غضب ببدرقه خذلان در نوبت حرمان این حرمان وآن
تقریب نه از آب آمد نه از خاک که آن روز که این مهر ورقم زدند نه آب بود ونه خاک فضل ولطف ازلی
بود وقهر وعدل سرمدی آن یکی نصیب مخلصان واین یکی بهره منافقان پیر طریقت کفت
آه از قسمتی که پیش از من رفته فغان از کفتاری که خود رائی کفته چه سود ار شاد بوم یا آشفته
ترسان از آنم که آن قادر در ازل چه کفته منافقان که در نیهلم عدل افتادند خویشتن را خود
بسندیدند ونیک نامی بر خود نهادند ومخلصان وصدیقان صحابه را سفها کفتند رب العالمین
بکرم خود این نیابت بداشت وایشان را جواب باز داد که سفیهان نه ایشانند سفیهان آنانند
که ایشان را سفیهان کویند آری هر که خویشتن را نبود الله ویرا بود هر که فرمان بردار الله را
کمر بست الله بوی پیوست من کان لله کان الله له کافران مصطفی را کفتند تو مجنونی یا ایها
الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون الله کفت یا محمد ایشان ترا دیوانه می کویند وتو دیوانه نه ای
ما انت بنعمة ربک بمجنون تو دوست مایی بسندیده مایی ترا چه زیان که ایشان ترا نپسندند ترا
آن باید که منت بسندم دوست بسند باید نه شهر بسند واذا لقوا الذین آمنوا قالوا
آمنا منافقان خواستند که جمع کنند میان صحبت مسلمانان وعشرت کافران الله تعالی می کوید
یریدون ان یامنوکم ویامنوا قومهم خواهند که هم از شما ایمن باشند هم از ایشان اکنون نه
از شما ایمن اند نه از ایشان مذبذبین بین ذلک لا الی هولاء ولا الی هولاء
مهی خود ویار همی با نتوان بست — این خواه کران کر این وآن نتوان بست — ارادت وعادت با یکدکر
نسازند تاریکی شب وروشنایی روز در یک حال مجتمع نشوند هر یک دا دو دوستی نکنجد

ایها المنکح الثریا سهیلا — عمرک الله کیف یلتقیان
هی شامیة اذا ما استقلت — وسهیل اذا استقل یمان

منافقان که مومنان استهزا می کردند وچرا که هدد داشتند بزبان می کفتند با شیاطین وسران خود
یکی شدند تا بر مومنان کیدها ساختند وعذاب ایشان در حال می نکرفت آن نه از نتاوستن الله
بود با ایشان یا از فرو کذاشتن ایشان کلا وحاشا فان الله تعالی یمهل ولا یهمل الله نوذکیر

وشناسنده نیست که شتابنده بعذاب کسی باشد که از فوت ترسد والله تعالی بر همه چیز بهمه وقت
قادر بر کمالست وتابنده با مرکافنده بوی هیچ چیز نکنند واز وی فائت نشود فرعون چهارصد
سال دعوی خدای کرد وسر از ربقهٔ بندکی بیرون برد والله تعالی ویرا در آن شوخی وطغیان
فرا کذاشت وعذاب بوی نفرستاد نه از آنک نتوانست یا در مملکت همی بایست ولکن خداوندیست
بزرکوار ست وبردبار وصبور از بزرکواری وبردباری وی بود که اورا زود نکرفت وبزبان
موسی کلیم بوی پیغام فرستاد وکفت یا موسی انطلق برسالاتی فانک بعینی وسمعی ومعک ایدی و
نصری الی خلق ضعیف من خلقی بطر نعمتی وامن مکری وغرته الدنیا حتی جحد حقی وانکر ربوبیتی
وعبد دونی وزعم انه لا یعرفنی وانی اقسم بعزتی لولا العذر والحجة اللذان وضعت بینی وبین خلقی
لبطشت بطشة جبار یغضب لغضبه السموات والارض والجبال والبحار فان امرت السماء حصبته
وان امرت الارض ابتلعته وان امرت الجبال دمرته وان امرت البحار غرقته ولکنه هان علی
وسقط من عینی ووسعه حلمی فاستغنیت عن عبیدک وحق لی انی انا الغنی لا غنی غیری فابلغه رسالتی
وادعه الی عبادتی وذکره بایامی وحذره نقمتی وباسی واخبره انی انا الله الی العفو والمغفرة اسرع
منی الی الغضب والعقوبة وقل له اجب ربک فانه واسع المغفرة فانه قد امهلک اربعمائة سنة وهو
یمطر علیک السماء وینبت لک الارض لم تسقم ولم تهرم ولم تفتقر ولم تغلب ولو شاء ان یجعل ذلک بک
فعل ولکنه ذو اناة وحلم ذکره وهب بن منبه قال قال الله عز وجل لموسی علیه السلم یا موسی وذکر
الحدیث بطوله مثلهم کمثل الذی استوقد نارا الآیه این مثل کسی است که بدایتی نیکو دارد
حالی بسندیده ووقتی ارمیده تن با خدمت داشته ودل با صحبت برداخته روزی چند در این روشنائی
رفته وعمری بسر آورده ناکاه دست قدرت از کمین کاه غیب در آید واورا از سر وقت خود در رباید
وآن روشنائی ارادت بظلمت حرص بدل شود وطبع جافی بر جای وقت صافی نشیند وهمه علاقه
چنان شود که نیز از آن رهائی نیابد انکه روزکاری در طلب حطام دنیا وزینت آن بسر آرد واز
حلال وحرام جمع کند وآلوده تبعات وخطرات شود پس چون کار دنیا واسباب آن راست کرد
ودل بر آن نهاد برید مرک از کمین کاه مرک سر بر کشاد که هین رخت بردار که نه جای نشستن ووقت آرمیدن
است آن مسکین آه سرد بر کشاد وآب کرم از دیده می بارد وبروزکار خود تحسر می خورد وبزبان حسرت

این نوحه می کند که

شعر

کلها که من از باغ وصالت چیدم | دردا که من از نوش لبت دردیدم
آن کلها همه خار کشته در دیدهٔ من | وان درها همه از دیده فرو باریدم

آخر

وکان سراج الوصل ازهر بیننا | فهبت به ریح من البین فانطفی

اینست اشارت آیت که رب العالمین کفت فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم وترکهم فی ظلمات
لا یبصرون ولکن صاحب دلی باید که اسرار دقایق قرآن بکوش دل بشنود وبداند وبدیدهٔ سر حقایق
آن ببیند وبشناسد اما ایشان که صم بکم عمی صفت ایشانست وحکم حرمان رقم بی دولتی ایشان
نه کوش دل دارند تا حق شنوند نه زبان حال تا با حق مناجاة کنند نه دیدهٔ سر تا حقیقت حق
ببینند لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها
ولو شاء الله لذهب بسمعهم وابصارهم اکر الله خواستی شنوائی وبینائی ایشان دریغ داشتی چنانک
روشنائی دانائی دریغ داشت ویا اکر خواستی برق اسلام فرا دل ایشان کذاشتی تا بخود راه بودی
وباسلام راه بردی واکر خواستی آنرا تواناه بودی که وی خداوندیست بر کار وتوانا
وبهمه چیز رسنده وهیچ هست کماننده

قوله تعالی

یا ایها الناس ای مردمان اعبدوا ربکم خداوند خویش را بپرستید واورا بندکی کنید الذی خلقکم آن خداوندی
که شما را او آفرید والذین من قبلکم وایشانرا که پیش از شما بودند لعلکم تتقون تا مکر از خشم وعذاب
او برهیزنده آیید الذی جعل لکم الارض آن خداوند که شما را این زمین کرد فراشا بساطی باز
کسترده والسماء بناء وآسمان بنائی برداشته وانزل من السماء ماء وفرو فرستاد از آسمان آبی
فاخرج به تا بیرون آرد بآن آب من الثمرات از میوها کوناکون رزقا لکم شما را روزی ساخته
انداخته هنکام فلا تجعلوا لله اندادا پس خدایرا همتایان مکوئید وانتم تعلمون که می دانید
که آسمان وزمین او آفرید وروزی او ساخت وان کنتم واکر شما در شور دل وکمان می باشید
مما نزلنا از آنچه ما فرو فرستادیم علی عبدنا بر رهی وبندهٔ خویش از پیغام فاتوا بیارید شما بسورة
من مثله یکسوره همچون قرآن وادعوا شهداءکم وانکه این معبودان که دارید ایشانرا خدای
می خوانید من دون الله جز از خدای ان کنتم صادقین اکر این که از شما خواستند توانید

ور نمودن راست گوئیذ. فان لم تفعلوا پس اگر نکنیذ که نتوانیذ. و لن تفعلوا و خوذ نتوانیذ
فاتقوا النار پس از آتش بپرهیزیذ. التی وقودها الناس و الحجارة آن آتش که هیزم آن مردم است
و سنگ. اعدت للکافرین بساختند آن آتش ناگرویذگان را. و بشر الذین آمنوا و شاذ کن
ایشان را که بگرویذند. و عملوا الصالحات و کارهای نیک کردند. ان لهم جنات که ایشان راست
بآخرت بهشتهای. تجری من تحتها الانهار می روذ زیر درختان آن جویها روان. کلما رزقوا
هر گاه که ایشان را روزی دهند. منها از آن درختها. من ثمرة میوه‌ای. رزقا روزی ساخته
قالوا گویند. هذا الذی رزقنا این آن میوه است که ما را روزی داذه بوذند. من قبل از پیش
در دنیا. و اتوا به و آرند پیش ایشان آن میوه بهشت. متشابها مانند میوه دنیا بنام.
و لهم فیها و ایشان راست در آن بهشت. ازواج مطهرة جفتها پاک. و هم فیها خالدون و
ایشان در آن سرای جاوذان اند.

النوبة الثانیة

قوله یا ایها الناس علقمة بن مرثد شاگرد عبد الله بن مسعود از ائمه و ثقات تابعین است
می گویذ هر چه در قرآن یا ایها الناس است خطاب اهل مکه است و یا ایها الذین آمنوا خطاب
اهل مدینه از بهر آنکه مکه آن وقت دار الشرک بوذ و مدینه دار الایمان و مدینه سرای ایمان پیش از
مکه شذ و لهذا قال الله عز و جل و الذین تبوؤا الدار و الایمان من قبلهم. ابن عباس گفت یا ایها
الناس اینجا خطاب فریقین است مؤمنان و کافران مؤمنان را می گویذ بر ایمان و طاعت داری
باینده باشیذ و قدم بر جاده اسلام و سنت استوار داریذ و از آن بمگردیذ و کافران را می گویذ
الله را بپرستیذ و یگانگی وی اقرار دهیذ و او را مطیع باشیذ و بدانکه رب العالمین این امت را
در قرآن بر پنج ندا باز خواند از آن سه عام اند و دو خاص آن سه که عام اند یکی یا ایها الناس است
دیگر یا ایها الانسان سدیگر یا بنی آدم این سه ندا از کرامت و نواخت خالی اند بر عموم می خواند
هم دوست و هم دشمن هم آشنا و هم بیگانه. و آن دو که خاص اند یکی یا عبادی است و دیگر یا ایها
الذین آمنوا و یا ایها الذین آمنوا در قرآن هشتاذ و هشت جایگاه است همه ندای قبول و نواخت و کرامت
و بنده را گواهی داذن بایمان و طاعت و عبودیت و هشتاذ و نهم ایها المؤمنون است و این
از آن همه تمامتر و بنده را نیکوتر که این نام نهاذن و آن حکایت فعل است و تغیر و تبدیل در فعل گنجذ

و این نام نگنجذ و در قرآن شانزده جایگاه یا ایها الناس است دو در سورة البقرة و فاتحه سورة النساء
و یکی پس آن و دو در سورة یونس و فاتحه سورة الحج و دو پس آن و یکی در نمل و یکی در لقمان و یکی در سورة
الملائکة و یکی در حجرات و قل یا ایها الناس چهار اند یکی در اعراف و دو در یونس و یکی در حج. انکه
گفت اعبدوا ربکم چون بر خواند فرمان داذ که خداوند خوذ را بپرستیذ و او را گردن نهیذ و طاعت
داریذ که مستحق طاعت و عبادت اوست از دو وجه یکی آنکه آفریدگار است و خداوند و عبادت آفریدگار
واجب باشذ دیگر آنکه داننده و روزی رساننده است و ولی نعمت و شکر ولی نعمت واجب باشذ
الذی خلقکم یعنی و لم تکونوا شیئا نبوذیذ و شما را بیافریذ او خداوندی است که از نبوذ بوذ آرذ
و از نیست هست کنذ جای دیگر گفت هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا
بر آمذ بر مردم زمانی و هنگامی که وی چیزی یاذ کرده و یاذ کردنی نبوذ یعنی خلق آفریذن
و از علم در وجوذ آوردن چنانکه خواهذ نه فعل خلاف خواست بوذ نه خواست جدا از فعل
و مخلوق را افتذ که فعل جز خواست نیایذ و خواست جز فعل نبوذ. و الذین من قبلکم و ایشان را
آفریذ که پیش از شما بوذند از قوم قوم و گروه گروه جهان داران و جهانیان و خوذ اقرار
می دهیذ و می گوئیذ که آفریننده همه اوست و لئن سالتهم من خلقهم لیقولن الله می گویند
اگر از این کافران پرسند که آفریننده ایشان کیست گویند الله رب العالمین حجت آورد بر ایشان
گفت چون می دانیذ و اقرار می دهیذ که آفریدگار شما و پیشینیان شما اوست چرا بتان می پرستیذ
و ایشان نه آفرینند و نه توانند افمن یخلق کمن لا یخلق سؤال کنند که کافران چون
دانسته بوذند که آفریدگار ایشان الله است دانستند که آفریدگار پیشینیان هم اوست پس
و الذین من قبلکم اینجا چه فایده دهذ جواب آنست که این پندی بلیغ است بر سبیل
تذکیر و تنبیه گفت تا ایشان بدانند که آفریدگار و میراننده و هلاک کننده اوست چنانکه
گذشتگان را هلاک کرد ایشان را نیز هلاک کنذ و این اندیشه سوذ دارذ ایشان را و بایمان آرذ
اگر توفیق یار آن بوذ. لعلکم تتقون لعل حرف ترجی و طمع است معناه اعبدوا الذی خلقکم علی
حالة الرجاء و الخوف می گویذ خداوند خوذ را بپرستیذ و بوی امیذ می داریذ و از عقوبت
وی می ترسیذ چنانکه موسی و هرون را گفت فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی فرعون را سخن

نرم گویید و بگیتیت خوانید و امید می دارید و طمع کنید بایمان وی و ما خود دانائیم بکار فرعون و سرانجام
وی که چون خواهد بود و گفته‌اند لعلکم تتقون یعنی لکی تکونوا متقین فتنجوا من العذاب مرا پرستید
تا متقیان شوید و انگه از عذاب من بپرهیزید ابن عباس گفت لعلّ در همه قرآن بمعنی لکی است

بو عبید

الا در سورة الشعرا و ذلک فی قوله تعالی و تتخذون مصانع لعلکم تخلدون ای کانکم تخلدون و لعلّ
در لغت عرب سه معنی را گویند بمعنی استفهام چنانکه گویی لعلّک خارج و بمعنی تمنی چنانکه گویی
لعلّ الله ان یرزقنی و بمعنی شک چنانکه کسی خبر کند تو گویی لعلّ ذلک ای اظن ذلک پس انکه
صنع و قدرت و نعمت خویش باز نمود که چیست گفت الذی جعل لکم الارض فراشا جعل
فعلی است که در قرآن بر چهار معنی آید یکی بمعنی خلق چنانکه الله گفت وجعل الظلمات والنور
و یجعل لکم نورا تمشون به وجعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رأفة دوم بمعنی تسمیه چنانک
گفت وجعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا ای سموهم اناثا لانه قال فی موضع آخر
لیسمون الملائکة تسمیة الانثی سوم بمعنی القا چنانک گفت ویجعل الخبیث بعضه علی بعض
ای یلقی بعضه علی بعض یدل علیه قوله فیرکمه جمیعا چهارم جعل بمعنی صیّر چنانک گفت انا جعلناه
قرآنا عربیا ای صیّرناه وقال تعالی الذی جعل لکم الارض فراشا این هم از قسم چهارم است
فراشا ای مهادا و وطاء لم یجعلها حزنة غلیظة لا یمکن الاستقرار علیها می گوید او خداوندی است
که شما را این زمین همی باز گسترد و مستقر و آرامگاه شما ساخت تا در آن می نشینید گاهی و گاهی
بر آن می روید و منفعت می گیرید چنانک گفت فامشوا فی مناکبها و کلوا من رزقه در گوشها
و کنارها زمین بروید و روزی خورید و اعتقاد کنید که بر دارنده و رواننده شما مائیم و ذلک
فی قوله وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات و لفظ فراش رد است بر اهل تنجیم
که می گویند این زمین همچون گویی است مدوّر که اگر مدور بودی فراش نگفتی که فراش بازگسترده
باشد بهن و دلیل بین دریاست که کنارهای آن راست است و آب در آن راست قرار گرفته و اگر
مدور بودی بر یک گوشه آن آب بودی و کنارها با نشیب و فراز بودی والبناء ابن مسعود
فقال بنی السماء علی الارض کهیئة القبة فهی سقف علی الارض وقال تعالی وجعلنا السماء
سقفا محفوظا و فراشا نه آن را گفت که زمین هامونست و راست که در زمین هم کوه است و هم تل

فیه نظر لعدم المنافاة بین کونه کریا و مبسوطا لعظم طوله و عرضه

ممنوع لانه کری

و هم دریا و هم بیابان و شکستها و این همه بکار است آدمیان را و منفعت ایشان را بس معنی آنست که
آرامگاه و ایستادن گاه شما است و معایش و مصالح شما در آنست و از بن تمامتر آنکه آدم را چون
مادرست و فرزندان را چون جدّه قال الله تعالی والله انبتکم من الارض نباتا وقال تعالی هو اعلم بکم
اذ انشاکم من الارض وقال تعالی خلقکم من تراب یعنی آدم ثم من نطفة یعنی ذریته وقال النبی علیه
الصلوة والسلام ما من مولود الا وقد ذرّ علی نطفته من تربة حفرته وقال صلی الله علیه وسلم
تراب ارضنا شفاء سقیمنا می گوید خاک زمین ما شفاء بیماری ماست و این از آن گفت که الله تعالی
زمین را مبارک خوانده یعنی برکت در آن کرده هم در جمله و هم بتفصیل و در جمله می گوید وجعلنا
فیها رواسی من فوقها و بارک فیها و در تفصیل جای کعبه را مبارک خواند و صخره بیت المقدس
و وادی ایمن جای شجره موسی مبارک خواند اما نظیر این آیت ورد در قرآن جایها است الم نجعل
الارض مهادا الم نجعل الارض کفاتا می گوید این زمین را چون بستری باز گسترده و آرامگاه
شما نکردیم ما این زمین را نهان دارنده نکردیم تا هم زندگان را می پوشند و هم مردگان را زندگان را
مادرست و مردگان را جادرست ما این زمین را باره مرده و زنده کردیم باره خراب و باره
آبادان باره صحرا و بیابان باره گلزار و درختستان جائی دیگر گفت والارض فرشناها فنعم
الماهدون این زمین را ما باز گستردیم و نیک گسترندگان که مائیم وکان الحسن یقول فی
خلق السماء والارض انه لم یکن خلق غیر العرش والماء فخلق الله عز وجل طینة کالفهر ثم
خلق فوق الطینة دخانا فکان لازقا بالطینة ففتق الدخان عن الطینة فاصعد الدخان
فصار سماء فذلک قوله کانتا رتقا ففتقناهما ودحا الارض بعدما اصعد الدخان وذلک قوله
والارض بعد ذلک دحاها یقول الحسن قال الله عز وجل للطینة اذهبی هکذا فذهبت ثم قال
هکذا فذهبت حتی بسطها علی ما اراد وروی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لما اراد الله
تعالی دحی الارض نزل بسطن وح فدحاها ودحیها ان اجری فیها الانهار وخلق فیها الاشجار
وارسی فیها الجبال وهو قوله والارض بعد ذلک دحیها اخرج منها ماءها ومرعاها والجبال ارسیها
ثم صعد عن الصخرة وقال ابو هریرة اخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم بیدی فعقد فیها اصابع
وقال خلق الله التربة یوم السبت وخلق الجبال یوم الاحد وخلق الانهار والاشجار یوم الاثنین

وخلق المکروه یوم الثلثا وخلق النور یوم الاربعاء وبث فیها الدواب یوم الخمیس وخلق آدم
یوم الجمعة فیما بین العصر الی اللیل والسماء بناءً واسمان را بیافرید برداشته وبی ستون نگه داشته
وبقدرت بداشته وبستارگان واختران فروزنده بنگاشته جائی دیگر گفت بنیٰها رفع سمکها فسوّیٰها
کاد آن بالا داد وآنرا راست کرد که دران فطوری وشقوقی نه جائی دیگر گفت وبنینا فوقکم سبعًا
شدادًا از زبر شما بیفراشتیم هفت آسمان سخت آسمان دنیا موج مکفوف آسمان دوم سنگ
سوم آهن چهارم مس پنجم سیم ششم زر هفتم یاقوت این آسمانها جمله گران بار ستاز بس که
دران فریشتگان اند مصطفی علیه السلام گفت اطّت السماء وحقّ لها ان تئطّ ما فیها موضع اربع
اصابع الّا علیها ملک راکع او ساجد اهل دنیا بر مقام تائبان اند خدای را عز وجل بحیا وبخجل
برستند که ازان فریشتگان اند که گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها وبر بسیط زمین تائبان امّت
بمقام ایشانند اهل آسمان دوم خدای را بر خوف ووجل برستند زاهدان وترسندگان امّت
بمقام ایشانند اهل آسمان سوم خدای را عز وجل برجا وحسن الظن برستند ابرار وصالحان
امت بمقام ایشانند وانا آسمان چهارم تا بهفتم خدای را عز وجل باستحقاق جلال وی برستند
نه خوف وطمع خود را ونه رغبت ورهبت را عارفان وصدّیقان امّت بمقام ایشانند
اهل آسمان دنیا ازان روز باز که رب العالمین ایشانرا آفرید بر سر انگشتان بای نشسته اند
والله را عبادت می کنند که یک لحظه مر ایشان فترت نه لا یعصون الله ما امرهم واهل آسمان
دوم در رکوع اند واهل آسمان سوم در سجود واهل آسمان چهارم در تشهد واهل آسمان پنجم در
تسبیح اند واهل آسمان ششم در تهلیل اند واهل آسمان هفتم در تکبیر روز رستاخیز با این همه عبادت
چون عظمت وجلال وکبریاء خداوند جل جلاله بینند گویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک
وبالاء این هفت آسمان دریای استکه از قعر آن تا بروی آب پانصد ساله راه است وبالاء آن
هشت وعل دو وعل کوسبند کوهی بود که از سم ایشان تا بزانو ایشان پانصد ساله راه است وبالاء
آن عرش عظیم است وبالاء عرش رب العالمین است جل جلاله وتعالت صفاته واسماؤه
بیان ذلک فی الحدیث الصحیح الذی رواه العباس بن عبد المطلب رضی الله عنه قال کنت جالسًا
فی عصابة ورسول الله صلی الله علیه وسلم جالس اذ مرّت سحابة علیهم فنظروا الیها فقال صلی الله

علیه

آسمان

علیه وسلم هل تدرون ما اسم هذه قالوا نعم هذه السحاب فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم والمزن
قالوا والمزن فقال رسول الله والعنان قالوا والعنان فقال رسول الله کم بعد ما بین السماء
والارض قالوا والله ما ندری قال فانّ بعد ما بینهما امّا واحدة واما اثنان وامّا ثلث وسبعون
سنة وفی روایة ابی هریرة خمسمایة سنة قال والسماء الثانیة فوقها حتی عد سبع سموات ثم قال
وفوق السابعة بحر ما بین اعلاه الی اسفله کما بین سماء الی سماء وفوق ذلک ثمانیة اوعال ما بین اظلافهن
الی رکبهن کما بین سماء الی سماء وفوق ذلک العرش والله تعالی فوق العرش وانزل من السماء
ماءً وفرو فرستاد از آسمان باران تا زمین مرده بوی زنده گشت وبجنبد وانواع نباتات بر آورد
جای دیگر گفت وتری الارض هامدة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت وربت وانبتت من کل
زوج بهیج جای دیگر گفت وانزل من السماء ماءً فاخرجنا به ازواجًا من نبات شتّی می گوید بیرون
آوردیم بباران متماها از نبات زمین پر کنده ورنگارنگ وبویا بوی وخوارخوار رزقا
لکم ای طعامًا لکم وعلفًا لدوابکم این همه که آفریدیم شما را آفریدیم وروزی شما ساختیم خود می خورید
وستوران وچهاربایان را علف می دهید ومی کوشید این همانست که گفت کلوا وارعوا انعامکم
انکه شکر این نعمت در خواست گفت کلوا من رزق ربکم واشکروا له پس چون گفت آفریننده
منم وپرورانده منم ورساننده منم چرا بتان عاجز که نه آفرینند ونه روزی کمان بر ستید وایشانرا
خدایا خوانید مکنید لختین فلا تجعلوا لله اندادًا هم کافران می گوید وهم مومنان را کافران
را می گوید مر اصنام را یان مگوید وانبازان مگیرید وفرود از من بتان را مپرستید وخود می دانید
که آفریننده منم نه ایشان ومومنان را می گوید از شرک خفی بر هیزید مگوئید لولا کلبنا لدخل اللص
دارنا وخود می دانید که نگه دارنده منم نه سگ عبد الله مسعود گفت یا رسول الله ای الذنب اعظم قال
ان تجعل لله اندادًا وهو خلقک وعن ابن عباس قال قال رجل للنبی صلی الله علیه وسلم ما شاء الله
وشئت فقال اجعلتنی لله ندًا ما شاء الله وحده ابن مسعود گفت فلا تجعلوا لله اندادًا ای
اکفاء من الرجال تطیعونهم فی معصیة الله سؤال اگر کسی گوید که مشرکانرا درین آیت علم اثبات
کرد که گفت وانتم تعلمون ودر آیت دیگر گفت افغیر الله تأمرونی اعبد ایها الجاهلون
جهل اثبات کرد وجه جمع میان هر دو آیت چیست جواب آنست که اثبات این علم از جهل

انیشان زایل نکرداند که معنی این علم آنست که شما می‌دانید که آفریدگار زمین و آسمان و روزی‌دهنده
خلقان خداست و کافر و مؤمن با این علم مشترک‌اند و لهذا قال تعالی ولئن سألتهم من خلق السموات
والارض لیقولن الله و می‌دانستند کافران که بتان آفریدگار و صانع نیستند و اگر سر اگر این علم
باشد و انکه با این علم خالق را عبادت نکند اسم از جهل از وی به نیفتد که آن علم که ضد آن جهلست
آنست که الله گفت انما یخشی الله من عباده العلماء و این علم کافر نیست پس معلوم گشت که میان
هر دو آیت بحمد الله تناقض نیست وان کنتم فی ریب چون کافران گفتند و انا لفی شک مما تدعونا
الیه مریب ان نظن الا ظنا و ما نحن بمستیقنین ما را گمان و در شوریدیم از آنچه ما را بآن می‌خوانی
رب العالمین آیت فرستاد بجواب ایشان وان کنتم فی ریب ان بمعنی اذاست می‌گوید اگر
می‌گویید ما در شوریدیم و در گمان سر چند نه جای گمانست و نه جای شوریدن مما نزلنا از آنچه
بر بنده خود فرو فرستادیم از آیات و سور قرآن نجم نجم بار بار چنانک لایق بود و در خود نزلنا
دلیل است بر تکرار انزال که بنا مبالغت و تکثیرست یعنی بر بیست و سه سال فرو فرستادیم این
قرآن سورة سورة و آیت آیت لنثبت به فؤادک تا دل تو بوی برجای بداریم و نیرو دهیم
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم امیا لا یکتب فلو انزل علیه القرآن جملة واحدة لشق علیه
اخذه حفظا وقیل معناه لنقوی ونشجع به قلبک فی اذی قومک بما نقص علیک من تحمل الانبیاء
قبلک نظیره قوله وقرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث می‌گوید این قرآن پراکنده فرستادیم
نه چون توریة موسی که یکبار فرو فرستادیم لاجرم حوصلهٔ بنی اسرائیل طاقت کشش آن نداشت
چنانکه طفل را لقمهٔ بزرگ در دهان نهی طاقت ندارد بیفکند ایشان نیز طاقت آن نداشتند
وقدر آن ندانستند بهای اندک بفروختند چنانکه الله گفت لیشتروا به ثمنا قلیلا فاتوا
بسورة من مثله من اینجا نیادست که جای دیگر گفت فاتوا بسورة مثله می‌گوید اکنون که در
گمان افتادید و دعوی می‌کنید که ما نیز دانیم که این کلام آفریدگار است شما که اهل فصاحت و براعت
و زیرکی اید مانند این قرآن بیارید و ذلک فی قوله تعالی فاتوا بکتاب من عند الله پس باز کم کرد
گفت اگر نتوانید که کتابی آرید ده سورت بیارید و ذلک فی قوله فاتوا بعشر سور مثله مفتریات
دیگر باره باکم کرد گفت اگر ده سورة نتوانید فاتوا بسورة مثله انکه گفت اگر یک سورة نتوانید

حتی

حتی مانند این بیارید فاتوا بحدیث مثله و اگر خود توانائی ندارید ادعوا شهداءکم من دون الله
ای استعینوا بکبرائکم و اما ثلکم یاری گیرید این سران و مهتران شما که پناه با ایشان داده اید و در
و در محافل و مجامع شوید و شما را در تکذیب خدا و رسول معاونت می‌دهند دست در ایشان زنید
تا شما را یاری دهند که چنین سورتی آوردن و از بر خویش نهادن اگر راست می‌گویید که این قرآن
محمد از بر خویش نهاد معنی دیگر فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم من دون الله می‌گوید سورتی
چون قرآن بیارید از بر خویش اگر می‌توانید و انکه که این توانائی دارید از خدایان که
بمعبودی گرفته اید و می‌گویید که فردا ما را گواهان و شفیعان اند ایشان را خدایان می‌خوانید
و می‌پرستید ان کنتم صادقین اگر در آن دعوی راست گویید توان خویش با ما نمایید باین قول
معنی دعا عبادتست و باین قول اول استعانت و دعا در قرآن بوجوه است یکی بمعنی عبادت چنانک
ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک قل اندعوا من دون الله یکی بمعنی قول چنانکه بهشتیان
می‌گویند و آخر دعواهم یکی بمعنی سؤال چنانکه ادعونی استجب لکم یکی بمعنی ندا چنانکه گفت یوم
یدعوکم فتستجیبون بحمده یکی بمعنی استعانت لقوله وادعوا شهداءکم ونظیر الآیة قوله تعالی قل لئن
اجتمعت الانس والجن الآیة سؤال گفتند که قرآن را مثل نیست چه معنی را گفت فاتوا بسورة
من مثله جواب آنست که سورتی مثل قرآن بیارید بر زعم شما که می‌گویید این قرآن را مثل است
که دروغ است و اساطیر الاولین جوابی دیگر گفته‌اند یعنی که سورتی مثل قرآن بیارید در
بیان و اعجاز نه در حروف و کلمات که آنجا که حروف است کلام عرب یکدیگر مانند و را مثل است
و از هم سانی در حروف و عربیت هم سانی در بیان و نظم و اعجاز نیاید و هذا فرع باب عظیم فی اثبات
الصفات لله عز وجل ولیس هذا موضع شرحه و گفته‌اند من مثله اشارت‌ها بعبدنا است یعنی
با محمد صلی الله علیه وسلم می‌گوید سورتی از مردی که مثل محمد باشد بیارید اگر چنانست که شما
گویید که محمد این سخن از بر خویش نهاده و ساخته است پس او بشری همچون شماست یکی را مثل او
بیارید که در صدق و امانت چون او بود و انکه نویسنده و دبیر نباشد تا سورتی چنان بیارد
و گفته‌اند که درین سخن تنبیه که مثل محمد را در یا وردن خود مطوق بشر نیست قالوا و هذا امر
تعجیز لانه علم عجز العباد عنه ولکنه اراهم ذلک فی انفسهم و بین قول من تبعیض است و بر قول اول



ابتدا را فان لم تفعلوا اگر در کلت شبه کرده‌اند ولن تفعلوا و هرگز ننتوانید فاتقوا النار یعنی آنست
که چون عجز شما با فصاحت و عبارت که دارید ظاهر شد و توانایی ندارید که سورتی از بر خویش
بنهید و بدانستید که کلام رب العالمین است منزل از آسمان چرا بدروغ می‌دارید و معاند
می‌کنید مکنید چنین و از آتش دوزخ بپرهیزید آتشی که هیزم از مردم است و سنگ کبریت
یعنی که سنگ کبریت حرارت آن صعب‌تر است و تیزتر و قود هیزم باشد که آتش بدان افروزند
و در دوزخ بجای هیزم مردم است و سنگ مردم آنست که مصطفی علیه السلام گفت و ان من
امتی من یعظم الله للنار حتی یکون بعض زوایاها و سنگ آنست که ابن عباس گفت هی حجارة من
کبریت اسود یعذبون بها مع النار عبدالله مسعود گفت سنگها کبریت است که الله تعالی آن
روز که آسمان و زمین آفرید آن سنگها بیافرید بآسمان دنیا تا فردا از کردنها کافران چرا و بر
تا آتش در آن گیرد و حرارت آن بر ایشان می‌رسد و ایشان را عذاب کنند و گفته
اند این سنگها بتان اند که از سنگ ساخته اند فردا همان بتان و هم بت‌پرستان هیزم دوزخ
خواهند بود و ذلک فی قوله تعالی انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم و قیل ان اهل
النار اذا عیل صبرهم بکوا و شکوا فنشأ سحابة مظلمة فیرجون الفرج و یرفعون رؤسهم الیها
فتمطرهم حجارة عظاما کحجارة الرحی فتزداد النار التهابا و اتقادا کنار الدنیا اذا زید حطبها
ازداد لهبها و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تحسبون نارکم هذه مثل نار
جهنم انها لاشد سوادا من القار و در بعضی کتب ورده اند که الله تعالی با موسی گفت که در
دوزخ وادی است که در آن وادی سنگها است که از آن روز باز که من بر عرش خود مستوی شدم
آتش بر آن می‌افروزند و آن سنگها را گرم می‌کنند اعددت لکل جبار عنید و لمن حلف باسمی کاذبا
ای موسی ساخته شد آن سنگها مر کردنی را ستیزه کش که بنام من سوگند بدروغ یاد کند موسی گفت
یا رب آن سنگها چیست گفت کبریت فی النار علیها مستقر قدمی فرعون و عزتی لو قطرت منها
قطرة من بحور الدنیا لجمدت کل بحر و لهدت کل جبل و لتشققت الارضون السبع من حرها
و روی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال اشتکت النار الی ربها فاذن لها فی نفسین فشدة الحر
من حرها و شدة البرد من زمهریرها اعدت للکافرین این دست برعترله که گفتند دوزخ

هنوز

هنوز نیافریده اند و موجود نیست و معلوم است که لفظ اعدت جز موجود را نگویند اگر آفریده
نبودی اعدت نگفتی یشهد له قوله تعالی اغرقوا فادخلوا نارا اگر کسی گوید که در دوزخ جز کافران
نشوند که می‌گوید اعدت للکافرین جواب آنست که این آیت دلالت می‌کند که کافران در
دوزخ شوند اما دلالت نمی‌کند که غیر کافران در آن نشوند این همچنانست که بهشت را گفت
اعدت للمتقین با آنکه اطفال و مجانین و فساق امت که از اهل توحید اند در بهشت شوند
و از تقوی در ایشان چیزی نیست همچنین اصحاب کبائر در دوزخ شوند هر چند که نه از کفار
اند جای دیگر گفت ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا
و سیصلون سعیرا جای دیگر گفت و من یفعل ذلک عدوانا و ظلما فسوف نصلیه نارا و بشر
الذین آمنوا بشارت هم دوستان را گویند و هم دشمنان را دوستان را بر سبیل اعزاز و کرامت
و امید دادن برحمت و دشمنان را بر سبیل اهانت و مذلت و اخبار از عقوبت چنانکه گفت
بشر المنافقین بان لهم عذابا الیما می‌گوید منافقان را خبر ده که شما را انجای بشارت عذابی
دردناکست سهمناک و بشارت بمعنی آنست که ایشان را خبر کن که اثر آن خبر در بشره ایشان پیدا
شود اگر خیر باشد و اگر شر صورت را گویند اما غلبه خیر دارد و بجانب شادی بیشتر گویند
و بشر الذین آمنوا می‌گوید شاد کن ایشان را که ایمان آوردند و حق بپذیرفتند و رسالت شنیدند
بشناختند و گردن نهادند و بجوی باز گردیدند و عملوا الصالحات و کارها نیک کردند
نمازها فریضه گزاردند و روزه ماه رمضان داشتند و زکوة از مال بیرون کردند و نوافل عبادات
چندانکه توانستند آوردند عثمان عفان گفت عمل صالح اخلاص است در اعمال بدلیل قوله
فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ای خالصا و المنافق المرائی لا یکون عمله صالحا
و گفته اند ادای امانت است بدلیل قوله و کان ابوهما صالحا ای امینا و گفته اند لزوم توبت
بدلیل قوله و تکونوا من بعده قوما صالحین ای تائبین و گفته اند ادای نماز فریضه است که گفت
و اقاموا الصلوة انا لا نضیع اجر المصلحین ای المصلین معاذ جبل گفت عمل صالح آنست که
که در آن چهار چیز موجود بود علم و نیت و صبر و اخلاص سهل تستری گفت عمل صالح آنست که
موافق سنت است و اعمال مبتدعان در تحت این آیت نشود که آن موافق سنت نیست ان

لهم جنات جنت بستان باشد وبستان خرماستان بود پس اگر در ان انگور بود آنرا فردوس
گویند ودر بهشت درجات وطبقاتست درجهٔ برترین فردوس است وبالاء فردوس عرش
مجید است مصطفی علیه السلام گفت بروایت ابو امامه سلوا الله عز وجل الفردوس فانها سرة الجنة
وان اهل الفردوس یسمعون اطیط العرش وبروایت ابو هریره مصطفی گفت صلوات الله
علیه ان فی الجنة مائة درجة اعدها الله المجاهدین فی سبیله بین کل درجتین کما بین السماء
والارض فاذا سالتم الله فسلوه الفردوس فانه وسط الجنة واعلی الجنة وفوقه عرش الرحمن ومنه
تفجر انهار الجنة ومصطفی علیه السلام را پرسیدند کیف بنا الجنة قال لبنة من ذهب ولبنة من
فضة ملاطها مسک اذفر وحصباءها اللؤلؤ والیاقوت وترابها الزعفران آنگه صفت آن بستانها
کرد گفت تجری من تحتها الانهار زیر درختان آن بر روی زمین جویها روانست آب وشیر
ومی وانگبین هر جا که بهشتی بود بر بام کوشکها ومنظرها ودر غرفها جویها روان پیش خویش بیند
چون برخیزد جوی روان بر جای خویش بیند نه در وی گِل ایک باشد نه جامهٔ بوی الوده شود
کلما رزقوا منها یعنی من الاشجار من ثمرة من للتبیین وقیل للتبعیض رزقا نصب لانه مفعول
ثانی قالوا هذا الذی رزقنا من قبل معنی آنست که هر که بهشتیان را از آن بهشتها ودرختها
میوهٔ دهند گویند که این آن میوه است که ما را یکبار داذند از بهر آنک برنگ وصورت یکسان
آنست وبطعم مختلف بهشتی یک سیب از درخت بجیند برنگ سیب بود چون در دهان نهد طعم همه
میوها دارد واین غایت لطفست ونهایت حکمت قال یحیی بن ابی کثیر یوتی احدهم بالصحفة
فیاکل منها ثم یوتی باخری فیقول هذا الذی اتینا به من قبل فیقول الملک کل فاللون واحد والطعم
مختلف وگفته اند هذا الذی رزقنا من قبل ای هذا الذی وعدنا نبینا صلی الله علیه وسلم فی
الدنیا بان نرزق فی الجنة وقیل هذا ثواب عملنا الذی عملناه فی الدنیا وقیل هذا الزمان
الذی کان فی الدنیا علی جهة التعجب من فضله علی ما کان فی الدنیا کما تری الرجل فی حال مستعظمه
وقد کان قبل ذلک صغیرا فتقول هذا فلان الذی کان بالامس الی الیوم له زیادة علی ما مضی
واتوا به متشابها وآن میوها که پیش وی آرند همه یکدیگر مانند به نیکوی و پاکی و نه چون میوهٔ جهان
که بعضی نیکو بود وبعضی بد چنانکه میوهاء دنیا معنی دیگر واتوا به متشابها وآن میوهٔ بهشت

که پیش ایشان آرند مانند میوهٔ دنیا آرند بنام همه نام ایشان باشد چندانکه ایشان را گمان آید
که کدام میوه است اما بحقیقت نه چنان بود که میوهٔ بهشت از درخت رسیده بیرون آید هر رنگی
که خواهی در آن میوه بینی وهر طعمی وبوی که خواهی در آن یابی رنگها همه نیکو وبویها همه خوش وطعمها
همه شیرین وانگه هر میوهٔ صورتی نیکو دارد وآوازی خوش ونغمهٔ لطیف از وی روان وشکوفه
بر سر وتوری از وی تابان وچنانکه در دنیا از میوه تخم بیرون آید از آن حورا بیرون آید وغلام
که بیاذ ... وکه سوار میوه بچینند هر جا دیگری از درخت بیرون آید از آن پیشین نیکوتر وخوش
بوی تر ... در بعضی آثارست که بهشتی را خوانچه فرستند از یاقوت سرخ دستار خوانی بر سر آن فرو
گرفته از مروارید سپید هر بر آن نهاذه چون سر آن باز کنند سیبها گوناگون بینند هر سیبی
چون گوی چون لعبتی آراسته وعروسی نگاشته حوری از آن سیب بیرون آید بهشتی سیب در
دهان گیرد طعمی یابد شیرین تر ولذیذتر از هر چه در بهشت باشد آنکه قوتی عظیم در وی پدید
آید آن لعبت دوشیزه را بپاسد لذتی بیند ویابد که از دیگر جفتان لذتی چنان نیافت
هر بار که پیش وی باز شود او را دوشیزه یابد انا ولّا بار نیکوتر وبکمال تر پس آن لعبتها هر ساعتی
برنگی دیگر باشند وجمالی دیگر نمایند وهمچنین سیبها دیگرگون شوند بهشتی با خود گوید این لعبت
نه آنست واین سیب نه آن که آنش لذت که طعمش نه بگشت چون طعم آن بازگردد بداند که
بطعم همانست وبرنگ نه آن اینست که می گوید واتوا به متشابها ولهم فیها ازواج مطهرة و
ایشانرا است در آن بهشت زنان آدمی هر مردی را دو زن وحورا بران عدد که الله داند
مصطفی علیه السلام گفت در بهشت عزب نیست ولکل رجل منهم زوجتان با متان یری مخ سوقهما
من وراء الثیاب مطهرة پاک کرده از عیبها وآفتها که در زنان دنیا موجود باشد از حیض ونفاس
وقضاء حاجت وفضولها تن وبیماری وپیری وبدخوی ومکر ابو هریره گفت که از مصطفی
علیه السلام پرسیدند که در بهشت با زنان صحبت باشد مصطفی علیه السلام گفت نعم والذی نفسی
بیده ان المومن لیفضی فی الیوم الواحد الی الف عذراء وما من غدوة من غدوات الجنة وکل الجنة
غدوات الا انه تزف الی ولی الله فیها زوجة من حور العین ادناهن التی خلقت من زعفران
وقال عبد الله بن وهب ان فی الجنة غرفة یقال لها العالیة فیها حوراء یقال لها الغنجة اذا اراد

نبی الله ان یاتیها اتاها جبرئیل فادنها فقامت علی اطراف اصابعها اربعة آلاف وصیفة یجمعن اذیالها
وذوایبها یبخرنها بمجامر بلا نار . چه بودی از مصطفی صلوات الله علیه پرسیدند که قومی کویند که در بهشت
نکاح باشد و خوردن و آشامیدن و سرکه خورند و آشامند زوی فضولها رود و بهشت چگونه
جای فضول بود مصطفی صلوات الله علیه کفت والذی نفسی بیده ان فیها لاکلا و شربا و نکاحا
یخرج من بطونهم عرق اطیب من ریح المسک فقال رجل من القوم صدق رسول الله خلق الله
خلقا انما ناکل ونشرب مما نشرب منه یخرج من بطونها عسل سایغ فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم صدقت هذا مثل طعام اهل الجنة ومنهم فیها خالدون ای دایمون والخلود الدوام
ولیس من شرطه التابید بل یجوز ان یکون موبدا وغیر موبد والدلیل علیه انه قد یقال بدوام الله
عزوجل یوصف بالقدم ولا یجوز ان یوصف بالخلود لعدم التوقیف ولان القدم لا ابتدا
له والخلود له ابتداء وهو جل جلاله اول بلا ابتداء ومنهم فیها خالدون یعنی آنست که ایشا
در بهشت جاوید باشند که نعمت آنگاه هنی باشد و تمام که بر نیفد نشود و بان بماند مصطفی
علیه السلم کفت من یدخل الجنة یحیی لا یموت وینعم لا یبوس لا یبلی ثیابه ولا یفنی شبابه

النوبة الثالثة

قوله تعالی یا ایها الناس اعبدوا
ربکم اینت خطاب خطیر و نظام بی نظیر سخنی پر آفرین و بر دلها شیرین که جان را بیغام الست
و دلرا انس و نیاز آیین فرمان بزرکوار از خدای نامداری کوید بلطف خویش بسزای کرم
خویش اعبدوا ربکم بندکان من مرا پرستید و مرا خوانید و مرا دانید که آفریدکار منم کردکار
نامدار بنده نواز منم زکار منم مرا پرستید که جز من معبود نیست مرا خوانید که جز من مجیب نیست
آفریننده منم چرا دیکران را می پرستید بخشنده منم چون است که از دیکران می بینید یقول جل جلاله
انا والملاء فی نباء عظیم اخلق فیعبد غیری وانعم فیشکر غیری وقال عزوجل یا ابن آدم انا
بک اللازم فاعمل لبد کل الناس لک منهم بد ولیس لک منی بد وروی ان اسعد بن زراره
قام لیلة العقبة فقال یا رسول الله اشترط لربک واشترط لنفسک واشترط لاصحابک فقال
اما شرطی لربی فان تعبدوه ولا تشرکوا به شیئا واما شرطی لنفسی فان تمنعونی مما تمنعون منه
انفسکم واولادکم واما شرطی لاصحابی فالمواساة فی ذات ایدیکم قالوا فای شیء لنا اذا فعلنا

ذلک قال لکم الجنة قال ابسط یدک ابایعک . اعبدوا ربکم کفته اند که این خطاب عوام است که
عبادت ایشان بر دیدار نعمت بود و بواسطه تربیت و آنجا که کفت اعبدوا الله خطاب با اهل
تخصیص است که عبادت ایشان بر دیدار منعم بود نی واسطه تربیت و نی حظ بشریت چنانست
که جایی دیکر کفت یا ایها الناس اتقوا ربکم جای دیکر کفت یا ایها الذین امنوا اتقوا الله با خطاب
تعمیم اتقوا ربکم و با خطاب تخصیص اتقوا الله آن بهشتیان راست و این حضرتیان را
جنید ازینجا کفت آن روز که در جمع عوام نکرست که از جامع المنصور بیرون می آمدند اولئک
حشو الجنة وللحضرة قوم آخرون و در آخر آیت کفت لعلکم تتقون این تنبیه است که عبادت
الله بنده را بنهایت تقوی رساند و از نهایت تقوی بنده ببدایت دوستی حق و پیروزی جاودانه
رسد چنانکه جایی دیکر کفت واتقوا الله لعلکم تفلحون پس آنکاه راه شناخت خویش باز
نمود کفت الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء آنکه عجایب قدرت و بدایع حکمت
در زمین و در آسمان دلیل است بر خداوندی و آفریدکاری او و کواه است بر یکتایی و دانایی
و توانایی او آن هفت قبه خضرا از بر یکدیکر بی عمادی و پیوندی بر پای بداشته بیان حکمت
او آن یکی را کفته وزیناها للناظرین و این یکی را فرشناها فنعم الماهدون وانکه این مثال
دو کبوتر سیاه و سپید بین که در فضای کنبد ازرق بیرون آمده بر جناح یکی رقم فمحونا آیة اللیل
و بر آن دیکر وجعلنا آیة النهار مبصرة این سیاه از آن سپید زاده و آن سپید ازین سیاه
بدید آمده یکور اللیل علی النهار ویکور النهار علی اللیل یولج اللیل فی النهار ویولج النهار فی اللیل
پاکی و بی عیبی خدای را که روشنای روز از شب دیجور بر آورد و تاریکی شب دیجور را از روشنایی روز
بدید کرد ازین عجبتر که روشنایی دانایی در نقطه سیاه دل نهاد و روشنایی بینایی در نقطه سیاهی
چشم نهاد تا بدانی که قادر است بر کمال بخشنده با فضل و افضال این روز روشن نشان عهد دولت
است و آن شب تاریک مثال روزکار محنت می کوید ای کسانی که در روشنایی روز دولت آرام
دارید ایمن مباشید که روز روشن بر اثر است همین است احوال دل که شب قبض و کاه روز بسط
اند رشب قبض هیبت و دهشت و بروز بسط انس و رحمت صاحب قبض بنده را همه نارید نیست
و خواهش از دل ریش و صاحب بسط نازنین است و رامش در پیش . پیر طریقت کفت الهی

کر نازم در تو ازین خوش است ور نازم بتو نازیدن خوش است آگهی شادیدانم که
که بر درکاه تو می زارم بر امید آنکه روزی در میدان فضل تو بنازم تو من فا پذیری و من فا تو بر دارم
یک نظر در من نکری و دو کیتی بآب اندازم   ارباب حقایق این ایت را تفسیری دیگر کرده اند
و رمزی دیگر دیده گفتند این مثلهاست که الله زد درین ایت زمین مثل تن است و آسمان مثل عقل
و آب که از آسمان فرو آید مثل علم است که بواسطهٔ عقل حاصل شود و ثمرات مثل کردار نیکوست
که بنده کند بمقتضی علم اشارت می کند که الله آن خداوندست که شما را شخص و صورت و تن آفرید
و آن تن بجمال عقل بیاراست و انکه بواسطهٔ عقل علم داد و زیرکی و دانش تا از آن علم ثمرها
بر دکو ار خاست آن ثمرها کردار نیکوست که غذاء جان شما و حیوة طیبهٔ شما در انست آن
خداوندی که مهربانی وی و رحمت وی بر شما اینست جزاء عبادت و پرستش وی را نشاید و دیگری
باوی انباز می کیرید مکنید این انباز مکیرید فلا تجعلوا لله اندادا وانتم تعلمون   وان کنتم
فی ریب مما نزلنا علی عبدنا ایت اول در اثبات توحید حجت است بر اهل کتاب و نعمت و کلمهٔ
شهادت مشتملست بر هر دو طرف با اثبات توحید و اثبات نبوت تا بهر دو معترف و معتقد
نشوند و بموجب هر دو عمل نکنند بنده در دایرهٔ اسلام نیاید و اثبات نبوت آنست که مصطفی را
صلوات الله علیه کزیدهٔ حق و بهینهٔ خلق دانی و نبوت و رسالت وی بجان و دل قبول کنی
و کفتار و کردار و سنن و سیرت وی پیش رو و رهبر خود کیری و بحقیقت دانی که قول او وحی حق
و بیان او راه حق است و حکم او دین حق است و نفس وی بلاغ او در حال الحیوة و ممات حجت حق
است آدم هنوز آب و کل بود که سر فطرت محمد بمسند برتر درکاه عزت کمر بسته بود و نظر لطف حق
بجان وی پیوسته و هو المشار الیه بقوله صلی الله علیه وسلم کنت نبیا و آدم بین الماء والطین
فأتوا بسورة من مثله بشر بساط عزت قراست از طی قدس خویش تا نامحرم را دست رد بر سینه
باز نهد و سوختهٔ عشق را نقاب جمال فرو کشاید

بنینی بی نقاب انکه جمال حضرت قرآن   چو قرآن روی بنماید زبان ذکر کویا کن

وبشر الذین آمنوا این آیت نواخت دوستانست و امید دادن ایشان بناز و نعیم جاودان
و ترغیب مومنان و حث ایشان بر طاعت و طلب زیادت نعمت و آیت پیش تحذیر بیکانکانست

ازشو

از شوردل و شرک زبان و بیم دادن ایشان از آتش عقوبت و سیاست قطیعت حق مومن آنست
که چون آیت لطف بشنود بنشیند و بی آرام شود و از عذاب دوزخ بیندیشد و چون آیت دعوت شنود
شاد شود و دل در بندد و امید قوی کند و آرام در دل آرد رب العالمین هر دو کس را بستود این سند
و این آرمیده ترسنده را می کوید انما المومنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و آرمیده را می کوید
الا بذکر الله تطمئن القلوب   الذین آمنوا وتطمئن قلوبهم بذکر الله   و سنت خداوند کریم
جل جلاله آنست که هر جای که آیت خوف فرستد و بندکانرا بان بترساند با آن آیت رجا و رحمت
فرستد و دل ایشانرا آرام دهد تا نومید نشوند   وبشر الذین آمنوا هر که امروز در میدان
خدمت است بشارتش باد که فردا در مجمع روح و ریحانست و نه هر که به بهشت رضوان رسید ابکرامت
روح و ریحان رسید بهشت رضوان غایت نزهت متعبدان است و روح و ریحان قبلهٔ جان
محبان بهشت رضوان علیین و دار السلام است روح و ریحان در حضرت عندیت تحفهٔ جان
عاشقان است هر که حرکات را پاس دارد به بهشت رضوان رسد هر که انفاس را پاس دارد
بروح و ریحان رسد این روح و ریحان که تواند شرح آن وجه بهنه عبارت از آن چیزی که
نیاید در زبان شرح آن چون توان باری در ایذ از عالم غیب که آنرا باد فضل کویند میغی فراهم
آرد که آنرا میغ بر کویند بارانی بار که آنرا باران لطف کویند سیلی آید از آن باران که آنرا سیل محبت
کویند

سیلی باید که سرد و عالم ببرد   تا نیز کسی غمان عالم نخورد

آن سیل همی بر نهاد آب و خاک کمار زند تا نه از آب نشان ماند نه از خاک خبر نه از بشریت نام ماند نه از انسانیت
اثر هر شغل که خاست از آب و کل خاست هر شور که آمد از بشریت و انسانیت آمد هر دو بکنار تا بر نیستی
رسی و از نیستی بر کذر تا بروح و ریحان رسی

شعر

دیدیم نهان کیتی و اصل جهان   وز علت و عار برکذشتیم آسان
آن نور سیه ز لا نقط برتر دان   زان نیز کذشتیم نه این ماند نه آن

قوله تعالی

ان الله لا یستحیی الله شرم نکند ان یضرب که زند مثلا ما مثلی چه بود بعوضة بر پشه فما فوقها یا چیزی که فرو د آن بود فأما الذین
آمنوا اما ایشان که کرویدکان اند فیعلمون می دانند انه الحق که آن مثل راست است و نیکو

وبر عیار حکمت • من ربهم از خداوند ایشان • واما الذین کفروا واما آنان که کافران اند • فیقولون می گویند • ماذا اراد الله چه خواست الله • بهذا مثلا باین مثل که زد • یضل به کثیرا بآن مثل گم می کنند بسیاران را بی راه می کند از ایشان بعین حکمت آن • ویهدی به کثیرا وبسیاران را بآن راه می نماید • وما یضل به وبی راه نکند بآن • الا الفاسقین مگر ایشان را که از فرمان برداری بیرون شده اند • الذین ینقضون ایشان که می شکنند • عهد الله پیمان خدا که بر ایشان گرفت • من بعد میثاقه از پس محکم بستن پیمان و • ویقطعون ومی برند • ما امر الله به ان یوصل آنچه الله فرمود که آنرا بپیوندید • ویفسدون فی الارض ودر زمین تباهی می کنند • اولئک هم الخاسرون ایشان اند که زیان کاران اند • کیف تکفرون بالله چونست که کافر می شوید بخدای • وکنتم امواتا وشما نطفها مرده بودید • فاحیاکم پس شما را زنده کرد • ثم یمیتکم آنگه می میراند شما را • ثم یحییکم پس زنده می گرداند شما را • ثم الیه ترجعون آنگه شما را با او خواهند گردانید • هو الذی او آن خداوندست • خلق لکم بیافرید شما را • ما فی الارض جمیعا هر چه در زمین چیزست همه • ثم استوی الی السماء آنگه آهنگ بالا کرد • فسویهن راست کرد • سبع سموات هر هفت آسمان • وهو بکل شیء علیم واو خداوند بهمه چیز داناست • قوله تعالی

النوبة الثانیة

ان الله لا یستحیی اقوال علما مختلف است در سبب نزول این آیت بعضی گفتند چون رب العالمین منافقان را مثل زد گفت مثلهم کمثل الذی استوقد نارا وگفت او کصیب من السماء منافقان گفتند این نه سخن خداست که الله تعالی از آن بزرگوارترست که چنین مثل زند فانزل الله تعالی هذه الآیة وگفته اند سبب نزول آنست که جهودان در قرآن ذکر عنکبوت ومگس شنیدند و ذکر در قوله تعالی مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت الآیه وقال تعالی ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا الآیه جهودان چون ذکر مگس وعنکبوت درین هر دو آیت شنیدند بطریق استهزا گفتند این چه سخن است و چه مثل و خدای را عز وجل چه حاجت بذکر مگس وعنکبوت پس ایشان را این جواب آمد که ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا الآیه الله شرم نکند اگر مثل بپشه زند یا کم از پشه اینست که گفت بعوضة فما فوقها ای فی الصغر کما تقول فلان

اصغر

صغیر فیقول وفوق ذلک ای هو اقصر تمام تری گفته اند رب العالمین این مثل پشه از بهر آن زد که از عجائب ولطائف در پشه بدان کوچکی وضعیفی بیش از آنست که در پیل بدان بزرگی وعظیم وتفاوت در جسم واعضا پشه مگوی و همی بیش از آنست که در جسم واعضا پیل وپیل را اجلال ننگ نیست که پشه را که برهمه تنها دنیا بسته است با آنکه عمرش اندک است دنیا همه پشه را زیر دست هر چه پیل راهست از قوائم وخرطوم ودیگر اعضا همه پشه راهست وزیادت که پشه را اینی دو ذنب دارد ودو پر دارد وباشد که چهار دارد ودست وپای بسیار وپیل وشیر ونهنگ ومار وکژدم ازو گریزان وبر حذر واو را متورع افرینه اند که در جاست نیفتند چنانکه مگس لوف ان وغذاء وی در تو آدمی نهاده اند خرطومی دارد سر آن تیز بپوست آدمی فرو برد وخون برکشد وتا گرسنه است زندگانی می یابد چون سیر شود در حال بمیرد یقال اذا جاعت البعوض قویت فطارت واذا شبعت تشققت وتلفت لذلک الانسان لیطغی ان راه استغنی شعبی را پرسیدند که هیچ چیز از حکمت خالی نیست در آفرینش در پشه وعنکبوت آفرید از چه حکمت است جواب داد اگر حکمت در آفرینش آن اگر خود این بود که نمرود طاغی را به پشه هلاک کرد ومصطفی را بخانه عنکبوت که بر در غار ساخت از دشمن برهانید کفایت بود شافعی رضوان الله علیه پیش هرون الرشید نشسته بود مگسی بر روی هرون الرشید نشست هرون براند دیگر باره بازآمد هرون گفت یا ابن ادریس لم خلق الله الذباب الله مگس را از برای چه آفرید شافعی گفت مذلة للملوک خواری وبیچارگی ملوک زمین را قال فاستحسنه ووصله انجا لطیفه نیکو گفته اند الله تعالی مگس را ضعیف آفرید وبا ضعف وی وقاحت آفرید وشیر را قوی آفرید وبا قوت وی نفرت آفرید اگر آن وقاحت که در مگس است در شیر بودی در زمین کس از زخم وی نرستی لکن بکمال حکمت ونفاذ قدرت هر چیز را سزاء خویش بداد با ضعف مگس وقاحت سزا بود وبا قوت شیر نفرت سزا بود همه چیز بجای خویش آفرید وسزاء خویش بداشت یقول الله تعالی ادبر عبادی بعلمی انی بعبادی خبیر بصیر جهودان می پنداشتند که هر چیز که بزرگتر باشد وعظیمتر قدر آن نزدیک الله بیشتر وآفرینش آن عظیمتر وهر چه کمتر وحقیرتر آفرینش آن سهلتر وقدر آن کمتر ونیز می پنداشتند که رب العالمین از ذکر چیزها حقیر شرم دارد چنانکه ایشان از آن شرم بداشتند الله تعالی ایشان را جواب داد که

هر چیز که هست هم بجای خویش است
وان چیز که آنجای نباید نیست

که من شرم نکنم ومثل زنم بپشه وکم از پشه چون دانم که مؤمنان را از آن پند است و زیادت بصیرت
و بر معاندان دین حجت و دلالت بعضی مفسران در تاویل این آیت گفته اند ان الله
لا یستحیی ای لا یخشی گفتند استحیا بمعنی خشیت باید چنانکه خشیت بمعنی استحیا وذلک قوله
تعالی وتخشی الناس والله احق ان تخشاه واشتقاق حیا از حیوة است وحیا اول منزل عقل
است نه بینی که کودک را اول امارت عقل وی که بدید آید آن حیا بود پس اول منزل عقل حیا بود
وآخر منزل عقل ایمان ومصطفی علیه السلم گفت لا ایمان لمن لا حیاء له یعنی که چون با اول منزل
نرسد آخر منزل هم وی را محال بود ومعنی ضرب اینجا وصف است ان یضرب مثلا یعنی ان
یصف شبها شبهه به کما قال ضرب لکم مثلا من انفسکم ای وصف لکم و هرجا که ضرب مثلا است در
قرآن و در لغت عرب آن ضرب بمعنی وصف وبیانست و در قرآن ضربست بمعنی الزام
چنانکه گفت ضربت علیهم الذلة والمسکنة وضربست بمعنی سیر چنانکه گفت وآخرون
یضربون فی الارض والضرب بالعصا معروفست چنانکه گفت فاضرب بعصاک البحر
مثلا ما بعوضة این ما نکره گویند بمعنی شیء تقدیره مثلا شیئا بعوضة کقوله تعالی هذا
ما لدی عتید ای هذا شیء لدی عتید وبعوضة نصب است بر بدل یعنی بدل ما والبعوض
صغار البق واحدة منها بعوضة فاما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربهم نظیر این
در سورة المدثر ولا یرتاب الذین اوتوا الکتاب والمؤمنون ولیقول الذین فی قلوبهم
مرض الآیه می گوید مؤمنان وگرویدگان راستی شنوند وبسزا می بینند وبیمار دلان عیب
می جویند ونادریافتنی می پرسند مؤمنان می دانند که این مثلها دلها را چون آینه است که بها
چنانکه در آینه نگرند هر چه در ویست ببینند دلها ایشان درین مثلها نگرند هر چه غیبست و
بوذنی بچشم دل بینند یقین ایشان در غیب بدید آید وایمان بیفزاید وبیمار دلان را شور
دل بیفزاید پس رب العالمین خبر داد که این دریافت جز دانایان وزیرکان را نیست وتلک
الامثال نضربها للناس وما یعقلها الا العالمون ومثل زدن بدید کردن ماننده است
والله را رسد که مثل زند بندگان را وبندگان را نیست که مثل زنند الله را چنانکه گفت فلا
تضربوا لله الامثال ای الاشباه خدای را عز وجل همتا مسازید وانباز مگوئید وچرا نکه الله

خویشتن را

خویشتن را گفت صفت مکنید که بآن شناخت که وی خود را شناسد شما وی را نشناسید
یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا این جواب ایشانست که گفتند الله چه خواست بدین مثل که زد
رب العالمین گفت بدین مثل بدان زد تا گروهی را از رسیدن بعین حکمت آن بی راه کند
وگروهی را راه نماید بدانستن ورسیدن بعین حکمت آن وما یضل به الا الفاسقین فاسقان
ایشانند که از فرمان برداری بیرون اند فسوق خروج است از طاعت یقال فسقت الرطبة
اذا خرجت عن الکفری وسمیت الفارة فویسقة لخروجها عن جحرها وقال تعالی فی صفة
ابلیس ففسق عن امر ربه ای خرج عن طاعته آنگه ایشان را صفت کرد سعتها مذموم
گفت الذین ینقضون عهد الله ایشان که پیمان الله را می شکنند وعهدی که الله بر ایشان
گرفت در توریت ودر زبور بر زبان موسی وداود بوفا آن باز نیامدند وعهد آن بود که
ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا وان یؤمنوا بمحمد صلی الله علیه وسلم ویخبروا بنعته وصفته
ویؤمنوا بجمیع الانبیاء علیهم السلم پیمان ستد از ایشان بتوحید الله وبتصدیق مصطفی
علیه السلم وقبول بلاغ او واز و والله بر ایشان در آن عهد وپیمان گواه من بعد میثاقه ای
من بعد میثاق العهد وقیل من بعد میثاق الله والمیثاق مفعال من الوثوق واصله
موثاق فانقلبت الواو یاء لانکسار ما قبلها کمیزان ومیقات نظیر این در سورة الاعراف
الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق وگفته اند الذین ینقضون
اخبار رستند از جمله کافران ومنافقان علی العموم وعهد که بر ایشان گرفته بودند آنست که
روز میثاق رب العزة ایشان را از کتف آدم بیرون آورد وگفت الست بربکم قالوا بلی و در
قرآن جایها فرموده است که بعهد وفا کنید وبه پیمانها باز آیید قال الله تعالی واوفوا بعهد الله
اذا عاهدتم واوفوا بعهدی اوف بعهدکم اوفوا بالعقود وبعهد الله می گوید اگر عهدی کنید
یا عقدی بندید با خالق یا با مخلوق بوفا آن باز آیید وعهد با خالق نذر باشد وتوبه و سوگند
وبا مخلوق شرطها وعقدها که در معاملات میان ایشان رود ووعدها که یکدیگر را دهند
ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ومی برند آنچه الله فرموده که آن را بپیوندند از تصدیق
انبیا که فرا ایشان بپیوندند تصدیق محمد فرا تصدیق موسی بپیوندند وتعظیم آدینه فرا تعظیم سبت

بپیوندند وروی جاذن بکعبه فراروی اوردن به بیت المقدس بپیوندند وکردن نهادن
قرانرا فراکردن نهادن توریت وانجیل وزبور بپیوندند قتاده کفت امروا بالقول والعمل
فقالوا ولم یعملوا فلم یصل القول بالعمل ایشانرا فرمودند که عمل فراقول پیوندید که ایمان قول
وعملست فنه پیوستند وقیل یرید بذلک قطع الرحم فان قریشا قطعوا رحم النبی صلی الله
علیه وسلم بالمعاداة معه وکفته اند ایشانرا فرمودند که پیغامبرانرا همه براست دارید فامنوا
بالبعض وکفروا بالبعض والمؤمنون وصلوا فقالوا لا نفرق بین احد من رسله ویفسدون
فی الارض تباه کاری ایشان آن بود که عامه خویش را از اسلام باز می داشتند وضعیفان
مسلمانانرا در شک می افکندند ودلها را می شورانیدند راهها را بیم می کردند وراه می زدند
سخن چینی می کردند وبذکوی مردم را در هم می افکندند اولئک هم الخاسرون زیان کاران
ایشانند که نقص وخسران در حظ خویش اوردند که ایشانرا در بهشت مسکنی بود
چنانکه در خبرست وفردا ازیشان باز ستانند وبمؤمنان دهند کیف تکفرون بالله کیف
استفهام عن حال الشیء ولم استفهام عن علة الشیء وما استفهام عن جنس الشیء کیف تکفرون
بالله این خطاب با جهودان ومشرکان عربست هرچندکه این مشرکان بوجود صانع و
آفریدکار معترف بودند چنانکه الله کفت ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله ومصطفی
علیه السلم بدید عمران حصین را پرسید انکه که هنوز مشرک بود کم تعبد الیوم الها قال
سبعة واحدا فی السماء وستة فی الارض قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فایهم تعده لیوم
رغبتک ورهبتک قال الذی فی السماء این خبر دلیلست که ایشان بوجود صانع ایمان داشتند
اما نبوت مصطفی را صلوات الله علیه منکر بودند وبوی کافر وهرکه بپیغامبر کافر بود بقرآن
کافر باشد ازین جهت کفت کیف تکفرون واین سخن را دو مخرج استیکی تعجب والتعجب هو
الاخبار عن عظیم فعلهم تقول ایها المؤمنون تعجبوا من هؤلاء کیف یکفرون بالله وقد ثبتت
حجة الله علیهم می کوید شکفت مانید وتعجب کنید ازین کافران که حجت توحید بر ایشان
ثابت است وروشن ونمی کروند ومخرج دیکر توبیخ است وملامت می کوید ای پیغامبر من
ولی مؤمنان این کافرانرا ملامت کنید وکوئید که چون بالله نمی کروید ونشانها هست ویکتائی

ودانائی وتوانائی وی شمارا پیداست انکه نشانها روشن برشمرد وکفت وکنتم امواتا فاحیاکم
قومی کفته اند این واو حالست وقد در ان مضمر یعنی کیف تکفرون وقد کنتم امواتا فاحیاکم قومی
کفته اند این نه واو حالست واو ابتدااست وبرین قول چون بر یکفرون بالله وقف کنی جایزست
انکه ابتدا کنی وکنتم امواتا والاموات جمع المیت والموت یکون اسما ومصدرا کالصوم والعدل
والفطر وکنتم امواتا ای لم تکونوا شیئا حتی خلقکم عرب موت بجای خمول الذکر نهند وحیوة
بجای شهرت یقال للشیء الدارس والامر الخامل الذکر هذا شیء میت وامر میت وللذکر
والامر المتعالم للناس هذا امر حی وذکر حی می کوید شما چیزی یاد کرده ویاد کردنی نبودید
نام ونشان ورسم وطلب شما نبود تا بیافرید شمارا ومردمان زنده کردانید که شمارا می شناسند
وذکر می کنند این موت اولست واحیاء اول پس کفت ثم یمیتکم یعنی یقبض ارواحکم عند
انقضاء اجالکم پس چون روزکار عمر شما برسد می میرانند شمارا تا چنان کردانند که در اول
که نبودید ثم یحییکم یعنی للبعث والقیمة پس انکه شمارا زنده کرداند بعث ونشوررا
اینست دو مرک ودو حیوة که آنجا کفت که امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین این قول ابن
عباس است ومجاهد وقال قتادة کنتم امواتا ای نطفا فی الارحام لانها تکون میتة بعد
مفارقتها الرجل لقوله صلی الله علیه وسلم ما ابین من حی فهو میت می کوید شما نطفها مرده
بودید در رحمها ازان اول نطفه پس علقه پس مضغه پس استخوان وکوشت پس شمارا زنده
کردانید بنفخ ارواح وبه قال النبی صلی الله علیه وسلم یدخل الملک علی النطفة بعد ما تستقر
فی الرحم باربعین او خمس واربعین فیقول ای رب اشقی ام سعید اذکر ام انثی فیقول الله
تعالی ویکتبان ثم یکتب عمله ورزقه واجله واثره ومصیبته ثم تطوی الصحیفة فلا یزاد
فیها ولا ینقص منها ثم یمیتکم انکه شمارا می میراند بخواب وزنده می کرداند به بیداری
وانکه شمارا آخر میراند وفردا زنده کرداند وقیل فی قوله وکنتم امواتا یعنی بعد اخذ
المیثاق رددتم الی ظهور فاماتکم فاحیاکم بان اخرجکم من بطون امهاتکم ثم یمیتکم ثم یحییکم
ثم الیه ترجعون می کوید انکه شمارا با او خواهند کردانید وسوی او خواهند برد این
بمجازانست که کفت ثم ردوا الی الله واکر ترجعون خوانی بفتح تا برقراءة یعقوب معنی آنست

یعنی الاسم ذکر

کرا نکه که شما با و باز کردید و کردار شمارا باداش دهند. واین کلمه دلیلست برانکه الله تعالی برجهتی است از جهتها عالم وآن جهت بالاست بدلیل ده آیت از قرآن یخافون ربهم من فوقهم وهو القاهر فوق عباده ءامنتم من فی السماء امنتم من فی السماء الیه یصعد الکلم الطیب انی متوفیک ورافعک الی بل رفعه الله الیه یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه تعرج الملایکة والروح الیه یاهامان ابن لی صرحا لعلی ابلغ الاسباب اسباب السموات فاطلع الی اله موسی وخبر درستست که مصطفی علیه السلم گفت ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء اما معتزلی که عذاب گور را منکر ست دست درین ایت می زند می گوید دو زندگی گفت یکی در دنیا یکی در قیامت و زندگی در گور عذاب با نگفت جواب وی آنست که زندگی قوم موسی بس از صاعقه که رسید ایشان را نگفت درین آیت و دلالت بر دو کر نیست و ذلک قوله تعالی ثم بعثناکم من بعد موتکم و همچنین امت حزقیل از بنی اسرائیل که بمردند بطاعون و رب العالمین ایشان را زنده کرد آن زندگی ایشان بر از مردن هم نگفت درین آیت و دلیل نبوذ و ذلک قوله الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم الآیه زندگی در گور و عذاب قبر اگر درین ایت منصوص نیست نفی آن در ایت هم نیست انکه در اخبار درست بروایت ثقات و بزرگان صحابه چون عمر خطاب و علی بن ابی طالب و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمرو و جریر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و جابر بن عبد الله و بو هریره و بو سعید خدری و ابو ایوب انصاری و انس مالک و براء بن عازب بروایت ایشان درست شده است از مصطفی علیه الصلوة والسلم حیوة و عذاب قبر و هر که آنرا منکرست ضالست و مبتدع هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا مشرکان عرب چون حیث موده زنده کردانیدن و بعث و نشور شنیدند منکر شدند گفتند ءنعید نا اذا متنا وکنا ترابا وعظاما کیست که ما را بر انگیزانند و زنده کرداند بس از انکه خاک شدیم الله گفت بجواب ایشان هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا انکس که هر چه در زمین چیزیست از آدمی و غیر آدمی همه بیافرید قادرست برانکه شما را بس از انکه خاک شدید باز آفریند هو الذی در قرآن بیست جای است و هو الذی با واو نوزده جای است هو اشارتست بموجود

است اگر موجود نبوذی هو معنی نداشتی هو با آن گفت تا شنونده گوش بآن دارد و جوینده بان راه یابد و نگرنده فرا آن بیند بس این کلمه نه نام است نه صفت اشارتست به هست الذی کنایت است از هست تا شنونده آشنا گردد و جوینده بینا و خواهنده دانا و گفته اند هو اشارتست بذات الذی اشارت بصفت خلق اشارت بفعل خلق لکم ما فی الارض جمیعا می گوید بیافرید هر چه در زمین از کوه و دریا و هر چه در انست از جواهر و معادن و چشمها و جویها و نبات و حیوان صامت و ناطق و پرنده و رونده و چرنده و گرما و سرما و نور و ظلمت و سکون و حرکت این همه نعمت برای شما آفریدیم و شما خود شمردن آن طاقت ندارید چنانکه گفت وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و این جمله نعمت از بهر شما دو چیز را آفریدیم یکی انکه تا بنعمت در دنیا بسر می برید و روزگار می رانند و منفعت می گیرند دیگر انکه منعم را بان می شناسند و از مصنوعات بر وجود صانع دلیل می گیرند و گفته اند این ایت ردست بر قدریان که علی الاطلاق بی تقیید گفت خلق لکم ما فی الارض جمیعا و کفر و فساد و معاصی در تحت آن شوذ لا محاله و نه چنانست که قدری گفت این در اجسام مخصوص است و افعال و اعراض از ان بیرونست که در ایت تقیید و تخصیص نیست و مقتضی لفظ اطلاق جز بر عموم و استغراق نیست بعضی متکلمان گفتند خلق لکم دلیل است که حظر نیست و هر چه در دنیا هر کس را مباح است جواب آنست که این لام تملیکست و نه اضافت تخصیص بلکه اضافت بیان و تعریفست فکانه یعرفنا انه خلقها لاجل منافعنا و حاجاتنا بعضها للانتفاع وبعضها للاعتبار فکیف که حظر و منع اگر درین نیست در نصوص اخبار و سنن هست که بعد ازین آیت نصوص اخبار و آثار بیان کرد و تفصیل داد بعضی حرام کرد و بعضی حلال و کشاذه و سنت را رسد که بر کتاب حکم کند لقوله تعالی وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم ولیس هذا موضع شرحه قومی گفتند این خطاب با مؤمنانست و حکم این ایت مر مؤمنانست که هر چه کافران اند در زمین و مال ایشان فیء مسلمانانست ثم استوی الی السماء استوی در قرآن نه جای است دو از ان با الی بیوسته یکی اینست و یکی در حم السجده و ان هفت دیگر بعلی بیوسته یکی در سورة الاعراف دوم در یونس سوم در رعد چهارم در طه پنجم در فرقان ششم در الم تنزیل هفتم در سورة الحدید و استوی در لغت عرب سه معنی دارد و از ان سه معروفتر و مشهورتر استقرارست

وآن هفت که گفته آمد بمعنی استقرارست چنانکه جائی دیگر گفت واستوت علی الجودی
ای استقرت وسوار را که بر پشت ستور آرام گیرد می گوید لتستووا علی ظهوره دیگر معنی
استوارست شدن از کژی وراست ایستادن است سدیگر معنی علوّ است چنانک
گویند استوی رسول الله علی المنبر ثمّ استوی الی السّماء که در قرآنست هر دو جایگه بمعنی
علوّ است می گوید بر شد وآهنگ بالا کرد فسوّیهنّ سبع سموات وهر هفت آسمان راست
کرد خلیل احمد با یاری بهم پیش بو ربیعه کلابی شدند از فصحاء عرب که از وی پرسند که استوی
الی را معنی چیست او را بر بامی یافتند ایشان را دید که روی بوی داشتند گفت استووا
الیّ یعنی ارتفعوا الیّ ایشان باز گشتند گفتند کفینا هذا کنّا جئنا فاخذ الخلیل هذه الکلمة
فوضعها فی تفسیر القرآن اگر کسی گوید ثمّ استوی الی السّماء درهر دو آیت پس از آفرینش
زمین گفت واین دلیل است که پیشتر زمین آفرید آنگه آسمان پس آنچه گفت والارض بعد
ذلک دحیها چه معنی دارد جواب وی آنست که ابن عباس گفت رضی الله عنهما آنکه
از وی همین مسئله پرسیدند واین خبر درصحیح است گفت اوّل زمین را بدو روز بیافرید
یعنی یکشنبه ودوشنبه چنانکه گفت قل ائنکم لتکفرون بالّذی خلق الارض فی یومین
پس قصد بالا کرد وآسمانها راست کرد بدو روز یعنی سه شنبه وچهارشنبه چنانکه گفت
فقضیهنّ سبع سموات فی یومین پس بزمین نزول کرد ودحی زمین کرد ودحی آن بود که
گیاه زار ومرغزار وکوه ودشت وراهها پیدا کرد وجویها براند پس زمین وهرچه درانست
بچهار روز آفریده باشد اینست که می گوید فی اربعة ایّام سواء للسّائلین پس آسمانها وزمین
بشش روز آفریده است چنانکه گفت فی ستّة ایّام ثمّ قال فی آخر الآیة وهو بکلّ شیء علیم خود را
در قرآن از علم چهار نام گفت عالم وعلیم وعلّام واعلم علیم از عالم مه است وعلّام از هر دو
مه معنی آنست که من خداوندی ام که هفت طبقه آسمان وهفت طبقه زمین بیافریدم
وهرچه درانست از حرکات وسکنات جانوران که زیر هفتم طبقه زمین است وهمه خود
بجنبانم همی دانم پس بدانید که اعمال وضمایر شما نیز می دانم بطاعت مشغول شوید تا از عقوبت

من برهید

النّوبة الثّالثة

قوله تعالی انّ الله
لا یستحیی ان یضرب مثلا ما الآیة بدانکه خدای را عزّ وجلّ نامها بزرگوارست وصفتها پاک نامها
نیکو وصفتها پسندیده نامها ازلی وصفتها سرمدی خود را بان صفتها بستود وپیغام
وثنا خویش آن صفتها بالخلق نمود از آن یکی حیاست الله تعالی بان موصوف واثبات
آن در آیات وخبر معلوم آیت آنست که گفت جلّ جلاله انّ الله لا یستحیی ان یضرب مثلا
وجای دیگر گفت والله لا یستحیی من الحقّ وخبر درستست از مصطفی صلوات الله علیه که او
نشسته بود با یاران سخنی می رفت درمیان ایشان سه مرد از دور می آمدند روی بوی
نهاده یکی از آن سه بگمان آنجا که نزدیک مردمان رسید هم آنجا بنشست رسول خدا گفت
استحیی فاستحیی الله منه وهم درخبرست که انّ الله حیّی کریم یستحیی من عبده اذا مدّ
یدیه الحدیث این صفت حیا وامثال این هرچه درست شود بنصوص کتاب وسنّت واجب
است بر بندهٔ خدا که چون آن شنود یا خواند بر نام وصفت بیستد وزبان ودل از
معنی آن خاموش دارد واز دریافت چگونگی آن نومید باشد که خرد را ابد یافت آن
بتکلّف وتاویل راه نیست می گوید عزّ جلاله ولا یحیطون به علما معنی آنست که خلق
بخود وبعقل خود وی را در نیابند مگر وی را بان صفت که خود کرد خود را وبان نام که خود برد
خود را بشناسند شناختنی بتسلیم وتصدیق کردن نهاده وناد ریافته پذیرفته وتهمت عقل
خود نهاده هر که این راه رود وبجز این طریق خود را نپسندد سنّی عقیدتست پاکیزه سیرت
پسندیده طریقت از اینجا گشاید چشمه حکمت وصدق فراست ونور معرفت واین منزلت
کسی را بود که چون دیگران از خلق شرم دارند وقبول خلق طلبند وی از حق شرم دارد
وقبول حق طلبد واز حق کسی شرم دارد که در دل بینائی دارد وهمه سر آشنائی وداند
همی حال کی باشد که الله بوی نگرانست وبر وی داروی دیده ور ونگهبان بقول تعالی الم
یعلم بانّ الله یری وفی الخبر اعبد الله کانّک تراه فان لم تکن تراه فانّه یراک بیچاره آدمی
که کشته غفلتست وگرفته جهالت از خلق شرم می دارد وانا الله شرم نمی دارد وربّ
العالمین بکرم وحلم خود این بازخواست میکند ومی گوید وتخشی النّاس والله احقّ ان تخشاه

می کویند از مردم شرم دارید والله سزاوارتر است بانکه ازوی شرم دارید یقول الله جل جلاله
ما انصفنی عبدی یدعونی فاستحیی ان اردّه ویعصینی ولا یستحیی منّی در خبرست که فردا قیامت
جون بنده بصراط باز کذرد نامهٔ در دست وی نهند مهر بران نهاده جون سر آن باز کنند
دران نوشته بیند بندهٔ من فعلت ما فعلت ولقد استحییت ان اظهر علیک فاذهب فانی
قد غفرت لک قال یحیی بن معاذ فی هذا الخبر سبحان من یذنب العبد فیستحیی هو پیر طریقت
کفت شرم چهار دین است ومایهٔ ایمان ونشان کرم وخلق درین مقام سه کروه اند
غافلان وعاقلان وعارفان غافلان از خلق شرم دارند ایشان ظالمان اند
عاقلان از فریشته شرم دارند ایشان مقتصدان اند عارفان از حق شرم دارند
ایشان سابقان اند وکفته اند حیا بر هفت وجه است حیا جنایت چنانکه حیا آدم
علیه السلام آنکه که در زلت افتاد وتاج وحلّه ازوی بر بودند جون متواریان از کوشه
بدان کوشه می رفت خطاب آمد که یا آدم افرارًا منّا فقال لا بل حیاءً منک دوم حیا تقصیر
جنانکه حیاء فریشتکان آنکه که کویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک سوم حیاء اجلال جنانکه
حیاء اسرافیل علیه السلام تسربل بجناحه حیاءً من الله عز وجل چهارم حیا کرم جنانکه حیا مصطفی
علیه الصلوة والسلام کان یستحیی من امته ان یقول اخرجوا فقال الله تعالی ولا مستأنسین لحدیث
پنجم حیاء حشمت جنانکه حیاء علی کرّم الله وجهه حین سأل المقداد حتی سأل رسول الله صلی الله
علیه وسلم عن حکم المذی لمکان فاطمة رضی الله عنها ششم حیاء استحقار جنانکه حیا موسی علیه
السلام حین قال لتعرض لی الحاجة من الدنیا فاستحیی ان اسالک یا رب فقال الله له سلنی حتی
ملح عجینک وعلف شاتک هفتم حیاء حق است جل جلاله وتقدست اسماؤه وتعالت صفاته
وقد مضی ذکره کیف تکفرون بالله از روی اشارت می کوید ای کم کرده سر رشتهٔ خویش ای افتاده
در جاه بشریت خویش راه ازین روشن تر خواهی جون کامی نروی میدان ازین کشیده تر خواهی
جون که سوار کی نکنی شمع ازین افروخته تر خواهی جون که از جادّه می بیفتی ای سالها بر تو کذشته
وهنوز بوی نیافته ای بر هزار خوان نشسته وهنوز کرسنه ای هزاران لباس پوشیده
وهنوز برهنه مسلمانان میدان فراخ است سواران کجا اند وکنتم امواتا فاحیاکم می کوید

اکر مرده بودید زنده کردم جون نمی نکرید اکر جاهل بودید دانا تان کردم جون که در نیابید
راه تان نمودم جرا نمی روید مرد باید که بوی داند برد ورنه عالم پر از نسیم صباست
پیر طریقت کفت الهی بنده با حکم ازل جون بر آید وآنجه ندارد جه نماید جهد بنده جیست
کار خواست تو دارد بنده بجهد خویش نجات خویش کی تواند ثم یمیتکم ثم یحییکم کفته اند
مرک بر سه قسم است وزندکانی بر سه قسم مرک لعنت ومرک حسرت ومرک کرامت مرک لعنت
کافران راست ومرک حسرت عاصیان راست ومرک کرامت متقیان راست وزندکانی سه است
یکی زندکانی بیم ودیکر زندکانی امید سوم زندکانی مهر زندکانی بیم در بر بیداست زندکانی امید
در خدمت بیداست زندکانی مهر در یاد بیداست بنده به بیم روز مرکرا ورا الیم کنند که لا تخافوا ولا تحزنوا
زندهٔ امید را روز بسین بنوازند کویند ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون زندهٔ مهر را از
دوست بر بساط کرم در مجلس انس این کرامت آید که ارجعی الی ربک راضیة مرضیة پیر طریقت
کفت الهی ای سزاء کرم وای نوازندهٔ عالم همه با جز تو شادی است نه با یاد تو غم خصمی وشفیعی و
کواهی وحکم منی کن بیننا نفسی با مهر تو بهم آزاد شده از بند وجود وعدم باز رسته از محنت لوح
وقلم در مجلس انس قدح شادی بر دست نهاده دمادم

جز عشق تو بر دلم شاه مباد وز راز من وتو خلق آکاه مباد
کوته نشود عشق توام زیر دل ریش دستم ز سر زلف تو کوتاه مباد

هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا جای دیکر کفت وسخر لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعا
منه می کوید هر جه مملکت زمین است همه براء شما آفریدیم ومسخّر شما کردیم وعطاء ما مختصر نبود
کرامت ما در حق سوختکان ما سرسری نبود نواخت ما در حق شما هرکز تراجع نبود وجنان نیست
که بر مملکت زمین اقتصار کردم که آسمانها هم از بهر نظر شما ونزهت بصر وخزینهٔ روزی شما راست
کردم بندهٔ من جون تو قدم در کوی عهد ما نهی تو بدانی که آسمانیان وزمینیان را جه بشارت
رسد ویکدیکر را جه تهنیت کنند آن من دانم که من جه جیز را دانند لعمر و بهر کس رساند وهو بکل
شیء علیم درین آیت لطیفه ایست نکفت خلقکم لما فی الارض بلکه کفت خلق لکم ما فی الارض
یعنی هر جه مملکت زمین وآسمانست از بهر تو آفریدیم بندهٔ من وترا از بهر خود آفریدیم نه بینی که

علی الخصوص موسی را کفت واصطنعتك لنفسی وعلی العموم خلق را کفت وما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون قدر این خطاب مصطفی علیه السلام دانست وشکر این نعمت وی
کزارد آن شب قرب وکرامت که ویرا باسمان بردند سجده آفرینش بوذ وممالک کونین
همه نثار تقدم صدق وی کردند وان مهتر بکوشه چشم هیچ باز ننکرید کفت مرا برای این نیافرید
ما زاغ البصر وما طغی نوشش باذ بویزید بسطامی که در راه سنت مصطفی نیکو رفت واد
حضرت نیکو بجای آورد کفت لم ازل اقطع الممالک حتی وجدت لی ممالک ثم ترکت الممالک
حتی وصلت الی شواهد المالک فقلت لی الجایزة فقال قد وهبت لک کل ما رایت قلت انت
المراد قال فانا لک کما انت لی پیر طریقت کفت الهی نسیمی دمید از باغ دوستی دل را فدا
کردم بویی یافتم از خزانه دوستی باذشاهی بر سر عالم ندا کردیم برقی تافت از مشرق حقیقت
آب وکل کم انکاشتیم ودو کیتی بکذاشتیم یک نظر کردی جز آن نظر بسوختیم وبکذاختیم سفر ای
نظری واین سوخته را همیشه نو غرق شده الحریاب که می زنده را بلی جار ووی هم
بوذ وفی معناه انشد تداویت من لیلی بلیلی من الهوی کما یتداوی شارب الخمر بالخمر

قوله تعالی

واذ قال ربک للملائکة
نیوش تا کویم ای محمد آنکه که کفت خداوند تو فریشتکان را انی جاعل
من کردکار وآفرینندکارم فی الارض اندرین زمین خلیفة از پس شما در نشیندم
قالوا کفتند فریشتکان اتجعل فیها می خواهی فرا کنی اندرین زمین من یفسد فیها کسی را
که در آن تباهکاری کند ویسفک الدماء وخونها ریزد ونحن نسبح بحمدک وما ستایش
تو ترا می ستائیم ونقدس لک وبپاکی فرا نیکو ترا یاد می کنیم قال خداوند کفت فریشتکان را
انی اعلم ما لا تعلمون من آن دانم که شما ندانید وعلم آدم آنکه در آدم آموخت الاسماء
کلها نامها همه چیز ثم عرضهم آنکه نمود آن چیزها همه علی الملائکة فرا فریشتکان
فقال وکفت ایشان را انبئونی خبر کنید مرا باسماء هؤلاء بنامها این چیزها که چیست
ان کنتم صادقین اکر راست می کوئید که خلافت شما سزا وار تر باید از وی قالوا فریشتکان
کفت سبحانک پاکی وبی عیبی ترا لا علم لنا ما را دانش نیست الا ما علمتنا مکر آنچه آموختی

تو ما را انک انت العلیم الحکیم توئی دانا راست دانش راست کار قال یا آدم الله
کفت ای آدم انبئهم خبر کوی فریشتکان را باسمائهم از نامهاء ایشان فلما انبأهم چون
آدم فریشتکان را خبر کرد باسمائهم از نامهاء ایشان قال کفت الله فریشتکان را
الم اقل لکم نکفتم شما را انی اعلم که من دانم غیب السموات والارض نهانها وپوشیدهاء
آسمان وزمین واعلم ومن می دانم ما تبدون آنچه می نمائید وپیدا می کنید وما کنتم
تکتمون وآنچه نهان می داشتید

النوبة الثانیة

قوله تعالی واذ قال هر جا که در قرآن واذ کفت بجای آنست که نیوش تا کویم (کویند) که چه
بوذ واین اشارت بید وخلق آدم است یعنی ابتداء آفرینش شما آن بوذ که رب العالمین
فریشتکان را خبر داذ کفت من آفریدکار خلیفه ام در زمین یعنی آدم واین اظهار شرف
آدم را کفت وفضیلت وی که آفریدکار چون بنده را تشریف دهد پیش از آفرینش وی
از کون وی خبر دهد چنانکه فریشتکان را وانبیا را خبر داذ از مصطفی صلوات الله علیه
پیش از آفرینش وی وذلک فی قوله تعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من
کتاب وحکمة الآیة وعیسی را فرموذ تا از وی خبر دهد پیش از آفرینش وی وذلک فی قوله
انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوریة ومبشرا برسول یاتی من بعدی
اسمه احمد واصحاب ویرا در توریة وانجیل صفت کرد پیش از آفرینش ایشان وذلک فی
قوله ذلک مثلهم فی التوریة ومثلهم فی الانجیل ای صفتهم وذکرهم وقیل انما اخبرهم بکونه
قبل ایجاده تطییبا لقلوب الملائکة وان لا یباغتهم بالعزل عن الولایة کقول ابرهیم انی
اری فی المنام انی اذبحک تطییبا لقلبه لیکون مستعدا للمامور به متاهبا واذ قال ربک
للملائکة نام فریشته در عربیت از پیغام کرفته اند عرب پیغام را الوکة کویند والوک کویند
یقال الکنی والکنی ای ارسلنی وبر قیاس این اشتقاق ملاک که اصل است ملائکه
بر وزن مفاعلة لکن الهمزة منقولة من موضعها فقیل ملائکة مفسران کفتند این فریشتکان
ایشان بوذند که زمین داشتند پس از جان وسبب آن بوذ که الله تعالی آنکه که زمین را
بیافرید جان را وفرزندان ویرا از آتش دوذ آمیز بیافرید چنانکه کفت وخلق الجان

من مارج من نار و ایشانرا ساکنان زمین کرد و قومی شهوانی بوذند و در راه شرع مکلف
ایشان تباه کاری کردند در زمین و خونها ریختند رب العالمین ابلیس را که خازن بهشت
بوذ آن هنگام با لشکری از فریشتکان بزمین فرستاذ و اولاد جان را بجزیرها و دریاها راندند
و خونجای ایشان نشستند و الله را عبادت می کردند و تسبیح و تهلیل آوردند ابلیس
عجبی در خوذ آورد که من الله را این همه عبادت کردم هم در آسمان و هم در زمین از من بهتر
و مهتر هیچ کس نیست همین که تکبر و عجب بر خوذ نهاذ او را معزول کرد ابتداء عزل وی
این بوذ که قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة آدم را خلیفه نام کرد از بهر آنک
بر جای ایشان نشست که پیش از وی بوذند و فرزندانش هر قرنی که آیند که خلف و بدل
ایشان باشند که از پیش بوذند بعبه یقول الله عز وجل لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف
الذین من قبلهم و فرق میان خلیفه و ملک آنست که سلمان کفت آنکه کا ازوی برسیدند
ما الخلیفة من الملک فقال الخلیفة الذی یعدل فی الرعیة و یقسم بینهم بالسویة و یشفق
علیهم شفقة الرجل علی اهله و یقضی بکتاب الله عز وجل و عمر خطاب روزی سلمانرا کفت
املک انا ام خلیفة فقال سلمان ان انت جبیت من ارض المسلمین درهما او اقل او اکثر و وضعته
فی غیر حقه فانت ملک قال فاستعبر عمر وکان معاویة یقول علی المنبر یا ایها الناس ان
الخلافة لیست بجمع المال ولا تفریقه ولکن الخلافة العمل بالحق والحکم بالعدل واخذ الناس
بامر الله عز وجل وقال النبی صلی الله علیه وسلم الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یکون ملکا
قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها فریشتکان کفتند خداوندا خواهی آفرینی در زمین کسی که تباه کار
کند چنانکه بنو الجان کردند قاسوا الشاهد علی الغایب مفسران کفتند اینجا ضمیری محذوف
است یعنی اتجعل فیها من یفسد فیها ام تجعل فیها من لا یفعل هذا کقوله تعالی امن هو قانت
آناء اللیل کمن هو غیر قانت سوالی کفتند چون رب العالمین ایشانرا کفت انی جاعل
فی الارض خلیفة ایشان کفتند وما یکون من الخلیفة واصحابه ازان خلیفه و اصحاب وی
چه آیذ الله کفت عز جلاله یکون منهم سفک الدماء والحسد والفساد از ایشان خون ریختن
و حسد و تباه کاری آیذ انکه ایشان کفتند اتجعل فیها من یفسد فیها از بهر آنکه ایشانرا علم غیب

نداستند

سبحان الله ما اکثر
[illegible]

نداستند تا الله ایشانرا ازان خبر نداذ نکفتند و به قال لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون
وقال تعالی یخافون ربهم من فوقهم و یفعلون ما یؤمرون و اشارت فساد و خون ریختن
سوی جنیان از روی لفظ بآدم می روذ اما از روی معنی بفرزندان می روذ که آدم نه خون ریخت
و نه تباه کاری کرد بلک فرزندان کردند و این در لغت عرب روا است چنانکه کفت هو الذی
خلقکم من طین لفظ عام است و آدم بان مخصوص فانه خلق من الطین والخلق بعده
من النطف ونحن نسبح بحمدک حسن بصری کفت سبحان الله وبحمده می کفتند بوذر
از مصطفی صلوات الله علیه برسیذ ای الکلام افضل قال ما اصطفاه الله للملائکة سبحان
الله وبحمده و کفته اند تسبیح اینجا نماز است و حمد یعنی امر ای نصلی لک بامرک کقوله یوم
یدعوکم فتستجیبون بحمده ای بامره و کفته اند نسبح بحمدک این با بموضع حال است ای نسبح
حامدین لک کما یقال خرج زید بسلاحه ای متسلحا ونقدس لک ای ننزه عما لا یلیق بک
وقیل نطهر لک قلوبنا من الشرک وابداننا من المعصیة وذلک بحمدک لا بانفسنا تسبیح
در لغت عرب تنزیه است چیزی را تنزه و نفی عیب خوانند و تقدیس تطهیر است پاک
داشتن و دانش و پاک کفتن خواند و ازین که فریشتکان و پیغامبران بزمین مقدسه
فرو آمذند و خلق را از ضلالت و معصیت پاک می کردند و خدای عز و جل می خواندند
آنرا بیت المقدس نام کردند و از تسبیح و تقدیس دو نام است خذایرا عز وجل سبوح و قدوس
سبوح در خبر است و قدوس در قرآن سبوح ای التنزیه لله و قدوس ای طهارة لله
جل ثناؤه و قدوس بنصب قاف و رفع ان صح و کویند قال رؤبة

دعوت رب العزة القدوسا   دعاء من لا یعبد الناقوسا

ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک این سخن از فریشتکان نه از طهارت منت است که این غایت
تواضع است چنانک عرب کویند بخدمت خواستن استعین بغیری و انا مجد فی خدمتک
وعلی ذلک قوله و انا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون چون فریشتکان چنین کفتند
الله تعالی ایشانرا جواب داذ انی اعلم ما لا تعلمون من آن دانم که شما ندانید از آدم
توبت دانست و از ابلیس معصیت و ایشانرا ازین هیچ دو علم نبوذ و کفته اند انی اعلم من

می دانم که از آدم پیغمبران و رسولان و صالحان فرزندان در وجود آیند که می تسبیح و تقدیس
کنند وقیل انی اعلم ما لا تعلمون لانکم تعلمون فساد جوارحهم وانا اعلم محبة قلوبهم شفیع
فساد جوارحهم وفی ذلک یقول القائل

واذا الحبیب اتی بذنب واحد ... جاءت محاسنه بالف شفیع

وقیل انی اعلم ما لا تعلمون من انکسار قلوبهم وان ارتکبوا قبیح افعالهم وصولة قلوبکم عند
اظهار تسبیحکم وتقدیسکم فانتم فی تیه وفاقکم وفی عصمة افعالکم وفی تجمل تسبیحکم
وهم منکسرون عن شواهدهم متذللون بقلوبهم وان لانکسار قلوبهم عندنا ذماما قویا
وقال تعالی لبعض انبیائه انا عند المنکسرة قلوبهم من اجلی وعلم آدم الاسما کلها
فریشتکان چون این خطاب بشنیدند که انی جاعل فی الارض خلیفه با یکدیگر گفتند
لن یخلق خلقا اعلم منا هر کس که آفرینند از ما عالم تر نباشد پس رب العالمین آدم را بیافرید
واو را بر ایشان افزونی داد بعلم و نام هر چیز او را در آموخت فذلک قوله وعلم آدم الاسماء
کلها وسمی آدم لانه خلق من ادیم الارض یدل علیه ما قال النبی صلی الله علیه وسلم
ان الله تعالی خلق ادم من قبضة قبضها من جمیع ادیم الارض فجاءت بنو آدم علی قدر الارض
منهم الاحمر والابیض والاسود وبین ذلک والسهل والحزن والخبیث والطیب خبر مصطفی
صلوات الله علیه در آفرینش آدم و برداشتن خاک از زمین اینست اما اثر
صحابه آنست که عبد الله مسعود وجماعتی از صحابه گفتند لما فرغ الله من خلق ما احب
استوی علی العرش وقال للملایکة انی جاعل فی الارض خلیفة الی قوله انی اعلم ما لا
تعلمون من شان ابلیس فبعث جبرئیل الی الارض لیاتیه بطین منها فقالت الارض انی
اعوذ بالله منک ان تنقص منی او تشیننی فرجع ولم یاخذ فقال یا رب انها قد عاذت
بک فاعذتها فبعث میکائیل فقالت مثل فرجع فبعث ملک الموت فعاذت منه فقال وانا
اعوذ بالله ان ارجع ولم انفذ امره فاخذ من وجه الارض وخلط فلم یاخذ من مکان واحد
واخذ من تربة حمراء وبیضاء وسوداء فلذلک خرج بنو آدم مختلفین فصعد به فبل ترابه
حتی عاد طینا لازبا واللازب هو الذی یلتزق بعضه ببعض ثم لم تزل حتی انتن وتغیر وذلک

حین

حین یقول من حماء مسنون ای منتن ثم قال للملایکة انی خالق بشرا من طین فاذا
سویته ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین فخلقه الله بیدیه لکیلا یتکبر ابلیس علیه
لیقول له تتکبر علی ما عملت بیدی ولم اتکبر عنه فخلقه بشرا فکان جسدا من طین اربعین
سنة من مقدار یوم الجمعة فمرت به الملایکة ففزعوا منه لما راوه وکان اشدهم فزعا منه
ابلیس فکان یمر به ویضربه فیصوت الجسد کما یصوت الفخار فیکون له صلصلة فذلک
حین یقول من صلصال کالفخار ویقول لامر ما خلقت ودخل فی فیه وخرج من دبره فقال
للملایکة لا ترهبوا من هذا فهذا اجوف ولئن سلطت علیه لاهلکنه فلما بلغ الحین الذی
یرید الله ان ینفخ فیه الروح قال للملایکة اذا نفخت فیه من روحی فاسجدوا له فلما نفخ فیه الروح
فدخل الروح فی راسه عطس فقالت له الملایکة قل الحمد لله فقال الحمد لله فقال الله عز وجل
رحمک ربک فلما دخل الروح فی عینیه نظر الی ثمار الجنة فلما دخل فی جوفه اشتهی الطعام
فوثب قبل ان یبلغ الروح فی رجلیه عجلان الی ثمار الجنة فذلک حین یقول خلق الانسان
من عجل وعلم ادم الاسماء کلها ابن عباس گفت حتی القصعة والقصیعة والفسوة والفسیة
در آدم آموخت نامها همه چیز نام کاسه بزرگ و کاسه کوچک و باد که از جانور رود نرم و نیم نرم
ربیع گفت نامهاء فریشتکان در وی آموخت ابن زید گفت نامهاء ذریت آدم ولغتها که در ان
سخن می کویند عربی و پارسی و عبرانی و سریانی وغیر آن هر لغت که فرزندان ادم در ان سخن می کویند
ضحاک از ابن عباس گفت اسماء اجناس بود چون مردم و پری و چهارپای و مرغان و ددان
بیابان و درختان زمین و آسمان و مانند آن مقاتل گفت جانوران و جمادات را همه با آدم
نمود که همه آفریده بود در آن شش روز از پیش و آدم را از پس همه آفرید در آخر روز جمعه
چنانکه در خبرست آنکه نام یک یک ویرا در آموخت گفت یا ادم هذا فرس وهذا حمار وهذا
جمل الی آخرها عطیة بن بشر گفت علمه الف حرفة ثم قال قل لاولادک ان اردتم الدنیا فاطلبوها
بهذه الحرف ولا تطلبوها بالدین اهل اشارت گفتند مقتضی لفظ عموم که همه چیز اسما بود
آدم را در آموخت هم اسماء خالق هم اسماء مخلوقات پس آدم بدانستن اسماء مخلوقات از
فریشتکان متمیز و متخصص شد و افزونی وی بر ایشان پیدا و علم وی بنامها آفریدکار خود

اند

ستری بود میان وی و میان حق که فریشتکان را بران اطلاع نبود پس شرف علم نام مخلوق
در حق آدم آن بود که مسجود فریشتکان کشت و شرف علم نام خالق آنکه بمشاهدهٔ حق رسید
و کلام حق شنید ثم عرضهم على الملائکة پس آن مسمّیات و اشخاص را بفریشتکان نمود و چون
میان ایشان عقلا بودند از ملائکه و جن و انس و شیاطین از بهر آن کفت ثم عرضهم این
نیز کفت رب العالمین فرزندان آدم را از پشت آدم بیرون آورد و بفریشتکان کفت
انبئونی باسماء هؤلاء مرا خبر کنید که نامهاء ایشان چیست اکر راست می کویید ازانکه می کویید
که از شما عالمتر کس نیافریدیم این امر تعجیز کویند الله تعالی خواست تا عجز ایشان بریشان
پیدا شود و بشناخت نامها الجهد می بینند بچشم سر چون عاجز آمدند از علم آنچه می بینند از علم
آنچه نبینند و در غیب است اولیتر که عاجز باشند پس فریشتکان بزبان اعتذار
و عجز کفتند سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا پاکی و بی عیبی تراو کس را علم غیب جز ترا و اطلاع
و ما را دانش نیست مکر آنچه تو آموختی ما را دانایی بحقیقت توئی که تو علیم دانائی و در دانش
بی همتائی و حکیم داوری راست دانی و راستکاری تو دانی که خلافت را که
سزاست و آن بداشت ما جمله خطاست آنکه آدم را کفت انبئهم باسمائهم فریشتکان را
خبر کن از نامهاء ایشان این دلیل آنست که آدم پیغمبری بود مرسل بفریشتکان و قیل کان
رسولا الی ولده بو امامه باهلی کوید مردی بیش رسول صلوات الله علیه آمد و کفت یا رسول الله
انبیا کان آدم قال نعم مکلم پس چون آدم نامها فریشتکان با ایشان کفت فریشتکان را بسبیل
توبیخ و ملامت کفت الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض نکفتم شما را که من غیب آسمان
و زمین دانم چنانکه این نامها ندانستید و اشخاص را نشناختید و از شما نهان کردم و آدم را
در آموختم احوال آدم و ذریت وی و خلافت ایشان و معصیت و طاعت ایشان هم ندانید
چرا کفتید اتجعل فیها من یفسد فیها پس کفت واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون و چنانکه
غیب آسمانها و زمینها دانم نهان و آشکارا شما نیز دانم آنچه آشکارا کفتید که اتجعل فیها من یفسد
فیها دانستیم و آنچه نهان کفتید با یکدیکر که لن یخلق خلقا اعلم منا دانستیم و آنچه ابلیس با خود
اندیشید که لئن فضلت علیه لاهلکنه و لئن فضل علی لاعصینه هم دانستم که این کفت

وآن اندیشه سه آفریده منست و آفریدهٔ من از من نهان نباشد درین قصه بیان نمود که فضل
علم برتر از فضل عملست که فریشتکان بر آدم فضل داشتند بدرازی ایام طاعت و فراوانی
طاعت و عبادت بی فترت و آدم بر ایشان فضل داشت بیک علم و آن یک علم از عبادت ایشان
بحکم الله آمد و فریشتکان با آن عبادت فضل آدم بر خود بسبب آن یک علم اسما بدانستند
و مصطفی صلی الله علیه وسلم کفت فضل العلم خیر من فضل العبادة وقیل فقیه واحد اشد
علی الشیطان من الف عابد وقال صلی الله علیه وسلم مسئلة واحدة یتعلمها المؤمن خیر
له من عبادة سنة وخیر له من عتق رقبة من ولد اسمعیل وان طالب العلم والمراة المطیع
لزوجها والولد البار لوالدیه یدخلون الجنة مع الانبیاء بغیر حساب و کفته اند که علم و عمل
شرف دارد از جهار وجه یکی آنست که مقام علم مقام نبوتست و مقام عمل جای پیغامبران اند
و به قال صلی الله علیه وسلم العلماء ورثة الانبیاء و مقام عمل مقام ولایت است و صاحب عمل
بر مقام اولیاست چندانکه میان انبیا و اولیا فرقست هم چندان میان عالم و عامل فرقست
و جه دیکر آنست که عمل لازم است بعامل در فراتر نشود و بدیکری سرایت نکند و علم متعدیست
نفع آن و اثر آن بدیکران تعدی کند راست همچون چراغ است که خود روشن است و دیکران را
روشن دارد روشنائی خود بدیکران دهد و از وی چیزی نکاهد علم همچنانست وجه سوم
آنست که عمل بی علم بکار نیاید و عبادت نبود و علم بی عمل بکار آید و عبادت بود وجه
چهارم آنست که عمل زهاست و علم از خداست و روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال
العلماء مفاتیح الجنة وخلفاء الانبیاء وقال صلی الله علیه وسلم لا تلعنوا ما قال لی جبرئیل فقال
یا محمد لا تحقرن عبدا آتاه الله عز وجل علما وان الله لم یحقره حین علمه ان الله جامع العلماء
فی بقیع واحد فیقول لهم انی لم استودعکم علمی الا لخیر اردته بکم قد غفرت لکم علی ما کان منکم
وفی روایة اخری لم استودعکم حکمتی وانا الیدان اعذبکم ادخلوا الجنة برحمتی هی

النوبة الثالثة قوله تعالى واذ قال ربك
للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة عالمی بود آرمیده همه دل آتش عشق نه هیچ سینه
سودائی نه هیچ دل را رحمت بخش آمده خزاین طاعات پر بر آمده غبار هیچ فترت بر ناصیه طاعت

مطیعان نانشسته وعلم لاف دعوی ونحن نسبح بحمدک بعیوق رسانیده مسجد عالم
جوهری بوذکه آن لطافت داشت بخوذ طمعی افتاده عرش مجید بعظمت خوذ می نکریست
می کفت مکر رقم این حدیث بما فرو کشند کرسی در سعت خوذ می نکریست که مکر این خطبه بنام
ما کنند هشت بهشت بجمال خوذ نظر می کرد که مکر این ولایت بما دهند طمع همکنان از خاک
بریده وهر یکی در تهمتی مانده وهر یکی در سودائی افتاده ناکاه از حضرت عزت وجلال این
خبر بعالم فریشتکان داذند که انی جاعل فی الارض خلیفة این نه مشاورت بوذ با فریشتکان
که این تمهید قواعد عصمت آدم بوذ ونه استعانت بوذ که نشر بساط توقیر آدم بوذ کفتند
قسم ما کاری راند قلم کرم فرموذیم تا از سر دیوان عالم تا باخر خطی در کشند واز منقطع
عرش تا منتهی فرش سکان هر دو کون را عزل نامه نویسند تا صدر مملکت آدم خاکی مسلم
شوذ وسینهٔ عزیز وی بنور معرفت روشن ولطائف کرم وصنایع فضل ما در حق وی اشکارا
نکرده هیبت از عزت این خطاب در دلها مقربان افتاذ کفتند این چه نهاذی تواند بوذ
که پیش از افرینش وی برسته جمال وی عزت قرآن کوس خلافت وی می کوبند ووی هنوز
در بند خلقت نه وجلال تقدیر از مکنونات غیب خبری می دهد کرد میدان دولت آدم
مکردید که شما سر فطرت آدم نشناسید عقاب هیچ خاطر بر شاخ دولت آدم ننشست دیدهٔ
هیچ بصیرت جمال خورشید صفوت آدم در نیافت این شرف چه بوذ واین دولت از چه خاست
از آنک آدم صدف اسرار ربوبیت بوذ وخزانهٔ جواهر مملکت ای بسا در کرانمایه ولولوء
شاهوار که در آن صدف تعبیه بوذ وبا هر دری شبهٔ سیاه در رشته کنند باجواهر شبه ای
دری چون ابرهیم خلیل باوی شبهٔ چون نمروذ طاغی دری چون موسی عمران باوی شبهٔ
چون فرعون بی عون دری چون عیسی مریم باوی شبهٔ چون [illegible] باغی دری چون
مصطفی عربی باوی شبهٔ چون بوجهل بی جمل فریشتکان چون این خطاب هائل بشنیدند
قرار وآرام از ایشان برمید وتماسک عقول وصبرشان برسید زبان سؤال دراز کردند
وجمله آواز برآوردند که اتجعل فیها من یفسد فیها خداوندا وپاذشاها بزرکوارا وکردکارا
این آدم خاکی طراز وشی تقریب را بدست عصیان ملطخ کردانند وسر از ربقهٔ طاعت بیرون

کند

کنند وما را از تقدیس وتقدیس آفریذهٔ سینها ما بتسبیح وتهلیل آراستهٔ واین اسباب ما را
ساختهٔ چنین کویند که آتشی از مکنونات غیب بدید آمد وقومی فریشتکان را بسوخت وبنعت
عزت این خطاب برفت که انی اعلم ما لا تعلمون شما که نظارکیان ایذ نظاره می کنید شما را
بلخرائن اسرار الهیت ما چه کار ودر مکنونات غیب ربوبیت ما چه تصرف تعبیهٔ الهیت ما
ومکنونات اسرار ربوبیت ما ما دانیم خاطر مختصر را علوم وعقول جزوی را فهمها معلول وبصایر
مخلث را با اسرار الهیت ما چه راه وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ما در ازل حکم چنان کردیم
که چراغ حقایق معرفت در سینهٔ آدم خاکی روشن کردانیم ومنشور ولایت خاک بدست او دهیم ولایت
ممالک زمین در قلب لشکر او نصب کنیم شما که مقربان مملکت ایذ پیش تخت دولت آدم چاکروار
سماطین برکشید واو را سجود کنید وشما که کرد عرش ما طواف می کنید جنایت ناکرده ذریت آدم
که هنوز در وجود نیامدند استغفار می کنید وایشان را سلامت می خواهید وسلم سلم می کوئید
تا چون در وجود آیند قدم ایشان را بر بساط عبودیت فتوری نباشد وشما که نقیبان حجب ایذ
اهل غفلت را از ذریت آدم می کریید تا بسبب کریستن شما معصیت ایشان بمغفرت خوذ
بپوشیم وشما که اهل رفرف ایذ از بن زلال که زیر عرش ما موج می زند راویهٔ نور برکیرید ورنج
رستاخیز که ایشان سر از زمین برارند تشنه ایشان را سقائی کنید وشما که معصومان
سدره منتهی ایذ منتظر باشید تا چون فزع اکبر در قیامت بدید آید ودار ادار وکیر اکیر
هیبت وسیاست برخیزد مؤمنان ایشان را از آن فزع امن دهید وسلام ما بایشان رسانید
این همه بآن فرموذیم تا شما که فریشتکان ایذ شرف خاکیان بدانید ور حکم ما اعتراض
نکنید خبری درست است که ملاء اعلی ومقربان درکاه عزت کفتند خداوندا خاکیان را
عالم سفلی دادی عالم علوی بما ده که ما نیز بندکان حضرت ایم وطاوسان درکاه عزت ایشان را
جواب آمد لا اجعل صالح ذریة من خلقته بیدی کمن قلت له کن فکان

ما مونس عشقیم وشما برکذیذ ونقصه وحال عاشقان نه خبر ید
از رشتی یارمی شما غم چه خوریذ مجشم می آیید وجمالش نکرید

قوله تعالی

واذ قلنا للملائکة وکفتیم فریشتکان را

اسجدوا لآدم سجود کنید آدم را • فسجدوا سجود کردند فریشتگان • الا ابلیس مگر ابلیس
ابی سر وازد • واستکبر وبرتری جست • وکان من الکافرین وهم از علم خدا از کافران بوذ
وقلنا یا آدم وگفتیم ای آدم • اسکن انت وزوجک الجنة با جفت خویش در بهشت نشین •
وکلا منها ومی خورید ازان • رغدا فراخ وبناز وخوش وآسان • حیث شئتما هر جا که
خواهید • ولا تقربا ونزدیک این درخت مگردید • فتکونا من الظالمین که اگر ازان بخورید
از ستمکاران باشید بر خویشتن • فازلهما الشیطان عنها بس بیفگند دیو ایشان را مردو
از بهشت وبگردانید از طاعت • فاخرجهما ایشان را بیرون آورد • مما کانا فیه از انچه دران
بوذند از شاذی وناز • وقلنا اهبطوا وگفتیم فرو روید • بعضکم لبعض عدو یکدیگر را دشمن
وبر یکدیگر گماشته • ولکم فی الارض وشما راست در زمین • مستقر آرامگاهی •
ومتاع وبرخورداری راجای • الی حین مرگ را تا مرگ وخلق را تا رستاخیز • فتلقی آدم
فرا گرفت آدم • من ربه از خداوند خویش • کلمات سخنانی • فتاب علیه الله توبت داد
اورا وباز پذیرفت وبا خوذ آورد • انه هو التواب الرحیم که اوست خداوند توبت پذیر
عذر نیوش مهربان • قلنا اهبطوا گفتیم فرو روید همگنان • منها از بهشت • جمیعا
همگنان بهم • فاما یاتینکم منی اگر بشما آید از من • هدی پیغامی ونشانی • فمن تبع
هدای هر که پی برد پیغام ونشان من • فلا خوف علیهم بیمی نیست بر ایشان که پی گیرند
کردند • ولا هم یحزنون وفردا هیچ اندوهگن نباشند • والذین کفروا وایشان که کافر
شدند • وکذبوا بآیاتنا وسخنان ونشانها را دروغ شمردند • اولئک اصحاب النار
ایشان دوزخیان اند • هم فیها خالدون ایشان دران جاوید اند •

النوبة الثانیة قوله تعالی واذ قلنا معطوفست
بر آیت پیشین ودر موضع نصب است وکانه قال اذکر یا محمد اذ قال ربک للملائکة واذکر
اذ قلنا للملائکة الله تعالی نعمتها خویش ومنتها بر بندگان می شمارد وبیاد ایشان می دهد
ایشان که در عهد رسول خدا بوذند وبس از ایشان تا بقیامت می گوید من آن خداوندم •
که هر چه در زمین از بهر شما آفریدم ومنافع ومعایش شما در زمین بدید کردم چنانک گفت

هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا بس با آدم که پدر شما بوذ کرامتها کردم ونواختها افزودم
ازان کرامتها یکی آنست که از بهر وی با فریشتگان این خطاب کردم که انی جاعل فی الارض
خلیفة دیگر آنکه فریشتگان را فرموذم که وی را سجود کنند لقوله واذ قلنا للملائکة
اسجدوا لآدم انجا گفت سجود کنید آدم را جای دیگر گفت فقعوا له ساجدین اورا سجود افتید
شما که فریشتگان اید فسجد الملائکة کلهم اجمعون فریشتگان همه سجود کردند کلهم گفت تا
خلق دانند که همگنان سجود کردند نه جوقی از ایشان واجمعون گفت یعنی همه بهم تا
دانند که یکبار بیک آهنگ بوذ نه پراکنده وبه هنگامها گسسته از عمر بن عبد العزیز آورده
اند که اول کسی که سجود کرد از فریشتگان اسرافیل بوذ فاثابه الله عز وجل ان کتب القرآن
فی جبهته وحکمت در سجود فرموذن آن بوذ تا فضل آدم بر فریشتگان پیدا شوذ
ونفاق نهانی ابلیس آشکارا گردد مفسران گفتند سجود تعظیم وتحیت بوذ نه سجود طاعت
وعبادت چنانکه براذران یوسف را گفت در پیش تخت یوسف وخروا له سجدا وذلک
الانحناء یدل علی التواضع بشت خم داذن بوذ بر سبیل تواضع نه روی بر زمین نهاذن واین
تحیت بدین صفت رسم وآیین عجم بوذ در جاهلیت وامروز در اسلام نیست بلکه رسم و
آیین مسلمانان سلام است مصطفی علیه السلام گفت السلام تحیة لملتنا وامان لذمتنا
وروی انه صلی الله علیه وسلم لما سجدت له الشجرة والجمل الشارد وغیرهما قال له اصحابه
یا رسول الله نحن اولی بالسجود لک من الشجرة والجمل فقال انه لا ینبغی السجود الا لله رب
العالمین وقال لا ینبغی لمخلوق ان یسجد لاحد الا لله ولو جاز ان یسجد احد لاحد
الا لله لامرت المرأة ان تسجد لبعلها لعظیم حقه علیها وروی ان معاذ بن جبل رجع
من الیمن فسجد لرسول الله صلی الله علیه وسلم فتغیر وجه رسول الله وقال ما هذا قال
رأیت الیهود یسجدون لاحبارهم والنصاری لقسیسیهم فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم مه یا معاذ کذبت الیهود والنصاری انما السجود لله عز وجل قومی مفسران گفتند
مقتضی لفظ مطلق آنست که بر سجود حقیقی نهند روی بر زمین نهاذن بس دو معنی دارد
یکی آنکه آدم قبله بوذ همچون کعبه وسجود خدای را بوذ عز وجل ودیگر آنکه آدم خدای را سجود

می کرد و فریشتکان پیش آدم بودند خدا را بمتابعت آدم سجود کردند و این یک قول ابن مسعود
گفت رضی الله عنه قتاده گفت کانت الطاعة لله والسجود لآدم وهو الاصح والی الصواب
اقرب پس ابلیس را از فریشتکان مستثنی کرد و گفت الا ابلیس و این استثنا نه از جنس گویند
که درست آنست که ابلیس نه از جنس فریشتکان بود بلکه از جن بود چنانک گفت جای
دیگر کان من الجن ففسق عن امر ربه شعبی گفت ابلیس ابو الجن کما ان آدم ابو الانس وقیل
ابو الجن هو الجان وابلیس ابو الشیاطین فالشیاطین اولاد ابلیس وکلهم فی النار الا شیطان
رسول الله صلی الله علیه وسلم فان الله اعانه علیه فاسلم واما اولاد الجان فمسلمهم فی الجنة
وکافرهم فی النار ومع کل جنی شیطان کما ان مع کل آدمی شیطان والجان خلق
من خضرة النار والشیطان من حمومها والملائکة من نورها ومعنی ابلیس نومیذ است
یعنی ابلس من رحمة الله وپیش از انکه لعنت بروی اشکارا شد نام وی عزازیل بود
وگفته اند حارث بود وکنیت وی ابو کردوس ابی واستکبر سؤال کنند که
ابلیس از فرمان سر باز زد مستحق لائمه و عقوبت گشت و آسمان و زمین از فرمان سر
باز زد گفت فابین ان یحملنها وبقول بعضی مفسران اهل آسمان و زمین سر باز زدند
وانکه درین باب مستوجب عقوبت نگشت چه فرقست جواب آنست که
ابای ابلیس ابای استکبار و عجب بود ولهذا قال تعالی ابی واستکبر ومستکبر مذموم بود
وابای آسمان و زمین واهل آن ابای اشفاق وترس بود چنانک گفت واشفقن منها و
ترسنده معذور بود گفتند آدم را فرمودند که گرد شجره مگرد فرمان را خلاف کرد و وی را
فرمودند که سجود کن نکرد و فرمان را خلاف کرد هر دو نافرمانی کردند پس ابلیس مستوجب
لعنت گشت و آدم نه چه حکمتست جواب آنست که نافرمانی آدم از جهة
شهوت بود و نافرمانی ابلیس از عجب و تکبر و تجبر مزاحمت ربوبیت است و مزاحمت
ربوبیت موجب لعنت است گفتند از آدم یک زلت آمد در حال وی را از بهشت بیرون
کردند و از فرزندانش هر روز چندین معاصی آید وانکه عقوبت نمی رسد جواب
آنست که آدم بر بساط قرب معصیت آورد و فرزندان بر بساط محنت و یک زلت بر بساط

قرب صعبترست از صد زلت بر بساط محنت ولهذا قال ابرهیم علیه السلم یا رب لم اخرجت
آدم من الجنة فقال اما علمت ان جفاء الحبیب شدید وقیل اخرج آدم من الجنة
لان الجنة لیست بدار التوبة فاراد ان یاتی الدنیا فیتوب ثم یرده الی الجنة روی
ان الله عز وجل قال یا آدم لو غفرت لک فی الجنة لغفرت لرجل واحد فکیف یتبین کرمی
وجودی ورحمتی ابی واستکبر می گوید نافرمانی کرد ابلیس و بر آدم برتری جست
که او را سجود نکرد و گفت انا خیر منه ابو العالیه گفت لما رکب نوح السفینة اذا
هو بابلیس علی کوثلها وهی مؤخر السفینة فقال له ویحک قد غرق الناس من اجلک قال
فما تامرنی قال تب قال سل ربک هل لی من توبة قال فقیل له ان توبته ان یسجد لقبر آدم
فقال ترکته حیا واسجد له میتا وقال النبی صلی الله علیه وسلم اذا قرا ابن آدم
السجدة فسجد اعتزل الشیطان یبکی یقول یا ویله امر ابن آدم بالسجود فسجد فله الجنة وامرت
بالسجود فعصیت فلی النار وکان من الکافرین می گوید در علم خدا پیش از آفرینش
وی از کافران بود وقیل صار من الکافرین حین ابی السجود ومعنی کان در قرآن
بوجوه است بمعنی مستقبل چنانکه گفت وکان یوما علی الکافرین عسیرا فی یوم کان
مقداره الف سنة وبمعنی حال چنانکه گفت کنتم خیر امة کیف نکلم من کان فی المهد صبیا
وبمعنی وقوع چنانکه گفت وان کان ذو عسرة وبمعنی صیرورت چنانکه گفت فکان
من المغرقین وکان من الکافرین وبمعنی ماضی وحال ومستقبل چنانکه گفت وکان الله
غفورا رحیما وکان الله سمیعا علیما وقلنا یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة این
آیت دلیل است بر معتزله که می گویند بهشت نیافریدند هنوز و موجود نیست و وجه دلالت
روشن است که اگر موجود نبودی رب العالمین آدم را نگفتی اسکن انت وزوجک الجنة
یقال للمراة زوج وزوجة والزوج افصح وهو لغة القرآن والزوج اثنان وواحد قال
الله تعالی وانه خلق الزوجین الذکر والانثی فجعل کل واحد منهما زوجا والزوج
بمعنی الصنف فی قوله خلق الازواج کلها یعنی الاصناف وفی قوله ثمانیة ازواج من الضان
ای ثمانیة اصناف وفی قوله کم انبتنا فیها من کل زوج کریم ای من کل صنف حسن والزوج

العرین فی قوله تعالی وخلق منها زوجها وفی قوله احشروا الذین ظلموا وازواجهم ای قرناءهم
وفی قوله واذا النفوس زوجت ای قرنت نفوس الکفار بعضها ببعض اما قصه
آیت آنست که مفسران کفتند آدم در بهشت مونسی هم جنس خویش نداشت مشوش
می شد خواب بروی افتاد بخفت رب العالمین از استخوان پهلوی از جانب چپ
آن یکی زیرترین که قصیری خوانند حوا را بیافرید و آدم از آن هیچ خبر نداشت و هیچ
رنج بوی نرسید که اکر رنج رسیدی بوی مهربان نبودی قال النبی صلی الله علیه وسلم
ان الله تعالی خلق الرجال من التراب فهمتهم فی التراب یعنی فی العمارة وخلق النساء
من الرجال فهمتهن فی الرجال پس چون آدم بیدار شد زنی را دید بر بالین وی
نشسته سخت با جمال و نیکوئی او را پرسید که تو کیستی کفت من جفت توام مرا بدان
آفریدند تا مونس تو باشم و بمن آرام کیری کفتند اند که نخست آدم فرا حوا خاست و او را
پرسید از اینجاست که خطبت یعنی زن خواستن از جانب مردانست و کر نخست حوا خاستی
فرا آدم خطبت از جانب زنان بودی و کفته اند حوا از آدم درخواست که دعا کن
تا الله تعالی مرا رفیقی سازد که مرا انیس و دمساز بود تا با وی بیرون می آیم و در بهشت
می کردم قال فجعل معها العنقاء فکانت تخرج فتطوف معها العنقاء انکه ملایکه امتحان
علم آدم را پرسیدند از وی که یا آدم ما هذه این چیست کفت زنی کفتند نام وی چیست
کفت حوا نام است کفتند چرا کفت لانها خلقت من حی کفتند او را دوست داری کفت
آری پس حوا را پرسیدند که تو او را دوست داری کفت نه و دوستی وی آدم را بیشتر
بود و تمامتر لکن راست نکفت فقالوا لو صدقت امراة فی حبها لزوجها لصدقت حوا
وقال النبی صلی الله علیه وسلم ان المراة خلقت من ضلع لن تستقیم لک علی طریقة
فان ذهبت تقیمها کسرتها وان استمتعت بها استمتعت بها وفیها عوج وکلا منها
منها رغدا حیث شئتما و عیشی فراخ خوش بی رنج می کنید درین بهشت وهی الفردوس
وسط الجنة واعلاها و می خورید بی حساب هرچه خواهید چنانکه خواهید ولا تقربا
هذه الشجرة فتکونا من الظالمین درختی نمود با ایشان کفت که داین درخت مکردید و ازین

مخورید که انکه از جملهٔ ظالمان باشید یعنی ان عملتما باعمال الظالمین
صرتما منهم وکنتما من الناقصین لانفسکما الضارین لهما اما ان درخت
منهی می کویند آن درخت علم بود هر که از آن بخوردی چیزها بدانستی و میوها
کوناکون در آن بود سعید جبیر کفت درخت انکور بود ابن عباس و جماعتی
می کویند کندم بود و دانهٔ کندم از روغن نرم تر بود و از عسل شیرین تر معتزله
کفتند درخت منهی دلیل است که آن نه بهشت بود بلکه بستانی بود از بستانها
دنیا و اکر بهشت بودی در آن هیچ چیز حرام نبودی جواب ایشان آنست
که در بهشت ولدان و غلمان هستند و استمتاع با ایشان حرام است و این همان
آنست معتزلی کفت اکر بهشت بودی با آدم در آن تکلیف نرفتی که
بهشت جای تکلیف نیست جواب آنست که دنیا جای تکلیف است علی
العموم و پس قومی را بتخصیص از آن تکلیف بیرون کرد وهم الاطفال والمجانین
همچنین جایز باشد که بهشت در حق همکنان نه جای تکلیف باشد و در حق آدم علی
الخصوص فی وقت دون وقت جای تکلیف بود والله را رسد که در ملک و ملک
خود آن کند که خود خواهد هر چند که تکلیف در بهشت مستبعد نیست که اجماع
مسلمانان آنست که در بهشت معرفت الله همه مامورند و مکلف معتزلی کفت
بهشت سرای اندوه و بلا نیست و آدم اندوه و بلا دید کوییم عجب نیست از قدرت
خداوند عز وجل که جمع کند میان دو ضد چنانکه آتش سوزنده است و خلیل را
نسوخت و در حق وی چون بستان و ریحان شد محنت در بهشت در حق آدم
همچنانست که نعمت در آتش در حق خلیل و سر این آنست تا بنده محنت نومید
نشود و در نعمت ایمن نکردد معتزلی کفت اکر آدم در بهشت بودی
بیرون نیامدی که الله می کوید وما هم منها بمخرجین جواب آنست که هر که
ثواب را در بهشت شود هرکز بیرون نیاید و آدم که در بهشت بود نه ثواب اعمال را
در بهشت بود همچون رضوان و خازنان بهشت که ایشان از بهشت بیرون می آیند

از بهی انکه نه جزاء اعمال وثواب را در بهشت اند فازلهما الشیطان این بجا نیست
که جائی دیکر کفت انما استزلهم الشیطان وذلک عن الزلل الذی هو الخطاء
ای طلب زللهم وکسبه لهم چون خواستیها فازلهما الشیطان ای نحاهما عنها
یعنی عنها عن الجنة وقیل عن الطاعة واضاف الفعل الی الشیطان لانه سبب
ذلک کقوله تعالی رب انهن اضللن کثیرا من الناس اضاف الاضلال
الی الاصنام لانهن سبب الضلالة میکوید شیطان ایشان را از بهشت
بیفکند و از فرمان برداری وایشان را بنافرمانی در اورد بانک ایشانرا وسوسه
کرد وذلک فی قوله تعالی فوسوس لهما الشیطان دیو در دل ایشان داد و
ایشانرا بران داشت جران اندیشه تا ایشانرا بان روز آورد که بیدا کرد ایشانرا
آنچه بوشیده بود از عورتها بایشان کفته اند این وسوسه شیطان از بیرون
بهشت بادم رسید که شیطان بس از انک از بهشت بیرونش کرده بود نه بهشت
باز نرسید وکفته اند که از دهان مار باوی سخن کفت وهب منبه کفت
مار را چهار دست وپای بود بر مثال شتر بختی ونیکوتر چهارپائی انکاه در
دنیا مار بود وشیطان در شکم وی رفت تا چون برخزنه بهشت کذشت ایشان
ندانند که یکبار بیش ازان رفته بود وخزنه اورا منع کرده بودند بس در شکم
مار رفت انکاه در بهشت از شکم وی بیرون آمد وان لذت ورایحه که بهشتیان
یابند اورا نبود انکه ازان درخت منهی چیزی کرفت ونخست بحوا داد کفت
ببین که چه نیکوست رنک وبوی وطعم این میوه ومن که ازین میوه بخورد جاوید
در بهشت بماند وشما را نهی ازان کردند تا جاوید در بهشت نمانید ابن اسحق
کوید که ابتداء کید وی آن بود که نوحه در کرفت وبر آدم وحوا می کریست ایشان
کفتند چرا می کریی کفت بر شما می کریم که بمیرید وازچنین ناز ونعیم واز چندین
نعمت وکرامت بیفتید وان سخن در ایشان اثر کرد ودر دل ایشان افتاد انکاه
ابلیس کفت یا آدم هل ادلک علی شجرة الخلد وملک لا یبلی کفته اند آنچه کرفته

بوذ از درخت منهی اول بحوا داد حوا ازان بخورد انکه حوا بادم داد وکفت
من خوردم وزیان نکرد بس چون آدم بخورد بدت لهما سوآتهما عورت ایشان
بیدا شد وهر دو را عقوبت رسید اکر کسی کوید که چه حکمت بود که چون
حوا تنها خورد اورا عقوبت نرسید بس چون آدم بخورد هر دو را عقوبت کردند
جواب آنست که آدم اصل بود وبیش رو وحوا رعیت وی وما دام که بیش رو
بصفت صلاح بود فساد رعیت را اثری نبود بس که صلاح بیش رو والیه
اشار النبی صلی الله علیه وسلم ان الله لا یهلک الرعیة وان کانت ظالمة اذا
اذا کانت الائمة هادیة بس چون عورت ایشان بیدا شد آدم شی مسا د
کشت میان درختان کریخت رب العالمین ندا کرد یا آدم این انت کجائی
ای آدم وخود دانا تر آدم کفت انا هذا یا رب اینک منم خداوندا میان درخت
قال الا تخرج کفت یا آدم بیرون نیائی قال استحی منک کفت از تو شرم دارم
خداوندا قال الم انهکما عن تلکما الشجرة نه شما را کفتم که ازین درخت مخورید
فقال آدم انه حلف لی بک ولم اکن اظن ان احدا من خلقک یحلف بک کاذبا
فذلک قوله وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین بس رب العالمین حوا را کفت
انت غررت عبدی فانک لا تحملین حملا الا حملتیه کرها فاذا اردت ان تضعی
ما فی بطنک اشرفت علی الموت مرارا ثم قال للحیة انت التی دخل الملعون فی
جوفک حتی غر عبدی ملعونة انت لا رزق لک الا التراب انت عدو بنی ادم
وهم اعداؤک وهب منبه کفت الله تعالی بس از انک آدم را در بهشت بنشاند
انکشتری بوی داد کفت یا آدم هذا خاتم العز خلقته لک لا تنس فیه عهدی
فاخلعه یا آدم این انکشتری بتو دادم وعز تو درین بستم نکر تا عهد من فراموش
نکنی که اکر عهد من فراموش کنی این خاتم عز از تو بستانم وبدیکری دهم عکرمه کفت
مربع بود چهار سو بر یک جانب نبشته که انا الله لم ازل وبر دیکر جانب نبشته که
انا الله الحی القیام وبر سدیکر جانب نبشته انا الله العزیز لا عزیز غیری

الامن البستة خاتم يعني بعزي برجانب چهارم نبشته آيتا الكرسي وباخر كفته
محمد رسول الله خاتم الانبياء پس كرد اين حرفها نبشته لن يستحق هذا الخاتم على من
عصى الرحمن كفته اند چون آدم ان انكشتري در انكشت كرد از انكشت ادم
چنان مي تافت كه افتاب كه در دنيا تابد درختان وديوار بهشت ازان روشن شده ومير
بهشتان ازان بويا كشته پس چون آدم عاصي شد طار الخاتم من اصبعه از انكشت وي
بپريد كفته اند كه در شاخ سدرة المنتهى اويخت وكفته اند كه بر ركن عرش در اويخت
كفت الهي قد نقض عهدك وانك جعلتني لاهل الطهارة فقيل له استقر فلك الامان
وانك تبعث الى ولي من اوليائي يقال له سليمان بن داود لتدخل الدنيا كلها از اعنه
في طاعته ولا يملكه بعده احد وقلنا اهبطوا كفتيم همه فرو رويد آدم بكوه
بزمين هند فرو آمد وطعام وي از جو هندي بود وحوا بجده فرو آمد ومار باصفهان
فرو آمد وابليس بابله سوي مشرق وكفته اند آدم چون بزمين فرو آمد بالاء وي
از زمين تا باسمان بود از پس سر كه باسمان باز مي نهاد بان موي از سر وي باز شد
اين صلع در فرزندان آدم ازانست آدم آواز فريشتكان مي شنيد وطواف فريشتكان
كرد عرش مجيد مي ديد وبوي بهشت مي يافت واستيناس بان مي كرفت روي جابر
بن عبد الله ان آدم عليه السلم لما اهبط الى الارض هبط بالهند وان راسه كان ينال
السماء وان الارض شكت الى ربها ثقل آدم فوضع الجبار يده على راسه فانحط منه
سبعون ذراعا فلما اهبط قال رب هذا العبد الذي جعلت بيني وبينه عداوة ان
لم تعني عليه لا اقوى عليه فقال لا يولد لك ولد الا وكلت به ملكا قال رب زدني
قال اجازي بالسيئة السيئة وبالحسنة عشرا الى ما اريد قال رب زدني
قال باب التوبة مفتوح ما دام الروح في الجسد فقال ابليس يا رب هذا العبد
الذي اكرمته ان لم تعني عليه لا اقوى عليه قال لا يولد له ولد الا ولد لك ولد
قال رب زدني قال تجري مجرى الدم وتتخذ في صدورهم بيوتا
قال رب زدني قال اجلب عليهم بخيلك ورجلك وشاركهم في الاموال

الاموال والاولاد قوله تعالى بعضكم لبعض عدو شما دشمن يكديكر وبر يكديكر كماشته دشمني ابليس
وآدم وفرزندان آنست كه بروي حسد برد واورا سجود نكرد وكفت انا خير منه ودشمني آدم وفرزندان
با ابليس ازانست كه ابليس بالله كافر شد ونافرماني كرد ودشمن داشتن كافران ومخالفان حق
واجبست لقوله تعالى لا تتخذوا عدوي وعدوكم اولياء وقال تعالى لا تجد قوما يومنون بالله واليوم
الاخر يوادون من حاد الله ورسوله ودشمني آدميان با مار آنست كه مصطفى كفت ما سالمناهن منذ حاربناهن
مي كويد اين محاربت آنست كه ابليس را بهشت برد تا آدم را وسوسه كرد وسيل رسول الله صلى الله عليه وسلم
عن قتل الحيات فقال خلقت هي والانسان كل واحد منهما عدو لصاحبه ان راها افزعته وان لدغته
اوجعته فاقتلها حيث وجدتها وقال صلى الله عليه وسلم اذا ظهرت الحية في المسكن فقولوا لها انا
نسالك بعهد نوح وبعهد سليمان بن داود الا تؤذينا فان عادت فاقتلوها ولكم في الارض مستقر ومتاع
مستقر ومتاع كيتي است قرارگاه ومعيشت وحين مرگ است وقيامت كيتي بخلق سپرد وخلق را بمرگ
سپرد مي كويد شما را در زمين است قرارگاه ومعيشتي هر كس را تا مرگ وخلق را تا قيامت واصل متاع
منفعت است چنانكه كفت جعلناها تذكرة ومتاعا للمقوين متاعا لكم ولانعامكم وطعام متاعا لكم
غير مسكونة فيها متاع لكم ومنه متعة المطلقة والمتاع الآلات التي ينتفع بها كقوله تعالى ابتغاء
حلية او متاع زبد مثله والى حين هنكام است چنانكه كفت اثاثا ومتاعا الى حين بعضي علما كفته اند
كه الله تعالى ادم را از بهشت آن روز بيرون كرد كه با فريشتكان مي كفت اني جاعل في الارض خليفة
آدم كه در زمين خليفه مي بايست كه باشد در بهشت چون ماندي وخبر درستست از مصطفى صلوات
الله عليه كه كفت التقى آدم وموسى فقال موسى يا آدم انت ابونا خلقك الله بيده ونفخ فيك من روحه
واسجد لك ملائكته خيبتنا واخرجتنا من الجنة فقال آدم انت موسى كلمك الله تكليما وخط لك التوراة
بيده واصطفاك برسالته فكم وجدت في كتاب الله وعصى آدم ربه فغوى قال باربعين سنة قال
فتلومني على امر قدره الله علي قبل ان يخلقني باربعين سنة قال فحج آدم موسى عليهما الصلوة
والسلم خلافست ميان علما كه بر انبيا معاصي رود يا نه ومذهب اهل حق درين مسئله آنست كه كبائر
البته روا نيست كه ايشان پاكان وكزيدكان حقاند يقول الله تعالى الله يصطفي من الملائكة رسلا
ومن الناس وصاحب الكبائر فاسق است ونسبت پيغامبران با فسق كفرست والحاد وانكس كه از وي

کبیره آید در دنیا محدود است و در دنیا معذب و پیغامبران ازین معصوم اند و رب العالمین خلق را
بر طاعت رسول خواند و فرمان وی بردن و رسالت وی شنیدن و قبول کردن واجب کرد گفت اطیعوا
الله واطیعوا الرسول جای دیگر گفت ان جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا یعنی لا تقبلوا من الفساق
شیئا این دلیل است که بر ایشان فسق و کبایر نرود اما نوعی صغایر بر ایشان روا داشته اند بحکم
ظاهر قرآن که جا بجا بر آن دلالت میکند در حق آدم گفت وعصی آدم ربه فغوی و حکایت از وی
ربنا ظلمنا انفسنا و در حق یونس گفت سبحانک انی کنت من الظالمین و در حق موسی انی ظلمت
نفسی فاغفر لی و در حق مصطفی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر و در حق داود فاستغفر ربه
و در حق یوسف وهم بها لولا ان رای برهان ربه وقال تعالی وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة
بالسوء الا ما رحم ربی الی غیر ذلک من الآیات الدالة علی ان صغائر الذنوب تجری علیهم ومن ستر
من ذکرها کان ذلک من قصور رای وضعف علم اذ لیس فی تلک الصغائر للانبیاء معاب ولا ینسبون
الی سباب اذ لم یکن ذلک عن اعتقاد متقدم ولا نیة صحیحة ولا همة بمعاودة ولهذا یقال عصی آدم وغوی
ولا یقال هو عاص وغاو وهذا حسن لمن تامله اما وجه حکمت در زلات انبیا گفته اند تا خود
معجب نشوند و معمول در حالت انکسار بر زبان افتقار عذری می خواهند و نیازی می نمایند روی
ان داود علیه السلم قال یا رب لم اوقعتنی فی الذنب قال لانک قبل الذنب تدخل علی کما تدخل
الملوک علی عبیدهم والآن تدخل علی کدخول العبید علی ملوکهم و نیز کسی که هرگز هیچ زلت از
وی نیاید و پیوسته بر طهارت و عصمت رود حال عاصیان نداند و از شکستگی و سوختگی ایشان
خبر ندارد و از بهر ایشان شفاعت نکند الا تری ان داود علیه السلم کان قبل الذنب یقول
اللهم اهلک العصاة فلما وقع فی الذنب قال اللهم اغفر للعصاة واغفر لداود معهم اما
سهو و غلط اگر کسی پرسد که بر انبیا جایز است یا نه جواب آنست که هر پیغامبر که از الله گزارند
و هرچه از وحی حق گویند ایشان را غلط و سهو بر ایشان در آن روا نیست در هیچ چیز که اگر در یک چیز
غلط روا باشد پس در همه محتمل بوذ اما در امر انجه در دلها و بر زبانها مقرر شد و وجوب آن ثابت
گشت حکم آن پس از آن اگر ایشان را در آن سهوی افتد یا غلطی رود جایز بود والدلیل علی ذلک
حدیث ذی الیدین فانه صلی الله علیه اقتصر فی احدی صلوتی النهار علی رکعتین فلما ذکر تذکر فبنی

علیها حتی اتمها اربعا لان وجوبها کان متقررا علی الاربع رکعات ولم یکن ذلک فی ابتدا ما بلغ عن الله
سبحانه وتعالی فجاز له فیه السهو والغلط مسئله اگر کسی گوید خوردن آدم از آن شجره بارادت
حق بوذ و ابلیس را هم از ارادت بوذ از چه مستوجب لعنت گشت و ارادت وی مخالف ارادت
حق نبوذ جواب وی از دو وجه است یکی آنست که خالق را رسد بحجت قهر کاری و پادشاهی که خلق
خوذ را عقوبت کند نی بسبب معصیت یا بسبب معصیت اما آن عقوبت که نی سابقه معصیت است تعذیب
اطفال است و بهایم و دیوانگان که عقل ندارند ایشان را گاه گاه تعذیب کند بگرسنگی و تشنگی و وبا و بلا
و غرق و حرق و امثال این و ایشان را سابقه معصیت و مقدمه جرم نیست و قومی را بسبب معصیت
تعذیب کند چنانکه در حق قومی گفت وکلا اخذنا بذنبه اصبناهم بذنوبهم فاهلکناهم بذنوبهم
و هر دو وجه از خدای راست است و عدلست در آن بیداد نه بیداد آن بوذ که کسی کاری کند که
وی را آن کار نرسد نا حقی بروی لازم است که آن حق فرو می گذارد و رب العالمین از هر دو
پاک است و منزه پس لعن و طرد ابلیس نه بمقابله جرمی است یا از آنکه مراد وی مخالف مراد حق بوذ
یا موافق بوذ بلک بسابقه ازلی است و در ازل حکم کرد بشقاوت وی و او را براند نه که او خود
چنانکه خلقی را گفت ولقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن والانس و ابلیس را علی الخصوص گفت وکان
من الکافرین وقد قال فی محکم تنزیله لا یسال عما یفعل وهم یسالون جواب دیگر آنست که
ارادت ابلیس موافق ارادت حق نبوذ که کار آدم که ارادت حق آن بوذ که از آن درخت بخورد
تا مستحق آن شود که وی را از بهشت بیرون کنند و با چیزی نقل کنند از بهشت شریفتر و عالی تر
و آن اصطفائیت واجتبائیت و توبت و رسالت و کمال محبت است و ارادت ابلیس آن بوذ که
از آن درخت نخورد تا بسخط و غضب حق رسد و کافر شود و بذبخت گردد پس ابلیس بان مراد
خوذ نرسید و ملعون و مطرود گشت و آدم بمراد حق رسید و بعنایت حق بتوبت و رسالت رسید
فتلقی آدم من ربه کلمات تلقی و تلقن یکیست روی ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یتلقی الوحی من جبریل
ای یاخذه ویتقلبه فتلقی می گوید فرا گرفت آدم از تلقین الله سخنانی ابن کثیر خواند فتلقی آدم من ربه
کلمات آدم بنصب و کلمات برفع یعنی رسید بآدم و بروی آمد از خدا و بروی سخنانی و علما را اختلاف
است که آن سخنان چه بوذ عکرمه و سعید بن جبیر و حسن گفتند ربنا ظلمنا انفسنا تا آخر آیت بوذ

بتلقنه

وان موافق قرآنست ونجات آدم لایق عبد الله مسعود گفت ان احبّ الکلام الی الله ما قال ابونا
حین اقترف الخطیئة سبحانک اللهمّ وبحمدک تبارک اسمک وتعالی جدّک لا اله الا انت ظلمت نفسی
فاغفر لی انّه لا یغفر الذّنوب الّا انت اینست کلمات که ازحق گرفت بقول ابن مسعود امّا قول
ابن عبّاس آنست که کلمات آن بود که گفت یا ربّ الم تخلقنی بیدک قال بلی قال الم تنفخ فیّ من روحک
قال بلی قال الم تسبق الی رحمتک غضبک قال بلی قال الم تسکنّی جنّتک قال بلی قال فلم اخرجتنی منها قال
بشوم معصیتک قال یا ربّ ارأیت ان تبت واصلحت اراجعی انت الجنّة قال بلی قال فهذه هی الکلمات
عبید بن عمیر گفت قال آدم یا ربّ اشیء کتبته علیّ قبل ان تخلقنی ام شیء ابتدعته من قبل نفسی قال بل شیء
کتبته علیک قبل ان اخلقک قال فما کتبته علیّ فاغفر لی وگفته اند آدم بر ساق عرش نبشته دید
لا اله الّا الله محمّدٌ رسول الله چون در زلّت افتاد مصطفی را صلوات الله علیه شفیع گرفت گفت خداوندا
بحق محمّد که مرا بیامرزی ربّ العالمین گفت از چه شناختی اورا و بمن شفیع آوردی گفت بر ساق عرش
نام وی قرین نام تو دیدم دانستم که بنده است بر تو عزیز الله گفت لاجرم آمرزیدم از اینجا گفت مصطفی
صلوات الله علیه کنت نبیّا وآدم مجبول فی طینته فلقد کنت وسیلته الی ربّی وگفته اند کلمات که
آدم از حق گرفت حروف تهجّی است که مفردات الفاظ ومقدّمات از آن مرکّبست واز مفردات بمقدّمات
ادلّه واخبار مرکّب است واز ادلّه صحیحه واخبار صادقه بحقایق علوم رسند واز حقایق علوم باعمال
صالحه رسند وانکه بمجموع علم وعمل ایمان حاصل شود ومتحقّق گردد وبحصول ایمان بنده بحقیقت توبه رسد
ومحبوب ربّ العزّة گردد چنانکه گفت انّ الله یحبّ التّوّابین ویحبّ المتطهّرین اینست که ربّ العالمین
گفت فتاب علیه توبت بپذیرفت خدای عزّ وجلّ از آدم وبا خود آورد اورا توبت نامی است چند درا
ونواخت را وتوّاب نامی است از نامها الله وهو یرجع الی تیسیر اسباب التّوبة لعباده مرّة بعد اخری
بما یظهر لهم من آیاته ویسوق الیهم من تنبیهاته ویطلعهم علیه من تخویفاته وتحذیراته حتّی اذا اطّلعوا
بتعریفه علی غوایل الذّنوب استشعروا والخوف بتخویفه رجعوا الی التّوبة فرجع الیهم فضل الله بالقبول
توّاب اوست که اسباب توبت بنده را میسّر او کرداند وبنده را بر توبت دارد انکه بفضل ورحمت خود
این توبت وی قبول کند توّاب اوست که بپذیرد باز آینده را ونیکو نیوشد عذر عذرخواهان را او
بنواز صلح جویان را انکه نام رحیم به توّاب پیوست که آخر کرد از نواخت بنده وبنده فن توبت رحمت

وفضل خود کرد نه باستحقاق بنده که بنده را بر خدا وحقّی نیست روی عن قتادة انّ الیوم الّذی
تاب الله فیه علی آدم کان یوم عاشوراء ومنه قول النّبی صلی الله علیه وسلّم انّ نوحا هبط من السّفینة
علی الجودیّ فی یوم عاشوراء فصام نوح وامر من معه بالصّیام شکرا لله عزّ وجلّ قال وفی یوم عاشورا
تاب الله عزّ وجلّ علی آدم وعلی مدینة یونس وفیه فلق البحر لبنی اسرائیل وفیه ولد ابرهیم وعیسی
علیهما السّلم وعن عایشة رضی الله عنها قالت لمّا اراد الله تعالی ان یتوب علی آدم علیه السّلم طاف
سبعا بالبیت والبیت یومئذ لیس بمبنی هی ربوة حمراء ثمّ قام وصلّی رکعتین ثمّ قال اللهمّ انّک تعلم
سرّی وعلانیتی فاقبل معذرتی وتعلم حاجتی فاعطنی سؤلی وتعلم ما فی نفسی فاغفر ذنوبی اللهمّ
انّی اسألک ایمانا ثابتا باشر قلبی ویقینا صادقا حتّی اعلم انّه لا یصیبنی الّا ما کتبت لی والرّضا بما
قسمت لی فاوحی الله تعالی الیه انّی قد غفرت لک ولم یأتنی احد من ذرّیّتک فیدعونی بمثل ما دعوتنی
به الّا غفرت له وکشفت غمومه وهمومه ونزعت الفقر من بین عینیه واتّجرت له من وراء کلّ تاجر
وجائته الدّنیا وهی راغمة وان کان لا یریدها وقد روی ذلک مرفوعا ایضا الی النّبی صلی الله علیه
وسلّم قلنا اهبطوا منها جمیعا این هبوط از بهشت است تا باسمان ودر آیت اوّل گفت وقلنا اهبطوا
بعضکم لبعض عدوّ آن هبوط از اسمانست تا بزمین تا معلوم شود که مردو یکسان نیست ودر قرآن
تکرار بی فایده نیست قلنا اهبطوا منها جمیعا گفتیم فرو روید همگان هم آدم وحوّا وابلیس
فامّا یأتینّکم ما صلت است ونون مبالغه صلت سخن فان یأتکم است می گوید اگر بشما اید یعنی چون
بشما آید چنانکه پارسی گویان گویند اگر یکبار باد سرد بر خیزد خود بینی یعنی چون باد سرد بر خیزد
هدی پیغامی وبیانی ونشانی پیغام کتاب است وبیان حلال وحرام ونشان معجزه قتاده گفت هدی
یعنی محمّدا صلی الله علیه وسلّم فمن تبع هدای لفظ عام است ومعنی خاص ای من تبع هدای من بنی آدم
دون ابلیس فانه خارج منه لانّه آیس من رحمة الله عزّ وجلّ قال الله تعالی وانّ علیک لعنتی الی یوم
الدّین وقال لاملأنّ جهنّم منک وممّن تبعک منهم اجمعین فمن تبع هدای می گوید هر کس که بپذیرد به
پیغام ونشان من وبر ایستد بر پی راهنمونی من بر زبان فرستاده من فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون
فلا خوف منصوب بی تنوین قراة یعقوب است می گوید بیمی نیست برایشان وهیچ اندوهگن نباشند
فردا در قیامت چنانکه جائی دیگر گفت فلا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون مرحبا اصناف خیر

وعافیت است وضروب نعمت در تحت این دو حکمت است از بهر آنکه تا از رنج و آفات نرهد
بی بیم نشود وتا بهره لذت نیست نرسد اندوه فوت از و زایل نشود اگر کسی گوید چونست که الله
تعالی اینجا نفی خوف از دوستان خود کرد و بر کرانیدن خوف ایشان از کمال نعمت شمرد و جایی
دیگر ایشان را بخوف بستود گفت تخشون ربهم ویخافون سوء الحساب جواب آنست که این نفی خوف
هر چند بلفظ خبرست اما بمعنی نهی است یعنی لا تخافوا ولا تحزنوا جواب دیگر آنست که آن خوف
که ایشان را دران بستود در دنیاست اما در عقبی ایشان را همه امن و راحت است چنانکه در خبرست
من خاف الله فی الدنیا آمنه الله فی الآخرة وعلی ذلک قال الله عز وجل حکایة عنهم وقالوا
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن وقال تعالی لا یحزنهم الفزع الاکبر والذین کفروا وکذبوا
بآیاتنا الکفر ضربان احدهما کفران النعمة والثانی تکذیب بالله عز وجل کفر بر دو قسمست
یکی کفران نعمت چنانکه در قصه سلیمان پیغامبر گفت لیبلونی أأشکر ام اکفر دیگر سر باز زدن
از توحید چنانکه کفر کافران پس یکی از اقرار بیگانگی الله سر باز زدن چنانکه بت پرستان اند
ویکی از اقرار بنبوت محمد علیه الصلوة والسلم سر باز زد چنانکه ترسایان وجهودان اند و یکی
از فرمان الله سر باز زد چنانکه ابلیس است پس رب العالمین درین آیت همه را فراهم گرفت
وگفت والذین کفروا ای ستروا نعم الله علیهم وکذبوا بآیاتنا وآیات الله حججه وادلته علی وحدانیته
علیهم
وما جاءت به الرسل من الاعلام والشواهد علی ذلک می گوید ایشان که نعمت خداوند خود را ناسپاس
آمدند ومنت وافضال او بر خود بپوشیدند وسخنان ونشان او دروغ شمردند ورسانندهٔ را راستگو
نداشتند وفرمان نبردند اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون اهل آتش ایشان اند که جاوید در آن اند
ایشان را می کنند از آن رهای نه و از آن بیرون آمدن نه واین در قرآن بجای است چنانکه گفت فی
جهنم خالدون وفی العذاب هم خالدون این نهایت قصه آدم است و از اینجا قصه بنی اسرائیل در گرفت
وسخن در آن رود ان شاء الله تعالی

النوبة الثالثة

قوله تعالی واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم الآیة جلیل است وجبار خدای جهان وجهانیان
کردگار نام دار نهان دان قدیم الاحسان وعظیم الشأن نه بر دانستهٔ خود منکر نه از بخشیدهٔ
خود پشیمان نه بر کردهٔ خود بتاوان خداوندی که بستایش خود می آراید وبستایش خود بجشم

دیگری نشست می نماید ابلیس نومید را از آتش بیافرینند و هر سه در منتهی وی را جای دهند
ومقربان حضرت را ابطال علم پیش وی فرستند تا این همه منقبت و مرتبت رقم شقاوت بر وی
کشند ونار لعنت بروی بندند آدم را از خاک تیره بر کشند وملاء اعلی را چاکران پایه تخت او کنند
وکسوت عزت در وی پوشانند وتاج کرامت بر فرق او نهند ومقربان حضرت را گویند اسجدوا
لآدم هم آثار بیارند که آدم را بر تختی نشانند که آن هفصد پایه بود از پایه تا پایه هفصد
ساله راه فرمان آمد که یا جبرئیل ویا میکائیل شما که رئیسان فریشتگانید این تخت آدم بر گیرید
وبآسمانها بگردانید تا شرف ومنزلت وی بدانند ایشان که گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها
آنگه آن تخت آدم را برابر عرش مجید بنهادند وفرمان آمد ملائکه را که شما همه سوی تخت آدم روید
وآدم را سجود کنید فریشتگان آمدند وآدم نگریستند همه مست آن جمال گشتند

رویی که خدای آسمان آراید
کی دست مشاطه را ببیند شاید

جمالی دیدند بی نهایت تاج خلق الله آدم علی صورته بر سر حلة ونفخت فیه من روحی در بر طراز
یحبهم ویحبونه بر آستین عصمت

هر چند غریبیم و دل اندر وائیم
ما جا که آن روی جهان آرائیم

وهب منبه گفت در وصف خلقت آدم قال لما خلق الله تعالی آدم خلقه فی احسن صورة والبسه حلی الجنة
وختمه فی عشرة اصابع وخلخله فی ساقه والبسه الاساور فی ساعدیه وتوجه بالتاج والاکلیل علی
راسه وجبینه وکناه بأحب اسمائه وقال له یا ابا محمد ادر فی الجنة وانظر هل تری لک شبها او
خلقت احسن منک خلقا فطاف آدم فی الجنة وزها وخطر فی الجنة فاستحسن الله ذلک منه
فناداه من فوق عرشه اذ زه یا آدم فمثلک من زها احببت شیئا فخلقته فردا الفرد فنقل الله ذلک
الزهو فی ذریته فهو فی الجهال النخوة وفی الملوک الکبر وفی الاولیاء الوجد جان وجهان بدولت
بازی نیست وسعادت بهائی نیست رنج روزگار وکدکار ابلیس دید و بهشت آدم رسید طاعت
بی قیمت ابلیس را بود وخطاب اسکن انت وزوجک الجنة آدم یافت آورده اند که ابلیس وقتی
بآدم رسید گفت یا آدم بدان که ترا روی سپید نه از آن شد وما را سیاه غره مشو که مثال ما همچنانست
که باغبانی درخت بادام نشاند در باغ و بادام بر آید آن بادام را بدکان بقال برند وبفروشند

یکی رامشتری خداوند شادی باشد و یکی رامشتری خداوند مصیبت آن مرد مصیبت زده اگر
بادامها را روی سیاه کند و بر تابوت آن مرده خویش می پاشد و خداوند شادی آنرا با شکر امیزد
و میهمان سپید روی بر شادی خود نثار کند یا آدم آن بادام سیاه که بر سر آن تابوت می ریزند
ماییم و آنچه بر سر آن شادی نثار می کنند کار دولت تو است اما دانی که باغبان یکی است و
آب از یک جوی خورده ایم اگر کسی را کار با گل افتد گل بوید و اگر کسی را کار با باغبان افتد خار
در دیده زند

کفتم که بعشق هم قرینت باشم — همواره نشسته پیش رویت باشم
اندیشه غلط کردم و دور افتادم — من جا که پاسبان کویت باشم

ذوالنون مصری کفت در بادیه بودم ابلیس را دیدم که چهل روز سر بسجود نهاده بود که بر نداشت
کفتم یا مسکین بعد از بیزاری و لعنت این همه عبادت چیست کفت یا ذوالنون اگر من از بندگی معزولم
او از خداوندی معزول نیست

شعر

سوزنده شد ای نگار دهر من و تو — پر شد ز حدیث ما بشهر من و تو
چون قسمت وصل کرده اند باز ازل — هیچ آمد و کفت و کوی بهر من و تو

سهل عبدالله تستری کفت روزی بر ابلیس رسیدم کفتم اعوذ بالله منک کفت یا سهل ان کنت تعوذ
بالله منی فانی اعوذ بالله من الله یا سهل اگر تو می کویی فریاد از دست شیطان من می کویم
فریاد از دست رحمن کفتم یا ابلیس چرا سجود نکردی آدم را کفت یا سهل بگذار مرا ازین سخنان بیهوده
اگرت بحضرت راهی باشد بکو که این بیچاره را نمی خواهی بهانه بر وی چه نهی یا سهل همین ساعت بر سر
خاک آدم بودم مرا بارها آنجا سجود بردم و خاک تربت وی بر دیده نهادم بعاقبت این ندا شنیدم که
لا تتعب فلسنا نریدک

شعر

پیش تو بهی چنان تباه افتادست — کز وی همه طاعتی گناه افتادست
این قصه نه زان روی چو ماه افتادست — کین رنگ گلیم ما سیاه افتادست

سهل کفت انکه نبشته بمن داد که این برخوان و من بخواندن آن مشغول شدم و از من غایب گشت در آن
نبشته این بود ان کنت اخطات فما اخطاء القدر ان شئت یا سهل فلمنی او فذر
بویزید بسطامی قدس الله روحه کفت که از الله بخواستم تا ابلیس را بمن نماید وی را در حرم یافتم او را
در سخن آوردم بسخنی زیرکانه می کفت کفتم یا مسکین با این زیرکی امر حق چرا دست بداشتی کفت یا بایزید
آن امر ابتلا بود نه امر ارادت اگر امر ارادت بودی هرگز دست بنه داشتمی کفتم یا مسکین مخالفت
حق است که ترا بدین روز آورد کفت مه یا بایزید المخالفة تکون من الضد علی الضد و لیس
لله ضد والموافقة من المثل للمثل ولیس لله مثل افتری ان الموافقة لما وافقته کانت منی کلا انما
منه ولیس لاحد علیه قدرة و انا مع ما کان ارجوا الرحمة فانه قال ورحمتی وسعت کل شیء وانا شیء
فقلت تبعه شرط التقوی فقال مه الشرط یقع ممن لا یعلم بعواقب الامور وهو رب لا یخفی علیه شیء
ثم غاب عنی فانما الشیطان عنها این عجب نگر که از اول رهی را بنواخت شغلهاش بر ساخت
بلکی غوغا فرستاد و ساخته بر انداخت و هم چوکان عتاب آرد پیر طریقت کفت الهی
دوستان را بخصمان می نمایی درویشان را بغم و اندوهان می دهی بیمار کنی و خود بیمارستان کنی درمانده
کنی و خود درمان کنی از خاک آدم کنی و با وی چندان احسان کنی سعادتش بر سر دیوان کنی
و بفردوس او را مهمان کنی مجلسش روضه رضوان کنی ناخوردن کندم با وی پیمان کنی و خوردن
آن در علم غیب پنهان کنی آنکه او را بزندان کنی و سالها گریان کنی جباری تو کار جباران کنی
خداوندی کار خداوندان کنی تو عتاب و جنگ همه با دوستان کنی پیر طریقت را پرسیدند
که در آدم چه کویی در دنیا تمامتر بود یا در بهشت کفت در دنیا تمامتر بود از بهر آنکه در بهشت در نعمت
خود بود در دنیا در نعمت عشق آنکه کفت نگر تا ظن نبری که از خواری آدم بود که او را از بهشت بیرون
کردند نبود که آن از علو همت آدم بود متقاضی عشق بدر سینه آدم آمد که یا آدم جمال معنی کشف
کردند و تو بنعمت دار السلام بماندی آدم جمالی دید بی نهایت که جمال بهشت در جنب آن ناچیز
بود همت بزرگ وی دامن وی کرفت که اگر سر کنج عشق خواهی باخت بر نخت که باید باخت

کرا با تن و جان بعشق باید پرورد — باری غم عشق چون تویی باید خورد

فرمان آمد که یا آدم کنون قدم در کوی عشق نهادی از بهشت بیرون شو که این سرای راحت است
و عاشقان در دنیا با سلامت دار السلام چه کار همواره حلق عاشقان در حلقه دام بلا باد

عشقت بدر من آمد و در زد — در باز نکردم آتش اندر در زد

آدم نه خود شد که او را بردند نه خود خواست که او را خواستند فرمان آمد که مخدره معرفت را کفوی باید

تا نامزد وی شود هشتاد هزار عالم بعضها فرو کردند کفوی بدست نیامد که قرآن مجید خبر داده
بود لیس کمثله شیء کروبیان و مقربان درگاه عزت سر برآوردند که تا مگر این تاج بر فرق
ایشان نهند و مخدرهٔ معرفت نامزد ایشان کنند ندا در آمد که شما معصومان و پاکان حضرت
اید و مسبحان درگاه عزت اگر نامزد ایشان کنیم گویند این از بهر آن نیست که ما را باوی خود
کفاءتی است از روی قدس و طهارت و حاشا که احدیت را کفوی یا شبهی بود لم یلد ولم
یولد ولم یکن له کفوا احد عرش با عظمت و بهشت با زینت و آسمان با رفعت هر یکی در طمعی افتادند
و هیچ یک بمقصود نرسیدند ندا آمد که چون کفوی بدید نیامد مخدرهٔ معرفت را ما بفضل
خود خاک افکنده برداریم و نامزد وی کنیم والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها مثال
این پادشاهی است که دختری دارد و در مملکت خود کفوی نمی یابد آن پادشاه غلامی از زمین خود
بر کشد و او را مملکت و جاه و عز سازد و بر لشکر امیری و سالاری دهد آنگه دختر خویش بوی دهد
تا همه کرم وی در آن پیدا شود و هم شایسته وصلت گردد همچنانکه آدم خاکی همین است هم از اول
او را نشانه تیر خود ساخت یک تیر شرف بود که از کمان تخصیص بید صفت بینداخت نهاد آدم
هدف آن تیر آمد

شعر

یک تیر بنام من ز ترکش برکش — وانگه بکمان عشق سخت اندر کش
گر هیچ نشانه خواهی اینک دل و جان — از تو زدنی سخت و ز من آهی خوش

پس چون تیر بنشانه رسید خبر داد مصطفی علیه السلم در عالم حکم که خلق الله آدم علی صورته و طوله
ستون ذراعا و خبر هست که رب العالمین قبضهٔ خاک برداشت و آدم را از آن بنگاشت پس
انگشتی و نزدیکی بجای رسید که چون وی را از بهشت سفر فرمود تا بزمین گفت خداوندا مسافران
بی زاد نباشند زاد ما درین راه چه خواهی داد رب العالمین سخنان خویش او را بشنوانید و کلماتی
چند او را تلقین کرد گفت یا آدم یاد کرد ما ترا درین غریبستان زاد دست و از پس آن روز معاد ترا
دیدار ما میعاد دست اینست که رب العالمین گفت فتلقی آدم من ربه کلمات آنگه سربسته گفت
و تفصیل بیرون ننهاد تا اسرار دوستی بیرون نیفتند و قصهٔ دوستی پوشیده بماند

فقلت لها قفی فقالت قاف — لم یقل وقفت ستراً علی الرقیب — ولم یقل لا اقف مراعاة لقلب الحبیب

اهل

اهل اشارت گفته اند هر چند که زبان تفسیر باین ناطق نیست اما احتمال کند که دوستان بوقت
وداع گویند اذا خرجت من عندک فلا تنس عهدی وان تقاصر عنک یوما خبری فلا یا کان
تؤثر علینا غیری یا آدم نگر تا عهد ما فراموش نکنی و دیگری را بر ما نگزینی و زبان حال جواب میدهد

دلی کو با تو همراه است و همبر — چگونه مهر بندد جای دیگر
دلی کورا تو هم جانی و هم هوش — از آن دل چون شود یاد تو فراموش

قوله تعالی

یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب
اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم یاد کنید نواخت من که شما را نواختم و آن نیکوی که با شما کردم
و اوفوا بعهدی و با نائید پیمان مرا • اوف بعهدکم تا باز آیم شما را به پیمان شما • وایای فارهبون
و از من بترسید • وآمنوا و استوار گیرید و بگروید • بما انزلت بانچه فرو فرستادم از پیغام و کتاب
مصدقا لما معکم استوار گیر و گواه آن کتاب را که شماست • ولا تکونوا اول کافر به و اول کافری
مباشید بکتاب و فرستادهٔ من • ولا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا و بفروختن نامه و سخنان من و پیغامها
من بها اندک مخرید و رشوت مستانید تا سخنان من پنهان کنید • وایای فاتقون و از خشم و
عذاب من بپرهیزید • ولا تلبسوا الحق بالباطل و حق بباطل میامیزید • وتکتموا الحق و آنچه
حق است و راست از نبوت مصطفی پنهان مکنید • وشما میدانید که او رسول حق است • واقیموا
الصلوة و نماز بپای دارید • وآتوا الزکوة و زکوة بدهید • وارکعوا مع الراکعین و با نمازگزاران
نماز کنید • اتأمرون الناس بالبر مردمان را بنیکی می فرمائید • وتنسون انفسکم و خویشتن را فرو
گذارید و نفرمائید • وانتم تتلون الکتاب و شما نامهٔ من میخوانید • افلا تعقلون در نمی یابید
واستعینوا بالصبر والصلوة یاری خواهید بشکیبائی و نماز • وانها لکبیرة و شکیبائی و نماز کردن
باری گرانست و شغلی بزرگ • الا علی الخاشعین مگر بر فروشکسته دلان و تیمارداران • الذین
یظنون ایشان که بی گمان می دانند • انهم ملاقوا ربهم که ایشان با خداوند خویش هم دیدار
خواهند بود و او را خواهند دید • وانهم الیه راجعون و بی گمان می دانند که ایشان با وی خواهند
گشت • یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب • اذکروا نعمتی یاد کنید نواخت و نعمت من • التی
انعمت علیکم آن نیکوی که با شما کردم و نواخت که بر شما نهادم • وانی فضلتکم علی العالمین و شما را افزونی

وانتم تعلمون صح

وبیشی دادم بر جهانیان روزگار شما • واتقوا یوما و بپرهیزید از آن روزی • لا تجزی نفس عن نفس شیئا که بسند ینه نبود و بکار نیاید کس را هیچ چیز • ولا یقبل منها شفاعة و از هیچ تن نه پذیرند شفاعت شفیع • ولا یؤخذ منها عدل ولا هم ینصرون و از هیچ تن فدا نستانند و وی را باز نفروشند و ایشان را فردا بر الله یاری ندهند • هـ

النوبة الثانیة قوله تعالی یا بنی اسرائیل ابتداء قصه بنی اسرائیل است و سخن با ایشان پس از هجرت در روزگار مقام مصطفی علیه السلام بمدینه اول منتها خود و نواختها خود بر ایشان یاد کرد آنگه کلها ایشان در پیوست و در سه حجت الزام کرد و تاوان بیان کرد و تهدید بعهد کرد یا بنی اسرائیل مردان و زنان را می گوید سخن آن که در بنی آدم ذکر پسران کرد و دختران در آن داخل اند و عرب بسیار گوید اخوانی و بدین مردان و زنان را خواهند و اسرائیل نام یعقوب بن اسحق بن ابرهیم است صلوات الله علیهم اجمعین و پنج کس را در قرآن از پیغامبران هر یکی دو نام است محمد و احمد و الیاس و الیاسین و یونس و ذو النون و عیسی و مسیح و یعقوب و اسرائیل و هر قرآن شش جای ایشان را بدین ندا باز می خواند و اصل ایشان دوازده پسر یعقوب اند و رب العالمین ایشان را در قرآن اسباط خوانده است چنانکه عرب را قبائل گفت و در بنی اسرائیل نبوت در یک سبط بود و ملک در یک سبط نبوت در فرزندان یوسف و ملک در فرزندان یهودا وهب منبه گفت پنج تن از بنی اسرائیل هم زیر یوستنیم از ما می شنند و خوشا انکو که بر جوب افکنده بود به بیست و اندکس بر می کرفتند و اسرائیل نام عبری است که بدین لفظ اند چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و شمخائیل صاحب بر اتها نماز نست و حزقیل نام پیغامبری از پیغامبران بنی اسرائیل معنی این همه عبد الله است اسر نام بنده و ایل نام خدای عز و جل یا بنی اسرائیل ایشان را بر خواند آنگه نعمت خود یاد ایشان داد گفت اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم جهودان بنی اسرائیل را می گوید ایشان که در عهد رسول صلی الله علیه وسلم بودند اهل توریت و مقام ایشان بمدینه رب العالمین آن نواختها و آن نیکوییها که با پدران ایشان کرده است یاد ایشان می دهد می گوید اذکروا یاد آرید و فرا هوش کنید آن نواخت که بر پدران

ثما

شما فا دم هم از ایشان پیغامبران فرستادم با ایشان و ایشان را کتاب دادم و از بهر ایشان دریا شکافتم تا ایشان را از دشمن برهانیدم پس از آن جویها روان ایشان را از سنگ براندم و در تیه از ابر بر سر ایشان سایه افکندم و من و سلوی بی رنج ایشان را روزی دادم و در شب تاریک ایشان را بجای شمع عمود نور فرستادم تا ایشان را روشنائی داد این همه نعمت و شرف بدان شما را دادم و شرف بدان شرف فرزندان باشد اکنون بشکر آن چرا فرستادۀ من مصطفی را برا نداریذ و او را طاعت داری نکنید پس از آنکه در آن عهد با من کرده اید و پیمان با شما بسته ام و ذلک فی قوله تعالی و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه می گوید رب العالمین از اهل توریت پیمان ستذ که فرستادۀ مرا محمد برا راست داریذ و استوار وی راست گوئی و پیغام رسانی وی عرضه مانرا ایذا کنیذ و پنهان مداریذ انکه بوفاء این عهد با نام ذن انیشان در خواست گفت و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم یقال وفیت بالعهد و اوفیت و اوفیت بالعهد فانا موف والاختیار اوفیت و به نزل القرآن فی مواضع کثیرة می گوید باز آیید پیمان مرا تا باز آیم پیمان شما را آنچه گفتم نؤتکم کفلین من رحمته شما را دو بهرۀ تمام از مزد دهیم برحمت خویش یک مزد بر پذیرفتن کتاب اول و دیگر مزد بر پذیرفتن کتاب آخر پس هر که بوفاء عهد من باز آمد وی را دو مزد دادند چنانکه گفت اولئک یؤتون اجرهم مرتین و هر که پیمان شکست و کافر شد دو بار خشم خدا آمد بروی چنانکه گفت فباؤا بغضب علی غضب انکه ایشان را بر نقض عهد تهدید کرد گفت و ایای فارهبون گفته اند این اشارت بر اهد انست که در ترس لهبت مقام ایشان است و آمنوا بما انزلت و ایمان آرید بآنچه فرو فرستادم بمحمد صلی الله علیه وسلم از قرآن که موافق کتاب شماست که در آنچه در قرآنست از بیان نعت مصطفی و ثبوت نبوت وی که در توریت و انجیل همچنانست پس اگر قرآن را تکذیب کنید کتاب خود را تکذیب کرده باشید می کنید این ولا تکونوا اول کافر به یعنی بمحمد و بالقرآن اول کسی مباشید که تکذیب کنذ و منکر و ذکر آنکه در ضلالت پیشوا باشد و گناه پس روان بر شما نهند قال تعالی و لیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم و قال صلی الله علیه وسلم من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیمة و روا باشد که اول کافر به این ها کنایت از توریت نهند پس معنی آن بود که چون شما

نهشد

ذکر و نعت مصطفی که در توریت است بپوشید و بدان کافر شوید نجمله توریت کافر گشتید
همچون کسی که بیک ایت از قران کافر شد نه همه کافر شد نیفال انهم بنو قریظه و النضیر کانوا
اول کافر به ثم کفر به اهل خیبر و فدک فتابعت علی ذلک الیهود من کل ارض ولا تشتروا
بآیاتی ثمنا قلیلا این را سه معنی گفته اند یکی آنست که بآیات دین خواهد و ثمن قلیل
دنیا می گوید دنیا را بدین مخرید فان الآخرة خیر لمن اتقی و خدای عز و جل در قرآن جایها ذم
کرده است ایشان که دنیا بر دین اختیار کردند فقال تعالی ذلک بانهم استحبوا الحیوة الدنیا
علی الآخرة الآیة وقال تعالی بل تؤثرون الحیوة الدنیا وقال تعالی اولئک الذین اشتروا
الحیوة الدنیا بالآخرة الآیه معنی دیگر آنست که کعب اشرف و اصحاب او که علما جهودان
بودند نعت مصطفی صلوات الله علیه که در توریت خوانده بودند پنهان می داشتند از
سفله و عامه ایشان و از مهتران خویش که جنگ می کردند با رسول خدا بدان سبب رشوتها
می ستدند و می ترسیدند که اگر بیان نعت محمد کنند آن رشوتها از ایشان فایت شود
پس این آیت در شان ایشان آمد سدیگر معنی آنست که ابو العالیه گفت لا تاخذوا
علیه اجرا می گوید چون مسلمانی را دین حق در اموزید بدان مزد مخواهید و در توریت است
یا ابن آدم علّم مجانا کما علّمت مجانا وقال تعالی لنبیه علیه السلم قل ما اسالکم علیه من اجر
وایای فاتقون می گوید از من ترسید نه از دیگری که چون از من ترسید هیچ مخلوق را
از شما بترسند مصطفی علیه السلم گفت من خاف الله خوف الله منه کل شیء ومن لم یخف الله خوفه
من کل شیء اصل تقوی پرهیزکاری است و متقیان بر سه قسم اند مهینه و کمینه و میانه
کمینه آنست که توحید خود بشرک و اخلاص خود بنفاق و تعبد خود ببدعت نیالاید
و میانه آنست که خدمت بریا و قوت بشبهت و حال بتصنع نیالاید و مهینه آنست که نعمت
بشکایت نیالاید و جرم خود بحجت نیاراید و از دیدار منت نیاساید جای این متقیان
بهشت باقی است و نعیم جاودانی و ذلک فی قوله تعالی تلک الجنة التی نورث من عبادنا
من کان تقیا ولا تلبسوا الحق بالباطل گفته اند حق اینجا تصدیق توریت است و باطل
تکذیب قرآن می گوید تصدیق توریت بتکذیب قرآن تباه مکنید و گفته اند ابن خطاب

منافقان است که بظاهر کلمه شهادت می گفتند و آن حق بود و در دل کفر می داشتند که باطل بود
رب العالمین ایشان را گفت این شهادت ظاهر بکفر باطن بمیامیزید و گفته اند این خطاب با جهودان
قومی که می گفتند این محمد فرستاده حق است و راست گوی اما بقومی دیگر فرستاده اند نه بما و
بر ما نیست که بوی ایمان آریم الله تعالی گفت سخن شما حق است و آخر باطل آن حق با این باطل
بمیامیزید که او را بهمه خلق فرستاده اند بهمه رنگی که خلق اند و لهذا قال صلی الله علیه وسلم
بعثت الی الاحمر والاسود والابیض ابن عباس گفت حق اینجا توریت است و باطل آنچه
جهودان در آن آوردند از تحریف و تبدیل قتاده گفت حق دین اسلام است و باطل دین
جهودی و ترسائی می گوید دین حق با بدعت جهودان و آیین ترسایان میامیزید و گفته
اند حق صدق است و باطل دروغ یعنی که صدق با دروغ میامیزید مصطفی علیه السلم گفت علیکم
بالصدق فانه یهدی الی البر وهما فی الجنة وایاکم والکذب فانه یهدی الی الفجور وهما فی
النار وتکتموا الحق ای ولا تکتموا الحق راست گفتن و گواهی دادن و اقرار بعثت مصطفی
و صدق قرآن و پیغام پنهان مکنید وانتم تعلمون و خود میدانید که در کتاب خوانده اید که
پیغام راست است و رسول حق و بدان که ذکر حق در قرآن فراوانست و معانی آن چه بر
یازده وجه گفته اند یکی از آن معانی الله است جل جلاله و ذلک فی قوله تعالی ولو اتبع الحق
اهواءهم و فی قوله تعالی وتواصوا بالحق ای بالله انه واحد جل جلاله دوم حق بمعنی قرآن
است چنانکه الله گفت حتی جاءهم الحق و رسول مبین وقال تعالی فلما جاءهم الحق قالوا هذا
سحر وقال تعالی بل کذبوا بالحق لما جاءهم فلما جاءهم الحق من عندنا سوم حق است بمعنی
اسلام چنانکه گفت وقل جاء الحق و زهق الباطل چهارم حق است بمعنی عدل چنانکه گفت
افتح بیننا و بین قومنا بالحق ای بالعدل وقال تعالی یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق یعنی حسابهم
العدل ویعلمون ان الله هو الحق المبین ای العدل البین پنجم حق است بمعنی توحید چنانکه
گفت بل جاء بالحق وصدق المرسلین جائی دیگر گفت ام یقولون به جنة بل جاءهم بالحق ششم
حق است بمعنی صدق چنانکه در سورة یونس گفت وعد الله حقا ای صدقا فی المرجع الیه و
یستنبئونک احق هو یعنی اصدق هو همانست که در سورة الانعام گفت قوله الحق یعنی الصدق

وله الملک هفتم حق است نقیض باطل چنانکه در سورة الحج گفت ذلک بان الله هو الحق
یعنی هو الحق وغیره من الالهة باطل همانست که در سورة یونس ودر انعام گفت ثم ردوا
الی الله مولاهم الحق هشتم حق است بمعنی مال چنانکه در سورة البقره گفت ولیملل الذی
علیه الحق ای المال نهم حق است بمعنی اولی چنانکه گفت ونحن احق بالملک منه دهم
حق است بمعنی حظ چنانکه گفت وفی اموالهم حق معلوم ای حظ مفروض یازدهم حق است
بمعنی نبوت محمد صلی الله علیه وسلم وذلک فی قوله ولا تلبسوا الحق بالباطل وانتم تعلمون واقیموا
الصلوة می گوید نماز بپای دارید که نماز شعار مسلمانانست وشفاء بیماران وسبب گشایش
کارهاء فروبسته حذیفه یمان گفت رضی الله عنه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا حزبه امر فزع الی الصلوة هرگه که رسول خدا را کاری سخت پیش آمدی در نماز شدی
وآن کار بروی آسان گشتی مصطفی علیه السلم بو هریره را دید که از درد شکم می نالید وبروی
افتاده بود گفت یا باهریرة قم فصل فان فی الصلوة شفاء وقال صلی الله علیه وسلم
خیار عباد الله الذین یراعون الشمس والقمر والنجوم والاظلة بذکر الله عز وجل وآتوا
الزکوة وزکوة در نماز پیوست ودر قرآن هر جا که ذکر نماز کرد ذکر زکوة در آن پیوست چنانکه
در نماز تقصیر روی نیست در زکوة هم روی نیست بوبکر صدیق رضی الله عنه گفت آنگه که
قتال اهل رده برگرفت والله لا افرق بین ما جمعه الله عز وجل والله که آنچه خدا در هم پیوست
من از هم باز نبرم یعنی نماز وزکوة اند نماز عبادت حق است واندر زکوة خلق با خلق
ومعنی زکوة افزودن است وزکوة را بدان نام کردند که سبب افزودن مالست هر مالی که زکوة
از آن بیرون کنند بیفزاید وشرح آن فیما بعد گفته شود ان شاء الله وارکعوا مع الراکعین
بعضی از نماز یاد کرد وهمه نماز خواست چنانکه جای دیگر گفت وقوموا لله قانتین قیام فرمود
وبآن جمله نماز خواست وتقلبک فی الساجدین سجود یاد کرد ومقصود همه نماز است وارکعوا مع
الراکعین حث است بر نماز جماعت مصطفی علیه السلم گفت یک نماز جماعت چنانست که بیست وپنج
وبروایتی بیست وهفت صح عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال تفضل صلوة الجمیع علی صلوة
احدکم بخمسة وعشرین جزءا وروی صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ بسبع وعشرین درجة

وروی فضل صلوة الرجل فی جماعته علی صلوته فی بیته وصلوته فی سوقه خمس وعشرون درجة
وقال علیه السلم ان اعظم الناس اجرا فی الصلوة ابعدهم فابعدهم ممشا والذی ینتظر الصلوة
حتی یصلیها مع الامام اعظم اجرا من الذی یصلیها ثم ینام وقیل فی قوله وارکعوا مع الراکعین
ای کونوا فی امة محمد ومنهم وقیل اقتدوا بآثار السلف فی الاحوال وتجنبوا سنن الانفراد
فان الشیطان مع الفذ وعن الاثنین ابعد اتامرون الناس بالبر می گوید مردمان را براست
گفتن می فرمایید وخود دروغ می گویید بوفا می فرمایید وخود عهد می شکنید باقرار می فرمایید
وخود انکار می کنید بگواهی دادن می فرمایید وخود پنهان می کنید بنماز کردن می فرمایید
وزکوة دادن وخود نمی کنید روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال مررت لیلة
اسری بی علی قوم تقرض شفاههم بمقاریض من نار فقلت من هولاء یا جبرئیل قال هولاء الخطباء
من امتک یامرون الناس بالبر وینسون انفسهم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون وقال
الشعبی یطلع قوم من اهل الجنة علی قوم من اهل النار فیقولون لهم ما ادخلکم النار وانما ادخلنا
الله الجنة بفضل تادیبکم وتعلیمکم فقالوا انا کنا نامر بالخیر ولا نفعله مردی پیش ابن عباس
شد گفت خواهم که امر معروف کنم ونهی منکر بجای آرم گفت اگر نترسی که ترا فضیحت کند بسه
آیت از قرآن این کار بکن یکی اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم دیگر لم تقولون ما لا تفعلون
کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون سدیگر وما ارید ان اخالفکم الی ما انهاکم عنه وقیل
فی معنی الآیة اتبصرون فی الخلق مثقال الذرة وقیاس الحب وتسامحون لانفسکم امثال الرمال
والجبال لعیبه قال النبی صلی الله علیه وسلم یبصر احدکم القذاة فی عین اخیه ویدع الجذع فی عینه
وفی معناه انشدوا

وتبصر فی العین منی القذاة ... وفی عینک الجذع لا تبصره

وانتم تتلون الکتاب معنی آنست که شما دیگران را می فرمایید که دین محمد گیرید وبوی ایمان آرید
وخود نمی کنید پس از آنکه در توریت نبوت محمد وتنزیل نامه اوی یابید ومی خوانید افلا تعقلون
در نمی یابید زشتی این کار بد ناهموار که می کنید وذلک ان الیهود کانت یقول لاقربائهم
من المسلمین اثبتوا علی ما انتم علیه وهم لا یؤمنون فانزل الله تعالی هذه الآیة توبیخا لهم واستعینوا
بالصبر والصلوة مجاهد گفت این صبر بمعنی صوم است وخطاب با جهودان است وایشان در بند

شرم و ریاست بوذند ترسیذند که اگر بیان نعت مصطفی کنند آن ریاست و معیشت که
ایشانرا از سفلهٔ ایشان فایده می بوذ بر ایشان فایت شوذ رب العالمین ایشانرا بروزه
و نماز فرموذ و روزه بذان فرموذ تا شره ببرذ و نماز بذان فرموذ تا کبر ببرذ و خشوع آرذ و می جند
که نماز و روزه از فروع دین است نه از اصول اما بمذهب شافعی و جماعتی از ائمهٔ دین کافران بفروع
دین مخاطب اند و این اصل را شرحی است بجای خویش گفته شوذ ان شاء الله تعالی
بعضی مفسران گفته اند این خطاب با مسلمانان است می گویذ شما که مسلمانان ایذ و بهشت
جاوذانه و رضاء حق طلب میکنیذ استعینوا علی ذلک بالصبر والطاعة والصبر عن المعصیة
بر اداء طاعت شکیبا باشیذ و بر باز ایستاذن از معصیت شکیبا و خطاب شرع لعرست
بطاعت و نهی از معصیت طاعت مخالف هواء نفس و معصیت موافق هواء نفس پس
در هر دو صبر می بایذ هم بر طاعت که خلاف نفس است و هم بر باز ایستاذن از معصیت که نفس
خواهندهٔ آنست پس رب العالمین مسلمانانرا علی العموم از ینجا بصبر فرموذ که واستعینوا
بالصبر والصلوة و چنانکه مسلمانانرا علی العموم بصبر و نماز فرموذ مصطفی را علی الخصوص
فرموذ فقال تعالی واصبر علی ما یقولون وسبح بحمد ربک و روی ان ابن عباس نعی الیه بنت و هو
فی سفر فاسترجع ثم قال عورة سترها الله ومؤنة کفاها الله واجر ساقه الله ثم نزل وصلی
رکعتین ثم قال صنعنا ما امر الله عز وجل واستعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة این ها
کنایت نمازست خصها بالذکر لانها الاغلب والافضل والاعم می گویذ این نماز شغلی
بزرگست و کاری گران الا علی الخاشعین ای الخائفین المؤمنین حقا مگر بر ترسگان
و مؤمنان براستی و حقیقت خشوع بیم است با هشیاری و استکانت خاطر را از جهت پر کنذ
و اخلاق را تهذیب کنذ و اطراف را ادب کنذ و خشوع هم در معاملت است و هم در هستی
در معاملت ایثار تحمل و در هستی تعظیم و شرم الذین یظنون ظن را دو معنی است و هم
یقین و هم شک و در قرآن جایها ظن است بمعنی یقین و ذلک فی قوله تعالی انی ظننت
انی ملاق حسابیه وظن داود انما فتناه ان ظنا ان یقیما حدود الله و ظن بمعنی شک
آنست که گفت ان نظن الا ظنا وما نحن بمستیقنین و عرب که یقین را ظن گویذ از بهر آن گویذ

کاول

که اول دانش بندهٔ بوذ تا آنکه که بی گمان شوذ معنی آیت آنست که نماز باری گرانست بر آنکس
که برستاخیز ایمان نذارذ و بدیذار الله ایمان نذارذ و از رسیذن بالله بیم نبوذ اما قومی
که برستاخیز و ثواب و عقاب و دیذار الله ایمان دارند طاعت و عبادت بر ایشان گران
نیایذ که کوشش بثواب آن می دارند و بدیذار حق امید می دارند و از رسیذن بر الله
بیم می باشند و بحقیقت دان که روز رستاخیز آن آشنا خوانده بر الله رسند و آن بیگانه
رانده هم بر الله رسند و بیم برد و حدیث صحیح است اما بیگانه را مصطفی علیه السلم گفت بروایت
بو هریره و بو سعید یؤتی بالرجل یوم القیمة فیقول الله الم اجعل لک مالا وولدا وسخرت
لک الانعام والخیل والابل واذرک ترأس وتربع قال فیقول بلی یا رب قال افظننت انک
ملاقی فیقول لا فیقول الیوم انساک کما نسیتنی این خطاب هیبت است که الله تعالی با شقی
بصفت هیبت سخن گویذ و شقی کلام حق بهیبت شنوذ و حق را بصفت غضب بینذ
و یکدیذار حق بصفت غضب صعبتر از همه رسالهٔ عقوبت با آتش دوزخ نعوذ بالله من
غضب الله وسخطه اما بندهٔ مؤمن الله را بصفت رضا بینذ و سخن الله بلطف و رحمت
شنوذ ابن عمر گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یدنو المؤمن من ربه عز وجل
کما یضع کنفه علیه فیقرره بذنوبه فیقول له اتعرف کذا وکذا فیقول یا رب نعم فیعرفه ذنوبه
فیقول انی سترتها فی الدنیا وانا اغفرها لک الیوم یا بنی اسرائیل شرح این آیت رفت
واتقوا یوما این هم چنانست که گفت واخشوا یوما لا یجزی والد عن ولده می گویذ بترسیذ
از عذاب روزی که بذ بسر را بسنده نبوذ و او را هیچ چیز بکار نیایذ و نه پسر پذر را
جای دیگر گفت یوم لا ینفع مال ولا بنون نه خواسته بکار آیذ آن روز و نه پسران و قال
تعالی یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا ولا هم ینصرون و آن حال از دو بیرون نیست یا از آن
باشذ که هر کسی بکار خویش درمانده بوذ و از فزع و هول رستاخیز بکس نپرداز چنانکه گفت عز
سبحانه لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه یا از آنکه خویش و پیوند یکدیگر بریده شونذ
چنانکه یکدیگر را باز ندانند و ذلک فی قوله تعالی فلا انساب بینهم یومئذ و قال تعالی
تذهل کل مرضعة عما ارضعت و قالت عائشة رضی الله عنها یا رسول الله هل تذکرون

اما الیکم یوم القیمة فقال اما فی ثلثة مواضع فلا عند الصراط والمیزان والحوض وقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما وهو عندها یبعثون یوم القیمة حفاة عراة غرلا فقالت
واسوأتاه للنساء من الرجال فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عایشة ان یوم القیمة عن ذلک
لشغلا ولا یقبل منها شفاعة چون دانی کفتند بدان ما پیغامبران بوده اند ایشان
از بهر ما شفاعت کنند رب العالمین ایشانرا نومید کرد کفت ولا یقبل منها شفاعة تقبل
بتا قراة بصری ومکی است میکوید هیچ تن را شفاعت شفیعی نه پذیرند یعنی هیچ کس از بهر
کافران شفاعت نکند تا پذیرند وکفته اند ولا یقبل منها شفاعة معنی آنست که شفاعت
نه پذیرند مکر شفاعتی که بدستوری حق تعالی بود چنانک کفت من ذا الذی یشفع عنده الا
باذنه ومصطفی را صلوات الله علیه مقام شفاعت است واورا دستوری داده اند کفت
لیس من نبی الا وقد اعطی دعوة وانی اختبات دعوتی شفاعة لامتی وقال شفاعتی لاهل
الکبایر من امتی ولا یوخذ منها عدل ای فدیة ومنه قوله تعالی وان تعدل کل عدل
ای وان تفد کل فداء لا یوخذ منها وسیل النبی صلی الله علیه وسلم عن الصرف والعدل
فقال الصرف التوبة والعدل الفدیة معنی آیت آنست که هیچ تن را باز نفروشند که ازو
بدل ستانند یا فدای پذیرند ولا هم ینصرون وایشانرا بر الله یاری ندهند چنانکه ایشانرا
شفیع نیست روز رستاخیز ایشانرا یاری دهنده نیست ه

النوبة الثالثة قوله یا بنی اسرائیل اشارتست بلطف
وکرم حق با بندکان ومهربانی وی بر ایشان منت می نهد بر ایشان که منم خداوند کریم وساتر
دارنده وبر رهی بخشاینده وبهی جفاهای بر هیش اینده ورهی را با همه جرم با مدح خود خواند
وشکر نعمت خود از وی در خواهنده اینست که بنی اسرائیل را کفت اذکروا نعمتی ای فرزندان
اسرائیل شکر نعمت من بکزارید وحق نعمت من بر خود بشناسید تا مستحق زیادت کردید
ونیک نام وبهره ور شوید بسا فرقا که میان بنی اسرائیل است ومیان این امت ایشانرا کفت
اذکروا نعمتی ای فرزندان اسرائیل شکر نعمت من بکزارید وحق نعمت من بر خود بشناسید واین
امت را کفت اذکرونی ایشانرا کفت نعمت من فراموش مکنید ایشانرا نعمت داد ولیکن امت را

شت
صحبت داد ایشانرا بشهود نعمت از خود باز داشت واینانرا بشرط محبت با خود بداشت
ولسان الحال یقول فسرت الیک فی طلب المعالی وسار سوای فی طلب المعاش
پیر طریقت کفت الهی کار آن دارد که با تو کاری دارد یار آن دارد که چون تو
یاری دارد وکه درد وجهان ترا دارد مرکن ترا بکذارد عجب آنست که او که ترا دارد از همه زار تر
می کذارد اکرا او که نیافت بسبب نا یافت می زارد او که یافت بارکی جا می کذارد
در بر آنرا که چون تو یاری دارد کر ناله کند سبیله نکاری باشد
واوفوا بعهدی اوف بعهدکم نظیر این در قرآن فراوانست ادعونی استجب لکم اذکرونی
اذکرکم بنده من در کی برکشای تا در کی بر کشایم در انابت بر کشای تا در بشارت بر کشایم
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا در استغفار بر کشای تا در مغفرت بر کشایم ثم یستغفر الله
یجد الله غفورا رحیما در شکر بر کشای تا در زیادت بر کشایم لین شکرتم لازیدنکم بنده من
بعهد من باز آی تا بعهد تو باز آیم واوفوا بعهدی اوف بعهدکم کفته اند که خدایرا با بنده
عهدها فراوانست ودر هر عهدی که بنده را در آن وفای است از رب العالمین در مقابله
آن وفای است اول آنست که بنده اظهار کلمه شهادت کند از رب العزه در مقابله آن
حقن دما واموالست وذلک فی قوله صلی الله علیه وسلم من قال لا اله الا الله فقد عصم منی
ماله ودمه وآخر آنست که بنده نظر خویش پاک دارد وخاطر خویش پاس دارد از رب
العزه در مقابله آن این کرامت است که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت
ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر ومیان این بدایت واین نهایت وسایط فراوانست
از آن عهدها که الله با بندکان است از بنده کردار وکفتار ودر از الله ثواب نعما د
ومنها ما قال بعضهم اوفوا بعهدی بحضور الباب اوف بعهدکم بجزیل الثواب اوفوا بعهدی
بحفظ اسراری اوف بعهدکم بجمیل مباری اوفوا بعهدی فی ان لا تؤثروا علی غیری اوف
بعهدکم فی ان لا امنع منکم لطفی وخیری اوفوا بعهدی بحسن المجاهدة اوف بعهدکم بدوام
المشاهدة اوفوا بعهدی بصدق المحبة اوف بعهدکم بکمال القربة اوفوا بعهدی فی دار محنتی
علی بساط خدمتی بحفظ حرمتی اوف بعهدکم فی دار نعمتی علی بساط قربتی بسرور صحبتی

اوفوا بعهدی الذی قبلتم یوم المیثاق اوف بعهدکم الذی ضمنت لکم یوم التلاق
اوفوا بعهدی ان یقولوا ابدا ارنی اوف بعهدکم بان اقول لکم عبدی وایای فارهبون
مهم انست که کفت وایای فاتقون رهبت وتقوی دو مقام است از مقامات ترسندکان
ودر جمله ترسندکان راه دین بر شش قسم اند تائبان اند وعابدان وزاهدان وعالمان
وعارفان وصدیقان تائبان را خوفست چنانکه کفت یخافون یوما تتقلب فیه القلوب
والابصار وعابدانرا وجل الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم وزاهدانرا رهبت یدعوننا
رغبا ورهبا وعالمانرا خشیت انما یخشی الله من عباده العلماء وعارفانرا اشفاق ان
الذین هم من خشیة ربهم مشفقون وصدیقانرا هیبت ویحذرکم الله نفسه اما
خوف ترس تائبانست ومبتدیانست حصار ایمان وتریاق وسلاح مؤمن هر کرا این ترس
نیست ایمان نیست که ایمنی را روی نیست وهر کرا هست بقدر آن ترس او را ایمان
است ووجل ترس زننده دلانست ایشانرا از غفلت رهائی دهد وراه اخلاص
بر ایشان کشاده کرداند وامل کوتاه کند وچنانکه وجل از خوف مه است رهبت از وجل
مه این رهبت عیش مرد ببرد واورا از خلق ببرد ودر جهان از جهان جدا کند از جهین رسنده
همه نفس خود غرامت بیند همه سخن خود شکایت بیند همه کردار خود جنایت بیند کهی چون
غرق شدکان فریاد خواند کهی چون نوحه کران دست بر سر زنند کهی چون بیماران
آه کند وازین رهبت اشفاق بدید آید که ترس عارفانست ترسی که نه پیش دعا
حجاب کند نه پیش فراست بند نه پیش امید دیوار ترسی کذارنده کشنده تا ندا الا
تخافوا ولا تحزنوا نشنود بیارامد این ترسنده را کهی سوزنند کهی نوازند کهی خوانند کاه
کشند نه از سوختن آه کند نه از کشتن بنالد

کم تقتلونا وکم نحبکم   یا عجبا لم نحب من قتلا

از پس اشفاق هیبت است بیم صدیقان بیمی که از عیان خیزد ودیکر بیمها از خبر خیزد که
دل تابد چون برق نه کالبد آن بر تابد نه جان طاقت آن دارد که باوی بماند وبیشترین
دهشت وجد وسماع افتد چنانکه کلیم را افتاد بطور وخر موسی صعقا وتا نکوی که این هیبت

از قهر یا از لطف که از اطلاع جبار افتد

یک ذره اکر کشف شود عین عیان   نه دل برهد نه جان نه کفر وایمان

هذا هو المشار الیه بقوله صلی الله علیه وسلم حجابه النور لو کشفها لاحرقت سبحات وجهه
کل شیء ادرکه بصره ولا تلبسوا الحق بالباطل نکته تا حق وباطل بر هم نیامیزی راست ودروغ
بپسندیده وناپسندیده در هم نکنی نکویم باطل را مشناس بباید شناخت تا از آن پرهیز کنی
وحق بباید شناخت تا بر پی آن باشی مصطفی علیه السلم کفت اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا
اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه ارباب حقایق کفته اند در معنی ولا تلبسوا
الحق بالباطل حظ نفس وغذاء دل در هم میامیزید که با یکدیکر در نسازند خداوند دل بحق
حق مبسوط است وبندهٔ نفس بحظ نفس مربوط است پس هیکدیکر کی رسند دنیا خسیس
است وعقبی نفیس با یکدیکر چون بسازند دوستی خالق سعادت ابدی وازلی است
ودوستی مخلوق وبال نقدی در یک دل چون بهم آیند ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه
خویشتن پرستی وخدا پرستی ضدانند در یکجا نهاد چکونه مجتمع شوند

همی خود ویار مهربانت نرسد   این خواه کران کر این وانت نرسد

واستعینوا بالصبر والصلوة فرمان آمد که یا سید امت خویش را بکوی که در کارها صبر کنند
تا بمراد رسید الصبر مفتاح الفرج هر که صبر مردان ندارد تا کرد میدان مردان نکردد

پای این مردان نداری جامهٔ مردان مپوش   بکذر برکی نداری لاف درویشی مزن

آن مهتر عالم صلوات الله علیه زان پس که قدم درین میدان نهاد یکساعت اورا
بی غم وبی اندوه نداشتند اکر یکساعت مرتع بود خطاب آمد که بنده من بنده وار نشین
یکبار انکشتری در انکشت بکردانید تازیانهٔ عتاب فرو کذاشتند که افحسبتم انما خلقناکم
عبثا یکبار قدم بکستاخی بر زمین نهاد کفتند اورا ولا تمش فی الارض مرحا چون
کار بغایت رسید وازهر کوشه بلا روی بوی نهاد نفسی بر آورد کفت ما اوذی نبی قط
بمثل ما اوذیت خطاب آمد از حضرت عزت که ای مهتر کسی که شاهد دل وجان وی ما
باشیم از بار بلا ننالد نمی جبرد خزائن اندوه بود همه را یک قدح کردانیدند وبر دست وی نهادند

غیبی نهد

وازانجا که سرّ ست برده بر داشتند که ای موسی این زهرها بر مشاهدهٔ جمال ما نوش کن واصبر
لحکم ربک فانک باعیننا ولسان الحال یقول ولو بید الحبیب سقیت سما لکان السم من یدیه طیب
از دست تو ار آتش بوذ ما را گل مفرش بوذ هرچه از تو آید خوش بوذ خواهی شفا خواهی الم
وانها لکبیرة الا علی الخاشعین خشوع شرط نماز ست وبنده را نشان نیاز است وخاشعان
در نماز رستگاران حق اند وگزیدگان خلق قال الله تعالی قد افلح المؤمنون
الذین هم فی صلوتهم خاشعون وخشوع در نماز هم از روی ظاهر ست وهم از روی باطن
ظاهر آنست که جوارح خویش را بشرط ادب داری وراست وچپ ننگری اندر حال قیام
چشم بموضع سجود داری ودر حال رکوع بر پشت پای ودر حال سجود بر سر بینی ودر حال
تشهد بکنار خود رسول خدا گفت صلوات الله علیه باز نگرستن در نماز
ابلیس را نصیب داذن است وقال صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا قام فی الصلوة
فانما هو بین عینی الرحمن عز وجل واذا التفت یقول الله عز وجل ابن آدم الی من تلتفت
الی خیر لک منی ابن آدم اقبل علی فانا خیر لک ممن تلتفت الیه وخشوع باطن ترسکاری
دل است از ذکری وفکری یا از سکری وشکری ورسول خدا را صلی الله علیه وسلم چون نماز
کردی خشوع باطن چنان بوذ که جوش دل وی همی شنیدند چنانکه در خبر ست ولجوفه ازیز
کازیز المرجل من البکاء روزی مردی بر گذشت که اندر نماز بوذ وبدست با موی بازی
می کرد رسول گفت لو تواضع قلبه لخشعت جوارحه اگر این مرد را دل ترسکار ستی دست
وی بنعت خشوع استوار ستی ودر اثار بیابند که علی رضی الله عنه در بعضی از حربها
وی تیری بوی رسید چنانکه پیکان اندر استخوان وی بماند جهد کردند جدا نشد گفتند
تا گوشت وپوست بر ندارند واستخوان نشکنند این پیکان جدا نشوذ بزرگان فرزندان
وی گفتند اگر چنین است صبر باید کرد تا وی در نماز شوذ که ما ویرا در نماز چنان می بینیم
که گویی ویرا ازین جهان خبر نیست صبر کردند چون از فرائض وسنن فارغ شذ بنوافل
وفضائل نماز ابتدا کرد مردی معالج آمد وگوشت برگرفت واستخوان وی بشکست وپیکان
بیرون گرفت وعلی اندر نماز خود بوذ چون سلام نماز باز داذ گفت درد من آسان تر ست

گفتند چنین حالی بر تو رفت وترا خبر نبوذ گفت در آن ساعت که من بمناجات الله
باشم اگر جهان زیر وزبر شوذ یا تیغ وسنان در من زنند مرا از لذت مناجات الله از درد
تن خبر نبوذ واین بس عجب نیست که تنی را مجال خبری می دهد از زنان مصر که چون زلیخا را
بدوستی یوسف ملامت کردند زلیخا خواست که ملامت را بر ایشان غرامت کند ایشان را
بخواند وجایگاهی ساخت وایشان را بترتیب بنشاند وهر یکی را کاردی بدست راست
وترنجی بدست چپ داد چنانکه گفت جل وعلا وآتت کل واحدة منهن سکینا چون آرام
گرفتند یوسف را آراسته آورد واورا گفت بر ایشان برگذر اخرج علیهن بیرون شو
بر ایشان چون زنان مصر یوسف را با جمال وکمال بدیدند در چشم ایشان بزرگ آمد فلما
رأینه اکبرنه همه دستها ببریدند واز مشاهدهٔ جمال ومراقبت کمال یوسف از دست بریدن
خوذ خبر نداشتند پس بحقیقت دانیم که مشاهدهٔ دل وسر جان علی علیه السلام مر جمال وجلال
عزت وهیبت الله را بیش از مشاهدهٔ زنان بیگانه بوذ مر یوسف مخلوق را پس ایشان
چنین بی خبر شذند واز درد خوذ خبر نداشتند اگر علی کرم الله وجهه چنان گردد که
گوشت وپوست وی ببرند واندر دان خبر ندارد عجب نباشذ وغریب نبوذ

قوله تعالی

واذ نجیناکم رهانیذیم شمارا
من آل فرعون از کسان فرعون یسومونکم می رسانیذند ومی چشانیذند شمارا
سوء العذاب بد عذاب یذبحون ابناءکم می کشتند پسران شمارا ویستحیون نساءکم
وزنده می گذاشتند زنان شمارا وفی ذلکم ودر ان خود می بوذ بشما بلاء من ربکم آزمونی
بوذ از خداوند شما عظیم آزمایشی بزرگ واذ فرقنا بکم البحر باز شکافتیم واب دریا
از هم جدا کردیم شمارا فانجیناکم تا رهانیذیم شمارا واغرقنا آل فرعون وباب بکشتیم
کسان فرعون را وانتم تنظرون پیش چشم شما وشما می دیذید واذ واعدنا موسی
وساختیم وهنگام نهاذیم موسی را اربعین لیلة چهل شب ثم اتخذتم العجل پس انگه شما
گوساله خذائی گرفتید من بعده از پس غایب شذن موسی وانتم ظالمون وشما دراز
بر خویشتن ستمکاران بوذید ثم عفونا عنکم پس آنرا فرا گذاشتیم از شما من بعد ذلک

بس از آنک گوساله را خدائی گرفته بودید. لعلکم تشکرون تا مگر از من سپاس داری نیو آزادی کنید. و اذ آتینا موسی و دادیم موسی را. الکتاب نامه. و الفرقان و آنچه بآن حق از باطل جدا شود. لعلکم تهتدون تا بحق راه برید و بصواب بینید. و اذ قال موسی لقومه موسی گفت قوم خویش را که گوساله پرست شدند. یا قوم انکم ظلمتم انفسکم ای قوم شما ستم کردید بر خویشتن. باتخاذکم العجل بخدائی گرفتن شما گوساله را. فتوبوا الی بارئکم اکنون بازگردید با خداوند و آفریدگار خویش. فاقتلوا انفسکم خویشتن را بکشید. ذلکم خیر لکم آن براست شما را. عند بارئکم بنزدیک آفریدگار شما. فتاب علیکم چون این کردید خداوند شما باز پذیرفت. انه هو التواب الرحیم که او خداوندی است بازپذیرنده مهربان. و اذ قلتم یا موسی گفتید ای موسی. لن نؤمن لک استوار نداریم ترا و نگرویم. حتی نری الله جهرة تا الله را ببینیم آشکارا. فاخذتکم الصاعقة بگرفت شما را تندره بانگ جبرئیل. و انتم تنظرون چشمها تان گشاده نگران از فزع. ثم بعثناکم پس برانگیختیم و زنده کردیم شما را. من بعد موتکم پس مرگ شما. لعلکم تشکرون تا از من سپاس دارید و آزادی کنید.

النوبة الثانیة

قوله تعالی و اذ نجیناکم اذ ابتداء سخن را و در گرفتن قصه را گفت و در قرآن فراوانست از این اذ و بقول بعضی علما آنرا حکمی نیست می گوید شما را رهانیدم و پدران ایشان را رهانیده بود و سپاس بر فرزندان نهاد که حصول فرزندان ببقاء پدران بود. من آل فرعون آل فرعون گفت و فرعون در آن داخل یعنی شما را از فرعون و کسان فرعون برهانیدم و کسان وی قبطیان بودند که فرعون را کار می ساختند و بنی اسرائیل را سخره می گرفتند و فرعون بقوت ایشان بنی اسرائیل را می رنجانید و فرعون نامی است ملوک عمالقه را چنانکه ملک روم را قیصر گویند و ملوک پارس را کسری گویند همچنین ملک مصر را از عمالقه فرعون می گفتند و نام فرعون موسی ولید بن مصعب بن ریان بن ثروان بود و کنیت ابو العباس قبطی و اقداح عباسی که مقامران دارند بوی بازخوانند. اما فرعون ابرهیم که بروزگار خلیل صلوات الله علیه بود او را نمرود بن کنعان می گفتند نام وی سنان بود و کنیت وی ابو مالک. یسومونکم سوء

العذاب می گوید شما را می رنجانیدند و عذاب بد می رسانیدند در بار برنهادن و کار فرمودن و مزد بنه دادن. ابن اسحق گفت هر فرقتی را از ایشان کاری پدید کرد قومی را بنا و عمارت و قومی را حراثت و زراعت قومی را چون بردگان در خدمت خود بداشت و کسی که صنعتی ندانست و بشغلی مشغول نگردد جزیت بروی نهاد و گفته اند تفسیر سوء العذاب آنست که گفت یذبحون ابناءکم بود هزار کودکان ایشان بکشت پسران خرد و سبب آن بود که فرعون را بخواب نمودند که آتشی از جهت بیت المقدس در مصر افتادی و جمله قبطیان و خانهاء ایشان را بسوختی و بنی اسرائیل را نسوختی فرعون کاهنان و جادوان را بخواند و قصه بگفت ایشان گفتند از بنی اسرائیل غلامی پدید آید که زوال ملک تو بر دست وی بود. پس فرعون بفرمود تا پسران ایشان را می کشتند. یکی از جمله علما گفت فرعون سخت نادان و احمق بود با آنچه فرمود از کشتن کودکان از بهر آنکه آنچه جادوان گفتند یا راست بود یا دروغ اگر دروغ بود چرا قتل می کرد و خود می دانست که گفت ایشان دروغ است و اگر راست بود کشتن ایشان چه فایده بود که ملک وی ناچاره در زوال بود. یذبحون ابناءکم کودکان را می کشت و پیران می رفتند چند سال برآمد بنی اسرائیل کم ماندند قبطیان با خود گفتند اگر ایشان را همچنین می کشیم ایشان برسند و هیچ نماند و خدمتکاری فرعون جمله بما باز افتد اتفاق کردند که یکسال بکشیم و یکسال نه و در آن سال که نکشتند هرون را زادند برادر موسی و دیگر سال که می کشتند موسی را زادند و رب العزة او را از دشمن نگاه داشت و این قصه بجای خویش گفته شود ان شاء الله تعالی. یذبحون ابناءکم و یستحیون نساءکم پسران را می کشتند و زنان را زنده می گذاشتند کارها صعب با ایشان می فرمودند صد سال در این بلیت و محنت بودند رب العالمین می گوید و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم یاد کنید این نعمت که از من بر شماست که شما را از آن فتنها و بلیتها برهانیدم. و اذ فرقنا بکم البحر این منتی دیگر است و نعمتی دیگر که الله تعالی بیاد ایشان می دهد. و اذ فرقنا ابن عباس گفت اوحی الله تعالی الی موسی ان اسر بعبادی لیلا انکم متبعون الله تعالی بموسی وحی فرستاد که یا موسی این بندگان مرا بشب از مصر بیرون بر که دشمن بر پی شماست موسی فرمود تا ندا در

خانها چراغ برافروختند همه شب تا قبطیان را گمان افتاد که ایشان در خانها ساکن نشسته اند
وموسی بفرمان خداوند عزّ وعلا از مصر بیرون شد وبا وی ششصد وبیست هزار مرد جنگی بود
که سنّ ایشان کم از شصت سال وبیش از بیست سال بود چون بیرون آمدند راه نبردند
متحیّر فرو ماندند تا ~~ایشانرا~~ تا ایشانرا بقبر یوسف نشان ندادند در جوف نیل وصندوق مرمر
که یوسف در آن نهاده بود بیرون نیاوردند تا با خود بشام برند چنانکه یوسف از برادران
درخواسته بود وآن نشان پیرزنی داد چنانکه در خبرست تا این نکردند آن راه بر ایشان
گشاده نشد پس فرعون بدانست که ایشان از مصر بیرون شدند فرمود تا چون خروه
بانگ کند جملهٔ قبطیان ساخته باشند تا از پی ایشان بروند ربّ العزّة تقدیر چنان کرد
که آن شب هیچ خروه بانگ نیامد تا بوقت اسفار پس فرعون وقبطیان بیرون آمدند لشکری
انبوه وجمعی عظیم گفته اند هزار هزار وهفتصد هزار بودند واز جمله هفتاد هزار اسب سیم رنگ
بودند وهامان در مقدّمهٔ ایشان تا بموسی وبنی اسرائیل نزدیک شدند پس لشکر موسی بکناره
دریا رسیدند همه پیش دریا دیدند واز پس دشمن فریاد بر آوردند که ای موسی اوذینا من
قبل ان تاتینا ومن بعد ما جئتنا هذا البحر امامنا والعدوّ خلفنا فما الحیلة یا موسی پیش
از آمدن تو ما بدست ایشان رنجور وشکسته وکوفته بودیم وپس از آمدن تو همچنان خود
این رنج وعذاب ما روزی بسر نیاید واز ما باز نشود اینک دریا در پیش ودشمن از پس موسی
گفت عسی ربّکم ان یهلک عدوّکم ویستخلفکم فی الارض جهد آنید باشد که خداوند شما را زنده
وبیرون برد شما را ودشمن شما را هلاک کرداند وشما را بجای ایشان بنشاند چون دشمن نزدیکتر رسیدند
وایشان همچنان متحیّر ماندند گفتند یا موسی انّا لمدرکون اینک ما را دریافتند موسی گفت کلّا انّ
معی ربّی سیهدین چون در ماندگی بنی اسرائیل بغایت رسید الله تعالی وحی فرستاد بموسی که اضرب
بعصاک البحر عصا در دریا زن موسی عصا در دریا زد یکبار فرمان نبرد دیگر بار وحی آمد که یا موسی
دریا را بکنیت برخوان وعصا در دریا زن موسی دیگر بار عصا بر دریا زد وگفت انفلق ابا خالد
باذن الله فانفلق فکان کلّ فرق کالطود العظیم ابن اسحق گفت پیشتر وحی رسید
بدریا که فرمان موسی را منتظر باش وچون عصا بر تو زند شکافته شو گفت دریا از هیبت خداوند

بلرزید وتلاطم امواج وی افتاد وباره خود را بر یکدیگر می زد تا آنکه موسی عصا بر وی
زد دوازده راه در آن بریده شد آشکارا هر سبطی را از اسباط بنی اسرائیل یک راه پس الله
تعالی باد را فرمود وآفتاب را تا بر قعر دریا تافت وخشک کرد سعید جبیر گفت معویه از
ابن عباس پرسید که در زمین چه جایست که آفتاب یکبار بر آن تافت وپس نتافت جواب
داد که آن راهها که در قعر بحر نهادند بنی اسرائیل را پس چون موسی با لشکر خویش در دریا
شد قوم گفتند موسی را که این اصحابنا لا نراهم قال سیروا فانهم علی طریق مثل طریقکم
قالوا لا نرضی حتی نراهم فقال موسی اللهم اعنّی علی اخلاقهم السیّئة فاوحی الله الیه ان
قل بعصاک هکذا فادار موسی عصاه علی البحر فصار فیه کوی ینظر بعضهم الی بعض فصاروا حتی
خرجوا من البحر اینست که ربّ العالمین گفت واذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم پس فرعون وکسان او
وی را بآب بکشت چنانکه گفت واغرقنا آل فرعون گفته اند که فرعون چون بکناره دریا
رسید وآن راهها بدید هم در قعر بحر کسان خود را گفت دریا از هیبت من شکافته شد
فرو روید در پی ایشان گویند اسب فرعون از دریا بترسید ودر نمی شد تا جبرئیل فرو آمد
بر مادیانی نشسته وآن مادیان از پیش فرعون بدریا در کشید اسب فرعون از پی آن
در رفت وجمله لشکر از پی وی در شدند ومیکائیل با آخر قوم بود وایشان را می راند تا جمله
در دریا شدند پس بفرمان خداوند عزّ وجلّ دریا بهم افتاد وجمله هلاک شدند فرعون
چون سلطان قهر خداوند دید ومذلّت وخذلان خود گفت آمنت انه لا اله الا الذی
آمنت به بنو اسرائیل وانا من المسلمین او را گفتند الآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین
اکنون می گوئی وسرکشی کردی پیش از این واز تباه کاران بودی این سخن او را بدان گفتند
که ایمان پس از آن آورد که باس وبطش حق بدید وربّ العزّة جای دیگر می گوید فلم یک
ینفعهم ایمانهم لمّا راوا باسنا وقال تعالی یوم یاتی بعض آیات ربّک لا ینفع نفسا ایمانها لم
تکن آمنت من قبل ومی گویند آن روز روز عاشورا بود دهم ماه محرّم وموسی وبنی اسرائیل
آن روز روزه داشتند شکر نعمت را ودفع بلیت را وانتم تنظرون قیل اخرجوا الیهم بعد ذلک
فنظروا الیهم یعنی فوهم پس از آنکه غرق شدند الله تعالی دریا را فرمود تا موج زد وایشان را

بیرون افکند و بنی اسرائیل در ایشان می نکریستند و پس از آن دریا هیچ غریق را نه پذیرفت
مرکرا غرق کرد بر سر افکند   واذ واعدنا موسى قراة بصری وعدنا بی الف است و واعدنا
موسى قراه باقی و معنی هر دو یکسانست می کوید وعده نهادیم و هنکام ساختیم موسی را بر کوه
طور چهل روز تا شمارا توریت ستاند چهل روز مرادست اما چهل شب کفت از بهر آنکه ابتدا
ماه از شب کیرند آنکه که ماه نو بینند و کفته اند اربعین لیلة با آن کفت که وی را درین چهل روز
روز وصال فرمودند چنانکه در شب افطار نکند و اکر اربعین یوما کفتی روزه معروف از لفظ
مفهوم شدی امساک روز و افطار شب والله تعالی وی را درین چهل روز صوم وصال فرمود
و این لفظ با بن نزدیکتر ست و بمعنی موجز تر فان معناه وعدناک اربعین یوما لتصومها
ولا تفطر فیها لیلا ونهارا وهذا من جوامع الکلم التی اختصر له صلی الله علیه وسلم
اختصارا   ابو بکر نقاش آورده است در شفاء الصدور که موسی علیه السلم بنی اسرائیل را کفته
بود آنکه که در مصر بودند که اکر از اینجا بیرون شویم شمارا کتابی آرم از نزدیک خدا عز و جل
کتابی که دین شما بر شما روشن کند و کردنی و نا کردنی در آن پیدا کرده اند پس چون از
مصر بیرون آمدند دریا را با آن کذاشته و دشمن ایشان باب کشته موسی را کفتند
ما آتیتنا بکتاب یعنی ائتنا کما وعدتنا کتاب خداوند را که وعده دادی ما را بیاور وحی موسی
کفت از پس تا چهل روز شما را کتاب آرم که خداوند عز و جل مرا این وعده نهاد کویند
ماه ذو القعده بود و ده روز از ذو الحجه همانست که در سورة الاعراف کفت وواعدنا موسى
ثلثین لیلة واتممناها بعشر موسی هرون را بجای خود نشاند و بر بنی اسرائیل کماشت و ذکر
قوله اخلفنی فی قومی واصلح موسی هرون را کفت خلیفه من باش مرا و از پس من کار
ران در قوم من و نیکی کن و مهربان باش و دلها را مراعات کن و قوم فراهم دار و راه تباه
کاران را بی مپر   موسی این بکفت و ایشان را چهل روز وعده داد و بمیعاد حق شتافت
بنی اسرائیل وعده خلاف کردند شبانروزی بدو روز می شمردند و پس از غیبت موسی به بیست
شبانروز عاصی شدند و کوساله سامری را خدائی کرفتند اینست که رب العالمین کفت
ثم اتخذتم العجل من بعده وانتم ظالمون وذلک تنبیه علی ان کفرهم بمحمد صلی الله علیه وسلم

لیس باعجب من کفرهم وعبادتهم العجل فی زمن موسى   وعن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما هجم
فرعون علی البحر وهاب ان یقتحم فیه تمثل له جبرئیل علی فرس انثی فعرف السامری جبرئیل وکان السامری
من قوم موسى من اهل باجروان من قوم کانوا یعبدون البقر وهو ابن عم موسی واسمه موسی بن ظفر
وانما عرف جبرئیل لان امه حیث خافت ان یذبح جعلته فی غار واطبقت علیه وکان جبرئیل
یاتیه فیغذوه باصابعه فجعل فی احدی اصابعه لبنا وفی الاخری عسلا وفی الاخری سمنا
فلم یزل یغذوه حتی نشا فلما عاینه عرفه فقبض قبضة من اثر فرسه والقی فی روع السامری انه
لا یلقیها علی شیء فیقول له کن کذا وکذا الا کان فلم تزل القبضة معه حتی مضی موسی لوعد
ربه وکان مع بنی اسرائیل حلی آل فرعون قد استعاروه بعلة العرس وکانهم تاثموا منه فاخرجوه
وقذفوه فی حفرة لتنزل النار لتاکله کله فلما جمعوه قال السامری لهرون وکانت القبضة فی یده
یا نبی الله القی ما فی یدی قال هرون نعم وظن انه لبعض ما جاء به غیره من ذلک الحلی فقذفه
فیها وقال کن عجلا جسدا له خوار فصار عجلا جسدا له خوار ای صوت قیل کان یخور ویمشی
فقال هذا الهکم واله موسی فعکفوا علی عبادته فذلک قوله اتخذتم العجل من بعده وانتم ظالمون
اصل الاتخاذ ابتداء عمل الشیء قال الله تعالی وتتخذون مصانع لعلکم تخلدون وقد یکون مدحا
ویکون ذما فاذا کان مدحا کان بمعنی الاصطفاء کقوله تعالی واتخذ الله ابرهیم خلیلا واذا
کان ذما کان بمعنی النصیر کقوله اتخذناهم سخریا ثم عفونا عنکم ترکناکم فلم نستاصلکم پس شمارا
عفو کردیم و در حال عقوبت نفرستادیم تا از شما فرا کذاشتیم لعلکم تشکرون آن کردیم تا مکر شکر
کنید و نعمت عفو من بر خود بشناسید و سپاس داری کنید روی ان موسی علیه السلم قال یا رب
کیف استطاع آدم ان یودی شکر ما اجریت علیه من نعمتک خلقته بیدک واسجدت له ملائکتک
واسکنته جنتک فاوحی الله عز وجل الیه ان آدم علم ان ذلک کله منی ومن عندی فذلک
شکره وعن داود علیه السلم قال سبحان من جعل اعتراف العبد بالعجز عن شکره شکرا کما جعل اعترافه
بالعجز عن معرفته معرفة   واذ آتینا موسی الکتاب وموسی را نامه دادیم یعنی توریت والفرقان
فرقان از معانی و علم و احکام است که در توریت است که بآن میان حق و باطل جدائی پدید
شد و فرقان اینجا بمعنی انفلاق البحر و بر دشمنان نصرت و روز بدر را یوم الفرقان خواندند

کہ مؤمنان را بر کافران نصرت بوذ قطرب گفت فرقان اینجا قرآنست ودرین آیت ضمیری
است محذوف یعنی آتینا موسی الکتاب ومحمداً الفرقان وگفته‌اند فرقان در همه قرآن
بر سه وجه آید ومعانی آن سه قسم است یعنی بمعنی نصرت چنانکه درین آیت اینست بقول
بعضی مفسران نظیر این ولقد آتینا موسی وهرون الفرقان یعنی النصر فنصر الله عز وجل
موسی واهلک فرعون جای دیگر گفت یوم الفرقان یوم التقی الجمعان یعنی یوم النصر
نصر الله فیه المسلمین وهزم الکافرین وجه دوم فرقانست که بنده را از شبهت
بیرون آرد تا در یقین وی بیفزاید وذلک قوله فی الانفال ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا
همانست که در سورة البقره گفت وبینات من الهدی والفرقان یعنی المخرج فی الدین
من الشبهة والضلالة وجه سوم فرقانست بمعنی قرآن وذلک فی قوله تبارک الذی
نزل الفرقان علی عبده ودر آل عمران گفت وانزل الفرقان لعلکم تهتدون مر چند خطا
با ایشانست که در عهد مصطفی بوذند اما مراد باین اسلاف ایشان اند آنان که در عهد
موسی بوذند واهتداء ایشان وراه بردن ایشان بحق از توریت بوذ وروا باشد که گوییم
لعلکم تهتدون ایشانرا خواهد که در عهد رسول ما بوذند صلوات الله علیه واهتداء ایشان
بتوریت از راه توحید واصول دین بوذ نه از راه فروع ودر اصول دین کتابها حق یکسان است
وخلق بآن مخاطب واذ قال موسی لقومه ابن جریر گفت موسی بزبان عبری موشی گویند
مو آب باشد وشا درخت یعنی او را بنزدیک آب ودرخت یافتند آنگه که یافتند در سرای
فرعون وموسی از فرزندان لاوی بن یعقوب بوذ موسی بن عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی
بن یعقوب مفسران گفتند که پرستندگان گوساله پس از آن پشیمان شذند وبدانستند
که از راه حق دور افتاذند والیه الاشارة بقوله عز وجل فلما سقط فی ایدیهم وراوا
انهم قد ضلوا آنگه که پشیمان شذند وبدانستند که راه حق گم کردند قالوا لئن لم یرحمنا
ربنا گفتند اگر خداوند ما ما را نبخشاید وبر ما رحمت نکند از زیانکاران ایم
وموسی ایشانرا می گفت انکم ظلمتم انفسکم شما بر خویشتن ستم کردید گفتند یا موسی اکنون حیله
چیست موسی گفت فتوبوا الی بارئکم الباری الخالق والبریة المخلوق یقال برأ الله

الخلق

پس اسم برا می گوید راه شما آنست که توبت کنید از معصیت بطاعت باز گردید واز کرده
بپشیمانی خورید وانا آفریدگار عذری باز خواهید گفتند یا موسی بچه عذر کار راست
شوذ یا نه موسی گفت نه که شما مرتد گشتید بدان که گوساله را معبود گرفتید وحکم مرتد قتل
است فاقتلوا انفسکم معنی نه آنست که خوذ را بدست خوذ بکشید بل کسی گوید یکدیگر را
بکشید هذا کقوله تعالی ولا تقتلوا انفسکم ای لا یقتل بعضکم بعضا وکقوله ثم انتم هؤلاء
تقتلون انفسکم ای نظراءکم فی الدین گفته‌اند ظلمتی در ایشان بپیچید چنانکه یکدیگر را نمی
شناختند وموسی یکی را تیغی در دست نهاذند وفرمان آمد که یکدیگر را بکشید ابن عباس گفت
موسی ایشانرا گفت توبت شما آنکه بپذیرد که ایشان که عبادت گوساله نکرده‌اند شما را می کشند
وشما صبر می کنید همه بس زانو نشسته که هیچ باز نکوشید ونگرید گفتند همه صبر کنیم چنانکه
فرمانست پس هرون بیامذ وباوی دوازده هزار مرد بوذ که گوساله پرستی نکرده بوذند
ومنادی ندا کرد الا ان هؤلاء اخوانکم قد اتوکم شاهری السیوف فاتقوا الله واصبروا
فلعن الله رجلا حل حبوته او قام من مجلسه او تطرف الیهم او اتقاهم بید او رجل
فیقولون آمین فیقتلونهم الی المساء موسی صلوات الله علیه چون آن قتل فراوان دید
بگریست وزاری در گرفت گفت یا رب هلکت بنو اسرائیل فرزندان یعقوب بسیار هلاک شدند
بقیتی بکذا رب العالمین دعاء موسی اجابت کرد وفرمان داذ تا از قتل باز ایستاذند وهفتاد
هزار کشته بوذند موسی دلتنگ شذ باز جا که بر رفت رب العالمین وحی فرستاذ بموسی
اما یرضیک انی ادخل القاتل والمقتول الجنة فکان من قتل منهم شهیدا ومن بقی منهم مکفرا
عنه ذنوبه الله تعالی موسی را خشنود کرد بانکه کشتگان را شهید کرد وباقی که زنده بوذند
عفو کرد اینست که رب العزة گفت فتاب علیکم ای فعلتم ما امرتم به فتاب علیکم وتجاوز عنکم انه
هو التواب الرحیم یعود الی العبد بالطافه وتیسیره التوبة له وبرحمته المنجیة من عقوبته
واذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک مفسران گفته‌اند که موسی از طور باز آمد خشمناک شذ
بر قوم خویش بپرستیدن گوساله واز خشم لوحها که در آن توریة نوشته بوذ بیفکند وبا برادر
وبا سامری سخن درشت گفت آنکه گوساله را بسوخت وبر روی آب پراکند وقصه چنانکه رفت

تا باخر پس موسی بیازامید و خشم وی باز نشست چنانکه رب العالمین گفت ولمّا سکت عن
موسی الغضب اخذ الالواح موسی آن لوحها برداشت وراه نمونی و بخشایش حق که دران بوذ
ایشانرا بیان کرد و گفت عزّ بالله سخن گفتم و از وی سخن شنیدم ایشان گفتند لن نؤمن
لک حتّی نری الله جهرة فیکلّمنا جهارًا و یشهد لک بتکلیمه ایّاک استوار نداریم ترا که الله
سخن گفت با تو تا انکه که الله را ببینیم تا گواهی دهد ترا بذان که می گوئی موسی صلوات الله علیه
ایشانرا بحق نا لید گفت خداوندا تو خود دانا تری که چه می گویند رب العالمین گفت ادعهم
الی الطّور ایشانرا بطور خوان فاختار موسی منهم سبعین رجلًا موسی هفتاد مرد را برگزید
از ایشان و ایشانرا روزه و طهارت و غسل فرموذ و پاکی جامه پس ایشانرا بطور برد گفتند
یا موسی نرید ان نسمع کلام ربنا خواهیم تا سخن خداوند خویش بشنویم موسی گفت بر جای خود
می باشید تا میغ در کوه گیرد و ندا و حق شنوید انکه نزدیک شوید و بسجوده افتید پس موسی
برامد و حجابی پیدا شد میان ایشان و میان موسی تا موسی را نه بینند که موسی هر انکه که با حق
سخن گفتی نوری بر روی وی تافتی که هیچ کس از آدمیان طاقت نداشتی که در روی نگریستی
چو خداوند عزّ و جل با موسی سخن در گرفت ایشان بسجوده افتاذند و کلام حق بشنوذند
و امر و نهی بدانستند و از حق شنیذند که گفت انا الله ربّکم لا اله الّا انا الحیّ القیّوم انا
الله لا اله الّا انا ذو بکّة اخرجتکم من مصر فاعبدونی ولا تعبدوا غیری و روی عن مقاتل
انّه قال فاسمعوا من السّحابة صوتًا مثل صوت الشّبور پس موسی از مناجاة فارغ شد
و با نزدیک ایشان آمد ایشان گفتند یا موسی لن نؤمن لک حتّی نری الله جهرة تا خدایرا
عزّ و جل معاینه نه بینیم بتو ایمان نیاریم همه را صاعقه ایشانرا بگرفت چنانکه الله گفت
فاخذتکم الصّاعقة گفته اند صاعقه درین حالت بانگ جبرئیل بوذ که بر ایشان زذ بفرمان
حق نکرده در زمین افتاذ و ایشان از ان فزع جان بداذند گفته اند اصل صاعقه بانگ
صعب است و آواز سخت و باشد که با آن بوذ و باشد که آتش افتد از ان و باشد که عذاب
رسد از ان و سه وجه در قرآن بیاید فصعق من فی السّموات و من فی الارض فاخذتکم الصّاعقة
این هر دو مرگ است انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود این عذاب است و یرسل الصّواعق

الشبور على قدر التنور موصوت البوق دخيل معرب

این آتش است و صاعقه و صاقعه متقاربانند و فرق آنست که صاعقه از هوا و سوی آسمان در آید
و صاقعه از اجسام زمین بدید آید وانتم تنظرون می گوید شما دران عذاب می نگریستید یعنی وقت
نزول قبیل الموت هذا کقوله ولقد کنتم تمنّون الموت من قبل ان تلقوه فقد رایتموه وانتم تنظرون
یعنی تنظرون الی اوائل الموت و ما یظهر منه این آیت دلیلست که آفریدگار جلّ جلاله دیدنی
است و ردّ ست بر معتزله که رؤیت را منکرند و وجه دلیل آنست که از موسی نکیری پیدا نشد بر
ایشان بآن سؤال و اگر مستحیل بوذی بر موسی انکار آن واجب بوذی که بر پیغامبران واجب
باشد که چون انکاری به بینند انرا منکر شوند و ازان نهی کنند اگر معتزلی گوید که صاعقه
که رسیذ ایشانرا بآن رسیذ که دیدار خواستند و اگر حق بوذی ایشانرا صاعقه نرسیذی
جواب وی آنست که صاعقه نه بآن رسیذ ایشانرا که دیدار خواستند و مستحیل بوذ که موسی
هم خواست و ویرا صاعقه نرسیذ بلکه اقتراح الآیات بعد الآیات کردند و هر آنکه که آیتی از
آیات نبوت بر پیغمبری پیدا شوذ و بنگروند و دیگر آیتی خواهند عذاب واجب شوذ و گفته اند
ایشانرا صاعقه بآن رسیذ که رؤیت حق جلّ جلاله از مقدورات بشر شمردند بآنچه گفتند
أرنا الله جهرة و اگر بجای آن سل الله ان یرینا گفتندی بوذی که ایشانرا صاعقه نرسیذی
والله اعلم   و گفته اند درین آیت اثبات نبوّت مصطفی است صلوات الله علیه که بیان
قصه پیشینیان و ذکر احوال گذشتگان از علوم اهل کتاب بوذ نه از علوم عرب و ایشان
می دانستند که مصطفی علیه الصّلوة والسّلام از عرب است کتاب ایشان ناخوانده و نا آموخته
و انکه از انچه در کتاب ایشان بوذ خبر می داذ و بیان می کرد تا بدانند که آن جز از وحی نیست
و نبوّت و وحی جز صدق نیست ثمّ بعثناکم من بعد موتکم موسی صلوات الله علیه چون آن قوم را
دید فزع زده و جان داذه گریستن در گرفت و زاری می کرد و می گفت ماذا اقول لبنی اسرائیل
اذا اتیتهم وقد اهلکت خیارهم لو شئت اهلکتهم من قبل و ایّای خداوندا بنی اسرائیل را چه گویم
چون بر ایشان باز شوم که مهینه ایشانرا هلاک کردی انکه از سر ضجرت گفت لو شئت اهلکتهم
من قبل و ایّای اگر خواستی تو ایشانرا هلاک کردی هم در خانهاشان و من اینهم تا گفتن یافتندی
و جای دفن اهلکنا بما فعل السّفهاء منّا هلاک می کنی ما را بخ از ما نادانی چند در وجود آمد یعنی عباد

کوساله پس رب العزه ایشانرا یک یک زنده کرد و هر یکی دیگری می نگریستند انکاه که زنده می شدند
مفسران کفتند مرک ایشان عبرت بوذ نه مرک فنا پس از مرک دیکر باره مکلف بوذند الله تعالی منت
نهاذ بر ایشان وکفت ثم بعثناکم پس شما را برانکیختیم و زنده کردیم و بموسی سپردیم تا زندکی
و روزی شما که مقدرست بتمامی بشما رسد لعلکم این از بهر آن کردیم تا ازمن آزادی
کنید و سپاس دارید این آیت حجت اهل حق است بر منکران بعث و حجت است بر قومی
از فلاسفه که کفتند بعث و نشر ارواح راست نه اجساد و اعیان را و معلومست
که رب العالمین آنرا که بعث کرد بعث اجساد و اعیان ایشان کرد و امثال این فراوانست
در قرآن که حجت است بر ایشان عزیر را کفت فاماته الله مائة عام ثم بعثه قوم حزقیل را
کفت موتوا ثم احیاهم اصحاب کهف را کفت بعثناهم لیتساءلوا بینهم وجه الاستدلال
بهذه الآیات ظاهر لمن تدبره و تامل فیه والله اعلم

النوبة الثالثة قوله تعالی واذ نجیناکم
من آل فرعون کرمیست و مهربان لطیفست و نکاه بان خداوند جهان و جهانیان
فریاد رس نومیدان ذخیرهٔ منقطعان چارهٔ بیچارکان نوازندهٔ رنجوران رهانندهٔ
بندهیان در کار بیغامبران و رسولان که هر یکی را از ایشان رنجی دیکر بوذ و اندوهی
دیکر نهاذ بر ایشان و جهانیان را کفت باز برندهٔ اندوهان و رهانندهٔ ایشان منم نوح
بیغامبر از دست قوم خویش کرفتار شده و درمانده و شخص عزیز وی نشانهٔ زخم ایشان شده
رب العالمین کفت فنجیناه و اهله من الکرب العظیم آخر او را از دست ایشان رهانیدیم
و اندوهان وی را بایان بدید کردیم و در حق لوط بیغمبر کفت ونجیناه من القریة التی کانت
تعمل الخبائث و در حق ایوب بیغامبر کفت فکشفنا ما به من ضر و در حق یونس کفت ونجیناه
من الغم او را از غم برهانیدیم از ظلمتها بیرون آوردیم و درد وی را مرهم بدید کردیم
در حق موسی و بنی اسرائیل می کوید و منت می نهد واذ نجیناکم من آل فرعون
در عذاب و رنج فرعون بوذند کار دشوار و بار کران بر ایشان می نهاذ و فرزندان
ایشانرا می کشت آخر محنت ایشانرا بایان بدید کردیم و آن رنج از ایشان برداشتیم

وآن

وآن غم و آن هم از دل ایشان بر کرفتیم تبارک الله سبحانه ما کرامهم هو بالشهد
آخر آخر بسوی سعادت آید راهم بیرون جهد از محاق بدر ماهم
واذ فرقنا بکم البحر الآیه بیان سیوم سفر موسی است صلوات الله علیه موسی را دو سفر بوذ یکی
سفر طرب دیکر سفر هرب بیان سفر طرب آنست که کفت و لما جاء موسی لمیقاتنا باین
سفر مناجات حق یافت و قربت خداوند جل جلاله سفر هرب آنست که کفت و اوحینا
الی موسی ان اسر بعبادی باین سفر هلاک دشمن و رستکاری از ایشان یافت چنانکه
کفت واذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم و چنانکه موسی را دو سفر بوذ مصطفی را نیز دو سفر بوذ
یکی سفرها ز دیکر سفرنیاز سفرنیاز از مکه تا مدینه از دست کفار روکید اشرار و سفرناز
از خانهٔ ام هانی تا مسجد اقصی و از مسجد اقصی تا باسمان دنیا و از آسمان دنیا تا بسدرة
المنتهی و از سدرة المنتهی تا بقاب قوسین او ادنی فرقست میان سفر کلیم و سفر حبیب
کلیم بطور رفت تا وی را کفتند وقربناه نجیا حبیب بحضرت رفت تا از بهر وی کفت دنا
فتدلی از قربناه تا دنا راه دور است و او که این بصر ندارد معذورست واذ واعدنا
موسی اربعین لیلة موسی صلوات الله علیه از میان امت خویش چهل روز بیرون شد
امت وی کوساله پرست شدند و اینک امت محمد با نصد و اند سال کذشت تا مصطفی
علیه السلم از میان ایشان بیرون شده و دین وشرع وی تا هر روز تازه تر بنکه پس از
بانصد سال رکن دولت شرع او عامر عود نا ضی شاخ شم بهر شرف مستعلی حکم مستولی نیست
این مکر عنایت سماوی و فر خدائی و لطف ازلی و مهر سرمدی را از سنت وی چراغی
در هر جان از مهر وی داغی بر هر زبان از ذکر وی شغلی در هر سر از عشق وی لوائی
من اشد امتی حبا لی ناس یکونون بعدی یود احدهم لو یلقانی باهله و ماله نیز از کزاف
مصطفی علیه السلم ایشانرا برادران خواند و خود را از ایشان شمرد و ایشانرا از خود فقال
صلی الله علیه وسلم این اخوانی الذین انا منهم و هم منی الجنة و یدخلون معی
لطیفة اخری یتعلق بهذه الآیة موسی علیه السلم در حق هرون است وآن سفر
در پیش کرفت هرون را خلیفهٔ خود ساخت و امت را به وی سپرد کفت اخلفنی فی قومی

لاجرم در فتنه افتادند و سامری ایشانرا از راه حق برگردانید و مصطفی صلوات الله علیه
باخر عهد که طلعت مبارک وی را مرکب مرگ فرستادند و الهیت بنعت عزت آن طلعت را
از مرکب مرگ جدا بود و در گذشت احدیت گرفت بلال موذن هم سر با وی بگفت هلا
استخلفت علینا قال الله خلیفتی فیکم امت خود را با احدیت سپرد احدیت ایشانرا در
قباب حفظ بداشت لاجرم اگر متمردان عالم و شیاطین الانس والجن گرد آیند
تا یک بندهٔ مومن را از راه حق برگردانند نتوانند و از آن درمانند و عاجز آیند ثم
عفونا عنکم اگر ایشانرا قدری و خطری بودی آن چنان جرم عظیم را بدین آسانی
در گذشتی عفونا مذی سرعة العفو علی عظیم الجرم یدل علی حقارة المعفو عنه با نزدیکان
و عظیم قدران مضایقه بیش رود زنان رسول الصلوات الله علیه می گوید یا نساء النبی من یأت منکن
بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین این نه از مذلت و اهانت ایشان بود
بلک این تعزز و کرامت ایشان بود بنی اسرائیل را چنان گفت که بی قدر و بی خطر بودند
و این امت را گفت و من یعمل مثقال ذرة شرا یره فهذا العظم قدرهم و ذلک لقلة خطرهم
و اذ آتینا موسی الکتاب والفرقان موسویان را فرقان ظاهر داد و محمدیان را فرقان
در باطن نهاد فرقان از ظاهر و فرقان باطن نور دلست که حق از باطل بدان
نور جدا کنند و الیه الاشارة بقوله تعالی ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا و از اینجا بود که مصطفی
علیه السلام وابصه را گفت استفت قلبک و گفت اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله
و کسی را که این فرقان در باطن وی پدید آید مشرب همتش را از غبار اغیار پاک گردانند
منهل ارادت او از خاشاک رسوم صیانت کنند بساط روزگار او از کدورات بشریت فشانده
دارند دیدهٔ وقت او از دست حدثان نگه دارند تا آنچه دیگران خبر ست او را عیان گردد
آنچه علم الیقین است عین الیقین شود هم ملکت حادثه در وجود نیاید که نه دل وی را از آن
خبر دهند مصطفی علیه السلام را پرسیدند که این را نشانی هست فقال اذا دخل النور القلب
انشرح الصدر نشانش آنست که سینه گشاده شود بنور الهی و چون سینه گشاده شود
همت عالی گردد غمگین آسوده شود پراکندگی مجمع بدل شود بساط بقا بگسترد فرش فنا

درنوردد زوایا غمان را از در بندد باغ وصال را در بگشاید بزبان حال از سر نیاز و دلال گوید

درکوی امید منزلی دارم خوش — در قصهٔ عشق مشکلی دارم خوش
تفصیل دلم چه پرسی ای جان جهان — در جمله همی دان که دلی دارم خوش

و اذ قال موسی لقومه یا قوم انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل موسی گفت قوم خویش را نگر
تا باین عبادت گوساله که شما کردید گمان نبرید که جلال صمدیت را از آن زیانی است
یا پادشاهی و خداوندی وی را نقصانی بلک زیانکاری و بدروزی شماست اگر بدی افتادی
هست شما راست که از چنو خداوندی باز ماندید و نه او چون شما بندگان بسیار دارد
سهل بن عبدالله گفت الله با موسی سخن گفت بر کوه طور و از عزت کلام بار خدا
آن کوه چون عقیق شد موسی را نظری بر خود آمد که چون من کیست که خدای جهانیان
با من سخن می گوید بی واسطه و قدمگاه من عقیق گشته الله تعالی آن از وی در نگذاشت
گفت یا موسی یکبار دیگر بر راست و چپ خود نگاه کن تا چه بینی موسی بنگرید هزار کوه دید
از عقیق بر مثال کوه طور بر هر کوهی مردی چون موسی کلیمی پوشیده و کلاهی بر سر و عصایی
در دست و با خداوند عالم سخن می گوید زبان حال موسی می گوید

بنداشتمت که تو مرا یک تنه ای — کی دانستم که آشنا همه ای

درویشی را دیدند که با خدا رازی داشت و می گفت اللهم ارض عنی محبا فان لم ترض عنی
محبا فارض عنی عبدا فان لم ترض عنی عبدا فارض عنی کلبا گفت خداوندا مرا ابد وی
بر بسند اگر اهل دوستی نیم بندگیم بر بسند ور اهل بندگی نیم بسگی ام بپسند تا سگ درگاه
تو باشم

گر می ندهی بصد حشمت بارم — باری چو سگان برون در می دارم

فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم از روی باطن این خطاب با جوانمردان طریقت است
که نفس خود را بشمشیر مجاهدت سر برگیرید تا بما رسید والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
و نگر تا نگوئی که این قتل نفس از روی مجاهدت آسانتر است از آن قتل که در بنی اسرائیل
رفت که آن قتل ایشان خود یکباره بود و از آن پس همه آسانی و آرام بود و این جوانمردانرا
هر ساعتی و هر لحظه قتلی است

لیس من مات فاستراح بمیت — انما المیت میت الاحیاء

وعجب آنست که هرچند آسیب دهر و بلا بیشتر هند ایشان هر روز عاشق تراند و برفتنهٔ خویش جون بروانه شمع هر روز فتنه ترند

نور دلی انجه جنت نام داری ‌ ‌ تاج سری ار جه خاکسار داری

جون دیدهٔ عزیزی ار جه خوار داری ‌ ‌ شاذم بتو کر جه سوکوارم داری

جنانستی که هر ساعت بجان آن عزیزان از درکاه عزت بریدِ حضرت بنعت الهام بیغام آرد که ای جوانمردان آغاز این کار قتل است و آخر نا ز ظاهر دوستی خطرست و باطن راز من احبّنی قتلته ومن قتلته فانا دیته ‌ کر کشتهٔ دست را دیت دینارست ‌ هر کشتهٔ عشق را دیت دیدارست

واذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک حتّی نری الله جهرةً مطالعهٔ ذات بر کمال و تعرّض رؤیت ذی الجلال جون نه بنعت هیبت و شرط مراقبت روذ ترک حرمت بوذ و ترک حرمت موجب صاعقه باشد لامحاله از آن صاعقه ایشانرا بکرفت که بزبان جهل و ترک حرمت دیدار خواستند و موسی صلوات الله علیه هرچند بزبان هیبت و نعت حرمت بر دوام مراقبت دیدار خواست امّا بتصریح خواست نه بتعریض لاجرم جوابش بتصریح داذند که لن ترانی و بر درکاه ملوک شرط ادب و مقتضی حرمت آنست که سؤال بتعریض کنند جنانکه مصطفی علیه السّلم لقاء رؤیت کرد بر سبیل تعریض و شمّهٔ از آرزو دل خوذ باز نموذ باشارت جبرئیل را دیذ کفت هل رأیت ربّک جون جبرئیل این سخن بشنیذ از هیبت و عزّت آن معنی بر خوذ بکذاخت بس جون بحضرت عزّت باز رفت الله کفت یا جبرئیل تو مقصود آن دوست ما نه یافتی با نجه کفت تقاضاء دیدار بوذ که می کرد رو یا جبرئیل و او را بیار که ما نیز بوی مشتاقیم ولی الی لقائهم لاشدّ شوقا

قوله تعالی

وظلّلنا علیکم الغمام و سایه کردیم بر شما میغ • وانزلنا علیکم و فرو فرستادیم بر شما از میغ • المنّ والسّلوی ترنجبین و مرغ سلوی • کلوا من طیّبات ما رزقناکم می خورید از پاکها و خوشها که شما روزی کردیم بی رنج بردن و بی جستن • وما ظلمونا و ستم نه بر ما کردند • ولکن کانوا انفسهم یظلمون لکن ستم بر خویشتن کردند • وقلنا ادخلوا و کفتیم ایشانرا کی در رویذ • هذه القریة درین شهر بیت المقدس • فکلوا

رمها

منها می خوریذ از آن • حیث شئتم هر جا که خواهیذ • رغدا آسان و فراخ • وادخلوا الباب سجّدا و در که کرد در رویذ بشت خم داذه در رویذ • وقولوا حطّة و می کوییذ حطّه حطّه فرو نه از ما کناهان • نغفر لکم خطایاکم تا بیامرزیم شمارا کناهان شما • وسنزید المحسنین و ما نیکوکاران را بنیکویی بیفزائیم • فبدّل الّذین ظلموا بدل کردند آن ستمکاران آن سخن که ایشانرا فرموذیم • قولا غیر الّذی قیل لهم بسخنی جز آنکه ایشانرا کفتند • فانزلنا علی الّذین ظلموا فرو فرستاذیم بر ایشان که بر خوذ ستم کردند • رجزا من السّماء عذابی از آسمان • بما کانوا یفسقون با نجه از فرمان بیرون شدند • واذ استسقی موسی لقومه موسی آب خواست قوم خویش را در تیه • فقلنا کفتیم اورا • اضرب بعصاک الحجر عصاء خوذ بر سنک زن • فانفجرت منه از آن بیرون کشاذ • اثنتا عشرة عینا دوازده جشمه قد علم کلّ اناس مشربهم مردمان می دانستند هر سبطی آبشخور ایشان • کلوا واشربوا ایشانرا کفتند می خوریذ و می آشامیذ • من رزق الله از انجه روزی داذ الله شمارا بی رنج و بی جستن • ولا تعثوا فی الارض مفسدین و بکزاف و تباه کاری و خوذ کامی در زمین مرویذ • واذ قلتم یا موسی موسی کفتیذ • لن نصبر علی طعام واحد شکیبائی نی توانیم کرد بر یک طعام • فادع لنا ربّک خداوند خوذ را خوان و از وی خواه • یخرج لنا تا بیرون آرد مارا • ممّا تنبت الارض از انجه زمین رویاند از خوذ • من بقلها از تره آن • وقثّائها و خیار آن • وفومها و کندم آن • وعدسها و دلنجه آن • وبصلها و بیاز آن • قال کفت • اتستبدلون بدل می جوییذ • الّذی هو ادنی انجه بترست • بالّذی هو خیر از انجه که به است • اهبطوا مصرا از تیه و بیابان فرو شویذ در شهر • فانّ لکم ما سألتم که شمارا دهند انجه می خواهیذ • وضربت علیهم الذّلّة و بر ایشان زدند خواری در دلها خلق و بستی در جشمها • والمسکنة و فرومایکی و فروتنی • وباؤا بغضب من الله و خویشتن بخشم خداوند آوردند و بخشم خدا باز کشتند • ذلک بانّهم کانوا یکفرون بآیات الله این بآن بوذ که بآیات و سخنان خداوند خویش کافر می شذند • ویقتلون النّبیّین بغیر الحقّ و می کشتند بیغامبران خوذرا بجور و دلیری نه بحق • ذلک بما عصوا این بآن

بوذ که سر کشیذند از بذرفتن حق • وکانوا یعتدون وازاندازه درمی کذاشتند •
النوبة الثانیة قوله وظللنا علیکم
الغمام سدّی وجماعتی مفسران کفتند پس از انکه رب العالمین آن قوم را بابا طور
زنده کردانیذ وتوبت ایشان که کوساله پرستیذند قبول کرد ایشانرا فرموذ که بزمین مقدسه
روید وذلک فی قوله تعالی ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم وزمین قدس
اردن وفلسطین واریحا است کویند اریحا ولایتی است که دران هزار باره ده است
در هر دهی هزار بستان ایشان بفرمان حق امذند تا بنهر الاردن نزدیک اریحا موسی
دوازده مرد از ایشان برکزیذ از هر سبطی مردی وایشانرا با ریحا فرستاذ تا از انجا میوه
آرند واز انجا استعلام احوال جباران کنند وجباران بقایا قوم عاد بوذند ساکنان
زمین قدس آن دوازده مرد امذند وعوج از جباران عمالقه بوذ با ایشان فرا رسید
همه را زیر کش برکرفت تا مسجد داشتند وبنزدیک باذشاه ایشان برد کفت ای ملک عجب
نیست که این چنین قومی ضعیفان بجنک ما آمده اند فرمای تا ایشانرا همه در زیر پای آرم
وخرد کنم ملک بفرموذ اما زن وی کفت کشتن ایشان روی نیست باز فرست ایشانرا بقوم
خویش تا ایشانرا از ما خبر دهند وباز کویند انچه می بینند که ایشان خوذ از ما بهراسند
وبا ما نکاوند پس ایشانرا رها کردند تا با قوم خویش آمدند وانچه دیذند باز کفتند
پس قوم موسی کفتند انا لن ندخلها ما داموا فیها فاذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا
قاعدون یا موسی ما درین زمین نرویم مکر تا آن جباران دران اند تو برو با خذاوند
خویش وجنک کنیذ که ما اینجا نشستکانیم درخبرست که قومی از یاران رسول صلی الله علیه
وسلم کفتند یا رسول الله ما نقول کما قالت بنو اسرائیل اذهب انت وربک فقاتلا انا
ههنا قاعدون ولکن اذهب انت وربک فقاتلا انا معکم مقاتلون فشتان ما بینهما
پس موسی بر ایشان خشم کرفت وضجر شذ از سر ضجرت بر ایشان دعا کرد رب العالمین
آن زمین بریشان حرام ساخت کفت حرام کردم بران زمین که ایشانرا بیرون کذارد
تا چهل سال وذلک فی قوله تعالی فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض مفسران

کفتند آن زمین میان فلسطین وایله است دوازده فرسنک طول آن وشش فرسنک عرض
آن رب العالمین ایشانرا دران تیه من وسلوی فرستاذ واز ابر سایه ساخت اینست که
می کوید عز جلاله وظللنا علیکم الغمام چون آفتاب بر آمذی بروز تابستان الله
تعالی میغ فرستاذی بر سر ایشان بسایه بانی میغ نم دار خنک تا انکه که آفتاب فرو شذی
می کویند همان میغ بوذ که روز بدر فریشتکان از ان در آمذند بنصرت مصطفی صلوات
الله علیه وبتقویت لشکر اسلام را پس چون ایشانرا دران آفتاب کرم سایه حاصل شذ
کفتند یا موسی هذا الظل قد حصل فاین الطعام سایه نیکوست وجای خنک اما طعام
از کجا اریم درین بیابان فانزل الله علیهم المن خذای عز وجل بر ایشان من فرو فرستاذ
انا بر مجاهد کفت من مانند صمغ بوذ که بر درختان افتاذی رنک رنک صمغ وطعم طعم شهد
سدّی کفت عسل بوذ که بوقت سحر بر درختان افتاذی شعبی کفت این عسل که تو می بینی
جزوی است از هفتاذ جزو از ان من ضحاک کفت ترنجبین است قتاده کفت از وقت
صبح تا بر امذن آفتاب آن من ایشانرا بیفتاذی مانند برف وهب کفت نان حواری
زجاجی کفت علی الجمله طعامی بوذ ایشانرا بی رنج وبی کدّ من بذان خواند که الله منت
نهاذ بذان وقال صلی الله علیه وسلم الکماة من المن وماؤها شفاء للعین سبیلها سبیل
المن الذی کان یسقط علی بنی اسرائیل لانه لم یکن علی احد مؤنة فی سقی ولا بذر کویند
من شخصی را هر شب یک صاع می بوذ پس کفتند یا موسی قتلنا هذا بحلاوته فاطعمنا اللحم
فانزل الله علیهم السلوی کوشت خواستند الله تعالی ایشانرا مرغ فرستاذ مقاتل کفت
ابری بر امذی واز ان ابر مرغهاء سرخ باریدن کرفتی چندانکه ایشانرا کفایت بوذی قتاده
کفت باد جنوب آوردی آن مرغ سلوی را وروز آدینه تا دو روزه بر می کرفتند که روز
شنبه نیامذی که ایشانرا روز شنبه روز عبادت بوذ کلوا من طیبات ما رزقناکم
ای قلنا لهم کلوا اما ایشانرا کفتیم می خورید از پاکها وخوشها که شما را روزی کردیم بی رنج
وبی جستن در دنیا وبی تبعات در عقبی واز ان هیچ ادخار مکنید وفردا هیچ چیز مکیرید
ایشان فرمان نبردند وفردا را بر کرفتند تا آن برکرفته ایشان تباه شذ وخورنده درلز

افتاذ مصطفی علیه السلم کفت لولا بنو اسرائیل لم یَخْنَز الطعام ولم تخبث اللحم ولولا حوا لم تخن
انثی زوجها وما ظلمونا ای نحن اعزّ من ان نظلم واعدل من ان نظلم ما از آن عزیزتریم که بر ما
ستم کنند واز آن عادلتریم که خود ستم کنیم وما ظلمونا نه بر ما ستم کردند بانکه فرمان نبردند
وادّخار کردند بلکه بر خود ستم کردند که از آن روزی بی رنج هنی باز ماندند واذ قلنا
ادخلوا هذه القریة وکفتیم ایشانرا در رویذ درین شهر یعنی بیت المقدس بقول مجاهد
وقتاده وربیع وسدّی اما جماعتی دیکر کفتند از مفسّران که اریحا بوذ فکلوا منها حیث
شئتم رغدا وبخورانچی می خوریذ واسانی سی جا که می خواهیذ عیش خوش میکنیذ که شمارا
دران حساب وتبعات نیست واین انکه بوذ که از تیه بیرون امذند فرموذند ایشانرا
نادر شهر روند بشت خم داذه جنانکه کفت وادخلوا الباب سجّدا ابن عبّاس کفت هو
احد ابواب بیت المقدس یدعی باب حطّة وکان له سبعة ابواب ایشانرا کفتند از باب
حطّه در رویذ سجّدا یعنی رکّعا وجون در رویذ بشت خم داذه در رویذ وهمی کوییذ حطّه
حطّه یعنی حطّ عنا ذنوبنا فرو نه از ما کناهان ما ربّ العالمین ایشانرا استغفار فرموذ وتوبه
از کناهان تلقین کرد کفت از کناهان توبت کنیذ وانها امرزش خواهیذ یَغْفِر لکم
نافع یُغْفَر لکم بیا مضموم خوانذ ابن عامر تُغْفَر بتا مضموم خوانذ باقی بنون خوانند می کویذ
شما امرزش خواهیذ تا ما کناهان شما بیامرزیم وبا فرمانیها درکذاریم وقال بعضهم
فی قوله تعالی وقولوا حطّة ای نحن نزول تحت امرک وقضائک منحطّین لامرک خاضعین
غیر متکبّرین وسنزید المحسنین وهر که در نیکوکاری بیفزایذ وی را در نیکویی پاداش
ودر نیکی نواخت بیفزاییم فبدّل الذین ظلموا تبدیل وتغییر متقارب اند اما تغییر جای
استعمال کنند بر غالب احوال که صفات چیزی بکرذذ واصل ان چیز بر جای بوذ جنانک
سرد صیم بجای کرم شوذ وتبدیل بیشتر آنجا استعمال کنند که چیزی از جای برکیرند وانرا بذ
نهند وزاهدانرا که ابدال کویند ازانست که قومی می روند از دنیا ودیکران بجای ایشان
می نشینند وکفته اند ازانست که احوال بهیمی با احوال ملکی بدل می کنند فبدّل الذین
ظلموا می کویذ آن ستمکاران بر خویشتن آن سخن که ایشانرا فرموذیم بدل کردند آن

کفتند

کفتند که ما فرموذیم بجای حطّه حنطه کفتند تنبیی کفت حطّا سُقماثا کفتند بر طریق
استهزا وان کلمه بر لغت ایشان حنطه حمراء باشذ وروایت است از مصطفی علیه السلم
در تفسیر این آیت که دخلوا الباب الذی امروا ان یدخلوا فیه سجّدا علی استاههم وقالوا
حنطة فی شعیرة قال الله عزّ وجلّ فانزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء جون
کلمه بکردانیدند وفرمان نبردند عذابی از آسمان فرو امذ ودر ایشان افتاد وهفتاد
هزار از ایشان هلاک شذند وکفته اند طاعون بکرفت ایشانرا یعنی مرک ساعتی ودر یک
ساعت هفتاد هزار بمردند رجزا من السماء از بهر آنکه عذاب بر دو قسم است یکی آنکه بر دست
آدمی روذ یا از جهت مخلوقی بوذ جون هدم وغرق وحرق وامثال آن دفع این عذاب
بر وجهی از وجوه صورت می بندذ وممکن می شوذ وقسم دیکر عذابی بوذ آسمانی جون طاعون
وصاعقه ومرک مفاجاة وامثال آن این یک قسم آنست که دفع آن بهیچ وجه ممکن نشوذ
بقوّت آدمی ربّ العزة کفت عذاب ایشان از آسمان فرستاذیم که آدمی را بدفع آن دسترس
نیست آنکه کفت بما کانوا یفسقون این عذاب بایشان از آن فرستاذیم که از فرمان
ما بیرون شذند واذ استسقی موسی لقومه ابن عبّاس وقتاده کفتند که امّت موسی آنکه که در
زندان تیه بماندند وتشنه شذند کفتند یا موسی من این الشراب ههنا وقد عطشنا یا موسی
بیابان بی آبست وما تشنه ایم تدبیر جیست فاوحی الله الی موسی ان اضرب بعصاک الحجر
الله بموسی وحی فرستاذ که عصا بر سنک زن کفتند عصا شاخی بوذ از مورد بهشت که آدم
صلوات الله علیه باخوذ آورده بوذ وبس از آدم بیغامبران بمیراث می بردند تا بشعیب
بیغمبر رسیذ وشعیب بموسی داذ وبالاء آن ده کز بوذ وسر آن دو شاخ بشب تاریک هر دو
شاخ می افروختی جنانکه دو قندیل وکاهها موسی بی بان بسته بوذ ومعجزها بر او ظاهر
شذه ابن عبّاس کفت موسی را انجای جهار پای بوذ از عصا کمر زاد ومطهره وقماشی که داشتی
بر آن نهاذی جون بر زمین زذی طعامی وشرابی که موسی را بایست بوذی از آن بدیذ
آمذی جون شب در آمذی موسی را باسبانی کردی وحشرات زمین جون مار وکژدم وامثال
آن از وی باز داشتی اکر کرکه کله افتاذی جون سکی کشتی پیش کرک باز شذی اکر موسی

ای لم یمتثلوا ما امروا به من قول حطة المقتضی لک
والتوبة علیه بل بدلوه بقول غیر ذلک فسعوا به دهو
سمقاثا ای حنطة حمراء وقیل قالوا حنطة بیضاء مثق
فیها شعیرة استهزاء وقالوا ما اراد موسی یلعبنا
ای هم حطة ولم یکن المراد خصوصیة اللفظ حتی لو قالوا
نستغفر الله کفی واد روا الدخول بسجدا فدخلوا راجع
علی استاههم فانزلنا علی الظالمین بذلک عذابا
من ربهم
عصند

دشمنی بدید آمدی چون مردی جنگی با آن دشمن جنگ کردی موسی بس جاه آب رسیدی وباوی
دلو ورسن نبودی آن عصا وبرا چون دلو ورسن کشتی تا آب بذان بیرون کردی اگر موسی را
آرزو میوه خاستی عصا بزمین فرو بردی آن میوه که آرزو وی بودی ازان بدید آمدی
ازین عجبتی انکه موسی را چون رفیق مونس بودی اندوه وشادی خود با وی بکفتی سبحان المقتدر
کیف یشاء سبحانه فقلنا اضرب بعصاک الحجر موسی را کفتیم عصاء خویش بر سنک زن تا
چشمهاء آب ازان روان شوذ وهب منبه کفت سنکی مخصوص نبوذ که عصا بر می سنک که زدی
آب ازان روان شذی بنی اسرائیل کفتند اگر موسی عصا کم کند ما از تشنکی بمیریم فرمان آمد
که لا تقرعن الحجارة ولکن کلمها تطعک لعلهم یعتبرون یعنی عصا بر سنک مزن یا موسی سنک را فرما
ده تا آب بیرون آیذ موسی چنین می کرد ایشان کفتند کیف بنا لو افضینا الی الرمل والارض
التی لیست فیها حجارة اگر بر یکستانی فرو ائیم که سنک نبوذ ما آب از کجا آریم فرمان آمد که
یا موسی اکنون که چنین می کویند سنکی با خوذ می دار تا آنجا که فرو آیند شما را آب دهد ابن
عباس کفت سنکی بوذ مخصوص ومعین که موسی از طور بر کرفته بوذ وبا خوذ می داشت چند
سر آدمی یا سر کوسفندی از رخام در کوشهء جوالی افکنده هر کاه که ایشان آب خواستندی
بیرون آوردی وآن سنک چهار سو بوذ چون عصا بران زدی از هر سو سه جوی روان کشتی
هر سبطی را جذا کانه جویی تا با یکدیکر در نشوند وبر نیاویزند اینست که رب العالمین کفت
فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا قد علم کل اناس مشربهم هر سبطی می دانست که جوی ایشان
کذام است هر روز شش صد هزار دنفر از ان سنک آب خوردندی پس از انکه آب خورده
بودندی موسی دیکر باره عصا بر سنک زدی تا خشک شذی وآب در وی پنهان کشتی کلوا
واشربوا من رزق الله ای فقیل لهم کلوا واشربوا ایشانرا کفتند من وسلوی می خورید وآب
خوش می آشامید وشکر این نعمت هنی را وروزی بی رنج را اندرین زمین تباه کاری مکنید
وکزاف کار مباشید زنادقه کفتند بر سبیل طعن که چه صورت بندد وکذام عقل را باور کند
سنکی بذان کوچکی ووزنش بذان مختصری باضعاف آن آب بیرون دهد وچندان جویها
ازان روان شوذ جواب ایشان آنست که سبیل این سبیل معجزاتست ومعجزات خرق

عادات است واز قدرت آفریدکار که اصل سنک می آفریند اگر دران سنک اضعاف وزن آن
آب بیافریند که نه در قدرت او عجبست ونه در علم او نقصان وهم ازین بابست که مصطفی صلوات
الله علیه بغزاتی بوذ وایشانرا آب نماند واز سر انکشتان رسول خدا جویهاء آب روان کشت
چندانکه هزار وچهار صد کس ازان سیر آب کشتند ودر خبرست بروایت جابر بن عبد الله
لو کنا خمسین الفا لکفانا واذ قلتم یا موسی لن نصبر علی طعام واحد حسن بصری کفت
قومی برزیکران بوذند اهل کندنا وپیاز وحبوب وایشانرا بمن وسلوی فرو کرفتند نان
حواری ومرغ بریانی وترنجبین بسی بر نیامد که آن طباع ایشان ایشانرا بران داشت
تا آرزوی ان غذاها ردی کردند بوبکر نقاش در تفسیر آورده است که ایشان دران
روزی که بایشان می رسید همه یکسان بوذند نبات زمین طلب کردند تا ایشانرا
عمارت وزراعت باید کرد وتتخذ بعضهم بعضا سخریا تا همه یکسان نباشند وزیر دستان
سازند وقومی را بجاکری وبندکی کیرند لن نصبر علی طعام واحد کفتند یا موسی بر یک
طعام شکیبایی نتوانیم کرد اگر کسی کوید من وسلوی دو چیز ست چرا علی طعام واحد
کفت جواب آنست که نان ونان خورش بوذ وبر عرف نان ونان خورش یک طعام
شمرند فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض ای سل لاجلنا ربک وقل له اخرج یخرج
لنا مما تنبت الارض خداوند خود را بکوی ازین ترهاء زمین وخیار وسیر وپیاز وکندنا
وعدس از بهر ما بیرون آر از زمین فوم بلغت عرب هم کندم است وهم سیر ودر خبر
علیکم بالعدس فانه مبارک مقدس وانه یرق القلب ویکثر الدمعة پس موسی بر ایشان
خشم کرفت کفت اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر ادنی هم از دنات است
وهم از دنو تقول تاخذون الذی هو اخس بدلا من الذی هو اجل واشرف او تاخذون
الذی هو اقرب منا ولا لقلة قیمته من الذی هو ارفع قیمة اهبطوا مصرا یعنی بلدة
من البلدان فان الذی سالتم لا یکون الا فی البلدان والامصار به شهری فرو آیید
که آنچه می خواهید در شهرها بیذ کفتند در کذام شهر یا موسی کفت الارض المقدسة التی
کتب الله لکم جماعتی مفسران کفتند ایشانرا بمصر فرعون فرستاذند وذلک فی قوله تعالی

قیل حجر اعطاه شعیب مع العصا اهبط آدم ع من الجنة وقیل حجر ذراع فی ذراع من رخام وقیل مثل رأس الشاة وقیل من شجر الجنة طوله عشرة اذرع من آس الجنة وقیل الحجر الذی ذهب بثوبه لبراءته من الادرة بنی اسرائیل وتبراء مما رموه به من الادر
عفی عنه

کذلک واورثناها بنی اسرائیل قالوا فلم یکونوا لیرثوها ثم لا ینتفعوا بها وضربت علیهم الذلة
والمسکنة خواری و فرومایکی بر ایشان زدند کفته اند این خواری آنست که چون از
ایشان جزیت ستانند ایشانرا بر پای بدارند و کریبان بکیرند و سیلی زنند وباؤ بغضب
من الله بخشم از الله بازکشتند انجا یک خشم کفت و جایی دیکر دو خشم فباؤ بغضب علی
غضب اهل تاویل غضب خدای عز و جل بر انتقام و عقوبت می نهند و تاویل رد صفت
است بتعریض مذهب اهل حق آنست که خدایرا عز و جل غضبست و در لز
غضب ز ضجرها پاکست نه چون غضب مخلوقان که با ضجرتست شافعی کفت لا یقاس
بالناس نه اورا با خلق در قیاس می نهند نه غضب و با ضجر دانند چنانکه غضب ایشانست
الله را غضب صفت است و خشنودی صفت است و بدین صفت جز وی خداوند
نیست و خلق را با وی درین مانندکی نیست ذلک بانهم کانوا یکفرون بآیات الله
التی انزلت علی محمد و موسی و عیسی لانهم کفروا بالجمیع خشم و لعنت خداوند بر ایشان
بآنست که پیغامبران را استوار نمی کرفتند و حجت توحید و علامات نبوت که بر زبان
موسی و عیسی و محمد فرستاد قبول نمی کردند و پیغامبران خود را بنا حق می کشتند
چنانکه شعیا و زکریا و یحیی را کشتند و یروی ان الیهود قتلوا سبعین نبیا فی اول النهار
و قامت سوق بقلهم من آخر النهار ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون ای ذلک الکفر و
القتل بشوم معاصیهم آن کفر که می آوردند و آن قتل که می کردند از شومی نافرمانی و تباه
کاری ایشان بود و از اندازه در کذشتن

النوبة الثالثة

قوله تعالی و ظللنا علیکم الغمام الآیة اشارتست بلطف و کرم خداوند است
و مهربانی او بر بندکان چنانستی که رب العالمین کفتی ای بیچاره فرزند آدم چرا نه با من دوستی
کیری که سزای دوستی منم چرا نه با من راز کنی که جواد و مفضل منم چرا نه با من معاملت در کیری
که بخشنده فراخ بخشش منم نه رحمت مرا تنکیست و نه نعمت از کس دریغ یک نکر تا با بنی اسرائیل
چه کردم و چند نعمت بر ایشان ریختم و چون نواخت خود بر ایشان نهادم در ان بیابان
تیه پس از انک بچیدند و نافرمانی کردند ایشانرا ضایع فرو نکذاشتم میغ را فرمودم

تا بر سر ایشان سایه افکند باد را فرمودم تا مرغ بریان در دست ایشان نهاد ابر را فرمودم
تا ترنجبین و انکبین بر ایشان فرو بارید عمود نور را فرمودم تا هر شبی که مهتاب نبود ایشانرا
روشنایی می داد کودک که از مادر در وجود آمدی دران بیابان تیه با دستی جامه که ویرا بایست
بوده و جود آمدی چندانکه کودک می بالیدی جامه با وی می بالیدی که نه کهن شدی نه
جامه بروی نه شوخ کرفتی در حال زندکی زینت وی بودی و در حال مردکی کفن وی بودی
چه نعمتست که من بر ایشان نریختم چه نواختست که من بر ایشان ننهادم ایشان
خود قدر ما ندانستند و شکر نعمت ما نکزاردند ای بیچاره ترا هیچ کس نخواند چنانک
ما خوانیم چون که نیایی هیچ کس ترا چنان نخرد که ما خریم چون که خود را نفروشی دیکران
بی عیب خرند و ما با عیب خریم دیکران باوفا خوانند و ما با جفا خوانیم اکر یکبار نه سر باز ای
همه مملکت را نجهت بیارایم و کر بعنفوان شباب حدیث ما کویی فردا بر رستاخیز ترا در پناه
خود کیریم   اناس عصوده یا فعادوا بخجلة   فقلنا لهم اهلا و سهلا و مرحبا
و قلنا ادخلوا هذه القریة از روی اشارت قریه اینجا احتمال کند که حریم علم است و حجر
شریعت چنانکه مصطفی صلوات الله علیه از روی اشارت خود را کفت انا مدینة العلم و علی
بابها ادخلوا هذه القریة می کوید بحجر شریعت در آیید و علم و عمل بر وفق شریعت بکار
دارید و کلوا منها حیث شئتم رغدا و هر علم و عمل عیش هنی و نعیم جاودانه بدست آیید
امروز تلخی مجاهدت چشید تا فردا میوه بهشت خورید وادخلوا الباب سجدا در راه
دین بر استقامت روید با خضوع و خشوع باشید و هر کاری را از در خویش در روید
تا بمقصد رسید و هو المشار الیه بقوله تعالی و اتوا البیوت من ابوابها انکه کفت و قولوا
حطة اشارتست باستغفار و تضرع و دعا کفتن که بار خدایا حط عنا ذنوبنا همانست
که جایی دیکر کفت ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و جایی دیکر کفت فاغفر لنا ذنوبنا
و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مع الابرار   و اذا استسقی موسی لقومه الآیة چند فرقست میان موسی
و عیسی و میان محمد صلوات الله علیهم اجمعین موسی قوم خود را آب خواست چنانک
کفت و اذا استسقی موسی لقومه عیسی قوم خود را نان خواست چنانکه کفت انزل علینا مائدة من السماء

باز مصطفی علیه السلام صدر و بدر جهان چراغ زمین و آسمان نه آب خواست و نه نان بلک
رحمت خواست و غفران چنانکه الله گفت غفرانک ربنا و الیک المصیر موسی را گفت چه
خواهی گفت آب روان از سنگ عیسی را گفت چه خواهی گفت خوان بریان فرستاده از آسمان
سید کونین را گفت تو چه خواهی گفت رحمت و غفران از خداوند مهربان چو موسی آب
خواست گفت یا موسی از جوز منی آب خواهند آن سنگ و عصا عصا بر سنگ زن و مراد
خود گیر چون عیسی نان خواست گفت یا عیسی از جوز منی نان خواهند فرمان داد جبرئیل را
تا کرده جند و لحتی ماهی بر خوان نهاد و بایشان فرستاد گفت یا عیسی مراد خود گیر چون نوبت
بمهتر عالم رسید شب قرب و کرامت که او را حاضر کرد گفت ای دوست ما بمهمان آمده ای
دندان مزد چه خواهی گفت غفرانک ربنا الله تعالی گفت ای دوست ما امت تو از سه
بیرون نیست یا مطیعان اند یا عاصیان یا مشتاقان اگر عاصیان اند رحمت من ایشان را
و اگر مطیعان اند بهشت من ایشان را و اگر مشتاقان اند دیدار و رضای من ایشان را مصطفی
علیه السلام گفت خداوندا مراد ایشان نقد بدادی و مراد ما در توقف نهادی گفت ای دوست
ما ایشان حاجت که خواستند از بهر امت خود خواستند و امت ایشان همان بودند که
حاضر بودند مراد خود بیافتند تو گنجی می خواهی از بهر امت می خواهی و امت تو متفرق آیند
اند تا قیام الساعة خواهند بود و دعوت و پیغمبری تو همیشه خواهد بود روز رستاخیز
همه را جمع کنم همه را از دوزخ آزاد کنم همه را بدیدار خود شاد کنم همه را لباس کرامت بپوشانم
همه بر یورانس بیارایم که ایشان بهینه امت اند یک دل و یک قصد و یک همت اند و ان
هذه امتکم امة واحدة نه چون بنی اسرائیل که از بر اکندگی که بودند همه در دل و همه در قصد و همه در
همت در دین بمعبودی یگانه اقتصار نکردند می گفتند اجعل لنا الها کما لهم آلهة و در دنیا بیک
طعام قناعت نکردند گفتند یا موسی لن نصبر علی طعام واحد و فی معناه انشد

همومٌ رجالٍ فی امورٍ کثیرةٍ   وهمّی من الدنیا صدیقٌ مساعدٌ

و گفته اند ذکر عصا در آیت اشارت است بسیاست شرعی لقوله علیه السلام لا ترفع عصاک
عن اهلک و عرب گویند شق فلان العصا اذا خرج عن السیاسة الشرعیة و وجه اشارتست

به بنی اسرائیل از انک رب العالمین دلها ایشان بسنگ برابر کرد فهی کالحجارة او اشد قسوة یعنی
که موسی صلوات الله علیه خواست تا بنی اسرائیل را با هم آرد و ایشان را بر راه استقامت دارد
مداوای طلب کرد از بهر ایشان که به همگان برسد هم عالم را و هم جاهل را و ایشان را فایده
دهد بر عموم همچنانکه باران فایده دهد بر عموم بقعها هم آباذان و هم ویران رب العالمین
موسی را گفت ایشان را بتازیانه شریعت سیاست کن و بر علم و عمل دار آن علم و عمل که جمله
ارکان اسلام و ایمان بان باز گردد و آن دوازده خصلت است که مصطفی علیه السلام در این
خبر معروف بیان کرد شش خصلت از آن بناء اسلام است یکی اقرار بوحدانیت الله
دیگر اثبات نبوت مصطفی علیه السلام سدیگر نماز کردن چهارم زکوة دادن پنجم روزه داشتن
ششم حج کردن و شش خصلت از آن بناء ایمانست یکی ایمان دادن بالله جل جلاله دیگر
ایمان بفریشتگان سدیگر ایمان بکتابها خداوند چهارم برسولان وی پنجم بروز قیامت ششم
ایمان دادن بقدر آن دوازده چشمه که درین آیت گفت اشارتست باین دوازده رکن که
که بناء اسلام و ایمان است و الله اعلم

و هو قوله تعالی

ان الذین آمنوا ایشان که بگرویدند و فرستاده را استوار گرفتند • و الذین هادوا
و ایشان که از راه بگشتند و جهود شدند • و النصاری و ترسایان که در عیسی غلو کردند
و الصابئین و ایشان که زبور در دست دارند و میان دو دین سدیگر گزیدند • من آمن بالله
هر که از ین همگنان بخدای بگروید • و الیوم الآخر و بروز رستاخیز • و عمل صالحا و کار نیک
کند • فلهم اجرهم ایشان راست مزد ایشان • عند ربهم بنزدیک خداوند ایشان • و لا خوف
علیهم و نیست بر ایشان بیمی فردا • و لا هم یحزنون و نه هرگز اندوهگن باشند • و اذ اخذنا
میثاقکم و چون پیمان ستدیم از شما و عهد گرفتیم بر شما • و رفعنا فوقکم الطور و فرمودیم تا
کوه طور بر سر شما باز داشتند • خذوا ما آتیناکم شما گفتند باواز بلا بگیرید این کتاب که
شما را دادیم • بقوة بقوت یقین و تصدیق جد • و اذکروا ما فیه و یاد دارید آنچه شما را در آن
وصیت کردند و فرمودند • لعلکم تتقون تا مگر از عذاب و خشم خدا بپرهیزید آید •
ثم تولیتم من بعد ذلک پس از زمان برگشتید • فلولا فضل الله علیکم اگر نه فضل خداوند بودی

بر شما و مهربانی او شما را. لَكُنْتُمْ مِنَ الْخاسِرِينَ از زیان کاران و نومیدان شدید.

النوبة الثانیة

قوله إنّ الذين آمنوا سدّی گفت این آیت بشأن اصحاب سلمان فرو آمد و سلمان مردی بود از جندیسابور
بموصل افتاد میان احبار ترسایان و روزگار در از با ایشان عبادت فراوان کرد و بر دین
عیسی بود از اول پس بمدینه افتاد و او را بندگی بفروختند زنی از جهینه او را بخرید و از
بهر وی شبانی می کرد و سلمان از علماء ترسایان شنیده بود که درین روزگار پیغمبری
بیرون خواهد آمد که صفت وی آنست که مهر نبوت میان دو کتف دارد و صدقات نستاند
و از هدیها خورد روزی سلمان در صحرا مدینه گوسپندان نگاه داشت کسی او را گفت که امروز
مردی بمدینه در آمده است و می گوید که من پیغامبرم و سلمان روزگاری بود تا در انتظار
گوسفندان فرو گذاشت و بمدینه در شد بنزدیک مصطفی علیه السلم و بوی می نگرست و در
وی تأمل می کرد مصطفی علیه السلم بفراست نبوی بدانست که حال وی چیست جامه خویش
اندیشه فرو گذاشت تا مهر نبوت بر سلمان آشکارا شد پس سلمان برفت و طعامی
خرید و بپیش رسول آورد رسول علیه السلم گفت این چیست سلمان گفت این صدقه مصطفی
گفت لا حاجة لي بها اخرجها فلياكلها المسلمون مرا باین صدقه حاجت نیست رو بر
مسلمانان بر تا ایشان بخورند پس دیگر باره سلمان رفت و طعامی دیگر آورد مصطفی پرسید
که این چیست سلمان گفت که این هدیه مصطفی علیه الصلوة والسلم گفت اکنون بنشین تا
بیک دیگر بخوریم و سلمان رضی الله عنه آن ساعت حدیث قوم خویش که بر دین عیسی بودند گر
و آن عبادت فراوان و عبادت و مجاهدت بسیار که می کردند نلحیه باز گفت و عبادت
ایشان آن بود از روز یکشنبه تا یکشنبه دیگر هفته روزه می داشتند روزه وصال که افطار
ایشان جز روز یکشنبه نبودی و سخن گفتن با یکدیگر جز در آن روز نبودی یک هفته هر یکی در
غاری نشسته و خورد و خواب و سخن بر خود حرام کرده و زبان با ذکر و دل با فکر پرداخته
و یک لحظه از عمر خویش با کار دنیوی و آسایش تن ننداده سلمان وصف حال ایشان می کرد
مصطفی علیه السلم گفت یا سلمان هم اهل النار قال سلمان فاظلمت علی الارض سلمان گفت
جهان روشن بر چشم من تاریک گشت چون از مصطفی شنیدم که ایشان آتشیانند ثم قال
یا رسول الله لو ادرکوک لصدقوک و اتبعوک و سلمان بروزگار ایشان شنیده بود که همه پیغامبران
پیغمبر آخر الزمان تست و بهینهٔ دینها دین و شریعت وی است گفت یا رسول الله اگر ترا
دریافتندی ترا بس رو بودندی و استوار داشتندی انگه رب العالمین این آیت فرستاد
در شان ایشان ان الذين آمنوا والذين هادوا و مصطفی علیه السلم در تفسیر این آیت
گفت من مات علی دین عیسی و من مات علی الاسلام قبل ان یسمع بی فهو علی خیر و من سمع بی الیوم و لم
یؤمن بی فقد هلک گفت هر که پیش از بعثت ما بر شریعت و سنت عیسی بود و ما را در نیافت
و هر آن شریعت فرو شد کار او همه خیرست و عاقبت و رستگاری و آنکس که ما را دریافت
یا خبر بعثت ما باو رسید و از هر دین که بر آن بود دست باز نداشت و بر پی ما و سنت ما نرفت
او از جمله هالکانست ان الذين آمنوا والذين هادوا هادوا از تهود است و تهود تحرک
باشد جهودان را آن یهود خوانند لانهم یتهودون عند قراءة التوریة چون توریة خوانند
تحرکی در خود آرند و یقولون ان السموات والارض تحرکت حین آتی الله موسی التوریة
قال ابن جریج انما سمّیت الیهود من قولهم انا هدنا الیک ای تبنا عن عبادة العجل
و گفته اند نسبت ایشان با یهوذاست ازین جهت ایشان را یهود خوانند و ترسایان را
نصاری بدان خوانند که از دیه نصره بودند و نصره آن دیه بود که عیسی و مادرش آنجا فرو
آمده بودند مقاتل و قتاده گویند نام آن ده ناصره بود فنسبوا الیها و قیل سمّوا نصاری
لقوله تعالی من انصاری الی الله و هم الحواریون و صابیان قومی بودند که مسکن بشام داشتند
و ملایکه پرست بودند و نماز بکعبه می کردند و زبور می خواندند و گفته اند قومی از اهل کتاب
بودند و بیرون از جهودی و ترسائی دینی دیگر نهاده بودند میان جهودی و ترسائی
و علامت ایشان آن بود که موی از میان سر باز می کردند و یجبّون مذاکیرهم و عورت زنان از
خود می بریدند ان الذين آمنوا والذين هادوا اختلافست میان علما که این آیت
محکم است یا منسوخ است و ناسخ آنست که گفت عزّ جلاله و من یبتغ غیر الاسلام دینا
فلن یقبل منه ابن عباس گفت چنان می نماید که عمل صالح از جهودان و ترسایان و صابیان

مقبول بود و بهشت ایشان را موعود بحکم این آیت که گفت ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصاری
پس چون آیت و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه فرو آمد این آیت منسوخ شد و حکم آن بگشت
اما قول مجاهد و ضحاک آنست که این آیت محکم است و هیچ چیز آنرا منسوخ نیست و تقدیر آنست
که ان الذین آمنوا و من آمن من الذین هادوا و در معنی این آیت دو طریقست یکی آنست که ان
الذین مؤمنان بحقیقت می خواهد هم ازین امت و هم از امتهای دیگر می گوید ایشان که از دل
پاک و اعتقاد راست ایمان دادند بغیب ایمانی تصدیقی و تسلیم کردن نهاده و گوش فرا داشته
و رسالت و پیغام بذیرفته از هر پیغامبر که آمد بهر هنگام که بود والذین هادوا و علی الخصوص
قوم موسی که بر دین موسی درست آمدند و تغییر و تبدیل نکردند و در انتظار بعثت مصطفی
صلوات الله علیه نشستند و بوی ایمان داشتند و همچنین قوم عیسی که بر دین عیسی بودند
و در حق او غلو نکردند و بمحمد ایمان داشتند و بدین اعتقاد از دنیا بیرون شدند و صابیان
همچنین در وقت استقامت کار دین خویش آنکه گفت من آمن بالله هر که ازینان بر اعتقاد
و ایمان بماند و توفیق ثبات و لزوم ایمان یافت تا بدان بمیرد فلهم اجرهم عند ربهم
طریق دیگر آنست که ان الذین آمنوا ازین لغت منافقان اند که بزبان ایمان اند
و بدل نه و از امتان گذشته ایشان اند که به پیغمبران گذشته ایمان داده اند و بمحمد نه والذین
هادوا جهودان اند که بعد از موسی دین مبدل و محرف کردند والنصاری ترسایان اند که
بعد از عیسی غلو کردند و از دین راست بگشتند والصابئین اصناف کفار اند من آمن بالله
یعنی من آمن منهم بالله می گوید ازینان هر که بالله ایمان آرد و بروز رستاخیز و عمل صالحا
یعنی بالایمان بمحمد صلی الله علیه و سلم و بمحمد ایمان آرد و ویرا استوار گیرد و بنبوت وی گواهی
دهد فلهم اجرهم عند ربهم ایشان بثواب ایمان خویش رسند ولا خوف علیهم یوم تخاف
الناس و آن روز که خلق همه در بیم و هراس باشند ایشان بی بیم و ترس باشند ولا هم
یحزنون علی ما خلفوا وراءهم من الدنیا و عیشها عند معاینتهم ما اعد الله لهم من النعیم المقیم
والثواب الجزیل و هیچ اندوه نبود ایشانرا از مفارقت دنیا و نعیم این جهانی پس از آنکه
نعیم آخرت یافتند واذ اخذنا میثاقکم و چون پیمان ستدیم و عهد گرفتیم بر شما که چون شمارا

کتابی

کتابی دهیم بپذیرید پس چون توریت فرستادیم گفتید نپذیریم مفسران گفتند آنکه که
موسی صلوات الله علیه از مناجات باز آمد و الواح توریت بر بنی اسرائیل آورد ایشانرا فرمود
که احکام توریت و امر و نهی که در آنست قبول کنید و آنرا کار بند شوید ایشانرا شرع
پس گران دیدند نفرت گرفتند ازان و قبول نکردند رب العالمین کوهی را فرمود تا از
کوههای فلسطین تا از بیخ برآمد و بر سر ایشان بداشت چندانکه لشکر ایشان بود گویند
که فرسنگی در فرسنگی بود نزدیک سر ایشان فرو آمد و آتشی در پیش چشم ایشان برافروختند و دریا
از پس بود پس ایشانرا گفتند خذوا ما آتیناکم بقوة ای خذوا ما افترضنا علیکم فی کتابنا
من الفرائض و اقبلوه واعملوا باجتهاد منکم فی ادائه من غیر تقصیر ولا توان می گوید بگیرید
و بپذیرید آنچه بر شما فریضه کردیم از احکام دین بجدی و جهدی تمام و آنرا کار بند شوید
واذکروا ما فیه و آنچه در کتابست از وعد و وعید و ترغیب و ترهیب برخوانید و یاد
گیرید و بدان کار کنید و از آن غافل مباشید لعلکم تتقون تا مگر از هلاک دنیا و عذاب عقبی
برهید قوم موسی چون آن کوه دیدند بر سر ایشان و آتش از پیش و دریا از پس بترسیدند
و از بیم و ترس قبول کردند و بسجود در افتادند و در آن حال که سجود می کردند در کوه می نگریستند
که بر زبر ایشان بود و سجود ایشان بیک نیمه روی بود از آنجاست که جهودان سجود بیک نیمه روی
کنند پس رب العالمین آن کوه از سر ایشان باز برد ایشان گفتند سمعنا و اطعنا ولو لا الجبل
ما اطعناک اگر کسی گوید نه چه ثواب باشد ایشانرا در پذیرفتن کتاب که در آن مضطر
بودند و مکره و معلوم است که با کراه و الجاء بثواب نرسند جواب آنست که در الزام
مضطر بودند لاجرم ایشانرا در التزام ثواب نیست اما بعد از آن که عمل کردند در عمل مضطر
و مکره نبودند ایشانرا ثواب که هست در عمل است ثم تولیتم من بعد ذلک ای اعرضتم عن امر الله
و طاعته بعد المیثاق و رفع الجبل پس از آنکه عهد گرفتیم بر شما که طاعت دار باشید و کوه از سر شما
باز بردیم دیگر باره شما فرمان بگذاشتید و نقض عهد کردید فلو لا فضل الله علیکم و رحمته و اگر نه
فضل خدا و رحمت او بودی شما از هالکان و زیان کاران بودید مصطفی علیه السلم گفت
لا احد اصبر علی اذی یسمعه من الله انه یشرک و یدعون له الصاحبة والولد و هو یرزقهم و یعافیهم

ویدفع عنهم وبلا اسعد بنداذی وکفی عبادا الرحمن اربع خصال جاریات علیکم من الرحمن
مع ظلمکم انفسکم وخطایاکم اما رزقه فدارٌ علیکم واما رحمته فغیر محجوبة عنکم واما ستره فسابغ
علیکم واما عقابه فلم یعجل لکم ثم انتم علی ذلک تجترون علی الهتکم ودر قرآن ذکر رحمت
فراوانست وجمله آن بده معنی باز می گردد یکی بمعنی اسلام است چنانک رب العالمین گفت
ورحمة ربک خیر مما یجمعون قل بفضل الله وبرحمته درین دو آیت اسلام را رحمت خواند
از بهر آنکه بنده با سلام برحمت خدای می رسد هم در دنیا وهم در عقبی دیگر رحمت است بمعنی رزق
چنانکه گفت ما یفتح الله للناس من رحمة ونام رحمن جل جلاله از ینجاست یعنی که روزی
دهنده جهانیانست برّهم وفاجرهم لا یمنع کافرا لکفره ولا عاصیا لعصیانه سوم رحمت است
بمعنی شفقت کقوله تعالی وجعل بینکم مودة ورحمة چهارم بمعنی لطف لقوله تعالی فبما رحمة
من الله لنت لهم پنجم رحمت بمعنی عفو ومغفرت لقوله کتب ربکم علی نفسه الرحمة ششم رحمة
است بمعنی بهشت وذلک فی قوله واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هفتم رحمت
است ومراد بآن رسول خداست وذلک فی قوله وما ارسلناک الا رحمة للعالمین هشتم
رحمت است بمعنی باران وهو قوله وهو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته نهم
رحمت است بمعنی قرآن وهو قوله وشفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة للمؤمنین دهم
رحمت است بمعنی نعمت چنانکه درین آیت گفت فلولا فضل الله علیکم ورحمته لکنتم من الخاسرین
ای فلولا نعمة ربکم لصرتم من المغبونین الذین خسروا الرحمة واستوجبوا العذاب

النوبة الثالثة قوله تعالی ان الذین
آمنوا والذین هادوا الآیه هر چند که کوشیدند ورنجها در دین داری کشیدند از احبار
جهودان ورهبان ترسایان وچندانکه توانستند در راه مجاهدت وریاضت رفتند ونفس
خود را از شهوات وملذوذات باز داشتند واز دنیا ودنیاداری یکبارگی عزلت گرفتند وصومعه
بر خود زندان کردند با این همه بقیتی برایشان است لابد که حقیقت خود آنست که تا بمحمد
ایمان نیارند واو را برسالت ونبوت استوار نگیرند آن عبادتها ناکرده گیر وآن طاعتها نا
پذیرفته روش دین داران ومقامات واحوال دوستان هم برین نسق نهاذند تا بقیتی از

علائق برایشانست دعوی ایشان در یافت نسیم دوستی هذیان است المکاتب عبد ما بقی علیه
درهم ؛
تا هست ترا بنزد تو تکیه گهت — مغرور دو عالمی [illegible] رتبهت
تو تکیه بر پنداشت خود زنی وسوداها در سر گیری وغوغاها در دل وستور نفس را از راندن
هیچ شهوت باز نگیری آنکه طمع داری با مردان راه [illegible] ان حقیقت گوی زنی هیهات
تا تو بر پشت ستوری بار او برجان تست — چون [illegible] ی بکفی آتش اندر بار زن
ورنه چاه جاه خواهی تا برائی مردوار — چنگ در زنجیر گوهردار عنبربار زن
واذ اخذنا میثاقکم با همه عهد بست وازهمه پیمان گرفت وهمه اجابت کردند اما قومی بطوع
اجابت کردند وقومی بکره اوکه بطوع اجابت کرد عیان او را بار داد وهمی از لوی را دست
گرفت واوکه بکره اجابت کرد حق بروی بپوشید تا در تاریکی بیگانگی بماند این میثاق بر عموم
روز اول عهد ازل رفت که الست بربکم تجلی شد یکی را تجلی سیاست وعزت بود
یکی را تجلی لطف وکرامت آنها که اهل سیاست بودند در دریا هیبت بموج دهشت غرق
شدند خردهاشان حیران ودلهاشان تاریک گرد بیگانگی بر رخسار ایشان نشسته داغ
جدائی بر پیشانی نهاده که اولئک لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم وآنها که اهل لطف وکرامت
بودند ایشان از نور انس بیاراست وبنور توحید بیفروخت واین رقم تخصیص بر ناصیه
ایشان کشید که اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده آب آشنائی در دل ایشان جوی
بست وزرع دوستی را تخم سعادت پراکنده ومیوه گستاخی را در رخت دولت نشانده ودیده
منت را چراغ معرفت افروخته وانکه حوالت همه با فضل ورحمت خود کرده وگفته که فلولا
فضل الله علیکم ورحمته لکنتم من الخاسرین آری چون [illegible] نان موج آید جوی معصیت را
در تلاطم آن امواج صولت نماند داود پیغامبر علیه السلم گفت [illegible] اتیت اطباء عبادک لیداووی
فکلهم علیک دلونی فبوسا للقانطین من رحمتک گفت خداوندا همه طبیبان عالم براه
نا دردم را مرهمی سازند همگان مرا بتو راه نمودند زیا [illegible] نوا انکس که از رحمت تو
نومید است فضیل عیاض روز عرفه در موسم عرفات بان [illegible] گریست وآن سوز ونیاز
وآن نا زور از ایشان دید می پس دیگر دعای ودیگر ثنائی می گفت دستها همه سوی آسمان

وجشمها کریان ودلها سوزان فضیل کفت چه بینید وچه حکم کنید اکر این همه خلق دستها از
سوی مخلوقی دراز کنند پدانکی سیم خواهند ازیشان دریغ دارد کفتند نه کفت خدای
خدا که بندکان را بمغفرت خود نواختن نزدیک چو اسان ترست از انک دانکی سیم از مخلو
بان جمع فراوان

قوله تعالی

ولقد علمتم و نیکو دانستید وشناخته ۰ الذین اعتدوا منکم ایشان که
از اندازه در کذشتند از شما ۰ فی السبت در صید کردن روز شنبه ۰ فقلنا لهم کفتیم ایشانرا
کونوا قردة خاسئین کپیان کردید خوار و خاموش ۰ فجعلناها نکالا آنرا نکالی کردیم
لما بین یدیها ایشانرا فرا پیش اند وما خلفها و ایشان پس آیند ۰ وموعظة و پندی
کردیم ۰ للمتقین پرهیزکاران را ۰ واذ قال موسی لقومه وچون موسی کفت قوم خویش را ۰
ان الله یامرکم الله می فرماید شما را ۰ ان تذبحوا بقرة که کاوی ماده بکشید ۰ قالوا
جواب دادند ایشان و کفتند ۰ اتتخذنا هزوا ما را افسوس می کیری ۰ قال کفت موسی
اعوذ بالله فریاد خواهم بخدای ۰ ان اکون من الجاهلین که من از نادانان باشم ۰ قالوا
ادع لنا ربک موسی را کفتند خداوند خویش را خوان و از و خواه ۰ یبین لنا ما هی تا ما را
پیدا کند که آن کاو چه کاوی است ۰ قال کفت موسی ۰ انه یقول که الله می کوید ۰ انها
بقرة که آن کاوی است ۰ لا فارض نه سوده دندان و نه زاد از ده ۰ ولا بکر و نه خردی نیرو
نا کرفته ۰ عوان بین ذلک نه پیر ست و نه نو زاد میان این و آن ۰ فافعلوا ما تؤمرون
بکنید آنچه شما می فرمایند و می بجید ۰ قالوا ادع لنا ربک خداوند خویش را خوان و از و
خواه ۰ یبین لنا تا پیدا کند ما را ۰ ما لونها که رنک آن کاو چیست ۰ قال انه یقول انها
بقرة صفراء کفت که وی می کوید آن کاویست زرد رنک ۰ فاقع لونها روشن است رنک کز ۰
تسر الناظرین نکرندکان را شاد می کند از روشنی ۰ قالوا ادع لنا ربک کفتند خداوند
خویش را خوان و از و خواه ۰ یبین لنا ما هی تا پیدا کند ما را که آن کاو چیست ۰ ان البقر
تشابه علینا که جنس کاو بر ما مشتبه شد ۰ وانا ان شاء الله لمهتدون و ما را اکر خدا
خواهد بدان راه برانیم ۰ قال انه یقول انها بقرة کفت وی می کوید که آن کاوی است ۰

لا ذلول تثیر الارض نه کار شکسته و نرم چنانک زمین شکافد ۰ ولا تسقی الحرث و نه
کشت زار را آب کشد ۰ مسلمة از عیبها رهانیده و رسته ۰ لا شیة فیها در همه پوست وی جز
رنک زردی رنکی نیست ۰ قالوا کفتند موسی را ۰ الآن جئت بالحق اکنون جواب بسزا
آوردی ۰ فذبحوها و آن کاو را بکشتند ۰ وما کادوا یفعلون و نزدیک بودی و خواستند
که آنرا نیابند و نکشند از بس که برسیدند و بجیدند ۰ هـ

النوبة الثانیة

قوله تعالی ولقد علمتم ابن
عباس کفت خدای عز و جل جهودان را تعظیم روز آدینه فرمود چنانکه مسلمانان را فرمود
پس ایشان مخالفت کردند و روز شنبه اختیار کردند و معظم داشتند و فرمان حق
بجای بکذاشتند الله تعالی در روز شنبه کار بر ایشان سخت کرفت تا می جدا ایشانرا بدیکر
روزها حلال است از کسب کردن و ساز معیشت ساختن درین روز بر ایشان حرام
کرد اکنون ایشان تعظیم روز بجای می آرند و مزد بدان نستانند و اکر نافرمانی کنند
بعقوبت رسند در بعضی روایات آورده اند که داود علیه السلام مردی را دید روز شنبه
که هیزم بر پشت داشت بفرمود تا او را بر دار کردند و رب العزة جل جلاله از عهد کرفتن
بر ایشان در تعظیم روز شنبه خبر می دهد می کوید وقلنا لهم لا تعدوا فی السبت ایشانرا
کفتیم روز شنبه از اندازه در مکذرید و کسب مکنید که آن بر شما حرام است و کسب ایشان ماهی
کرفتن بود روز شنبه ماهیان دریا جمله بر روی دریا می آمدند و خرطومها خویش بیرون
می کردند و روزهای دیکر بقعر دریا پنهان می شدند و ذلک فی قوله تعالی اذ تأتیهم حیتانهم
یوم سبتهم شرعا و یوم لا یسبتون لا تأتیهم پس ایشان حیلت ساختند و کرد دریا حوضها
فرو بردند و از دریا جویها بران کشادند تا روز شنبه دریا موج زدی و ماهیان در ان حوض
کردی پس بیرون نتوانستندی شدن که آب در ان حوضها اندک بودی و راه آن بسته
پس روز یکشنبه آن ماهیان بیرون می کردند و کفته اند شصتها نیز در دریا می کذاشتند
تا ماهی در ان افتادی آنکه همچنان فرو کذاشته استوار می کردند تا روز یکشنبه روز کاری
درین بودند و رب العزة ایشانرا فرو می کذاشت تا دلها ایشان سخت شد و بر نافرمانی

دلیل شدند پس رب العالمین ایشانرا فراگرفت و عقوبت فرستاد همانست که مصطفی علیه
الصلوة والسلم گفت ان الله یمهل الظالم حتی اذا اخذه لم یفلته ثم قرا وکذلک اخذ
ربک اذا اخذ القری وهی ظالمة ابن عباس گفت جمله اهل آن شهر هفتاد هزار بودند
و بسه گروه شدند گروهی نافرمانی کردند و تعظیم روز شنبه دست باز داشتند و فسق و فجور
و خمر و زمر درین روز پیش گرفتند و عید خود ساختند و قومی ایشانرا نهی می کردند
و بعقوبت می ترسانیدند و بدان رضا نمی دادند و سدیگر گروه خاموش بودند نه خود
می کردند نه ایشانرا باز می زدند ابن عباس گفت نجا الناهون واهلک المعتدون
ولا ادری ما فعل بالساکتین اما مسئله حیل در شرعیات علما دران مختلف اند
اصحاب رای علی الاطلاق روا دارند ساختن حیلت تا حرامی حلال کردانند ازینجا گفت
ابو یوسف قاضی از اصحاب ایشان که ما نقموا علینا الا انا جئنا الی اشیاء حرام فاحتلنا
حتی صارت حلالا و مالک و اصحاب وی البته هیچ وجه حیلت روا ندارند تا محظوری
حلال کردانند و گفت اگر کسی سوگند یاد کند که با فلان کس سخن نگویم پس بوی نویسد
سوگند دروغ کرد و کفارت لازم آمد که این نبشتن حیلت است سخن گفتن است و حیلت
ممنوع است گفتا از عائشه صدیقه رضی الله عنها پرسیدند که چه گویی در محرم که گوشت
صید در دیگ نهد و از ان طبیخ سازد پس گوید انا لا اکل اللحم واکل المرقة فقالت عائشة
اما صاحب المرقة فعلیه لعنة الله اما مذهب شافعی رضی الله عنه و اتباع وی آنست
که بکاری مباح بمباح رسیدن جایز است و حیلت دران روا اما بچیزی محرم بمباح
رسیدن روا نیست و حیلت دران باطل است نبینی که بر بنی اسرائیل ماهی گرفتن باصل
حرام بود نه چنانک بر صفتی حرام بود و بر صفتی حلال تا بران صفت که حلال بودی حیلت
کردندی و بدست آوردندی بلک عین آن محرم بود لاجرم هر حیلت که ساختند آن بتحریم
برخاست و عقوبت بایشان فرو آمد که ایشان بچیزی محرم مباح طلب کردند و این چنین
حیلت روا نیست و به قال الشافعی رضی الله عنه قوله تعالی ولقد علمتم الذین اعتدوا
منکم فی السبت گفته اند این خطاب با آن جهودانست که در عهد رسول خدا بودند

می کویند نیک دانید شما احوال پدران و اسلاف شما که نافرمانی کردند و از انان زجر کذاشتند
پس از آنک ایشانرا گفته بودند لا تعدوا فی السبت و این قصه در عهد داود پیغامبر رفت
و آن قوم اهل ایله بودند پیشین شهری از شهرهاء شام که از مدینه مصطفی صلوات الله علیه
بشام روند داود دعا بکرد بر ایشان و گفت اللهم ان عبادک قد خالفوا امرک و ترکوا
قولک فاجعلهم آیة و مثلا لخلقک بار خدایا این بندگان تو فرمان تو بر کار نگرفتند و پیمان
تو بشکستند ایشانرا نشانی کن میان خلق خود بر صفتی که دیگران بدان عبرت گیرند رب
العالمین گفت فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین ایشانرا گفتیم کپیان گردید خوار و بی سخن
و نومید و دور از رحمت خداوند عز و جل چنین گویند که قومی صالحان که در میان ایشان
بودند و آنرا بد و منکر بودند و از ان نهی می کردند اما تغییر آن حال نمی توانستند که
قوتی و شوکتی نداشتند این قوم جدائی گرفتند از ایشان و دیواری بر آوردند میان
هر دو گروه و ترسیدند که اگر عذابی رسد در همه گیرد خبر درست است از مصطفی صلوات الله
علیه ما من قوم یعمل بین ظهرانیهم بمعاصی الله عز و جل فلم یغیروا الا عمهم الله بعذاب
والیه الاشارة بقوله تعالی کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه وقال تعالی لولا ینهاهم
الربانیون والاحبار عن قولهم الاثم وقال رجل لابی هریرة ان الظالم لا یضر الا نفسه
قال ابو هریرة والذی نفسی بیده ان الحباری لتموت فی وکرها وان الضب یموت
فی جحره من ظلم بنی آدم وعن زینب ان النبی صلی الله علیه وسلم استیقظ یوما من نومه محمرا
وجهه وهو یقول لا اله الا الله ویل للعرب من شر قد اقترب فتح الیوم من ردم یاجوج و ماجوج
مثل هذه وعقد تسعین قالت زینب یا رسول الله انهلک وفینا الصالحون قال نعم اذا
کثر الخبث رجعنا الی القصة روزی از روزها آن قوم که اهل صلاح بودند از
خانها خویش بیرون آمدند و ایشان که از اهل فساد بودند از جانب خویش دروازه
باز نهاده بودند و نه حس و حرکت و آواز قوم که هر روزی شنیدند آن روز نشنیدند
مردی را بر سر دیوار کردند در ایشان نگریست همه کپیان را دید که در یکدیگر می افتادند
گفته اند در تفسیر که هر چه جوانان بودند کپیان گشتند و هر چه پیران بودند خنازیر

شدند سه روز بدان صفت بودند و پس ازان هیچ نماندند عبد الله مسعود گفت از مصطفی
پرسیدم که این کپیان و خوکان از نسل جهودان اند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان
الله عز وجل لم یلعن قوما قط فمسخهم فکان لهم نسل حتی یهلکهم ولکن هذا خلق کان فلما غضب الله
علی الیهود مسخهم وجعلهم مثلهم فجعلناها نکالا می گوید آن عقوبت و مسخ دران شهر قوم را
عبرتی کردیم و فضیحتی تا هر که آن را شنود یا بیند بسته ماند ازچنان کاری که عقوبتش اینست
نکل بند پای است و نکول باز ایستادن است از رفتن بکاری یا سخنی و باز نشستن
از اقرار ان لدینا انکالا والله اشد تنکیلا از انست لما بین یدیها می گوید عبرتی کردیم
ایشان را که فرا پیش اند یعنی اهل شام وما خلفها و ایشان که پس آیند یعنی اهل یمن لما بین یدیها
ای للامم التی تری تلک الامة الممسوخة یعنی امتی که حاضر بودند و ایشان را می دیدند وما
خلفها و امتها که پس ازیشان آیند و قصه ایشان شنوند وقیل عقوبة لما مضی من ذنوبهم
وعبرة لمن بعدهم می گوید آن را کردیم تا گناهان ایشان را عقوبت باشد و پسینان را
عبرت وموعظة للمتقین ای للمؤمنین من هذه الامة فلا یفعلوا مثل فعلهم وقیل من سایر الامم
قوله واذ قال موسی لقومه ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة مفسران گفتند مردی در بنی اسرائیل
درویش بود و عم زاده ای توانگر داشت بمیراث عم زاده شتافت بشب برفت و ویرا بکشت
و بسبطی دیگر برد و بر در ایشان بیفکند و بامداد آن سبط کشته بیگانه یافتند بر در خویش
و سبط این کشته مرد خویش را نیافتند جستند و بر در بیگانگان یافتند و اولیاء کشته خصومت
درگرفتند ایشان گفتند مرد خویش بر در شما کشته می یابیم و ایشان گفتند کشته خویش
بدر سرای ما آوردید و برما آلودید دست بسلاح زدند و روی بجنگ آوردند آخر گفتند
که روی پیوسته است و پیغامبر خدای بر روی زمین بر موسی آمدند و قصه بروی عرض کردند موسی
گفت ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة الله می فرماید شما را که گاوی ماده بکشید جواب دادند
ایشان اتتخذنا هزوا از جواب این خصومت در گاو چیست ما را بافسوس می گیری ازجفا
کاری که بودند و غلیظ طبع چون حکمت دران فرمان ندانستند اضافت سخریت به پیغمبر
کردند تا پیغمبر گفت اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین این سخریت کار جاهلانست و من

فرمان

فرماید خواهم بخدای که کار جاهلان کنم مفسران گفتند این آنگه بود که هنوز در مصر بودند
و دریا ناگذاشته و غرق فرعون و کسان او نادیده پس ازان این قصها لفت که شرح کنیم
بجای خویش کردیم قالوا ادع لنا ربک وهب منبه گفت در بنی اسرائیل جوانی بود مادری
داشت و آن مادر را نولزنده بود و بروی با رو نمی پاید و کسب وی آن بودی که هر روز پشته
هیزم بیاوردی و ببازار بفروختی ثلثی ازبها آن هیزم بصدقه می دادی و ثلثی بکار خود می بردی
و ثلثی بمادر می دادی چون شب در آمدی آن جوان شب را بسه قسم کردی یک قسم نماز را و یک
قسم خواب را و یک قسم مادر را بنشستی بر بالین وی و تسبیح و تکبیر و تهلیل ویرا تلقین می کردی
که مادر از قیام شب عاجز بود روز کاری برین صفت می بود تا رب العالمین می خواست
که آن جوان را بی نیاز کند و برکه آن بروی رساند ابو هرون مدینی گفت فی البر منسأة فی
العمر ومثراة فی المال ومحبة فی الاهل پس آن جوان بنی اسرائیل که با مادر برین صفت بود در
جهان گاوی داشت رب العزة تقدیر چنان کرد که در بنی اسرائیل عامیل را بکشتند و کشنده
وی پنهان شد خدای عز وجل ایشان را فرمود تا اظهار آن سر را گاوی زرد بکشند که نه
نیکو نه پیر و نه نوزاد نه فرسوده نه کار شکسته بکشند و چنین گاو هیچ کس را نبود در آن وقت
مگر آن جوان را فرشته بوی آمد بصورت آدمی در دشت و ویرا گفت این گاو از تو بخواهند
خواست کشتن را بفرمان آسمانی و پیغام خدای آنرا مفروش مگر از پری پوست وی دینار
گفت چنین کنم پس ایشان بطلب آن گاو بیافتند و از وی بخریدند و پری پوست وی دینار
بوی دادند درین قصه دو حکمت است نیکو یکی برکه بر مادر در حق آن جوان که پیدا شد
دیگر عقوبت تعنت جستن بر پیغامبر در حق بنی اسرائیل که بسیاری بر سیدند و می بحیدند
وعن ابی قلابة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایاکم والتشدید فانما اهلک من کان
قبلکم بالتشدید شددوا علی انفسهم فشدد علیهم فتلک بقایاهم فی الصوامع والدیار از اول
ایشان را بکشتن گاوی فرمودند مسلم که باشد و ایشان بطریق تعنت سؤال بسیار می کردند
ورب العالمین بعقوبت آن تعنت کار بر ایشان سخت کرد گفتند یا موسی ادع لنا ربک یبین
لنا ما هی بپرس از خدای خویش که صفت آن گاو چیست یعنی در از چون نست ایشان را جواب آمد

میانه گاوی است نه زاذ جوانست تمام نه نوزاذی نارسیده و نه پیری شکسته فافعلوا ما تؤمرون
آنچه می فرمایند شما را بکنید و پیش مپرسید و مپیچید اگر ایشان برین اقتصار کردندی و پیش
نپرسیدندی کار بر ایشان آسان تر آمدی لکن شدّدوا فشدّد الله علیهم دیگر باره از رنگ گاو
پرسیدند جواب آمد که رنگ آن زردست زردی روشن نیکو در تن درستی و جوانی و نیکو رنگی
کسی که در آن نگرد شاذ شود و خواهد که باز بیند روایت کردند از ابن عبّاس که گفت من لبس
نعلاً صفراء لم یزل فی سرورٍ ما دام لابسها و ذلک قوله صفراء فاقعٌ لونها تسرّ الناظرین وقال ابن
الزبیر ایّاکم ولبس هذه النعال السّود فانّها تورث الهمّ والنّسیان دیگر باره برسیدند که
چه گاویست اسایمة ام عاملة چه عامله است یا کار کننده که این گاو ان بر ما مشتبه شدند و انّا
ان شاء الله لمهتدون قال النبیّ صلّی الله علیه وسلّم لو لم یستثنوا ما بیّنت لهم آخر الابد ایشان را
جواب آمد که گاو کار کننده نیست که زمین شکافد یا آب کشد و نرم نیست که زود فرا دست
آید مُسَلَّمة دست و پای درست دارد و خلقت نیکو و آثار عمل بروی نه لا شیة فیها قیل لا عیب
فیها و قیل لا بیاض فیها و قیل لا لون فیها یخالف سایر لونها در آن هیچ عیب نه و بیرون از رنگ
زردی در آن هیچ رنگ نه قالوا الآن جئت بالحقّ ایشان گفتند موسی را اکنون جواب بسزا
آوردی و صفت آن بدانستیم و شناختیم طلب کردند و پیش آن جوان باز یافتند و پیری
بوستان دینار بخریدند و از آنک گران بها بوذ نزدیک بان بوذ که نخرند و نکشند عکرمه گفت
بها آن سه دینار بوذ لکن خدای عزّ و جلّ حکمتی را که می دانست چنان تقدیر کرد محمّد بن کعب
القرظی گفت آن روز که ایشان بکشتن گاو فرموذند آن گاو نه در شکم ماذه بوذ و نه در صلب نر
ابن عبّاس گفت چهل سال می بجستند و می پرسیدند و طلب کردند پس بیافتند ه

النّوبة الثّالثة قوله تعالی ولقد علمتم الذین
اعتدوا منکم فی السّبت اشارت بقهر خداوندست با بیگانگان چنانکه دوستان را نوازنده است
دشمنان را کینه نده است و چنانکه نواخت وی بنواخت دیگران نماند گرفتن وی نیز بگرفتن دیگران
نماند والله اشدّ بأساً و اشدّ تنکیلاً سخت گیرتر از همه گیرندگانست و فرو برنده جبّارانست
داذخواه از ستمکارانست شکننده کامها بندگانست نه از کسی بیم نه کردوی بروی تا وانست

که کردگار جهانیانست و هست کننده ایشانست معاشر المسلمین از بطش وی هراس گیرید
وایمن منشینید که اگر ایشان را مسخ ظاهر عقوبت بوذ ست این امّت را مسخ باطن عقوبتست
ربّ العالمین چون بر ایشان خشم گرفت رنگ ایشان از آنجا که صورتست بگردانید اگر
برین امّت خشم گیرد والعیاذ بالله رنگ ایمان از روی سیرت بگرداند اگر ایشان را بجرم
خویش روی سیاه کردانید ایمان را بجرم خویش دل سیاه کند کلّا بل ران علی قلوبهم ونقلّب
افئدتهم وابصارهم وکسی را که امروز روی دل وی از خود بگرداند بیم است که فردا چون در گور شود
روی وی از قبله بگرداند ابو اسحق فزاری گفت مردی پیش ما بسیار آمذی و یک نیمه روی وی
پوشیده بوذ گفتم چرا پوشیده گفتا اگر امان دهی بگویم گفتم ترا امانست فقال کنت نبّاشاً
فدُفِنت امرأةٌ فذهبت فنبشتها حتّی ضربت بیدی الی اللّفافة فمددت فرفعت یدها فلطمتنی
ثمّ کشف عن وجهه فاذا اثر خمس اصابع فی وجهه ثمّ قال رددت علیها لفافتها وازارها
ثمّ رددت اللّبن وجعلت علی نفسی ان لا انبش ما عشت فقال ابو اسحق فکتبت الی الاوزاعی
بذلک فکتب الیّ ویحک سله عمّن مات من اهل التّوحید وکان وجهه الی القبلة تحوّل وجهه
ام ترک وجهه الی القبلة فسألته عن ذلک فقال اکثر ذلک حوّل وجهه عن القبلة قال فکتبت الی
الاوزاعی بذلک فکتب انّا لله وانّا الیه راجعون ثلث مرّات امّا من حوّل وجهه عن القبلة
فانّه مات علی غیر السّنّة واذ قال موسی لقومه انّ الله یأمرکم ان تذبحوا بقرةً این قصّه
گاو بنی اسرائیل و ذکر صفات وی درین آیات از لطایف حکمت و جواهر عزّت قرآنست
و قرآن خوذ بحر محیط است ای بسا لؤلؤ شهوار و درّ شب افروز که در قعر این بحرست امّا کسی باید
که متحیّر ربّ العزّه در صفت گاو بنی اسرائیل گفت از روی اشارت در صفات خوذ بر بینذ
و بآن مقام رسد تا غوّاصی این بحر را بشایذ و آن عجایب الذّخایر و درر الغیب و را بخوذ
راه دهد و جملهٔ ان صفات درین سه آیت مبیّن کرد یکی لا فارض ولا بکرٌ دیگر صفراء فاقعٌ
لونها سدیگر لا ذلول تثیر الارض اوّل لا فارض ولا بکر می گویذ نه پیری فرو ریخته نه نوزادی
نارسیده یعنی که قدم این جوانمردان در دایرهٔ طریقت وقتی مستقیم شوذ که سکر شباب و شره
جوانی ایشان را حجاب نکند و ضعف پیری ایشان را معطّل ندارد نه بینی که مصطفی علیه السّلام آنگاه

که وحی بوی پیوست نه حال صبی قریب عهد بود و نه روزگار روی باردل العمر رسیده بود اگر
تمامتر از ین حالی بودی وحی بپیوستی در ان حال پیوستی سر ارادت که با شکر شباب قرین شود
همیشه از راه زیان بر بیم بود و کم افتد جوانی نو ارادت که از راه زیان ایمن افتد و اگر افتد
در مملکت عزیز باشد مصطفی علیه السلام ازینجا گفت عجب ربکم من شاب لیس له صبوة صفت
دیگر چنان صفراء فاقع لونها تسر الناظرین آن جوانمردان که در حال کمال بشریت قدم در
میدان طریقت نهادند و بدان مستقیم شدند الحدیث ایشان را بر رنگ برادر و رنگ دوستی
رنگ بیرنگی ست هر چه رنگ رنگ آمیز انست از ایشان پاک فرو شوید ونزعنا ما فی صدورهم
من غل تا همه روح پاک شوند نهاد ایشان و معانی همه یک صفت گیرد هر چشمی که در ایشان
نگرد روشن شود هر دلی که در کار ایشان تامل کند آشنا گردد سفیان ثوری بیمار شد دلیل
وی پیش طبیب ترسا بردند طبیب در ان می نگریست و تامل میکرد پس گفت حالی عجب می بینم
این مردی است که از ترس خدای عز و جل جگر وی خون شده است و بجای آب بیرون آمده
این دین که وی بر آنست جز حق نیست اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
طبیب ترسا چون در دلیل وی نگریست آشنا شد پس کسی که در روی دوستان حق نگرد
از اعتقاد پاک و در سیرت ایشان تامل کند از مهر دل خود چون شود اینست که می گوید
فاقع لونها تسر الناظرین رنگی که نگرندگان را شاد کند رنگ آشنائی و دوستی است امروز
ایشان را بر رنگ آشنائی و دوستی برآرد و چه رنگ است ازین نیکوتر بقول الله تعالی و من احسن
من الله صبغة و فردا ایشان را بنور خود رنگین کند کما قال النبی صلی الله علیه و سلم فیصبغون
بنور الرحمن عز و جل صفت سوم آنست که گفت لا ذلول تثیر الارض و لا تسقی الحرث
مسلمة لا شیة فیها پاک اند و هنری و بهروز و نیکوسیرت و روز افزون نه بعیب سیما آلوده
نه بمقام دون همتان فرو آمده نه رقم دوستی اغیار بر ایشان کشیده نه داغ اسباب بر ایشان
نهاده نه سلطان بشریت بر ایشان دست یافته نه قاضی شهوات بر ایشان حکمی رانده
نه باشکال و امثال گراینده نه بر اختیار و اختیار خود تکیه کرده چنانکه معبود یکی شناسند
مقصود یکی دانند مقصود یکی و مشهود یکی و موجود یکی

همو

همومُ رجالٍ فی امورٍ کثیرة ‌‌ و همّی من الدنیا صدیق مساعد
هر کسی محراب دارد هر سوی ‌‌ باز محراب سنائی کوی تو

قوله تعالی

و اذ قتلتم نفسا و شما آید که یکی را بکشتید
فادارأتم فیها و در ان کشته بیکار در گرفتید والله مخرج و الله بیرون آرنده است
و آشکارا کننده ما کنتم تکتمون آنچه شما پنهان می داشتید که کشنده وی کیست فقلنا اضربوه
گفتیم بزنید این کشته را ببعضها بچیزی از گوشت آن گاو کذلک چنین که دیدید
یحیی الله الموتی الله مردگان را زنده کند ویریکم آیاته و می نماید شما را نشانهای مهربانی
و نیک خدائی که از من دیدید فهی کالحجارة تا گوئی آن دلها از سختی چون سنگ است
او اشد قسوة بلکه سخت تر از سنگ وان من الحجارة و از سنگها سنگ است لما یتفجر منه
الانهار که از ان جویها می رود وان منها لما یشقق و از ان سنگ است که می شکافد فیخرج
منه الماء و آب از ان بیرون می آید وان منها لما یهبط من خشیة الله و از ان هست که
از بالا بهامون می افتد از ترس خداوند وما الله بغافل عما تعملون و خدا از کرد شما ناآگاه
نیست افتطمعون می بیوسید و طمع می دارید ان یؤمنوا لکم که شما را استوار گیرند
وقد کان فریق منهم و گروهی از ایشان بودند یسمعون کلام الله که سخن خدای عز و جل
می شنیدند ثم یحرفونه پس آن می گردانیدند من بعد ما عقلوه پس از آنکه دانسته بودند
و شناخته وهم یعلمون و ایشان می دانستند با نچه می گویند که دروغ زنان اند و گناهکار
و اذا لقوا الذین آمنوا و چون گرویدگان را بینند قالوا آمنا گویند ما گرویدیم و استوار
داشتیم و اذا خلا بعضهم الی بعض و آنگاه که با یکدیگر افتند بی شما و خالی شوند از شما
قالوا یکدیگر را گویند اتحدثونهم ایشان را سخن می گوئید از توریة و آگاه می کنید بما فتح الله
علیکم از آنچه الله گشاد بر شما لیحاجوکم به تا فردا بر شما حجت آرند با آن عند ربکم نزدیک
خداوند شما افلا تعقلون در نمی یابید

النوبة الثانیة

قوله تعالی و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها سبب آنکه این آیت در نظم قرآن باخر قصه گفت

اما در معنی اول قصه است که تا آن شخص کشته نشد قصه کاو نرفت و معنی تدارؤتم الیت
چنانکه قضیه در میان قومی افتد این آن با زمی دهد و آن سخن این رد می کند واذ قتلتم
می کوید شما یکی را بکشتید یعنی عامیل و در ان کشته خصومت در کرفتید و از خلق پنهان
می داشتید و خدای عز وجل آن سر اشکارا کرد و کشنده بیدا تا امروز در میان خلق رسوا
شد و فردا بعذاب آخرت کرفتار شود قال النبی صلی الله علیه وسلم زوال الدنیا اهون عند الله
من قتل رجل مومن ومن اعان علی قتل مومن بشطر کلمة جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آیس
من رحمة الله واول ما یقضی به الناس فی الدماء وسئل عن النبی صلی الله علیه وسلم عن القاتل
والآمر قسمت النار سبعین جزوا فللآمر تسعة وستون وللقاتل جزو وحسبه والله مخرج
ما کنتم تکتمون دلیل است که هر که در سر عملی کند خیر یا شر طاعت یا معصیت رب العالمین
آن عمل اشکارا کند و پنهان فرو نکذارد از ینجا کفت مصطفی علیه السلام لو ان احدکم یعمل فی صخرة
صماء لیس لها باب ولا کوة لخرج عمله للناس کائنا ما کان وقال عثمان بن عفان رضی الله عنه
من عمل عملا کساه الله رداه ان خیرا فخیر وان شرا فشر فقلنا اضربوه ببعضها کفتیم این کشته را
بزنید بلختی از ان کاو و عکرمه و کلبی کفتند از ان کاو و لختی بوی زدند ضحاک کفت زبان کاو
بروی زدند ابن جبیر کفت بعصب بعجب ذنبها لانه امیر البدن واساسه علیه یرکب الخلق ومدة
المضغة طولا وعرضا لقول النبی صلی الله علیه وسلم کل ابن آدم یبلی الا عجب الذنب فانه منه
خلق وفیه یرکب ابن عباس کفت استخوان اصل کوش بروی زدند که محل حیوة است و محل
روح ومقتل آدمی وقول مختار اینست وتقدیر الآیة فقلنا اضربوه ببعضها فضربوه فحیی آن وی را بر وی
زدند و بفرمان خدای عز وجل زنده شد و فرا سخن آمد و عم زاده خود را کفت انت قتلتنی این
بکفت انکاه بیفتاد و نجات از مردکی باز شد رب العالمین کفت کذلک یحیی الله الموتی ویریکم
آیاته لعلکم تعقلون این آیت حجت است بر مشرکان عرب که اصل بعث را منکر شدند و
حجت است بر قومی فلاسفه که بعث اجساد و اعیان را منکرند فان هذا القتیل احیی بعینه تشخب
دما وروی ان ابا رزین العقیلی سال رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف یحیی الله الموتی قال
یا ابا رزین اما مررت بارض مجدبة قال بلی یا رسول الله قال ثم مررت بها مخصبة قال بلی یا رسول الله

قال ثم مررت بها مجدبة قال بلی یا رسول الله قال ثم مررت بها مخصبة قال بلی یا رسول الله قال
کذلک النشور ثم قست قلوبکم این خطاب با جهودانست رب العالمین می کوید پس از انک
آیات و رایات قدرت ما دیدند و لطایف حکمت و عجایب صنعت در مرده زنده کردانیدن
و کوه از بیخ بر آوردن و بر زبر شما بداشتن و آب از سنک روان کردانیدن و قومی را صورت مسخ کردانیدن
پس از ین عجایب که دیدید دیکر باره دلها شما سخت شد کلبی کفت پس از انک مرده زنده شد
و بکفت که کیست کشنده من ایشان قبول نکردند و کفتند ما نکشتیم رب العالمین کفت سخت
است دلها شما و سیاه و غلیظ که مرده پیش چشم شما زنده شد و بکفت که کشنده من کیست و شما
نمی بذیرید و قسوه در دل آنست که رحمت و رقت و تواضع در ان نکیرد و کارها بسندیده را
و انواع خیر را نرم نشود مصطفی علیه السلام کفت لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله عز وجل فان کثرة
الکلام بغیر ذکر الله قسوة القلب وان ابعد الناس من الله ذو القلب القاسی وعن حذیفة
رضی الله عنه انه قال تعرض الفتن علی القلوب عرض الحصیر فای قلب اشربها نکتت فیه نکتة
سوداء وای قلب انکرها نکتت فیه نکتة بیضاء حتی تکون القلوب علی قلبین قلب ابیض مثل الصفا
لا تضره فتنة وقلب اسود مربد کالکوز مجخیا واما الکفر لا یعرف معروفا ولا ینکر منکرا
پارسی خبر حذیفه اینست که فتنها بر دلها باز کسترانند هر دل که بفتنها مایل باشد و آنرا اکرا
بود نکته سیاه بران زنند و هر دل که بان فتنها در ننسازد و آنرا منکر شود نکته سپید بر ان
زنند پس می دان که دلها بر دو قسم است یکی چون سنک سپید سخت که هیچ فتنه بخود نه بذیرد
دیکری سیاه خاک آلود چون کوزه سرنکون چنانکه درین کوزه سرنکون آب نماند در چنین دل
خیر و طاعت نماند رب العالمین دلها جهودان را این صفت کرد کفت ایمان بنبوت مصطفی
و صدق وی که سر همه خیر انست در دل ایشان نمی رود پس از انک صدق وی شناختند
و دانستند اینست معنی قسوت در دلها جهودان پس دلها ایشان با سنک برابر کرد در سختی
و درشتی کفت فهی کالحجارة او اشد قسوة ان دلها همچون سنک است بلک سخت ترکه از سنک
آب آید و اکرچه آب در ان نرود و از دل سخت نه اجابت آید نه پند در ان رود از انکه سنک را
معذور کرد و دلها ایشان نا معذور و سنک خاره را فضل داد بر دل سخت تفضیل کفت وان من

الحجارة لما یتفجّر منه الأنهار از سنگها هست که ازان جویها می رود و آن کوهها ست که ازان
دجله و فرات و جیحون می رود و ازان هست که می شکافد و آب ازان بیرون می آید یعنی
آن سنگها که در جهان پراگنده است و ازان چشمها می رود و ازان هست که از بالا بنشیب
می گردد و بهامون می افتد همچون کوه که برابر طور بود و ربّ العزّة آن وقت که با موسی سخن گفت
آن کوه را متجلّی شد یعنی پیدا شد بقدر یک سر انگشت کهین تا بعضی ازان کوه بشام افتاد
و یمن و بعضی خرد گشت چون ریگ و در عالم پراگند من خشیة الله می گوید آن افتیدن چونها
ازان سنگ و چکیدن آب ازان و از بالا بهامون آمدن همه از ترس خداوند است عزّ جلاله
یعنی که سنگها با ترس است و دل از جهودان بی ترس قومی از اهل تاویل آیت از ظاهر
بگردانیدند و بر مجاز حمل کردند گفتند نسبت خشیت با سنگ بر سبیل تسبّب است نه بر سبیل
تحقیق یعنی که ناظر در ان نگرد قدرت الله بیند از خشیت بوی در آید و تسبیح صوات و جمادات
که قرآن ازان خبر می دهد همه برین تاویل برانند و از ظاهر بگردانیدند و این تاویلها همه
اهل سنّت باطل است که در ضمن آن ابطال صیغت کلام حقّ است و ابطال معجزهٔ رسول
علیه السّلام که تسبیح سنگ ریزه در حضرت مصطفی علیه السّلام و تسبیح جفنه که ازان طعام می خوردند
و چنین ستون که در مسجد رسول خدا شنیدند ازین باب است و همه در اخبار صحاح است
و از معجزات مصطفی است و نشان صحت نبوّت وی صلی الله علیه و سلّم اگر از ظاهر بگردانیم
بران تاویل که ایشان گفتند هم ابطال صیغت باشد و هم ابطال معجزه و این در دین روا
نیست و مقتضی ایمان نیست و همچنین است آنچه در قرآن آید که الله را آسمان پاسخ داد
که فرمان برداریم و ذلک فی قوله اتینا طائعین و فردا اندامها کافر گواهی دهد بر کافر سخنی
گشاده روشن چنانکه الله گفت وقالوا لجلودهم لم شهدتم علینا و دوزخ را خشم اثبات کرد
آنجا که گفت تکاد تمیّز من الغیظ و آتش را سخن گفتن اثبات کرد گفت و تقول هل من مزید
این همه در خبر مجال است و همه از دین خداوند ذو الجلال است دل ازان می شورد و خرد آنرا
ردّ می کند و قرآن بدرستی آن گواهی می دهد و بیشترین معجزها پیغامبران و برهانها
ایشان آنست که در خبر مجال است و الله بران چیزها قادر بر کمال است و بذیرفتن آن دین

راستاست و اعتقاد درست و طریق اهل سنّت آنست که این همه که بر شمردیم اگر چه نادر یافته است
بپذیرفته داری و از ظاهر نگردانی و از تاویل و تصرّف در ان بپرهیزی و از جمله ایشان باشی
که چون در نیافتند نپذیرفتند تا الله ایشان را ذمّ کرد گفت و اذ لم یهتدوا به فسیقولون
هذا افک قدیم و این مسئله بسطی دارد و شرحی خواهد امّا درین موضع بیش ازین احتمال
نکند وما الله بغافل عمّا تعملون اگر بتا خوانی خطاب با جهودانست یعنی که خدای عزّ
و جلّ از کردار شما ناآگاه نیست آنچه نهان دارید و آنچه آشکارا کنید همه می داند و شما را
بآن جزا دهد و فرو نگذارد و اگر بیا خوانی بر قراءة مکی خطاب با مؤمنانست و قدح
در جهودان با مؤمنان می گوید خدای عزّ و جلّ از آنچه جهودان می کنند ناآگاه نیست
آنگه خطاب با مؤمنان کردانید گفت افتطمعون طمع می دارید که ایمان آرند و شما را
استوار گیرند مفسّران گفتند این آن گاه بود که مصطفی صلوات الله علیه در مدینه شد
و جهودان مدینه را بر دین اسلام خواند و طمع در اسلام ایشان بست و همچنین جماعتی
از انصار بودند که در مدینه ایشان را با جهودان نزدیکی بود بحکم رضاع و طمع در اسلام
بسته بودند ربّ العزّة با ایشان این آیت فرستاد که طمع مدارید در اسلام ایشان که ایشان
از نسل قومی اند که در عهد موسی کلام ما بشنیدند بپای آن طور یعنی آن هفتاد مرد
که موسی ایشان را با خود برده بود تا کلام حق و فرمان وی بشنیدند پس چون با قوم خویش
شدند قومی از ایشان تبدیل و تحریف در کلام حق آوردند و آنچه حق نگفته بود در ان
افزودند و ذلک قولهم سمعنا الله فی آخر کلامه یقول ان استطعتم ان تفعلوا هذه الاشیاء
فافعلوا و الّا فلا تفعلوا و لا باس ربّ العالمین گفت ایشان که با سخن و پیغام من چنین
کنند شما را استوار کی دارند بعضی مفسّران گفته اند که معنی آیت آنست که ایشان قرآن
از رسول می شنیدند و چون لفظ وی می شنیدند و ربّ العالمین گفت آنچه می شنوید کلام
حقّ است اگر آنچه می شنیدند حکایت از کلام بودی یا لفظ و قراءة وی بقرآن مخلوق گفتن
روا بودی گفتی یسمعون مثل کلام الله او حکایة کلام الله او قراءة کلام الله چون گفت
یسمعون کلام الله و جای دیگر گفت فاجره حتی یسمع کلام الله پس بدانستیم که آنچه ایشان از

کفتند باطل است ومقالت جهمیان واین خلاف ازان افتاذ که جهمیان کویند کلام حق
علم اوست قایم بذات او نه عبارتی که بحرف وصوت قایم است ونزدیک اهل سنت این اصل
باطل است وخبرها درست ایشانرا بدروغ می دهد منها قول النبی صلی الله علیه وسلم یحشر الله
الناس عراة غرلا بهما یعنی لیس معهم شیء ثم ینادیهم بصوت یسمعه من بعد کما یسمعه من قرب
انا الملک انا الدیان لا ینبغی لاحد من اهل الجنة ان یدخل الجنة ولا لاحد من اهل النار
عنده مظلمة حتی اقصه منه حتی اللطمة قیل یعنی لرسول الله صلی الله علیه وسلم والله اعلم کیف
وانما نأتی الله عراة غرلا بهما قال بالحسنات والسیئات قال البخاری وفی هذا دلیل
علی ان صوت الله لا یشبه صوت الخلق بان الله یسمع من بعد کما یسمع من قرب وان الملایکة
یصعقون من صوته واذا تنادت الملایکة لم یصعقوا وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا تکلم الله بالوحی سمع اهل السموات صلصلة کجر السلسلة علی الصفا
فیصعقون فلا یزالون کذلک حتی یأتیهم جبرئیل فاذا جاءهم جبرئیل فزع عن قلوبهم فیقولون
یا جبرئیل ماذا قال ربکم فیقول الحق وهو العلی الکبیر وقال صلی الله علیه وسلم یطلع الله عز وجل
لاهل الجنة فیقول یا اهل الجنة فیقولون صوت ربنا لبیک وسعدیک قال کم لبثتم فی الارض
عدد سنین قالوا لبثنا یوما او بعض یوم قال نعم ما اتجرتم فی یوم او بعض یوم رحمتی ورضوانی
وجنتی امکثوا فیها خالدین مخلدین ثم یقبل الی اهل النار فیقول یا اهل النار فیقولون صوت
ربنا لبیک وسعدیک قال کم لبثتم فی الارض عدد سنین قالوا لبثنا یوما او بعض یوم قال
بئسما اتجرتم فی یوم او بعض یوم غضبی وسخطی وناری امکثوا فیها خالدین مخلدین واذا لقوا
الذین آمنوا جهودان مؤمنانرا بینند کویند ایمان آوردیم واذا خلا بعضهم الی بعض وچون با یکدیکر
رسند کویند که ایشانرا از توریت سخن مکوییذ واین آن بوذ که کس کس از جهودان که توریت
دانستند وخبران سخت معاند بوذند با رسول خدای ونه بازنهاذه بشوخی با مسلمانان نام
درنهان که در توریت هست که محمد پیغامبرست ونعت وصفت او در توریت مذکورست ان
مهینان جهودان که معاندتر بوذند این دیکرانرا کفتند که چرا ایشانرا از توریت خبر می کنید
که محمد رسول است از ان خبرها که الله شمارا کشاذ در توریت تا فردا نزدیک خداوند شما حجت آرند

بذان بر شما افلا تعقلون خواهی زقول آن مهینان کیر که کمینانرا کفتند وخواهی خطاب الله
کیر با آن مهینان جهودان وسدیکر وجه ازخواهی خطاب مؤمنان کیر می کویذ افلا تعقلون
افتطمعون نمی دانید که ایشان که سخن من تحریف می کنند وازجای می کردانند ایشان شمارا
براست نکیرند واستوار ندارند النوبة الثالثة

قوله تعالی واذ قتلتم نفسا قتل نفس از دو کونه است یکی از روی صورت ویکی از روی معنی
او که از روی صورت خوذرا کشذ بعذابی رسذ که عذاب ازان صعبتر نیست وذلک فی قوله صلی الله علیه
وسلم من قتل نفسه بسم فسمه فی یده یتحساه فی نار جهنم خالدا مخلدا فیها ابدا ومن قتل نفسه بحدیده
فحدیدته فی یده یجا بها فی بطنه فی نار جهنم خالدا مخلدا فیها ابدا ومن تردی من جبل فقتل نفسه
فهو یتردی فی نار جهنم من جبل خالدا فیها ابدا وانکس که خوذرا بشمشیر مجاهدت از روی معنی
کشذ بناز ونعیم باقی وبهشت جاوید رسذ چنانکه رب العزة کفت واما من خاف مقام ربه
ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی قوم موسی را کفتند زنده بکشید تا کشته زنده
شوذ اشارت باهل طریقت است که نفس زنده را بشمشیر مجاهدت بکشید بر وفق شریعت تا دل
مرده بنور مشاهدت زنده شوذ واو که بنور مشاهدت وروح انس زنده شد بحیوة طیبه رسید
آن حیوتی که نیز مردکی دران نشوذ وفنا بان راه نبرذ وزبان حال اینده درین حال می کویذ

کر من بمیرم مرا مکوییذ بمرد کو مرده بذ وزنده شذ ودوست ببرد

پیر طریقت جنید قدس الله روحه یکی را از دوستان وی که از دنیا رفته بوذ می شست
انکس انکشت مسبحه جنید بکرفت جنید کفت احیوة بعد الموت جواب داذ که او ما علمت ان الاولیاء
بل ینتقل من دار الی دار وفی المعنی ما روی عن عبد الملک بن عمیر عن ربعی بن حراش قال کنا اخوة
ثلثة وکان اعبدنا واصومنا وافضلنا الاوسط منا فغبت غیبة الی السواد ثم قدمت علی اهلی
فقالوا ادرک اخاک فانه فی الموت قال فخرجت الیه اسعی فانتهیت الیه وقد قضی وسجی بثوب
فقعدت عند راسه ابکیه قال فرفع یده فکشف الثوب عن راسه وقال السلام علیکم قلت ای اخی
احیوة بعد الموت قال نعم انی لقیت ربی فلقینی بروح وریحان ورب غیر غضبان وانه کسانی
ثیابا خضرا من سندس واستبرق وانی وجدت الامر الایسر مما تحسبون ثلثا فاعملوا ولا تغتروا

ثلثا وانّی لقیت رسول الله صلی الله علیه وسلّم فاقسم ان لا یبرح حتّی آتیه فعجّلوا جهازی ثمّ طفاء
وکان اسرع من حصاة لو القیت فی ماء فبلغ ذلک عایشة رضی الله عنها فصدّقته وقالت کنّا نسمع
انّ رجلاً من هذه الامّة سیتکلّم بعد موته قوله ثمّ قست قلوبکم قسوت دل از حق جهال
نامه‌ها بی است و بی رحمتی و از راه حق دوری و حق عارفان و ارباب صدق و صفوت
جانکه صدّیق اکبر رضی الله عنه از خود نشان داده که کسی را دیدی که می‌گریستی و می‌خوردی
بجیدی از استماع قرآن وی گفتی هکذا کنّا حتّی قست القلوب اشارت است از قسوت بکمال
حال عارفان و جلال رتبت صدّیقان در بدایت کار و عنفوان ارادت مستدلک ابانک
و خروش و نعره و زاری بود که هنوز عشق وی ولایت خود بتمامی نگرفته بود پس جون کار
بکمال رسد و صفاء معرفت قوی گردد و سلطان عشق ولایت خود بتمامی فرو گیرد آن خروش
و زاری جمله شود شادی و طرب جه یوندد بزبان حال گوید:

زاول که مرا عشق نگارم نو بود / همسایه بشب ز ناله من نغنود
کم گشت کنون ناله که عشقم بفزود / آتش جو همه گرفت کم گردد دود

وانّ من الحجارة لما یتفجّر منه الانهار وانّ منها لما یشّقّق فیخرج منه الماء وانّ منها لما یهبط
من خشیة الله سنگ خاره را بر دل جای فضل داد و افزونی نهاد گفت از سنگ آب آید و نرم شود
و از ترس خدا هامون افتد و دل جافی در نهاد مرد بیگانه نه از ترس خدا بنالد نه از حسرت بگرید
نه رحمت و رقّت در وی پدید آید حکایت بیان نکه پیغمبری از پیغامبران خدا
بصحرائی برگذشت سنگی را دید که در نهاد خود کوچک بود و آبی عظیم از وی میرفت بیش
از حد و اندازه آن سنگ پیغمبر بایستاد و در آن تعجّب میکرد که تا جه حالست آن سنگ را
و جه آبست که از وی روانست ربّ العزّة آن سنگ را با وی در سخن آورد تا گفت ای پیغامبر حق
این آب که تو می‌بینی گریستن منست که از آن روز باز که بمن رسید از کلام ربّ العزّة وقودها
الناس والحجارة که دوزخ را بسنگ گرم کنند من از حسرت و ترس می‌گریم پیغامبر گفت بار خدایا
وی را از آتش ایمن گردان وحی آمد بوی که او را ایمن کردم از آتش پیغامبر برفت پس روزگاری
دیر باز آمد و آن سنگ را دید که همچنان می‌گریست و از وی آب روان هم در آن تعجّب ماند

تا ربّ العزّة دیگر باره سنگ را بسخن آورد گفت ای پیغامبر خدا جه تعجّب کنی با این گریستن الله
تعالی مرا ایمن کرد از آتش امّا گریستن اوّل از حسرت و اندوه بود و این گریستن از شادی
و شکر پیر طریقت گفت الهی جه سی گریستنی دارم در از ندانم که از حسرت گریم یا از ناز
گریستن از حسرت بهرهٔ یتیم است و گریستن شمع بهره ناز از باز گریستن جون بود این قصّه است از

قوله تعالی

اولا یعلمون نمی‌دانند ایشان • انّ الله یعلم که الله می‌داند • ما یسرّون آنجه نهان می‌دارند
وما یعلنون و آنجه آشکارا می‌کنند • ومنهم امّیّون و هستند از جهودان قومی که نویسنده نه‌اند
لا یعلمون الکتاب توریت ندانند از نوشته • الّا امانیّ مگر جیزی خوانند از شنیده • وان هم
لا یظنّون و نیستند مگر بر بندار که می‌بندارند و گمان می‌برند • فویل للّذین ویل ایشان را یکتبون
الکتاب بایدیهم که نوشته می‌نویسند بدست خویش • ثمّ یقولون و آنگاه می‌گویند • هذا من
عند الله این از نزدیک خداوندست عزّ وجلّ • لیشتروا به ثمنا قلیلا • تا بفروختن حطام اندک
می‌خرند • فویل لهم ویل ایشان را • ممّا کتبت ایدیهم از آن دروغ که می‌نویسند بدست خویش
وویل لهم ممّا یکسبون و ویل ایشان را از آنجه می‌ستانند از رشوت • وقالوا لن تمسّنا النار
و گفتند نرسد بکسی از ما آتش دوزخ • الّا ایّاما معدودة مگر روزی جند شمرده • قل پاسخ کن
وایشان را بگوی • اتّخذتم عند الله عهدا نزدیک الله پیمانی گرفته دارید • فلن یخلف الله عهده
اگر دارید الله عهد خود را خلاف نکند • ام تقولون علی الله ما لا تعلمون یا بر خدای عزّ وجلّ
جیزی می‌گوئید که ندانید • بلی من کسب سیّئة آری هر که بدی کند • واحاطت به خطیئته
و در آید گرد بر گرد وی گناه وی • فاولئک اصحاب النار ایشان‌اند که دوزخیان‌اند • هم فیها
خالدون ایشان جاوید در آنند • والّذین آمنوا و ایشان که بگرویدند و رسانیدند را استوار
گرفتند • وعملوا الصّالحات و نیکیها کردند • اولئک اصحاب الجنّة ایشان‌اند که بهشتیان‌اند
هم فیها خالدون ایشان در آن بهشت جاودان‌اند • واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل و عهد
گرفتیم و پیمان ستدیم از فرزندان یعقوب • لا تعبدون الّا الله تا نپرستید جز الله • وبالوالدین

وبالوالدین احسانًا وبپدر و مادر را نوازند و با ایشان نیکوئی کنند • وذی القربی و با خویشان
و نزدیکان • والیتامی و با کودکان پدر مردگان • والمساکین و با درویشان • وقولوا
للناس حُسنًا و با مردمان نیکوئی گویید • واقیموا الصلوة و نماز بهنگام بپای دارید •
وآتوا الزکوة و زکوة مال خویش بدهید • ثم تولیتم پس از آن وصیت که شما را کردیم
برگشتید • الا قلیلا منکم مگر اندکی از شما • وانتم معرضون و از وفا روی گردانیده‌اید •

النوبة الثانیة

قوله تعالی اولا یعلمون
این خطاب اگر خواهی منافقان را نه و گر خواهی جهودان را اگر منافقان را نهی معنی آنست که
این منافقان که با مصطفی علیه السلام و با مؤمنان سخن دیگر می‌گویند و در دل دیگر دارند نمی‌دانند
که الله سر و آشکارا ایشان می‌داند آن اندیشه که در دل دارند و بزبان چرا آن نمی‌گویند
یا آن سخن که با یکدیگر می‌گویند در خلوت پنهان از مسلمانان الله می‌داند اگر خواهد پیغمبر
خود را و مؤمنان را از آن سر ایشان خبر کند حدیث وهب بن عمیر از این بابست با صفوان
بن امیه در حجر نشسته بود وهب گفت لولا عیالی و دین علیّ لاحببت ان اکون انا الذی
اقتل محمدًا بنفسی اگر نه عیال بودی و دینی که بر منست من قصد قتل محمد کردمی و شغل وی شما را
کفایت نمودمی صفوان گفت این کار را چه حیلت سازی و چون بر دست گیری گفت من
مردی ام دلاور او را بفریبم و ضربتی زنم آنگه بر گردم و بکوه بر شوم کس بمن در نرسد صفوان
گفت عیالت با عیال من و دینت بر من همان تا چه داری فخرج فشحذ سیفه وسمّه ثم خرج
الی المدینة شمشیر تیز کرد و زهر آلود و بقصد مدینه از مکه بیرون شد چون در مدینه شد
عمر خطاب رضی الله عنه او را بدید اندیشناک شد پیش مؤمنان و یاران باز رفت
گفت انی رأیت وهبًا قد قدم فرابنی قدومه وهو رجل غادر فاطیفوا بنبیکم گفت
وهب آمد و از آمدن وی در دلم شک افتاد که وی مردی غدارست نگر تا مصطفی را خالی
نگذارید یاران همه پیرامن مصطفی در نشستند وهب آمد و گفت انعم صباحًا یا محمد فقال
قد ابدلنا الله خیرًا منها السلام ما اقدمک مصطفی علیه السلام گفت خدای عز و جل ما را از این بهتر
تحیتی و سلامی داده است چه آورد ترا اینجا گفت آمدم تا اسیران را باز خرم مصطفی گفت

علیه السلام ما بال السیف شمشیر چیست که در بر داری گفت یا محمد روز بدر نیز داشتیم و ما را
در آن پس ظفری و نجاحی نبود مصطفی گفت فما شیء قلت لصفوان وانتما فی الحجر آن چه سخن
بود که در حجر با صفوان می‌گفتی که لولا عیالی و دین علیّ وهب گفت هاه کیف قلت فاعاده
علیه قال وهب قد کنت تخبرنا بخبر اهل السماء فنکذبک فاراک تخبرنا بخبر اهل الارض اشهد ان
لا اله الا الله وانک رسول الله ثم قال یا رسول الله اعطنی عمامتک فاعطاه النبی صلی الله
علیه وسلم عمامته ثم خرج راجعًا الی مکة فقال عمر لقد قدم وهب وانه لابغض الیّ من الخنزیر
وانه رجع وهو احب الیّ من بعض ولدی و اگر جهودان را نهی این خطاب که اولا یعلمون معنی آنست
که نمی‌دانند این جهودان که الله می‌داند آنچه پنهان می‌دارند از عداوت و آشکارا می‌کنند از
جحود در نهان دشمنی می‌دارند با مؤمنان و آشکارا باز می‌نشینند تا اقرار گواهی پنهان می‌کنند
و آشکارا دروغ زن می‌گیرند ومنهم امیون قیل ان الامی منسوب الی امه ای تری معها ولم
یفارقها فیتعلم ما یتعلمه الرجال ای هم کما ولدوا لم یتعلموا امّی نانویسنده است که ندانند نبشتن
و خواندن مصطفی علیه السلام گفت انا امة امیة لا نکتب ولا نحسب ویقال هو منسوب الی
الامة التی هی القامة والخلقة در معنی این آیت دو قول گفته‌اند یکی آنست که از جهودان قومی
اند که توریت ندانند نوشتن و خواندن مگر چیزی شنوند از مهتران خویش از دروغها که
بر می‌سازند و می‌گویند هذا من عند الله و ایشان از آن معرفت نیست که بدانند که آن دروغ
است وان هم الا یظنون و انگه ظنی می‌برند و یقین نمی‌دانند که آن حق است و بجحد آن ترا
منکر می‌شوند باین قول امانی بمعنی اکاذیب است و بقول دیگر امانی بمعنی تلاوت و قراءة است
یعنی از جهودان قومی اند که از توریت جز تلاوة و قراءة ندانند احکام شرعی و امور دینی که
در دانستن و دانستن آن بر ایشان لازم است نمی‌دانند و نمی‌شناسند و حق تلاوة آن از
تحلیل حلال و تحریم حرام بنگزارند وان هم الا یظنون آنکه ظن می‌برند که بتصدیق موسی و قبول
توریت با تکذیب محمد و رد قرآن رستگاری یابند یعنی که این قوم با ایشان که حق تلاوت
آن بگزارند و احکام آن بشناسند و بآن کار کنند کی برابر باشند اگر کسی گوید امیت نعت
رسول خداست و آنچه نعت وی باشد دیگر از ادان چه ذم باشد و رب العالمین بر سبیل ذم

جهودان را این صفت یاد کرد جواب آنست که نه هر چه صفت پیغامبر باشد دیگرانرا
هم بر آن معنی بوذ از آنک اتفاق اسم اتفاق معنی اقتضا نکند و نه هر صفتی که در غیر پیغامبر باشد
در پیغامبر روا نبوذ نبینی که اکل و شرب و نوم و نکاح و امثال این خصال که بر عموم مردم
بوذ بر پیغامبر نیز روذ و ویرا از آن هیچ عیب نه و رب العالمین کافران از آن ذم کرد که بعثت
پیغامبر را با وجود این صفات انکار کردند و آن را ضلالت شمرد از یشان فقال تعالی ما لهذا
الرسول یأکل الطعام الی قوله فضلوا فلا یستطیعون سبیلا پس امی بایذ دانست که
امیت چه صفات پیغامبر از امارت نبوت است و دلایل رسالت که با صفت امیت وحی
می گزارد و بیان علم اولین و آخرین می کرد و از غیب آسمان و زمین خبر می داذ و خلق را براه
حق دعوت می کرد و بر طریق راست می داشت و تعلیم فرایض و شرایع و مکارم الاخلاق می کرد
پس امیت در حق وی صفت کمال بوذ و در حق دیگران نشان نقصان فویل للذین یکتبون
الکتاب بایدیهم مصطفی علیه السلم گفت الویل واد فی جهنم یهوی فیه الکافر اربعین خریفا
قبل ان یبلغ قعره قیل معناه ان الذین جعل لهم الویل هم المتبوؤن لذلک الوادی و قال
ابن المسیب لو سیرت فیه جبال الدنیا لماعت من شدة حرها و گفته اند که ویل آواز دادن
کافرانست و زاری کردن ایشان از آن عذاب صعب و عقوبت سخت که بایشان می رسد
محمد بن حسان گفت این چهار کلمه است که دوزخیان بپارسی گویند وای از نام وای از ننگ
وای از نیاز و وای از آز وای از نام یعنی که در دنیا نام طلب کردم وای از ننگ که می گفتم ناروا
عار وای از نیاز یعنی درویشی که سر همه بلاست وای از آز یعنی حرص که قاعده همه شومیهاست
مفسران گفتند که علماء جهودان از مهتران خویش که اعداء رسول خدا بوذند بد شوذ می ترسیدند
و عامه خویش را از رسول بر می گردانیدند بآن دروغ که بر می ساختند و بآنک صفت و نعت
مصطفی علیه السلم بمی گردانیدند که در توریت صفت مصطفی علیه السلم چنان بوذ که حسن الوجه
جعد الشعر اکحل العینین ربعة ایشان بگردانیدند گفتند طویل ازرق سبط الشعر
عامه ایشان که توریه ندانستند چون آن شنیذند گفتند که پیغامبر نیست که در وی این
صفتها نیست و گفته اند که قومی از قریش بمدینه آمدند و از علماء جهودان صفت پیغامبر آخر الزمان

برسیدند جواب همین دادند بخلاف آنکه خوانده بوذند رب العالمین گفت فویل لهم مما کتبت
ایدیهم ویل ایشانرا بآنچه بدست خویش می نویسند از تغییر و تبدیل در صفت وی و جحد و انکار
نبوت و رسالت وی و ویل لهم مما یکسبون دیگر باره ویل ایشانرا از آنچه می ستانند از رشوت
گفته اند که یکسبون بلفظ مستقبل اشارتست که تا بقیامت هر کس که بر نهاذ و سنت
ایشان روذ بآنچه نبشتند و گفتند گناه آن بایشان بازگردذ و الیه اشار النبی صلی الله
علیه وسلم من سن سنة سیئة فعلیها وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة سعید جبیر
گفت که این آیت دلیل است که علما را در نشر علم بهائی طلب کردن روا نیست و یشهد لذلک
ما روی ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علماء هذه الامة رجلان
رجل آتاه الله علما فطلب به وجه الله والدار الآخرة و بذله للناس و لم یاخذ علیه طمعا و لم
یشتر به ثمنا قلیلا فذلک یستغفر له ما فی البحور و دواب البر والبحر والطیر فی جو السماء و یقدم
علی الله تعالی سیدا شریفا و رجل آتاه الله علما فبخل به عباد الله و اخذ علیه طمعا و اشتری به
ثمنا قلیلا فذلک یلجم یوم القیمة بلجام من النار و سئل بعضهم ما الذی یذهب بنور العلم من
قلوب العلماء قال الطمع قومی بحکم این آیت مصحف نوشتن بمزد و فروختن آن کراهیت داشته
اند قال عبد الله شقیق کان اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم یکرهون بیع المصاحف و قال
سعید بن المسیب ابتعها ولا تبعها و قومی بر عکس این گفتند و بیع مصاحف بحکم این آیت
روا داشتند یعنی که این وعید آنکس را گفت که از بر خویش چیزی نهذ و بر کتاب حق بندذ
و دعوی کند که این از نزدیک حق است جل جلاله تا چنانکه نبشتن کتاب حق و اکتساب در آن
روا است و مباح این فرا هم نهاذه و از بر خویش بگفته نیز روا دارند و مباح کنند پس رب العالمین
وعید فرستاذ بآن اختلاق که می کردند نه بعین اکتساب و اگر چنان بوذی که اکتساب و بیع
و کتب حق محرم بوذی اختلاق اباطیل ایشان چه وجه مکاسب بنزدیک ایشان هم محرم
بوذی و در آن شروع نکردندی و نیز دلیل است این آیت که هر کتاب که در آن سحر و دروغ است
و ترهات بیشینان و اباطیل دروغ زنان و هر چه خلاف حق و راستی است مبایعت در چنین
کتب روا نباشد و بهاء آن چه حرام بوذ و قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودة جهود که

اختلاق

جهودانرا بیم دادند از آتش دوزخ ایشان کفتند آتش ما را نسوزد مکر روزی چند شمرده یعنی
آن چهل روز که کوساله پرستیدند که خدای عز و جل سوکند یاد کرده است که ایشانرا عذاب
کند چون آن چهل روز عذاب کرد سوکند وی راست شد پس از آن از دوزخ بیرون آیم
وقومی دیکر بجای ما نشینند مصطفی علیه السلم کفت بل انتم خالدون فیها مخلدون لا نخلفکم
فیها ان شاء الله ابدا پس رب العالمین ایشانرا دروغ زن کرد کفت قل اتخذتم عند الله
عهدا یا محمد بکوی ایشانرا که با آنچه می کویید پیمانی دارید از حق جل جلاله اکر دارید الله
پیمان خود نشکند پس ایشانرا دیکر باره دروغ زن کرد ام تقولون علی الله این ام در موضع
بل است یعنی شما بر خدای عز و جل چیزی می کویید که ندانید ابن عباس کفت که روز قیامت
که ایشانرا در دوزخ چهل سال عذاب کرده باشند هر روزی را از آن چهل روز سالی خازنان
دوزخ کویند یا معشر الیهود اما انقضت الایام التی قلتم فی دار الدنیا قالوا ما ندری قالت
الخزان فقد عذبناکم مقدار اربعین سنة یا معشر الاشقیاء فما تخرجون منها قالوا کیف
نخرج وانتم خزان جهنم فیقولون لهم اکنتم اتخذتم عند الله عهدا بل کذبتم وانتم فیها خالدون
آنکه ایشانرا جواب داد بلی من کسب سیئة هر که بدی کند یعنی شرک آرد واحاطت به خطیئته
احاط عمله به فمات علی کفره و در آن کفر و شرک خویش بمیرد نافع تنها خطایاه خواند بر لفظ
جمع فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ایشان در دوزخ شوند و جاوید در آن باشند
این همانست که جایی دیکر کفت ومن جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار و مصطفی علیه السلم
آتش دوزخ را صفت کرده و کفته نار بنی آدم التی توقدون جزء من سبعین جزءا من نار جهنم
فقال رجل یا رسول الله ان کانت لکافیة قال فانها فضلت علیها بتسعة وستین جزءا
حرا اوقدت الف عام فابیضت ثم اوقدت الف عام فاحمرت ثم اوقدت الف عام فاسودت
کاللیل المظلم وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال تخرج عنق یوم القیمة من النار
تتکلم یقول انی وکلت بکل جبار ومن ادعی مع الله الها آخر ومن قتل نفسا بغیر نفس فتنطوی
علیهم فتطرحهم فی غمرات جهنم قومی معتزله بظاهر این آیت تمسک کردند و بر عموم براندند
کفتند اهل کبایر و فسق جاوید در دوزخ مانند بحکم این آیت وجواب اهل حق آنست که

ظاهر

ظاهر آیت عام است اما بمعنی خاص است که جایی دیکر می کوید ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء
اینان که در تحت مشیت اند اصحاب کبایر و فسق و معاصی اند لا محاله واکر کویند که ایشان
که در تحت مشیت اند تایبان اند این تاویل درست نیست که تایبانرا چنین وعید نیاید
از بهر آنکه ایشان نیکمان رستکاران اند واکر کویند که اصحاب صغایر اند هم درست نیست
از بهر آنکه صغیره بمذهب ایشان بشرط اجتناب کبایر مغفورست پس حمل آیت بر آن بعید است
واکر کویند منافقان اند منافق خود در درک اسفل است چنانکه قرآن ازان خبر می دهد
وصحابه رسول بکفر ایشان کواهی می دهند واکر کویند که کافران و مشرکان اند این کافران
علی القطع جاوید در آتش اند نکویند او را که در تحت مشیت است بماند انجا در تحت آیت
اصحاب کبایر واهل فسق و معاصی که هم ایمان دارند و هم فسق ایشان اند که در تحت عدل
وفضل حق اند اکر با ایشان بفضل نکرد کناهان ایشان بیامرزد و بهشت فرستد و اکر
با ایشان بعدل نکرد ایشانرا بفسق و معصیت خویش بآتش فرستد اما جاوید در آتش نمانند
که بشفاعت رسول ایشانرا آخر بیرون آرد و دلیل بر آنکه بنده بفسق و معاصی از ایمان بیرون
نشود آنست که رب العالمین کفت فتحریر رقبة مؤمنة کفارت قتل را واجب کرد که کردنی
مؤمنه آزاد کند پس آن کردن فاسقه باشد هم رواست و کفارت بآن جاست واکر بفسق
ایمان نماندی روا نبودی و کفته اند که اکر با فسق و معصیت ایمان بنماندی با خدمت و طاعت
کفر هم بنماندی پس اتفاقست که بخدمت و طاعت از بنده حکم کفر برنخیزد همچنین بفسق
و معصیت باید که از بنده حکم ایمان برنخیزد پس معلوم شد که آیت مخصوص است و سیئه
و خطیئه درین آیت بمعنی کفر و شرک است چنانک جای دیکر کفت ولیست التوبة للذین
یعملون السیئات یعنی انواع الکفر فکذلک ههنا والذین آمنوا وعملوا الصالحات پس
از ذکر کافران و رسیدن ایشان در سجن بعقوبت جاودان ذکر مؤمنان در کرفت و ناز
ونعیم ایشان در بهشت تا بنده مؤمن را میان هر دو آیت خوف و رجا پدید آید چون صفت
بیکانکان شنود و خشم و عذاب خدا بر ایشان در وصف آید کمی زار کمی نالد از آتش
فریاد میکند چنانکه مصطفی علیه السلم از پس هر نماز کفتی اللهم انی اعوذ بک من نار جهنم پس چون

صفت مؤمنان شنوذ ومآل ومرجع ایشان وفضل وکرم خدا درحق ایشان حال بروی بکردذ
صفت خوف بصفت رجا بدل شوذ آرام دردلش آید دست لطف وکرم اورا از ورطهٔ خوف
بیرون آرد وحال بنده همیشه چنین باید که بوذ کهی با ترس وکذا زکهی با انس ونازکهی از
بیم دوزخ فریاد کنان کهی با میذ بهشت شاذان ونازان در اخبار بیانند که صهیب
دعم خریذهٔ زنی بوذ وهمه شب بی خواب وبی آرام بوذی واز بسیاری سهر نزار وضعیف شده
بوذ آن سیدهٔ وی اورا کفت افسدت علی نفسک ای صهیب توتن خویش بزیان بردی واز
خدمت من بازماندی این چیست که تو بدست داری صهیب جواب داذ که ان الله تعالی جعل
اللیل سکنا الا لصهیب ان صهیبا اذا ذکر الجنة طال شوقه واذا ذکر النار طار نومه والذین
آمنوا ای صدقوا بتوحید الله ورسوله وعملوا الصالحات یعنی الطاعات فیما بینهم وبین
ربهم اولیک اصحاب الجنة هم فیها خالدون مقیمون فی الجنة لا یموتون ولا یخرجون
منها ابدا واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل یعنی فی التوریة ای امرناهم بذلک فقبلوه این همان
است که در سورة المائدة کفت ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل پیمان ستذیم از بنی اسرائیل
در توریت وبا ما عهد کردند لا یعبدون بکی وحمزه وکسائی بیا خوانند یعنی تا نپرستند جز
الله باقی بتا خوانند ومعنی آنست که ایشانرا کفتیم در پیمان که لا تعبدون الا الله تا
نپرستید مکر الله معاذ جبل کفت مصطفی را صلوات الله علیه یا رسول الله اوصنی فقال
اعبد الله ولا تشرک به شیئا قال یا رسول الله زدنی قال اذا اسات فاحسن قال یا رسول الله
زدنی قال استقم ولتحسن خلقک وقال صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی یا ابن آدم انا
بدک اللازم فاعمل لبدک کل الناس لک منهم بد ولیس لک منی بد وبالوالدین احسانا
ودر پیمان وصیت کردیم ایشانرا بنواختن ماذر وپذر در توحید بست
درینجا وجایها دیکر در قرآن قال الله تعالی واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا
وقضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا ورضاء خود در رضاء ایشان بست در
سنت چنانکه در خبرست رضی الله فی رضا الوالدین وعقوق ایشان از کبایر کرد چنانکه
مصطفی را علیه السلم از کبایر بپرسیدند فقال الشرک بالله وقتل النفس وعقوق الوالدین

علی فیه تعقیب الوعید بالوعد والخوف بالرجا ویحتمل ... جعل مجدد ... تقال فیه زنجبیلی بین الرجا لانه وفیه جانب ... الخیرات عنوان السعادة ... بالکتاب والاحاطة بصحبه ... الوعید فیه ... عفی عنه

وقول الزور ومصطفی علیه السلم کفت نیکی کردن با ماذر وپذر فاضلترست از نماز وروزه
وحج وعمره وغزا وکفت چه زیان دارد اکر کسی صدقه دهد وبمزد ماذر وپذر دهد تا ایشا
ثواب یابند واز ثواب وی چیزی بنکاهد ومردی در پیش مصطفی علیه السلم آمد کفت
یا رسول الله من کناهی عظیم کرده ام مرا توبت هست یا نه مصطفی علیه السلم کفت ماذر
داری کفت نه کفت خواهر ماذر داری کفت دارم کفت شو باوی نیکی کن وذی القربی
وایشانرا وصیت کردیم بنواختن خویشان ونیکوئی کردن با ایشان ونزدیکان
در خبرست که هر که عمر دراز خواهد وروزی فراخ تا با خویشاوندان نیکوئی کند
وقال صلی الله علیه وسلم لما خلق الله تعالی الرحم قامت فاخذت بحقو الرحمن فقال
لها مه قالت هذا مقام العایذ بک من القطیعة قال الا ترضین ان اصل من وصلک واقطع
من قطعک وقال النبی صلی الله علیه وسلم حکایة عن الله انا الرحمن وهی الرحم شققت
لها اسما من اسمی فمن وصلها وصلته ومن قطعها بتته والیتامی والمساکین وایشانرا
وصیت کردیم دران پیمان بنواختن یتیمان ودرویشان یتیم پذر مرده است از آدمیان
تا نا بالغ است مصطفی علیه السلم کفت لا یتم بعد الحلم واز جانوران یتیم آنست که ماذر ندارد
وذلک لان کفالة الولد فی الناس علی غالب الامر وفی الحکم الی الاب وفی البهائم الی الام
ومعنی یتیم انفرادست ومنه الدرة الیتیمة یعنی المنفردة التی لا شبیه لها ویتامی جمع جمع است
یقال یتیم وایتام ویتامی کاسیر واسری واساری والمساکین مسکین اوست که چیزی
دارد کم از کفایت قوام عیش او وآن چیزی در وی باید روی ابوذر رضی الله عنه قال اوصانی
رسول الله صلی الله علیه وسلم بحب المساکین والدنو منهم واوصانی ان انظر الی من هو دونی
ولا انظر الی من هو فوقی واوصانی ان اقول الحق وان کان مرا واوصانی ان اصل رحمی
وان ادبرت واوصانی ان استکثر من قول لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله فانه
من کنوز الجنة وسلیمان پیغمبر با آن همه پادشاهی ومملکت چون در مسجد درویشی را دیدی
پیش وی بنشستی وکفتی مسکین جالس مسکینا وقولوا للناس حسنا وایشانرا وصیت
کردیم که مردمانرا سخن نیکو کوئید حسنا وحسنا بفتحتین وتخفیف هر دو خوانند بفتحتین قراءة

جمزه و کسائی و یعقوب است و بضم و تخفیف قراءة باقی و تقدیره قولوا للناس قولا حسنا
و قولا ذا حسن ابن عباس گفت و مقاتل قولوا للناس حقا و صدقا فی شان محمد علیه
السلم فمن سالکم عنه فبینوا له صفته ولا تکتموا امره ولا تغیّروا نعته در کار محمد با مردمان
راستی گویید و درستی و صفت وی بمگردانید و کار وی و نبوت وی از پرسنده پنهان
مکنید سفیان ثوری گفت معناه مروهم بالمعروف وانهوهم عن المنکر قال النبی علیه السلم
مروا بالمعروف وان لم تعملوا به کله وانهوا عن المنکر وان لم تنتهوا عنه کله مفسران گفتند
و قولوا للناس حسنا سیاق این آیت هم بر آن وجه است که و جادلهم بالتی هی احسن فاعفوا
واصفحوا الی غیر ذلک من امثاله پس این همه بآیت سیف منسوخ گشت واقیموا الصلوة و اتوا
الزکوة نماز بهنگام بپای دارید و شرایط و حقوق آن بجای آرید و زکوة از مال بیرون
کنید زکوة را دو معنی گفته اند یکی پاکیزگی که بنده مومن مال خود را بزکوة دادن پاکیزه کرداند
و تن خود را از وبال مال پاک کرداند و دیگر معنی زکوة زیادتی است یعنی که مال چون زکوة
وی بدهی زیادت گردد هر چند در ظاهر وی نقصان نماید اما در باطن زیادتی است
پس معنی پاکیزگی همچنانست که چاهی را نجاستی رسد چند دلو از آن برکشی چاه
و آب آن پاک شود همچنین مال را شبهت اندر آید چون زکوة بدهی باقی مال پاک گردد
و پاک نماید چنانکه آنجا آب چاه روان شود حکم پاکی گیرد این مرد که زکوة بدهد دست وی
چشمهٔ جود شود مال وی حکم پاکی گیرد بجمع کردن مرد باشد بدادن زکوة جوانمرد گردد
و بمعنی دیگر زیادتی و برکت اندر مال پدید آید مانند آنکه درختی را ببرایند از وی شاخها
نیم خشک ببرند بظاهر نقصان نماید لکن درخت بآن سبب تازه گردد و زیادتی پدید
آید هم اندرین جهان برکت هم اندر آن جهان رحمت عبد الله مسعود گفت من اقام
الصلوة ولم یؤت الزکوة فلا صلوة له سلمان فارسی گفت ان الصلوة مکیال فمن وفی
وفی له ومن طفف فقد علمتم ما قیل فی المطففین و قال عبد العزیز بن عمیر الصلوة تبلغک
باب الملک والصدقة تدخلک علیه و کان عمر بن الخطاب رضی الله عنه یقول اللهم اجعل
الفضل عند خیارنا لعلهم یعودوا علی ذوی الحاجة منا ثم تولیتم الا قلیلا منکم وانتم معرضون

این پیمان از بنی اسرائیل گرفتند و در پیمان این وصیتها برفت و ایشان در پذیرفتند که وصیت
بجای آرند و پیمان نشکنند رب العالمین گفت بوفاء آن عهد باز نیامدند یعنی بدرلز
بوفا باز نیامدند که پیمان بشکستند و برگشتند و از وفا روی گردانیدند پس گفت وانتم
معرضون وامروز شما بر پی پدران رفتید و فرمان توریت بگذاشتید چنانکه ایشان
گذاشتند مگر اندکی از شما که فرمان بجای آوردید و بنبوت مصطفی علیه السلم اقرار دادید
و هم من کان ثابتا علی دینه ثم آمن بمحمد صلی الله علیه و سلم

النوبة الثالثة

قوله تعالی اولا یعلمون
ان الله یعلم ما یسرون وما یعلنون کلام خداوندی است معبود موحدان پاسخ کننده خوانندگان از
عالم بحال بندگان داننده آشکارا و نهان باز خوانندهٔ برگشتگان یکی را بعبارت صریح باز
خواند و پروردگاری خود بروی عرضه کند گوید وانیبوا الی ربکم یکی را باشارت عزیز خود
خواند و روی دل وی از اغیار بخود گرداند و خداوندی و پادشاهی خود بروی عرضه کند
گوید اولا یعلمون ان الله یعلم ما یسرون وما یعلنون عارفانرا اشارتی کفایت باشد
چون رب العالمین گفت من سرها دانم و بر نهانها مطلع ام ایشان سر خویش از غبار اغیار
بیفشاندند و هیچ پراکندگی در دل خود راه ندادند و چون گفت من آشکارا دانم ایشان
در معاملت ظاهر با خلق خدای صدق بجای آوردند از اینجاست که اهل اشارت گفته اند
یعلم ما یسرون امر بالمراقبة بین العبد وبین الحق وما یعلنون امر بالصدق فی المعاملة
والمحاسبة مع الخلق و در بعضی کتب خداست که ان لم تعلموا انی اراکم فالخلل فی ایمانکم
وان علمتم انی اراکم فلم جعلتمونی اهون الناظرین الیکم و نظیر این آیت آنست که رب
العزة گفت یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور الله نگرستن چشمها بخیانت می داند
و آنچه در دلها پنهان می دارند می داند و خیانت چشم نگرندگان بتفاوتست از آنک
روندگان بتفاوت اند خیانت چشم متعبدان آنست که در شب تا روز یک جزو وقت
مناجات حق باشند در خواب شوند تا انس خلوت بر ایشان فوت شود بداود پیغامبر
وحی آمد که یا داود کذب من ادعی محبتی فاذا جنه اللیل نام عنی الیس کل حبیب یحب خلوة

حبیبه وخلیل را بان خصلت بستوذ کفت فلما جن علیه اللیل چون شب در امذی خواب از چشم وی برمیذی وهمه نظر وی با آثار صنع ما بوذی وتسلی بذان یافتی وبر مؤمنان شاکرد وشب خاستن ایشان بر بستایذ کفت تتجافی جنوبهم عن المضاجع بیدار اند وشب خیزان جهانیان در خواب شوند وایشان با ما راز کنند واندوه وشادی خویش بکویند بدهیم ایشانرا هرچه خواهند وایمن کردانیم ایشانرا از هرچه ترسند وخیانت چشم عارفان انست که در غم نا یافت وصل دوست اشک خونین نریزند مردی دعوی دوستی مخلوقی کرد وایشانرا مفارقتی بیفتاذ آن ساعت که از یکدیگر بری کشتند یک چشم آن عاشق آب ریخت ودیگر چشم دیگر نریخت هشتاذ وچهار سال بر هم نهاذ آن یک چشم وبر نکرفت کفت چشمی که بر فراق دوست نکریذ عقوبت آن کم ازین نشایذ وفی معناه انشد

بکت عینی غداة البین دمعًا … واخری بالبکاء بخلت علینا
فعاقبت التی بخلت بدمع … بان غمضتها یوم التقینا

کفته اند در فراق دوست چندان کریستن بایذ که کمان چنان افتذ که دوست با اشک آمیخته است وبا قطرات اشک بکنار رخواهذ افتاذ

تا بادل منی کرفتی ای جان تو قرار … من دیده خویش کرده ام لؤلؤبار
باشذ که بصحبت سرشکم یکبار … اندر دو دیده اندر آیذ بکنار

وخیانت چشم صدیقان آنست که هر کل کون چیزی در چشم ایشان نیکو آیذ تا بذان نکرند پس که دوستی حق او را حقیقت بوذ چشمش از دیکران دوخته شوذ ازینجا کفت مصطفی علیه الصلوة والسلم حبک الشیء یعمی ویصم ولقد قالوا

یا قرة العین سل عینی هل اکتحلت … بمنظر حسن مذ غبت عن عینی

ومنهم امیون صفت امیت درین آیت بیکانه را ذم است ونشان نقصان وی ودر آن آیت که کفت والذین یتبعون الرسول النبی الامی مصطفی را علیه السلم مدح است ونشان کمال وی اشارتست که با هم نامی هم سانی نبوذ واتفاق اسامی اقتضاء اتفاق معانی نکنذ ومذهب اهل سنت در اثبات صفات حق جل جلاله برین قاعده بنا نهاذ ند که از موافقت

نام با نام موافقت معانی نیایذ الله را صفت ونعت بسزاء خداییست وخلق از آن دور ومخلوق را بصفت مخلوقی است والله از آن پاک نه بینی الله را عزیز نام است وپوسف را عزیز خواند عزت الله بر سزاء خویش وعزت مخلوق بر سزاء خویش وباتفاق مسلمانان وباقرار بیشتر کافران الله موجودست وخلق موجود اما خالق موجودست با یجاد الله والله موجودست بقیام خویش وبهستی وبقاء خویش وباتفاق مسلمانان الله زنده است وزنده در آفرینش فراوان است اما آفریده بنفس وغذا باندازه وهنکام زنده است والله بحیوة وبقاء خویش باولیت وآخریت خویش نه بکی ونه بچند وهمه خصمان اهل سنت می کویند که الله صانع است ومخلوق صانع است اما مخلوق صانع است بحیلت وآلت وکوشش واندازه والله صانع است بقدرت وحکمت هرچه خواهد چنانکه خواهد هرکاه که خواهد ونظایر این در قران فراوانست وبر جمله الله دانذ که خوذ چونست چنانکه خوذ کفت چنانست وبنده دانستن چونی وی را نا توانست آنچه الله خوذ را کفت قبول آن از بن دندان است وتصدیق آن از میان جانست واز هم نامی هم سانی بنداشتن راه بی راهانست وعین طغیانست امیذ داشتن که الله را بتوهم وجست وجوی دریابی محالست وآنچه ازین حاصل آیذ وبالاست سلامت دین در پیغام بذیرفتن است ورسانیذه بر بسندیذن وکردن نهاذن وجست وجوی بکذاشتن هر که این اعتقاد کرفت وبر طریق راست رفت سرانجام کار وی آنست که رب العزة کفت والذین آمنوا وعملوا الصالحات اولیک اصحاب الجنة هم فیها خالدون وکفته اند والذین آمنوا اشارتست بدرخت ایمان ونشاندن آن در دل مؤمنان وعملوا الصالحات اشارتست بشاخها آن درخت وبرورذن وبالیذن آن اولیک اصحاب الجنة اشارتست بیار آن درخت ورسیدن میوه آن این آن درخت است که رب العالمین جاییء دیکر ازاو خبر داذ که اصلها ثابت وفرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها ثمره این درخت نه چون ثمره دیکر درختانست که از سال تا سال یکبار میوه دهذ بلکه این درخت هر ساعتی بلک هر لحظه نو میوه آرذ هر یکی برنکی دیکر وبطعمی دیکر وبوی دیکر حلاوت طاعات عابدان

از بار این درخت است انس جان دوستان ومشتاقان از بار این درخت است صفاء وقت عارفان
از بار این درخت است امروز در سرای خدمت بر بساط طاعت ایشانراست بهشت عارفان
لا مصروفة عنهم ولا محجوبة وفردا در سرای وصلت بر بساط ولایت ایشانراست بهشت رضوان
لا مقطوعة ولا ممنوعة وفرش مرفوعة واذ اخذنا ميثاق بني اسرائيل لا تعبدوا الا الله
آن عهد وپیمان که با بنی اسرائیل رفت در تحصیل این خصال پسندیده وتعظیم شرایط دین
که معظم آن درین آیت مذکورست در شرع ما پیمان عهد است وبا مؤمنان از امت محمد
ایمان وحاصل آن دو کلمه است التعظيم لامر الله والشفقة على خلق الله فرمان
خدای را تعظیم نهادن وبا خلق خدا شفقت بردن وآنکه در آن تعظیم صدق بجای
آوردن ودرین شفقت رفق کردن وحقیقت عبودیت همین است چنانکه گفته اند
حقيقة العبودية الصدق مع الحق والرفق مع الخلق ومصطفى عليه السلام دانست
که این صدق وآن رفق کاری عظیم است وباری گران وآدمی در تحصیل آن نکوشد
ورغبت ننماید مگر که در آن ثواب بیند وبفلاح ونجاة رسد لاجرم بتفصیل ثواب آن یک یک
باز گفت ومؤمنان را بآن ترغیب داد وذلك فيما روى سعيد بن المسيب عن عبد الرحمن
بن سمرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد رأيت الليلة عجبا رأيت رجلا من امتي
اتاه ملك الموت ليقبض روحه فجاءه بره بوالديه فرده عنه ورأيت رجلا من امتي
قد بسط عليه عذاب القبر فجاءه وضوءه فاستنقذه من ذلك ورأيت رجلا من امتي قد
اخذته ملائكة العذاب فجاءته صلوته فاستنقذته من ايديهم ورأيت رجلا من امتي يلهث
عطشا كلما اتى حوضا منع فجاءه صيام شهر رمضان فاخذ بيده فسقاه وارواه
ورأيت رجلا من امتي والنبيون قعود حلقا حلقا كلما اتى حلقة طرد فجاءه اغتساله
من الجنابة فاخذه بيده فاقعده الى جانبي ورأيت رجلا من امتي بين يديه ظلمة وعن
يمينه ظلمة وعن شماله ظلمة ومن فوقه ظلمة ومن تحته ظلمة فهو متحير في الظلمات فجاءته
حجته وعمرته فاستخرجتاه من الظلمة وادخلتاه النور ورأيت رجلا من امتي يكلم
المؤمنين ولا يكلمه المؤمنون فجاءته صلته لرحمه فقالت يا معشر المؤمنين ان هذا وصول

فكلمه المؤمنون وصافحوه وكان معهم ورأيت رجلا من امتي يتقي وهج النار وشررها
بيده وبوجهه فجاءته صدقته فصارت ظلا على رأسه وسترا على وجهه ورأيت رجلا من
امتي قد اخذته الزبانية فجاءه امره بالمعروف ونهيه عن المنكر فاستخرجاه وسلماه
الى ملائكة الرحمة فكان معهم ورأيت رجلا من امتي جاثيا على ركبتيه بينه وبين الله
حجاب فجاءه حسن خلقه فاخذ بيده فادخله على الله عز وجل ورأيت رجلا من امتي قد
هوت صحيفته تلقاء شماله فجاءه خوفه من الله عز وجل فجعلها في يمينه ورأيت رجلا
من امتي قائما على شفير جهنم فجاءه وجله من الله فاستنقذه من ذلك ورأيت رجلا من امتي
قد هوى في نار جهنم فجاءه بكاؤه ودموعه فاستخرجاه من النار ومضى على الصراط ورأيت
رجلا من امتي قائما على الصراط يرعد كما ترعد السعفة في يوم ريح عاصف فجاءه حسن ظنه
بالله فسكن روعته وجاز على الصراط ورأيت رجلا من امتي على الصراط يزحف احيانا
ويحبو احيانا فجاءته صلوته علي فاقامته على قدميه ومضى على الصراط ورأيت رجلا من
امتي انتهى الى ابواب الجنة وقد غلقت كلها دونه فجاءته شهادة ان لا اله الا الله ففتحت
له ابواب الجنة فدخل

قوله تعالى

واذ اخذنا ميثاقكم وپیمان ستدیم از شما • لا تسفكون دماءكم که خونهاء هم دینان
خویش نریزید • ولا تخرجون انفسكم من دياركم وهم دینان خویش را از خان ومان بیرون
نکنید • ثم اقررتم آنگاه اقرار دادید بدین پیمان • وانتم تشهدون وشما گواهی میدهید •
ثم انتم هؤلاء پس شما که شما اید • تقتلون انفسكم هم دینان خویش را می کشید • وتخرجون
فريقا منكم من ديارهم وکسی را از هم دینان خود از خان ومان بیرون می کنید به بیداد •
تظاهرون عليكم یکدیگر هم پشت می شوید بر رنج نمودن مظلومان • بالاثم والعدوان
به بزه کاری وافزون جوئی • وان ياتوكم اسارى واگر بشما آیند اسیران • تفادوهم ایشانرا
باز می فروشید • وهو محرم عليكم اخراجهم وبر شما حرام کرده ام که نا کردنی از دست رها
کنید زنده • افتؤمنون ببعض الكتاب وتكفرون ببعض بلختی نامه می گروید وبلختی
نمی گروید • فما جزاء من يفعل ذلك منكم پس چه گوئید که جزاء آنکس که چنین کند از شما چیست

الآخرة في الحيوة الدنيا مكى نى آبى وفرودى كه ايشانرا درين دنياست • ويوم القيمة
وروز رستاخيز • يردّون باز برند ايشانرا • الى اشدّ العذاب بسخت تر عذاب در دوزخ •
وما الله بغافل عمّا تعملون والله از كار ايشان مى كنند ناآگاه نيست • اولئك الذين اشتروا
الحيوة الدنيا بالآخرة ايشان آنند كه دنيا خريدند وآخرت فروختند • فلا يخفّف عنهم
العذاب فردا عذاب دوزخ از ايشان سبك نكنند ولا هم ينصرون وايشانرا كس يارى ندهد
ونه فريادرسد • ولقد آتينا موسى الكتاب داديم موسى را نامه • وقفّينا من بعده بالرّسل
وبس او فرا داشتيم فرستادگان از پيغامبران • وآتينا وداديم • عيسى بن مريم عيسى پسر مريم را
البيّنات نشانها روشن پيدا • وايّدناه ونيرو داديم او را • بروح القدس بجان پاك از همه
جهل • افكلّما جاءكم باش هر گه كه بشما آيد • رسول از فرستادگان يكى • بما لا تهوى انفسكم بانچه
شما را فرا نيايد ودوست شما نخواهد • استكبرتم گردن كشيد • ففريقًا كذّبتم گروهى را دروغ زن
داريد • وفريقا تقتلون وگروهى را مى كشيد • وقالوا قلوبنا غلف گفتند دلهاء ما در غلاف
است از انك تو مى گوئى در نمى يابيم • بل لعنهم الله بكفرهم بلكه الله بر ايشان لعنت كرد بكفرهم
بآنچه نگرويدند وكافر شدند • فقليلا ما يؤمنون چون اندكى مى گروند واستوار نمى دارند

النوبة الثانية

قوله تعالى واذ
اخذنا ميثاقكم لا تسفكون دماءكم مفسّران گفتند كه ربّ العزّة بنى اسرائيل را چهار چيز فرمود
در توريه وعهد وپيمان گرفت بر ايشان كه اين چهار چيز بجاى آرند وخلاف نكنند يكى قتل
ناكردن ديگر مردمانرا بظلم از خان ومان خويش آواره نكردن سديگر با يكديگر به بيدادى
هم پشت نبودن چهارم اسيران بنى اسرائيل را اگر مرد باشند واگر زن باز خريدن
وآزاد كردن پس ايشان از چهار خصلت يكى بجاى آوردند وسه بگذاشتند ربّ العالمين
ايشانرا ملامت كرد گفت واذ اخذنا ميثاقكم لا تسفكون دماءكم اين كلمه دو معنى دارد يكى
آنست كه خون خود مريزيد يعنى كسى را مكشيد كه شما را بقصاص باز كشند پس خون خود بكردار
خود ريخته باشيد ولا تخرجون انفسكم من دياركم وهم دينان خويش ظلم مكنيد تا ايشانرا
از خان ومان بيفكنيد ثمّ اقررتم يعنى اقررتم انّ العهد حقّ فقبلتم انكه اقرار داديد كه آن

عهد حقّ است وقبول كرديد گفته اند آن قوم كه عهد وميثاق با ايشان رفت فرمان بجاى
آوردند پس فرزندان ايشان نافرمانى كردند وپيمان بشكستند ربّ العالمين گفت وانتم
تشهدون وشما كه فرزندان ايشان ايد دانسته ايد از كتاب وگواهى مى دهيد كه پدران
شما عهد قبول كردند وبدان اقرار دادند فرق ميان شهادة واقرار آنست كه شهادة اقرارى
باشد كه با آن اقرار علم فى ثبات ويقين بود واقرار آن بود كه با آن علم ويقين نبود از بجا
كه چون منافقان گفتند نشهد انّك لرسول الله ربّ العالمين ايشانرا دروغ زن كرد كه
علم ويقين كه شرط شهادتست با آن نبود واگر بجاى نشهد نقرّ گفتندى ايشانرا دروغ
نكردى پس آنگه خبر داد از نقض عهد فرزندان وگفت ثمّ انتم هؤلاء تقتلون انفسكم
يعنى يا هؤلاء فاستغنى عن حرف النداء لدلالة الكلام عليه پس شما كه فرزندان ايد فرمان
بشكستيد وهم دينان خود را بكشتيد وبه پشتى يكديگر بر مظلومان زور كرديد وگروهى را
از خان ومان خويش آواره كردانيد تظاهرون عليهم بالاثم والعدوان تظاهرون
بتخفيف قراءة كوفيانست واصل تظاهرون تتظاهرون است وهو ان تجعل كلّ واحد من الرجلين
الآخر لظهره ليتقوّى به ويستند اليه سدّى گفت آيت در شان قريظه ونضير واوس
وخزرج آمد وجنگ ايشان در حرب سمير گفتا قريظه ونضير جهودان بودند واوس
وخزرج مشركان پس قريظه با اوس دست يكى داشتند ونضير با خزرج همچنين وبا
يكديگر جنگ مى كردند وهر آن يكى ازين دو فرقه كه بران فرقه ديگر غلبه كردى ديار واوطان
ايشان خراب كردى تا از خان ومان بيفتادندى وقتل بسيارى كردندى واسيران
مى گرفتند پس همه فراهم مى شدند واسيرانرا فدى مى دادند وباز مى خريدند اينست كه
ربّ العالمين گفت وان يأتوكم اسارى تفادوهم اسارى واسرى هر دو خوانده اند
اسرى بى الف قراءة حمزه است تفادوهم بالف قراءة نافع وعاصم وكسائى ويعقوبست
وتفدوهم قراءة باقى اسرى جمع اسير است واسارى جمع جمع وتفادوهم وتفدوهم بمعنى
يكسانست والاسر آفة تدخل على الانسان فتمنعه عن اكثر ما يشتهيه كالمرض ونحوه ومعناه
وان يأتوكم ماسورين يطلبون الفداء فديتموهم وتفكوهم من اسر اعدائكم وهو محرّم عليكم

اخراجهم اینجا تقدیم و تاخیرست یعنی تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان وهو محرم علیکم اخراجهم
وان یاتوکم اساری تفادوهم گفت اگرونی می جویید و بیداد می کنید که با یکدیگر هم پشت
می شوید تا مظلومان را از خانها خود بیفکنید و حرام است بر شما که چنین کنید آنگه گفت
و چون بشما اسیران آیند باز خرید و از اسیری رهائی دهید مجاهد گفت ان وجدته فی
ید غیرک فدیته وانت تقتله بیدک و روا باشد که وهو محرم علیکم اخراجهم بجای خویش نهند
و تقدیم نکنند پس معنی آن باشد که اگر بشما آید اسیران ایشانرا باز می فروشید و حرام
کرده اند بر شما که کافران را زنده از دست رها کنید افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون
ببعض یعنی از کتاب ایمان دارید یعنی بفداء اسیران و بعضی کافر می شوید یعنی بقتل
و اخراج و تظاهر فما جزاء من یفعل ذلک منکم یا معشر الیهود الا خزی فی الحیوة الدنیا
می گوید ای جهودان قریظه و نضیر باداش این نافرمانی که کردید شما را در دنیا نیست
مگر خواری و بی آبی جزیه از دست و گلیم بر کردن و زنار بر میان و فروم بر روی پس
ازانک قریظه را کشتند و فرزندان ایشانرا بردگی بردند و نضیر را از خان و مان
آواره کردند و بشام افکندند و مسلمانان بجای ایشان نشستند این خود عذاب دنیاست
و عذاب آخرت ازین صعب ترهمانست که جای دیگر گفت لهم خزی فی الدنیا ولهم فی
الآخرة عذاب عظیم ثم قال وما الله بغافل عما تعملون بیا قرأة حجازی و بوبکر و یعقوب
است و هرچند که خطاب با قریظه و نضیرست اما از روی وعید عام است می گوید
وما الله بغافل یا معشر المکذبین بآیاته الجاحدین لرسوله من الیهود وغیرهم عما تعملون
فی سرکم وعلانیتکم وانه غیر تارک لکم حتی جازیکم علی اعمالکم خیرها وشرها اولئک
الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون ایشان
آنان اند که دنیا دنی با آخرت رفیع برگزیدند و خاسر و خاکسار کسی که دنیا گیرد و عقبی دهد
دنیا دار الغرورست و عقبی دار السرور و عاقل دار الغرور بدار السرور اختیار نکند پیغمبر
مصطفی علیه السلم گفت من احب دنیاه اضر باخرته ومن احب آخرته اضر بدنیاه فآثروا ما یبقی علی
ما یفنی قوله تعالی ولقد آتینا موسی الکتاب کتاب اینجا توریت است جای دیگر آنرا فرقان

و ضیا خوانند که دلها بدان روشن گشت و سرها بدان آشنا این همچنانست که در سورة المائده
گفت وانزلنا التوریة فیها هدی ونور و گفته اند که چون الله تعالی توریت بموسی فرو فرستاد
یکبار فرو فرستاد جملة واحدة و موسی را برداشتن و بذیرفتن آن فرمود و کار کردن
بدان موسی طاقت نداشت رب العالمین بهر آیتی فریشته فرستاد تا بر دارند و نتوانستند
پس بهر حرفی فریشته فرستادیم نتوانستند که تیسیر ربانی نبود با ایشان پس الله تعالی
بر موسی آسان کرد تا بی رنجی بر داشت بار احکام آن و امر و نهی در ان و بذیرفتن آن
و بر بنی اسرائیل آسان نکرد لاجرم نتوانستند بذیرفتن و کار کردن بدان الله تعالی ایشانرا
مثل زد گفت مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا گفت ایشانرا
که فرمودند تا توریت را بذیرند و بدان کار کنند و نکردند مثل ایشان راست چون مثل
خر است که دفترها در بار دارد لکن خر را ازان چه سود که دانش ندارد همین است صفت
جهودان که توریت در دست دارند ایشانرا ازان چه سود که دل ایشان در غلاف است
قفل نومیدی بران زده وقفینا من بعده بالرسل پس از موسی پیغامبران فرستادیم
فرا پی یکدیگر داشته و از پس ایشان عیسی این همچنانست که جای دیگر گفت ثم قفینا
علی آثارهم برسلنا یعنی پس از نوح که پدر همه خلق بود و ابرهیم که پدر عرب و عبرانیان بود
پیغامبران فرستادیم همه از نسل ایشان چون اسمعیل و اسحق و یعقوب و عیص و ایوب
و روبیل و شمعون و یوسف و ابن یامین و اسباط و موسی و هرون و داود و سلیمان و زکریا
و یحیی وآتینا عیسی بن مریم البینات و از پس ایشان عیسی فرستادیم و او را دادیم نشانها
روشن و معجزها اشکال را چون مرغ از گل بیرون آوردن و باد در آن دمیدن تا مرغی
می گشت بفرمان خدای عز وجل وهو الخفاش و نابینا مادرزاد را روشن گردانیدن و علت
پیسی بمسح دست بردن و زنده گردانیدن مرده گفته اند چهار کس را از فرزندان آدم زنده
کرد پس از مردگی ایشان سام بن نوح و عازر وابن العجوز وابنة العاشر وعن ابن
شهاب قال قیل لعیسی بن مریم احیی لنا سام بن نوح قال ارونی قبره فاروه فقام علیه وقال
یا سام بن نوح احیی باذن الله عز وجل فلم تخرج ثم قالها الثانیة فاذا شق راسه ولحیته ابیض

فقال إياها لما فقال سمعت النداء الأول فظننت انه من الله عز وجل فشاب لها شقي ثم
سمعت الثاني فعرفت انه من الدنيا فخرجت فقال منذكم مت فقال منذ اربعة آلاف سنة
ما ذهب عني سكرة الموت وايدناه بروح القدس الى جبرئيل اين كيست هر جا كه در قرآن
قدس است بتخفيف خوانند گفته اند كه روح جبرئيل است وسمي به لانه ينزل بما يحيى به
ويستروح بعمله وقدس خداوند عز وجل است اضافه الى نفسه لانه كان بتكوين الله عز
وجل له روحا من غير ولادة والد ولده وعيسى را عليه السلم هم بدين معنى روح الله خوانند
شعبى گفت عيسى بر جبرئيل رسيد گفت السلام عليك يا روح القدس جبرئيل گفت وعليك
يا روح الله مفسران گفتند اين هر دو نام بيك معنى اند وآن اضافت بر سبيل تخصيص
وتكريم است وگفته اند تاويل عيسى بجبرئيل آن بود كه عيسى نيرو گرفت بجان پاك از دم جبرئيل
كه در مريم دميد تا بآن نيروى بزاد از مادر در وجود آمد وگفته اند جبرئيل در همه حال قرين
وى بود در سفر ودر حضر ودر آسمان قال ابن زيد بن ميسرة لم يفارقه ساعة ولم يقرب منه
الشيطان لدعوة الجدة انى اعيذها بك وذريتها من الشيطان الرجيم ابن عباس گفت
وجماعتى از مفسران كه معنى وايدناه بروح القدس آنست كه ويرا نام اعظم در آموختيم
تا مرده بدان زنده مى كردانيد وخلق را بدان عجايب معجزات مى نمود پس باين قول روح
القدس اسم اعظم است ابن زيد گفت روح القدس انجيل است هم بدان معنى كه قرآن را
روح خوانند وذلك فى قوله اوحينا اليك روحا من امرنا باز خطاب جهودان در گرفت گفت
افكلما جاءكم رسول بما لا تهوى انفسكم پس از آنكه پيغامبران فرستاديم تا معجزها آشكارا كردند
ونشانها روشن نمودند شما را راست راه وراست كار نگشتيد هر گه كه پيغمبرى آيد بشما نه بر وفق
دلخواه وهواى شما گردن مى كشيد وننگ داريد كه بوى ايمان آريد پس قومى را بدروغ زن گرفتند
چون عيسى ومحمد عليهما السلم وقومى را مى كشيد چنانك يحيى وزكريا وشعيا وغيرهم قال عبد الله
بن مسعود كانت بنو اسرائيل تقتل فى اليوم سبعين نبيا وتقوم سوق بقلهم فى آخر النهار وقالوا
قلوبنا غلف جهودان گفتند بر طريق استهزا وانكار كه دلها ما در غلافست از آنچه تو مى گوئى
جائى ديگر گفت وقالوا قلوبنا فى اكنة مما تدعونا اليه دلها ما در پوشش است اكنه وغلف يكى

تاييد

كنان وغلاف هر دو بيك معنى اند مشركان وجهودان اين سخن فراوان گفته اند وبدان نوميد
كردن رسول خدا خواسته اند كه ما ترا بر پيغامبرى نمى دانيم وفرا آنچه تو آوردى نمى شنيم
واگر غلف برفع لام خوانى معنى آنست كه قلوبنا اوعية العلم والحكمة دلها ما خود پر دانش
است وحكمت ودين قراة خويشتن را از رسول خدا وقرآن وشريعت اسلام بى نياز ديدند
ومعنى ديگر گفته اند باين قراة يعنى كه دلها ما پر حكمت است ودانش هر چه بدان رسد
از علم بداند ودريابد وياد گيرد چون نيست كه سخن تو در نمى يابد وفهم نمى كند ممكن نه راست است
كه اگر راست بودى وحق دلها ما آنرا دريافتى چون ديگر سخنان رب العزة گفت بل لعنهم الله
بكفرهم نه چنانست كه ايشان مى گويند كه ما ايشانرا از رحمت خود دور كرده ايم واز درگاه
خويش رانده ايم جاى ديگر گفت بل طبع الله عليها بكفرهم فطبع على قلوبهم فهم لا يفقهون
مهر بر دل ايشان نهاديم تا دانش وحكمت در آن نشود وجهل وكفر از آن بيرون نيايد
آنست كه نمى دانند ودر نمى يابند بل حرف عطف است كه در سياق جحد شود ودر ظاهر آيت
جحد نيست اما در معنى هست فكانه قال وقالوا قلوبنا غلف وليس كذلك بل لعنهم الله
بكفرهم فقليلا ما يؤمنون اين را سه معنى گفته اند يكى آنست كه لا يؤمنون منهم الا قليل
يعنى اندكى از جهودان گرويدند چون عبد الله سلام واصحاب وى معنى ديگر فقليلا
يؤمنون مما فى ايديهم ويكفرون باكثره باندكى از آنچه ما فرستاديم ودر فرموديم بگرويدند
وبيشتر فرو گذاشتند وآن اندك آنست كه رب العالمين گفت ولئن سالتهم من خلقهم
ليقولن الله سديگر معنى لا يؤمنون قليلا ولا كثيرا اندك وبسيار هيچ نمى گروند وبكم وبيش
هيچ در دين نمى آيند ه

النوبة الثالثة

قوله تعالى واذ اخذنا ميثاقكم لا تسفكون دماءكم سياق اين آيات تهديد ظالمان است
وتخويف ناكسان كه بر مسلمانان ستم كنند ودر خون ومال ايشان سعى كنند وبدست وزبان
خود ايشان را رنجانند تا از خان ومان بيفتند نقد در مسلمانى ايشان خلل است كه
مصطفى عليه السلم گفت المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده ودر دنيا لعنت خداوند بر ايشان
ودر عقبى جاى ايشان آتش سوزان يقول الله تعالى الا لعنة الله على الظالمين يوم لا ينفع

الظالمین معذرتهم ولهم اللعنة ولهم سوء الدار ترى الظالمین مشفقین مما کسبوا وهو واقع بهم یوم یعض الظالم على یدیه والظالمین اعد لهم عذابا الیما والظالمون ما لهم من ولی ولا نصیر ودر قرآن فراوانست این قدر بدین ظالمان واندازه مجرمان وروی ان داود علیه السلم نظر الى منجل من نار یهوی بین السماء والارض فقال یا رب ما هذا قال هذا لعنتی تدخل بیت کل ظالم وقال سعید بن المسیب لا تملؤا اعینکم من اعوان الظلمة الا بانکار من قلوبکم لکیلا تحبط اعمالکم الصالحة وقال الحسن من دعا لظالم بالبقاء فقد احب ان یعصی الله عز وجل الظالم والمعین على الظلم والمحب له سواء وقال النبی صلى الله علیه وسلم قال الله تعالى لا تدخلوا بیتا من بیوتی ولاحد من عبادی عند احد منکم ظلامة فانی العنه ما دام قائما یصلی حتى یرد تلک الظلامة الى اهلها وقال النبی صلى الله علیه وسلم لا یقفن احدکم على رجل یقتل ظلما فان اللعنة تنزل من الله على من حضره اذا لم یدفعوا عنه وقال ابو الدرداء ایاک ودعوات المظلوم فانهن یصعدن الى الله تعالى کانهن شرارات نار وقال النبی صلى الله علیه وسلم ایها الناس اتقوا الله فلا یظلم مؤمن مؤمنا الا انتقم الله یوم القیمة وذلک اذا کان عز وجل بالمرصاد وهو القنطرة الاعلى من الصراط یقول وعزتی لا یجوزنی الیوم ظلم ظالم کفته اند این ظلم ظالم از حرص وی خیزد بر دنیا واراندن شهوات که جون همکی وی دوستی دنیا بکرفت وشهوات بروی مستولی شد دل وی تاریک کردد ورقت وسوزد روی نماند بس شفقت برخیزد وبر خلق خدا ظلم کند واثر این تاریکی فردا قیامت بدید آید جنانکه مصطفى علیه السلم کفت الظلم ظلمات یوم القیمة نه یک ظلمت خواهد بود بلک ظلمات بسیار خواهد بود جنانک امروز نه یک شهوت است که شهواتست بس جون سرهمه ظلم دوستی دنیاست هرکس که دوستی دنیا از دل خود بیرون کند شهوات بروی مستولی نشود ودر دل وی رقت وسوز بماند وبر همه خلق خدا مهربان بود تا اکر کسی سکی بیند شفقت از وی باز نکیرد واورا نیازارد بلک اورا بنوازد جنانک عیسى علیه السلم کان یسیح فی بعض بلاد الشام اذا اشتد به المطر والرعد والبرق فجعل یطلب شیئا یلجا الیه فرفعت له خیمة من بعید فاتاها

فاذا فیها امرأة فحاد عنها فاذا هو بکهف فی جبل فاتاه فاذا فی الکهف اسد ثم قال الهی جعلت لکل شیء ماوى ثم لم تجعل لی ماوى فاوحى الجلیل عز وجل ماواک عندی فی مستقر رحمتی لازوجنک یوم القیمة مایة حوراء ولاطعمنک فی عرسک اربعة آلاف عام یوم منها کعمر الدنیا ولامرن منادیا ینادی این الزهاد فی دار الدنیا زوروا عرس الزاهد عیسى بن مریم علیه السلم ثم انتم هؤلاء اهل معانی درین آیت لطیفها نیکو کفته اند یکی اینست که تقتلون انفسکم اشارت می کند که شما بعملهای ناپسندیده وفعلهای نکوهیده خود را در کرداب عقوبت می افکنید وآن عقوبت شما الجای قتل نفس است یعنی مکنید جنین وتن خود را بدست خویش مکشید همانست که جایی دیکر کفت ولا تقتلوا انفسکم وآنجه کفت تخرجون فریقا منکم من دیارهم اشارت می کند که شما بعضی قوتها از نهاد خود واز مقتضی آفرینش خویش بهی کردانید وآنرا ضایع می کذارید جنانک مثلا قوت عامله از همه آن جزها که در نهاد آدمی آفریده اند تا بدان عمل کند وبجای خویش استعمال نماید بس اکر تقصیر کند یا نه برجای خویش استعمال کند از محل خویش بکردانیده باشد راست جنان باشد که کسی را از سرای خویش بیرون کنند وآنجه کفت وان یاتوکم اساری تفادوهم اشارت میکند که دیکرانرا راه می نمایید وخود کمراه می شوید دیکرانرا بند می دهید وخود بند نمی پذیرید جنانکه جایی دیکر کفت اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة ودر قرآن نظایر این فراوانست منها قوله تعالى ورضوا بالحیوة الدنیا واطمانوا بها اخلد الى الارض واتبع هواه وآثر الحیوة الدنیا بل تؤثرون الحیوة الدنیا می کوید ایشان که دنیا خرند وعقبى فروشند وهوای نفس برضای مولى اختیار کنند فلا یخفف عنهم العذاب عذاب ایشانرا پایان بدید نکنند وآن عذاب بر ایشان سبک نکنند نه در دنیا نه در عقبى در دنیا عذاب ایشان جمع مال است وطلب حرمت وجاه وشره وحرص نفس اماره وهو المشار الیه بقوله انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا وآن طلب وشره ایشانرا غایتی نیست تا در آن غایت خفتی بدید آید انکه کفت ولا هم ینصرون ایشانرا در آن حال نصرتی نیست نه در دنیا نه در عقبى در دنیا آنست که صاحب مال بوقت مرک

کویند ما اغنی عنی مالیه ودر عقبی آنست که رب العالمین کفت من وراهم جهنم ولا یغنی
عنهم ما کسبوا شیئا ولقد آتینا موسی الکتاب اشارت است بنواخت موسی بن عمران
می کویند وی را کتاب توریت داذیم که هم نورست وهم ضیا وهم فرقان ضیاء دل مومنان
نور دل دوستان آرام جان مریدان انکه کفت وقفینا من بعده بالرسل بیغامبران از پی فرستادیم
بس از وی فرا پی یکدیکر داشته وهر یکی را نو تشریفی ودیکر خاصیتی ونواختی داذه آدم را
خلقت کرامت ادریس را زندکانی تا قیامت نوح را اجابت دعوت ابرهیم را خلعت
خلت اسمعیل را فداء کبش بکرامت داود را آواز بنغمت وملک ونبوت سلیمان را ملک
عظیم وعلم ورسالت وسخن کفتن با مرغان وجن وشیاطین وباد را طاعت یحیی زکریا را
عصمت موسی را مکالمت بی واسطه بیغامبر ما را سید اهل زمین وسما را همتی بی پیشوای
انبیا را همچه جمله بیغامبران را داذ از نواخت وکرامت آن همه مصطفی را ارزانی داشت
وانکه او را بر ایشان افزونی وبرتری داذ اکر آدم را در خلقت کرامت بوذ که بصفت الله
بوی رسیذ مصطفی را همین نواخت بوذ وبر آدم فضل داشت که آدم هنوز آب وکل بوذ
درون فهم بوذ نه فطنت نه استیناس بوذ نه مشاهدت که بصفت حق بوی رسیذ
باز مصطفی عربی صلوات الله علیه شب معراج با دانش وعقل بوذ با مشاهدت وموانست بوذ
که بصفت حق بوی رسیذ چنانکه در خبر هست فوضع یده بین کتفی فوجدت بردها بین
ثدیی واکر ادریس را مکان عالی بوذ عالی تر از مقام مصطفی نبوذ که الله کفت وکان قاب
قوسین او ادنی واکر نوح را بر کشتی نشاند ودشمن را بدعاء وی هلاک کردانید مصطفی را
بر براق نشاند واز براق بر معراج واز معراج بر رفرف تا بدیذ عجایب ملکوت عزت وبیافت
اجابت دعوت وقبول شفاعت در حق امت واکر ابرهیم را ملکوت آسمان وزمین نموذ
ونام وی خلیل نهاذ مصطفی را علیه السلام جلال وجمال بر کمال خوذ بنموذ ونام وی حبیب نهاذ واکر
موسی بطور سخن حق بشنیذ مصطفی عربی صلوات الله علیه بر عرش عظیم با حق همراز بوذ وهم
کفتار وهم دیذار خلوتکاهی بوذ او را که فرشته مقرب را بر ان اطلاع نه بیغامبر مرسل را
در ان جای چنانکه کفت لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل

انکلما

مقام لدی سدرة المنتهی — لاحمد لا شک للمصطفی
فقد کان بالقرب عن ربه — علی قاب قوسین لما دنا
فما مثل احمد فیمن مضی — من الرسل فی سالف من وری

ان کلما جاءکم رسول الایه سخن باز بتهدید ووعید جهوذان باز آورد کفت من چند
بیغامبران ما بیغامها روشن نموذند ومعجزهاء صادق اشکارا کردند اما جهوذان از
خوذ رایی قدم بیرون ننهاذند آنچه دل ایشان خواست قبول کردند وآنچه نخواست بکذاشتند
ونه بذین قناعت لاجرم بذین نجامی که سر انجام ایشانست وبذین جایکاهی که مقام ایشانست مصطفی
علیه السلام کفت اشتد غضب الله علی من قتل نبیا وعلی من قتله نبی وقال کل ذنب عسی الله ان یغفره
الا من مات مشرکا او مومن یقتل مومنا متعمدا وقال علیه السلام لزوال الدنیا اهون عند الله
من قتل رجل مسلم ولو ان اهل السماء والارض اشترکوا فی دم مومن لاکبهم الله فی النار
یجیء المقتول بالقاتل یوم القیمة ناصیته وراسه بیده واوداجه تشخب دما یقول یا رب
قتلنی حتی یدنیه من العرش وعن ابی حازم قال قدمت علی عمر بن عبد العزیز وهو
یومئذ امیر المومنین فکنت عنده یوما فبینا انا معه اذ رقد ثم تصبب عرقا ثم بکی
فی نومه حتی علا نحیبه ثم ضحک ثم استیقظ فقلت یا امیر المومنین لقد رایت منک
عجبا فقال یا ابا حازم رایت کان القیمة قد قامت وحشر الخلایق حفاة عراة
ما علی احد منهم خرقة اذ نادی مناد این عبد الله بن عثمان وهو ابو بکر الصدیق رضی الله
عنه فخرج رجل حسن الوجه مخضوب بالحناء والکتم فاخذت الملایکة بیده فاوقفوه
امام الله فحوسب حسابا یسیرا ثم امر به ذات الیمین الی الجنة ثم نادی مناد این
عمر بن الخطاب فخرج رجل طویل القامة حسن الوجه فاخذت الملایکة بیده واوقفوه
امام الله فحوسب حسابا یسیرا ثم امر به ذات الیمین الی الجنة ثم نادی مناد
این عثمان بن عفان فخرج رجل طویل القامة فاخذت الملایکة بیده واوقفوه امام الله
فحوسب حسابا یسیرا ثم امر به ذات الیمین الی الجنة ثم نادی مناد این علی بن ابی طالب
فخرج رجل ربعة ابیض الراس واللحیة فاخذت الملایکة بیده واوقفوه امام الله فحوسب

حساباً یسیراً ثم امر به ذات الیمین الی الجنة ثم نودی بالخلفاء الذین بینی وبین علی
بن ابی طالب کرم الله وجهه ابن فلان بن فلان ولا ادری ما فعل بهم ثم نادی منادٍ
ابن عمر بن عبد العزیز فتصببت عرقاً فذلک العرق الذی رایتموه ثم اخذت الملائکة بعضدی
واوقفونی امام الله فسالنی عن الفتیل والنقیر والقطمیر وکل قضیة قضیتها حتی خشیت
ان لست بناج ثم ان الله تعالی تفضل علی برحمته فغفر لی وامر بی ذات الیمین
الی الجنة فمررت بجیفة ملقاة فقلت للملائکة ما هذه قالوا ادن الیه وکلمه فیکلمک فوکزته
برجلی فرفع راسه فاذا رجل افطس اثرم شدید الادمة وحش المنظر فقال الی من انت
قلت عمر بن عبد العزیز قال ما فعل الله بک قلت تفضل علی برحمته فغفر لی ما انت قال
انا الحجاج بن یوسف قدمت علی ربی فوجدته شدید العقاب ذا بطش منتقماً ممن
عصاه فقتلنی بکل من قتلته قتلة ثم ها انا ذا موقوف انتظر ما ینتظر الموحدون من
ربهم اما الی الجنة واما الی النار. وقالوا قلوبنا غلف اشارت آیت آنست که دل
بیکانکان جریدهٔ شقاوتست رب العزة چون کسی را مهر شقاوت بر دل نهد و رقم بیکانکی بر
روی کشد از اول دل وی سخت کرداند چنانکه کفت ثم قست قلوبکم من بعد ذلک پس
سیاه کرداند کلا بل ران علی قلوبهم پس غشاوهٔ بی دولتی بسر او در کشد قلوبنا غلف پس
قفل بیکانکی بران زند ام علی قلوب اقفالها پس بمهر نومیدی ختم کند ختم الله علی
قلوبهم انکاه بسکهٔ خذلان ضرب کند بل طبع الله علیها بکفرهم انکه بیکبارکی از حوض
بر کرداند ونقلب افئدتهم انکه ندا در عالم دهد که ما این دل نخواهیم و نپسندیم اولئک
الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم نعوذ بالله من سخطه ونقمته

قوله تعالی ولما جاءهم کتاب

چون بایشان آمد نامه . من عند الله از نزدیک خداوند . مصدق استوارگیر وگواه
لما معهم توریة را که با ایشان است . وکانوا من قبل وایشان جهودان پیش ازین یستفتحون
نصرت می خواستند برسول خداوند . علی الذین کفروا بر دشمنان خویش که کافران بودند .

فلما جاءهم ما عرفوا چون بایشان آمد آنچه شناختند . کفروا به بوی کافر شدند . فلعنة الله
علی الکافرین پس اکنون لعنة خدا بر کافران . بئسما اشتروا به انفسهم بد چیزی خویشتن را
بفروختند . ان یکفروا که کافر می شوند . بما انزل الله بآنچه فرو فرستاد الله . بغیاً حسد
ان ینزل الله من فضله که الله فرو فرستد از فضل خویش . علی من یشاء من عباده بر وی که
خواهد از بندکان خویش . فباءوا بغضب علی غضب خویشتن را بخشم خدای آوردند
وبخشم وی باز کشتند . علی غضب خشم بر خشمی . وللکافرین عذاب مهین وکافران
راست عذابی خوار کننده . واذا قیل لهم وچون ایشان را کفتند . آمنوا بکروید . بما انزل الله
بآنچه فرو فرستاد خدا . قالوا جواب کفتند . نؤمن بما انزل علینا ایمان بدان آریم که
بر ما فرستادند . ویکفرون وکافر می شوند . بما وراءه بهرچه جز آنست . وهو الحق وآن حق
ایشان را بآن خوانند راست است و درست . مصدقاً لما معهم استوارکیر وکواه آنچه
با ایشان است از توریت . قل رسول من بکوی ایشان را . فلم تقتلون انبیاء الله چرا
پیغامبران الله را می کشتید . من قبل پیش ازین . ان کنتم مؤمنین اکر بفرستادهٔ من کرویده اید
ولقد جاءکم موسی بدرستی که آمد بشما موسی . بالبینات با پیغامهاء روشن ونشانها راست .
ثم اتخذتم العجل پس انکه کوساله را بخدائی کرفتید . من بعده پس از غایب شدن موسی
ورفتن وی بطور . وانتم ظالمون وشما اید بجان ستم بر خود ستمکاران . واذ اخذنا
میثاقکم وپیمان ستدیم از شما . ورفعنا فوقکم الطور وکوه زبر شما بازداشتیم . خذوا ما
آتیناکم کفتیم بکیرید آنچه شما را دادیم . بقوة بعزم راست وتصدیق درست . واسمعوا و پیغام
نیوشید وبپذیرید . قالوا سمعنا کفتند شنیدیم . وعصینا ونافرمان شدیم . واشربوا
فی قلوبهم ودر دلهاء ایشان دادند . العجل دوستی کوساله . بکفرهم از کافردلی ایشان
قل رسول من بکوی . بئسما یامرکم به ایمانکم بد چیزی می فرماید ایمان شما شما را . ان کنتم مؤمنین
اکر بفرستادهٔ ما کرویدکانید

النوبة الثانیة

قوله تعالی ولما جاءهم کتاب من عند الله کتاب اینجا قرآنست می کوید چون کتاب
قرآن با محمد بایشان آمد کتابی که موافق توریة وانجیل است ازان روی که در بیان اصول دین

خدای همه یکسان اند و موافق یکدیگر و الیه الاشارة بقوله عز و جل شرع لکم من الدین
ما وصی به نوحا الآیة و گفته اند مصدق لما معهم معنی آنست که قرآن راست دارنده و استوار
کننده توریت است که در توریت بیان نعت محمد و تحقیق نبوت و رسالت وی بوذ در او
بر وفق آن آمد پس آنرا مصدق باشد و گواه راست و کانوا من قبل یستفتحون علی
الذین کفروا حقیقة الفتح النصر و هو علی ضربین دینی و دنیوی فتح بر دو قسم است یکی
آنست که الله تعالی بنده را نصرت می دهد در کار دینی تا در علم و هدایت و راه سعادت
بروی گشاده شوذ و هو المشار الیه بقوله تعالی انا فتحنا لک فتحا مبینا و بقوله تعالی عسی الله
ان یاتی بالفتح او امر من عنده قسم دیگر فتح دنیوی است که الله تعالی بنده را نصرت می کند
در کار دنیوی تا در لذت و راه آسایش بروی گشاده شوذ و الیه الاشارة بقوله تعالی
فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء اما سبب نزول این آیت آنست که سعید
جبیر گفت در جاهلیت جهوذان ساکنان مدینه بوذند و کفار عرب نزدیک ایشان بیرون
آمذند و ایشان را در مدینه قلعها بوذ استوار کرده و محکم چون با عرب جنگها در پیوستند اگر
هزیمت بر ایشان آمذی قلعها پناه کرفتندی و عرب بپایان قلعه نشسته و ایشانرا حصار
میدادندی چون کار بر ایشان تنگ شذی و ضعف ایشان پیدا گشتی دستها بر داشتندی
سوی آسمان و بمحمد که رسول آخر الزمانست نصرت خواستندی و گفتندی اللهم انا نستنصرک
بالنبی محمد عبدک و رسولک نزلنا هذا البلد ننتظر زمانه لیخرج فننصره بار خذایا دانی که
ما نشسته ایم درین شهر منتظر پیغامبر آخر الزمان محمد عربی نشسته ایم تا بیرون آیذ
و او را یار باشیم و نصرت دهیم و پیغامبرش استوار کنیم خذاوندا بحق وی که ما را بر دشمنان
نصرت دهی رب العالمین گفت فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به چون با ایشان آمد آنچه شناخته
بوذند و دانسته و از کتاب خوانده که حق است و راست الا کسی که کافر شذ ایشان
بوذند هم پیغام راو هم رساننده پیغام را بدروغ داشتند سلمة بن سلامة از بدریان بوذ گفت
جهوذی نزدیک ما بوذ روزی گفت اظلکم زمان نبی الحرم الذی یرکب البعیر و یلبس الشملة و یاکل
الکسرة و یقبل الهدیة و لا یاکل الصدقة اینک روزگار پیغامبر آخر الزمان در آمد وقت بیرون

آمدن وی در رسید آن پیغامبر که ننگ ندارد و بر شتر نشیند و شمله در پوشد و نان ریزه
پیش نهد و بخورد و هدیه قبول کند و از صدقه هیچ نخورد انگه گفت و ان یکن منکم احد یدرکه
فهذا و اشار الی اگر کسی از شما او را در یابد این مرد باشد یعنی سلمه قال سلمة فلم نلبث ان
قدم رسول الله صلی الله علیه و سلم قلنا له و الله انه لهو قال نعم و لکنی لا ادع الیهودیة سلمه
گفت پس بر نیامد که رسول خذا صلوات الله علیه بما آمد و پیغام حق را ورد و ما گفتیم این جهوذ را
که و الله که این پیغامبر آنست که تو گفتی و جز وی نیست جهوذ گفت آری هم وست که می گفتم
و لکن من دین جهوذی بنگذارم صفیه بنت حیی بنت اخطب گفت چون مصطفی صلوات
الله علیه در مدینه آمد پذرم حیی اخطب و عم من ابو یاسر اخطب هر دو بامداد بغلس بیرون
شذند بقصد آنکه تا بدانند که محمد پیغمبر هست یا نه گفت بوقت آنکه آفتاب فرو شوذ بخانه
باز آمذند شکسته و کوفته و غمناک و حزین و ایشان مرا اینک نواختندی هر بار آن ساعت
پیش ایشان رفتم بعادت خویش و بمن التفات نمی کردند و هیچ مرا ننواختند و از اندوه
و دلتنگی پروای خوذ نداشتند بو یاسر با پذرم حیی می گفت که اهو هو گویی که او وست
پذرم گفت نعم و الله قال و تعرفه و تثبته قال نعم قال فما فی نفسک منه قال عداوته و الله ما بقیت
رب العالمین ایشانرا گفت فلعنة الله علی الکافرین لعنت خذای بر کافران و لعنت راندن
باشد و ناپذیرفتن چون ایشانرا در ازل رانده بوذ آن شناخت و دانش که ایشانرا بوذ
هیچ سوذ نداشت من تعد به جده لم ینهض به جده کار جد ازلی دارد نه جد حالی
الحجه که عنایت است پیروزی را جه نهایت است جهوذان که معرفت و دانش داشتند چون
عنایت با ایشان نبوذ آن معرفت ایشانرا وبال بوذ و سبب عقوبت و نکال لعنت خذا
بر ایشان و خشم بر سر خشم جزاء ایشان و صعالیک المهاجرین نادان فراسی کتاب و سنت شذند
چون عنایت ازلی با ایشان بوذ کار ایشان بجایی رسید که مصطفی علیه السلام با ایشان نصرت
می خواست بر دشمن در خبرست که کان یستفتح بصعالیک المهاجرین و صعالیک المهاجرین
ایشانند که رسول خذا ایشانرا صفت کرده در آن خبر که ثوبان روایت کرد قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم حوضی ما بین عدن الی عمان شرابه ابیض من اللبن و احلی من العسل

من شرب منه شربة لا یظمأ بعدها ابدًا واوّل من یرده صعالیک المهاجرین قلنا ومن هم یا رسول
الله قال الدنس الثیاب والشعث الرؤس الّذین لا تفتح لهم ابواب السُّدَد ولا یزوّجون
المنعمات الّذین یعطون ما علیهم ولا یعطون ما لهم بیسما اشتروا به بئس یستعمل فی
مجموع المذام کما انّ نعم یستعمل فی مجموع المادح ومعناه بیس ما باعوا به حظ انفسهم من
الثواب بالکفر بالقرآن بد چیزی خویشتن را بفروختند وثواب آن از دست بدادند
که بقرآن کافر شدند ربّ العالمین گفت آنچ کردند بغی کردند وحسد بردند که ما نبوّت
بفرزندان اسمعیل دادیم نه بفرزندان اسحق ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء این نبوّت
ورسالت فضل وکرم خداوندست انکس را دهد که خود خواهد آفتی عظیم است حسد راه
مؤمنان آنرا که حسد بیفکند هیچ طاعت وعبادت او را جزا نباشد وبر نبارد الحسد یاکل الحسنات
کما تاکل النار الحطب ابلیس افتادهٔ حسد بود لاجرم عبادت چندین هزار ساله
او را فائده نبخشید لعنت بر نیاورد وزلّت آدم که از شهوت بود نه از حسد توبهٔ وی لاجرم مقبول
گشت وکار وی آسان شد انس مالک گفت مصطفی علیه السّلم با یاران نشسته بود گفت
یطلع علیکم الان رجل من اهل الجنة هم اکنون مردی از اهل بهشت در آید مردی انصاری
در آمد ونعلین در دست چپ داشت وآب از محاسن وی قطره قطره می افتاد از تجدید وضو
آن روز گذشت روز دیگر مصطفی همچنان گفت وهمان مرد در آمد هم بران صفت سدیگر
روز هم این حال بود پس برفت عبد الله عمرو عاص گفت بهانه گرفتم وبخانهٔ آن مرد انصاری
رفتم وسه شبانروز با وی بماندم ودر اعمال وی اندیشه می کردم ندیدم از وی عمل بسیار الّا
در میانه شب چون که بیدار شدی ذکری وتسبیحی بر زبان وی برفتی وبوقت نماز بامداد
برخاستی ووضوء تمام کردی پس عبد الله گفت چون عبادت فراوان از وی ندیدم انچ شنیده
بودم از مصطفی علیه السّلم با وی راندم وگفتم چه عمل داری بیرون ازین که موجب این ثوابست
قال لا اجد فی نفسی غلًّا لاحد من المسلمین ولا احسده علی خیر اعطاه الله ایّاه قال عبد الله
هذا الّذی بلغک وهی الّتی لا نطیق فباؤا بغضب علی غضب دو خشم خداوند بر ایشان
یکی انک بعیسی کافر شدند ودیگر انکه بمحمّد کافر شدند وقرآن قبول نکردند وگفته اند

یک خشم بآنست که بمحمّد کافر شدند ودیگر بانکه گفتند ید الله مغلولة ید خداوند بسته است
که روزی بر ما تنگ کرده است ونبوّت از ما باز گرفت ربّ العالمین گفت غلّت ایدیهم
دست ایشان ببستند تا هیچ کس از ایشان کس نبینی که نفقه فراخ کند بر خویشتن یا بر کسی
مگر اندکی ولعنوا بما قالوا ولعنت کردند بریشان بانچه گفتند انکه گفت بل یداه مبسوطتان
بلک دو دست خداوند گشاده است نفقه می کند چنانکه خواهد ید اثبات کرد وغل نفی کرد
در سنّت از مصطفی علیه السّلم که گفت ید الله ملأی لا تغیضها نفقة سحّاء اللّیل والنّهار ارأیتم
ما انفق منذ خلق السّموات والارض فانّه لم ینقص ما فی یمینه وعرشه علی الماء وبیده الاخری
المیزان یخفض ویرفع انکه گفت وللکافرین عذاب مهین تا بدانی که عذاب موحّدان
تادیب وتطهیر است نه اخزا واهانت وعذاب مهین کافران راست ایشان که جاوید
در دوزخ بمانند ومؤمنان را اگر عذابی رسد بر سبیل تمحیص وتکفیر بود یک چندی وانگه
از پس آن راحت ابدی وعزّت سرمدی ونعمت جاودانی واذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله
وچون جهودانرا گویند ایمان آرید بقرآن که بمحمّد فرو فرستادیم ایشان گویند ما ایمان
بدان آریم که بما فرو فرستادند بزبان عبری یعنی توریت ویکفرون بما وراءه ای بما سواه
وهر چه بیرون از توریت است کافر می شوند الله تعالی ایشانرا باین گفت دروغ زن
کرد گفت فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین معتقدین للایمان فلم رضیتم بقتل
الانبیاء اگر بتوریت ایمان دارید در توریة کجاست که پیغامبرانرا کشید وچرا کشتید ایشانرا
مفسران گفتند هر چند که ایشان قتل پیغامبران نکرده بودند لکن پدران ایشان کرده
بودند وایشان بدان رضا می دادند ومی پسندیدند وپدران را بدان معنی دشمن
نمی گرفتند ولو کانوا یؤمنون بالله والنبیّ وما انزل الیه ما اتخذوهم اولیاء وبه قال
النّبی علیه السّلم من حضر معصیة فکرهها کان کمن غاب عنها ومن غاب فرضیها کان کمن شهدها
ولقد جاءکم موسی بالبیّنات این همچنانست که جائی دیگر گفت قد جئتکم ببیّنة من ربّکم موسی
گفت آمدم بشما وپیغامها راست آوردم ونشانها درست وآن نشانها نه بود چنانکه در سورة
النمل بیان کرد فی تسع آیات الی فرعون وقومه وتفصیل آن در سورة الاعراف است وهی

العصا والید والطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم والبحر والسنین ونقص من الثمرات
اما آنچه در سورة بنی اسرائیل گفت ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات آن نه آیت دیگر بود
جز این که از پیغام حق بر بنی اسرائیل آورد وهی ان لا تشرکوا بی شیئا ولا تسرقوا ولا تزنوا
ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق ولا تسحروا ولا تقربوا مال الیتیم ولا تسعوا ببری
الی السلطان ولا تعتدوا فی السبت ولا تاکلوا الربوا ثم اتخذتم العجل من بعده وانتم
ظالمون موسی پیغام حق بگزارد ونشانها روشن باز نمود و وعدهٔ که الله تعالی اورا
داده بود از میان ایشان بیرون شد پس چون باز آمد ایشان گوساله پرست بودند
رب العالمین گفت اگر آن گفت شما راست است که نؤمن بما انزل علینا پس چرا گوساله
پرست شدید ودر کتاب توریت شما را از شرک نهی کرده‌ام وبتوحید فرموده اینت ستم
عظیم وبیدادگران که شما بر خود می کنید واذ اخذنا میثاقکم ورفعنا فوقکم الطور این
عهد وپیمان آخرست نه پیمان اول وبا هر قومی از فرزندان آدم دو پیمان رفته است ودو
عهد بر ایشان گرفته یکی روز میثاق خداوند عز وجل ایشان را از کتف آدم بیرون آورد
وعهد گرفت بر ایشان که الست بربکم قالوا بلی این عهد اولست وآخر عهد آنست که هر
پیغامبری با قوم خویش پیمان بست وعهد گرفت بر ایشان که اعبدوا الله ولا تشرکوا
به شیئا وعهد موسی با قوم خود آن بود که من شما را کتاب آورده‌ام بپذیرید وبآن کار کنید پس
چون کتاب آورد نپذیرفتند رب العالمین کوهی را فرمود تا از بیخ برآمد وبر زبر ایشان
معلق بایستاد وگفتند ایشان را که اسمعوا ای افهموا وقیل اعقلوا واعملوا به معنی آنست که
پیغام ما بنیوشید ودریابید وبآن کار کنید ارباب معانی گفته‌اند سخن که شنیدنی بود اول
بسمع بنده فرو آید آنگه بمنزل فهم رسد تا بداند آنگه بمرکز عقل رسد تا دریابد پس اگر اقتضا
عمل کند بنده بدان عمل کند پس نخست اول سماع است ورتبت آخر عمل آنکس که تفسیر اسمعوا
اعملوا کرد بآخر مراتب نگریست وآنکس که اعقلوا معنی نهاد یا افهموا ببعضی وسایط نظر
کرد قالوا سمعنا وعصینا چون ایشان را گفتند دریابید وبآن کار کنید ایشان جواب دادند
که سمعنا وعصینا یعنی که بزبان گفتند سمعنا ولکن بدل گفتند عصینا وهب منبه گفت نه بود

خوانده لم که رب العالمین گفت یا عبادی المذنبین الخاطئین الغافلین کم والی کم کم وکم
اقیل عثرة بعد عثرة وکم اعفو عن فضائحکم وسوآتکم فضیحة بعد فضیحة وسوءة بعد سوءة کم وکم
امهلت لکم وامهلکم وادعوکم الی ما هو خیر لکم ولا اسلبکم نعمائی ولا اهتک عنکم استاری ثم قال
سبحانی ما ارأفنی بخلقی واشربوا فی قلوبهم العجل ای اشربوا حب العجل فی قلوبهم سعید جبیر
دوستی گوساله چنان در دل ایشان نهاده بودند که آن گوساله را بسوهان بسودند آنگه در
دریا پراکندند ایشان در آن آب افتادند وهمه را زان می خوردند تا آن روها زرد گشت
بکفرهم ای فعل الله ذلک بهم عقوبة لکفرهم کقوله بل طبع الله علیها بکفرهم یکی از بزرگان دین
گفت عجل بنی اسرائیل معلوم است وعبادت آن شرک مهین وعجل این امت دنیاست وعلت
ودوستی آن شرک کهین قل بئسما یامرکم به ایمانکم این تکذیب جهودانست که گفتند
نؤمن بما انزل علینا می گوید پیغامبر من ایشان را گوی بئسما یامرکم به ایمانکم شما می گوئید بتوریت
وبموسی ایمان آوردیم آن ایمان شما بتوریت وبموسی بد چیزی می فرماید که کافر شدید بقرآن
وبمحمد ان کنتم مؤمنین یعنی لو کنتم المؤمنین لما عبدتم العجل وانما یعنی بذلک آباءهم فانهم عبدوا
العجل یقول الله تعالی کذلک معاشر الیهود والمخاطبین لو کنتم مؤمنین بما انزل علیکم ما کذبتم
محمدا صلی الله علیه وسلم

النوبة الثالثة

قوله تعالی ولما جاءهم کتاب من عند الله آمد بایشان نامه وچه نامه نامه که یادگار
خداوندست نزدیک دوستان نامه که مهر قدیم است بر روی عنوان نامه که قصهٔ دوستی ودوستان
است مضمون آن نامه که از قطیعت امانست ونوی قرار دل جان شفاء دل بیمارانست وآسایش
جان اندوهگنان رحمت بود از خدای جهانیان بر مصطفی مهتر عالمیان که این نامه بوی داد
تا اورا یادگار بود وغمگسار اندوه دل خویش بازان بسر آوردی واز رنج بیگانگان بازان آسایش یافتی

وکتبک حولی لا تفارق مضجعی   وفیها شفاء للذی انا کاتم

اگر جهودان بودند تغییر وتبدیل در نام وصفت وی می آوردند خصم وی را میان در بستند ناسزا می گفتند
پس از آنکه وی را شناخته بودند ودانسته وبوی نصرت خواسته واگر کافران قریش ومشرکان
مکه بودند از آن پیش که علم نبوت بست وی دادند میان ایشان مکرم بود وعزیز اورا صدر

می نشاندند پس چون قصهٔ نبوت خواندن گرفت وحدیث دل ودلارام پیش آورد آن کار
دیگر گون گشت دوست بیگانه دشمن شد همه تیر ملامت بروی انداختند وشاعرش نام نهادند
دیوانه وسحر کننده اش خواندند اشاعوا لنا فی الحی اشنع قصة وكانوا لنا سلما فصاروا لنا حربا
چه زبان دارد اورا چون اجیر وفقیر خوانند ورب العالمین اورا بشیر ونذیر خواند چه زیان
داشت اورا چون گفتند ضال است وغبی ورب العالمین گفت رسول است ونبی
هذا وان اصبح فی اطمار وكان فی فقر من الیسار آثر عندی من اخی وجاری
دوست بپسند باید نه شهر بپسند وعجب نیست که مشتی بیگانگان مهتر عالم را نشناختند
وندانستند که ایشانرا خود دیده آن نباشد که اورا ببینند وشناسند عجب اینست که چندین
هزار پیغامبر پاک فرو شدند درد زده وحسرت آنکه تا ایشانرا بر اسرار فطرت آن مهتر
اطلاع بودی ومیسر نبود ونیافتند وکیف لا والقرآن یقول فاوحی الی عبده ما اوحی
آن خزینه اسرار فطرت محمد مرسل را مهری بر نهادیم وطمعها از یافت آن نومید کردانیدیم
وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو چنین منصور که شمهٔ از دور بدید فریاد برآورد که سراج
من نور الغیب بدا وعاد وجاوز السرج وساد

ای ماه برآمدی وتابان گشتی گرد فلک خویش خرامان گشتی
چون دانستی برابر جان گشتی ناگاه فرو شدی وپنهان گشتی

لم یزل کان مذکورا قبل القبل وبعد البعد والجواهر والالوان جوهره صفوی کلامه نبوی حکمه
علوی عبارته عربی لا مشرقی ولا مغربی حسبه ابوی رفیقه ربوی صاحبه اموی ما خرج
خارج من میم محمد وما دخل فی دایره احد آفرینش همه در میم محمد متلاشی است که اهل عالم در دریست
است وسوزی در مقابل سوز عشق وی تا چندین انبیا واولیا وشهدا وصدیقان چندانکه بود بستند
از اول عمر تا آخر برفتند وبعاقبت باول قدم وی رسیدند آن مقام که زبر خلایق آمد زیر
قدم خود نپسندید بسدره منتهی وجنات ماوی وطوبی وزلفی که غایت رتبت صدیقان است
خود ننگرید که ما زاغ البصر وما طغی زهی کرامت ورتبت زهی شرف وفضیلت زهی علو ورفعت
کرا بود جز او زهی فضل تمام وکار بنظام عز سمائی وفر خدای پس از نبانصد سال اینکه برکن دولت

شرع او عام می شاخ شجرهٔ دولت او ناصی شرف او مستغنی حکم او مستولی در زمین کیتی نوا وی
در هفت آسمان آوا وی در هر دلی از وی چراغی بر هر زبان از وی داغی در هر سری از وی
نوائی در هر سینه از وی لوائی در هر دلی وی را جائی راهش پر نور گفت وگردش پر نور
وخلق وخویش از نور وخود نور علی نور

کفر وایمان هم اندر تیرگی هم در صفا نیست دار الملک جز رخسار وزلف مصطفی
روی وموی مصطفی اندر شب وروز صفا
روی وموی یش کر بیحجا نا ویکی عمی ولطف کافری نی بر کما بد ستی وایمان نی نورا

ولقد جاءکم موسی بالبینات الایه چون موسی علیه السلام بر بساط انبساط پرورده شد وخلعت کرامت
یافت وبنبوت ورسالت مخصوص گشت وحی آمد بوی که یا موسی تو آنرا نرسیدی که خلقی را
بتو صید خواهیم کرد رو پیغام ما به بنی اسرائیل رسان ونعمت ومنت ما یاد ایشان ده رب
العالمین آن فرستادن ورفتن وی را بر جهان وجهانیان جلوه کرد گفت ولقد جاءکم موسی
بالبینات موسی گفت خداوندا ایشانرا چه گویم وهب منبه گفت در بعضی کتب خواندم که
پیغام حق آن بود که یا بن عمران قل لبنی آدم من كان شفیعكم الی اذ خلقتكم فاحسنت صوركم
ومن كان شفیعكم اذ مننت علیكم بالاسلام ام من اخرجكم من اصلاب آبائكم بالرفق الی ارحام
امهاتكم ام من القی الرافة والرحمة فی قلوب امهاتكم حتی تخرج اللقمة من فیها فتضعها الكم
ام من فتق القلب فجعل فیها نورا تهتدون به ام من وهب لكم السمع تسمعون به هذه منتی
علیكم قديمة تعصوننی بالنهار وتنمون دون علی وانا نحلی احفظكم فی ظلم اللیالی وان الملائكة
لتنادی یا حلیم ما احلمك عن الظالمین یا موسی یتقلبون فی نعمائی ویعصوننی ثم یقولون
انی غفور رحیم یا موسی كم یشكوا الكرام الحفظة عندی فامرهم بالصبر واقول لهم لعله
یرجع ویتوب یا بن عمران یمرون بالجیفة فیسدون مناخرهم وذنوبهم عندی انتن من
الجیفة یا بن عمران عند الشدائد یدعوننی وینسوننی عند الرخاء یا بنی ادم خذوا من
الدنیا بقدر ما تطیقون واكتسبوا من الذنوب بقدر ما تحتملون العقوبة واطلبوا من
النعم بقدر ما تودون شكره ستعلمون اذا رجعتم الی انی انا امهلت الظالمین لهوانهم علی

قوله تعالی

قل رسول من کوی الکا

لکم الدار الآخرة اگر سراء پسین وپیروزی دران شمار است. عند الله نزدیک خداوند
خالصة من دون الناس خاصه شمارا نی دیگران. فتمنوا الموت پس مرگ خواهید
بآرزو. ان کنتم صادقین اگر راست می گوئید. ولن یتمنوه وبآرزو نخواهند آنرا. ابدا هرگز
بما قدمت ایدیهم بانچه می دانند که پیش فرا فرستادند از کردارها. والله علیم بالظالمین
والله داناست بان ستمکاران برخویشتن. ولتجدنهم وایشانرا یابی. احرص الناس
حریصتر مردمان. علی حیوة بر زندگانی. ومن الذین اشرکوا وکبران هم یود احدهم
دوست دارد یکی ازان گبران. لو یعمر الف سنة که اورا هزار سال عمر دهند. وما هو
بمزحزحه من العذاب ورهاننده نیست آدمی را از عذاب. ان یعمر که اورا عمر دراز دهند.
والله بصیر بما یعملون والله بیناست بانچه می کنند. قل بگو. من کان عدوا لجبریل
هر که دشمن است جبریل را فانه نزله علی قلبک خداست که فرستاد اورا بر دل تو نه خود آمد.
باذن الله بدستوری الله آمد. مصدقا استوار گیر و گواه. لما بین یدیه هر کتاب را که پیش از و
فرو آمد. وهدی وراه نمونی. وبشری للمؤمنین شادمانه کردن گرویدگانرا. من کان عدوا لله
هر که دشمن است خدایرا. وملائکته وفریشتگان ویرا. وجبریل ومیکائیل وجبریل ومیکائیل
فان الله عدو للکافرین الله دشمن است آن کافرانرا که دشمن ایشان اند. ولقد انزلنا
الیک وما فرستادیم برتو. آیات بینات سخنها روشن هویدا وراست. وما یکفر بها وکافر
نشود بآن. الا الفاسقون مگر فاسقان که از پذیرفتن حق بیرون شده اند. او کلما
عاهدوا عهدا باش هرگه که پیمانی بندند. نبذه بیفکند وبشکنند آن پیمان را. فریق منهم
گروهی از ایشان. بل اکثرهم لا یؤمنون بلکه بیشتر ایشان ناگرویدگان اند. ولما جاءهم
وانگه که آمد بایشان. رسول من عند الله فرستاده از نزدیک خداوند. مصدق لما معهم
استوار گیر و گواه آن کتابرا که با ایشانست. نبذ بیفکند فریق من الذین اوتوا الکتاب
گروهی از ایشان که توریت دادند ایشانرا. کتاب الله وراء ظهورهم کتاب خدا توریت بر
پشت انداختند. کانهم لا یعلمون مانند آنکه نمی دانند که توریت سخن خداست. واتبعوا
وانگه پی روی کردند. ما تتلوا الشیاطین آن چیزرا که شیاطین خواندند. علی ملک سلیمان

بر عهد ملک سلیمان ودر زمان او. وما کفر سلیمان وهرگز سلیمان کافر نبود. ولکن الشیاطین
کفروا ولکن شیطانان کافر شدند. یعلمون الناس السحر جادوئی مردمان می آموزند. وما انزل
علی الملکین ونیز پس روی کردند آن چیزی را که فرستاده آمد بران دو فریشته. ببابل بشهر بابل.
هاروت وماروت نام آن دو فریشته هاروت وماروت. وما یعلمان من احد وایشان جادوئی
هیچ کس را نیاموزند. حتی یقولا تا آنکه که بیشتر گویند. انما نحن فتنة ما آزمون خلق ایم از خدا
فلا تکفر کافر مشو بپذیرفتن باطل. فیتعلمون منهما می آموزند ازان دو فریشته. ما یفرقون
به چیزی که بدان جدائی افکنند. بین المرء وزوجه میان مرد وجفت وی. وما هم بضارین
به من احد ونمی گزایند کس را بان وجدائی نمی افکنند. الا باذن الله مگر خواست خدا.
ویتعلمون ومی آموزند ما یضرهم چیزی که ایشانرا در دین گزند نماید. ولا ینفعهم وایشانرا
در دین بکار نیاید. ولقد علموا ونیک دانسته اند. لمن اشتراه هر که سحر را خرد وبستاند
ماله فی الآخرة من خلاق اورا در آن جهان از هیچ نیکوئی بهره نیست. ولبئس ما شروا به انفسهم
وبد چیزی خویشتن را بفروختند. لو کانوا یعلمون اگر بدانندی. ولو انهم آمنوا واگر ایشان
ایمان آوردندی. واتقوا واز خشم خدا بپرهیزیدندی. لمثوبة من عند الله پاداشت آن
ایشانرا از نزدیک خداوند به بودی. لو کانوا یعلمون اگر بدانندی. ه

النوبة الثانیة

قوله تعالی قل ان کانت
لکم الدار الآخرة مفسران گفتند این آیت بسبب آن فرو آمد که جهودان می گفتند لن یدخل
الجنة الا من کان هودا او نصاری که به بهشت جز جهودان وترسایان نشوند الله تعالی گفت
تلک امانیهم آنست دروغها ساخته وآرزوها ایشان. رسول من بگوی ایشانرا که حجت خویش
بانمائید وبیارید اگر راست می گوئید. ایشان گفتند نحن ابناء الله واحباؤه ما پسران الله
ودوستان اوو دوستان وپسران را لا محاله بهشت خود فرو ارزد. رب العالمین گفت پیغامبر
من ایشانرا بگوی اگر چنانست که شما می گوئید که پیروزی دران جهان وبهشت جاودان شمارا
است نی دیگران وکس را با شما انبازی نیست دران پس اگر چنین است مرگ خواهید بآرزو
تا بآن ناز ونعیم ونواخت مقیم رسید. الله تعالی گفت ولن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم

وهرگز تا جهودان باشند این آرزو نکنند که ایشان می دانند که چه فرا پیش داشته اند از
کردار بد و گفتار بیهوده که با محمد صلی الله علیه وسلم و بپوشیدند نعت وصفت وی قال
النبی صلی الله علیه وسلم لو تمنوا الموت لغص کل انسان منهم بریقه وما بقی یهودی
علی وجه الارض الا مات معنی دیگر گفته اند از ابن عباس فتمنوا الموت ای ادعوا بالموت
علی الکاذب الفریقین جهودان را می گوید که چنانست که شما می گویید پس دعا کنید تا از هر دو
آن یکی که دروغ زن است وی را مرگ رسد فابوا ذلک نکردند و سر با ززدند که دروغ زنان
ایشان بودند و خود می دانستند پس رب العالمین ایشان را تهدید کرد و گفت والله علیم
بالظالمین الله داناست بظالمان و چنانک بظالمان داناست بدیگران هم داناست
اما فایده تخصیص آنست که سخن بر مخرج تهدیدست چنانکه مردم مجرم را گویی انا عارف بک
آری من ترا شناسم یعنی ساعة قیل می نماید بان سخن که وی را عقوبت کند روی ابو ذر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی تروا من البلاء حتی یری الحی
المیت علی اعواده فیقول یا لیته کان مکان هذا ویقول القایل وهل تدری علی ما یقدم
فیقول کاینا ما کان می گوید چون رستاخیز نزدیک گردد بلاها و فتنها بینید چنانک زنده
مرده را بر جنازه بیند گوید ای کاج بجای وی من بودمی دیگری گوید چه دانی که بر چه می رود
بر سعادت یا بر شقاوت جواب دهد که بهر چه می رود بهر صفت که هست این از آن گوید
که بلاها و فتنها و بی رسمیها روی بخلق نهد وان بیند و شنود که نتواند دید و شنید و زود
و دین وی را زیان دارد و با این همه مرد تمام اوست که بر بلاها صبر کند و مرگ را آرزو نخواهد
اتباع سنت مصطفی را که گفت صلی الله علیه وسلم لا یتمنین احدکم الموت لضر نزل به ولکن
لیقل اللهم احینی ما کانت الحیوة خیرا لی وتوفنی اذا کانت الوفاة خیرا لی ولتجدنهم احرص
الناس علی حیوة ابن عباس گفت این کنایت است از جهودان ومن الذین اشرکوا کنایت است
از گبران می گوید جهودان از همه مردمان بر زندگانی حریص تراند و از گبران هم حریص ترند
وهیچ کس نیست که زندگانی دوستر دارد ازین گبران وازینجاست که تحیت ایشان با یکدیگر
آنست که گویند زه هزار سال بس هر که این تحیت گوید آیین و رسم گبران است اما تحیت

مسلمانان

مسلمانان تحیت اهل بهشت است وآن سلام کردنست مصطفی علیه السلام گفت السلام تحیة
لملتنا وامان لذمتنا وسنت چنانست که سوار بر پیاده سلام کند و رونده بر نشسته و کهینه
بر مهینه و نفر اندک بر جمع بسیار و اگر یکی از جماعت سلام کند از همه کفایت باشد وهمچنین اگر
از گروهی یک تن جواب دهد از همه کفایت بود و بر اهل و عیال خویش سلام کردن سنت است
که در خبرست اذا دخلت علی اهلک فسلم یکون برکة علیک وعلی اهل بیتک و مسلمان چون برادر
مسلمان رسد هر گه که رسد چند انکه رسد سلام باز نگیرد که مصطفی علیه السلام گفت اذا لقی
احدکم اخاه فلیسلم علیه فان حالت بینهما شجرة او جدار او حجر ثم لقیه فلیسلم علیه و همچنان
در جمع مسلمانان شود سلام کند نیز چون از نزدیک ایشان برخیزد سلام کند که لفظ خبرست
لیست الاولی احق من الآخرة و جهد کند که با بتدا سلام کند که مصطفی علیه السلام گفت ان
اولی الناس بالله من بدأ بالسلام و سلام آشکارا کند که مصطفی علیه السلام گفت اعبدوا
الرحمن واطعموا الطعام وافشوا السلام تدخلوا الجنة بسلام و سلام تمام کند چنانک
گوید سلام علیکم و جواب تمام دهد و جواب تمامتر دهد چنانکه گوید و علیکم السلام
ورحمة الله وبرکاته مگر جواب سلام اهل کتاب که گوید وعلیکم و برین نیفزاید و یکی
بر مصطفی علیه السلام سلام کرد و گفت علیک السلام یا رسول الله رسول خدا گفت چنین مگوی
که این تحیت مردگانست و چون سلام کند بدست و انگشتان اشارت نکند که مصطفی
علیه السلام گفت لیس منا من تشبه بغیرنا لا تشبهوا بالیهود ولا بالنصاری فان تسلیم
الیهود الاشارة بالاصابع وتسلیم النصاری الاشارة بالاکف اما ثواب سلام کردن
بر مسلمانان آنست که مصطفی علیه السلام گفت ما من مسلمین یسلم احدهما علی صاحبه فیاخذ
بیده ویضحک فی وجهه لا یاخذ بیده الا لله فیفترقان حتی یغفر لهما وعن عمران حصین
ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال السلام علیکم فرد علیه ثم جلس فقال النبی
علیه السلام عشر ثم جاء آخر فقال السلام علیکم ورحمة الله فرد علیه فجلس فقال عشرون
ثم جاء آخر فقال السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته فرد علیه فجلس فقال ثلثون وفی روایة
اخری ثم اتی آخر فقال السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ومغفرته فقال اربعون هکذا

يكون الفضائل يود احدهم ضمير كبران است مى كويد يكى از ايشان دوست دارد كه او را هزار سال
عمر بودى وذلك لانه لا يرجو بعثا بعد الموت فهو يحب طول الحيوة وكذا اليهود لانهم عرفوا ما لهم
في الآخرة من الخزى لتضييع ما عندهم من العلم مى خواهند كه بر درازى عمر نهاده و سرشت آدمى است
واز انجا كفت مصطفى عليه السلم يهرم ابن آدم ويشب اثنان الحرص على المال والحرص على العمر
اما مؤمن كه برستاخيز ايمان دارد وبديدار خدا ونعيم جاودانه اميد دارد امل دراز هرگز
نكيرد وهموار مرگ را مستعد بود چنانكه مصطفى عليه السلم عبد الله عمر را كفت كن في الدنيا كانك
غريب او عابر سبيل وعد نفسك من اهل القبور اذا اصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء واذا امسيت
فلا تحدث نفسك بالصباح وخذ من حيوتك لموتك ومن صحتك لسقمك فانك يا عبد الله لا تدرى
ما اسمك غدا وقال يحيى بن معاذ اطع ربك ولا تفرق من الموت ولا تستوحش لفراق الاحبة
فليس من تفارق من الاحباء اعز عليك ممن تقدم عليهم وقال لقمن لابنه يا بنى امر لا تدرى
متى يلقاك فاستعد له قبل ان يفجاك وفى معناه انشد

يا راقد الليل مسرورا باوله — ان الحوادث قد يطرقن اسحارا
افنى القرون التى كانت منعمة — كر الليالى اقبالا وادبارا

ثم قال تعالى وما هو بمزحزحه من العذاب وما احد لمبعده من العذاب تعميره والله بصير بما يعملون
قل من كان عدوا لجبريل ابن عباس كفت دانشمندى از دانشمندان جهودان فدك كه او را
عبد الله صوريا كفتندى با جماعتى از رؤسا جهودان نزديك مصطفى عليه السلم شدند انكاه كه
بمدينه فرو آمد كفتند يا ابا القسم حدثنا عن خلال نسألك عنهن لا يعلمهن الا نبى قال سلونى
عما شئتم فقال ابن صوريا كيف نومك فقد اخبرنا عن نوم النبى الذى ياتى فى آخر الزمان فقال
تنام عيناى وقلبى يقظان قال صدقت يا محمد اخبرنا يا محمد الولد من الرجل يكون او من المراة
فقال النبى عليه السلم اما العظام والعروق فمن الرجل واما اللحم والدم والظفر والشعر فمن المراة
قال صدقت يا محمد قال فما بال الولد يشبه اعمامه ليس فيه من شبه اخواله شئ او يشبه اخواله
ليس فيه من شبه اعمامه شئ فقال النبى عليه السلم ايهما علا ماؤه كان الشبه له قال صدقت يا محمد
قال فاخبرنى عمن لا يولد له قال اذا مغرت يعنى احمرت النطفة لم يولد له واذا كانت صافية

ولد له قال فاخبرنى عن ربك ما هو فانزل الله تعالى نسبته قل هو الله احد الله الصمد الى
آخر السورة قال ابن الصوريا خصلت ان انت قلتها امنت بك واتبعتك اى ملك ياتيك بما يقول الله
قال جبريل ولم يبعث الله نبيا قط الا وهو وليه قال ابن الصوريا ذاك عدونا من الملائكة ولو كان
ميكائيل مكانه لامنا بك ان جبريل كان ينزل بالعذاب على اسلافنا وانه عادانا مرارا كثيرة وكان
اشد ذلك علينا ان الله تعالى انزل على نبينا ان بيت المقدس سيخرب على يدى رجل يقال له
بخت نصر واخبرنا بالحين الذى تخرب فيه فلما كان وقته بعثنا رجلا من اقوياء بنى اسرائيل فى طلبه
ليقتله فلقيه ببابل غلاما مسكينا فاخذه ليقتله فدفع عنه جبريل وقال لصاحبنا ان كان ربكم
هو الذى اذن فى هلاككم فلن تسلط عليه وان لم يكن هذا فعلى اى حق تقتله فصدقه صاحبنا
فرجع فقوى بخت نصر وغزانا وخرب بيت المقدس فلهذا نتخذه عدوا فانزل الله تعالى هذه
الاية قتاده وعكرمه وسدى وشعبى كفتند عمر خطاب رضى الله عنه بمدارس جهودان رفتى
آنجا كه درس خوانند وبا ايشان سخن در آمد وعمر كاه كاه رفتى ودر كتاب ايشان نظر كردى
جهودان كفتند يا عمر از اصحاب محمد ما ترا دوست داريم كه ديكران ما را مى رنجانند وتو نمى رنجانى
وبتو طمع داريم كه در كتاب ما مى نكرى كوئى ترا نيك آمد اين كتاب ما ودين ما عمر كفت والله انى لا اتيكم
لحبكم ولا اسالكم لانى شاك فى دينى وانما ادخل اليكم لازداد بصيرة فى امر محمد صلى الله عليه وسلم
وارى آثاره فى كتابكم عمر كفت والله كه من نه بدوستى شما را مى آيم يا آنچه بر سيم از آن بر سم كه
در دين خويش بشكم لكن آثار مصطفى عليه السلم در كتاب شما مى بينم كه هر چند مى نكرم در ان مرا بصيرت
وروشنائى در كار محمد مى فزايد بس روزى عمر خطاب سوكند بر ايشان نهاد بآفريدكار
وبكتاب ايشان توريت كه راست كوئيد كه هيچ مى دانيد كه محمد رسول حق است ايشان كفتند
اكنون كه سوكند نهادى راست كوئيم مى دانيم كه محمد رسول حق است هيچ شك نمى افتد ما را در
صدق ورسالت وى عمر كفت فاذا هلكتم بس شما از هالكانيد كه مى دانيد صدق وى
ونمى كرويد وبرسالت وى ايمان نياريد بس عمر كفت ما يمنعكم من اتباعه كفت آخر چيست كه
شما را باز مى دارد از اتباع وى ايشان كفتند صاحب وحى جبريل است وجبريل ما را دشمن است
محمد را بسر ما مى دارد وبدان ما را عذاب وصواعق رسانيد وجبريل خود همه بكشتن وجنك وعذاب اند

دوست ما میکائیل است خازن رحمت و باران و نبات و همه بشادی و فراخی و آسانی آید اگر
صاحب محمد میکائیل بودی ما بوی ایمان آوردیمی عمر گفت خبر کنید مرا از منزلت جبرئیل و میکائیل
نزدیک خداوند عز و جل ایشان گفتند جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و میکائیل عدو
جبرئیل عمر گفت اکنون که ایشانرا در حضرت عزت چنین منزلت و قربت است چگونه یکدیگر را
دشمن باشند اشهد ان من کان عدوا لجبرئیل فانه عدو لمیکائیل و من کان عدوا لمیکائیل فانه
عدو لجبرئیل و من کان عدوا لهما فان الله عدو له این سخن بگفت و پیش مصطفی آمد تا آنچ
رفت باز گوید رب العالمین پیش از آمدن عمر بر وفق قول عمر آیت فرستاد قل من کان
عدوا لجبرئیل فانه نزله علی قلبک این آیت از روی معنی اشکالی دارد و مقصود ذم جهودانست
می گوید چونست که وی را دشمن می گیرید و او بنزدیک ما بجای آنست که وحی پاک بدل پیغامبر بواسطه
وی می فرستیم معنی دیگر گفته اند جبرئیل را دشمن اند بسبب آنکه وحی می آرد نه او وحی از ذات
خویش بمراد خویش می آرد تا با وی دشمنی گیرند او بنده مامورست بفرمان خالق پیغام می آرد
بر دل تو که سید ذلک قوله و ما نتنزل الا بامر ربک سدی معنی گفته اند که این رد جهودان
است بانک گفتند جبرئیل همه بجنگ و عذاب و سختی آید رب العزة گفت اگر عذاب و عقوبت آید
کافرانرا آید و اکنون مصطفی را و مومنانرا بروح و راحت و بشری و کرامت آید بمصطفی قرآن
آورد که روح و روح است و آرام جان و مومنانرا بشارت دهد ببهشت جاودان و ناز
و نعیم بی کران چنانکه گفت وهدی و بشری للمومنین من کان عدوا لله وملائکته و رسله
وجبرئیل و میکائیل دیگر باره درین آیت نام ایشان یاد کرد تشریف و تخصیص ایشانرا که ایشان
در میان ملایکه سران و سروران اند و بهینه فریشتگان چهار اند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و عزرائیل و بهینه این چهار جبرئیل است ششصد پر دارد هر پری هفتاد هزار ریشه و علیها
الدر والیاقوت مصطفی علیه الصلوة والسلام او را دید بصورت خویش و کان قد سد الافق
و در بعضی اخبارست که مصطفی را علیه السلام غشی رسید از آنکه او را بصورت خویش بدید پس
گفت سبحان الله ما کنت ادری ان شیئا من الخلق هکذا فقال جبرئیل فکیف لو رایت اسرافیل
ان له اثنی عشر جناحا جناح منها بالمشرق وجناح بالمغرب وان العرش لعلی کاهله وانه

لیتضاءل لعظمة الله عز و جل حتی یعود الی الوصع و عن ابن عباس رضی الله عنه بینا رسول الله
صلی الله علیه و سلم و معه جبرئیل یناجیه اذا انشق افق السماء فاقبل جبرئیل یدخل بعضه فی بعض
یتضاءل فاذا ملک قد مثل بین یدی النبی علیه السلام فقال یا محمد ان الله عز و جل یامرک
ان تختار بین نبی عبد او ملک نبی فاشار الی جبرئیل بیده ان تواضع فعرفت انه لی ناصح فقلت
عبدا نبیا فعرج ذلک الملک الی السماء فقلت یا جبرئیل قد کنت اردت ان اسالک عن هذا فرایت
من حالک ما شغلنی عن المسئلة فمن هذا یا جبرئیل قال هذا اسرافیل خلقه الله یوم خلقه بین یدیه
صافا قدمیه لا یرفع طرفه بینه و بین الرب عز و جل سبعون نورا ما منها نور یدنو منه الا
احترق فاذا اذن الله عز و جل فی شیء من السماء والارض ارتفع ذلک حتی یضرب جبینه فینظر
فیه فان کان من عملی امرنی به وان کان من عمل میکائیل امره به وان کان من عمل ملک الموت
امره به فقلت یا جبرئیل و علی ای شیء انت قال علی الریح والجنود قلت و علی ای شیء میکائیل
قال علی النبات والقطر قلت و علی ای شیء ملک الموت قال علی قبض الانفس وما ظننت انه
هبط الا لقیام الساعة وما الذی رایت منی الا خوفا من قیام الساعة جبرئیل نامی است عبرانی
یا سریانی و معنی آن عبد الله است جبر بنده و ایل نام خداوند عز و جل و همچنین میکائیل و اسرافیل
میکا و سراف نام بنده است و ایل نام خداوند یعنی بنده خداوند عز و جل و وجه تاویل آیت
آنست که هر که جبرئیل را دشمن است پیغام را دشمن است و هر که پیغام را دشمن است پیغام ده را
دشمن پس ایشان که چنین اند کافران اند لا محاله و خدای عز و جل دشمن است آن کافرانرا
که چنین اند اما اختلاف قرا در لفظ جبرئیل و میکائیل آنست که مکی جبرئیل بفتح جیم بی همز
خواند و مدنی و شامی و بصری و حفص بکسر جیم بی همز خوانند ابو بکر بفتح جیم بهمز بر وزن
جبرعل حمزه و کسائی و حماد بر وزن جبرعیل خوانند میکال بی همز بر وزن قیفال بصری و حفص
خوانند نافع بهمز بر وزن میکاعل باقی بر وزن میکاعیل و لقد انزلنا الیک آیات بینات
این آیت جواب ابن صوریاست که گفته بود ما انزل علیک من آیة بینة فنتبعک لها فرستاد
بر تو نشانی روشن که بر درستی کار تو دلالت کند تا ترا بس بوی گرویم و ایمان آریم رب العالمین
گفت و لقد انزلنا و بدرستی که فرستادیم بتو نشانها روشن راست و کافر نشود بان مگر جهودان

که از شریعت موسی بیرون شدند بسبب انکه بمحمد کافر شدند از بهر انکه ایمان آوردن بمحمد و بپذیرفتن دین محمد از شرایع موسی بود پس چون نه پذیرفتند لامحاله از شریعت موسی بیرون شدند معنی فسق بیرون شدنست از بذیرفتن حق یقال فسقت الرطبة عن قشرها والفارة عن جحرها اوکلما عاهدوا عهدًا ابن عباس گفت سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی علیه السلم جهودانرا گفت که خدای عز وجل پیمان ستد از شما که مرا استوار گیرید و آنچه آوردم از کتاب و پیغام قبول کنید و شرع حنیفی و دین اسلام و صفت من که پیغامبرم نهان نکنید و ذلک فی قوله تعالی واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا یکتمونه پس مالک بن ضیف این را منکر شد و گفت والله ما عهد الینا فی محمد عهدٌ ولا میثاق برما هیچ عهد نگرفتند و هیچ پیمان نستدند که بکار محمد پس رب العالمین آیت فرستاد اوکلما عاهدوا عهدًا میگوید که عهدی کنند و پیمانی بندند گروهی ازین جهودان آیند و آن پیمان بشکنند بل اکثرهم لا یؤمنون عهد بشکستن نه از زلتی است بلکه ایشان ناگرویدگان اند بل اکثرهم ازان گفت که قومی ازیشان اگرچه اندک بودند بگرویدند و بوفاء عهد باز آمدند چنانکه جائی دیگر گفت فقلیلا ما یؤمنون قال النبی صلی الله علیه وسلم من مات ناکثا عهده جاء یوم القیمة لا حجة له وقال علیه السلم اربع خصال من کان فیه کان منافقًا من اذا حدث کذب واذا وعد اخلف واذا عاهد غدر واذا خاصم فجر وما من غادر الا وله لواء یوم القیمة یعرف فیه وصایح یصیح هذا غادر بنی فلان مسود وجهه مزرقة عیناه مصعوده یداه معقولة رجلاه علی رقبته مثل الطود العظیم من ذنوبه ولما جاءهم رسول من عند الله قال ابن عباس ان معاذًا وبشر بن البراء یقولان للیهود یا معشر الیهود اتقوا الله واسلموا فقد کنتم تستفتحون علینا بمحمد صلی الله علیه وسلم ونحن اهل شرک وتخبروننا انه مبعوث وتصفونه لنا بصفته فقال سلام بن مشکم اخو بنی النضیر ما جاءنا بشیء نعرفه وما هو بالذی کنا نذکر لکم فانزل الله فلما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب علما جهودان از دانایان که توریت را پس پشت انداختند و بان کار نکردند و بمصطفی و قرآن کافر شدند شعبی گفت هو بین ایدیهم یقرونه ولکنهم نبذوا العمل به قال ابن عیینة ادرجوه فی الحریر والدیباج

حلوه بالذهب والفضة ولم یحلوا حلاله ولم یحرموا حرامه فذلک النبذ بوسعید خدری گفت لا تکونوا کالیهود اذا وضعوا التوریة ماذوا لها واذا قاموا عنها نبذوها وراء ظهورهم رب العالمین درین آیت خبر داد که جهودان کتاب حق بگذاشتند و پس روی شیاطین کردند و جادوئی اموختند و آن خواندند فذلک قوله تعالی واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان ای فی عهده و زمان ملکه جهودان دعوی کردند که این جادوئی و نیرنجات که ما می خوانیم و بدان کار می کنیم علم سلیمان پیغمبرست و نام اعظم که پادشاهی بدان میراند و فرمان بدان میداد دیو و باد را بدان مسخر خویش میکرد مفسران گفتند کتابی بود که شیاطین در ان سحر و نیرنجات نوشته بودند و زیر تخت سلیمان دفن کردند انگاه که سلیمان معزول بود از ملک خویش پس چون سلیمانرا وفات رسید بیرون آوردند و بمردمان نمودند که این علم سلیمانست و کتاب وی و پادشاهی که میراند بدین میراند هرچه نیک مردان بنی اسرائیل بودند از شیاطین قبول نکردند و ازان بپرهیزند و هرچه بدمردان بودند و مفسدان قبول کردند و بیاموختند و بدان کار کردند رب العالمین سلیمانرا ازان سحر و نیرنجات مبرا کرد و عذر وی بزبان مصطفی صلوات الله علیه بنهاد گفت وما کفر سلیمان سلیمان هرگز کافر نبود و آن سخنان که شیاطین خواندند سخنان سلیمان نبود و آنچه بروی گفتند و ساختند و فرابیش آوردند از نیرنجات و شعبده مر که سزاء او نبود و باطلی مر که کار او نبود و سحر از افعال او نبود و علم آن بابت وی نبود و تولد و نشر و اخذه و تفریق از سیرت و سنت وی نبود و انما قال وما کفر سلیمان ولیس فی صدر الایه انهم کفروه حتی برأه الله تعالی من ذلک ولکن لما نسبوا الیه السحر والساحر کافر ابراه الله عز وجل من الکفر قال وما کفر سلیمان وروی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لیس منا من سحر ولا من سحر له ولا من تکهن ولا من تکهن له ولا من تطیر ولا من تطیر له وقیل مکتوب فی التوریة لیس منی ولیدع غیری من تطیر او تطیر له او سحر او سحر له او تکهن او تکهن له وقال صلی الله علیه وسلم من اتی کاهنا لم تقبل له صلوة اربعین لیلة وقال عبد الله بن مسعود من اتی ساحرًا او کاهنًا او عرافًا فصدقه بما یقول فقد کفر بما انزل علی محمد صلی الله علیه وسلم وکتب عمر بن الخطاب الی بعض اصحابه ان اقتل کل ساحر وساحرة قال

فقتلنا ملك سواحر فقال ابو الاسود لم يزل السحار يقتلون عندنا بالمدينة وقال النبي صلى الله
عليه وسلم حدّ الساحر ضربة بالسيف ولكن الشياطين كفروا حمزه وكسائي لكن بتخفيف
والشياطين برفع خوانند كفروا يعلمون الناس السحر مي كويد سليمان كافر نبود وجادوئي
كار وي نبود لكن شياطين كافر بودند وجهودان ازيشان جادوئي هاموختند وما انزل على الملكين اين
ما بر دو وجه است يكي معنى نفي يعني مر كز بر ان دو فريشته جادوي نفرستاذند از آسمان و معنى
ديكر نفي نيست وتعلق بابيت اول دارد مي كويد كتاب خداي پس پشت انداختند انكه پس روي
كردند و دو چيز را يكي ما تتلوا الشياطين على ملك سليمان وديكر ما انزل على الملكين يعني آنچه
شياطين خوانند ديكر آنچه ها ببابل بهاروت وماروت فروآمد وآن سحر است كه مي كنند ودر از
تعزيم وتعويذ مي كنند در تسخير جن بنامها از نامها خداي عز وجل كه از آسمان فروآمد وعلما
خلافست كه بابل در ديار كوفه است يا در ديار مغرب يا بكوه دماوند و بابل از ان كفتند
كه تبلبلت الالسن بها قيل ان الله عز وجل حين اراد ان يخالف بين السنة بني آدم بعث ريحا
فحشرتهم من كل افق الى بابل فتبلبل الله عز وجل السنتهم فلم يدري احد ما يقول الآخر ثم
فرقتهم الريح في البلاد هاروت وماروت اسمان سريانيان قال اهل التفسير انهما كانا
ملكين اسمهما عزا وعزرائل وان الملائكة تعجبت من ظلم بني ادم واستحلالهم المحارم وسفكهم الدما
وقد جاءتهم رسلهم بالبينات فعيروا ذلك عليهم وخاطبوا الله عز وجل في معناهم وقالوا هؤلاء
الذين جعلتهم في الارض واخترتهم فهم يعصونك القصة الى آخرها مفسران واصحاب حديث
ونقله آثار كفتند فريشتكان آسمان تعجب كردند از ظلم بني ادم ودر تسميها وخون ريختن
وبرده دريدن ايشان كفتند خداوندا اين زمين داران وخاكيان را بر كزيدي وايشان
ترا نافرمان اند رب العالمين كفت اكر آن شهوت كه در بني آدم مركبست در شما مركب
بودي حال شما چون حال ايشان بودي همه كفتند سبحانك ما ينبغي لنا ان نعصيك پاكي ترا
و بي عيبي ترا نيايد از ما كه بتو عاصي شويم ونشد كه فرمان ترا خلاف كنيم رب العالمين كفت
اكنون دو فريشته اختيار كنيد از همه فريشتكان تا ايشان را بصفت بني ادم برآريم و شهوت
در ايشان مركب كنيم هاروت وماروت را بر كزيدند كه از همه عابدتر وخاشع تر بودند خداي

عز وجل

عز وجل ايشان را بزمين فرستاذ تا حكم كنند وكار كزارند ميان خلق شهوت در ايشان آفريد
چنانكه در فرزندان ادم وايشان را كفت شرك ميا ريد وزنا مكنيد وخمر مخوريد وخون بناحق
مريزيد وكوشت خوك مخوريد ودر حكم وقضا ميل ومحابا مكنيد وجور وجفا مپسنديد ايشان
بيامدند وبروز حكم مي كردند وكار خلق مي كزاردند وبشب بر آسمان مي شدند وبمتعبد
خويش آخر روزي زني آمد پيش ايشان بمجلس حكم با خصمي كه داشت نام آن زن زهره بود
نيكو روي كه جمال وي بغايت كمال بود كفته اند كه باذشاه زني بود از ديار پارس ودر دل ايشان
هواي آن زن افتاد بيكديكر باز كفتند انكه تراضع وحكم آن زن در تاخير نهادند تا وير الجا
خواندند وكام خود از وي طلب كردند آن زن سر باز زد انكه كفت اكر شما را از من مرادي
است بت پرست بايد شد چنانكه آن زن وقتل كردن وخمر خوردن ايشان كفتند اين
كار ما نيست كه ما را ازين نهي كرده اند وپرهيز فرموده آن روز برفت ديكر روز همين حديث
بود وجواب همان سديكر روز هوا بغايت رسيد وصبر شان برميد كفتند از انچه فرمودي
خمر خوردن آسان ترست ندانستند كه خود خمر مجمع خبايث است واصل همه كناهان
قال النبي صلى الله عليه وسلم الخمر ام الخبايث پس خمر خوردند تا مست شدند وكام خود از آن
زن بركرفتند ودر ان حال كسي بايشان فرا رسيد ترسيدند كه باز كويد اورا بكشتند تا هم
زنا وهم شرب خمر وهم قتل ازيشان در وجود آمد وخداي عز وجل در ان حال ملائكه آسمان را
برايشان اطلاع داذ تا ايشان را بدان صفت بديدند ومن ذلك اليوم يستغفرون لاهل
الارض وكفته اند نام اعظم آن زن ازيشان آموخته تا قصد آسمان كرد پس حراس آسمان
وكوش وانان اورا منع كردند وخداي عز وجل صورت وي بكردانيد تا كوكبي كشت اكنون
آن ستاره مسخ است نام وي بزبان عرب زهره وبزبان عجم ناهيد وبزبان نبطي بيدخت
ابن عباس وابن عمر آنرا لعنت مي كردند ومي كفتند لا مرحبا بها ولا اهلا لقي الملكان منها ما لقيا
وعن علي كرم الله وجهه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا راى سهيلا قال لعن الله سهيلا انه
كان عشارا باليمن ولعن الله الزهرة فانها فتنت ملكين وروي ان النبي صلى الله عليه وسلم
سئل عن المسوخ فقال هم ثلثه عشر الفيل والدب والخنزير والقرد والجريث والضب

والوطواط والعقرب والدعموص والارنب وسهيل والزهرة والعنكبوت فقيل
يا رسول الله ما كان سبب مسخهم قال اما الفيل فكان جبارا لوطيا لا يدع رطبا ولا يابسا
واما الدب فكان رجلا يدعو الناس الى نفسه واما الخنازير فقوم نصارى سالوا
ربهم نزول المائدة فلما انزلت عليهم كانوا اشد تكذيبا واشد كفرا واما القردة فقوم
هود اعتدوا في السبت واما الضب فكان اعرابيا يسوق الحاج بمحجنه واما الوطواط
فكان رجلا يسرق الثمار من رؤس النخل واما العقرب فكان رجلا لداغا لا يسلم من لسانه
احد واما الدعموص فكان رجلا نماما يفرق بين الاحبة واما العنكبوت فامراة سحرت
زوجها واما الارنب فكانت امراة لا تطهر من حيض ولا غير ذلك واما سهيل فكان
عشارا باليمن واما الزهرة فكانت نصرانية بنتا لبعض ملوك بني اسرائيل فتن بها هاروت
وماروت قال الراوي ولم يذكر سبب الحديث ومصطفى صلوات الله عليه چون دانست
كه مخالطت زنان آفت دين است وتخم فتنه از آن چند نمود گفت لا يخلون رجل بامراة فان
ثالثهما الشيطان وقال عليه السلم النساء حبائل الشيطان قال الحسن بن صالح سمعت
ان الشيطان قال للمراة انت نصف جندي وانت سهمي الذي ارمي به فلا اخطي وانت
موضع سري وانت رسولي في حاجتي وعن ابي امامة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان
ابليس لما نزل الى الارض قال يا رب انزلتني الى الارض وجعلتني رجيما فاجعل لي بيتا قال
الحمام قال فاجعل لي مجلسا قال الاسواق ومجامع الطرق قال فاجعل لي طعاما قال ما لا
يذكر اسم الله عليه قال اجعل لي شرابا قال كل مسكر قال اجعل لي موذنا قال المزامير قال
اجعل لي قرانا قال الشعر قال اجعل لي كتابا قال الوشم قال اجعل لي حديثا قال الكذب قال
اجعل لي رسلا قال الكهنة قال اجعل لي مصايد قال النساء تمامی قصه آنست
كه هروت وماروت پس از آنك معصيت كردند خواستند كه بآسمان بمتعبد خويش باز شوند
نتوانستند وبرهاشان طاوع نيامد پس در كار خويش بيانديشيدند وا از آن كرده پشيمان
شدند رفتند پيش ادريس پيغامبر صلوات الله عليه وگفتند استشفع لنا الى ربك وادع لنا
ادريس دعا كرد ايشانرا وخداوند عز وجل ايشانرا مخير كرد ميان عذاب دنيوى وعذاب

عقبوى عذاب دنيوى اختيار كردند پس ايشانرا در زمين بابل سر نگون بچاهى در آويختند
تا بقيامت مجاهد گفت در آن چاه آتش وايشان درميان آتش معذب اند بايهاشان در
قيد وسلسله در هفت اندام وگفته اند در آن چاه آب است وايشان از تشنگى زبان بيرون
كرده اند وچهار انگشت است از ميان ايشان تا باب وبآن نمى رسند ودر روزگار پيش
مردى پيش ايشان رفت تا جادوئى آموزد گفت چون ايشانرا بدان صفت ديدم بترسيدم
واز آن حال بپرسيدم گفتم لا اله الا الله ايشان چون سخن من شنيدند گفتند از كدام امتى
جواب دادم كه از امت محمد عليه السلم ايشان گفتند وقد بعث محمد قلت نعم قالوا الحمد لله
فانه نبي آخر الزمان وعما قريب ينقطع العذاب عنا وما يعلمان من احد وجادوئى هيچ
كس كه بر ايشان رود نياموزند تا بيشتر گويند انما نحن فتنة فلا تكفر ما فتنه خلقيم وازهر
ايشان از خداى عز وجل كافر مشو بآموختن جادوئى وكار كردن بآن كه هلاك شوى پس
اگر نصيحت نه پذيرد وبآموختن آن رغبت نمايد او را گويند برو وبول در آن تنور كن چون بول
در آن كرد نورى از وى جدا شود ومانند دودى بر آيد وبر هيني وى باز شود آن نور گفته اند
معرفت خداوند است عز وجل وآن دود غضب وى جل جلاله بعضى علما گفتند علم سحر شناخته
شى است نه كردار شى وشناخت ديگرست وكردار ديگر همچنانك شناخت كفر ديگرست وكفر ديگر
وشناخت زنا ديگرست وزنا كردن ديگر هيچ كس بشناخت كفر كافر نگردد تا عمل نكند همچنين
بشناخت سحر كافر نشود تا عمل نكند ولكنه فريشتگان گفتند فلا تكفر معنى آنست كه ما امر
كه چون آموختى بر خود ايمن نباشى كه عمل كنى وپس بعمل كافر شوى وتعليم فريشتگان لمعنى اعلام
است فقها از اينجا گفتند اگر كسى اقرار دهد كه من سحر نيك دانم وشناسم اما مى دانم كه حرامست
وباباحت آن معتقد نيستم وكسى را نياموزم ونكس نياموختم گفتند بروى هيچ چيز نيست پس
اگر گويد من آموخته ام ومباح است آموختن آن واعتقاد داشتن باباحت آن رواست
اگر چنين گويد كافر شود بكشتن بايد فان تاب والا قتل وهمچنين اگر گويد من آموخته ام وتعلم آن
بى كفر صورت نه بندد بكفر خود اقرار داده بكشتن بايد فان تاب والا قتل فيتعلمون منهما
ما يفرقون به بين المرء وزوجه چيزى مى آموزند كه بآن ميان مرد وزن جدائى افكنند

واین جاذوان نتوانند که کسی را کنند نماید مگر بخواست الله ویتعلمون ما یضرهم ولا ینفعهم
آن می اموزند که در دین وآخرت ایشانرا بکار نیاید وسود نکند ولقد علموا وجهودان نیک
دانستند که هر که سحر خرد وبستاند وآموزد وکار بندد وکند امروز بی دین است وفردا از
خیر آن جهانی بی بهره ولبئس ما شروا به انفسهم ای بئس شیئا باعوا به حظ انفسهم حیث اختاروا
السحر ونبذوا کتاب الله وراء ظهورهم بد چیزی حظ خود از آن جهان فروختند که کتاب
خدای عز وجل بگذاشتند واختیار سحر کردند لوکانوا یعلمون ایشانرا نیک آید اگر دانند
ولکن ندانند هذا کقولک لصاحبک ما ادعوک الیه خیر لک لو کنت تعقل وتنظر فی العواقب
وهو یعقل ولعله کثیر النظر فی العواقب الا انه لا یعلم موجب ذلک ولو انهم آمنوا ای بمحمد
والقرآن واتقوا الیهودیة والسحر واگر ایشان محمد را به پیغامبری استوار گیرند وقرآنرا
براستی بپذیرند واز دین جهودی وجاذوئی بپرهیزند لمثوبة من عند الله این میم سه لام
لمن اشتریه لبئسما لمثوبة میم سه لام تحقیق است وتاکید بجای قسم می گوید اگر ایشان
ایمان آوردندی پاداش آن ایشانرا از نزدیک خدای عز وجل به بودی از آن رشوت که
ستدند بنهان کردن نبوت رسول مرا از عامه خویش واز آنچه بجاذوئی وشعبده فرادست
آوردند لوکانوا یعلمون اگر دانستندی ولکن نمی دانند ه

النوبة الثالثة قوله تعالی قل

ان کانت لکم الدار الآخرة الآیه از روی طریقت وراه حقیقت رمز این آیت اشارتی دیگر دارد
ارباب القلوب گفتند من علامات الاشتیاق تمنی الموت علی بساط العوافی عجب نیست کسی را
که در حبس اکر مذلت باشد ودر زندان وحشت اگر از بی نوائی وبی کامی اورا آرزوی مرگ
باشد عجب کار آن جوانمردی است که بر بساط عافیت آرام دارد وکار دولتش بر نظام وروزگار
تمام وروزش فرخنده همه ایام وبا این همه نعمت وراحت چون کسی است بر آتش سوزان گرداگرد
وی دشمن جان ستان دل در آن بسته تا خود کی از این محنت برهد وخمی چنانی آتش در
زند نوبت اندوه بسر آید واشخاص پیروزی پیدا آید بزبان شوق گوید

کی باشد کین قفس بپردازم — در باغ الهی آشیان سازم

آری من احب لقاء الله احب الله لقاءه بداود وحی آمد که یا داود قل لشان بنی اسرائیل لم تشغلون
انفسکم بغیری وانا مشتاق الیکم ما هذا الجفاء احمد الاسود بیش عبد الله مبارک آمد
گفت رایت فی المنام انک تموت الی سنة فان استعددت للخروج مرا گفت در خواب خبر از
نمودند که تا یکسال دیگر فروشوی نکت تا رفتن را ساخته باشی عبد الله جواب داد که احلتنی
الی امد بعید روزگاری دراز در سر ما نهادی یکسال دیگر ما را اندوه هجران می باید کشید
وتلخی فراق می باید چشید آنکه گفت غدا جان ط تا امروز دین بیت بود

یا من شکا شوقه من طول فرقته — صبرا لعلک تلقی من تحب غدا

عبس غفاری قومی را دید که از طاعون می گریختند گفت یا طاعون خذنی ای طاعون
تو کرد آنان کردی که ترا نمی خواهند چرا بر ما نیائی که ترا بجان خریداریم بشر حارث از اینجا
گفت ما لنا نکره الموت ولا یکره الموت الا مریب چرا باید مرگ را دشمن داریم که نه در دل
شور داریم یا از دوست بی خبری می کنیم با شور دل است که باید مرگ را دشمن است این کراهیت
قومی را از آن خاست که سر از این راه نداشتند وطمع وصال دوست نجستند از اینجا گفتند
مرگ راحت قومی است وآفت قومی قومی را روز دولت است وقومی را تاریخ محنت قومی را
عنا وقومی را عطا وقومی را بلا وقیامت وقومی را شفا وسلامت قومی را نهایت صحبت
اشتیاق وقومی را بدایت روز فراق ملک الموت بر رابعه عدویه رسید رابعه گفت تو
کیستی گفت من هادم اللذات ام موتم الاطفال ام مرمل الازواج رابعه گفت ای جوانمرد چرا
همه خصلتها بد نشان دهی واز آن خصلتها نیک هیچ نگوئی گفت آن چیست رابعه گفت
وانت موصل الحبیب الی الحبیب سفیان ثوری میگه که مسافری را دیدی وآن مسافر گفتی
شغلی بغیرهای سفیان گفتی اگر جائی بمرگ در رسی در روز ما بذو برسان وبگوی

گر جان باشارتی نخواهی ز رهی — در حال فرستم وتوقف نکنم

بلال حبشی در نزع بود عیال وی می گفت واحزناه بلال گفت چنین مگوی لکن می گوی واطرباه
غدا نلقی الاحبة محمدا وحزبه عبد الله مبارک در وقت نزع می گفت ومی خندید لمثل هذا
فلیعمل العاملون شبلی را می آید که سکرات مرگ این بیت می گفتی

كل بيت انت ساكنه — غير محتاج الى السُرُج
وجهك المأمول حجتنا — يوم ياتى الناس بالحجج

آن شب که چراغ تو شمع کاشانهٔ ماست — خورشید جهان فروز پروانهٔ ماست

بو العباس دینوری مجلس می داشت و در عشق سخن می گفت پیرزنی عارف حاضر بوذ آن سخن
بروی تافت و وقتش خوش گشت برخاست و در وجد آمذ ابو العباس گفت موتی جان دراز
ای پیرزن پیرزن گفت جا نیست نهاذه ام قربانی را — در عشق کجا خطر بوذ جانی را
این بگفت و نعره بزذ و جان بداذ قل من کان عدوا لجبریل بزرگوارتر و نیکوتر از قرآن که
جبریل فرو آورد از رحمتی که هم روح روح دوستانست و هم شفاء دل بیماران نیست اینست
گفت جل جلاله فانه نزله علی قلبک جای دیگر گفت نزل به الروح الامین علی قلبک و جبریل
امین چون وحی بگزاردی گاهی بصورت بشر بوذی و گاهی بصورت ملک هر که آیت
حلال و حرام و بیان شرایع و احکام آوردی بصورت بشر آوردی و حدیث دل و میان نه
چنانک گفت ولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب هو الذی انزل علیک الکتاب باز چون حدیث
وصفت عشق و اسرار و رموز دوستی بوذی بصورت ملک آمذی روحانی و لطیف و بدل مصطفی
پیوستی و آن وحی بگزاردی سرّا بسرّ و کسرا بر و اطلاع نه پس چون باز شذی و از دیار دل
او برگشتی مصطفی علیه السلم گفتی فیفصم عنّی وقد وعیته وقیل لما کان صلی الله علیه وسلم بالمشاهده
مستغرقا هذا الحدیث نزل الوحی بقلبه اولا فقال انه نزله علی قلبک ثم انصرف عن قلبه الی
فهمه وسمعه وتنزل من ذروة الصحبة الی حضیض الحضرة او لحظوظ الخلق وهو رتبة اهل
الخصوص وقد ینزل الوحی علی سمع قوم اولا ثم علی فهمهم ثم علی قلبهم ترقیا من سفل المجاهدة
الی علو المشاهدة وذلک رتبة اهل السلوک والمریدین فشتان ما هما من کان عدوا لله وملائکته
چه زیان دارذ جبریل و میکائیل را عداوت کفار و رب العالمین بعز خوذ ایشانرا نانا
می دارذ و می نوازذ و رقم تخصیص می کشذ و می گویذ هر که ایشانرا دشمن است ما او را دشمنیم
در حق اولیا همین گفت من اذی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة ولما جاءهم رسول من عند الله
مصدق لما معهم الآیه چندانکه رب العالمین شکایت کند از آن بیگانگان جهوذان و چند

که عالمیان را خبر دهذ از شوخی و ستیز ایشان در کار محمد صلی الله علیه وسلم از اول کافران
مکه را می گفتند قد اظلکم زمان نبی الحرم الذی تخرج بمکة ویصدق بما فی کتابنا ولیقتلنکم
می گفتند وقت آمذست که بیرون آیذ پیغامبری که رسول امی که مهتر عالم سید ولد آدم استوارگیر
کتابها و یاری دهندهٔ ما بر شما و در تضاعیف روزگار همین دعا می گفتند خداوندا برانگیز را
این پیغامبر که در توریت نام وی می خوانیم و صفت وی می دانیم و دشمن خوذ را بوی می ترسانیم
بیرون آر خداوندا و ویرا تا میان ما و میان مردمان کار بگزارذ و حکم کند و کافران عرب را
الما بازدارذ چنین می شناختند و را و این می گفتند پس چون بدیدند او را بوی کافر شدند
و توریت که در آن صفت و نعت وی بوذ و موافق قرآن بوذ بگذاشتند و پس پشت انداختند
و شعبذه و جاذوی خواندند و نسخهات دیوان و فراساختهٔ ایشان بر دست گرفتند رب العالمین
آسمان و زمین را خبر می دهذ از کردید ایشان و شکایت می کند از ناهمواری و نی رسمی
ایشان و ذلک فی اثر عکرمة قال ان الله عز وجل یرید ان یذکر شان ناس من بنی اسرائیل
فقال یا سماء انصتی ویا ارض استمعی انی عهدت الی عباد من عبادی ربیتهم فی نعمتی و اصطفیتهم
لنفسی فردوا علی کرامتی ورغبوا عن طاعتی واخلفوا وعدی تعرف البقر اوطانها و
الحمار اخیها وتنزع الیها فرخك هولاء القوم الذین عظمت خطایاهم وقست قلوبهم فترکوا
الامر الذی علیهم نالوا کرامتی وسموا الجبابی ونبذوا احکامی وعملوا بمعصیتی وهم یتلعبون
کانی ویتفقهون فی دینی لغیر مرضاتی تخذ بوا الی القربان وقد ابغضتهم من کل نفسی ویذبحون
لی الذبایح التی غصبوا علیها خلقی یصلون فلا تصعد الیّ صلوتهم ویدعون فلا یعرج
الی دعاهم وهم یحجون الی المسجد وفی ثیابهم الغلول ولو انهم انصفوا المظلوم وعدلوا
للیتیم وتطهروا من الخطایا وترکوا المعاصی ثم سالونی لاعطیتهم ما سالوا وجعلت جنتی
لهم منزلا ولکن کذبوا علیّ وظلموا عبادی فاکل ولی الامانة امانته واکل ولی الیتیم ماله وجحدوا
الحق ویل لهولاء القوم لو قد جاء وعدی لو کانوا فی الحجارة لشققت عنهم بکلمتی ولو قبروا
فی التراب للفظهم بطاعتی انما اکرمت ابرهیم وموسی وداود بطاعتی ولو عصونی لانزلتهم
منزلة العاصی هـ

قوله تعالی

یا ایها الذین آمنوا ای ایشان که بگرویدید و پیغام نیوشیدید • لا تقولوا راعنا مگوییذ
رسول مرا راعنا • وقولوا انظرنا و بجای راعنا انظرنا بگوییذ • واسمعوا و نیوشیذ •
وللکافرین و ناگرویدگانراست • عذاب الیم عذابی درد نمای • ما یود خوش می نیایذ و دوست
می ندارذ • الذین کفروا ایشان که کافر شذند • من اهل الکتاب از اهل تورایت •
ولا المشرکین و نه مشرکان و گبران • ان ینزل علیکم که بر شما از آسمان پیغام آیذ • من خیر
از نیکویی و پیغام گزاری • من ربکم از خداوند شما • والله یختص والله می گزینذ و ویژه
می سازذ و سزا می کنذ برحمته بمهربانی خوذ • من یشاء آنرا که خواهذ • والله ذو الفضل
العظیم والله با فضل و نواخت بزرگوارست • ما ننسخ من آیة هر چه منسوخ کنیم در قرآن از
آیتی • او ننسها یا آنرا فراموش کنیم بر تو • نأت بخیر منها دیگری آریم به از آن • او مثلها یا
همچنان • الم تعلم نمی دانی ای آدمی • ان الله علی کل شیء قدیر که الله بر همه چیز تواناست •
الم تعلم نمی دانی ای آدمی • ان الله له ملک السموات والارض که الله راست پاذشاهی
آسمان و زمین • وما لکم من دون الله و نیست شما را جز از الله • من ولی ولا نصیر یاری و
نه سازگاری و خداوندی • ام تریدون یا می خواهیذ • ان تسألوا رسولکم که از رسول خویش
محمد چیزی خواهیذ • کما سئل موسی من قبل چنانکه از موسی خواستند پیش از این • ومن یتبدل
الکفر بالایمان و هر که بدل بپسندذ و کفر گیرذ بجای ایمان • فقد ضل سواء السبیل او آنست
که گم گشت از میان راه راست • ود دوست می دارذ و خواهذ • کثیر من اهل الکتاب فراوانی
از اهل کتاب از دانشمندان جهوذان • لو یردونکم که توانند که شما برگردانند • من بعد ایمانکم
پس از استوار داشت شما خدا و رسول را • کفارا تا باز برند شما را تا کافر شوید • حسدا من عند انفسهم
بحسد از دلها ایشان • من بعد ما تبین لهم الحق پس از آنکه پیدا شذ ایشانرا بر تورایت که محمد
استوارست و پیغام او حق • فاعفوا در گذاریذ • واصفحوا و از جواب ایشان بسزا روی
گردانیذ • حتی یأتی الله بامره تا الله آرد فرمان خویش • ان الله علی کل شیء قدیر بدرستی
که الله بر همه چیزی قادرست و همه کار را توانا • واقیموا الصلوة و نماز بپای دارید
واتوا الزکوة و زکوة مال بدهیذ • وما تقدموا لانفسکم من خیر و هر چه خوذ را پیش فرا فرستیذ

از خیری • تجدوه عند الله نزدیک الله باز یابیذ آنرا • ان الله بما تعملون بصیر الله بآنچه شما
می کنیذ بیناست • وقالوا و جهوذان گفتند • لن یدخل الجنة در بهشت نروذ • الا من کان
هودا مگر جهوذان • او نصاری و ترسایان خوذ همین گفتند • تلک امانیهم آن دروغها است
ایشانست • قل رسول من گوی • هاتوا برهانکم حجت خویش باز نماییذ و بیاریذ • ان کنتم
صادقین اگر راست می گوییذ • **النوبة الثانیة**

قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا مفسران گفتند هر چه در قرآن یا ایها الذین آمنوا
آمد خطاب با اهل مدینه است چنانکه یا ایها الناس خطاب اهل مکه است و این نداء کرامت
مؤمنان مدینه آنگه پیوست که اسلام بالا گرفته بوذ و کار دین مستحکم شذه و هیچ امت را در
هیچ کتاب باین نام کرامت باز نخوانده مگر این امت را و بنی اسرائیل را در تورایت بجای این ندا
یا ایها المساکین گفته اند یا ایها الذین آمنوا می گوید ای شما که مؤمنان ایذ لا تقولوا
راعنا و آن آن بوذ که مسلمانان عادت داشتند آنکه که در پیش مصطفی علیه السلام می شذند
که می گفتند راعنا یا رسول الله و باین آن می خواستند که نگاه کن در ما بما نیوش و جهوذ نیز
می آمذند و همان می گفتند که در زبان ایشان قدحی عظیم بوذ و سخطی بزرگ قیل هو من الرعونة
فی لسانهم وقیل معناه اسمع لا سمعت جهوذان چون این از مسلمانان شنیذند شاذ شذند
و با خوذ می گفتند اکنون ویرا سب می گوییم بزبان خویش و ایشان نمی دانند سعد معاذ
رضی الله عنه زبان عبری دانست بر قصد و نیت ایشان فاذ گفت علیکم لعنة الله والذی
نفسی بیده لئن سمعتها من رجل منکم لاضربن عنقه فقالوا اولستم تقولونها فنهی الله المؤمنین
عن ذلک فقال تعالی لا تقولوا راعنا گفت شما که مؤمنان ایذ این کلمه خویش مگوییذ تا
ایشان این کلمه خویش بشنو شما نگوییذ و بجای آن گوییذ انظرنا یعنی که در ما نگر جائی
دیگر این گشاذه تر گفت و راعنا لیا بالسنتهم وطعنا فی الدین ولو انهم قالوا سمعنا و
اطعنا واسمع وانظرنا لکان خیرا لهم واقوم آنگاه در آن تأکید کرد بر مؤمنان گفت واسمعوا
بنیوشیذ و بپذیریذ و چنین گوییذ و آنگاه تهدید داذ جهوذانرا و منافقانرا که پیشه ایشان
می داذند گفت وللکافرین عذاب الیم ایشانراست عذابی خوار کننده او کننده عذابی

دردناک وسهمناک عذابی که هرکز نبی سند وهر روز بیفزاید ابن السماک کفت لو کان عذاب
الآخرة مثل عذاب الدنیا لکان ایسر ولکن یضرب الملک بالمقمعة راس فلا یسکن وجعها ابدا
ویضربه الثانیة فلا یسکن وجع الاولی ولا الثانیة ویضربه الثالثة فلا وجع الاولین یسکن ولا
الثالثة فاول العذاب لا ینقطع وآخره لا ینفد وهو عهد رسول خدا صلوات الله علیه مردی همه
شب همی کفت واغوثاه من النار رسول علیه السلام اورا بامداد کفت لقد ابکیت البارحة آیز
ملا من الملائکة کثیرا وقال صلی الله علیه وسلم لجبریل ما لی لا اری میکائیل ضاحکا قال ما ضحک
منذ خلق الله النار وعن محمد بن المنکدر لما خلقت النار فزعت الملائکة فزعا شدیدا
طارت له افئدتهم فلا یزالوا کذلک حتی خلق آدم فرجعت الیهم افئدتهم وسکن عنهم الذی
کانوا یجدون ما یودّوا الذین کفروا من اهل الکتاب قومی از مسلمانان انصار با
جهودان صحبت داشتند ونشست وخلط میان ایشان رفته وحلیف یکدیکر شده از
عهد جاهلیت باز واین مسلمانان انصار حلفاء خود را کفتند از آن جهودان که ایمان
آرید بقرآن ومصطفی را استوار کیرید که بروزی وفلاح شما درین است ایشان جواب
دادند که ما نمی‌بینیم در دین شما خیری ودوست داریم وخوش آید ما را اکر دران خیری
بودی ما نیز حربی شما رفتیم رب العالمین ایشانرا باز نکفتند دروغ زن کرد کفت
ما یودّ الذین کفروا من اهل الکتاب دوست ندارند وخوش نیاید این جهودانرا که بر
شما از آسمان پیغام آرند من خیر من ربکم یا این خیر وحی می خواهند می کویند وحی که فرستادیم
بشما وپیغام که دادیم ایشانرا خوش نیاید والله یختص برحمته من یشاء یا این رحمت نبوت
می خواهد وکفته‌اند که دین اسلام می خواهد یعنی که الله می کزیند آنرا که خواهد بنبوت
ورسالت خویش الله سزا وشایسته می کند دین اسلام را آنرا که خواهد این بان کند
تا اهل کتاب بدانند که ایشان بر هیچ چیز پادشاه نیستند از فضل خداوند چنانکه کفت
جل جلاله لئلا یعلم اهل الکتاب الا یقدرون علی شیء من فضل الله وان الفضل بید الله
یوتیه من یشاء پاداش نیکو بید خداوند است آنرا دهد که خود خواهد جائی دیکر کفت
قل ان الفضل بید الله یوتیه من یشاء وقال النبی صلی الله علیه وسلم انما مثلنا ومثل الذین

اوتوا الکتاب من قبلنا مثل رجل استاجر اجراء فقال من یعمل لی الی آخر النهار علی قیراط قیراط
فعمل قوم ثم ترکوا العمل نصف النهار ثم قال من یعمل لی من نصف النهار الی آخر النهار علی
قیراط قیراط فعمل قوم الی العصر علی قیراط قیراط ثم ترکوا العمل ثم قال من یعمل لی الی اللیل
علی قیراطین قیراطین فقال الطائفتان الاولیان ما لنا اکثر عملا واقل اجرا فقال هل نقصتکم
من حقکم شیئا قالوا لا قال ذلک فضلی اوتیه من اشاء **ومما یدل علی سعة رحمة الله وفضله**
ما روی ان عائشة رضی الله عنها قالت فقدت النبی صلی الله علیه وسلم ذات لیلة فاتبعته واذا
هو فی مشربة یصلی فرایت علی راسه انوارا ثلثة فلما قضی صلوته قال من یعنی ما الخبر من هذه
قلت انا عائشة یا رسول الله قال رایت الانوار الثلثة قلت نعم یا رسول فقال ان آتیا اتانی
من ربی فبشرنی ان الله یدخل الجنة من امتی مکان کل واحد سبعین الفا بغیر حساب
ولا عذاب ثم اتانی فی النور الثانی آت عن ربی فبشرنی ان الله یدخل من امتی مکان
کل واحد سبعین الفا سبعین الفا بغیر حساب ولا عذاب ثم اتانی فی النور الثالث
آت عن ربی فبشرنی ان الله عز وجل یدخل من امتی مکان کل واحد من السبعین الفا
المضاعفة سبعین الفا بغیر حساب ولا عذاب قلت یا رسول لا تبلغ هذا امتک قال
یکملون لکم من الاعراب من لا یصوم ولا یصلی وروی انه قال صلی الله علیه وسلم اول ما خط
الله فی الکتاب الاول انا الله لا اله الا انا سبقت رحمتی غضبی فمن شهد ان لا اله الا
الله وان محمدا عبده ورسوله فله الجنة ما ننسخ من آیة سبب نزول این آیت آن بود
که جهودان ومشرکان اعتراض کردند وعیب کفتند وطعن زدند نسخ قرآن کفتند
اکر فرمان پیشین حق بود وپسندیده پس نسخ چرا واکر باطل بود وناپسندیده از روز
خلق را بران داشتن چه معنی این سخن نیست مکر ساخته محمد وکاری که از بر خویش نهاد
بر مراد وبر کام خویش روزا روز چون کافران این سخن کفتند رب العالمین آیت فرستاد
که ما ننسخ من آیة وجائی دیکر این کشاده‌تر کفت واذا بدلنا آیة مکان آیة والله اعلم بما
ینزل می کوید که بدل فرستیم آیتی از قرآن بجایکاه آیتی که منسوخ کنیم دشمنان کویند انما
انت مفتر این تغییر وتبدیل در سخن از آنست که خود می نهی ودروغ است که خود می سازی

روزی بفرمائی وانکه ازگفته خوذ باز ایی این بر مراد وهواء خویش می نهی رب العالمین کفت
بل اکثرهم لا یعلمون نجنانست که می کویند بیشتر ایشان نادانند این نسخ مامی فرمائیم وهرچه
منسوخ کنیم ازان کنیم تا دیکری به ازان آریم یا باری همچنان بسزاء هنکام یا بسزاء جای
یا بسزاء مرد مذهب اهل حق آنست که نسخ بر قرآن وسنت هردو روا نست وروا قران بقرآن
منسوخ کردذ وهمچنین قرآن بسنت وسنت بسنت منسوخ کردذ وسنت بقرآن ازین همه
حق وشرع بذان آمذه وجهوذان با مسلمانان خلاف کردند کفتند نسخ نه رواست که نسخ
آنست که بوشیذه بداند ونادانسته دریابذ وآنچه فرموذ وازبیش در حکم کرد بردارد تا آنچ
بهترست واکنون دریافته ودانسته بجای آن نهد واین بر آفرینکار روا نیست جواب
اهل حق آنست که بر آفرینکار هیچ چیز بوشیذه نیست وهرکز نبوذ وچون چیزی برو بوشیده
شوذ که همه آفریذه اوست وچون نداند وهمه صنع اوست الا یعلم من خلق وهو اللطیف
الخبیر بس معنی نسخ آنست که رب العالمین فرمان دهذ بنده را وخوذ داند که آن فرمان
وآن حکم بس از روزکاری از بنده بردارد هرچند که بنده نداند وآنرا بدلی نهد که صلحت
بنده دران بوذ واستقامت کار روی دران بسته بس آن کند که خوذ دانست که چنان
کند وباشذ که از تخفیف بتشدید برد وباشذ که از تشدید بتخفیف چنانکه لایق حال
بنده بوذ وسزاء وقت ودر عهد مصطفی صلوات الله علیه مسلمانانرا حاجت بنسخ ازان
وجه بوذ که ایام ایشان مختلف بوذ از حالی بحالی می کشت یکی حکم بسزاء وقت بار دیکر
حکم بسزاء وقتی دیکر آنرا می کردانیذ بسزاء وقتها ولایق حالها وبدانک نسخ در قرآن از
سه کونه است یکی انکه هم خط منسوخ است وهم حکم دوم انکه خط منسوخ است وحکم نه
سوم انکه حکم منسوخ است وخط اما انکه خط وحکم هردو منسوخ است آنست که
مصطفی صلوات الله علیه فرموذ دوش سورتی از قرآن می خواندم چند آیت ازان برمن
فراموش کردند بدانستم که آنرا برکرفتند از زمین وکذلک روی عن انس بن مالک قال
کنا نقراء علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم سورة نعدلها بسورة التوبة ما احفظ منها
غیر آیة وهی لو ان لابن آدم وادیین من ذهب لابتغی الیهما ثالثا ولو ان له ثالثا لابتغی الیه

رابعا ولایملا جوف ابن آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب وکذلک روی عن ابن مسعود قال
اقرانی رسول الله صلی الله علیه وسلم آیة فحفظتها واثبتها فی مصحفی فلما کان اللیل رجعت الی حفظی
فلم اجد منها شیئا وغدوت الی مصحفی فاذا الورقة بیضاء فاخبرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
بذلک فقال لی یا ابن مسعود تلک رفعت البارحة اما انچ از قرآن خط آن برکرفتند
آنست که اول می خواندند در رجم زانی محصن که الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا
من الله والله عزیز حکیم معنی آنست که مرد زن داشته وزن شوی داشته چون زنا کنند
ایشانرا بسنک بکشیذ تا لاجرم باز داشت دیکرانرا از زنا کردن این از نزدیک خداوند است
والله تواناست ودانا آیت از صحف واز زبان خوانندکان برکرفت وحکم آن از امت
برنکرفت اما سوم از وجوه نسخ آنست که حکم برکرفت بدلی که نهاذ وآیت از حکم برنکرفت
چنانکه آیت عدت زن شوی مرده یکسال تمام از مصاحف برنکرفت که کفته بوذ متاعا الی
الحول وحکم آن برکرفت بدل فرمان بعدت چهار ماه وده روز اربعة اشهر وعشرا واز نسخ
در قرآن فراوانست چنانکه رسم بآن شرح دهیم ان شاء الله تعالی ما ننسخ من آیة وما ننسخ
هردو خوانده اند قراءة عامه ما ننسخ بفتح النون والسین است وقراءة شامی ما ننسخ بضم
نون وکسر سین وبر قراءة شامی انساخ را دو معنی است یکی بر ضد معنی نسخ ویکی موافق معنی
نسخ اما انچه بر ضد آنست می کویذ هرچه ترا نسخت دهیم از آیتی از قرآن وبنویسیم
وترا دهیم وانچه موافق معنی نسخ است می کویذ هرچه در منسوخات آریم وآنرا بکردانیم وبدل
نهیم همچنین او ننسها او ننساها هردو خوانده اند بفتح نون وهمز قراءة مکی وابو عمرو است
وبضم نون وکسر سین قراءة باقی ومعنی هردو بتحقیق یکسانست ننسها معنی آنست که فراموش
کنیم وننساها معنی آنست که بابس بریم وآن باز بس بردن از حفظ است بس یکی است هردو
بتحقیق ودر آیت تقدیم وتاخیرست تقدیره ما ننسخ من آیة نات بخیر منها او مثلها می کویذ
هرچه منسوخ کنیم از آیتی وبرکیریم بجای آن دیکری آریم ازان بهتر یعنی ازان سهلتر واسانتر
ومزد آن بیشتر چنانکه عدت زن شوی مرده از یکسال با چهار ماه وده روز آورد ویکی را
از غازیان در جنک دشمنی باده کس مصابرت فرموذ بس تخفیف کرد وبا دو کس مصابرت فرموذ

اومثلها یادیکری آیم صبحان در مصلحت ومنفعت ومثوبت چنانکه تحویل قبله با کعبه ومانند آن
انکه کفت اوننسها یا خود فروکذاریم وآنرا بدل ننهیم یعنی نامر المسلمین بترکها من غیر آیة تنزل
ناسخة لها الم تعلم ان الله علی کل شیء قدیر نمی دانی ای آدمی که خداوند عز وجل بایسمه چیز از
آوردن وبردن وامر ونهی ومحو واثبات وتغیر وتبدیل قادر است وتوانا بر کمال الم تعلم
ان الله له ملک السموات والارض نمی دانی که باذشاهی اسمان وزمین اوراست بس هرچه
خواهد کند وکس را بروی اعتراض نه وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر وفرود خدا
عز وجل شما را هیچ خداوندی ویاری نه وانما جمع بینهما لانه قد یکون ولی ولا نصرة لضعفه
وقد یکون نصیرا ولا ولایة له من نسب جای دیکر کفت وکفی بالله ولیا وکفی بالله نصیرا الله
بنده را خداوندی ویاری بس است وبکارسازی وکاررانی بسنده هر که ضعیف تر نظر
حق بوی تمامتر ونواخت حق اورا بیشتر تحکی ان الله تعالی اوحی الی یعقوب علیه السلم
وقال له تدری لم فرقت بینک وبین یوسف کذا سنة لانک اشتریت جاریة لها ولد ففرقت
بینهما بالبیع کما لم یصل ولدها الیها لم اوصل الیک یوسف بین هذا ان تلک المملوکة مع عجزها
وضعفها نظر لها الحق سبحانه وان کان الحکم علی نبی من الانبیا ولهذا قیل احذر من لا ناصر له
غیر الله ام تریدون ان تسالوا رسولکم یا می خواهید که سوال تعنت کنید از رسول من چنانکه
جهودان سوال می کردند از موسی بتعنت وذلک فی قوله تعالی یسالک اهل الکتاب ان تنزل
علیهم کتابا من السماء وآن آن بوذ که جهودان از مصطفی علیه السلم خواستند که ما را کتابی آر
بزبان عبری چنانکه عرب را کتابی آوردی بزبان عربی رب العالمین جواب داذ که فقد سالوا
موسی اکبر من ذلک یا محمد از موسی هم خواستند ومه ازین خواستند که کفتند ارنا الله جهرة وقیل
انها نزلت فی عبد الله بن امیة المخزومی ورهط من قریش قالوا یا محمد اجعل لنا الصفا ذهبا
ووسع لنا ارض مکة وفجر الانهار خلالها تفجیرا نومن بک فانزل الله تعالی ام تریدون ان تسالوا
رسولکم الآیة انکه کفت ومن یتبدل الکفر بالایمان جهودان را می کوید هر که کفر بدل ایمان کیرد
وخود بسند وی کمراه است یعنی که اقتراح کند بر پیغامبر وسوال تعنت کند بس از انکه دلایل
نبوت وی اشکارا شذ کافر ست سر رشته خویش کم کرده واز راه راستی بیفتاذه ود کثیر

این آیت درشان قومی جهودان آمد فنحاص بن عازورا وزید بن قیس که حذیفه یمان را وعمار یاسر را
کفتند بس از واقعه احد الم تریا الی ما اصابکم ان کنتم علی الحق ما هزمتم فارجعوا الی دیننا فهو خیر
لکم وافضل ونحن اهدی منکم سبیلا کفتند می بینید که چه رسید شما را درین واقعه احد وچکونه شما را
هزیمت کردیم وشکستیم اکر دین شما حق بوذی بر شما این احوال نرفتی بس باری بدین ما باز کردید که
که شما را این بهترست وسزاتر عمار ایشانرا جواب داذ که شکستن بیمان چون بینید شما در دین
خویش کفتند غدری سخت وکاری مشکل عمار کفت بس من با محمد عهد بسته ام که از دین وی
بر نکردم تا زنده ام ایشان کفتند اما هذا فقد صبا این عمار صابی کشت که دین بذران وکیش
اسلاف خوذ بکذاشت ودیکری اختیار کرد ازوی چیزی نکشاید تو که حذیفه چه می کویی حذیفه
کفت اما انا فقد رضیت بالله ربا وبمحمد نبیا وبالاسلام دینا وبالقرآن اماما وبالکعبة قبلة
وبالمومنین اخوانا جهودان چون از ایشان این شنیدند نومید شدند کفتند والله موسی لقد
اشرب قلبهما حب محمد بخدای موسی که دوستی محمد نمار در دل ایشانست بس حذیفه وعمار
بیش مصطفی باز امدند وآنچه رفت باز کفتند مصطفی صلوات الله علیه کفت اصبتما الخیر
وافلحتما بیروز آمدید وبنیکی رسیدید انکه رب العالمین درشان ایشان این آیت فرستاذ که
ود کثیر من اهل الکتاب آرزو جهودان وخواست ایشان آنست که شما را از ایمان باز کرداند
وبکفر باز برند این از انست که بشما حسد می برند حسدی که ایشان را بذان نفرمودند بلکه از
دل فرا خود وطبع خویش بر آوردند کفته اند که تا در دل بوذ حسد است چون اشکارا شد بغی
است ومصطفی علیه السلم کفت اذا حسدتم فلا تبغوا وقال الحسد من الشیطان فانه لیس بضار
عبدا ما لم یعمل بلسانه ولا بیده ومن وجد شیا من ذلک فلیغمه وروی انه قال علیه السلم ثلث لا
ینجو منهن احد الظن والحسد والطیرة قیل یا رسول الله وهل ینجی منهن شیء قال نعم اذا حسدت
فلا تبغض واذا ظننت فلا تحقق واذا تطیرت فامض ولا ترجع قال عطیة بن قیس لما ولد
عیسی علیه السلم اتی ابلیس رئیس شیاطینه من المشرق فقال اتیتک ولم یبق فی ناحیتی اللیلة
صنم الا مال ثم اتاه رئیس شیاطینه من المغرب فقال له مثل ذلک فامرهم ان یخرجوا ویلتمسوا
فی الهواء والاودیة فانصرفوا الیه فقالوا ما احسسنا شیا فخرج فاذا الملایکة قد حفت بالمحراب

الی السماء فانصرف الی شیاطینه فقال ان الامر قد وقع فی الارض فان عیسی قد ولد وقد
بداء الله فی عباده ولکن انطلقوا فافشوا بین الناس البغی والحسد فانهما اعدل الشرک
فاعفوا واصفحوا این از منسوخات قرآنست لخوات ونظایر این در قرآن فراوان اند
در عفو وصفح وصبروا رتقا وتربص آیت سیف آن همه را منسوخ کرد حتی یاتی الله بامره
فرومی کذا ید تا الله فرمان خویش آرد وفرمان آن بود که گفت عز وجل قاتلوا الذین لا
یؤمنون بالله الایه وگفته اند که امر اینجا حکم است بعضی را حکم کرد باسلام وبعضی را بقتل
وبعضی را بسبی وجزیت وقیل اراد به القیمة فیجازیهم باعمالهم ان الله علی کل شیء قدیر
واقیموا الصلوة رب العالمین جل جلاله در قرآن ذکر نمازکنان وروزه داران فراوان کرد وانکه
نماز ایشان بلفظ اقامت مخصوص کرد چنانکه گفت اقم الصلوة واقیموا الصلوة ویقیمون
الصلوة والمقیمین الصلوة مگر آنجا که ذکر منافقان کرد گفت فویل للمصلین الذین هم عن
صلوتهم ساهون لفظ اقامت ازان باز گرفت تا تنبیهی باشد مؤمنان را که ثواب در معنی
اقامتست نه مجرد صورت نماز بزرگان دین اینجا گفتند که نمازکنان فراوان اند اما مقیمان
نماز اندک اند وهم ازین بابست که عمر خطاب گفت الحاج قلیل والرکب کثیر ومعنی اقامت
در نماز روی دل خویش فراحق کردن است وهمه خود را در نماز دادن وشرط را زدل کی
بجای آوردن وازاندیشها وفکرتها براسودن والیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وسلم
من صلی رکعتین مقبلا علی الله خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه واقیموا الصلوة اما بزبان
تفسیر معنی اقامت نماز را بپای داشتن است بوقت اول چنانکه اختیار شافعی مطلبی است
ودر خبرست که مصطفی علیه السلام در سفری بود ونماز بامداد را بطهارت بیرون شد دیرتر
باز آمد یاران انتظار نکردند عبد الرحمن بن عوف را فرا پیش کردند بس از یک رکعت در
رسید یاران همه متفکر شدند تا خود مصطفی چه گوید مصطفی علیه السلام چون آن رکعت فایت
باز آورد گفت احسنتم هکذا فافعلوا قوله واتوا الزکوة می گوید زکوة از مال خویش
بیرون کنید ومستحقان زکوة را باز جوئید وبایشان دهید وایشان هشت صنف اند
چنانکه دران آیت گفت انما الصدقات للفقراء والمساکین الی آخر الایه وشرح آن بجای

خویش

خویش گفته شود ان شاء الله وکسی که زکوة ندهد مال وی بر شرف هلاک بود وکار وی
بر خطر مصطفی علیه السلام گفت ما من عبد له مال لا یودی زکوته الا جمع له یوم القیمة صفائح
یحمی علیه فی نار جهنم فتکوی بها جبینه وظهره حتی یقضی الله عز وجل بین عباده فی یوم کان
مقداره خمسین الف سنة مما تعدون ثم یری سبیله اما الی الجنة واما الی النار وما من صاحب ابل
لا یودی زکوتها الا جاء بها یوم القیمة کاحسن ما کانت علیه ثم یبطح لها بقاع قرقر ثم تستن علیه
کلما مرت اخریها ردت علیه اولیها حتی یقضی الله بین عباده فی یوم کان مقداره خمسین الف
سنة مما تعدون ثم یری سبیله اما الی الجنة واما الی النار وما من صاحب غنم لا یودی زکوتها
الا جاء به یوم القیمة وبغنمه کاکثر ما کانت فیبطح لها بقاع قرقر فتطاه باخفافها وتنطحه
بقرونها لیس فیها عقصاء ولا جلحاء کلما مضت علیه اخریها ردت علیه اولیها حتی یقضی الله بین عباده
فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة مما تعدون ثم یری سبیله اما الی الجنة واما الی النار
قال صلی الله علیه وسلم ما تلف مال فی البر ولا فی البحر الا بمنع الزکوة فاحرزوا اموالکم بالزکوة
وداووا مرضاکم بالصدقة وادفعوا عنکم طوارق البلاء بالدعاء فان الدعاء ینفع مما نزل ومما لم
ینزل فما نزل یکشفه وما لم ینزل یحبسه وتقدموا لانفسکم من خیر خیر اینجا نام مال است یعنی
چیزی که نفقه کنید وبصدقه دهید از مال ثواب آن فردا بنزدیک الله یابید قال النبی
صلی الله علیه وسلم ما تصدق احد بصدقة الا اخذها الرحمن بیمینه فیربیها کما یربی احدکم فلوه
او فصیله فتربوا فی کف الرحمن حتی تکون اعظم من الجبل وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله
چنانست که جای دیگر گفت یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا ودر خبرست که چون بنده از
دنیا بیرون شود مردمان گویند ما خلف چه واپس گذاشت فریشتگان گویند ما قدم چه
فرا پیش داشت وامیر المؤمنین علی رضی الله عنه بگورستان بیرون شد گفت السلام علیکم یا
اهل القبور اموالکم قسمت ودورکم سکنت ونساؤکم نکحت فهذا خبر ما عندنا فکیف خبر ما عندکم
فهتف هاتف وعلیکم السلام ما اکلنا ربحنا وما قدمنا وجدنا وما خلفنا خسرنا وقالوا لن
یدخل الجنة الا من کان هودا یعنی یهودا فحذفت الیاء الزایدة وقیل هو جمع هائد کحائل
وحول جهودان گفتند در بهشت نرود مگر جهودان وچون دین جهودان دینی نیست ودرسا باز

کفتند چون دین ترسایان دینی نیست و در بهشت نروند مکر ترسایان رب العالمین کفت
تلک امانیهم ای اکاذیبهم آنست حروفها ساختهٔ ایشان و قراءت جعفر تلک امانیهم یعنی آن آرزوها
ایشانست قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین رسول من کوی بیارید حجت خویش و باز نمایید
اکر آنچه می کویید راست می کویید

النوبة الثالثة

قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اسم نداست وصم کواهی آنچه نداست نشان آشنای و کواهی
آنست که ایمان بنده عطائی می کوید جل جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته و توالت
آلاؤه و نعماؤه و عظم کبریاؤه و عظم شانه و عز سلطانه ای شما که مؤمنان اید و کرویدکان اید
حق بپذیرفتید و رسالت که شنیدید بشناختید بنشان که دیدید با سزا امدید و از ناسزا
بریدید کردن نهادید و واسطه بپسندیدید دنیا کذاشتید و بعقبی باز کردیدید و اعقبی
در وصول کر تحیت آری مر کرامی خواند تا خود کرا راه نماید کرا در روش آرد و بمقصد
رساند و ایشانرا که بمقصد رساند خود کرا قبول کند و بنوازد

عالمی همه با دیر مهر تو سر کردان شدند — تا کرا باید برد در کعبهٔ قبولت بر و باد

انکاه فرمان داد که لا تقولوا راعنا عین حکمت است و بار تکلیف نهاد الغرض جز خواست که
مؤمنان را تکلیف کند تحملی از احکام شرع و رنج و کلفت آن بر ایشان نهد نخست ایشانرا
بنداء کرامت بنواخت و بایمان ایشان کواهی داد کفت یا ایها الذین آمنوا انکه حکم و فرمان
در آن پیوست تا بنده بشادمان نواختن این بار تکلیف بروی آسان شود همین است سنت
خداوند جل جلاله هر جا که بار تکلیف بر نهد راه تخفیف فرا پیش وی نهد که راه دشوار و بار
کران بهم نه بسندد نه بینی آنجا که بتقوی فرموده استطاعت در آن پیوست کفت فاتقوا الله
ما استطعتم بمجاهده فرموده اجتبا در آن بست کفت وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم
و امثال این در قرآن فراوانست و بر لطف الله دلیل و برهانست ثم قال تعالی واسمعوا فرمان
داد انکه کفت بنیوشید و بجان [illegible] قبول کنید و بچشم تعظیم و صفاء دل در آن نکرید تا حقیقت
سماع و طعم وجود بجان شما رسد نه چون کافران و بیکانکان دیدها و شخ باز کرده بودند و
دلها تاریک لاجرم طرف [illegible] بسمع ایشان می رسید اما حقیقت سماع و لذت وجود هرکز

بجان ایشان نرسید می کوید عز جلاله ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون جای دیکر
کفت و نطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون و لو علم الله فیهم خیرا لا[سمعهم] در ذوق حقیقت شنید
دیکرست و سماع دیکر بوجهل می شنید اما سماع بوبکر را افتاد [illegible] و امثال وی را کفت و کانوا
لا یستطیعون سمعا بوبکر و اتباع وی را کفت و اذا سمعوا [ما انزل ا]لی الرسول الآیة انکاه سرانجام
مردود و فرق در این دو آیت بیان کرد کافران را کفت [illegible] عذاب الیم دوستان
و مؤمنانرا کفت والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم قوله ما ننسخ من آیة
یقول بطریق الاشارة ما نرقیک عن محل العبودیة الا اجللناک بساحات الحریة و ما رفعنا
عنک شیئا من صفات البشریة الا اقمناک بشاهد من شواهد الالوهیة اندروی اشارت
می کوید ای مهتر خافقین وای رسول ثقلین ای خلاصهٔ تقدیر وای بدر منیر ای کل کمال و ای
قبلهٔ اقبال ای مایهٔ افضال وای نمودکار لطف و جنت [illegible] شاخ وصلت و نازان و کوکب عزت و
همیشه رخشان ای دولت تو از میغ هستی اطلاع کرفته و بشواهد ربوبیت و تایید الهیت مخصوص
شده تا لحظه فلحظه کار دولت تو در ترقی است و آنچه دیکرانرا تاج است ترا نعلین

نعلی که بینداختی همی مرکب تازبای — تاج سر سلطان شد و تا باد چنین باد

ای مهتر آن مقامات که ترا از آن ترقی می دهیم همچنانکه حسنات همه انبیا و اولیاست سیئات تو
تواست چندانک با آن همانی چون بر کذری از آن استغفار می کن مصطفی علیه السلم کفت بروزی
هفتاد بار از آن استغفار کنم انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم سبعین مرة قال الصدیق
رضی الله عنه لیتنی شهدت ما استغفر منه رسول الله صلی الله علیه و سلم و قیل فی قوله ما ننسخ ای
ما ننقل العبد عن حال الا الی ما هی فوقها و اعلی منها فلا ن[illegible] اثا بالعبادة شیئا الا ابدلنا منها
اشیاء من انوار العبودیة شیئا الا اقمنا مکانها اشیاء من آثار الحریة و هلم جرا ینقله من الادنی
الی الاعلی حتی یقع فی جذبة من جذبات الحق و جذبة [illegible] توازی عمل الثقلین مرکه مرفوع
درکاه ربوبیت است و مقبول شواهد الهیت [illegible] محبت لی و راه قباب غیرت پرورا[ند]
او را از حال بحال می کردانند و از آن مقام بآن مقام می رسانند [illegible] جذبهٔ حق کرفتند و از آن بس
که نمونه باشد ربوده کردد انکه مر چه همه عمر خویش بجان [illegible] رفته بود او را در کشش

باول قدم از آن درگذراند که جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین آری چنانکه خود بکس
نماید کشش را و پرورش کس نماید ارباب روش را گویند امر و نهی نگه دارید و امر و نهی را گویند
ابناء کشش را نگه دارید که ایشان آن اند که نسب آدم بعلم حقایق با ایشان زنده است و منبع
صدق بثبات قدم ایشان همو رحه عالم حقایق ایشان از نزاع القبائل گویند چنانک بلال
از حبش و صهیب از روم و سلمان همه ز پارس و اویس از قرن نیکو گفت آن جوانمرد که گفت

ازین مشتی ریاست جوی رعنا هیچ نگشاید — مسلمانی ز سلمان جوی و درد دین ز بوذردا

قدر شریعت مصطفی ایشان دانستند و حق سنت را ایشان شناختند صفا سر این جنس صدق بقا از
برص خاری که تابد عبهر دین شود اگر بر مطیع تابد مقبول گردد و اگر بر عاصی تابد مغفور گردد
و اگر بر فاسق تابد صاحب ولایت شود چنانکه حکایت بیارند که حاتم طائی و شقیق بلخ
هر دو بسفری بیرون شدند پیری فاسق مطرب بهم راهی ایشان افتاد و در عموم الاوقات
آلات فساد و ساز فسق بکار می داشت صبر و قتی منتظر آن می بود که شقیق او را منع کند
و زجری کند نمی کرد تا آن سفر بآخر رسید در وقت مفارقت آن پیر فاسق ایشان را گفت
چه مردمانی باشید شما که از شما گران تر مردم ندیدم نه یکبار سماع کردید نه دستی باز زدید
حاتم گفت معذور دار که من حاتم ام و او شقیق آن پیر چون نام ایشان شنید بپای ایشان
در افتاد و توبت کرد و بشاگردی ایشان برخاست تا از جمله اولیا گشت پس حاتم شقیق را
گفت رأیت صبر الرجال و صید الرجال ودّ کثیر من اهل الکتاب الآیه من خسرت صفقته
ودّ ان لم تربح لاحد تجارته خرمن سوخته خواهد هر کس را خرمن سوخته جهودان که در ورطهٔ
مذلت و اهانت افتاده اند و غبار نومیدی بر چهرهٔ تاریک ایشان نشسته دوست دارند
مسلمانان را بسان خود دیدن و از عزّ اسلام بمذلت جهودی افتادن لکن تا بر منبر ازل
خطبهٔ سعادت و پیروزی خود بنام که کردند جهودان این میخواهند و رب العالمین می گوید
خواست خواست ماست نه خواست جهودان و مراد مراد ماست نه مراد ایشان وربک یخلق
ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة فمن این للطینة الاختیار والحق مستحقه بنعت العزّ والجلال
و ما للمختار والاختیار و ما للمملوک والملک و ما للعبید والتعزز فی دست المملوک قال الله تعالی

ماکان لهم الخیرة حسین علی را رضی الله عنهما گفتند بوذر می گوید نعمت درویشی بر توانگری اختیار
کرده‌ام و بیماری بر تن درستی برگزیده‌ام حسین گفت رحمت خدای بر ابوذر باد او را
چه جای اختیار است و بنده را خود با اختیار چه کار است پیروز آنکس است که اختیار و مراد
خود فدای اختیار و مراد حق کند موسی را علیه السلام گفتند یا موسی خواهی که همه آن بود
که مراد تو بود مراد خود فدای مراد ازلی ما کن و ارادت خود بهای کن تو بنده و بنده را اختیار
و مراد نیست که بحکم و مراد خود بودن ترک بندگی گفتن است برادران یوسف بحکم مراد
خود بودند مراد ایشان ذل یوسف بود و عز خویش چون نیک نگه کردند ذل خود
دیدند و عز یوسف بنداشتند که چون او را از پدر جدا کردند او را خوار کردند ندانستند که
بر نیامد که خود را دیدند زیر تخت او صف برکشیده و کمر خدمت بر میان بسته چاکر وار و عز
وار می گفتند یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر و روی فی بعض الاخبار عبدی ترید و ارید
ولا یکون الا ما ارید فان رضیت بما ارید کفیتک ما ترید وان لم ترض بما ارید اتعبتک
فیما ترید ثم لا یکون الا ما ارید

قوله تعالی

بلی من اسلم وجهه لله آری در بهشت
هر که روی خویش فرا داد و فرمان الله را منقاد شد وهو محسن و او نیکو کار است
فله اجره او راست مزد او عند ربه نزدیک خداوند او ولا خوف علیهم و نیست فردا بر ایشان
بیمی ولا هم یحزنون و نه هیچ اندوهگن شوند وقالت الیهود و جهودان گفتند لیست النصاری
علی شیء ترسایان بر هیچ چیز نیند وقالت النصاری و ترسایان گفتند لیست الیهود
علی شیء جهودان بر هیچ چیز نیند وهم یتلون الکتاب و ایشان نامه می خوانند کذلک
قال همچنین گفتند الذین لا یعلمون ایشان که نادانان محض اند و بی کتاب اند
مثل قولهم گفتی همچون گفت ایشان فالله یحکم الله داوری برد بینهم یوم القیمة میان
ایشان روز رستاخیز فیما کانوا فیه یختلفون در آنچه ایشان در آن گفت و گوی جدا
جدا می گویند و راه‌ها مختلف می بینند ومن اظلم و کیست بیدادگر تر ممن منع مساجد
الله از آنکه باز دارد از مسجدهای خدا ان یذکر فیها اسمه ایشان را که خواهند که الله در آن

یاذ کنند • وسعی فی خرابها و در ویران کردن آن کوشند • اولئک ایشانند • ماکان لهم ان یدخلوها که هرکز دران مسجد نشوند بس آنکه • الا خائفین مکر با بیم و ترس • لهم فی الدنیا خزی ایشانراست درین جهان رسوائی و ننک • ولهم فی الآخرة عذاب عظیم و ایشانراست در آن جهان عذابی بزرک • ولله المشرق والمغرب و خدایراست بر آمذنکاه آفتاب و فرو شذن کاه آفتاب • فاینما تولوا هر جای که روی دارید • فثم وجه الله وجه الله آنجاست بسوی نماز کزاران • ان الله واسع علیم که الله فراخ تواناست و دانا هـ •

النوبة الثانیة

قوله تعالی بلی من اسلم بلی اقراری است بجواب خطابی که دران جحد بوذ چنانکه رب العالمین کفت حکایت از قول دوزخیان بجواب خطاب عذاب سازان الم یاتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا و نعم جواب استفهامی است که دران جحد نبوذ چنانکه ایشان بجواب خطاب بهشتیان کفتند هل وجدتم ما وعد ربکم حقا قالوا نعم و بلی در اصل بل بوذه است و یا در افزوذند تا با حرف نسق مشکل نشوذ چون جهوذان کفتند در بهشت نشوذ مکر جهوذان و ترسایان کفتند در بهشت نشوذ مکر ترسایان رب العالمین جواب داذ که نه آن و نه این هیچ دو در بهشت نشوند بلی مومنان در شوند انکه صفت مومن در کرفت کفت من اسلم وجهه لله هر که روی خویش فرا داذ و کردار ورد اخویش پاک داشت و آهنک خویش راست کرد مقاتل کفت اسلام بمعنی اخلاص است و وجه بمعنی عمل ای من اخلص عمله آمی کویذ در بهشت انکس شوذ که اخلاص در اعمال بجای آرذ و اخلاص بر سه قسم است اخلاص شهادت در اسلام و اخلاص خدمت در ایمان و اخلاص معرفت در حقیقت و قرآن بهر سه قسم اشارت می کند اخلاص شهادت را کفت الا لله الدین الخالص و اخلاص خدمت را کفت وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین و اخلاص معرفت را کفت انا اخلصناهم بخالصة و در اخلاص اعمال حکایتی بیارند که سفیان عیینه را رفیقی بوذ و باوی برادری کرفته بوذ و آن رفیق را یساری بوذ و نعمتی که درویشانرا بدان نواختی و صدقها داذی و نیز متعبد بوذ از دنیا بیرون شذ مردی بیامذ از شام و دعوی کرد که مرا بنزدیک وی امانتی بوذ قدر

هزار دینار وارثان کفتند ما ندانیم سفیان عیینه آن مرد را کفت که ترا شب نیمه ماه شعبان بچاه زمزم باید شذ و اورا ازان جایکاه برخواندن تا ترا خبر کند که امانت کجا نهاده است که در خبر مصطفی صلوات الله علیه آمذه است که ارواح مومنان و شهیدان و صالحان آن شب در چاه زمزم حاضر آیند آن مرد رفت و اورا از چاه زمزم خواند جواب نیافت بر سفیان باز آمذ کفت خواندم و جواب نشنیذم سفیان کفت آه عدلک والله برالی برهوت مکر اورا بکردانیدند ازین چاه بچاه برهوت اند حضرموت آنجا که ارواح اشقیا هم درین شب مجتمع شوند آن مرد دیکر سال بحضرموت شذ و شب نیمه شعبان اورا ازان چاه برخواند جواب داذ و نشان جای امانت از و در خواست و امانت بوی باز رسیذ سفیان اورا کفته بوذ که بپرس از حال و قصه وی و بما عدل الله به الی ههنا که مع عبادته و صومه و صدقاته فقال بلغ سفیان منی السلم و قل له الریا الریا عدلنی الی ههنا قال فاتیت سفیان و اخبرته فبکا بکاء شدیدا ثم قال ان الله تعالی لا یقبل الا ما کان خالصا لوجهه و کفته اند که اسلام درین آیت بمعنی تفویض است و وجه بمعنی امر ای من فوض امره الی الله معنی آنست که در بهشت انکس شوذ که کار با خدا وندکار کذارد و قال علی بن عیسی من اسلم وجهه لله معناه من سلم جمیع بدنه لطاعة الله فقد یقال لجملة الشیء وجه فجعل اشرف الاعضاء عبارة للجمیع و هو محسن و نیکو دار باید در کردار و کفتار خوذ و زندکانی و روزکار خوذ و چنان داند در حال عبادت و چنان انکارد که در خدای خوذ می نکرذ عمر خطاب رضی الله عنه کفت که جبرئیل علیه السلم برسیذ از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که ما الاحسان احسان چیست رسول صلی الله علیه و سلم جواب داذ که ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک کفت انکه خدایرا پرستی چنانکه کوئی وی را می بینی که اکر وی را نمی بینی وی ترا می بیند این اشارتست بنهایت مقام سالکان و تحقیق این سخن انست که هر رونده را در هر مقام که باشد بدایتی است و وساطتی و نهایتی بدایت آنست که آغاز سفر کند از خود و در روش آیذ و وساطت آنست که بصفت غربا شوذ و غریب وار زندکانی کنذ و نهایت آنست که بکعبه مشاهدت رسذ مصطفی علیه السلم بدین سه رتبت اشارت کرده حالت روش را کفته سیروا سبق المفردون و حالت

غربت را گفت طلب الحق غربة وحالت مشاهده را گفت اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه
یراک آنکه ثمرهٔ اخلاص بنده و ثواب احسان وی پدید کرد گفت فله اجره عند ربه وهو فی الجنة
وبرانر دیگر خود بهشت فرو آورد آن بهشت که مصطفی علیه السلم صفت وی کرده که نور یتلالا
وریحانة تهتز ونهر یطرد وزوجة حسناء جمیلة فی حبرة ونعمة وسلامة فی اقامة ابدا نوری
تابان بانواع ریاحین بویان وجوی روان وجفت جوان وشادی وناز جاودان هرچه
خاطر بنده بگذرد وخواهد در بهشت او راست همان و همچنان عبد الله بن ساعده گفت یا رسول الله
انه یعجبنی الخیل فهل فی الجنة خیل فقال له النبی صلی الله علیه وسلم یا ابن ساعدة ان ادخلک الله الجنة
کان لک فیها فرس من یاقوت احمر یطیر بک حیث شئت من الجنة وعن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم یوما وهو یحدث وفیهم عنده رجل من اهل البادیة ان رجلا من اهل الجنة
استاذن ربه فی الزرع فقال له ربه اولست فیما شئت قال بلی ولکن احب ان ازرع فیقول
الله له ازرع فیبذر حبه فیبادر الطرف نباته واستواؤه واستحصاده ونثره امثال الجبال فیقول
الله عز وجل دونک یا ابن آدم فانه لا یشبعک فقال الاعرابی والله یا رسول الله لا تجد هذا الا
قرشیا او انصاریا فانهم اصحاب الزرع فاما نحن فلسنا باصحاب زرع فضحک رسول الله صلی الله
علیه وسلم وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء آنچه جهودان اند می گویند که ترسایان
بر هیچ چیز نه اند از دین خدا وآنچه ترسایان اند می گویند جهودان بر هیچ نه اند از دین وهم
یتلون الکتاب وایشان از کتاب می دانند یعنی از توریت که ترسایان بر باطل اند که
خدای را زن و فرزند می گویند و ترسایان از انجیل می دانند که جهودان بر هیچ چیز نه اند که بعیسی
بنگروند و مقبله یکدیگر را مخالف اند کذلک قال الذین لا یعلمون این الذین لا یعلمون گبران
اند که نه کتاب اند و نه علم نادان محض یعنی که این گبران می گویند جهودان و ترسایان بر هیچ چیز
نه اند سفیان ثوری چون این آیت برخواندی گفتی صدقوا جمیعا والله مقاتل گفت الذین
لا یعلمون مشرکان عرب اند که پیغامبر را همان گفتند که جهودان و ترسایان یکدیگر را گفتند
و گفته اند که جهودان و ترسایان که درین آیت مذکورند جهودان مدینه اند و ترسایان نجران
که پیش مصطفی علیه السلم در مناظره آمدند و یکدیگر را این گفتند فالله یحکم بینهم فیما کانوا فیه

تختلفون داوری کند و کار برگزارد میان ایشان روز رستاخیز و با ایشان نماید که بهشتی کدام
است و دوزخی کدام فرقهٔ حق کدام اند و مال و مرجع ایشان چیست و فرقهٔ ضلالت کدام
اند و حاصل و فیصل ایشان چیست ومن اظلم ممن منع مساجد الله سبب نزول این آیت آن
بود که طیطوس بن اسبیسیانوس الرومی بجنگ بنی اسرائیل شد و مهتران و جنگیان ایشان را
بکشت و کهتران را بردگی براند و بیت المقدس را خراب کرد و مسجد در دست گرفت و در آن
پلیدیها و مردارها بیفکند رب العالمین گفت کیست کافرتر و شوخ تر از آن کس که این کار کند
بندگان خدای را از مسجد باز دارد و نگذارد که در آن شوند و خدای را پرستند و وی را یاد کنند
و کار که کند و قصد که دارد در تخریب مسجد دارد و بآن کوشد قتاده و سدی گفتند این کس
بختنصر بود که ترسایان روم با وی برخاستند و بجنگ جهودان شدند و بیت المقدس را
خراب کردند تا بروزگار امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بیت المقدس خراب بود تا آنکه مسلمانان
دیگر باره بنا نهادند و مسجد باز کردند اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین از آن پس
که مسلمانان آن را عمارت کنند ترسایان روم را نیست که در آن مسجد شوند مگر بدستوری مسلمانان
دل ایشان پر از بیم مسلمانان و ترس از هلاک جان اکنون از ترسایان کسی در آن نشود الا
بعهد و امان یا بس بدزدی و متنکروار چنانکه ورا ندانند که اگر بدانند او را بکشند لهم فی
الدنیا خزی ترسایان راست درین جهان رسوائی و خواری و ننگ اگر ذمی بود جزیت و اگر
حربی بود قتل و در آن جهان عذاب عظیم جاودان در آتش مقاتل و کلبی گفتند لهم فی الدنیا
خزی فتح قسطنطینیه و عموریه و رومیه است حصارها و نشستگاه ایشان که در فتح
آن استیصال ایشانست و تبتر نظام دولت ایشان مصطفی علیه السلم گفت الملحمة العظمی
وفتح قسطنطینیه وخروج الدجال فی سبعة اشهر سدی گفت خزی ایشان در دنیا آنست
که مهدی بیرون آید و قسطنطینیه بگشاید و جای ایشان خراب کند و قومی را بکشد و
قومی را بردگی برد و مهدی آنست که مصطفی علیه السلم گفت لو لم یبق من الدنیا الا یوم
لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث فیه رجلا منی او من اهل بیتی یواطئ اسمه اسمی واسم ابیه اسم
ابی یملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا عطا وعبد الرحمن بن زید گفتند

این آیت بشأن مشرکان مکه آمد و بمساجد الله مسجد حرام می‌خواهد مشرکان مصطفی را علیه السلم از حج
و عبادت در آن مسجد باز می‌داشتند و مسجد را چون متعبد از آن باز داشتند و در آن ذکر الله نرود
خراب کویند باین معنی کفت و سعی فی خرابها پس چون مکه کشاده شد و کافران مقهور رب العالمین
کفت ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین کافران نیست که در آن شوند از ترس مسلمانان
و بیم قتل و مصطفی علیه السلم روز فتح منادی را فرمود تا ندا کرد که الا لا یحجن بعد هذا العام مشرک
و لا یطوفن بالبیت عریان ولله المشرق والمغرب ابن عباس کفت جماعتی از یاران رسول
صلی الله علیه و سلم بسفری بودند و میغ بر آمد و قبله بر ایشان مشتبه شد هر کسی باجتهاد روی بجانبی
فرا داد و نماز کرد پس چون میغ باز شد بدانستند که هیچ روی بقبله نداشتند پیش رسول خدا
آمدند و قصه باز کفتند در حال این آیت آمد و این پیش از آن بود که آیت تحویل قبله با کعبه آمد
و پس از آنک آیت تحویل آمد این منسوخ شد عکرمه کفت این آیت خود تحویل قبله است می‌کوید
هر جای که روی فرا دهید نماز را در سفر و در حضر روی بدان جانب دهید که الله شما را بدان
کردانید یعنی کعبه فثم وجه الله الذی وجهکم الیه ابن عمر کفت این آیت در نماز تطوع
آمده است در سفر یصلی المصلی حیث ما توجهت به راحلته و کفته‌اند این جواب عیب‌کویان
است قبله حق را و طعنه کویان در مسلمانان در کردانیدن روی از قبلهٔ شامی بقبلهٔ تهامی
که رسول خدا صلوات الله علیه و مسلمانان چون در مدینه آمدند شانزده ماه نماز بر بیت المقدس
می‌کردند بسوی شام و کعبه از پس پشت و رسول خدا صلوات الله در دل می‌داشت آرزو
آنکه روی بکعبه داشتی قبلهٔ ابرهیم چون رب العالمین پس از شانزده ماه روی وی بکعبه کردانید
بر جهودان سخت آمد و بزرک سخنان در کرفتند فراوان از اعتراض و انکار و طعن در رسول خدا
و در اسلام و مؤمنان آنکه که نماز بیت المقدس می‌کردند روی بمغرب داشتند و پشت بمشرق
چون روی بکعبه کردانیدند روی بمشرق کردند و پشت بمغرب ایشان کفتند اکر استقبال
مغرب حق بود استدبار آن باطل است و اکر استقبال مشرق حق است استدبار آن باطل
رب العالمین از آن جوابها که داد یکی اینست که ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله
و تمامی جواب ایشان آنست که کفت و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها و شرح بجای خویش کفته

و وجه درین آیت بمعنی جهت است و جهت قبله است و تخصیص را اضافت بخود کرد چنانکه کفت
بیت الله و ناقة الله ان الله واسع علیم قیل واسع الشریعة و قیل واسع المغفرة و واسع العطا
واسع الشریعة فراخ شریعت است دین وی آسان و راه بوی روشن و نزدیک چنانکه مصطفی
علیه السلم کفت بعثت بالحنیفیة السهلة السمحة واسع المغفرة فراخ آمرزش است و فراخ بخشایش
لقوله تعالی و رحمتی وسعت کل شیء و قال صلی الله علیه و سلم حکایة عن الله عز و جل لو اتیتنی
بقراب الارض ذنوبا اتیتک بقراب الارض مغفرة و لا ابالی واسع العطا فراخ بخشایش
است و فراخ نعمت قال الله تعالی و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و قیل واسع ای فضله لسع کلهم
و نعمته تشملکم علیم باعمالکم و نیاتکم حیث ما صلیتم و دعوتم قال بعض السلف دخلت
دیر اخفاء وقت الصلوة فقلت لبعض من فی الدیر من النصاری دلنی علی بقعة طاهرة اصلی
فیها فقال لی طهر قلبک عما سواه و قف حیث شئت قال فخجلت منه

النوبة الثالثة قوله تعالی بلی من اسلم
وجهه لله و هو محسن کار کار مخلصانست و دولت دولت صادقان و سیرت سیرت پاکان
و نقد آن نقد که در دست راجع ایشان امروز بر بساط خدمت با نور معرفت فردا بر بساط صحبت
با سرور وصلت انا اخلصناهم بخالصة می‌کوید پاکشان کردانیم و از کورهٔ امتحان خالص
بیرون آریم تا حضرت را بشایند که حضرت پاک جز پاکان را بخود راه ندهد ان الله تعالی
طیب لا یقبل الا الطیب در حضرت پاک جز کفت پاک و عمل پاک بکار نیاید آنکه از آن عمل
چنان پاک باید شد که نه در دنیا بازجوی آن نه در عقبی تا لاجرم فردا پاک رسی بقوله تعالی و ان
له عندنا لزلفی و حسن مآب سر این سخن آنست که بوبکر دقاق کفت نقصان کل مخلص فی اخلاصه
رؤیة اخلاصه فاذا اراد الله ان یخلص اخلاصه سقط عن اخلاصه رؤیته لاخلاصه فیکون مخلصا
لا مخلصا می‌کوید که اخلاص تو آنکه خالص شد که از دیدن تو پاک باشد و بدانی که آن
اخلاص نه در دست تو است و نه بقوت و داشت تو است بلک سری است ربانی و نهادی است
سبحانی کس را بدان اطلاع نه و غیری را بدان راه نه احدیت می‌کوید سر من استودعه
قلب من احببت من عبادی کفت بنده را بر کزینیم و بدوستی خودش بر بسندیم آنکه در سویداء

دلش آن ودیعت خود بنهد نه شیطان بدان راه برد تا تباه کند نه هوا، نفس آنرا بیند تا بکرداند
نه فرشته بآن رسد تا بنویسد. جنید ازینجا گفت الاخلاص سرّ بین الله وبین العبد لا یعلمه
ملک فیکتبه ولا شیطان فیفسده ولا هوی فیمیله. ذو النّون مصری گفت کسی که این ودیعت
بنزدیک وی نهاده اند نشان وی آنست که مدح کسان وذمّ ایشان پیش وی بیک نرخ باشد آفرین
ونفرین ایشان یکرنگ بیند نه ازان شاد شود نه ازین فراهم آید چنانکه مصطفی علیه السّلم
شب قرب وکرامت همه آفرینش منشور سلطنت او می خواندند واو بگوشهٔ چشم بهیچ ننگرست
وی گفت شما که مقرّبان حضرت اید می گویید السّلام علی النّبیّ الصّالح الّذی هو خیر من فی السّماء
والارض وما منظر ایم تا ما را بآستانهٔ جفاء بوجهل باز فرستند تا گوید ای ساحر ای کذّاب
تا چنانکه خیر من فی السّماء خود را برسنگ نقد زنیم در ساحر وکذّاب نیز برزنیم اگر هر دو ما را
بیک نرخ نباشد پس این کلاه دعوی از سر فرو نهیم

لو که در بند صفاتی عاشق خویشی هنوز کی بر تو عزّ منبر خوشتر است از ذلّ دار

این چنین کس را مخلص گویند نه مخلَص چنانکه بوبکر دقاق گفت فیکون مخلِصًا لا مخلَصًا المخلِص
در دریاء مخطره غرق است هنگام جای ربای عجب وراست وی در امنه دریا می برد و می سپرد
تا خود بساحل امن چون رسد وکی رسد ازینجاست که بزرگان سلف گفتند والمخلِصون علی
خطرٍ عظیم ومخلَص آنست که بساحت امن رسید رب العالمین موسی را بهر دو حالت نشان
کرد گفت انه کان مخلِصًا وکان رسولًا نبیًّا میم مخلِصًا بکسر لام ومیم مخلَصًا بفتح لام خوانده اند
اگر بکسر خوانی بدایت کار اوست واگر بفتح خوانی نهایت کار اوست مخلِص آنگاه بود که کار
نبوّت وی در پیوست ونواخت الهیّت بوی روی نهاد ومخلَص آنگاه شد که کار نبوّت وی
بالا گرفت وبحضرت عزّت گستاخ شد این خود حال کسی است که از اوّل او را روش بود
وازپس کشش حق رسد وشتان بینه وبین نبیّنا محمّد صلی الله علیه وسلّم چند که فرق است میان
موسی ومیان مصطفی علیه السّلم که پیش از دور گل آدم بکمند کشش حق معتصم گشت چنانکه گفت
کنت نبیًّا وآدم مجبولٌ فی طینته. شبلی ازینجا گفت در قیامت هر کسی را خصمی خواهد بود وخصم
آدم منم که بر راه من عقبه کرد تا در گل او روی بماندم. شیخ الاسلام انصاری رحمه الله ازینجا گفت

دانی که محقّق که بحق رسد چون سیل ربوبیّت در رسد وگرد بشریّت برخیزد حقیقت بیفزاید
بها نه بکاهد نه کالبد ماند نه دل جان ماند نه صافی رسته از آب وگل نه نور در خاک آمیخته نه خاک
در نور خاک با خاک شود ونور با نور زبان در سر ذکر شد وذکر در سر مذکور دل در سر مهر شد
ومهر در سر نور جان در سر عیان شد وعیان از بیان دور اگر ترا این روز آرزوست از خود
برون آی چنانکه مار از پوست بترک خود بگوی که نسبت با خود نه نکوست همانست که آن جوانمرد گفت

نیست عشق لایزالی را در آن دل هیچ کار کو هنوز اندر صفات خویش ماندست استوار
هیچ کس را نامدست از دوستان در راه عشق بی زوال ملک صورت ملک معنی در کنار

ومن منع مساجد الله الآیه از روی اشارت می گوید کیست ستمکارتر از آنکس که وطن عبادت
بشهوت خراب کند کیست ستمکارتر از آنکس که وطن معرفت بعلاقت خراب کند کیست ستمکارتر
از آنکس که وطن مشاهدت بملاحظت اغیار خراب کند وطن عبادت نفس زاهد انست وطن معرفت
دل عارفانست وطن مشاهدت سرّ دوستانست او که نفس خویش از شهوات بازداشت وطن
عبادت او آبادانست ونامش در جریدهٔ زاهدانست چنانکه مالک دینار رحمه الله مکث بالبصرة
اربعین سنة فلم یصحّ له ان یاکل من تمر البصرة ولا من رطبها حتّی مات ولم یذقه فقیل له فی ذلک
فقال صاحب الشّهوة محجوبٌ عن ربّه وآنکس که دل خویش از علاقه پاک داشت وطن معرفت او
آبادانست وخود در زمرهٔ عارفان چنانکه ابرهیم ادهم رحمه الله یحکی عن بعضهم قال کنت مع ابرهیم
بن ادهم فی السّفر وقد اصابنا الجوع فاخرج جزرات کانت معه بعدما نزلنا فی مسجد وقال لی خذ وارفع
هذه الجزرات وجئنا بشیءٍ ناکله فقد مسّنا الجوع قال فخرجت فاستقبلنی انسان بین یدیه بغلة موقرة
وکان یقول الّذی اطلبه اشقی یقال له ابرهیم بن ادهم قلت ایش ترید منه قال انا غلام ابیه
وهذه الاشیاء له قال فدللته علیه قال فدخل المسجد واکبّ علی راسه ویدیه ویقبّلهما فقال له ابرهیم
من انت قال غلام ابیک وقد مات ابوک ومعی اربعون الف دینار میراثا لک عنی ابیک وانا عبدک
فمنی بما شئت فقال ابرهیم ان کنت صادقا فانت حرّ لوجه الله والّذی معک کلّه وهبته لک
انصرف عنّی فلمّا خرج قال یا ربّ کلّمتک فی رغیف فصببت علیّ الدّنیا صبّا فوحقّک لئن
امتّنی من الجوع لم اتعرّض بعده لطلب شیءٍ وآنکس که سرّ خویش از ملاحظت اغیار پاک داشت

وطن مشاهدهٔ او آباذانست و او خوذ از جملهٔ دوستانست چنانکه بایزید بسطامی قدس الله
روحه که چشم همّت از اغیار دیکبار در دوخت و کوش کوشش بیاکند و زبان زیان در کام ناکامی
کشید در حمت نفس امّاره از میان برداشت و خوذ را در منجنیق فکرت نهاذ و به همه وادیها در انداخت
و باتش غیرت تن را در همه بوتها بکداخت و اسب طلب در فضای بی صحرائی بتاخت و بزبان تفرید کفت

اذا ما تمنّی الناس روحًا وراحة ۔ تمنّیت ان القاک یا عزّ خالیا

آخر

هر کسی محراب دارد هر سوئی ۔ باز محراب سنائی کوی تو

کفت چون این دعوی از نهاد من بر امد احدیّت عزّ از خم غیرت چشانید و سؤال هیبت کرد تا با من
نماید که از کونهٔ امتحان خوذ بیرون آمدم کفت لمن الملک کفتم ترا ای بار خذا کفت لمن الحکم
کفتم ترا خذاوندا کفت لمن الاختیار کفتم ترا خذایا کفت اضعف منی و نیاز منی بدیذ و خوذ دانا بوذ
و مطّلع که صفات من در صفات وی برسید کفت یا بایزید اکنون که بی همه کشتی با همه و چون
بی زبان و بی روان کشتی هم با زبان و هم با روانی

ما الحجز این زبان زبانی دکرست ۔ جز دوزخ و فردوس مکانی دکرست
آزاذ نسب زنده بجانی دکرست ۔ وان کوهر پاک از کانی دکرست

کفت آنکه مرا زبانی داذ از لطف صمدانی و دلی داذ از نور ربّانی و چشمی از صنع یزدانی تا اکر کویم
بمدد او کویم بقوّت او و بویم بضیاء او و بینم بقدرت او کیم در مجلس انس او نشینم کنت له سمعًا
یسمع بی و بصرًا یبصر بی چون که بذان مقام رسیدم زبانم زبان توحید و روانم روان تجرید
نه از خوذ می کویم تا بخوذ بر نیایم کوینده بحقیقت اوست و من در میانه ترجمانم اینست که الحق
کفت وما رمیت اذ رمیت ولکنّ الله رمی نه تو انداختی آنکه می انداختی و یدا یبطش بی
اینست کر بشناختی

بیرون ز همه کون مکان دل ماست ۔ و ز خلق جهان بیک قدم منزل ماست
و محنت همه در نهاذ آب و کل ماست ۔ بیش از آب و کل جبوذ آن حاصل ماست

قوله تعالی

وقالوا اتّخذ الله ولدًا
کفتند که الله فرزندی کرفت ۔ سبحانه پاکی و بی عیبی ویرا ۔ بل له ما فی السموات
وما فی الارض نیست فرزند بلکه وی است و بنده هر چه در آسمانها کس است و چیز ۔ کلٌّ له

قانتون همه ویرا پرستکاراند و به بندکی مقرّ ۔ بدیع السموات والارض نوکار است و نو ساز
و نو آورندهٔ آسمان و زمین را نیست ۔ واذا قضی امرًا و چون کاری خواهد کرد ۔ فانّما
یقول له کن فیکون آن بوذ که کوید باش تا می بوذ ۔ وقال الّذین لا یعلمون و کفتند ایشان
که خذای را نمی دانند ۔ لولا یکلّمنا الله چرا خدا با ما سخن نمی کوید ۔ او تأتینا آیة یا بر ما
بزبان پیغامی نمی آید ۔ کذلک همچنین کفتند ۔ الّذین من قبلهم ایشان که نادانان پیشین
بوذند ۔ مثل قولهم کفتی همچون کفت ایشان ۔ تشابهت قلوبهم دلها بدلها مانیست با کفت
بکفتها نیست ۔ قد بیّنّا الآیات پیدا کردیم نشانها خویش روشن فرستاذیم سخنان خویش ۔
لقوم یوقنون قومی را که بی کمانان اند ۔ انّا ارسلناک ما ترا فرستاذیم ۔ بالحق بسزا و ارزی
و راستی ۔ بشیرًا و نذیرًا شاذکننده و بیم نماینده ۔ ولا تسئل عن اصحاب الجحیم و مپرس از حال
دوزخیان از سختی و زاری و رسوائی ۔ ولن ترضی عنک الیهود و خشنوذ نکردند از تو جهودان
ولا النصاری و نه ترسایان ۔ حتّی تتّبع ملّتهم تا آنکاه که پس کیش ایشان شوی ۔ قل کوی
انّ هدی الله هو الهدی راهنمونی الله راه نمونی آنست ۔ ولئن اتّبعت اهواءهم و اکر
بخوش آمذ ایشان پی برکیری و بر پسند ایشان ۔ بعد الّذی جاءک من العلم پس از این دانش
و پیغام که از خدا آمذ بتو ۔ ما لک من الله نیست ترا از خذا پس آن ۔ من ولیّ ولا نصیر نه دوستی
و نه یاری دهنده ۔ الّذین آتیناهم الکتاب ایشان که نامه داذیم ایشانرا ۔ یتلونه حقّ
تلاوته می برند بآن پی بردن بسزا ۔ اولئک یؤمنون به ایشان اند که کرویده اند بنامه
ومن یکفر به و هر که کافر کردذ بآن ۔ فاولئک هم الخاسرون ایشان اند که زیان کاران اند
و نومیذان ۔ یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب ۔ اذکروا نعمتی یاذ کنید و یاذ آرید نعمت من
الّتی انعمت علیکم آن نیکوکاری و نواخت من که بر شما کردم ۔ وانّی فضّلتکم علی العالمین و شما را
افزونی داذم و بهتری بر جهانیان روزکار شما ۔ واتّقوا یومًا و بپرهیزید از بذ روزی ۔ لا تجزی
نفس عن نفس شیئًا که بسنده نبوذ و بکار نیاید کس کسی را ۔ ولا یقبل منها عدل و از وی باز
خرید نه بذیرند ۔ ولا تنفعها شفاعة و بکار نیاید ویرا که کسی آید و ویرا خواهش کری کند
ولا هم ینصرون و نه ایشانرا کسی فریاذ رسد یا یاری دهد ۔ ه

النوبة الثانية قوله تعالى وقالوا
اتخذ الله ولدا جهودان مدینه را می خواهد که گفتند عزیر ابن الله وترسایان نجران که گفتند
المسیح ابن الله ومشرکان عرب که گفتند الملایکة بنات الله جائی دیگر گفت تکاد السموات
ینفطرن منه نزدیک باشد که آسمانها بشکافد و پاره پاره هم افتد که ایشان خدای را فرزند
گفتند و فریشتگان را فرزند وی خوانند آنگه که ایشان را جواب ها داد و گفت فاستفتهم
الربک البنات ولهم البنون پرس ازیشان که فریشتگان ما را دختران می گویند خداوند را
دختران می پسندید و خود را پسر ان الکم الذکر وله الانثی شما خود را پسر نهید و او را دختر
تلک اذا قسمة ضیزی اینت قسمتی کژ ستمکارانه جائی دیگر گفت ما لکم کیف تحکمون چه رسید
شما را چیست این حکم که می کنید افاصفیکم ربکم بالبنین واتخذ من الملایکة اناثا وجعلوا
لله البنات سبحانه ولهم ما یشتهون وجعلوا الملایکة الذین هم عباد الرحمن اناثا وهم
حکایت از جهودان و ترسایان گفت وقالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری
المسیح ابن الله رب العالمین ایشان را جواب داد گفت ذلک قولهم بافواههم این چیزی است
که بزبان می گویند یعنی که در انجه می گویند هیچ علم نیست ایشان را و هیچ اصل ندارد که الله
ازان پاک است و منزه مصطفی علیه السلم گفت حکایت از خداوند جل جلاله نشر و تقدیر
خویش را کذبنی ابن آدم ولم یکن له ذلک وشتمنی ولم یکن له ذلک فاما تکذیبه ایای فقوله
لن یعیدنی کما بدانی ولیس اول الخلق باهون علی من اعادته واما شتمه ایای فقوله
اتخذ الله ولدا وانا الاحد الصمد لم الد ولم اولد ولم یکن لی کفوا احد چون کافران
او را فرزند گفتند تنزیه خود بخلق باز نگذاشت گفت سبحانه پاکی و بی عیبی او را بر انجا نیست
که ایشان می گویند له ما فی السموات والارض هر چه در آسمانها و زمینها کس است و چیز همه
ملک و ملک اوست همه بنده و رهی اوست کل له قانتون مطیعون مقرون بالعبودیة
داعون همه او را پرستگارند و فرمان بردار به بندگی وی مقر و همه او را خوانند و خواهند
کل له قانتون هر چند که لفظ عام است بمعنی خاص است که مراد با ین عزیر است و مسیح
وملایکه و مومنان از اهل طاعت و اگر بر عموم خلق نهی روا است دوست و دشمن آشنا و بیگانه

بآن معنی که سایه هر شخصی خدای را سجود می کند و ذلک فی قوله یتفیؤا ظلاله عن الیمین والشمائل
سجدا لله یا پس بقیامت باشد چنانکه رب العزة گفت وعنت الوجوه للحی القیوم فقها این
آیت دلیل کردند که ملک و ولادت هر دو بهم جمع نشوند کسی که بنده را بخرد چون بخرید بروی
آزاد گشت انهمی آنکه رب العالمین با ثبوت ملک نفی ولادت کرد از خود جل جلاله وظهر هو
بین لمن تامله بدیع السموات والارض می گوید نو آورنده آسمانها و زمینها الله است بی قالبی
و بی مثالی و بی عیاری از پیش و بدعت ازینجا گرفته اند هر سخنی یا کردی که نوا نهد در دین و از
پیش در نگفته باشند و نکرده آنرا بدعت گویند و گوینده و نهنده آن مبتدع پس بدعت بر دو
قسم است چنانکه شافعی رضی الله عنه بدعتی پسندیده و بدعتی نکوهیده اما آنچ پسندیده
است آنست که عمر خطاب گفت قیام رمضان را و افروختن قندیلها را در مسجد انها لبدعة حسنة
و مصنفات علما و ادبا و کلمات مذکران و ترتیب واعظان و ساختن مینهای مؤذنان و
رباط و خانقاه صوفیان بدان ملحق است که این همه از ابواب بر است و یقول الله تعالی
وتعاونوا علی البر والتقوی اما بدعت نکوهیده آنست که در ذات و صفات خدای
عز و جل سخن گوئی از فضول متکلمان و دقایق فلاسفه و منجمان و آن گوئی که کس نگفت
از صحابه و تابعین و سلف صالحین نه کتاب و سنت بدان ناطق است نه سیرت سلف از اقوال
عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت ان احسن الحدیث کتاب الله واحسن الهدی هدی محمد
وشر الامور محدثاتها وکل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة وقال ابن عباس رضی الله عنه علیکم
بالاستقامة اتبعوا ولا تبتدعوا وعن مکحول قال قال علی رضی الله عنه ما الاحداث
یا رسول الله فقال کل شیء یخالف القران ویخالف سنتی اذا عملوا بالرای فی الدین ولیس
الرای فی الدین انما الدین امر الرب تعالی ونهیه وهلک المحدثون فی دین الله وقال
النبی علیه السلم تعمل هذه الامة برهة بکتاب الله ثم تعمل بسنة رسول الله ثم تعمل برهة بعد
ذلک بالرای فاذا عملوا بالرای فقد ضلوا وقال ابو جعفر الترمذی رایت النبی صلی الله علیه
وسلم فیما یری النائم وانا بمدینة الرسول علیه السلم فی مسجده فقلت یا رسول الله ما تقول فی رای ابی حنیفة
فقال لا ولا حرف قلت ما تقول فی رای مالک فقال اکتب عنه ما وافق حدیثی او سنتی قلت ما تقول

فی رای الشافعی نطاطا راسه شبه الغضبان وقال اما انه لیس برایی ولکنه اتباع سنتی اور
علی من خالف سنتی قوله تعالی واذا قضی امرًا ای قدره واراد خلقه وچون چیزی خواهد
که آفریند یا خواستی خواهد که گزارد یا مرادی خواهد که بیش برد تحاطبه بکن ثم یکونه بقدرته
فیکون علی ما اراد آنرا گوید که باش تا می بود چنانکه خواهد قال الزجاج یقول له وان
لم یکن حاضرًا لکن لان ما هو معلوم عنده بمنزلة الحاضر روی فی بعض الاخبار ان الحق جل
جلاله یقول انی جواد ماجد عطائی کلام وعذابی کلام واذا اردت امرًا فانما اقول له
کن فیکون گفته اند که معنی قضی در قرآن برده وجه است بمعنی وصیت چنانک وقضی
ربک الا تعبدوا الا ایاه وبمعنی اخبار چنانکه گفت وقضینا الی بنی اسرائیل وبمعنی فراغ
چنانکه گفت فاذا قضیتم مناسککم فاذا قضیت الصلوة وبمعنی فعل چنانکه فاقض ما انت قاض
وبمعنی وجوب چنانکه وقضی الامر ای وجب العذاب جائی دیگر گفت قضی الامر الذی
فیه تستفتیان وبمعنی کتابت چنانکه گفت وکان امرًا مقضیًا ای مکتوبًا فی اللوح المحفوظ
وبمعنی اتمام چنانکه گفت فلما قضی موسی الاجل ای اتمه وبمعنی فصل چنانکه گفت وقضی بینهم
بالحق وبمعنی خلق چنانکه گفت فقضیهن سبع سموات فی یومین وبمعنی احکام و اتقان
فعل چنانکه گفت فاذا قضی امرًا فانما یقول له کن فیکون وقال الذین لا یعلمون
مشرکان عرب گفتند ایشان که خدا را نمی دانند واز رسیدن بروی نمی ترسند که ما ایمان
نیاریم و محمد را استوار نگیریم تا آنکه که الله با ما سخن گوید بخودی خود وازوی بشنویم که محمد پیغامبر
است آنکه بوی ایمان آریم جائی دیگر گفت حکایت هم از ایشان وقال الذین لا یرجون
لقاءنا لولا انزل علینا الملائکة او نری ربنا ونیز آیات خواستند واقتراح کردند و گفتند او
تأتینا آیة یا بس نشانی روشن باید که بما رسد وبر صدق ونبوت تو دلالت کند وشرح این
آیات که خواستند واقتراح که کردند در سورة بنی اسرائیل است آنجا که گفت وقالوا لن نؤمن
لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا الی آخر الآیات الاربع کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم کافران
پیش وجهودان همچنین سؤال تعنت کردند از پیغامبران ومسئله محال کردند تا بان کافر شدند
تشابهت قلوبهم دل بدل مانست بکفر وقسوت ما گفت بگفت مانست بسؤال تعنت واقتراح

محال قد بینا الآیات لقوم یوقنون هر که بر پی حق است وجوینده روشنائی کمان وی را
قرآن بس است بروشنائی وراهنمونی قال الواسطی فی هذه الآیة قد کلمتکم حیث انزلت
علیکم خطابی وایة آیة اشرف من محمد صلی الله علیه وسلم وقد اظهرت لکم ذلک قوله انا ارسلناک
بالحق ای لم نرسلک عبثا بل ارسلناک بالحق می گوید نه بازی گری بود این فرستادن ما ترا
یا محمد بلکه کاری را بود که حق است وبودنی این همچنانست که جائی دیگر گفت وما خلقنا
السماء والارض وما بینهما لاعبین ما خلقناهما الا بالحق جائی دیگر گفت ایحسب الانسان ان
یترک سدی افحسبتم انما خلقناکم عبثا احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون
این همه از یک بابست وسیاق آن بر یک معنی وگفته اند انا ارسلناک بالحق ای مع الحق والحق
هو القرآن کقوله بل کذبوا بالحق لما جاءهم وقیل هو دین الاسلام کقوله وقل جاء الحق وزهق
الباطل وقیل معناه الصدق کقوله ویستنبئونک احق هو معنی آنست که ترا با قرآن وبا
دین اسلام وبراستی فرستادیم بشیرًا ونذیرًا ای بشیرًا بالجنة لمن اطاع الله ونذیرًا بالنار
لمن عصاه اشنایان ودوستانرا بشارت می دهد ببهشت جاوید ونعیم باقی وکافران وبیگانرا
بیم می نماید بآتش سوزان وعقوبت جاودان ولا تسأل عن اصحاب الجحیم قراءة نافع ویعقوب
می گوید مپرس از حال دوزخیان از سختی وزاری ایشان واین آن بود که رسول خدا صلوات
الله علیه روزی گفت لیت شعری ما صنع ابوای ای کاشکی بدانستمی که حال پدر ومادرم
چیست رب العالمین او را گفت لا تسأل عن اصحاب الجحیم مپرس از حال ایشان که ایشان
دوزخیان اند در خبرست که آن شب که سید را بمعراج بردند زنی را دید از زانیه
شوهرئی دام در هیئه که در دنیا جی بمعصیت مشغول نبودی در فردوس اعلی بنام آن زن
درجات دید گفت خداوندا چه خدمت باین جایگه رسید گفت روزی سگی را دید تشنه
بکنار چاهی بیفتاده وچاه را نه دلو بود ونه رسن موزه خویش از پای بکند وچادر در آن
واب برکشید وآن سگ را سیراب کرد ما آن حال بروی بکردانیدیم وبنام وی چه علیین
درجات برآراستیم رسول علیه السلام بازگشت وبر کناره دوزخ گذر کرد نالهٔ زار شنید که همی
گفت یا محمد ادرکنی ای محمد زینهار مرا دریاب رسول علیه السلام نزدیک تر شد مادر را دید بستان

ترسکد

کر زند

در دوزخ او بچه سید را شفقت فرزندی در دل بجنبید خواست تا بگوید زنی با آن فضیحت و فاحشه
ظاهر یک شربت آب بسگی داد گناهانش عفو کردی چه بود که مادر مرا در کار من کنی و شفاعت
جبرئیل علیه السلم گفت یا سید نه جای سخن است این درد بدل همی دار و هیچ مگوی ولا تسال
عن اصحاب الجحیم و اگر بضمتین خوانی بر قراءة باقی معنی آنست که ترا نخواهند پرسید فردا از
ناگرویدگان که آتش را آفریده اند و سبب آن بود که رسول خدا گفت صلوات الله علیه لو
انزل الله باسه بالیهود لامنوا اگر خدای عز و جل جهودان را عذاب فرستادی ایشان
ایمان آوردندی رب العزة گفت که ایشان را از بهر آتش آفریدیم و فردا ترا نپرسم که ایشان
چرا ایمان نیاوردند و چرا گناه کردند و نظایر این در قرآن فراوانست لیس علیک هداهم
ان علیک الا البلاغ ما علی الرسول الا البلاغ وما علیک الا یزکی فانما علیه ما حمل و علیکم ما
حملتم ولن ترضی عنک الیهود این آیت پس از آن آمد که قبله با کعبه کردانیدند که جهودان
پیش از آن امید می داشتند که رسول علیه السلم بدین ایشان باز گردد و همچنین ترسایان امید
می داشتند پس چون قبله بگردانیدند یکبارگی نومید شدند و سخت آمد ایشان از تحویل قبله
رب العالمین این آیت فرستاد که ایشان هرگز از تو خشنود نباشند از آن پس که قبله بگردانیدیم
مگر که تو پس کیش ایشان شوی و نماز بقبله ایشان کنی اشتقاق ملت از املال است یقال
امللت الکتاب و امللته و کیش و ملت و دین دو نام اند که راه پرستیدن الله و شریعت پاک
را این هر دو نام باز خوانند و فرق آنست که ملت بر آن افتد که از بنده بحق شود چون کتاب
بذیرفتن و پیغام نیوشیدن و خدای را عز و جل پرستیدن و فرمان بردن انکه گفت قل
ان هدی الله هو الهدی یعنی اگر ایشان کیش خود ستایند و شما را بآن خوانند یا در دین شما
طعن کنند و شما را از آن باز خوانند تو که رسولی گوی ان هدی الله هو الهدی راه راست
آنست که الله شما را بدان خواند و راهنمونی راهنمونی وی است ولئن اتبعت اهواءهم
هوا نتیجه شهوت است و داعی ضلالت از اینجاست که رب العزة هوا را با کفر یاد باز خواند
فقال افرایت من اتخذ الهه هواه و مصطفی علیه السلم گفت ما تحت ظل السماء اله یعبد من دون
الله ابغض الی الله من هوی و سمی بذلک لانه یهوی بصاحبه فی الدنیا الی کل داهیة و فی

الآخرة

الآخرة الی الهاویة و در قرآن فراوانست که رب العالمین بندگان را از اتباع هوی باز زد
و تحذیر کرد فقال تعالی ولا تتبع اهواء الذین لا یعلمون قل لا اتبع اهواءکم قد ضللت اذا
ولا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله و مصطفی علیه السلم
گفت جانبوا الاهواء کلها فان اولها و آخرها باطل اجتنبوا اهل الاهواء فان لهم عرة
کعرة الجرب مردی گفت ابن عباس را که من بر هواء شماام که اهل بیت اید ابن عباس جواب داد
که هواها همه در آتش است آن مرد گفت من از شیعت شماام ابن عباس گفت الله ما را مسلمان
نام نهاد و هر نامی که نه اسلام است نه از ماست و نه از دین ما انکه گفت الله ربنا و الاسلام دیننا
و القرآن امامنا و محمد صلی الله علیه و سلم نبینا و الکعبة قبلتنا فمن کان علی غیر هذا فلیس منا
ولئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک من العلم می گوید اگر تو بر پسند ایشان و خوش آمد ایشان
بی برگی پس از آنکه پیغام و دانش بتو آمد که دین اسلام حق است و ایشان بر ضلالت اند
ترا بر الله یاری دهنده نیست و نه از وی رهاننده الذین آتیناهم الکتاب گفته اند که عبد الله
سلام است و مومنان اهل کتاب بر خصوص و گفته اند که جمله مومنان خواهد بر عموم اصحاب
رسول صلی الله علیه و سلم و غیر ایشان و حق تلاوت آنست که تغییر و تبدیل نیارند و حلال آن
حلال دانند و حرام آن حرام دانند و محکم و متشابه آن بجای خویش بشناسند و بآن ایمان
آرند عمر خطاب رضی الله عنه گفت حق تلاوة آنست که چون کتاب خدا خواند بصفت بهشت
رسد از خدای بهشت خواهد و چون صفت دوزخ خواند از خدای عز و جل زینهار خواهد
اولئک یومنون به می گوید مومنان بکتاب خویش ایشانند که این شرطها بجای آرند و هر که
بر جهودی بستیهد و حق تلاوة بنگزارد و شرط آن بجای نیارد فاولئک هم الخاسرون زیان
کاران و نومیدان ایشان اند یا بنی اسرائیل شرح این دو آیت از پیش رفت و فایده تکرار
آنست تا هم انذار و وعظ بیفزاید که چون فرمان بزرگ بود آنرا باز گفتن شرط بود

النوبة الثالثة

قوله تعالی وقالوا
اتخذ الله ولدا سبحانه پاکست و بی عیب و منزه خداوند یگانه یگانه در حلم یگانه در وفا
یگانه در مهر همه آزاد از همی نبرد که حلم یگانه است اگر همی بیکی گراید و نگراید که

که در وفا یگانه است اگر رهی عهد بشکند او نشکند که در مهر یگانه است یگانه در ذات یگانه در صفات
بری از علّات مقدّس از آفات منزّه از حاجات ستوده بی عبارات زیبا در همه اشارات
خالق هنگام و ساعات مقدّر احیان و اوقات نه در صنع او خلل نه در تقدیر او حیله نه در
وصف او مثل مقدّری که لم یزل قدیرٌ عالمٌ حیٌّ مریدٌ سمیعٌ مبصرٌ لبس الجلالا
تقدّس ان یکون له نظیرٌ تعالی ان یظنّ وان یقالا خداوندی بی شریک و بی انباز
بازشاهی بی نظیر و بی نیاز نه عدل او کذب نه نام او مجاز در منع بر بنده و در جود با زکناه
آمرزاست و معیوب نواز دانائی بی علّت توانائی بی حیلت تنهائی بی قلّت گسترانندهٔ ملت
خارج از عدد صانع بی کمد قیوم تا ابد قدوس از جسد نامش لطیف و قیوم و صمد لم یلد و لم
یولد و لم یکن له کفوا احد ای بدل من نبین عیانی که توئی وز دیده منی نهانی که توئی
وصّاف ترا وصف ندانند کردن تو خود بصفات خویشتن دانی که توئی نام داری که گوشها
گشاده بنام او دلها اسیر پیغام او موحدان افتاده در دام او مشتاق مست مهر از جام او مهربانی که
در عالم به مهربانی خود کیست جنو امید عاصیان و مفلسان بذو مهویشان اشاذی بیقاء جلال
او منی نشان بر درگاه او نشستن شان بر امید وصال او بودن شان در بند وفا او در احتشان
با نام و نشان و یاد او شیخ الاسلام انصاری رحمه الله گفت الهی بیگجندی بیاد تو نازیدیم
آخر خود را رستاخیز کردیم چون کیست که این کار در راس یلیم ایم بس که صحبت تو ارزیدیم الهی
نه جز یاد تو دولت ونه جز یاد تو جان بس بی دل و بی جان زندگانی چون توان الهی
جدا ماندم از جهانیان با یک چشم از تو تهی و توم عیان
خالی نه ای از من و نه بینم رویت جانی تو که با منی و دیدار نه‌ئی
ای دولت دل و زندگانی جان نادر یافته یافته و نادیده عیان یاد تو میان دل و زبانست
و مهر تو میان سر و جان یافت تو روز است که خود بر آید ناگهان یا ونهٔ تو نه بشادی بر دارد
نه باندهان خداوندا بس بی هر ما کاری که عبارت از آن نتوان تمام کن بر ما کاری با خود
که از دو گیتی نهان ارباب حکمت در آیت که گفت و قالوا اتّخذ الله ولدا سبحانه
رمزی عجب گفته اند و لطیفهٔ نیکو و آن لطیفه آنست که درین عالم هرچه راه آن بفناست الله

آنرا

آنرا تخمی بدید کرد و خلفی نهاد تا نوع آن در جهان بماند و یکبارگی نیست نشود اینست غرض
که در وجود فرزند تا نوع وی بماند و بذر الخلف شود و نسل منقطع نگردد نه بینی اجرام سماوی
چون شمس و قمر و کواکب و امثال آن که در تضاعیف روزگار تا بقیامت راه آن بفنا نیست لاجرم
آنرا تخم نساخت و خلف ننهاد و برخلاف آن انواع نبات و ضروب حیوانست چون فنا بروزگار
در آن روانست لاجرم تخم و خلف آن ضرورتست ازینجا معلوم شود که خدای عزّ وجلّ فرزند
گرفتن روا نیست و خلف او را بکار نیست که وی زنده است باقی و کردگاری دائم نقص و فنا را
بوی راه نه و آفت زوال را بجلال وی جای نه و عیب و نقصان بکمال وی گنجای نه همیشه بود
و همیشه باشد پس او را فرزند چرا باید یا چون سزد تعالی عن ذلک علوّا کبیرا انگاه
حجّت بیفزود گفت بل له ما فی السّموات والارض کلّ له قانتون فرزند که می باید خدمت پدر را
در می باید و بشتی دادن و یاری کردن و پیر احانک رب العزه گفت وجعل لکم من ازواجکم بنین
وحفدةً و نیز پدر بنفس خود کامل نیست و از یاران مستغنی نیست حاجت بدیگری دارد تا نقص و
ضعف خود بوی جبر کند پس ربّ العالمین چه حاجت بفرزند دارد که نه وی را فقریست تا بکسی
جبر کند و نه عجزیست تا بدیگری یاری گیرد وانکه بی نیازی او آسمان و زمین و هرچه در وست
همه ملک و ملک اوست همه بنده و رهی اوست همه خدمتکار و طاعت دار اوست اما طوعا
و اما کرها و هو المشار الیه بقوله عزّ وجلّ ولله یسجد من فی السّموات والارض طوعا وکرها
قوله تعالی انّا ارسلناک بالحقّ الآیه در روزگار فترت میان رفع عیسی و بعث مصطفی
علیهما السّلام ششصد و بیست سال بگذشت که هیچ پیغامبر بخلق نیامد جهان همه کفر گرفته
و ظلمت بدعت و غبار فتنه در عالم بجهیده و دریاء ضلالت بموج آمده در هر کنجی صنمی در هر سینه
از شرک رقمی در هر میانی زنّاری در هر خانه بیت النّاری هر کسی خود را ساخته معبودی
یکی ادیختهٔ حجری یکی پرستندهٔ شجری یکی بمعبود گرفته شمسی و قمری کس ندانست که بیع و نکاح
چیست نه زکوة و صدقات نه جهاد و غزوات نه حج و صوم و صلوات همه با فساد و سفاح
الف گرفته همه ریا و نفاق جمع شده فعل ایشان بحیره و سائبه و حج ایشان مکا و تصدیه
قرآن ایشان شعر اخبار ایشان سحر عادت ایشان نخاک کردن دختران و بریدن

نسب ا نبران اندر روی زمین کس نبود که از یگانگی آفریدگار آگاه بود یا از صنع وی خبر
بود یا از دین بروی اثر بود پادشاه بزرگوار بنده نواز کارساز بفضل و لطف خود نظر رحمت
بعالم کرد که بخشاینده بر بندگان است و مهربان بر ایشان تا نسمه عالم حیوان برگزید و از
حیوان آدمیان برگزید و از آدمیان عاقلان برگزید و از عاقلان مؤمنان برگزید و از
مؤمنان پیغامبران برگزید و از پیغامبران مصطفی برگزید که سید پیغامبرانست و خاتم
ایشان قطب جهان و ماه تابان زین زمین و چراغ آسمان قرشی تبار خرّم روزگار سلیمانی
جلال یوسف جمال نگاشته و نواخته ذو الجلال برگزید آن مهتر را و بر سوی خلق فرستاد
رحمت جهانیان و نواخت بندگان را و باین بعثت منّت بر وی نهاد انّا ارسلناک بالحقّ
بشیرا و نذیرا و خبر درستست از مصطفی صلوات الله علیه که گفت انّ الله اصطفی کنانة
من ولد اسمعیل واصطفی قریشا من کنانة واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم
وقال بعثت من خیر قرون بنی آدم قرنا فقرنا حتّی کنت من القرن الذی کنت منه وعن
ابن عباس قال جلس اناس من اصحاب رسول الله علیه الصلوة والسلم فخرج سمعهم یتذاکرون
قال العجب بعضهم انّ الله اتخذ ابرهیم خلیلا وقال الآخر موسی کلّمه تکلیما وقال الآخر فعیسی کلمة الله
وروحه وقال الآخر آدم اصطفاه الله فخرج علیهم وسلّم وقال سمعت کلامکم وعجبکم انّ ابرهیم
خلیل الله وهو کذلک وموسی نجی الله وهو کذلک وعیسی روحه وکلمته وهو کذلک وآدم اصطفاه
الله وهو کذلک الا وانا حبیب الله ولا فخر وانا لواء الحمد یوم القیمة تحته آدم فمن دونه ولا فخر
وانا اوّل شافع واوّل مشفّع یوم القیمة ولا فخر وانا اوّل من یحرّک حلق الجنّة فیفتح الله لی
فیدخلنیها ومعی فقراء المؤمنین ولا فخر وانا اکرم الاوّلین والآخرین علی الله ولا فخر انا اوّل
الناس خروجا اذا بعثوا وانا قائدهم اذا وفدوا وانا خطیبهم اذا انصتوا وانا مستشفعهم اذا
حبسوا وانا مبشّرهم اذا ایسوا الکرامة والمفاتیح یومئذ بیدی فاکسا حلّة من حلل الجنّة
ثمّ اقوم عن یمین العرش لیس احد من الخلائق یقوم ذلک المقام غیری بحکم آنکه این خصلتها جمله
موهبت الهی است و عطاء ربّانی و هیچ از آن کسب بشر نه مصطفی علیه السلم گفت ولا فخر
یعنی که نه از روی مفاخرت می گویم که آن همه موهبت الهی است هیچ چیز از آن مکتسب من نیست

و فخر که کنند بچیزی کنند که مکتسب خود بود نه موهبت محض الّذین آتیناهم الکتاب یتلونه حقّ
تلاوته حق تلاوت آنست که قرآن خوانی بسوز و نیاز و صفاء دل و اعتقاد پاک بر زبان ذاکر و بدل
معتقد و بجان صافی زبان در ذکر و دل در حزن و جان با مهر زبان با وفا و دل با صفا و جان
با حیا زبان در کار و دل بار و جان در ناز پیر طریقت گفت بنده در ذکر بجائی رسد
که زبان در دل برسد و جان در سرّ برسد و سرّ در نور برسد دل فا زبان گوید خاموش جان فا
دل گوید خاموش سرّ فا جان گوید خاموش الله فا هر گوید بنده من دیر بود تا تو می گفتی اکنون
من میگویم و تو می نیوش

قوله تعالی

واذ ابتلی ابرهیم بیاموزد ابرهیم را
ربّه خداوند او • بکلمات بسخنانی چند و فرمانی چند • فاتمّهنّ آن را بسر برد و فرو نگذاشت •
قال گفت خدای عزّ و جلّ • انّی جاعلک من ترا خواهم کرد • للنّاس مردمان را • اماما پیشوا
در دین • قال گفت ابرهیم • ومن ذرّیّتی و از فرزندان من هم • قال گفت خداوند • لا ینال نرسد
عهدی پسند من و نیکبختی در دین من • الظّالمین بیگانگان • واذ جعلنا البیت و کردیم
این خانه را • مثابة للنّاس بازگشتن گاهی مردمان را • وامنا و جای امن ایشان • واتخذوا
و الله فرمود که گیرید • من مقام ابرهیم ایستادن گاه ابرهیم و خانه کردی کرد • مصلّی قبله گاه
نماز گاه • وعهدنا الی ابرهیم واسمعیل و فرمودیم ابرهیم و اسمعیل را • ان طهّرا بیتی که پاک
دارید و بزرگ خانه من • للطّائفین طواف کنندگان را گردان • والعاکفین و نشینندگان
در آن • والرّکّع السّجود و نمازگزاران بسوی آن •

النّوبة الثّانیة

قوله تعالی واذا
ابتلی ابرهیم ربّه بکلمات اختلاف است میان علما که آن سخنان و فرمان حقّ چه بود و چند
بود که ابرهیم را بآن بیازمود ابن عبّاس گفت بروایت طاوس که الله تعالی فرمان داد
ویرا بده چیز از تطهیر و تادیب پنج در تن و پنج در سر آن پنج که در سرست آب در دهن کردن
در بینی کردن و مسواک کردن و شارب گرفتن و موی سر بدو شاخ کردن و آن پنج که در تن
استخنته کردن و ناخن بریدن و موی زیر بغل کندن و زیر ازار ستردن و باب استنجا کردن

وكفته اند كه نجم آب دراز زدن است وخداى عزّ وجلّ امت مصطفى را باين آداب وسنن فرمود
كفت واتّبعوا ملّة ابرهيم حنيفًا پس كيش ابرهيم رويد وسنّت وى بجاى آريد ومصطفى
صلوات الله عليه آنرا تقرير كرد وكفت الفطرة عشرة المضمضة والاستنشاق والسّواك
وقصّ الشارب وتقليم الاظفار وغسل البراجم يعنى وسط الاصابع ونتف الابط والانتضاح
بالماء والختان والاستحداد قال سعيد بن المسيّب اختتن ابرهيم بعد مائة وعشرين سنة
بالقدوم وهى قرية بالشام ثم عاش بعد ذلك ثمانين سنة وقال وكان ابرهيم اوّل من اضاف الضيف
واوّل من اختتن واوّل من قصّ الشارب واوّل من قلّم الظفر واوّل من استحدّ واوّل من
راى الشيب فقال يا ربّ ما هذا قال له هذا وقار قال يا ربّ زدنى وقارًا قولى ديكر از
ابن عباس آورده اند بروايت عكرمه از وكه آن كلمات سى سهم است از شرايع اسلام واصول
دين ومايهٔ ايمان ده سهم از آن در سورة التوبه كفت التائبون العابدون الى آخر الآية
وده سهم در سورة الاحزاب انّ المسلمين والمسلمات الى آخرها وده سهم در ابتداء قد افلح المؤمنون
ودر اثناء سورة المعارج وهيچ كس از مسلمانان اين جمله خصالها نبود در دين كه بجاى
بجاى آورد ودر آن درست آمد كه ابرهيم عليه السّلم والله تعالى اورا در آن بستود كفت فاتمّهن
هيچ از آن فرو نكذاشت وبتمامى بكزارد وبسر برد وقيل انّ الله تعالى ابتلاه فى ماله ونفسه
وولده وقلبه فسلّم ماله الى الضيفان وولده الى القربان ونفسه الى النيران وقلبه الى الرحمن
فاتّخذه خليلًا واثنى عليه وقال وابرهيم الذى وفّى الله اورا در همه ابتلا بياز مود در نفس وفرزند
ودل ابرهيم مال بمهمان داد وفرزند بقربان وتن باتش نمرود ودل با حق پرداخت ربّ العالمين
كفت وابرهيم الذى وفّى ابرهيم تقصير نكرد بندكى بجاى آورد وشرايط آن بتمامى بكزارد من اورا
بدوست خود كرفتم وذلك قوله واتّخذ الله ابرهيم خليلًا ابرهيم نامى است سريانى ومعناه اب
رحيم فحولت الحاء هاء كما قيل مدحته ومدهته وقيل معناه برئ من الاصنام وهام الى ربّه لقوله
تعالى انى ذاهب الى ربّى سيهدين قال انى جاعلك للنّاس امامًا الله كفت من ترا
پيش روى كردانم كه جمله نيك مردان وشايستكان بتو اقتدا كنند انكه اين خبر را تحقيق كرد ونت
وعده وفا كردانيد وكفت ملّة ابيكم ابرهيم اى اتّبعوا ملّته فى التوحيد اى شما كه خلايق ايد

تا قيامت پس پى ابرهيم رويد شما در توحيد اورا پس روى كنيد انّ ابرهيم كان امّة قانتًا لله
حنيفًا ولم يك من المشركين اقتدا كنيد بوى كه وى پيش روى بود خداپرست يكتا كوى فرمان
بردار نيك سيرت وهركز از جملهٔ مشركان نبود قال ومن ذرّيّتى ابرهيم كفت خداوندا واز
فرزندان من همچنين پيش روان وامامان كن تا خلق بايشان اقتدا كنند ندانست ابرهيم
كه از پشت وى ناكرويدكان خواهند زاد اورا آكاه كردند وكفتند لا ينال عهدى الظالمين
شرف شايستكى پيشوائى را در راه بردن بمن به بيكانكان نرسانم وناكرويدكان را در نيابد
يعنى از فرزندان تو هر كه ظالم بود امامى را شايسته نباشد اين عهد بمعنى نبوّت است بقول
سدّى وبقول عطا رحمت است وبقول مجاهد طاعت يعنى ليس لظالم ان يطاع فى ظلمه
وقال النبى عليه السّلم فى قوله لا ينال عهدى الظالمين لا طاعة الّا فى المعروف وظالمان انجا
مشركان اند كه جاى ديكر كفت الا لعنة الله على الظالمين والظالمين اعدّ لهم عذابًا
اليمًا ودر قرآن ظالم است بمعنى سارق وذلك فى قوله تعالى كذلك نجزى الظالمين وقال
تعالى فمن تاب من بعد ظلمه اى من بعد سرقته وظالم است بمعنى جاحد كقوله تعالى بما كانوا
باياتنا يظلمون يعنى بالقرآن يجحدون وقال تعالى فظلموا بها اى جحدوا وظالم است بمعنى
انكه بر خود ظلم كند بمعصيتى كه از وى در وجود آيد نه انكه شرك آرد كقوله تعالى فتكونا من الظالمين
وكقوله انى كنت من الظالمين رافضيان انجا سؤال مى كنند كه ابو بكر وعمر رضى الله عنهما
استحقاق ولايت نه كجا يافتند بعد از آنكه صنم پرستيده بودند ورب العالمين مى كويد لا ينال
عهدى الظالمين جواب آنست كه ايشان را استحقاق ولايت بعد از اسلام پديد
آمد وبعد از اسلام كفر را اثر نماند كه الله تعالى كفت قل للّذين كفروا ان ينتهوا يغفر لهم
ما قد سلف وقال النبى عليه السّلم الاسلام يهدم ما قبله واذ جعلنا البيت صفت كعبه مى كند
مى كويد اين خانه را بازكشتن كاه خلق كرديم كه مى آيند بان وباز مى آيند هر چند كه پيش
آيند بيش خواهند كه آيند مثابًا لافناء القبائل كلّها تخبّ اليه اليعملات الطلائح
اين از انست كه كعبه مستروح دوستانست وآرامكاه مشتاقان وخداى عزّ وجلّ ارامينر
جهارحين است كه سكوت وسكون دوستان بان جهارحين است الكعبة وعليها الطلاوة الوقار

والقرآن وعليه بهاؤه والسلطان وعليه ظلّه والمؤمن وفيه نوره وامنا وايمن كرديم آن خانهٔ عرب را تا ايشان را بوی آزرم می دارند واز جهانيان بوی مخصوص باشند كان يوخذ الرجل منهم فيقول انا حرمی فيخلی عنه اين همانست كه كفت وآمنهم من خوف جائی ديكر كفت اولم يروا انا جعلنا حرما آمنا ويتخطف الناس من حولهم وكفته اند وامنا معنی آنست كه جای امن است كه در ان صيد نكيرند وقتل نكنند خداوند عز وجل جون حرمت آن بقعه بفرمود وجای امن ساخت اندر طبايع عرب هيبت وی بنهاذ تا جمله عرب آنرا حرمت داشتند واندران قتل وقتال نكردند اكر كسی كشندهٔ پذر يا كشندهٔ برادر را اندر حرم بيافتی هيچ نكفتی واورا نيازردی وحرب كردن دران هيچ وجه روا نداشته اند اما امروز تقديرا اكر اهل مكه باغی شوند خلافست ميان علما كه حكم ايشان جه باشد قومی كفتند نشايد با ايشان حرب كردن لكن جوانب ايشان بكيرند واز ايشان موادّ طعام منع كنند تا بضرورت رجوع كنند باز بعضی كفته اند روا باشد با اهل حرم جون باغی شوند حرب كردن وايشان را بحق وعدل باز آوردن جبرا وقهرا اما حد زدن در حرم بمذهب شافعی روا باشد وبمذهب بو حنيفه اكر جنايت در حرم آرد روا بوذ حد زدن اندر حرم واكر جنايت اندر حل بوذ لكن بكريزد وپناه بحرم برد روا نباشد حد زدن لكن كار بروی تنك كنند تا بضرورت بيرون آيد وجنانك در طبايع عرب هيبت حرم نهاذ رب العزة اندر طبايع حيوان نيز اثری نهاذ تا اكر كركی از پی آهوی دوذ جون آهو بحرم رسد كرك قصد وی نكند وباز كردد وجنانك قتل وقتال نشايد اندر حرم صيد كردن هم نشايد ودرخت وكياه حرم بركندن وبدروذن نشايد هر انج تازه وتر بوذ وخود رست بوذ مكر كياهی كه آنرا اذخر كويند كه آهنكران وزركران را بكار آيد اما آنجه خشك شده باشد از درخت وكياه روا باشد بركندن آن ومنفعت كرفتن از آن نيز يا خود رست نباشد كه آدمی خود كشته باشد وپرورده يا جنس آن باشد كه آدميان كارند وپرورند اين حرام نباشد اكرجه خود رسته بوذ ومثال اين حيوان است حيوان اهلی جون كاو وكوسپند وشتر اندر حرم واحرام شايد كشت باز حيوان وحشی صيد باشد واندر حرم واحرام نشايد كشت درخت هم برين مثال باشد وآنجه حرام باشد از درخت وكياه جون بركند

ضمان واجب آيد وضمان جنان باشد كه قيمت كنند پس اكر خواهد بقيمت وی طعام خرد وبدرويشان دهد هر درويشی را نيم صاع واكر خواهد قربانی خرد ودر حرم قربان كند واصل اين تحريم آن خبرست كه مصطفی عليه السلم روز فتح مكه كفت يا ايها الناس ان الله سبحانه وتعالی حرّم مكة يوم خلق السموات والارض فهی حرام الی يوم القيمة لا يحل لامرء يؤمن بالله واليوم الآخر ان يسفك فيها دما او يعضد بها شجرا وانها لا تحل لاحد بعدی ولا تحل لی الا هذه الساعة غضبا الی اهلها الا وهی قد رجعت علی حالها بالامس الا ليبلغ الشاهد الغايب فمن قال ان رسول الله قد قتل بها فقولوا ان الله تعالی قد احلها لرسول الله ولم يحلها لكن بحكم اين خبر در اصل آفرينش اين موضع حرم محرّم بوذه است وبعضی كفته اند بروزكار ابرهيم خليل حرم پيذا شذه است وبدعاء وی وبعضی كفته اند خانهٔ كعبه در اوّل ياقوتی روشن بوذ ازبر آدم عليه السلم از بهشت آورده جنانكه از جوانب روشنائی ان خانه بتافت حرم كشت وكفته اند جون آدم عليه السلم در فناء كعبه بنشستی فرشتكان در جوانب وی بخدمت بامر خذای عز وجل بايستاذندی وموضع ايستاذن ايشان حد حرم بوذ اما در مقدار حرم وحد وی اختلافست ميان علما ايمهٔ حديث كفته اند حد حرم از راه مدينه سه ميل است واز راه عراق هفت ميل واز راه جعرانه نه ميل واز راه طايف هفت ميل واز راه جده ده ميل واز جانب جهادم بيست وجهار ميل مسجد در ضمن اين مواضع است حرام است وبحكم شرع محرّم است وجای امن خلق است جنانكه رب العزة كفت مثابة للناس وامنا انكه نماز كنان را بسوی آن بستوذ كفت واتخذوا من مقام ابرهيم مصلی از مقام ابرهيم جای نماز كرفتند يعنی كه آن خانه كه ابرهيم كرد قبله كرفتند واين قراة نافع است وشامی بر لفظ خبر اما قراة باقی واتخذوا بر لفظ امر معنی آنست كه الله فرموذ كه مقام ابرهيم را قبله كيريد ونماز بسوی آن كنيد يعنی آن خانه كه وی بنا كرد وروی ان رسول الله صلی الله عليه وسلم اخذ بيد عمر فلما اتی علی المقام قال له عمر هذا مقام ابينا ابرهيم قال نعم قال افلا نتخذه مصلی فانزل الله تعالی واتخذوا من مقام ابرهيم مصلی وكفته اند اين مقام ابرهيم آن سنك معروفست كه ابرهيم قدم بران نهاذه وآنجه كفت نمازكاه سازيد يعنی دو ركعت نماز سنت خلف المقام بجای آريد آنكه كه حج می كنيد

وعهدنا عهد انجا بمعنی امرست می کویذ ابرهیم واسمعیل را فرموذیم که خانهٔ مرا پاک داریذ از بتان
وافعال مشرکان قال بعضهم النجاسة علی قسمین نجاسة ذات ونجاسة فعل فما کان من نجاسة
ذات لم یطهّره الّا الماء وازالة عینه به وما کان من نجاسة فعل المشرکین فاخصّا راصنامهم
فیه وحوله فامر الله تعالی بابعادها عنه وتطهیره بالصّلوة والزّکوة وکفته اند تطهیر خانه آنست
که بنا بر تقوی نهند یعنی تقوی لاو رضاء خذایرا بنا نهیذ چنانکه الله کفت تعالی وتقدّس
افمن اسّس بنیانه علی تقوی من الله ورضوانٍ خیرٌ للطّائفین ایشانند که از اقطار عالم
روی بذان دارند تا کرد آن طواف کنند والعاکفین اهل مکّه اند ومجاوران حرم که آنجا
مسکن دارند والرّکّع السّجود نمازکنندکان اند که در نماز هم رکوع است وهم سجود نمازکنند
هم راکع است وهم ساجد روی عن ابن عبّاس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلّی الله
علیه وسلّم انّ الله تعالی فی کلّ یوم عشرین ومایة رحمة ینزل علی هذا البیت ستون للطّائفین
واربعون للمصلّین وعشرون للناظرین

النّوبة الثّالثة

قوله تعالی واذا
ابتلی ابرهیم ربّه بکلمات روی عن الحسن رضی الله عنه انه قال ابتلاه الله بالکواکب والقمر والشّمس
فاحسن القول فی ذلک اذ علم انّ ربّه دائمٌ لا یزول وابتلاه بذبح الولد فصبر علیه ولم یقصّر
کفت برابر استند کواکب تابان وآفتاب درفشان وخلیل را ازمونی کردند وذلک لیعلم المبتلی
له یعنی که تا باوی نمایند که از وی چه آیذ ودر راه بندکی چون بوذ خلیل خوذ سخت هنری ور وزبه
خاسته بوذ کفت هذا ربّی قیل فیه اضمار یعنی یقولون هذا ربّی می کویند این بیکانکان
که این خذای منست نیست که این از زیربنان است ونشیب کرفتکان ومن زیربنان ونشیب
کرفتکان دوست ندارم زهی خلیل که نکتهٔ سنّت کفت از زبرجست دانست که خذاوندروی
برزبراست فوق عباده بانکه نشیب کرفت ازو برکشت کفت زیربنان را دوست ندارم
که ایشان خذائی را نشایند خذاوندان تحقیق اینجا رمزی دیکر کفته اند ولطیفهٔ دیکر دیذه
اند کفتند از اوّل خاک خلیل را باب خلّت بیامیختند وسرّش باتش عشق بسوختند وجانش
بلهب هیبت بیفروختند ودریاء عشق درباطن وی موج انکیختند انکه سحرکاهان در وقت

صبوح عاشقان هوی مستان وعربدهٔ بی دلان چشم باز کرد واز سر خمار شراب خلّت ومستی
عشق کفت هذا ربّی این چنانست که کویند

از بس که دین دیده خیالت دارم / در هر چه نکه کنم توئی پندارم

این مستی وعشق مرد ومنهاج بلا آمد ومایهٔ فتنه نه بینی عشق تنها که یوسف کنعانی را کجا افکند
ومستی تنها که با موسی عمران چه کرد ومر خلیل هر دو جمع آمدند پس چه عجب اکر سر مستی وعربده
بی دلی در ماه وستاره نکرست وکفت هذا ربّی این انست که بیند مست چه داند که چه کویذ واکر
خوذ بدانستی مستی کی بوذی

کیفیّت مستیم بجان منی کی هستی / مست آن باشد که او نداند مستی

امّا ابتلاء خلیل بذبح فرزند آن بوذ که یکبار خلیل در جمال اسمعیل نظاره کرد التفاتیش
بدید آمد آن تیغ جمال او دل خلیل را مجروح کرد فرمان آمد که یا خلیل ما ترا از آزر وبتان آزری
نکه داشتیم تا نظارهٔ روی اسمعیل کنی رقم خلّت ما وملاحظهٔ اغیار بهم جمع نیایذ ما را چه
نظّارهٔ تراشیدهٔ آزری وچه نظاره روی اسمعیلی

بهر چه از راه باز افتی چه کفر آن حرف وچه ایمان / بهر چه از دوست وامانی چه زشت آن نقش وچه زیبا

بسی برنیامد که تیغ در دستش نهاذند کفتند اسمعیل را قربان کن که در یک دل دو دوست نکنجد

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست / یا رضاء دوست باید یا هواء خویشتن

از روی ظاهر قصّهٔ ذبح معلوم است ومعروف واز روی باطن بزبان اشارت مر اورا کفتند بتیغ
صدق دل خوذ را از فرزند ببر الصّدق سیف الله فی ارضه ما وضع علی شیءٍ الّا قطعه خلیل
فرمان بشنیذ بتیغ صدق سر مهر اسمعیل از دل خوذ جدا کرد ندا آمد که یا ابرهیم قد صدّقت
الرّؤیا ولسان الحال یقول

هجرت الخلق طرّا فی هواکا / وایتمت الولید لکی اراکا

واذ جعلنا البیت می کویذ مر ما ان خانه ساختیم خانه وچه خانه بیتٌ خلقته من الحجر لکن
اضافته الی الازل سکانه در نکر ذ حجری ومدری نه بینذ که

از خورشید چه کم می نیابد چشم نابینا

دوست در نکرذ وراء سنک رقم تخصیص واضافت بینذ دل بهر نجان دربازذ

انّ آثارنا تدلّ علینا / فانظروا بعدنا الی الآثار

آری هر که آثار دوست دیذ نه عجب اکر از خویش وپیوند ببریذ ولهذا قیل بیتٌ من راه نسیم مزاره

وهجر دياره واستبدل بآثاره آثاره بيت من طاف حوله طافت اللطائف بقلبه فطوبى لطوفة
وشوطة بشوطة هل جزاء الاحسان الا الاحسان بيت من وقع عليه شعاع انواره تسلى عن شموسه
واقماره بيت كما قيل ان الديار وان صمتت فان لها عهدا باحبابنا اذ عندها نزلوا

درويشى را ديدند بر سر باديه ميان در بسته وعصا در كوه در دست چون والهان وبى دلان
سرمست وبى خود سر بباديه نهاده ومى خراميد وبا خود اين ترنم مى كرد

خون صديقان بپالودند وزان ره ساختند چون جان رفتن درين ره يك قدم را بار نيست

گفتند اى درويش از كجا بيامدى وچند است كه درين راهى گفت هفت سال است تا از وطن خود
بيامدم جوان بودم پير گشتم درين راه وهنوز بمقصد نرسيدم آنگه بخنديد واين بيت بگفت

زر من هويت وان شطت بك الدار وحال من دونه حجب واستار
لا يمنعنك بعد من زيارته ان المحب لمن يهواه زوار

اى مسكين يكى تامل كن در ان خانه كه نسبت وى دارد ورقم اضافت چون خواهى كه بوى رسى
جنايت مار بلا بايد كشيد وجرعه محنت نوش بايد كرد وجان بر كف بايد نهاد انگه باشد
كه رسى وباشد كه نرسى پس طمع دارى كه با اين بضاعت مزجاة كه تو دارى آسان آسان بحضرت
جلال ومشهد وصال لم يزل ولا يزال رسى هيهات

نتوان گفتن حديث خوبان آسان آسان نتوان سپرد حديث ايشان نتوان

يحكى عن محمد بن خفيف عن ابى الحسين الدراج قال كنت احج فيصحبنى جماعة فكنت احتاج الى القيام
بهم والاشتغال بهم فذهبت سنة من السنين وخرجت الى القادسية فدخلت المسجد فاذا
رجل فى المحراب مجذوم عليه من البلاء شئ عظيم فلما رانى سلم على وقال لى يا ابا الحسين
عزمت الحج قلت نعم على غيظ منى وكراهية له قال فقال لى الصحبة فقلت فى نفسى انا
هربت عن الاصحاء اقع فى يدى مجذوم قلت لا قال لى افعل قلت لا والله لا افعل فقال لى يا
ابا الحسين يصنع الله للضعيف حتى يتعجب القوى قال فاخذنى شبه الوسواس فى امره قال
فلم احس حتى بلغت القرعاء على الغد فبلغت مع الصبح فدخلت المسجد فاذا انا بالشيخ قاعد
فقال يا ابا الحسين يصنع الله للضعيف حتى يتعجب القوى قال فبادرت اليه فوقعت بين
يديه على وجهى فقلت المعذرة الى الله واليك قال لى ما لك قلت اخطأت قال وما هو قلت
الصحبة قال اليس حلفت وانا نكره ان نحنثك قال قلت فاراك فى كل منزل قال لك ذلك
قال فذهب عنى الجوع والتعب فى كل منزل ليس لى هم الا الدخول الى المنزل فاراه الى ان بلغت
المدينة فغاب عنى فلم اره فلما قدمت مكة حضرت ابا بكر الكتانى وابا الحسن المزين فذكرت
لهم فقالوا لى يا احمق ذاك ابو جعفر المجذوم ونحن نسأل الله ان نراه وقالوا ان لقيته فتعلق
به لعلنا نراه قلت نعم قال فلما خرجنا الى منى وعرفات لم القه فلما كان يوم الجمرة رميت
الجمار فجذبنى انسان وقال يا ابا الحسين السلام عليك فلما رايته لحقنى من رؤيته ما صحت
وغشى على وذهب عنى وجئت الى مسجد الخيف فاخبرت اصحابنا فلما كان يوم الوداع
صليت خلف المقام ركعتين ورفعت يدى فاذا انسان جذبنى خلفى فقال يا ابا الحسين
عزمت ان تصيح قلت لا لكنى اسألك ان تدعو لى فقال سل ما شئت فسألت الله تعالى ثلث
دعوات فامن على دعائى فغاب عنى فلم اره فسألته عن الادعية فقال اما الاحد منها
قلت يا رب حبب الى الفقر فليس فى الدنيا شئ احب الى منه والثانى قلت
اللهم لا تجعلنى ممن ابيت ليلة ولى شئ ادخره لغد وانا منذ كذا وكذا سنة ما لى شئ ادخره
والثالث قلت اللهم اذا اذنت لاوليائك ان ينظروا اليك فاجعلنى منهم وانا ارجو ذلك
قال السلمى ابو جعفر المجذوم بغدادى وكان شديد العزلة والانفراد وهو من اقران ابى
العباس بن عطا ويحكى عنه كرامات

قوله تعالى

واذ قال ابرهيم گفت ابرهيم رب خداوند من اجعل
هذا بلدا آمنا اين جاى را شهرى كن بى بيم وارزق اهله من الثمرات وروزى ده كسان انرا
از ميوها من آمن منهم بالله واليوم الآخر هر كه استوار گيرد ترا بيگانگى ورستاخيز را بيوفتى
قال ومن كفر الله گفت وناگرويده را هم فامتعه قليلا او را برخوردار كنم اندك
ثم اضطره الى عذاب النار پس وى را مضطر كنم تا ناچاره رسد بعذاب آتش وبئس المصير
وبد جايگاه است وشد نكاه واذ يرفع ابرهيم القواعد من البيت وبر مى آورد ابرهيم بناها

خانه را و اسمعیل و فرزند وی اسمعیل. ربنا تقبل منا گفتند خداوندا بپذیر از ما. انک انت
السمیع العلیم که تو که تویی شنوا و دانایی. ربنا خداوندا ما. واجعلنا مسلمین لک ما را
هر دو دو مسلمان کن گردن نهاده ترا. ومن ذریتنا امة مسلمة لک و از فرزندان ما گروهی
کن مسلمانان گردن نهادگان ترا. وارنا مناسکنا و در آموز و با ما نمای مناسک حج. وتب
علینا و باز پذیر ما را و با خود می دار. انک انت که تو تویی. التواب الرحیم توبه ده و باز
پذیری بخشاینده و مهربان. ربنا خداوند ما. وابعث فیهم و بفرست در میان ایشان.
رسولا منهم رسولی هم از ایشان. یتلو علیهم تا بر ایشان خواند. آیاتک سخنان تو. ویعلمهم و در
ایشان آموزد. الکتاب والحکمة نامه و دانش کتاب تو و حکمت خود. ویزکیهم و ایشان را
روز به و هنر افزای و پاک کند. انک انت که تو که تویی. العزیز تابنده و تواننده و هیچ
هست نه مانندهٔ وی. الحکیم دانا راست دان نیکدان. ومن یرغب آن کیست که با ن
گراید و باز نشیند. عن ملة ابرهیم از کیش ابرهیم و دین وی. الا من سفه نفسه مگر در
خویشتن سبک خردی نادان خویشتن نشناس. ولقد اصطفیناه و خود برگزیدیم وی را
و پاک کردیم پیشوای دین را درین جهان. وانه فی الآخرة لمن الصالحین و وی در آن جهان
از نیکان و شایستگان است.

النوبة الثانیة

قوله تعالی واذ قال ابرهیم این آن وقت بود که ابرهیم کودک خرد را اسمعیل و مادر
وی را هاجر برد و بفرمان حق ایشان را در آن وادی بی زرع بنشاند آنجا که اکنون خانهٔ
کعبه است پس از ایشان باز گذشت تا آنجا که خواست که از دیدار چشم ایشان غایب شود
خدای را عز وجل خواند و گفت اجعل هذا بلدا آمنا همانست که در آن سورة دیگر گفت ربنا
انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم خداوندا بنشاندم فرزند خود را
بهامونی بی بر نزدیک خانهٔ تو خانهٔ با آزرم و با شکوه و بزرگداشت خداوندا تا نماز پای
دارند و آن خانه نماز را قبله کنند انگه ایشان را روزی فراوان خواست و همسایگان خواست
که وادی بی زرع و بی نبات بود و بیابانی بی اهل بی کسان بود گفت فاجعل افئدة من
الناس تهوی الیهم خداوندا دل قومی از مردمان چنان کن که می شتابد با این خانه و با ایشان

وارزقهم من الثمرات و ایشان را از میوه های جهان روزی کن خدای عز وجل دعاء وی اجابت کرد
فما مسلم الا و یحتاج الیه هیچ مسلمان نبود که نه دوست دارد حج کردن و زیارت خانه و در
هیچ دیار جهان میوه که آنجا برند بنیکویی و لطیفی و بسیاری نیست قال الله تعالی یجبی الیه
ثمرات کل شیء رزقا من لدنا و ابرهیم صلوات الله علیه در آنچه خواست از روزی مومنان را
از دیگران جدا کرد و مستثنی و گفت من آمن منهم بالله والیوم الآخر از بهر آنکه در باب هدایت
فرزندان را بر عموم دعا کرده بود و گفته ومن ذریتی او را از تعمیم با تخصیص آوردند گفتند
لا ینال عهدی الظالمین پس چون این دعا کرد تخصیص نگه داشت و مومنان را از کافران
جدا کرد رب العالمین از تخصیص وی با تعمیم برد و کافران را نیز در آورد گفت ومن کفر نعمت
دنیا از کس دریغ نیست آشنا و بیگانه همه را از آن نصیب عرض حاضر یاکل منها البر والفاجر
کلا نمد هولاء وهولاء من عطاء ربک وما کان عطاء ربک محظورا پس در آخر آیت کافر از
مومن باز برید بنواخت دینی و عطای آن جهانی گفت فامتعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب
النار او را برخوردار کنم زمانی اندک که این گیتی اندک است بر سیدنی و بعاقبت او را با نجا
بعذاب رسانم و بنه جایگاهی است که در دوزخ است شدن گاه کافران شامی فامتعه
خوانند بجزم میم و تخفیف تا باقی بفتح میم و تشدید تا و هر دو قراءة بمعنی یکسان اند انگه
قصهٔ بنا نهادن که گرفت گفت واذ یرفع ابرهیم وقصه آنست که عبد الله بن عمرو
بن عاص السهمی گوید کعبه پیش از آفرینش دیگر زمین بر آب بود کفی خاک آمیز سرخ رنگ
بر روی آب گردان دو هزار سال تا آنگه که رب العالمین زمین را از آن بیرون آورد و باز
گسترانید از اینجاست که مکه را ام القری گویند مادر زمین که زمین را از زیر آفریده اند
پس چون الله تعالی زمین را راست کرد موضع کعبه در زمین پیدا بود بالایی ریگ آمیز
سرخ رنگ پس رب العالمین آدم را بزمین فرستاد آدم بالایی داشت بمقدار هوای دنیا
فرق وی باسمان رسیده بود و آدم علیه السلم باواز فرشتگان که می شنودی از وحشت دنیا
می آسودی و انس می گرفتی اما جانوران جهان از وی می ترسیدند و می گریختند
و در بعضی اخبار آمده است که فرشته بوی آمد کاری را و از وی بترسید پس الله سبحانه و تعالی

اورا فرو آورد بیله صفت خویش تا بالای وی بشصت گز باز آورد و آدم علیه السلم از شنیدن
آواز فریشتگان بازماند و مستوحش شد و بخداوند عز و جل بنالید جبرئیل آمد و گفت الله
می گوید که مرا در زمین خانه ایست برو گرد آن طواف کن چنانکه فریشتگان را دیدی در آسمان
که گرد بیت المعمور طواف می کردند آدم برخاست از زمین هندوستان که منزل وی آنجا بود
و ببدیاء عمان برآمد بحج و این دلیل است که آن گز که بالای وی بان شصت گز بود نه این گز ما
بود پس چون بمکه رسید فریشتگان باستقبال وی آمدند و گفتند بر حجک یا آدم لقد طفنا
قبلک بالفی عام ای آدم نیک بادا و بپذیرفته حج تو ای آدم طواف کن که ما پیش از تو طواف
کردیم بدو هزار سال و گفته اند که آدم نجاه و چند حج کرده همه پیاده که در روی زمین بارگیری
نبود که آدم را بر تواند داشت و گفته اند که میان دو گام وی سه روزه راه بود هر جای که
پای می نهاد آنجا شهری است آباذان و هر چه در میان دو گام وی بود دشت است و بیابان
چون بمکه شد فریشتگان از بهر وی خیمه از نور آوردند از بهشت بود و آنرا بر موضع
کعبه زدند یک در از سوی مشرق و یکی از سوی مغرب و قندیلها در آویختند و کرسی آوردند
از بهشت از یک دانه یاقوت سپید و در میان خیمه بنهادند تا آدم بران می نشست پس
چون آدم علیه السلم از دنیا بیرون شد آن خیمه را باسمان بردند و کرسی یاقوت همچنان
نهاده بود درخشان و روشن جهانیان بوی تبرک می کردند و بوی از آفتها و عاهتها و دردها
شفا می جستند از بس که دست کافران و حایضان و ناشستگان بوی رسید سیاه شد پس
چون آب کشاد طوفان نوح را فرمود که برگرفت و بر کوه بوقبیس پنهان کرد همانجا بود تا
روزگار ابرهیم علیه السلم پس الله تعالی خواست که کعبه را بر دست وی آباذان کناد و ابرهیم را
علیه السلم بان گرامی کرداناد و آیین مومنان را تازه کناد فرمود وی را که مرا خانه ای است در
زمین برو و آنرا بنا کن ابرهیم بر براق و سکینه با وی و جبرئیل علیه السلم با وی بمکه آمد
اسمعیل را علیه السلم دست یار گرفت و جبرئیل کار فرمای بود و سکینه در هوا باز ایستاده چون
بار میغ چهار سوی و آواز می داد که ابن علیّ بنا بر من نه ابرهیم بر سایهٔ وی اساس نهاد و بنیاد
ساخت اسمعیل سنگ می آورد و بدست بدو می داد و جبرئیل اشارت می کرد و بر جای می نهاد

این

اینست که الله گفت جل جلاله واذ یرفع ابرهیم القواعد من البیت واسمعیل ابرهیم دیوار
بر می آورد و اسمعیل ساخت در دست می نهاد چون بجای رکن رسید آنجا که حجر الاسود نهاده
است گفت یا اسمعیل اذهب فابغ لی حجرا اضعه ههنا لیکون علما للناس رو مرا سنگی جوی
که بر انجا نهم تا جهانیان را علمی باشد اسمعیل برفت تا سنگ جوید جبرئیل آمد بکوه بوقبیس و آن
سنگ سیاه که آنجا پنهان کرده بود و یاقوت درخشان بوذ از اول بیاورد و در دست ابرهیم نهاد
ابرهیم بران موضع نهاد چون اسمعیل باز آمد و سنگ دید گفت اینجا از کجا آمد ای پدر گفت
جاء به من لم یکلنی الی حجرک این انکس آورد که ما را با سنگ تو بنگذاشت پس چون فارغ شدند
خدای را عز و جل خواندند ابرهیم و اسمعیل گفتند ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم ربنا
واجعلنا مسلمین لک خداوندا ما را دو بنده گردن نهاده کن مسلمان کار مسلمان خوی مسلمان
نهاد ومن ذریتنا امة مسلمة لک و از فرزندان ما امتی بیرون آر گردن نهاده ترا و فرمان بردار
و ایشان مومنان عرب اند من المهاجرین والانصار والتابعین لهم باحسان یقال لم یکن
نبی الا فصل بدعایه لنفسه و لامته دون الامم و ان ابرهیم دعا لنفسه و لامته و لمن بعده لهذه
الامة اگر کسی گوید چه حکمت است که ابرهیم علیه السلم قومی را از فرزندان بدعا مخصوص
کرد گفت ومن ذریتنا امة مسلمة لک و بر عموم دعا نکرد جواب آنست که حکمت الهی
اقتضا آن کند که در هر روزگاری و هر قرنی قومی باشند که اشتغال ایشان در کار دینی و تحصیل
علم و عمل باشد و قومی که اشتغال ایشان بعمارت دنیا و اگر نه چنین بودی عالم خراب گشتی
ازینجا گفتند لولا الحمقی لخربت الدنیا حمقی ایشان اند که بعمارت دنیا مشغول باشند و خدای
عز و جل ایشان را بران داشته و گفته که واستعمرکم فیها و این عمارت دنیا بسه چیز است یکی زراعت
و غرس دیگر حمایت و حرب سدیگر بارکشیدن و کاروان راندن از شهر بشهر و معلوم است که
پیغامبران خدا و اولیا این کار را نشایند که ایشان ازین کاری شریفتر و عظیم تر مشغول اند
پس خلیل صلوات الله علیه که در دعا تعمیم نکرد ازین جهت بود والله اعلم وارنا مناسکنا بکسر
را و اختلاس کسر و اسکان آن هر سه خوانده اند سکون قراة مکی و یعقوب است و اختلاس
قراة ابو عمرو و کسر را قراة باقی و معنی آنست که با ما نمای و در ما آموز مناسک حج ما و معالم آن

علما

که جون کنیم وترا بآن جون ستیم مناسک جمع است ویکی ازان منسک است وملسک کویند بفتح
سین وکسر سین جون بفتح کوی عین نسک است احرام کرفتن ووقوف کردن وسعی وطواف
کردن وجمار انداختن وبدنه کشتن ومنسک بکسر سین جایکاه نسک است احرام را میقات
ووقوف را عرفات ونحر را منا وسعی را صفا ومروه وطواف را خانه ورمی جمار را سه جای بستن عقبه
جون ایشان دعا کردند الله تعالی اجابت کرد دعاء ایشان وجبرئیل را فرستاذ تا مناسک
حج ایشانرا در آموخت انکه رب العالمین ابرهیم را فرموذ که جهانیانرا بزیارت خانه من
خوان فذلک قوله تعالی واذن فی الناس بالحج ابرهیم کفت خداوند جهانیان آواز من جکونه
شنوند وایشان از من دور اند وآواز من ضعیف الله کفت علیک الندا وعلی الاسماع و
الابلاغ یا ابرهیم بر تو آنست که برخوانی وبر من آنست که برسانم وبشنوانم فعلا ابرهیم جبل
ابی قبیس ونادی ایها الناس الا ان ربکم قد بنا بیتا فحجوه فاسمع الله تعالی ذلک فی
اصلاب الرجال وارحام النساء ومابین المشرق والمغرب والبر والبحر ممن سبق فی علم الله
سبحانه انه یحج الی یوم القیمة فاجابه لبیک اللهم لبیک کفته اند کسی بوذ که یکبار اجابت
کرد حکم الله جنانست که یکبار حج کند در عمر خویش وکسی بوذ که سه بار وکسی بوذ که بیشتر بس بقدر
اجابت وتلبیت خویش هرکس حج کند تا بقیامت وکسی بوذ که آنرا تلبیه اجابت نکرد حکم
خدای عز وجل جنانست که وی در عمر خویش حج نکند وکفته اند که اول خانه که درین
جهان بنا نهاذند خانه کعبه است ودر ماه ذو الحجه بنا نهاذند ومناسک از جبرئیل هم درین
ماه آموختند وباز خواندن ابرهیم علیه السلم حاج را از اصلاب پذران هم درین ماه بوذ
ودر قصه بیانند که آن بنا وهیات که ابرهیم ساخت فراخ تر ازان بوذ که امروزست
که شاذروان وحجر در خانه بوذ ودو در داشت یک در از سوی شرق ودیکر در از سوی غرب
بس روزکار باذ آنرا می زذ وآفتاب آنرا می سوخت وسنک ازان می ریخت تا زمان جرهم
جرهم آنرا باز کرفتند ونو بنا ساختند وعمارت کردند هم بر اساس وهیات بناء ابرهیم علیه
السلم وهمجنان می بوذ تا زمان عمالقه ملک ایشان بانان آنرا نو کرد وتبع باز آنرا عمارت
کرد وبرده بوشانید بس بروزکار دراز باذ آنرا می زذ وآفتاب آنرا می سوخت تا زمان قریش

قریش جون دیذند شرف خویش بر سر همه عالم وعز خویش بسبب آن خانه وخانه از کهنکی می ریخت
مشاورت کردند عمارت آنرا وباز نو کردن آنرا قومی صواب دیذند وقومی می ترسیدند
واحتراز می کردند بیست وپنج سال درین مدت مشاورت وقصد رفت تا مصطفی علیه السلم
بیست وپنج ساله کشت آخر اتفاق افتاذ میان ایشان تا خانه باز کردند وبجوب حاجت
افتاذ کار آنرا کشتی جهوذی با بازرکان بشکست در دریا جده جوب آن از جهوذ خواستند
جوب کوتاه بوذ خانه را تنک کردند حجر وشاذروان بیرون افکندند وخانه را با یک در
آوردند بناز داشتن را تا کذرکاه نباشد دران ودر و بند ساختند تا آنرا در کذارند
که خوذ خواهند جون بر کن رسیذ خلاف افتاذ میان ایشان که حجر اسود که بر جای نهد
هر قبیله می کفتند ما نهیم بدان سبب جنکی برساختند وشمشیرها کشیذند آخر میان ایشان
وفاق افتاذ بر انکه اول کسی که از در مسجد حرام آیذ او سنک بر انجا نهد بنکرستند اول کسی که
در آمد مصطفی بوذ صلوات الله علیه کفتند محمد الامین آمذ وی ردا فرو کرد وحجر بر میان
ردا نهاذ واز هر قبیله مردی را کفت که ازین ردا کرانه ای بر کیرید همه بر داشتند ومی بردند تا
آنجا که اکنون است بس مصطفی صلوات الله علیه دست فرا کرد وحجر را بر کرفت وبر جای
نهاذ بر کرامت خویش ورضا قریش همجنان می بوذ بران بنا تا بروزکار عبد الله بن الزبیر
بن العوام عبد الله آنرا باز کرد ونو بنا کرد بر رسم وبناء ابرهیم علیه السلم فراخ وبلند بدو در
تا بروزکار عبد الملک بن مروان حجاج یوسف آنرا باز کرد وبا رسم وبناء قریش برد بیک در
وشاذروان وحجر بیرون افکند وآنجه از خانه بسر آمذ در زیر خانه کرد وآنرا بالا داذ اکنون
بران بنا است وعباسیان قصد کردند که آنرا باز کنند ونو کنند علما کفتند صواب نیست
که بس هر که آیذ آنرا باز می کند وفرا می کند دست باز داشتند وبیش از قیامت حبشی سیاه
بندک شکم با بیک ساق انکوشه برآیذ وبایستذ بر کعبه تا آنرا به تبر باز کند سنک سنک
تمامی که هرکز بس ازان روز فرا نکنند وبعد ازان بر روی زمین خیر نبوذ ونه در زندکانی
رشد وذلک فیما روی ابو هریرة وابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
تخرب الکعبة ذو السویقتین من الحبشة کانی به اسود افحج یقلعها حجرا حجرا تبنا وانبعث فیهم

تمامی دعا ابرهیم و اسمعیل است بعد از بناء کعبه کفتند خداوندا در میان این امت مسلمه از
فرزندان ما و خاصه از میان عرب سکان حرم تو پیغامبری فرست هم از نژاد ایشان از
فرزندان اسمعیل یعنی محمد صلی الله علیه وسلم الله تعالی این دعاء ایشان اجابت کرد
و مصطفی را بخلق فرستاد و بر ایشان منت نهاد کفت هو الذی بعث فی الامیین رسولا
منهم او خداوندی است که پیغامبری امی فرستاد نادبیر و ناخواننده بقومی عرب نادبیران
و ناخوانندکان تا بر ایشان خواند سخن خداوند خویش و در ایشان آموزد قرآن
و دین و سنت خویش و مصطفی علیه السلم بیان کرد که ابرهیم بدعا او را خواست کفت
انا دعوة ابی ابرهیم و بشارة اخی عیسی و رات امی یعنی فی منامها نورا اضاء لها اعناق
الابل ببصری یعنی بدعوة ابرهیم   قوله وابعث فیهم رسولا کتاب درین آیت قرآن است
و حکمت فهم قرآن و مواعظ آن و بیان احکام حلال و حرام در آن و هر سخن راست درست
که شنونده را از زشتی باز دارد و بنیکی دارد آنرا حکمت کویند و کوینده آن حکیم و این حکمت
بر دل و زبان کسی رود که خود را بادنیا ندهد و آلوده علایق نشود چنانکه مصطفی علیه السلم
کفت من زهد فی الدنیا اسکن الله الحکمة فی قلبه وانطق بها لسانه   وقال علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه روحوا هذه القلوب واطلبوا لها طرائف الحکمة فانها تمل کما تمل الابدان
وقال الحسین بن منصور الحکمة سهام وقلوب المومنین اهدافها والرامی الله والخطا
معدوم   وقیل لحاتم الاصم بم اصبت الحکمة فقال بقلة الاکل وقلة النوم وقلة الکلام
وکل ما رزقنی الله لم اکن احبسه   وقیل الحکمة کالعروس تطلب البیت خالیا وهی النور
المفرق بین الالهام والوسواس فذلک قوله تعالی ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا وهی الخیر
الکثیر علی الجملة فقال الله تعالی ومن یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا   ویزکیهم ای یطهرهم
من الشرک والذنوب وقیل یاخذ زکوة اموالهم ایشانرا پاک کرداند از انجاس کفر و معاصی
و پاک کنند از اوضار بخل بانک زکوة مال از ایشان بستانند قال الله تعالی خذ من اموالهم
صدقة تطهرهم وتزکیهم بها می کوید بستان زکوة مال ایشان تا از اوصاف بخل و اخلاق
نکوهیده پاک شوند که این زکوة طهور باطن است چنانکه آب مطلق طهور ظاهر است از اینجا

احکام

الجمله

صرف

که حرف زکوة با اهل بیت نبوت روا نیست در شرع فانها اوساخ الناس وقد قال الله تعالی
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا قال ابن کیسان ویزکیهم
ای ویشهد لهم یوم القیامة بالعدالة اذا شهدوا للانبیاء بالبلاغ این چنانست که در مجلس
قضاة و حکام عدالت کواهان بتزکیه عدول و معتمدان درست کنند فردا قیامت امت
محمد صلی الله علیه وسلم کواهی دهند پیغامبران را بابلاغ و مصطفی علیه السلم تزکیه ایشان
کنند و بعدالت ایشان کواهی دهد و ذلک فی قوله تعالی لتکونوا شهداء علی الناس ویکون
الرسول علیکم شهیدا   انک انت العزیز الحکیم هو العزیز فی نفسه والمعز لغیره فله العزة کلها
اما ملکا و خلقا و اما وصفا و نعتا فعز خلقه ملکه وعز نفسه وصفه فذلک قوله من کان یرید
العزة فلله العزة جمیعا   فسبحانه من عزیز ضلت العقول فی بحار عظمته وحارت الالباب
دون ادراک نعته وکلت الالسن عن استیفاء مدح جلاله ووصف جماله
وکل من اغرق فی نعته   اصبح منسوبا الی العی   قوله ومن یرغب عن ملة ابرهیم
سبب نزول این آیت آن بود که عبدالله سلام دو برادرزاده داشت نام ایشان سلمه و مهاجر
عبدالله ایشانرا باسلام دعوت کرد کفت نیک دانسته اید شما و خوانده اید در توریة که
خدای عز وجل کفت انی باعث من ولد اسمعیل نبیا اسمه احمد فمن آمن به فقد اهتدی ورشد
ومن لم یومن به فهو ملعون   کفت یعنی که خداوندم از نژاد اسمعیل پیغامبری فرستم بخلق
نام وی احمد هر که پیغام وی بنیوشد و او را استوار کیرد و بکرود راست راه شد
و هدایت یافت و هر که نکرود رانده است از درکاه و نا بایسته پس سلمه مسلمان شد
و بدین حق آمد و مهاجر سرباز زد و برکشت و بر کفر خود بپاید الله تعالی در شان وی آیت
فرستاد ومن یرغب عن ملة ابرهیم ای لا یرغب عنها ولا یترکها الا من سفه نفسه از کیش ابرهیم
و دین و سنت وی روی بر کرداند مکر سفیهی جاهل نادانی خویشتن نشناس که نه اندیشد
و تفکر نکند در خود که اورا از بهر چه آفریده اند و چکار را در وجود آورده اند وقد قال
تعالی وفی انفسکم افلا تبصرون   ولقد اصطفیناه فی الدنیا اخترناه للنبوة والرسالة
والذریة الطیبة او را برکزیدیم و پاک کردیم و هنری کردیم درین جهان نبوت و رسالت را و تا فرزندان

ما کا زبهشت او بیرون آییم و در پیوندیم ذریة بعضها من بعض وانه فی الآخرة لمن الصالحین
ای مع آبائه المرسلین فی الجنة و در آن جهان با پدران خویش از پیغامبران و فرستادگان
ما در بهشت شود این همچنانست که یوسف صدیق صلوات الله علیه بدعا خواست توفنی
مسلما والحقنی بالصالحین گفت خداوندا مرا مسلمان میران و بپدران خویش از پیغامبران
و نواختگان تو در رسان وقیل فیه تقدیم و تاخیر تقدیره ولقد اصطفیناه فی الدنیا
والآخرة وانه لمن الصالحین او را برگزیدیم و نواخت خود بر وی نهادیم هم در دنیا و هم در آخرت
و پیغامبران ما خود همه برگزیدگان اند و نواختگان قال الله تعالی وانهم عندنا لمن
المصطفین الاخیار انجا در عموم ابرهیم را بستود و درین آیت در خصوص سجان هنر
بصفت صلاح بستود درین آیت گفت وانه فی الآخرة لمن الصالحین جای دیگر بر عموم گفت
وکلا جعلنا صالحین

النوبة الثالثة

قوله تعالی واذ قال ابرهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا این دعاء خلیل هم از روی ظاهر بود
و هم از روی باطن از روی ظاهر آنست که گفت بار خدایا کسی که درین شهر باشد او را ایمن
گردان بر تن و بر مال خویش و دشمن را بر وی مسلط مکن و از روی باطن گفت بار خدایا
هر که درین شهر رود او را از عذاب خود ایمن گردان و باتش قطیعت مسوزان رب العالمین
دعاء وی از هر دو روی اجابت کرد و تحقیق آن را گفت وآمنهم من خوف وقال تعالی جعلنا
حرما آمنا ویتخطف الناس من حولهم گوید سکان حرم خود را ایمن کردم از آنچه می ترسند
و دست ظالمان و دشمنان از ایشان کوتاه کردم و تسلط جباران و طمع ایشان چنانکه
بر دیگر شهرهاست ازین شهر بازداشتم و جانوران از یکدیگر ایمن کردم تا گرگ و میش با یکدیگر
خورند و وحشی و انسی با یکدیگر الف گیرند این خود امن ظاهرست و امن باطن را گفت ومن
دخله کان آمنا بو نجم صوفی قرشی گفت شبی از شبها در طواف بودم فرا دلم آمد که یا سیدی
قلت ومن دخله کان آمنا من ای شیء خداوندا تو گفتی که هر که در حرم آمد ایمن شد از چه
چیز ایمن شد هاتفی آواز داد که من النار که از آتش ایمن گشت نسوزیم شخص او را باتش دوزخ
و نسوزیم او را باتش قطیعت این از بهر آنست که خانه کعبه محل نظر خداوند جهانست هر سال

یکبار و ذلک فیما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ان الله عز وجل یلحظ الی الکعبة فی کل
عام لحظة وذلک فی لیلة النصف من شعبان فعند ذلک تحن القلوب الیه ویفد الیه الوافدون
یک نظر که رب العالمین بکعبه کرد چندان شرف یافت که مطاف جهانیان گشت و ما
من خلقان پس بنده مؤمن که بشبانروزی سیصد و شصت نظر از حق جل جلاله نصیب وی
آید شرف و امن وی را خود چه حد نهند و چه اندازه پدید کنند واذ یرفع ابرهیم القواعد
من البیت واسمعیل در زمین خانه ساختند و مطاف جهانیان کردند و در آسمان خانه
ساختند و مطاف آسمانیان کردند آن را بیت المعمور گویند و فریشتگان روی بدان آرند
و آن را کعبه نام نهادند و آدمیان روی بدان دارند سید انبیا و رسل صلوات الله علیه
گفت شب قربت و رتبت شب الفت و زلفت که درین گلشن روشن ما را خرام دادند چون بر
چهارم آسمان رسیدم که مرکز خورشید است و منبع شعاع جرم شاه ستارگان بر یاد بیت المعمور
رفتیم هزاران مقربان دیدیم در جانب بیت المعمور همه از شراب حضرت مست و مخمور از راست
می آمدند و تعجبی گشتند و لبیک می گفتند گوئی عدد ایشان از عدد اختران فزون است
و از شمار برگ درختان زیادت وهم ما شمار ایشان ندانست فهم ما عدد ایشان در نیافت
گفتم یا اخی جبرئیل که اند ایشان و از کجا می آیند گفت یا سید وما یعلم جنود ربک الا هو
پنجاه هزار سالست تا همچنین می بینم که یک ساعت آرام نگیرند ازین جانب می آیند و می گذرند
نه آنها که می آیند پیش ازین دیده ام نه آنها که گذشتند دیگر هرگز شان باز نه بینم یکی شوریده
گفتست آه این چه حیرتست زمینیان را روی فرا سنگی آسمانیان را روی فرا سنگی بدست
عاشقان بیچاره خود چیست هزار شادی بیقاء ایشان که جز از معشوق قبله نساختند و جز یاد دوست
مهر مهر ننهادند

یا من الی وجهه حجی و عمرتی ... ان حج قوم الی ترب و احجار
سر کسی محراب دل از قهر سوی ... باز محراب سنائی سوی تو

جوانمردی دانست که قصد وی سوی کعبه نه نهاد از آنجا بداست که وصل آفریدگار راست

گر دم نه ز کعبه بود کز روی تو بود ... مستی نه ز باده بود کز بوی تو بود

تحکی ان اعرابیا قصد الحج وکان له ابن فقال له ابنه الی این تقصد فقال الی بیت ربی فظن الغلام

ان من یری البیت یری رب البیت فقال یا ابه لم لا تحملنی معک فقال انت لا تصلح لذلک قال
فبکی فحمله معه فلما بلغ المیقات احرما ولبیا الی ان دخلا بیت الله فتحیر الغلام وقال این
ربی فقیل له الرب فی السماء فخر الغلام میتا فدهش الوالد وقال این ولدی این ولدی
فنودی من زاویة البیت انت طلبت البیت فوجدت البیت وانه قد طلب رب البیت
قال فرفع الغلام من بینهم فهتف هاتف انه لیس فی القبر ولا فی الارض ولا فی الجنة بل هو
فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ولقد انشدوا

الیک حجی لا للبیت والاثر — وفیک طوفی لا للرکن والحجر
صفا ودی صفاتی حین اعبره — وزمزمی دمعة تجری عن البصر
زادی رجائی له والخوف راحلتی — والماء من عبراتی والهوی سفری

ربنا وابعث فیهم رسولا منهم تا آخر ورد دو آیت است یکی در مدح حبیب دیگر در مدح خلیل
هرچند که هر دو پیغامبر نواخته وشایسته وباکرم وافضال ربانی آراسته اما فرق است
میان حبیب وخلیل خلیل مرید است وحبیب مراد مرید خواهنده مراد خواسته مرید رونده
ومراد ربوده مرید مقام خدمت در روش خود مراد بر بساط صحبت در کشش حق او که در
روش خود بود راه او از مکر خالی نباشد از اینجاست که خلیل علیه السلام با بزرگی حال او راه وی
از مکر خالی نبود تا کوکب در راه او آمد گفت هذا ربی همچنین بربوبیت بواسطه ماه وآفتاب
کمین گاه مکر هر ساعت بر می‌گشاد تا عصمت عنان خلت او گرفت واز عالم مکر بخود کشید
گفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا ومصطفی علیه السلام که
در کشش حق بود کمین گاه مکر را آن مکنت نبود که بر راه او عقبه کردی بل مرجه
لم یکن ثم کان بود آن شب از مکر بوی استعاذت خواستند واز مکر و تراجع بانوار شرع
با او التجا می‌کردند واو صلی الله علیه وسلم در کشش حق چنان مؤید بود که در گوشه چشم باز
هیچ ننگریست ما زاغ البصر وما طغی چندانکه فرقست میان رونده وربوده همان
فرقست میان خلیل وحبیب خلیل بر صف خدمتکاران بر درگاه ربوبیت بر قدم ایستاده
که وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وحبیب بحضرت احدیت بر صف

لعله

فوجدت رب البیت

نزدیکان

نزدیکان وهم راز آن بناز نشسته که التحیات المبارکات الصلوات الطیبات لله
این نشستن جای بودگان وآن ایستادن مقام روندگان خلیل در روش خود بود که گفت
والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین حبیب در کشش حق بود که با وی گفتند لیغفر
لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر خلیل گفت ولا تخزنی یوم یبعثون خداوندا روز بعث
مرا شرمسار مکن حبیب را گفتند یوم لا یخزی الله النبی ما خود او را شرمسار نکنیم خلیل گفت
حسبی الله حبیب را گفتند یا ایها النبی حسبک الله خلیل گفت انی ذاهب الی ربی حبیب را
گفتند اسری بعبده وشتان ما هما خلیل اوست که عمل کند تا الله از وی راضی شود وحبیب اوست
که الله آن حکم کند که رضا ومراد او بود ولذلک یقول الله تعالی ولسوف یعطیک ربک فترضی
وتشهد له قصة تحویل الکعبة الی آخرها ربنا وابعث فیهم رسولا منهم الآیه اهل معانی
گفته‌اند در وجه ترتیب کلمات این آیت که اول منزلی از منازل نبوت مصطفی علیه السلام آنست
که آیات ورایات نبوت خویش بر خلق اظهار کند وکتاب خدای عز وجل بریشان خواند
از اینجاست که اول گفت یتلو علیهم آیاتک پس بعد از تلاوت کتاب تعلیم باید یعنی حقایق
ومعانی کتاب در خلق آموزد تا دریابند وبآن عمل کنند پس بتعلیم کتاب ایشان را بحکمت
رساند که آنکس که کتاب برخواند وحقایق آن دریافت وبآن عمل کرد لا محاله علم حکمت
بوی روی نماید پس بعلم حکمت پاک شود وهنری وشایسته مجاورت حق اینست وجه
ترتیب آیت که بیشتر تلاوت گفت پس تعلیم پس حکمت پس تزکیت والله اعلم ه

قوله تعالی

اذ قال له ربه یاد
کنی ویاد کن یا محمد آنگه که الله ابرهیم را گفت • اسلم گردن نه وکار بمن سپار وخویشتن فرا من
ده • قال اسلمت جواب داد ابرهیم • اسلمت گردن نهادم وخویشتن را فرا دادم وخود را سپرده‌ام •
لرب العالمین خداوند جهان وجهانیان را • ووصی وا اندرز کرد بها بدین اسلام وباین سخن
که گفت اسلمت • ابرهیم بنیه ابرهیم پسران خود را ویعقوب همچنین یعقوب پسران
خود را وصیت کرد • یا بنی ای پسران من • ان الله اصطفی لکم الدین الله برگزید شما را این

دین • فلا تموتنّ ممیرید • الّا وانتم مسلمون مگر شما مسلمانان گردن نهاده باشید • ام کنتم
شهداء حاضر بودید شما • اذ حضر یعقوب الموت آنگه که مرگ آمد بیعقوب • اذ قال لبنیه
آنگه که پسران خود را گفت • ما تعبدون چه خواهید پرستید • من بعدی از پس مرگ من •
قالوا پسران گفتند • نعبد الهک خدای ترا پرستیم • واله آبائک و خدای پدران تو ابرهیم و اسمعیل
واسحق • الها واحدا خدای یکتا بیگانگی • ونحن له مسلمون و ما ویرا گردن نهادگانیم • تلک
امّة قد خلت ایشان گروهی اند که بگذشتند • لها ما کسبت ایشانراست آنچه کردند • ولکم
ما کسبتم و شماراست آنچه کنید • ولا تسئلون و شما را نپرسند • عمّا کانوا یعملون که ایشان
چه کردند • وقالوا جهودان گفتند کونوا هودا جهودان باشید • او نصاری و ترسایان گفتند
که ترسا باشید • تهتدوا تا براه راست باشید • قل پیغامبر من گوی • بل ملّة ابرهیم نه جهود
ونه ترسا بلکه ملّة ابرهیم گزینید • حنیفا آن پاک موحّد • وما کان من المشرکین و هرگز با خدا
انباز گیر نبود • ه

النوبة الثانیة

قوله تعالی اذ قال له ربّه اسلم ابن عبّاس رضی الله عنه گفت ربّ العالمین با ابرهیم
این خطاب آنگه کرد که از سرب بیرون آمد و مه و کوکب می نگرست و طالب حق بود از بتان
و بت پرستان روی برتافته و از ایشان بیزاری گرفته و گفته انّی بریء ممّا تشرکون من بیزارم
از آنچه شما با انباری می گیرید با خدای عزّ و جلّ الله گفت اورا در آن حال اسلم یا ابرهیم
روی دل خود فرا ما ده و کردار خویش و دین خویش پاک دار و ما را یگانه و یکتا شناس گفته اند
این امر استدامت است نه امر ابتدا یعنی استقم علی الاسلام وقیل المتبعیک اسلموا هذا کقوله
تعالی للنبی علیه السلم فاعلم انّه لا اله الّا الله ای اثبت علی علمک وقیل معناه فوّض الامر الیّ
واستسلم لقضائی یا ابرهیم کار با من گذار و خویشتن را با من سپار قال اسلمت لربّ العالمین
ابرهیم گفت پس چه کنم نه خداوند جهانیان توئی روی دل خود فرا تو دادم و یکتائی تو اقرار
آوردم و بهمگی بتو باز آمدم این همچنانست که در سورة الانعام گفت انّی وجّهت وجهی للذی
فطر السموات والارض حنیفا جائی دیگر گفت ربّنا علیک توکّلنا والیک انبنا خداوندا ما
پشت بتو باز کردیم و بدل با تو گشتیم و ترا یکدل و کارساز بپسندیدیم و کار خود بتو سپردیم

واز

وازدیدن توان خود بیرون آمدیم چون ابرهیم بهمگی بحق باز گشت و کار خود بوی سپرد ربّ
العالمین دین و دنیا اورا راست کرد و جهانیان را از آن خبر داد گفت وآتیناه فی الدنیا حسنة
وانّه فی الآخرة لمن الصالحین داد ندر دنیا ویرا نبوّت و خلّت و کتاب و حکمت وه بیری،
فرزنند و در آن جهان خود از نواختگانست و نزدیکان اگر کسی گوید چه حکمت است
که ابرهیم را گفتند اسلم جواب داد که اسلمت و مصطفی را گفتند فاعلم و نگفت که علمت جواب
آنست که اگر مصطفی علیه السلم خود جواب نداد ربّ العزّة ویرا نیابت کرد و از بهر وی جواب
داد گفت آمن الرسول والایمان هو العلم بالله سبحانه و تعالی و این تمامتر است از جواب
ابرهیم که ابرهیم از عین تفرقه جواب داد بهر آن گفت و مصطفی علیه السلم نقطه جمع بوده
خود بر سیده و خود را در حق گم کرده لا جرم حق او را نیابت کرده و آنچه ویرا گفتنی است حق
از بهر وی گفته اینست فتوی نبوّت که من کان لله کان الله له . پیر طریقت
گفت من کان فی الله تلفه کان الله خلفه   و گفته اند که از ابرهیم استسلام خواستند و
استسلام از اعمال بنده است غایت آن پیدا و حدّ آن معلوم از این جهت گفت اسلمت باز
از مصطفی علیه السلم علم خواستند و علم از افعال بنده بیرون است و حدّ آن نامفهوم است
و غایت آن ناپیدا باین سبب نگفت که علمت جواب سوم آنست که اسلمت از ابرهیم صورت
دعوی داشت لا جرم برهان آن دعوی از وی طلب کردند و آن همه بلیّات بسر او فرو آوردند
از امتحان وی بنفس و بمال و فرزند و مصطفی علیه السلم از راه دعوی برخاست و ادب حضرت
نگه داشت تا احدیّت او را در حفظ و رعایت خود بداشت و از آن بلیّات هیچ بسر وی نگماشت
ووصّی بها ابرهیم ووصّی واوصی هر دو خوانده اند بی الف قراءة عامّه است و با الف قراءة
مدنی و شامی و هر دو لغت قرآنست و بمعنی یکسان قال الله تعالی واوصانی بالصلوة
والزکوة وقال تعالی ووصّینا الانسان بوالدیه والوصیّة فی اللغة الایصال یعنی
ان الموصی وصل امره الی الموصی الیه ووصّی بها این ها کنایت است از ملّت ابرهیم و ملّت
ابرهیم دین اسلام است و کیش پاک پسران خود را وصیّت کرد ابرهیم که دین حق اسلام است
و خدای عزّ و جلّ شما را این دین برگزید و بپسندید آنرا ملازم باشید و از آن مگردید تا آنگه

باشند ابرهیم علیه السلم وصیت کرد و در اخفاد واعقاب وی این وصیت بماند و هیج بریده نکشت
جنانکه الله تعالی وتقدس کفت وجعلها کلمةً باقیةً فی عقبه ویعقوب بسران خوذ را همین
وصیت کرد وبسران ابرهیم هشت بوذند اسمعیل بوذ از هاجر واسحق از ساره ومدین
ومداین ونفشان وزمران ویشق وسوح این همه شش از قطورا بنت یقطن الکنعانیة
بوذند وفرزندان یعقوب دوازده بوذند روبیل وشمعون ولاوی ویهوذا وریالون
وشحر ودان ونفتالی وجاد واس ویوسف وبنیامین اصل همه بنی اسرائیل ایشان
بوذند واز فرزندان ایشان جهار هزار پیغامبر بوذند مصطفی علیه السلم کفت بعثت
علی اثر ثمانیة آلاف نبیٍّ اربعة آلاف من بنی اسرائیل وآنجه کفت فلا تموتنّ نه نهی از
مرک است که این در قدرت وفعل کس نباشد تا با آن مخاطب بوذ لکن معنی آنست که الزموا
الاسلام حتی اذا ادرککم الموت صادفکم علیه می کوید دین اسلام را ملازم باشید و از آن
بمکردید تا جون مرک رسد شما را بر اسلام بیند پس نهی از برکشتن از دین اسلام است
نه از مرک فضیل عیاض کفت اسلام اینجا بمعنی حسن الظن است ای فلا تموتنّ الّا وانتم
محسنون بربکم الظنّ وبه قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یموتنّ احدکم الّا وهو یحسن بالله
الظنّ یحیی اکثم را بخواب دیدند کفتند خذای عزّ وجلّ با تو جه کرد کفت در موقف سؤال
بداشت وکفت یا شیخ دیذی که جه کردی کفت عظیم بهراسیدم کفتم بار خذایا از تو نه این
خبر داذند کفت جکونه داذند کفتم عبد الرزاق مرا خبر داذ از زهری از انس از رسول
تو محمد از جبرئیل از تو خذاوندا که کفتی من با بنده آن کنم که از من جشم دارذ و من کمان برذ
و من کمان بردم که بر من رحمت کنی الله تعالی کفت جبرئیل راست کفت محمد راست کفت
انس راست کفت زهری راست کفت عبد الرزاق راست کفت رو که آمرزیدم و بر تو رحمت
کردم وفی خبرٍ مسندٍ انّ رجلًا یؤمر به الی النار فاذا بلغ ثلث الطریق التفت فاذا
بلغ نصف الطریق التفت واذا بلغ ثلثی الطریق التفت فیقول الله تعالی ردّوه ثم یسئله
ویقول لم التفت فیقول لما بلغت ثلث الطریق تذکرت قولک وربک الغفور ذو الرحمة
فقلت لعلک تغفر لی فلما بلغت نصف الطریق ذکرت قولک ومن یغفر الذنوب الا الله

فقلت

فقلت لعلک تغفر لی فلما بلغت ثلثی الطریق تذکرت قولک قل یا عبادی الذین اسرفوا
علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله فازددت طمعًا فیقول الله تعالی اذهب فقد غفرت لک
ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت شهود وحضور بمعنی متقارب اند وفرق آنست که
حضور را اغلب استعمال بذات بوذ وشهود هم در ذات بوذ وهم در عنایت وهم در کفتار
وسبب نزول این آیت آن بوذ که علما جهوذان کفتند مصطفی علیه السلم را که بذان مارا
بذین جهوذی فرموذند و وصیت کردند تا از آن بنکردند و یعقوب بسران خوذ را
همین وصیت کرد آنکه که از دنیا بیرون می شد رب العزة ایشان را دروغ زن کرد بدین آیت
کفت ام کنتم شهداء ام در موضع استفهام است می کوید شما حاضر بوذید آنکه که یعقوب
مرک آمذ و بسران خوذ را کفت که جه پرستید پس از من ما تعبدون کفت ومن تعبدون
نکفت از بهر آنکه ما بر هر جوهری افتذ که نه جانور باشد جون سنک و درخت و آفتاب
و آتش و مانند آن ومن بر آن نیفتند و کافران این جیزها معبود خوذ ساخته بوذند
یعقوب خواست که بر باطن ومعتقد بسران رسذ که از این جیزها هیج در دل دارند که
پرستند وبلفظ من نکفت که آنکاه جون تلقین بوذی ایشان را و ایشان خوذ همه زیرکان
و موحدان بوذند کفتند نعبد الهک واله آبائک خذای ترا پرستیم و خذای پذران تو
ابرهیم واسمعیل واسحق عم را پذر خواند که اسمعیل پذر تازیان است واسحق پذر عبرانیان
واین روا است جنانکه خاله را مادر خواند در سورة یوسف فقال ورفع ابویه علی العرش
رسول خذا صلوات الله علیه کفت عم الرجل صنو ابیه برادر پذر هم شاخ پذر است
الهًا واحدًا نصب علی الوصف کویند وحرمت داشت پذر را وبزرکی قدر او را الهک کفتند
والهنا نکفتند پس از اسلام خویش نیز خبر داذند بر سبیل تبعیت کفتند ونحن له مسلمون
و ما مسلمانانیم و او را کردن نهاذکان تلک امةٌ قد خلت حدیث کذشتکان در کرفت
و از ایشان خبر باز داذ آنکه مصطفی علیه السلم ایشان کروهی اند که رفتند و قومی که کذشتند
لها ما کسبت ایشان راست آنجه کردند و آنجه کردند خوذ کردند کردهٔ خوذ بردند و شما را
است آنجه کنید و کردهٔ خویش برید شما را بنیکوکاری ایشان نه نوازند جنانکه شما را از جرمها

ایشان نپرسند و لفظ امّت را در قرآن وجوه مختلف گفته‌اند اگر چه همه متقارب‌اند
و معانی همه بیک اصل باز می‌گردد و آن اصل جماعت مردم است که بر چیزی می گرد آیند
قال الله تعالی کان النّاس امّةً واحدةً ای صنفاً واحداً فی الضّلال جای دیگر گفت الّا امم
امثالکم ای اصناف امثالکم یعنی کلّ صنفٍ من الدّوابّ والطّیر مثل بنی آدم فی المعرفة بالله
وطلب الغذاء وتوقّی المهالک والتماس الرّزق وشرح این اصل که گفتیم آنست که در قرآن
امّت است بمعنی حین چنانکه گفت تعالی و تقدّس وادّکر بعد امّةٍ ای بعد حینٍ و قال
تعالی ولئن اخّرنا عنهم العذاب الی امّةٍ معدودةٍ ای سنین معدودةٍ و اصل این جماعت
مردم است که در آن زمان و هنگام موجود بوند پس چون آن جماعت برسیدند و نماندند آن
زمان که در آن موجود بودند بنام ایشان باز خواندند و همچنین در قرآن امّت است
بمعنی امام چنانکه گفت انّ ابرهیم کان امّةً قانتاً لله ای اماماً یقتدی به النّاس یعنی که
امام سبب اجتماع مردم بود که بر وی جمع آیند و بر پی او روند یا در وی خصال پسندیده چندان
بود که در یکی امّتی باشد ازین جهت او را امّت خواندند و در قرآن امّت بمعنی جماعت علما
چنانکه گفت ولتکن منکم امّةٌ یدعون الی الخیر و امّت است بمعنی دین چنانکه گفت انّا وجدنا
آباءنا علی امّةٍ و این هم بر طریق مجاورتست یعنی خلق در وی جمع شوند و مسلمانان را امّت محمّد
باین معنی گفتند که در دین اسلام مجتمع شدند پس اصل این کلمه جماعت مردم است و صنف
ایشان چنانکه در اوّل گفتیم وقالوا کونوا هوداً او نصاری این جهودان مدینه‌اند و
ترسایان نجران بمؤمنان گفتند بر دین ما باشید که راست راهی درین است ربّ العالمین
گفت نه آن و نه این بلکه دین ابرهیم گزینید و پس روی او کنید که وی حنیف است یعنی
مسلمان پاک دین موحّد ما را یکتا گوی و یکتا دان گفته‌اند حنیف نامی است موحّد را
و حاجی را و ختنه کرده را و قبله‌دار را قتاده گفت من الحنیفیّة الختان وتحریم نکاح الاخت
و هر چند پیغامبران پیش از ابرهیم بر دین اسلام بودند و بر راست راهی امّا ابرهیم را علی الخصوص
باین نام حنیف منسوب کرد که امام و مقتدا و پیشوای خلق در دین جز وی نبود و جهانیان را
جمله باتّباع وی فرمودند چنانکه جای دیگر گفت فاتّبعوا ملّة ابرهیم حنیفاً وما کان من المشرکین

النّوبة الثّالثة قوله تعالی اذ قال
له ربّه اسلم چون خلیل صلوات الله علیه در روش آمد از حضرت عزّت فرمان آمد که یا ابرهیم
هر که ما را خواهد جمله باید که ما را بود تا شظیّه‌ای از مرادات بشری و معارضات نفسی با
تو مانده است از لخ کوشش با آسایش کشش نرسی المکاتب عبدٌ ما بقی علیه درهمٌ

ما را خواهی مراد ما باید خواست ... یکباره ز بیش خویش بر باید خاست

خلیل گفت خداوندا ابرهیم را نه تدبیر مانده است و نه اختیار اینک آمد بقدم افتقار بر حالت انکسار
تا چه فرمای اسلمت خود را بیفکندم و کار خود بتو سپردم و بهمگی بتو باز گشتم فرمان آمد که
ای ابرهیم دعوی بس شگرفست و هر دعوی را معنی باید و هر حقی را حقیقتی باید اکنون امتحان را
پای دار او را امتحان کردند بغیر خویش و جزء خویش و کلّ خویش امتحان بغیر او آن
بود که مال داشت فراوان گفته‌اند هفتصد هزار سر گوسپند داشت بهفت هزار گله با سر
گله سگی که قلادهٔ زرّین در گردن داشت او را فرمودند که دل از همه بر دار و در راه خدا
خرج کن خلیل همه را در باخت و هیچ چیز خود را نگذاشت در آثار بیارند که فریشتگان گفتند
که بار خدایا این ندا در ملکوت داده که واتّخذ الله ابرهیم خلیلاً اکنون ما در غرقابست
و زهرها ما آب گشت ازین تخصیص خلیل از کجا مستحقّ این کرامت گشت ندا آمد که یا
جبرئیل پرهای طاوسی خویش فرو گشای از ذروهٔ سدره تا بقمّهٔ آن کوه رو خلیل را آزمونی کن
جبرئیل فرو آمد بصورت یکی از بنی آدم بتقدیر و تیسیر الهی آنجا در پس کوه بایستاد آواز
بر آورد که یا قدّوس خلیل از لذّت سماع آن بی هوش گشت از پای در آمد گفت یا عبد الله
یکبار دیگر این نام باز گوی و این گلهٔ گوسپند ترا جبرئیل یکبار دیگر آواز بر آورد که یا قدّوس
خلیل در خاک تمرّغ می‌کرد چون مرغی نیم بسمل و می‌گفت یکبار دیگر باز گوی و گلهٔ دیگر ترا

وحدّثنی یا سعد عنها فزدتنی ... جنوناً فزدنی من حدیثک یا سعد

و همچنین باز می‌خواست و هر بار گلهٔ گوسپند با آن سگ و قلادهٔ زرّین بدو می‌داد تا آن همه بداد
و در باخت چون همه در باخته بود آن عقدها محکم تر گشت عشق و افلاس بهم پیوست خلیل
آواز بر آورد که یکبار دیگر نام دوست بر گوی و جانم ترا

مال وزر وچيز رايگان بايذ باخت   چون كار زجان رسيد انجان بايذ باخت

جبرئيل را وقت خوش گشت وپرهاى طاوسى خويش فرو گشاذ فحق اتخذ خليلا براستى آن بدوست گرفت اگر قصورى هست در دعوى ماست اما ترا عشق بر كمالست پس جوى جبرئيل بروى آشكارا شاذ گفت يا خليل اين گوسفندان مارا بكار نيست ومارا بآن حاجت نه خليل گفت اگر ترا بكار نيست باز ستدن در شرط جوانمردى هم نيست جبرئيل گفت اكنون تا براگنده كنيم در صحرا وبيابان تا بمراد خود مى چرند وعلفيان تا بقيامت بصيدان منفعت مى گيرند اكنون گوسفندان گوهى كه در عالم پراگنده اند همه از نژاد آنند وهر كه از آن صيد گيرد وخورد تا بقيامت مهمان خليل است اما امتحان وى بجزو وى آن بوذ كه او را خواب نموذند بذبح فرزند واشارتى ازان رفت وتمامى آن قصه بجاى خود گفته شوذ ان شاء الله   اما امتحان وى بكل وى آن بوذ كه نمرود طاغى را ابر اسعد تا آتش افروخت ومنجنيق ساخت تا خليل را با آتش افكنذ وخطاب رب العالمين با آتش پيوست كه يا نار كونى بردا وسلاما خليل در آن حال گريستن در گرفت فريشتگان گمان بردند كه خليل بآن مى گريذ كه وى را با آتش مى افكنند جبرئيل در آمد گفت لماذا تبكى يا خليل چرا مى گريى گفت از آنكه سوختن وكوفتن بر تنست ونداء حق با آتش پيوسته يا جبرئيل اگر هزار بارم بسوختى وآن ندا مرا بوذى دوست تر داشتمى يا جبرئيل اين گريستن نه بر فوات روح است وسوختن نفس كه اين بر فوات لطايف نداء حق است وگفته اند كه جبرئيل براه وى آمد وگفت هل لك من حاجة هيچ حاجت دارى يا خليل جواب داذ كه اما اليك فلا بتو ندارم حاجتى جبرئيل گفت بالله دارى لا محالة از وى بخواه گفت عجب مى بينم اگر خفته است تا بيدارش كنم يا خبر ندارد تا آگاهانم حسبى من سؤالى علمه بحالى فريشتگان وطوفان آمذ كه يا خليل دستورى باشد تا بيك چشم زخم اين آتش را بنيست آرم وبيگانگان را هلاك كنم خليل گفت همه وى را بندگانند وآفريدگان اگر خواهد ايشانرا هلاك كند ودر آسمان غلغله در صفوف فريشتگان افتاده كه بار خدايا خود در روى ابراهيم است كه ترا شناسد وبيگانگى تو اقرار دهد وتو خود بهتر دانى او را مى بسوزى فرمان آمذ ان

[illegible]

درگاه بى نيازى كه ساكن باشيذ وآرام گيريذ كه شما از اسرار اين كار خبر نداريذ او خلوت گاه دوستى مى طلبذ خواهذ تا بك نفس بى زحمت اغيار رودران خلوت گاه با ما بر دارذ آنجا بوذ كه خليل را پرسيدند پس از آن كه ترا كدام روز خوشتر بوذ وسازگارتر گفت آن روز كه در آتش نمرود بوذم وتنم خالى بوذ ودلم صافى وبحق مشغول واز خلق معزول

سقيا لمعهدك الذى لو لم يكن   ما كان قلبى للصبابة معهدا

چون ابراهيم از كوره امتحان خالص بيرون آمذ ودر گفت اسلمت صادق رقم رب العالمين خلعت بروى كشيد وجهانيانرا اتباع وى فرموذ گفت اتبعوا ملة ابراهيم حنيفا وما كان من المشركين

قوله تعالى

قولوا آمنا بالله گوييذ ايمان داذيم بالله • بما انزل الينا بآنچه فرو فرستاذه آمذ بما • وما انزل على ابراهيم وبآنچه فرو فرستاذه آمذ بابراهيم • واسمعيل واسحق ويعقوب والاسباط وپيغامبران وفرزندان يعقوب • وما اوتى موسى وعيسى وبآنچه داذه اند بموسى وعيسى از پيغام • وما اوتى النبيون من ربهم وبآنچه داذند همه پيغامبران را از خداوند ايشان • لا نفرق بين احد منهم جدا نكنيم يكى را از پيغامبران از ديگران • ونحن له مسلمون وما وى را گردن نهاذگانيم • فان آمنوا اگر جهوذان بگروند • بمثل ما آمنتم به چنانك گرويذند كه شما گرويديذ • فقد اهتدوا وبراه راست آمذند • وان تولوا واگر برگرديد فانما هم فى شقاق جز اين نيست كه ايشان در جداجدى وستيزاند • فسيكفيكهم الله آرى كفايت كند ترا الله شغل ايشان • وهو السميع العليم واوست شنوا ودانا • صبغة الله راهنمونى الله داينذ وسپاس وى بينيذ وراه وى گزينيذ • ومن احسن من الله صبغة وكيست ترا نيكوتر زنده تر از الله • ونحن له عابدون وما وى را پرستگارانيم • قل يا رسول من گوى اتحاجوننا فى الله با ما حجت مى جوييذ وخصومت سازيذ در خذا • وهو ربنا وربكم واو خذاى ماست وخذاى شما • ولنا اعمالنا ولكم اعمالكم كردار ما ما را وكردار شما شما را • ونحن له مخلصون وانكه ما نه چون شما ايم كه ما پاك راهانيم وپاك دلان • ام يقولون يا مى گويند ان

[illegible]

ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط که ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب و اسباط
کانوا هودًا او نصاری جهودان بودند او نصاری وترسایان می کویند ایشان ترسایان بودند
قل کوی ءانتم اعلم ام الله شما به دانید یا خدای ومن اظلم وکیست بیدادکرتر بر خود
ممن کتم شهادة عنده ازانکس که نهان کند کواهی که دارد بنزدیک خویش در نوبت محمد
من الله از خداوند عز وجل وما الله بغافل وخدای نا آکاه نیست عما تعملون از انچه شما
می کنید تلک امة قد خلت ایشان کروهی اند که رفتند وکذشتند لها ما کسبت ایشانرا است
آنچه کردند وجزاء کردار خویش دیدند ولکم ما کسبتم وشمارا است آنچ کنید وجزاء کردار خویش
بینید ولا تسئلون وشمارا نپرسند عما کانوا یعملون ازانچه ایشان کرده اند سیقول
السفهاء آری کویند کروهی سبکخردان وکم دانان من الناس ازین مردمان ما ولاهم
چه چیز بازکردانید ایشانرا عن قبلتهم التی کانوا علیها ازان قبله که ایشان بران بودند
قل کوی لله المشرق والمغرب خدایرا است برآمدنکاه آفتاب وفروشدنکاه آفتا
یهدی من یشاء راه می نماید آنرا که خواهد الی صراط مستقیم سوی راه راست درست

النوبة الثانية

قوله تعالی قولوا
آمنا بالله ابوهریره رضی الله عنه کفت اهل کتاب بزبان عبری توریة می خواندند و تفسیر
آن با مسلمانان می کفتند بزبان تازی رسول کفت علیه السلام لا تصدقوهم ولا تکذبوهم و
قولوا آمنا بالله کفت ایشانرا راست کوی مدارید ودروغ زن مکیرید راه ایمان شما انست
که کویید آمنا بالله وما انزل الینا ایمان دادیم بالله وبانچه فرو فرستادند بما یعنی قرآن
وبانچه ابرهیم را دادند از صحف وآن ده صحیفه بود بروایت ابوذر از مصطفی علیه السلام
قال ابوذر قلت یا نبی الله فما کانت صحف ابرهیم فذکر کلامًا ثم قال فیها علی العاقل ما لم یکن
مغلوبًا علی عقله ان یکون له ساعة یناجی فیها ربه وساعة یتفکر فیها فی صنع الله عز وجل
وساعة یحاسب فیها نفسه فیما قدم واخر وساعة یخلو فیها لحاجته من الحلال فی المطعم
والمشرب واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط وایمان دادیم بانچه فرو فرستادند
باسمعیل واسحق ویعقوب وفرزندان وی کفته اند اسباط در فرزندان یعقوب همچون

قبایل است در فرزندان اسمعیل بدو تازیان بود واسحق بدو عبرانیان و اسمعیل
بجود وسخا معروف بود واز اینجاست که عرب همه با جود وسخا باشند واسحق بزهد وعبادت معروف
بود از اینجاست که زهاد ورهبان در اهل کتاب بسیار باشند وفرزندان یعقوب را
اسباط ازان کفتند که بسیار بودند وسبط بلغت عرب درختی بر شاخ باشد یعنی که ایشانرا
شاخها بسیار رست چنانکه عرب را قبایل بسیار رست وآنچه کفت ایشانرا کتاب دادیم و اعداد
کتاب داران آورد پیغامبران ایشان خواهد که ما اسباط همه را پیغامبر بودند وروا
باشد که اسباط انجا بفرزندان صلب نهند از یعقوب که همه پیغامبر بوده اند وکتاب دار
وما اوتی موسی وعیسی وآنچه بموسی دادند یعنی توریة ودیکر صحیفها وبعیسی دادند از انجیل
وما اوتی النبیون من ربهم وآنچه دیکر پیغامبرانرا دادند چون زبور داود وصحف شیث
ومانند ایشان می کویند ایمان آریم بهر چه پیغامبران آوردند از هر چه بود آنچه دانید
وشناسید وآنچه ندانید ونشناسید که نه همه دانید وشناسید وعن معقل بن یسار
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعملوا بالقرآن واقتدوا به ولا تکفروا بشیء منه
آمنوا بالتوریة والانجیل والزبور وما اوتی النبیون من ربهم ولیسعکم القرآن وما فیه
من البیان ثم قال لا نفرق بین احد منهم جدا نکنیم یکی را از پیغامبران از دیکران
بنا استوار نا کرفتن ونا کرویدن چنانکه جهودان وترسایان کردند ونحن له مسلمون
وما مسلمانانیم والله را کردن نهادکانیم چون آیت فرو آمد رسول علیه السلم بر جهودان
وترسایان خواند چون حدیث عیسی شنیدند منکر شدند اورا وبنبوت وی اقرار دادند
وترسایان خود غلو کردند کفتند که عیسی باری نه چون پیغامبران است که او بسر است
پس رب العالمین این آیت دیکر فرو فرستاد کفت فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا
کفته اند که مثل انجا صلت است وزیادت یعنی بما آمنتم به می کوید اکر ایشان ایمان آرند
بانچه شما ایمان آوردید وبکروند کرویدنی چون کرویدن شما یعنی شما که امت محمد اید
بکتاب ایشان ایمان آوردید اکر ایشان بکتاب شما بکتاب شما ایمان آرند ایشان راه یافتهاند
ومسلمانان اند وان تولوا فانما هم فی شقاق واکر بر کردند از مسلمانی واز راه حق

برکوشه افتادند و آنچه گفت بمثل ما آمنتم به دلیل است که ایمان و اسلام هر دو یکسان است
کرمان قوم را می گویند فلا تموتنّ الّا وانتم مسلمون   فسیکفیکهم الله ای بسنده کند
ترا الله باز داشت خویش بدیشان از تو و شغل ایشان ترا کفایت کند و همچنان کرد
که ایشان جهودان قریظه و نضیر بودند بعضی را از ایشان بکشتند و بعضی را ببردگی
بردند و بعضی را از وطن خویش آواره کردند و ترسایان نجران بودند که جزیت بر ایشان
نهادند بخواری و مذلّت   وهو السّمیع العلیم و او خداوندی شنواست که گفت همه می شنود
داناست که حال همه می داند صبغة الله ای اتبعوا صبغة الله می گویند دین الله و سنت
وی کیرید و راه وی جویید صبغه رنگ باشد و این در معارضه آن آمد که ترسایان فرزند
خود را که بزادی باب برمی آوردند در شهر عموریه و می گفتند صبغناه نصرانیا او را ترسا
رنگ کردیم الله گفت عزّ جلاله من بتوحید و اسلام بنده را مسلمان رنگ کردم و این صبغة
آنست که قرآن بوی اشارت میکند که فطرة الله التی فطر النّاس علیها و مصطفی علیه
السلم گفت کلّ مولود یولد علی الفطرة وعن ابن عبّاس رضی الله عنهما انّ النّبی صلی الله علیه
وسلم قال انّ بنی اسرائیل قالوا یا موسی هل یصبغ ربّک فقال لموسی یا ربّ هل تصبغ قال
نعم انا اصبغ الالوان الاحمر والابیض والاسود والالوان کلّها من صبغی عن ابن عباس
ایضا قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ای اصبغ ربّک قال نعم
صبغا لا ینفض احمر وابیض واصفر   ومن احسن من الله صبغة و کیست نیکو رنگ
کننده تر از الله و انکه اقرار خواست تا گویند که الله رنگ کننده ترست و ما وی را پرستکاریم
یعنی کیست از ما نیکو رنگ تر و ما وی را بندگانیم و قال النبی صلی الله علیه وسلم یؤتی بانعم اهل
الدّنیا من اهل النّار یوم القیمة فیصبغ فی النار صبغة ثم یقال له یا ابن ادم هل رایت خیرا
قطّ هل مرّ بک نعیم قطّ فیقول لا والله یا ربّ ویؤتی باشدّ النّاس بؤسا فی الدّنیا من
اهل الجنّة فیصبغ صبغة فی الجنّة ثم یقال له یا ابن ادم هل رایت بؤسا قطّ هل مرّ بک
شرّ قطّ فیقول لا والله یا ربّ ما مرّ بی بؤس قطّ ولا رایت شدّة قطّ   قل اتحاجّوننا
فی الله ای تخاصموننا فی دین الله مفسّران گویند این پاسخ جهودانست که ایشان دعوی

آشامی

آشنایی و دوستی حق می کردند و خود را بنزدیک الله حقّی می دیدند که می گفتند نحن ابناء الله
واحبّاؤه که هی گفتند لن یدخل الجنّة الّا من کان هودا او نصاری با مصطفی علیه السلم
و با عرب می گفتند ما نخست نزدیکتر و اولیتر ایم از شما که رسول ما پیش از رسول شما بود و کتاب
ما پیش از کتاب شما و دین ما پیش از دین شما بود ربّ العالمین گفت ای مهتر ایشان را
جواب ده گوی اتحاجّوننا فی الله المحاجة ادّعاء الحق حجت می گویند بر من و دعوی حق
می کنند و حق سزا می جویند و بر من غلبه می کنند بحق دین خدای وهو ربّنا وربّکم و او
خداوند است ما را و شما را هر دو را دارنده و پرورانند آنکس بوی اولیتر است که وی را
طاعت دارست و رسولان وی را استوار گیرد انکه گفت ولنا اعمالنا ولکم اعمالکم ما را کردار ماست
و شما را کردار شما و ما دل ان کردار خویش مخلص آمدیم الله را کردن نهاده و بیکتایی وی اقرار
داده و شما مشرکان و دوگویان اید پس چونست که با ما با دین الله حجت می گیرید و ما
نه چون شما ایم نظیر این آیت انست که گفت تعالی و تقدّس وان کذّبوک فقل لی عملی
ولکم عملکم الایه ام یقولون بیا و تا هر دو خوانده اند بتا قراة شامی و حمزه و کسایی و حفص
است و رویس از یعقوب خطاب با حاضران است و بیا قراة باقی و فعل غایب است
و بهر دو قراة حکایت از جهودانست می گفتند که پیغمبران گذشته ابرهیم و اسمعیل و اسحق
و یعقوب و فرزندان بر دین جهودی بودند و ترسایان می گفتند نه که در دین ترسایی
بودند ربّ العالمین رسول خود را علیه السلم گفت قل انتم اعلم ام الله گوی این سکالا
که شما بر دانید از کار ایشان و دین ایشان یا الله و گوی که الله مرا خبر داد که ایشان
نه جهود بودند نه ترسا بلکه مؤمنان بودند بر دین اسلام پس ایشان را بدان گفت ملا
کرد که ایشان دانسته و از کتاب خوانده که پیغامبران بر دین اسلام بودند لکن نهان
می داشتند و ظاهر نمی کردند گفت ومن اظلم و کیست ستمکارتر بر خویشتن از آنکس که
گواهی دارد دانسته و داد آن بذیرفته و آن گواهی بنزدیک وی باشد از الله که از
کتاب خوانده باشد و بدانسته که این پیغامبران بر دین اسلام بودند و نبوت محمد
صلی الله علیه وسلم راستاست و درست و دین وی حق و انکه آن را پنهان دارد کیست از زیر

کس بیداذکرتر وبرخوذ ظالم‌تر وما الله بغافل عما تعملون الله غافل نیست از انچه شما می کنید
وانچه پنهان می کنید از کتاب خذا می دانند وانچه ظاهر می کنید از تکذیب می دانند وفردا ایشانرا
همه را پاداش دهذ بهمه چیز وهیچ فرو نکذارد تلک امة قد خلت از بسیاری که تفاخر می کردند
به پذران وکذشتکان خویش ودین ایشان می پسندیذند وراه ایشان می رفتند ومی گفتند
انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون رب العالمین این آیت ایشانرا ازان
باز داشت گفت ایشان قومی اند که رفتند وکذشتند نه شمارا از کردار ایشان برسند
نه ایشانرا از کردار شما بلک همه را از کردار خوذ برسند همانست که جایی دیگر گفت وان
لیس للانسان الا ما سعی وقال تعالی ولا تزر وازرة وزر اخری وهرچند که این آیت
از روی ظاهر یکبار گفت اما از روی معنی تکرار نیست که امت در آیت پیش پیغامبران را
می خواهد ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب ودرین ایت اسلاف جهوذان وترسایان
می خواهد پذران ایشان که بر ملت ایشان بوذند سیقول السفهاء من الناس این
سفها مشرکان مکه وجهوذان مدینه وسبب نزول این آیت آن بوذ که مصطفی علیه السلم از اول در
مکه روی بکعبه داشت در نماز کردن پس چون هجرت کرد بمدینه اورا فرموذند تا روی بقبله
جهوذان آرد یعنی بیت المقدس پس چون روزگاری برآمد دیگر بار اورا فرموذند تا بقبله خوذ
باز آید وروی فرا کعبه کند مشرکان مکه گفتند محمد قبله پذران بکذاشته بوذ واکنون
بان باز آمد چنان دانیم که دین پذران که بکذاشته است نیز با آن باز آید الله تعالی این آیت
فرو فرستاذ سیقول السفهاء من الناس آری این جاهلان وسبک خردان از مردمان
مکه ترا منکر می شوند باین برکشتن از قبله بقبله دیگر تو ایشانرا جواب ده گوی ولله
المشرق والمغرب جهان همه خذایراست هم مشرق که کعبه سوی آنست هم مغرب که بیت المقدس
سوی آنست چنانکه فرماید اورا فرمان بردارم وکردن نهاذم یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
راه نماید اورا که خواهد براه راست ودین پاک وکیش پسندیده وقبله حق

فصل بدان که در قرآن ذکر مشرق ومغرب بسه وجه آید یکی بلفظ
واحد چنانکه درین سورة گفت ولله المشرق والمغرب وجه دوم بلفظ تثنیه گفت چنانکه

درسورة الرحمن است رب المشرقین ورب المغربین وجه سوم بلفظ جمع است چنانکه در سورة
المعارج گفت فلا اقسم برب المشارق والمغارب اما انچه بلفظ واحد گفت مراد بان یک
سوی جهانست که آنرا مشرق گویند ومغرب سوی دیگر که مقابل آنست وگفته اند که آسمان
یک نیمه آن مشرق گویند ویک نیمه آن مغرب وانچه بتثنیه گفت مشرقین یکی مشرق تابستانی
است جای برآمذن آفتاب آن روز که آفتاب بسر حمل بوذ دیگر مشرق زمستانی جای
برآمذن آفتاب آن روز که آفتاب بسر میزان بوذ ومغربین آن دو مغرب اند که در مقابل
این دو مشرق افتاذند وانچه مصطفی علیه السلم گفت ما بین المشرق والمغرب قبلة معنی آنست
که چون مغرب تابستانی را بر راست خویش کذاری ومشرق زمستانی بر چپ خویش روی
تو بقبله باشد واین اهل مشرق راست علی الخصوص اما انچه بلفظ جمع گفت وذلک فی
قوله برب المشارق والمغارب آن صد وهشتاذ مشرق اند نوذ در تابستان ونوذ در
زمستان وصد وهشتاذ مغرب در مقابله آن هر روز که آفتاب بر می آید از مشرقی بر آید
وبمغربی که مقابل آنست فرو می شوذ وشرح این نکته اهل خبرت درین صنعت آنست که
آفتاب را مشرقهاست ومغربها واول مشرقها آن مشرق تابستانی است جای برآمذن آفتاب
در دراز ترین روز از سال انکه که آفتاب بسر سرطان بوذ وآن نزدیک است بمطلع سماک رامح
وآخر مشرقها مشرق زمستانی جای برآمذن آفتاب در کوتاه ترین روز سال انکه که آفتاب
بجدی بوذ وآن نزدیکست بمطلع قلب العقرب واز مشرق تابستانی تا بمشرق زمستانی
نوذ درجه است هر روز آفتاب بدرجه دیگر بر آید ومیان این وآن مشرق استوا است انکه
که آفتاب بحمل بوذ یا بمیزان بوذ هم بهر کان واول مغربها مغرب تابستانی است
جای فرو شذن سماک رامح وآخر مغربها مغرب زمستانی جای فرو شذن قلب عقرب ومیان
این وآن مغرب استواست حمل ومیزان وآن هم نوذ درجه است هرگاه که آفتاب بدرجه
سوی جنوب یا شمال میل کند در طلوع همچنان در مغرب میل کند در غروب پس کسی که
اول مشرق تابستانی پس پشت خویش دارد وآخر مغرب زمستانی پیش روی خویش روی
وی بقبله باشد وهمچنین اول مغرب تابستانی بر دست راست کذارد وآخر مشرق زمستانی

برجب روی وی بقبله بوذ واکر اول مشارق براست خویش کذارذ وآخر مشرق نمستان
برجب روی وی بقبله بوذ واکر اول مشارق براست خویش کذارذ وآخر مغارب برجب روی
وی بشام بوذ ه

النوبة الثالثة

قوله تعالی قولوا آمنّا بالله فرمان خداوند عالم است خداوندی سازنده نوازنده
دانندهٔ داننده بخشندهٔ بوشنده دلکشای رهنمای ستر آرای مهرافزای غالب فضل سابق
مهرش دایم ستر خداوند جهان دانا آشکارا ونهان دایم بثناء خود قایم بسزا خود افزوذ
ونه کاست همه آن بوذ که وی خواست فرمان داد بمومنان فرمانی لازم وحکمی واجب
وصیتی بسزا وحق بیذا بزبان کرم باخیر الامم که قولوا کوییذ رهیکان من بندکان من
وچون کوییذ از من کوییذ وچون خوانیذ مرا خوانیذ همه حدیث من کنیذ عهد من بجای
کیریذ ایمان بمن آریذ مهر من در دل داریذ سخن من کوییذ که من نیز هم از ازل حدیث شما کردم
سخن شما کفتم عطر دوستی شما سرشتم ورحمت بر خوذ از بهر شما بنبشتم

تو همه از بهر من آری حدیث ... من همه از عشق تو کویم سخن

قولوا آمنّا بالله ای بیغامبری که سید سادات ومهتر کائنات توئی وکزیدهٔ عالمیان وخاتم
بیغامبران توی وای امتی که بهترین امم شمائید ایمان آریذ بهمه بیغامبران کذشته کفتند
ورسانیدند از نامه وبیغام ما وامت ایشان خواندند وبآن کرویدند تا هر شرفی وکرامتی
که بجملکی ایشانرا بوذ تنها شمارا بوذ این امت بیغام بحق بیوشیدند وبحکم فرمان رفتند وکردن
نهاذند وبهمه ایمان آوردند رب العالمین ایمان ایشان بر بسندیذ وبر جهانیان جلوه
کرد کفت والمؤمنون کلٌّ آمن بالله وملائکته آنکه همه را زیر علم مصطفی علیه السلام آورد و
اتباع وی کردانید مصطفی صلوات الله علیه ازان خبر داذ که آدم ومن دونه تحت لوائی
یوم القیمة وامت وی را بر کذشتکان بیشی داذ کفت والسابقون السابقون اولئک
المقربون ورسول علیه السلام کفت نحن الآخرون السابقون یوم القیمة فان آمنوا بمثل
ما آمنتم به فقد اهتدوا الآیه ای سید خافقین ورسول ثقلین این کارها همه در بی تو بستیم
وجهانیانرا اتباع تو فرموذیم خادمان ترا عهد نامهٔ محبت نوشتیم ودر محل نظر خوذ آوردیم

ونحالفان

ونخالفان ترا در وهدهٔ مذلت مهانت فکندیم من خالفک فهو فی شق الاعداء ومن خدمک
فهو فی شق الاولیاء هر که ترا خواست اورا خواستیم وبخوذ راه داذیم وهر که بر کشت او را سوختیم
وبینداختیم ه من یطع الرسول فقد اطاع الله ای مهتر از بر کشتن این بیکانکان و
ناسزا کفتن ایشان دل تنک مدار که ما شغل ایشان ترا کفایت کنیم ورنج ایشان از تو
باز داریم فسیکفیکهم الله آنکه قومی آریم برنک توحید بر آورده وبصفت دوستی آراسته وصبغة الله
بر ایشان بیوسته این صبغة الله رنک بی رنکی است که از رنکهای رنکان پاک است صبغة الله
رنکین است

آنکس که هزار عالم از رنک نکاشت ... رنک من وتو کجا خرذ کی یاد داشت

بس چون بصبغة الله رسیذ هر که بوی باز افتد اورا برنک خوذ کند چنانکه کیمیا مس را وآهن را
برنک خویش کند وعزیز کرداند اکر بیکانه بوی باز افتد آشنا کردد واکر عاصی باز افتد مطیع
شوذ ودرین باب حکایات مشایخ بسیارست منها ما حکی عن ابرهیم الخواص قال
دخلت البادیة مرة فرایت نصرانیا علی وسطه زنار فسألنی الصحبة فمشینا سبعة ایام فقال
یا راهب الحنیفیة هات ما عندک من الانبساط فقد جعنا فقلت الهی لا تفضحنی فی هذا الکافر
فرایت طبقا علیه خبز وشواء ورطب وکوز ماء فاکلنا وشربنا ومشینا سبعة ایام ثم بادرت
وقلت یا راهب النصاری هات ما عندک فقد انتهت النوبة الیک فاتکأ علی عصاه ودعا فاذا
بطبقین علیهما اضعاف ما کان علی طبقی قال فتحیرت وتغیرت وابیت ان آکل فالحّ
علیّ فلم اجبه فقال کل فانی مبشرک ببشارتین احدیهما اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان
محمدا رسول الله وحلّ الزنار والاخری انی قلت ان کان لهذا خطر عندک فافتح علیّ فهذا
فتح قال فاکلنا ومشینا وحججنا واقمنا بمکة سنة ثم انه مات فدفن بالبطحاء رحمه الله قل
اتحاجوننا فی الله می کوید ای بیغامبر ما ای رسول وفرستاذهٔ ما ای سفیر درکاه ما ای باز
مملکت ما ای دلال شریعت ما ای شفیع جهان وای خاتم بیغامبران آن بیکانکان را کوی اتحاجوننا
فی الله چه خصومت سازیذ با ما وچه بیکار کنیذ با ما در الله واو خداوند شما وماست خداوندی
او همه را لازم واقرار داذن بیکانکی وباذشاهی او بر همه واجب آنکه شما را این چه سوذ دارد
که کوییذ وبچه کار آیذ چون نشان بندکی بر خوذ نه بینید ورقم اخلاص بر خوذ نیابید دانید

که عود در مجمر نهند تا آتش در آن نزنند بوی ندهد، چون بزبان گفتند ربّنا و ربّکم آتش
اخلاص باید که در آن زنند تا بوی توحید بیرون دهد، ای مهتر کائنات منّت ما بر خود
فراموش مکن و از نواخت و اکرام ما بر خود ایشان را خبر کن گوی و نحن له مخلصون ما که او راییم
و ما که دلان واو را بستکاران و کردن نهادگان و بیزاران از انبازان و انبازگیران گفته‌اند
که جمله شرایع سه چیز است یکی اقرار بوجود معبود دیگر عمل کردن از بهر وی سدیگر اخلاص
در عمل ربّ العالمین گفت ای محمّد ایشان را گوی اگر در اقرار و عملها را مشارکند ما را اخلاص
مشارک نه‌اند و کار اخلاص دارد و بنا دین بر اخلاص است و رستگاری در اخلاص است
روش اخلاص در اعمال چون روش رنگ است در گوهر چنانک گوهر بی کسوت رنگی سنگی بی قیمت
باشد عملی بی اخلاص جان کندنی بی ثواب باشد خداوند عزّ و جلّ از بندگان خویش در
دین اخلاص درخواسته است و ما امروا الّا لیعبدوا الله مخلصین له الدّین و گوهر اخلاص
جز در صدف دل ننهاده‌اند دریای سینه بس ژرف دلی باید نخست تا آنکه اخلاص از وی
درست آید یقول الله تعالی انّ فی ذلک لذکری لمن کان له قلب و قال بعضهم دخلت
علی سهل بن عبد الله یوم جمعة قبل الصّلوة فرایت فی البیت حیّة فجعلت اقدّم رجلا و اوخّر
رجلا فقال ادخل لا یبلغ احد حقیقة الایمان و علی وجه الارض شیء یخافه ثمّ قال هل
لک فی صلوة الجمعة فقلت بیننا و بین المسجد مسیرة یوم و لیلة فاخذ بیدی فما کان الّا
قلیلا حتّی رایت المسجد فدخلنا و صلّینا الجمعة ثمّ خرجنا فوقف ینظر الی النّاس و هم یخرجون
فقال اهل لا اله الّا الله کثیر والمخلصون منهم قلیل ه

قوله تعالی

وکذلک جعلناکم امّة
شما را گروهی کردیم وسطا بهینه کردیم لتکونوا شهداء تا گواهان پیغامبران را علی النّاس
بر مردمان از امّتان ایشان و یکون الرّسول علیکم شهیدا و رسول شما بر شما گواه و ما جعلنا
القبلة و نکردیم ترا آن قبله التی کنت علیها آن که اول تو بر آن بودی الّا لنعلم مگر کبدانیم
و بر بینیم من یتّبع الرّسول آن کیست که بر پی رسول می‌رود ممّن ینقلب علی عقبیه از آنکس که
بر پس باز میگردد وان کانت لکبیرة و آن از قبله بقبله گشتن کاری بزرگ و گران بود
الّا علی الّذین هدی الله مگر بر ایشان که الله دل ایشان را راه نمود و بر راستی بداشت و ما
کان الله لیضیع ایمانکم و الله تباه کردن ایمان شما را نیست انّ الله بالنّاس لرؤف
رحیم الله بمردمان مهربانست بخشاینده سخت مهربان ه

النوبة الثانية

قوله تعالی و کذلک
جعلناکم امّة وسطا گفته‌اند این آیت عطف بر آن آیت است که گفت و لقد اصطفیناه فی
الدّنیا ای کما اصطفینا ابراهیم و ذرّیته کذلک جعلناکم امّة وسطا ای خیارا عدولا و تحقیق
آنست که این کذلک در جای آفرین نهاده‌اند چنانکه پارسی گویان گویند چیزی ستوده را
که همچنین شما را گروهی کردیم ای امّت محمّد وسطا بهینه و گزیده و از این گشاده‌تر آنجاست
که گفت کنتم خیر امّة و عرب بهینه هر چیز را وسط خوانند و میان مرغزار که آب و گیاه بیشتر
بود و نیکوتر وسط گویند و مرد بهینه را وسط خوانند قال الله تعالی قال اوسطهم ای خیرهم
و اعدلهم لتکونوا شهداء علی النّاس چون ایشان را اهل شهادت کرد ایشان صفت عدالت در
پیش داشت که عدالت قرین شهادت است یعنی لتشهدوا علی الامم تبلیغ الرّسالة یوم
القیمة و یکون الرّسول علی صدقکم شهیدا ای معدّلا مزکّیا لکم گفتا از آن عدل خواندیم
شما و بهینه امّت کردیم تا فردا قیامت پیغامبران را گواهی دهید بر امّتان ایشان که ایشان
پیغام حق رسانیدند و امّت نپذیرفتند و براست نداشتند پس چون امّت محمّد پیغامبران را
گواهی دهند بتبلیغ رسالت آن قوم که بر ایشان گواهی دهند گویند شما چه دانستید و شما
پس از ما بودید و ما را ندیدید جواب دهند که باخبار الله ایّانا فی کتابه
النّاطق علی لسان رسوله الصّادق هر چند که معاینه شما را ندیدیم اما در کتاب خدا
خوانده‌ایم و از رسول حق شنیده و از سنّت وی دانسته‌ایم که ایشان پیغام رسانیدند
و شما نپذیرفتید آنگه رسول خدا ایشان را تزکیت کند و بعدالت ایشان گواهی دهد
این آیت دلیل است که علم عین شهادتست و اقامت آن بی اقرار مشهود علیه درست است
که ربّ العالمین شهادت این امّت بر پیشینان اثبات کرد بحجّة علم ایشان از کتاب و سنّت

وایشانرا نادیده واقرار ایشان ناشنیده وگفته‌اند شهید اینجا بمعنی رئیس است چنانکه جای
دیگر گفت وادعوا شهداءکم ای رؤساءکم پس معنی آن باشد که در این گواهی دادن سر شما ومهتر
شما مصطفی است صلوات الله علیه او با شما گواهی دهد فذلک قوله فیکون الرسول علیکم
شهیدا ویشهد کذلک ما روی عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعی
نوح یوم القیمة فیقال هل بلغت فیقول نعم فیدعی قومه فیقال هل بلغکم فیقولون ما اتانا
من نذیر وما اتانا من احد فیقال له من شهودک فیقول محمد وامته فیدعون ویشهدون
انه قد بلغ قال فذلک قوله وکذلک جعلناکم امة وسطا وروی جابر عن النبی صلی الله علیه
وسلم انه قال انا وامتی یوم القیمة علی کوم مشرفین علی الخلائق ما من الناس احد الا ود
انه منا وما من نبی کذبه قومه الا ونحن شهداؤه انه بلغ رسالات ربه وما جعلنا القبلة
التی کنت علیها نگردیم ترا آن قبله که اول بران بودی یعنی صخرهٔ بیت المقدس مگر آنرا تا
انکه ترا از ان باز گردانیم بقبلهٔ دیگر بدانیم وببینیم که آن کیست که برپی رسول می رود
چنانکه او می رود وحق می پذیرد چنانکه حق میگردد وانکس را باز بینیم از ان کس که برپس
باز می گردد وروا باشد که باین قبله کعبه باشد یعنی که نگردیم ترا آن قبله که امروز بروی
مگر تا ببینیم علم انجا در موضع رؤیت است اهل معانی گفتند این کلمه تقریر راست نه استفاد
می گوید آنرا کردیم تا آنچه معلوم ماست شما را مقرر شود وپیدا گردد این چنانست که کسی گوید
آتش هیزم را سوزد دیگری گوید نسوزد او جواب دهد تا گوی هیزم بیار وآتش دران زن
تا بدانیم که می سوزد یا نه یعنی که تا آنچه من دانسته‌ام نزدیک تو مقرر شود معنی دیگر گفته‌اند الا
لنعلم یعنی لیعلم محمد من یتبعه ممن ینقلب علی عقبیه فاضاف علمه الی نفسه تفضیلا له وتکریما
لقوله تعالی فلما اسفونا وکقوله یؤذون الله ورسوله ونظایرهما وان کانت لکبیرة الا علی
الذین هدی الله رب العالمین گواهی بداد که ایشان برپی رسول رفتند وبهرد وقبله نماز
کردند تحویل قبله بر ایشان گران نیامد ودرکار رسول هیچ حیرت وتردد نیافتند گواهی داد
الله که ایشان راست راهان اند نه گمراهان وان ایشانرا فضیلتی بزرگوار است وگواهی
تمام وما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلوتکم الی القبلة الاولی سبب نزول این آیت آن بود

که چون ایشان گفتند اگر قبله حق کعبه است پس ایشان که نماز بر بیت المقدس کردند همه بر ضلالت
اند وایشان که در ان روزگار فرو شدند چون اسعد زراره وبراء معرور بضلالت فرو
شدند الله تعالی گفت در جواب ایشان وما کان الله لیضیع ایمانکم الله تعالی تباه کردن
ایمان شما را نیست آنچه کردید نماز بر بیت المقدس حق بود وراست ونزدیک الله محفوظ و
ثواب آن حاصل قال اهل المعانی وما کان الله لیضیع ایمانکم یعنی انصرافکم مع النبی حیث
صرفکم لیمحص ایمانکم فلا یضیعه الله دون ان یکون محفوظا عنده حتی یجازیکم به گفت این فرمان
برداری شما وازقبله بقبله باز گشتن بمتابعت رسول الله تعالی آنرا ضایع نکند بلکه آن
می پسندد نزدیک خویش می دارد تا فردا که شما را بآن ثواب دهد وما کان الله لیضیع
ایمانکم رد است بر مرجیان که گفتند عمل از ایمان نیست وجه دلالت آنست که رب العزة اینجا
نماز را ایمان خواند ونماز عمل بنده است اگر از ایمان نبودی رب العزة آنرا ایمان نخواندی
مذهب اهل حق آنست که ایمان یک اصل است از سه چیز مرکب از قول وعمل ونیت بر وفق
سنت تا این سه چیز بهم جمع نگردد این اصل ثابت نگردد مثال این نفس آدمیست مرکب
از سه چیز از سر وجوارح ودل تا این سه چیز بهم نبود نفس نخوانند چون یکی از ین سه
بیفتاد اسم نفس از وی بیفتاد قول از ایمان بمنزلت سر است در نفس وعمل بمنزلت جوارح
ونیت بمنزلت دل چون این هر سه خصلت بموافقت سنت بهم آمد اسم مومنی بحقیقت بروی
افتاد اما چون از وی پرسند که مومنی تو ادب سنت چنانست که گوید انا مومن ان شاء الله
انا مومن ارجو واین استثنا نه از بهر آنست که در ایمان وتوحید وی شک است لکن خوف
خاتمت را است واتباع سلف صالحین وامن دین را مصطفی علیه السلام گفت من قال انا مومن
حقا فهو منافق حقا وعمر خطاب گفت من قال انا مومن حقا فهو کافر حقا سفیان
ثوری گفت الناس عندنا مومنون فی الاحکام والمواریث وما ندری ما هم عند الله
ودر قرآن واخبار صحاح دلایل فراوانست که اعمال بنده از ایمان است وهم در ایمان زیادت
ونقصانست واستثنا در ان شرط آنست ومذهب مرجی باطل وطغیانست ابوذر
غفاری از رسول خدا پرسید که ایمان چیست رسول این آیت برخواند لیس البر ان تولوا

وجوهکم قبل المشرق والمغرب الی آخر الایه درین آیت نماز وزکوة ونواخت درویشان
وصلت رحم ووفا عهد وصبر در باسا وشدت از جملهٔ ایمان شمرد وجائی دیگر غزا کردن
ومال ودر نفس ایمان خواند گفت انما المومنون الذین آمنوا بالله ورسوله ثم لم یرتابوا
وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله جائی دیگر استیذان از رسول خدا اسم از ایمان شمرد
فقال تعالی انما المومنون الذین آمنوا بالله ورسوله واذا کانوا معه علی امر جامع لم
یذهبوا حتی یستاذنوه ومصطفی علیه السلم گفت الایمان بضع وسبعون بابا ادناها
اماطة الاذی عن الطریق وارفعها قول لا اله الا الله وقال الوضوء شطر الایمان وقال
ان من تمام الایمان حسن الخلق وسال رجل ما الایمان فقال الصبر والسماحة وقال
الایمان نصفان نصف صبر ونصف شکر وجاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
بامة له سوداء فقال یا رسول الله علی رقبة مومنة تجزی هذه عنی قال تشهدین ان لا اله
الا الله وانی عبد الله ورسوله وتصلین الخمس وتصومین شهر رمضان قالت نعم قال
اعتقها فانها تجزی عنک درین آیات واخبار دلالت روشن است که اعمال بنده عین
ایمانست واجزاء آنست وایمان نه خود یک جزوتنها چنانک مرجی گفت بلکه جزوها است
وآنرا شاخها است از اعمال وطاعات بنده چنانکه در اعمال می افزاید ایمان وی می افزاید
وچنانکه معصیت می افزاید ایمان وی می کاهد ومرجی که گفت ایمان یک جزو است وآن
قول است بی عمل لاجرم گوید میان خلق در ایمان تفاضل نیست وگوید ایمان فرشتگان
وپیغامبران وایمان اهل فسق وفساد یکسان است که در آن تفاوت نیست ودر او نیز
زیادت ونقصان نیست واگر کسی نماز وروزه وحج وزکوة بگذارد وزنا ودزدی کند وخمر
خورد چون کلمهٔ شهادت گفت بزبان وایمان بغیب داد بدل مرجی می گوید ایمان این
کس تمام است واگر گوید انا مومن حقا این سخن از وی راست است وبدانکه این
معتقد بر خلاف قول خدا ورسول است ومکابرهٔ اسلام است وتهاون در دین است ومرجی
بر زبان هفتاد پیغامبر ملعونست واز شفاعت مصطفی علیه السلم محروم است وبذلک
یقول النبی صلی الله علیه وسلم المرجیة ملعونة علی لسان سبعین نبیا وقال صنفان من امتی

لا تنالهما شفاعتی یوم القیمة المرجیة والقدریة وقال سعید بن جبیر المرجیة یهود هذه القبله
ثم قال فی آخر الآیة ان الله بالناس لرؤف رحیم حجازی وشامی وحفص رؤف باشباع
ضمه بر وزن فعول خوانند وبه یقول الشاعر

نطیع رسولنا ونطیع ربا هو الرحمن کان بنا رؤفا

باقی بتخفیف ضمه خوانند وبه قال جریر

تری للمسلمین علیک حقا کفعل الوالد الرؤف الرحیم

رؤف ورحیم دو نام است خدای را عز وجل بمعنی رحمت وی بر آفریدگان ومهربانی وی
بر ایشان ورؤف بنامی ابلغ است ومعنی رحمت بلیغ تر یعنی سخت مهربانست و
بخشاینده بر بندگان ومعنی رحمت نه ارادت نعمت است چنانکه اهل تاویل گفتند بلکه
ارادت نعمت صفتی دیگر است ورحمت ومهربانی صفتی دیگر والله تعالی بهر دو موصوف
وبهر دو صفت یابنده قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله سبحانه ارحم بعبده من الوالدة
بولدها

النوبة الثالثة

قوله تعالی
وکذلک جعلناکم امة وسطا خداوند حکیم پادشاه علیم که حدیث کاینات بقدرت وایجاد
اوست ووجود حادثات بعزت واظهار اوست قوام زمین وسموات بداشت اوست
محدثات را بیافریند واز محدثات جانوران را برگزیند واز جانوران آدمیان را برگزیند واز
آدمیان مومنان را برگزیند واز مومنان پیغامبران را برگزیند واز پیغامبران مصطفی را برگزیند
وامت وی را بر امتها پیشینه برگزیند مصطفی علیه السلم از اینجا گفت بعثت من خیر قرون بنی آدم
قرنا فقرنا حتی کنت من القرن الذی کنت فیه وقال صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل
اختار اصحابی علی جمیع العالمین سوی النبیین والمرسلین واختار من اصحابی اربعة
فجعلهم خیر اصحابی وفی کل اصحابی خیر ابا بکر وعمر وعثمان وعلیا واختار امتی علی سایر الامم
فبعثنی فی خیر قرن ثم الثانی ثم الثالث تتری ثم الرابع فرادی مفهوم خبر آنست که مصطفی
علیه السلم بهینهٔ آدمیانست وگزیدهٔ جهانیانست آرایش جهان وزین زمان چراغ زمین
وبدر آسمان پناه عاصیان وشفیع مجرمان سید همه رسولان وخاتم ایشان پس از مصطفی

بهینهٔ همه خلق ابوبکر صدّیق است که ربّ العالمین مسند امامت او بر مشجب شریعت مصطفی
نهاد و اخلاص و صدق مستحق عبودیّت او کردانید و توکّل و یقین مرتبت دار ولایت او ساخت
و پس از ابوبکر بهینهٔ خلق عمر خطّاب است که ربّ العالمین عنان انخفاض و ارتفاع احکام
در کف کفایت او نهاد و طراز ناصیهٔ ملّت کشید و از سیاست و هیبت او دود شرک باطل
ادبار خود شد و پس از عمر خطّاب عثمان عفّان است که ربّ العالمین بساط توقیر
و حرمت او بهفت آسمان نشر کرد و در عهد دولت او نور اسلام در مشارق و مغارب ارتفاع
کرفت و پس از عثمان بهینهٔ خلق علی مرتضی است که ربّ العالمین حقایق شریعت
و شواهد طریقت بسیرت و سریرت او مکشوف کرد و توکّل و تقوی شعار دثار او
کردانید مصطفی صلوات الله علیه هر یکی را از این سادات و خلفا می تحیّتی نهاد و خاصیّتی داد
صدّیق را کفت یا ابابکر اعطاک الله الرّضوان الاکبر قیل یا رسول الله وما الرّضوان
الاکبر قال یتجلّی الله عزّ و جلّ یوم القیمة لعباده المؤمنین عامّةً و یتجلّی لابی بکر خاصّةً
و فاروق را کفت لوکان بعدی نبیّ لکان عمر بن الخطّاب و عثمان را کفت لکلّ نبیّ رفیق
و رفیقی فی الجنّة عثمان و علی را کفت انت منّی بمنزلة هرون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی
انت منّی و انا منک و جملهٔ یاران را بر عموم کفت ما من احد من اصحابی یموت بارض الّا
بُعث قایدًا و نورًا لهم یوم القیمة و قال مثل اصحابی فی امّتی کالملح فی الطّعام لا یصلح الطّعام
الّا الملح و قال الله الله فی اصحابی لا تتّخذوهم غرضًا من بعدی فمن احبّهم فبحبّی احبّهم و من ابغضهم
فببغضی ابغضهم و من اذاهم فقد اذانی و من آذانی فقد اذی الله و من اذی الله فیوشک
ان یأخذه و قال صلّی الله علیه و سلّم لا تسبّوا اصحابی فوالّذی نفسی بیده لو انّ
احدکم انفق مثل احدٍ ذهبًا ما بلغ مدّ احدهم و لا نصیفه این خود صحابه کفت علی الخصوص
و جملهٔ امّت را کفت ما من امّة الّا و بعضها فی النّار و بعضها فی الجنّة و امّتی کلّها فی الجنّة
و قال الجنّة حرّمت علی الانبیاء حتّی ادخلها و حرّمت علی الامم حتّی یدخلها امّتی و قال
انّ امّتی امّة مرحومة اذا کان یوم القیمة اعطی الله کلّ رجلٍ من هذه الامّة رجلًا من الکفّار
فیقول هذا فداؤک من النّار و عن انسٍ قال خرجت مع رسول الله صلّی الله علیه و سلّم فاذا

بصوتٍ تجیء من شعبٍ فقال یا انس انطلق فانظر ما هذا الصّوت قال فانطلقت فاذا
برجلٍ یصلّی الی شجرةٍ و یقول اللّهمّ اجعلنی من امّة محمّدٍ المرحومة المغفور المستجاب لها المثاب
علیها فاتیت رسول الله صلّی الله علیه و سلّم فاعلمته ذلک فقال انطلق فقل له انّ رسول الله
یقرئک السّلام و یقول من انت فاتیته فاعلمته ما قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم فقال
اقرأ رسول الله منّی السّلام و قل اخوک الخضر یقول ادع الله ان یجعلنی من امّتک المرحومة المغفور
لها المثاب علیها و قیل لعیسی یا روح الله و ما امّة احمد قال علماء حکماء حلماء ابرار اتقیاء
فانّهم من العلم انبیاء یرضون من الله بالیسیر من الرّزق و یرضی الله منهم بالیسیر من العمل
یدخلهم الجنّة بشهادة ان لا اله الّا الله این شرف ها و کرامتها که ربّ العزّة امّت احمد را
داذ نه از انست که ایشان را سابقهٔ طاعتی است با حق خدمتی که ایشان خود آن خدمت
نیاید که الله را بشاید و نه زین خداوندی و باذشاهی الله را از طاعت ایشان پیوندی
دلبی باید هر نواخت که کرد بفضل خود کرد سجده داد بکرم خود داد مسجد ساخت برحمت
و مهربانی خود ساخت که او خداوندی است به بنده نوازی معروف و بمهربانی موصوف
اینست که کفت تعالی و تقدّس در آخر آیت و زدان الله بالنّاس لرؤوفٌ رحیمٌ الله
بر بندکان بزرک بخشایش است و همیشه مهربان بخشایش خلق کاه کاه است و بخشایش
حق جاودان و نشان بخشایش و مهربانی حق آنست که بنده را توانائی معصیت نبوذ
و فرا سر کناهش نکذارد تا بنده مستوجب عقوبت نکردد و اکر در حجاب رحمت بلیغ ترست از
غفران معصیت یا پس بنده را فرا معصیت کذارد و آثار زلّت در ظاهر وی بکذارد
تا خلق از وی نفرت کیرند انکه سابقهٔ رحمت در حکمت ازلیّت در رسد او را دستکیر ذ
و درین معنی حکایت کویند از ایّوب سختیانی که کفت همسایهٔ من مردی شریر بوذ آثار زلّت
و معصیت بر ظاهر وی پیدا و من از وی بغایت نفور بوذم تا بعاقبت از دنیا بیرون شد
کفتا چون جنازهٔ وی برداشتند من بکوشهٔ باز شدم خواستم که بروی نماز نکنم پس مردی دیکر
آن شرّیر را بخواب دید بر حالتی نیکو و هیأتی پسندیده پرسید که الله با تو چکرد کفت
برحمت خود بیامرزید و از من کر نا سموا بهادر کذاشت انکه کفت ایّوب عابد را بکوی

لوانتم تملکون خزائن رحمة ربی اذا لامسکتم خشیة الاملاق و باشد که اسباب محنت گرد
در آید و راه راحت و سلوت بروی فرو بندد تا بنده را چون نومید بینند ناگه
در رحمت و رأفت بروی برگشاید چنانکه رب العزة گفت وهو الذی ینزل الغیث من بعد
ما قنطوا و ینشر رحمته و فی هذا المعنی یحکی عن بعض الصالحین قال رأیت بعضهم فی المنام
فقلت له ما فعل الله بک فقال وزنت حسناتی و سیاتی فرجحت السیات علی الحسنات
فجاءت صرة من السماء وسقطت فی کفة الحسنات فرجحت فحللت الصرة فاذا فیها کف تراب
القیته فی قبر مسلم سبحانه ما ارافه بعباده

قوله تعالی

قد نری تقلب وجهک فی السماء می بینیم گشتن
روی تو در آسمان فلنولینک ما ترا گردانیم قبلة ترضاها بآن قبله که می خواهی و می بسندی
فول وجهک روی گردان شطر المسجد الحرام بسوی مسجد حرام وحیث ما کنتم و شما که
امت وی اید هر جا که باشید فولوا وجوهکم شطره رویها خویش سوی آن می گردانید
وان الذین اوتوا الکتاب واینان که ایشانرا نامه داذند لیعلمون نیک می دانند
انه الحق من ربهم که این قبله گردانیدن حق است و راست از خداوند ایشان وما الله
بغافل عما یعملون و الله ناآگاه نیست از آنچه ایشان می کنند ولئن اتیت الذین اوتوا
الکتاب و اگر آری باینان که ایشانرا کتاب داذند بکل آیة هر معجزه و نشانی که ایشان
خواهند ما تبعوا قبلتک ایشان بی نخواهند برد بقبله تو وما انت بتابع قبلتهم و نه تو بقبله
ایشان بی خواهی برد وما بعضهم بتابع قبلة بعض و نه جهوذ بقبله ترسا و نه ترسا بقبله
جهوذ ولئن اتبعت اهواءهم و اگر تو بی بری بآیست و بسند ایشان من بعد ما جاءک
من العلم از پس آنچه بتو آمد از دانش و نامه و پیغام انک اذا لمن الظالمین تو آنگه از
ستمکاران باشی بر خویشتن الذین آتیناهم الکتاب ایشان که ایشانرا نامه داذیم
یعرفونه می شناسند محمد را به پیغامبری کما یعرفون ابناءهم چنانکه پسران خویش را
می شناسند وان فریقا منهم و گروهی از دانشمندان ایشان لیکتمون الحق گواهی راست

بنهان می دانند وهم یعلمون و ایشان می دانند الحق من ربک این روی بکعبه کردن راست
است و درست از خداوند تو فلا تکونن من الممترین نگر تا در گمان و از گمان افتادگان
نباشی

النوبة الثانیة

قد نری تقلب
وجهک فی السماء این آیت از روی معنی مقدم است بر سیقول السفهاء من الناس تا قبله بکعبه
نگردانیدند ایشان نگفتند ما ولاهم عن قبلتهم التی کانوا علیها وسبب نزول این آیت آن
بوذ که مصطفی صلوات الله علیه آنگه که در مکه بوذ بیش از هجرت نماز بکعبه کردی بس چون
هجرت کرد بمدینه رب العزة ویرا فرموذ تا نماز بصخره بیت المقدس کند و آنرا قبله کیرد تا جهوذانرا
باسلام و تصدیق وی رغبت بیشتر افتد و گفته اند که دو شب از ماه ربیع الاول رفته بود
که او را این نقل فرموذ بس شانزده ماه بران بماند و مصطفی علیه السلام را آرزوی بوذ و می
خواست که تا قبله وی همان بوذ دیگر آنکه جهوذان می گفتند محمد و یاران وی خوذ راه بقبله
نمی برند تا ما ایشانرا بقبله خوذ راه ننموذیم ندانستند بس چون جبرئیل علیه السلام حاضر
شد مصطفی علیه السلام آن آرزو که در دل داشت با وی بگفت جبرئیل گفت تو از من بر الله
گرامی تری و نواخته تو تمامتر است از وی بخواه مصطفی علیه السلام ادب کار فرموذ و زبان
نخواست دانست که عالم الاسرار از مطلوب و مقصود وی آگاه است و او خوذ گفته من شغله
ذکری عن مسالتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین و راه خلیل رفت علیه السلام آنگه که جبرئیل
گفته الک حاجة فقال اما الیک فلا فقال سل ربک قال حسبی من سؤالی علمه بحالی بس چون
جبرئیل سوی آسمان شد مصطفی علیه السلام از بی وی بر آسمان می نگریست و منتظر می بود
تا خود جبرئیل چه باز گردد و چه فرمان آرد نه بس دران رفت که جبرئیل فرو آمد و این آیت
آورد قد نری تقلب وجهک فی السماء دیذیم گشتن روی تو و بجیذن دل تو و خواست و آرزو
تو با آسمان که قبله تو کعبه می خواستی فلنولینک قبلة ترضیها با آن سوی گردانیم ترا که می خواهی
و می بسندی فول وجهک شطر المسجد الحرام روی گردان بسوی مسجد حرام آن مسجد با نام با شکوه
بزرگ وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره این ناسخ فاینما تولوا فثم وجه الله است مفسران
گفتند آن نماز که تحویل قبله با کعبه دران افتاذ نماز پیشین بوذ روز دوشنبه نیمه ماه رجب

قبله او با کعبه کرداند ... بی آنکه کعبه قبله ... بوذ و خواست

هفده ماه گذشته از مقدم رسول علیه السلم بمدینه و پس از آن بدو ماه غزا بدر بوذ و نصرت
اهل اسلام بر کافران و گفته اند که آن موضع که کعبه بر آنست پیش از عهد آدم قبلهٔ فرشتگان
بوذ و از عهد نوح تا عهد ابرهیم علیهما السلم قبله بوذ و بروی بنا نبوذ و در خبرست که آن
موضع از بالا تا عرش و از نشیب تا ثری قبلهٔ خلق عالم است و درین اجماع است که اگر آن
سنگ که بنای کعبه است مثلا برگیرند قبله باطل نشوذ و اگر از آن سنگ جائی دیگر خانه سازند
کعبه نگردذ **فصل** بدان که روی بقبله آوردن شرط درستی نماز است و
بگذاشتن قبله اندر نماز روا نیست مگر در دو حالت یکی در نماز شدت خوف بهر جهت که روی
کند روا بوذ چون استقبال کعبه متعذر و ناممکن بوذ دیگر مسافر در نماز تطوع بآن جهت که راه
وی بوذ روی کند روا بوذ و بیرون ازین دو حالت روا نیست اندر هیچ نماز قبله بگذاشتن
و شافعی را دو قولست که اصابت عین قبله فرض است یا اصابت جهت و اصابت جهت ظاهرتر
است و درست تر که در آن مشقت و حرج نیست و بناء دین حنیفی جز بر آسانی و فراخی نیست
و هو المشار الیه بقوله تعالی و ما جعل علیکم فی الدین من حرج و بقول النبی علیه السلم بعثت
بالحنیفیة السهلة السمحة چون این قاعده متمهد گشت ناچارست هر مسلمانی را که نماز کند
شناختن دلایل قبله و راه بردن بآن و دلایل آن یکی حدود مشارق و مغارب است و چندان که
لایق این موضع است بیان کرده شد دلیل دیگر معرفت قطب شمالی است در میان فرقدین
و جدی هر که خواهد تا قبله بداند این قطب پس گوش خوذ گذارد و گفته اند بر کران دوش
راست کند چنانکه فرقدین و جدی گرد گوش وی همی گردد و این علی الخصوص اهل مشرق راست
عراقین و حلوان و همدان و دینور و ری و قزوین و دیلم و گیلان و طبرستان و گرگان و بلاد
خراسان تا بنهر شاش و اهل شام این قطب پس گوش چپ گذارند تا رویشان بقبله باشد
دلیل سوم نسرین است نسر طایر بسوی جنوب و نسر واقع بسوی شمال چون هر دو برابر
یکدیگر رسند در میان آسمان نسر واقع بر دست راست کنی و نسر طایر بر دست چپ روی بقبله
باشد سفیان ثوری گفت اذا خلق النسران فبینهما القبلة و عبد الله مبارک گفت قبلهٔ
اهل خراسان میان دو نسر است یعنی بوقت تحلیق و تحلیق آن وقت باشد که ستارگان عقرب

نجم

نزدیک باشد که فرو روند دلیل چهارم عیوق است ستارهٔ روشن سوی راست مجره پیش از ثریا
برآید از سوی شمال چون آنرا وقت برآمدن پس قفا خوذ کنی روی بقبله باشد دلیل
نجم ستارگان عقرب اند چون فرو می شوند زبانیان بر شمال قبله باشد و شوله بر جنوب
و قلب برابر قبله فرو می شوذ و همچنین بمجره دلیل توان گرفت هر گه که شرطین و بطین بر
می آیند در آن وقت مجره برابر قبله باشد و بمنازل قمر هم توان گرفت هر گه که منزلی از منازل
قمر بمغرب فرو می شوذ از آن منزل هفت منزل برو لا بر شمری هفتم آن منزل که فرو می شوذ
برابر قبله و این قاعده هم بر منازل راست می روذ مگر در قلب عقرب که فرو شدن منازل
قمر هم نزدیک بوذ حساب آن بر هفت راست نیاید چنانکه چون منازل عقرب فرو شوذ
نعایم بقبله آید چون نعایم فرو شوذ بعد از یک ساعت بلده بقبله آید پس حساب هفت
از آن نیاید چنانکه گفتیم و این یک قسم از اقسام علم نجوم شناختن آن واجبست و بر جمله بدان
که علم نجوم بر چهار قسم است یک قسم از آن واجب و آن علم شناخت اوقات نماز است و شناخت
قبله بدلایل چنانکه گفتیم قسم دوم مستحب است و آن شناخت جهات و طرقها است رونده را
در بر و بحر و ذلک فی قوله تعالی و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر و البحر
قسم سوم مکروه است و آن علم طبایع است بکواکب و بروج قسم چهارم حرام است و آن
علم احکام است بسیر کواکب و آنچه از آن بابست که آنرا قیاس نیست و آن علم زنادقه است
و الیه اشار النبی علیه الصلوة و السلم من اقتبس علما من النجوم اقتبس شعبة من السحر
و قال علیه السلم ما انزل الله من السماء من برکة الا اصبح فریق من الناس بها کافرین ینزل الله
الغیث فیقولون بکوکب کذا و کذا و قال صلی الله علیه و سلم هل تدرون ماذا قال ربکم قالوا
الله و رسوله اعلم قال اصبح من عبادی مومن بی و کافر فاما من قال مطرنا بفضل الله و برحمته
فذلک مومن بی کافر بالکواکب و اما من قال بنوء کذا و کذا فذلک کافر بی مومن بالکواکب ٥
قوله تعالی و ان الذین اوتوا الکتاب چون قبله با کعبه گردانیدند جهودان صعب
آمذ و طعنها کردند گفتند محمد این از بر خویش می نهد و خوذ می سازد که تا دی به بیت المقدس
نماز کرد و اکنون بکعبه رب العالمین گفت و ان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق من ربهم

نیک می دانند یا نان که توریت داذند ایشانرا که این قبله کردانیذن حق است وراست که در
توریت خوانده اند ودانسته انکه ایشانرا هدایت کرد کفت وما الله بغافل عما یعملون
الله غافل نیست از انجه ایشان می کنند همه می داند وفردا بقیامت جزاء آن بتمامی بایشان
رساند جای دیکر کفت ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون وقال النبی صلی الله علیه وسلم
عجبت من غافل ولیس بمغفول عنه وفی معناه انشد

ولا تحسبن الله یغفل ساعة ولا ان ما یخفی علیه بغیب

ولئن اتیت الذین اوتوا الکتاب فیه معنی الیمین کانه قال والله لئن اتیت می کوید والله
که اکر باهل توریت وانجیل آری هر معجز وهر نشانی که خواهند جماعت ایشان بر قبله تو
کرد نیایند وقبله خود فرو نکذارند ونه نیز تو بقبله ایشان شی خواهی برد پس از انکه
این آیت آمد ایشان طمع بریدند ونومید کشتند از بازکشت مصطفی بدین وقبله
ایشان وما بعضهم بتابع قبلة بعض این جهوذان واین ترسایان هرچند که در مخالفت تو
یکی شده اند اما در دین ودر قبله خود مختلفند قبله جهوذان بیت المقدس است جانب مغرب
وقبله ترسایان جانب مشرق ونه جهوذ بی برد بقبله ترسا ونه ترسا بقبله جهوذ ولئن اتبعت
اهواءهم الاهواء جمع هوی وهو ما لت الیه النفس فهوت نحوه می جند که این خطاب
با پیغامبر است اما جمله امت را می خواهد چنانکه جای دیکر کفت یا ایها النبی اذا طلقتم النسا
می کوید واکر تو نیز بر پی بایست وپسند ایشان من بعد ما جاءک من العلم از پس انچه بتو آمد
از دانش ونامه وپیغام انک اذا لمن الظالمین تو انکه از ستمکاران باشی بر خویشتن انکه خبر داد
از مؤمنان اهل کتاب چون عبد الله سلام واصحاب او وکفت الذین آتیناهم الکتاب ایشان
که توریت داذیم بایشان یعرفونه کما یعرفون ابناءهم محمد را به پیغامبری وکردانیذن قبله
براستی وکتاب که آورد از خداوند بدرستی چنان می شناسند که پسران خود را که از اذن می شناسند
وهیچ معرفت بالاء معرفت مادر وپدر بفرزند نیست خاصه معرفت مادر که تمامتر است ودی کمان تر
واین معرفت افزونی دارد بر معرفت نفس خود از بهر انکه مرد از ابتداء وجود فرزند خبر دارد
وبا معرفت بوذ واز ابتداء وجود خود تا روزکاری بر اید بی خبر بوذ قال ابن عباس رضی الله

عنه لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة قال عمر رضی الله عنه لعبد الله بن سلام لقد انزل الله علی
نبیه الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم فکیف یا عبد الله هذه المعرفة فقال عبد الله
یا عمر لقد عرفته فیکم حین رایته کما اعرف ابنی اذا رایته مع الصبیان یلعب وانا اشد معرفة بمحمد
منی بابنی فقال عمر وکیف ذاک فقال اشهد انه رسول حق من الله وقد نعته الله فی کتابنا ولا
ادری ما تصنع النساء فقال له عمر وفقک الله یا ابن سلام فقد اصبت وصدقت وان فریقا منهم
وکروهی از ایشان یعنی دانشمندان وخوانندکان ایشان که بر جهوذی ستیهندکان اند
حق را منکران ومعاندان اند لیکتمون الحق آنچه راست ودرست است از نعت ونبوت
مصطفی علیه السلام پنهان می دارند واز عامه می پوشند وهم یعلمون وخوذ می دانند ودر توریة
می خوانند که اتباع دین محمد حق است واظهار نعت وی واجب الحق من ربک ای ما اخبرتک من
امر الدین والقبلة وعناد الیهود وامتناعهم عن الایمان بذلک هو الحق والصدق می کوید آنچه
با تو کفتیم انکار دین وبیان قبله راست است ودرست حق انجا بمعنی صدقست یقال هذا حق
ای صدق ونعل حق ای صواب وآنچه در خبر است که العین حق والسحر حق ای کائن موجود
وکذلک قوله صلی الله علیه وسلم الجنة حق والنار حق والنبیون حق والساعة حق این همه بمعنی
موجودست وحق نامی است از نامهای خدای عز وجل وذلک فی قوله ویعلمون ان الله هو الحق
المبین معنی حق در نام الله آنست که براستی خدا است وخدائی سزا است وبقدر خوذ بجای است
ثم قال تعالی فلا تکونن من الممترین ای من الشاکین الذین کذبوا بذلک ودانوا بالخلاف ولیس هذا
بنهی عن الشک اذ الشک لیس یحصل بقصد من الشاک لکنه حث علی اکتساب المعارف المزیلة للشک
کقوله تعالی انی اعظک ان تکون من الجاهلین

النوبة الثالثة

قد نری تقلب وجهک
فی السماء اعلمه انه بمرای من الحق لیکون متادبا بادب الحق فلما استعمل الادب ولم یسال ما تمنا
قلبه ولم یزد علی النظر الی السماء اعطاه افضل ما یعطی السائلین چون خداوند کریم باشد
بنده عزیز بنده را بر شرط ادب دارد وراه عمل بوی نماید وتوفیق دهد انکه وی را بر آن عمل یاد داشت
دهد ودر ان حرمت داشت بستاید کوید فنعم اجر العاملین نعم العبد انه اواب سحنین

نکرد

مصطفی را خبر داد که تو برید ما نه ای و در مشاهدهٔ عزت ما نه ای نکتاهمت حضرت بشناسی
و با دب سؤال کنی لاجرم چون در دل وی حیث قبله بود بحکم ادب لطها کرد و آن آرزو در دل می داشت
تا از حضرت عزت خطاب آمد فلنولینک قبلةً ترضاها آن آرزو دل تو بدانستیم و حسن
ادب در ترک سؤال از تو بپسندیدیم و آنچه رضاء تو در آنست انکار قبله ترا کرامت کردیم
ای محمد سر جمله در عالم بندکانند همه در طلب رضاء ما اند و ما نوازندهٔ تو ولسوف یعطیک ربک
فترضی اکنون کعبه قبلهٔ نفس خود دان و ما را قبلهٔ جان چون از حضرت احدیت آن
نواختها روان کشت و آن کرامتها در پیوست زبان حال بحکم اشتیاق کفت

یک ره که دلت بمهر ما نازانست　　هجرانت کشیدن ای نکارا سانست

بوبکر شبلی کفت قدس الله روحه قبله سه اند قبلهٔ عام و قبلهٔ خاص و قبلهٔ خاص الخاص اما
قبلهٔ عام کعبه است در میان جهان و قبلهٔ خاص عرش است بر آسمان مستوی بر آن خدای
جهان و قبلهٔ خاص الخاص دل مریدان و جان عارفان فهم ینظرون بنور قلوبهم الی ربهم
بنور دل خویش می نکرند بخداوند خویش

کفتم کجات جویم ای ماه دلستان　　کفتا قرارکاه منست جان دوستان

کفته اند مصطفی صلوات الله علیه در بدایت وحی و آغاز رسالت چون دعا کردی بزبان بکفتی
بعبارت صریح و در حال آن دعاء وی باجابت مقرون بودی چنانکه رب العالمین حکایت کرد
از روز بدر که مصطفی علیه السلام لشکر اسلام را مدد خواست فقال تعالی اذ تستغیثون ربکم فاستجاب
لکم پس حال وی بجایی رسید که از حضرت عزت باشارت تلمیح وی نه بعبارت صریح اجابت
می پیوست چنانکه بخاطر وی فراز آمد که چه بودی که این کناهکاران امتم را یا مرزیدندی آیت
آمد بر وفق این اندیشه که ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا پس کار با آن رسید که نه
اشارت بایست نه اندیشهٔ دل چنانکه وقتی که بر دل وی کران آمد نشستن یاران در
حجرهٔ وی رب العالمین آیت فرستاد کفت فاذا طعمتم فانتشروا

قوله تعالی

ولکل وجهة و هر کروهی را سوئی است و قبلهٔ هو مولیها که وی روی فرا آن می دهد فاستبقوا
الخیرات در نیکی کردن کوشید و بر یکدیکر شتابید اینما تکونوا هر جا که باشید یات بکم الله
جمیعا الله تعالی واکامی بشما می رساند و فردا شما را از انجا آرد هم کان ان الله علی کل شیء
قدیر که الله بر همه چیز تواناست و من حیث خرجت و هر جا که شوی و بهر سوی که بیرون
شوی فول وجهک شطر المسجد الحرام روی خود فرا سوی مسجد حرام ده وانه للحق من
ربک و آن راست است و درست قبله بسندیده و فرموده از خداوند تو وما الله بغافل
عما تعملون و الله نا اکاه نیست از انچه شما می کنید و من حیث خرجت و هر جا که شوی
و بهر سو که بیرون شوی فول وجهک شطر المسجد الحرام روی خود فرا مسجد حرام ده وحیثما
کنتم فولوا وجوهکم شطره و شما که امت وی اید هر جا که باشید رویها خویش فرا سوی آن
دهید لئلا یکون للناس علی الله حجة تا هیچ کس را بر شما حجتی نبود از مردمان الا الذین
ظلموا منهم مکر کسی که خود بستمکاری حجت جوید از جمله ایشان فلا تخشوهم مترسید
از ایشان واخشونی و از من ترسید ولاتم نعمتی علیکم و تا تمام کنم بر شما نعمت خویش
ولعلکم تهتدون و مکر تا شما بر راه راست بمانید کما ارسلنا فیکم همچنانک فرستادیم در میان
شما که عرب اید رسولا منکم فرستادهٔ هم از شما از نژاد شما یتلوا علیکم آیاتنا تا می خواند
بر شما آیات و سخنان شما ویزکیکم و شما را هنری و پاکی می کند ویعلمکم الکتاب والحکمة
و در شما می آموزد کتاب من و حکمت خویش ویعلمکم و در شما می آموزد ما لم تکونوا تعلمون
آن چیز که هرکز ندانستید

النوبة الثانیة

قوله تعالی ولکل وجهة ای ولکل اهل دین قبلة و متوجّه الیه فی الصلوة هر کروهی را
از دین داران و خدا پرستان قبلهٔ است که روی بآن دارند و نماز بآن می کنند همانست
که جائی دیکر کفت لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا کفت هر یکی را از شما شرعی دادیم ساختن
و راهی نموده آنکه کفت هو مولیها این هو خواهی با خدای عز و جل بر که وی ایشان را
فرا آن کردانید بقضا و توفیق یا بقضا و خذلان و اکر خواهی این هو با کل بر بآن معنی که
هر کسی را قبلهٔ ایست که خود روی فرا آن می دهد و تقدیره هو مولّ الیها لانّ ولی الیه

بقیض ولی عنه وهو مولاها خوانده اند قراة شامی است ودرین قراة هو با کل شود بابد
می کویند هر کسرا قبله ایست که روی وی فرا آن داده اند روی اهل باطل فرا قبله کژ داده
اند بقضا وخذلان وروی اهل حق فرا قبله راست داده بقضا وتوفیق والامر کله
بید الله فاستبقوا الخیرات ای فاستبقوا الی الخیرات قیاما بشکرها می کویند نه در حاج
قبله کوشید که در نیکیها کوشید وبآن شتابید بشکر آنکه قبله حق بقضا وتوفیق یافتید وبدانکه
وجوه خیرات که کوشش در آن می باید وتحصیل آن از بنده در می خواهند فراوانست
بعضی آنست که خصوصا بنفس بنده باز می کردد وبعضی آنست که از وی بدیکری تعدّی میکند
اما آنچ بنفس بنده لازمست توبت است از معصیت وصبر بر بلا وشدت وشکر در نعمت
وراحت واستقامت در سر وعلانیت وکزاردن فرایض وسنن بر وفق سنت وشرط شریعت
وآنچه از وی تعدّی میکند شفقت بردن است بر خلق خدا کرسنه را سیر کردن وتشنه را
آب دادن وبرهنه را بوشیدن واسیر را رهایی دادن وکم شده را براه باز آوردن وامر
معروف ونهی منکر با خلق خدا نکار داشتن وبا ایشان بخلق نیکو زندکانی کردن وایشانرا
نیک خواستن واندرین خصال وبعمالی که برشمردیم اخبار وآثار فراوانست واز جهت شرع
مقدس ترغیب تمام است منها ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ایها الناس
توبوا قبل ان تموتوا وبادروا بالاعمال الصالحة قبل ان تشغلوا وصلوا الذی بینکم وبین
ربکم تسعدوا واکثروا الصدقة ترزقوا وامروا بالمعروف تحصنوا وانهوا عن المنکر تنصروا
وقال صلی الله علیه وسلم عودوا المریض واطعموا الجایع واسقوا الظمآن وفکوا العانی
یعنی الاسیر وقال ان من موجبات المغفرة اطعام المسلم السغبان من اطعم مؤمنا علی جوع
اطعمه الله یوم القیمة من ثمار الجنة یجمع احدکم المال فیتزوج فلانة بنت فلان ویدع
الحوراء العین باللقمة والتمرة والکسرة فان مهور الحور العین قبضات التمر وفلق الخبز
وسئل ابن عباس ای الصدقة افضل فقال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصدقة
الماء اما رایت اهل النار ینادون بما استغاثوا اهل الجنة افیضوا علینا من الماء وقال
سراقة بن مالک بن جعشم سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الضالة من الابل یغشی

حیاض

حیاضی هل لی اجر ان سقیتها قال نعم فی کل کبد حری اجر وقال بعضهم کنا مع ابن عباس فی جنازة
فرأینا جرة ماء علی ظهر الطریق فقال اما ان الله ینظر الی من وضع الماء علی ظهر الطریق کل یوم
طرفی النهار برحمة منه ورضوان وقال النبی صلی الله علیه وسلم ایما مسلم کسا مسلما ثوبا
کان فی حفظ الله ما بقیت علیه منه خرقة اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا می کوید بهر جا که باشید
وبهر قبله که باشید شما واهل کتاب روز قیامت الله شما را همکنان بجمع آرد شمار وپاداش را
ومبنداریذ که من از انکیختن شما بس از مرک شما عاجز آیم که من همه چیز را توانا ام وبهمه چیز
رسنده جای دیکر ازین کشاده تر کفت فاستبقوا الخیرات الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم
بما کنتم فیه تختلفون ومن حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام الی قوله لئلا یکون
للناس علیکم حجة اکر کسی کوید چه حکمتست که درده آیت سه جایکه باز کفت فول وجهک شطر
المسجد الحرام جواب آنست که هر جای علتی مفرداست وبیان علت را هر جای همان حکم
باز آورد اول آنست که رب العالمین با بیغامبر اکرام کرد که قبله بذ روی ابرهیم اورا کرامت
کرد ومصطفی علیه السلام خود آن می خواست وخشنودی ورضاء وی در آن بود چنانکه کفت
فلنولینک قبلة ترضاها فول وجهک دیکر علت آنست که رب العالمین خبر داد که هر صاحب دعوی را
قبله ایست که روی بدان دارد یعنی تو که صاحب دعوتی ای محمد ومهتر بیغامبرانی وکعبه قبله
تو است روی بکعبه خویش آر وذلک فی قوله ولکل وجهة هو مولیها الی قوله فول وجهک
سدیکر علت در تغییر قبله قطع حجت معاندانست ودفع خصومت ایشان وذلک فی قوله لئلا یکون
للناس علیکم حجة بس هر جای فایده مجددست وعلتی محکم وذکر آن علت را ذکر حکم مکرر کرد
اما آنچه دو جایکه باز آورد فولوا وجوهکم شطره آن لطیفه نیکوست یعنی که بنده را در روی
فرا قبله کردن دو حالست یکی آنست که آسان است باختیار روی کردن خویش روی دارد نیز
می بود فرا کعبه تواند کرد اکر دور باشد واکر نزدیک دیکر حال آنست که قبله بروی مشتبه
شود یا مسافر باشد که نماز نافله کند بر راحله یا در حال ترس یا نماز خوف برابر دشمن در حال
مسایفه بنده درین حال روی دل در کعبه آرد هر چند بظاهر از آن بر میکردد رب العالمین
دو جایکه باز کفت فولوا وجوهکم شطره تا هر جای بر یک معنی دلالت کند وهر آنرا حجت بود والله اعلم

قوله لئلا يكون للناس عليكم حجة قال المفسرون معنى الحجة ههنا الخصومة والجدال
لا الدليل والبرهان كقوله تعالى قل اتحاجوننا في الله ها انتم هولاء حاججتم ليحاجوكم
به عند ربكم لا حجة بيننا وبينكم كلها بمعنى المخاصمة والمجادلة فسماها حجة لان المحتج بها
يعتدها حجة عند نفسه مى كويد تا هيچ كس از مردمان بر شما حجتى نبوذ يعنى كه فرمايند من ثم
وفرمان در قرآن وتو فرمان بردار كسى را بر تو حجتى نبوذ انكه كفت الا الذين ظلموا منهم
اين الا را دو وجه است يكى تحقيق كه مى كويد مكر كسى كه خود بستمكارى حجت جويد بر شما
چنانكه كافران قريش وجهوذان كه قريش مى كفتند محمد در دين خويش متحيرست ودر
كار خود فرومانده از قبله جهوذان بركشت وبقبله ما باز آمد بدانست كه ما بر حق ايم مكر
بدين ما نيز باز كردذ وجهوذان مى كفتند محمد براى وهواء خود از قبله ما بركشت ومى كويد
كه مرا فرموذه اند وديكر وجه انكه الا بمعنى لكن بوذ ودر قرآن ازين بسيارست يعنى انست
كه ايشان كه بر خويشتن ستم مى كنند يعنى جهوذان مترسيد از ايشان از من ترسيد ولاتم
نعمتى عليكم معطوفست بر لئلا يكون مى كويد كعبه قبله كردم شما را تا تمام كنم بر شما نعمت خويش
ولعلكم تهتدون ومكر تا شما بر راه راست بمانيذ وبر قبله ابرهيم كه بر جهوذان نه نعمت تمام كردم
ونه بر راه راست ماندند قال النبى صلى الله عليه وسلم لرجل اتدرى ما تمام النعمة قال
وما تمام النعمة قال النجاة من النار ودخول الجنة وقال على رضى الله عنه تمام النعمة الموت
على الاسلام وفى رواية اخرى قال النعم ست الاسلام والقرآن ومحمد صلى الله عليه وسلم
والستر والعافية والغنى عما فى ايدى الناس كما ارسلنا تقديره ولاتم نعمتى عليكم كما ارسلنا
اليكم رسولا معنا انكه شما را بيغامبرى فرستاذم وقرآن داذم وآن نعمت بر شما تمام كردم اين
نعمت هم تمام كنم كه بر ملت حنيفى وقبله ابرهيم شما را بدارم ورسول انجا مصطفى است عليه
السلام وايات قرآن مى كويد رسول ما قرآن بر شما مى خواند ويزكيكم وشما از كفر وشرك پاك
مى كند وبلبيى مى خواند كه چون آن دين داريذ وبران عمل كنيد كنتم ازكياء عند الله
عز وجل يعنى نزديك الله پاك شويد وهنرى وزكى اكر كسى كويد چونست كه درين آيت
تركيت فرا پيش كتاب وحكمت داشت ودران آيت ديكر كه ربنا وابعث فيهم رسولا

قال الحريرى تمام النعمة خلو القلب من الشرك الخفى وسلامة الصدر من الرياء والسمعة ٥

تركيت

تركيت فا پس كتاب وحكمت داشت جواب آنست كه تركيت همه از خداست اما بر دو ضرب
نهاذ يكى كواهى دادنست بنده بطهارت دل ودين وپاكى وى از همه آلايش واين كمال
ايمانست وغايت معرفت وثمرة تعلم كتاب وحكمت وابرهيم عليه السلام كه در دعا تركيت خواست
دران آيت اين ضرب خواست از بهر آن انكه كتاب وحكمت فا پس داشت كه تا تعلم كتاب وحكمت
نبوذ اين تركيت حاصل نشوذ ديكر تركيت بدايت اسلام است ان الله بيان احكام شرع واز
بنده بذيرفتن آن وعمل كردن بآن ورتبت اين تركيت بيش از معرفت حقايق كتاب
وحكمت است ودرين آيت اشارت بأن تركيت است از بهر آن فرا پيش داشت والله اعلم
ويعلمكم الكتاب والحكمة كتاب قرآنست وحكمت سنت مصطفى وبيان حلال وحرام واحكام
قرآن ومواعظ آن ويعلمكم ما لم تكونوا تعلمون من فرايضه وشرايعه وما هو من صلاح
دينكم ودنياكم ه **النوبة الثالثة** قوله تعالى
ولكل وجهة هو موليها قبلها خلق پنج است يكى عرش دوم كرسى سوم بيت المعمور چهارم
بيت المقدس پنجم كعبه عرش قبله حاملان است كرسى قبله كروبيانست بيت المعمور
قبله روحانيانست بيت المقدس قبله پيغامبران است كعبه قبله مومنانست عرش از نور
كرسى از زر است بيت المعمور از ياقوت بيت المقدس از مرمر كعبه از سنك اشارتست
به بنده مومن كه اكر نتوانى كه بعرش ايى وطواف كنى يا بكرسى شوى وزيارت كنى يا به بيت
المعمور شوى وعبادت كنى يا به بيت المقدس رسى وخدمت كنى هين بتوانى كه اندرين شبانروزى
پنج بار روى بدين سنك آرى كه قبله مومنانست تا ثواب آن همه بيابى ولكل وجهة قال بعضهم
الاشارة فيه ان لكل قوم استغلوا عنا بشى حال بينهم وبيننا فكونوا انتم ايها المومنون لنا
وبنا از روى اشارت مى كويد هر قومى از ما روى برتافتند وبدون ما باغيرى الف كرفتند
وفرو داز ما خود را دلارامى ساختند وبدوستى بسنديذند شما كه جوانمردان طريقت ايذ و
دعوى دوستى ما كرده ايذ ديده خوذ فرو كيريذ از هر چه دون ماست واكر هم فردوس برين باشد
تا در متابعت سنت وسيرت مصطفى صلوات الله عليه راست باشيد وحق را قدر بدانيد
مهتر عالم بتمامى بكذاريذ كه سيرت آن مهتر انبيا آن بوذ كه چشم عزيز خوذ از همه كاينات فرو كرفت

وجز کنف اجابت خوذ را نامی ننهاذ و تکیه گاهی نه بسندیذ

مردی که براه عشق جان فرساید — آن به که بدین یار خوذ بگراید
عاشق به عشق جنان می آید — کز دوزخ و از بهشت یادش ناید

هر که درین متابعت درست آیذ شمع دوستی حق در راه وی برافروزند تا هرگز از جادهٔ دوستی بنیفتد و الیه الاشارة بقوله فاتبعونی یحببکم الله هر روشی که بر جادهٔ دوستی مستقیم گشت انالک سوها که قبلهٔ متهمان است ایمن شد یک شوریده از سر حال خویش گوید

گر بنا شد قبلهٔ عالم مرا — قبلهٔ من کوی معشوقست و بس
این جهان با آن جهان بهر چه هست — عاشقان را روی معشوقست و بس

حسین بن منصور قدس الله روحه اشارتی کرد بآن قبلهٔ متهمان و گفت سلم المریدون الی کل ما یریدونه میدان ایمرادها ایشان در رسانیدند و هر کسرا با معشوق خوذ بنشاندند و حقیقت این کار آنست که همه خلائق دعوی دوستی حق کردند و هیچ کس نبوذ که نخواست که درگاه او کسی باشد

هر که او نام کسی یافت ازین درگه یافت — ای برادر کس او باش و میندیش از کس

بس چون همه دعوی دوستی حق کردند ایشانرا بر محک ابتلا زذ تا ایشانرا با ایشان نماید بدون خوذ چیزی در ایشان انداخت و آنرا قبلهٔ ایشان کرد تا روی بذان آوردند در یکی مالی در یکی جاهی در یکی جفتی در یکی شاهدی در یکی تفاخری در یکی علمی در یکی زهدی در یکی عبادتی در یکی پنداری این همه در ایشان انداخت تا خلق بآن مشغول شذند و هیچ کس حدیث او نکرد و راه طلب او از خلق خالی بماند ازینجا گفت سلطان طریقت بویزید بسطامی قدس الله روحه مررت الی بابه فلم ار ثم زحاما لان اهل الدنیا حجبوا بالدنیا و اهل الاخرة حجبوا بالاخرة و المدعین من الصوفیة حجبوا بالاکل و الشرب و الکدیة ومن فوقهم بالسماع و الشواهد و ایمة الصوفیة لا یحجبهم شیء من هذه الاشیاء فرایت هولاء حیاری سکاری بر ذوق این کلمات پیر طریقت گفته که مشربی می شناسم اما فا خوردم نمی یارم دل تشنه و در آرزوی قطرهٔ می زارم سقایه ما سیری نکند که من در طلب دریایم بهر جشمه و جوی گذر کردم تا بو که دریا دریابم هاتش غیبی دیذ که من هیچ نانم هر دریا تشنهٔ دیگی

می

من همانم راست مانند متحیری در بیابانم می گویم فریاد رس که از دست نی دلی بفغانم

قوله تعالی

فاذکرونی مرا یاذ کنید • اذکرکم تا شما را یاذ کنم • واشکروا لی و سپاس داریذ مرا و آزادی کنید • ولا تکفرون و در من ناسپاس مباشید • یا ایها الذین آمنوا ای ایشان که بگرویدید • استعینوا یاری جوئید بالصبر والصلوة بشکیبائی و نماز • ان الله مع الصابرین که الله با شکیبایانست • ولا تقولوا و مگوئید • لمن یقتل فی سبیل الله آنکس را که کشته شوذ در راه خذای عز و جل • اموات که ایشان مردگانند • بل احیاء مردگان نه اند که ایشان زندگان اند • ولکن لا تشعرون و لکن شما نمی دانید • ولنبلونکم و ناچار شما را بیازمائیم • بشیء من الخوف والجوع بچیزی از بیم و گرسنگی ونقص من الاموال و بکاستن از مالها • والانفس و تنها • والثمرات و میوها • وبشر الصابرین و شاذ کن شکیبایانرا بر فرمان بردارکی • الذین اذا اصابتهم مصیبة آن صابرانکه چون بایشان رسذ رسیذنی که ایشانرا دشوار آیذ • قالوا گویند • انا لله ما خذاوند خویش را ایم • و انا الیه راجعون و ما باز و شذنی ایم و باوی گشتنی • اولئک ایشان اند • علیهم که بر ایشانست • صلوات من ربهم درودها از خذاوند ایشان • و رحمة و بخشایش او بر ایشان واولئک هم المهتدون و ایشان اند که راست راهان اند •

النوبة الثانیة قوله تعالی فاذکرونی

مطلب

اذکرکم مصطفی علیه السلم گفت در تفسیر این آیت یقول الله عز وجل اذکرونی یا معشر العباد بطاعتی اذکرکم بمغفرتی الله می گوید عز جلاله که رهیگان من مرا طاعت دار باشید و بندگی کنید تا شما را بیامرزم ازینجا گفت مصطفی علیه السلم که هر که خذایرا عز و جل طاعت دارد و بندگی کند و فرمانهای وی را پیش برد ذاکر از جملهٔ ذاکران است اگر چه نماز نوافل و روزهٔ تطوع و تلاوت قرآن کمتر کند و هر که نافرمان شوذ و طاعت ندارد از جملهٔ فراموش کارانست اگر چه نماز بسیار کند و روزه دارد و قرآن خواند پس حقیقت ذکر طاعت داری است و حسن کردار نه آراستن سخن و مجرد گفتار مفسران در تفسیر این آیت همین معنی گفته اند در لفظها مختلف باتفاق

معانی فاذکرونی اذکرکم مرا یاد کنید و یاد دارید بآزادی کردن نیکو و پرستش پاک تا یاد کنم
شمارا بپاداش نیکو و افزونی نعمت مرا یاد کنید در سرای محنت بزبان فاقت از سر ذلت
بصدق ارادت بر بساط مجاهدت تا من شمارا یاد کنم در سرای قربت بزبان عنایت از سر رعایت
صدق هدایت بر بساط مکاشفت مرا یاد کنید بر بساط خدمت در ایام غربت در مشاهدت
منت بر ترک عادت میان شرم و حرمت تا من شمارا یاد کنم بر بساط زلفت در ایام مشاهدت
میان انبساط و رویت فاذکرونی بالطاعات اذکرکم بالمعافاة فاذکرونی بالموافقة
اذکرکم بالکرامات فاذکرونی بالدعاء اذکرکم بالعطاء فاذکرونی فی النعمة والرخاء اذکرکم
فی الشدة والبلاء فاذکرونی بقطع العلایق اذکرکم بنعت الحقایق فاذکرونی من حیث
انتم اذکرکم من حیث انا ولذکر الله اکبر قال الاصمعی رایت اعرابیا بالموقف یقول
الهی عجت الیک الاصوات بضروب اللغات یسألونک الحاجات وحاجتی الیک ان
تذکرنی عند البلی اذا نسینی اهل الدنیا قال سفیان بن عیینة بلغنا ان الله سبحانه وتعالی
قال اعطیت عبادی ما لو اعطیت جبرئیل ومیکائیل کنت قد اجزلت لهما قلت اذکرونی
اذکرکم وقلت لموسی قل للظلمة لا یذکرونی فانی اذکر من ذکرنی وان ذکری ایاهم ان العنهم
بموسی وحی آمد که ای موسی ظالمانرا کوی تا مرا یاد نکنند که اگر ایشان مرا یاد کنند من
ایشانرا بطرد و لعنت یاد کنم سدی از اینجا گفته در تفسیر آیت لیس من عبد یذکر الله
الا ذکره الله لا یذکره مؤمن الا ذکره برحمة ولا یذکره کافر الا ذکره بعذاب و رسول خدارا
صلوات الله علیه پرسیدند که از کارها چه فاضلتر و از کردارها چه نیکوتر گفت انکه
بمیری و زبانت تر باشد بذکر خدای عز و جل آنکه گفت خبر کنم شمارا که بهترین اعمال شما
و برفتنه و پسندیده ترین آن بنزدیک خداوند شما و آنچه بهترست از زر و سیم بصدقه دادن
و از جهاد کردن با دشمنان دین چیست گفتند آن چیست یا رسول الله گفت ذکر خدای
عز و جل و از ذکرها هیچ چیز فاضلتر از قران خواندن نیست خاصه در نماز چنانک
مصطفی علیه السلم گفت قراءة القرآن فی الصلوة افضل من القراءة بغیر الصلوة و قراءة القرآن
بغیر الصلوة افضل من الذکر والذکر افضل من الصدقة والصدقة افضل من الصیام والصیام

جنتی من النار

جنة من النار ولا قول الا بعمل ولا عمل الا بنیة ولا قول ولا عمل ولا نیة الا باصابة السنة
ثم قال تعالی واشکروا لی ولا تکفرون بشکر نعمت فرمود و از کفران نهی کرد و هر چند که
از روی ظاهر هر دو یکسانست اما در روی معنی جمع میان این دو کلمه فایده نیکوست
و آن آنست که تا کسی را وهم نیفتند که شکر نعمت بمقتضی امر مطلق یکبار بیش نیست که
هر ساعتی و هر لحظه شکر منعم واجب است که اگر شکر نکنی کفران باشد و این معنی است که
می گوید ولا تکفرون یا ایها الذین آمنوا می گوید ای گرویدگان استعینوا بالصبر
والصلوة یاری جویید بر دستن از آتش و رسیدن به بیروزی بدو چیز بشکیبایی و نماز
که در نماز شفاست و در شکیبایی فرج مصطفی علیه السلم گفت الصبر مفتاح الفرج وفی الصلوة
شفاء و گفته اند در آیت که معنی آنست که استعینوا بالصبر علی الصلوة یاری جویید بر
محیص گناهان خویش و کفارت آن بصبر کردن در اداء فرایض و خاصه در نماز که آن
باری گرانست و کاری عظیم چنانکه رب العزة گفت وانها لکبیرة الا علی الخاشعین و مصطفی
علیه السلم معاذ جبل را گفت آنگه که از وی سؤال کرد حدثنی بعمل یدخلنی الجنة ولا اسألک
عن شیء غیره فقال صلی الله علیه وسلم بخ بخ لقد سألت عن عظیم وانه لیسیر علی من اراد الله
به الخیر ثم قال تؤمن بالله والیوم الآخر وتقیم الصلوة وتعبد الله وحده لا تشرک به شیئا
پس بیان کرد که صابران را چه ثواب است ایشانرا که بار احکام شرع کشند و فرایض حق گزارند
فقال تعالی ان الله مع الصابرین گفت من که خداوندم با ایشانم بحفظ و رعایت و عنایت
اصحبهم واحفظهم واتولاهم وامنعهم ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات سبب نزول این
آیت آن بود که روز بدر چهارده مرد مسلمان کشته شدند شش از مهاجران بودند و هشت
از انصار و مردمان می گفتند ایشانرا که فلان مرد و فلان مرد و نعیم دنیا از وی بگسست رب
العالمین گفت مگویید چنین که ایشان مرده کانند بلک زندگانند بنزدیک خداوند ایشان
شادان و نازان طعام و شراب بهشت بی حساب ایشان می رسد ولکن شما نمی دانید
مصطفی علیه السلم گفت ان ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر تسرح فی ثمار الجنة وتشرب
من انهارها وتاوی باللیل الی قنادیل من نور معلقة بالعرش ومن رسول الله صلی الله علیه وسلم

يوم احدٍ على مصعب بن عمير وهو مقتول فوقف عليه ودعا له ثمّ قرا من المؤمنين رجال صدقوا
ما عاهدوا الله عليه ثمّ قال صلى الله عليه وسلم ان رسول الله يشهد انّ هؤلاء شهداء عند الله
يوم القيمة فاتوهم وزوروهم وسلّموا عليهم فو الّذى نفسى بيده لا يسلّم احدٌ يوم القيمة عليهم الّا
ردّوا عليه يرزقون من ثمار الجنّة وتحفها وقال صلى الله عليه وسلم يعطى الشّهيد ستّ خصالٍ عند
اوّل قطرة من دمه يكفّر عنه كلّ خطيئة ويرى مقعده من الجنّة ويزوّج من الحور العين ويؤمن
من الفزع الاكبر ومن عذاب القبر ويحلّى حلية الايمان وعن انس قال بعث النبىّ صلى الله عليه
وسلم سريّة فقتلوا وانّ جبرئيل اتى النّبى صلى الله عليه وسلم فاخبرهم انّهم لقوا ربّهم عزّ وجلّ فرضى
عنهم وارضاهم قال انس كنّا نقراء ايّامنها بلّغوا قومنا انّا قد لقينا ربّنا فرضى عنّا وارضانا
اگر كسى گويد اين شهيدان اگر زندگانند ومرزوقان پس چونست كه در جثّهٔ ايشان
تصرّف نيست وزندگانرا تصرّف جثّه باشد لا محاله جواب آنست كه نه
هر كه در وى تصرّف نيست او مرده بود نه بينى كه مردم در خواب شود وهم جثّه وى تصرّف
نماند ووى مرده نيست وكس باشد كه در خواب چيزى بيند كه از آن اندوهگين شود وبا
كه از خواب در آيد وهنوز آن بقيّه اندوه با وى بود تا بدانى كه در آن حال زنده است
اگر چه متصرّف نيست همچنين ارواح شهدا جايز نيست كه از اجسام ايشان مفارقت گيرد
وانكه بنزديك خداى تعالى زنده باشد نه مرده پس ايشانرا ازين جهت مرده نبايد گفت
كه شهيد بايد گفت از آنكه وى بنزديك خدا زنده است وروزى مى خورد چنانكه در آيت
گفت بل احياء عند ربّهم يرزقون وبجاى خويش شرح آن تمامى گفته شود ان شاء الله
ولنبلونّكم النّون فيه للتّاكيد واللّام جواب قسم محذوف على تقدير والله لنبلونّكم اى
لنعاملنّكم معاملة المختبر گفت با شما آن معاملت كنيم كه كسى كه آزمايش كند بشىءٍ من الخوف
والجوع ونقص من الاموال والانفس والثّمرات شافعى رضى الله عنه گفت اين خوف دشمن
است در غزاة واين گرسنگى روزهٔ ماه رمضانست واين كاستن زكوة صامت است واين
كاستن ازين از ذكر چنين بردگان واين كاستن زمين صدقه خرما وانگور وگفته اند جوع
از قحط است كه اهل مكّه را هفت سال رسيده بود ونقص من الاموال آن بود كه مال

ونعمت از دست ايشان بشد والانفس بيمارى وپيرى وثمرات مرگ فرزندان
كه فرزندرا ثمرهٔ دل خوانند وذلك فى قوله صلى الله عليه وسلم اذا مات ولد العبد قال الله
للملائكة اقبضتم ولد عبدى فيقولون نعم فيقول اقبضتم ثمرة فؤاده فيقولون نعم فيقول
ماذا قال عبدى فيقولون حمدك واسترجع فيقول ابنوا لعبدى بيتاً فى الجنّة وسمّوه بيت الحمد
وابتلاء انسان بدين حنانست از بهر آن بود كه تا چون پيشينيان شنوند رونق سپردن
دين واتباع صحابه نمايند كه گويند اگر نه اين دين حق بودى وحجّت ايشان روشن نشدى
بدين بلاها ومصيبتها با اين دين صبر نكردندى پس اين ايشانرا برهانى باشد بدين حق
در آيند واتباع صحابه كنند آنگه مصطفى را عليه السّلم گفت وبشّر الصّابرين اى مهتر اين شكيبايان
بر آن مصيبتها ومحنتها بشارت ده آنان كه چون مصيبتى بايشان رسد گويند انّا لله وانّا
اليه راجعون اى مقرّون بالبعث بعد الموت فالله تعالى قادرٌ عليه انّا لله اقرارست بعجز
عبوديّت وضعف بشريّت وتن در دادن بحكم وقضيّت وانّا اليه راجعون اقرارست ببعث
ونشور وثواب وعقاب كه الله بآن قادرست وآنرا توانا وبآن داناست قال النبىّ صلى الله عليه
وسلّم من استرجع عند المصيبة جبر الله مصيبته واحسن عقباه وجعل له خلفاً صالحاً يرضاه
وقال ما من مسلمٍ ولا مسلمةٍ يصاب بمصيبةٍ فيذكر مصيبته وان قدم عهدها فيحدث لها استرجاعاً
الّا احدث الله له واعطاه مثل ثوابها يوم اصيب بها وقال عكرمه طفى سراج النّبىّ صلى الله عليه
وسلّم فقال انّا لله وانّا اليه راجعون فقيل يا رسول الله امصيبة هى قال نعم كلّ شىءٍ يؤذى
المؤمن فهو له مصيبة وقال الربيع من كنّ فيه بنى له بيتٌ فى الجنّة المعتصم بلا اله الّا الله لا يشك
فيها ومن اذا عمل حسنة سرّته وحمد الله عليها واذا عمل سيّئةً سائته واستغفر الله منها واذا
اصابته مصيبة قال انّا لله وانّا اليه راجعون پس ايشانرا وعده داد كه اگر در مصيبتها صبر
كنند وجزع ننمايند واسترجاع گويند بر ايشانست از خداوند ايشان نه يك رحمت كه رحمتها
پس يكديگر ازين جهت صلوات بجمع گفت وصلوة رحمت است وثناء نيكو ورحمت خداوند
بر بندگان فراوانست ووجوه آن بسيار دعا ايشان اجابت ميكند وبر طاعت ايشان
سپاس دارى ميكند وروزى فراخ بايشان مى رساند وبركت در معاش وفرزندگانى ميكند

و در حال حرماندکی و بیچارکی و درویشی فریاذ می رسذ و بر دشمنان نصرت می دهذ و توفیق طاعت
و روشنایی معرفت و هدایت می دهذ اینست که رب العزة کفت و اولیک هم المهتدون الیوم
الی الحق و الصواب وغدا الی الجنة و الثواب عمر خطاب چون این آیت بر خواندی
کفتی نعم العدلان و نعمت العلاوة عنی بالعدلین اولیک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و بالعلاوة
قوله و اولیک هم المهتدون النوبة الثالثة
قوله تعالی فاذکرونی اذکرکم اینت یاذ دوست مهربان آسایش دل و غذاء جان یاذی که
کوی دوستی و انس چوکان مرکب او شوق و مهر او میدان کُل او سوز و معرفت او بستان
یاذی که حق در ان پیدا حقیقت حق پیوسته از بشریت جدا یاذی که درخت توحید را
ابشخور است و دوستی حق را از او میوه و بر است اینست که رب العالمین کفت لا یزال
العبد یذکرنی و اذکره حتی عشقنی و عشقته این نه آن یاذ زبانست که تو دانی که این
در اندرون جانست بوید روزکاری بر آمذ که ذکر زبان کمتر کردی چون او را از ان
برسیدند کفت عجب دارم از ین یاذ زبان عجب تر از ین کو بیکانه است بیکانه چکنذ میان که
یاذ دوست خوذ میان جان
در قصهٔ عشق تو بسی مشکلهاست من با تو بهم میان ما منزلهاست
عجبت لمن یقول ذکرت ربی فهل انسی فاذکر ما نسیت
آن عزیز وقت خویش در مناجات کوید خداوندا یاذت چون کنم که خوذ هم یاذی و رهی را از
فراموشی فریاذی و یاذکاری و هم یافتن خوذ یاری خداوندا ممکن که تو رسید غمان و بحیر
هر که ترا دید جان وی بخندید بنازنترا از ذاکران تو در دو کیتی کیست و بنده را وی
از شاذی بتو چیست ای مسکین تو خوذ یاد کرد و یاذ داشت وی چه شناسی سفری کرده
منزل چه دانی دوست ندیده از نام و نشان وی چه خبر داری
معبود خوذی و عابد خویشتنی زیرا که براه خوذ کنی هر چه کنی
اکنون جان خطر داری با خطر شوی و کر روزی بکوی حقیقت کذر کنی و از انجا کرسنه یاذ
کیی ان بینی که لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر
وفی

یکبار بکوی ما کذر باید کرد مصنع لطیف ما نظر باید کرد
کر جان خواهی نجان خطر باید کرد دل را ز وصال ما خبر باید کرد
وفی بعض کتب الله عبدی ستذکرنی اذا احببت غیری انی خیر لک ممن سولک بنده من چون دیکر انرا
بیاز مائی و به بینی انکه تو قدر ما بدانی و حق ما بشناسی چون نامهربانی ایشان بشناسی مهربانی
ما دانی و قدر مهر ما بدانی و بدانی که ما بر توان همکنان مهربان تریم و بکار آمذه تر عبدی الم اذکرک
قبل ان یذکرنی بنده من یک نشان مهربانی ما آنست که نخست ما ترا یاذ کردیم پس تو ما را
یاذ کردی الم احببک قبل ان تحبنی نخست من ترا خواستم پس تو مرا خواستی عبدی اما تستحیی
منی اذا اعرضت عنی و اقبلت علی غیری فاین تذهب و بابی لک مفتوح و عطایی لک مبذول
این چنانست که کویند ترا باشد هم از من روشنایی بسی کردی و پس هم با من آیی
بعزت عزیز که اکر یک قدم در راه او بر داری هزار کرم از و بتو رسد منک بسی خدمة و منه
کثیر نعمة منک قلیل طاعة و منه جلیل رحمة و الیه اشار النبی صلی الله علیه و سلم حکایة عن الله
عز و جل من ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و من ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم و من تقرب
الی شبرا تقربت الیه ذراعا و من تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا و من اتانی مشیا اتیته
هرولة و اشکروا لی و لا تکفرون کفته شکرت له شکر باشد بر دیذار نعمت و بر اعتبار
افعال شکرست بر دیذار منعم و بر مشاهدهٔ ذات این شکر اهل نهایت است و آن شکر اصحاب
بدایت رب العالمین دانست که معظم بندکان طاقت شکر اهل نهایت ندارند کار بر ایشان
آسان کرد و شکر همین اندیشان فرو نهاذ که و اشکرونی بلک کفت و اشکروا لی یعنی که شکر
نعمت من بجای ارید و حق آن بشناسید و انکه از شناخت حق حق من بر مشاهدهٔ
ذات من نومید شوید که آن نه کار آب و کل است و نه حدیث جان و دلست دل را خوذ
چه خطر و دل را درین حدیث چه اثر هر دو فرا آبد و وصل جانان خوذ راه ده
تا کی از دون همتی با منزل اندر جان کنیم رخت بر بندیم از جان قصد بر جانان کنیم
شاهد لا تخافوا از نقاب آمذ برون سر برای خدمت قربان تا جان از نشان کنیم
یا ایها الذین آمنوا اسم نداست و هم شهادت هم تهنیت و هم مدحت ندائی با کرامت شهادتی

با لطائف نعمتها در دوام مدحتی تمام استعینوا بالصبر والصلوة بر ذوق علم صبر سه قسم است صبر بر طاعت
اصبروا وصابروا ورابطوا اصبروا صبر بر بلاست صابروا صبر از معصیت رابطوا صبر بر طاعت
صبر بر بلا صبر محبانست صبر از معصیت صبر خائفان است صبر بیجان صبر کنند بر
تا با انس خلوت رسند علی الجملة بنده را بهمه حال صبر به که رب العزة می گوید ولان تصبروا
خیر لکم واکر صابران اعلی قدر و کمال شرف همین بودی که ان الله مع الصابرین تمام بودی که
این منزلت مقربانست و رتبت صدیقان ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء
ما تواعن الحیوة الدنیویة لکن وصلوا الی الحیوة الابدیة جز زندگانیست ایشانرا که از دنیا
باز رستند چون بعز وصال مولی رسیدند

کر من بمیرم مرا مکوئید بمرد — کو مرده بد و زنده شد و دوست ببرد

زنده اوست که بدوست زنده است نه بجان هر که بدوست زنده شد او زنده جاوید است
پیر طریقت گفت خداوندا هر که شغل وی تو نئی شغلش کی بسر شود هر که بتو زنده است
هرگز کی بمیرد جان هر که از تو محروم ماند چون مرده زندگانی است زنده اوست بتحقیق
کش با تو زندگانیست آفرین خدای بر کشتگان باد که ملک می گوید زندگان اند ایشان
بل احیاء ولکن لا تشعرون ردای هیبت بر کتف عز ایشان و سایه عرش عظیم تکیه گاه انس
ایشان و حضرت جلال حق آرامگاه جان ایشان فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
ولنبلونکم می گوید بیازمائیم شما را گاه بترس و بیم گاه بدرویشی و گاه بکم سنگی گاه بمصیبت
ظاهر و گاه باندوه باطن آن بلاء ظاهر و آن مصیبت اشکارا خود آسان کاری است
کار گاه بود و گاه نه چنانکه بلاء ابرهیم و بلاء ایوب علیهما السلم بلاء تمام اندوه باطن است
که یک چشم زخم پای از جای بر نگیرد و هر که او نزدیکتر و بدوستی سزاوارتر و وصال را شایسته تر
اندوه وی بیشتر چنانکه اندوه مصطفی صلوات الله علیه که نه بر افق اعلی طاقت داشت
و نه بر بسیط زمین قرار چنانکه پروانه در پیش چراغ نه طاقت آنکه با چراغ بماند نه جان آنکه
از چراغ دور ماند بر بان حال می گوید

در هجر همی بسازم از شرم خیال — در وصل همی بسوزم از بیم زوال

صبر بر طاعت

پروانه شمع را همین باشد حال — در هجر نسوزد و بسوزد بوصال

آری هر که وصل ما جوید و قرب ما خواهد ناچار است او را بار محنت کشیدن و شربت اندوه
چشیدن آسیه زن فرعون همسائگی حق طلب کرد و قربت وی خواست گفت رب ابن لی
عندک بیتا فی الجنة خداوندا همسائگی تو جرم خواهم که در کوی دوست جرم نیکوست
آری نیکوست لکن بها آن بس گرانست که هر چیزی بزر فروشند و این را بجان و دل فرو شند
آسیه گفت باکی نیست و اگر بجای جانی هزار جان بودی دریغ نیست پس آسیه را چهار میخ
کردند و هر چشم وی میخ آهنین فرو بردند و او در آن تعذیب می خندید و شادمانی همی کرد
این چنانست که گویند

هر جا که مراد دل بر آمد — یک خار به از هزار خرماست

بشر حافی گفت در بازار بغداد می گذشتم یکی را هزار تازیانه بزدند که آه نکرد آنگه او را
بحبس بردند از پی وی برفتم پرسیدم که این زخم از بهر چه بود گفت از آنکه شیفته عشقم گفتم
چرا زاری نکردی تا تخفیف کردندی گفت از آنک معشوقم بنظاره بود بمشاهده معشوق
جان مستغرق بودم که پروای زاری نداشتم گفتم ولو نظرت الی المعشوق الاکبر
گفت بدان گرد بدیدار دوست همین آمدی خود چون بودی قال فزعق زعقة ومات نعره بزد
و جان نثار این سخن کرد آری چون عشق درست بود بلا بر تو نعمت شود دولتی بزرگ
این که جمال معشوق ترا خود در راه دهند تا در مشاهده وی همه قهری بلطف بر گیری

زان می نرسد بنزد تو هیچ خسی — در خورد غمها تو مردی باید

قوله تعالی

ان الصفا والمروة من شعائر الله صفا و مروه از نشانها ملت الله است فمن حج البیت هر که قصد و آهنگ خانه کند او اعتمر یا بزیارت خانه شود فلا جناح علیه بر تنگی نیست ان یطوف بهما که طواف کند میان آن هر دو ومن تطوع خیرا و هر که از طوع و خواست دل خویش کاری کند فان الله شاکر علیم الله سپاس دار است و پاداش ده بکردار خلق دانا ان الذین یکتمون ایشان که پنهان می دارند ما انزلنا

آنچه ما فرو فرستادیم من البینات از پیغامها روشن ونشانها پیدا والهدی وراه نمونی من بعد ما بیناه
للناس پس از آنکه ما پیدا کردیم مردمانرا فی الکتاب در نامهٔ خویش اولئک یلعنهم الله ایشان‌اند
که الله لعنت می‌کند بر ایشان ویلعنهم اللاعنون وبر ایشان می‌کنند لعنت لعنت‌کران الا
الذین تابوا مکر ایشان که توبت کردند واصلحوا وتباه کرده راست کردند وبینوا ونهان
کرده پیدا کردند فاولئک اتوب علیهم ایشان‌اند که از ایشان توبت بذیرم وانا التواب
الرحیم ومنم خداوند توبت پذیر بخشاینده مهربان ان الذین کفروا ایشان که کافر شدند
بخدای خویش وماتوا وهم کفار وبمردند وایشان بر کفر خویش بودند اولئک علیهم لعنة الله ایشان‌اند که
بر ایشانست لعنت خدا والملائکة ولعنت فریشتگان وی والناس اجمعین ولعنت راه راستان
مردمان همه خالدین فیها جاوید در آن اند ایشان‌اند لا یخفف عنهم العذاب سبک نکنند
از ایشان عذاب هرگز ولا هم ینظرون ونه در ایشان نگرند ه

النوبة الثانیة

قوله تعالی ان الصفا
والمروة صفا سنگ سپید سخت باشد یعنی صافی که در آن هیچ خلطی نبود خاک وگل وغیر آن ومروه
سنگی باشد سیاه وسست ونرم که زود شکسته شود وگفته‌اند آدم وحوا چون آنجا رسیدند
آدم بکوه صفا فرو آمد وحوا بکوه مروه پس هر دو کوه را بنام ایشان بازخواندند صفا از آن
گفتند که آدم صفی آنجا فرو آمد ومروه از آن گفتند که مرء یعنی جفت آدم آنجا فرو آمد من شعائر
الله ای متعبداته التی اشعرها الله ای جعلها اعلاما لنا شعائر الله اعلام دین حق باشد و
نشانها ملت حنیفی اما انجا مناسک حج می‌خواهد فکانه قال ان الطواف بالصفا والمروة
من اعلام دین الله مناسک حجه طواف کردن میان صفا ومروه از مناسک حج است واز ارکان
آن واین طواف آنست که علما آنرا سعی گویند مصطفی علیه السلام گفت ان الله کتب علیکم
السعی کما کتب علیکم الحج وقالت عایشه رضی الله عنها لعمری ما حج من لم یسع بین الصفا و
المروة لان الله سبحانه یقول ان الصفا والمروة من شعائر الله ومصطفی علیه السلام چون برابر
صفا آمد این آیت برخواند آنگه گفت ابداء بما بداء الله به فبداء بالصفا ورقی علیه حتی
اذا لکی البیت مشی حتی اذا تصوبت قدماه فی الوادی سعی ابن عباس قومی را دید که میان

صفا ومروه طواف می‌کردند گفت این سنت مادر اسمعیل است چون اسمعیل کرسنه وتشنه
شد وی تنها وکس از آدمیان حاضر نه وطعام وشراب نه برخاست وبکوه صفا بر شد وروی
در وادی کرد تا هیچ کس را بیند هیچ کس را ندید فرو آمد چون بوادی رسید کوشش درع بر کرفت
وبشتافت وکرم برفت در نگرست کس را ندید دیگر باره فرو آمد قصد صفا کرد وهفت بار چنین
بکشت پس رب العالمین برکه قدم وی را ومتابعت سنت وی را آن طواف بر جهانیان فرض کرد
تا بقیامت ومن حج البیت او اعتمر یعنی حج وعمره زیارت کردنست خانهٔ کعبه را وقصد آن
داشتن می‌گوید هر که حج کند یا عمره فلا جناح علیه ان یطوف بهما بر وی تنگی نیست که میان
صفا ومروه سعی کند نشد مط از اخفا تا است مط اصل آن یتطوف است واصل قصه
آنست که در زمان جاهلیت مردی وزنی در کعبه شدند بفاحشه ونام مرد اساف بن یعلی
بود ونام زن نایله بنت دیک مرد ورا مسخ کردند پس عرب ایشانرا بیرون آوردند وعبرت را
یکی بر صفا نهادند ویکی بر مروه تا خلق از اطراف می‌آمدند وایشانرا می‌دیدند روزگار بر آن
دراز شد وپیشینان با ایشان الف کرفتند وچشمها ودلها ایشان از آن بر شد شیطان زمانیان
آمد وگفت بزرگان شما ایشانرا می‌پرستیدند وایشانرا بر پرستش آنان داشت روزگار در آن
در زمان فترت وجاهلیت پس چون الله تعالی رسول خود را پیغام بنواخت واسلام در میان
خلق پیدا شد قومی مسلمانان که در جاهلیت دیده بودند که آن بت را می‌پرستیدند
تحرج کردند از سعی کردن میان صفا ومروه ترسیدند که چیزی افتد از آنکه در زمان جاهلیت
در آن بودند الله تعالی این آیت فرستاد که سعی کنید وآن حرج که ایشان می‌دیدند
اندیشان بنهادند واکنون از جهاد رکن حج یکی سعی است بمذهب شافعی ومالک واحمد ترک آن روا
نیست وهیچ چیز جای آن نه ایستد ودلیل شافعی خبر هست که مصطفی علیه السلام گفت اسعوا
فان الله کتب علیکم السعی ومن تطوع خیرا قراءة حمزه وکسایی ومن یطوع بیا وجزم است اصل
آن ومن یتطوع می‌گوید هر که بیرون از فرایض عملی کند وطاعتی آرد وتقربی نماید بطواف
کردن گرد خانهٔ کعبه یا بنماز نوافل خدای عز وجل از وی به پسندد وسپاس داری کند
وبدان پاداش دهد شاکر نامی است از نامها خدای عز وجل ومعنی این نام آنست که از

بنده طاعت خرد بپذیرد و آنرا بزرگ کند و عطاء خود بسیار دهد و آنرا اندک شمرد
ازینجا گفته اند دابّة شکور چهارپای که علف اندک خورد و زود فربه شود نه شئ که خداوند
عزّ وجلّ این همه نعمت و راحت و انواع لذّات و شهوات در دنیا بر بندگان خود ریخت
انکه آنرا چیزی اندک خواند گفت اولئک یجزون الغرفة بما صبروا و طاعت بنده و اعمال
وی چون نماز گفت اگر چه اندک است و ناچیز آنرا بسیار خواند و بروی ثنا کرد گفت والذاکرین الله
کثیرا والذاکرات اینست معنی شاکر در نامهاء خدای عزّ وجلّ گناه بزرگ را زبنده در
گذارد و طاعت خرد بزرگ کند و عطاء بزرگ خود اندک شمرد سبحانه ما اکرمه بعباده و الطفه
انّ الّذین یکتمون ما انزلنا عموم این آیت دلیلست که هر آنکس که علم پنهان کند و از اهل خویش
باز گیرد مستوجب عقوبت گردد و بهذا قال النبیّ صلی الله علیه وسلم من سئل عن علم علمه
فکتمه الجمه الله بلجام من النّار و این معنی منافی آن خبر است که مصطفی علیه السّلم گفت
واضع العلم فی غیر اهله کالمانع اهله که این مخصوص است بنا اهل که در شئ استعانت بعلم
کند و حق بشناسد و حرمت آن ندارد و این علم نزدیک الله کمتر از دنیا نیست که مصطفی
علیه السّلم گفت عرض حاضر یاکل منها البرّ والفاجر انکه در شرع از سفیه که انفاق آن
نه بر وجه خویش بود منع کنند و ذلک فی قوله ولا تؤتوا السفهاء اموالکم الآیه انّ الّذین یکتمون
مفسّران گفتند ایشان علما و روسا جهودان چون کعب اشرف و ابن الصوریا و کعب اسید
و امثال ایشان می گوید ایشان که پنهان کردند آنچه ما از آسمان فرو فرستادیم از حلال
و حرام و حدود و فرایض و رجم والهدی و صفت و نعت مصطفی علیه السّلم و اثبات نبوّت وی
و یقال البیّنات مشار بها الی الآیات المنزله والهدی الی ما یستدل به من الامارات
من بعد ما بیّنّاه للنّاس فی الکتاب پس از آن که بنی اسرائیل را در کتاب توریت این همه
روشن کردیم ایشان پنهان می کنند اولئک یلعنهم معنی لعن راندن است و دور کردن
از رحمت و خیر خویش می گوید بر ایشان دو لعنت است یکی لعنت حق دیگر لعنت
خلق لعنت حق آنست که ایشانرا براند و از رحمت خود دور کند و لعنت خلق آنست
که از خدای عزّ وجلّ خواهند تا ایشانرا از بر خویش براند بانگ کویند اللهمّ العنهم و خلافه

ما متاع الدنیا قلیل
اندیا است ٥

است

است میان علما که این لاعنان که اند قومی گفتند فریشتگان اند ابن عبّاس گفت کلّ
الّا الجنّ والانس حسن گفت عباد الله اجمعون ضحاک گفت انّ الکافر اذا وضع فی حفرته
قیل له من ربّک ومن نبیّک وما دینک فیقول لا ادری فیقال لا دریت ثمّ یضرب ضربة بمطرقة
فیصیح صیحة یسمعها کلّ شئ الّا الثقلین فلا یسمع صوته شئ الا لعنه فذلک قوله ویلعنهم
اللّاعنون وقال ابن مسعود هو الرجل یلعن صاحبه فترتفع اللعنة فی السماء ثمّ تنحدر
فلا تجد صاحبها الّذی قیل له اهلا لذلک ولا المتکلّم بها اهلا لها فتنطلق فتقع علی الیهود
وقال مجاهد اللّاعنون البهائم تلعن عصاة بنی آدم اذا اسنتت السنة وامسک المطر
قالت هذا بشوم بنی آدم وانّما قال اللّاعنون لانّه وصفها بصفة العقلاء کقوله تعالی
والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین الّا الّذین تابوا مگر قومی که توبت کنند از آن جهودان
و از شرک بایمان آیند و از معصیت بطاعت گردند واصلحوا و دلها که تباه کرده اند راست
کنند و با راه آورند و سرها خود با حق آبادان دارند و بیّنوا و صفت و نعت مصطفی که
پوشیده می داشتند آشکارا کنند و بر خلق روشن دارند فاولئک اتوب علیهم ایشان اند
که ایشانرا می باز پذیرم و از گناه ایشان در گذرم و بیامرزم و من خداوند باز پذیرنده و مهربانم
از من بخشاینده تر و مهربانتر کس نیست بر بندگان انّ الّذین کفروا و ماتوا و هم کفّار
ایشان که کافر میرند لعنت خدا بر ایشانست و لعنت فریشتگان و همه مردمان اگر
کسی گوید اهل دین ایشان لعنت نکنند بر ایشان پس چرا همه مردمان گفت جواب آنست
که این در قیامت خواهد بود که اول خدای عزّ وجلّ بر کافران لعنت کند پس فریشتگان
پس همه مردمان و ذلک فی قوله ثمّ یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضا
و روا باشد که تخصیص درین عموم شود و مومنانرا خواهد تا همه در دنیا لعنت کنند بر ایشان
و همه در عقبی وقال السدیّ لا یتلاعن اثنان مومنان ولا کافران فیقول احدهما لعن الله
الظالم الّا وجبت تلک اللعنة علی الکافر لانّه ظالم خالدین فیها جاودان در آن لعنت
اند همیشه در آتش که همیشه از رحمت و خیر دور اند لا یخفّف عنهم العذاب نزدیک که هرگز آن عذاب
از ایشان بر ندارند و سبک نکنند و مهلت ندهند که باز آیند و عذری خواهند و نه ایشان

خود نکنند ونه خازنان سخن ایشان را جواب دهند ونه فریاد رسند ❀

النوبة الثالثة قوله تعالی ان الصفا

والمروة من شعایر الله صفا اشارتست بصفوت دل دوستان در مقام معرفت ومروه اشارت

است بمروّت عارفان در راه خدمت می‌کوید آن صفت وان مروّت در راه بشریت

وبحر ظلمت انسانیت نشانها توانائی ودانائی ویکانکی خدای الله است والیه الاشارة بقوله

تعالی یخرجهم من الظلمات الی النور پس نه عجب اکر شیر صافی از میان خون بیرون آید

عجب نیست که این درّ یتیم در آن بحر ظلمت بدارد وجوهر معرفت در صدف انسانیت نکه دارد

حکایت کنند که ذو النون مصری مردی را دید که ظاهری شوریده داشت کفت دلم او را

می‌خواست وبولایت کواهی می‌داد اما نفس او را نمی‌خواست ونمی‌پذیرفت ساعتی در اندیشه

بودم میان خواست دل ورد نفس آخر آن جوانمرد بمن نکریست کفت یا ذا النون الدر

وراء الصدف صدف انسانیت را چه بینی آن درّ بین در اندرون صدف آری چنین است

ولکن می‌دان که نه هر صدفی درّ وکوهر بود چنانکه نه هر شاخی میوه وثمر بود نه هر

همچاهی یوسف دلبر بود نه هر سری کوهی موسی انور بود نه هر غاری احمد پیغامبر بود

نه هر دلی یاد دوست بود عیان غرقه نور بود اینست که آن عزیز روزکار کفت قلوب

المشتاقین منوّرة بنور الله فاذا تحرّک اشتیاقهم اضاء النور ما بین السماء والارض فیعرضهم

الله علی الملائکة فیقول هؤلاء المشتاقون الیّ اشهدکم انی الیهم اشوق وقیل من اشتاق

الی الله اشتاق الیه کل شیء کما قال بعض المشایخ انا ادخل السوق والاشیاء تشتاق الیّ

وانا عن جمیعها حرّ واعجب من هذا ما حکی عن محمد بن المبارک الصوری قال کنت مع ابرهیم

ادهم فی طریق بیت المقدس فنزلنا وقت القیلولة تحت شجرة رمانة فصلینا رکعات فسمعنا

صوتا من اصل الرمانة یا با اسحق اکرمنا بان تاکل منا شیئا فطاطا ابرهیم راسه فقالت ثلث

مرات ثم قال یا محمد کن شفیعا الیه لیتناول منا شیئا فقلت یا با اسحق لقد سمعت فقام

واخذ رمانتین فاکل واحدة وناولنی الاخری فاکلتها وهی حامضة وکانت شجرة قصیرة

فلما رجعنا مررنا بها فاذا هی شجرة عالیة ورمانها حلو وهی تثمر فی کل عام مرتین وسموها

فی الاشتیاق وکرامات

لش

زمان العابدین ویاوی الی ظلها العابدون ❀

قوله تعالی

والهکم اله واحد خدای شما خدائی است یکتا یکانه • لا اله الا هو نیست خدا جز او

الرحمن الرحیم فراخ بخشایش مهربان • ان فی خلق السموات والارض در آفرینش آسمانها

وزمین • واختلاف اللیل والنهار ودر شذ آمد شب وروز • والفلک التی تجری فی البحر

وکشتیها که می‌روند در دریا • بما ینفع الناس بآنچه مردمان را بکار آید وایشان را در جهان

سود دارد • وما انزل الله من السماء من ماء ودر آنچه الله فرو می‌فرستد از آسمان از آب

فاحیا به الارض بعد موتها تا زنده می‌کرداند بآن آب زمین را پس مرک آن • وبث فیها من

کل دابة ودر آنچه پراکند در زمین از هر جنبنده که هست • وتصریف الریاح وکردانیدن

بادها از هر سوی • والسحاب المسخر بین السماء والارض ودر میغ بداشته وروانیده میان

آسمان وزمین • لآیات نشانهاست روشن بیدا در آنچه کفتیم • لقوم یعقلون کروهی را

که خرد دارند النوبة الثانیة قوله تعالی

والهکم اله واحد ابو صالح روایت کرد از ابن عباس رضی الله عنه که این آیت وسورة

الاخلاص هر دو یکبار فرو آمدند آنکه که مشرکان قریش از مصطفی علیه السلم درخواستند تا خدا را

عز وجل صفت کند ونسبت وی کوید کفتند یا محمد انسب لنا ربک فانزل الله عز وجل

سورة الاخلاص وهذه الآیة کافران را عجب آمد چون این شنیدند که ایشان سیصد وشصت

بت در کعبه نهاده بودند وایشان را معبودان خود ساخته کفتند این سیصد وشصت

کار این یک شهر راست نمی‌تواند داشت چکونه است که محمد می‌کوید که معبود همه جهانیان

خود یکی است پس کفتند نه مارد روغی که این است وشکفت کاری رب العالمین جائی دیکر

جواب ایشان داد کفت پیغامبر من این نه آیین نواست که تو آوردی یا خود تو کفتی

که خدا یکی است که پیغامبران کذشته همین کفتند وباین آمدند ورفتند وپیغام کزاردند

که معبود جهانیان یکی است یکتا یکانه وذلک فی قوله تعالی وما ارسلنا من قبلک من رسول

الا یوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون اهل تفسیر در اشتقاق اسم اله و در تفسیر آن وجوه
فراوان گفته اند و ما از آن دو وجه اختیار کردیم یکی آنست که اله من وله الیه فی الحوائج
ای یفزع الیه فی النوائب اله آنست که بندگان و رهیگان نیازها بدو بردارند و حاجتها
ازوی خواهند و در بلاها و شدتها پشت بوی دهند و در وی گریزند والله بفضل خود
شغل همه کفایت کند و کار همه راست دارد و دعا همه نیوشد قال بعضهم لو رجعت الیه
فی اول الشدائد لامدک بفنون الفوائد لکن رجعت الی اشکالک فزدت فی اشغالک
اگر بنده هم از اول که وی را نکبت رسد بهمگی بوی پیوندد و دارو درد خویش از جای
خود طلب کند بمراد رسد و شفا یابد لکن با امثال و اشکال خویش گراید و از رنج
عجز قوت طلبد لاجرم شغل خود بیفزاید و دردش مضاعف شود حکایت کنند
که یکی کنیزکی داشت و بفروخت دلش در بند وی بماند پشیمان شد و شرم داشت
که سخن خود بر خلق بگشاید حاجت خویش بکف خویش بنبشت و بر آسمان داشت گفت یا رب
کیمیا فریاد رس ای تو خود دانی که در دلم چیست هنوز این سخن تمام ناگفته که مشتری کنیزک را
هم در وقت بدر سرای آمد و می گوید رایت فی منامی لترد البایع و لی من اولیائنا تعلق قلبه بها
فان رددتها علیه بلا ثمن ادخلناک الجنة قال وانی اشتریت الجنة علیها قول دیگر آنست
که اله از لاه گرفته اند عرب گویند لاهت الشمس اذا علت آفتاب را لاهة گویند از آنک
بالا گیرد و به قال الشاعر واعجلنا الالهة ان تغیبا پس معنی اله آن باشد که او
خداوندی است بر مکان عالی و قدر او متعالی و فراوانی از آیات و اخبار که اشارت
بعلو و فوقیت الله دارد بدین قول دلیل است و معطل لعمری که خوار و ذلیل است لا اله
الا هو مصطفی علیه السلام گفت لا اله الا الله کلید بهشت است و بنده هر که این کلمه بگوید
درهای بهشت در روی وی گشایند تا هر لحظه نو کرامتی و دیگر الحتی بکان وی می بیند
مصطفی علیه السلام از اینجا گفت من احب ان یرتع فی ریاض الجنة فلیکثر ذکر الله گفت هر که
خواهد تا امروز نقد بهشت خداوند بچشم دل ببیند و فردا بچشم سر در مرغزار آن بخرامد
ببیند آن را سایه اکنون باید که ذکر خداوند بر ثنا ز خویش بسیار راند و معلوم است که

در اشتقاق کلمه اله

سبب مکان باسد تعالی خطا است دانی بود که در چند موضع بدان قایل شده عفا الله عنه

سر همه ذکرها لا اله الا الله است و مصطفی علیه السلام کسی را دید که همی گفت اشهد ان لا اله
الا الله فقال خرج من النار گفت از آتش رستگاری یافت و هر که از آتش برست لا بد بهشت
بپیوست چون رسیدن به بهشت و رستن از آتش در کلمه لا اله الا الله بست پس این کلمه
چون عوض است آن را و بهشت را چون بهاست مصطفی علیه السلام از اینجا گفت ثمن الجنة لا اله الا
الله و از فضایل این کلمه یکی آنست که مصطفی علیه السلام گفت ما من شیء الا بینه و بین الله
حجاب الا قول لا اله الا الله کما ان شفتیک لا یحجبانها کذلک لا یحجبها شیء حتی ینتهی الی
ربها فیقول لها اسکنی فتقول کیف اسکن ولم تغفر لقائلی فیقول وعزتی وجلالی
ما اجریتک علی لسان عبدی وانا ارید ان اعذبه و عن انس بن مالک قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان ربی یقول نوری هدای و لا اله الا هو کلمتی وانا هو فمن قالها
ادخلته حصنی ومن ادخلته حصنی فقد امن و روی موقوفا عن انس و زاد فیه والقرآن
کلامی ومنی خرج الرحمن الرحیم اسمان رقیقان احدهما ارق من الآخر این هر دو نام
بخشایش و مهربانی و رحمت راست و رحمن بلیغتر است و تمامتر که همه انواع رحمت در ضمن
آنست چون رافت و شفقت و حنان و لطف و عطف از اینجاست که نام خاص
خداوند است و مطلق او را سزاست و کسی را درین نام با وی انبازی نیست ابن عباس
گفت در تفسیر هل تعلم له سمیا الیس احد یسمی الرحمن غیره جل و علا و خبر درست است از
مصطفی علیه السلام حکایت از خداوند عز وجل انا الرحمن خلقت الرحم وشققت لها اسما من اسمی
این خبر دلیل است که فعل خداوند عز وجل از نام وی مشتق است نه اسم از فعل مشتق چنانکه
خالق و باعث و امثال آن که اسم بر فعل سابق است نه فعل بر اسم نگویند از آن خالق نام
شد که بیافرید خلق را بلک گویند از آن بیافرید که خالق بود و مخلوق را خلاقی نیست
که اسم وی از فعل مشتق است تا رحمت نکند او را رحیم نگویند عن اسما بنت یزید عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال فی هاتین الآیتین اسم الله الاعظم والهکم اله واحد لا اله
الا هو الرحمن الرحیم و الم الله لا اله الا هو الحی القیوم ان فی خلق السموات والارض
ابن عباس گفت چون این آیت از آسمان فرو آمد که والهکم اله واحد کافران گفتند

انّما یقول والهکم آله واحدٌ فلیاتنا بآیةٍ ان کان من الصادقین محمّد می‌گوید خدای
یکی است اگر چنانست که می‌گوید ما نشانی آرد ما را و حجتی نماید که بر راستی وی دلالت کند
پس ربّ العالمین این آیت فرو فرستاد انّ فی خلق السموات والارض سخن چند از آیت
گفت همه نشانها کردگاری و یکتای خداوندست عزّ وجلّ در هر چیزی نشانی است در
هر نشانی از لطف وی برهانی است در کرد وی از قدرت پیدا و هم نظام از حکمت
پیدا و هم لطافت آن علم پیدا و هم قوام آن کمال و کفایت پیدا اول آسمان نگر که چون
برداشت و بی ستون بر هواء قدرت بداشت رفع سمکها فسوّاها سمکی بدان بزرگی
بر هوای بدان نازکی از آن عجبتر هوائی بدان لطیفی چون بردارد باری بدان
کثیفی از این طرفه‌تر آن میغ گران است که معلّق بر باد بران است میغ بی چشم می‌گرید
باد بی پر می‌برد رعد بی جان می‌نالد این لطافت و حکمت این نبایی صنعت
و کمال قدرت آسمان بر بار گران بر وی چرخ گردان باد از وی خیزان هزاران چراغ در
وی درفشان همه در یکدیگر پویان و بی زبان خالق را تسبیح گویان وان من شیءٍ الّا
یسبّح بحمده گاه پوشیده بجلالی از میغ گاه سبز و درفشان چون روی تیغ دو چراغ دیگر
در روی فروزان یکی سوزان یکی گدازان عمر نورد آن و هنگام سال نگر گیتی را شمار
و روزگار را طومار یکی شب آرای یکی روز افروز یکی شتابنده چون هیچ یکی گرانرو
چون نو آموز دیگر آیت ——— زمین است مر کسرا دران وطن و هر چیز را در او
سکن زنده را مادر و مرده را جاذر بار زنده می‌کشد و عوار مرده می‌پوشد شاذروانی
از گرد کرده و بر روی آب بداشته هر دو دشمن یکدیگر انکه هر دو را بر هم نهاده و تن فرا
هم داده نه گرد را از آب زیانی نه آب را از گرد نقصانی زمین بر روی آب چون کشتی بر روی
دریا و کشتی را از حشو ناگزیر است تا گران گردد و موج که زیر آن خیزد آنرا بند کرداند
همچنین کوهها بلند در زمین افکند چنانکه گفت وجعلنا فیها رواسی شامخاتٍ تا زمین
بوی گران شد و بر آب آرام گرفت مر که در عالم بنائی کرد از آب نگاه داشت و بنا را
با آرامش پیوند کرد که جنبش بنا اساس را منتقض کرداند و آب چون بزمین روی بنا را

تباه

تباه کند صانع قدیم حکیم بنی عالم بر آب نهاد و سقف وی گردان آفرید تا بدانی که صنع وی
بصنع کس نماند آیت ——— دیگر تاریکی شب است و روشنائی روز این تاریکی
شب از آن روشنائی پدید کرد وان روشنائی از آن تاریکی برآورد و هر دو را همی بکرد
داشت چنانکه گفت جعل اللیل والنهار خلفةً آنکه شب را بماه منوّر کرد و روز روشن را
بچراغ خورشید مطهّر و معطّر کرد تا آنچه در شب برنیفه فایت شود بروز بجای آرد و آنچه
در روز فایت شود بشب بجای آرد و خدای عزّ وجلّ دران بستاید و از وی آزادی کند
اینست که الله گفت لمن اراد ان یذّکر او اراد شکوراً آیت ——— دیگر کشتی بر روی
دریا والفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس دریا از بهر آدمی نرم شده و منفعت خلق را
رام کرده تا کشتی بر وی آسان رود و باب فرو نشود و ملّاح هدایت یافته تا باد راست
انگیش بشناخته و ستاره را آفریده تا وی را راه بر و دلیل باشد اگر نه رحمت خداوند بودی
و مهربانی وی بر بندگان و ساختن کار و اسباب معیشت تخته چوب فراهم نهاده و در
هم بسته دران موجها چون کوه کوه چون برفتی یا خود چون بماندی لکن برحمت
خود دریا را مسخّر کرد و بساخت آدمیان را و زیر کشتی روان کرد تا بفرمان خالق هر جا
که آدمی خواهد کشتی می‌رود و منفعت می‌گیرد اینست که ربّ العزّة منّت نهاد بر بندگان
و گفت الله الذی سخّر البحر لتجری الفلک فیه بامره آیت ——— دیگر باران است که
از آسمان فرو آید تا زمین مرده بدان زنده شود و نبات برارد چنانکه الله گفت وما
انزل الله من السماء من ماءٍ فاحیا به الارض بعد موتها قطرها باران در میغ تعبیه کند
وان میغ گران بار بر هواء قدرت بدارد انکه بادی کرم فرستد تا میغ را از هم فرو گشاید
و قطرات از آن بریزد چنانکه الله گفت وانزلنا من المعصرات ماءً ثجّاجاً و با هر قطره فرشته
تا چنانکه فرمان بود بجای خود می‌رساند چون باران بزمین رسد آن زمین مرده زنده
شود بجنبد و شکافته گردد و از آن انواع نبات و اصناف درختان برآید نبات رنگارنگ
و درختان لونالون رنگها نیکو و طعمها شیرین و بویها خوش یک درختی حلوا بار درختی عو
با درختی دارو درختی ترش درختی شیرین درختی خوردنی را درختی پیرایه را درختی هم میوه و هم عود

لحتی میم میوه وسم جامه لحتی غذا آدمیان لحتی غذاء ستوران لحتی غذاء مرغان عاقل چون
درنگرد داند که این ساخته ساز نده ایست وآراسته را آراینده ی ورسته را رویاننده است
سر یکی بر هستیِ الله گواه واو را یکانکی اونشان نه گواهی دهنده را خرد نه نشان دهنده را
زبان ولقد قالوا **وفی کلّ شیءٍ له آیةٌ تدلّ علی انّه واحدٌ** آخر

در صنع آنرا نی عدد برهانست هر برگ گلی مزار کون دستانست

آیت ـــــــ دیگر جانوران اند از نر جهارپایان ومرغان وحشرات زمین ودد وانِ
بیابان بقول تعالی وتقدّس وبثّ فیهما من کلّ دابّةٍ هر یکی بر یکی وشکلی دیگر بر صفتی و صورتی
دیگر هر یکی الهام داده که غذاء خویش چون بدست آرد وبچهٔ خویش را چون نگه دارد و آشیانِ
خویش چون کند وجفت خویش چون شناسد واز دشمن چون پرهیزد وآفریدگار
خویش را چون ستاید اگر ویرا عقل وزبان بودی از فضل وعنایت آفریدگار خویش
چنان شکر کردی که آدمی به تعجّب بماندی هر چند که سر تا پای وی بزبان حال از شکر
می کند وتسبیح می گوید ولکن لا تفقهون تسبیحهم پس باید که این جانوران را بچشم چهار
نگری واثر آن بخواندی وبدانی که خدای را عزّ وجلّ در آفرینش از حکمتهاست وتعبیها
که آدمی اندر یافت آن عاجز اند

گرچه خوبی تو سوی زشت بخواری منگر کندرین ملک چو طاوس بکارست مگس

آیت ـــــــ دیگر فرو گشادن بادهاست وگردانیدن آن از هر سو چنانک
گفت عزّ وعلا وتصریف الرّیاح ریاح بلفظ جمع قراة مدنی وشامی وبصری وعاصم است
وبلفظ واحد قراة باقی ودر جمع اشارت بباد رحمت است که رحمت خلق فرو گشاید چنانک
گفت ومن آیاته ان یرسل الرّیاح مبشّرات وقال تعالی وارسلنا الرّیاح لواقح وبلفظ
واحد اشارت بباد عذابست که عقوبت قومی را فرو گشاید چنانکه جایی دیگر گفت
وفی عادٍ اذ ارسلنا علیهم الرّیح العقیم جایی دیگر گفت فاهلکوا بریحٍ صرصرٍ عاتیةٍ
عبد الله بن عمر گفت بادها هشت اند چهار رحمت را وچهار عذاب را اما آنچه رحمت
است ناشرات ومبشّرات ولواقح وذاریات اند وآنچه عذابست صرصر وعقیم اند

دربن

دربن وعاصف وقاصف در بحر ومصطفی علیه السّلام هرگه که باد آمدی گفتی اللّهمّ اجعلها ریاحًا
ولا تجعلها ریحًا قال مجاهد هاجت الرّیح علی عهد ابن عبّاس فجعل بعضهم یسبّ الرّیح فقال
لا تسبّوا الرّیح ولکن قولوا اللّهمّ اجعلها رحمةً ولا تجعلها عذابًا وقال صلّی الله علیه وسلّم الرّیح
من روح الله تاتی بالرّحمة وتاتی بالعذاب فلا تسبّوها وسلوا الله خیرها واستعیذوا بالله
من شرّها وروی انّه صلّی الله علیه وسلّم قال الرّیح مسجّنٌ فی الارض الثانیة فلمّا اراد الله
ان یهلک عادًا قال یعنی للخازن ای ربّ ارسل علیهم من الرّیح قدر منخر الثور فقال الجبّار
عزّ وجلّ اذا تکفاء الارض ومن علیها ولکن ارسل علیهم من الرّیح قدر خاتمٍ فهی الّتی قال الله
عزّ وجلّ ما تذر من شیءٍ اتت علیه الّا جعلته کالرّمیم وامیر المومنین علیه السّلام گفت بادها
چهار اند شمال وجنوب وصبا ودبور گفت او حدّ شمال از حدّ قطب است تا بمغرب اعتدال
در ربیع وخریف استوا یعنی آن روز که با شب یکسان باشد وحدّ دبور از مغرب است که گفتیم تا
بمطلع سهیل وحدّ جنوب از مطلع سهیل است تا بمشرق استوا وحدّ صبا از مشرق است
تا بحدّ قطب ربّ العالمین جلّ جلاله نصرت مصطفی علیه السّلام هم بباد صبا بست وهلاک
عاد هم بباد دبور وتلقیح اشجار وبرکات نبات هم جنوب وشمال قال النّبیّ صلّی الله علیه وسلّم
نُصرتُ بالصّبا واهلکت عادٌ بالدّبور وقال العوّام بن حوشب تخرج الجنوب من الجنّة
فتمرّ علی جهنّم فغمّها منها وبرکاتها من الجنّة وتخرج الشمال من جهنّم فتمرّ علی الجنّة فروحها من
الجنّة وشرّها من النّار آیت ـــــــ دیگر میغ است با بارگران در هواء لطیف
روان چنانکه گفت والسّحاب المسخّر بین السّماء والارض گهی از دریا برخیزد وآب برگیرد وگاه
بر سبیل بخار از کوهها پدید آید وگاه از نفس هوا پدید آید وقطرها باران در آن تعبیه
وبخطّی مستقیم هر یکی نبشته وتقدیر کرده که کجا فرو آید وکدام حیوان تشنه است تا
از آن آب خورد وکدام نبات خشک است تا تر شود وکدام میوه بر سر درخت خشک
می شود تا آب به بیخ آن رسد وباطن وی هم شود از راه عروق که هر یکی بمار یکی چون
موی است تا آب بآن میوه رسد وتر وتازه گردد وباشد که قطرهٔ از آن بدریا افتد
ورب العزّة هم در دریا حیوانی آفریده که صدف پوست وی است ویرا الهام دهد تا

باران بکنارهٔ دریا آید و بوست از هم باز کند و آن قطرهٔ باران در درون وی افتد بس بوست
فراهم کند و بقعر دریا باز شود و آن قطره در درون خویش می دارد چنانکه نطفه در رحم و آنرا
می برورد و از قوت جوهر صدف که بر صفت رحم است مروارید آفریده است بوی سرایت می کند مدتی
دراز تا مروارید شود باکا خداوندا که از قطرات باران که در آن میغ تعبیه است چندین
نعمت بر خلق ریزد و چندین کرم و رحمت نماید تا بدانی که وی خداوند قادر بر کمال است
و بر بندکان با فضل و افضالست و به قال عکرمة رحمة الله ما انزل الله عز و جل من السماء
قطرة الا انبتت بها فی الارض عشبة و فی البحر لؤلؤة و صح فی الخبر ان النبی صلی الله علیه
و سلم قال بینما رجل بفلاة اذ سمع رعدا فی سحاب فسمع فیه کلاما اسق حدیقة فلان باسمه فجاء
ذلک السحاب الی حرة فافرغ فیها من الماء ثم جاء الی ذناب شرج فانتهی الی شرجة فاستوعبت
الماء و مشی الرجل مع السحابة حتی انتهی الی رجل قائم فی حدیقة یسقیها فقال یا عبد الله
ما اسمک قال و لم تسأل قال انی سمعت من سحاب هذا ماؤه اسق حدیقة فلان باسمک
فما تصنع فیها اذا صرمتها قال اما اذا قلت ذلک فانی اجعلها ثلثة اثلاث اجعل ثلثا لی
و لاهلی و ارد ثلثا فیها و اجعل ثلثا فی المساکین و السائلین و ابن السبیل ثم قال لآیات لقوم
یعقلون کفت در اینجه نمودیم از صنایع حکمت و لطائف نعمت و عجایب قدرت شواهد
فطرت نشانهاست بر یکتائی و کردکاری خداوند و دلیلها بر توانائی و دانائی او کروهی را
که خرد دارند و حق دریابند و بمولی کرایند و دل با وی راست دارند و نظر وی پیش چشم
خویش دارند

النوبة الثالثة

قوله تعالی و الهکم اله واحد این صفت خداوندی یکانه با نام خدا و باذشاه یکانه
در بزرکواری و کار رانی یکانه در کریمی و بی همتائی یکانه در مهربانی و بنده نوازی یکانه
در جبروت کبریاست رداء جلال اوست و بان یکانه در کرد و نشان یکانه در وفا بیمان یکانه
در لطف و نواخت یکانه در مهر و دوستی یکانه نه روز قسمت که بوذ جز و یکانه نه بیش از روز
قسمت که بوذ همان یکانه نه بس از روز قسمت که بیاید همان یکانه نمایند کیست همان
یکانه بیدا تر از هر چه در عالم بیدائی است و در آن بیدائی یکانه نهان تر از هر چه در عالم

نهانی است و بدان نهانی یکانه

ای در عالم عیان ترا ز هر چه عیان — بنهانتری از هر چه نهان تر ز نهان
ای دورتر از هر چه بر خرد بنده کمان — نزدیکتری بر بندکان از رک جان

بی وفا آدمی که قدر این خطاب نداند و عز این رقم اضافت نشناسد که می کوید و الهکم
عجب نه آنست که اضافت بندکان با خود کرد و ایشانرا با خود بیوست کفت ان عبادی
عجب اینست که اضافت خود با بندکان کرد و نام خود با ایشان بیوست کفت و الهکم نه
از آنک خداوندی ویرا از بندکی بندکان بیوندی می باید یا بنده مستحق آنست اما خود
حکم یمی و مهربانی یکانه و یکتاست و در بزرکواری سزاء اکرام و هر عطاست

زانجا که جمال و حسن آن دلبر ماست — ما در خور او نه ایم و او در خور ماست

و الهکم اله واحد نه عالم بوذ و نه آدم نه رسوم و آثار بوذ نه در دار دنیا که او کار ساز و خداوند
مهر کار بوذ رقم دولت بر تو کشید و بر دوستی خود بسندید و تو هنوز در عدم

ای بوذه مرا و من ترا نابوذه

شب معراج از اسرار الهی که با سید رفت یکی آن بوذ که کن
لی کما لم تکن فاکون لک کما لم ازل یعنی مرا باش و خود را هیچ مباش چنانکه نبوذی تا من ترا
باشم چنانکه در ازل بوذم شیخ الاسلام انصاری رحمة الله علیه در مناجات خویش کفت
الهی شاذ بدانیم که اول تو بوذی و ما نبوذیم کار تو در کرفتی و ما در کرفتیم قسمت خود نهادی
و رسول خود فرستادی الهی هر چند طلب بما دادی بسزاواری ما تباه مکن و هر چه نیکی
ما کردی از نیکی بعیب ما بریده مکن و هر چه نه بسزاء ما ساختی بناسزائی ما جدا مکن الهی
آنچه ما خود را کشتیم بر میار و آنچه تو ما را کشتی آفت ما از آن باز دار لا اله الا هو الرحمن
الرحیم جز او خداوند نیست و جز او کس سزاء معبودی نیست که چون خداوند بخشاینده کس نیست
رحمن است که چو از وی خواهند بدهد رحیم است که چون نخواهند خشم کیرد و فی الخبر من لم
یسأل الله غضب الله علیه رحمن است که طاعت بنده قبول کند که چه خرد بوذ رحیم است که
معاصی بیامرزد که چه بزرک بوذ رحمن است که ظاهر بیاراید و صورت بنکارد رحیم است
که باطن آبادان دارد و دلها در قبضهٔ خود نکه دارد رحمن است که لطائف انوار در روی تو بیدا

کند رحیم است که ودایع اسرار در دل تو ودیعت نهد. إنّ في خلق السّموات والأرض خداوند عالم
درین آیت عموم خلق را بخود راه نماید تا در عجایب ملکوت آسمان و زمین و در صنایع بر و بحر نگرند
و صانع را بشناسند و بیگانگی وی اقرار دهند. قال ابن عطاء تعرّف الی العامّة بخلقه والی
الخاصّ بصفاته والی الانبیاء وخاصّ الخاصّ بذاته. نظر عام بمصنوعاتست و نظر خواص بصفات
است و نظر انبیا وخاصّ الخاصّ بذاتست. عامّهٔ مؤمنان بصنع نگرند از صنع بصانع
رسند. خواص مؤمنان صفات بدانند بموصوف رسند و از اسم بمسمّی. چنانکه بنی اسرائیل را
گفتند اذبحوا بقرة فلم یعرفوها فوصفت لهم البقرة لتعرفوها وذبحوها. امّا پیغامبران
و صدّیقان او را هم باو شناسند نه بغیر او. و اشارت باین حالتست که الله گفت
الم تر الی ربّک کیف مدّ الظلّ. نگفت بنشانه نگر تا صنع ما بینی گفت بما نگر تا صنع ما بینی
ای مهتر عالم آمد جبرئیل امین فرستادن ما بین از ما بوی نگر نه از وی بما تامّل کن
در حال صواحب یوسف چون عین یوسف مر ایشانرا کشف گشت از خود فانی شدند و از
صفات یوسف غایب گشتند. فلمّا رأینه اکبرنه بجای ترنج دست ببریدند و از خود بی خبر
بودند و از اوصاف یوسف غایب بودند که بوقت معاینه گفتند ما هذا بشرا یوسف را فرشته
دیدند و از اوصاف انسی بی خبر بودند چندان شغل افتاد ایشانرا در مشاهدهٔ یوسف
که پرداخت صفات نداشتند. چون ذات مخلوقی در دل صواحبات این اثر کند اگر تجلّی
ذات خالق در دل خاصگیان ازین زیادت کند چه عجب. آنکه در آخر آیت گفت لآیات
لقوم یعقلون این همه هست لکن زیرکان می باید تا بدانند بینایان می باید
تا ببینند ازین همه جانب بساحت حق راهست لیکن دیده می باید همه عالم خوان در خورد
و اباء در واست خورنده می باید جمال حضرت لم یزل در کشف است بیننده می باید مرد
می باید که بوی تواند برد ورنه عالم پر از نسیم صباست. لآیات لقوم یعقلون عقل عقال
دلست یعنی که دل را از غیر محبوب نگاه دارد و از هوسهای ناسزا باز دارد. عقل بمذهب
اهل سنّت نورست و جای وی دلست نه دماغ و شرط خطابست نه موجب خطاب و
معرفت عین آلتست نه اصل و مایه. و فایدهٔ عقل آنست که دل بوی زنده گردد دلیلند

خطاب
من کان حیّا ای عاقلا. پس هر کرا عقل نیست چشم بیننده کان نیست نه بینی که با دیوانه
نیست چنانکه با مرده نیست از آنست که ویرا عقل نیست. عقل سه حرفست عین است یعنی
عرف الحقّ من الباطل. قاف است یعنی قبل الحقّ. لام است یعنی لزم الخیر. این عقل نیز موهبت
آلهی است و عطاء ربّانی. و طاعت بنده مکتسبست. طاعت بی موهبت راست نیست
و آن موهبت بی توفیق بکار نیست. چنانکه در خبرست که ربّ العزّة عقل را بیافرید گفت
او را که برخیز برخاست گفت بنشین بنشست گفت بیا بیامد گفت برو برفت گفت ببین
بدید. آنگه گفت بعزّت و جلال من که از تو گرامی تر و شریفتر نیافریدم. بک اعبد و بک
اطاع. پس عقل را بزین نواخت عجبی در خود بدید آمد ربّ العالمین از وی چنانکه آ
گفت ای عقل بازنگر تا چه بینی. بازنگریست صورتی دید از خود نیکوتر و بجمال تر گفت تو کیستی
گفت من آنم که تو بی من بکار نیایی من توفیق ام

شعر

ای عقل اگر چند شریفی دون شو — وی دل ز ندی بگرد و مجنون شو
در دیدهٔ آن نگار روز افزون شو — در چشم در آی و ز زبان بیرون شو

قوله تعالى

ومن الناس من یتّخذ از مردمان کس است که می گیرد. من دون الله فرود از خدای
اندادا ویرا همتایان. یحبّونهم می دوست دارند ایشانرا. کحبّ الله چنانکه الله را دوست
می باید داشت. والذین آمنوا وایشان که ایمان آوردند. اشدّ حبّا لله دوستر دارند
الله را از ایشان ایشانرا. ولو یری الذین ظلموا وانکه که بینند ایشان که بر خویشتن ستم
کردند. اذ یرون العذاب آنگه که عذاب دوزخ بینند. انّ القوّة لله جمیعا که قوّت
و توان الله راست بهمگی. وانّ الله شدید العذاب والله سخت عذابست و سخت گیر.
اذ تبرّأ الذین اتّبعوا آنگه که بیزار شوند ایشان که پیش روان و پیشوایان بودند.
من الذین اتّبعوا از ایشان که پس روان و پی بران بودند. ورأوا العذاب و هر دو گروه
عذاب بینند. وتقطّعت بهم الاسباب و گسسته گردد میان ایشان همه پیوندها که بود

وقال الّذين اتّبعوا وايشان كويند كه پى بران وپس روان بوذند • لو انّ لنا كرّة كاشكى ما را
باز كشتى بوذى با جهان پيشين • فنتبرّأ منهم تا ما از ايشان بيزارى كرديم • كما تبرّؤا منّا
چنانكه ايشان از ما بيزارى كردند امروز • كذلك يريهم الله سبحان بازنمايد الله با ايشان •
اعمالهم آنچه مى كردند درين جهان حسرات عليهم كه همه حسرت كشت بر ايشان • وما هم
بخارجين من النّار وايشان از آتش جاويذ بيرون آمذنى نه اند • ه

النّوبة الثّانية

قوله تعالى ومن النّاس
من يتّخذ من دون الله اندادا سدّى كفت يعنى همتايان سران وپيشروان ايشان خواهد
كه ايشان را معصيت خالق طاعت مى داشتند آنكه ايشان را چنان دوست مى داشتند كه
مؤمنان الله را دوست دارند ربّ العزّة كفت والّذين آمنوا اشدّ حبّا لله وهم مؤمنان از
الله را دوست تر دارند كه ايشان پيشوايان خوذ را ابن كيسان و زجّاج كفتند انداد
بتان اند ومعنى آنست كه يسوّون بين الاصنام وبين الله فى المحبّة والّذين آمنوا اشدّ
اى اثبت وادوم حبّا لله كفت ايشان بتان وخداى عزّ وجلّ در دوستى يكسان دارند
چنانكه لعرونيتى آرايند وپرستند فردا ديكرى كه در دوستى شان ثبات ودوام نيست خداى را
سبحان دوست دارند ربّ العزّة كفت والّذين آمنوا اشدّ حبّا لله ومؤمنان خداى را
به از آن دوست دارند كه از صاحبى بر نكردند به بيكى نكرايند سعيد جبير از انجا كفت
انّ الله تعالى يأمر يوم القيمة من احرق نفسه فى الدّنيا على رؤية الاصنام ان يدخلوا
جهنّم مع اصنامهم فيأبون لعلمهم انّ عذاب جهنّم على الدّوام ويقول للمؤمنين بين ايدى الكفّار
ان كنتم احبّاى فادخلوا جهنّم فيقتحم المؤمنون النّار وينادى منادٍ من تحت العرش والّذين
آمنوا اشدّ حبّا لله ولو يرى الّذين ظلموا اذ يرون العذاب انّ القوّة لله قراة يبشرى
قرّاجنين لست بنتح الف ودرين قراة لو بجاى اذا است بر موضع هنكام نه در موضع شرط
مى كويذ وآنكه كه بينند ايشان كه بر خوذ ستم كردند درين جهان بپرستش بتان آنكه كه
عذاب دوزخ بينند كه قوّت وتوانائى همه خداى راست وقرئ ولو ترى الّذين ظلموا
ان يرون العذاب انّ القوّة لله جميعا وانّ الله شديد العذاب حرين قراة معنى

آنست

آنست كه اكر تو ببينى ظالمانرا آنكه كه عذاب ببينند واين بر سبيل تعظيم وترقيق وتعجب كفت
وسخن تمام شذ پس ابتدا كرد وكفت انّ القوّة لله وقرئ ولو ترى الّذين ظلموا
اذ يرون العذاب انّ للقوّة مى كويذ اكر تو ببينى هم بر سبيل تعجّب وترقيق اكر تو ببينى
ظالمانرا آنكه با ايشان نمايند در آن عذاب وبآن عذاب كه قوّت خداى راست بهمكى
وخداى آنست كه سخت عذابست بيان معنى آيت با قراة قرّا رسيدتم اما تفصيل آنست
كه ولو ترى الّذين ظلموا بتاء مخاطبه مدنى وشامى ويعقوب خوانند باقى قرّا بيا خوانند
اذ يُرون بضمّ يا شامى خواند باقى بفتح يا خوانند انّ القوّة وانّ الله بكسر الف قراه
يعقوبست باقى بفتح الف خوانند عطا كفت بتفسير آيت آنست كه اكر اين ظالمان بينند
روز قيامت آنكه كه دوزخ از پانصد ساله راه روى با ايشان آرذ چنانكه منع كرده اند چند
ايشانرا بر چند آنكه بدانند كه قوّت وقدرت وخداوندى وبزركوارى وپادشاهى
همه الله راست وسخت عذابست كبريست اذ تبرّأ الّذين اتّبعوا آنكه كه پيشوايان
بيزارى كنند وبركردند از پس روان ايشان يعنى روز قيامت آنكه كه عذاب خداى ببينند
پيشوايان سران ومهتران مشركانند وپس روان ضعفا وسفله ايشان كه امروز
بر پى ايشان مى روند وبكفت وفعل واشارت ايشان از راه مى افتند فردا در قيامت آن
مهتران ايشانرا كويند لم ندعكم الى الضلالة ما شما را بر پى راهى نخوانديم ونفرموذيم و
شياطين همچنين از آدميان بيزارى كيرند ومهتر شياطين كويذ ما انا بمصرخكم وما انتم
بمصرخىّ قوله وتقطّعت بهم الاسباب الباء هٰهنا بمعنى عن كقوله فسئل به خبيرا اى عنه
اى تقطّعت عنهم الوصلات الّتى كانت بينهم فى الدّنيا من العهود والمواثيق والارحام
والمودّات والانساب والاسباب پيوندى كه ميان ايشان بوذ در دنيا از عهد
وپيمان ودوستى وخويش ونسب وسبب همه بريذه كردذ قال النّبى صلّى الله عليه وسلّم
كلّ سبب ونسب منقطع يوم القيمة الّا سببى ونسبى سدّى كفت اين اسباب كه بريذه
مى كردذ اعمال كافرانست كه فرو كذارند وايشانرا از آن ثواب ندهند همانست كه
جاى ديكر كفت الّذين كفروا وصدّوا عن سبيل الله اضلّ اعمالهم وقال تعالى وقدمنا

الی ما عملوا من عمل الآیه وقال الذین اتبعوا لو ان لنا کرّة لو اینجا بمعنی لیت است پس روز
گویند ای کاشک ما را بازگشتی بودی با جهان پیشین تا چنانکه ایشان هم امروز از
ما برگشتند و بیزاری کردند ما نیز از ایشان بری گردیدیمی و بیزاری می کردیمی و کافران آنکه
اعمال خود ضایع بینند همین گویند یا لیتنا نردّ ولا نکذب بآیات ربنا ونکون من
المؤمنین ربنا ابصرنا وسمعنا فارجعنا نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل رب العزة ایشان را
در آنچه گفتند دروغ زن کرد لینذ گفت ولو ردّوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لکاذبون
واین آنکه گویند که بهشت با ایشان نمایند وگویند که اگر شما مؤمنان می بودید این بهشت
شما را مسکن و منزل بودی پس میراث مؤمنان دهند وایشان دریغ و تحسّر می خورند
اینست که رب العالمین گفت کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم وگفته اند که این
اعمال که در آن حسرت و پشیمانی خورند شرک ایشانست و پرستش بتان بر امید آنکه
تقرّبی است بخدای عزّوجلّ وذلک فی قوله ما نعبدهم الا لیقرّبونا الی الله زلفی پس
چون نومیدی و عذاب بینند ایشان را حسرت باشد وحقیقت حسرت در لغت عرب
بریدن است مردی که در راه منقطع شود او را محسّر گویند یعنی رفتن بروی بریده گشت و باز
ماند وما هم بخارجین من النار وایشان هرگز از آتش بیرون نیایند که نه چون شما ر
مسلمانان اند نه آن تابع و آن متبوع قال النبی صلی الله علیه وسلم یرسل علی اهل النار
البکاء فیبکون حتی ینقطع الدموع ثم یبکون الدم حتی یری فی وجوههم کهیئة الاخدود
ولو ارسلت فیه السفن لجرت وان الحمیم لیصب علی رؤسهم فینفذ الجمجمة حتی یخلص الی
جوفه حتی تمزق من قدمیه وهو الصهر ثم یعاد کما کان ه

النوبة الثالثة قوله تعالی ومن
الناس من یتخذ من دون الله اندادا اگر مؤمنان دوستان خدای اند همه قرآن همین
آیت بودی ایشان را شرف و کرامت تمام بودی که رب العالمین می گوید ایشان مرا سخت
دوست دارند تمامتر از آنکه کافران معبود خود را دوست دارند یعنی که کافران هر گهی
صنمی دیگر آرایند و دیگر معبودی گیرند چون درویش باشند بتراشیدند از چوب تا ساعت

کنند باز چون دستشان رسد آن چوبینه فرو گذارند و از سیم و زر دیگری سازند اگر
آن دوستی ایشان مر معبود خود را حقیقت استی پس چون که از آن بدیگری می گرایند
گویند مردی بر زنی عاشق رسید و جمال آن زن در دل مرد اثر کرد گفت کلّی بکلّک مشغول
ای زن من خویشتن را از دست بدادم بهوای تو زن گفت چرا نه خواهرم نگری که او
از من با جمال ترست و نیکوتر گفت کجاست آن خواهر تو تا ببینم زن گفت روای بطال که
عاشقی نه کار تو است اگر دعوی دوستی ما درست بودی ترا پروای دیگری نبودی
والذین آمنوا اشد حبا لله رب العالمین گفت دوستی مؤمنان مرا نه چون دوستی
کافرانست بتان را که هر گهی بدیگری گرایند بلک ایشان هرگز از ما برنگردند و بدیگری
ننگرایند که اگر برگردند چون مایه خود نیابند جنید گوید ای مسکین خدای را چون
تو بنده بسیار است اگر بندگی افتد ترا افتد چون برگردی که چون او خداوندی نیابی
شبلی گفت تصوف از سگی آموختم که وقتی بر در سرای خفته بود خداوند سرای بیرون
آمد آن سگ را می راند و سگ دیگر باز می آمد شبلی گفت که چه خسیس بل شد این سگ
و برا می رانند و بیجان باز می آید رب العزة آن سگ را با آواز آورد تا گفت ای شیخ کجا
روم که خداوندم اوست

از دوست به هر جور و جفا دور نباشم	ور زین بیش آید رنجور نباشم
زیرا که من او را ز همه کس بگزیدم	ور زو بکسی نالم معذور نباشم

اذ تبرّأ الذین اتُّبعوا من الذین اتّبعوا کافران را که دوستی بتان بر وفق هوا و طبع بود
نه حقیقت لاجرم در قیامت چون اوایل عذاب بینند بدانند که قدم بر جای ندارند
واز بتان بیزاری گیرند و مؤمنان که دوستی ایشان ثمرهٔ دوستی حق است چنانکه گفت
جلّ جلاله یحبهم ویحبونه لاجرم در عقبها و المیتها که ایشان را بیش آید در دوستی خلل نسازند
واز حق بر نگردند از اول سکرات مرگ ببینند و جان پاک ایشان در بابند و سالها ایشان
در خاک بدارند وانگه برستاخیز ایشان را در آن مقامات مختلف بارها بترسانند و عذابها
کنند بر ایشان قهرها رانند و در دوزخ هنگامی باز دارند با این محنتها و بلاها که

دردآه ایشان آید هر ساعت عاشق‌تر باشند و دوستی حق را بجان و دل خریدارتر با حال
گویند   شاذا نغم منی غم بر غم باذ   عشقت بصد جفا کم آید کم باد
لهذا قال تعالی والذین آمنوا اشد حبا لله

قوله تعالی

یا ایها الناس ای مردمان. کلوا مما فی الارض می‌خورید از هر چه در زمین. حلالا
طیبا آنچه پاک است و خورنده را گشاده. و لا تتبعوا خطوات الشیطان و در پی گامها
دیو مروید. انه لکم عدو مبین که دیو شما را دشمنی است آشکارا. انما یامرکم شما را
می‌فرماید بالسوء به بدی والفحشاء و به گزاف کاری. و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون
و آنچه بر الله آن گویید نمی‌دانید. و اذا قیل لهم و چون ایشان را گویند. اتبعوا ما انزل الله
بر پی آن ایستید که الله فرو فرستاد. قالوا گویند. بل نتبع نه که پی آن ایستیم. ما الفینا
علیه آباءنا که پدران خود را بر آن یافتیم. اولو کان آباؤهم باش و اگر پدران ایشان
لا یعقلون شیئا نه چیزی در می‌یافتند. و لا یهتدون و نه راه راست می‌شناختند. و مثل
الذین کفروا و شان ایشان که کافر شدند. کمثل الذی ینعق راست چون شان آنکس است
که می   بما لا یسمع بجانوری که نمی‌شنوذ. الا دعاء و نداء مگر آوازی و بانگی. صم از شنیدن
حق کران اند. بکم از پاسخ کردن حق گنگان اند. عمی از دیدن حق نابینایان اند.
فهم لا یعقلون هیچ نشان از راستی در نمی‌یابند. یا ایها الذین آمنوا ای ایشان که بگرویدند
کلوا من الطیبات ما رزقناکم می‌خورید از پاکها که شما را روزی دادیم. واشکروا لله و
آزادی از الله کنید و روزی دهنده وی را دانید. ان کنتم ایاه تعبدون اگر وی را می‌پرستید.
انما حرم علیکم وی بست و حرام کرد بر شما. المیتة مردار. والدم و خون. و لحم الخنزیر و گوشت
خوک. و ما اهل به لغیر الله و آنچه بر کشتن آن معبودی جز از الله نام برند. فمن اضطر
هر که بنا یافت بیچاره ماند. غیر باغ نه ستمکار. و لا عاد و نه افزونی جوی. فلا اثم علیه
وی بزه نیست از آن خوردن. ان الله غفور رحیم که الله آمرزگار است و بخشاینده

ان الذین یکتمون ایشان که پنهان می‌دارند. ما انزل الله آنچه الله فرو فرستاد. من الکتاب
از نامه و پیغام. و یشترون به و بآن پنهان کردن می‌خرند. ثمنا قلیلا بهائی اندک.
اولئک ایشانند. ما یاکلون فی بطونهم که نمی‌خورند در شکمهای خویش. الا النار جز از آتش.
و لا یکلمهم الله و سخن نگوید الله با ایشان. یوم القیمة روز رستاخیز. و لا یزکیهم و ایشان را
نستاید. و لهم عذاب الیم و ایشان راست عذابی دردنمای درد افزای. اولئک الذین
اشتروا الضلالة بالهدی ایشان آنند که راست راهی فروختند و گمراهی خریدند. والعذاب
بالمغفرة و عذاب خریدند و سزاواری آمرزش فروختند. فما اصبرهم چه چیز ایشان را
شکیبا کرد. علی النار بر کاری که پاداش آن کار آتش است. ذلک بان الله آن پاداش
بآن است که الله. نزل الکتاب بالحق نامه که فرو فرستاد براستی فرستاد و راستی. و ان الذین
اختلفوا فی الکتاب و ایشان که مختلف گشتند در آن کتاب. لفی شقاق بعید
در ستیزی اند و در خلافی از حق دور.

النوبة الثانیة

قوله تعالی یا ایها
الناس این آیت در باب مشرکان قریش آمد کنانه و ثقیف و خزاعه و بنی مدلج و بنی عامر
بن صعصعه و الحرث و عامر بنی عبد مناة که ایشان چیزها بهوای خود و خرد خویش
حلال می‌کردند و چیزها حرام می‌کردند و نهادها بد و بنیادها کژ می‌نهادند و این در قرآن
چند جای است و ذلک فی قوله تعالی ما جعل الله من بحیرة و لا سائبة الآیة قل من حرم زینة
الله الآیة و جعلوا لله من الحرث و الانعام نصیبا الآیة قل ارایتم ما انزل الله لکم من رزق
الآیة قد خسر الذین قتلوا اولادهم الآیة و لا تقولوا لما تصف السنتکم الآیة یا ایها الذین
آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم الآیة و شرح این هر یک بجای خویش گفته شود
ان شاء الله. یا ایها الناس ای مردمان کلوا مما فی الارض این من تبعیض است که نه
هر چه در زمین حلال است و پاک می‌گوید آنچه حلال است و پاک هر زمین می‌خورید. آورده‌اند
که شریح قاضی یکی را رد شهادت کرد بسبب آنکه گل می‌خورد. از وی پرسیدند این آیت حجت
آورد گفت لقول الله عز و جل کلوا مما فی الارض حلالا طیبا فاباح ما فی الارض و لم یخ

الأرض قال ولأنه إذا أكل الطين الذي ليس بمشتهى وهو ملحق للضر كان ظنونا ان يقدم
على الشهوات المحظورات ولا تتبعوا خطوات الشيطان نافع وعاصم و[...] وحمزه
خطوات بسكون طا خوانند باقی بضم طا و هی در قراءة جمع خطوه است والخطوة ما بين
القدمين والخطوة بالفتح المصدر من خطا يخطو خطوة وخطوا معنی آنست که بر پی شیطان
مروید که شیطان شما را بوسوسه از حلال باز دارد و بحیلت در حرام افکند مفسران گفتند
خطوات الشيطان تزيينه ونزغاته وسبله وآثاره وطاعته في تحريم الحرث والانعام
ويقال هي النذور في المعاصي انه لكم عدو مبين دشمنی آشکاراست شما را این دیو
و عداوت وی ظاهر هم با پدر شما آدم که او را سجود نکرد و آنکه او را غرور داد و از بهشت
بیرون کرد و هم با شما که فرزند آدم اید که همه روز شما را بپذی و کژ افکاری می فرماید
قوله انما يامركم بالسوء والفحشاء سوء معصیتی که شریعت در آن حدی واجب نکند آنرا سوء گویند
و هر چه در آن حد شرعی واجب شود چون زنا و سرقه و مانند آن آنرا فحشا گویند ذکره ابن
عباس رضی الله عنه مقاتل گفت فحشا بخل است و زکوة مال باز گرفتن و گفته اند فحشا
در همه قرآن بمعنی زنا است مگر آنجا که گفت الشيطان يعدكم الفقر ويامركم بالفحشاء که اینجا
بمعنی منع زکوة است وان تقولوا على الله ما لا تعلمون می گوید و از آن چیزها که دیو شما را
می فرماید یکی آنست که بر الله آن گویید که ندانید یعنی که بحیره و سائبه و جز آن حرام می کنید
و الله حرام نکرد از آن هیچ چیز واذا قيل لهم این ها و میم کنایت است از آن ناس که
ایشان را بر عموم گفت يا ايها الناس و مراد بآن آن جهال و حرام کنندگان اند یعنی که
چون ایشان را گویند بر پی آن روید که الله فرستاد و آنچه بر خود حرام کرده اید حلال دارید
و گشاده ایشان گویند نه بلکه بر پی آن رویم که پدران خود را بر آن یافتیم از تحلیل و تحریم
و دین و طریقت پس الله تعالی ایشان را پاسخ کرد گفت اولو کان آباؤهم الف استفهام است
ولو کلمه جواب یعنی که می گویید که بر پی آن رویم که پدران خود را بر آن یافتیم باش و اگر پدران
ایشان چیزی در نمی یافتند و راه راست نمی شناختند هم و نظیر این آنست که از قول شعیب
علیه السلام گفت اولو کنا کارهین چون با شعیب گفتند که از دین خویش بازای جواب داد

اولو

اولو کنا کا[رهین] الف استفهام و لو کلمه جواب می گوید و اگرچه ناخواه و ناپسند ایم این را و نیز
لفظ [...]هم [...] راند بجای استفهام گفته اند فایده این دو لفظ که جمع کرد یعنی
لا یعقلون ولا یهتدون آنست که عقل اضافت با علم و معرفت کنند و اهتدا اضافت با عمل
کنند می گوید ایشان را نه علم درست و نه عمل مستقیم ابن کیسان گفت الله تعالی درین آیت
ذم تقلید کرد و ایشان را بر نظر خواند یعنی که تقلید پدران خویش مکنید بلکه بگفتار و کردار
ایشان نظر کنید تا بدانید که ایشان را نه عقل بود نه هدایت نه قول راست نه عمل درست

اما مسئله تقلید شرح آن دراز است و سخن در آن فراوان و ما بر سبیل الایجاز آنچه
لابدست بگوییم و باصول آن اشارت کنیم بدانک معنی تقلید آنست که سخن کسی قبول
کنی و حکم وی بی دلیل و حجت بپذیری و خطا و صواب در آن حکم رها کردن و بکافی و احکام
درین باب از سه قسم بیرون نیست بعضی آنست که تقلید در آن بهیچ حال روا نیست نه عالم را
و نه عامی را و بعضی آنست که عامی را رواست و عالم را نه و بعضی آنست که علما در آن مختلف اند
علی ما یاتی شرحه اما آنچه تقلید در آن بهیچ حال روا نیست نه عالم را و نه عامی را اصول توحید ست
و اثبات رسالت و نبوت و احکام غیبی چون بعث و نشور و حساب و بهشت و دوزخ و امثال
آن همه درین باب اند واجب است بر همه مسلمانی که یقین بداند و بشناسد و بآن اقرار
دهد و تقلید در آن روا نبود که الله تعالی قومی را درین تقلید عیب کرد گفت و قال
الذين كفروا للذين آمنوا اتبعوا سبيلنا ولنحمل خطاياكم وما هم بحاملين من خطاياهم
من شيء انهم لكاذبون و قال تعالی انا وجدنا آباءنا على امة وراه این روش است که
اگر الله تعالی توفیق دهد بنده را تا نظر کند در محدثات و در مکونات و در عجایب بر و بحر
و آیات قدرت حق در زمین و آسمان و در معجزات و خرق عادات که بر دست انبیا رود معرفت
وحدانیت حق او را حاصل شود و صدق نبوت و رسالت بداند پس تقلید را در آن جای
نماند اما آنچه نقل کرده اند از ائمه سلف چون احمد و اوزاعی و جماعتی که ایشان تقلید
در دین روا داشته اند آن نه محض تقلید است که آن فهو من اتباع سلف است و آنچه
نقل کرده اند از کتاب و سنت از ایشان آنرا تقلید نگویند که تقلید بپذیرفتن قول است

بی دلیل وان بذیرفتن خود عین دلیل است بلی بوسیلت اتباع سلف دلیل می کیرند همچنانک
ماموم در صف اخری بوسیلت صفوف که در بیش دارد اتباع امام می کنند نه اتباع صفوف
همچنین کتاب وسنت امام است صحابه بر دیدند وبذیرفتند وپس تابعان قرنا فقرنا شنیدند
وبذیرفتند پس معلوم شد که آن عین اتباع وبذیرفتن دلیل نه محض تقلید است وشافعی
رضی الله عنه ازینجا کفته لا تقلّدونی واذا بینت الدّلیل فقبلتم قولی فانّما قبلتم الدلیل
واتبعتموه دون قولی وقال اذا وجدتم فی کتابی خلاف قول رسول الله صلی الله علیه
وسلم فدعوا ما قلت وخذوا بالحدیث یعنی لا تقبلوا قولی خلاف لا دلیل علیه فانّ الدلیل
هو المقبول والموید بالکتاب والسنّة وهو المتبوع امّا قسم دوم که تقلید
دران مختلف فیه است احکام شرایع دین است جون نماز وروزه وزکوة وحج که باخبار
متواتر ثابت شده قومی تقلید دران روا دارند وقومی نه ودرست آنست که تقلید درانها
روا نیست که هر کسرا علم ضروری بان حاصل می شود ونیز این شرایع عین ایمانست وایمان
بآن همجون ایمان بخدای ورسولست واحکام غیبی وتقلید دران هیچ روا نیست
امّا قسم سوم که تقلید دران رواست ان احکامی است که باخبار آحاد ثابت
کشته از ابواب نکاح وطلاق وخلع وعتاق وحدود وبیوع وامثال آن عامی را جایز
است که تقلید عالم کند درین ابواب بدلیل این آیت که کفت فسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون وقال تعالی ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم وبحکم انکه طلب این علم فرض
کفایت است واکر بر هر کس واجب بودی تعلم این احکام پس فرض عین بودی وتعطیل
صناعات ومکاسب دران بودی پس معلوم کشت که عامی را تقلید عالم درین ابواب جایز
است ونیز این ابواب از فروع دین است ومجال اجتهاد وقیاس است وعامی را آلت
اجتهاد نیست بخلاف اصول دین که طریق آن سمع وایمانست ونه مجال اجتهاد وقیاس
لاجرم حکم عالم وعامی دران یکسانست وتقلید دران روا نیست وهمچنین عالم اکر آلت
اجتهاد دارد ومطلب حجت ودلیل توانا بود ویرا تقلید دیکری روا نیست وبذلک
یقول الله تعالی فاعتبروا یا اولی الابصار وقال تعالی لعلمه الذین یستنبطونه منهم

وقال تعالی وما اختلفتم فیه من شیء فحکمه الی الله وقال وان تنازعتم فی شیء فردّوه
الی الله [illegible] وجه دلیل آنست که وی را در وقت اختلاف وتنازع با کتاب وسنت
خواند نه با کسی دیکر که تقلید وی کنند وبعضی علما روا داشته اند عالم را که تقلید کند کسی را
که ازو عالمتر بود یا وقت اجتهاد برو تنک بوذ از انکه بعبادت وقت مشغول باشد جایز
وی را که تقلید عالمی دیکر کند مثل الذین کفروا بارسی مثل ایشان وصفت ایشان جنانکه کفت
مثل الجنّة مثلهم فی التوریة ولله المثل الاعلی وتقدیر الآیة ومثل الواعظ الذین
کفروا کمثل الّذی ینعق ای یصیح بالغنم می کوید صفت انکس که کافران را بند دهد وبدین
حق خواند همجون صفت آن شبانست که بانک بر کوسبندان می زند کوسبندان از ان بانک
جه فهم کنند وجه منفعت کیرند کافران با واعظ حق همان مثل است از انک رب العزه
قفل بیکانکی بر دل وی زده ومهر شقاوت بران نهاده نه بند شنوذ نه حق را در یابد
همانست که جای دیکر کفت ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام
وجهی دیکر کفته اند در معنی آیت ومثل الذین کفروا فی دعائهم الاصنام کمثل الناعق
بغنمه می کوید مثل کافران که بت را می خوانند وآنرا می برستند همجون شبانست که کوسبندان را
می خواند کوسبند جه داند وجه در یابد که شبان جه می کوید واز ان خواندن شبان
جیست جز بانکی وعنائی همین است مثل کافر که بت را می خواند جون بت نشنود در
نیابد جز درد ست ورنج وعنائی وبلائی جیست ان تدعوهم لا یسمعوا دعاکم الآیه پس صفت
کافران کرد کفت صمّ یعنی عن الایمان بکم عن القرآن عمی عن معرفة الرحمن وعظمته فهم
لا یعقلون شیئا ممّا جئت به ولا بما یراد بهم یا ایّها الّذین آمنوا کلوا من طیّبات ما رزقناکم
این آیت تحریض مومنانست بر طلب حلال وخوردن وبکار داشتن آن ورد وسوسها
نیاوردن که این وساوس از عمل شیطانست جهد کند که بنده مومن را بوسوسه از حلال
باز دارد وبحیلت در حرام افکند واکر حلال خوردن نه بتبعه بودی رب العزه آنرا طیّبات
نکفتی ومصطفی علیه السّلام بیان آن کرده وکفته الحلال بیّن والحرام بیّن وبین ذلک
امور مشتبهات لا یدری کثیر من الناس امن الحلال هی ام من الحرام فمن ترکها استبراء لدینه

وعرضه فقد سلم ومن واقع شيئاً منها يوشك ان يواقع الحرام كما ان من يرعى حول الحمى اوشك
ان يواقعه الا وان لكل ملك حمى الا وان حمى الله محارمه رسول علیه السلام درین خبر بیان
کرد که حلال وحرام روشن است وپیدا ومیان این هر دو شبهتهاست که مردم در آن بشک
بمانند که حلالست یا حرام پس هر چه شبهه است پرهیز کردن از آن ورع باشد
وهر چه حرام است پرهیز کردن از آن واجب وتفصیل این حلال وحرام وشبهات
در سنت وقرآن جایها پراکنده بیاید چنانکه رسیم بآن شرح دهیم ان شاء الله وروی
ابو هریرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله طيب لا يقبل الا الطيب
ان الله امر المؤمنين بما امر به المرسلين فقال يا ايها الرسل كلوا من الطيبات يا ايها
الذين آمنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم ثم ذكر الرجل يطيل السفر اشعث اغبر يمد يديه
الى السماء يا رب يا رب ومطعمه حرام وملبسه حرام فانى يستجاب له وقال سعد
بن ابي وقاص لرسول الله صلى الله عليه وسلم ادع الله ان يستجيب دعائى فقال يا سعد اطب
طعمتك يستجب دعوتك واشكروا لله ان كنتم اياه تعبدون شکر نعمت است که
الله از بندگان در می خواهد می گوید سپاس داری کنید که شما را بدین اسلام راه نمودم
واحکام اسلام از حلال وحرام وشبهات بیان کردم چون مرا خدای خود می خوانید ومرا دانید
ومی پرستید ونعمت همه از من می بینید شکر هم از من کنید که شکر منعم لا محاله بر بندگان واجبست
لکنه بعضی محرمات یاد کرد گفت انما حرم عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير آنچه الله حرام کرده است
بر شما وحرام کرد مردارست وخون یعنی خون روان که جای دیگر بتقیید کرد از مردار ملخ وماهی
وخون جگر وسپرز مفسران گفتند از منسوخات این سورة یکی این آیت است که سنت
بعضی مردار وخون منسوخ کرد تا حلال گشت وحکم تحریم از آن برخاست وذلك في قول النبي
صلى الله عليه وسلم احلت لنا ميتتان ودمان فاما الميتتان فالحوت والجراد واما الدمان
فالكبد والطحال وخون مشک علما بر آن قیاس کرده اند بیشتر بر آنند که پاک است وخایه
خون گرفته وخونابه مجنین ولحم الخنزير حرام کرد گوشت خوک با جمله اجزاء ابعاض او
وخص اللحم لانه المقصود بالاكل وما اهل به لغير الله کافران بر کشتن جانور نام معبود خویش

می بردند آواز که بر می داشتند رب العالمین گفت آن جانور که بر کشتن آن نام معبودی
جز الله [illegible] حرام است چون مردار وان ذبح بکار نیست فمن اضطر بکسر نون قراءة عاصم
وحمزه وابو عمرو ویعقوبست باقی بضم نون خوانند ومعنی اضطر ای الجئ والجئ الى
ذلك می گه بیچاره ماند از نا یافت واز بیم گرسنگی غير باغ هر سفری یا هر جایی که در آن عاصی نبود
خدای عز وجل ولا عاد وستمکار نبود در آن سفر یا در آن حال بر کس شافعی رضي الله عنه
از اینجا گفت العاصى بسفره لا يترخص برخص المسافرين معنی دیگر گفته اند این دو کلمه غير
باغ یعنی بیش از ضرورت نخورد ولا عاد وافزون از مسکه ای نخورد که جان وی بر
جای بدارد واز آن نفروشد وهنگامی دیگر را بننهد پس روی آن خوردن بر منیست
حقیقت بغی طلب کردنست یعنی که باغی طالب آنست که وی را نیست ونمی رسد وعادی آنست
که تجاوز کند یعنی از حد ورسم شرع در گذرد ان الله غفور رحيم الله پوشنده وآمرزنده است
مهربان وبخشاینده از مغفرت سخن گفت از بهر آنکه آنچه وی خورد نه در عین حلالست که بعد
مباح است قومی گفتند این آیت دلیل است که بعضی محرمات چون خمر ومانند آن اگر
بر سبیل مداواة در حال ضرورت که هیچ چیز بجای آن نه ایستد وبیم فوت روح باشد اگر در آن
حال بحکم اطبا بجای دارو استعمال کنند روا باشد وهم ازین بابست رخصت شرع در شرب
بول شتر وشیر خر ولکن مصطفی علیه السلام گفت ان الله عز وجل لم يجعل شفاءكم فيما حرم عليكم
معنی آنست که ان قدر ما فيه الشفاء فيما حرم عليكم هذا ما ذكروه والعهدة على قائله والله اعلم
ان الذين يكتمون ما انزل الله دانشمندان جهودان از مهتران خویش که با رسول خدا
جنگ می کردند رشوت می ستدند وفرا عام خویش می گفتند که محمد نه پیغامبرست که
در توریت ذکر ونشان وی نیست رب العالمین گفت بها اندکی می ستانید بکتمان نعت
محمد در توریت ويشترون به این ها بالکتمان شود یعنی بآن پنهان کردن اثبات نبوت
محمد علیه السلام در توریت که می فروشند بهای اندک می خرند اولئك ما ياكلون في بطونهم ایشان
آنند که نمی خورند در شکمهاء خویش این تأکید را گفت الا النار مگر آتش یعنی بانجام روز می خورند
از رشوتها فردا آتش خورند بپاداش آن ولا يكلمهم الله يوم القيمة وروز رستاخیز الله با ایشان

خبیثه

سخن نکوید که بخیر ایشان باز کردد یا ایشانرا خوش آید ولا یزکیهم وایشانرا از آن اعمال
ایشان پاک نکرداند وبر ایشان ثنا نکوید ومعذب باشند لا محاله لذلک قال تعالی ولهم عذاب
الیم اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی ای الیهودیة بالایمان می کوید این جهودان
ایمان ومعرفت فروختند ودین جهودی خریدند وعذاب خداوند بر مغفرت وی اختیار
کردند اکر از دین جهودی برکشتندی وصفت ونعت محمد چنانکه در توریت است بیان
کردندی الله تعالی ایشانرا بیامرزیدی فما اصبرهم علی النار ای ما ابقاهم علی النار کما
یقال ما اصبر فلانا علی الحبس ای ما ابقاه فیه چند بمانند ایشان در آتش ودر آن شکیبا
کنند قال کعب ان الخازن من خزان جهنم مسیرة ما بین منکبیه سنة وان مع کل ملک منهم
لعمود له شعبتان من حدید یدفع به الدفعة فیکب فی النار سبعمائة الف سنة وقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یرسل علی اهل النار البکاء فیبکون حتی ینقطع الدموع ثم یبکون
الدم حتی یری فی وجوههم کهیئة الاخدود لو ارسلت فیه السفن لجرت ذلک بان الله ای
ذلک العذاب بان الله نزل الکتاب بالحق واختلفوا فیه آن پاداش کردن ایشانرا و
عذاب نمودن بآنست که الله تعالی توریت را فرو فرستاد وذکر محمد ونعت وی در آن
وقرآن که بمحمد فرستاد بداد فرستاد وراستی وسزا وایشان در آن خلاف افتادند وسخن
جدا جدا کفتند بعضی استوار کرفتند وبعضی نکرفتند ایشان چون از حق دور افتادند و
در ستیز بماندند وقال بعضهم نزل الکتاب ای فعلهم الذی هو الکفر والاختلاف والاجترا
من اجل ان الله نزل الکتاب فایسهم به عن الایمان واخبر عنهم بالحرمان وذلک فی قوله
تعالی ان الذین کفروا سواء علیهم الایه می کوید این اختلاف وکفر که در آن افتادند
از آنست که الله تعالی به بیرامی ونا کرویدن ایشان حکم کرد وبآن حکم کتاب فرستاد کفت
سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم الایه ه

النوبة الثالثه قوله تعالی یا ایها
الناس کلوا مما فی الارض یا حرف نداست ولی منادی وها تنبیه می کوید بیدار باشید
ای مردمان چیزی که خورید حلال خورید وپاک وکرد خیانت ومحرمات مکردید تا از وساوس

شیطان

شیطان وجنس نفس برهید وکفت وکرد شما پاک شود وباطن روشن مصطفی علیه السلام
کفت هی [illegible] روز حلال خورد چنانکه هیچ حرام نخورد راه نهاد رب العالمین دل وی روشن
کرداند وچشمهاء حکمت از وی بکشاید ودوستی دنیا از دل وی برخیزد آفتی که در راه دین است وهر
فتنه که خاست از دوستی دنیا خاست حب الدنیا راس کل خطیئة وابن دوستی دنیا از حرام
خوردن پدید آید پس هر که پرهیزکار شود ودر محرمات بر خود به بندد این دوستی دنیا از دل
وی بکاهد وکفتار وکردار وی پاک شود ودعاء وی باجابت مقرون کردد مصطفی علیه السلام
کفت بسیار کس است که غذا وطعام وجامه وی که بکار دارد از حرام است ودر آن احتیاط نکند
آنکه دست بدعا برداشته این چنین دعا کی مستجاب باشد ویکی از بزرکان طریقت کفت مقدار
پاکی بنده خداوند پاک رسد آن کسی از خلق پاک برآید وخلق پاک آنست که جز غذاء پاک نخورد راه
ندهد وغذاء پاک آنست که در حال اکتساب یاد کیرد ویاد داشت حق در آن فرو نکذارد و
فراموش نکند وشکر ولی نعمت بحکم فرمان در آن بجای آرد چنانکه الله کفت عز جلاله کلوا
من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله وحقیقت شکر آنست که تا قوت نعمت در باطن خود می یابد
خود را بر طاعت ولی نعمت بنظام می دارد سری سقطی وقتی جنید را پرسید که شکر چیست
فقال ان لا یستعان بشیء من نعم الله علی معاصیه کفت شکر آنست که نعمت خداوند بر معاصی
وی بکار ندارد که آنکاه همان نعمت سبب هلاک وی باشد چنانکه پادشاهی غلامی را بنوازد
وبرکشد واورا کمر وشمشیر زر دهد پس غلام بروی عاصی شود پادشاه بفرماید تا هم بآن
شمشیر که خلعت وی بود سر وی بردارند کویند این جزاء آنست که نعمت خداوند کار خود هم
معصیت وی بکار برد وکویند سبب آنست که ادریس پیغامبر را باسمان بردند آن بود که
فرشته بیامد وویرا بشارت داد بمغفرت وادریس در آن حال دست برداشته که بار خدایا
چندانکه ادریس میفرمای از من بس کفتند تا چکنی کفت تا خدایرا شکر وسپاس داری
کنم که آنچه کذشته طلب مغفرت بودم واز این پس شکر را باشم قال فبسط الملک جناحه
وحمله الی السماء وقیل التسم الحسن بن علی رضی الله عنهما الرکن فقال الهی نعمتنی فلم
تجدنی شاکرا وابتلیتنی فلم تجدنی صابرا فلا انت سلبت النعمة بترک الشکر ولا ادمت الشدة

ترک الصبر آلمها ما يكون من الكريم اِلّا الكريم. اگر کسی گوید یا ایها الناس کلوا مما فی الارض
از روی ظاهر این خطاب همان فایده دارد که یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم
پس فایده اعادت چیست جواب آنست که اهل تحقیق گفتند یا ایها الناس ندای
عام است و برقدر روش عامه این خطاب با ایشان رفت نه بینی که جملهٔ مباحات فرا پیش
ایشان نهاد وجز از حرام محض ایشان را باز نزد وان منزلت عوام است که از حرام بحلال گریزند
وان محظورات با مباحات کردند وان حلال محض طیبات رزق گزینند این همانست که
روایت کنند از بعض صحابه که ما از ده باب حلال نه باب بگذاشتیم و یکی بر کار گرفتیم از
بیم شبهت انگه بجای آنکه عوام را از اتباع شیطان احتراز فرمود آنجا بشکر الله فرمود
انکس که خداوند ذوقست داند که میان این دو خطاب چه فرقست ان ابتداء روش مسلمانانست
است و این غایت کشش عارفان این همانست عدل و احسانست که گفت ان الله یأمر بالعدل
والاحسان هر که از حرام محض بپرهیزد ویرا عدل گویند و هر که از عین حلال بپرهیزد او را
محسن گویند عدالت ظاهر مسلمانی است و احسان آنست که مصطفی علیه السلام گفت الاحسان
ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک وهو عبارة عن مکاشفة العارفین ونهایة رتبة
الصدیقین ه

قوله تعالی

لیس البر نیکی و پارسایی نه همه آنست. ان تولوا وجوهکم که رویها خویش
فرا دارید در نماز. قبل المشرق والمغرب سوی مشرق که بر آمدن گاه آفتابست و مغرب
که فرو شدن گاه است. ولکن البر من آمن بالله ولکن نیک مرد آنکس است که بگرود بخدای.
والیوم الآخر و روز رستاخیز. والملائکة و فریشتگان. والکتاب و کتاب خدا. والنبیین
و پیغامبران. وآتی المال و مال دهد. علی حبه بر دوستی او. ذوی القربی درویشان و
خویشاوندان را. والیتامی و یتیمان را. والمساکین و درویشان تنگدستان را. وابن السبیل
و راه گذریان را. والسائلین و خواهندگان. وفی الرقاب و در آزادی بردگان.
واقام الصلوة و نماز بپای دارد بهنگام. وآتی الزکوة و از مال خود زکوة دهد. والموفون
بعهدهم و بازآمدگان بپیمان خویش با خدای و با خلق. اذا عاهدوا هر که که پیمان بندند.

والصابرین

والصابرین [illegible] الباساء والضراء و شکیبایان در بیمناکیها و تنگیها. وحین البأس و در وقت
جنگ. [illegible] الذین صدقوا ایشانند که چون گفتند که نیکانیم راست گفتند. واولئک
هم المتقون. و باز پرهیزندگان از خشم و عذاب الله ایشانند ه

النوبة الثانیة

قوله تعالی لیس
البر ان تولوا وجوهکم حمزه و حفص البر بنصب خوانند باقی قرا برفع او که برفع خواند البر
اسم لیس نهاد و ان تولوا وجوهکم بجای خبر نهاد و او که بنصب خواند ان تولوا وجوهکم بجای
اسم نهاد و البر بجای خبر تقدیره لیس تولیتکم وجوهکم البر کقوله تعالی وما کان قولهم الا
ان قالوا. ابن عباس و مجاهد و ضحاک و عطا و سفین گفتند این آیت بشان آمد که در ابتدا
اسلام پیش از هجرت و نزول فرایض هر کس که کلمه شهادت و توحید بگفتی و نماز کردی بهر سوی
که خواستی اگر دران حال از دنیا بیرون رفت مردمان از عهد پیغمبر می گفتند وجبت له الجنة بهشت
او را واجب شد که نیکی و پارسائی جمله بجای آورد پس چون مصطفی علیه السلام هجرت کرد و آیات
فرایض فرو آمد و قبله با کعبه گردانیدند رب العالمین این آیت فرستاد تا کسی را گمان نیفتد
که نیکی و دین داری همه آنست که نماز کنند بلکه نماز خصلتی است از خصال بر و باقی از انواع
آن که وهی دیگر گفتند از مفسران که سبب نزول این آیت آن بود که جهودان در نماز کردن
روی سوی مغرب می کردند و ترسایان سوی مشرق و هر گروه از ایشان می گفتند که نیکی و
نیک مردی اینست که ما بر آنیم و بدان فرموده اند پس الله تعالی ایشان را دروغ زن کرد و
گفت نیکی نه آنست که می گویند لکن آنست که درین آیت بیان کردیم ولکن البر من آمن بالله
هر دو خوانده اند بتخفیف و رفع قراة مدنی و شامی است و بتشدید و نصب قراة باقی
وآنجا که گفت عز و جل ولکن البر من اتقی همین خلافست و معنی آنست که ولکن البر بر من
آمن بالله فاستغنی بالاول عن الثانی کقولهم الجود حاتم والشجاعة عنترة وقیل تقدیره ولکن
البار من آمن بالله کقوله والعاقبة للتقوی ای للمتقی و معنی بر همه بانی است و نیکو
کاری و راستی و خوش خوئی قال النبی صلی الله علیه وسلم البر شیء هین وجه طلق
ولسان لین و گفته اند که بر انجا ایمان و تقوی است و این آیت خود عین دلیل است

کسیما شاد نیست بایمان وبقوی من آمن بالله اول آنست که ایمان آرد بیکانکی ویکتایی و
کردکاری وبزرکواری الله ومعنی ایمان تصدیق است وتصدیق براست داشتن است
واستوار کرفتن یعنی که الله را براست داری بهرچه کفت وخبر داد از خود در کتاب خود یا
بر زبان رسول خود که رسول هرچه کفت ورسانید از وحی متهم نیست وذلک فی قوله
وما هو علی الغیب بظنین والیوم الآخر واز ابواب بر یکی ایمانست برستاخیز یعنی یصدق
بالبعث بعد الموت باز انگیختن ودیگر باره زنده کردانیدن بعد از مرگ براست دارد
وآیات که بدان ناطق است استوار کیرد وهر قرآن ازان فراوانست قل الله یحییکم
ثم یمیتکم ثم یجمعکم الی یوم القیمة لاریب فیه قل یحییها الذی انشاها اول مرة
ثم ردوا الی الله مولاهم الحق الیه مرجعکم جمیعا وعد الله حقا وان علیه النشاة الاخری
ثم الله ینشئ النشاة الآخرة وقال النبی صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی شتمنی ابن
آدم وما ینبغی له ان یشتمنی وکذبنی وما ینبغی له ان یکذبنی اما شتمه ایای فیقول ان لی
ولدا واما تکذیبه فقوله لن یعیدنی کما بدانی والملایکه واز ابواب بر ایمان داذن است
بفریشتکان که بندکان ورهیکان خدا اند نه فرزندان ودختران چنانکه کافران کفتند
والله ازیشان شکایت کرد کفت ویجعلون لله البنات سبحانه وقالوا اتخذ الله
ولدا سبحانه جای دیگر کفت وقالوا اتخذ الرحمن ولدا سبحانه بل عباد مکرمون این
رد است بر کافران که کفتند رحمن فرزند کرفت وفریشتکان دختران اند بلک بندکان
نواختکان اند بی دستوری الله سخن نکویند وبفرمان او کار کنند بعضی حاملان عرش
عزت محجب هیبت بداشته سرها همیشه افکنده چون دستوری سخن یابند کویند لا اله
الا انت وبعضی ازیشان از برف واتش هم آمیخته یک نیمه ایشان آتش ویک نیمه برف چون
دستوری سخن یابند کویند یا من یولف بین الثلج والنار الف بین قلوب المومنین من
عبادک وبعضی ازیشان کروبیان اند ایشانرا سرهاست واز زیر پای ایشان تا بکعب
پانصد ساله راه وبعضی ازیشان رسولان اند ونواختکان چون جبرئیل ومیکائیل و
اسرافیل وعزرائیل مهی یکی بر کاری وشغلی کماشته جبرئیل بر وحی وبر عذاب میکائیل بر

باران وروییدنی ونبات اسرافیل بر صور ولوح ویک رکن از ارکان عرش بر دوش وی
عزرائیل بر قبض ارواح از شعبی وضحاک روایت کردند که از زیر راست عرش جوی روانست
از نور چندانکه هر هفت آسمان وهر هفت زمین وهر هفت دریا وجبرئیل هر وقت سحر
دران جوی رود وغسلی برارد وبر نور وجمالش بیفزاید وشهپر خویش دران زند
تا آب بر کیرد آنگه پرها بیفشاند وبعدد هر قطره که ازان بیفتد رب العالمین هفتاد
هزار فریشته بیافریند که هفتاد هزار ازان هر روز در بیت المعمور روند وهفتاد هزار
در کعبه وتا بقیامت نوبت بایشان نیاید والکتاب والنبیین واز ابواب بر است
ایمان داذن وبپذیرفتن همه کتابها خدای عز وجل که بهمه پیغامبران فرو فرستاد لکن حق
داند وآنچه ندانند وپیغامبران ایشانرا که دانند وشناسند وآنرا که نشناسند که نه همه را
شناسند ولذلک قال تعالی ورسلا لم نقصصهم علیک وآتی المال علی حبه وما دهند بر دوستی
خدا وکسی که بر دوستی خدا مال دهد هیچ چیز بر خود بنگزارد که از دوستی خدای هیچ دوستی جای
دوستی مال نماند وهر چه خود دود دوستی نکنجد وان حال صدیق اکبر است که هر چه داشت جمله
بداد چون از وی پرسیدند که ماذا ابقیت لعیالک قال الله ورسوله معنی دیگر کفته اند وآتی
المال علی حبه ای علی حب المال وما دهند بر دوستی مال چنانکه ابن مسعود کفت هو ان تؤتیه
وانت صحیح تامل العیش وتخشی الفقر ولا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا
ولفلان کذا وفی معناه ما روی ابوهریرة قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الصدقة
افضل قال ان تصدق وانت صحیح شحیح تامل الغنی وتخاف الفقر ولا تمهل حتی اذا بلغت
الحلقوم قلت لفلان کذا ولفلان کذا وقد کان لفلان وروی بسر بن جحاش رضی الله عنه
قال بصق رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کفه ثم وضع علیه اصبعه السبابة ثم قال یقول الله
تعالی انی تعجزنی یا ابن آدم وقد خلقتک من مثل هذه حتی اذا سویتک وعدلتک مشیت بین
بردین وللارض منک وئید ثم جمعت ومنعت حتی اذا بلغت نفسک الی ههنا واشار
الی حلقه قلت اتصدق وانی اوان الصدقة وقال صلی الله علیه وسلم مثل الذی یتصدق
عند موته او یعتق کالذی یهدی اذا شبع وقیل علی حبه ای علی حب الایتاء کقوله ویطعمون الطعام

علی حبه ای علی حب الطعام انکه بیان کرد که مال کرا دهد و مستحق صدقات کیست ... ذوی القربی
خویشاوندان خود را که درویشان باشند و نیازمندان قال النبی صلی الله علیه و سلم صدقتک
علی المسکین صدقة و علی ذی الرحم اثنین لانها صدقة وصلة والیتامی و یتیمان اگر خویشاوند
باشند و گرنه قال النبی صلی الله علیه و سلم من مسح راس یتیم لم یمسحه الا الله کان له بکل شعرة یمر
علیها یده حسنات و من احسن الی یتیمه او یتیم عنده کنت انا و هو فی الجنة کهاتین و قرن
بین اصبعیه والمساکین و درویشان و درماندگان که را اندکان خلق باشند و نواختگان
حق قال النبی صلی الله علیه و سلم لعلی یا علی انک فقیر الله فلا تنسی الفقراء و قربهم
تقرب من الله عز و جل و قال صلی الله علیه و سلم لیس المسکین بالطواف الذی ترده الاکلة
والاکلتان والتمرة والتمرتان ولکن المسکین الذی لا یسال الناس ولا یفطن له فیتصدق
علیه وابن السبیل و راه گذریان و مهمانان که بتو فرو آیند قال النبی صلی الله علیه و سلم
من کان یومن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه در آثار بیانند که امیر المومنین
علی علیه السلم روزی می گریست او را گفتند ای مهتر دین چرا می گرئی گفت چرا نگریم و هفت
روزست تا هیچ مهمان بمن فرو نیامد بر خود می ترسم و از آن می گریم که مگر الله بمن اهانتی
خواسته است که چندین روز مهمان از من باز گرفت و انس مالک گفت رضی الله عنه زکوة
الدار ان تتخذ فیها بیت للضیافة والسائلین و خواهندگان اگر تعرض خواهند و اگر
بتصریح که جای دیگر گفت واطعموا القانع والمعتر وقال النبی صلی الله علیه و سلم للسائل
حق و ان جاء علی ظهر فرس و عیسی صلوات الله علیه گفت مرحبا سایلی را که جمع باز کرده
یک هفته تر یشکان رحمت بخانه وی روند و سفیان ثوری میگه که سایلان ادیکی
گفتی جاء الغسالون یغسلون ذنوبنا شویندگان آمدند که ما را از گناهان بشویند و پاک
کنند و شافعی رضی الله عنه گفت بوقت وفات فلان کس را گوئید تا مرا بشوید انکه بوقت
حاجت آن مرد غائب بود چون باز آمد وی را گفتند که شافعی چنین وصیت کرد و تو غائب
بودی آن مرد اندوهگین شد انکه غمیان شافعی را بخواند و تذکرهٔ دین بخواست هفتاد
هزار درم بروی وام بود کار همه بگزارد و گردن وی از آن آزاد کرد انکه گفت هذا غسلی ایاه

وفی الرقاب ای و فی ثمنها و بردگان که خود را از سید باز خرند و مکاتب شوند ایشان را
از مال خود نصیب دهد تا بهای خویش دهند و ان صدقهٔ تطوع است انجا که نه سهم زکوة
فرض که در آیت دیگرست و بعضی وفی الرقاب گفته اند که آزاد کردن بردگانست و فداء
اسیران اعرابی پیش مصطفی علیه السلم در آمد و گفت علمنی عملا یدخلنی الجنة فقال اعتق
النسمة وفک الرقبة قال او لیسا واحدا قال لا عتق النسمة ان تفرد بعتقها وفک الرقبة
ان تعین فی ثمنها و روی انه قال من اعتق نفسا مسلمة کانت فدیته من جهنم واقام الصلوة
ای المفروضة وآتی الزکوة الواجبة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا و عطفست بر اول آیت
ای ولکن البر المومنون والموفون بعهدهم و ان عهدهم بالمخلوقست و هم بالخالق و بوفاء
مردو فرموده اند عهد مخلوق را گفت اوفوا بالعقود و عهد خالق را گفت وبعهد الله اوفوا
وهو الذی اخذ علیهم یوم المیثاق و امرهم ایاهم بعد ان انکه بر سبیل مدح گفت والصابرین فی
الباساء والضراء آن شکیبایان در نفر و فاقه و سختی و شدت وحین الباس و هنگام
قتال و مجاهدت و روی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ان الله عز و جل ان الله لیبتلی
المومن بالفقر شوقا الی دعائه آن همه با بلا و درویشی و بی کامی که رب العالمین بر دوستان
خود نهاده است تا چون صبر کنند و بدان راضی شوند و در دعا و ذکر و سوز و نیاز بیفزایند
آن از ایشان بپسندد و درجهٔ ایشان بیفزاید و اگر بعکس این کردی که مال و جاه و نعمت
بر ایشان بگشادی بودی که ایشان از آن بطر گرفتی و یاد کرد و یاد داشت الله فرو گذاشتندی
فحق فیهم قوله تعالی نسوا الله فنسیهم و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه و سلم حکایة
عن الله ایفرح عبدی اذا بسطت له رزقی و صببت علیه الدنیا صبا اما یعلم عبدی ان
ذلک له منی قطعا و بعدا تحزن عبدی اذا منعت عنه الدنیا و رزقته قوت الوقت اما
یعلم عبدی ان ذلک له قربا و وصالا و ذلک من غیرتی علی عبدی اولئک الذین صدقوا
ایشان که بدین صفت باشند که گفتیم و برین سیرت و طریقت روند اگر گویند که نیکان
و نیک مردانیم راست گفتند که راست رفتند و قیل اولئک الذین صدقوا یعنی ما عاهدوا الله
علیه ایشانند که بوفاء عهد باز آمدند و دین و امانت که بذیرفتند حق آن بگزاردند و ...

مؤمنان بنام مردی مخصوص گشتند کما قال تعالی رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه واولئک هم المتقون روی ان اباذر رضی الله عنه سئل عن الایمان فقرأ [illegible] فقال السائل انما سألناک عن الایمان وتخبرنا عن البر فقال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فسأله عن الایمان فقرأ هذه الآیة

النوبة الثالثة قوله تعالی

لیس البر ان تولوا وجوهکم الآیة از روی ظاهر درین آیت آنچه شرط شریعت است بشناختی اکنون از روی باطن آنچه نشان حقیقت است بشناس که حقیقت مر شریعت را بجز جانست مر تن را تن بی جان چون بود شریعت بی حقیقت همچنان بود شریعت بیت الحرم است همه خلق در وجمع وعمارت آن بحرمت وعبادت وحقیقت بیت الحرم است عارفان در وجمع وعمارت آن بحرمت ومشاهدت چندانست که از آشنائی تا دوست داری آشنائی صفت مزدورست ودوستداری صفت عارف مزدور همه ابواب بر که درآیت گفتیم وبرشمردیم بیارد تا آنگه گوید آه اگر باذر آن جهد یا ازان چیزی بکاهد که آنگه از مزد محروم مانم وعارف آن همه بشرط خویش بتمامی بگزارد آنگه گوید آه اگر ذرّه بماند که آنگه از دوست بازمانم

بس جدا از راه بازافتی چه کفر از حرف وچه ایمان
بس جدا از دوست وامانی چه زشت آن نقش وچه زیبا

مزدور گوید نماز من وزکوة من وروزه من وصبر من در بلاها ووفاء من در عهدها وعارف گوید بزبان تذلل

من که باشم که بتن رخت وفاء تو کشم
دیده حمال کنم بار جفاء تو کشم
بوی جان آیدم از لب چو حدیث تو کنم
شاخ عز بدمد از دل چو بلاء تو کشم

پیر طریقت گفت من چه دانستم که مزدور اوست که بهشت باقی اورا حظ است وعارف اوست که درد آرزوی یک لحظه است من چه دانستم که مزدور را آرزوی حور وقصور است وعارف در غرق عیان غرقه نورست بوعلی رودباری قدس الله روحه بوقت نزع خواهر خود را می گفت یا فاطمة هذه ابواب السماء قد فتحت وهذه الجنان قد زینت اینک درهاء آسمان بگشادند وبهشتها بیاراستند وکنیزکان را بر کنگرها نشاندند

ومی گویند [illegible] بهشت باذای باعلی که این همه از بهر تو ساختند وزبان حال بوعلی جواب می دهد الهی بر من [illegible] وجور چه نانم اگر مرا نصیبی دهی ازان نفس که شیبی برسانم آخر

وحقک لا نظرت الی سواکا
بعین مودة حتی اراکا
بربندم چشم خویش ونگشایم نیز
تا روز زیارت تو ای یار عزیز

لیس البر ان تولوا وجوهکم بر قول مجمل دو ضربست اعتقاد واعمال اعتقاد تحقیق اصولست واعمال تحصیل فروع وهر آنکس که اصول بحقیقت مستحکم کرد وفروع بشرط خود بجای آورد لا محاله از ابرارست ومنزل ابرار دار القرارست وذلک فی قوله تعالی ان الابرار لفی نعیم آنگه رب العالمین درسیاق این آیت بیان کرد هم آن اعتقاد وهمین اعمال گفت من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین تا اینجا بیان اعتقادست وتمهید قواعد اصول واز اینجا ذکر اعمال در گرفت وآنرا بر دو قسم نهاد یک قسم مراعات مردم است در معاشرت ایشان ونواخت دور ونزدیک ومواسات با ایشان چنانکه گفت وآتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب اول ابتدا بخویشان کرد که حق ایشان مقدم بر حقوق دیگران ولهذا قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یقبل الله صدقة وذو رحم محتاج پس یتیمان که ایشان که عاجزترین خلق اندو بی کسان اند پس بدرویشان که هیچ مال ندارند نه مال الحاضر ونه مال الغائب پس براه گذری که هیچ چیز در دست ندارد اما باشد که ورا مال غایب بود پس بسایلان هم راست گویان باشند وهم دروغ گویان پس بمکاتبان که خواجگان دارند که مراعات ایشان کنند وتیمار برند رب العالمین ترتیب حاجت وهد بایست برایشان نگه داشت هر که درمانده تر وحاجت وی بیشتر وصدقه را مستحق تر ذکر وی فرا پیش داشت که حق وی تمامتر کی یا خداوند اگر هر کس را بجای خویش بدارد واستحقاق هر کسی خانه باید برساند بقول تعالی ادبر عبادی بعلمی انی بعبادی خبیر بصیر قسم دیگر از اعمال متعبّد مخصوص است که از وی بدیگری تعدّی نکند چون نماز داشتن وصدق در اعمال بجای آوردن وبوفا عهد باز آمدن ودر بلیات صبر کردن اینست

که رب العالمین کفت واقام الصلوة الی قوله وحین البأس انکه کفت اولئک الذین صدقوا
واولئک هم المتقون ایشان اند که در آن یکی نیمه برّ که اعتقادست صدق [illegible] کردند
ودر آن نیمه که اعمالست تقوی کار فرمودند وصدق وتقوی کمال ایمانست وهم الذین
قال الله عزّ وجلّ اولئک هم المؤمنون حقًّا الآیه وتمامتر خبری از مصطفی صلوات الله
علیه که لایق است باین آیت وابواب برّ ه جمع هم قسم اعتقاد وهم قسم اعمال وهم مکارم
الاخلاق خبر سوید بن الحارث است قال وفدت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم
سابع سبعة من قومی فلمّا دخلنا علیه وکلّمناه اعجبه ما رای من سمتنا وزیّنا فقال ما انتم قلنا
مؤمنون فتبسّم رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال انّ لکلّ قول حقیقة فما حقیقة قولکم وایمانکم
قال سوید قلت خمس عشرة خصلة خمس منها امرتنا رسلک ان نؤمن بها وخمس منها امرتنا رسلک
ان نعمل بها وخمس منها تخلّقنا بها فی الجاهلیة فنحن علی ذلک الّا ان تکره منها شیئًا فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم فما الخمس الخصال التی امرتکم رسلی ان تؤمنوا بها قلنا امرتنا رسلک
ان نؤمن بالله وملائکته وکتبه ورسله والبعث بعد الموت قال فما الخمس التی امرتکم
ان تعملوا بهنّ قلنا امرتنا رسلک ان نقول جمیعًا لا اله الّا الله وانّ محمّدًا رسول الله
وان نقیم الصلوة ونؤتی الزکوة ونحج البیت من استطاع الیه سبیلا ونصوم شهر
رمضان ونحن علی ذلک قال فما الخمس الخصال التی تخلّقتم بها قلنا الشکر عند الرّخاء
والصبر عند البلاء والصدق عند اللّقاء والرّضا بمواقع القضاء وترک الشماتة بالمصیبة اذا نزلت بالاعداء
فتبسّم رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال ادباء فقهاء عقلاء حکماء کادوا من فقههم ان
یکونوا انبیاء یا لها من خصال ما اشرفها وازینها واعظم ثوابها ثمّ قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اوصیکم بخمس خصال لتکمل عشرون خصلة قلنا اوصنا یا رسول الله فقال ان
کنتم کما تقولون فلا تجمعوا ما لا تاکلون ولا تبنوا ما لا تسکنون ولا تنافسوا فی شیء عنه
تزولون وارغبوا فیما علیه تقدمون وفیه تخلدون واتقوا الله الذی الیه ترجعون
وعلیه تعرضون

قوله تعالی

یا ایها الذین آمنوا ای ایشان که بگرویدید • کتب علیکم بر شما نوشتند

و واجب کردند • القصاص باز کشتن بکشتن ناحق • فی القتلی در کشتگان مسلمانان
بناحق • الحرّ بالحرّ آزاد باز آزاد • والعبد بالعبد وبنده بر بنده • والانثی بالانثی وزن
بزن • فمن عفی له من اخیه شیء از کار برادر خویش چیزی هر کسی که ویرا آسان فرا گذارند •
فاتّباع ویرا گویند تا بر پی دیت سپردن رود • بالمعروف بنیکوی وبزودی • واداء
الیه وگزاردن بوی • باحسان بنیکوی وزود گزاردن • ذلک تخفیف من ربّکم
این پذیرفتن دیت از قاتل وفرو گذاشتن قصاص سبک کردن کاری گرانست
از خداوند شما • ورحمة وبخشودنی آشکارا • فمن اعتدی هر که اندازه در گذارد و
افزونی جوید وباز خون ناحق ریزد • بعد ذلک بعد از آنک یکی بکشت واز و دیت
ستد • فله عذاب الیم اوراست عذابی دردنمای درد افزای • ولکم فی القصاص حیوة
وشما را در قصاص کردن زندگانی است • یا اولی الالباب ای زیرکان وخداوندان
خرد • لعلکم تتقون تا بپرهیزید • کتب علیکم نوشته آمد بر شما وواجب کرده اند • اذا
حضر احدکم الموت چون یکی از شما مرگ آید • ان ترک خیرًا اگر از زن جهانی چیزی
بگذارد • الوصیة اندرز کردن • للوالدین بپدر ومادر خویش را • والاقربین وخویشاوندان را
بالمعروف بحکم وانصاف وهمواری گزاف • حقًّا بنشسته آمد آن وصیت بسزا وراستی •
علی المتقین بر پرهیزندگان از شرک • فمن بدّله هر که بگرداند آنرا • بعد ما سمعه پس از آنک
بشنید آنرا • فانّما اثمه علی الذین یبدّلونه بزه مندی آن بر ایشان که تبدیل میکنند •
انّ الله سمیع علیم که الله شنواست ودانا • فمن خاف من موص هر که ترسد از آنکه
وصیت کننده جنفًا بیدادی وکژی • فاصلح بینهم صلح سازد میان ایشان • فلا
اثم علیه بروی بزه مندی نیست • انّ الله غفور رحیم که الله آمرزگارست وبخشاینده

اوا ثما

النوبة الثانیة

قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا مفسران کفتند این آیت در شان دو قبیلهٔ عرب فرو آمد یکی شریف
ودیگر وضیع میگویند اوس وخزرج بودند وبعضی کفتند قریظه ونضیر با یکدیگر جنگ
کردند واز ایشان که شریف بودند قومی کشته شدند بدست آنان که وضیع بودند

واین آیت در بدایت اسلام بود و بجاهلیت قریب العهد بودند هم بر عادت [جا]هلیت
گفتند لنقتلن بالعبد منا الحر منهم وبالمراة منا الرجل منهم وبالرجل [illegible]لین
منهم ولنضاعفن الجراح گفتند به بنده ما آزاد ایشان باز کشیم وبزن ما مرد ایشان
وبیک مرد ما دو مرد ازیشان وقصاص جراحتها مضاعف کنیم که ما ازیشان بهتریم وشریفتریم
آنگه قصه خویش بحضرت نبوی انها کردند مصطفی علیه السلام ایشانرا براستی وبرابری
فرمود رب العالمین در شان ایشان آیت فرستاد رسول خدا صلوات الله علیه بر
ایشان خواند وهمه منقاد شدند وبحکم خدا ورسول فرو آمدند الحر بالحر آزاد بر آزاد
والعبد بالعبد بنده بر بنده ودر ابتداء اسلام زن بزن کشتندی ومرد بمرد والانثی
منسوخ گشت والنفس بالنفس والعبد بالعبد مستثنی ماند بدلالت سنت اکنون حکم
آیت علی الجمله بدان هر دو شخص که برابر باشند در دین ودر حریت ودر حرمت وقتی آن دیگر را
بکشد بقصد رواست که اورا باز کشند بوی پس مسلمان را بمسلمان باز کشند وذمی
بذمی وآزاد بآزاد وبنده بر بنده ومرد بمرد وزن بزن ومسلمانرا بذمی باز نکشند
بمذهب شافعی رضی الله عنه ونه آزاد بر بنده که ایشان در عصمت برابر نه اند والخبر مروی عن
علی علیه السلام گفت من السنة ان لا یقتل مسلم بکافر وان لا یقتل حر بعبد اما ذمی
بمسلمان وبنده بآزاد باز کشند وهمچنین فرزند بر پدر وفرزند بمادر باز کشند وپدر را بفرزند
ومادر را بفرزند باز نکشند وجماعتی را بیک شخص باز کشند بحکم اجماع وزن را بمرد باز کشند
ومرد را بزن بحکم خبر فمن عفی له من اخیه این هاء له با قاتل شود کشته را برادر کشنده
خواند وعصمت اسلام وبرادری میان قاتل وقتیل بخون ناحق ببرید ونیز بقتل
اسم ایمان ازوی بنیفتاد که در تحت این خطابست که یا ایها الذین آمنوا وان عفو آنست
که اولیاء کشته قود بخشند وبدیت صلح کنند میگوید هر کس که ویرا از برادر کشته وی
قصاص عفو کنند فاتباع بالمعروف واداء الیه باحسان قاتل را گوید تا چون دیت بسر دارد
نوذ بنیکویی وکار گزاردن بر وی معین دیگر فاتباع بالمعروف اورا گوید یعنی ولی
کشته را که این قاتل میخواهد که با وی بدیت صلح کند تو هم بس این صلح فرا رو واین دیت

به پذیرید تشدید وتهدید اگر کسی گوید چه فایده را فمن عفی له بفعل مجهول گفت فمن عفا
له اخوه نگفت جواب آنست که تا معلوم شود که در شرع فرق نیست میان آنکه
صاحب دم یک کس باشد وعفو کند یا جماعتی باشند ویک کس از جمله ایشان عفو کند در هر
دو حال قصاص بیفتد وبا دیت گردد ودیت مردی مسلمان که بقصد کشته شود دیت مغلظ
است حالی بر قاتل واجب شود صد شتر بسه قسم سی حقه وسی جذعه وچهل خلفه که بچه
در شکم دارند واگر خطا کشته شود یا شبه عمد بود نه عمد محض دیت مخففه واجب شود
بر عاقله ودیت مخففه موجل واجب شود بر پنج قسم بیست حقه وبیست جذعه وبیست
بنت لبون وبیست ابن لبون وبیست بنت مخاض الا اگر خویشاوندی را کشد یا در
ماههای حرام کشد ذو القعده وذو الحجه ومحرم ورجب یا در حرم مکه که آنگه دیت مغلظه
واجب شود اگر چه قتل خطا باشد پس اگر شتر نیافت بود یا بها خویش بهست نیاید
دیت مردی مسلمان هزار دینار سرخ است یا دوازده هزار درهم سپید ودیت جهود وترسا
ثلث دیت مسلمانست بحکم خبر ودیت مجوس خمس دیت اهل کتابست هشتصد درم بقول
عمر رضی الله عنه ودیت زنان از هر جنسی نیمه دیت مردان است وعاقله مرد عصبه وی
باشد آنکه بعضیت وجزئیت در میان ایشان نباشد یعنی که پدران وفرزندان در عاقله
نشوند وآن بمذهب شافعی است علی الخصوص آنگه آن عاقله تحمل دیت مخففه کنند
بشرط آنکه مکلف باشند وتوانگر وموافق جانی در دین بمدت سه سال هر سال ثلث دیت
وآنکه مرد توانگر است هر سال نیم دینار رواگر متوسط باشد دانگی نیم وآنچه بماند از بیت المال
مسلمانان بدهند ذلک تخفیف من ربکم ورحمة این عفو کردن قصاص ودیت دادن تخفیفی
تمام است ورحمتی فراخ از خداوند شما ودیت این امت راست خاصه که هیچ کس دیگر را نبود
از ولد آدم در توریت قصاص است یا عفو ودر انجیل عفو است وبس ودر قرآن هم قصاص
است وهم عفو وهم دیت در خبر می آید که مصطفی صلوات الله علیه گفت ثم انتم یا خزاعه
قد قتلتم قتیلا من هذیل وانا والله عاقله فمن قتل قتیلا بعده فاهله بین خیرتین ان احبوا
قتلوا وان احبوا اخذوا العقل فمن اعتدی این را دو تاویل کرده اند یکی آنست که یکبار د

از قاتل ناحق بیش دیت نه پذیرند اگر دیگر کشته نه باید و برا قصاص کنند [illegible] که ولی
خون بدیت رضا دهد و این مذهب قومی است از علما و دیگر تاویل آنست که [illegible]س که با خبر
ناحق کس را کشد پس آنکه یکبار دیت ستده اند ازو توبت نه پذیرند و لابد فردا او را با تش
عذاب کنند و از اعتدا است و چون خون را که کویند بدیت رضا دادیم تا قاتل فرا پیش آید
ایمن آنکه وی را بکشند ولکم فی القصاص حیوة ای ولکم فی القصاص نا ه می کوید شما را در
باز کشتن کشندگان مسلمانان بگزاف زندگانی است و باز داشت دیگر مردمان از کشتن
بگزاف یا اولی الالباب ای خداوندان خرد و ای زیرکان در جاهلیت قاتل را باز
نه کشتند می کفتند یکی کم شد تا دیگری کم نشود این جواب است که ای زیرکان این انبوهی
در قصاص است نه در فرو گذاشت لعلکم تتقون قصاص کنید تا به پرهیزید عن عبد الله
بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحل دم امرء مسلم یشهد ان لا اله الا الله
وانی رسول الله الا باحدی ثلث النفس بالنفس والثیب الزانی والمارق لدینه التارک
للجماعة وروی انه قال صلی الله علیه وسلم لا یحل دم امری مسلم یشهد ان لا اله الا الله وان
محمدا رسول الله الا باحدی ثلث زنا بعد احصان فانه یرجم ورجل خرج محاربا لله ورسوله
فانه یقتل او یصلب او ینفی من الارض او یقتل نفسا فیقتل بها وقال صلی الله علیه وسلم
کل ذنب عسی الله ان یغفره الا من مات مشرکا او مومن یقتل مومنا متعمدا بعضی دیگر کفته
اند ولکم فی القصاص حیوة الابد فی الآخرة یعنی اگر درین جهان قصاص کنند مرد از جهاز
القصاص رستکاری یافت واکرنه لابد در آن جهان قصاص خواهند از وی قال النبی
صلی الله علیه وسلم یجی بالقاتل یوم القیمة ناصیته وراسه بیده واوداجه تشخب یقول یا رب
قتلنی حتی یدنیه من العرش کتب علیکم ای فرض و وجب علیکم اذا حضر احدکم الموت ای
اسبابه ومقدماته من الامراض والعلل ان ترک خیرا ای مالا خیرا انجا بمعنی مالست چنانکه
در قرآن چند جایگه کفت قل ما انفقتم من خیر یعنی من مال وما تنفقوا من خیر ای من مال فقال
انی احببت حب الخیر یعنی حب المال وانه لحب الخیر لشدید یعنی لحب المال و در قرآن
خیرست بمعنی ایمان چنانکه در سورة الانفال ولو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم یعنی ایمانا وقال

تعالی ا[illegible]م الله فی قلوبکم خیرا ای ایمانا وخیر بمعنی اسلام آید چنانکه در سورة البقرة کفت
ان ینزل [illegible] من خیر ای عافیة فلا راد لفضله وخیر بمعنی اجر آید چنانکه در سورة الحج کفت
لکم فیها خیر یعنی فی البدن اجر وخیر بمعنی طعام آید چنانکه در سورة القصص کفت انی لما
انزلت الی من خیر فقیر یعنی من طعام فقیر وخیر بمعنی ظفر آید چنانکه در سورة الاحزاب
ورد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا یعنی الظفر فی القتال کتب یعنی کویند واجب
کردند بر شما وصیت کردن مادر و پدر را وخویش و پیوند را آن هنگام که مخایل مرگ بر شما
ظاهر شود اسباب آن بر بینید و مال دارید که در آن وصیت کنید و این آیت پیش از آیت
مواریث فرو آمده بود بدان سبب که ایشان بعادت جاهلیت اجنبیان و بیگانگان را
بحکم ریا و سمعه وصیت می کردند و خویشاوندان خود را فرو می گذاشتند الله تعالی ایشان را
ازین عادت برکردانید پس چون آیات مواریث فرو آمد وصیت پدر و مادر و دیگر وارثان
منسوخ کشت بکفت مصطفی علیه السلم و بیان وی وذلک قوله حین نزلت آیة المواریث الا
ان الله سبحانه قد اعطی کل ذی حق حقه الا لا وصیة لوارث پس خویشاوندانی را که
وارث نبوند هم وصیت بحق ایشان فریضه بماند بقول بعضی علما وهو ابن عباس والحسن
والضحاک وقتادة وطاوس قال الضحاک من مات ولم یوص لذوی قرابته فقد ختم عمله بمعصیة
وقول درست آنست که فرض وصیت بیکبار منسوخ شد هیچ کس را واجب نیست نه خویشان را
و نه دیگران را اما مستحب است اگر وصیت کند فضیلت یابد و اگر نکند فریضه نیست و عاصی
نشود وهو قول علی وابن عمر وعائشة وعکرمة ومجاهد والسدی قال عروة بن الزبیر دخل
علی رضی الله عنه علی رجل یعوده فقال انی ارید ان اوصی فقال ان الله تعالی یقول ان ترک خیرا
وانما تدع شیئا یسیرا فدعه لعیالک فانه افضل وقال رجل لعائشة انی ارید ان اوصی قالت
کم مالک قال ثلثة آلاف قالت کم عیالک قال اربعة فذکرت له ما ذکر علی ع وروی ان
ابن عمر لم یوص فقال اما مالی فالله اعلم ما کنت اصنع فیه فی الحیوة واما رباعی فما احب ان
یشرک ولدی فیها احد وقال عروة بن ثابت للربیع بن خثیم اوص لی بمصحفک قال فنظر
الی ابنه وقال واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله اکنون اگر کسی وصیت کند

بر سبیل استحباب وطلب فضیلت جنان باید کرد درویشانرا کی نه توانکرانرا بر ثلث نیفزاید
کی رب العالمین کفت بالمعروف معروف آنست که وصیت هموار و باانصاف بوذ و
اجحاف نیارد به میراث وارث حقا علی المتقین ای کتبت الوصیة حقا نبشته آمد
وصیت بر شما نبشتنی بحق وسزا و راستی که چنین سزد و چنین باید علی المتقین ای التقوی توحید
است یعنی بر هر کی از شرک باخدای عز وجل فمن بدله ای بدل الایصاء هر که وصیت بکرداند
و در آن تغیر و تبدیل آرد ازاولیا واوصیا بزه مندی از تغیر و تبدیل بر ایشانست کی تغییر
کنند نه بر موصی والله شنوا و داناست وصیت از شنونده می شنوذ و تبدیل از جدا کننده
می تواند فمن خاف من موص بتشدید و تخفیف هر دو خوانده اند حمزه و علی و یعقوب
وابوبکر بتشدید خوانند دیکران بتخفیف و معنی هر دو یکسانست وصی ووصی لغتان
فمن خاف ان خوف بمعنی علم استای فمن علم من موص ظلما وعدولا عن الحق هر کس کی بداند
کی آن وصیت کننده بیداذ کرده و وصیت فاصلح بینهم انکه میان اصحاب ترکه وارباب سهام
صلح سازذ و آن جور و ظلم باجای آرد فلا اثم علیه برین بجای آرنده بزه مندی نیست و لیکن
صلح که وی ساخت از تبدیل بزه مند نیست معنی دیکر کفته اند هر کس کی بداند که آن
وصیت کننده بیداذ کرده و قصد حیف و جور داردی بر ورثه او را انکار زده از حال که وصیت
می کند بلک صلح سازذ میان او و میان ورثه و او را بعدل و انصاف فرماید فلا اثم علیه
لانه لیس بمبدل بل هو متوسط مصلح روی عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه قال کنت
مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع فمرضت مرضا اشرفت علی الموت فعادنی
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت یا رسول الله ان لی مالا کثیرا ولیس یرثنی الا ابنة افاوصی
بثلثی مالی قال لا قلت فبشطر مالی قال لا قلت بثلث مالی قال نعم والثلث کثیر انک یا سعد
ان تترک ولدک اغنیاء خیر من ان تترکهم عالة یتکففون الناس وروی ابو امامة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حاف فی وصیته القی فی اللوی واللوی واد فی جهنم
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الرجل لیعمل بعمل اهل الخیر سبعین
سنة فاذا اوصی حاف فی وصیته فیختم له بخیر عمله فیدخل النار وان الرجل لیعمل بعمل اهل

الشر

الشر [illegible] سنة فاذا اوصی لم یحف فی وصیته فیختم له بخیر عمله فیدخل الجنة ثم قال ابو هریرة
اقرؤا ان [illegible] تلک حدود الله الی قوله ولهم عذاب مهین انکه در آخر آیت کفت ان الله
غفور رحیم یعنی که این وصیت کننده از حیف و ظلم بنادانی کرده و وصیت که حیف در آن
نشناخت و ظلم ندانست پس الله آمرزکارست و بخشاینده او را بیامرزذ و بروی ببخشایذ

النوبة الثالثة قوله تعالی یا ایها
الذین آمنوا یا نداء کاب ذاتست وای نداء دل وها نداء جان می کویذ ای همکی بنده اکر
طمع داری که قدم در کوی دوستی نهی نخست دل از جان بردار و معلوم کن داری از اعمال
واحوال همه در باز که در شرع دوستی جان بقصاص از تو بستانند و معلوم بدیت و هنوز چیزی
در باید اینست شریعت دوستی اکر مرد کاری در آی واکرنه از خویشتن دوستی تر دامنی
کالای نرود

انجی مردانکی باید ذات آمد بکار ... ورنی تر دامنی اندر حیوة آمد همی
جان فشان و راه کوی و اذری و مرد باش ... تا شوی باقی چو دامن بر فشانی زین دمن

آری عجب کاریست کار دوستی و طرفه شرعی است شرع دوستی هر کشته را در عالم قصاص است
یا دیت بر قاتل واجب و در شرع دوستی هم قصاص است و هم دیت هر دو بر مقتول واجب
پیر طریقت کفت من چه دانستم که بر کشته دوستی قصاص است چون نکریستم این
معاملت ترا باخاص است من چه دانستم که دوستی قیامت محض است و از کشته دوستی دیت
خواستن فرض است سبحان الله این چه کارست این چه کار قومی را بسوخت قومی را بکشت
نه یکی از سوخته پشیمان شد و نه یکی از کشته برکشت

کم تقتلونا وکم نحبکم ... یا عجبا لمن نحب من قتلا
نور چشم خاک قدمهای تو باذ ... آرام دلم زلف خمهای تو باذ
در عشق تو داذ من ستمهای تو باذ ... جانی دارم فدای غمهای تو باذ

یکی سوخته و هر نی قراری بمانده یکی کشته و در میدان انفرادی کشته یکی بی خبر او بحبت
یکی در عیان آمیخته آن تخم که ریخته و این شور که بر انکیخته یکی در غرقاب یکی در آرزو آب
نه غرقاب سیراب نه تشنه را خواب کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت وصیت خذا وند طلال

دیگر هست و وصیت خداوندان حال دیگر وصیت توانگران از مال روزی و وصیت درویشان از
حال توانگران از ثلث مال مر آخر عمر بیرون کنند و درویشان از صفاء احوال ... اعمال
بیرون آیند چنانکه عاصی از کردار خویش بر خود بترسد همچنان عارف با صدق
اعمال و صفاء احوال بر خود بترسد اما فرق است میان این و آن که عاصی را ترس عاقبت است
و بیم عقوبت و عارف را ترس از جلال و اطلاع حق است این ترس عارف هیبت گویند
و آن ترس عاصی خوف آن خوف از خبر افتد و آن هیبت از عیان زاید هیبت ترسی
است که پیش دعا حجاب بگذارد نه پیش فراست بند نه پیش امید دیوار ترسی است که زنده
و کشنده تا ندای الا تخافوا و لا تحزنوا نشنود نیارامد خداوند این ترس را کرامت می نمایند
و به بیم زوال آن وی را می سوزانند و نوری می افزایند و فزع تغیّر در وی می افکنند بوسعید
بوالخیر را قدّس الله روحه این حال بود بوقت نزع چون سر عزیز بر بالین مرگ نهاد گفتند
ای شیخ قبلهٔ سوختگان بودی مقتدای مشتاقان و آفتاب جهان بودی اکنون که
روی بحضرت نهادی وصیتی کن کلمهٔ گوی تا یادگاری باشد شیخ گفت

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم
بر باد دو دستم و بر آن خاک سرم

بشر حافی را همین حال بود بوقت رفتن که بیستی و زاری می کرد گفتند یا با نصر تحب الحیوة
مگر زندگی دوست می داری و مرگ را کراهیت گفت نه ولکن القدوم علی الله شدید
بر الله رسیدن کاری بزرگ است و هم ممکن این حال گروهی است که بوقت رفتن هیبت درگاه
بر ایشان غالب شود از تجلی جلال و عزت حق و تا ندای لا تخافوا نشنوند نیارامند
باز قومی دیگر اند که بوقت رفتن ایشان را تجلی جمال و لطف حق استقبال کند و برق انس
تابد و آتش شوق زبانه زند چنانکه پیر اهل ملامت عبدالله منازل را که پیش وی حاضر شدند
گفت ای شیخ مرا بخواب نمودند که تا یکسال بنده گانی ماند است شیخ یکی بر سر زد گفت ای
آه که یکسال دیگر مرا انتظار ماندیم آنگه برخاست و هر وجد و جدان خویش بجنبید و اضطراب
نمود از خوشی خود شد و گفت ای مکی بود که آفتاب سعادت بر این و ماه روی دولت در آید

کی باشد کین قفس بپردازم
در باغ الهی آشیان سازم

همچو شاهی مردی مرد داند

بود و ... خویش یگانه درد و اندوه این حدیث او را فرو می گرفته می گریستی و در
بیماری ... پیش وی حاضر شدند و می خندید گفتند ای شیخ تو همواره اندوهگن
بودی این ساعت اندوه با تو لایقتر چرا می خندی گفت چرا نخندم و آفتاب جدایی بسر
دیوار رسید و روز انتظارم بسر رسید اینک درها آسمان گشاده و فریشتگان بر در ابر دمی ننند
که مکحول بحضرت می آید

وصل آمد و از بیم جدائی رستیم
با دلبر خود بکام دل بنشستیم

قوله تعالی

یا ایها الذین آمنوا ای ایشان که بگرویدند
کتب علیکم نوشته آمد بر شما الصیام روزه داشتن کما کتب چنانکه نبشته آمده
علی الذین من قبلکم بر ایشان که پیش از شما بودند لعلکم تا مگر شما پرهیزکار آیید ایاما
معدودات روزی چند شمرده فمن کان منکم مریضا هر کس که از شما بیمار بود او علی سفر
یا در سفری بود فعدة من ایام اخر هم شمار آن هر روز کاری دیگر روزه بدارد و علی الذین
یطیقونه و بر ایشانست که توانند که روزه دارند و خواهند که ندارند فدیة باز خرید از
طعام مسکین بطعام دادن درویشی هر روز مدی فمن تطوع خیرا هر که بر مد بیفزاید
بطوع دل فهو خیر له آن وی را بهاست وان تصوموا خیر لکم و اگر روزه دارید شما را
خود به ان کنتم تعلمون اگر دانید شهر رمضان ماه رمضان الذی انزل فیه القرآن
آن ماه که قرآن در آن فرو فرستادند هدی للناس راهنمونی مردمانرا و بینات نشانها
نمودن ایشانرا من الهدی از راهنمونی حق والفرقان و جدا نمودن میان حق
و باطل فمن شهد منکم الشهر هر که حاضر و مقیم بود از شما در ماه رمضان فلیصمه گو روزه
دار ومن کان مریضا او علی سفر هر که بیمار بود یا در سفری فعدة من ایام اخر گو هم
شمار آن چند روز کاری دیگر روزه باز دارد یرید الله بکم الیسر الله بشما آسانی می خواهد
ولا یرید بکم العسر و دشواری نمی خواهد ولتکملوا العدة و فرمود تا شمار تمام کنید
ولتکبروا الله و خداوند خویش را ببزرگی بستایید علی ما هدیکم بانک شما را راه نمود
ولعلکم تشکرون و تا مگر آزادی کنید ه

ه

النوبة الثانية قوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا کتب علیکم الصیام یعنی صیام در شریعت باز ایستادن است از طعام و شراب و شهوات
را باز ایستادن با نیت و در لغت عرب از هر چیز باز ایستادن است چنانکه کسی از گفتن باز
ایستد گویند صام عن الکلام و ذلک فی قوله تعالی انی نذرت للرحمن صوما و کسی که از سخن
و ترّ باز ایستد گویند صام عن المعروف و چهارپای که از علف و حرکت باز ایستد گویند صامت
الدابة کما کتب علی الذین من قبلکم سخنی مجمل است دو وجه احتمال کند یکی آنست که
بر پیشینیان همین ماه رمضان بقدر و وقت و عدد روزها واجب کرده بودند اما فرق
آنست که اندر شرع ایشان روا نبودی اندر شبها ماه روزه جز یکبار در اول شب طعام
خوردن و بازنان در شرع مقدس رب العالمین تیسیر ارزانی داشت و همه شب
طعام و شراب و تمتع مباح کرد از اینجا گفت مصطفی علیه السلام فصل ما بین صیامنا و صیام
اهل الکتاب اکلة السحر و دیگر وجه آنکه اصل روزه و حدود و کیفیت آن واجب کرده بود
اما نه بوقت ماه رمضان و نه بعدد سی روز اگر وجه اول گوییم گفته‌اند حسن بصری و سدی و
جماعتی گفتند که بر ترسایان هشتین ماه رمضان واجب کردند و بودی که رمضان بر
تابستان گرم بودی یا بر زمستان سرد ایشان تغییر کردند و با فصل ربیع گردانیدند و گفتا
آن تغییر را ده روز برافزودند بعد از آن بادشاه ایشان ده روز دیگر برافزود علی رضی الله
که او را رنج بود به پنجاه روز قرار گرفت شعبی گفت اگر همه سال روزه دارم روز شک
روزه ندارم که این سنت ترسایانست که ماه رمضان بر ایشان واجب کردند و ایشان
باول ماه یک روز برافزودند و باخر یک روز یعنی که احتیاط می‌کنیم تا هیچ روز فوت نشود
پس هر قرنی که آمد پیش روان خود را متابعت کردند و باول ماه یک روز می‌افزودند و باخر
یک روز تا به پنجاه روز قرار گرفت اینست که الله گفت کما کتب علی الذین من قبلکم و مصطفی
علیه السلام از اینجا گفته که بر ماه رمضان پیشی مکنید بروزه داشتن یک روز و روزه دار تا نجم
ماه بینید و روزه گشایید چون ماه بر بینید اگر ماه پوشیده باشد شعبان سی روز بشمارید
پس روزه گیرید اکنون بحکم این خبر نشاید روز شک روزه داشتن بنیت روزه ماه

بقال صامت و ناطق

رمضان که خود هست نیاید اصلا و همچنین نشاید بنیت فریضه قضا یا نذر یا کفارت
روزه داشتن درین روز که کراهیت است اما اگر بنیت تطوع روزه دارد اگر پیش از آن
رجب و شعبان روزه داشته است یا وی را عادتی مستمر بوده بر وفق آن عادت رواست
و اگر عادتی نبوده و در اول شعبان روزه نداشته پس البته روا نیست و معصیت است
لما روی عن عمار بن یاسر رضی الله عنه انه قال من صام الیوم الذی یشک فیه فقد عصی
ابا القسم صلی الله علیه و سلم اما وجه دوم که احتمال میکند آنست که اصل روزه داشتن
و حدود آن بشناختن بر شما بنبشتند چنانکه بر پیشینیان نبشتند و بر پیشینیان روزه روز
عاشورا و ایام البیض واجب بود و اول کسی که روزه داشت آدم بود صلوات الله علیه قال
علی بن ابی طالب کرم الله وجهه لما اهبط آدم علیه السلم من الجنة الی الارض احرقته الشمس
فاسود جسده فاتاه جبرئیل علیه السلم فقال یا آدم اتحب ان یبیض جسدک قال نعم قال
قال فصم من الشهر ثلثة ایام ثلثة عشر و اربعة عشر و خمسة عشر فصام آدم اول الیوم فابیض
ثلث جسده و صام یوم الثانی فابیض ثلثا جسده و صام یوم الثالث فابیض جسده کله
فسمیت ایام البیض و مصطفی علیه السلام چون بمدینه رفت همچنین روزه داشت ایام البیض
و روز عاشورا تا هفده ماه بر آمد آنکه روزه ماه رمضان واجب کردند بدین آیت که گفت
کتب علیکم الصیام الی قوله ایاما معدودات و همچند که این مجمل بود آیت دیگر مفسر کرد
گفت شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن الی قوله فمن شهد منکم الشهر فلیصمه انکه بفرمود تا جمله
این ماه روزه دارند آنجا گفت و لتکملوا العدة و مصطفی علیه السلام بیان کرد و در شرح
بیفزود گفت صوموا لرؤیته و افطروا لرؤیته فان غم علیکم الهلال فعدوا ثلثین معنی
دیگر گفته‌اند کما کتب علی الذین من قبلکم می‌گوید روزه بر شما چنان نبشتند که بر جهودان
و ترسایان و اهل ملتها که شبهاء روزه چون بخفتندی بر ایشان طعام و شراب و مباشرت
اهل حرام بودی می‌گوید بر شما همچنان حرام است بعد از نماز خفتن و خواب و این در ابتداء
اسلام بود پس منسوخ شد باین آیت که احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم الایة
انکه گفت لعلکم تتقون روزه بدان فرمود تا به پرهیزید از طعام و شراب و مباشرت حلال

رمضانیه

روزه داشتن واین تنبیهی عظیم است خلق را که چون روزه دار را بحکم روزه از ملک مباح و شهوت
راندن حلال باز می دارند از ملک دیگران و حرامها اولی تر که باز ایستند تا از شهوت راندن
بآن معنی باز داشتند تا مسالک شیطان بر باطن روزه دار بسته شود و راه بوی فرو گیرد
تا وسوسه نکند والیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان لیجری من ابن آدم
مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع وقال صلی الله علیه وسلم الصوم جنة ایاما معدودات
ای کتب علیکم الصیام فی ایام معدودات روزه بر شما نبشتند روزکی چند شمرده سی روز
یا بیست ونه روز واین معدودات صیغتی است تقلیل را عرب چیزی را که مر ذکر اندک
فرا نمایند گویند معدود و در قرآن هم معدودة وایاما معدودة برین طریق است
ارباب معانی گفتند ایاما معدودات تخفیفی است که بر بنی تکلیف داشت چون
بندگان را روزه تکلیف کرد واین بار حکم بر ایشان نهاد ایاما معدودات بگفت تا بر بنده
آن تکلیف گران نیاید ونظیره قوله تعالی وجاهدوا فی الله حق جهاده ثم قال بعده وما
جعل علیکم فی الدین من حرج فمن کان منکم مریضا اوی که از شما بیمار بود و طاقت روزه ندارد
یا در سفری باشد و روزه بگشاید در آن سفر بروی است که هم شمار آن هم روزگاری دیگر
روزه باز دارد اگر پیوسته خواهد واگر گسسته هر دو رواست وجوه ونظایر مرض در
قرآن چهار است یکی بمعنی شک چنانکه در اول سورة البقره گفت فی قلوبهم مرض ای شک و در
سورة التوبه واما الذین فی قلوبهم مرض ای شک و در سورة الذین کفروا رایت الذین
فی قلوبهم مرض ای شک وجه دوم مرض بمعنی فجور است چنانکه در سورة الاحزاب بدو
جایگه گفت فیطمع الذی فی قلبه مرض لئن لم ینته المنافقون والذین فی قلوبهم
مرض ای فجور وجه سوم مرض بمعنی جراحت است در سورة النسا و در سورة المایده گفت
وان کنتم مرضی ای جرحی وجه چهارم مرض بیماری است بعینه چنانکه درین آیت گفت
فمن کان منکم مریضا و در آن آیت دیگر و من کان مریضا ای من جمیع الاوجاع و در سورة النور
وسورة الفتح گفت ولا علی المریض حرج و در سورة التوبة لیس علی الضعفاء ولا علی المرضی
یعنی من کان فی شیء من مرض وعلی الذین یطیقونه فدیة قراة مدنی وابن ذکوان

الشامی

الشامی منونت فدیةٌ طعامُ وقراة هشام الشامی ونافع مسکین جمع مساکین باقی فدیة
طعام مسکین می گوید وایشان که روزه توانند داشت و خواهند که ندارند هر روز را یک
درویش را فدیه دهند از طعام بآن خوردن را واین در ابتداء اسلام بود که هر کس درین
مخیر بود اگر خواستی روزه داشتی واگر خواستی بگشادی و هر روز را مدی بدرویشی دادی آنکه
گفت فمن تطوع خیرا اگر کسی بطوع خویش برین مد بیفزاید نیکوست و پسندیده واگر خود
روزه دارد بهتر و نیکوتر واین حکم پیش از آن بود که آیت منسوخ شد پس چون فمن شهد
منکم الشهر فلیصمه فرو آمد این حکم منسوخ گشت و تخییر برخاست و بر ایشان که روزه که
توانند و مقیم باشند واجب گشت و ثابت و مسافر را و بیمار را رخصت افطار بماند
و پیر ناتوان بی طاقت را افطار و فدیه این یک قول است وقول دیگر وعلی الذین یطیقونه
فدیة خاص پیران آمد مرد و زن را که طاقت روزه می داشتند بتکلف و دشخواری الله
تعالی ایشان را رخصت داد بافطار و فدیه فهو ذا انکه منسوخ آمد این حکم بدو سخن یکی
این کلمه که وان تصوموا خیر لکم و دیگر فمن شهد منکم الشهر فلیصمه وسدیگر قول آنست
که این آیت جمله محکم است و هیچ چیز از آن منسوخ نه بر تقدیر وعلی الذین کانوا یطیقونه
فی حال شبابهم وقوتهم ثم عجزوا عن الصوم فدیة طعام مسکین می گوید بر ایشان که روزه
می توانستند داشت پس عاجز شدند و قوتشان ساقط گشت فدیه ایست طعام دادن
بدرویشی پس اگر برین بیفزاید و بیش از یک درویش را طعام دهد یا بیش از یک مد آن
به است واگر جمع کند میان فدیه و روزه آن بهتر و نیکوتر واگر یکی کند پس روزه اولی تر
ان کنتم تعلمون اگر می دانید و در می یابید **فصل** بدانکه روزه
رکنی است از ارکان مسلمانی و سببی ظاهر است در تقدیس طبیعت واندر شرایع انبیا علیهم
السلام روزه مشروع بوده است از عهد آدم تا بروزگار مصطفی علیهما السلام و بمقتضی خبر روزه
چهار یک ایمانست که مصطفی علیه السلم گفت الصوم نصف الصبر والصبر نصف الایمان
و در روزه پنج چیز فریضه است و پنج چیز سنت اما فریضه اول آنست که ماه رمضان طلب
کنند تا بدانند که بر بیست و نه روز است یا بر سی روز و بر قول یک عدل اعتماد کنند اما باخر

رمضان کم از دو عدل نشاید که گواهی دهند و اگر بشهری دیگر ماه نو دیده باشد که بشانزده
فرسنگ دورتر باشد روزه برین قوم واجب نیاید در آثار بیاید که کریب مولی ابن عباس
گفت که ام الفضل بنت الحارث مرا بشغلی بشام فرستاد و در آنجا شب آدینه ماه نو رمضان
دیدند و مردم همه روزه داشتند و من نیز روزه داشتم چون بمدینه باز آمدم ابن عباس از من
بپرسید که ماه نو کی دیدی گفتم شب آدینه ابن عباس گفت ما در مدینه شب شنبه دیدیم
گفتم اهل شام که ماه نو دیدند شما را کفایت نباشد و بدان کار نخواهید کرد گفت نه مصطفی
صلوات الله علیه ما را چنین فرموذ انکه کریب را فرموذ تا روزه دارد و اقتدا با اهل مدینه کند
این یک وجه است از اصحاب شافعی رضی الله عنه و وجه دیگر آنست که چون بیک بقعه
ماه نو بدیدند حکم آن بهمه عالم روانست و همه بقاع در آن یکسانست و وجه اول درست
است و اعتماد بر آنست چنانکه بیان کردیم فریضه دوم آنست که هر شب نیت
کند چنانکه بدل بیندیشد و بزبان گوید اصوم غدا صوم رمضان فریضة لله تعالی
و اگر یک شب نیت فراموش کند بمذهب شافعی روزه وی درست نباشد و قضا باید کرد
مصطفی علیه السلم گفت من لم ینو الصوم من اللیل قبل الفجر فلا صوم له این حکم روزه فرض
است اما روزه نافله روا باشد که بروز نیت کند تا بوقت زوال فریضه سوم
آنست که هیچ چیز بقصد بباطن نرساند و باطن آنست که قرارگاه چیزی باشد چون دماغ
و معده و مثانه و اگر نه بقصد باشد چون مگس که در حلق برود یا غبار راه یا آب مضمضه
که بگام جهد یا حجامت کند یا سرمه درکشد و میل در گوش برد و پنبه در احلیل این هیچ چیز
روزه باطل نکند فریضه چهارم آنست که مباشرت اهل نکند چندانکه غسل واجب
کند و اگر بحال نسیان آید روزه باطل نشود مصطفی علیه السلم گفت رفع عن امتی الخطاء
والنسیان وما استکرهوا علیه و اگر بشب مباشرت کند و غسل بعد از صبح کند روا باشد
والبته بهیچ طریق قصد انزال نکند که آب پشت وی جدا شود که انزال چون بقصد بود
بهر صفت که باشد روزه باطل کند فریضه پنجم آنست که بقصد و اختیار قی نکند
اگر بی اختیار قی بوی در افتد روزه باطل نشود و خیو منعقد که از حلق بیرون آید بسبب

زکام

زکام روزه باطل نکند اما چون بدهن آید انکه فرو برد باطل کند اما سنتهاء
روزه تاخیر سحور است و تعجیل فطر و روزه گشادن بخرما یا باب و سواک دست بداشتن بعد
از زوال و در جمله خیرها کردن چون صدقه دادن و قرآن خواندن و در مسجد معتکف
بودن و قیام رمضان بپای داشتن مصطفی علیه السلم گفت من صام رمضان وقامه ایمانا
واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه گفت هر که در ماه رمضان روزه دارد و اندر شب وی قیام
آرد چنانکه روزه فریضه داند قیام سنت خدای عز وجل گناه گذشته وی بیامرزد و این
قیام رمضان نماز تراویح است رسول خدا صلوات الله علیه در ماه رمضان تراویح گزارد یک
شب صحابه موافقت کردند و شب دیگر مردمان مدینه رغبت نمودند چنانکه مسجد پر گشت و رسول
صلوات الله علیه نماز تراویح گزارد شب سوم جمع مردم بسیار شد چنانکه مسجد و کوی انبوهی
گرفت رسول علیه السلم بیرون نیامد بگزاردن تراویح و گفت همی ترسم که این نماز فریضه گردد
و گران بر امت من دشخوار شود هر کسی تنها بگزارید و این سنت من است الله تعالی روزه
فریضه کرد و من قیام سنت نهادم و همه روزگار ابوبکر رضی الله عنه که عهد صادقان و مخلصان
بود تنها می گزاردند چون بعهد عمر رضی الله عنه رسید بترسید که اندرین سنت تقصیر کنند
گفت این سنت آشکارا داریم و جمع گزاریم تا زیادت رغبت مومنان باشد و غیض منافقان
صحابه را جمع کرد و نماز تراویح بجماعت گزاردند بیست رکعت پنج امام هر امامی دو سلام
می گزاردند و بیشترین شب در نماز بودندی که اندر میان تراویحات دعا و مناجات
آوردندی و از سبب مساجد روشن داشتندی پس بروزگار دیگر خلفا بر آن سنت رفتند
شبی امیر المومنین علی کرم الله وجهه اندر کوفه همی گشت در ماه رمضان مسجدها روشن همی
دید گفت خدای عز وجل خوابگاه عمر روشن کناد چنانکه مسجدهای ما روشن کرده
و در فضیلت ماه رمضان علی الجمله در خبر می آید که مصطفی علیه السلم در آخر ماه شعبان
خطبه کرد و گفت یا ایها الناس قد اظلکم شهر مبارک شهر اوله رحمة واوسطه مغفرة
وآخره عتق من النار شهر فیه لیلة خیر من الف شهر من تقرب الی الله تعالی فیه بخصلة من
خصال الخیر کان کمن ادی فریضة فیما سواه ومن ادی فیه فریضة کان کمن ادی سبعین فریضة

فيما سواه وهو شهر الصبر والصبر ثوابه الجنة وهو شهر المواساة وشهر يزاد في رزق المؤمن
من فطر صائما كان مغفرة لذنوبه وكان له اجره من غير ان ينقص من اجره شيئا قلنا
يا رسول الله ليس كلنا نجد ما يفطر به الصائم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يعطي الله
هذا الثواب من فطر صائما على مذقة لبن او تمرة او شربة ماء ومن اشبع صائما سقاه الله
من حوضي شربة لا يظمأ حتى يدخل الجنة ومن خفف عن مملوكه فيه غفر الله له و
اعتقه من النار فاستكثروا فيه من اربع خصال خصلتين ترضون بهما ربكم وخصلتين
لا غنى بكم عنهما فاما الخصلتان اللتان ترضون بهما ربكم فشهادة ان لا اله الا الله
والاستغفار واما اللتان لا غنى بكم عنهما فتسألون الله الجنة وتعوذون به
من النار شهر رمضان بنصب و رفع هر دو خوانده اند نصب است بآن معني كه صوموا
شهر رمضان و رفع است بآن معني كه وقت صيامكم شهر رمضان انكه رمضان را
به بزرگتر چيز آيين نهاد گفت اين ماه كه قرآن در ان فرو فرستادند انجا دو قول است
يكي انكه قرآن در ماه رمضان شب هفدهم كه بامداد ان جنگ بدر بود از نزديك الله
باسمان دنيا فرستادند و مخزانه نهادند در بيت العزة انكه در بيست و سه سال بنجم
سورة سورة آيت آيت چنانكه لايق حال بود و در خور وقت بزمين مي فرستادند و همانست
كه جائي ديگر گفت انا انزلناه في ليلة مباركة انا انزلناه في ليلة القدر گفته اندكه اين
شب مباركه شب قدر است شب بيست و هفتم و روي عن واثلة بن الاسقع ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال انزلت صحف ابرهيم اول ليلة من رمضان وانزلت التورية
لست مضين من رمضان وانزل الانجيل لثلاث عشرة خلت من رمضان وانزل الزبور
لثماني عشرة خلت من رمضان وانزل القرآن لاربع وعشرين خلت من رمضان قول
ديگر آنست كه انزل فيه القرآن اي انزل فيه القرآن بفرضه و فضله مي گويد ماه رمضان
آنست كه قرآن فرستادند بفضل آن و فريضه كردانيدن آن بر مسلمانان وقال
داود بن ابي هند قلت للشعبي شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن اما كان ينزل عليه
في سائر السنة قال بلى ولكن جبريل كان يعارض محمدا صلى الله عليه وسلم في رمضان ما نزل

الله فيحكم الله ما يشاء ويثبت ما يشاء وينسي ما يشاء واشتقاق قرآن از قري است
و معني قري باهم آوردن چيزي متفرق است يعني كه قرآن سور و آيات و كلمات باهم
آرد و جمع كند اين خود از روي ظاهر است اما از روي حقيقت قرآن بدان خوانند
كه هر چه مردم را بدان حاجت است از كار اين جهاني و آن جهاني و ترتيب معاش
و معاد ايشان جمع كند و ايشان را بآن راه نمايد اينست كه گفت هدى للناس
اي هاديا للناس وبينات من الهدى اي و آيات واضحات عن الحلال والحرام
والحدود والاحكام اين قرآن سبب شناسائي و آشنائي است و سبب راه بردن و راه
يافتن الله بحقيقت راه نماي مومنانست و قرآن سبب راه يافتن است ايشان را كه در آن
بيان حلال و حرام است و شرح حدود و احكام است و جدا كردن ميان حق و باطل
و فائده تكرار لفظ هدى بر مذاق اهل تحقيق آنست كه گفته اند هدى بر دو وضع است
يكي هدايت عام بواسطه راه چنانكه گفت ادع الى سبيل ربك ديگر هدايت خاص بي
واسطه كه در ميان آيد چنانكه گفت عز جلاله ادعوا الى الله اول اشارت بمنزل است
و آخر اشارت بمقصد اول نشان راه رفتن است و راه بردن و آخر نشان رفتن
و با سوختن فمن شهد منكم الشهر فليصمه اي من حضر منكم بلده في الشهر فليصمه ما شهد منه
وان سافر فله الافطار مي گويد هر كه ماه رمضان بوي در آيد در شهر خويش مقيم باشد
چندانكه مقيم باشد از ماه تا روزه دارد و اگر در ميانه ماه سفر كند بگشايد گزارد
تاويل درست اينست و اختيار عبد الله عباس رضي الله عنه يدل على ما روي ان النبي
صلى الله عليه وسلم خرج عام الفتح صائما في رمضان حتى اقام بالكديد افطر انكه حكم اهل
عذر را عادت كرد گفت ومن كان مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر از بهر انكه در آيت
پيش مقيم را نيز در عذر ادا اهل عذر آورد و مخير كرد و درين آيت تخيير مقيم منسوخ كرد
و تخيير مسافر و بيمار باز گفت تا معلوم شود كه بيمار و مسافر را در رخصت افطار همان
حكم است كه از پيش رفت و در افطار مسافر علما را خلافست كه عزيمت است يا رخصت
جماعتي گفتند عزيمت است و واجب انكه اگر كسي در سفر روزه دارد چون مقيم شود قضا

باید کرد و دلیل ایشان آنست که مصطفی علیه السلام گفت لیس من البر الصیام فی السفر
و در آثار صحیح آمده است الصائم فی السفر کالمفطر فی الحضر و بیشترین فقها و اهل علم برین
اند که رخصت است اگر کسی روزه دارد در سفر فریضه گزارد و بر وی قضا نیست و اگر بگشاید
رواست که رخصت خداست و صدقهٔ وی بر بندگان و تخفیف ایشان و دلیل برین
خبر جابر است قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر فمنا الصائم ومنا المفطر فلم یکن
بعضنا یعیب علی بعض وعن عایشة ان حمزة بن عمرو قال یا رسول الله انی کنت اسرد
الصوم افاصوم فی السفر قال ان شئت فصم وان شئت فافطر وفی اخری قال یا رسول
الله اجد بی قوة علی الصیام فی السفر فهل علی جناح قال هی رخصة من الله فمن اخذ بها
فحسن ومن احب ان یصوم فلا جناح علیه و کسی که در سفر از روزه داشتن رنجور می شود
در حق وی افطار فاضلتر و نیکوتر که بگشاید که رسول صلی الله علیه وسلم در سفری بود در ماه
رمضان و یاران همه بروزه بودند نماز دیگر رسول را گفتند که یاران همه برنج رسیدند و
بی طاقت شدند رسول قدحی آب بخواست و بیاشامید و مردم همه در وی می نگرستند
پس قومی بگشادند و قومی مصطفی علیه السلام ایشان را گفت که نگشادند اولئک العصاة
و بروایتی دیگر ذهب المفطرون الیوم بالاجر و سئل ابن عمر عن الصوم فی السفر فقال
ارأیت لو تصدقت علی رجل بصدقة فردها علیک الم تغضب قیل نعم قال فانها صدقة من
الله عز وجل تصدق بها علیکم و حد سفری که افطار در آن مباح است شانزده فرسنگ است
هر چند کم ازین بود افطار در آن نشاید و مسافر که در سفر معصیت باشد بمذهب
امام مطلبی البته روا نیست که روزه بگشاید یا رخصتی از رخصتها سفر بکار گیرد یرید الله
بکم الیسر الله تعالی بشما آسانی می خواهد و دشواری نمی خواهد که در حال بیماری و سفر
شما را رخصت افطار داد و آنکه از همه سال یک ماه رضا داد و این مجاها ارزانی داشت
ولتکملوا العدة و فرمود تا شما تمام کنید که مسلمانی بر پنج بنا کرده اند شهادت
و نماز و زکوة و روزه و حج تا شما این پنج رکن تمام کنید معنی دیگر ولتکملوا العدة فرمود تا شما را
سی روز رمضان بروزه تمام کنید یا شب سی ام ماه ببینید سدیگر معنی ولتکملوا العدة

فرمود تا شما آنچه بعذر بیماری و سفر روزه گشادید قضا آن بوقت خویش تمام کنید
ولتکملوا بتشدید ولتکملوا بتخفیف هر دو خوانده اند بتشدید قراءة بوبکر و یعقوب است
باقی بتخفیف خوانند و تشدید در لفظ تاکید است در معنی ولتکبروا الله علی ما هداکم
این تکبیر شب فطر است که ماه نو شوال ببینند تا آن وقت که امام در نماز عید شود ولعلکم
تشکرون می گوید خداوند خویش را بتکبیر در عید ببزرگی بستائید و نعمت سپاس داری
کنید و بر راه نمونی وی و یاری دادن وی ازوی آزادی کنید ه

النوبة الثالثة

قوله تعالی یا ایها
الذین آمنوا کتب علیکم الصیام بزبان اشارت و بیان حکمت می گوید ای شما که مؤمنان اید
روزه بر شما نبشته شد ازان نبشته شد که شما همه مهمانان حق خواهید بود فردا در
بهشت خواهند تا مهمانان گرسنه بمهمانی برند که کریمان چون کسی را بمهمانی برند دوست
دارند که مهمان گرسنه باشد تا ضیافت بدل مهمان شیرین تر بود رب العالمین بهشت
و هر چه در آنست مؤمنان را آفرید که هیچ چیز ازان وی را بکار نیست و بان محتاج نیست
پیر صوفیان دعوتی ساخت پس هیچ کس نرفت آن پیر دست برداشت گفت بار خدایا
اگر بندگان خود را فردا بآتش فرستی آن بهشت و آن نعیم بر کمال چون سفرهٔ من باشد
نوا سفره در آنست که خورنده بر سر آنست آری هر چه خوان رحمت است رب العالمین
همه برای مؤمنان و خورندگان آفرید که خود نخورد ازینجا گفت عز جلاله الصوم لی وقال
بعضهم الصمدیة لی لا اکل ولا اشرب صمدیت ماراست که نخوریم و نیاشامیم وانا اجزی به روزه دار را
خود با داشن دهیم بی حساب که ایشان موافقت ما طلب کرده اند از روی ناخوردن
و دوستی ما خواسته اند که اول مقامی در دوستی موافقت است اکنون می دان که چون
موافقت تو مر فریشتگان را بآمین گفتن در آخر سورة الحمد حاصل شود گناه گذشته و آینده
تو بیامرزند چنانکه در خبرست پس موافقت تو الله را بناخوردن هر چند که ناخوردن تو
بتکلف است و وقتی و ناخوردن الله صفتی است ازلی می دان که ازان چه شرف و کرامت
بتو باز گردد هم در دنیا و هم در دین و گفته است الصوم لی اضافت روزه با خود کرد تا دست خصمان

ازان کوتاه کنذ فرداد رقیامت چون خصمان کرد تو برایند وعبادتها تو بازن [illegible] الم کرد کرد
داری بردارند رب العالمین آن روزه تو خزانه فضل خوذی دارذ وخصمان ترا کویذ
این آن منست شما را دران دستی نه بس بعاقبت بتو باز دهذ کویذ این اضافت از
بهر آن باخوذ کردم تا از بهر تو نکه دارم حکمتی دیکر کفته اند روزه روزه دار را معنی
که تا خداوندان نعمت حال درویشان وکرسنکی ایشان بدانند وبا ایشان مواساة
کنند انجا بوذ که مصطفی را علیه السلام از اول یتیم کرد تا یتیمان را نیکو دارذ بس غریب کرد تا
غریبی خوذ یاد آرذ وبر غریبان رحمت کنذ ونیز ها کرد ویرا تا درویشان را فراموش نکنذ

باتو در فقر ویتیمی ماجرا کی دیم از کرم — تو همان کن ای کریم از خلق خوذ بر خلق ما
ما ذری کن مر یتیمان را بپرورشان بلطف — خواجکی کن سایلان را طعمشان کن دان وفا

روزهٔ عامهٔ مومنان بزبان شریعت شنیذی اکنون روزه جوانمردان طریقت بزبان
اهل حقیقت بشنو وثمره وسرانجام آن بدان چنانکه تو تن را بروزه داری وازطعام وشراب
بازداری ایشان دل را بروزه درآرند وازجملهٔ مخلوقات بازدارند توازبامداد تا
شبانکاه روزه داری ایشان ازاول عمر تا آخر عمر روزه دارند میدان روزهٔ تو یک
روزست میدان روزهٔ ایشان یک عمر یکی پیش شبلی درامذ شبلی اورا کفت تحسن ان
تصوم الابد تو توانی که روزهٔ ابد داری کفت این چون باشذ شبلی کفت همه عمر خویش
یک روز سازی وبروزه باشی وبس بدیذار الله بکشایی خداوندان یافت وجوانمردان
طریقت کفته اند که صوموا لرؤیته وافطروا لرؤیته این ها از روی اشارت کنایت از
حق است جل جلاله بسا فرقا که میان روزه داران بوذ فردا انکس که بنفس روزه داشت
شراب سلسبیل وزنجبیل بینذ ازدست فریشکان وولدان چنانکه کفت ویسقون فیها
کاسا کان مزاجها زنجبیلا وانکس که بدل روزه داشت شراب طهور کیرذ در کاس محبت
بر بساط قربت از یصفت چنانکه کفت وسقاهم ربهم شرابا طهورا شراب وای شراب
شرابی که هر که ازان جرعهٔ چشیذ جانش در هوای فردانیت بپریذ شرابی که ازان بوی
وصل جانان آیذ کرد وصل جان هر آن کی شایذ شرابی که مهر جانان بران مهر نهاذه

صوم ان بود که با لکشی شربت ازلی
ناشتا ابد [illegible]

همه مهرها دران یک مهر بلاذه همه آرزوها دران آرزو بین الخته دو جهان ونیز دل
وجان بامید آن درباخته پیر طریقت کفت الهی مارا این درکاه همه نیاز
روزی چه بوذ که قطرهٔ ازان شراب بردل ما ریزی تا کی ما را می آب وآتش بر هم امیزی
ای نخت ما از دوست رستخیزی شهر رمضان ای اتاکم شهر رمضان می کویذ اینک ماه
رمضان اقبال کرد بر دوستان ماهی که همه بشویذ همه بسوزذ بشویذ بآب توبه دلهاء
مجرمان بسوزذ بآتش کرسنکی تنها بندکان اشتقاق رمضان از رمضاست یا از رمض
اکر از رمضاست آن سنک کرم باشذ که صبح بران نهند بسوزذ واکر از رمض است
باران باشذ که بهر جه رسذ آنرا بشویذ مصطفی را صلوات الله علیه برسیذند که رمضا
چه باشذ کفت ارمض الله فیه ذنوب المومنین وغفرها لهم انس مالک کفت از رسول
خدا شنیذم که کفت هذا رمضان قد جاء تفتح فیه ابواب الجنة وتغلق فیه ابواب النار
وتغل فیه الشیاطین من ادرک رمضان فلم یغفر له فمتی وقال لو اذن الله للسموات
والارض ان تتکلما لبشرتا صوام رمضان بالجنة ای مسکین قدر این نعمت نمی دانی
می کجا در عالم نواختی است وشریفی در کنار تو نهاذند وتو ازان بی خبر اسلام که از همه ملتها
برترست وبهتر دین تو آمذ قرآن که از همه کتابها عزیزتر کتاب تو مصطفی که سید ولد آدم
است وچشم وچراغ مملکت وپیش رو جهانیان در قیامت رسول تو کعبه که شریفترین
بقعهاست قبلهٔ تو ماه رمضان که از همه ماهها فاضلترست وشریفتر ماه تو وموسم معاملت
تو ماهی که دران ماه معاصی مغفور وشیاطین مقهور بهشت درو آراسته ودرها کشاذه
ودرها دوزخ درو بسته وبازار مفسدان درو شکسته واعمال مطیعان باخلاص سرشته
وکناهان کذشته وآلوذکی بشسته ودلها سوخته امیر المومنین علی علیه السلام کفت اکر
الله خواستی که امت احمد را عذاب کند ماه رمضان بایشان نداذی ونه سورهٔ قل
هو الله احد خداوندان معرفت را اینجا رمزی دیکرست کفته اند رمضان ازان کفتند که
رب العزة درین ماه دلهاء عارفان از غیر خوذ بشویذ پس بمهر خوذ بسوزذ که دریا نشی دارذ
کاه در آب که تشنه وکاه در غرق آب نه غرقه سیراب ونه تشنه را خواب ونه بانشان کویذ

اینست که پیر طریقت کفت حین سئل عن الجمعیة فقال ان تقع فی قبض الحق
ومن وقع فی قبض الحق احترق فیه والحق خلفه

شعر

در عشق تو نی سیم سر کشته شده — وز دست امید ما سر رشته شده
مانند یکی شمع بهنکام صبوح — بکداخته و سوخته و کشته شده

قوله تعالی

واذا سألک جون پرسند ترا • عبادی عنی بندکان من از من • فانی قریب من نزدیکم •
اجیب پاسخ می کنم • دعوة الداع خواننده را • اذا دعان هر که که مرا خوانند • فلیستجیبوا
لی ایدون باذا که پاسخ کنند مرا بندکان من جون ایشانرا فرمایم • ولیؤمنوا بی و بمن کروند
جون ایشانرا خوانم • لعلهم یرشدون تا مکر راستی و راه راست بینند • احل لکم حلال کرده
آمد شما را • لیلة الصیام در آن شب که دیکر روز آن روزه خواهید داشت • الرفث الی نسائکم
رسیدن بزنان خویش • هن لباس لکم ایشان آرام شما اند • وانتم لباس لهن و شما
آرام ایشان • علم الله بدید خدا و بدانست و خود دانسته بود • انکم کنتم تختانون انفسکم
که شما کژ رفتید در خویشتن • فتاب علیکم توبت داد شما را بر آنجه کردید از آنجه کردید •
وعفا عنکم و عفو کرد شما را • فالآن تا اکنون باز • باشروهن می رسید بایشان • وابتغوا
و می جویید • ما کتب الله لکم آنجه الله شما را روزی نبشت • وکلوا واشربوا و می خورید و می آشامید
حتی یتبین لکم تا آنکه که پیدا شود شما را • الخیط الابیض تیغ روز • من الخیط الاسود از دامن
شب • من الفجر از بام که شکافد از شب • ثم اتموا الصیام الی اللیل پس آنکه روزه خویش
تمام کنید تا شب • ولا تباشروهن و بزنان خود مرسید • وانتم عاکفون فی المساجد
تا معتکف باشید در مسجدها • تلک حدود الله این اندازهاست که الله نهاد در دین خویش
فلا تقربوها کرد آن مکردید بد بسکذاشتن • کذلک یبین الله جنین پیدا می کند الله •
آیاته للناس نشانها بسند خویش مردمانرا • لعلهم یتقون تا از خشم و ناپسند وی پرهیزید

النوبة الثانیة

قوله تعالی واذا سألک عبادی عنی مفسران کفتند که جون آیت آمد که وقال ربکم ادعونی استجب لکم یاران
کفتند یا رسول الله اکنون که ما را بدعا فرمودند کی خوانیم و جون خوانیم روز خوانیم یا شب
بآواز بلند خوانیم یا نرم خوانیم نزدیکست تا براز خوانیم یا دورست تا باواز خوانیم رب
العزة بجواب ایشان این آیت فرستاد واذا سألک عبادی عنی آورده اند در بعضی کتب
که موسی علیه السلام با حق مناجات کرد کفت بار خدایا دوری تا ترا باواز خوانم یا نزدیکی
تا براز خوانم جواب آمد که ای موسی اکر دوری را حد کنم بسر کران نرسی و اکر نزدیکی را
حد کنم طاقت نداری و زیر بار عظمت و جلال ما نیست شوی. پیر طریقت
از اینجا کفت الهی از نزدیکت نشان می دهند و برتر از آنی و از دورت می پندارند و نزدیکتر
از جانی موجود نفسها جوانمردانی حاضر دلها ذاکرانی ملکا تو آنی که خود کفتی و جنانکه
کفتی آنی بشنو لطیفه نیکو درین آیت کفتند سؤال هر رونده دلیل حال او باشد
قومی را همه اندیشه مخلوقات و محدثات کرفته بود و از همت دون جنان که مصنوعات
او جستند که خود پروای صانع نداشتند و بحقیقت معرفت او نپرداختند تا یکی از روح
پرسید یکی از کوه یکی از مال غنیمت یکی از حال یتیمان یکی از خمر و قمار یکی از عذر زنان
لا جرم جواب همکنان بواسطه داد جنانکه کفت یسألونک عن الانفال قل الانفال لله
والرسول ویسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی ویسألونک عن الجبال فقل ینسفها
ربی نسفا کفت ای سید سادات و ای مهتر کائنات ایشان که فرو دانها با دیکری
پرداختند و بنقد همت خود سؤال کردند همه را تو ای محمد جواب ده و مقصودهاشان
در کنار نه باز قومی که از ما پرسند و از دوستی ما با دیکری نپردازند تخصیص و تشریف ایشانرا
بجواب واسطه از میان برداریم بخودی خودشان جواب دهیم فانی قریب نکفت فقل
انی قریب آنکه هم تشریف بیفزود کفت عبادی بندکان من همکان من اضافت ایشان
با خود کرد اکر کعبه سنکین را با آنجه رقم اضافت بروی کشید کفت وطهر بیتی جندان
شرف یافت که مطاف جهانیان و قبله عالمیان کشت و نهی جباری که قصد آن کرد
اراد پس بنده مؤمن با معرفت و توحید جون این رقم تخصیص و اضافت بروی کشید

اولی ترکه بکرامتها وثبتها بسنت وکفته اند که عبد بر دو قسم است یکی آنست که نام بروی افتاذ
از طریق ایجاد وتسخیر وبرین معنی کفت الله جل جلاله ان کل من فی السموات والارض
الا آتی الرحمن عبدا وبرین اعتبار مومن وکافر وصدیق وزندیق را عبد کویند وقسم دیکر
آنست که این نام بروی افتاذ از طریق تخصیص وتشریف چنانکه کفت واذا سألک
عبادی ان عبادی لیس لک علیهم سلطان اسری بعبده وعباد الرحمن وبرین اعتبار
اکر فاسقی را کویند واکر کافری را کروی بنده خدا نیست که بنده طاغوت است وبندهٔ
هوا وشهوت روا باشد وبه قال الله عز وجل وعبد الطاغوت وقال النبی علیه السلم
تعس عبد الدینار تعس عبد الدرهم اجیب دعوة الداع اذا دعان این باز کرامتی
دیکرست با بندکان وفضلی دیکر که اجابت خود میخواندن ودعا کردن ایشان بست
نه در اخلاص اعمال ایشان تا اکر مفلسی باشد وعاصی واز سر ندامت وشکستکی بی طاعتی
طاعت را در خواند نومید نباشد وخواندن بنده مر خدایرا سه روی دارد مر سه دعا کویند
اول آنست که بروی ثنا کویند وبپاکی بستایند ویکانکی وی اقرار دهند چنانک
کویند انت الله لا اله الا انت ربنا لک الحمد هذا وامثاله والیه الاشارة بقوله صلی الله
علیه وسلم الدعاء هو العبادة دیکر وجه آنست که بنده عفو خواهد ومغفرت ورحمت
کویند اغفر لی وارحمنی واعف عنی واهدنی من ذلک قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم
سه دیکر وجه آنست که حظ دنیوی خواهد کویند ارزقنی مالا وولدا این همه سه قسم
دعا کویند که بنده همه را در خدایرا خواند وکوید یا الله یا رحمن یا رب اما معنی آیت
کفته اند که خاص است اکرچه لفظ عام است یعنی کوینده خواندن خواننده را پاسخ کنم هر که مرا
خواند یعنی وخواندن او بشرط خویش باشد ودر اجابت وی خیرت بوذ ودلیل برین
تخصیص آنست که مصطفی صلوات الله علیه کفت ما من مسلم دعا الله عز وجل بدعوة لیس
فیها قطیعة رحم ولا اثم الا اعطاه بها احدی خصال ثلث اما ان یعجل دعوته واما ان
یدخر له فی الآخرة واما ان یدفع عنه من الشر مثلها قالوا یا رسول الله اذا نکثر قال الله
اکثر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما قال عبد قط یا رب ثلثا الا قال

الله عز وجل لبیک عبدی سل فلیعجل عن ذلک ما شاء ویؤخر ما شاء وعن جابر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یدعو الله بعبده یوم القیمة فیقفه بین یدیه فیقول عبدی انی امرتک
ان تدعونی ووعدتک ان استجیب لک فهل کنت تدعونی فیقول نعم یا رب کنت ادعوک فیقول
کنت تری لبعض دعائک اجابة وبعضه لا تری فیه اجابة فیقول نعم یا رب فیقول اما انک
ما تدعونی بدعوة قط الا استجبتها لک فاما ان اکون عجلتها لک فی الدنیا واما ذخرتها
لک فی الآخرة الیس دعوتنی یوم کذا وکذا فی حاجة اقضیها فقضیتها فیقول نعم یا رب
فیقول انی عجلتها لک فی الدنیا ودعوتنی یوم کذا وکذا فی حاجة اقضیها فما قضیتها فیقول
نعم یا رب فیقول انی ذخرت لک فی الجنة کذا وکذا فلا یدع الله دعوة دعا بها عبده المؤمن
فی الدنیا الا بین له اما عجل له واما ذخر قال فیتمنی العبد فی ذلک الموقف یقول یا لیت
لم یعجل لی من دعائی شیء وشرط دعا آنست که بنده در حال دعا شکسته دل باشد
واندوهکن ودعا که کند بتضرع وزاری کند با رهبت وخشیت لقوله تعالی ادعوا ربکم تضرعا
وخفیة خفیه آنست که دعا پست کند وباهستکی وشکستکی نه باواز بلند که آواز بلند در
دعا اعتدا است والله تعالی اعتدا در دعا دوست ندارد بقوله تعالی انه لا یحب المعتدین
وقال ابو موسی الاشعری قدمنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما دنونا الی المدینة
کبر الناس ورفعوا اصواتهم فقال صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس انکم لن تدعوا اصم
ولا غائبا واز اینجاست که رب العالمین زکریا را صلوات الله علیه باواز نرم در دعا بستود
کفت اذ نادی ربه نداء خفیا واز اداب دعا آنست که طاعتی وصدقه فرا پیش دارد
که مردی از مصطفی علیه السلم دعا خواست رسول کفت اعنی علی کثرة الرکوع والسجود دیکری از وی
دعا خواست کفت وهل اتیت بجناح الدعاء یعنی الصدقة واز اداب دعا الحاح است
فقد قال علیه السلم ان الله یحب الملحین فی الدعاء وکان یقول یا من لا یبرمه الحاح
الملحین واز اداب دعا تعمیم است فانه صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقول اللهم اغفر لی
فقال عمم ولا تخص وعن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد
لیدعو الله وهو یحبه قال فیقول یا جبرئیل اقض لعبدی هذا حاجته واخرها فانی احب

ان لا ازال اسمع صوته وان العبد ليدعو الله والله يبغضه فيقول الله عز وجل يا جبرئيل
اقض لعبدي هذا حاجته باخلاصه وعجلها فاني اكره ان اسمع صوته وعن يحيى بن سعيد
القطان قال رايت الحق في المنام قلت الهي كم ادعوك ولا تجيبني قال يا يحيى لاني
احب ان اسمع صوتك وعن سعد بن وقاص عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ثلثة
مواطن لا ترد فيها دعوة العبد رجل يكون في البرية حيث لا يراه احد فيقوم فيصلي
فيقول الله تعالى لملائكته ارى عبدي هذا يعلم ان له ربا يغفر الذنوب فانظروا اما يطلب
فيقول الملائكة اي رب رضاك ومغفرتك فيقول اشهدوا اني قد غفرت له ورجل يكون
معه فئة فيفر عنه اصحابه ويثبت هو في مكانه فيقول الله للملائكة انظروا اما يطلب
عبدي فيقول الملائكة بذل مهجة نفسه لك يطلب رضاك ومغفرتك فيقول اشهدوا اني
قد غفرت له ورجل يقوم من آخر الليل فيقول الله اليس قد جعلت الليل سكنا والنوم
سباتا فقام عبدي هذا يصلي ويعلم ان له ربا فيقول الله للملائكة انظروا اما يطلب عبدي
فيقول الملائكة رضاك ومغفرتك فيقول اشهدوا اني قد غفرت له وعن جابر قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده ان العبد ليدعو الله وانه عليه غضبان
فيعرض عنه ثم يدعوه فيعرض عنه ثم يدعوه قال فيقول الله تعالى للملائكة ابى عبدي
ان يدعو غيري فقد استحييت منه كم يدعوني واعرض عنه اشهدكم اني قد استجبت له
غفرت
در خبرست که مردی در مسجد رسول صلی الله علیه وسلم دعای کرد و رسول در وی می نگریست
وتبسم می کرد گفتند یا رسول الله چرا تبسم کردی گفت عجب آمد مرا دعاء این مرد یکبار
بگفت که یا رب الله یکبار گفت لبیک پس دو بار بگفت که یا رب الله دو بار بگفت
که لبیک پس سه بار بگفت که یا رب الله سه بار بگفت که لبیک وعن عبد الله بن عمر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فتح له منكم باب الدعاء فتحت له ابواب الرحمة
وما سئل الله شيئا احب اليه من ان يسال العافية ان الدعاء ينفع مما نزل ومما لم ينزل
فعليكم عباد الله بالدعاء وعن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربعة
لا ترد دعوتهم امام عادل ودعوة المريض ودعوة المرء المسلم لاخيه بالغيب ودعوة الوالد

لولده

لولده وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة لا ترد دعوتهم الامام العادل
والصائم حين يفطر ودعوة المظلوم تحمل على الغمام تفتح لها ابواب السماء ويقول الرب عز
وجل لانصرنك ولو بعد حين وفي رواية والذاكرين الله كثيرا مكان قوله والصائم حين
يفطر اجيب دعوة الداع خداوند ان معانی لفظ این تشریفاست و تخفیف ولکن گفت
فلیستجیبوا لی تکلیفاست و تشدید چون بعز عز خویش دانست که بار حکم و تکلیف
بر بنده می نهد نخست او را بشارت داد بان کرامت و نواخت که گفت اجیب دعوة الداع
تا بنده باین بشارت و کرامت آن بار حکم و تکلیف بروی آسان شود و نظیر این در قرآن
فراوانست یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا وقال تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
حق تقاته هذا وامثاله ثم قال تعالی فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی می چند که استجابت
وایمان بمعنی متقاربانند اما فرق آنست که استجابت بمعنی استعمال اعمال جوارح بود
وایمان را اعتقاد دل و گفته اند استجابت نیز هم قول لا اله الا الله است علی ما روی فی بعض
الکتب ان الله عز وجل قال للملائکة ادعوا الی عبادی قالوا یا رب کیف والسموات السبع
دونهم والعرش فوق ذلک قال انهم اذا قالوا لا اله الا الله فقد استجابوا لی وقال بعض
المفسرین فلیستجیبوا لی ای فلیجیبونی فیما افترضت علیهم وتعبدتهم به من الایمان بی
وبرسولی والطاعة لی اگر کسی گوید این دو آیت چون اجنبی است در میان احکام روزه
که پیشین آیت و پسین آیت از احکام روزه است پس چه فایده را این در میان آورد
جواب آنست که این همه متقاربانند که هیچ اجنبی نیست والله تعالی در آیت پیشین گفت
ولتکبروا الله علی ما هداکم ولعلکم تشکرون ایشان را بذکر خود داشت و بتکبیر و شکر
فرموده انکه ایشان را بثواب این تکبیر و شکر امیدوار کرد یعنی انکس که وی را ذکر و شکر می کنند
بشما نزدیکست آواز شما می شنود و دعا اجابت می کند این عارضی بود که در میان آمد تو
آیت پیشین و تمامی آن پس انگه با احکام روزه باز گشت که احل لکم لیلة الصیام الایه
سبب نزول این آیت آن بود که در ابتداء اسلام که فرمان آمده بود بروزه ماه رمضان کسی
افطار کردی طعام و شراب و مباشرت اهل خویش او را حلال بودی و گشاده تا انکه که

خفتی یا نماز خفتن کردی پس بعد از آن حرام بودی هم طعام و هم شراب و هم مباشرت
تا دیگر شب عمر خطاب رضی الله عنه شبی بعد از آنک نماز خفتن کرده بود دست بزن خویش
برد آنگه خود را ملامت کرد و می‌گریست بدین مخالفت شرع که از وی بدید آمده بود بیامد
بحضرت مصطفی صلوات الله علیه و قصهٔ خویش باز گفت و رخصت طلبید رسول خدا
گفت ما کنت جدیرا بذلک یا عمر این نه سزاء تو است که کردی ای عمر آنگه جماعتی
برخاستند که همین واقعه افتاده بود ایشان را و همه معترف شدند پس الله تعالی در از
ایشان این آیت فرستاد و عبد الرحمن بن ابی لیلی بطریقی دیگر روایت می‌کند می‌گوید
عمر خطاب پیش مصطفی علیه الصلوة و السلم در آمد گفت یا رسول الله دوش کام خود
از اهل خویش طلب کردم گفت من خواب کرده‌ام پنداشتم که بهانه است دست بوی بردم و کام
خود از وی برداشتم رسول علیه السلم گفت ای عمر آنچه کردی سزا او نه ای پس رب العالمین
از بهر عمر آیت فرستاد و مسلمانان را رخصت داد احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم
رفث اینجا کنایت است از جماع و در قرآن هر جا که آمد از مباشرت و ملامست و افضا و دخول
و رفث همه کنایت از جماع است قال ابن عباس رضی الله عنه ان الله عز و جل حیی کریم
یکنی هن لباس لکم و انتم لباس لهن ای هن سکن لکم و انتم سکن لهن لباس اینجا کنایت
است از رسیدن مرد بزن و زن بمرد یعنی جامه همچنانکه جای دیگر گفت و فرش مرفوعة
و فی الخبر الولد للفراش اهل معانی گفتند لباس از جامه است که بتن دارند و شعار گویند
پس مرد و زن را بدین معنی لباس خواند که یکدیگر را همچو جامه‌اند مر تن را و گفته‌اند که
ایشان را لباس از بهر آن خواند که هر دو ستر یکدیگرند از آنچه ناپسندیدهٔ شرع است و دلیل
برین قول آن خبرست که رسول صلی الله علیه و سلم گفت من تزوج فقد احرز دینه علم الله انکم
کنتم تختانون انفسکم ای تظلمون انفسکم بالجماع لیالی رمضان فتاب علیکم ای عاد علیکم
بالترخیص و عفا عنکم ما فعلتم قبل الرخصة فالان باشروهن همه امت را می‌گوید نه بر سبیل
اباحت نه بر سبیل ایجاب چنانکه در آن خبر گفت تناکحوا تکثروا تناکحوا امر اباحت است
نه امر وجوب باشروهن همچنانست می‌گوید اکنون می‌رسید با اهل خویش مباشرت رسیدن

دو بشرم بو[...]ی جامه و ابتغوا ما کتب الله لکم می‌جویید آنچه الله شما را نوشته در لوح محفوظ
از فرزندی که باشد شما را در خبر می‌آید که اعمال بنی آدم بمرگ همه منقطع شود و گسسته گردد
مگر صدقهٔ روان و فرزندی پارسا شایسته که پدر خویش را دعا گوید بعد از وی و در خبر می‌آید
که ملک تعالی بنده‌ای را بنوازد و بزرگ گرداند بنده گوید بار خدایا بچه عمل مرا باین رتبت رسانیدی
گوید بدعاء ولدک لک معاذ جبل گفت و ابتغوا ما کتب الله لکم یعنی لیلة القدر حسن خواند
و اتبعوا ما کتب الله لکم یعنی آن فرمان ایستید که الله شما را نوشت و کلوا و اشربوا این
در شان ابو قیس صرمة بن انس بن صرمة آمد که همه روز در کار بود بکشاورزی و روزه‌دار است
چون شب در آمد اهل وی خواست که طعامکی گرم از بهر وی بسازد چون از طعام بساختن
ابو قیس از ماندگی در خواب شده بود چون بیدار شد گفت نخورم که مخالفت شرع باشد
و نافرمانی حق پس روزه در روزه بپیوست و در نیمهٔ روز نیز طاقت شد چنانکه بی‌هوش گشت
رسول خدا صلوات الله علیه چون او را چنان نحو دید گفت چه رسید ترا ابو قیس قصهٔ خویش
بگفت رسول صلوات الله علیه باندهی در گرفت در حال آیت آمد و کلوا و اشربوا الی اللیل
کلوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض تفسیر این مصطفی علیه السلم عدی بن حاتم را در آموخت
گفت صل کذا و کذا و صم فاذا غابت الشمس فکل و اشرب حتی یتبین لک الخیط الابیض
من الخیط الاسود عدی حاتم گفت چون این از مصطفی بشنیدم فرا گرفتم یک رشتهٔ سپید
و دیگری سیاه و بوقت صبح در آن می‌نگرستم و هیچ بر من روشن نمی‌شد آنگه با رسول
بگفتم که من چه کردم رسول بخندید گفت یا ابن حاتم انک لعریض القفا قال ابو سلیمان
الخطابی هذا یتاول علی وجهین احدهما ان یکون کنایة عن الغباوة و سلامة الصدر
و الثانی انه اراد انک غلیظ الرقبة وافر اللحم لان من اکل بعد الصبح لم ینهکه الصوم و لم یبن له
اثر فیه ثم قال یا ابن حاتم انما ذاک بیاض النهار من سواد اللیل ای پسر حاتم رشتهٔ سپید و سیاه
مثلی است تا یکی شب و روشنائی روز را نه بینی که در عقب گفت من الفجر فجر نامی است اول
بامداد را که نفس صبح شکافد از شب و در خبر می‌آید که الفجر فجران فجر یحرم فیه الطعام و یحل
فیه الصلوة و فجر تحرم فیه الصلوة و یحل فیه الطعام فجر دو اند فجر صادق و فجر کاذب اول

فجر کاذب بدید آید سپیدی از مشرق ظاهر شود و ارتفاع گیرد مانند عمودی و چندانکه ربع
آسمان طول آن بکشد و عرب آنرا ذنب السرحان گویند و بقدر دو ساعت که از شب مانده
باشد این فجر کاذب برآید آنگه اندک اندک باز می شود و در افق تاریکی می افزاید پس از
میان ظلمت فجر صادق سر برزند سرخی باشد که بعرض افق باز می افتد بتدریج مصطفی
علیه السلام ازینجا گفت لیس الفجر بالابیض المستطیل ولکنه الاحمر المعترض چون این فجر
صادق آغاز کند طعام خوردن بر روزه دار حرام شود و وقت نماز آید چنانکه در خبر
گفتیم و بنده باید که در آن وقت بیدار باشد که آن وقتی عزیز است و ساعتی بزرگوار رب
العالمین بشرف آن سوگند بدان یاد کرده و گفته والصبح اذا تنفس ثم اتموا الصیام
الی اللیل پس آنگه روزه خویش تمام کنید تا بشب این الی غایت راست چون شب در آمد
روزه بغایت رسید و وقتش سپری گشت و روزه دار در حد فطر افتاد اگر طعام خورد
و اگر نه و در بعضی روایات بیاید فکانما اکل او لم یاکل و مصطفی علیه السلام مواصلت کرد روز و
شب پیوسته طعام نخورد جبرئیل آمد و گفت قبلت مواصلتک ولا تحل لامتک من بعدک
وصال تو بپذیرفتند و امت ترا بعد از تو روا نیست که وصال کنند ولا تباشروهن وانتم عاکفون
فی المساجد این در شان جماعتی آمد از یاران رسول صلی الله علیه وسلم که در مسجد معتکف
می نشستند پس چون ایشان را ضرورتی پیش می آمد از بهر آن ضرورت بیرون می شدند
و در میانه با اهل خود می رسیدند آنگه بعد از غسل بمسجد باز می رفتند رب العالمین گفت
ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد تا معتکف باشید در مسجدها بزنان خود مرسید
و نزدیکی مکنید عکوف از روی لغت اقامت است بالشیء بملازمت و ازلم قال الله تعالی
فاتوا علی قوم یعکفون علی اصنام لهم و از روی شرع ماندن در مسجد بروجه طاعت و قربت
نیت در آن شرط است که قربتی بی نیت درست نیاید و به قال النبی صلی الله علیه وسلم
انما الاعمال بالنیات ای صحة الاعمال بالنیات و مسجد در آن شرط است که گفت وانتم
عاکفون فی المساجد و مستحب است که با اعتکاف روزه دارد پس اگر روزه ندارد اعتکاف
درست باشد بمذهب شافعی رضی الله عنه انی نذرت ان اعتکف لیلة فی الجاهلیة فقال

النبی صلی الله علیه وسلم اوف بنذرک و بدان که معتکف چنان فرا نموده است که منم از
جهان گریخته ام و گرد همه ساله احسان سان آمده ام و درگاه را لزوم گرفته ام و آستانه
بالین کرده ام و خاک بستر تا نیامرزی باز نگردم ازین در لاجرم در خبر می آید که چون معتکف
بیرون آید او را گویند بیرون آی از گناه خویش چون آن روز که از مادر زادی و فی الخبر
من اعتکف عشرا فی رمضان کان کحجتین و عمرتین و فی الاثر من اعتکف یوما فکعدل عشر
رقاب ومن اعتکف یومین فکعدل عشرین رقبة ومن اعتکف ثلثة ایام فعدل ثلثین رقبة
ومن اکثر فعلی قدر ذلک و فاضلتر آنست که در دهه آخر ماه رمضان معتکف نشینند که مصطفی
علیه السلام چنین کردی و هرگز اعتکاف درین دهه دست بنداشتی و درست است که یکسال
بیست روز معتکف نشست و سالی دیگر بیست روز آن سال که سی روز نشست سبب آن بود که
ده روز پیشین معتکف نشست طلب شب قدر را جبرئیل آمد و گفت آنچه می جویی در پیش است
پس ده روز میانین نشست جبرئیل گفت دیگر بار آنچه می جویی در پیش است پس ده روز پسین
معتکف نشست تمامی سی روز اما آن سال که بیست روز معتکف نشست چنان بود که پیشینه
سال بغزا بود با یاران و اعتکاف از وی فایت شد دیگر سال ده روز سال گذشته را قضا
کرد و ده روز آن سال را که در آن بود و یکسال چنان افتاد که اعتکاف در ماه رمضان فایت
شد و در شوال معتکف نشست و سبب آن بود که بمسجد آمد و خیمه زد اعتکاف را زنی
از زنان وی دستوری خواست با اعتکاف او را دستوری داد پس دیگر زنان آمدند
در مسجد خیمه زدند عایشه و حفصه و دیگران رضی الله عنهن مصطفی علیه السلام نگاه کرد خیمه ها
دیدند خشم گرفت گفت باین پارسائی می خواهید منی امسال معتکف نمی نشینم و بیرون آمد
از اعتکاف خویش پس در ماه شوال آن ده روز قضا کرد تلک حدود الله قیل فرایض الله
و شروطه و قیل ممنوعاته این اندازها است که الله نهاد در دین خویش میان طاعت
و معصیت بسند لعنا بسند فلا تقربوها گرد اندازها وی مگردید بسست فرا گرفتن و فرو
گذاشتن کذلک یبین الله آیاته للناس لعلهم یتقون

النوبة الثالثة

قوله تعالی و اذا سالک

عبادی عنّی می گوید چون بندگان من مرا از تو پرسند آن بندگان که بخلعت رحمت ما
در آویختند و در کوی ما گریختند هیچ دون ما شکلها شتند و خدمت ما برداشتند با ما
گرد پذیرند و از اسباب ببریدند عمامهٔ بلا برسر پیچیدند و مهر ما بجان و دل خریدند عاشق
در وجود آمدند و با عشق بیرون شدند

با عشق بعالم شد از عدم مرکب ما — روشن ز شراب وصل دایم شب ما
زان می که حرام نیست در مذهب ما — تا با ز عدم خشک نیابی لب ما

این چنین بندگان و این چنین دوستان چون مرا از تو پرسند و نشان ما از تو طلبند
بدان که من با ایشان نزدیکم نا خوانده و ناجسته نزدیکم نا بیوسیده و نا دریافته نزدیکم با وُ لش
خود در صفت خود قیّوم و قریبم نه بسزاء بنده را که من بنعت خود نزدیکم این همانست که
کلیم خود را گفت موسی علیه السّلم آن شب در بجور راه از پایان طور نودی من شاطی الوادی
الایمن موسی را آواز دادند از کران وادی مبارک از سوی راست بزرگوار موسی که
از بس آدم کس بگوش سر خویش کلام حق نشنیده بود مگر موسی خواهند اورا که یا موسی
موسی بی قرار شد طاقتش برسید و صبرش برمید صبر با مهر کی بر آید جاوید دست
مهر و صبر باید موسی از سر سوز و وَلَهٔ و بی طاقتی گفت خداوند شنوا اینی ای این
اطلبک کجا جویم ندا آمد که ای موسی چنانکه خواهی می جوی که من با تو ام نزدیکترم بتو از
جان تو که کالبد تو و از دل جان تو بتو و از سخن تو بدهن تو الکلام کلامی والنّور نوری
و انا ربّ العالمین اندوی اشارت چنانیست که ربّ العزّة گفتی یا موسی بعلم ترا نزدیکم
و از همت دورم ای موسی همه محبّان خودم و بهمه رسان نزد دور یاد من عیش است
همه من سوز شناخت من ملک است و یاد من سرور صحبت من روح روح است و قرب من
نور دوستان ای جای جانم و عارفان راستاخیزی صور

گفتم صنما مگر که جانان منی — اکنون که همی نکه کنم جان منی
بی جان کردم گر تو ز من بر گردی — ای جان بجهان تو کفر و ایمان منی

فانّی قریبٌ اجیب دعوة الدّاع می گوید یعنی بندگان نزدیکم نزدیکان را دوست دارم

خوانندگان را پاسخ کنم جویندگان را بخود راه دهم مستقیمان را بر بسنازم بندهٔ من بمن نزدیک
شو تا بتو نزدیک شوم من تقرب الیّ شبرًا تقربت الیه ذراعًا بندهٔ من تو مرا می خوانی من
ترا اجابت می کنم من ترا بر حضرت دین خود می خوانم و بر بذیرفتن رسالت رسول خود
می خوانم اجابت کن بندهٔ من در ری برگشای تا در ری برگشایم در دعا برگشای تا در اجابت
برگشایم ادعونی استجب لکم در انابت برگشای تا در بشارت برگشایم و انابوا الی الله
لهم البشری در هزینه برگشای تا در خلف برگشایم و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه در مجاهدت
برگشای تا در هدایت برگشایم والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا در توکّل برگشای
تا در کفایت برگشایم و من یتوکّل علی الله فهو حسبه در استغفار برگشای تا در مغفرت
برگشایم ثمّ یستغفر الله یجد الله غفورًا رحیمًا آنکه گفت لعلّهم یرشدون این بار حکم که
بر تو نهادم مصلحت ترا و ساختن کار ترا نهادم تا بر راه راست بمانی و بنعیم جاودان رسی
و از ما بر سود باشی که ما خلق را بدان آفریدیم تا بر ایشان سود کنیم ملک تا ایشان بر ما
سود کنند ما خلقت الخلق لاربح علیهم و انّما خلقتهم لیربحوا علیّ احلّ لکم لیلة الصّیام همه
پیغام است و همه تفضیل و همه تخفیف پیغام راست و تفضیل نیکو و تخفیف بسزا پیغام خداوند
بر بندگان و تفضیل روزهٔ ماه رمضان بر دیگر اعمال بندگان و تخفیف ایشان را با حلت عشرت
با همجفتان گفت لیلة الصّیام شب را بروزه پیوست و شب طعام را بود نه روزه را
لکن چون از اوّل شب نیّت کند بعداد روزه داران است و ثواب روزه از روی نیّت
او را در دیوانست باین وجه روزه بر همه عبادت فضل دارد که همه عبادت تا نیّت در
عمل نه پیوندی ثواب عمل حاصل نشود و در روزه چون شب در آمد و نیّت در دل آمد
عقد روزه بسته شد می چند که تا وقت بام طعام و شراب خورد و عشرت کند او را از جمله
روزه داران شمرند و از ثواب وی هیچ چیز بنکاهند کرم خداوند مهربان نگر بنده طعام
و شراب می خورد و با اهل خود عشرت می کند و او را دران ثواب روزه داران می دهد
از این عجبتر که او را طعام خوردن فرماید در وقت سحر آنکه بنده را از آن سحور خوردن بعیها
لطف از غیب بیرون آرد و رقم دوستی کشد آری مقصود نه نا خوردن است که موسی را

لیلة النار آتش نبوذ نه آتش بها نه بوذ و کمند لطف در میان آن تعبیه بوذ ابر سیاه بر آمد و شب تاریک در آمد و باد عاصف در جستن آمد بانک گرگ بر خاست و کله در رفتن آمد و اهل موسی در زنان لیدن آمد جهان همه تاریک شد و ظلمت فرو گرفته و موسی بی طاقت شده و از جان خویش بفریاد آمده

بقیتست کنون اگر نخواهی بخشود — چون کشته شوم دریغ کی دارد سود

موسی آتش زنه بر داشت سنگ زد بر ان و آتش ننمود انکه از دور آتشی بدید از آن همه آشوب و شور بها نه و مقصود در میان آن تعبیه بوذ همچنین بنده را در میانه شب بطعام خوردن فرماید بزبان شرع گوید تسحروا فان فی السحور برکة و گوید صلوات الله علی المتسحرین و گوید اللهم بارک لامتی فی سحورهم ما انعم الله علی عبد من نعمة الا وهو سائله عنها یوم القیمة الا السحور استعینوا باکلة السحر علی صیام النهار این همه ترغیب و تحریض که شرع مصطفی بدان ناطق است نه عین خوردن راست بلکه کاری دیگر و نواختی دیگر را خبر انست که الله گفتی بنده من این سحور خوردن دام وصلت است که من نهاذم تا تو بر سحرگاه در دلم دوستی ها افتد فریشتگان را گویم در نگرید بنده من از شب خیز انست بسم الله بر باز تو برانم گویم بنویسید که بنده من از ذاکر انست عطسه بر تو کما زم تا گویی الحمد لله گویم بنویسید که بنده من از شاکر انست سوزی در دلت بدیذ آرم تا از سر آن سوز گویی آه گویم بنده من بهمه ها سوزان است بنده می سوزد و می سازد والله اورا می نوازد و درد دلش نور معرفت می فزاید و حقیقت کرم بزبان لطف با بنده می گوید

من آن توم تو آن من باش زدل — گستاخی کن چرا نشینی تو خجل
گر جرم همه خلق کنم پاک بحل — در مملکتم چه کم شود مشتی گل

قوله تعالی

ولا تأکلوا اموالکم مال یکدیگر مخورید • بینکم میان خویش • بالباطل بگزاف و بناشایست • وتدلوا بها الی الحکام و آنرا فرادست حاکمان مکذارید برشوت • لتأکلوا تا خورید بآن • فریقا من اموال الناس چیزی از خواسته مردمان • بالاثم به بزه مندی

وانتم تعلمون و شما دانید که جرم می کنید • یسألونک عن الاهلة ترا می پرسند از نو ماهها • قل بگوی • هی مواقیت للناس آن هنگامها ساخته و نهاذه الله است مردمانرا • والحج و ساختن حج را • ولیس البر و پارسائی و نیکی آن نیست • بان تأتوا البیوت من ظهورها که بخانها خود از بام در آئید • ولکن البر من اتقی لکن پارسائی پارسائی آنکس است که از خشم الله بپرهیزد • واتوا البیوت من ابوابها بخانها که آئید از درها آئید • واتقوا الله و از خشم و عذاب خدای بپرهیزید • لعلکم تفلحون تا مگر به نیکوئی جاوید بمانید • وقاتلوا و کشتن کنید فی سبیل الله در راه خدا و در آشکارا کردن دین اسلام • الذین یقاتلونکم با آن کسان که با شما جنگ می کنند در سبیل باطل و در کژ آوردن دین کژ • ولا تعتدوا و اندازه در مگذارید و افزونی مجوئید • ان الله لا یحب المعتدین که الله دوست ندارد اندازه در گذرندگانرا • واقتلوهم و کشید ایشانرا • حیث ثقفتموهم هر کجا که در یابید • واخرجوهم و ایشانرا از مکه بیرون کنید • من حیث اخرجوکم چنانکه شمارا از مکه بیرون کردند • والفتنة اشد من القتل و شرک آوردن ایشان سخت ترست بنزدیک خدا از کشتن شما ایشانرا • ولا تقاتلوهم و با ایشان کشتن مکنید • عند المسجد الحرام بنزدیک مسجد حرام حتی یقاتلوکم فیه تا آنکه که با شما کشتن کنند همان جای • فان قاتلوکم اگر پس آنجا با شما کشتن کنند • فاقتلوهم همانجای کشید ایشانرا • کذلک جزاء الکافرین چنین است جزاء کافران بنزدیک الله • فان انتهوا پس اگر باز ایستند از کفر خویش • فان الله غفور رحیم الله آمرزگار است و بخشاینده • وقاتلوهم و با ایشان جنگ می کنید حتی لا تکون فتنة تا آنکه بر زمین کافر نماند که مسلمانانرا رنجاند • ویکون الدین لله و تا آنکه در زمین جز الله را دین نماند • فان انتهوا پس اگر رنجانیدن مسلمانان باز شوند و جزیت بذیرند • فلا عدوان افزونی جستن و زور نیست • الا علی الظالمین مگر افزونی جویان و ستمکاران • الشهر الحرام بالشهر الحرام این ماه حرام بآن ماه حرام • والحرمات قصاص و این شکستن بآزرم باشکستن آنم • فمن اعتدی علیکم هر که بر شما افزونی جوید • فاعتدوا علیه بر وی افزونی جوئید • بمثل ما اعتدی علیکم چنانکه بر شما افزونی جست • واتقوا الله

وا ز ان در کذشتن بپرهیزید • واعلموا ان الله مع المتقین و بدانید که الله با پرهیزکارانست بنکه داشت و نیکو داشت • وانفقوا فی سبیل الله و نفقه کنید در راه خدا و برکه داشتن دین حق و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و دستها خود بتوصیدی و بیم درویشی با بتاهی مه افکنید • واحسنوا و ظن نیکو دارید خدا و ند خویش نیکو آیید در کار روزی خویش و باداش کردار خویش • ان الله یحب المحسنین که الله دوست دارد نیکو کاران را

ه ه ش

النوبة الثانیة — قوله تعالی و لا تأکلوا اموالکم این آیت را دو معنی کفته اند یکی آنست که مال یکدیگر بباطل و نا شایست مخورید چنانکه دزدی و خیانت و غصب همچنانست که جائی دیگر کفت و لا تقتلوا انفسکم ای خود را مکشید یعنی که یکدیگر را مکشید و این در لغت روا و روا نست معنی دیگر آنست که مال خود را بباطل و اسراف هزینه مکنید چنانکه زنا و قمار و انواع فسق و تدلوا بها ای و لا تدلوا کقوله و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق ای و لا تکتموا و ادلاء فرانشیب کذاشتن بود در لغت عرب اند لو کرفته اند ادلی دلوه آن بود که دلو فرو کذارد و دلی دلوه کز بود که بر کشد می کوید مال فرا دستها حاکمان مکذارید برشوت تا ایشان بعنایت فرا خود کردانید و مال مردم بدان ببرید و بظلم بخورید و خود دانید که آن شما را حلال و کشاده نیست مفسران کفتند این در شان کسی است که مالی بروی باشد و حقی دادنی و آنکه انکار کند و جحود آرد و چون صاحب حق مطالبت وی کند با وخصمی کند و بر مجلس حاکم بکواهان دروغ حق وی ببرد رب العالمین کفت این خصومت مکنید چون می دانید که ظالم اید و کواهی بدروغ می دهید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عدلت شهادة الزور بالاشراک بالله قال الله تعالی فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور و فی معناه ما روی ابو هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما انا بشر و لعل بعضکم ان یکون الحن بحجته من بعض فاقضی له فمن قضیت له بشیء من حق اخیه فانما اقطع له قطعة من النار دو مرد بودند در عهد رسول صلی الله علیه و سلم یکی امرء القیس بن عامر الکندی و دیگر عیدان بن الاشوع با یکدیگر خصومت کردند ضیعتی

که میان ایشان بود امرء القیس خواست تا سوکند خورد و حق خود بروی بسوکند درست کند الله تعالی آیت فرستاد که الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا می کوید ایشان که می خرند بفروختن عهد خدا و سوکندان خویش بهائی اندک ایشان را در این جهان بهره نیست پس چون رسول خدا این آیت بروی خواند سوکند نخورد و خصومت بکذاشت و آن زمین که در آن خصومت می رفت بعیدان بازکذاشت پس الله تعالی در شان ایشان این آیت فرستاد و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الی آخرها یسألونک عن الاهلة معاذ جبل و ثعلبة بن غنم هر دو از رسول پرسیدند که این ماه نو چونست که می فزاید و می کاهد و بیک حال نمی ماند رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد کفت ایشانرا جواب ده که حکمت در زیادت و نقصان ماه نو آنست که تا هنکامها و قتها بر مردم روشن شود و راه برند بمزد مزدوران و عدت زنان و مدت بارداران و محل دینها و تحقیق شرطها و نیز ماه رمضان و فطر و روز کار حج و ترتیب آن بدین روشن می شود و بر خلق آسان قال ابو هریرة بلغ رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ناسا یتقدمون الشهر بصیام یوم و یومین فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله جعل الاهلة مواقیت اذا رأیتموها فصوموا و اذا رأیتموها فافطروا فان غم علیکم فاتموا ثلثین کفته اند که هلال اول ماه هست تا دو شب بکذرد و بقول بعضی سه شب و بقول بعضی هفت شب پس قمر کویند تا آخر ماه • و لیس البر بان تأتوا البیوت من ظهورها حمزه و کسائی و ابو بکر و قالون البیوت بکسر با خوانند باقی قرا بضم با فالکسر لمکان الیاء والضم علی الاصل مفسران کفتند که در جاهلیت عادت داشتند که چون احرام حج بر بستندی از بام سرای خویش در سرای آمدندی نه از در سرای و بآن تعظیم حج می خواستند و بکراهیت بشت بر کردانیدن بر آن رب العالمین ایشانرا فرمود تا این سنت و عادت جاهلیت دست باز دارند و ایشانرا خبر کرد که این نه نیکو پارسائی است اکر آن نیکی و پارسائی می خواهید پس بیان کرد که نیکی و پارسائی چیست کفت و لکن البر من اتقی پارسائی و نیکی آنست که از رب الله نکاه دارید و از خشم او بپرهیزید و قیل معناه و لکن البر بر من اتقی لکن پارسائی پارسائی آنکس است

که از خشم و عذاب الله بپرهیزند واتوا البیوت من ابوابها و نخانها که آیند اندر در آیند و آزرم الله
نگاه دارید و از خشم او بپرهیزید تا بنیکی دو جهان رسید و چون بر الله رسید به پیروزی و
رستکاری و خشنودی الله بروی رسید ابو عبیده معنی آیت گفته است لیس البر بان تطلبوا
المعروف من غیر اهله واتوا البیوت من ابوابها ای اطلبوا المعروف من اهله میگوید هر معروفی را
جایی هست و هر کاری را رویی و هر بری را محلی و اهلی چون نه بجای خویش و نه از اهل
خویش طلب کنی بر نباشد بر آنست که از اهل خویش طلب کنی مصطفی علیه السلم بر وفق
این گفت اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه وقاتلوا فی سبیل الله اول آیتی که فرو آمد
در قتال و جهاد با کافران این آیت بود و مصطفی علیه السلم بر موجب این آیت جنگ می‌کرد
هر کس از کافران که بجنگ آمدی با وی جنگ کردی و اگر نه ابتدا نکردی چنانکه گفت ولا
تعتدوا ای لا تبتدءوا ولا تفاجئوهم بالقتال ناگاه ایشان را مکشید پیش از آنک باسلام دعوت کنید
و ابتدا مکنید مگر که ایشان ابتدا کنند پس این آیت و این حکم منسوخ شد بآنچه گفت اقتلوا المشرکین
حیث وجدتموهم این قول بعضی مفسرانست اما ابن عباس و مجاهد می‌گویند این آیت از
محکمات قرآنست که از حکم آن هیچ چیز منسوخ نشد و فرمانست بقتال کافران چنانکه جایها
دیگر بیان فرمود اقتلوا المشرکین قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله
و اشباه ذلک و باین قول معنی ولا تعتدوا آنست که زنان و کودکان را مکشید و چون زنهار
خواهند زنهار دهید و زنهار مکشید و از عهد باز پس میایید و چون جزیت پذیرند
جزیت از ایشان بپذیرید و این جزیت پذیرفتن خاصه اهل کتاب راست بنص قرآن
و ذلک فی قوله تعالی قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر الی قوله من الذین
اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و مجوس را همین حکم است که مصطفی علیه السلم گفت
سنوا بهم سنة اهل الکتاب و امیر المؤمنین علی را پرسیدند که جزیت از مجوس پذیریم
گفت آری که ایشان را کتابی بود و برداشتند و برد از میان ایشان این دلیلی روشنست
که پذیرفتن جزیت را اهل کتاب بودن شرط است پس مشرکان و عبده اوثان از این حکم
بیرون اند و البته از ایشان جزیت نپذیرند که نه اهل کتاب اند و رب العالمین حکم ایشا

این

این کرد که وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ای قاتلوهم حتی یسلموا با ایشان کشتن کنید
تا آنکه که مسلمان شوند پس جز اسلام از ایشان قبول نباید کرد و نیز گفت واقتلوهم حیث
ثقفتموهم ای حیث وجدتموهم ایشان را بکشید هر جای که بر ایشان دست یابید و اخرجوهم
من حیث اخرجوکم و ایشان را از مکه بیرون کنید چنانکه شما را بیرون کردند والفتنة اشد من القتل
و شما را که عذاب می‌کردند که از اسلام باز آیید آن سخت ترست در حرم بنزد الله از کشتن که
ایشان را کشید در حرم معنی دیگر گفته اند والفتنة اشد من القتل شرک آوردن صعب ترست
از کشتن شما ایشان را ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام قراءة حمزه و علی ولا تقتلوهم حتی یقتلوکم
فان قتلوکم بی الف در هر سه حرف و دیگران همه با الف خوانند آن از قتل است و این از قتال
آن عین کشتن است و این جنگ کردن می‌گوید ایشان را مکشید بنزدیک مسجد حرام یعنی در
حرم تا آنکه که شما را کشند پس اگر شما را کشند همانجای شما نیز کشید همانجای ایشان را
میان مفسران خلافست که این آیت منسوخ است یا محکم مجاهد گفت محکم است که در حرم تا
کافران ابتدا بقتال نکنند روا نیست مسلمانان را با ایشان قتال کردن و کشتن
و بقول قتاده و ربیع این حکم منسوخ است بآیت سیف و باین آیت دیگر که گفت وقاتلوهم
حتی لا تکون فتنة می‌گوید با ایشان کشتن کنید تا آنکه که بر زمین کافر نماند که مسلمانان را
رنجانند یا بی جزیت ایمن زیند و یکون الدین لله و می‌کشید تا آنگه که در زمین دین جز
الله را نمانند در خبر می‌آید که لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر ولا وبر الا ادخله الله عز
و جل کلمة الاسلام اما بعز عزیز او بذل ذلیل اما ان یعزهم الله فیجعلهم من اهله فیعزوا
به و اما ان یذلهم فیدینوا له فان انتهوا فلا عدوان الا علی الظالمین ای لا سبیل ولا حجة لقوله تعالی
ایما الاجلین قضیت فلا عدوان علی ای لا سبیل علی می‌گوید اگر از شرک آوردن
و افزونی جستن باز ایستند شما را بر ایشان راهی نیست و حقی نیست که با ایشان در حرم
کشتن کنید الا علی الظالمین مگر بر ایشان که ابتدا کنند و با شما در حرم کشتن کنند
قال عکرمة الظالم الذی ابی ان یقول لا اله الا الله الشهر الحرام بالشهر الحرام
رسول خدا صلوات الله علیه سپه فرستاد در ماه حرام بقومی مشرکان ایشان گفتند که در

ما حرام جنگ می کنید این جواب آنست می گویند که ایشان نیز ترا از مکه در ماه حرام بر گردانیدند
یعنی در صلح حدیبیه که رسول خدا را بر گردانیدند و با وی پیمان بستند که دیگر سال باز آید
این بر گردانیدن هم در ماه حرام بود و مشرکان آن آزرم می نداشتند رب العالمین این ماه حرام
بآن ماه حرام و این شکستن آزرم بآن شکستن آزرم فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه خرج
مخرج الجواب والمضاهاة این جزا نام جنایت یافت بر طریق جزا چنانکه جایی دیگر
گفت فيسخرون منهم سخر الله منهم وفي الخبر من سب عمارا سبه الله واتقوا الله واعلموا
ان الله مع المتقين الله با پرهیزکارانست ایشان که از مراد و هوای خود بپرهیزند
و رضا و مراد خود فدای رضا و مراد حق کنند و بهیچ شان پیش آید خدا را بدان قوام
کنند نه خود را الله تعالی بنصرت با ایشانست چنانکه جایی دیگر گفت ان تنصروا الله
ينصركم وفي الخبر من كان لله كان الله له وانفقوا في سبيل الله ولا تلقوا بايديكم الى
التهلكة التهلكة الهلاك والمراد بالايدي الانفس فعبر باليد عن النفس كقوله بما قدمت
يداك این آیت را تاویلها گفته اند یکی آنست که اگر هزینه نکنید در راه خدا و در آن
نکوشید و بصفت بخل آلوده گردید هلاک شوید هم از روی باطن و هم از روی ظاهر
باطن خراب شود بسبب بخل و ظاهر هلاک شود بدست دشمن این جواب آنست که چون
فرمان آمد بانفاق قومی گفتند که اگر ما نفقه کنیم درویش و مفلس مانیم و در کار روزی
ظن بد بردند بخدای عز و جل رب العالمین گفت نفقه کنید و خود را هلاک مکنید بتهمت
خویش از بیم درویشی و ترسیدن از گسستن روزی سوی تباهی میفکنید واحسنوا الظن
بالله بالثواب والاخلاف و بخدای عز و جل ظن نیکو برید و پاداش نیکو کردن در آن
جهان و درین جهان بدل مال داد و روزی فراخ همانست که گفت وما انفقتم من شيء
فهو يخلفه وهو خير الرازقين قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ارسل نفقة في سبيل الله
واقام في بيته فله بكل درهم سبعمائة درهم ومن غزا بنفسه في سبيل الله وانفق في وجهه ذلك
فله بكل درهم يوم القيمة سبعمائة الف درهم ثم تلا هذه الاية والله يضاعف لمن يشاء
نیز اسلم گفت این در شان قومی آمد که با غازیان بیرون می شدند بی برگ و بی ساز

وتوانایی

و توانایی آن نداشتند پس در راه منقطع می شدند پس وبال و عیال دیگران می بودند العزم
فرمود که در راه خدا بر خود نفقه کنید و اگر چیزی ندارید بخود بیرون مشوید و خود را در تهلکه
میفکنید تهلکه آن بود که بگرسنگی و تشنگی از ماندگی در رفتن هلاک می شدند انگه ذکر انرا
گفت که توانایی داشتید احسنوا احسنوا ان الله يحب المحسنين وقيل التهلكة عذاب
الله يقول الله عز وجل الا تتركوا الجهاد فتعذبوا می گوید جهاد فرو مگذارید که اگر بگذارید
بعذاب خدا رسید همانست که جایی دیگر گفت الا تنفروا يعذبكم عذابا اليما وقيل التهلكة
القنوط من رحمة الله قال ابو قلابة هو الرجل يصيب الذنب فيقول ليست لي توبة فيأس
من رحمة ويتهمك في المعاصي این در شان کسی است که بگناه در افتد انگه با خود گوید که مرا
آب روی نیست و جای توبه نیست که توبه من جای قبول نیست از رحمت خدا نومید شود
و در گناه بیفزاید رب العالمین گفت خود را هلاک مکنید بآنکه از رحمت من نومید شوید
و بمن ظن بد برید انگه گفت واحسنوا بمن ظن نیکو برید که من آنجاام که ظن بنده منست
انا عند ظن عبدي فليظن بي ما شاء قال النبي صلى الله عليه وسلم ظنوا بربكم ان يغفر لكم
ظنوا بربكم ان يتوب عليكم ان حسن الظن من العبادة قال صلى الله عليه وسلم لا يموتن
احدكم الا وهو يحسن الظن بالله فان حسن الظن بالله ثمن الجنة

النوبة الثالثة

قوله تعالى ولا تاكلوا
اموالكم بينكم بالباطل اشارت آیت آنست که کردگار رقیب و داور حکیم مطلع است بر سرایر
بندگان و عالم بخاطر ایشان هر چند که داور زمین و حاکم ظاهر حکم گزارد داور آسمان باطن
نگرد و نهانیها داند نگر تا راستی بباطن بکار داری و صدق در معامله پیشه گیری و از خداوند
نهان دان شرم داری که جز حق خود طلب کنی که امروز آب رویت نزدیک خلق ببرد و فردا
بتازیانه عتاب ادب کنند و گویند ای بی شرم فرزند آدم الم تعلم انی انا الرب الذي يعلم
غيب السموات والارض وما انا بغافل عما يعمل الظالمون بداود وحی آمد که یا داود
طهر ثيابك الباطنة فان الظاهرة لا تنفعك عندي وانا بكل شيء محيط يا داود مُر
بني اسرائيل ان لا يجمع المال عن الحرام فتوذيهم النار ولا ارفع صلوة لاكلة الحرام ولا اقبل

بوجهی علی اکلة الحرام اهجیا باکان اکل الحلال ولاتوال الخاک ان اکل الحرام یسألونک
عن الاهلة زیادت ونقصان قمر افزودن وکاستن آن اشارتست بقبض وبسط
عارفان وهیبت وانس محبان وقبض وبسط مر خواص را چنانست که خوف ورجا مر
عوام را وچنانکه قبض وبسط از خوف ورجا برتر آمد هیبت وانس از قبض وبسط
برتر آمد خوف ورجا عوام راست قبض وبسط خواص را هیبت وانس خاص الخاص را
اول مقام ظالمان است دیگر مقام مقتصدان سدیگر مقام سابقان وغایت همه انس
محبان است ومرد در حالت انس بغایتی رسد که اگر در میان آتش رود از آتش خبر
ندارد وحرارت آتش روح انس او را هیچ اثر نکند چنانکه بوحفص حداد رحمه الله
آهنگر بود وآتشی بغایت تیزی بر افروخته وآهن در آن نهاده چنانکه عادت
آهنگران باشد کسی بگذشت وآیتی از قرآن برخواند شیخ را بآن آیت وقت خوش
گشت وحالت انس بروی غالب شد دست در کوره کرد وآهن گرم بدست بیرون آورد
ومیجان می داشت ومیجان می داشت تا شاگرد وی بنگریست گفت ای استاد این
چیست که آهن گرم بر دست نهاده شیخ از سر آن برخاست وحرفت بگذاشت گفت
چندین بار ما حرفت بگذاشتیم باز دیگر باره بسر آن باز شدیم تا این بار که حرفت ما را بگذاشت
وقاتلوا فی سبیل الله بزبان عارفان وطریق جوانمردان این قتل وقتال
منزلی دیگرست روان را وحالتی دیگرست محبان را اما تا بشمشیر مجاهدت در راه
شریعت کشته نشوی وبآتش محبت سوخته نگردی مسلم نیست که درین باب
شروع کنی ونگر تا اعتقاد نکنی که آتش همین چراغ است که تو دانی وبس یا کشتن
خود این حالست که تو شناسی که کشتگان حق دیگرند وکشتن خلق دیگر وسوختن
بآتش عقوبت دیگرست وسوختن بآتش محبت دیگر چنانکه آن پیر بزرگوار گفت من
چه دانستم که این دود آتش داغ است من پنداشتم که هر جا که آتشی است چراغ است
من چه دانستم که در دوستی کشته را گناه است وقاضی خصم را پناه است من چه دانستم
که حیرت بوصال تو طریق است وترا او بیش جوید که در تو غریق است شبلی رحمه الله

وقتی بصحرا بیرون شد جمعی را دید از والهان وعاشقان که درد این حدیث ایشان را
فروگرفته بود در آن صحرا همه افتاده هر یکی خشتی زیر سر نهاده وجان بجنبش کردن رسیده
بقیت جنبشی در سینه وی پدید آمد گفت الهی از ایشان چه می خواهی بار درد بر دلشان
نهادی آتش عشق در خرمنشان زدی بعاقبت ایشان را بتیغ غیرت می کشی خطاب
آمد بسر شبلی که ایشان را بکشم چون کشته باشم دیتشان بدهم شبلی گفت دیت ایشان
چه باشد خطاب آمد که من کان قتیل سیف جلالنا فدیته لقیا جمالنا هر که کشته تیغ
جلال ما شد دیت او دیدار جمال ما باشد

با لشکر عشق تو مرا پیکارست | تا کشته شوم که کشته را مقدارست
گر کشته دست را دیت دینارست | مر کشته عشق را دیت دیدارست

وقاتلوهم حتی لا یکون فتنة قتال کنید ای مسلمانان در راه دین که الله جنگیان
وغازیان را دوست دارد ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا دوست دارد
الله آن مردان مبارزان چون ریزان در مقام جهاد وقتال بجهد ورای ابطال الیتام دم
جان بذل کرده وتن سبیل ودل فدا از بهر اعزاز دین از اعلاء کلمه حق وحفظ بیضه
جماعت وذب از حریم شرع مقدس روی بمعانات حرب آورده وروی عرض نشانه
تیر کرده وسینه منور بنور اسلام سپر ساخته

شراب از خون وجام از کاسه سر | بجای بانگ رود آواز سنان
بجای دسته گل دشنه تیغ | بجای قرطه تن درع وخفتان

وانفقوا فی سبیل الله توانگران مال از کیسه بیرون کنند وتوانگران زر دل بیرون کنند
وصدیقان جمله خلایق از سر بیرون کنند والیه الاشارة بقوله تعالی قل الله ثم ذرهم
کیسه از مال وا پردازند ثواب آن جهانی را دل از توانگران وا پردازند دین ربانی را
سر از خلق وا پردازند دیدار سبحانی را توانگران از مال نفقه کنند بزکوة وصدقات
تا از دوزخ برهند عابدان از نفس نفقه کنند بوظائف عبادات تا ببهشت رسند عارفان
از جان ودل نفقه کنند بحقایق شهود تا بوصال حق رسند واحسنوا ان الله یحب المحسنین

ما ان لم تکن تراه

مصطفی علیه السلام گفت الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فانه یراک الاحسان آنست که خدای را پرستی بیداری و هشیاری برستی چنانکه گوئی که در وی می نگری و خدمت که کنی چنان کنی که وی را می بینی این حدیث اشارتست بملاقات دل با حق و معارضه سر با غیب و مشاهده جان با مولی و حث کردن بر اخلاص عمل و کوتاهی امل و وفا کردن بعهد رفته لعنا اول بذیرفته روز اول و چیست شنیدن الست بربکم و گفتن بلی و وفاء آن بذیرفته چیست خدمت مولی کوتاهی امل در چیست در کانک تراه اخلاص عمل در چیست در فانه یراک دیده که او را دید بملاحظت اغیار کی بر دارد و آن جان که با وی صحبت یافت با آب و خاک چند سازد از آنست که خطاب ارجعی با روح پاکست که منزل او در قالب آب و خاکست خو کرده در آن حضرت منزلت حجاب چند بتابد و الی بر شمر خویش در غربت عمری چون بسر آرد جان در صفت بقاست و آب و خاک فانی او که بحق زنده نه چون زنده ای آن جهانی است حق محقق آگاه است حق دیدنی لیکن کانک تراه درین خبر بین گواه است

قوله تعالی

و اتموا الحج و العمرة لله تمام کنید حج و عمره خدای را ◦ فان احصرتم اگر شما را باز دارند بدشمنی یا بیماری ◦ فما استیسر پس آنچ ممکن داشته است چیزی آسان ◦ من الهدی از قربان ◦ و لا تحلقوا رؤسکم و موی سر خویش بمسترید ◦ حتی یبلغ الهدی تا آن وقت که قربان رسد ◦ محله بجای کشتن آن ◦ فمن کان منکم مریضا هر که از شما بیمار بود ◦ او به اذی من رأسه یا در سر وی چیزی بود یا درد سر بود و خواهد که موی سترد ◦ ففدیة من صیام خویشتن را از حج باز خرد بسه روز روزه ◦ او صدقة یا فرق از طعام که بدرویشان دهد ◦ او نسک یا کشتن گوسفندی ◦ فاذا امنتم و چون ایمن شوید ◦ فمن تمتع بالعمرة هر که احرام گرفته بود عمره را الی الحج و خواهد که حج را بعمره در آرد ◦ فما استیسر من الهدی تا گوسفندی کشد ◦ فمن لم یجد هر که گوسفند نیابد ◦ فصیام ثلثة ایام تا سه روز روزه دارد ◦ فی الحج در آن روزها

که حج می کنند ◦ و سبعة اذا رجعتم و هفت روز پس آنکه باز آئید ◦ تلک عشرة کاملة آنست ده باشد تمام ◦ ذلک این شرع ◦ لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام نه مکیان و اهل حرم راست ◦ و اتقوا الله و از خشم الله بپرهیزید ◦ و اعلموا ان الله شدید العقاب و بدانید که الله معاقبت سخت کیست ◦ الحج ساختن حج را و بر خود فریضه کردن را ◦ اشهر معلومات ماههای است شناخته و دانسته ◦ فمن فرض فیهن الحج هر که در آن ماهها باحرام گرفتن بر خویشتن حج فریضه کرد ◦ فلا رفث نه مباشرت کردن شاید و نه آرام گرفتن ◦ و لا فسوق و نه از ناشایست هیچ چیز ◦ و لا جدال فیه با مسلمانان و نه با اینها ایشان جنگ شاید ◦ فی الحج در حج کردن ◦ و ما تفعلوا من خیر و هر چه کنید از نیکی ◦ یعلمه الله می داند الله آنرا ◦ و تزودوا و زاد برگیرید ◦ فان خیر الزاد التقوی که بهترین زاد پرهیزیدن است از خشم من ◦ و اتقون و بپرهیزید از خشم من ◦ یا اولی الالباب ای خداوندان خردها ◦ لیس علیکم جناح بر شما تنگی نیست ◦ ان تبتغوا که جوئید ◦ فضلا روزی من ربکم از خداوند خویش ◦ فاذا افضتم من عرفات چون باز گردید از عرفات ◦ فاذکروا الله یاد کنید خدای را ◦ عند المشعر الحرام نزدیک مشعر الحرام ◦ و اذکروه کما هداکم و یاد کنید وی را چنانک شما را راه نمود ◦ و ان کنتم من قبله لمن الضالین و پیش از آن نبودید مگر از گمراهان ◦ ثم افیضوا پس باز گردید ◦ من حیث افاض الناس از آنجا که مردمان باز می گردند ◦ و استغفروا الله و آمرزش خواهید از خدا ◦ ان الله غفور رحیم که الله آمرزگارست و بخشاینده

النوبة الثانیة

قوله تعالی و اتموا الحج و العمرة لله روی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال تابعوا بین الحج و العمرة فانهما ینفیان الفقر و الذنوب کما ینفی الکیر خبث الحدید و الذهب و الفضة و لیس للحج المبرور ثواب دون الجنة گفت حج و عمره در پی یکدیگر دارید و شرط آن تمامی بجای آرید که همچنانکه آتش زر و سیم و آهن را بخلاص برد و فضلها که بکار نیاید بسوزاند حج و عمره فقر را بسوزد و گناهان که وصف را از بنده همچنان فرو ریزاند و صفاء دل و طهارت نفس بنده پدید کند و در بعضی اخبار بیاید که بسیاری گناه بنده را که کفارت

آن نیست مگر ایستادن بعرفات وهیچ وقت نیست که شیطان را بینند درمانده تر
وزردروی تر از ان وقت که حاجیان بعرفات بیستند از بس که بینند رحمت وفضل
خدای برسر ایشان باران وریزان وز گناه کبایر یکی انست که بنده گران روز بر خداوند
عز وجل بدگمان بوذ واز رحمت وی نومید وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا کان یوم عرفة ینزل الله تعالی الی سماء الدنیا فیباهی بهم الملائکة فیقول
انظروا الی عبادی اتونی شعثا غبرا من کل فج عمیق اشهدکم انی قد غفرت لهم
فیقول الملائکة یا رب فلان مرهق فیقول قد غفرت لهم فما من یوم اکثر عتیقا من
النار من یوم عرفة وروی العباس بن مرداس ان النبی صلی الله علیه وسلم دعا عشیة
عرفة لامته بالمغفرة والرحمة واکثر الدعاء فاجابه انی قد فعلت الا ظلم بعضهم بعضا
فاما ذنوبهم فیما بینی وبینهم فقد غفرتها فقال ای رب انک قادر ان تثیب هذا
المظلوم خیرا من مظلمته وتغفر لهذا الظالم فلم تجبه تلک العشیة فلما کان غداة
المزدلفة اعاد الدعاء فاجابه الله انی قد غفرت لهم فتبسم رسول الله صلی الله علیه
وسلم فقال له بعض اصحابه یا رسول الله تبسمت فی ساعة ما کنت تتبسم فیها قال تبسمت
من عدو الله ابلیس انه لما علم ان الله عز وجل قد استجاب لی فی امتی اهوی یدعو
بالویل والثبور ویحثو التراب علی راسه وعن ابن عمر قال لا یبقی یوم عرفة احد فی قلبه
مثقال ذرة من ایمان الا غفر له فقال له رجل لاهل عرفات خاصة ام للناس عامة فقال
ابن عمر کنت عند النبی صلی الله علیه وسلم فسمعته یقول ذلک فسأله سائل للناس عامة
او لاهل عرفات فقال بل للناس عامة واتموا الحج والعمرة لله خلافست میان علماء دین
که عمره واجب است یا سنت وقول جدید شافعی رضی الله عنه آنست وبیشتر علما بر آنند
که واجب است همچون حج از بهر انکه لفظ امر بر هر دو مطلق است ومقتضی امر وجوب
است یدل علیه ما روی زید بن ثابت مرفوعا ان الحج والعمرة فریضتان لا یضرک بایهما
بدات وفی الکتاب الذی کتبه النبی صلی الله علیه وسلم لعمرو بن حزم ان العمرة هی الحج
الاصغر وقال ابن عباس والله ان العمرة لقرینة الحج فی کتاب الله واتموا الحج والعمرة

لله می گویید تمام کنید حج وعمره را یعنی مناسک وحدود وشرایط وفرایض وسنن آن تمامی
بجای آرید واگر تمامتر خواهید از خانهٔ خویش چون بیرون آیید احرام گرفته بیرون
آیید وبا احلال از شبهت حج کنید که چون مال حرام بوذ بیم آن باشد که حج نامقبول بوذ
ودر حج بحج وزیارت کاری در پیش مگیرید وحج خود بهم بجا آیید قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم یاتی علی الناس زمان یحج اغنیاء الناس للنزهة واوساطهم للتجارة وقراؤهم
للریاء والسمعة وفقراؤهم للمسئلة وبلغت عرب عمره زیارتست وحج آهنگ اگر کسی
پرسد که حج وعمره را گفت لله ونماز وزکوة را نگفت واقیموا الصلوة واتوا الزکوة
لله جواب آنست که حج وعمره در جاهلیت کاری مشهور معروف بوذ ومشرکان
حج وطواف که می کردند وتلبیه که می گفتند بتان را دران می کردند ومی گفتند اینا
انباز ان خدا اند تعالی الله عن ذلک پس رب العالمین مسلمانان را فرموذ که شما خالصا
لله حج کنید وکس را با من دران انباز مگیرید تا مشرکان نباشید وبراه توحید راهنمونی
نظیر این آنست که گفت وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا جهوذان وترسایان
کلیساها وکنیسها می ساختند ومی گفتند این خدایراست انگه خدای عز وجل را یکی
دیگر مینمایند چراغ نمی پرستیدند وبتان را قرار نمی داذند رب العالمین مسلمانانرا
گفت شما مرا دران باخلاص پرستید ودیگری را دران با من مخوانید تا ایشان بدانند
که در حکم ما می اند وبراه با ما آیند فان احصرتم فما استیسر من الهدی احصار منع است وحصر
حبس وجعلنا جهنم للکافرین حصیرا ای محبسا وهدی وهدی هر دو یکیست چون میت
ومیت ولین ولین وانرا هدی نام کردند از بهر انکه آنرا بمنا برند ولخیا بکشند و
بدرویشان دهند وبخدای عز وجل بدان تقرب کنند همچنانکه کسی هدیه برد بدوستی
بدران بوی تقرب کند وخلافست میان علما در معنی احصار که آن سبب تحلل است
قومی گفتند منع نبی که بدید آید واورا از اعمال حج باز دارد چون بیماری وماندگی وترس
وبیم دشمن وبی سیلان نفقه وگم شدن شتر وماننده این مرحبا زن عنها بوذ چون
بدید آید محرم گوسفندی بمنا فرستد تا بکشند انگه از احرام بیرون آید وحلال شود

وجماعتی از محققان گفتند که آن احصار که مبیح تحلّل است منع است از جهت دشمن یا از
جهت سلطان قاهر چنانکه مصطفی را علیه السلام بیفتاد در حدیبیه و دیگر عذرها چون
بیماری و جز آن سبب تحلّل نیست پس چون باز داشته شد از جهت دشمن یا سلطان
قاهر گوسفندی بکشد همان جای که محصر شود اگر در حلّ باشد یا در حرم آنگه از احرام
بیرون آید و بروی قضا نه الا اگر نسک واجب باشد اینست که رب العالمین گفت
فان احصرتم فما استیسر من الهدی ای فواجب علیکم ما تیسّر من الهدی و ادناه شاة
واعلاه بدنة واوسطه بقرة والاحسن هو الشاة لانه اقرب الی الیسر والله تعالی
سمّی الشاة هدیا فی قوله هدیا بالغ الکعبة ولا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محلّه
میگوید موی سر باز مکنید تا آنگه که گوسفند بکشید و بمحلّ انتفاع رسد و تناول اگر
در حلّ باشد یا در حرم این بر قول ایشانست که احصار را احصار دشمن نهند و محلّ محلّ
انتفاع و اکل و تناول نهند و مثال این آنست که مصطفی علیه السلام گفت در آن گوشت که
بریره را داده بودند بصدقه قال قرّبوه فقد بلغ محلّه ای بلغ محلّ طیبه و حلاله بالهدیة الینا
بعد ان کانت صدقة علی بریرة فمن کان منکم مریضا او به اذی من رأسه این در شان
کعب بن عجرة الانصاری فرو آمد که می رفت و مصطفی علیه السلام بروی بگذشت و بدید که
جمنده از سر وی فرو می ریخت گفت ای کعب جمنده سر تو ترا می رنجاند گفت آری گفت
گوسفندی بکش و هم ویشان بخوران یا سه روز روزه دار یا فرق طعام بشش درویش ده
و هوی بستن این فرق بنزدیک اهل حجاز سه صاع باشد سی درویشی را دو مدّ فاذا امنتم
فمن تمتّع بالعمرة الی الحج بدانک گزاردن حج و عمره را سه وجه است یکی افراد و دیگر قران
و سدیگر تمتّع بمذهب شافعی رضی الله عنه افراد فاضلتر و بمذهب بوحنیفه قران و بمذهب
مالک تمتّع فاضلتر و این خلاف از آن افتاد که در حجة الوداع که رسول خدا صلوات الله علیه
باخر عمر کرد نقل مختلف شده اند مالک گفت تمتّع بود بوحنیفه گفت قران بود شافعی گفت
افراد و حجّت شافعی در این آنست که جابر بن زید گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یعنی فی حجة الوداع یقول لبیک بحجّة مفردة و بروایتی دیگر گفت افردوا بالحج فانه اتمّ

قران ظ

لحجّکم وعمرتکم افراد آنست که حج و عمره از هم باز برد اول حج کند بوقت خویش و شرائط
آن تمامی بجای آرد پس چون تمام شود و از احرام بیرون آید بجعرانه شود یا بتنعیم یا بحدیبیه
و عمره را احرام گیرد و باعمال آن مشغول شود و قران آنست که هر دو در هم پیوندد و در احرام
گوید لبیک بحجّة وعمرة معًا پس بر اعمال حج اقتصار کند که عمره خود در وی مندرج شود چنانکه
وضو در غسل و تمتّع آنست که چون بمیقات رسد بوقت حج اول احرام بعمره گیرد پس
چون بمکّه شود و از اعمال حج فارغ گردد و از احرام بیرون آید و متحلّل شود و محظورات
متمتّع آنگه از جوف مکه احرام گیرد بحج و بدان مشغول شود این کس را متمتّع گویند و بروی گوسفندی
واجب شود آنگه که از عمره فارغ شده باشد و باعمال حج شروع کرده پس اگر روز نحر دهد گران
و بدرویشان دهد شاید اینست که رب العالمین گفت فمن تمتّع بالعمرة الی الحج فما استیسر
من الهدی پس اگر گوسفند نیابد فصیام ثلثة ایّام فی الحج سه روز روزه دارد پیش از
روز نحر و اگر پیوسته دارد و اگر گسسته هر دو شاید امّا در روز نحر البته روا نیست که متمتّع
روزه دارد و در ایام التشریق رخصت هست قالت عائشة رخّص رسول الله صلی الله
علیه وسلّم للمتمتّع اذا لم یجد الهدی ولم یصم الثلثة فی العشر ان یصوم ایام التشریق وسبعة
اذا رجعتم پس چون از حج بوطن باز شود هفت روز دیگر روزه دارد تا تمامی ده روز
باشد اینست که گفت تلک عشرة کاملة این عشرة کاملة بسطی است در سخن مانند تاکید
میخهد که از آن نبی نیازی است چنانکه جای دیگر گفت ولا تخطّه بیمینک و نبشتن
خود بدست راست بود و کذلک قوله ذلکم قولکم بافواههم و سخن خود بدهن بود و قال
تعالی انّما یأکلون فی بطونهم نارًا و خوردن در شکم بود ذلک الله بیان کرد که این حکم نه مر کسی را
است که قومی را مخصوص است یعنی ایشان که نه مکّیان باشند و نه ایشان که از مکّه فرود
از مسافت قصر نشینند بلکه غریبان است از اهل آفاق که آنجا فرو آیند ثمّ حذّرهم شدّة
عذابه لو ضیّعوا امرهم وترکوا ما فرض علیهم فقال سبحانه فاتّقوا الله واعلموا انّ الله
شدید العقاب الحج اشهر معلومات ای وقت الحج اشهر معروفات میگوید وقت حج ماههای
است معروف و آن شوال است و ذی القعده و نه روز از ذی الحجّه و شب نحر تا بوقت بام

عسمرّ ظ

این مذهب شافعی است وبمذهب ابو حنیفه ده روز است از ذو الحجه که روز نحر در شمار آید
وبمذهب مالک ماه ذی الحجه تا باخر از اشهر الحج است هر که بیرون از این روزگار احرام
گیرد آن احرام عمره را باشد نه حج را بمذهب شافعی واحمد واسحق واوزاعی وبمذهب مالک
وابو حنیفه بحج منعقد شود اما مکروه دارند فمن فرض فیهن الحج فرض در قرآن بر
چهار وجه آید بمعنی بیان چنانکه گفت قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم یعنی قد بین لکم
کفارة ایمانکم جائی دیگر گفت سورة انزلناها وفرضناها یعنی وبیناها وجه دوم
فرض بمعنی احل وذلک فی قوله ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له ای احل الله له
وجه سوم فرض بمعنی انزل وذلک فی قوله ان الذی فرض علیک القرآن ای انزله وجه
چهارم فرض بمعنی اوجب وذلک فی قوله فنصف ما فرضتم ای اوجبتم علی انفسکم جائی دیگر
گفت قد علمنا ما فرضنا علیهم ای اوجبنا علیهم وکذلک قوله تعالی فمن فرض فیهن الحج ای
اوجب فیهن الحج فاحرم به می گوید هر که درین ماهها حج بر خود فریضه کرده باشد یعنی باحرام
وتلبیه واحرام آن باشد که چون بمیقات رسد غسل کند انکه ازاری سپید در بندد
وردائی سپید بر افکند ونعلین در پوشد وبوی خوش بکار دارد ودو رکعت نماز کند
انکه در دل نیت حج کند وحقیقت احرام این نیت است پس اگر راکب باشد بر نشیند وچون
شتر برخیزد ورفتن را راست بیستد تلبیه کند گوید لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک
لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک واز این جمله خود احرام فریضه است
آن دیگر همه سنن وهیئات است وعلی الجمله فرائض وارکان حج پنج چیز است احرام وطواف
وسعی بعد از طواف ووقوف بعرفات وموی سر ستردن بیک قول اگر یکی از این ارکان
بگذارد حج درست نیاید وارکان عمره همین است الا وقوف بعرفات که آن در عمره نیست
وواجبات حج شش چیز است احرام گرفتن در میقات وبعرفات بایستادن تا فرو شدن
آفتاب وبشب مقام کردن در مزدلفه وهمچنین مقام کردن بشب وطواف وداع وسنگ
انداختن اگر یکی از این شش بگذارد حج باطل نشود اما گوسفندی لازم آید که بقربان
کند ومحظورات حج که محرم از آن پرهیز باید کرد هم شش چیز است جامه پوشیدن همچون سر از
وازار وپای وموزه ودستار دوم بوی خوش بکار داشتن سوم موی سر وناخن باز کردن چهارم
با اهل خویش مباشرت کردن پنجم مقدمات مباشرت چون لمس وتقبیل ومانند آن وهمچنین عقد
نکاح نشاید نه خود را ونه دیگری را اگر کند درست نباشد ششم صید بر نشاید محرم را اگر
کند جزا لازم آید مانند آن صید که کشته بود از شتر وگاو وگوسپند فمن فرض فیهن الحج
هر که درین ماهها حج احرام گرفت وحج بر خود فریضه کرد فلا رفث ولا فسوق ولا جدال علما را
اختلافست در معنی این هر سه کلمت قومی گفتند رفث عین جماع است قومی گفتند حدیث
جماع است بتعریض نزدیک زنان قومی گفتند سخن نا فرجام است وکلمات نکوهیده وفسوق
انواع معاصی است بجملگی قومی گفتند لقب دادن است که رب العزه جائی دیگر گفت
ولا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم الفسوق قومی گفتند فسوق همانست که در سورة الانعام
گفت ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق وهو الذبح للاصنام روی ابو هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من حج هذا البیت فلم یرفث ولم یفسق خرج من ذنوبه
کیوم ولدته امه وعن وهیب بن الورد قال کنت اطوف انا وسفین الثوری لیلا فانقلب
سفین وبقیت فی الطواف فدخلت الحجر فصلیت تحت المیزاب فبینا انا ساجد فسمعت
کلاما بین استار البیت والحجارة وهو یقول یا جبرئیل اشکو الی الله ثم الیک ما یفعل هولاء
الطائفون حولی من تفکههم فی الحدیث ولغطهم وسوءهم قال وهیب فاولت ان البیت
یشکو الی جبرئیل ابن عمر گفت فسوق درین آیت بکار داشتن محظورات حج است در
حال الاحرام چون قتل صید وموی سر وناخن گرفتن ومانند آن وجدال آنست که قریش
با یکدیگر درهمنا خصومت می کردند وخود را بر یکدیگر به می آوردند این می گفت حج من
بهتر ونیکوتر وآن می گفت حج من تمامتر وبکار اندرتر وپس در مواقف مختلف شدند
هر قومی را موقفی بود ومی گفتند که این موقف ابرهیم است علیه السلم پس رب العالمین ایشان را
از آن مجادلت باز زد وپیغامبر خود را خبر کرد از موقف ابرهیم ومشاعر ومناسک حج وبیان
ایشان را بیان کرد وباز نمود وگفت خذوا عنی مناسککم ولا تجادلوا وانکس که فلا رفث
ولا فسوق ولا جدال بر قراءة مکی وبصری خواند جدال از نظم اول آیت جدا کند ومعنی آنست

لاشک فی الحج انه فی ذی الحجة شک نیست در حج که آن در ذی الحجه است و موقف عرفات و نسیی
باطل و به قال النبی صلی الله علیه و سلم فی حجة الوداع ان الزمان قد استدار کهیئته یوم
خلق الله السموات والارض السنة اثنا عشر شهرا منها اربعة حرم ثلثة متوالیات ذو القعده
وذو الحجه والمحرم ورجب شهر مضر الذی بین جمادی وشعبان وما تفعلوا من خیر یعلمه الله
این لفظی است از الفاظ وعده چنانکه کوینده کوید که مرا چنین کنی بدانم آن از تو
یعنی باداش کنم وتزودوا قومی از عرب یمن بحج می آمدندی بی زاد و تکیه ایشان بر صدقات
حاج بوذ رب العالمین ایشانرا کفت و تزودوا زاد بر کیرید تا بر دل مردمان نباشید
و وبال ایشان نکردید انکه سفر آخرت با یاذ ایشان داذ و زاد آن سفر بر زاد این سفر دنیا
فرونی نهاذ و شرف داذ کفت فان خیر الزاد التقوی بهتر زادی زاد سفر آخرتست
یعنی تقوی قال سهل بن عبد الله لا معین الا الله ولا دلیل الا رسول الله ولا زاد الا التقوی
بومطیع بلخی حاتم اصم را کفت که بما چنان رسید که تو بی زاد بادیه بازمی بری جواب داذ
که من در بادیه بی زاد نباشم اما زاد من چهار چیزست اول آنست که همه دنیا ملک و ملک
الله دانم دیکر همه خلق را بندکان الله دانم سدیکر همه چیز مخلوقات و محدثات است همه
در ید الله دانم چهارم قضاء الله در همه زمین روان دانم بومطیع کفت نیکو زادی که زاد
تو لست بادیه قیامت باین زاد توان بریذن لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من
ربکم قومی از اعراب بحج می آمدند و براه در تجارت روا نمی داشتند کفتند حج خویش
بمنفعت دنیوی بر نیامیزیم در دهه ذی الحجه دست از بیع و شری بازکرفتند و در بازار
و معاملت نخوذ ه ببستند رب العالمین آن بر ایشان فراخ کرد و رخصت تجارت بداذ
و مصطفی علیه السلام ایشانرا بمغفرت امید داذ و خبر کرد فقال صلی الله علیه و سلم اذا کان
یوم عرفة غفر الله للحاج الخالص و اذا کان لیلة عرفة غفر الله للتجار و اذا کان یوم منا
غفر الله للجمالین و اذا کان عند جمرة العقبة غفر الله للسوال ولا یشهد ذلک الموقف
خلق ممن قال لا اله الا الله الا غفر له فاذا افضتم من عرفات خلافست میان علما که موقف
جه معنی را عرفات کویند و آن روز جرا عرفه کویند قومی کفتند از بهر آنکه شب ترویه ابرهیم را

نموذند در خواب که فرزند را قربان کن پس همه روز در ترویه و تفکر بوذ تا این خواب از حولت
یا از شیطان از این جهت است که آن روز را ترویه کویند و ترویه تفکر باشد پس شب عرفه
دیکر باره او را نموذند و روز عرفه بشناخت که آن خواب نموذه حق است نه نموذه شیطان
از این جهت آن روز را عرفه نام نهاذند و آن بقعه را عرفات و کفته اند که ترویه از آب
داذنست یعنی که رب العزه روز ترویه جشمه زمزم بدید کرد و اسمعیل از آن سیراب شد
فسمی التروية لذلک و عرفات از آنست که جبرئیل فرو آمد و ابرهیم را مناسک و مشاعر می نموذ
و ابرهیم می معرفت و می کفت قد عرفت قد عرفت پس بدین معنی عرفات خواندند ضحاک
کفت آدم صلوات الله علیه که بزمین آمد بهندوستان فرو آمد و حوا بجده و هر دو یکدیکر را
می جستند تا بعرفات بر یکدیکر رسیدند و یکدیکر را بازشناختند از این جهت آنرا عرفات
کویند و کفته اند که اعتراف آدم بکناه خویش درین روز بوذ اندرین بقعه و از خداوند عز و جل
مغفرت خواست بانک کفت ربنا ظلمنا انفسنا و مردم نیز که بآن موقف رسند اتباع سنت
آدم را بکناه خویش معترف شوند و تضرع و زاری کنند پس عرفه و عرفات از اعتراف
کرفته اند یعنی که کناهکاران در آن موقف همه بکناه خویش معترف شوند و کفته اند که
عرفات از آنست که دوستان خدا آن روز در آن موسم بر یکدیکر رسند و یکدیکر را بشناسند
پیر بزرک بوعلی سیاه قدس الله روحه کفت در موسم ایستاذه بوذم و مردمان را دیدم
که در عرفات کاری از پیش نمی بردند بر کشتم و روی بکوه نهاذم چندان بر شذم که کفتم مکر
اینجا هیچ کس نرسیذست کفتا چون بر سر آن کوه شذم عالمی خوذ بر آنجا دیذم چندانکه
صحراء سر کوه بوذ همه جوانان دیذم موی سرشان تا فرو آمده و چنان مراقب
حق بوذند که اکر شان بجنبانیدندی اکاهی شان نبودی و آفتاب صورت را هیچ شعاع
نمانده بوذ از شعاع آفتاب معرفت ایشان کسی سؤال کرد از پیر بزرک که ای شیخ هرکه بر آن
کوه شوذ ایشانرا بیند کفت اکر نه هر چشمی ایشانرا بیند
و نه هر کسی بایشان رسد کفت چون آفتاب فرو شذ موذن بانک نماز کفت و امام در پیش
شذ و من با ایشان بایستاذم در نماز کفت در میانه نماز بباطن من بکذشت که اهل عرفات

خوذ انکذام سو شذ ند آن یک اندیشه مخالف بر ایشان فرو نشذ چون سلام باز داذند
امام از انجا که بوذ بمنی بانک بست واشارت کرد که بانکد باخوذ کفتم که این آن جماعت
نیستند که بشت بر ایشان شاید کرد سبحان روی سوی ایشان باز پس آمذم از کرامت
ایشان همان ساعت چون بانک بستم بزمین عرفات رسیذه بوذم وکرامتی دیکر دیذم که
بر منی بوشیذه بوذ که قوم بکذام سو شذه اند همی انکزاف سر بنهاذم وروز بقوم اقباذم
ونخست قطاری کردیذم شتران دهیان خوذ دیذم وا نیشان هیج کس نکفت که با علی تو
کجا بوذی بدانستم که رب العزه مرا ازجشم وديذار ایشان غایب نکرداینده بوذ وروا
کنند از ابوذر غفاری رضی الله عنه که کفت ترویه از آب داذن است وعرفه نام زمین سوم
کفتا نام زمین اول دمکاست ودوم خاله وسوم عرفه جهارم جرد اپنجم ملتا ششم سجین
هفتم عجیبا وسیم بوذر کویذ که فضل روز عرفه از مصطفی برسیذم فقال صیامه کفارة سنتین
ومن ادخل فیه سرورا على اهله ادخل الجنة ومن صلى في يوم عرفة اربع ركعات قبل
العصر بفاتحة الكتاب وخمس مرات قل هو الله احد شاركه في ثواب من وقف بعرفات
ومن طلب علما يوم عرفة خاض في رحمة الله ودخل الجنة بغير حساب واستغفر له الكرسي
والشمس والقمر والكواكب الدرى ومن اضاف مؤمنا عشية عرفة كتب الله له اجر سبعين
شهيدا ولله عز وجل يوم عرفة ثلثماية وستون نظرة الى خلقه وكان النبي صلى الله عليه
وسلم يقرا صبيحة كل عرفة ثلث ايات من سورة الانعام اولها وخمسين مرة قل هو الله احد
واية الكرسي ويس فالاعمال صاعدة فيها على بن ابى طالب عليه السلم روايت کرد از مصطفی
صلوات الله علیه که کفت روز عرفه اند عرفات جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وخضر علیهم السلم
حاضر آیند جبرئیل کویذ ما شا الله لا قوة الا بالله میکائیل کویذ ما شا الله كل نعمة من
الله اسرافیل کویذ ما شا الله الخير كله بيد الله خضر کویذ ما شا الله لا يدفع السوء الا الله
رسول خدا صلوات الله علیه کفت هر که روز عرفه بعد از نماز دیکر این جهار کلمه صد بار بکویذ
بس حق وبری وکرامیت که رب العزه باهل منا وعرفات فرو فرستذ وبجمله بندکان
یکی در شرق وغرب اند وی در آن با ایشان شریکاست وکفت جون مردم از عرفات سوی منا

روند رب العزه جبرئیل فرمایذ تا ندا کنذ که الا ان المغفرة لكل واقف بعرفات والرحمة
لكل مذنب تائب وکفت در وقت افاضت الله کویذ اشهد کم ملائکتی انى قد غفرت
لهم التبعات واعوض اهلها افيضوا على بركة الله فاذا افضتم من عرفات فاذكروا الله عند
المشعر الحرام می کویذ جون از عرفات برکردیذ بعد از فرو شذن آفتاب روز عرفه وروی
بمنا نهاذه خذای را یاذ کنیذ نزدیک مشعر حرام آنجا که قزح کویند یعنی بعد از صبح که نماز صبح
کزارده باشیذ واز مبیت بمزدلفه فارغ شذه سنکها بر کرفته واذكروه كما هداكم ویاذ
کنیذ خذای را جنانکه شما را راه نموذ بحج راست وشریعت باک وملة ابرهیم وان كنتم من قبله
لمن الضالين این ها خواه باهدی بر وخواه بالرسول فیکون کنایة عن غیر مذکور ثم افيضوا
من حيث افاض الناس الاية قریش را می کویذ که ایشان جز افاضت از عرفات را می دیکر
می کردند که ما خاصه اهل شهر ایم وسکان حرم وبرزنان خانه تا نه با دیکران هم راه باشیم
واز مشعر حرام از راه می کشتند ایشان را از آن باز زذ انکه ایشان افزوذ که با بن مخالفت که
کردیذ در افاضت از خذا آمرزش خواهیذ که وی آمرزکار است وبخشاینده قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم الحجاج والعمار وفد الله عز وجل ان دعوه اجابهم وان
استغفروه غفر لهم وقال اللهم اغفر للحاج ولمن استغفر له الحاج ه

النوبة الثالثة قوله تعالى واتموا
الحج والعمرة لله روى عن وهب بن منبه قال اوحى الله عز وجل الى آدم عليه السلم انا الله
ذو بكة اهلها جيرتي وزوارها وفدي واضيافي وفي كنفي اعمره باهل السماء واهل الارض
ياتونه افواجا شعثا غبرا يعجون بالتكبير عجيجا ويضجون بالتلبية ضجيجا ويثجون الدماء
ثجا فمن اعتمره لا يريد غيره فقد زارني وضافني ووفد الي ونزل بي وحق لي ان اتحفه
بكرامتي اجعل ذلك البيت وشرفه وذكره وسناءه ومجده لنبي من ولدك يقال له ابرهيم ارفع
به قواعده واقضي على يديه عمارته وانبط له سقايته واريه حله وحرمه واعلمه مشاعره ثم يعمره
الامم من بعده حتى ينتهي الى نبي من ولدك يقال له محمد وهو خاتم النبيين فاجعله من سكانه
وولاته وحجابه وسقاته فمن سال عني يومئذ فانا مع الشعث الغبر الموفين بنذورهم المقبلين

الی بیتهم معنی حدیث آنست که خداوند بزرگوار کردگار نام دار با آدم صفی وحی فرستاد که ای
آدم منم خداوند جهان و جهانیان کردگار بی‌مکان پادشاه کامران منم خداوند که نشستگاه
در آن همسایگان منند و زوار آن وفد منند و مهمانان منند و پناه می‌آیند با هل
آسمان و زمین آبادان دایم و بزرگ کردانم این بقعه تا از هر سوی و قطری جوق جوق
می‌آیند مویها شان از هم بر کرده و رویها گرد گرفته از رنج راه تکبیر گویان و لبیک زنان روی
بدان صحراء مبارک نهاده و بخون قربان زمین آن رنگین کرده ای آدم هر که این خانه را زیارت
کند و در آن مخلص بود وی مهمان منست و از کسان منست و از نزدیکان منست سزاء
جلال من آنست که ویرا گرامی کنم و با تحفهٔ رحمت و عطاء مغفرت باز گردانم ای آدم فرزندان
تو پیغامبری است نام وی ابرهیم خلیل من و کنیه من هست وی این خانه برادم و عمارت
فرمایم و شرف آن پیدا کنم و سقایهٔ آن بدید آرم و حرم آنرا نشان کنم و پرستش خود
در آن ویرا بیاموزم پس از وی جهانیانرا بر عمارت آن دایم و توقیر و تعظیم آن حریصشان
نهم تا نوبت بمحمد عربی رسد خاتم پیغامبران و چراغ زمین و آسمان مولد و منشاء وی گردانم
و مهبط وحی و منزل کرامت وی کنم سقایه و نقابه و ولایت آن بدست وی مقرر کنم و آنکه
مؤمنانرا از اطراف عالم عشق آن در دل نهم تا سر و پای برهنه ضیاع و اسباب بگذاشته
جان برکف دست نهاده مویها از هم بر کرده و رویها گرد گرفته همی روند و گرد آن خانه طواف
می‌کنند و از ما آمرزش می‌خواهند ای آدم هر که ترا برسد از ما که با ایشان حلم کوی که من
بعلم با ایشانم موجود نفس و حاضر دل ایشانم و کن درد ایشانرا درمانم از دیدها شان نهانم
اما جانها ایشانرا عیانم

اندر دل من بدین عیانی که توئی — و ز دیدهٔ من بدین نهانی که توئی

وَاَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّٰه حج عوام دیگرست و حج خواص دیگر حج عوام قصد کوی دوست و حج خواص
قصد روی دوست آن رفتن بسراء دوست و این رفتن براه دوست

دردم نه ز کعبه بود کز روی تو بود — مستی نه ز باده بود کز بوی تو بود

عوام بنفس رفتند در دیوار دیدند خواص بجان رفتند گفتا روی دیدار یافتند و روش خاصان
درین راه چنانست که آن جوانمرد گفته

ترا وصف نداند کردن
بود نصاب جوهمتای که توئی

خون صدیقان بالموزه و زان ره ساختند — جز بجان رفتن درین ره یک قدم را بار نیست

او که بنفس رود رنج یابد و بار کشد تا گرد کعبه بر آید و آنکه بجان رود خبیار آمد و بیاساید
و کعبه خود گرد سرایش بر آید و درین معنی حکایت ابرهیم خواص است قدس الله روحه گفتا
وقتی از سر تجرد می‌رفتم بروم افتادم گردان گردان جانکه افتاده اند همه جای مردان متحیر و سرگشته
بجان و وار کم کرده سررشته

مردان جهان شدند سرگشتهٔ تو — می از بنیاد بند سررشتهٔ تو

خبر دار روم افتاد که ملک روم را دختری دیوانه گشته و بند بر آن دختر را بر نهاده دیوانگان بسته
و اطباء مملکت از علاج آن بیمار در مانده زمان تا زمان نفس سرد می‌زند و اشک گرم می‌بارد
کهی کریند و گاه خندد جای او ردم که آنجا تعبیه ایست رفتم بدر سرای ملک و گفتم بعلاج
بیمار آمده ام چون دیدهٔ ملک بر من افتاد ما را که بعلاج دخترم آمده ای و گمان برم که طبیبی گفتم
آری خداوندی دانم طبیب عز آمده ام تا دخترت را علاج کنم گفتا بر کنگرها قصر ما نگر
تا چه بینی گفت بنگرستم سرها دیدم بریده و بر آن کنگرها نهاده گفت هر که او را علاج کند
مکافاتش اینست که می‌بینی گفتم بلی نیست

گوئی عمرا که خویشتن کرد هلاک — عاشق نه هلاک خویش کی دارد باک

ملک چون دید که من آن سرها بدان کنگرها دیدم و نظر ناکردم شیدم خانه با شارت بمن نمود گفتا
رفتم هنوز قدم در خانه ننهاده که این آواز شنیدم قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ همه انجا بماندم
سراسیمه وقت وی گشتم و متحیر حال وی شدم دیگر باره آواز آمد که ای پسر خواص شراب
لا یزید الا العطش و طعام لا یزید الا الدهش لذیس برده گفتم یا امة الله این چه حالست
وجد و جد گفت ای شیخ وقتی در میان ناز و نعمت نشسته بودم با کنیزکان و خاصگیان
خویش ناگاه دردی بدلم فرو آمد و اندوهی بجانم رسید از خود فانی گشتم و واله شدم هنوز
خانه فرونا آمده تمام که آن درد مستحکم شد و آن کار تمام

ای راه ترا دلیل دردی — فردی تو و آشنات فردی
از دلم تو دانه و عصری — ور جام تو قطرهٔ و مردی

گفتا چون از آن وجد و وله آسوده تر شدم خدا می بندم و نجس یافتم حکمش را پسند کردم

وبقضاش رضا داذم دانستم که وی دوستان خوذرا بذنخواهذ تا خوذ سرانجام این کار بجه رسذ
کفتم جه کوئی اکر تدبیر کنیم وحیلت سازیم تا بدار الاسلام رویم واسلام را تربیت کنیم که دریغ ایذ
مرا جون تو عزیزی را بدار الکفر بکذاشتن کفت یا بن الخواص جه می دیج بوذ بدار الاسلام
اسلام را پرورش داذن مردانست که بدار الکفر اسلام را در برکیرذ وبجان ودل پرورذ
ودر دار الاسلام جیست که انجا نیست کفتم کعبهٔ مشرّف معظم مکرّم که مقصد زائرانست ومشهد
مشتاقان کفت کعبه را زیارت کردهٔ کفتم بلی هفتاذ بار زیارت کرده ام کفت برنکر
بنکریستم کعبه را دیذم بر سر سرای وی ایستاذه انکه کفت ای پسر خواص هرکه بپای روذ
کعبه را زیارت کنذ وهرکه بدل روذ کعبه بزیارت وی شوذ کفتم یا بن خذای که ترا بعزّ اسلام
عزیز کرداینذ که سرّ این با من بکوی واین منزلت بجه یافتی کفت نکرده ام کاری که ان
حضرت را بشایذ امّا حکمش را بپسنذ کردم وبقضاوی رضا داذم کفتم اکنون مرا تدبیر جیست
که ازینجا بیرون شوم کفت جنانکه ایستاذهٔ روی فرا راه کن ومی رو تا بمقصد خوذ رسی
کفتا بکرامت وی راهی بدیذ امذ که دران هیج حجاب ومنع نبوذ وکسرا برمن اطلاع
نبوذ تا از سرای وی بیرون امذم واز دار الکفر بدار الاسلام امذم قوله تعالی الحجّ
اشهر معلومات حج را اشارتیست بحلم خذاوند با بندکان زجیم اشارتیست بجرم بندکان
وانکه ایشان جنانستی که الله کفتی بندهٔ من اکنون که جرم کردی باری دست بحبل
حلم من زن ومغفرت خواه تا بیامرزم که مرکس آن کنذ که سزاء وی بوذ سزاء تو زاری کار
وسزای من امرزکاری قل کلّ یعمل علی شاکلته بندهٔ من کر زانکه عذر خواهی عذر از تو
وعفو از من جرم از تو وستر از من ضعف از تو وبر از من عجز از تو ولطف از من جهد
از تو وعون از من قصد از تو وحلم از من بندهٔ من کار جندان دارذ که عذری برابر
آری وهراسی حردل وقطرهٔ آب کردد بذیذ بکردانی بس کار با من کذار بندهٔ من وعده
کرداذم راست کردن برمن کار که بیوستم تمام کردن برمن بنا که نهاذم داشتن برمن
تخم که پر کندم بر آوردن برمن جراغ که افروختم روشن داشتن برمن در که کشاذم باز
داذن برمن اکنون که فرو کذاشتم حرکذاشتن برمن اکنون که بدعا فرمودم نیوشیدن

برمن اکنون که بسؤال فرمودم بخشیدن برمن هرجه کردم کردم هرجه نکردم باقی برمن
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مرّ رجل من بنی اسرائیل بجمجمة فوقع ساجدا فقال اللّهمّ
انت انت وانا انا انا العوّاد بالذّنوب وانت العوّاد بالمغفرة فسمع صوتا من ناحیة
السّماء ارفع راسک فانّ الله عزّ وجلّ قد استجاب لک ویحکی عن بشر انّ رجلا قد
حجّ کثیرا وکان عارفا بالطرق والمواقف والمشاهد قال فاتتنی سنة من السّنین الوقوف
بعرفة مع الامام فلمّا ادرکت کان النّاس قد انصرفوا الی المزدلفة وکنت اعرف الطّریق
وصرت الی الموقف فلمّا وقفت بالموقف کان الموقف کلّه عذرات وقذرات فقلت
انّا لله وانا الیه راجعون فانّی الموقف لان الموقف یکون نظیفا وهذا لیس هو الموقف
قال فجلست کئیبا حزینا لفوت الحجّ وغلبنی النّوم فسمعت هاتفا یقول هذا الّذی انت
فیه هو الموقف ولکن هذه ذنوب النّاس ترکوها ههنا ومرّوا قال فجلست حتّی اصبحت
وکنت بالموقف ولم اکن اری من ذلک شیئا

قوله تعالی

فاذا قضیتم مناسککم جون فارغ شویذ از مناسک حج خویش • فاذکروا الله یاد کنیذ
وبستائیذ الله را • کذکرکم آباءکم جنانکه بذران خوذرا می ستائیذ ویاد می کنیذ او اشدّ
ذکرا ویاد فرونی وبنیکوئی ذکر سخت تر ازان • فمن النّاس من یقول از مردمان کس است که
می کویذ • ربّنا خذاوند ما • آتنا فی الدّنیا ما را از دنیا جیزی بخش در دنیا • وما له فی الاخرة
من خلاق واورا در خیر آن جهان هیج نصیب نه • ومنهم من یقول وازیشان کس است
که می کویذ ربّنا خذاوند ما • آتنا فی الدّنیا حسنة ما را درین جهان نیکوئی ده • وفی الاخرة
حسنة ودران جهان هم نیکوئی ده • وقنا عذاب النّار وما را باز دار از عذاب اتش • اولئک
ایشانند • لهم نصیب که ایشانراست بهره • ممّا کسبوا از هرجه خواستند هم این جهانی و
هم آن جهانی • والله سریع الحساب والله زوذ شمار است وآسان توان • واذکروا الله
یاذ کنیذ الله را به بزرکواری وپاکی وبرتری • فی ایّام معدودات در روزها شمرده • فمن تعجّل

فی یومین هر که بشتابد به بازگشت با خانه خود در نفر اوّل فلا اثم علیه بر وی بزه نیست ومن تأخّر
وهر که تمام کند مقام خود آن سه شب بمنا فلا اثم علیه بر وی از گناهان گذشته وی باقی
نیست لمن اتّقی این کسرا که در باقی عمر خود از خشم خدای بپرهیزد واتّقوا الله واز خشم و عذاب
الله بپرهیزید واعلموا انّکم الیه تحشرون وبدانید که شما را بر خواهند انگیخت وبهم خواهند
کرد و پیش وی خواهند برد ومن النّاس واز مردمان کس است من یعجبک قوله که ترا
خوش می آید سخن او فی الحیوة الدّنیا در زندگانی این جهان ویشهد الله و خدای را
گواه می دارد علی ما فی قلبه بر آن بد که در دل دارد وهو الدّ الخصام واو اخصم است
جوی ستیزه کش واذا تولّی وچون از پیش تو برگردد سعی فی الارض در زمین بشتابد
برود لیفسد فیها تا تباهی کند در آن ویهلک الحرث والنّسل وتباه کند کشته و نتاج
والله لا یحبّ الفساد والله تباهی دوست ندارد واذا قیل له وچون وی را گویند اتّق
الله از خدای بترس واز خشم وی بپرهیز اخذته العزّة بالاثم زور کافری وی را بگیرد
فحسبه جهنّم بسنده است وی را دوزخ ولبئس المهاد وبد آرامگاه که آنست

النوبة الثانیة قوله تعالی فاذا قضیتم
مناسککم سبب نزول این آن بود که عرب چون از حج ومناسک فارغ می شدند هر کسی بر در
کعبه بایستادی ومناقب ومآثر پدر خویش در گرفتی این یکی گفتی پدرم مهمان دار بود
ودرویش نواز وان یکی گفتی چون خاندان ما به جوانمردی ونیکوکاری وسرافرازی هیچ
خاندانی نیست هر کسی بنوعی تفاخر میکرد ومناقب اسلاف خود می خواند ربّ العالمین
ایشانرا از آن بر گردانید وبذکر خود فرمود گفت چنانکه پدران خود را یاد می کنید مرا یاد
کنید ومرا بستائید که آن همه نیکویی به پدران شما من کردم ومن خواستم ومن بر از داشتم
پس شکر همه مراست ومنّت مرا انا والملاء فی نباء عظیم اخلق ویعبد غیری وانعم ویشکر
غیری ابن عبّاس گفت معنی آیت آنست که چون پدر ترا بدی می گویند ودر حق وی ناسزا
شنوی خشم گیری واز آن فرا هم آیی چون کافران مبتدعان وبی دینان در حق ما ناسزاها
می شنوی وکذا فها می بینی وبدان خشم نگیری وچشم از آن بر هم نمی نهی مکن فاذکروا الله

کذکرکم

کذکرکم آباءکم او اشدّ ذکرا یاد کرد الله بخشم گرفتن در ناسزا که بحق وی شنوی بیشتر کن
از یاد کرد پدران بخشم گرفتن در بد ایشان شنیدن وهم ازین بابست آنچه ربّ العالمین
گفت لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادّون من حادّ الله ورسوله وبه قال النبی
صلی الله علیه وسلم اوثق عری الایمان الحبّ فی الله والبغض فی الله قومی گفتند
فاذا قضیتم مناسککم خطیب را می گوید بمنا در ایام منا که مرا بستائید ومرا یاد کنید
چنانکه بروزگار گذشته پدران خود را می ستودید ویاد می کردید بلک بیشتر وتمامتر
که اگر ایشانرا حق تربیت است مرا حق کردگاری وروزی گماری است اینجا نکته ایست
که حق ایدون گفت نه چون اذکر یعنی که پدر را بحرمت وهیبت یاد کنند ومادر را بشفقت ورحمت
والله تعالی هو الّذی یَرحَم ولا یُرحَم فمن النّاس من یقول ربّنا آتنا فی الدّنیا این قومی اند
که همت ایشان دنیا بود مال وزر وسیم وغلام وکنیزک وضیعت وماشیه الله می گوید
وما له فی الآخرة من خلاق کسی که همه همت وی این خواهد وی را از خیر آن جهانی هیچ نصیبی
نیست همانست که گفت ومن کان یرید حرث الدّنیا نؤته منها وما له فی الآخرة من نصیب وفی بعض
الاخبار من بدأ بنصیبه من الدّنیا فاته نصیبه من الآخرة ولم یدرک منهما ما یرید ومن بدأ
بنصیبه من الآخرة وصل الیه نصیبه من الدّنیا وادرک من الآخرة ما یریده آنگه صفت سعدا
ومؤمنان در گرفت وباز نمود که ایشان چه خواهند ومقصود ایشان چه بود گفت ومنهم
من یقول ربّنا آتنا فی الدّنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النّار مفسّران را
قولهاست در حسنة این جهانی وحسنة آن جهانی علی ابن ابی طالب علیه السّلام گفت حسنة
این جهانی هم جفت شایسته است وآن جهانی حور العین بهشتی وعذاب آتش که از آن پرهیز
می خواهند هم جفت بد است در دنیا یدلّ علیه ما روی ابو الدّرداء انّ رسول الله علیه
وسلّم قال من اوتی فی الدّنیا قلبا شاکرا ولسانا ذاکرا وزوجة مؤمنة تعینه علی امور
دنیاه وآخرته فقد اوتی فی الدّنیا حسنة وفی الآخرة حسنة قتاده گفت حسنة دو جهانی
عافیت است ودلیل برین تأویل آنست که مصطفی علیه السّلام بعیادت بیماری رفت فاذا
بیمار را چون بچه مرغی بالیده دید فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هل کنت تدعو الله

بشيء قال كنت اقول اللهم ما كنت معاقبي به في الآخرة فعجّله لي في الدنيا فقال سبحان الله
اذاً لا تستطيعه او لا تطيقه هلّا قلت اللهم ربّنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة
وعن ابن عبّاس قال الركن اليماني ملكٌ قائمٌ منذ خلق الله السّموات والارض يقول آمين
فقولوا ربّنا آتنا في الدّنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النّار ربّ العالمين
گفت ايشان كه اين دعا كنند وخير دنيا وآخرة از من خواهند ايشان را هر چه از من خواهند
فذلك قوله اولئك لهم نصيبٌ ممّا كسبوا اي سألوا ابن عبّاس گفت مردي پيش رسول خدا
صلوات الله عليه آمد وگفت مات ابي ولم يحجّ افاحجّ عنه فقال النبيّ صلى الله عليه وسلّم
لو كان على ابيك دين فقضيته اما كان ذلك تجزي قال بلى قال فدين الله احقّ ان تقضي
قال فهل لي من اجر فانزل الله هذه الآية يعني من حجّ عن ميّت كان اجره اجر مينه وبين
الميّت وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلّم في رجل اوصى بحجّة كتب له اربع
حجّات حجّة للّذي كتبها وحجّة للّذي نفّذها وحجّة للّذي اخذها وحجّة للّذي اعرها والله
سريع الحساب قال النبيّ صلى الله عليه وسلّم انّ الله تعالى يحاسب الخلق في قدر حلب شاة
مي گويد الله زود شمارست لاجرم يكي را شمار كردن همه خلق را شمار كردن چندانكه كسي يك
چشم زخم بيرون نكرد وحق تعالى همه بكند كه نه حاجت بشمار گرفتن دارد نه بران
تامّل وتفكّر كردن از دور عالم تا منتهى عالم لا بل كه ابتداء آفرينش تا آخر كه قيامت بديد
آيد اعمال بندگان وحركت آفريدگان ودم زدن ايشان داند وشمردن آن تواند
وخرد وبزرگ آن بيند وبنده را از آن خبر دهد وجزا كند اينست كه گفت عزّ وعلا
يوم يبعثهم الله جميعاً فينبّئهم بما عملوا احصاه الله ونسوه الآيه واذكروا الله في ايّام
معدودات ايّام تشريق است وآن يازدهم ذي الحجّه است ودوازدهم وسيزدهم يازدهم را
يوم القرّ گويند لانّ النّاس يقرّون فيه بمنى ويفرغون من معظم النّسك ودوازدهم يوم
النفر الاوّل گويند وسيزدهم را يوم النفر الثّاني گويند ودر خبرست كه انّها ايّام اكلٍ
وشربٍ وبعالٍ وروي انّها ايّام اكلٍ وشربٍ وذبحٍ وروي انّها ايّام اكلٍ وشربٍ وذكر الله
عزّ وجلّ وشب چهاردهم ليلة الحصبا گويند لانّ النّاس ينزلون بالمحصّب ودهم ذي الحجّه روز

وقنا عذاب النار فدعا الله
فشفاه وقيل من آتاه الله
الاسلام والقرآن واهلاً ومالاً
فقد اوتي في الدنيا
حسنة وفي الآخرة حسنة

نخست ونهم روز عرفه وهشتم روز ترويه وجمله دهه ذي الحجّه ايّام معلومات گويند
بمذهب شافعي رضي الله عنه وشرف اين روزها را مصطفى عليه السّلم گفت ما من ايّام
افضل عند الله ولا العمل فيهنّ احبّ الى الله من هذه الايّام العشر فاكثروا فيهنّ من
التكبير والتّهليل فانّها ايّام تهليل وتكبير وذكر الله عزّ وجلّ ولانّ صيام يوم منها يعدل
بصيام سنةٍ وقيام كلّ ليلةٍ منها كقيام ليلة القدر والعمل فيهنّ يضاعف بتسعماية ضعف
وقال صلى الله عليه وسلم سيّد الشهور شهر رمضان واعظمها ذو الحجّة وانّ فضل وشرف
ايّام معلومات آنست كه ابرهيم خليل را صلوات الله عليه در ان خواب نمودند بذبح
فرزند وآن قصّه برفت وتشريف بيافت وموسى كليم صلوات الله عليه در ان وعده
مناجات يافت گويند كه آن سي روز كه او را وعده دادند ماه ذي القعده بوذ وده روز
كه برافزودند از اوّل ماه ذي الحجّه بوذ فذلك قوله تعالى واتممناها بعشر ومصطفى صلوات الله
عليه درين ده روز بشارت دادند با تمام نعمت واكمال دين اسلام وشريعت وبرد شمن
ظفر ونصرت وخشنودي خداوند عزّ وجلّ وذلك في قوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم
واتممت عليكم نعمتي الآيه وفي ذلك ما روي عن ابن عبّاس قال كان بيعة الرّضوان
في عشر ذي الحجّه وبناء الكعبة في عشر ذي الحجّة وكمال الدّين كان فيه وفيه وقعت التوبة
لآدم عليه السّلم وفيه وقع النداء والاجابة بالحجّ قال الله تعالى واذّن في النّاس
بالحجّ وفيه وقع التقريب والتكليم لموسى بن عمران وفيه وقع الفداء بالذّبح لاسمعيل
قال وابتنى علي بفاطمة في ذي الحجّة من اثنين وعشرين من الشهر وفي رواية اخرى
عن ميمون بن مهران عن عبد الله بن عبّاس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلّم
انّ اوّل يوم من ايّام العشر هو اليوم الّذي تاب الله على آدم وغفر له فمن صام ذلك
اليوم غفر الله له ذنوبه وتاب عليه واليوم الثاني نجّى الله فيه يونس من بطن الحوت
فمن صام ذلك اليوم كان كمن عبد الله الف سنة لم يعصه فيه ونجاه من كلّ كربٍ وغمٍّ واليوم
الثالث الّذي استجاب الله فيه لزكريّا فمن صام ذلك اليوم استجاب الله له كلّ دعوة دعا بها
للدنياه وآخرته واليوم الرّابع ولد فيه عيسى بن مريم فمن صام ذلك اليوم نفى الله البؤس والفقر

من بن عيينة ويكون يوم القيمة مع السفرة الكرام البررة واليوم الخامس ولد فيه موسى بن
عمران فمن صام ذلك اليوم برى من النفاق واليوم السادس فتح الله فيه خيبر على النبي
صلى الله عليه وسلم فمن صام ذلك اليوم نظر الله اليه ومن نظر اليه لم يعذبه ابدا واليوم
السابع تغلق فيه ابواب جهنم السبعة واليوم الثامن وهو يوم التروية يفتح الله فيه
ابواب الجنان الثمانية واليوم التاسع وهو يوم المشهود وهو يوم عرفة وهو يوم الحج
الاكبر فمن صام ذلك اليوم كتب له صيام سنتين سنة قبلها وسنة بعدها وباهى الله به
ملايكته وغفر له ذنوبه كلها واليوم العاشر وهو يوم النحر فمن اهرق فيه دما غفر الله له
باول قطرة تقطر من دم اضحيته وغفر له ذنوبه وذنوب عياله كلهم ومن اطعم من نسكه
وتصدق به بعث يوم القيمة آمنا ويكون تلك الاضحية في ميزانه اثقل من جبل احد
وتطفى عند اضحيته حر نار جهنم واذكروا الله في ايام معدودات ذكر اينجا تكبير ست
وعلما را خلافست در وقت آن وقدر آن واجمع الاقاويل آنست كه روز عرفه نماز
بامداد تكبير ذ تا آخر ايام تشريق نماز ديگر كرده از پس نمازها ومجمعها مى گويد الله اكبر
الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد على ما هدانا واصل اين
تكبير از ابرهيم خليل است صلوات الله عليه اندر آن حال كه خواست كه فرزند را قربان كند
چون صدق عهد از وى ظاهر گشت و فرمان بردارى را ميان ببست الله تعالى
ندا داد جبريل عليه السلم را هوا ندا كرد و گوسفند فدا را همى آورد ومى گفت الله اكبر الله
اكبر الله اكبر ابرهيم نگه بست وبديد آواز برداشت كه لا اله الا الله والله اكبر
اسمعيل آگاه گشت از آن وآواز برداشت وگفت الله اكبر ولله الحمد الله تعالى
اين ذكر درين امت مشروع كرد تا درين ايام همى گويند واز آن حال ياد همى آرند ومصطفى
عليه السلم گفت زينوا اعيادكم بالتكبير ويروى زينوا العيدين بالتهليل والتقديس
والتحميد والتكبير ومصطفى عليه السلم روز عيد چون بيرون شدى اين دعا گفتى اللهم
بحق السائلين اليك وبحق مخرجي هذا لم اخرج اشرا ولا بطرا ولا رياء ولا سمعة خرجت
اتقاء سخطك وابتغاء مرضاتك فعافني اللهم بعافيتك من النار فمن تعجل في يومين فلا

اثم عليه هر كه تعجيل نمايد واز منا برود در نفر اول وسه شب از ايام تشريق بمنا بنپايد اورا
رخصت هست وبروى هيچ بزه نيست پس اگر شب سوم آفتاب فرو شده هنوز نرفته باشد
پس روا نيست كه تعجيل كند تا روز سوم كه سنگ افكند آنگه با مردم برود وقيل معناه
فمن تعجل في يومين فهو مغفور له لا اثم عليه ولا ذنب ومن تاخر فكذلك قال سعيد بن
المسيب توفي رجل بمنا في آخر ايام التشريق فقيل لعمر الا تشهد دفنه قال عمر وما ينفعني
ان اقوم رجال الم يذنب منذ غفر له ومن الناس من يعجبك قوله اين در شان مردى آمد
از قريش از منافقى نيكو سخنى بدفعلى كه منظرى شيرين داشت وسخنى نرم وزبانى
خوش اما كافر دل بود وسوگند خوار وسخت خصومت وبدسيرت آمد بر مصطفى عليه
السلم وسوگند ياد كرد كه من ترا دوست دارم وبر دين تو ام ومصطفى عليه السلم اورا بدان
بنواخت ونزديك خود كرد وسخنش خوش آمد گويند اخنس بن شريق بود وگويند ثعلبه
بود ويشهد الله على ما في قلبه وهو الد الخصام وانگه خداى را بر گواه گرفتى كه انچ مى گويم
راست است ودروغ بود ويشهد الله خوانده اند بفتح يا ورفع ها الله ومعنى آنست
كه خدا گواهست بنهان بنا و در دل او وهو الد الخصام قال شديد القسوة في معصية الله
جدل بالباطل عالم اللسان جاهل العلم يتكلم بالحكمة ويعمل بالخطيئة قال النبي صلى الله
عليه وسلم ان ابغض الرجال الى الله الالد الخصم واذا تولى سعى في الارض اين را دو معنى
گفته اند يكى آنست كه چون بر گردد از تو اين منافق در زمين تباه كارى كند كه جاى بكذشت
وكشت زارى را ديد آتش در آن زد وچهارپاى بكشت معنى ديگر آنست كه اين منافق چون
والى شود واورا ولايتى وعملى بود بيداد كند وفساد جويد تا الله تعالى بشومى وى باران
باز گيرد تا چهارپايان نيست شوند وكشت زار خشك گردد وتباه شود واذا قيل له اتق الله
اخذته العزة بالاثم اين عزت حميتست واين اثم كفر يعنى چون اورا گويند كه از خدا بترس
حميت جاهليت وقوت كفر اورا بر آن دارد كه فساد ومعصيت كند قال عبد الله بن مسعود
ان من اكبر الذنب عند الله عز وجل ان يقال للعبد اتق الله فيقول عليك بنفسك ضحاك
گفت كافران قريش مكر ساختند وكسى را بمدينه فرستادند كه ما مسلمان شديم وجماعتى را

انبازان درخواستند تا از ایشان دین حق بیاموزند مصطفی علیه السلم قومی را بفرستاد از
ایشان خبیب بن عدی الانصاری و مرثد بن ابی مرثد الغنوی و عبد الله بن طارق
و خالد بن بکیر و زید بن الدثنة و عاصم بن ثابت امیر ایشان بود بیامدند از مدینه
و هفتاد مرد از کافران براه ایشان آمدند و مرثد و خالد و عبد الله کشته شدند و عاصم
هفت تا تیر داشت بهر تیری مردی را از عظماء مشرکان بکشت آنگه گفت اللهم انی
حمیت دینک صدر النهار فاحم لی لحمی آخر النهار پس کافران گرد وی درآمدند و او را بکشتند
خواستند تا سر او از تن جدا کنند و بمکه برند رب العالمین لشکر زنبور بفرستاد تا کافران
را از وی باز داشتند که عاصم را با خدای عهدی بود که هیچ کافر او را هرگز نپساود و دست
هیچ کافر بدو نرسد و او را نپاسد پس کافران گفتند بگذارید تا زنبوران از وی باز
گردند آنگه سرش از تن جدا کنیم پس بارانی عظیم بیامد و سیلی درآمد و عاصم را برگرفت
چنین آورده اند که عاصم را برگرفت و به بهشت برد و کافران را برگرفت و بدوزخ برد
پس خبیب بن عدی را باسیری بردند و بنو الحارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف
او را بخریدند تا بعد خویش باز نکشند که پدر ایشان حارث روز احد بدست خبیب
کشته شده بود دختران حارث گفتند هرگز هیچ اسیر چون خبیب ندیدیم که در مکه هیچ میوه
نبود و هر وقت بدست وی خوشه انگور می دیدیم پس او را از حرم بیرون بردند تا بردار
کنند و در آن حال این شعر بگفت

ولست ابالی حین اقتل مسلما　　علی ای شق کان فی الله مصرعی
وذلک فی ذات الاله وان یشا　　یبارک فی اوصال شلو ممزع

آنگه گفت اللهم انک تعلم انه لیس احد حولی یبلغ رسولک سلامی فابلغه سلامی پس مردی
از مشرکان نیزه بر سینه وی نهاد خبیب گفت اتق الله آن کافر خشم گرفت و طعنه بیفزود
و کذا رب العالمین این آیت در شان وی فرستاد و اذا قیل له اتق الله اخذته العزة
بالاثم الآیه

النوبة الثالثة

قوله تعالی فاذا قضیتم مناسککم الآیه ابتداء مناسک حج و عمره نیت است و اول رکنی
از ارکان آن احرام است و احرام از جامه بیرون آمدن است از روی اشارت می گوید
مسکین تن زیارت خانه را کند از جامه بیرون آید پس مسکین دل بقصد حضرت کند او نیز
که از مرادات بشری بیرون آید المکاتب عبد ما بقی علیه درهم رب العالمین رعایت
دل درویش را فرموده که چون بدرگاه من آیند بصفت درویشان و عاجزان آیند سر و پای
برهنه و از اسباب راحت و لذت باز مانده نه جامه نیکو نه بوی خوش نه صحبت همه جفت
تا درویشان چون پادشاهان و جهان داران بصفت درویشی همچون خودشان
بینند بر درگاه عزت دل ایشان بنماید و قدر درویشی بدانند و خطر آن بشناسند
آری مسکین که گوهر درویشی شناسد آسان آسان از دست بنهد سیرت درویشان در
روش راه دین چنان باید که سیرت حاجیان در اعمال حج که هر چه ناپکار و ناشایست
است چشم و زبان و دل خویش را از آن نگاه دارد و ذلک فی قوله و لا رفث و لا فسوق و لا
جدال فی الحج روش دین داران هم بدین سان نهاد چشم خویش از ملاحظت اغیار
فرو گیرند و دل خویش همچون کاروانسرای گدایان منزلگاه هر بیهوده نگردانند و از
حاسدان و جاهلان جمله مبرا شوند و دل و دین ایشان نشانه طعنه خویش سازند ایشان
آزاد وار بر گذرند و مکافات نکنند هم روی با خود کنند و بر نفس خود با خشم خود برخیزند
یقول الله تعالی و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما

با خود زپی تو جنگها دارم من　　صد گونه ز عشق رنگها دارم من
در عشق تو از ملامت بی خبران　　بر جان و جگر خدنگها دارم من

و منهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة گفته اند حسنه این جهانی
که مومنان می خواهند علم و عبادت است و حسنه آن جهانی بهشت و رویت این جهانی
شهود اسرار است و آن جهانی رویت ابصار این جهانی توفیق خدمت است و آن جهانی تحقیق
وصلت این جهانی اخلاص در طاعت و آن جهانی خلاص از حرقت و فرقت این جهانی
سنت و جماعت آن جهانی لقا و رویت این جهانی ثبات ایمان آن جهانی روح و مجاز
این جهانی حلاوت طاعت آن جهانی لذت مشاهدت این جهانی را عمل باید نه طاعت

آن جهانی را درد باید اند معرفت و از عمل تا در در راه دوست او که بدین بصر نداند
معذورست حاصل آن عمل حور و قصورست وصاحبان درد را حجان غرقهٔ نورست

ای راه ترا دلیل دردی — فردی تو و آشنات فردی

ومنهم من یقول ربنا درین آیت لطیفهٔ است آنکس که دنیا خواست از ثواب عقبی لامحاله
درماند که الله گفت وما له فی الآخرة من خلاق ومصطفی علیه السلم گفت من احب دنیاه
اضر باخرته ومن احب آخرته اضر بدنیاه فاثروا ما یبقی علی ما یفنی وانکس که هم دنیا خواست
وهم عقبی خواست رب العزه ازوی دریغ نداشت واورا از هر دو خواست ففی الخبر ان الله
تعالی یستحیی من العبد ان یرفع الیه یدیه فردهما خائبتین وروی ان الله لیستحیی من
ذی الشیبة اذا کان مسددا لزوما للسنة ان یسأله فلا یعطیه بماند انجا قومی دیگر
که حقیقت رضا بشناختند وبحکم الله تن درداذند وبتقدیر وی بسندیدند وازثناء
الله باسؤال وی نپرداختند نه تعرض دنیا کردند نه عقبی خواستند رب العالمین در حق
ایشان می گوید من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین واذکروا الله
فی ایام معدودات الآیه ذکر سه قسم است ذکر عادت وذکر حسبت وذکر صحبت ذکر عادت
بی قیمت است از بهر آنکه از سر غفلت است ذکر حسبت بی زینت است که سرانجام آن
طلب اجر تست ذکر صحبت ودیعت است از بهر آنکه زبان ذاکر درمیان عاریت است
ذکر خایف از بیم قطیعت است ذکر راجی بر امید یافت طلبت است ذکر محب از رقت
حرقت است خایف بگوش ترس نداء وعید شنید در دعا او تحت راجی بگوش رجا
نداء وعد شنید در ثنا او تحت محب بگوش مهر نداء فراتر شنید بابها نه نیامیخت عارف را
ذکر ازل در رسید از جمله در تخت گریخت واذکروا الله فی ایام معدودات فمن تعجل
فی یومین فلا اثم علیه الآیه این صفت اواخر نسک است وعاقبت اعمال حج وقت است (اعمال)
اکنون که سخن جامع برود مشتمل بر جمله مشاعر ومناسک مقرون باشارات ولطایف
بدانکه حرم دو اند حرم ظاهر وحرم باطن گرد برگرد مکه حرم ظاهر است وگرد دل مؤمن از
حرم باطن همیان حرم ظاهر کعبه است قبلهٔ مؤمنان ودرمیان حرم باطن کعبه دلست

نشانهٔ نظر حق آن مقصد زوار واین محل انوار فهو علی نور من ربه آن از دست زدست
اشرار وکفار واین از دست ازخشم واندیشه اغیار در آن حرم ظاهر اگر لقطه بینند هم برجای
بگذارند تا خداوندش بدید آید وبدیشان رسد ودرین حرم باطن اگر لقطه بوذ هم گرد دل
کشش روی نیست وآن جز سر الله نیست خدای عز وجل را درین دل سری است ولیس را (درهر دل)
باین سر راه نیست می گوید استودعته قلب من احببت من عبادی سر ما محبوبی که هرکه سر ما جوید
خود را در حرم قاب بلا انداخت بنده را با سر ربوبیت چه کار ولم یکن ثم کان را با لم یزل ولا یزال
چه راه پیر طریقت گفت این علم سر حق است واین مردان صاحب اسرار با پاسبانرا باراز
ملوک چه کار اگر نیشانی دوست را وفاداری برد نگار ورنه نیشانی ترا با رفتن با دوستان
چه کار همیش آن کعبهٔ ظاهر بادیه مردم خوار وهمیش این کعبه باطن بادیهٔ اندوه وتیمار

عالمی در بادیهٔ عشق تو سرگردان شدند — تا کرا یابد در کعبه قبولت بر و بار

آن کعبه قبلهٔ معاملت است واین کعبه قبلهٔ مشاهدت آن موجب مکاشفه واین مقتضی معاینه
آن درگاه عزت وعظمت واین پیشگاه لطف ومباسطت

گر نباشد قبلهٔ عالم مرا — قبلهٔ من کوی معشوقست وبس

در زیارت آن کعبه ازار ورداء
معلوم است در زیارت این کعبه ازار تفرید ورداء تجرید است احرام آن لبیک زبان واحرام
این بیزاری از هر دو جهان

لبیک عاشقان به از احرام حاجیان — کین سست سوی کعبه وانست سوی دوست
کعبه کجا برم چه برم راه بادیه — کعبه است کوی دلبر وقبله است روی دوست

جزاء آن حج حور وقصورست ونعیم وراحت بهشت جزاء این حج آنست که در قبهٔ غیرت بنشاند
بر بساط عز بر تخت قرب وتکیهٔ انس فیکاشفه بصفاته ویشاهده بذاته که در جلال امکان صفت
که در لطف مشاهدت فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر

قوله تعالی

ومن الناس واز مردمان کس است من یشری نفسه که خویشتن را می خرد ودنیا می فروشد

ابتغاء مرضات الله اسلام را وجستن خشنودی خدای را • والله رؤف بالعباد والله سخت مهربان وبخشاینده است بر رهیکان • یا ایها الذین آمنوا ای ایشان که بگرویدید وپیغام رسان را استوار گرفتید • ادخلوا فی السلم در صلح شوید کافة همگان بیکبار • ولا تتبعوا خطوات الشیطان وبر پی کامهای دیو مروید وخلاف مجوئید • انه لکم عدو مبین که شیطان شما را دشمنی است آشکارا • فان زللتم اگر شما را بر جایی زلتی افتد که پای از جای بشود • من بعد ما جاءتکم البینات پس از پیغامها روشن که بشما رسید • فاعلموا بدانید • ان الله عزیز حکیم که الله باسی کس تا بد وهمه چیز داند • هل ینظرون چشم نمی دارند این مشرکان که از تصدیق باز می ایستند • الا ان یاتیهم الله مگر که خدای آید با ایشان روز رستاخیز • فی ظلل من الغمام در ظلها از میغ • والملائکة وفریشتگان آیند • وقضی الامر وکار بر گزارند • والی الله ترجع الامور وهمه کارها باز گردد بخواست الله • سل بنی اسرائیل بپرس از پسران اسرائیل • کم آتیناهم چند دادیم ایشان را من آیة بینة از نشانها روشن • ومن یبدل نعمة الله وهر که نعمت الله بدل کند وبگرداند • من بعد ما جاءته پس از آنکه بوی آید • فان الله شدید العقاب الله سخت عقوبتاست سخت گیر • زین للذین کفروا بر آراستند بر ناگرویدگان • الحیوة الدنیا زندگانی این جهان • ویسخرون من الذین آمنوا وافسوس می آید ایشان را وخنده از گرویدگان • والذین اتقوا وگرویدگان که باز پرهیزند از شرک • فوقهم یوم القیمة زبر ایشانند وبرتر از ایشان اند فردا برستاخیز • والله یرزق من یشاء بغیر حساب والله روزی می دهد آنرا که خواهد نه بشمار

النوبة الثانیة

قوله تعالی ومن الناس من یشری نفسه در شان صهیب بن سنان الرومی آمده است مردی بود از جمله صحابه از عرب از نمر بن قاسط کنیت وی ابو یحیی دو پسر او را بود یکی حمزه نام ویکی یحیی ومصطفی صلوات الله علیه او را بدان کنیت خواند بکودکی در غارت بدست روم افتاد در میان ایشان بالید بدان وی را رومی خواندند عمر خطاب رضی الله عنه وصیت کرد تا وی بر وی نماز کرد رسول خدا صلوات الله علیه وی را دوست داشت واز وی راضی بود آنکه که برسول خدا می آمد بهجرت مشرکان وی را در راه بگرفتند قصد کردند که وی را بکشند یا باز گردانند آنچه از مال دنیا با خود داشت بایشان داد وآنچه در خانه داشت نشان بداد تا بستدند وخویشتن را از ایشان باز خرید اسلام را وهجرت را برسول خدا وآمد بروی در خبر آورده اند که چون پیش وی آمد مصطفی صلوات الله علیه او را گفت صهیب ربح البیع ربح البیع وگفته اند مشرکان در مکه روزگاری او را تعذیب کردند گفت انی شیخ کبیر فهل لکم ان تاخذوا مالی وتذرونی ودینی ففعلوا فخرج الی المدینة فتلقاه ابو بکر وعمر فی رجال فقال له ابو بکر ربح بیعک ابا یحیی وقرأ علیه هذه الآیة یشری ویشتری وبیع وبتاع همه یکیست خریدن را وفروختن را عرب هر چهار گویند والله رؤف بالعباد این عباد جماعتی مسلمانان بودند در مکه کافران ایشان را تعذیب می کردند ورنج می نمودند تا بعضی را کشتند وبعضی را با زفر وختند عمار یاسر بود ومادر وی سمیه وپدر وی یاسر وبلال وخباب بن الارت می گویند اول کسی را از مسلمانان که کشتند مادر وپدر عمار یاسر بودند قیل ربطت ام عمار بین بعیرین ثم وجئ قبلها بالرمح مصطفی علیه السلم بوی بر گذشت واو را بران صفت دید گفت صبرا آل یاسر فان موعدکم الجنة وگفته اند که این آیت در شان امیر المومنین علی علیه السلم آمد آنگه که مصطفی علیه السلم هجرت کرد وعلی را بر جای خواب خود خوابانید وذلک ان الله تعالی اوحی الی جبرئیل ومیکائیل انی آخیت بینکما وجعلت عمر احدکما اطول من عمر الآخر فایکما یؤثر صاحبه بالحیوة فاختار کلاهما الحیوة فاوحی الله الیهما افلا کنتما مثل علی بن ابی طالب آخیت بینه وبین نبیی محمد فبات علی فراشه یفدیه بنفسه ویؤثره بالحیوة اهبطا الی الارض واحفظاه من عدوه فنزلا وکان جبرئیل عند راس علی ومیکائیل عند رجلیه وجبرئیل ینادی بخ بخ من مثلک یا ابن ابی طالب یباهی الله عز وجل بک الملائکة فانزل الله عز وجل علی رسوله وهو متوجه الی المدینة فی شان علی ومن الناس من یشری نفسه الآیة قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم بفتح سین قراءة حجازی وکسائی است وبکسر سین قراءة باقی اگر بفتح خوانی صلح است واگر بکسر خوانی اسلام ومعنی هر دو متداخل

اندکه هر که در اسلام آمد در صلح مسلمانان آمد و هر که در صلح مسلمانان آمد در بعضی معانی اسلام
و شرایع آن پیوست گفته اند که آیت در شان مؤمنان اهل کتاب آمد عبد الله سلام و ثعلبة
بن سلام و ابن یامین و اسد و اسید ابنی کعب و شعبة بن عمرو و یحیس الراهب که روز شنبه را
بزرگ می داشتند و گوشت و شیر شتر خوردن بر خود حرام می داشتند چنانکه حکم جاهلیت بود
پیش از اسلام و نیز می گفتند یا رسول الله توریت هم کتاب خداست اگر دستوری باشد
تا بر خوانیم و بدان قیام کنیم الله تعالی با ایشان خطاب کرد که ادخلوا فی السلم کافة
جمله بشرایع دین محمد در آیید و احکام اسلام همه در پذیرید و دین جهودی یکبارگی دست
بدارید روی جابر بن عبد الله ان عمر بن الخطاب اتی رسول الله صلی الله علیه و سلم
فقال انا نسمع احادیث من یهود فتعجبنا افتری ان نکتب بعضها فقال امتهوکون انتم کما
تهوکت الیهود و النصاری لقد جئتکم بها بیضاء نقیة و لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی
و گفته اند این خطاب جمله مؤمنانست گفت بر اسلام پاینده باشید و حدود و سهام
آن بجای آرید عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الاسلام ثمانیة
اسهم الاسلام سهم و الصلوة سهم و الزکوة سهم و صوم رمضان سهم و الحج سهم و الجهاد سهم
و الامر بالمعروف سهم و النهی عن المنکر سهم و قد خاب من لا سهم له و قال صلی الله علیه و سلم
کما لا تحسن الشجرة و لا تصلح الا بالورق الاخضر کذلک لا یصلح الاسلام الا بالکف عن محارم الله
و الاعمال الصالحة و لا تتبعوا خطوات الشیطان بر کامها شیطان مروید و خلاف محو شید
و از صلح سر مکشید و از راه سنت و جماعت مگردید و با غیر خویش و با جماعت خویش خلاف
میارید قال النبی صلی الله علیه و سلم الجماعة رحمة و الفرقة عذاب و ید الله علی الجماعة فاتبعوا
السواد الاعظم فان من شذ شذ فی النار فان زللتم من بعد ما جاءتکم البینات آن قوم را
می گوید که بدین جهودی میل داشتند پس اسلام می گوید اگر شما از شرایع اسلام بگردید و پای
از جاده شرع محمد و احکام قرآن برگیرید و چیزی را از شرایع منسوخ پیش گیرید و دل با آن
دهید از تعظیم روز شنبه و تحریم گوشت شتر بعد از آنکه اسلام و قرآن بشما آمد و حلال و حرام
بر شما روشن گشت فاعلموا ان الله عزیز حکیم اگر خیانت کنید پس بدانید که الله تواناست

و دانا عقوبت کردن را توان دارد گنه کاران را بزند بدانش بزند و گنه فرماید بدانش
فرماید آورده اند که کعب الاحبار در ابتداء اسلام وی سورة البقرة می آموخت چون بدین آیت
رسید غلط باین آیت رسید معلم او را گفت فاعلموا ان الله غفور رحیم کعب گفت این
نه بر وجه است و قرآن چنین نتواند بود غفور رحیم گفتن اینجا که لایق نیست بمصحف
باز گشتند در مصحف نبشته بود فاعلموا ان الله عزیز حکیم گفت اجل هکذا هی اکنون فرا انست
براستی و نظم قرآن بدستی گفتند از چه دانستی گفت علمت ان الحکیم لا یتوعد ثم یقول
غفور رحیم هل ینظرون عکرمه روایت کند از ابن عباس رضی الله عنه قال یاتی الله
فی ظلل من السحاب قد قطعت طاقات و فی روایة اخری عن النبی صلی الله علیه و سلم انه
قال من الغمام طاقات یاتی الله عز و جل فیها محفوفة بالملائکة و ذلک قوله الا ان یاتیهم الله
فی ظلل من الغمام ظلل جمع ظلة است و ظلة سایه بان است و غمام ابری باشد سپید و تنک
همانست که در سورة الفرقان گفت و یوم تشقق السماء بالغمام ای عن الغمام می گوید آن
روز که باز شکافد آسمان از ابر سپید نزول خدای عز و جل بمحشر تا داوری کند میان خلق
و در سورة المزمل گفت السماء منفطر به ای بالله عز و جل حین ینزل فی ظلل من الغمام
انکه گفت و الملائکة یعنی که الله آید و جوقی فرشتگان با وی قال ابن عباس مع الکروبیین
لهم قرون لها کعوب ککعوب القنا ما بین اخمص احدهم و کعبه مسیرة خمسمایة عام مذهب
اهل سنت و اصحاب حدیث در چنین اخبار و صفات (آیات) بر ظاهر رفتن است و باطن تسلیم
کردن و از تفکر در معانی آن دور بودن و تاویل ننهادن که تاویل راه بی راهانست
و تسلیم شعار اهل سنت و ایمانست و بر وفق این آیت بروایت ابو هریره مصطفی علیه السلام
گفت فبینا نحن وقوف یعنی یوم القیمة اذ سمعنا حسا من السماء شدیدا فهالنا ثم نزل اهل
السماء الدنیا بمثلی من فی الارض من الجن و الانس حتی اذا دنوا من الارض اشرقت الارض
لنورهم و اخذوا مصافهم فقلنا لهم فیکم ربنا عز و علا قالوا لا و هو آت ثم ینزل اهل السماء
الثانیة بمثلی من نزل من الملائکة من اهل السماء الدنیا و بمثلی من فیها من الجن و الانس حتی
اذا دنوا من الارض اشرقت الارض لنورهم و اخذوا مصافهم قلنا لهم فیکم ربنا قالوا لا

ههوا آت ثم ینزلون علی قدر ذلک من التضعیف حتی ینزل الجبار تبارک وتعالی فی ظلل من الغمام
والملایکة ویحمل عرش ربک یومئذ ثمانیة وهم الیوم اربعة اقدامهم علی تخوم الارض السفلی والسموات
علی حجزهم والعرش علی مناکبهم لهم زجل من التسبیح یقولون سبحان ذی العزة والجبروت
سبحان ذی الملک والملکوت سبحان الحی الذی لا یموت سبحان الذی یمیت الخلایق
ولا یموت سبوح قدوس رب الملایکة والروح سبحان ربنا الاعلی الذی یمیت الخلایق
ولا یموت فیضع الله تبارک وتعالی کرسیه حیث شاء من ارضه ثم یهتف بصوته فیقول
یا معشر الجن والانس انی قد انصت لکم منذ خلقتکم الی یومکم هذا اسمع قولکم وابصر
اعمالکم فانصتوا الی فانما هی اعمالکم وصحفکم تقراء علیکم فمن وجد خیرا فلیحمد الله ومن
وجد غیر ذلک فلا یلومن الا نفسه وقضی الامر و پاداش کرده کان بستانند و هر سزاء
پاداش فرو آرند و پاداش ناکرده کان بستانند و هر سزا و پاداش فرو آرند والی
الله ترجع الامور و بازگشت هر کار با خداست و مراد خداست و بازگشت هر چیز با علم
وی و هر بوذنی با حکم وی ترجع الامور بضم تا قراءة حجازی و بو عمرو و عاصم است و بفتح
تا قراءة باقی و هر دو معنی متقارب اند و متداخل لان الامور کلها ترجع الی الله اذا رجعها الله
ای امرها بالرجوع الیه بعضی مفسران گفتند در معنی ترجع الامور که این تصرف بندگان
است و ملک ایشان در اموال و اسباب دنیا و نفاذ فرمان بعضی بر بعضی در قیامت آن
همه باطل گردد و فرمان و حکم جز خدای را عز و جل بر خلق نبوذ چنانکه گفت والامر یومئذ
لله و گفته اند که امور اینجا ارواح است که جایی دیگر روح را امر نام کرد قل الروح من امر
ربی بازنموذ که روحها همه بوی بازگردد چنانکه جایی دیگر گفت الله یتوفی الانفس حین
موتها و قال تعالی کما بدأکم تعودون قوله سل بنی اسرائیل بنو اسرائیل مؤمنان و گروهی کافر
اهل توریت اند و گفته جهودان مدینه اند که می گوید بپرس ازیشان یعنی بر سبیل
تنبیه و تقریع چند که داذیم بدان ایشان را و گذشتگان ایشان را ازین نشانهاء روشن
و پیغامها نیکو و معجزات پیدا و کرامتها آشکارا چون عصا و ید بیضا و شکافتن دریا و
رهانیدن ایشان از کید اعدا و ارزانی بس داشتن من و سلوی ومن یبدل نعمة الله

نعمت

وهر که کتاب خدای بگرداند و در آن تغییر و تبدیل آرد و آن نعمت که الله بر ایشان نهاد
و آن کتاب با ایشان داذ و کار محمد و بیان نعت وی بپوشد و در باطل بکوشد فان
الله شدید العقاب بدرستی که الله سخت عقوبت است عذاب کند این پوشنده
نعمت را و جدا کننده کلمه را و گفته اند که نعمت ایدر مصطفی است صلی الله علیه وسلم
می گوید هر که این نعمت بدل کند پس از آن که بوی آید استوار باید گرفتن او را
گیرد و تصدیق بتکذیب بدل کند الله او را عقوبت کند و سخت گیرد زین للذین
کفروا الحیوة الدنیا جایی دیگر ازین گشاده تر گفت واذ زین لهم الشیطان اعمالهم
شیطان بر ایشان آراست و بچشم ایشان نیکو نموذ این زندگانی دنیا که جز بساط
لهو و لعب نیست و جز متاع الغرور نیست روزی بروزی بردن بفریب و برخورداری
اندک و برآراست بر ایشان کردار بد ایشان تا بر مؤمنان و بر درویشان افسوس می داشتند
و می خندیدند کافران قریش بوذند که بر درویشان صحابه چون بلال و سلمان و ابو الدرداء
و عبد الله مسعود و عمار یاسر و خباب و صهیب و ابن ام مکتوم می خندیدند و بر طریق سخریت
می گفتند یکدیگر را که بنگرید در کار محمد که می گوید باین گدایان و درویشان کار
جهان را راست کنم و عرب را بشکنم و قاعدهٔ دین نو نهم آنکه گفتند اگر دین وی حق بوذی
سادات و اشراف قریش و برادران پس وی بوذندی نه این گدایان و بی کسان
الله تعالی گفت والذین اتقوا فوقهم یوم القیمة فردا این گدایان و بی کسان بالاء
ایشان باشند ایشان در فردوس برین و درجهٔ علیا و ایشان در قعر جهنم در درکه سفلی
روی علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استذل مؤمنا او مؤمنة
او حقره لفقره وقلة ذات یده شهره الله تعالی یوم القیمة ثم یفضحه ومن بهت مؤمنا
او مؤمنة او قال فیه ما لیس فیه اقامه الله علی تل من نار جهنم حتی یخرج مما قال فیه وان
المؤمن اعظم عند الله عز وجل واکرم علیه من ملک مقرب ولیس شیء احب الی الله عز وجل
من مؤمن تایب او مؤمنة تایبة وان المؤمن یعرف فی السماء کما یعرف الرجل اهله
وولده وقال ابو بکر الصدیق رضی الله عنه لا یحقرن احدا من المسلمین فان صغیر المسلمین

عند الله کبیر قال یحیی بن معاذ بئس القوم قوم اذا استغنی بینهم المؤمن حسدوه وان
افتقر بینهم استذلوه ثم قال والله یرزق من یشاء بغیر حساب الله او را که خواهد روزی
می دهد بی اندازه یعنی بی تبعه در دنیا وبی شمار و باز خواست در عقبی وگفته اند معنی این
آنست که روزی دهد چنانکه خود خواهد نه انکه کسی بر وی اعتراض کند یا شمار کند
که این را چند دادی و آن را چون دادی از آنکه نه شریک وی منازع وی نظیر و نه قسیم
وی معاند دست سدیگر معنی آنست که روزی دهد نه شمار که نه خزانه وی می برسد
تا بشمار دهد یا از اجحاف می ترسد تا باندازه دهد واین کسی را باشد که امروز در سرای
خدمت وطاعت حساب از میان برگیرد وچندانک تواند وطاقت دارد عبادت
کند وچشم از آن بیفکند وبر حق نشمرد تا فردا در سرای جزا ونعمت در ثواب دادن
حساب از میان برگیرد وبی شمار نعیم خلد بر وی ریزد ✿

النوبة الثالثة قوله تعالی ومن الناس
من یشری نفسه الآیة آنجا که عنایت است سروری را چه نهایت است فضل خدا نهانی نیست
وبر فعل وی چون وچرائی نیست ومعرفت وی جز عطائی نیست بوجهل قریشی و بوطالب
هاشمی در آتش قطیعت سوختند وذرهٔ معرفت از ایشان دریغ داشتند وطلیعت اقبال دولت
باستقبال صهیب وبلال بروم وحبشه فرستادند وقرآن مجید جلوه گاه ایشان کردند
که ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله دو قوم را دو آیت بهم یاد کرد یکی را گفت
ومن الناس من یعجبک قوله این یکی را گفت ومن الناس من یشری نفسه سرانجام آن
یکی را گفت ولبئس المهاد بد جایگاهی که جایگاه ایشانست عذاب آتش وفرقت وذل
ونواخت این یکی را گفت والله رؤف بالعباد مهربانست بر بندگان خدا جان وجهان
آری با دولت بازی نیست ونواخت الهی مجازی نیست واز رافت ورحمت احدیت
بر ایشان آنست که غیرت عزت ایشان را متواری وار در حفظ خویش بداشت ودر نعت
محبت در خلوت هو معکم بپرورد قدر شریعت مصطفی ایشان دانستند وحق سنت
ایشان گزاردند ونسب آدم در عالم حقائق بایشان زنده شد ومنبع صدق وثبات

قدم ایشان معمور گشت دلها بذکر سیر ایشان شاد وخرم وروی زمین بچراغ علم ایشان
روشن اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم روزی مصطفی صلوات الله علیه از حجره خویش
بیرون آمد بر جماعتی از ایشان گذر کرد جوانمردانی را دید همه صدف اسرار ربوبیت همه
مقبول شواهد الهیت همه انصار نبوت وولایت سی یکی را سوزی ونیازی سی یکی را
دردی وگدازی سی یکی کان حسرت شده واندوه دین بجان ودل باز گرفته وبا دروشی
ونی نوائی در ساخته ظاهر شوریده وباطن آسوده قلادهٔ معیشت ونعمت از هم گسسته
ورانوی نعمت بدل ایشان پیوسته

انکه مشتی ریاست جوی رعنا هیچ نگشاید مسلمانی ز سلمان جوی ودرد دین ز بودردا

مصطفی علیه السلام چون حال ایشان چنان دید وآن نیاز وگداز وآن ناز ورازایشان
دید گفت ابشروا یا اصحاب الصفة فمن بقی منکم علی النعت الذی انتم علیه الیوم راضیا
بما فیه فانه من رفقائی یوم القیمة قوله تعالی هل ینظرون الا ان یاتیهم الله
این آیت جای بازداری است وچراغ دل موحدانست وروشنائی چشم سنیانست وخسر
در دین مبتدعانست سنی را که راه می جوید راه است وبرابی می داند بنام حق در راه صدق
وار سنن صواب بر چراغ هدی وبدرقهٔ مصطفی روی بخانه نهادند وادی بوادی منزل
بمنزل تا او را فرو آرد در مقعد صدق عند ملیک مقتدر ومبتدع که راه تسلیم گم کرد
ودر وهدهٔ تاویل افتاد وی را با این آیت آشنائی نه که در دل وی از سنت هیچ روشنائی
ولا یزید الظالمین الا خسارا خبر ندارد آن مسکین که تاویل می نهد واز تسلیم می گریزد
درک تسلیم را ضامن خداست ودرک تاویل را ضامن رای هر جداز تاویل آید بر ماست وهر چه
از تسلیم آید بر خداست تسلیم راهیست آسان ببهشت نزدیک منازل آن با ذات تاویل
راهیست دشوار بضلالت نزدیک منازل آن ویران تاویل بر پی رای رفتن است
وبر پی رای رفتن شوم تر از آنک بر پی سگ رفتن تسلیم از پی رسول رفتن است وسنت
او بکار داشتن واوراد از استوار گرفتن وظاهر آن پذیرفتن وباطن سپردن

سنت ز هوای بدعت آرای توبه لفظ نبوی ز لفظ بد رای توبه

منی از سخن رسول کویم تو ز رای   آخر سخن رسول از رای تو به

رو بی تسلیم باش که سلامت در تسلیم است و راه تسلیم بی بیم لت قرّا اهل سنّت دانی چرا
بیش است که چراغ تسلیم ایشانرا در پیش است هر که را تسلیم کرفت از خود برست و بمولی پیوست
آن دین که جبرئیل بان امد و مصطفی بان خواند و قرآن بان آمد و بهشت بان افتاد
و نجات بان رستند تسلیم است آن کار که الله بدان راضی و بنده بدان پیروز و کیتی
بدان روشن تسلیم است راه تسلیم زینهار تا بمانی بر دین قدیم چون الله خود را
بفعل ذات کفت نزول و اتیان بعرصات روز حشر اظهار هیبت و عزت را و نزول با سما
دنیا هر شب اظهار لطف و کرم را بجان و دل قبول کن ظاهر آن بپذیرفته و شناخته شناختن
تصدیق و تسلیم کردن نهاده و کوش فرا داشته و تهمت بر خرد خود نهاده و زبان دل را
از معنی آن خاموش داشته و از دریافت چکونکی آن نومید شده که خرد را فرا دریافت
آن بتکلف راه نیست و بچیزی را روی نیست مصطفی از جبرئیل نام و نشان شنید
و سخن شنید برو نه بچید که حقیقت و غایت و کیف در عقل وی نکنجد آنجه چهل سال در
تیه بنی اسرائیل آمد از یک بیچ امد آنجه بر اصحاب سبت بارید از یک حیلت بارید آنجه ابلیس
دید از یک لجاج دید آنجه بلعم آزمود از یک قصد آزمود تقصیر را روی هست و بچیزی را
روی نیست تقصیر از بچارکیست و بچیزی از شوخی بچارکی صفت ادمیست و شوخی نشان
بیکانکی   دع الخبط فان الدین دین العجوز   علیک بذاک و دین الغلام
قال النبی صلی الله علیه وسلم من احب سنتی فقد احبنی ومن احبنی فهو معی فی الجنة ومن
تمسک بسنتی عند فساد امتی فله اجر مایة شهید من تمسک بسنتی عند اختلاف امتی کالقابض
علی الجمر من رغب عن سنتی ضربت الملائکة وجهه عن حوضی ومن رغب عن سنتی فلیس منی
ومن خالط سنتی فقد کفر وقال علیه السلم یجی قوم یمیتون السنة ویدغلون فی الدین
فعلی اولیک لعنة الله ولعنة اللاعنین من الملائکة والناس اجمعین وقال علیه السلم
ستة لعنتهم لعنهم الله وکل نبی مجاب الزاید فی کتاب الله والمکذب بقدر الله و
المتسلط بالجبروت لیذل بذلک من اعز الله ویعز به من اذل الله والمستحل لحرم الله والمستحل

من عترتی ما حرم الله والتارک لسنتی   قوله سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة
چند که دادیم و نمودیم ایشانرا از نشانها روشن لختی آثار رحمت لختی آیات و رایات
قدرت لختی بدایع و عجایب حکمت لختی دلایل و امارات نبوت لکن چه سود که دیده
ادراک ایشان در حجابست و سلطان بصایر در بند وما تغنی الآیات والنذر عن قوم
لا یؤمنون   وما انتفاع اخی الدنیا بمکنته   اذا استوت عنده الانوار والظلم
اکر خواستی آن بند مذلت از ایشان برداشتی تا در عالم حقایق روان شدندی لکن
لم یرد الله ان یطهر قلوبهم آن سر اشقیا را کفتا چه خواستی که سجده نکردی و فرمان نبردی
کفت فرمان دیکرست و نهاد دیکر فرمان بر من بود و نهاد بر من و من تغییر نهاد را درمانی
ندانم   دانی که سر کوی تو بنه عدن منی   دانی که بنام بنا بذاین نقش منی
زین للذین کفروا الحیوة الدنیا الآیه میشی بیکانکان و ناخواستکان نی علت دنیا
بر ایشان آراستند و شیطان بر ایشان کماشتند تا بهر سرائی بپیوستند و از راه وفا
برکشتند زبان طعن بر مؤمنان دراز کردند و هر ساعت تیر سخریت در دل دین ایشان
زدند و ایشان خود در شهود جلال و کشف جمال حق چنان مستغرق بودند که پروای
زخم طعن ایشان نداشتند و با جواب ایشان نپرداختند لاجرم ربوبیت ایشانرا نیابت
داشت و جواب داد که والذین اتقوا یوم القیمة این آنست که مصطفی علیه السلم کفت
من کان لله کان الله له انکه خبر داد که استقاء منهل ایشان انکذا مشربست
وقال تعالی والله یرزق من یشاء بغیر حساب یکی از بزرکان طریقت کفت رزق
بی حساب نه رزق اشباح است و حظوظ نفس هر چند بسیار بود آخر سر بغایت
بانهد و حصر پذیرد بلکه ان رزق ارواح است و غذاء اسرار و مؤمنان را بر دوام
است و بادرار ایشانرا روانست و آن دو چیزست استغراق دل از ذکر حق و امتلا
سر از نظر حق و ذلک فی حقهم دایم غیر منقطع ومنه قول بعضهم لو حجبت عنه ساعة لمت

قوله تعالی

فوقهم

کان الناس امة واحدة مردمان همه یک گروه بوذند بر یک ملت • فبعث الله النبیین فرستاد
الله پیغامبران را • مبشرین ومنذرین مؤمنان را بشارت دهان وکافران را بیم نمایان
وانزل معهم الکتاب وبا ایشان نامه فرستاذ • بالحق براستی ودرستی وپاکی • لیحکم بین
الناس تا حکم کنذ الله بکتاب ورسول میان خلق • فیما اختلفوا فیه در انچ ایشان
بشک افتاذند وخلاف در ان • وما اختلف فیه ودر خلاف نیفتاذند ودو گروه
نگشتند در ان کتاب • الا الذین اوتوه مگر هم ایشان که کتاب داذند ایشان را • من بعد
ما جاءتهم البینات پس از انک پیغامها سخت نیکو پاک با ایشان آمذ • بغیا بینهم حسد
که در میان ایشان بدید آمذ • فهدی الله تا الله راه نموذ • الذین آمنوا ایشان را
که در علم وی اهل ایمان بوذند • لما اختلفوا فیه تا بگرویدند بانچه دیگران مختلف ودو
گروه بوذند در ان • من الحق از پیغام راست ودین پاک • باذنه بتوفیق وخواست وی •
والله یهدی من یشاء والله راه نمایذ انرا که خواهذ • الی صراط مستقیم براه راست درست
ام حسبتم ان تدخلوا الجنة می پنداریذ که در بهشت رویذ • ولما یاتکم ونه نیامذ بر سیذ
بشما • مثل الذین خلوا من قبلکم صفت آنچه گذشتند پیش از شما • مستهم البأساء بایشان
رسیذ بیمناکیها وزورها • والضراء وتنگیها ونیازها • وزلزلوا وایشان را از جای بجنبانیذند
بلاها • حتی یقول الرسول تا انکه رسول ایشان گفت • والذین آمنوا معه وایشان
که گرویذگان بوذند باوی • متی نصر الله این یاری که از الله وعده است هنگام ان کی
است الا آگاه باشیذ • ان نصر الله قریب که هنگام یاری داذن الله نزدیک است •

النوبة الثانیة

قوله تعالی کان الناس امة
واحدة ای علی ملة واحدة خلافست میان علما که این ملت کفر است یا ملت اسلام قومی
گفتند ملت کفر است می گویند مردمان همه بر ملت کفر بوذند یعنی در سر روزگار در ان
زمان که نوح علیه السلم پیغام آورد بخلق ودر ان زمان که ابرهیم علیه السلم پیغام آورد
ودر ان زمان که محمد مصطفی صلوات الله علیه پیغام آورد مردمان همه در این سه وقت
یک گروه بوذند بر یک کیش در هم کجی صنیع در هم سینه از کفر وشرک یعنی در هم میان تازی

الکم

در هم خانه بیت النار ی هر چند در انواع کفر مختلف بوذند اما در جنس یکی بوذند فالکفر
کله ملة واحدة اما بقول ایشان که گفتند ملت اسلام است معنی آنست که مردمان
همه بر ملت اسلام بوذند یعنی از عهد آدم تا مبعث نوح ومیان ایشان ده قرن بوذند
همه بر ملت اسلام ودین حق وکیش پاک پس در روزگار نوح مختلف شذند وروزگار
عمر نوح بقول عکرمه هزار وهفصذ سال بوذ از ان جمله هزار کم پنجاه سال مدت بلاغ ودعوت
بوذ روی فی الخبر انهم کانوا یضربونه کل یوم عشر مرات حتی یغشی علیه کلبی گفت کان
الناس امة واحدة اهل سفینه نوح بوذند یک گروه راست بر ملت اسلام ودین حنیفی پس
مختلف شذند بعد از وفات نوح والله تعالی با ایشان پیغامبران فرستاذ ابی بن کعب
کان الناس امة واحدة یعنی روز میثاق که رب العالمین فرزندان آدم را همه از
پشت آدم بیرون کرد وهمه را با آدم نموذ ونام هر یکی آدم را بگفت که چیست وعمر هر یکی
چند است انگه با ایشان عهد بست وپیمان ستذ از ایشان بر خذای خویش وبندگی
ایشان وهمه را بر یکدیگر گواه کرد آن روز مردم همه بر یک ملت بوذند وبر یک فطرت
پس بعد از آدم در اختلاف افتاذند والله با ایشان پیغامبران وکتاب فرستاذ
وپیغامبران خذای جدا از آدمیان وجدا از فرشتگان صد وبیست وچهار هزارانذ سیصد
وسیزده از ایشان مرسل ودر قرآن از ایشان بیست وهشت نام برده اند واز
پیغامبران کس بوذ که صوتی شنیذ بآن پیغامبر گشت وکس بوذ که خوابی دیذ بآن
خواب پیغامبر گشت وخواب پیغامبران وحی باشذ وکس بوذ از ایشان که در دل
وی افکندند که پیغامبری ست علی الجملة چنانک امروز در بسیط زمین اولیا اند در ان عهد
پیشین انبیا بوذند اما پیغامبران مرسل فریشته را بعیان دیذند بصورت مرد
وبا ایشان سخن گفت وفی ذلک ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من الانبیاء من
یسمع الصوت فیکون بذلک نبیا وکان منهم من ینفث فی اذنه وقلبه فیکون بذلک
نبیا وان جبرئیل علیه السلم یاتینی فیکلمنی کما یکلم احدکم صاحبه وبر هر مسلمانی واجب
است که جمله پیغامبران را دوست دارذ وهمه ایمان آرذ وجدا نکند میان یکی از ایشان

درتصدیق وبهمه دروذ فرستد قال النبی صلی الله علیه وسلم صلوا علی انبیاء الله ورسله
فان الله بعثهم کما بعثنی وانزل معهم الکتاب بالحق ای بالعدل والصدق لیحکم بین الناس
حاکم خدا است انجا جل جلاله که احکم الحاکمین بحقیقت اوست ورسول که فرستاده را
اوست وکتاب که نامهٔ اوست وجون بکتاب حکم کنند روا باشد که بر سبیل توسع کتاب را
حاکم کویند نظیره قوله هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق ثم قال فیما اختلفوا فیه وما
اختلف فیه این ها باکتاب رو الا الذین اوتوه جهوذان وترسایان اند که کتاب
بایشان داذند ودران مختلف ودو کروه شدند واین اختلاف ایشان بر دو وجه
بوذ یکی انکه بعضی کتاب مؤمن وبعضی کافر شدند جنانکه الله کفت ویقولون نؤمن
ببعض ونکفر ببعض وجه دیکر انست که در کتاب تبدیل وتحریف آوردند وصفت ونعت
محمد صلی الله علیه وسلم بکردانیدند جنانکه کفت یحرفون الکلم عن مواضعه یاخوذ بر
کرفتند وبنهان داشتند جنانکه الله کفت ان الذین یکتمون ما انزل الله من الکتاب
کعب احبار کفت از راهبی برسیدم که آیتها که جهوذان در توریت بپوشیدند کذام اند
کفت شهد الله انه لا اله الا هو الایه ومن یبتغ غیر الاسلام دینا الایه اليوم اكملت
لكم دينكم الی قوله الاسلام دينا وما محمد الا رسول ومبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه
احمد هو الذی ارسل رسوله بالهدی ما کان محمد ابا احد من رجالکم وان اختلاف
ایشان وکتمان جز حسد را نبوذ که در توریة دانسته بوذند که نبوت محمد حق است وآیت
جون اورا از عرب یافتند ایشان را حسد آمد وحسد در کار وی مختلف شدند بس
هر کس که الله تعالی بفضل خوذ اورا هدایت داذ وعلم وی از مؤمنان بوذ حقیقت
این اختلاف بشناخت وبتوفیق وارادت حق بی این حق راه یافت وبر سنن صواب
راه بردا ینست که رب العالمین کفت فهدی الله الذین آمنوا الی آخر الآیة ابن زید
در تفسیر این آیت کفت اختلفوا فی الصلوة فمنهم من یصلی الی المشرق ومنهم من یصلی
الی المغرب ومنهم من یصلی الی بیت المقدس فهدانا الله للکعبة واختلفوا فی الصیام
فمنهم من یصوم بعض یوم ومنهم من یصوم باللیل فهدانا الله فیه الی الحق وهو شهر رمضان

واختلف

واختلفوا فی الجمعة فاخذت الیهود السبت والنصاری الاحد فهدانا الله للجمعة
واختلفوا فی ابرهیم فقالت الیهود کان یهودیا وقالت النصاری کان نصرانیا فهدانا الله
فیه الی الحق باذنه ای الاذن العلم والامر والارادة جمیعا والله یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم ام حسبتم ان تدخلوا الجنة قال عطاء لما دخل رسول الله صلی الله علیه
وسلم واصحابه المدینة اشتد الضر علیهم لانهم خرجوا بلا مال وترکوا اموالهم ودیارهم فی
ایدی المشرکین فانزل الله تطییبا لقلوبهم ام حسبتم ان تدخلوا الجنة المیم صلة معناه
اظننتم یا معشر المؤمنین ان تدخلوا الجنة من غیر بلاء ولا مکروه می کوید شما که مؤمنان
اید می بنداریذ که بی رنجی وبلائی که بشما رسد در بهشت شوید جائی دیکر کفت ایطمع
کل امرئ منهم ان یدخل جنة نعیم کلا هر کس بنداردو طمع دارد که در بهشت شوذ رنج نابرده
وبار بلا ناکشیده کلا نه جنانست که می بندارند وطمع دارند همانست که در خبر می اید
الاحمق من اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله ولما یاتکم ای ولم یاتکم مثل محنة الذین مضوا
من قبلکم ای ولم یصبکم مثل الذی اصابهم فتصبروا کما صبروا می کوید بندارند که در بهشت
شوید ونیز بشما نرسید آنچ بکروه بیشینیان رسید درویشی وناکامی وسختی والضراء
وبیماری وشکستکی اندام وکرسنکی کفته اند که باسا رنج تن بوذ وضرا زیان مال وهب
منبه کفت وجد ولما بین مکة والطایف سبعین نبیا میتین کان سبب موتهم الجوع
والقمل مصطفی علیه السلم کفت حکایة از کردکار قدیم جل جلاله ایفرح عبدی اذا
بسطت له رزقی وصببت علیه الدنیا صبا اما یعلم عبدی ان ذلک له منی قطعا وبعدا
ایحزن عبدی اذا منعت عنه الدنیا ورزقته قوت الوقت اما یعلم عبدی ان ذلک
له قربا ووصلا وذلک من غیرتی علی عبدی خواص کفته که این بلا ونیکامی ودرویشی
وبی نوائی هدنیا لبسهٔ مؤمنانست وحلیت بیغامبران وزینت عارفان واسر
المال صدیقان فرعونی که مطرود مملکت بوذ اورا جهار صد سال عمر بوذ که هرکز اورا
تب نکرفت ورنجی نرسیذ ونیکامی ندیذ ودران تمرد وطغیان خوذ می کفت انا ربکم
الاعلی ما علمت لکم من اله غیری حال ان دشمن جنین بوذ وحال مصطفی صلوات الله علیه

برخلاف این بوذ عایشه صدیقه می کویذ هرکز روزی بشب نشذی که مصطفی را از کافران جفائی نرسیذی یا اورا تبی نکرفتی یا بنوعی رنجی درو نکوفتی کفتند یا رسول الله این همه رنج وبلا ازکجا روی بتو نهاذه است کفت نمی دانید انکه این رنج وبلا باندازهٔ ایمان بوذ هرکرا ایمان تمامتر بلاء وی بیشتر چون ایمان ما بر ایمان عالمیان بیفزوذ لاجرم بلاء ما نیز بر بلاء عالمیان بیفزوذ وروی فی بعض الاخبار ان الله عز وجل لیبتلی المومن بالفقر شوقا الی دعائه وزلزلوا حتی یقول برفع لام قراة مدنی است برین وجه مستقبل بمعنی ماضی بوذ ای حتی قال الرسول می کویذ ایشانرا از جای بجنبانیذند ازبس مصیبتها که بایشان رسیذ وبلاها که برایشان ریختند تا انکه رسول ایشان کفت ومومنان که با وی بوذند متی نصر الله این فتح مارا کی برایذ والله مارا بر دشمن کی نصرت دهذ وکی ندا ازماکی با نذ رب العالمین کفت الا ان نصر الله قریب جواب داذیم آن کروه را در عهد خویش همان جواب که دهم شمارا ای مهاجر وانصار ویاران رسول من اکاه باشید که هنکام یاری داذن الله نزدیک است

عسی الکرب الذی امسیت فیه　　یکون وراءه فرج قریب

این آیت در شان فقراء المهاجرین آمذ آن درویشان شکستکان اندوهکنان که روی ایشان از هیبت الله برسوخته واز تعظیم دین اسلام خویشتن را در بوتهٔ ریاضت فرو کذاخته بترک خان ومان ودیار و وطن بکفته وبر ناکامیها ودشخواریها صبر کرده وطلب رضاء خدا وصحبت رسول وی بر همه اختیار کرده چون رنج ایشان بغایت کشیذ وجان بحنجر کردن رسیذ ومنافقان ازبس وقعهٔ احد زبان طعن دراز کرده که الی متی تقتلون انفسکم رب العالمین تسکین دل ایشانرا این آیت فرستاذ وروی مصعب بن سعد عن ابیه قال قلت یا رسول الله ای الناس اشد بلاء قال الانبیاء ثم الامثل فالامثل حتی یبتلی الرجل علی قدر دینه فان کان صلب الدین اشتد بلاؤه وان کان فی دینه رقة ابتلی علی قدر ذلک فما یبرح البلایا بالعبد حتی یمشی علی الارض وما علیه خطیئة وعن خباب بن الارت قال شکونا الی رسول الله صلی الله علیه

وسلم وهو متوسد بردة له فی ظل الکعبة فقلنا الا تدعوا الله الا تستنصر الله لنا فجلس محمار لونه او وجهه فقال لنا لقد کان من قبلکم یوخذ الرجل فیحفر له فی الارض ثم یجاء بالمنشار فیجعل فوق راسه ثم یجعل فرقتین ما یصرفه عن دینه او یمشط بامشاط الحدید ما دون عظمه من لحم وعصب ما یصرفه عن دینه ولینصرن الله هذا الامر حتی یسیر الراکب من صنعاء الی حضرموت لا یخشی الا الله عز وجل ولکنکم تعجلون وعن عبد الرحمن بن زید قال کان وزیر لعیسی علیه السلم رکب یوما فاخذه السبع فاکله قال عیسی یا رب وزیری فی دینک وعونی علی بنی اسرائیل وخلیفتی فیهم سلطت علیه کلبک فاکله قال نعم کانت له عندی منزلة رفیعة لم اجد عمله بلغها فابتلیته بذلک لابلغه تلک المنزلة

النوبة الثالثة

قوله تعالی کان الناس امة واحدة

از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت این آیت رمزی دیکر دارذ ومعنی دیکر می کویذ پاذشاه عالم ودارندهٔ جهان ودانا نهان اول که خلق را بیافریذ در غشاوهٔ ستر خلقیت بیافریذ ابتدا که نهاذ چنین نهاذ ظلمات صفات خلقیت محفوف کشت برین خلقت همه در پردهٔ عما یک کروه بوذند همه در ظلمت غیبت مجتمع همه در اسر نهاذ خوذ مانده این چنانست که آن جوانمرد کفت

در خرابات نهاذ خوذ براسوذست خلق　　غمزهٔ بر هم زن یکی تا خلق را برهم زنی

پس بر یکی از آن عالم نی نهایت بمختصری ایشان آمذ مصطفی علیه السلم از آن بریذ این خبر داذ که خلق الله الخلق فی ظلمة فالقی علیهم من نوره فمن اصابه من ذلک النور اهتدی ومن اخطاه ضل چون این سوال ان نی نهایتی بمختصری ایشان روی نهاذ همه را کامی امذند اسیر ارادت مقهور مشیت حجت حکمت کوش بر جد وبخت خویش نهاذه که تا چون آیذ وبر ایشان چه حکم راندانکه دست تقدیر ایشانرا بدو صفت کرد نیکبختان وبدبختان نیکبختان را کفت هولاء للجنة ولا ابالی وبدبختان را کفت هولاء للنار ولا ابالی یعنی از ملامت ملامت کنندکان باک نیست ورسد مارا می چه کنیم ودر ان بشیمانی نیست نیکبختی اهل سعادت نی هیچ موافقت بدبختی اهل شقاوت نی هیچ مخالفت هولاء

للجنة ولا ابالی بجفائیم وهولاء للنار ولا ابالی بوفائیم نه با این وفا ما را سوذ ست نه باز
جفا ما را زیان سرکه ایمان آورد خوذ را سوذ کرد من همانم که بوذم نی نظیر وبی انباز
سرکه کفر آورد خوذ را زیان کرد من همانم که بوذم نی شریک وبی انباز یا عبادی لو انّ
اوّلکم وآخرکم انسکم وجنکم حیّکم ومیّتکم کانوا علی اتقی قلب رجل منکم لم یزد ذلک فی ملکی شیئا
واز لطیفها که بابن آیت تعلّق دارد یکی آنست که مثل خلق عالم که در نهاد آدم مجتمع کرد
کافر ومؤمن صدّیق وزندیق همچون مثل بازرکانی است که مشک دارد وآن مشک را از
بیم راه زن درمیان لخلخان تعبیه کند مشک بوی لخلخان بخوذ کشد ولخلخان نیز
بوی مشک کیرذ چون بازرکان بمقصد رسد وایمن شوذ بساطی فرو کند ومشک و
لخلخان بران نهد باذ بران جهد هر دو بوی اصلی خوذ باز شوند وعاریتی دست بدارند
همچنین در نهاد آدم رایحهٔ مؤمن بکافر رسید ورایحهٔ کافر بمؤمن آن حسنات که در دنیا
از کافر در وجود آید همه از رایحهٔ مؤمن است که بوی رسید وآن سیّات ومعاصی که در دنیا
از مؤمن بیاید آن از رایحهٔ کفر کافر ست فردا در قیامت بساط عدل بکسترانند و باد
عنایت فرو کشایند حسنات کافر با مؤمن روذ وسیّات مؤمن با کافر روذ حکم ازلی
وقضاء ازلی در رسد عاریت باز ستانند اصل با اصل دهند پاک با پاک شوذ وخبیث با
لخبیث لیمیز الله الخبیث من الطیّب ام حسبتم ان تدخلوا الجنة الآیه این حالتست
که کویند نتوان کفتن حدیث خوبان آسان آسان آسان حدیث ایشان نتوان
من احتشم رکوب الاهوال بقی عن درک الآمال خبر نداری که بیوستن در کسستن است و
زندکانی در مردن ومراد در بی مرادی بروانه شمع را وصال در وقت سوختن است
وشمع را زندکی در سر بریدن است
دردی بخوذ بعجب درد نیست کند وی چو شمع چون شوی بیمار بهتر کردی از کردن زدن
خوش باغی وراغی است فردوس برین لکن راه آن دشخوارست وکلبنی بر خار ست
مصطفی علیه السّلم کفت حفّت الجنّة بالمکاره تا هر ناکسی وناهلی دعوی آشنائی نکند
هل یستوی الّذین یعلمون والّذین لا یعلمون مثال این قاعده دریائیست که آن دریا

مقرّ جواهر کرانمایه ودرّ شب فروز ساختند وانکه نهنکان وماهیان عظیم حجاب
آن جواهر ودرر ساختند دو تن برخیزند که عشق آن درّ ایشان را در میدان طلب
کشد بکنارهٔ آن دریا شوند صعوبت آن بینند واز مزات آن نهنکان هراس در دل
ایشان بدید آید از آن دو مرد یکی چون آن اهوال واحوال با صعوبت بیند بترسد
واز آن طلب قدم باز پس نهد واز کفتار خویش تبرّا کند این یکی صاحب راز بوذ
در صفت رجولیّت تمام نبوذ بنداشت که این کار برز ومجرد بر می آید و بی رنج بسر کنج
می رسد وعزّت شرع او را جواب می دهد که لیس الدّین بالتمنّی ولا بالتحلّی
با مات همی نهفته رازی باید وز مات بخوذ همی نیازی باید
شیرین ولطیف مرغی ای زاغ سیاه لیکن جفتهمی سپید بازی باید
وآن دیکر مرد که خداوند ارادت بوذ عشق جمال آن کوهر شب فروز دیدهٔ عقل وی از
اهوال آن دریا بر دوزد تا از آن معانی هیچ بخوذ راه ندهد وآن جمال هر ساعتی و
هر لحظهٔ بروی جلوه می کنند تا وی شیفته تر وعاشق تر می شوذ سر نکون بدریا
فرو شوذ اکر سعادت مساعدت نماید وتوفیق رفیق بوذ درّ شب افروز در قبض طلب وی
آید واکر بعکس این بوذ جانش نهنکان بغارت برند ونامش در جریدهٔ لا ابالی کنند
وبزبان حال کوید چون من دو هزار عاشق اندر ماهی می کشته شوند وبر نیاید آهی

قوله تعالی

وکرانی ز دو سر این میدان را
روی لیث بود در که سلطان را
صد جان بدهی ار شوی دریان را
کوید خطری نباشد اسحاجان را

یسالونک ترا می برسند ماذا ینفقون که چه نفقه
کنند • قل بکوی • ما انفقتم من خیر هر چه نفقه کنید از مال • فللوالدین بر بذر ومادر کنید •
والاقربین وبر خویشاوندان • والیتامی وبر نا رسیدکان بذر مرده • والمساکین وبر درویشان
وابن السّبیل وراه کذریان ومهمانان • وما تفعلوا من خیر وهر چه نفقه کنید از مال •
فانّ الله به علیم الله بآن داناست • کتب علیکم واجب نبشته آمد بر شما • القتال کشتن
کردن با دشمنان دین • وهو کره لکم وشما را آن دشوار آمد • وعسی ان تکرهوا شیئا وهو
خیر لکم وشاید که دشوار آید شما را چیزی وآن بهتر بوذ شما را • وعسی ان تحبّوا شیئا وهو

وهو شرٌ لکم و شاید که دوست دارید چیزی و آن بتر بوذ شما را • والله یعلم والله داند
که خلق چه خواهد و ایشان را چه باید و بهی ایشان در چه بوذ • وانتم لا تعلمون و شما
ندانید • یسألونک عن برسند ترا • عن الشهر الحرام قتال فیه از ماه حرام و کشش کردن
در آن • قل بگوی • قتال فیه کبیر کشش کردن در ماه حرام کاری بزرگ است • وصدٌّ
عن سبیل الله و باز داشتن است راه گذری را از راه بردن و حاج را از حج کردن •
وکفرٌ به و کافر شدن است بان در ماه حرام • والمسجد الحرام و کافر شدن است بمسجد حرام
واخراج اهله منه اما بیرون کردن شما از مکه که اهل آن بوذید و آن خانه شما بوذ
اکبر عند الله آن مه است نزدیک خدای از آن مشرکی که شما کشتید • والفتنه و آنکه شما را
فتنه می کردند و عذاب می نموذند که از مسلمانی برگردید و بجهد کافر شوید • اکبر من القتل
آن همه مه بوذ از آنک شما مشرکی را کشتید • ولا یزالون یقاتلونکم و همیشه با شما کشش
خواهند کرد هرگاه که دست یابند • حتی یردوکم عن دینکم تا شما را از دین خوذ برگردانند •
ان استطاعوا اگر توانند • ومن یرتدد منکم عن دینه و هر که برگردد از شما از دین خویش
فیمت وهو کافرٌ و بمیرد و او کافر • فاولئک حبطت اعمالهم ایشان آنند که حابط گشت
و باطل و تباه کردارهای ایشان و از پاداش آن درماندند • فی الدنیا والآخرة هم درین
جهان و هم در آن جهان • واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و ایشانند دوزخیان
جاوذان در آن • ان الذین آمنوا ایشان که بگرویدند • والذین هاجروا و ایشان
که از خان و مان خوذ ببریدند • وجاهدوا فی سبیل الله و از بهر خدا در سبیل وی جهاد
کردند و با دشمنان او باز کوشیدند • اولئک یرجون رحمة الله ایشان بخشایش الله
امید میدارند • والله غفورٌ رحیمٌ و الله آمرزگار است مهربان •

النوبة الثانیة

قوله تعالی یسألونک ماذا ینفقون
فرمان آمد در قرآن چند جایگه که انفقوا مما رزقکم الله • وانفقوا مما رزقناکم نفقه کنید
و از آنچه شما را روزی کردیم چیزی بیرون دهید برسیدند که چه دهیم و چند دهیم و بکه
دهیم و این برسنده گویند عمرو بن الجموح بوذ درین آیت جواب آمد که بکه دهند گفت

فللوالدین یعنی علی الوالدین ابتدا بپدر و مادر کنید و این یکی در نفقات واجب و منسوخ
گشت اکنون نفقه پدر و مادر بر فرزندان واجب است و زکوة و صدقه و وصیت
ایشان را حرام دلیل قرآن بر وجوب نفقه پدر و مادر آنست که گفت وقضی ربک الا تعبدوا
الا ایاه و بالوالدین احسانا و من الاحسان الانفاق علیهما و دلیل سنت آنست که
مصطفی علیه السلام گفت افضل الصدقة علی ذی الرحم الکاشح و میمونه بنت الحارث گفت
یا رسول الله اعتقت جاریة لی فقال صلی الله علیه و سلم اجرک الله اما انک لو اعطیتها
اخوالک کان اعظم لاجرک و قال صلی الله علیه و سلم لزینب امراة عبد الله بن مسعود
زوجک و ولدک احق من تصدقت علیهم • والیتامی و بی پدر مردگان نارسیده قال النبی
صلی الله علیه و سلم اذا بکی الیتیم اهتز عرش الرحمن لبکائه فقال الله عز و جل للملائکة
من ابکی عبدی و انا قبضت اباه و واریته فی التراب قال فیقول الملائکة ای ربّ
لا علم لنا فیقول الله للملائکة اشهدکم انه من ارضاه ارضیته و قال صلی الله علیه و سلم
کافل الیتیم له او لغیره انا و هو کهاتین فی الجنة یعنی السبابة و الوسطی • والمساکین
و درویشان مسکین آنست که خرج مهم وی از دخل بیش بوذ و کفایت یکساله تمام ندارد
می که سرای و جامه ضرورت و فرش دارد و بنان محتاج است هم مسکین بوذ ابو سعید
خدری رضی الله عنه گفت احبّ المساکین فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
یقول اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین • وابن السبیل
مهمانست اگر سفری باشد و اگر حضری حق مهمان داری سه روزست چون از سه روز
برگذشت معروف باشد و کل معروف صدقة • وما تفعلوا من خیر فان الله به علیم و هر
نفقه کنید در وجوه بر و مصالح احسان با مر فرمان الله بداند آن از شما یعنی که بر شمارد
و بآن پاداش دهد همچنانست که گفت فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ای یری الجزاء
علیه قال ابو جعفر یزید بن القعقاع نسخت الزکوة کل صدقة فی کتاب الله تعالی
و نسخ شهر رمضان کل صوم و نسخ ذبایحة الاضحی کل ذبح • کتب علیکم القتال مسلمانان را
ده سال بمکه و روزگاری بمدینه باعراض و صفح می فرموذند آخر فرمان آمد بقتال اول فرمان

آمد و فریضه کرد که یک مسلمان با ده کافر بکاوذ و بجنک بایستد و بشت ندهد بس همت
آن بر مسلمانان دشوار آمد که ثواب قتال نیز نشنیذه بوذند و باننکالی و دوستی
جان کرائیذند این آیت آمد که کتب علیکم القتال وهو کره لکم قومی مفسران کفتند
این حکم صحابه رسول راست علی الخصوص دون غیرهم از اینجاست که ابن جریج عطا را
کفت که بحکم این آیت غزو بر همه مسلمانان واجب است قال لا کتب علی اولئک حینئذ
وقومی ظاهر آیت بر کار کرفتند و غزو بر همه مسلمانان واجب دیدند الی قیام الساعة
یدل علیه ما روی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ثلث من اصل الایمان الکف عمن قال
لا اله الا الله لا نکفره بذنب ولا نخرجه من الاسلام بعمل والجهاد ماض منذ بعثنی الله عز
وجل الی ان یقاتل آخر امتی الدجال لا یبطله جور جائر ولا عدل عادل والایمان بالاقدار
وقال من لم یغز ولم یحدث نفسه بالغزو مات علی شعبة من النفاق وقول صحیح و مذهب
مشهور آنست که جهاد و غزو فرض کفایت است نه فرض عین اذا قام به من فیه کفایة
سقط الفرض عن الباقین کحضور الجنازة ورد السلام وتشمیت العاطس اهل معانی
کفتند وهو کره لکم این کراهیت نه آنست که فرمان خدای عز وجل کاره بوذند یا بظاهر
کراهیت نموذند لکن در طبع خوذ نفوری می دیذند از آنکه هم بر مال مؤنت می دیدند و هم
بر نفس مشقت و هم بر روح خطر بس عاقبت که فوائد جهاد و ثواب آن از رسول خدا
بشنیذند آن کراهیت برخاست عکرمه کفت انهم کرهوه ثم احبوه و یشهد لذلک قصة
عم انس بن مالک قال انس غاب عمی انس بن النضر عن قتال بدر فشق علیه لما قدم
وقال غبت عن اول مشهد شهده رسول الله صلی الله علیه وسلم لئن اشهدنی الله قتالا
لیرین الله ما اصنع فلما کان یوم احد مشی بسیفه فلقیه سعد بن معاذ فقال ای سعد
والذی نفسی بیده انی لاجد ریح الجنة دون احد فقال سعد فما استطعت یا رسول الله
ما صنع قال انس فوجدناه بین القتلی به بضع وثمانون جراحة من بین ضربة بسیف
وطعنة برمح ورمیة بسهم وقد مثلوا به فما عرفناه حتی عرفته اخته ببنانه وصح فی
الخبر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال والذی نفسی بیده لوددت انی اقتل فی سبیل الله

ثم احیا ثم اقتل ثم احیا ثم اقتل مصطفی صلوات الله علیه بتخاصیص قربت و بصیرت نبوت
بدیذ آنچه رب العزة شهیدان را ساخته است در غیب از لطائف کرامات و شرائف درجات
تا لاجرم نقلی درین سرای فانی این آرزوش خاست که وددت انی اقتل فی سبیل الله
ثم احیا ثم احیا ثم اقتل باز دیکران که بآن مشابت نرسیذند و این دیذه غیب بین
نداشتند لعمری که هم این آرزو کنند لکن نه امروز که فردا در فردوس که آن احوال برای
العین بینند و مصداق این آن خبرست که مصطفی علیه السلام کفت ما احد یدخل الجنة
یحب ان یرجع الی الدنیا وله ما فی الارض من شیء الا الشهید یتمنی ان یرجع الی الدنیا
فیقتل عشر مرات لما یری من الکرامة و روی ان الله عز وجل یطلع علیهم اطلاعة فقال
هل تشتهون شیئا قالوا ای شیء نشتهی ونحن نسرح من الجنة حیث شئنا ففعل ذلک بهم
ثلث مرات فلما راوا انهم لن یترکوا من ان یسالوا قالوا یا رب نرید ان ترد ارواحنا
فی اجسادنا حتی نقتل فی سبیلک مرة اخری فلما رای ان لیس لهم حاجة ترکوا وعسی
ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم و شاید که شما را چیزی کراهیت آید و آن خوذ شما را به
بوذ یعنی که غزو کراهیت می دارید و در آن از دو نیکی یکی هست اما الظفر والغنیمة
واما الشهادة والجنة وعسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم و شاید که چیزی دوست دارید
شما و آن خوذ بترست شما را یعنی باز ماندن و باز بس نشستن از غزو که در آن هم ذل
نفرست و هم حرمان غنیمت و شهادت قال ابن عباس کنت ردیف رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقال یا ابن عباس ارض عن الله بما قدر وان کان بخلاف هواک انه لمثبت
فی کتاب الله عز وجل قلت یا رسول الله این وقد قرات القرآن قال وعسی ان تکرهوا شیئا
وهو خیر لکم وفی معناه انشدوا رب امر تتقیه جر امرا ترتضیه
خفی المحبوب منه وبدا المکروه فیه یسالونک عن الشهر الحرام این آیت در شان
قومی آمد از یاران رسول خدا در سفری بوذند در بسین روز محرم روزی لم رسیدند
بمردی از مشرکان و کله کوسفند با وی و آن مشرک تنها و جای خالی و آن مرد خوشتر را
ایمن می شمرد که ماه حرام است از آن جوق مسلمانان بعضی قصد کشتن آن مرد کردند

وگفتند مرد مشرک است و در گوسفند رغبت کردند و گفتند مگر دوش ماه نو بوده است
و امروز صفر ست و بعضی از مسلمانان گفتند که ماه حرام است آن قوم که در گوسفند
رغبت کردند آن مشرک را بکشتند اولیا کشته بر رسول خدا آمدند و دعوی خون کردند
و تشنیع زدند که ماه حرام بود رسول خدا دیت آن کشته باز بذرفت و این آیت آمد یسالونک
عن الشهر الحرام قتال فیه یعنی یسالونک عن قتال فی الشهر الحرام قل قتال فیه کبیر
ای عظیم العقوبة فیه بیش از نزول این آیت در ماههاء حرام هیچ کس کشش نکردی
تعظیم از تا این واقعه بیفتاد و این قصه برفت و مشرکان ملامت و تعییر در گرفتند
که در ماه حرام کشتن چون کنند و آزرم آن چرا بگذارند گویند که عبد الله جحش نامه نوشت
بمومنان اهل مکه اذا عیرکم المشرکون بالقتال فی الشهر الحرام فعیروهم انتم بالکفر واخراج
رسول الله ومنعهم عن البیت گفت چون کافران شما را تعییر کنند که در ماه حرام قتال
کردید شما ایشانرا تعییر کنید که شما نیز کفر آورده اید و رسول خدا و یاران را از مکه و از
مسجد حرام باز داشتید پس این حکم خود منسوخ گشت بآیت سیف قال الله تعالی
اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم ای فی الحل والحرم اجماع مسلمانان امروز جز آنست
که قتال با کافران در همه ماهها حلال آن و حرام آن رواست پس این قوم که آن مشرک را
کشته بودند گفتند یا رسول الله چه بینی اگر آن مرد مشرک را در ماه حرام کشتیم ما را ثواب
جهاد در سبیل خدا بود این آیت آمد که ان الذین آمنوا می گوید ایشان که بگرویدند
و رسالت تو بذیرفتند و بیغام ما بجان و دل باز گرفتند والذین هاجروا و ایشان که خان
و مان و اوطان خویش بدرود کردند و از اسباب علایق و از خویش و بیوند خود
ببریدند و صحبت رسول و موافقت وی بر همه اختیار کردند بحکم این فرمان برفتند که
هاجروا تورثوا ابناکم مجدا وجاهدوا فی سبیل الله و از بهر خدا در راه خدا با اعداء دین
بکوشیدند جان بذل کرده و تن سبیل و دل فدا و خویش را استقبال این فرمان شرع
مقدس کرده که اغزوا باسم الله فی سبیل الله قاتلوا من کفر بالله و تسکین دل ایشانرا
و تحقیق امید ایشان مصطفی صلوات الله علیه می گوید من قاتل فی سبیل الله فواق

ناقة وجبت له الجنة من انفق نفقة فی سبیل الله کتب له بسبعمایة ضعف رباط یوم فی
سبیل الله خیر من الدنیا وما فیها اولئک یرجون رحمة الله والله غفور رحیم بر قومی
مشکل شود رجا و تمنی و آنرا فرقی ننهند و فرق آنست که اگر با رجا غفلت بود و در
طاعت فترت آنرا تمنی گویند و تمنی آرزوست و آرزو در راه دین معلول است و حال
صاحب رجا بعکس اینست و در راه دین محمود است رب العزه درین آیت عین معاملت
و حقیقت طاعت از ایمان و هجرت و مجاهدت در پیش داشت آنگه رجاء ایشان بر
اجتهاد و طاعت ببستند و ایشانرا ازان بستود گفت اولئک یرجون رحمة الله جای
دیگر گفت یحذر الآخرة ویرجو رحمة ربه ابن خبیق گفت امیدواران سه مردند یکی نیکو
کردار امید میدارد که کردارش قبول کنند و ویرا ازان پاداش دهند دیگر مردی
بدکردار که توبت کرد و از بدی بازگشت و دل در عفو و مغفرت بست امید میدارد
که عفو کنند ویرا و بیامرزند سدیگر مردی است سر بگناهان در نهاده و با گناه بر دست
گرفته آنگه گوید امید میدارم که بیامرزد این یکی صاحب تمنی است و آن دو دیگر صاحب
رجا روی ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علی اصحابه من باب بنی شیبة فرآهم یضحکون
فقال اتضحکون لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا ثم مر ثم رجع القهقری
وقال نزل علی جبرئیل واتی بقوله تعالی نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم وعن ابن
مسعود رضی الله عنه قال الکبائر الاشراک بالله والامن من مکر الله والقنوط من رحمة الله
والیاس من روح الله عز وجل النوبة الثالثة
قوله تعالی یسالونک ماذا ینفقون مال باختن در راه شریعت نیکوست لکن بجز
جان باختن در میدان حقیقت بوقت مشاهدت از غیر جدا شدن و بشرط وفا
بودن نیکوست لکن نجنان که از خویشتن جدا شدن و قدم بر بساط صفا نهادن
از غیر جدا شدن سر میدانست کار آن دارد که در خم چوگانست
یکی می پرسد که از مال چه دهیم و چون خرج کنیم شریعت او را جواب می دهد که از دویست
درم پنج درم و از بیست دینار نیم دینار دیگری می پرسد و حقیقت او را جواب می دهد

کی با تو بجان و تن هم قناعت نکنند آری حدیث مزدوران دیگرست و داستان عارفان دیگر
معرفت مزدور تا جان شناختن است و معرفت عارف تا جان باختن

مال و زر و جز رایگان باید باخت   چون کار بجان رسید جان باید باخت

آن دولتیان صحابه نه بآن می رسیدند از کیفیت اتفاق که راه بدرویش نمی بردند
لکن بامید آنکه تا از حضرت عزت این نواخت بایشان رسد که وما تفعلوا من خیر
فان الله به علیم هر چه شما دادید و می دهید من که خداوندم می دانم و بدان آگاهم
این چنانست که موسی را صلوات الله علیه آن شب در تجوره بیابان طور بر خواندند
که یا موسی موسی از لذت این خطاب سوخته این ندا شد از سر سوز و اشتیاق گفت
من الذی یکلمنی کیست این که با من سخن می گوید می دانست لکن موسی در بحر اشتیاق
دیدار حق غرق شده بود دستگیری طلب می کرد گفت درین یک ندا بسوختم باشد
که یکبار دیگرم بخوانند مگر برافروزم فرمان آمد که یا موسی نمی دانی که ترا که می خواند گفت
دانم لکن منتظر آنم که خواننده گوید انی انا الله

لبیک عبدی وانت فی کنفی   فکل ما قلت قد علمناه
سلنی بلا حشمة ولا رهب   ولا تخف اننی انا الله

دو آیت است یکی در اول ورد اشارتست باتفاق عابدان از مال خویش تا بمعرفت رسند
دیگر آیت با آخر ورد اشارتست باتفاق عارفان از جان خویش بحکم جهاد تا
بمعروف رسند و ذلک قوله تعالی ان الذین آمنوا والذین هاجروا وجاهدوا فی
سبیل الله بعد از ایمان حدیث هجرت کرد و هجرت بر دو قسم است یکی ظاهر و دیگر باطن
اما هجرت ظاهر دو طرف دارد یکی آنکه از دیار و اوطان و اسباب خویش هجرت کند
و بطلب علم رود و طرف دیگر آنست که بطلب معلوم رود و هر آن روش که ازین دو
طرف بیرونست آن را خطری و وزنی نیست و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وسلم
الناس عالم و متعلم و سائر الناس همج و تا نگوئی که طالب علم و طالب معلوم هر دو
بر یک رتبت اند که طالب علم در روش خودست و طالب معلوم در کشش حق و آنکس که

درویش

درویش خود بود در رنج ماندگی و گرسنگی بماند چنانکه موسی صلوات الله علیه در این سفر
در آن سفر که طالب علم بود گفت آتنا غداءنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا باز وقتی دیگر که
بطلب معلوم می رفت چنان مؤید بود بتایید عصمت و کشش حق که سی روز در انتظار
سماع کلام حق بماند که نه از ماندگی خبر داشت نه از گرسنگی استاد بوعلی دقاق گفت
نواخت طلبه علم بجائی رسید که فردا چون از خاک بر آیند مرکب ایشان پرهای فریشتگان
بود لقوله صلی الله علیه وسلم ان الملائکة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا بما یصنع
گفتا چون مرکب طلبه علم پر فریشتگان بود مرکب طلبه معلوم خود مپرس که آینکه چه
بود آخر

لو علمنا ان الزیارة حق   لفرشنا الخدود ارضا لترضی
نگارا تن خوب بر خاک حرام   من دیده زمین کنم تو بر دیده خرام

این خود بیان هجرت ظاهرست و هجرت باطن آنست که از نفس بدل رود و از دل بسر رود
و از سر بجان رود و از جان بحق رود نفس منزل اسلام است و دل منزل ایمان و سر
منزل معرفت و جان منزل توحید هر روش سالکان از اسلام با یمان هجرت باید
و از ایمان بمعرفت و از معرفت بتوحید نه آن توحید عام می گویم که بشواهد درست گردد
و بناء اسلام و ایمان بر آنست بلک این توحید از آب و خاک پاک است و از آدم و حوا صا
علائق در آن منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارات
متناهی و عبارات منتفی و تاریخ مستحیل استاد امام بوعلی قدس الله روحه روزی
غریق دریاء محبت شده بود در توحید سخن می گفت که اگر از جواهر حرمت یکی را بینی
که قدم در کوی دعوی نهد و حدیث توحید کند نگر تا فریفته نشوی و از آب و خاک گز
معنی باک دانی که آن جمال احدیت بود که در میدان ازل بنظاره جمال صمدیت شد و
با خود بنعت تعزز رازی گفتند آن راز را توحید نام نهادند که رستم هم رخش رستم کشد
شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه بان توحید اشارت کرده و گفته

ما وحد الواحد من واحد   اذ کل من وحده جاحد
توحید من ینطق عن نعته   عاریة ابطلها الواحد

توحیده ایاه توحیده … ونعت من ینعته لاحد

قوله تعالی

یسألونک ترا می پرسند، عن الخمر والمیسر از می و قمار، قل بگوی فیهما اثم کبیر در می
و قمار بزهٔ بزرگ است، ومنافع للناس و مردمان را در آن منفعتهاست، واثمهما اکبر من
نفعهما اما بزه مندی آن مه است از منفعت آن، ویسألونک و ترا می پرسند ماذا
ینفقون که چند نفقه کنیم، قل العفو بگوی آنچه بسر آید از شما و از ایشان که داشت
ایشان واجب است، کذلک یبیّن الله لکم الآیات پیدا می کند الله شما را
سخنان خویش و نشانهاء مهربانی خویش، لعلکم تتفکرون تا مگر بیندیشید در آن
منتها که وی را بر شماست، فی الدنیا والآخرة در آن نیکوییها که با شما کرد درین جهان و
وعده داد در آن جهان، ویسألونک و ترا می پرسند عن الیتامی از یتیمان و کرد مال ایشان
گشتن، قل بگوی اصلاح لهم خیر اگر بمال ایشان ایشان را باصلاح آیید و بحسبت نگاه
دارید و در ایشان در آن تجارت کنید و خود را سود نجویید آن به است، وان تخالطوهم
و اگر در ایشان آمیزید فاخوانکم علی حال برادران شما اند در دین، والله یعلم المفسد
من المصلح والله بانداند تباه کار را از نیکوکار در کار ایشان، ولو شاء الله لاعنتکم و اگر
خدای خواهید کاری دشوار که شما را بره چند کردانیدی ان الله عزیز حکیم که الله توانا
بی همتا دانا، ولا تنکحوا المشرکات و بزنی مکنید زنان مشرک، حتی یؤمن تا آنگه که بگروند
ولامة مؤمنة و کنیزکی گرویده خیر من مشرکة به از آزاد زنی مشرکه، ولو اعجبتکم و هر چند
که شما را خوش آید آن زن مشرکه بصورت یا بمال یا بنسب، ولا تنکحوا المشرکین وزن
مسلمان بمرد مشرک مدهید، حتی یؤمنوا تا آنگه که بگروند، ولعبد مؤمن و بندهٔ گرویده
خیر من مشرک به از آزاد مردی ناگرویده، ولو اعجبکم و هر چند که شما را خوش آید آن آزاد
مشرک بصورت و مال و نسب، اولئک یدعون الی النار این مشرکان که با مؤمنان در
صحبت آمیزند ایشان ابشرک می خوانند و بآتش، والله یدعوا الی الجنة والمغفرة

والله

والله بندگان خود را ببهشت می خواند و بآمرزش باذنه بخواست و توفیق و فضل خویش
ویبین آیاته للناس و پیدا می کند سخنان خویش و نشانهاء مهربانی خویش، لعلهم
یتذکرون تا مگر ایشان پند پذیرند و حق دریابند

النوبة الثانیة

قوله تعالی یسألونک
عن الخمر والمیسر این آیت اول آیت است که در کار خمر آمد که هنوز در تحریم آن از آسمان
پیغام نیامده بود و قومی از مسلمانان کراهیتی داشتند می خوردن را از جهت آنکه در می دیدند
از هتک حرمت و خرق مروت و عیب زوال عقل و زیان مال و عداوت و غم بدم که در آن
می دیدند همواره از رسول خدای می پرسیدند که در کار می هیچ چیز نیامد و آن پرسنده
عمر خطاب رضی الله عنه بود جواب ایشان این آیت قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس
منفعت در آن بود که در مجلس می شتران می کشتند و درویشان را در حسب آن رفق
می بود رب العالمین گفت بزه کاری و بزه مندی آن مه است از منفعت آن مردمان
این بشنیدند قومی از می باز ایستادند و قومی نه تا آن روز که عبدالرحمن بن عوف
مهمانی کرد جماعتی را از یاران رسول صلی الله علیه وسلم و در میان ایشان خمر بود می خوردند
تا مست شدند وقت نماز شام در آمد یکی فرا پیش شد بامامی و سورة قل یا ایها الکافرون
در گرفت و نه بر وجه بر خواند بجای لا اعبد ما تعبدون اعبد گفت تا باخر سورة گفت
لکم دینکم الشرک ولی دینی الاسلام پس رب العالمین این آیت فرستاد که یا ایها الذین
آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری گرد مسجد مگردید چون مست باشید تا آنگه که بهوش
آیید دانید که چه می خوانید و چه می گویید قومی باز از مسلمانان گفتند که خیر نیست
در چیزی که از مسجد باز دارد و از خمر خوردن باز ایستادند و قومی همچنان می خوردند
و اوقات نماز در آن نگه می داشتند تا آنکه که قومی از انصار در خانهٔ یکی از ایشان مهمان
بودند و با ایشان می بود و حمزة بن عبدالمطلب حاضر بود حمزه بیرون آمد و شتران دروی
کار کرده دو شتر را دید از آن برادرزادهٔ خود علی بن ابی طالب علیه السلام که بر آن اذخر
می آوردند شمشیر بر کشید و قصد شتران کرد با وی گفتند که این از آن علی اند وی گفت

هل انتم الا عبيدٌ لابى جواب داذ كه شما كه ايذ كه بنده كان بذ من عبد المطلب و ايشان اهردو
نى زد و شكم بشكافت و جكر بيرون كشيذ و بر آتش افكند على در رسيذ و آن حال ديذ
كريستن بروى افتاد بر رسول خدا شد و آن قصه باز كفت جبرئيل آمد و آيات ورد
يا ايها الذين آمنوا انما الخمر والميسر تا آنجا كه كفت فهل انتم منتهون رسول خدا صلوات الله
عليه بر منبر رفت و اين آيات برخواند و مى حرام كرد مسلمانان برخاستند و خمخانها خو
شد ند و ميها مى ريختند تا مى در كوجهاء مدينه روان شد و جايها آن مى كس بوذ كه مى سكست
و كس بوذ كه باب و كلاء شست بعضى مفسران كفتند كه موضع تحريم آنست كه كفت
فاجتنبوه اى فاتركوه و قومى كفتند فهل انتم منتهون اى انتهوا كما قال فى سورة الفرقان
اتصبرون والمعنى اصبروا و لهذا قال عمر رضى الله عنه عند نزول الاية انتهينا يا رب

فصل مذهب شافعى رضى الله عنه آنست كه هر شرابى كه جنس آن
مستى آرد اكر خمر بوذ و اكر نبيذ مطبوخ يا خام از خرما يا از مويز يا از كندم يا از كاورس
يا از عسل اندك و بسيار از آن حرام است و آشامنده آن مستوجب حدّ اكر مست شوذ و اكر
نه مصطفى عليه السلم كفت كلّ مسكر خمرٌ وكلّ خمرٍ حرامٌ انّ من التمر خمرًا وانّ من البرّ خمرًا
وانّ من الشعير خمرًا وانّ من العسل خمرًا وروى انه قال انهاكم عن قليل ما اسكر كثيره
وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شرب الخمر لم يقبل الله
له صلوة اربعين صباحًا فان تاب تاب الله عليه فان عاد لم يقبل الله له صلوة اربعين
صباحًا فان تاب تاب الله عليه فان عاد الرابعة لم يقبل الله له صلوة اربعين صباحًا
فان تاب لم يتب الله عليه وسقاه من نهر الخبال قال ومن كان يؤمن بالله واليوم الاخر
فلا يجلس على مائدة يدار عليها الخمر قال والذى بعثنى بالحق انّ شارب الخمر يجى يوم القيمة
مسودًّا وجهه يسيل لعابه على قدمه يقذره كلّ من رآه قال ومن فى قلبه آية من كتاب الله
ويصبّ عليه الخمر يجى كلّ حرف من تلك الاية يأخذ بناصيته يقيمه عند الرب فيخاصمه ومن
خاصمه القرآن خصم كفته اند كه اين خمر معجون لعنت است آن جوش وا از دست
شيطانست جون دست در وى كند بجوشد بس آب دهن در اندازد تا تلخ كردد بس بوادرو

كند

كند تا بكندذ آن مسكين كه خمر مى خورذ بول شيطان مى خورذ معجون لعنت است كه
بكار مى دارد اين خمر زهر دين است جنانكه تن را با خمر بقا نيست مصطفى عليه السلم كفت
شارب الخمر كعابد الوثن اين معنى خوف عاقبت كفت كه بسيار افتد كه مى خواره بعاقبت
از ايمان درماند و بعبادت وثن كشد جنانكه يكى مى خواره را بوقت مرك كفتند بكو لا اله
الا الله او مى كفت شاد باش و نوش خور بوقت مرك بر بنده آن غالب شوذ كه جمله
روزكار خويش بان بسر برده باشد و به قال النبى صلى الله عليه وسلم يموت الرجل على
ما عاش عائشه صدّيقه رضى الله عنها و عن ابيها كفت اكر قطرهٔ خمر در جاهى افتد و آن
جاه انباشته شوذ بس از آنجا كياه برايد و كوسفند بخورد من كراهيت دارم كه كوشت
آن كوسفند خورم مى خواره را هم سقوط عدالت است و هم زوال ولايت و هم وجوب
لعنت و هم فساد عاقبت و خوف خاتمت اما سقوط عدالت آنست كه باجماع امت شهادت
وى مقبول نيست و بقول بعضى علما وى را ولايت بر دختر نيست و وجوب لعنت آنست كه
مصطفى عليه السلم كفت ان الله لعن الخمر وعاصرها ومعتصرها وشاربها وساقيها وحاملها
والمحمولة اليه وبايعها ومشتريها واكل ثمنها و خوف خاتمت آنست كه در آثار بيايند
كه بنج جيز نشان بذ خاتمت است و در وقت مرك بيم زوال ايمان در آنست ترك الصلوة
واكل الربوا والاصرار على الزنا وعقوق الوالدين والادمان على شرب الخمر و فساد
عاقبت آنست كه مى خواره فرداء قيامت ناجار بدوزخ رسد و حميم جهنم خورد جنانكه در
خبرست كه والذى بعثنى بالحق من شرب من مسكر ثلث شربات كان حقًا على الله ان
يسقيه من طينة الخبال يقال طينة الخبال ما ذاب من حراقة اجساد اهل النار در خبر
سر شربت كفت و در خبرى ديكر يك جرعه كفت و ذلك فى قوله صلى الله عليه وسلم ان الله
بعثنى رحمةً وهدًى للعالمين واقسم ربى بعزته لا يشرب عبد من عبيدى جرعة من خمر
الا سقيته مكانه من حميم جهنم معذبًا او مغفورًا له ولا يسقيها صبيًّا صغيرًا الا سقيته
مكانه من حميم جهنم معذبًا او مغفورًا له ولا يدعها عبد من عبيدى من مخافتى الا سقيتها
اياه فى حظيرة القدس اما حدّ مى خواره اكر آزاد باشد و بالغ و عاقل و مختار

تا زهر معنا نشست دين را

نه مکر چهل تازیانه است واکر بنده باشد بیست تازیانه واکر رای امام چنان بوذ که آزادرا
هشتاد زند و بنده را چهل روا باشد که در عهد رسول خدا صلوات الله علیه و روزکار
خلفا این اختلاف بوذه است و همه نقل کرده اند واکر بجای تازیانه دست زنند و نعلین
و جامهٔ تاب داذه رواست که بوهریره کفت یکی را حاضر کردند که می خورده بوذ رسول
خدا کفت بزنیذ او را کس بوذ که بدست می زذ و کس بوذ که بنعلین و کس بوذ که بچوب
و کس بوذ که بکوشهٔ جامه یعنی جامهٔ تاب داذه سخت کرده کفت بعاقبت کسی او را کفت
اخزاک الله رسول خدا کفت لا تقولوا هکذا ولا تعینوا علیه الشیطان ولکن قولوا
اللهم اغفر له اللهم ارحمه و کسی را که حد شرعی زدند کبیره که ازوی در وجود آیذ آن
حد کفارت کناه وی باشد مصطفی علیه السلم کفت من اصاب ذنبا فاقیم علیه حد ذلک
الذنب فهو کفارته و قال صلی الله علیه و سلم من اصاب حدا فعجل عقوبته فی الدنیا
فالله اعدل ان یثنی علی عبده العقوبة فی الآخرة و من اصاب حدا فستره الله علیه و عفا
عنه فالله اکرم من ان یعود فی شیء قد عفا عنه یسالونک عن الخمر والمیسر می را خمر نام
کرد لانها تخامر العقل از بهر آنکه خرد را امیزذ و آنرا بپوشذ و میسر قمار است و از کسب عرب
بوذ و قومی از عجم رب العالمین آنرا با می حرام کرد مفسران کفتند کل شیء فیه قمار فهو من
المیسر حتی لعب الصبیان بالجوز والکعاب و قال النبی صلی الله علیه و سلم ایاکم و هاتین
الکعبتین المشومتین فانهما من میسر العجم و قال القسم بن محمد کل شیء الهی عن ذکر الله
و عن الصلوة فهو میسر قل فیهما اثم کثیر بثا قراة حمزه و علی است دیکران ببا خوانند
یعنی منقارب اند که خمر و قمار هم عظیم کناه است و هم بسیاری کناه چنانکه
در آیت دیکر بشمرد انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء الی آخر الآیه
و یسالونک ماذا ینفقون قل العفو برفع و او قراة بوعمرو است ای الذی ینفقونه العفو
دیکران بنصب واو خوانند علی معنی ینفقون العفو ای ما عفا یعنی ما فضل من اموالکم یقال
صمیم مالی لفلان و عفوه لفلان ای فضله این هم جواب سؤال عمرو جموح است که کفت
یا رسول الله دانستیم که صدقات بکه می باید داذ یعنی قل ما انفقتم من خیر فللوالدین الآیه

اکنون خواهیم تا بدانیم که چند دهیم و چند دهیم آیت آمد قل العفو بکوی آنچه بسر آیذ یعنی
از نفقهٔ خوذ و عیال خوذ قال النبی صلی الله علیه و سلم افضل الصدقة ما کان عن ظهر غنی
وابدا بمن تعول و روی ابو هریرة ان رجلا قال یا رسول الله عندی دینار قال انفقه
علی نفسک فقال عندی آخر قال انفقه علی ولدک قال عندی آخر قال انفقه علی اهلک
قال عندی آخر قال انفقه علی خادمک قال عندی آخر قال انت اعلم پس هر که خداوند
مال و ضیاع و املاک بوذی یکساله نفقهٔ خوذ و عیال در کسوه و هر طعام و شراب بنهاذی
و باقی بصدقه داذی و هر کرا نفقهٔ خوذ و عیال از مزدکار و کسب نقد بوذی یکروزه بنهاذی
و باقی بصدقه داذی پس کار دشوار شد برایشان تا الله تعالی آیت فرستاذ خذ من
اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها قالوا یا رسول الله کم ناخذ فبینت السنة اعیان الزکوة
من الورق والذهب والماشیة والزرع فصارت هذه الآیة اعنی قوله تعالی خذ من اموالهم
ناسخة لقوله تعالی قل العفو کذلک یبین الله لکم الآیات چنانکه احکام می و قمار و انفاق
بیان کرد و روشن الله شما را بیان میکند و پدید می آرد نشانها کردکاری و مهربانی خویش
لعلکم تتفکرون فی الدنیا والآخرة تا شما تفکر کنید در کار دنیا و آخرت بدانید که این
دنیا سرای بلا و فساد است و آخرت سرای جزا و بقا روی انس بن مالک قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ایها الناس اتقوا الله حق تقاته واسعوا فی مرضاته وایقنوا من الدنیا
بالفناء و من الآخرة بالبقاء واعملوا لما بعد الموت فکانکم بالدنیا لم تکن و بالآخرة لم تزل
ایها الناس ان من فی الدنیا ضیف و ما فی یده عاریة و ان الضیف مرتحل والعاریة مردوده
الا و ان الدنیا عرض حاضر یاکل منها البر والفاجر والآخرة وعد صادق یحکم فیها ملک
قادر فرحم الله امرءا نظر لنفسه و مهد لرمسه مادام رسنه مرخی و حبله علی غاربه ملقی
قبل ان ینفد اجله و ینقطع عمله و یسالونک عن الیتامی این آیت در شان قومی آمد
که قیمان یتیمان بوذند بر مال ایشان و شنیذند که الله تعالی در قرآن در صدر سورة
النساء تشدید کرد در خوردن مال یتیمان بترسیذند و قصد کردند که کرانه کنند از قیام
کردن بامر یتیمان و مال یتیمان ضایع خواست ماند این آیت آمد قل اصلاح لهم خیر

کوی این قیمان یتیمانرا اگر در مال یتیمان تجارت کنید وزی مزد ایشانرا انکه داریذ آن هست
ونیکوتر قال النبی صلی الله علیه وسلم من ولی یتیما له مال فلیتجر فیه ولا یترکه حتی تاکله الصدقة
وان تخالطوهم واگر در ایشان لعین آید ومال ایشان با مال خود هم نهید وامیخته دارید
انکه مزدی معروف برگیرید بی اسراف وبی شطط وبگذارید ایشانرا تا در جای شما
نشینند وشما بر فرش ایشان نشینید ایشان با شمای خورند از آن شما وشما با ایشان
میخورید از آن ایشان اگر چنین کنید فاخوانکم علی حال ایشان براذران شما اند
در دین وبراذران در دین بایدکه با یکدیگر چنین زندگانی کنند والیه الاشارة بقوله
صلی الله علیه وسلم لا تحاسدوا ولا تباغضوا ولا تدابروا ولا تقاطعوا وکونوا عباد الله
اخوانا والله یعلم المفسد من المصلح والله بازداند مفسد را از مصلح انکس که در لعین دکو شدن
مال خویش بمال ایشان از انکس که در آمیزد با ایشان دریغ ندارد مال خویش از ایشان
مصطفی علیه السلام گفت خیر بیت المسلمین بیت فیه یتیم یحسن الیه وشر بیت المسلمین
بیت فیه یتیم یساء الیه ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن این در شان مرثد بن ابی مرثد
العنوی آمد مردی بوذ قوی دلاور رسول خدا او را بمکه فرستاذ تا قومی از مسلمانان که
آنجا بوذند نهان از کافران بیرون آرد چون بمکه رسید زنی مشرک آمد نام آن زن
عناق ودر جاهلیت آن زن با مرثد سر وکاری داشت مرثد جواب داذ که تا از رسول خدا
بپرسم پس آن زن او را براورد وفریاذ خواست تا قومی آمدند ومرثد را بزدند چون باز مدینه
آمد این قصه با رسول خدا بگفت ودستوری خواست تا ویرا بزنی کند رب العالمین آیت
فرستاذ ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن زنان مشرکات را بزنی مکنید وگرد ایشان مگردید
تا مشرک باشند اکنون حرام است بر مسلمانان که زنان بت پرستان وگبران وهمه طواغیت
پرستان بزنی خواهند مگر حرایر اهل کتابین که قرآن ایشانرا مستثنی کرد والمحصنات من
الذین اوتوا الکتاب من قبلکم اگر کسی گوید که چرا حرایر اهل کتابین هم از کافران اند ونکاح
سبب مودت لقوله تعالی وجعل بینکم مودة ورحمة ومودت با کافران منهی است
بابن آیت که الله گفت لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله

ورسوله جواب آنست که آن مودت که منهی است مودت دینی است ومودت نکاح
مودت نفعی وشهوانی است پس در تحت آن نهی نشوذ ولامة مؤمنة این در شان عبد الله
رواحه آمذ که کنیزکی سیاه داشت روزی بروی خشم گرفت وتبانچه بروی زد انکه بر رسول
خدا شد وآن حال باز گفت رسول گفت وما هی چیست آن کنیزک قال هی تشهد ان لا اله
الا الله وانک رسوله وتصوم شهر رمضان وتحسن الوضوء وتصلی مصطفی علیه السلام چون
وصف وی شنیذ گفت هذه مؤمنة این کنیزک مؤمنه است عبد الله گفت بان خدای
که ترا براستی بخلق فرستاذ که ویرا ازاذ کنم پس او را بزنی خواهم چنان کرد پس مردمان
ویرا طعن کردند که کنیزکی سیاه بزنی خواست وازاذ زنی مشرکه با مال وجمال بروی عرض
میکردند رب العالمین گفت آن کنیزک سیاه مؤمنه به از آن ازاذ زنی مشرکه با مال وجمال
وگفته اند این در شان خنسا فرو آمد کنیزکی بوذ از آن حذیفه یمان حذیفه او را گفت یا خنسا
قد ذکرت فی الملأ الاعلی مع سوادک ودمامتک پس ویرا ازاذ کرد وبزنی خواست ولا تنکحوا
المشرکین حتی یؤمنوا ولعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم می گوید زن مسلمان را بمرد مشرک
مدهید نه رواست که بهیچ حال که مرد کافر زن مسلمان خواهد که این نکاح استذلالست و
نوعی از اهانت ورب العزه نخواست که زن مسلمان زیر دست مرد کافر کرد ومقهور او شوذ
فلن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا اولئک یدعون الی النار والله یدعوا الی
الجنة والمغفرة باذنه این همچنانست که گفت یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم جایی دیگر گفت
والله یدعوا الی دار السلام چون خلق را بر روش راه دین ورنج بردن وبار کشیدن در
مسلمانی می خواند بواسطه بانگذاشت گفت ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة
الحسنة باز چون دعوت دار السلام ومغفرت ورحمت بوذ بی واسطه ایشانرا خود خواند
گفت والله یدعوا الی الجنة والله اعلم

النوبة الثالثة

قوله تعالی یسالونک عن الخمر والمیسر شراب اهل غفلت با صفت وسرانجام اینست که
گفتیم باز خدایرا عز وجل بر روی زمین بندگانی اند که اشمنده شراب معرفت اند ومست
از جام محبت هرچند که از حقیقت آن شراب در دنیا جرعی نه واز حقیقت آن می جز

بوئی نه و از حقیقت آن مستی جز نمایشی نه از آنکه دنیا زندانست زندان چند بر تابد امروز
چندانست باش تا فردا که مجمع نوح و ریحان بوذ و معرکهٔ وصال جانان و رهی در عجز نگر لیز

اومید وصال تو مرا عمر بیفزوذ — خوذ وصل چه چیزست که اومید چنین است

شوریدهٔ بکلبهٔ خمار رسید در می داشت بوی داذ گفت باین درم مرا شراب ده گفت مرا شراب
نماند آن شوریده گفت من خوذ مردی شوریده‌ام طاقت حقیقت شراب ندارم قطرهٔ نمای
تا ازل بوئی بمن رسد تا ببینی که از آن چند مستی کنم و شور انگیزم سبحان الله این چه سرشتست
که از ازل تا ابد دو گیتی بسوخت و هیچ پیدا نیذ یکی را شراب حیرت از کاس هیبت داذ
مست حیرت شد گفت

قد تحیّرت فیک خذ بیدی — یا دلیلاً لمن تحیّر فیکا

کار دشخوار است آسان چون کنم — درد بی چاره است درمان چون کنم
از صداع قیل و قال ایمن شدم — چارهٔ دستان مستان چون کنم

یکی را شراب معرفت از خمخانهٔ رجا داذ بر سر کوی شوق بر امید وصل همی گوید

بخت از در جان ما در آید روزی — خورشید نشاط ما بر آید روزی
از تو بسوی ما نظر آید روزی — واندوه ما از هم بسر آید روزی

یکی را شراب وصلت از جام محبت داذ بر بساط انبساطش راه داذ بر تکیه‌گاه انسش جای داذ
ناز و دلال گفت

بر شاخ طرب هزار دستان توایم — در بستهٔ بلبلان نغمه و دستان توایم
از دست مده که زیر دستان توایم — بگذار گناه ما که مستان توایم

یکی را خوذ از دیذ ساقی چندان شغل افتاذ که با شراب نپرداخت

سقیتنی کأساً فاسکرتنی — فمنک سکری لا من الکاس

آن زنان مصر که راعیل را ملامت میکردند در عشق یوسف چون بمشاهدهٔ یوسف رسیدند
چنان بی خوذ شدند که دست بریدند و جامه دریدند و آن هیبت مشاهدهٔ یوسف بر ایشان
چندان غلبه داشت که نه از دست بریدن خبر داشتند نه از جامه دریدن همین بوذ حال
یعقوب صلوات الله علیه غلبات شوق دیدار یوسف وی را بران داشت که بهر چه نگرست
یوسف را دید و هر چه گفت از یوسف گفت

با هرکه سخن گویم اگر خواهم و گر نه — ز اوّل سخنم نام تو اندر دهن آید

تا روزی که جبرئیل آمد و گفت از بس نام یوسف بر زبان مران که فرمان چنین است بس
یعقوب بهر که رسیدی گفتی نام تو چیست بوذی که در میانه یوسف نامی بر آمدی وی را
بدان تسلّی بوذی

دل زان خواهم که بر تو نگزیند کس — جان زانکه نزد بی غم عشق تو نفس
تن زانکه بجز مهر تواش نیست هوس — چشم از پی آنکه خوذ ترا بیند و بس

ویسألونک ماذا ینفقون ارباب معانی گفتند سؤال بر سه ضربست یکی سؤال القرر و تعریف
چنانکه رب العزّة گفت فوربک لنسألنّهم اجمعین عمّا کانوا یعملون و هو المشار الیه بقول
النبی صلی الله علیه و سلّم لا یزول قدما عبد یوم القیمة حتی یسأل عن اربع عن شبابه فیما ابلاه
و عن عمره فیما افناه و عن ماله من این جمعه و فیما ذا انفقه و ماذا عمل بما علم دیگر سؤال سؤال
تعنّت است چنانکه بیگانگان از مصطفی بر سیدند که قیامت کی خواهذ بوذ و بقیامت
خوذ ایمان نداشتند و بتعنّت می بر سیدند و ذلک قوله یسألونک عن الساعة ایّان مرسیها
و کذلک قوله و یسألونک عن الجبال سدیگر سؤال استفهام است و طلب ارشاد
چنانکه درین آیات گفت یسألونک عن الخمر و المیسر یسألونک ماذا ینفقون و یسألونک
عن الیتامی و یسألونک عن المحیض این همه سؤال استرشاد اند و مردم درین سؤال مختلف اند
یکی از احوال می بر سد یکی از محوّل احوال او که از احوال می بر سد بزبان واسطه جواب
می شنوذ و او که از محوّل احوال می بر سد بی واسطه از حضرت عزّت بنعت کرم جواب می شنوذ
که فانّی قریب پیر طریقت گفت خواهندگان از وی بر در او بسیار اند و خواهندگان از
او کم گویندگان از درد بی درد بسیار اند و صاحب درد کم و در تفسیر آورده اند که رب العالمین
گفت منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة فاین من یریدنی و یسألونک عن الیتامی
هر چند که توانی یتیمان بنوا زود در مراعاة و مواساة ایشان بکوش که ایشان در جهان گاز
و اندوه گنان زخلق اند نواختگان و نزدیکان حق اند انّ الله عند کل قلب حزین
فرمان در آمد که ای مهتر عالمیان و چراغ جهانیان یتیمان را با پناه خوذ گیر که سر ابردهٔ حسرت

جز بفناء دل ایشان نزده اند وجشن بیا نزا بنزدیک ما مقدار است ای مهتر ترا که یتیم کردیم از آن
کردیم تا درد دل ایشان بدانی ایشانرا نیکو داری

با تو حرفی و یتیم ما چه کردیم از کرم — تو همان کن ای کریم از خلق خود بر خلق ما
ای یتیمی کرده اکنون با یتیمان کن تو لطف — ای غریبی کرده اکنون با غریبان کن سخا

انس مالک گفت روزی مصطفی علیه السلام در شاه راه مدینه می رفت یتیم را دید که کودکان
بروی جمع آمده بودند و او را خوار و خجل کرده و هر یکی بروی تطاول جسته آن یکی می گفت
پدر من به از پدر تست دیگری می گفت مادر من به از مادر تست دیگری می گفت کسان
و پیوستگان ما به از کسان و پیوستگان تو و آن یتیم می گریست و در خاک می غلتید رسول
خدا صلوات الله علیه چون آن کودک را چنان دید بروی بخشود و بر سروی بایستاد
گفت ای غلام کیستی تو و چه رسید ترا که چنین درمانده گفت من پسر رفاعه انصاری ام
پدرم روز احد کشته شد و خواهری داشتم فرمان یافت و مادرم شوهری گرفت و مرا بر انداخت
اکنون منم درمانده بی کس و بی نوا و از این صعب تر مرا سرزنش این کودکانست مصطفی
علیه السلام از آن سخن وی در گرفت و آن درد دل وی بر وی کار کرد و بگریست پس گفت ای
غلام اندوه مدار و ساکن باش اگر پدرت را بکشتند من که محمدم پدر تو ام و فاطمه خواهر تو
و عایشه مادر تو کودک شاد شد برخاست و آواز بر آورد که ای کودکان اکنون مرا
سرزنش مکنید و جواب خود شنوید ان ابی خیر من آبائکم وامی خیر من امهاتکم واختی
خیر من اخواتکم آنگه مصطفی علیه السلام دست وی گرفت و بخانه فاطمه برد گفت یا فاطمه
این فرزند ماست و برادر تو فاطمه برخاست و او را بنواخت و خرما پیش وی نهاد و
روغن در سروی مالید و جامه در وی پوشید و همچنین برانجمها مادران مؤمنان
بگردانید فکان یعیش بین ازواجه حتی قبض النبی صلی الله علیه وسلم فوضع التراب
علی راسه ونادی وا ابتاه الیوم بقیت یتیما فابکی عیون المهاجرین والانصار فاخذه
ابوبکر وهو یقول یا بنی مصیبة دخلت علی المسلمین اذا اختلس محمد من بین اظهرهم
انا ابوک یا بنی فکان مع ابی بکر حتی قبضه الله عز وجل ه

قوله تعالی

ویسألونک ترا می پرسند عن المحیض از حیض زنان قل بگوی هو اذی آن مکروهی است
و خونی قذر فاعتزلوا النساء دور باشید از زنان فی المحیض در هنگام حیض ولا
تقربوهن و گرد ایشان مگردید بمجامعت حتی یطهرن تا از رفتن خون حیض پاک گردند
فاذا تطهرن چون پاک گشتند و غسل کردند فأتوهن بایشان رسید من حیث
امرکم الله از آنجا که الله فرمود شما را ان الله یحب التوابین دوست دارد الله باز
گردندگان با وی ویحب المتطهرین و دوست دارد پاکیزگان و خویشتن گوشندگان از
نساؤکم حرث لکم زنان شما کشتزار شما اند که ازان فرزندی کارید فأتوا حرثکم می رسید
بکشتزار خویش انی شئتم چنانکه خواهید وقدموا لانفسکم و خویشتن را پیش فرا
فرستید واتقوا الله و بپرهیزید از خشم و عذاب خدا واعلموا انکم ملاقوه و بدانید
که فردا شما وی را خواهید دید وبشر المؤمنین و گرویدگانرا شاد کن ای محمد ولا تجعلوا
الله عرضة لایمانکم نام خدای عرضه مسازید سوگندان خویش را ان تبروا که با کس
نیکوئی کنید وتتقوا و از بخل بپرهیزید وتصلحوا بین الناس و میان مردمان آشتی
سازید والله سمیع علیم والله شنواست و سوگندان شما را دانا است بقصد و نیت شما
در آن سوگند لا یؤاخذکم الله نگیرد الله شما را باللغو فی ایمانکم بلغو سوگند شما ولکن
یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم لکن شما را گیرد بآن گیرد که دل شما آهنگ سوگند کرد و در آن
سوگند که بزبان گفت در دل عزیمت و عقد داشت والله غفور حلیم والله آمرزگار بردبار است

النوبة الثانیة

قوله تعالی ویسألونک
عن المحیض مردی بر رسول خدا صلوات الله علیه آمد نام وی ثابت بن الدحداح گفت
یا رسول الله زنانرا در حال حیض نزدیکی کنیم و بپسائیم یا نه که بگذاریم ایشانرا در وقت
حیض و نپسائیم آیت آمد ویسألونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض
حیض و محیض یکیست چون کیل و مکیل و عیش و معیش و معنی حیض رفتن خونیست یعنی

آن دم معروف سیاه رنک بحرانی که از قعر رحم بیاید کمینه آن یک شبانروز است ومهینه
پانزده شبانروز وغالب آن شش یا هفت روز ومی جهد از قعر رحم بیاید وسیاه رنک بود
آنرا دم استحاضه کویند واحکام حیض دران نبود روی ان فاطمة بنت حبیش قالت
لرسول الله صلی الله علیه وسلم انی استحاض افادع الصلوة فقال صلی الله علیه وسلم
ان دم الحیض اسود یعرف فاذا کان ذلک فامسکی عن الصلوة واذا کان الآخر فتوضای
وصلی فانما هو عرق فاطمه بنت ابی حبیش کفت یا رسول الله من زنی مستحاضه ام نماز
بکذارم درحال استحاضه یا نه رسول خدا کفت آن دم حیض دمی ست سیاه معروف که دران
نماز بکذارید چون آن باشد نماز بکذار اما چون دم استحاضه باشد وضو کن
ونماز کن که رکی است که روان می شود ونماز منافی آن نیست ابن عباس کفت آن
رک در ادنی الرحم است نه در قعر وحکم مستحاضه آنست که خویشتن را بشوید واستوار
بر بندد وهر نماز فریضه را بعد از دخول وقت وضو کند وبعد از وضوا البته در نماز تاخیر
نکند چون این حدود بجای آرد اکر چه قطرات خون از وی می رود نماز وی درست
بود وکسی را که ادرار البول باشد یا سلس المذی بود حکم وی همین باشد اما
احکام حیض آنست که بر زن حرام بود در حال الحیض خواندن قرآن که مصطفی کفت
علیه السلم لا تقراء الجنب ولا الحایض شیأ من القرآن وحرام است بروی بسودن مصحف
لقوله تعالی لا یمسه الا المطهرون وحرام است بروی در مسجد درنک کردن لقوله
صلی الله علیه وسلم لا احل المسجد لجنب ولا لحایض وحرام است بروی طواف کردن
که مصطفی علیه السلم عایشه را کفت اصنعی ما یصنع الحاج غیر ان لا تطوفی یعنی فی حال
الحیض وحرام است بروی نماز کردن وروزه داشتن اما روزه قضا باید کرد ونماز نه
که زنی پرسید از عایشه رضی الله عنها ما بال الحایض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة فقا
لها احرورية انت فقالت لست بحرورية ولکنی اسال فقالت کان یصیبنا ذلک علی
عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فنؤمر بقضاء الصوم ولا نؤمر بقضاء الصلوة وحرام است
بر مرد بسیدن حایض ومباشرت وی که مصطفی علیه السلم کفت من وطی امرأته وهی حائض

فقضی بینهما ولد فاصابه جذام فلا یلومن الا نفسه ومن احتجم یوم السبت والاربعاء فاصابه
وضح فلا یلومن الا نفسه پس اکر مباشرت کند درحال حیض حدی واجب نشود اما کفارت
بروی لازم آید اکر در ابتداء حیض بود یک دینار بصدقه دهد واکر در آخر بود نیم دینار
چنانکه در خبر ست واین قول قدیم شافعی رضی الله عنه است اما بقول جدید بروی هیچ
چیز از کفارت لازم نیاید اما بزه کار شود چنانکه مباشرت بموضع مکروه نه بمحل حرث که
حرام است وموجب کفارت نیست اینجا معنا انست وزن حایض را روا باشد که ذکر
خدا کند وحیض ایشان را کفارت کناها انست وذلک فیما روی عن عایشة رضی الله عنها
قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من امرأة تحیض الا کان حیضها کفارة لما مضی
من ذنوبها وان قالت اول یوم حاضت الحمد لله علی کل حال واستغفر الله من کل ذنب
کتب الله لها براءة من النار وجوازا علی الصراط واماناً من العذاب فاعتزلوا النساء
فی المحیض چون این آیت آمد زنان را در زمان حیض از خانها بیرون کردند جماعتی امدند
از اعراب مدینه کفتند یا رسول الله سرما سخت است وجامه اندک وزنان حایض از خانه
بیرون کرده اکر جامه بایشان دهیم ما سرما یابیم واکر ندهیم ایشان برنج آیند چه کنیم که درمانیم
مصطفی علیه السلم کفت شما را نفرموده اند که ایشانرا از خانها بدر کنید شما را فرموده اند که مجامعت
با ایشان مکنید وسبب آن بود که جهودان وکبران از زنان خویش درحال الحیض پرهیز
می کردند وترسایان بر عکس این مجامعت می کردند واز حیض
نمی اندیشیدند رب العالمین این امت را راه میانه بر کزید وخیر الامور اوساطها کفت
چنانکه کبران وجهودان کنند نباید کرد وچنانکه ترسایان کنند هم نه افعلوا کل شیء الا
الجماع این لفظ خبر ست وعن عایشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال یا ولینی الخمرة فقلت انی حایض فقال ان حیضتک لیست فی یدک وسئلت عایشة هل یاکل
المرأة مع زوجها وهی طامث قالت نعم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعونی فاکل معه وانا
عارک وکان یاخذ العرق فیقسم علی فیه فاعترق منه ثم اضعه فیاخذ فیعترق منه ویضع فمه
حیث وضعت فمی من العرق ویدعو بالشراب فیقسم علی فیه قبل ان یشرب منه فاخذه فاشرب

رشة

منه ثم اضعه فیاخذه فیشرب منه ویضع فمه حیث وضعت فمی من القدح و در خبرست که عایشه
با رسول خذا در یک جامه خفته بوذ ناکاه عایشه از جای برجست رسول کفت چه رسیذ ترا
مکر حیض رسیذ کفت آری رسول کفت ازار بر بند استوار و بجایکاه خویش باز آی ولا
تقربوهن حتی یطهرن بتشدید یطهرن قراة عاصم و حمزه و کسایی است معنی آنست که
کرد ایشان بمجامعت مکردیذ تا آنکه غسل کنند از حیض خویش باقی قرا بتخفیف طا
و ضم ها خوانند حتی یطهرن یعنی با ایشان نزدیکی مکنیذ تا از رفتن خون حیض پاک
کردند بریدن خون حیض و علما را اختلافست در مجامعت بعد از انکه حیض بریده شوذ
با غسل نکنذ یا تیمم اکر آب نیابذ حلال نیست رسیذن بوی پس کفت فاذا تطهرن
ای اغتسلن چون پاک کشتند و خویشتن را شستند بغسل فاتوهن من حیث امرکم
الله بایشان می رسیذ اکر خواهیذ از انجا که الله فرموذ شما را یعنی از انجا که فرزند
روید معنی دیکر فاتوهن من حیث امرکم الله بایشان می رسیذ از آن روی که الله
فرموذ شما را یعنی با عقد نکاح و در زمان طهر نه در حال فجور و نه در ایام حیض که چون
وطی در حال حیض روذ بیم آن باشذ که فرزند سیاه روی آیذ کما روی ان رجلا و امراة
فی ایام سلیمان بن داود صلوات الله علیهما اختصما فی ولد لهما اسود فقالت المراة
هو منک وابی الرجل فقال سلیمان هل جامعتها فی المحیض قال نعم قال هو لک وانما
سود الله وجهه عقوبة لفعلکما قال ابن کیسان فاتوهن من حیث امرکم الله یعنی لا
تاتوهن صایمات ولا معتکفات ولا محرمات واقربوهن وغشیانهن لکم حلال اکر کسی
خواهد که ادب مباشرت بداند اول باید که بر بیکی فرا بیش دارد چنانکه در خبرست
از معانقه و ملاعبه و دست فرا کرفتن و بسوذن و تقبیل کردن و در حال مباشرت روی
از قبله بکرداند و بسم الله بکوید و این دعا برخواند اللهم جنبنا الشیطان وجنب الشیطان
ما رزقتنا و تعجیل نکند که مصطفی علیه السلم کفت اذا جامع احدکم امراته فلا یعجلها فان
لهن حاجة کحاجتکم و عزل نکند که مصطفی علیه السلم را از عزل برسیدند کفت ذلک الواد
الخفی وتلا اذا الموؤدة سیلت مکر که موطوءه کنیزک وی باشد یا کنیزک دیکری بزنی کرده

بالجمع بوذ و دستوری عزل داده و کراهیت است در عورت زن نکرستن و از ان بیم طمس باشد
و هیچ حال سر خویش با اهل خویش بیرون ندهد که مصطفی علیه السلم کفت ان اعظم الامانة
عند الله یوم القیمة و روی شر الناس عند الله منزلة یوم القیمة الرجل یفضی الی امراته
وتفضی الیه ثم ینشر سرها ان الله یحب التوابین دوست دارد الله باز کردندکان
یعنی ایشان که از شرک با ایمان کردند و هم ایشان از معصیت با طاعت کردند و هم طاعت
از ریا با اخلاص کردند و هم اخلاص از خلق با حق کردند پس مومن اکر چه مطیع باشذ
و مخلص ویرا از توبت چاره نیست از انجا کفت رب العالمین وتوبوا الی الله جمیعا ایها
المومنون لعلکم تفلحون کفته اند که توبت بر سه رتبت است اول توبت پس انابت
پس اوبت هر که از بیم عقوبت توبت کند اورا تایب کویند و هر که امید ثواب را توبت
کند اورا منیب کویند و هر که فرمان و اجلال حق را توبت کند اورا اواب کویند توبت
صفت مومنانست وتوبوا الی الله جمیعا ایها المومنون انابت صفت مقربانست و جاء
بقلب منیب اوبت صفت پیغامبرانست نعم العبد انه اواب و یحب المتطهرین می کوید
الله دوست دارذ پاکان را ایشان که از نجاسات بپرهیزند و خود را از خبائث حدث و جنابت
طهارت دهند تا حضرت نماز را بشایند قال ابو العالیة و محمد بن کعب اما التطهر بالماء
فحسن لکن یحب المتطهرین من الذنوب خبری جامع که بعضی زنان ایت تعلق دارد روا
کنند که مصطفی علیه السلم روزی در حجره عایشه بوذ زنی آمد و طعامی آورد که مردی انصاری
فرستاده بوذ رسول خذا کفت هذه حنطة معمولة تسمیه الاعاجم هریسة عوضنیها الله تعالی
من الحمی و مهتران صحابه خلفاء راشدین و ایمه دین حاضر بوذند رسول خذا دست مبارک
فرا کرد شکسته بر آورد تا تناول کند این چند کلمه در ان حال بکفت حبب الی من دنیاکم
ثلاثا الطیب والنساء وقرة عینی فی الصلوة ابو بکر صدیق موافقت مصطفی را شکسته بر آورد
و کفت وانا احب منها ثلاثا یا رسول الله النظر الیک وانفاق المال علیک وتلاوة ما انزل
الیک عمر خطاب همچنین لقمه ی بر داشت کفت وانا احب منها ثلاثا الامر بالمعروف والنهی
عن منکر وحدا لاقیمه لله عز وجل عثمان عفان نیز شکسته بر داشت کفت وانا احب منها

ثلثاً اطعام الجوعان وكسوة العريان والصلوة بالليل والناس نيامٌ علي مرتضي نيز موافقت
كرد ولقمهٔ برداشت كفت وانا احب ايضاً ثلثاً قرى الضيف والصوم في صميم الصيف والضرب
بين يدى رسول الله بالسيف جبرئيل امين بيك حضرت عزت آن ساعت در آمد وبمباعده
كفت وانا احب منها ثلثاً غوث الاشجار وقتل الكفار وسقي الابرار جبرئيل العين باسمان
بر شد سهم دران ساعت فرو آمد وبيغام ملكا ورد جل جلاله كه يا رسول الله السلام
تقريكا لسلام ويقول وانا احب منها ثلثاً توبة التائبين وطهارة المتطهرين ودعوة
المظلومين قوله نساؤكم حرث لكم اين آيت جهت آن قومي آمد از اهل مدينه كه شيم پيامبران
ايشان كه جهودان بودند ايشان را كفتند هر كس كه بزن خويش رسد از پس وى در محل
حرث فرزند احول آيد مسلمانان لزيم آن از ان فعل تحرج مى كردند اين آيت آمد انى شئتم
اذا كان في مأتيٍّ واحدٍ يعني لا يكون الحرث الا حيث يكون النبات وعن عمر رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله لا يستحى من الحق لا تأتوا النساء في ادبارهنّ
وقال صلى الله عليه وسلم لا ينظر الله عز وجل الى رجل اتى رجلاً او امرأةً في دبرها وقال
ملعون من اتى امرأته في دبرها وقدموا لانفسكم كفته اند كه اين تسميت است ودعا بوقت
مباشرت وذلك كما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا اراد احدكم ان يأتي اهله
فليقل بسم الله اللهم جنبنا الشيطان وجنب الشيطان ما رزقتنا فان قدر بينهما
ولدٌ لم يضره شيطان وكفته اند يعني وقدموا لانفسكم طلب فرزندست وايشان را اثر
فراستاذن چنانكه در خبرست من قدم ثلثةً من الولد لم يبلغوا الحنث لم تمسه النار الا
تحلة القسم فقيل يا رسول الله واثنان قال واثنان فظننا انه لو قيل وواحد لقال وواحد
ويقال وقدموا لانفسكم اى العمل لله سبحانه بما يحب ويرضى واتقوا الله فيما امركم به
ونهاكم عنه واعلموا انكم ملاقوه فيجزيكم باعمالكم وبشر المؤمنين بالجنة ولا تجعلوا الله
عرضة لايمانكم عرضه ان چيز بوذ كه ميان تو وميان كارى در آيد تا ترا از ان كار باز دارد
مى كويذ مى كويد سوكند خوردن بنام من عرضه مسازيد تا خويشتن را بان باز داريد از
نيكو كارى يعني سوكند مخوريد بر كارى كردني كه آن نكنيم يا بر كارى ناكردني كه آن كنيم

واين چنين سوكند خوردن معصيت است وراست كردن آن معصيت ودروغ كردن از واجب
وكفارت فريضه قال النبي صلى الله عليه وسلم من حلف على يمين فرأى غيرها خيراً منها فليأت
الذي هو خيرٌ وليكفر عن يمينه كلبي كفت اين آيت در شان عبد الله رواحه آمد كه از داماد
خويش بخواهر بشير بن النعمان الانصارى برين سوكند خورد كه با وى سخن نكويم ودر وى
نروم ودر صلاح وى نكوشم واورا با خصمان او وبا ديكران او صلح ندهم وبهانه سوكند با وى نيج
بپيوست تا رب العالمين اين آيت فرستاد ومصطفى عليه السلام بروى خواند فرجع عما كان
عليه مقاتل حيان كفت ابو بكر صديق رضي الله عنه سوكند ياذ كرد كه با بسر خويش عبد الرحمن
نه پيوندد وبا وى نيكوئى نكند تا آنكه كه مسلمان شود رب العالمين در شان وى اين آيت
فرستاد ويقال في قوله ان تبروا معناه لدفع ان تبروا فحذف المضاف واقيم المضاف اليه
مقامه كقوله تعالى واسئل القرية واشباهه لا يؤاخذكم الله باللغو في ايمانكم لغو سوكندان
بوذ كه نامى از نامهاء خداوند از زبان كسى بسوكند بيرون آيد بشتاب يا بعادت يا در حال غضب
وضجر وويرا دل از قصد وعزم سوكند نبوذ چنانكه عادتست عرب را در نظم سخن كه رانند
كويند لا والله بلى والله ولكن يؤاخذكم بما كسبت قلوبكم اين كسبت آن عقدتم است
كه در سورة المائده كفت وكفته اند كه لغو سوكندان بوذ كه سوكند ياذ كند بر كارى وچنان
داند وپندارد كه دران راست كوى است پس بر خلاف آن بوذ كه پنداشت ودانست
رب العزه كفت شما را نكيرم باين سوكند ونه بزه ى نه بر شما ونه كفارت لكن بان كيرم كه سوكند
ياذ كنيد وداند كه دروغ است وقصد آن دروغ دارند در دل وبر زبان اين چنين سوكند
سبب عقوبت است وموجب كفارت عقوبت آنست كه مصطفى عليه السلام كفت من حلف
على يمين وهو فاجرٌ ليقتطع بها مال امرء مسلم لقى الله عز وجل وهو عليه غضبان وجاء
اعرابيٌّ الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ما الكباير قال الاشراك بالله قال ثم
ماذا قال عقوق الوالدين قال ثم ماذا قال ثم اليمين الغموس قيل للشعبي ما اليمين الغموس
قال التي يقتطع بها مال امرءٍ وهو فيها كاذبٌ وروى انه قال صلى الله عليه وسلم اليمين الفاجرة
تدع الديار بلاقع وكفارت آنست كه در سورة المائده كفت فاطعام عشرة مساكين الايه

بنده آزاد کند یا ده درویش را طعام دهد هر یکی را مُدّی یا ایشان را جامه کند هر یکی را
پیراهنی یا ازاری یا دستاری یا کلاهی و در اعتاق و اطعام و کسوه مخیر است آن یکی
که خواهد می دهد پس اگر درویش بود و مال ندارد سه روز روزه دارد پیوسته یا گسسته
چنانکه خواهد و بدان که سوگند از کسی درست آید که مکلف بود و نیز بطوع خویش
سوگند یاد کند و در ان نه مکره بود که مصطفی علیه السلام لیس علی مقهور یمین و عقد سوگند
که بسته شود بنامها خدا و صفات وی عز جلاله بسته شود هر چه بیرون از انست از
مخلوقات و محدثات سوگند در ان نه بندد و کراهیت باشد با آن سوگند یاد کردن قال
الشافعی رضی الله عنه واخشی ان یکون معصیة روی ابن عمر رضی الله عنهما قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان حالفا فلا یحلف الا بالله وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحلفوا بآبائکم ولا بالانداد ولا تحلفوا الا بالله ولا تحلفوا
بالله الا وانتم صادقون وقال صلی الله علیه وسلم من حلف انه بریء من الاسلام فان کان
کاذبا فقد قال وان کان صادقا فلن یرجع الی الاسلام سالما و بدانکه استثنا در سوگند
شود همچنانکه در طلاق شود و در عتاق و در نذر و در اقرار در طلاق چنانست که زن
خود را گوید انت طالق ان شاء الله این استثنا که در طلاق پیوست طلاق نیفتد
و در عتاق آنست که بنده خود را گوید انت حرّ ان شاء الله آزاد نشود باین اقرار چیزی
بروی لازم نیاید همچنین اگر سوگند یاد کند در نفی یا در اثبات و استثنا در ان پیوندد
چنانکه سخنی یا سکوتی در میان نیفتد گوید والله لا افعل کذا ان شاء الله یا گوید
لا افعل کذا ان شاء الله عقد سوگند بسته نشود قال النبی صلی الله علیه وسلم من حلف علی
یمین ثم قال ان شاء الله فقد استثنی ثم قال فی آخر الآیة والله غفور حلیم یؤخر العقوبة
عن الکافرین والعصاة والحلم من الناس التثبت والاناة ومن الله الامهال ه

النوبة الثالثة
قوله تعالی ویسألونک
عن المحیض قل هو اذی الآیه کلام خداوند حکیم یادآن کردگار عظیم ماجلی نامدار کریم
یار هر ضعیف مونس هر لهیف مایه هر درویش امید هر نومید دلیل هر گمراه درماندگان

وعاجزان را اینک پناه خداوندی که از مهربانی وی نیک خدای عطای خود بر خلق ریزان کرد
و هر کس آنچه صلاح و بهینهٔ آن کس دید آن کرد بنگر که چه کرد از فضل و چه نمود از کرم
با این زنان عاجز رنگ ضعیف نهاد ملول طبع چون دانست که بنیت ایشان با ضعف است
و طبع ایشان با ملالت و طاقت دوام خدمت ندارند و در ان خللها آید ایشان را عذری
بدید کرد در بعضی روزگار تا بار طاعت و گران باری خدمت از ایشان بیفتاد بی اختیار ایشان
و ایشان را در ان جرمی نه باز چون روزگار بر آید و نشاط بیفزاید و آرزوی خدمت و طاعت
بر ایشان تازه شود آن عذر برید کردد و خطاب باز متوجه شود اینت نیکوکاری و
مهربانی اینت خداوندی و بنده نوازی این عجب تر که ایشان را در ان حال که باز داشت
از خدمت باز داشت نه از مخدوم تا اگر تن از خدمت باز ماند دل از مخدوم باز نماند ایشان را
دستوری ذکر داد هم در دل هم بر زبان و مرهمی نهاد بآنچه گفت انا جلیس من ذکرنی تا
نومید نشوند و از بساط قرب بر نیفتند چون از خدمت باز ماندند که نه هر که رسید خود
بخدمت و طاعت ظاهر رسید اگر علت رسیدن خدمت ظاهر بودی از سحرهٔ فرعون چه خدمت
آمد و از ابلیس مهجور چه بود از خدمت که نیامد ایشان را بی خدمت برخواند و این را
با خدمت براند این بود خواست او و چنین آمد حکم او نه برخواست او اعتراض نه از حکم او
اعراض یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

شمعی است بزرگ و من بنور همیرم
بلخوذ نیم و خود گشتم و خود میرم

نساؤکم حرث لکم بنده را نفس است و دل نفس از عالم سفلی است و اصل آن آب و خاک است و دل
از عالم علوی است یعنی آن لطیفهٔ ربانی که مایهٔ آن نور پاکست نفس را مقام غیبت آمد
و دل را مقام شهود و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وسلم ما من آدمی الا و قلبه بین اصبعین
من اصابع الله پس نفس که در غیبت بماند شرع او را با امثال و اشکال خویش مساکنت
داد و بان منت بر نهاد گفت نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم جایی دیگر گفت فانکحوا
ما طاب لکم من النساء جایی دیگر گفت لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة این حظوظ
یافتن و با امثال و اشکال گرائیدن نصیب نفس است که در وهدهٔ غیبت بماندست اما دل

که در مقام مشاهدت است حرام است و او را اگر بغیری گراید یا خود بمخلوقی فرو آید تا خود را
از خلق باز نبرد و سرّ خویش از غیر بحق طهارت ندهد در تحت این کلمه نشود که یحبّ المتطهّرین
ربّ العالمین دوست دارد این چنین پاکان را و ایشان را مردان خواند آنجا که گفت فیه رجال
یحبّون ان یتطهّروا والله یحبّ المطّهّرین و بدانکه خبایث در بین سرای حکم آن بر دو قسم است
یکی خبث عین که هرگز بشستن پاک نشود اگر مرداری را هفتاد بار بدریای محیط فرو بری هرگز
پاک نشود که نجاست او عینی است دیگر خبث صفت است که در اصل پاک بود اما نجاستی
بدو رسید که چون بشوئی پاک شود لکن این نجاست هم بر دو قسم است بعضی خفیف که بیک
آب پاک شود بعضی غلیظ که شستن بآب و خاک بباید تا پاک شود خبائث دراصل دین هم بر این
تقسیم دارد یکی خبث عین است که هرگز زائل نشود و آن خبث شرکست که نیامرزند
ان الله لا یغفر ان یشرک به انّما المشرکون نجس این که جاوید در دوزخ بمانند از آنست که
نجاست ایشان نجاست عین است طهارت پذیر نیست و بهشت جز جای پاکان نیست
و آن خبث دیگر در دین خبث صفت است و آن خبث معصیت است طهارت پذیر است
اما هم بر دو قسم است بعضی صغائر و بعضی کبائر صغائر خفیف است بکندی که بر دوزخ
کند پاک شود و ان منکم الا واردها و کبائر غلیظ است و بکندی پاک نشود بیشتر بماند
اما جاوید بنماند که عین او نجس نیست و نجاست او طهارت پذیر است اگر در این سرای
باب توبت و حسرت بشوید پاک شود و اگر در این سرای طهارت نیابد طهور آن سرای
جز اجزاء آتش نیست تا بنسوزدش پاک نشود و تا پاک نشود بخداوند پاک نرسد زان
الله تعالی طیّب لا یقبل الّا الطیّب بداود علیه السلم وحی آمد که ای داود طهّر لی المسکنه
خانه پاک کردان تا خداوند خانه فرو آید گفت خداوندا چونه پاک کردانم گفت آتش
عشق در وزن تا هر چه نسبت اندارد سوخته شود پس بجاروب حسرت بروب تا اگر چیزی
مانده بود از هوای نفس که آتش عشق نسوخته است جاروب حسرتش بروبد که عروس وصال ما با
هوای نفس تو بنسازد

شعر

ای برادر روی ننماید عروس دین ترا تا هوای نفس تو در راه دین دارد قرار

جون زنان تا کی نشینی بر امید رنگ و بوی همت اندر راه بند و کام زن مردانه وار

قوله تعالی

للّذین یؤلون ایشان راست که سوگند خورند • من نسائهم از زنان خویش در دور بودن را و باز
ایستادن را از نسیدن با ایشان • تربّص اربعة اشهر درنگ چهار ماه • فان فاؤا اگر باز
آیند • فانّ الله غفور رحیم الله آمرزگارست و بخشاینده • وان عزموا الطّلاق و اگر عزم
کنند طلاق دادن را • فانّ الله سمیع علیم الله شنواست سوگند را و داناست عزیمت را •
والمطلّقات زنان طلاق داده • یتربّصن بانفسهنّ درنگ کنند بتن خویش • ثلثة قروء
سه پاکی • ولا یحلّ لهنّ و نه رواست زنان را • ان یکتمن که از هم نشافتن را تزویج بنهان
دارند • ما خلق الله فی ارحامهنّ فرزندی که الله آفریند در رحم ایشان • ان کنّ یؤمنّ بالله
والیوم الآخر اگر بالله گرویده اید و بروز رستاخیز • وبعولتهنّ و شوهران ایشان • احقّ
بردّهنّ فی ذلک حق‌تر اند و سزاوارتر بایشان از شوی دیگر تا عدت بنگذرد • ان ارادوا
اصلاحا اگر خواهند که آشتی کنند • ولهنّ مثل الّذی علیهنّ و زنان را بر مردان همچنانست
که مردان را بر زنان از پاک داشتن خویش و خوش داشتن • بالمعروف براندازه توان • وللرّجال
علیهنّ درجة و مردان را بر زنان در معاملت یک درجه افزونی است • والله عزیز حکیم و الله
تواناست و دانا •

النّوبة الثّانیة

قوله تعالی للّذین یؤلون ایلا از روی لغت مصدر آلی است یقال آلی یؤلی ایلا
فهو مؤل آلی و ائتلی و تالی همه یکسانست و لا یأتل اولوا الفضل ازین است و الیّه نام
سوگنداست قال الشاعر

قلیل الالایا حافظ لیمینه وان بدرت منه الالیّة برّت

و از روی شرع ایلا آن باشد که مردی سوگند خورد بنامی از نامهای خدای عزّ و جلّ که با اهل
خود نرسم و نزدیکی نکنم زیادت از چهار ماه چندانک تقدیر کند اما اگر سوگند چهار ماه خورد
یا کم از چهار ماه مولی نباشد و اگر سوگند نه بنام خدای خورد که بطلاق و عتاق خورد

الایلاء سوگند خوردن و دادن

وبروزه وتماز وصدقه که بر خود واجب کند بقول جدید شافعی مولی باشد پس چون ایلا
درست شد چهار ماه مدت تربص وی باشد که درین مدت از جهت شرع مطالبه بروی
متوجه نشود امّا اگر در میانه این مدت بیش از آنکه چهار ماه براید باز اید وبا اهل خویش
نزدیکی کند بروی جز از کفارت سوکند نیست واین فیه هرچند که نه در محل خویش است
امّا چون کسی بود که بروی دینی موجل باشد وپیش از اجل آن دین باز دهد روا بود واگر
این فیئه نکند تا مدت چهار ماه بسر آید وانکه بی عذری هم نزدیکی نکند زن را رسد
که مطالبت وی کند که باز آید یا طلاق ده اختلافست علما را که با ناآمدن سخی است یا
بوطی قومی گفتند سخن است گوید باز پس آمدم ودرست تر آنست که بوطی است پس اگر باز
نیاید زن را رسد که از قاضی در خواهد تا وی را طلاق دهد وچون باز امد بعد از
مطالبت ونزدیکی کرد اگر سوکند که خورده بود بنام خدای بود کفارت سوکند بروی لازم
آید بدلیل خبر که گفت من حلف علی یمین فرای غیرها خیرا منها فلیات الذی هو خیر
ولیکفر عن یمینه وبقول قدیم شافعی کفارت لازم نیاید لقوله تعالی فان فاوا فان
الله غفور رحیم علق المغفرة بالفیئة فدل علی انه قد استغنی عن الکفارة واگر سوکند
بطلاق یا عتاق بود بنفس وطی طلاق در افتد وعتق حاصل شود واگر بر طریق نذر
سوکند یاد کرده بود چنانک گوید ان وطیتک فلله علی ان اعتق رقبة او اصوم کذا
او اصلی کذا او اتصدق بکذا اینجا مخیر است اگر خواهد بوفاء نذر باز اید واگر خواهد
کفارت سوکند کند وان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم این آیت از دو وجه
رد است بر اصحاب رای که گفتند چون مدت ایلا چهار ماه بسر اید زن از مرد جدا شود
بیک طلاق وحجت بآن نیست که شوهر را بفیئة یا بطلاق مطالبت کنند گوئیم
اگر چنان بودی پس عزم کردن بر طلاق معنی نداشتی که وقوع طلاق خود حاصل
بودی ودر آیت فایده نماندی وجه دیگر گفت آنست که فان الله سمیع علیم لفظ سماع
اقتضا مسموع کند ومسموع لفظ طلاق است تا بزبان بگوید مسموع نباشد والمطلقات
یتربصن تربص اینجا عدتست وقرء بمذهب شافعی طهر است وکمینه طهر پانزده روز است

ومهینه کی نبود که آنرا حدی نیست در شرع می گوید والنساء المطلقات یتربصن بانفسهن
للنکاح ثلثة اطهار زنان دست باز داشته یعنی آن زنان که بلوغ رسیده وبا شوهر خلوت
یافت وابستن نیست چنگ کنند در عدت وباز ایستند از تزوج سه پاکی وعدتها در قرآن
پنج است عدت زن که حیض نرسیده سه ماه است وعدت زن نومید شده از حیض همچنان
وذلک فی قوله تعالی واللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر واللائی لم
یحضن وعدت بارور از زنان تا بار فرو نهاد نست وذلک فی قوله واولات الاحمال اجلهن ان
یضعن حملهن اگر همان ساعت که شوی مرد یا طلاق داد بار فرو نهد هم در ساعت تزویج
وی حلال گردد چهارم عدت شوی مرده چهار ماه وده روز است وذلک فی قوله والذین یتوفون
منکم ویذرون ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا پنجم عدت مطلقات سه پاکی
وهو قوله والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء وزن دست باز داشته که بمرد نرسیده
خود بروی عدت نیست وذلک فی قوله فما لکم علیهن من عدة تعتدونها مگر که شوهرش بمیرد
که هم چهار ماه وده روز بنشیند عموم آیت را که گفت یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا وقرء
نهاد میان آن زن که بمرد رسیده وانکه نرسیده این بیان عدت آزاد زنانست مگر در اطهار که
عدت ایشان در آن دو طهرست ودر حمل همچون آزاد زنان وضع حمل است امّا ابتدا وانتها
عدت بآن توان دانست که مرد که زن را طلاق دهد در حال حیض دهد یا در حال طهر اگر در
حال حیض دهد روزگار آن حیض در شمار نیست تا طهر بباید آنکه در عدت شود تا سه طهر
بگذرد چون حیض چهارم آغاز کند عدت بسر آمد واگر در حال طهر طلاق دهد اگر همه یک
لحظه باشد آن طهر در شمار است بعد از آن دو طهر دیگر بگذرد چون حیض سوم آغاز کند
عدت تمام شد ودرین معنی رجوع با زنان باید کرد که راه معرفت این احوال گفت ایشانست
مسکه کرا نسی ودو روز ودو لحظه نگویند که کم ازین صورت نه بندد والله اعلم ولا یحل
لهن ان یکتمن وحلال نیست زنان را که چیزی از حیض یا از بار خویش که در شکم دارند پنهان
کنند تا حق رجعت مرد بدان باطل کنند عکرمه گفت این چنان باشد که زن در عدت شود
چون مرد خواهد که رجعت کند گوید مرا حیض سوم رسید وعدت بسر آمد وقصد وی بدان ابطال

حق مرد باشد از رجعت انکه کفت وبعولتهن احق بردهن ای برجعتهن فی ذلک ای فی العدة
هم شوهران ایشان بایشان سزاوارترند که رجعت کنند از دیکران ان ارادوا اصلاحا
اکر مقصود ایشان دران رجعت اصلاح باشد نه اضرار زیرا انکه قومی می کردند در ابتداء
اسلام که زن را طلاق رجعی می دادند چون نزدیک آن بوذ که عدت بسر آید رجعت
می کردند وزن را ناخوذی کرفتند باز دیکر باره ویرا طلاق رجعی می دادند مقصود ایشان
با آن رجعت اضرار بوذ وتعذیب ایشان نه اصلاح ایشان مفسران کفتند وبعولتهن
احق بردهن در شان مردی آمد از اهل طایف که زن خویش را سه طلاق داذه وزن
بار داشت ومرد ندانست وزن از بار خویش ویرا اکاهی نداذ پس رب العالمین این آیت فرستاد
ومرد بحکم آیت مراجعت کرد واین حکم ثابت بوذ میان ایشان تا هر مرد که با زن طلاق
داذی هم شوی وی سزاوارتر بوذی بوی وحق رجعت ویرا بوذی پس این آیت دیکر که
الطلاق مرتان این منسوخ شد واحکام طلاق دوکانه وسه کانه آنجا روشن شد وبعوله
جمع بعل است همچون ذکوره وخوله وعمومه وخؤله شوهر را بعل کویند وزن را بعله واشتقاق
آن از بعال است والمباعلة المجامعة ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف می کوید چون زنان را
بر مردان همچنان است که حق مردان بر زنان بر هردو واجب است که یکدیکر را چندانکه توانند
خویشتن را پاک کرداند وخوش دارند وخوش زندکی کنند وعشرت وصحبت را ساخته باشند
قال ابن عباس انی لاحب ان اتزین للمراة کما احب ان تتزین لی لان الله تعالی یقول
ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف همانست که جای دیکر کفت وعاشروهن بالمعروف ومصطفی
علیه السلم کفت خیرکم خیرکم لاهله وعن سعید بن المسیب قال بلغنی ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال ان المرء المسلم اذا هم باتیان اهله کتب الله له عشرین حسنة ومحا عنه عشرین
سیئة فاذا اخذ بیدها کتب الله له اربعین حسنة ومحا عنه اربعین سیئة فاذا قبلها کتب الله
له ستین حسنة وکفر عنه ستین سیئة فاذا اصابها کتب الله له عشرین ومایة حسنة ثم اذا قام
یغتسل باهی الله تعالی به الملائکة ویقول انظروا الی عبدی قام فی لیلة قرة باردة یغتسل
من الجنابة یبتغی رضاء ربه اشهدکم انی قد غفرت له وللرجال علیهن درجة ومردان را بر

افزونی الحث یعنی بما ساقوا من المهر وانفقوا من المال بانکه مهر ونفقه بر ایشانست وایشانرا
بر زنان افزونی است هم بدیت که دیت مردان دوچند دیت زنانست وهم بمیراث که مردا
دو بهره است وزنان را یک بهره وهم بطلاق ورجعت که در دست مردانست نه در دست زنان
وهم بامانت وامارت وجهاد که مردانراست وزنان را نه وهم بعقل ودین که زنان ناقصات
عقل ودین اند وذلک فی قوله صلی الله علیه وسلم ما رأیت من ناقصات عقل ودین اغلب
لذی لب منکن فقالت امراة یا رسول الله ما نقصان العقل والدین قال اما نقصان
العقل فشهادة امراتین بشهادة رجل هذا نقصان العقل وتمکث احدیکن اللیالی لا تصوم
وتفطر فی رمضان فهذا من نقصان الدین روی سعید بن المسیب عن ابن عباس فی قول
الله عز وجل ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف وللرجال علیهن درجة قال اذا کان
یوم القیمة جمع الله تعالی الفقهاء والعلماء فقاموا صفا فیجیء رجل متعلق بامراة وهو یقول
یا رب انت الحکم العدل کنت انا وهذه قبل النکاح حرامین ثم صرنا بالنکاح حلالین
وکانت لها مثل اللذة ما لی فلم اوجبت لها علی الصداق وانت الحکم العدل فیقول الله تعالی
فقد اخذت منه مهرا فتقول نعم فیقول من این قلتم فیقولون یا رب انت قلت فی کتابک
واتوا النساء صدقاتهن نحلة فیقول الله عز وجل صدقتم فیقول الزوج ولم اوجبت لها
علی الصداق وکنت فی اللذة سواء فیقول الله جل جلاله لانی اخترت لک ان تتلذذ
بغیرها وهی معک وحرمت علیها اردت ان اعطیها ان تتساوی فجعلت لها علیک
الصداق فیقول الزوج ثانیا یا رب فلم اوجبت لها علی النفقة بعد الصداق فیقول الله
جل جلاله لانی فرضت علیها طاعتک واسقطت عنک اردت ان اعطیها ما تتساوی فجعلت لها
علیک النفقة بعد الصداق فیقول الزوج ثالثا یا رب فلم اوجبت علی نفقة الولد و
اسقطت عنها الولد بینی وبینها فیقول الله تعالی لانک حملت الولد فی ظهرک خفا ووضعته
شهوة وحملته ثقلا ووضعته کرها من ههنا اسقطت عنها النفقة واوجبت علیک فیقول
الزوج رابعا فلم اوجبت علی نفقة الولد بعد خروجه من الرضاعة وفی الکبر واسقطت عنها
فیقول الله تعالی جعلت ذلک غیر انی عوضتک فیقول بماذا یا رب فیقول اذا مات الولد

قسمت میراثه اثلاثاً للام الثلث وللاب الثلثان ثلث بازاء ثلث الام والثلث الآخر عوضاً
عن النفقة فیقول الزوج خاصماً انت قلت فی کتابک وللرجال علیهن درجة وقد تساوینا
فاین درجتی علیها فیقول الله عز وجل درجتک علیها انی جعلت امرها الیک ان شئت طلقتها
وان شئت امسکتها ولیس الیها ذلک ثم یقول الله عز وجل للفقهاء والعلماء کیف ترون
حکمی وقضائی من قضاء قضاتکم فی دار الدنیا فیقولون یا رب انت الحکم العدل ما رأینا امثل قضانا
فی دار الدنیا شیئاً من ذلک وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الرجل اذا نظر الی زوجته ونظرت الیه نظر الله عز وجل الیهما من فوق عرشه
نظر رحمة فاذا اخذ بکفها او اخذت بکفه تناثرت ذنوبهما من خلال اصابعهما فاذا
تجللها التفتهما الملائکة من اعالی رؤسهما الی عنان السماء یستغفرون لهما ویترحمون علیهما
وکان لهما بکل قبلة وشهوة حسنات امثال جبال تهامة فاذا دخلا مغتسلهما خرجا من ذنوبهما
کما تخرج الشعرة من العجین فان هی حملت کان لها فی ذلک کاجر الصائم المخبت فی سبیل الله
عز وجل فان وضعت فلا یعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین قالوا هذا للنساء فما للرجال قال
وللرجال علیهن درجة والله عزیز حکیم یأمر کما اراد ویمتحن کما احب ه

النوبة الثالثة قوله تعالی للذین یؤلون
من نسائهم الآیة از روی اشارت درین آیات موعظتی بلیغ است ونصیحتی تمام مراعات حقوق
حق را جل جلاله که چون حق خلق را جنین و زن وخطر نهاذ که آنرا فرمان جزم فرستاذ
واز بگذاشت آن بیم داذ پس حق الله سزاوارتر که نگه دارند واز بگذاشتن آن بر بیم باشند
در بعضی اخبار بیاید که فردا در قیامت جوانی را بیارند که حقوق الله ضایع کرده باشد
در دنیا رب العزة بنعت هیبت وعزت با وی خطاب کند که شرم نداشتی واز خشم وعذاب
من نترسیدی که حق من ضایع کردی وآنرا تعظیم ننهاذی ندانستی که من ترا در آن تهاون
وتغافل می دیدم ونکرد تو بر تو می شمردم خذوه الی الهاویة ببرید وی را بدوزخ که سزاء اش
است واش سزاء وی وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
قال الله عز وجل انی لست بناظر فی حق عبدی حتی ینظر عبدی فی حقی ودر صحف

موسی است که الله گفت انما اکرم من اکرمنی واهین من هان علیه امری من اورا گرامی
دارم که او مرا گرامی دارد واورا خوار کنم که او فرمان من خوار دارد بنگر این انتقام که
از بنده می کشد بحق خود با آنکه حق وی بنا بر مسامحت است وبیشتر آن باشد که در گذارد
اما حقوق مخلوق که در آن هیچ مسامحت نرود خدا انتقام الله در آن بیشتر بود تا آن حد
که گفته اند اگر کسی را ثواب هفتاد پیغامبر بود ویک خصم دارد بنیم دانگ که بروی حیف کرده
بود تا آن خصم از وی راضی نشود در بهشت نرود پس حقوق خلق نگاه باید داشت
ودر مراعات آن جد باید نکوشید خاصه حقوق زنان وهم جفتان که رب العالمین در این
آیت نیابت ایشان میدارد واز شوهران در خواست مراعات ایشان میکند ومصطفی
علیه السلام گفت خیرکم خیرکم لاهله وانا خیرکم لاهله وقال استوصوا بالنساء خیراً فانهن
عوان عندکم لا یملکن لانفسهن شیئاً وانما اخذتموهن بامانة الله واستحللتم فروجهن بکلمة
الله گفت این زنان زیر دستان شما اند وامانت خدا اند نزدیک شما با ایشان نیکویی کنید
وایشانرا خیر خواهید خاصه که پارسا باشند وشایسته که زن پارسا شایسته سبب آسایش
مرد باشد ودر روایت در دین روزی عمر خطاب گفت یا رسول الله از دنیا چه گیریم وچه
برگیریم رسول جواب داد که لیتخذ احدکم لسانا ذاکرا وقلبا شاکرا وزوجة مؤمنة گفت زبانی
ذاکر ودلی شاکر وزنی شایسته پارسا بنگر تا زن شایسته را چه منزلت نهاذ که قرین ذکر
وشکر کرد ومعلوم است که ذکر زبان وشکر دل نه از دنیاست بلکه حقیقت دین است زن
پارسا که قرین آن کرد همچنانست بو سلیمان دارانی اینجا گفت جفت شایسته از دنیا نیست
که از آخرت است یعنی ترا فارغ دارد تا بکار آخرت پردازی واکثر ملالتی در مواظبت طاعت
پدید آید که دل در آن کوفته شود واز عبادت باز ماند دیدار ومشاهده وی انسی وآسایشی
در دل آرد که آن قوت باز آید ورغبت طاعت بر تو تازه کرداذ امیر المؤمنین علی علیه السلام
اینجا گفت راحت وآسایش یکبارگی از دل باز مگیرید که دلها از آن نابینا شود ورسول
صلوات الله علیه گاه بودی در مکاشفات کاری عظیم بروی در آمدی که قالب وی طاقت
آن نداشتی بعایشه گفتی کلمینی یا عایشة باین سخن خواستی که خود را قوتی دهد تا طاقت

کشیدن باروحی دارد پس چون وی را این عالم داده بودی وآن قوت تمام شدی آتش کی آتش کار بروی غالب شدی گفتی ارحنا یا بلال

اندرین عالم غریبی زان همی کردی ملول تا ارحنا یا بلال گفت باید بر ملا

پس روی بنماز آوردی و قرة العین خود در نماز یافتی چنانکه در خبر است جعلت قرة عینی فی الصلوة عایشه گفت از آن پس که روی بنماز آوردی گوئی مر کسی ما را نشناخت و ما او را نشناختیم و بودی که در تجلی جلال احیانا مستغرق شدی که گفتی لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل وفی روایة لا یسعنی غیر ربی در عالم تحقیق این گردش را ستر و تجلی گویند اگر نه ستر حق بودی در معارضهٔ جلال تجلی همه در آن بسوختی و با سطوات سلطان حقایق پای نداشتی و الیه الاشارة بقوله لو کشفها لاحرقت سبحات وجهه کل شیء ادرکه بصره آن ستر عالم و سید مملکت صلوات الله علیه گاه گاه استغفار کردی آن طلب ستر بود که می کرد که ان الغفر هو الستر والاستغفار طلب الغفر انکه ستر وی این بود که ساعتی با عایشه بر داختی و با وی عیش کردی ازینجا گفته اند در وصف اولیا که اذا تجلی لهم شاطوا واذا ستر علیهم ردوا الی الحظ فعاشوا ابو عبدالله خفیف را گفتند که عبدالرحیم اصطخری چرا با سگبانان بدشت می رود و قیامی نبود گفت تخفف من ثقل ما علیه گفت می خواهد که از بار وجود سبکتر گردد و دمی بر زند ویقرب منه قول القایل

اریدلا نسی ذکرها فکانما تمثل لی لیلی بکل مکان

می گویند بها نه جویم که ترا فراموش کنم تو در یاد ای بهانه بگریزد و من خیره فرو مانم پیر طریقت گوید الهی چون از یافت تو سخن گویند از علم خود بگریزم بر زهر خود بترسم در غفلت آویزم معولم از سلطان عیان بی پردهٔ غیب آویزم نه گویم نی لکن خویشتن در غلطی افکنم تا دمی برزنم

قوله تعالی

الطلاق مرتان طلاق که از آن آشتی توان کرد دو است فامساک بمعروف بعد از آن دو طلاق نگه داشتن است بحکم او تسریح باحسان یا گسیل کردنی است بنیکوئی ولا یحل لکم شمارا حلال نیست ان تاخذوا مما آتیتموهن شیئا که چیزی از ایشان باز ستانید از آن کاوین که ایشان را داده باشید الا ان یخافا مگر که بدانند و بترسید الا ان یقیما حدود الله که ایشان را با هم بر آورد نخواهد بود و فرمانها خدای و شرطها صحبت بپای نتوانند داشت فان خفتم اگر بدانید و بترسید الا یقیما حدود الله که ایشان را با هم بر آورد نخواهد بود و فرمانها خدای و شرطها صحبت بپای نتوانند داشت فان خفتم اگر بدانید و بترسید الا یقیما حدود الله که ایشان را با هم بر آورد نخواهد بود که حدها فرمان الله واندازه آن در معاملت و صحبت و روزگار با یکدیگر نگاه داشتن و بپای داشتن فلا جناح علیهما فیما افتدت به تنگی نیست برین زن که خویشتن چیزی از شوی باز خرد یا خویشتن بکاوین خویش از شوی باز خرد از جدائی جستن شوی برین زن جناح نیست که کاوین بوی بگذاشت و بر شوی در کاوین باز گرفتن جناح نیست که زن از وی جدائی خواست تلک حدود الله فلا تعتدوها این اندازهاست که الله نهاد از آن در مگذرید ومن یتعد حدود الله و هر که از اندازهٔ الله در گذرد فاولئک هم الظالمون ایشانند بر خویشتن ستمکاران فان طلقها اگر چنانست که مرد زن را طلاق دهد فلا تحل له من بعد آن زن وی را از نیز حلال نیست پس از آن حتی تنکح زوجا غیره تا آنکه که شوی دیگر کند و آن شوی بوی رسد فان طلقها اگر این شوی دیگر طلاق دهد وی را فلا جناح علیهما تنگی نیست برین زن و بر شوی پیشین ان یتراجعا که با هم آیند بنکاحی نو ان ظنا اگر دانند ان یقیما حدود الله که بپای خواهند داشت در معاملت و صحبت حدها و شرطها آنچه فرمانست از خدای و تلک حدود الله و این اندازها خدای اند یبینها لقوم یعلمون پیدا می کند آن را و در می آموزد دانایان را واذا طلقتم النساء و چون زنان را طلاق دهید فبلغن اجلهن و این زن عدت بسر برد فامسکوهن بمعروف آن زن را نگاه دارید و بزنی با نزد بنیکوئی و کام او سرحوهن بمعروف یا بگشائید او را و گسیل کنید بنیکوئی ولا تمسکوهن ضرارا و با خود مگیرید اگر بستیز گیرد ایشان را و بزیان کاری لتعتدوا تا اندازه خشنودی من در گذارید و با کین پسندی فرا ایشان ومن یفعل ذلک و هر که آن کند فقد ظلم نفسه بر خویشتن بیداد کرد ولا

تتخذوا آیات الله هزوًا و سخنان و دین خدای با فسوس مگیرید. واذکروا نعمة الله علیکم و یاد
کنید نیکوکاری الله برخود. وما انزل علیکم و آنچه فرو فرستاد بر شما من الکتاب والحکمة از
نامه و دانش راست. یعظکم به که پند می دهد شما را بآن. واتقوا الله و بپرهیزید از خشم
و عذاب الله. واعلموا ان الله بکل شیء علیم و بدانید که الله بر همه چیز داناست از کرد
و گفت و نیت خلق. واذا طلقتم النساء و چون زن را طلاق دهید. فبلغن اجلهن
چون آن زن عدت بکران آرد. فلا تعضلوهن باز مدارید آن زن را ان ینکحن ازواجهن
که بنکاح با شوی خویش گردد. اذا تراضوا بینهم چون این زن و این مرد هم داستان
گشتند با نارسیدن بهم. بالمعروف بنیکوئی و راستی. ذلک یوعظ به این پند است که الله
می دهد. من کان منکم یؤمن بالله والیوم الآخر آنکس را که گرویده است از شما بخدا و روز
رستاخیز. ذلکم ازکی لکم واطهر که چنین کنید شما را بهتر است و هنری تر و پاک تر. والله یعلم
وانتم لا تعلمون و الله داند و شما ندانید.

النوبة الثانیة

قوله تعالی الطلاق مرتان حکم طلاق در روزگار جاهلیت و در ابتداء اسلام پیش از
نزول این آیت آن بود که هر آنکس که زن خویش را طلاق دادی اگر صد دادی و اگر بیشتر
طلاق را حدی نبود و مرد را حق رجعت بود همه روزگار عدت تا آنکه که زنی آمد بعایشه
صدیقه رضی الله عنها نالید از شوی خویش که ویرا طلاق می داد بر دوام و رجعت میکرد
بر سبیل اضرار و عایشه آن قصه با رسول علیه السلام بگفت و در آن حال این آیت آمد و حد
طلاق پیدا شد و بسر باز آمد گفتند یا رسول الله الطلاق مرتان فاین الثالثة
این دو طلاقست که گفت ذکر سوم کجاست گفت فامساک بمعروف او تسریح باحسان
این تسریح نام سدیگر طلاقست و نامهاء طلاق در قرآن سه است طلاق و فراق و سراح
طلقوهن و فارقوهن و سرحوهن معنی آیت آنست که طلاق که بوی رجعت توان کرد
دو است بعد از آن دو طلاق امساک است با خود گرفتن بلفظ مراجعت او تسریح باحسان
یا گسیل کردن بآنکه فرا گذارد تا عدت بسر آید و بینونت حاصل شود پس چون عدت
بسر آمد و بینونت حاصل شد و خواهد که ویرا با خود گیرد بلفظ مراجعت کار بر نیاید

که نکاح تازه باید کرد اما اگر این دو طلاق گفت و پیش از آنکه عدت بسر آید یا نه که بعد از آن
عدت بسر آید و نکاح تازه کند و یرا طلاق سوم دهد بینونت کبری حاصل شود و تا آن
زن بنکاح بشوهری دیگر نرسد بهیچ وجه ویرا با خود نتواند گرفت اینست که الله گفت
فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره ثم قال ولا یحل لکم ان تأخذوا مما آتیتموهن
شیئا جائی دیگر بشرح تر گفت وان اردتم استبدال زوج مکان زوج وآتیتم احداهن قنطارا
فلا تأخذوا منه شیئا الا ان یخافا الا یقیما حدود الله این خوف بمعنی علم است می گوید
مگر که بدانند که اندازهاء خدای در معاملت و صحبت بپای نتوانند داشت آنگه روا باشد
که زن خود را بکاوین خویش از شوی باز خرد و جدائی جوید یعقوب و حمزه تخافا بضم
یا خوانند و درین قراءة خوف بمعنی ترس باشد لابد می گوید مگر شوی زن را بترساند
و زن شوی را ترسانیدن آنست که از صحبت ملالت نماید و از دل و خوی خود با بیرون
دهد اگر چنین بود پس بر زن جناح نیست که کاوین بوی بگذاشت و نه بر مرد که کاوین باز
گرفت چون بر وجه افتدا و باز خریدن باشد مفسران گفتند این آیت در شان ثابت
بن قیس بن شماس الانصاری و زن وی حبیبه بنت عبدالله بن ابی آمد باغی بمهر بوی
داده بود و زن ویرا نخواست و از وی جدائی جست و خویشتن را با آن کاوین از وی باز خرید و اول
خلعی که در اسلام رفت این بود فقهاء اسلام گفتند خلع مکروه است مگر در دو حال یکی آنکه حدود الله
بپای نتوانند داشت دیگر آنکه کسی سوگندی یاد کند بسه طلاق که فلان کار نکند و آن کار ناچار
کردنی بود درین حال خلع مکروه نیست و خلع آنست که زن را طلاقی بعوض دهد تا بینونت
حاصل شود پس آن کار بکند تا از عهده سوگند بیرون آید آنگه بعقد نکاح زن را باخود
گیرد و اگر این خلع با اجنبی رود چنانکه عوض آن طلاق اجنبی دهد نه زن خویش بمذهب شافعی
روا باشد فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره اگر شوی زن را طلاق سوم
دهد پس ویرا آن زن حلال نیست تا شوی دیگر کند و آن شوی بوی رسد رسیدنی که هر دو
غسل کنند اینست معنی آن خبر که مصطفی علیه السلام عایشه بنت عبدالرحمن بن عتیک القرظی را
گفت چون خواست که با شوهر نخستین رود و شوهر دومین بوی نارسیده بود گفت لا حتی

تذوقی عسیلته ویذوق عسیلتک وحدّ اصابت که تحلّل بآن حاصل شود تغیب الحشفة فی الفرج
مرّة واحدة وفرق نیست میان آنکه شوهر دوُمین بالغ باشد یا نرسیده یا قوی الجماع
یا ضعیف الجماع فان طلّقها این شوی دوُم است اگر او را طلاق دهد یعنی باختیار نه
باکراه پس از آنکه بهمدیگر رسیده باشند وغسل کرده فلا جناح علیهما ان یتراجعا تنگی نیست
بر شوهر نخستین وبر زن که بنکاح بایکدیگر شوند پس از آنکه عدّت بداشت از شوهر
دوُمین ان ظنّا ان یقیما حدود الله قال مجاهد ان علما انّ نکاحهما علی غیر دلسة وعنی
بالدلسة التحلیل مذهب سفیان واحمد واوزاعی وجماعتی آنست که نکاح تحلیل فاسدست
وبمذهب شافعی چون در آن شرطی نباشد که مفسد عقد باشد فاسد نیست امّا مکروه است که
مصطفی علیه السّلم گفت لعن الله المحلّل والمحلّل له وقال صلی الله علیه وسلم الا ادلکم علی التیس
المستعار قالوا بلی یا رسول الله قال هو المحلّل والمحلّل له ویقال ان ظنّا ان یقیما حدود
الله ای ان رجوا ان یقیما ما ثبت من حقّ احدهما علی الآخر می گوید تنگی نیست بر ایشان
که بنکاح بایکدیگر شوند اگر امید دارند که حق یکدیگر بر خود بشناسند وبجای آرند چون حق مرد
بر زن وحق زن بر مرد امّا حق مرد بر زن آنست که در خانهٔ مرد نشیند وبی دستوری وی
بیرون نیاید وفرا در وبام نشود وبا همسایگان مخالطت وحدیث بسیار نکند واز شوی
خویش جز نیکوی باز نگوید وگستاخی که میان ایشان در عشرت وصحبت بود حکایت نکند ودر
مال وی خیانت نکند واگر دوستان واشنایان شوهر یکی بدر سرای آید چنان جواب ندهد
که ویرا بشناسند وبا شوهر بآنچه بود قناعت کند وزیادتی نجوید وحق وی از آن خویشان
فرا بیش دارد وهمیشه خود را پاکیزه وآراسته دارد چنانکه صحبت وعشرت را بشاید وخدمتی
که بدست خویش تواند کرد فرو نگذارد وبا شوهر بجمال خویش فخر نکند وبر نیکویها که از وی
دیده باشد ناسپاسی نکند که رسول خدا علیه السّلم گفت در دوزخ نگرستم بیشترین زنان را دیدم
گفتند یا رسول الله چرا چنین است گفت از آنکه لعنت بسیار کنند وبا شوهر ناسپاسی کنند
ودر خبرست که اگر سجود جز خدای عزّ وجلّ را روا بودی زنان را فرمودی برای شوهر وعظیم
آنست که مصطفی علیه السّلم گفت حقّ الزّوج علی المراة کحقّی علیکم فمن ضیّع حقّی فقد ضیّع حق الله

ومن ضیّع حقّ الله فقد باء بسخط من الله وماواه جهنّم وبئس المصیر وقال ابن عمر جاءت امراة
الی النبی صلی الله علیه وسلّم فقالت یا رسول الله ما حق الزّوج علی المراة فقال لا تمنعه نفسها
وان کانت علی ظهر قتب ولا تصوم یوما الّا باذنه الّا رمضان فان فعلت کان له الاجر والوزر
علیها ولا تخرج الّا باذنه فان خرجت لم یقبل لها صلوة ولعنتها ملائکة الرّحمة وملائکة العذاب
حتّی ترجع وقال کعب اوّل ما تسئل المراة یوم القیمة عن صلوتها ثمّ عن حقّ زوجها وقال صلی الله
علیه وسلّم المراة اذا صلّت خمسها وصامت شهرها واحصنت فرجها واطاعت بعلها فلتدخل
من ای ابواب الجنّة شاءت امّا حقوق زنان بر مردان آنست که مرد با ایشان نیکو
خوئی زندگانی کند وایشانرا نرنجاند بلکه رنج ایشان احتمال کند وبر محال گفتن وناسپاسی
ایشان صبر کند که ایشان ضعیف وعورت آفریده اند وهیچ کس از زنان چنان احتمال
نکردی که رسول خدا تا آن حدّ که زنی دست بر سینهٔ وی زد بخشم مادر آن زن درشتی کرد
رسول خدا گفت بگذار که ایشان بیشتر ازین کنند ومن فرا گذارم وعمر خطّاب با درشتی وی
در کارها می گوید مرد باید که با اهل خویش چنان نشیند که با کودکان وبدرجهٔ عقل ایشان آید
وبا ایشان مزاح وطیبت کند وگفته بنا شد امّا مزاح وطیبت بآن حدّ نرساند که هیبت
وسیاست مرد بجملگی بیفتد ومستخفّ ایشان شود که ربّ العزّه گفت الرّجال قوّامون علی النسا
پس باید که مرد مستولی باشد بر زن نه زن بر مرد ودر خبرست که تعس عبد الزّوجة نگونسار
است آن مرد که بندهٔ زنست واز حقوق زنان آنست که مرد نفقه کند بر ایشان بمعروف
نه تنگ فرا گیرد ونه اسراف کند واعتقاد کند که ثواب آن نفقه بیشتر از ثواب صدقه است
مصطفی علیه السّلم گفت که اگر مردی یک دینار در غزا نفقه کند ویک دینار در بنده را باز آزاد کند
ویک دینار بدرویشی دهد ویک دینار بر عیال خود نفقه کند فاضلتر وتمامتر در ثواب آن است
که بر عیال خود نفقه کرد ومرد باید که با اهل خویش طعام بهم خورد که در اثر می آید که خدای
تعالی وفریشتگان درود دهند بر اهل بیتی که طعام بهم خورند وتمامتر شفقتی آنست که آنچ
بر عیال نفقه کند از حلال بدست آرد که هیچ جنایت وجفا صعبتر از آن نیست که ایشانرا
بحرام پرورد وآنچه داند که زنان را بکار باید از علم دین در کار نماز وطهارت وحیض ایشانرا

را آموزد و اگر در آن تقصیر کند مرد عاصی شود که الله گفت قوا انفسکم واهلیکم نارًا و اگر دو زن
دارد باید که میان ایشان راستی کند در عطا و در نواخت و با یکی میل نکند و اختیار روی آید
در خبر است من کانت له امرأتان فمال الی احدیهما جاء یوم القیمة وشقه مائل و در جمله حقوق
زنان بر مردان آنست که زن معاذ بپرسید از مصطفی صلوات الله علیه گفت یا رسول الله
ما حق الزوجة علی زوجها قال ان لا یضرب وجهها ولا یقبحها وان یطعمها مما یأکل ویلبسها
مما یلبس ولا یهجرها وروی ان رجلًا جاء الی عمر رضی الله عنه یشکو زوجته فلما بلغ بابه
سمع امرأته ام کلثوم تطاولت علیه فقال الرجل انی اریدان اشکوا الیه وله من البلوی مثل ما لی
فرجع فدعاه عمر فقال انی اریدان اشکوا الیک زوجتی فلما سمعت من زوجتک ما سمعت
رجعت فقال عمر انی اتجاوز عنها لحقوقها علی اولها انها تستر بینی وبین النار فیسکن بها
قلبی عن الحرام والثانی انها خازنة لی اذا خرجت من منزلی یکون حافظة لمالی والثالث
انها قصارة تغسل ثیابی والرابع ظئر لولدی والخامس انها خبازة طباخة فقال الرجل
ان لی مثل ذلک فاتجاوز عنها قوله فاذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن ای قاربن بلوغ
اجلهن واشرفن علی ان یبن بانقضاء العدة فامسکوهن بمعروف می گوید چون طلاق دهید
زنان را و نزدیک آن باشد که عدت بسر آید ایشان را مراجعت کنید و مراجعت بمذهب
شافعی بقول است نه بفعل و اشهاد در آن شرط نیست اما مستحب است و حاجت برضای زن
نیست و لفظ صریح مراجعت آنست که گوید راجعتها یا گوید رددتها اگر گوید امسکتها
یا گوید تزوجتها یا نکحتها بیک وجه درست باشد و هر که زن را پیش از دخول طلاق دهد
یا بعد از دخول طلاق بعوض دهد ویرا حق رجعت نبود و بینونت حاصل شود و کسی که
حدود الله در نکاح و در صحبت نگه نتواند داشت و شرایط آن بجای نتواند آورد اولیتر
آن باشد که مراجعت نکند و بگذارد تا عدت بسر آید و زن مالک نفس خویش گردد چنانکه
رب العزة گفت او سرحوهن بمعروف پس گفت ولا تمسکوهن ضرارًا این خطاب با آنکس است که
زن خود را نگه دارد بعذل و نه بگشاید تا از وی بدل گیرد ویرا طلاق می دهد چون
عدت بکران رسد که این زن برکار خود پادشاه خواهد گشت ویرا با خود آرد و باز

طلاق دهد تا عدت نو فرا رسد وی نشاید گویند ثابت بن یسار الانصاری چنین کرد
با زن خویش و آیت در شان وی آمد و او را تهدید کردند و از آن باز زد هم بکتاب و هم
بسنت کتاب اینست که گفت ولا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا و سنت آنست که مصطفی علیه السلم
ملعون من ضار مسلمًا او ماکره آنگه در تهدید بیفزود گفت ومن یفعل ذلک فقد ظلم نفسه در خویشتن
بیدادگر دانکس که مسلمانی را زیان کار کرد یا با مسلمانی ستیز برد و فی الخبر لا ضرر ولا اضرار
فی الاسلام ولا تتخذوا آیات الله هزوًا دین خدا و شریعت مصطفی با فسوس مگیرید و تعظیم
فرا پیش آن شوید این با آن آمد که قومی کار طلاق و عتاق و نکاح سست فرا می گرفتند
بزبان می گفتند پس از آن باز می آمدند و بر بازی می آوردند رب العزة گفت چنین مکنید
که حدیث شرع بازی نیست و کار دین مجازی نه مصطفی علیه السلم این آیت برخواند و گفت
من طلق او حرر او نکح او انکح فزعم انه لاعب فهو جد وروی انه قال خمس جدهن جد وهزلهن
جد الطلاق والعتاق والنکاح والرجعة والنذر واذکروا نعمة الله علیکم بالایمان واحفظوا
ما انزل علیکم فی القرآن من المواعظ والحدود والاحکام یعظکم به ای بالقرآن عن الضرار فی الطلاق
واتقوا الله فلا تعصوه فیهن واعلموا ان الله بکل شیء من اعمالکم علیم فیجازیکم بها اگر کسی گوید
کتاب و حکمت هم از نعمت الله است بر بندگان و همینه نعمتها چون بر عموم ذکر نعمت رفت
افراد کتاب و حکمت چه معنی دارد جواب ــــ آنست که نعمت نه بتعارف مردم مال
فراوانست و جاه و تن درستی و زینت دنیا و خردانایان و زیرکان بدانند که کتاب و حکمت نعمت
مهین است پس آنچه با نگفت ارشاد ایشانرا با نگفت که بدانستند و جهی دیگر گفته اند که تفضیل
و تخصیص کتاب و حکمت را با نگفت و بیان شرف آنرا در میان نعمتها دیگر چنانکه جائی دیگر ملائکه را
بر عموم یاد کرد آنگه دیگرباره جبرئیل و میکائیل را بذکر مخصوص کرد تفضیل ایشانرا بر فرشتگان
دیگر و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن آیت در شان معقل بن یسار المزنی آمد خواهر خود را
بمردی داد آن مرد ویرا دست باز داشت تا عدت شد و از آن پشیمان گشت ویرا باز خواست
معقل گفت اثرت عینک بکریمتی فطلقتها چشم ترا روشن کردم بخواهر گرامی خویش آنگه ویرا
طلاق دادی ثم جئت تسترجعها بعد الآن امکی و ویرا باز می خواهی والله لا ارجعت الیک

آیدگا بخذلای که هر کس با تو نیاید این آیت آمد مصطفی علیه السلم بر معقل خواند معقل گفت رغم انف
معقل لامر الله ورسوله وزوجها منه وگفته‌اند عضل منع باشد والداء العضال هو الداء
المنیع علی المتطبب اذا تراضوا بینهم بالمعروف یعنی اذا تراضیا بینهما این زن و این مرد
هر دو رضا دادند یا زرسیدن بانیم بالمعروف بنکاحی حلال و مهری جایز و بدر رفتند که
بایکدیگر با قصا دتر روند و نیکوتر شما که قیمان اید ایشانرا باز مدارید که بنکاح با شوی
خویش می‌کردند ذلک یوعظ به من کان منکم یؤمن بالله والیوم الاخر این نهی عضل که کردیم
وراه که نمودیم پندیست که الله می‌دهد کرویدکان را بخدای و روز رستاخیز ذلکم ازکی لکم
این شما را نزدیکتر و سزاوارتر بر آورد را که یکدیگر دیده باشند و پشیمانی چشیده از شوی نو
که نادیده اند و ناشناخته و نا آزموده واطهر و دلها پاک‌تر بود از آنک مرد از زن حرام می‌اید نشذ
بر پشیمانی و زن بدل از شوی حرام می‌اندیشد به پشیمانی اطهر اینجا بمعنی نمانست که در سوره
الاحزاب گفت ذلکم اطهر لقلوبکم وقلوبهن و هر دو طهارتست از ریبت و دنس و آنجا که گفت
هولاء بناتی هن اطهر لکم یعنی احل لکم من نکاح الرجال از وجکموهن و در قرآن وجوه طهارت
فراوانست و بجای خویش شرح آن گفته شود ان شاء الله والله یعلم والله می‌داند که از آن
زن رجعت را خواهانست و شوی ویرا خواهان وانتم لا تعلمون و شما که اولیا اید و عضل
می‌کنید و زن را از رجعت باز می‌دارید نمی‌دانید این آیت دلیل شافعیست که گفت نکاح
بی ولی درست نباشد که اگر درست بودی این خطاب تزوج و نهی عضل با ولی نرفتی و در آن
فایده نبودی که زن برکار خود پادشا بودی یدل علیه ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال لا نکاح الا بولی مرشد و شاهدی عدل وقال صلی الله علیه وسلم ایما امرأة نکحت بغیر
اذن ولیها فنکاحها باطل فان مسها فلها المهر بما استحل من فرجها فان اشتجروا فالسلطان ولی
من لا ولی له

النوبة الثالثة

قوله تعالی الطلاق مرتان ندب الی تفریق الطلاق لئلا یتسارع الی اتمام الفراق تفریق طلاق
از آن مندوبست که حقیقت فراق مکروه است هر چند که طلاق در شرع مباح است الله دشمن
دارد که سبب فراقست و برین اسباب الفت و وصالست رسول خدا گفت ابغض المباحات
الی الله الطلاق و عزت قرآن ثنا می‌کند بر قومی که پیوندها نبرند و فراق نجویند گفت والذین
یصلون ما امر الله به ان یوصل ویخشون ربهم و در ملکوت اعلی فریشتگانی آفریده یک نیمه ایشان
برف و یک نیمه آتش و بقدرت خدا این هر دو ضد در هم ساخته و بر جای بداشته و تسبیح ایشان
اینست که سبحان من یولف بین الثلج والنار یا رب الف بین قلوب المومنین من عبادک
پیر صوفیان گفت در بیابان می‌رفتم شخصی را دیدم منکسی آبی در پیش وی ایستاده و از آن
آب نبات بر آمده گفتم تو کیستی گفت ابو مره ام گفتم این چه آبست گفت اشک چشم من و این
سبزیها و نبات از آب چشم من بر آمده گفتم چرا می‌گریی گفت ابکی فی ایام الفراق لا ایام الوصال
مهجوران را دیدند وصال در ایام فراق نوحه دل باشد بگذار تا بر خود بگریم که از من زارتر
بجهان کس نیست

گفتم چو دلم با تو قرین خواهد بود — مستوجب شکر و آفرین خواهد بود
بالله که گمان نبردم ای جان و جهان — کومید مرا فذلک این خواهد بود

حسن علی رضی الله عنهما زنی داشت طلاق داد او را بس چهل هزار درم مهر آن زن بود بوی
فرستاد تا دلش خوش شود زن آن مال پیش نهاد و گریستن در گرفت متاع قلیل من حبیب مفارق
مرا خواسته جهان چه بکار است که کنارم تهی از یار است و دوست از من بیزار است

کسی کش ما دیشی بچکی زند — ورا تریاق سازنده طبرزد

در آثار بیایند که امیر المومنین علی علیه السلم روزی بزیارت بیرون رفت بر سر گور فاطمه می‌گریست
و این بیت می‌گفت

مالی وقفت علی القبور مسلما — قبر الحبیب فلم یرد جوابی

فهتف به هاتف

قال الحبیب وکیف لی بجوابکم — وانا رهین جنادل وتراب
اکل التراب محاسنی فنسیتکم — وحجبت عن اهلی واصحابی
فعلیکم منی السلام تقطعت — منی ومنکم خلة الاحباب

گفت چه بود دوست و دوستی را چه رسید که سلام می‌کنم و می‌پرسم و جواب نمی‌شنوم هاتفی آواز
داد که دوستت می‌گوید چون جواب دهم که مهر مرگ بر دهنم نهاده در میان سنگ و خاک تنها
بمانده و از خویش و پیوند باز مانده از من بتو چه رسد با ذآن نظام دوستی و پیوستگی از هم ریخته است

وقلاده آن از هم بگسستست علی از سر آن بنجوریکی برخاست و می رفت و این بیت می گفت

لكل اجتماع من خليلين فرقة ... وكل الذى دون الفراق قليل
وان افتقادى واحدا بعد واحد ... دليل على ان لا يدوم خليل

فاطما بعد احمد

چون درد فراق همهان چیست بگو ... عاجز ز فراق ناشده کیست بگو
گویند مرا که درد فراقش مگریست ... آن کیست که از فراق نگریست بگو

مالک دینار برادری داشت نام وی ملکان از دنیا بیرون شد مالک بر سر خاک وی نشست و می گفت یا ملکان لا تقر عینی حتی اعلم این صرت ولا اعلم ذلک ما دمت حیا انگه بسیار بگریست اورا گفتند ای مالک برگ وی چندینی بگریی گفت نه بآن می گریم که از دنیا بیرون شد یا بآنکه امروز از وی باز ماندم بآن می گریم که اگر فردا برستاخیز روی با نمانم او را نه بینم این خود تحسر فوات دیدار مخلوقست آیا تا تحسر فوات دیدار خالق خود کرا بود و چون بود گویند فزع اکبر در قیامت داغ حسرت و فرقت بود که بر سر دو راه بر جان قومی نهند و ایشان را از دوستان و برادران باز برند این آسان ترست و درد آن کمتر صعب تر آنست که اگر داغ فرقت الله بر جان نهند و از راه سعادت بگردانند

این همه خود آسان و خوارست اگر گوینده رو ... کز تو بیزاریم ما و یار تو عصیان شده

گویند فردا در انجمن قیامت یکی را بیارند از این شوریده روزگاری بد عهدی فرمان در آید او را بدوزخ برید که داغ مهجوری دارد چون بکناره دوزخ رسد دست فراز کند و دیده خود بر کشد و بیدا زد گویند این چیست گوید

ما از برای یار بدیده بکار د ... اکنون چه کنم بدیده بی دیدن یار
لما تيقنت انى لست ابصركم ... غمضت عينى فلم انظر الى احد
روز و شب بکاه و بی که آن ماه سما ... یکدم نزدن از برم بی بود جدا
بر سینگی نشان ما نده عمدا ... گفتا چه کستا و نکجا من ز کجا

پیر بزرگ بسیار گفتی دل رفت و دوست رفت ندانم که از پس دوست روم یا از پس دل

جشا شة نفس ودعت يوم ودعوا ... فلم ادر اى الظاعنين اشيع

فردا بروز هر دو گرامی بدرست ... بد روز گرا کنم ندانم ز نخست

گفتا بستم ندا آمد که از پس دوست شو که عاشق را دل انبهی یافت روح وصال دوست باید چون نبود دل را چه کند

جز وصال یار نبود کو دل و جانم مباش ... جز شه و فرزین نماند خاک بر سر فیل را

قوله تعالى

والوالدات زایندگان مادران • يرضعن اولادهن شیر دهند فرزندان خود را حولين كاملين دو سال تمام • وعلى المولود له و برین هرست که فرزند او را زادند رزقهن روزی این زنان که فرزند زادند • وكسوتهن و جامه ایشان • بالمعروف با نصاف و اقتصاد • لا تكلف نفس الا وسعها بر ننهند بفرمان هیچ تن مگر توان آن • لا تضار والدة بولدها مبادا که ستیزه کناد و بر فرزند خویش گزند آرد از هیچ مادر • ولا مولود له بولده و مبادا که ستیزه کناد و گزند رساناد هیچ پدر بطفل خویش • وعلى الوارث مثل ذلك و بر قیم است از فرمان و حکم درکار طفل تمیز که بر بند و ماخوست • فان ارادا فصالا اگر خواهند از شیر باز کردن • عن تراض منهما از از رضاء دل هر دو • وتشاور و مشورت هر دو با یکدیگر • فلا جناح عليهما بر ایشان تنگی نیست • وان اردتم ان تسترضعوا اولادكم و اگر خواهید که دایه گیرید شیر دادن فرزند را • فلا جناح عليكم بر شما تنگی نیست در دایه گرفتن • اذا سلمتم ما آتيتم بالمعروف که مزد دایه که بذیرفته بودید شیر دادن را بسپرید بانصاف • واتقوا الله و بپرهیزید از خشم و عذاب خدای • واعلموا ان الله بما تعملون بصير و بدانید که الله بآنچه می کنید بیناست و داناست • والذين يتوفون منكم ایشان که بمیرند از شما • ويذرون ازواجا و زنان گذارند • يتربصن بانفسهن درنگ کنند بتن خویش • اربعة اشهر وعشرا چهار ماه و ده روز • فاذا بلغن اجلهن و چون بپایان عدت خویش رسند • فلا جناح عليكم نیست بر شما تنگی • فيما فعلن في انفسهن بآنچه کنند در تن خویش از شوی کردن • بالمعروف بدو گواه و ولی • والله بما تعملون خبير و الله بآنچه شما می کنید داناست و از نهان آگاه • ولا جناح عليكم و نیست بر شما تنگی • فيما عرضتم به بآنچه بتعریض سخن سر بسته گوئید • من خطبة النساء از خواستاری زنان • او اكننتم

في انفسكم يا نهان در دل مي داريد سگالش خواستن را • علم الله انكم ستذكرونهن مي داند
الله كه شما بايست وسگالش خواستن زن معتده در دل مي داريد • ولكن لا تواعدوهن
سرا لكن سخن گشاده بزبان معتدت ايشانرا وعده خواستن مدهيد • الا ان تقولوا
قولا معروفا مگر كه همي در مي گوئيد وسخني نيكو • ولا تعزموا عقدة النكاح وبا زن سخن روشن
وعده درست وعده نكاح را وبند تزويج را مگوئيد ووعده منهيد • حتى يبلغ الكتاب اجله
تا آن وقت كه عدت آن زن بكران آيد • واعلموا ان الله يعلم ما في انفسكم وبدانيد
كه الله مي داند آنچه در دلها شماست • فاحذروه حذر كنيد ازو وان آگاهي او • واعلموا ان
الله غفور حليم • وبدانيد كه الله آمرزگار است وبردبار • لا جناح عليكم ان طلقتم النساء
نيست بر شما تنگي اگر زن را طلاق دهيد • ما لم تمسوهن تا آنكه كه ايشانرا نبسائيده باشيد
او تفرضوا لهن فريضة يا آن زن را كاوين مسمى مقدر بر خويشتن فريضه نكرده باشيد •
ومتعوهن وايشانرا چيزي دهيد وتهي گسيل مكنيد • على الموسع قدره بر مرد توانگر براندازه
توان وي • وعلى المقتر قدره وبر مرد درويش باندازه توان وي • متاعا بالمعروف چيزي
فرا دست آن زن داذن چيزي نيكو كه ازان بر دهنده زور نيايد وآن زن را ازان
ننگ نيايد • حقا على المحسنين اين را سزاي نهاذيم بر نيكوكاران • وان طلقتموهن واگر
آن زن را طلاق دهيد • من قبل ان تمسوهن پيش از آنك با آن زن رسيده باشيد
وقد فرضتم لهن فريضة وآن زن را كاوين نام زد كرده باشيد • فنصف ما فرضتم واجب
بر شما نيم است ازان كاوين كه نام زد كرده باشيد • الا ان يعفون مگر كه آن زن وولي
وي آن نيمه فرا گذارند وبخشند • او يعفوا الذي بيده عقدة النكاح يا اين شوي باز
گرفتن نيمه كاوين با نگذارد وكاوين تمام فرا دهد • وان تعفوا اقرب للتقوى واگر فرا
گذاريد نزديكتر است به پرهيزكاري • ولا تنسوا الفضل بينكم ميان خويش بفضل ونيكو
كاري رفتن فراموش مكنيد • ان الله بما تعملون بصير كه الله بانچه شما مي كنيد بيناست

النوبة الثانية — قوله تعالى والوالدات

زنان مطلقات را مي گويد كه فرقت افتد ميان ايشان وشوهرانشان وطفل ميان ايشان اگر بعد از
طلاق زاييد واگر پيش ازان بر ماذرانست كه شير دهند آن فرزندرا چنانكه الله گفت
يرضعن اولادهن هرچند بلفظ خبر گفت معني امرست از استحباب نه امر ايجاب مي گويد تا
شير دهند ماذران فرزندان خود را اگر ايشان بان سزاوارترند وحق تر انكه حد رضاع
ومدت آن پديد كرد گفت حولين كاملين دو سال تمام شير كه درين دو سال دهند
حكم رضاع از تحريم ومحرميت واجب كند واگر بعد ازين دو سال شير دهد حكم
رضاع بان ثابت نشود ابن عباس گفت لا رضاع الا ما كان في الحولين وروي يحيى بن سعيد
ان رجلا قال لابي موسى الاشعري اني مصصت من ثدي امرأتي لبنا فذهب في بطني
فقال ابو موسى لا اراها الا قد حرمت عليك فقال عبد الله بن مسعود انظر ما تفتي به الرجل
فقال ابو موسى فما تقول انت فقال عبد الله لا رضاع الا ما كان في الحولين فقال ابو
موسى لا تسألوني عن شيء ما دام هذا الحبر بين اظهركم هرچند كه مدت دو سال مقيد كرد
اما فريضه نيست اگر بيفزايند در آن يا بكاهند ازان رواست لكن سر اين تقييد آنست
كه تا معلوم شود كه شير داذن درجمله اين مدت حكم تحريم ومحرميت واجب كند وبعد از
دو سال نكند ومذهب شافعي تا دو سال ويك ماه بگذرد مدت رضاع وثبوت تحريم برخاست
ومذهب بوحنيفه تا دو سال وشش ماه • وعلى المولود له نگفت وعلى الاب از بهر آنكه مراد آيت
والدات بوذ نه امهات چون والدات بوذ مولود له نيكوتر ولطيف تر بوذ مي گويد داذن
بر ماذرست ونفقه بر پذر يعني نفقه آن زن كه فرزند زاذه بر ماذر است كه مصطفى عليه السلام
گفت در بعضي اخبار ولهن عليكم رزقهن وكسوتهن بالمعروف معروف آنست كه با انصاف
باشد درخور مرد در توان وي • على الموسع قدره وعلى المقتر قدره مي كسي اجدان بر نهند
كه بر تابد چنانكه گفت لا تكلف نفس الا وسعها بر مرد توانگر دو من از طعام ويك دست
لباس نفيس درخور وي وبر درويش يك من ويك دست لباس كم قيمت چنانكه لايق حال
وي باشد وبر ميانه يك من ونيم ودستي لباس ميانه اين همه چنانست كه لايق گفت لا تضار
والدة بولدها بفتح الراء نافع است وشامي وكوفي از اضرار وضرار ستيز بوذ مي گويد
مباذا كه ستيزه كار شوذ بر فرزند خوذ كه نداراد هيچ ماذر بانك ويرا با بذ دهاذ در خصومت

فراق تا بر فرزند دیگر نهاد لا تضارّ بضم را قراءة مکی است و قراء بصره و قتیبه از کسائی
در لفظ خبرست بمعنی نهی می گوید ستیز نکنند و کژ نکند نه هیچ مادر بفرزند خویش که
وی را شیر خواره با پدر دهد ولا مولود له بولده و مبادا که ستیز کند و رنج نهاد هیچ پدر
بر طفل خویش بآنکه وقت خصومت او را از مادر باز گیرد و بدایه دهد تا بستیز با مادر
بر فرزند کژ کنند افکند و علی الوارث مثل ذلک می گوید بر قیّم همانست که کار طفل بر پدر
و مادر وارث نام برد بجای قیّم از بهر آنکه ورثه و اهل بیت قیمی کنند یا قیمی فرا کنند یا
از سلطان قیّم خواهند می گوید اگر چنانست که پدر طفل مرده است وان قیّم با مادر
طفل ستیزه و بدنامی نکنند و دایه گیرد بر طفل ستم نکند و شفقت مادر از وی دریغ ندارد
قال ابن سیرین اتی عبد الله بن عتبة فی رضاع صبیّ یتیم و معه ولیّه فجعل رضاعه
فی ماله وقال لولیّه لو لم یکن له مال لجعلنا رضاعه فی مالک الا تری ان الله عزّ و جلّ یقول
وعلی الوارث مثل ذلک قال الضحاک ان مات ابو الصبیّ وللصبیّ مال اخذ رضاعه
من ماله وان لم یکن له مال اخذ من العصبة فان لم یکن للعصبة مال اجبرت امّه علیه
فان ارادا فصالا و فصال از شیر باز کردنست فصل یفصل فصلا و فصالا می گوید
اگر مادر و پدر خواهند که آن طفل را بیش از تمامی دو سال از شیر باز کنند و مرد و
زن بدان رضا دهند و بصواب دید و مشاورت یکدیگر کنند ایشان را رسد که کنند و بر ایشان از
تنگی نیست ابن عباس گفت فرزند اگر شش ماهه در وجود آید دو سال تمام که بیست
و چهار ماه باشد وی را شیر دهند و اگر نه ماهه بود بیست و یک ماه تا جمله حمل و فصال سی
ماه باشد چنانکه ربّ العزّه گفت وحمله و فصاله ثلثون شهرا وان اردتم ان تسترضعوا
اولادکم ان اردتم گفت و ان احتجتم نگفت تا جای کشت دایه گرفتن نه حاجت و ضرورت
می گوید اگر مادر شیر ندهد که عذری دارد یا عذری ندارد و فراغت وی را دایه گیرند
بهیچ حال بر شما تنگی نیست که دایه گیرید اذا سلّمتم ما آتیتم بالمعروف که مزد دایه بدهید
و نیکو داشت وی بجای آرید چندانکه در خور توان فرزند بود و بر حد منزلت او والذین
یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا الآیه می گوید ایشان از

که بمیرند از شما و زنان گذارند بر زنانست که در خانه شوهر چهار ماه و ده روز درنگ کنند
عدّت را چنانکه در خبرست قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم لامرأة مات زوجها اعتدّی
فی البیت الذی اتاک فیه وفاة زوجک حتی یبلغ الکتاب اجله اربعة اشهر وعشرا و در آن
عدّت بیرون نیایند مگر ضرورت را و زینتها بگذارند جامه رنگین و پیرایه رنگین نپوشند
و بوی خوش بکار ندارند و خضاب نکنند و در چشم سرمه نکشند قال رسول الله صلّی الله
علیه وسلّم المتوفّی عنها زوجها لا یلبس المعصفر من الثیاب ولا الممشّق ولا الحلیّ ولا تختضب
ولا تکتحل الثوب الممشّق الذی یصبغ بالمشق وهو طین احمر وروت امّ حبیبة انّ
رسول الله صلی الله علیه وسلّم قال لا یحلّ لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر ان تحدّ علی
میّت فوق ثلث الا علی زوج اربعة اشهر وعشرا قال سعید بن المسیّب الحکمة فی هذه
المدّة ان فیها ینفخ الروح فی الولد گفته اند چون فرزند پسر باشد بعد از سه ماه روح
در وی شود و در حرکت آید و چون دختر بود چهار ماه در حرکت آید پس ده روز دیگر
در عدّت بر سر گرفتند استظهار را ولا جناح علیکم فیما عرّضتم به من خطبة النساء تعریض در
سخن آن باشد که بسته گویی و نیوشنده را بی تصریح بر سر کاری داری و تفهیم کنی و خطبه
بکسر خا زن خواستنست و بضم خا سخنی باشد که آنرا اول و آخر باشد که در پیش مرادی
می مراد که باشد و هر حاجت که افتد واکنان آنست که در دل چیزی نهان می داری
ما تکنّ صدورهم از آن است یقال اکننت فی قلبی وکننت فی العیبة والوعاء والکمّ
وما اشبهها فهو مکنون می گوید تنگی نیست بر شما که مردان اید که زنان را در حال عدّت
بسخن سر بسته خواستن کنید چنانکه گویند تو از شوی در مانی دیگری یابی خدای عزّ و جلّ
کار تو بسازد تو شایسته و پسندیده چون عدّت بسر آید مرا خبر کن مرا بتو حاجت است
مراد از زن خواستن رغبت است این و که بدان ماند علم الله انکم ستذکرونهنّ ای بالتزوّج
بالمشافهة ولکن لا تواعدوهنّ سرّا قال الکلبی معناه لا تصفوا انفسکم لهنّ بکثرة الجماع والسرّ
علی هذا القول نفس الجماع وبه یقول الاعشی

الا زعمت بسباسة الیوم انّنی — کبرت وان لا یشهد السرّ امثالی

وقال زید بن اسلم لا تواعدوهن سرا ای لا تنکحوهن ثم تمسکها حتی اذا حلت اظهرت ذلک
وادخلتها باین قول سر نکاح است می گوید نکاح ایشان مکنید در حال عدت تا بعد از عدت
اظهار آن کنید پس استثنا کرد و گفت الا ان تقولوا قولا معروفا ای تعریضا بالخطبة دون
التصریح ولا تعزموا عقدة النکاح ای لا تعزموا علی عقد النکاح تقول لا تنکحوهن حتی ینقضی
عدتهن می گوید تا در عدت باشند ایشان را بزنی مخواهید چون عدت بسر آمد ایشان را
بزنی بخواهید و بیوه فرو مگذارید هر خبر ست که زن بیوه را چون کفو پدید آمد بشوی
دهید و در آن تقصیر مکنید و کار وی در تاخیر میفکنید همانست که رب العالمین گفت فلا
تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن جای دیگر گفت وانکحوا الایامی منکم

فصل فی الترغیب فی النکاح

روی ابو هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا تزوج احدکم عج شیطانه یا ویله عصم ابن آدم منی ثلثی دینه رسول
صلوات الله علیه گفت چون یکی از شما زن خواهد شیطان وی بفریاد آید گوید ای
وای بر من که پسر آدم را از وسوسه من نگاه نداشتند و بانک که زن خواست دو یک دین
او مسلم شد همانست که در خبری دیگر گفت من تزوج فقد حصن ثلثی دینه فلیتق الله فی الثلث
الباقی و چنانکه سلامت و عصمت دین در نکاح بست روزی و بی نیازی از خلق در دنیا
هم در نکاح بست بآن خبر که مصطفی علیه السلم گفت التمسوا الرزق بالنکاح و یکی پیش رسول
خدا شد و از درویشی و بی کامی بنالید رسول او را بنکاح داشت یعنی که الله تعالی می گوید
ایشان را که زن خواهند ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله وقال ابو هریرة لو لم یبق من
الدنیا الا یوم واحد للقیت الله بزوجة سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول شرارکم عزابکم
بو هریرة گفت اگر از دنیا نماند مگر یک روز من زنی بخواهم تا عزب بر الله نرسم که شنیدم از رسول
خدا که گفت بترین شما عزبان شما اند و معاذ رضی الله عنه دو زن داشت هر دو در
طاعون فرو شدند پس گفت مرا زن دهید پیش از آنک بمیرم که من نخواهم که عزب میرم و عزب
بر الله رسم و یکی را همی آید از بزرگان دین که زن وی فرمان یافت و هر چند که زنان را
بروی عرضه کردند هیچ رغبت نکرد گفت در تنهائی دل الحاضرتر و همت را جمع تر می بینم تا

در خواب دید که درهای آسمان گشاده بودی و گروهی مردم پیاپی فرو می آمدند و بهوا می رفتند
چون بروی رسیدند اول مردی از ایشان گفت این مرد شوم است دیگری گفت آری
و ترسید از هیبت ایشان که بپرسیدی آخر چون همه بر گذشتند باز پسین ایشان را گفت که
این شوم کرا می گویید گفت ترا که پیش ازین عبادت تو همچو جمله اعمال مجاهدان باسمان می آوردند
اکنون یک هفته است که ترا از جمله مجاهدان بیرون کرده اند ندانم که چه کرده پس از خواب
در آمد با خود اندیشه کرد که تن را از نکاح باز داده ام تا از منزلت مجاهدان بیفتاده ام
پس زن بخواست و خدای عز و جل را بدان شکر کرد وعن عطیة بن بشر المازنی قال
اتی عکاف بن وداعة الهلالی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا عکاف الک زوجة قال
لا یا رسول الله قال ولا جاریة قال لا قال وانت صحیح موسر قال نعم الحمد لله قال فانک
اذا من اخوان الشیاطین اما ان تکون من رهبان النصاری واما ان تکون مؤمنا فاصنع
کما نصنع فان من سنتنا النکاح وقال صلی الله علیه وسلم النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی
فلیس منی من احب فطرتی فلیستن بسنتی الا وهی النکاح قوله تعالی لا جناح علیکم ان
طلقتم النساء اصل جناح از جنوح است و معنی جنوح میل است جنح ای مال و جنح نام پاره
است از شب و هر جای که لا جناح گفت معنی آنست که بر آن کس ازین نام کژی چیزی نیست
و بروی بزه مندی نیست مفسران گفتند این آیت بدان آمد که چون مصطفی علیه السلم
تهدید داد و ترسانید ایشان را که طلاق بسیار گویند و زن بسیار خواهند بآنچه گفت
ان الله یبغض کل مطلاق مذواق و گفت ابغض الحلال الی الله الطلاق و گفت ما بال
قوم یلعبون بحدود الله یقولون طلقتک راجعتک مسلمانان چون این تهدید شنیدند
گمان بردند که هر آنکس که زن خود را طلاق دهد بزه کار شود و تنگی عظیم بر دل ایشان آمد
بدین معنی رب العالمین گفت لا جناح علیکم ان طلقتم النساء و نه چنانست که شما گمان می برید
که بهمه حال که طلاق دهید بزه کار شوید نیست بر شما تنگی و بزه کاری چون ایشان را طلاق
دهید بوقت حاجت و بر وجه مندوب و باشد که خود فراق به بود از امساک چون سازگاری
و مهربانی نبود و ذلک فی قوله فامساک بمعروف او تسریح باحسان پس گفت ما لم تمسوهن

معنی آنست که تا انکه که زن بسوده باشید مالم تمسوهن تا آن وقت که با آن زن هم بوست نبوده باشید تماسوهن بالف بر بنا مفاعله قراة حمزه وکسایی است باقی قرا سبعه تمسوهن بی الف خوانند ومسیس اینجا مجامعت است می کوید هر وقت که خواهید که ایشانرا طلاق دهید بر شما تنکی نیست چون بایشان نرسیده باشید از بهر انکه پیش از مسیس در طلاق سنت وبدعت نیست چنانکه بعد از مسیس است یعنی که بعد از مسیس ودخول سنت آنست که چون طلاق دهند بعد از آن دهند که از حیض پاک شود ومرد بوی نرسیده تا عدت بروی دراز نکردد وشرح این آنجاست که کفت فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة انکه کفت ومتعوهن علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره بفتح دال قراة شامی وحمزه وکسایی وحفص است واختیار ابو عبید دیکران بسکون دال خوانند وهر دو لغت قرآنست قال الله تعالی فسالت اودیة بقدرها وقال وما قدروا الله حق قدره وهر دو اندازه است این آیت در شان مردی انصاری آمد که زنی از بنی حنیفه خواست واورا در عقد نکاح مهری مسمی نکرد پس ویرا طلاق داد پیش از انکه بوی رسید رب العالمین این آیت فرستاد ومصطفی علیه السلم آن مرد را کفت متعها ولو بقلنسوة مذهب شافعی آنست که هر که زنی خواهد ودر عقد نکاح مهر وی مسمی نکند اکر اورا طلاق دهد پیش از دخول مهر واجب نشود اما متعه واجب شود وقدر واجب بر امام مفوض است تا بر هر کسی آن نهد که لایق حال وی بود علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره ابن عباس کفت اکثر المتعة خادم واقلها مقنعة ابن عمر کفت متعها ثلثین درهما اینست که الله کفت متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن پیش از نزول این آیت کسی که زن را طلاق دادی پیش از مسیس از آن مهر که ویرا مسمی بودی هیچ چیز بر مرد لازم نیامدی بلکه متعه واجب بودی بحکم آن آیت که در سورة الاحزابست یا ایها الذین آمنوا اذا نکحتم المومنات ثم تا آنجا که کفت فمتعوهن وسرحوهن سراحا جمیلا پس چون این آیت آمد آن حکم متعه منسوخ شد ونیمه مهر مسمی واجب کشت فذلک قوله وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم این انکه باشد که طلاق دهد پیش از دخول بر مرد است نیمه مهر مسمی وبر زن عدت نه

اما اکر مرد بمیرد پیش از دخول مهر مسمی تمام بر مرد واجب آید وبر زن عدت وفاة لازم آید انکه کفت الا ان یعفون مکر که این زنان اهلیت عفو دارند بثیابت وعقل وبلوغ وعقل ورشد وعفو کنند وآن یک نیمه مهر که ایشانراست بشوهران بکذارند ونخواهند او یعفوا الذی بیده عقدة النکاح یا زن بکر ونارسیده باشد وجایز الامر نبود وولی دارد پدر یا جد این ولی اکر عفو کند وبکذارد آن نیمه مهر روا باشد واین مذهب جماعتی از مفسرانست اما قول آنست که او یعفوا الذی بیده عقدة النکاح عفو شوهر است والا ان یعفون عفو زن وولی می کوید مکر آن زن وولی وی آن نیمه که ایشانراست فرا کذارند وبشوهر بخشند وهیچ چیز از وی نخواهند او یعفوا الذی بیده عقدة النکاح یا این شوهر باز کرفتن نیمه مهر فرا کذارد ومهر تمام بدهد انکه کفت وان تعفوا اقرب للتقوی واکر فرا کذارید شما که شوهر اید نزدیکتر است بر پرهیز از بیداد کر آن زن وولی آن نیمه دیکر فرا کذارند وچیزی نخواهند یا این شوی باز کرفتن نیمه فرا کذارد وکاوین تمام بدهد ولا تنسوا الفضل بینکم ای ولا تنسوا میان خویش فضل وافزونی یکدیکر بشناختن فرو مکذارید ونا توانید بعفو کوشید ان الله بما تعملون بصیر که الله تعالی آنچه شما می کنید از عفو می بیند وبدان پاداش دهد

النوبة الثالثة

قوله تعالی والوالدات یرضعن اولادهن بزرکست آن خداوند که در مهربانی یکتاست ودر بنده نوازی بی همتاست در آنمایش باعطاست ودر ضمانها با وفاست اکرش خوانیم شنواست ور نخوانیم داناست کریم وودود ومهر نمای ومهر افزای است لطیف وعیب پوش وعذر نیوش وبنیک خداست فضلش زبر همه فضلها کرمش زبر همه کرمها رحمتش مه از همه رحمتها مهرش نه همچون مهرها غایت رحمت که بدان مثل زنند رحمت مادران است ورحمت خدا بر بنده بیش از آنست ومهر وی نه همچون مهر ایشانست نه بینی که مادر از ابشیر دادن فرزندان تمامی دو سال فرو نکذارد تا بدانی که الله بر بنده مهربانتر است از مادر بر فرزند مصطفی علیه السلم وقتی بر زنی بکذشت وآن زن کودکی طفل در بر داشت ونان می پخت واورا کفته بودند که رسول خدا

که می گذرد فراز آمد وگفت یا رسول الله بما چنین رسید که خدای عالمیان بر بنده مهربانترست
از مادر بر فرزند مصطفی علیه السلام گفت آری چنین است آن زن شادمان شد وگفت
یا رسول الله ان الام لا تلقی ولدها فی هذا التنور مادر نخواهد که فرزند خود را در تنور
کرم افکند تا بسوزد مصطفی علیه السلام بگریست وگفت ان الله لا یعذب بالنار الا من انف
ان یقول لا اله الا الله کعب عجره گفت رسول خدا روزی یاران را گفت ما تقولون فی
رجل قتل فی سبیل الله چه گویید بمردی که در راه خدا کشته شود یاران گفتند الله ورسوله
اعلم خدا ورسول او دانا تر رسول گفت ذاک فی الجنة آن مرد بهشتی است دیگر باره گفت
چه گویید بمردی که بمیرد ودو مرد عدل گویند لا نعلم منه الا خیرا نشناسیم وندانیم ازین مرد
جز پارسائی ونیک مردی یاران گفتند الله داناتر بحال وی ورسول گفت ذاک فی الجنة
در بهشت است سدیگر بار گفت چه گویید در مردی که بمیرد ودو گواه عدل گویند که در وی هیچ
خیر نبود یاران همه گفتند ذاک فی النار در دوزخ باشد رسول گفت بئسما قلتم عبد مذنب
ورب غفور بد سخنی که گفتید در حق وی وبد اندیشه که کردید وبد گمان که بردید بنده گنه کار
وخدای آمرزگار بنده جفا کار وخدای وفا دار کل یعمل علی شاکلته واز کمال رحمت وکرم او
با بندگان یکی آنست که فردا در بهشت چنین قومی را ابرانند وبترا زو گاه وصراط وجسر دوزخ آسان
با نگذرانند تا بدر بهشت رسند ایشانرا وقفه فرمایند تا نامه در رسد از حضرت عزت نامه
که مهر قدیم بروی عنوان وسرتا سر همه عتاب وجنگ دوستان لایق حال بنده است که ویرا
عتاب کند گوید بنده من نه ترا ایکان بیافریدم وصورت زیبا برنگاشتم وقد وبالا
برکشیدم کودک بودی راه بر بستان مادر نبردی منت راه نمودم واز میان خون شیر صافی
از بهر غذاء تو من بیرون آوردم مادر وپدر من بر تو مهربان کردم وایشانرا بر تربیت تو می
بداشتم واز آب وباد وآتش من نگاه داشتم از کودکی بجوانی رسانیدم واز جوانی به پیری
بردم بفهم وعقل بیاراستم بعلم ومعرفت بپیراستم بسمع وبصر بنگاشتم بطاعت وخدمت خود
بداشتم بدم مرگ نام من بر زبان ومعرفت من بجان منت نگاه داشتم وانگه سر بر بالین
امنت باز نهادم من که لم یزل ولا یزال این همه نیکوئی با تو کردم تو برا ما چه کردی مرکز در

راه مادری بگدائی دادی سر کن سکی تشنه را از برا ما آبی دادی سر کن موری را بنعت رحمت
از راه برگرفتی بنده من فعلت ما فعلت ولقد استحییت ان اعذبک کردی آنچ کردی ومرا
شرم کرم آید که با تو آن کنم که تو سزاء آنی من آن کنم که خود سزاء آنم اذهب فقد غفرت لک
لتعلم انا انا وانت انت رو که ترا آمرزیدم تا بدانی که من منم وتو توئی آری گدائی بر پادشا
رود باوی نگویند که چه آوردی باوی گویند که چه می خواهی اگر هی انکه چه آید که ترا شاید
مگر که ترا شاید آنچه از گدا آید یکی از پیران طریقت گفته چون که نواز د واکرم الاکرمین
اوست چون بیامرزد وارحم الراحمین اوست چون که عفو نکند وچندین جایگاه در
قرآن عفو کردن از فرمان اوست فاعف عنهم ولیعفوا ولیصفحوا خذ العفو وهم
ازین بالا بست آنچه آخر ورد گفت وان تعفوا اقرب للتقوی تقوی در عفو بست وبهشت
در تقوی بست آنجا که گفت والآخرة عند ربک للمتقین اهل تحقیق گفتند تقوی را ابتدائی
ونهایتی است بدایت آنست که گفت وان تعفوا اقرب للتقوی ونهایت آنست که گفت
ولا تنسوا الفضل بینکم بدایت آنست که حق خود بر برادر شناسی انکه عفو کنی ودر گذاری
واین منزل اسلام است وروش عابدان ونهایت آنست که حق وی بر خود شناسی واو را
بر خود فضل نهی وسجده کنی جفا وجرم از وی بینی توان زوی عذر خواهی این مقام توحید
است ووصف الحال صدیقان وفی معناه انشد

اذا مرضنا آتیناکم نعودکم · وتذنبون فنأتیکم فنعتذر

والیه الاشارة بقول النبی صلی الله علیه وسلم الا ادلکم بخیر اخلاق اهل الدنیا والآخرة
من وصل من قطعه وعفا عمن ظلمه واعطی من حرمه

قوله تعالی حافظوا علی الصلوات

نگه دارید وکوشوان
باشید بر هنگام انها نماز نهادنها · والصلوة الوسطی وخاصه بر نماز میانین · وقوموا لله قانتین
وخدایرا بپای ایستید بفرمان برداری وپرستگاری · فان خفتم اگر بترسید از دشمن ·
فرجالا او رکبانا با پیاده نماز می کنید یا سوار در روش ودر جنگ · واذا امنتم وچون ایمن

شوید فاذکروا الله نماز کنید خدای را کما علّمکم هم چنانکه در شما آموخت • ما لم تکونوا تعلمون آنچه
ندانستید • والذین یتوفّون منکم وایشان که بمیرند از شما • ویذرون ازواجا وزنان
کذارند • وصیّةً لازواجهم وصیّت الله زنان ایشان را • متاعا الی الحول داشت ایشان
تا سر یکسال • غیر اخراج که ایشان را هیچ از آن عدّت واز آن جای عدّت بیرون نیارند •
فان خرجن چون سر سال باشد که بیرون آیند • فلا جناح علیکم بر شما تنکی نیست که اولیا
ایشان اید • فیما فعلن فی انفسهنّ در آنچه ایشان کنند در تن خویش • من معروف از زنا
شوی با همسر خویش • والله عزیز حکیم والله توانای همتا دانا ست • وللمطلّقات
وزنان دست باز داشته را ست • متاع متعتی جز از کاوین خوش منشی ایشان را • بالمعروف
چیزی میانه با نصاف نه نفیس که رنج آید از آن بر مرد نه خسیس که ننک آید زن را از آن •
حقّا علی المتقین سزای است که الله نهاد بر متقیان • کذلک هم چنین • یبیّن الله لکم
آیاته بیدا می کند شما سخنان خویش • لعلّکم تعقلون تا مکر دریابید • الم تر الی الذین
خرجوا من دیارهم ندانستی قصّه ایشان که از سراها خود بیرون رفتند • وهم الوف وایشان
هزاران بودند • حذر الموت پرهیز از طاعون • فقال لهم الله موتوا الله ایشان را گفت
که بر جای بمیرید • ثم احیاهم پس ایشان را زنده کرد • انّ الله لذو فضل علی النّاس الله با
نیکوکاری وبانواخت است مردمان را • ولکنّ اکثر الناس لا یشکرون لکن بیشتر مردم
آزادی وی نمی کنند وچون سپاس داران وی را نمی پرستند • وقاتلوا فی سبیل الله وکشتن
کنید با دشمنان خدا ما شکارا کردن راه خدا • واعلموا انّ الله سمیع علیم وبدانید که
الله شنوا ودانا ست

النوبة الثانیة

قوله تعالی حافظوا علی الصّلوات ای واظبوا علی الصلوات المکتوبة بمواقیتها وحدودها
وجمیع ما یجب فیها من حقوقها می کوید بپای دارید نمازها فریضه وحقوق وحدود آن بشناسید را
وبوقت خویش بجای آرید وآن پنج نماز ست بر پنج وقت چنانکه مصطفی علیه السّلم آن مرد اعرابی را
کفت که از اسلام می پرسید خمس صلوات فی الیوم واللّیلة فقال هل علیّ غیرها فقال
لا الّا ان تطوّع وقال صلّی الله علیه وسلم ارایتم لو ان نهرا بباب احدکم یغتسل منه کلّ یوم

خمس مرّات هل یبقی من درنه شیء قالوا لا قال فذلک مثل الصّلوات الخمس یمحو الله بهنّ
الخطایا • وقال صلی الله علیه وسلم الصّلوات الخمس والجمعة الی الجمعة ورمضان الی رمضان
مکفّرات لما بینهنّ اذا اجتنب الکبائر • وقال صلی الله علیه وسلم خمس صلوات افترضهنّ
الله تعالی من احسن وضوهنّ وصلّاهنّ لوقتهنّ واتمّ رکوعهنّ وخشوعهنّ کان له علی الله
عهد ان شاء غفر له وان شاء عذّبه • وقال صلی الله علیه وسلم صلّوا خمسکم وصوموا شهرکم
وادّوا زکوة اموالکم واطیعوا اذا امرکم تدخلوا جنّة ربّکم • وسئل النبیّ صلی الله علیه وسلم عن ثواب
هذه الصّلوات الخمس فقال امّا صلوة الظّهر فانّها الساعة التی تسعّر جهنّم فما من مؤمن یصلّی
هذه الصّلوة الّا خرج من ذنوبه کیوم ولدته امّه ثمّ تلا هذه الآیة حافظوا علی الصّلوات
والصّلوة الوسطی • وامّا صلوة المغرب فانّها السّاعة التی تاب الله علی آدم فما من مؤمن
یصلّی هذه الصّلوة محتسبا ثمّ یسئل الله تعالی شیئا الّا اعطاه ایّاه • وامّا صلوة العتمة
فانّ القبر ظلمة ویوم القیمة ظلمة فما من قدم مشت فی ظلمة اللّیل الی صلوة العتمة الّا حرّم
الله علیه وقودها النّار ویعطی نورا یجوز به علی الصّراط • وامّا صلوة الفجر فما من مؤمن یصلّی الفجر
اربعین یوما فی جماعة الّا اعطاه الله براءتین براءة من النّار وبراءة من النّفاق • واوقات
این نماز پنجکانه مختلف است وبیان آن هم در قرآنست وهم در سنّت قال الله تعالی فسبحان
الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السّموات والارض وعشیّا وحین تظهرون
حین تمسون وقت نماز خفتن است وحین تصبحون وقت نماز بامداد وعشیّا نماز دیگر
وحین تظهرون نماز پیشین جای دیگر کفت فسبّح بحمد ربّک قبل طلوع الشّمس وقت نماز
بامداد است وقبل غروبها نماز دیگر ومن آناء اللّیل نماز شام وخفتن واطراف النّهار نماز
پیشین وپسین این بیان اوقات نماز ست از کتاب خدای عزّ وجلّ امّا از جهت سنّت
آنست که ابن عبّاس روایت کرد از مصطفی علیه السّلم قال امّنی جبرئیل عند باب البیت
مرّتین فصلّی بی الظّهر حین زالت الشّمس والفیء مثل الشّراک وصلّی بی العصر حین کان
کلّ شیء بقدر ظلّه وصلّی المغرب حین افطر الصّائم وصلّی العشاء حین غاب الشّفق
وصلّی الصّبح حین حرم الطّعام والشّراب وصلّی الظّهر فی الیوم الثّانی حین کان کلّ شیء

ثمّ تلا ... علیه لقبلها جهنّم یوم القیمة • وامّا صلوة العصر فانّها السّاعة التی اکل آدم من الشجرة فما من مؤمن یصلّی هذه الصّلوة الّا ...

شام

بقدر ظلّه وقت العصر بالامس وصلّى العصر حين صار ظلّ كلّ شيءٍ مثليه وصلّى المغرب للوقت
الاوّل لم يؤخّرها عنه وصلّى العشاء حين ذهب ثلث اللّيل وصلّى الصّبح حين اسفر ثمّ التفت
الىّ فقال يا محمّد هذا وقت الانبياء قبلك والوقت ما بين هذين الوقتين یعنی محافظت
بپای داشتن این نمازهاست بان وقتها معیّن وحقوق آن بتمامی بجای آوردن مصطفی
علیه السّلم کسی که او نماز را تاخیر افکند وحقوق آن بجای نیارد او را منافق نام کرد فی
قوله صلّى الله علیه وسلّم تلک صلوة المنافق یجلس یرقب الشّمس حتّى اذا اصفرّت وكانت بین
قرنی الشّيطان قام فنقر اربعا لا یذکر الله فیها الّا قلیلا وقال صلّى الله علیه وسلّم لعلیّ
یا علیّ ثلث لا تؤخّرها الصّلوة اذا اتت والجنازة اذا حضرت والایّم اذا وجدت لها كفوا
وبدانک حقوق نماز بعضی شرایط است وبعضی ارکان وبعضی مسنونات وهیأت
اما شرایط آنست که بیرون از نماز باشد در مقدّمهٔ آن وآن پنج شرط است طهارت
وستر عورت وایستادن بر جای پاک وروی بقبله آوردن وشناختن وقت نماز بیقین
یا بغلبهٔ ظنّ واجناس ارکان نماز که بعضی از آن مکرّر می شود یازده اند اوّل نیّت
است ونیّت قصد دل است وفرض نیّت آنست که بدل بگوید مقارن تکبیر اؤدّی صلوة
الظّهر فریضةً لله عزّ وجلّ وگفته اند آن مقدار بس بود که داند که کدام نماز می گزارد
واگر بر سند بی اندیشه جواب تواند داد اما نماز فریضه اگر رواتب باشد یا وتر لابدّ بنیّت تعیین
کند واگر تطوّع باشد بیرون از رواتب نیّت نماز کردن کفایت بود ومقتدی را لابدّ
نیّت اقتدا با امام باید کرد بصحّت جماعت را وامام نیّت امامت بیارد تحصیل فضیلت جماعت را
رکن دوم تکبیر احرام است وفرض آن مقدار است که گوید الله اکبر رکن سوم
قیام است بقدر سورهٔ فاتحه رکن چهارم قرأة فاتحه است رکن پنجم رکوع است پشت
خم دادن چندانکه دست بزانو رسد رکن ششم سجود است چندانکه پیشانی بی حجاب
بر سجودگاه نهد با دو دست و دو زانو و دو قدم رکن هفتم طمأنینه است بیارامیدن
درین ارکان رکن هشتم نشستن تشهّد آخر را رکن نهم التحیّات خواندن در آن
وفرض آنست که التحیّات لله تا باخر واین سه کلمات دیگر المبارکات الصّلوات الطّیّبات

از جملهٔ سنن نماز است نه از جملهٔ فرایض رکن دهم درود است بر رسول علیه السّلم در تشهّد
آخر ومقدار فرض آنست که گوید اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد رکن یازدهم سلام است ومقدار
فرض آنست که گوید السّلام علیکم هرچه ازین یازده بیرونست از جملهٔ سنن نماز است وهیأت
وآداب آن اگر بجای آرد نمازی بصفت کمال بود واگر چیزی از آن بگذارد بروی سجود
سهو نیست مگر چهار سنّت که این چهار بسجود سهو جبر کنند یکی نشستن در تشهّد اوّل دیگر
التحیّات خواندن در آن سوم درود دادن بر رسول علیه السّلم در آن چهارم قنوت اگر
ازین چهار سنّت یکی بگذارد یا همه بگذارد سجود سهو بجای آن بایستد وبعضی علما حصر جملهٔ
ارکان نماز کرده اند وسنن آن برشمرده گفته اند چهارده رکن است وسی وپنج سنّت وشرح
این از کتب فقه طلب باید کرد که اینجا بیش ازین احتمال نکند وبدانک نماز کردن
باذان واقامت باین ترتیب که شرع فرموده خاصیّت این امّت است بحکم آن خبر که مصطفی
علیه السّلم گفت اعطیتم ما لم یعط احد من الامم جعل الله قربانکم الاستغفار وجعل صلوتکم
الخمس بالاذان والاقامة ولم تصلّها امّة قبلکم فحافظوا علی صلواتکم وایّ عبد صلّی صلوة
الفریضة ثمّ استغفر الله عشر مرّات لم یقم من مقامه حتّی یغفر له ذنوبه ولو کانت مثل رمل
عالج وجبال تهامة حافظوا علی الصّلوات والصّلوة الوسطی علما را اختلافست که
صلوة وسطی کدام است بعضی گفته اند نماز بامداد است بعضی گفته اند نماز پیشین است ودرست
آنست که نماز دیگرست از بهر آنکه دو نماز روز از یک سوی دارد یکی در تاریکی ویکی در روشنائی
ودو نماز شب از یک سوی یکی در روشنائی ویکی در تاریکی روز احزاب نماز دیگر از رسول
فائت شد از وقت کافران گفت ملاء الله قلوبهم وقبورهم وبیوتهم نارا شغلونا عن
صلوة الوسطی ودرست است از مصطفی صلوات الله علیه که گفت که روز ابر تعجیل کنید نماز
دیگر که هر کس که هنگام وقت نماز دیگر از وی فائت شد همچنانست که ویران کرد وزن وچیز
کرد ندکا نما وتر اهله وماله وسلیمان پیغامبر که اسبان را کشت هم برنج آن کشت که
او را مشغول کرده بودند از اوّل وقت نماز دیگر ویوشع بن نون پیغامبر مشغول بود
فتح نزدیک آمد ووقت نماز دیگر تنگ در آمد دعا کرد الله تعالی خورشید بروی نگه داشت

برجای تا وی بر دشمن دست یافت ونماز دیگر کرد وگفته اند که نماز دیگران بهر آن عصر خواند
از تنگی که آنست و از کراهت که در تاخیر آنست و مرد را که سوگند دهند با یمان مغلظه در
شرع بعد از نماز دیگر دهند وذلک قوله تعالی تحبسونهما من بعد الصلوة فیقسمان بالله
وتخصیص نماز دیگر بمحافظت نه از آنست که در نمازها دیگر تضییع رواست لکن فضل
وشرف نماز دیگر را گفت بر همه نمازها مثال ـــــ این آنست که ماهها حرام را گفت
فلا تظلموا فیهن انفسکم گفت ماهها دوازده است چهار از آن ماه حرام است نگر تا ظلم نکنید
بر خویشتن درین ماهها حرام یعنی که ظلم بر خویشتن در همه ماهها صعب است و در ماهها
حرام صعب تر که رقم تخصیص دارد ونشان تفضیل قومی گفتند صلوة وسطی نماز
شبگاه است در میان پنج رکن مسلمانی واین قول بعید است واختیار آنست که از پیش
رفت وذکر صلوة وسطی دلیلست بر گویان که فرایض نماز بیش برده اند و وتر در آن
گرفته واگر چنان بودی صلوة وسطی متصور نبودی واین بر کس پوشیده نشود وقول
النبی صلی الله علیه وسلم ان الله زادکم صلوة لم یرد بذلک صلوة سادسة ومعناه زادکم
فی تطوعکم ونوافلکم وقوموا لله قانتین ای مطیعین روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه
قال کل قنوت فی القرآن فهو طاعة می گوید شما که مومنان اید و امت مصطفی اید خدای را
نماز کنید بفرمان برداری و پرستگاری نه چنانکه اهل ملتها دیگر می کنند که هیچ کسی در آن
ملت خویش نماز میکنند و با آن نماز نافرمانی و عصیان میکنند وگفته اند که معنی قنوت
قیام است در نماز از مصطفی علیه السلام پرسیدند که کدام نماز فاضلتر فقال طول القنوت
گفت آن نماز که قیام آن درازتر و تمامتر بود ومنه قوله تعالی امن هو قانت اناء اللیل
ای من هو مصلی آناء اللیل فسمی الصلوة قنوتا لانها بالقیام تکون وقال النبی صلی الله
علیه وسلم مثل المجاهد فی سبیل الله کمثل القانت الصائم یعنی المصلی الصائم ثم قیل للدعاء
قنوت لانه انما یدعو به قایما فی الصلوة قبل الرکوع او بعده فان خفتم فرجالا او رکبانا
ای اذا خفتم فی مطاردة العدو والتحام القتال وغیر مصلوا مشاة او فرسانا کیف
ما امکنکم مستقبلی القبلة وغیر مستقبلیها می گوید اگر ترسید از دشمنی یا از سبع یا از سیل

یا از زخم مار یا از نهیب آتش نماز فریضه بوقت خویش می کنید چنانکه توانید روی بقبله
وپهلو بقبله وپشت بر قبله ایستاده وتازان وگردان یعنی آنکه در نماز می ایستید
روی ستور بقبله گردانید و رکوع می نمایید و سجود فروتر از رکوع می نمایید و تا توانید روی
باپس مکنید واگر مضطر مانید فروآیید و بر می نشینید و زخم می زنید رسول خدا صلوات الله علیه
سه بار نماز خوف کرده است از سه گونه بذات الرقاع وببطن النخله وبعسفان هر جای حسب
حال ضرورت که دشمن از پس پشت بود دیگر کرد وچون دشمن میان او بود ومیان قبله
دیگر کرد وچون دشمن گردان بود و در هم افتاده دیگر کرد وشرح این در سورة النسا بجای
خویش گفته شود ان شاء الله تعالی فاذا امنتم فاذکروا الله ذکر اینجا نمازست و از که
آن ذکر خوانند که نماز سرتا سر از ذکر خالی نیست چنانکه گفت اقم الصلوة لذکری یعنی نماز
بپای دار بپیوستن یاد من فاذا امنتم می گوید و آنگه که ایمن شدید از دشمن نمازهای پنجگانه
با وقات وشرایط وحقوق آن بپای دارید کما علمکم ما لم تکونوا تعلمون همچنانکه در شما آموخت
آنچه ندانستید یعنی نماز کردن در حال بیم وترس از دشمن این همچنانست که آنجا گفت وعلمکم
ما لم تکونوا تعلمون جایی دیگر این منت علی الخصوص بر مصطفی نهاد تشریف ویرا گفت وعلمک
ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا وصیة
قراءة ابو عمرو وابن عامر وحمزه وحفص وصیة بنصب است ای وصی الله وصیة دیگران
برفع خوانند ای کتبت علیکم وصیة در ابتداء اسلام پیش از آن که آیات مواریث آمد زنان را
از شوهران نصیبی از میراث نبود اما چون شوهر بمردی بر زن یکسال عدت بودی و در آن
یکسال النفقة وی طعام وکسوه وسکنی بر ترکه شوهر بودی مادام که از جای عدت بطوع
بیرون نیامدی اگر بیرون آمدی نفقه بیفتادی پس چون آیات مواریث آمد آن نفقه
یکساله منسوخ گشت بنصیب میراث گاه ربع وگاه ثمن ویکساله عدت منسوخ شد بچهار ماه
وده روز وذلک فی قوله یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا قوله وللمطلقات متاع
بالمعروف معنی این آیت همانست که از پیش رفت از ذکر متعت واحکام آن و زیادت
بیان درین آیت آنست که جمله مطلقات را پیش از مسیس وبعد از مسیس متعه واجب کرد

ودر آیت پیش خصوصًا زنانی را که ایشان را طلاق پیش از مسیس دهند و بحکم این آیت علی را
پیش از مسیس و بعد از مسیس متعه واجب کرد و در آیت پیش خصوصًا زنانی گفت که ایشا
طلاق پیش از مسیس دهند و بحکم این آیت علی رضی الله عنه گفت لکل مؤمنة مطلّقة حرّة
او امة متعة وتلا هذه الآیة وللمطلّقات متاع بالمعروف حقًّا علی المتّقین ابن زید گفت
چون آیت آمد که متاعًا بالمعروف حقًّا علی المحسنین مطلّقه را متعه دهید که متعه واجب
بر نیکوکاران مردی گفت از جمله مسلمانان اگر خواهیم کنیم و اگر خواهیم نکنیم که این احسانی
است نه بر همه مسلمانان واجب کرده که بر محسنان واجب کرده چنانکه گفت حقًّا علی المحسنین
پس رب العزّة گفت درین آیت حقًّا علی المتّقین ای الذین یتّقون الشرک این متعه واجب
است بر هر که مسلمان است از شرک باز پرهیزیده کذلک یبیّن الله لکم آیاته لعلّکم
تعقلون روایت کنند از علی علیه السّلم که عقل بر دو ضربست مطبوع و مسموع و کمال این
در دین داری وی با نست که این هر دو عقل او را جمع شوند اوّل مطبوعی که بنده بآن مکلّف
شود و خطاب شرع بآن متوجّه گردد و آن آنست که مصطفی علیه السّلم گفت انّ الله تعالی
لمّا خلق العقل قال له اقبل فاقبل ثمّ قال له ادبر فادبر ثمّ قال وعزّتی وجلالی ما خلقت
خلقًا اکرم علیّ منک بک آخذ وبک اعطی دیگر عقل مسموعی آنست که مصطفی علیه السّلم
علی را گفت یا علیّ اذا تقرّب الناس الی خالقهم بالصّلوة والصّوم فتقرّب الیه بانواع
العقل تسبقهم بالدّرجات والزّلفی عند النّاس فی الدّنیا وعند الله فی الآخرة و حقیقت
این عقل با ایمان و تقوی و اخلاص باز گردد و آن آنست که در قرآن جایها گفته افلا تعقلون
لعلّکم تعقلون و هو المشار الیه بقوله صلّی الله علیه وسلّم قسّم الله العقل علی ثلثة اجزاء فمن
کانت فیه کمل عقله ومن لم یکن فیه فلا عقل له حسن المعرفة بالله وحسن الطّاعة لله
وحسن الصّبر علی امر الله الم تر الی الّذین خرجوا من دیارهم یعنی الم تعلم الم تخبر این رؤیت
دلست که آنرا علم گویند نه رؤیت چشم که عیان بی شک مصطفی صلوات الله علیه آن قوم
بعیان چه دیده است امّا برؤیت دل دید و بدانست الّا آنکه الله تعالی بوی خبر کرد و آگاهی داد
الم تر نه بینی ایشانرا ندانستی قصّهٔ ایشان که از سراها خود بیرون رفتند بر هیبت از طاعون

کفته اند که امّت حزقیل اند علیه السّلم مقاتل و کلبی گفتند هشت هزار بودند سدّی گفت سی
و اند هزار بودند و جماعتی هزار گفته اند و هفتاد هزار گفته اند علی الجمله عددی بسیار بودند که
الله می گوید وهم الوف حزقیل ایشان طاعون افتاد بیرون رفتند تا از طاعون
بگریزند قصد روزی بار گردند چون در آن روز بار همه بهم آمدند فرشته بانگ بر ایشان
زد بیکجای همه بمردند آفتاب بر ایشان تافت همه بگندیدند قال النّبی صلّی الله علیه وسلّم
اذا سمعتم بهذا الوباء ببلد فلا تقدموا علیه واذا وقع وانتم فیه فلا تخرجوا فرارًا منه و سألت
عائشة النّبیّ صلّی الله علیه وسلّم عن الطّاعون فقال لها انّه کان عذابًا یبعثه الله علی من
یشاء وجعله رحمة للمؤمنین فایّما عبد وقع الطّاعون فاقام فی بلده صابرًا محتسبًا وعلم
انّه لن یصیبه الّا ما کتب الله له فله اجر شهید پس پیغامبر ایشان حزقیل فراز رسید و
ایشانرا چنان دید اندوهگن گشت بگریست و دعا کرد الله تعالی ایشانرا همه زنده کرد
بعد از هشت روز و فرا پیش وی کرد و آن نتن که از اثر مرگ بر ایشان بود بر ایشان
بماند و هنوز از نسل ایشان از اولاد یهود مانده اند حزقیل سیوم پیغامبری بود از بنی اسرائیل
سیوم موسی که بعد از موسی یوشع بن نون بود پس کالب بن یوفنا پس حزقیل و او را ابن
العجوز می گفتند از آنکه مادر وی پیر زنی بود نازاینده از خدای عزّ وجلّ این فرزند پیری
خواست و او را بداد مقاتل گفت حزقیل ذو الکفل است و انّما سمّی ذا الکفل لانّه تکفّل سبعین
نبیًّا وانجاهم من القتل فقال لهم اذهبوا فانّی ان قتلت کان خیرًا من ان یقتلوا جمیعًا
فلمّا جاء الیهود وسألوا حزقیل عن الانبیاء السّبعین قال انّهم ذهبوا ولا ادری این هم ومنع الله
ذا الکفل من الیهود انّ الله لذو فضل علی النّاس ولکنّ اکثر النّاس لا یشکرون از روی
معنی مردو ناس یکسان نه اند اوّل گفت ذو فضل علی النّاس این ناس عموم مردم اند
که نعمت و فضل الله بر همه روانست پس گفت ولکنّ اکثر النّاس این ناس علی الخصوص اهل
شکرند و ایشان جز مکلّفان نه اند شکر بر اهل تکلیف واجبست فکانّه قال ولکنّ
اکثر المکلّفین لا یشکرون ازین جهت اکثر النّاس گفت و اکثرهم نگفت می گوید ای بسا
نواخت که از افزیدگار زیر بندگانست ای بسا نیکوکاری که از الله بر ایشانست لکن ایشان

سپاس داری نمی کنند وشکر آن نعمت بجای نمی آرند شب معراج جون مصطفی علیه السّلم
بحضرت عزّت رسید الله تعالی شکایت این امّت باوی کرد کفت یا محمّد لم اکلفهم عمل
الغد وهم یطلبون منّی رزق غد یا محمّد سمّیت نفسی معزًّا ومذلًّا وهم یطلبون العزّ
من سوای ویطلبون الحاجة من غیری یاکلون رزقی ویشکرون غیری پس در عقب
قصّهٔ امت جرئیل امّت محمّد را کفت وقاتلوا فی سبیل الله شما جون ایشان مباشید که
که از مرک بکریختند جنک کنید با دشمن دین ودر راه خدا بکوشید وقتال دشمن از بیم
مرک بمکریزید که کریختن از مرک شما را سود ندارد جنانکه آن قوم را سود نداشت قل
لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت آورده اند که سلیمان صلوات الله علیه روزی نشسته
بوذ وندیمی باوی ملک الموت در آمد تیز در روی آن ندیم می نکریست پس بیرون شد آن
ندیم از سلیمان برسید که این جه کس بوذ که جنین تیز در من می نکریست سلیمان کفت ملک
الموت بوذ ندیم بترسید از وی درخواست که باذ را فرماید تا ویرا بزمین هندوستان
برد سلیمان باذ را فرمان داد تا ویرا بزمین هندوستان برد پس هم در ساعت ملک
الموت باز آمد سلیمان از وی برسید که آن تیز نکریستن تو در آن ندیم جه بوذ کفت
عجب آمد مرا که فرموده بوذند تا جان وی همین ساعت در زمین هندوستان قبض کنم
ومسافتی عظیم می دیدم میان این مرد وآن زمین تعجب می کردم تا خود جون بوذ این
حال وجنین افتاذ که دیدی واعلموا انّ الله سمیعٌ علیمٌ وبدانید که الله شنواست ودانا
در شنوای یکتا ودر دانای بی همتا اکرش بخوانی شنوذ دعاء تو ور نخوانی داند حال تو
یحکی عن بعضهم انه قال کنت جایعًا فقلت لبعض معارفی انّی جایعٌ فلم یفتح لی من قلبه
شیءٌ فمضیت فوجدت درهمًا ملقی فی الطّریق فرفعته فاذا هو مکتوب علیه اما کان الله
عالمًا بجوعک حتّی قلت انّی جایعٌ

النّوبة الثّالثة قوله تعالی حافظوا
علی الصّلوات بزبان اشارت محافظت اندر نماز آنست که جون بنده بحضرت نماز در آید
بهیبت در آید وجون بیرون شوذ بتعظیم بیرون شوذ وتا در نماز باشد بنعت ادب بوذ

تن بر ظاهر خدمت داشته ودل در حقایق وصلت بسته وسرّ با روح مناجات آرام کرفته
المصلّی یناجی ربّه بوبکر شبلی رحمه الله کفت اکر مرا مخیّر کنند میان انکه در نماز شوم یا در بهشت
شوم آن بهشت برین نماز اختیار نکنم که آن بهشت اکر جند ناز ونعمت است این نماز
راز وبی نعمت است آن نزهتکاه اب وکل است این تماشاکاه جان ودل است آن مرغ
بریانست در روضهٔ رضوان واین روح وریحان در بستان جانان

تماشا را یکی بخرام در بستان جانان
به بین در زیر پای خویش جان افشان جانانان

مصطفی صلوات الله علیه از هیچ مقام آن نشان نداذ که از نماز داذ بانجه کفت جعلت
قرّة عینی فی الصّلوة کفت روشنائی جشم من از میان نواختها ونیکوئیها مشغول بودن است
ورازداری باوی

اینک دل من تو در میانش بنکر
تا هست بجز تو هیچ مقصود دکر

مردی بوذ اورا بوعلی سیاه کفتندی یکانهٔ عصر خویش بوذ مرکه کسی در پیش وی رفتی
کفتی مردی ام فارغ شغلی ندارم روشنائی جشم من نیست که از مردان راه وی کسی را بینم
یا با کسی حدیث وی کنم

با دل همه شب حدیث تو می کویم
بوی تو من از باد سحر می جویم

عالم طریقت عبد الله انصاری قدّس الله روحه کفت الهی ای مهربان فریاد رس عزیز
انکس کش با تو یک نفس باذا نفسی که در دنیا میرذ کس باذا نفسی که آنرا جواب نباید از کس
لهی را آن نفس در دو جهان بس ای بیش از سر روز وجدا از کس لهی را دین سوال هزار
مطرب نه بس حافظوا علی الصّلوات محافظت آنست که تن در مقام خدمت راست
دارد ودل در مقام حرمت تا هم قیام ظاهر از روی صورت تمام بوذ وهم قیام باطن از روی
صفت بجای بوذ یکی در نماز امامی می کرد خواست تا صف راست کند کفت استووا هنوز
این سخن تمام نکفته بوذ که بیفتاده بوذ وبی هوش شد پس کفتند اورا که جه رسید ترا دران
حال کفت نودیت فی سرّی هل استویت لی قطّ اوّل رکنی از ارکان نماز نیّت است ومعنی
نیّت قصد دل است جون در نماز شوذ سر جیزه سر محل بباید تا ابتداء نماز وی بصفت
شایستکی بوذ اندر دست اشارت ودر زبان عبارت ودر دل نیّت جنانست که بنده در حال
نیّت می کوید درکاه مولی را قصد کردم ودنیا را با پس کذاشتم پس اکر اندیشهٔ دنیا بکذارد

ودل با نماز نبرداززد سیم درد رکن اوّل دروغ زن بوذ حسن علی علیهما السّلم جون بدر مسجد
رسیذی کفتی الهی ضیفک ببابک سایلک ببابک عبدک ببابک یا محسن قد اتاک المسیء وقد
امرت المحسن منّا ان تتجاوز عن المسیء فتجاوز قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم وآن دست
برداشتن همه نماز هجال تکبیر اشارتست باضطرار وافتقار بنده وشکستکی وی بحضرت موجی
جانستی که می کویذ انا غریق فی بحر المعاصی فخذ بیدیک بار خذایا غریب مملکتم افتاذه بجاه
معصیتم غرق شذه مدد یا محبتم درد دارم ودارو نمی دانم پای دارم وخوردن نمی توانم
نه روی آنکه نومیذ شوم نه زهره آنکه فراتر آیم

قد تحیّرت فیک خذ بیدی یا دلیلا لمن تحیّر فیکا
کر کافرم ای دوست مسلمانم کن مهجور توام بخوان ودرمانم کن
کر در خور آن نیم که رویت بینم باری بسر کوی تو قربانم کن

کفته اند اوّل کسی که نماز بامداذ کرذ آدم بوذ علیه السّلم آن خواجه خاکی آن بدیع قدرت
وصنیع فطرت ونسیج ارادت جون از آسمان بزمین آمد هر آخر روز بوذ تا روشنایی روز
می دیذ لختی آرام داشت جون آفتاب نهان شذ دل آدم معدن اندوهان شذ

شب آمد جو من سوکوار نغم جامه سیاه وجهان دژم

آدم هرکز شب ندیذه بوذ ومقاساه تاریکی واندوه نکشیده بوذ ناکاه آن ظلمت دیذ
که بهمه عالم برسیذ وخوذ غریب ورنجور وازجفت خوذ مهجور دیذ از تاریکی کاه آه کردی
وکاه روی فرا ماه کردی که قصد مناجاه درکاه کردی

ذکر تو مرا مونس ویار است بشب وز ذکر توام هیج نیاساید لب

اصل همه غریبان آدم بیشتر همه غمخواران آدم بوذ نخستین همه کریندکان آدم بوذ بنیاذ
دوستی در عالم آدم نهاذ آیین بیذاری شب آدم نهاذ نوحه کردن از درد هجران وزاریدن
بنیم شبان سنتی است که آدم نهاذ اندران شب که نوحه کردی که بنالیذی از خواری که
فریاذ کردی که بزاری دوست را یاذ کردی

همه شب درد ماز خواب غریزار جون نالشم غنوذه هر کسی با یاد من زی یار جون نالشم

آخر جون نسیم سحر عاشق وار سر بر زذ ولشکر صبح کمین برکشاذ وبانک بر ظلمت شب زذ جبریل آمذ
بیشارت که یا آدم صبح آمذ وصلح آمذ نور آمذ وسرور آمذ روشنایی آمذ وآشنایی آمذ برخیز
ای آدم ودرین حال دو رکعت نماز کن یکی شکر کذشتن شب هجرت وفرقت دا ویکی شکر دمیذن
صبح دولت ووصلت را وزبان حال میکویذ

وصل آمذ وازبیم جدایی رستیم با دلبر خوذ بکام دل بنشستیم

واوّل کسی که نماز پیشین کرد ابرهیم خلیل بوذ صلوات الله علیه آنکه که او را ذبح فرزند
فرموذند ودران خواب ورا نموذند ابرهیم خوذ را فرمان بردار کرده جان فرزند عزیز خوذ
بحکم فرمان نثار کرده وملک العرش بفضل خوذ فدا کرده واسمعیل را فدا کرده آن ساعت
آفتاب از زوال درکذشته بوذ مراد خلیل تحقیق شذ وخوابش تصدیق شد خلیل درنکریست
جهار حال دید هر حالی رفعتی وخلعتی یافته خلیل شکر را میان دربست وبخدمت حضرت دوست
این جهار رکعت نماز بکزارد شکر آن جهار خلعت را یکی شکر توفیق دیکر شکر تصدیق سدیکر شکر
ندا جهارم شکر فدا واوّل کسی که نماز دیکر کزارد جهار رکعت یونس پیغامبر بوذ که
بند نیک ببستند یک در شکم ماهی وآن ماهی در شکم آن دیکر ماهی در قعر آن دریا عمیق پیش یاد
آمذ که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین این جای نکته ایست شنو یونس در شکم ماهی
بزندان ومؤمن در شکم زمین دران لحد بزندان مبارک باذ آن مضجع خوش یاد آن مرقد
مصطفی صلوات الله علیه می کویذ القبر امّا روضة من ریاض الجنة هر جند که زندانست
امّا مؤمن را جون بستانست ودراز بی روح وریحانست یونس در شکم ماهی دران تاریکی
وسیاهی ومؤمن در شکم زمین با نسیم انس ونور الهی یونس را جکر ماهی آینه کشته تا بصفای آن
حیوانات دریا وعجایب صور ایشان می دیذ مؤمن را دری از بهشت بر لحد وی کشاذه
تا نور الهی حورا وعینا وطوبی وزلفی می بیند آخر یونس را فرج آمذ واز فضل الهی وی را مدد
آمذ از آن زندان بصحرا جهان آمذ آن ساعت وقت نماز دیکر بوذ یونس خوذ را دیذ از
جهار تاریکی رسته تاریکی زلت تاریکی شب تاریکی آب تاریکی شکم ماهی شکر کذشتن
این تاریکی را جهار رکعت نماز کرد اشارتست به بنده مؤمن که جهار ظلمت در پیش دارد

ظلمت معصیت ظلمت لحد ظلمت قیامت ظلمت دوزخ چون این چهار رکعت نماز بیارد
همی یک رکعت از یک ظلمت برهد. و اول کسی که نماز شام کرد عیسی مطهر بود
آن شخص پاک سرشت پاک طینت پاک فطرت که بی پدر بوجود آمد و در شکم مادر تورات
و انجیل برخواند و در گهواره سخن گفت عجب آمد قومی را از اهل ضلالت گفتند فرزند
بی پدر متصور نیست حدوث ولد و وجود نسب بی دو آب متفرق جایز نیست
گفتند آنچه گفتند و رفتند در راه ضلالت چنانکه رفتند و ثالث ثلثه رقم کشیدند
جبرئیل آمد که یا عیسی قوم تو چنین گفتند زمین می لرزد از گفت ایشان خالق
آسمان و زمین پاک است از گفت ایشان آن ساعت وقت شام بود عیسی برخاست
و بخدمت شتافت و از الله عفو و رحمت خواست سه رکعت نماز کرد بیک رکعت دعوی
ربوبیت از خود دفع کرد که توئی خداوند بزرگوار منم بنده عاجز بیچاره دیگر رکعت
نفی الوهیت بود از مادر که توئی خدای جبار و مادرم ترا پرستار سوم رکعت اقرار بود
بوحدانیت کرد که ای یگانه یکتا نامدار. و اول کسی که نماز خفتن کرد چهار رکعت
موسی کلیم بود نواخته خالق نبی عیب مخصوص بتحفه غیب مزدور شعیب چون اجلش
با شعیب بسر آمد و از مدین بدر آمد قصد مسکن و اندیشه وطن خویش کرد چون چند
منزل برفت شبی آمد تیره همچو شبی که دامن ظلمت بر آفاق کشیده و باد عاصف
برخاسته و باران و رعد و برق هم پیوسته گرگ گله را افتاده و عیالش را درد زه
برخاسته همه عالم از ابر روی بخروش آمده دریا بجوش آمده در آن شب همه آتشها در
سنگ بمانده و همه عالم یک چراغ نیفروخته موسی در آن حال فرومانده که می خیزد و گاه
می نشیند گه می آید و گه می گریزد گه مقبوض و گه مبسوط گه سر بر زانو نهاده
گه روی بر خاک بزاری همی گوید بس کوی مرا تا کی دوانی نه نهی بخود مرا تا کی چشانی
آری در شب افروز را از آهنگ جان در پای حریش نهادند و کعبه وصال را بادیه مردم خوار
منزل ساختند تا بی رنج کسی گنج ندید و بی غصه محنت کسی بروز دولت نرسید آخر نظری
کرد بجانب طور و بدید آن شعاع نور و بشنید ندای خدای غفور که انی انا الله موسی را

چهار غم بود غم عیال و فرزند و برادر و دشمن فرمان آمد که یا موسی غم مخور و اندوه مبر که
رهاننده از غمان و بار نرسیده اندوهان منم موسی برخاست اندر آن ساعت و چهار رکعت
نماز کرد شکر آن چهار نعمت را اشارتست به بنده مؤمن که چون این چهار رکعت نماز بگزارد
بشرط وفا و صدق و صفا شغل عیال و فرزند وی کفایت کنند و بر دشمن ظفر دهند و از
غم و اندوهان برهانند

قوله تعالی

من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا کیست آنکه الله را وامی دهد وامی نیکو فیضاعفه
له تا وی را آن وام تو بر تو کند اضعافا کثیرة تو بر تو فراوان والله یقبض والله می گرد
روزی بر کس کس تنگ می کند و یبسط و می گشاید روزی بر کس کس فراخ میکند و الیه
ترجعون و با وی خواهند گردانید شما را. الم تر الی الملاء ندانسته و نرسید علم تو بدان
گروه من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب من بعد موسی از پس موسی اذ قالوا لنبی لهم
که پیغامبری را گفتند از آن خویش ابعث لنا ملکا ما را پادشاهی انگیز از ما نقاتل
فی سبیل الله تا ما با وی بغزا شویم و در راه خدا کشتن کنیم قال هل عسیتم گفت شما هیچ برآیید
ان کتب علیکم القتال اگر بر شما نویسند غزا کردن و شما را بآن فرمایند الا تقاتلوا
که جنگ نکنید و باز نشینید قالوا و ما لنا گفتند چیست وجه رسید ما را الا نقاتل فی
سبیل الله که کشتن نکنیم در سبیل خدا و اندر راه او وقد اخرجنا من دیارنا و ابنائنا و ما را
بیرون کردند از سراهای ما و ما را جدا کردند از پسران ما فلما کتب علیهم القتال چون بر ایشان
نبشتند غزا کردن و ایشان را بآن فرمودند تولوا برگشتند از فرمان برداری الا قلیلا
منهم مگر اندکی از ایشان والله علیم بالظالمین و الله داناست بستمکاران وقال
لهم نبیهم و گفت ایشان را پیغامبر ایشان ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا الله شما را
طالوت پادشاهی برانگیخت قالوا انی یکون له الملک علینا طالوت را بر ما ملک چون بود
و نحن احق بالملک منه و ما سزاوارتریم بملک از وی که او نه از سبط نبوت است نه از سبط
ملک ولم یؤت سعة من المال و فراخی مال نداده اورا قال جواب داد پیغامبر ایشان را
و گفت ان الله اصطفاه علیکم الله او را بر شما ملک را برگزیده و زاده بسطة فی العلم والجسم

و ویرا افزونی داد در دانش و در قد و بالا • والله یؤتی ملکه من یشاء والله ملک خویش او را دهد که خواهد والله واسع علیم والله فراخ توانست و دانا • هـ

النوبة الثانیة

قوله تعالی من ذا الذی یقرض الله قرض نامی است هر کاری را که بنده کند که آنجا جزا بود و از اینجاست که امیة بن ابی الصلت گفته

لا تخلطن خبیثات بطیبة ... واخلع ثیابک منها وانج عریانا
کل امرء سوف یجزی قرضه حسنا ... او سیئا ومدینا مثل ما دانا

نیکی و بدی هر دو را قرض خواند از بهر آنکه هر دو را پاداش است و آنچه در آیت گفت قرضا حسنا دلیل است که قرضی بود نیکو و قرضی بود بد روی عن سفیان قال لما نزل قوله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا رب زد امتی فنزل قوله من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة گفت اول از آسمان این آیت فرو آمد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر نیکی که بنده کند ده چندان پاداش وی دهیم رسول خدا گفت یا رب بیفزای امت مرا پس این آیت فرو آمد که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا گفت که بنده کرداد آنرا اضعاف مضاعف کردانیم و او را بدان ثواب فراوان دهیم سدی گفت جائی که الله کیشر گوید و تضعیف کند اندازه آن جز الله نداند از عظیمی و فراوانی که بود همانست که گفت ویؤت من لدنه اجرا عظیما جائی دیگر گفت انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب اهل معانی گفتند درین آیت اختصار است و اضمار یعنی من ذا الذی یقرض عباد الله فاضاف سبحانه الی نفسه تفضلا واستعطافا کما روی ان الله تعالی یقول لعبده استطعمتک فلم تطعمنی واستسقیتک فلم تسقنی واستکسیتک فلم تکسنی فیقول العبد وکیف ذاک یا سیدی فیقول مر بک فلان الجایع وفلان العاری فلم تعد علیه من فضلک فلامنعنک الیوم من فضلی کما منعته باین قول معنی آیت آنست که کیست که بندگان خدایرا وام دهد چون خواهند و حاجت دارند و معلوم می شود از راه سنت که وام دادن به از صدقه است که صدقه بمحتاج و غیر محتاج رسد و وام جز محتاج از پس ضرورت نخواهد ابو امامه روایت کرد از مصطفی علیه السلام قال رایت علی باب الجنة مکتوبا القرض بثمانیة عشر والصدقة بعشر امثالها فقلت

یا جبرئیل ما بال القرض اعظم اجرا قال لان صاحب القرض لا یاتیک الا محتاجا وربما وقعت الصدقة فی غیر اهلها وعن ابی هریرة وابن عباس قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اقرض اخاه المسلم فله بکل درهم وزن احد وثبیر وطور سیناء حسنات وعن ابی الدرداء قال لان اقرض دینارین ثم یردان ثم اقرضهما احب الی من ان اتصدق بهما و بحکم شرع قرض دیگر است و دین دیگر قرض نا موجل است و دین موجل و شرط قرض آنست که هیچ منفعت هیچ وجه فرا سر آن نه نشینند مثلا اگر زر قراضه بقرض دهد بشرط آنکه درست باز دهد باطل بود پس اگر بطوع خود درست باز دهد رواست که مصطفی علیه السلام گفت خیرکم احسنکم قضاء فیضاعفه له اضعافا کثیرة ابن عامر و یعقوب فیضعفه خوانند بنصب فا و بتشدید عین ابن کثیر بتشدید خوانند و رفع فا دیگران بالف خوانند و تخفیف و رفع فا مگر عاصم که او بنصب فا خواند و تشدید در کثرت است و تمامتر که تضعیف از باب تکثیر است والله یقبض ویبسط همانست که جائی دیگر گفت یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر یکی را فراخ روزی کند یکی را تنگ روزی همه بعلم و حکمت اوست همه بتدبیر و قسمت اوست هر کسی را چنانکه صلاح وی است دهد و چنانکه سزاء وی است رساند ابوذر روایت کند از رسول خدا از جلیل و جبار که گفت عز جلاله ان من عبادی من لا یصلح ایمانه الا الفقر ولو اغنیته لافسده ذلک وان من عبادی من لا یصلح ایمانه الا الغنی ولو افقرته لافسده ذلک انی ادبر عبادی بعلمی انی بعبادی خبیر بصیر معنی دیگر گفته اند والله یقبض ویبسط الله صدقه می ستاند از بخشنده و آنکه می بستاند بستاننده همانست که جائی دیگر گفت ویاخذ الصدقات و درست است خبر از مصطفی صلوات الله علیه که گفت ما تصدق امرؤ مسلم بصدقة تمرة او لقمة الا قبضها الله بیمینه فیربیها فی کفه کما یربی احدکم فلوه او فصیله حتی تصیر مثل احد مفسران گفتند آن روز که این آیت فرو آمد ابو الدحداح گفت یا رسول الله ان الله یستقرضنا وهو غنی عن القرض قال نعم یرید ان یدخلکم به الجنة گفت یا رسول الله خداوند عز وجل از ما قرض می خواهد و او بی نیاز است از قرض رسول گفت آری بآن می خواهد تا شما را در بهشت آرد ابو الدحداح گفت من خدایرا قرض می دهم تو ضمانی بهشت می کنی گفت می کنم ضمانی بهشت هر کسرا که صدقه دهد ابو الدحداح گفت و هم جفت می

عن النبی صلی الله علیه و[سلم] من لم یکن عنده ما یتصدق به فلیلعن الیهود فانه له صدقة ۞ حاشیه

ام الدحداح با من در بهشت بوذ گفت آری گفت و دختر انم همچنین گفت آری پس دست
رسول صلی الله علیه وسلم گرفت گفت دو باغ دارم و بجز از آن دو باغ چیزی دیگر ندارم و هر دو
با الله می دهم رسول گفت نه یکی خدای را و یکی معیشت تو و عیال ترا گفت یا رسول الله ترا گواه
می گیرم که آن یکی که نیکوترست از ملک خویش بیرون کردم و بخدای دادم رسول گفت لاجرم
الله تعالی بهشت ترا پاداش دهد ابو الدحداح رفت و با هم جفت خویش ام الدحداح این قصه
بگفت ام الدحداح گفت ربحت بیعتک بارک الله لک فیما اشتریت و ام الدحداح آن ساعت
با دختران خویش در آن بستان بوذند که تسلیم کرده بوذند دست در آستین آن کوذکان و در دهن
ایشان می کرد و خرما بیرون می کرد و می گفت این نه آن شماست که این آن خداست گویند در آن
بستان شصت نخل خرما بوذ بارور نیکو همه با سانی و دلخوشی و خشنودی خدای را عز و جل در
کار درویشان کرد تا رسول گفت کم من عذق دداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح
الم تر الی الملاء من بنی اسرائیل کانه قال الم ینته علمک الی خبر هولاء والملاء هم الاشراف والرؤساء
کانهم الذین یملاون العین رواء قصه آیت آنست که بعد از موسی بروزگاری دراز کفار بنی اسرائیل
بر مومنان ایشان مستولی شدند و قهرها راندند بر ایشان بعضی را بکشتند و بعضی را بردگی
ببردند و قومی را از دیار و اوطان خویش بیفکندند روزگاری درین بلاء عظیم بوذند و ایشان را
باذشاهی نه که با دشمن جنگ کردی و مقام دشمن میان مصر و فلسطین بوذ بر ساحل بحر روم
و قوم جالوت بوذند از بقایاء قوم عاد جبابره روزگار خویش با بالاء عظیم و قوتها سخت در
میان بنی اسرائیل نه پیغامبری بوذ و نه باذشاهی که آن دشمنان را از ایشان باز داشتی دعا کردند
تا الله تعالی با ایشان اشمویل پیغامبر فرستاذ بعربیت نام وی اسمعیل بوذ و نام ماذر وی حنه
و از نژاذ هرون بن عمران بوذ برادر موسی علیهما السلم بنی اسرائیل آمدند و اشمویل را گفتند
ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل برانگیز ما را باذشاهی تا با وی بهم جنگ کنیم با این قوم جالوت که
بر ما مستولی شده اند و تباه کاری میکنند اشمویل گفت هل عسیتم بکسر سین قراءة نافع است
و لغت قومی از عرب دیگران بفتح سین خوانند و هی اللغة الفصحی اشمویل گفت شما هیچ برایید
که اگر انچ می خواهید بر شما نویسند و فرض کنند شما بجای نیارید و باز نشینید ایشان گفتند

و چرا باز نشینیم و جنگ نکنیم با دشمنی که ما را از سرایها خویش بیرون کردند و از زنان و
پسران جدا کردند رب العالمین گفت فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم مقاتل
گفت کتب در قرآن بر چهار وجه است یکی بمعنی فرض چنانکه اینجا گفت فلما کتب علیهم القتال
ای فرض و هم درین سورة است چنانکه کتب علیکم الصیام کتب علیکم القتال ای فرض وجه دوم
معنی قضیت است چنانکه در سورة آل عمران گفت لبرز الذین کتب علیهم القتل ای قضی علیهم
و در سورة التوبه گفت لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا ای ما قضی الله لنا و در سورة الحج گفت
کتب علیه انه من تولاه ای قضی علیه و در سورة الحشر گفت کتب الله لاغلبن ای قضی الله
وجه سوم بمعنی امرست چنانکه ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم ای امر الله لکم
وجه چهارم بمعنی جعل است کقوله کتب فی قلوبهم الایمان ای جعل و کقوله فسأکتبها للذین
یتقون ای فسأجعلها پس اشمویل پیغامبر ایشان را گفت الله تعالی شما را طالوت بن قیس
بپاذشاهی برانگیخت و ذلک قوله وقال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا طالوت
مردی بوذ از فرزندان یعقوب از سبط ابن یامین خربانی کردی و آب فروشی چنین آورده اند
که کان ابا و اباب آب فروش بوذ و سبط ابن یامین نه نبوت بوذ و نه ملک که در فرزندان
یعقوب نبوت در سبط لاوی بوذ و لاوی جد موسی بوذ و ملک در سبط یهوذا بوذ و داود از سبط
وی بوذ و طالوت نه ازین بوذ و نه از آن قالوا انی یکون له الملک علینا ایشان گفتند طالوت را
بر ما باذشاهی چون بوذ که او مردی درویش است مال ندارد و نیز نه از سبط نبوتست و نه از آن سبط
ملک اشمویل گفت شما چه پندارید که آنچه شما دانید الله نداند الله وی را بر شما برگزیذ و وی را افزونی
داذ هم در علم و هم در جسم عالم وقت خویش بوذ و در بنی اسرائیل کس از وی عالمتر نبوذ و نیز با جمال
بوذ و با قد و بالا قیل سمی طالوت لطوله رب العالمین باز نموذ که مردم تمام بالا دشمن را
در هیبت افکند و باز شکند و باز نموذ که ملک نه بوراثت است و نه بمال بلکه عطاء ربانی است
و فضل الهی آنرا دهد که خوذ خواهد والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم الله دارنده است
و داننده همه را روزی می دهد از خزانه فراخ بی مؤونت چنانکه همه را بیافریذ بقدرت فراخ
بی حیلت بیامرزذ فردا بکرم فراخ بی وسیلت واسع اوست که برسذ بهر چیز بعلم و بهر کار بحکم

وهمی بهره بقسم علیم اوست که ناآموخته داناست و بدانش نه همتاست وداننده هر داناست

النوبة الثالثة

قوله تعالی من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً خداوند کریم نامدار عظیم مهربان نوازنده بخشنده دارنده جلت احدیته وتقدست صمدیته درین آیت بندگان را می نوازد هم توانگران را و هم درویشان را توانگران را می نوازد که از ایشان قرض می خواهد چنانک گفت عجبت لمن یبقی له مال ورب العرش یستقرضه وفی الخبر الصحیح ینزل الله عز وجل فیقول من یدعونی فاستجیب له ثم یبسط یدیه فیقول من یقرض غیر عدوم ولا ظلوم چه دانی تو که این قرض خواستن چه کرامت و چه بشارت شادی که بر روی جان گوی نگارست درخت سرور از وی بهارست و دیده طرب بوی بیدارست می گوید کیست او که قرض دهد باو که ظالم نیست تا ببرد و درویش نیست تا از باز دادن درماند وانکس که قدر این خطاب شناسد فضل نهاد جان و دل در پیش نهد گوید

جز با تو بجان و دل تکلف نکنم — دل ملک تو شد درو تصرف نکنم
گر جان باشارتی بخواهی زرهی — بفرستم در حال و توقف نکنم

روزی علی مرتضی کرم الله وجهه در خانه شد حسن و حسین پیش فاطمه زهرا می گریستند علی گفت یا فاطمه چه بودست این روشنائی چشم و میوه دل و سرور جان ما را که می گریند فاطمه گفت یا علی ما نا که گرسنه اند که یک روز گذشت که هیچ چیز نخورده اند و دیگی بر سر آتش نهاده بود علی گفت آن چیست که در دیگ است فاطمه گفت در دیگ هیچ چیز نیست مگر آب تهی در خوشی این فرزندان را بر سر آتش نهادم تا پندارند که چیزی می پزم علی دلتنگ شد عبائی نهاده بود بر گرفت و ببازار برد و بشش درم بفروخت و طعامی خرید ناگاه سائلی آواز داد که من یقرض الله یجده ملیاً وفیاً علی آنچه داشت بوی داد باز آمد و با فاطمه بگفت فاطمه گفت وفقت یا ابا الحسن ولم تزل فی خیر که توفیق یافتی و نیکو چیزی کردی و تو خود همیشه با خیر بوده ای و با توفیق علی باز گشت تا بمسجد رسول شود و نماز کند اعرابی را دید که شتری می فروخت گفت یا ابا الحسن این شتر را می فروشم بخر علی گفت نتوانم که بهای آن ندارم اعرابی گفت بتو فروختم تا وقتی که غنیمتی در رسد یا عطائی از بیت المال بتو در آید علی آن شتر بشصت درم بخرید

و فرا پیش کرد اعرابی دیگر پیش وی در آمد گفت یا علی این شتر بمن فروشی گفت فروشم گفت بچند گفت بچندانکه خواهی گفت بصد و بیست درم خریدم علی گفت فروختم صد و بیست درم بپذیرفت از وی و بخانه باز شد با فاطمه گفت که از این شصت درم بها شتر دهم باعرابی و شصت درم خود بکار بریم بیرون رفت بطلب اعرابی مصطفی را دید گفت یا علی تا کجا علی قصه خویش باز گفت رسول خدا شادی نمود و ورا بشارت داد و تهنیت کرد گفت یا علی آن اعرابی نبود که آن جبرئیل بود که فروخت و میکائیل بود که خرید و آن شتر ناقه بود از ناقهای بهشت این آن قرض بود که تو بالله دادی و درویش را بآن بنواخت وقد قال الله عز وجل من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً اما نواخت درویشان درین آیت آنست که الله که قرض می خواهد از بهر ایشان می خواهد و تا عزیزی نباشد از بهر وی قرض نکنند و نواخت درویش تمامتر و رتبت وی بالاتر از نواخت توانگر از بهر آنکه قرض خواستن هر چند بغالب احوال از دوستان خواهند اما افتد بوقت ضرورت که نه از دوست خواهند و آنکس که از بهر وی خواهند جز دوست و جز عزیز نباشد نه بینی که مصطفی علیه السلام در حال ضرورت قرض خواست از جهودی و درع خود بنزدیک وی برهن بنهاد تا جو قدری ستد از بهر عیال و قوت ایشان را بنگر که آنکه خواست و بنگر که کرا خواست سی چندانکه این نادر افتد و اغلب آنست که قرض از دوستان خواهند و روی فرا آشنایان کنند چنین جائیگاه رب العالمین خطاب میکند با آشنایان و مؤمنان اقرضوا الله قرضاً حسناً واقرضتم الله قرضاً حسناً ان تقرضوا الله قرضاً حسناً بامر یکی حسن بگفت تا بدانی که آنچه بالله دهند پاک باید و حلال و نیکو ان الله تعالی طیب لا یقبل الا الطیب و گفته اند قرض حسن آن بود که در آن گوش بپاداش نداری و در جست عوض نه نباشی و آنچه کنی استحقاق جلال حق را کنی نه یافت مزد خود را آورده اند که فردا قیامت رب العزه با بنده عتاب کند که صحیفه پر حسنات بود که بطاعاتک لرغبتک فی الجنة وترکک المعاصی لرهبتک عن النار فای طاعة فعلتها لی

سهر العیون لغیر وجهک ضایع — وبکاؤهن لغیر فقدک باطل
من کان یعمل فی الجنان فانی — من حب وصلک طول عمری عامل

پیر طریقت گفت من چه دانستم که پاداش بر روی همه تاش است من پنداشتم که مهینه خلعت پاداش است من چه دانستم که مزد دوست او که بهشت باقی او را لحظ است و عار او دوست که در آرزوی یک لحظ است والله یقبض ویبسط قبض و بسط در پیدا خداست کار او دارد و حکم او راست یکی را دل از شناخت خود در بند آرد یکی را جان انس با خود بروی برگشاید یکی در مضیق خوف حیران یکی در میدان رجا شادمان یکی از قبض تهروی هراسان یکی در بسط وی نازان یکی در فعل خود نگرد در زندان قبض بماند یکی بفضل حق نگرد در بساط طرب آرام گیرد همانست که پیر طریقت گفت الهی گاهی چو در خود نگرم گویم از من زارتر کیست گهی چو در تو نگرم گویم از من بزرگوارتر کیست

گاهی که بطینت خود افتد نظرم | گویم که من از همه بعالم بترم
چون از صفت خویشتن اندر گذرم | از عرش همی بخویشتن درنگرم

قوله تعالی

وقال لهم نبیهم پیغامبر ایشان ایشان را گفت. إن آیة ملکه نشان ملک او بر شما. أن یأتیکم التابوت آنست که تابوت آید بشما. فیه سکینة من ربکم در آن تابوت سکینة از خداوند شما. وبقیة مما ترک آل موسی وآل هرون و چیزی که مانده از اخبار آل موسی و از آل هرون باز مانده. تحمله الملائکة فریشتگان آنرا برداشته آرند. إن فی ذلک لآیة لکم در آن نشانی است شما را که ملک طالوت باذن خداست و رضا و اصطفاء او. إن کنتم مؤمنین اگر گرویدگانید دانید که چنین است. فلما فصل طالوت بالجنود چون گسسته گشت طالوت و سپاه از شهر و بهامون آمدند. قال إن الله مبتلیکم بنهر طالوت گفت الله شما را آزماینده است بجویی. فمن شرب منه فلیس منی هر که از آن بیاشامد نه از من است. ومن لم یطعمه فإنه منی و هر که از آن نچشد از منست. إلا من اغترف غرفة بیده مگر آنکس که بدست خود یک غرفه برکشد. فشربوا منه چون بآن جوی رسیدند از آن بیاشامیدند. إلا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان. فلما جاوزه هو چون بر آن جوی بگذشت او. والذین آمنوا معه و ایشان که بگرویدند با وی. قالوا لا طاقة لنا الیوم بجالوت وجنوده

گفتند ما را امروز گاویدن نیست با جالوت و لشکرهاء وی. قال الذین یظنون أنهم ملاقوا الله گفتند ایشان که بی گمان بودند برستاخیز و بدیدار خدای. کم من فئة قلیلة بسا سپاه اندکا غلبت فئة کثیرة بإذن الله که باز شکستند سپاه فراوان را باذن و یاری خدای. والله مع الصابرین والله با شکیبایان است بیاری. ولما برزوا لجالوت وجنوده و چون بیرون آمدند بروی جالوت و سپاه او. قالوا ربنا أفرغ علینا صبرا گفتند خداوندا بر ما فرو ریز شکیبایی. وثبت أقدامنا و قدمهاء ما ثابت دار پیش دشمن. وانصرنا علی القوم الکافرین و یاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان. فهزموهم بإذن الله طالوت با لشکر خویش بشکستند جالوت و سپاه وی را بتوفیق و خواست الله. وقتل داود جالوت و داود جالوت را بکشت. وآتاه الله الملک والحکمة والله داود را پادشاهی داد و پیغامبری و دانش. وعلمه مما یشاء و وی را آموخت آنچه خود دانست. ولولا دفع الله الناس و اگر نه باز داشت الله بودی از مردمان بعضهم ببعض لختی ببعضی. لفسدت الأرض زمین ویران گشتی و جهان تباه شدی. ولکن الله ذو فضل علی العالمین لکن الله با فضل است و با نواخت و نیکوکاری بر جهانیان. تلک آیات الله این سخنان الله است. نتلوها علیک بالحق میخوانیم آن بر تو بسزا و براستی. وإنک لمن المرسلین و تو از فرستادگانی بکافه خلق.

النوبة الثانیة

قوله تعالی وقال لهم نبیهم إن آیة ملکه أن یأتیکم التابوت مفسران گفتند اصل این تابوت آنست که الله تعالی بآدم علیه السلام فرو فرستاد و در آن صورت پیغامبران بود از فرزندان وی و بعدد هر پیغامبری خانه بود در آن و آخر همه خانه پیغامبر آخر الزمان بود خاتم النبیین و رسول رب العالمین خانه از یاقوت سرخ و صورت پیغمبر محمد صلی الله علیه آنجا بصورت نماز کنان ایستاده و بر راست وی مردی کهل ایستاده بر جای پیشانی وی نبشته هذا اول من تبعه من امته ابوبکر و بر چپ وی عمر خطاب ایستاده بر جای پیشانی وی نبشته لا تأخذه فی الله لومة لائم و از پس وی ذو النورین بر پیشانی وی نبشته بارّ من البررة و در پیش وی علی بن ابی طالب شمشیر حمایل کرده و بر پیشانی وی نبشته هذا اخوه و ابن عمه و پیرامن وی اعمام و خلفا و نقبا و لشکری عظیم از جن

وافضا درجا ایستاذه واندازهٔ تابوت سه گز بوذ از چوب شمشاذ زر اندوذ کرده ونزدیک آدم می بود
تا آدم از دنیا بیرون می شذ بشیث داذ وپس از وی فرزند بفرزند می داذ وبآن وصیت می کرد
تا بروزگار ابرهیم صلوات الله علیه ابرهیم بمهینه فرزند داذ اسمعیل علیه السلم واسمعیل به پس
خویش قیدار سپرد فرزندان اسحق با وی بخصومت آمدند گفتند نور محمد صلوات الله علیه
با شماست تابوت باید که با ما بوذ قیدار سر باز زذ وامتناع نموذ پس برخاست وبکنعان شذ
پیش یعقوب صلوات الله علیه وآن تابوت با وی یعقوب در قیدار نگریست گفت چه
رسید ترا ای قیدار که رویت زرد می بینم وقوت ساقط گفت نور محمد علیه السلم از پشت
من نقل کرده اند یعقوب گفت بدختران اسحق گفت نه که در عرب بغاضره جرهمی
یعقوب گفت بخ بخ نیک آمذ نیک آمذ الله خواست وحکم کرد که نور محمد جز در عربیات
طاهرات ننهد یا قیدار بشارت باذ که امشب ترا پسری آمذ قیدار گفت چه دانستی واز
کجا گفتی تو درزمین شام وغاضره در زمین حرم گفت از آن بدانستم که امشب درها
آسمان دیدم که برکشاذند وفرشتگان گروه گروه از آسمان بزیر می آمدند ونوری
عظیم میان آسمان وزمین ظاهر شذه دانستم که آن نور محمد است قیدار باز گشت تا بزمین
حرم تا باهل خویش شوذ وآن تابوت بنزدیک یعقوب بگذاشت پس در میان بنی اسرائیل
می بوذ تا بروزگار موسی صلوات الله علیه پس موسی بوقت مرگ آن را پیش یوشع بن نون
نهاذ بتیه بریه نام جایگاهی است پس چون در بنی اسرائیل تفرقت افتاذ وقومی نافرمان
شذند وپیغامبران جفا کردند وعصیان آوردند رب العزة دشمن را بر ایشان مسلط
کرد از عمالقه وجبابره از ابناء قوم عاد تا بر ایشان تاختن آوردند لختی را بکشتند
ولختی را برده بردند وآن تابوت از میان ایشان برداشتند ودر زمین خویش بناحیه
فلسطین بردند وبه چاه طهارت جای نهاذند هر کس از ایشان که در آن چاه براز کردی
علت بواسیر وقولنج بدیذ آمذی ویرا پس بدانستند که این علت از جهت آن تابوت است
که در چاه نهاذه اند بیرون آوردند وبر گردون نهاذند وگردون در گاو بستند وگاو را
از زمین خویش براندند بسوی بنی اسرائیل الله تعالی فرشتگان را بفرستاذ تا آن

تابوت را

تابوت را برداشتند وبخانهٔ طالوت بردند بنو اسرائیل چون تابوت بخانهٔ وی یافتند بدانستند
که ملک او حق است اینست که رب العالمین گفت وقال لهم نبیهم ان آیة ملکه ان یاتیکم التابوت
پیغامبر ایشان اشمویل گفت نشان آنکه ملک طالوت حق است آنست که آن تابوت که
سکون دل وآرام شما بآن است وامن شما در آن بسته بشما باز آید اینست که قتاده وکلبی
گفتند یعنی سکینه قومی گفتند سکینه باذی است که صورت دارد سر وی چون سر گربه ودو
پر دارد بنو اسرائیل هر که که غزا کردندی آن تابوت در پیش صف خود بنهاذندی چون
وقت نصرت بوذی سکینه از آن تابوت بانگ زذی بر دشمن دشمنان از آن بانگ فزع
گرفتندی وبهزیمت شذندی وگفته اند که در آن تابوت جامه وکلاه وعصاء موسی
بوذ وجامه وعصاء هرون وباره از منّ که در تیه بر ایشان می باریذ ورضاض الواح توریت
که موسی شکسته بوذ آنگه که الواح بر زمین زذ وطست که دلها پیغامبران در آن شستنه
اند واکنون می گویند آن تابوت در دریا طبریه بنهانست قال ابن عباس ان التابوت
وعصا موسی فی بحیرة الطبریة وانهما تخرجان قبل یوم القیمة فلما فصل طالوت بالجنود
چون بیرون شذ طالوت از شهر بیت المقدس وسپاه وی هشتاذ هزار مرد جوان جنگی
فارغ که هیچ شغل وهیچ کس هیچ حقی دامن ایشان نگرفته همه جنگ را ساخته وکار آن [illegible]
بیرون آمدند بروزگار گرما ومیان ایشان ومیان دشمن آب نایافت مگر در آن یک نهر میان
اردن وفلسطین قال ان الله مبتلیکم بنهر طالوت گفت الله شما را بخواهد آزموذ باز
جوی یعنی تا با شما نماید تا از شما مطیع تر کیست والله خوذ بآن داناتر فمن شرب منه
فلیس منی ای لیس معی علی عدوی چون تشنه آنجا رسید هر که از آن یا شامد نه از منست
یعنی نه با منی است با دشمن من وجنگ کردن با وی ومن لم یطعمه ای لم یشربه طعم بمعنی
شرب است چنانکه آنجا گفت جناح فیما طعموا ای شربوا وهر که از آن نچشیذ او از منی
است یعنی با منی است بر دشمن پس رب العزة در آن استثنا آورد لختی را بیرون کرد گفت
الا من اغترف غرفة بیده بفتح غین قراة ابن کثیر ونافع وابوعمرو است وبضم غین قراة
باقی بضم اسم است وبفتح مصدر بضم پری دست است وبفتح برکشیذن آن یکبار د

بس چون بآن جوی رسیدند روز گرم بود و ایشان سخت تشنه خواب افتادند و دهن بر آب
نهادند و فرمان را خلاف کردند مگر اندکی از ایشان و آن اندک سیصد و سیزده بودند عدد
مرسلان از میان انبیا و عدد مجاهدان روز بدر براء عازب گفت قال لنا رسول الله صلی الله
یوم بدر انتم الیوم علی عدد اصحاب طالوت حین عبروا النهر رب العالمین این اندک را
قوت دل داد و آرام جان و ایمان تمام و آن غرفه ایشان را کفایت نجوی باز گذشتند و با
طالوت بجنگ شدند و آن قوم دیگر که فرمان را خلاف کردند لبهاشان سیاه شد و تشنگی
بر ایشان روز کرد هر چند که بیش آشامیدند تشنه‌تر بودند هم در کنار جوی بماندند و بقتال
دشمن و فتح نرسیدند و گفتند لا طاقة لنا الیوم بجالوت وجنوده و اصحاب غرفه می گویند
از مومنان و خداشناسان و فرمان برداران کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن
الله ای بعون الله ونصرته والله مع الصابرین بالنصرة والتایید والقوة ولما برزوا
لجالوت وجنوده چون طالوت جهاز لشکر بساخت تا بقتال جالوت بیرون شود اشمویل
پیغامبر درعی بوی داد و گفت الله تعالی بر انگیزد از اصحاب تو مردی که جالوت بدست
وی کشته شود و نشان آن مرد آنست که این درع بر بالای وی راست بیاید نه بیفزاید نه
بکاهد چون بتو رسد آن مرد با وی عهد و پیمان بند که یک نیمه ملک خویش و یک نیمه مال
بوی دهی و داود پیغامبر آنکه کودک بود شبانی می کرد پدر خود را ایشا و کهینه پسران بود
هفتم هفت پسر و قوتی عظیم داشت که وقتی شیر را بگرفت بنزدیک گله خویش و بدو دست
زیر و زبر لب او گرفت و تا بدنبال وی از هم بر درید خبر بوی رسید که طالوت بیرون شد
بقتال داود گوسفندان بگذاشت و بیامد تا مطالعه برادران کند که در لشکر طالوت
بودند براه در که می شد سنگی با وی آواز آمد که یا داود خذنی فانا الذی اقتل جالوت
الجبار داود آن سنگ برگرفت و در توبره خویش نهاد و با خود می داشت تا بر طالوت رسید
گفت یا طالوت انا اقتل جالوت باذن الله عز وجل من جالوت را بکشم بتوفیق و خواست
الله طالوت را عجب آمد این سخن از وی که داود مردی کوتاه بالا بود زرد رنگ چون بیماران
بهیأت عاجزان و آسا درویشان داود گفت اگر من او را بکشم نیمه ملک و مال خود بمن دهی

طالوت گفت آری دهم و دختر خود نیز در حکم تو کنم اما نشان راستی تو آنست که این درع
بپوشی که اشمویل بمن داد و گفت قاتل جالوت اوست که این درع بر بالای وی راست آید
داود آن درع بپوشید و بر بالای وی راست آمد طالوت بدانست که جالوت بدست وی کشته
شود برفتند و صف برکشیدند و داود برابر جالوت بیستاد و نزدیک وی شد جالوت گفت
چه آوردت ای شقی نزدیک من داود گفت بدان آمدم تا ترا بکشم جالوت را از وی عجب آمد
این سخن گفت ای عاجز تو مرا چون کشی که اگر خیو خود بر تو افکنم ترا غرق کنم و اگر سنان رمح
خود بتو باز نهم ترا بیست کنم اینک هشصد رطل سنان رمح منست داود گفت من ترا خواهم کشت
تو آنچه خواهی می گوی آنگه سنگی که داشت در مقلاع نهاد و بینداخت رب العزة باد را بیاری
وی فرستاد تا سنگ در هوا سه پاره شد یک پاره از آن بر روی جالوت رسید بر دامن مغفر
وی و بر پیشانی وی جوهری بود یاقوت سرخ که می درفشید آن سنگ یاقوت را و سر او را
گذاره کرد و از سر او بیرون گذشت جالوت بیفتاد و لشکر وی هزیمت گرفت مسلمانان
بر پی ایشان افتادند تا سی هزار از ایشان کشته شدند و عدد ایشان هفتاد هزار بود
عمالقه از بقایا قوم عاد عبدة اوثان و سر ایشان جالوت اینست که رب العالمین گفت
فهزموهم باذن الله وقتل داود جالوت پس طالوت دختر بوی داد بتحقیق عهد خویش را
اما نیمه ملک و مال بنداد و با داود حسد برد و قصد کشتن وی کرد داود از وی بگریخت و بدهی
از دهها بنی اسرائیل فرو آمد پس طالوت پشیمان شد و طلب توبت کرد زنی بود از زهاد
بنی اسرائیل که نام اعظم دانست بنزدیک وی شد و توبت خواست آن زن گفت توبت تو آنست
که با اهل مدینه بلقا قتال کنی اگر آن مدینه بدست تو گشاده شود یا کشته شوی نشان قبول
توبت تو باشد طالوت برفت و با ایشان قتال کرد و بدست ایشان کشته شد گویند کشنده
طالوت خال داود بود که نام جبارا من الجبابرة بلغ راسه السحاب و قتل طالوت بعد از قتل
جالوت بود هفت سال پس بنو اسرائیل روی بداود نهادند و بوی مجتمع شدند و ملک بر
وی قرار گرفت و داود را از دختر طالوت اکسالوم پسر آمد که قصد کرده بود که ملک از پدر بستاند
و پس از آن داود زن اوریا بزنی کرد تا او را سلیمان زاد پس از آنکه اوریا کشته گشت

وآتاه الله الملک والحکمة الله تعالی داود را ملک داد بر دوازده سبط بنی اسرائیل وهمه بروی
مجتمع شدند که هیچ باذشاه دیگر را هرگز چنان مجتمع نشده بودند وحکمت داد او را یعنی پیغامبری
وکتاب خدای زبور هر گاه که داود زبور خواندی وحوش بیابان ومرغان هوا سماع می کردند
وچندان بمردم نزدیک می شدندی که دست بر گردنهاشان می نهادند وخبرشان نه وبسماع
قراة او آب روان بر جای بیستاذی وباذ فرو کشاذه ساکن شذی وعلمه مما یشاء واو را
در آموخت زره کردن از آهن پولاذ بدست وی آهن نرم بوذ از ان زره بافتی بی آتش وبی آلت
کرده اند از ابن عباس در تفسیر این که وعلمه مما یشاء گفت داود را سلسله داده بوذند
یک طرف آن در آسمان با مجره بسته ودیگر طرف بصومعه داود پیوسته در هوا وهیچ حادثه بدید
نیامدی که نه آن سلسله در جنبش افتادی وصلصله از ان ظاهر شدی که داود آن حادثه
بدانستی وهیچ بیمار روا آفت زده آن سلسله نبسوذی که نه در حال شفا یافتی وبعد از داود روزگاری
بر جای بوذ هیچ دو خصم نزدیک آن سلسله نشدندی که نه در حال محق از باطل پیدا شدی
محق دست در ان زدی ودستش بان رسیدی ومبطل خواستی تا دست در ان زند
دستش بان نرسیدی پس ظالمان ومکرسازان مکرها ساختند وحیلت نهاذند چنانکه
آورده اند که یکی از ملوک ایشان نزدیک مردی جوهری بودیعت نهاذ چون باز خواست
منکر شذ گفت باز دادم پس هر دو نزدیک سلسله شذند وآن مرد که ودیعت داشت مکر
ساخته بوذ وآن جوهر در میان چوبی تعبیه کرده چون خواست که دست در سلسله زند نخست
آن چوب بصاحب جوهر داذ گفت این بدست می دار تا من دست در سلسله زنم آنگه گفت
بار خدایا اگر می دانی که آن جوهر بصاحب خوذ رسیده است سلسله بمن نزدیک کن تا دست
در ان زنم سلسله بوی نزدیک شذ ودست در ان زد پس چون این مکر وحیلت میان ایشان
پدید آمد رب العزة آن سلسله از میان ایشان بر گرفت ولولا دفع الله الناس بعضهم
ببعض دفاع الله قراة نافع ویعقوب است ودفع الله قراة باقی ودفاع ودفع هر دو یکسان است
می گوید اگر نه باز داشت الله بوذی از مشرکان مومنان را واز مومنان پیغامبران را واز
نشستگان بغازیان واز ضعیفان خلق بپاذشاهان قوی می گوید اگر نه باز داشت الله بوذی

کر ایشان را از یکدیگر باز می دارذ وبوذی قومی را از قومی فتنها وبلاها باز کیرد جهانیان نیست
شذندی وعالم خراب گشتی وشعار دین باطل قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یدفع الله بمن
یصلی من امتی عمن لا یصلی وبمن یزکی عمن لا یزکی وبمن یصوم عمن لا یصوم وبمن یحج عمن لا یحج
وبمن یجاهد عمن لا یجاهد ولو اجتمعوا علی ترک هذه الاشیاء ما ناظرهم الله طرفة عین وقال
صلی الله علیه وسلم لولا عباد لله رکع وصبیان رضع وبهائم رتع لصب علیکم العذاب صبا
ثم ترض رضا وروی ان سلیمان بن داود علیهما السلم خرج یستسقی فمر بنملة مستلقیة علی
ظهرها رافعة قوائمها الی السماء وهی تقول اللهم انا خلق من خلقک لیس بنا غنی عن سقیاک
ورزقک فاما ان تسقینا وترزقنا واما ان تهلکنا فقال سلیمان ارجعوا فقد سقیتم بدعوة
غیرکم وعن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله سبحانه لیصلح
بصلاح الرجل المسلم ولده وولد ولده واهل دویرته ودویرات حوله ولا یزالون فی حفظ
الله ما دام فیهم وروی عن قتادة فی هذه الآیة قال یبتلی الله المومن بالکافر ویعافی
الکافر بالمومن وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لیدفع بالمسلم الصالح
عن مایة اهل بیت من جیرانه البلاء ثم قرا ابن عمر ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت
الارض ولکن الله ذو فضل علی العالمین ای فی الدفع عنهم تلک آیات الله ای هذه آیات
الله یعنی القرآن نتلوها علیک بالحق ای بصدق الحدیث می گوید این آیات وکلمات قرآن
سخنان الله است که براستی بر تو می خوانیم جای دیگر گفت نتلو علیک من نبا موسی وکلا
نقص علیک من انباء الرسل فاذا قراناه فاتبع قرآنه این همه دلایل اند که خدای عز وجل خواننده
است ویشهد لذلک قول النبی صلی الله علیه وسلم کان الناس لم یسمعوا القرآن حین سمعوه
من فی الرحمن یتلوه علیهم وانک لمن المرسلین ای الی الخلق کافة می گوید تو از فرستادگانی
بجهانیان وجهانیان همه امت تواند یعنی امت دعوة وهم جمله بدان که امت وی بر سه قسم اند
امت دعوت وامت اجابت وامت اتباع اما امت دعوت آنست که الله گفت کذلک
ارسلناک فی امة قد خلت من قبلها امم الی قوله وهم یکفرون بالرحمن درین آیت کافران را
همه امت وی خواند تا معلوم شود که همه جهانیان از ان روز باز که جبرئیل بمصطفی پیغام آورد

تا بروز قیامت از همه اهل کیشها امت مصطفی اند امت دعوت یعنی با زخوانده وی بدین اسلام
وتحت الله فراس ایشان نشسته از ینجا کفت مصطفی علیه السّلم انا حظکم من الانبیاء وانتم
حظّی من الامم وقال النبیّ علیه السّلم انّ الله عزّ وجلّ بعثنی الی الناس جمیعًا وامرنی ان
انذر الجنّ وانّ الله لقانه کلامه وانا امّیّ وقال صلی الله علیه وسلم فضّلت علی الانبیاء
بستّ اوتیت جوامع الکلم ونُصِرْتُ بالرّعب واحلت لی الغنائم وجعلت لی الارض
مسجدًا وطهورًا وختم بی النبیّون وارسلت الی الناس کافّةً وامّت اجابت آنست که
ربّ العالمین کفت وانّ هذه امّتکم امّة واحدة می کوید این امّت شما یک امّت است
بیغامبر یکی ونامه یکی وقبله یکی وشریعت یکی وخدا یکی ودرین امّت هم مؤمن است وهم
منافق وهم متّبع وهم مبتدع وهم صالح وهم فاجر وامّت اتباع آنست که الله کفت کنتم
خیر امّةٍ جائی دیکر کفت وممّن خلقنا امّة یهدون بالحقّ این امّت رسول را به بدر فرستد
برسالت وباخلاص دل ویرا کواهی دادند وبر صدق یقین اورا بیشوا کرفتند وبر سنّت
وی خدایرا برستیدند وهر چند که در کزارحق وی تقصیر کردند در دل عقیدت این داشتند
وبرین بودند وانکه مصطفی علیه السّلم قومی را از امّتی وا بیرون کرد این امّت اتباع خواست
جنانکه در خبرست انّ الجبریّ والمنانی لیسا من امّة محمّد صلی الله علیه وسلم وهم الزنادقة
والله اعلم **النوبة الثالثة** قوله تعالی وقال
لهم نبیّهم انّ آیة ملکه ان یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربّکم هر که بر بساط دولت دین از جام
معرفت شربتی یافت ساقی آن شربت سلطان سکینه بود وسلطان سکینه را مقرّ عزّ
دار الملک دل آمد هو الّذی انزل السّکینة فی قلوب المؤمنین ولطیفهٔ دل منزلکاه صفت
قدم آمد انّ القلوب بین اصبعین من اصابع الرّحمن بسا فرقا که میان دو قوم است قومی که
سکینهٔ ایشان در تابوت وتابوت در تصرّف بنی اسرائیل که اینجا وکه آنجا که جنین وکه
جنان وقومی که سکینهٔ ایشان در دل ایشان ودل ایشان در دید صفت حق نه آدمی را
بران دست نه فرشته را بوی راه یحول بین المرء وقلبه شبلی کفت از آنجا که حقایق سرّ ست
بردها فروکشادند وحجابها برداشتند تا بیسکارها غیبی بر سرّ ما کشف کردند دوزخ را دید

بسان اژدهای غرّنده وشیری درّنده که خلق می ربایند وایشانرا بدم در خود می کشید مرا دید
شکوهش کرد نصیب خود از من خواست همه جوارح واعضاء ظاهر بود بوی دادم وبا که ندانستم
از سوختن آن که از سوز باطن خودم بروا سوز ظاهر نبود بیر طریقت کفت همه آتشها تن
سوزد وآتش دوستی جان با آتش جان سوز شکیبای نتوان

کی بسوزد کو بسوزد ور نوازد کو نواز — عاشق آن به کو میان آب وآتش در بود

کفت چون نهاد وصورت شبلی با آتش دادم نوبت بدل رسید از من دل خواست کفتم هر باز مُرد باک
ندانم بسترم ندا آمد که ای شبلی دل را یله کن که دل نه آن تست ونه در تصرّف تو دل در قبضهٔ ماست
که معدن دیدار ماست دل در دید ماست که بستان نظر ماست دل همین ماست که منزلکاه اطّلاع
ماست ای شبلی کی روا بدّ دل را که بایدکرد و می باید سوخت دریغ بود که با این آتش صورت بسوزی
بس باری با آتش عشق بسوز

دل را تو بنار عاشقی بریان کن	وانکاه نظر بدل بسوی جانان کن
کر زانک براه بیستاد معشوق	این جمله بر بیش باء او قربان کن

قوله تعالی

تلک الرّسل انک بیغامبران وفرستادکان • فضّلنا بعضهم علی بعض فضل دادیم وافزونی بعضی را
از ایشان بر بعضی • منهم من کلّم الله هست از ایشان انکس که الله با او سخن کفت • ورفع بعضهم
درجات وبعضی را از ایشان برداشت بر دیکران بدرجها • وآتینا عیسی بن مریم البیّنات ودادیم
عیسی مریم را روشنیها ومعجزها درست • وایّدناه بروح القدس ونیرو دادیم ویرا بجان پاک ولو
شاء الله واکر خواستی الله • ما اقتتل الّذین من بعدهم مختلف نکشتندی مردمان در دین خویش پس
از بیغامبران خویش • من بعد ما جاءتهم البیّنات پس از انکه با ایشان آمد نشانهاء روشن ومعجزهای
درست • ولکن اختلفوا لکن مختلف شدند • فمنهم من آمن از ایشان بود که بر ایمان بپایند •
ومنهم من کفر وبود که کافر شد • ولو شاء الله ما اقتتلوا واکر خواستی الله برا کنده ومختلف وبستیزه
نکشتندی • ولکنّ الله یفعل ما یرید لکن الله آن کند که خود خواهد • یا ایّها الّذین آمنوا ای

ایشان که بگرویدند. انفقوا نفقه کنید. مما رزقناکم از آنچه شما را روزی دادیم. من قبل
ان یأتی یوم پیش از آنکه آید روزی. لا بیع فیه که در آن خرید و فروخت نبود. ولا خلة ولا شفاعة
نه دوستی و نه خواهش کردن مگر بدستوری. والکافرون هم الظالمون و ظالمان ایشان
باشند که امروز کافران اند

النوبة الثانية

قوله تعالی تلک الرسل می گوید آنک پیغامبران از سخن رسانان و برسالت من استواران
ما ایشان را فضل دادیم بر یکدیگر و افزونی دادیم هر بر تری بچیزی از خصائص فضائل همه پیغامبران
برتران از همه آدمیان و آنکه مرسلان مهینان اند از دیگران و آنکه اولوا العزم ازیشان برتر
از دیگران و آنکه آدم بکرامت خلقت و نوح باجابت دعوت و ابرهیم بخلت و داود
بخنیو و آوان و ملک و نبوت و سلیمان بسخن گفتن با مرغ و تسخیر باد و جن و شیاطین
و ملک و علم و رسالت و موسی بمناجات و مکالمت و عیسی از مادر بی پدر و زنده در آسمان و کشتن
دجال باخر عهد و محمد صلی الله علیه وسلم بقرآن و بدیدار شب معراج و مهر نبوت و فردا
بشفاعت منهم من کلم الله ازیشان کس است که الله با وی سخن گفت بی واسطه و ترجمان
و بی سفیر میان مردم و آن آدم است و موسی و محمد صلوات الله علیهم اما سخن با آدم آنست
که گفت رب العزة اسکن انت و زوجک الجنة و درست است خبر که رسول خدا گفت خلق الله
آدم علی صورته و طوله ستون ذراعا فلما خلقه قال اذهب فسلم علی اولئک النفر وهم نفر من الملائکة
جلوس فاسمع ما یجیبونک به فانه تحیتک و تحیة ذریتک قال فذهب فقال السلام علیکم فقالوا
السلام علیک و رحمة الله قال فکل من یدخل الجنة علی صورة آدم طوله ستون ذراعا فلم یزل
الخلق ینقص حتی الآن و مردی آمد بر رسول خدا و گفت یا رسول الله انبیا کان آدم قال
نعم مکلما و سخن گفتن با موسی آنست که رب العزة گفت در قرآن انی انا ربک فاخلع نعلیک
اننی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی انی انا الله رب
العالمین و ان الق عصاک و فی الخبر ما روی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال کلم الله اخی موسی
علیه السلم بمائة الف کلمة و اربعة و عشرین الف کلمة و ثلث عشرة کلمة فکان الکلام من الله
و الاستماع من موسی فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان موسی کان یمشی ذات یوم بالطریق

فناداه

فناداه الجبار یا موسی فالتفت یمینا و شمالا و لم یر احدا ثم نودی الثانیة یا موسی فالتفت یمینا
و شمالا فلم یر احدا و ارتعدت فرایصه ثم نودی الثالثة یا موسی بن عمران انی انا الله لا اله
الا انا فقال لبیک فخر لله ساجدا فقال ارفع راسک یا موسی بن عمران فرفع راسه فقال ان احببت
ان تسکن فی ظل عرشی یوم لا ظل الا ظله فکن للیتیم کالاب الرحیم و کن للارملة کالزوج
العطوف یا موسی ارحم ترحم یا موسی کما تدین تدان یا موسی انه من لقینی و هو جاحد بمحمد
ادخلته النار و لو کان ابرهیم خلیلی و موسی کلیمی فقال الهی و من محمد قال یا موسی و عزتی و جلالی
ما خلقت خلقا اکرم علی منه کتبت اسمه مع اسمی فی العرش قبل ان اخلق السموات و الارض و الشمس
و القمر بالفی سنة و عزتی و جلالی ان الجنة محرمة حتی یدخلها محمد و امته قال موسی و من امة محمد قال
الحمادون یحمدون صعودا و هبوطا و علی کل حال یشدون اوساطهم و یطهرون ابدانهم صائمون
بالنهار رهبان باللیل اقبل منهم الیسیر و ادخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله قال الهی اجعلنی
نبی تلک الامة قال نبیها منها قال اجعلنی من امة ذلک النبی قال استقدمت و استاخروا و لکن ساجمع
بینک و بینهم فی دار الجلال اما سخن گفتن با محمد صلوات الله علیه آنست که شب معراج که بر
الله رسید با الله سخن گفت و با وی رازها رفت که از آن چیزی گفتنی نیست رب العالمین آن
رازها سر بسته بیرون داد گفت فاوحی الی عبده ما اوحی اما بعضی از آن که نصیب خلق در آن
بود مصطفی علیه السلم بیرون داد گفت رایت ربی عز و جل یعنی فالهمنی ربی حتی قلت التحیات
لله و الصلوات الطیبات فقال لی ربی عز و جل السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
فقلت السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ثم قال ربی یا محمد قلت لبیک ربی قال فیم یختصم
الملاء الاعلی قلت لا ادری فوضع یده بین کتفی حتی وجدت بردها بین ثدیی فتجلی لی ما فی
السموات و ما فی الارض و فی روایة اخری قال لی ربی سل فقلت یا رب اتخذت ابرهیم خلیلا
و آتیت داود ملکا عظیما و النت له الحدید و سخرت له الجبال و اعطیت سلیمان ملکا لا ینبغی
لاحد من بعده و علمت عیسی التوریة و الانجیل و جعلته یبری الاکمه و الابرص و یحیی الموتی
باذنک و اعذته و امه من الشیطان الرجیم فلم یکن للشیطان علیهما سبیل فقال لی ربی یا محمد
قد اتخذتک حبیبا کما اتخذت ابرهیم خلیلا و کلمتک کما کلمت موسی تکلیما و ارسلتک الی الناس

کافّةً بشیراً و نذیراً وشرحت لک صدرک ووضعت عنک وزرک ورفعت لک ذکرک فلا اذکر الا ذکرت
معی وجعلت امتک اقواماً اناجیلهم فی صدورهم وجعلتهم آخر الامم خلقاً واوّلهم بعثاً واوّلهم
دخولا الجنّة واعطیتک سبعاً من المثانی لم اعطها نبیاً قبلک واعطیتک خواتیم سورة البقرة لم
اعطها نبیاً قبلک واعطیتک الکوثر واعطیتک ثمانیة اسهم الاسلام والهجرة والجهاد والصلوة والصدقة و
صوم رمضان والامر بالمعروف والنهی عن المنکر وجعلتک فاتحاً وخاتماً ورفع بعضهم درجات
می گوید برداشت بعضی از ایشان بر بعضی بدرجها همانست که گفت ولقد فضّلنا بعض النبیین
علی بعض این درجات پیغامبرانست وتفاضل میان ایشان اما دیگر مردمان هم بعضی را
بر بعضی شرف داد وافزونی وبرتری بعضی را درجهٔ علم داد بعضی را درجهٔ عبادت وتوفیق
طاعت ویافت مثوبت وبعضی را روزی واحوال معاش در دنیا اما درجهٔ علم آنست که در
قصهٔ ابرهیم گفت وتلک حجتنا آتیناها ابرهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء ودر سورهٔ یوسف
گفت نرفع درجات من نشاء وفوق کل ذی علم علیم ودر سورة المجادله گفت یرفع الله الذین آمنوا
منکم والذین اوتوا العلم درجات اما درجات توفیق طاعت ودرجات پاداش آنست که گفت
فضّل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة همانست که جای دیگر گفت لا یستوی
منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا جای
دیگر گفت ولکلّ درجات مما عملوا بدان کارنامی گوید که عمل می کنند که ایشان بر درجات اند
درجهٔ آنکس که بریا کار میکند چون درجهٔ مخلصان نیست نه درجهٔ جاهل چون درجهٔ عالم ونه درجهٔ
سنّی چون درجهٔ صاحب هوا ونه درجهٔ عادیان چون درجهٔ مخلصان اما درجات روزی واحوال
معاش دنیا وتفاوت وتفاضل در آن میان ایشان آنست که گفت نحن قسمنا بینهم معیشتهم
فی الحیوة الدنیا ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات می گوید قسمت کردیم وبخشیدیم میان خلق
خویش زندگی ومعاش ایشان وایشان را برداشتیم زبر یکدیگر در توانگری ودرویشی وعزّ وذلّ
واقامت وغربت وبیماری وصحت وبلا وعافیت واندوه وشادی این همه که گفتیم درجات
این جهانی اند وتفاوت وتفاضل میان خلق درین جهان باز درجات آن جهانی در افزونی
دادن بر یکدیگر مه نهاد وبزرگتر چنانکه گفت وللآخرة اکبر درجات واکبر تفضیلا ودرجات

اناجیلهم

آن جهانی آنست که بهشتیان را گفت فاولئک لهم الدرجات العلی ایشانراست درجها بلند بهشتهاء
جاودانه پاینده هر یکی را بقسمی نواختند وهر یکی را درجه ساختند وهر یکی را از فضل بهره انداخته
همانست که گفت لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق کریم مؤمنان را می گوید براستی وبحقّی
که ایشانراست درجات پاداش نزدیک خداوند ایشان وآمرزش ومزد نیکو بی رنج منت که امروز
اندوهگن تر فردا شادتر هر که امروز ترسنده تر فردا ایمن تر هر که امروز کوشنده تر در طاعت
فردا توانگرتر در مقامات وآتینا عیسی بن مریم البینات ودادیم عیسی مریم را کتاب انجیل
ومعجزها چون زنده کردن مردگان وبینا کردن نابینایان ودرست کردن پیسان ومعلولان
ودردمندان ومنقوصان وایدناه بروح القدس ونیرو دادیم وی را تا از مادر بوجود آمد
نیرو بروح القدس بجان پاک که یاد آورد ودر مادر وی دمید وگفته اند که روح القدس
جبرئیل است ولو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم ای من بعد موسی وعیسی وبینهما الف نبی
می گوید اگر خدای خواستی ایشان مختلف نگشتندی وباز ایستادندی بر سخن پیغامبران ودین
ونشان ایشان اقتتال نامیست اختلاف را از بهر آنکه اقتتال ثمرهٔ اختلافست واختلاف
قتال زاید وآنچه در اول گفت ولو شاء الله ما اقتتل ودر آخر گفت ولو شاء الله ما اقتتلوا
این حکم تکرار ندارد که هر یکی معنی را گفت اقتتال اول اختلافست واقتتال ثانی حقیقت قتل ومحاربت
می گوید اگر الله خواستی ایشان مختلف نگشتندی چنانکه جای دیگر گفت ولو شاء الله لجعلکم امة
واحدة ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی اینکه گفت واگر الله خواستی که این اختلاف نبودی قتل
ومحاربت میان ایشان نرفتی وقیل معناه ولو شاء الله ان لا یامر المؤمنین بالقتال للکافرین
عقوبةً لکفرهم لما اقتتلوا می گوید اگر خواستی الله که مؤمنانرا نفرماید بقتال ومحاربت کافران
عقوبت کفر ایشان را ایشان اقتتال نکردندی این آیت ردّ قدریانست ومعتزلیانست که
ایشان اضافت مشیّت با خلق می کنند ومشیّت حق تبع مشیّت خلق می سازند ربّ العزة درین
آیت اضافت مشیّت بکلیّت با خود کرد ونفی اقتتال بر ناخواست خود حوالت کرد شافعی
رضی الله عنه باین معنی اشارت کرده وگفته
شعر
فما شئت کان وان لم اشا   وما شئت ان لم تشأ لم یکن

اختلاف

آن

خلقت العباد على ما علمت ففي العلم يمضي الفتى والمسن
على ذا مننت وهذا خذلت فهذا اعنت وذا لم تعن
فمنهم شقيٌ ومنهم سعيدٌ ومنهم قبيح ومنهم حسن

یکی از پیران سلف گفت نام او ابو غیاث که در عهد ما قدری فرمان یافت ویرا در گورستان
مسلمانان دفن کردیم گفتا همان شب بخواب دیدیم که جنازه می بردند حمالان آن سیاهان
وانکس که بر آن جنازه بوذ پاهاش از جنازه بیرون آمده بر مثال آلاس سیاه آن سیاهان را
گفتم که این جنازه کیست گفتند جنازه فلان مرد یعنی آن قدری گفتم نه ویرا دفن کردیم در فلان
جایگاه گفتند آن نه جای وی بوذ بوغیاث گفت از پس وی می رفتم تا خوذ کجا برند گفتا
بناوس گبرانش بردند و آنجاش دفن کردند نعوذ بالله من درک الشقاء وسوء القضاء اعتقاد
قدری آنست که اگر خواهد طاعت کند و اگر خواهد معصیت کند مرد و هر مشیت و استطاعت اوست
نه بمشیت و تقدیر الله ازینجاست که قدری هرگز نگوید اللهم وفقنی اللهم اعصمنی و هرگز
نگوید لا حول ولا قوة الا بالله و گفته اند که قدری گبری را گفت مسلمان شو گبر گفت تا الله
خواهد قدری گفت الله می خواهد و شیطان ترا نمی گذارد و نمی خواهد گبر جواب داد که این عجب
کاری است که الله را خواسته است و شیطان ناخواسته و آنکه خواست شیطان غلبه دارد بر خواست
الله ما هذا الا شیطان قوی وعن الحسن بن ابي الحسن قال جف القلم وقضي القضاء وتم القدر
القدر تحقیق الکتاب وتصدیق الرسل وسعادة من عمل واتقی وشقاء من ظلم واعتدی والولایة
من الله بالمؤمنین والتبریه من الله للمشرکین من کفر بالقدر فقد کفر بالاسلام وروی عن
الحسین بن علی علیهما السلم قال ان القدریة لم یرضوا بقول الله ولا بقول الملایکة ولا بقول
النبیین ولا بقول اهل الجنة ولا بقول اهل النار ولا بقول اخیهم ابلیس اما قول الله تعالی فانه
یقول ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم واما قول الملایکة فسبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا
واما قول النبیین فقول نوح ولا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان
یغویکم وقول موسی ان هی الا فتنتک واما قول اهل الجنة الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا
لنهتدی لولا ان هدانا الله واما قول اهل النار لو هدانا الله لهدیناکم واما قول ابلیس رب بما

اهل

اغویتنی وقال جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنه جل العزیز ان یامر بالفحشاء وعز
الجلیل ان یکون فی ملکه ما لا یشاء عبد الله عمر را گفتند در بصره قومی پدید آمده اند که قدر را منکر
اند عبد الله گفت من از یشان بیزارم انکه سوگند یاد کرد اگر یکی از یشان چند کوه احد زر در
سبیل خدا خرج کند الله از وی نپذیرد تا بقدر ایمان نیارد و بدانک ایمان بقدر آنست که اعتقاد
کند که الله در ازل هرچه بودنی است از اقوال و افعال بندگان خیر و شر ایمان و کفر طاعت
و معصیت همه تقدیر کرد و چنانک تقدیر کرد خواست که باشد و چنانک تقدیر و خواست وی بود
در لوح محفوظ نبشت و آنکه هر وقت کرد ایشان آن افعال بیافریند اینست که رب العزه گفت
والله خلقکم وما تعملون فعل بنده کسب ویست و آفریده خداست بنده مکتسب است و خدا
مکتسب نه و خدا آفریدگار است و بنده آفریدگار نه و میان قضا و حکم فرق نیست و قضا و تقدیر و خواست
بمعنی علم نیست آن تاویل قدریان و معتزلیانست و از دین با رخدا نیست و دین جبر و قدر
نیست قدری خوذ را استطاعت نهد گوید هرچه خواهم کنم و جبری بنده را خوذ اختیار نگوید
اهل سنت گویند بنده را اختیار است و اختیار او بمشیت خداست تا خدا نخواهد بنده نتواند
خواست و نتواند کرد وما تشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین یا ایها الذین آمنوا انفقوا
مما رزقناکم می گوید ای شما که ایمان آوردید و پیغامبران ما را استوار گرفتید و از باطل برگشتید
و با حق گردیدید صدقه دهید و از مال خویش در راه دین خدا و هم فرمان برداری وی نفقه
کنید پیش از آنک آید روزی یعنی روز رستاخیز که در آن روز بیع نبوذ که کسی را با زفروشند تا خوذ را
باز خرد و نه بدان را آن دوستی بوذ یا مهربانی که بر ایشان بخشایند و نه شفیعی که بنده که
ایشان را نخواهند لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة بر قراة مکی و بصری هر سه نصب اند بر تبریت یعنی
که البته هیچ استثنا نیست هر سه بر قراة باقی هر سه رفع است علی الابتدا والکافرون
هم الظالمون ای هم الذین وضعوا الامر علی غیر موضعه جای دیگر گفت ومن لم یتب فاولئک
هم الظالمون بیدادگران ایشان اند که از بد خویش با قرار و پشیمانی باز پس نیایند گفته اند
که ظلم بر سه قسم است یکی میان بنده و نفس خویش دیگر میان بنده و بنده سدیگر میان بنده و حق
و هر مقابله این سه قسم اقسام عدالت است و عدالت همین آنست که میان بنده و حق است و آن ایمان

استی همچنین ظلم مبین آنست که میان بنده وحق است وآن کفر هست ازینجا گفت رب العالمین والکافرون
هم الظالمون

النوبة الثالثة

قوله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض پیغامبران همه نواختگان اند خاصه مرسلان که برگزیدگان و
مهینان اند لکن نه چون پیغامبر ما محمد عربی ومصطفی هاشمی که سید ایشانست وسید همه سرانست
وسرورانست کل کمال وجمله جمالست قبله اقبال ومایه افضالست خرد را جان وجان را
دانش دل را امید وسر را آرایش نه قوت او چون قوت پیغامبران نه مرکب او چون مرکب
ایشان آنچه از قوت خاص وی بود از حضرت عندیت بادرار جان وی روان بود وازان
این خبر باز داد اظل عند ربی یطعمنی ویسقینی اگر یک ذره ازان بادم صفی بخشیدندی یا نصیب
موسی کلیم وعیسی نجی آمدی زهره ایشان کفتی وبارگاه ایشان هرگز طاقت کشش آن نداشتی
ازینجا میگفت لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل وچنانکه قوت وی
دیگر بود مرکب وی دیگر بود که شش هزار سال انبیا را پیش داد گفت چندانکه طاقت دارید [illegible]
بدوانید وبمقدمه لشکر وطلیعه بیرون روید که چون ما پای در مرکب آوریم بیک میدان
از همه در گذریم نحن الآخرون السابقون انبیا را که از پیش فرستادند همه از بهر تمهید قواعد
کار وی فرستادند آدم را گفتند رو شراب انس در جام قدس نوش کن بسرای سعادت
نظری کن بسرای شقاوت گذری کن بستان فضل در نگر زندان عدل براندیش ازانجا
بازای فرزندان اخیرده که ایشان امت آنکس اند که فرزند محمد خواهد بود بعد ازان
ادریس را گفتند برو برین معراج روحانی برین گلشن بلند برشو نیکو تامل کن دور رسی فلکی را
سیر هر اختری را نیک بنگر بسان مرد منجم تا روزگار سعادت کی خواهد بود که سراپرده
شرع محمد مرسل بزنند واطناب آن از قاف تا قاف بکشند بعد ازان ابرهیم خلیل را امر آمد
که رو بسان کدخدای باش در زمین حجاز خطه حرم را نشان برکش در زمین شام نزل
او بنا زکه هر کجا مهتر جو بود کدخدا کم از خلیل نشاید بعد ازان موسی را امر آمد که ای موسی رو
بسان اسفهسالاری عصا بر دوش نه وبا آن مرد طاغی که انا ربکم الاعلی میگوید جنگ کن او را
بدریا در از آب بکش تا چون درویشان امت محمد مرسل در آیند وسر بر سجده نهند وبنده وار

سبحان ربی الاعلی گویند ظلمت نفس آن مرد طاغی خلوت سلوت ایشان را زحمتی نیارد بعد ازان
خطاب آمد که ای عیسی تو در رای ومبشرا برسول مبشر باش بگوی که بر اثر من سید ولد آدم می آید
ای عیسی در آسمان چهارم می باش تا آخر عهد که دشمن دولت او بیرون آید از مرکز جهانم قدم بر صخره
بیت المقدس نه وآن دشمن را هلاک کن آدم مقدمه بسان مژده دهنده بود ادریس بسان منجم
ابرهیم بسان کدخدا موسی بسان سپهسالار عیسی بسان حاجب ومبشر همه عالم از بهر او آراسته
وهمه در کار او برخاسته شرعها را شرع او نسخ کرده عقدها را عقد او فسخ کرده کارها را شرع
شرع او حرم حرم او عزت عزت او اگر نه جمال وعز او بودی نه سما ناکه برکار قدرت در دایره
وجود بگشتی یا آدم وآدمیان را نام ونشان بودی لولاک لما خلقت الکونین

گر نه سبب تو بودی ای در خوشاب — آدم نزدی دمی در این کوی خراب
هجران تو گر زمانه دیدی در خواب — گشتی دل وجان از این جهان آتش وآب

گفته اند ورفع بعضهم درجات اشارتست بمصطفی علیه السلام وتشریف وتکریم وی را وغیرت دوستی را
صریح به نگفت تا در مدح بلیغ تر باشد وبدوستی نزدیکتر آورده اند که چون بنده الله را دوست
دارد الله وی را در میان خلق مشهور کرداند وچون الله بنده را دوست دارد وی را از خلق بپوشاند
ومستور دارد تا کس ابر سر دوستی وی اطلاع نبود پیر طریقت گفت در دوستی
غیرت ابابست وهر دل که در ان دوستی وغیرت نیست خرابست نصرآبادی گفت الحق
غیور ومن غیرته انه لم یجعل الیه طریقا سواه ومهم زین بابست که مصطفی علیه السلام با اعرابی
مبایعت کرده اسپی واعرابی اقالت خواست رسول وی را اقالت کرد اعرابی گفت عمرک الله
ممن انت تو از کدام قبیله وجه مردی رسول گفت انا امرء من قریش یکی از یاران گفت این
اعرابی را کفاک جفاء ان لا تعرف نبیک بعضی علما گفتند مصطفی علیه السلام غیرت را نام خویش
صریح به نگفت ولکن بر لفظ صحابی رفت که پیغامبر خویش را نشناسی تعریف بود تا بر اعرابی
پوشیده نماند که وی پیغامبرست صلوات الله علیه یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم
الآیه مصطفی علیه السلام گفت الناس غادیان فمبتاع نفسه فمعتقها وبایع نفسه فموبقها
وآن منزلت مقتصد انست که خدای را عز وجل بامید بهشت وطلب ثواب پرستند ولا خلة

اهل تحقیق ازین [illegible] فهم آیت
لطیفه بیرون آورده اند گفتند اشارتست فیه
اشارتست باین مبایعت که رب العالمین گفت
ان الله اشتری من المؤمنین الآیه

اشارت بآن محبّتاست که ربّ العزّة گفت انّ الله یحبّ التوّابین جای دیگر گفت والله یحبّ المحسنین
و این منزلت سابقانست که بخدای عزّ و جلّ بدوستی و شوق برسند و لا شفاعة اشارت بمنزلت
ظالمانست که از همه سابقان و مقتصدان بازمانند و در عبادت الله همه تقصیر کردند
امّا دلالت شفاعت رسول خدا بر نگرفتند که گفت شفاعتی لاهل الکبائر من امّتی اشارت جمله
آیت آنست که هر که در دنیا که سرای کسب و عملاست ازین سه منزل بازماند و بیکی ازان نرسید
فردا در قیامت ازان بازمانده‌تر و دورتر بود که الله می‌گوید آن روزیست که لا بیع فیه و لا
خُلّةٌ و لا شفاعةٌ

قوله تعالی

الله لا اله الّا هو الله اوست که نیست هیچ خدائی مگر وی • الحیّ القیّوم زندهٔ پاینده •
لا تأخذه سنةٌ و لا نومٌ نگیرد وی را نه نیم خواب و نه خواب • له ما فی السموات و ما فی الارض
هر چه در آسمان و زمین چیزست وی راست • من ذا الذی یشفع عنده الّا باذنه کیست آنکه
شفاعت کند نزدیک مگر بدستوری وی • یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم می‌داند آنچه پیش خلق
واست از بودنی و آنچه پس خلق واست از بوده • و لا یحیطون بشیءٍ من علمه و نرسند خلق
بچیزی از دانش الله الّا بما شاء مگر بآنچه الله خواست که دانند • وسع کرسیّه السموات
و الارض ورسیده است کرسی وی بهفت آسمان و هفت زمین • و لا یؤده حفظهما و گران
نمی‌آید بر الله نگاه داشت آسمان و زمین • و هو العلیّ العظیم و اوست برتر و مهتر •
لا اکراه فی الدین بناکام در دین آوردن نیست • قد تبیّن الرشد من الغیّ پیدا شد راست
راهی از کژ راهی به پیغام و رسول • فمن یکفر بالطاغوت هر که کافر شود بهر معبود جز از الله •
و یؤمن بالله و بگرود بالله • فقد استمسک بالعروة الوثقی او در زد بگوشهٔ محکم استوار • لا انفصام
لها که آنرا شکستن نیست هرگز • والله سمیعٌ علیمٌ و الله شنواست دانا سخن همگان شنود و ضمیر
دل همگان داند

النوبة الثانیة

قوله تعالی الله لا اله الّا هو الحیّ کعب گفت رسول خدا صلوات الله علیه از من پرسید که ای
آیةٍ فی کتاب الله عزّ و جلّ اعظم گفت در کتاب خدا کدام آیت بزرگوارتر و شریفتر یا ابا المنذر
گفتم خدا داناتر و رسول وی گفت سه بار این پرسید پس من گفتم الله لا اله الّا هو الحیّ
القیّوم فضرب فی صدری ثمّ قال هنیئاً لک العلم ابا المنذر و الذی نفسی بیده انّ لها لسانا
تقدّس الملک عند ساق العرش و خبر درستاست که ابو هریره گفت کلید بیت الصدقة در دست
من بود و آنجا خرما نهاده یک روز چون در بگشادم دیدم که از آن خرما چیزی برگرفته بودند
یک دو بار باز رفتم همچنان دیدم با رسول خدا بگفتم رسول گفت صلّی الله علیه و سلّم این بار چون
در روی بگوی سبحان من سخّرک لمحمّد یعنی که آن شیطانست و بآن کلمه آشکارا شود بو هریره
چون در بگشاد این تسبیح بگفت نگه کرد شیطان پیش وی ایستاده بود بو هریره گفت
یا عدوّ الله انت صاحب هذا این تو کردی گفت آری من کردم و من برگرفتم برای قومی درویشان
جنّ و از تو بپذیرفتم که نیز نیایم بو هریره دست از وی بازگرفت و رفت پس دیگر بار باز آمد
رسول خدا بو هریره را گفت چون در گشائی همان تسبیح گوی تا وی را بند کند آری بو هریره همان
تسبیح گفت و وی را بگرفت وی بزینهار آمد و هم پذیرفت که باز نیایم پس خلاف کرد و باز آمد بو هریره
گفت این بار آنست که ترا بر رسول خدا برم شیطان گفت مکن تا ترا چند کلمت بیاموزم دعنی
اعلّمک کلماتٍ ینفعک الله بها اذا اویت الی فراشک فاقرأ آیة الکرسیّ الله لا اله الّا هو الحیّ
القیّوم حتّی تختم الآیة فانّک لن یزال علیک من الله حافظ و لا یقربک شیطان حتّی تصبح قال
فخلّیت سبیله فاصبحت فقال لی رسول الله صلّی الله علیه و سلّم ما فعل اسیرک قلت زعم انّه یعلّمنی
کلماتٍ ینفعنی الله بها قال امّا انّه صدقک و هو کذوبٌ تعلم من تخاطب منذ ثلث لیال ذاک
شیطان و خبری دیگر می‌آید از مصطفی علیه السلام که گفت هر آنکس که آیة الکرسیّ برخواند از پس
نماز فریضه بثواب شهیدان رسد و الله تعالی بخودی خود قبض روح وی کند و گفت هر کس
که از خانه بیرون شود و این آیت می‌خواند ربّ العزّة هفتاد هزار فرشته بر وی گمارد تا از
بهر وی استغفار میکنند و مر او را دعا می‌گویند چون بخانه باز آید و این آیت برخواند ویرا
درویشی و نه کامی پیش نیاید و قال صلّی الله علیه و سلّم سیّد القرآن البقرة و سیّد البقرة آیة
الکرسیّ یا علی انّ فیها لخمسین کلمة فی کلّ کلمةٍ خمسون برکةً و قال علیّ بن ابی طالب علیه السلام
ما اری رجلاً ولد فی الاسلام و ادرک عقله الاسلام یبیت ابداً حتّی یقرأ هذه الآیة الله لا اله
الّا هو و لو تعلمون ما هی انّما اعطیها نبیّکم من کنزٍ تحت العرش لم یعطها احدٌ قبل نبیّکم و ما بتّ لیلةً

قطع حتی اقرأ بها ثلث مرات اقرأها فی الرکعتین بعد العشاء الآخرة وفی وتری وحین آخذ
مضجعی من فراشی آورده اند که راه زنی وقتی جرامی حجره‌ای ببرد که در آن حجره مال فراوان بود
و در ضمن آن رقعه‌ای دید آیة الکرسی بر آن نبشته آن حجره برمّت خویش بخداوند خود باز رسانید
یاران وی گفتند چرا رد کردی و می دانی که مال فراوان در آن بود گفت صاحب آن حجره
از علما شنیده که هر جا آیة الکرسی بصحبت آن بود دزد نبرد باین اعتقاد آن نبشته میان حجره
نهاد اکنون اگر من بیم اعتقاد وی بعلما بد شود و دین وی بخلل آید و من که آمده ام بان
آمده ام که راه دنیا زنم نه راه دین الله لا اله الا هو وحّد نفسه وشهد لها انه لا اله الا هو خود را
خود ستود و بر خود ثنا کرد دانست که افهام و اوهام خلائق همه بیان اشراق جلال وی
و بثنای وی نرسد گواهی داد خود را بیکتایی در ذات و پاکی در صفات و بزرگواری در قدر
و توان و برتری در نام و نشان الله اوست که نام او بیش از نام برانست و راستی نام تراست همه
نام وران است و سازنده آیین جهانیانست بار خدای همه بار خدایان و کامکار بر جهانیان
و دانندهٔ همگان لا اله الا هو کلمهٔ اخلاص است که بندگان را بدان خلاص است سی و هفت جا
در قرآن این کلمه بگفته و عالمیان را بآن خوانده و عملها بدان پذیرفته و پیغامبران بآن فرستاده
بقول الله تعالی وتقدّس وما ارسلنا من قبلک من رسول الا یوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون و
مصطفی علیه السلام گفت ان افضل ما اقول انا وما قال النبیون من قبلی لا اله الا الله وعن ابی بکر
الصدیق ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال علیکم بلا اله الا الله والاستغفار فاکثروا منهما
فان ابلیس قال اهلکت الناس بالذنوب واهلکونی بلا اله الا الله والاستغفار بکر بن عبد الله
المزنی روایت کند که پادشاهی بود در روزگار گذشته از زن متمرّدی بد مرد طاغی شوخ کین جباری
بت پرست که تا بود آیین کفر و بت پرستی راست می داشت و آن را می ورزید و خلق را بر آن می خواند
و مسلمانان را می رنجانید مسلمانان بغزاء وی شدند و نصرة مسلمانان را بود او را بگرفتند
بقهر و خواستند که او را تعذیب کنند تا هم بعذاب هلاک شود قمقمهٔ عظیم بساختند و او را در آن
نشاندند میان آب و آتش در زیر آن کردند آن مرد طاغی در آن عذاب بتان را یکان
یکان می خواند و از ایشان فریاد رسی می جست می گفت یا فلان ویا فلان الم اکن اعبدک

الم اسبح وجهک وافعل وافعل چون از ایشان درمانده و فریادرسی نبود روی سوی آسمان کرد
و باخلاص گفت لا اله الا الله همان ساعت بفرمان الله بر مثال باد و دانی که هوا پدید اشد آبی
سرد از آن روان گشت بسر وی فرو آمد بادی عاصف فرو گشاد آن آتش را بکشت و قمقمه بر داشت
و همچنان در هوا می برد تا در میان قوم خویش بزمین آمد و همچنان می گفت لا اله الا الله قوم
وی او را از قمقمه بیرون آوردند و گفتند ما امرک و ما شانک وی قصهٔ خویش بگفت و آن قوم همه
مسلمان شدند مؤمنان را آن حال عجب آمد یکی از ایشان بخواب دید که رب العزه ندا کرد و گفت
انه دعا آلهته فلم تجبه ودعانی فاجبته ولم اکن کالصم البکم الذین لا یعقلون عبد العزیز
بن ابی روّاد گفت مردی همانا به خدای را عز وجل عبادت می کرد و در نمازگاه خویش هفت
سنگ نهاده بود هر گاه که ورد خود بگزاردی گفتی یا احجار اشهدکن ان لا اله الا الله پس در
بیماری مرگ گفت بخواب دیدم که مرا سوی دوزخ راندند بهر دری که رسیدم از درهای دوزخ از آن
سنگها یکی دیدم که در دوزخ بر آن استوار کرده و بر بسته دانستم و بشناختم که آن سنگها اند که بر کلمه
توحید گواه کرده بودم ابو معشر گفت مردی از دنیا بیرون شد او را در خاک نهادند دو فرشته
بر وی آمدند یکی از ایشان گفت انظر ما تری بنگر تا چه بینی یعنی که کلمهٔ شهادت از ظاهر و باطن
وی بجوی تا با او هست یا نه آن فرشته در درون و بیرون وی بگشت هیچ چیز ندید هر دو
نومید شدند آخر یکی گفت انگشتری در انگشت دارد بنگر تا نقش نگین وی چیست بنگرید
نقش آن لا اله الا الله بود بخجست و برکت آن الله وی را بیامرزید ابو عبد الله نباجی مردی بود از
بزرگان دین و متعبّدان روزگار نبیره را بخواب دید گونه روی وی بگشته و زرد شده گفت
یا نبیره رنگ روی تو زرد نبود این زردی از چیست گفت از آنست که بشر مریسی معتزلی را
امروز از بعد اذا او را بیاوردند و دوزخ زفیری کرد بر و ما همه از سیاست آن زفیر زرد روی
گشتیم گفتم حال تو چیست گفت حال من نیکوست که رب العزه مرا بیامرزید و بر من بعثمان
عفان داد و با من کرامتها کرد گفتم هیچ دانی که آن کرامتها را سبب چه بود گفت آن بود که
پیوسته این کلمات می گفتم لا اله الا الله یقینا وحقا لا اله الا الله ایمانا وصدقا لا اله الا الله
عبودیة ورقا لا اله الا الله الفی به ربی لا اله الا الله افنی به عمری لا اله الا الله مونسی فی قبری

لا اله الا الله وحده لا شریک له لا اله الا الله له الملک وله الحمد لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا
بالله وخبر درستست از مصطفی علیه السلم که گویندگان لا اله الا الله را در گور وحشت واندوه نیست
ونه در قیامت ایشانرا ترسی وبیمی وگوئی در ایشان می نگرم که از خاک بیرون آیند وگرد وخاک از
سرها خویش می افشانند ومی گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن وروی ان الله تعالی
اطلع علی جهنم فقال یا جهنم فصرخت واکل بعضها بعضا خوفا حیث قال لها یا جهنم ان تعذبها
باشد منها ثم قال لها اسکنی فانت محرمة علی من قال لا اله الا الله هرچند که ابتداء این کلمه نفی است
از روی لفظ اما از روی معنی غایت اثبات ونهایت تحقیق است چنانکه تو گوئی بضرب مثل
لا اخ لی سولک ولا معین لی غیرک این در اثبات تمامترست الا آنکه گوئی انت اخی وانت معینی
طریقه عامه مسلمانان در توحید ایشان اینست اما طریق اهل خصوص چنانست که حکایت کنند
از ان پیر طریقت که در عموم احوال گفتی الله ولا اله الا الله کمتر گفتی سر آن از وی برسیدند جواب
داد که نفی العیب حیث یستحیل العیب عیب اما هو کلمه است که بان کلمه اشارت فرا هستی الله
کنند نه نام است ونه صفت بلکه فرا نام اشارتست واز صفت کنایت است وبان حرف اشارت
فرا نیست محالست چون بنده گوید هو وشنونده داند که هست گوش بدان دارد وجوینده
بدان راه یابد ونگرنده فرا آن بیند وگفته اند که هو دو حرفست ها و واو ومخرج ها آخر مخارج
حروفست یعنی اقصی حلق ومخرج واو اول مخارج حروفست یعنی لب گوینده چنانستی که می گوید
الله اوست که در آمد حادثات وابتداء مکونات از وست وبازگشت حادثات ومکونات با او
واو را خود نه ابتدا ونه انتها اولست بی ابتدا وآخرست بی انتها الحی خداوندی زنده همیشه
بیش از همه زندگان زنده وبرزندگی وزندگان خداوند همه فانی کردنده واو ماند زنده کل
من علیها فان ویبقی وجه ربک کل شیء هالک الا وجهه باقی است ببقاء ازلی حی است بحیوة
ازلی حیوة وی نه چون حیوة آفریدگان ایشان بنفس وغذا زنده اند با بدان وهنگام والله
بحیوة خویش وبقاء خویش واولیت وآخریت خویش نه کی ونه چند ونه کیف وگفته اند که
حقیقت حی فعال است ودر ملک هر که را فعل نیست وادراک نیست جز مرده نیست وادنی درجات
ادراک آنست که خود را داند وهر که خود را نداند جز جماد نیست فالحی الکامل المطلق هو

الذی

الذی یندرج جمیع المدرکات تحت ادراکه وجمیع الموجودات تحت فعله حتی لا یشذ عن علمه مدرک
ولا عن فعله مفعول وکل ذلک لله عز وجل فهو الحی المطلق وهو الحی الباقی جل جلاله وعم
کبریاؤه مصطفی علیه السلم انت الحی الذی لا یموت والجن والانس یموتون ابوبکر کتانی پیر
حرم بود گفت مصطفی را صلوات الله علیه در خواب دیدم گفتم یا رسول الله دعائی در آموز
مرا تا الله تعالی دل من زنده دارد ونمیراناد گفت هر روز چهل بار بگو یا حی یا قیوم لا اله الا انت
ودر دعا رسول است ای حی ای قیوم قیوم پاینده است یعنی در ذات وصفات پاینده نه حال
گردست نه حال گیر نه روز کرد است نه هنگام پذیر نه نو صفت نه نو تدبیر قیوم وقیام بمعنی
یکسانست عمر خطاب رضی الله عنه قیوم را در قرآن قیام خواندست مصطفی علیه
السلم در میانه شب چون برخاستی تهجد را گفتی اللهم لک الحمد انت نور السموات والارض
ولک الحمد انت قیام السموات والارض وگفته اند قیوم بمعنی قائم است ای هو قائم علی
عباده بارزاقهم واجالهم یرزق صغیرهم ویهرم کبیرهم وینشی سحابهم ویرسل ریاحهم وینزل
غیثهم کقوله عز وجل افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت ابو امامه روایت کرد از مصطفی
علیه السلم قال ان اسم الله الاعظم لفی سور من القرآن ثلث البقره وآل عمران وطه گفت
نام اعظم درین سه سوره است بزرگان دین گفته اند این دو نام است یعنی حی وقیوم که در
هر سه سوره موجودست لا تاخذه سنة ولا نوم خفته که چشم ودل وی در خواب شود نایم است
وچون چشم نه دل فرا خواب شود وسنان است رب العالمین از هر دو پاک است ومنزه
ومصطفی علیه السلم چون بخفتی خواب وی تا حد سنه بودی بیش نه که گفته است تنام عینای
ولا ینام قلبی ومصطفی را پرسیدند که بهشتیان خواب کنند یا نه گفت نه که خواب شبه
مرگ است وبهشتیان هرگز نمیرند وابو هریره گفت شنیدم از رسول خدا صلوات الله
علیه که حکایت می کرد از موسی علیه السلم گفت در دلش افتاد روزی که هل ینام الله فارسل
الله سبحانه الیه ملکا فارقه ثلثا واعطاه قارورتین وامره ان یحتفظ بهما قال فنام نومة
واصطکت یداه فانکسرت القارورتان قال ضرب الله مثلا ان الله سبحانه لو نام لم
یتمسک السماء والارض گفت مثلی است این که الله زد یعنی که دارنده ونگه بان آسمان وزمین

منم قوام آن بداشتن کار آن حکم من تدبیر آن بعلم من اکنون بخسبم بهم بر افتد و زیر و زبر گردد
وعن ابی موسی قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فینا باربع فقال ان الله لا ینام ولا ینبغی
له ان ینام یخفض القسط ویرفعه یرفع الیه عمل اللیل قبل النهار وعمل النهار قبل اللیل
حجابه النار لو کشفها لاحرقت سبحات وجهه کل شیء ادرکه بصره له ما فی السموات وما فی الارض
هرچه در آسمانها و هرچه در زمین همه ملک و مُلک اوست همه رهی و بندهٔ اوست همه مقهور و ماسور
اوست من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه چون کافران قریش گفتند بتان را که هؤلاء
شفعاؤنا عند الله ایشان شفیعان ما اند بنزدیک الله رب العالمین گفت من ذا الذی یشفع
عنده الا باذنه کیست آنکس که شفاعت کند بنزدیک الله مگر بدستوری الله همانست که جای
دیگر گفت ولا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له وقال یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من
اذن له الرحمن وقال ولا یشفعون الا لمن ارتضی این آیتها دلیل اند که در قیامت شفاعت
خواهد بود و درست است خبر که مصطفی علیه السلم گفت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی وعن
ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیرت بین الشفاعة وبین ان
یدخل نصف امتی الجنة فاخترت الشفاعة لانها اعم واکفی اترونها للمتقین المومنین
لا ولکنها للمذنبین الخطائین المتلوثین وقال صلی الله علیه وسلم انا خیر الناس لشرار
امتی قالوا وکیف انت لاخوانک وروی وکیف انت لخیارهم قال الاخیار یدخلون الجنة
باعمالهم وانا شفیع شرار امتی وروی عن حفصة ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علیها ذات
یوم فقام یصلی فدخل علی اثره الحسن والحسین فلما فرغ النبی صلی الله علیه وسلم من صلوته
اجلس احدهما علی فخذه الیمنی والآخر علی فخذه الیسری وجعل یقبل هذا مرة ویقبل هذا
اخری اذ نظر فاذا جبرئیل قد ما بین السماء والارض فنزل فقال الجبار یقرئک یا محمد
السلام ویقول قد قضینا قضاء وجعلنا لک فیه بالخیار قضینا علی هذین واشار الی الحسن
والحسین ان احدهما یقتل بالسیف عطشا والآخر یقتل بالسم فان شئت صرفته عنهما
ولا شفاعة لک یوم القیمة وان شئت امضیت ذلک علیهما ولک الشفاعة فقال بل اختار الشفاعة
وقال صلی الله علیه وسلم یشفع یوم القیمة ثلثة الانبیاء والعلماء والشهداء وقال یشفع

الشهید

الشهید فی سبعین من اقاربه ومن قرأ القرآن واستظهره وحفظه ادخله الله عز وجل
الجنة وشفعه فی عشرة من اهل بیته وقال صلی الله علیه وسلم من امتی من یشفع للفیام ومنهم من
یشفع للقبیلة ومنهم من یشفع للعصبة ومنهم من یشفع للرجل حتی یدخلوا الجنة وروی
ابو سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یقول الله عز وجل قد شفع
النبیون والملائکة والمؤمنون وبقی ارحم الراحمین قال فیقبض قبضة او قبضتین من
النار فیخرج خلقا کثیرا لم یعملوا خیرا شفاعت خواستن است وتشفیع بخشیدن است
وتشفع شفیع بردن است وشفاعت از شفع گرفته اند یعنی جفت کردن است که شفیع
یگانه نشود و دو با زاید آن خواستن با خود می آرد یعنی دیگر گفته اند من ذا الذی یشفع
عنده الا باذنه ای لا یدعو الداعی حتی یأذن الله عز وجل له فی الدعاء می گوید کیست
آنکس که دعا کند مگر بدستوری الله و دعا را بلفظ شفاعت از آن گفت که دعا کننده فرد است
واجابت الله شفع آن پس دعا و اجابت جفت یکدیگرند و آنکس که برین وجه حمل کند
من یشفع شفاعة حسنة هم برین حمل کند یعنی من یدع لاخیه بظهر الغیب یکن له نصیب
من دعائه کما جاء فی الخبر اذا دعا الرجل لاخیه بظهر الغیب تقول الملک لک مثله او مثلیه
ومن یشفع شفاعة سیئة ای من یدع علی من لا یستحق ان یدعا علیه یکن له کفل من الوزر
یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم مجاهد و سدی گفتند ما بین ایدیهم من امر الدنیا وما خلفهم
من امر الآخرة الله می داند که آنچه هست از کار دنیا و آنچه خواهد بود از کار آخرت و گفته
اند ما بین ایدیهم کردار خلق است آنچه کرده اند از خیر و شر می داند وما خلفهم و آنچه
کنند که هنوز نکرده اند همه می داند ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء هذا کقوله ولا
یحیطون به علما جائی دیگر گفت عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من رسول هیچ
پیغامبر و هیچ فریشته هیچ چیز از علم و دانش الله نرسد مگر بآنکه الله خواهد که دانند
که ایشان را بران دارد و بدان آگاه کند تا بدانند و دلیل باشد بر ثبوت نبوت و صحت
رسالت ایشان وسع کرسیه السموات والارض یقال وسع فلان الشیء یسعه سعة
اذا احتمله واطاقه وامکنه القیام به ویقال لا یسعک هذا ای لا تطیقه ولا تحتمله وسع

در بعضی

کرسیه السموات والارض معنی آنست که هفت آسمان و هفت زمین در کرسی می گنجد و بآن
می پسند روی کرسی الله زبر هفت آسمان است زیر عرش و کرسی از زر است و گویند از
مروارید حسن بصری گفت کرسی عرش است و عرش کرسی و درست تر آنست که عرش سقف
بهشت است و کرسی بیرون از آنست و حمله عرش دیگرند و حمله کرسی دیگر حمله کرسی
چهار فرشته اند یکی بصورت آدمی دیگر بصورت گاو سوم بصورت شیر چهارم بصورت
کرکس و میان حمله عرش و حمله کرسی حجابها فراوانست از نور و ظلمت و آب و برف از
حجاب تا بحجاب بانصد ساله راه اگر نه این حجب بودی حمله کرسی در نور حمله عرش
بسوختندی و در خبرست که رسول خدا بوذر را گفت یا باذر ما السموات والارض
وما فیهن فی الکرسی الا کحلقة القاها ملق فی فلاة وما الکرسی فی العرش الا کحلقة القاها
ملق فی فلاة و جمیع ذلک فی قبضة الله عز وجل کالحبة واصغر من الحبة فی کف احدکم
آن روز که این آیت آمد جماعتی از یاران گفتند یا رسول الله هذا الکرسی وسع السموات
والارض فکیف بالعرش فانزل الله عز وجل وما قدروا الله حق قدره و درست است از
ابن عباس که گفت الکرسی موضع قدمیه والعرش لا یقدر قدره احد و روی عمارة بن
عمیر عن ابی موسی قال الکرسی موضع القدمین وله اطیط کاطیط الرحل و عن محمد
بن جبیر بن مطعم عن ابیه قال قام اعرابی الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله
اجدبت بلادنا وهلکت مواشینا فادع الله یغیثنا واشفع لنا الی ربک ولیشفع ربنا
الیک قال ویلک هذا شفعت لک الی ربی فمن ذا یشفع ربنا الیه سبحان الله لا اله الا الله
العلی العظیم وسع کرسیه السموات والارض فهو یئط لعظمته وجلاله کما یئط
الرحل الجدید ولا یؤده حفظهما ای لا یثقله ولا یشق علیه وهو العلی العظیم ای الرفیع
فوق خلقه العظیم سلطانه الجلیل شانه سبحانه سبحانه این آیت الکرسی سید آیات
قرآنست از بهر آنکه مقصد و غایت علوم قرآن سه چیزست اول معرفت ذات حق دیگر
معرفت صفات سدیگر معرفت افعال و این آیت برین سه چیز مشتمل است باین معنی سید
آیات قرآنست لا اکراه فی الدین بناکام در دین آوردن نیست برین وجه این کلمه

الامر

یغیثنا

منسوخ بآیت فرمان بقتال و سبب نزول این آیت بر قول ایشان که گفتند منسوخ است آن
بود که مردی انصاری نام وی ابو الحصین دو پسر داشت در مدینه ترسایان شام که بمدینه
آمده بودند بازرگانی آن دو پسر را بفریفتند و با دین ترسائی دعوت کردند پس ایشانرا
با خود بشام بردند ابو الحصین گفت یا رسول الله ایشانرا باز خوان و با کفر مگذار در آن
حال رب العزة آیت فرستاد لا اکراه فی الدین رسول خدا ایشانرا فرو گذاشت و گفت ابعدهما الله
هما اول من کفر ابو الحصین خشم گرفت از آنکه کس بطلب ایشان نفرستاد رب العزة آیت دیگر فرستاد
فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم الآیة پس از آن لا اکراه فی الدین منسوخ شد و فرمان
آمد بقتال اهل کتاب در سورة براءة قتاده و ضحاک و جماعتی مفسران گفتند معنی آیت آنست
لا اکراه فی الدین بعد اسلام العرب اذا قبلوا الجزیة می گویند پس از آنکه عرب باسلام در آمدند
اما طوعا واما کرها بر هیچ کس اکراه نیست از اهل کتاب و مجوس و صابیان اگر جزیت دیدند در
و آن عرب که بر ایشان اکراه رفت از آن بود که امتی امی بودند و ایشانرا کتابی نبود که
می خواندند و مصطفی علیه السلام می گفت اهل هذه الجزیرة من العرب لا یقبل منهم الا الاسلام
اکنون مسلمانان با اهل کتاب قتال کنند تا مسلمان شوند یا جزیت بپذیرند چون جزیت
بپذیرفتند ایشانرا بر دین خویش بگذارند و بر دین اسلام اکراه نکنند و گفته اند معنی اکراه آنست
که هر چه مسلمانانرا بناکام بر آن دارند از بیع و طلاق و نکاح و سوگند و عتق آن لازم
نیست والیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وسلم رفع عن امتی الخطاء والنسیان وما استکرهوا علیه
و تفسیر اول در حکمت آیت ظاهرست از بهر آنکه بقیت آیت با آن موافق ترست قد تبین الرشد
من الغی ای قد ظهر الایمان من الکفر والهدی عن الضلال والحق من الباطل حق از باطل پدید آمد
و راست راهی از کژراهی پیدا شد بکتاب خدا و بیان مصطفی راست راهی در متابعت است و کژراهی
در مخالفت قال النبی صلی الله علیه وسلم من یطع الله ورسوله فقد رشد فمن یکفر بالطاغوت
هر پرستیده که پرستند جز از الله همه طاغوت اند اگر شیطانست یا صنم یا سنگ یا درخت یا
حیوان یا جماد و گفته اند طاغوت هر کسی نفس اماره اوست که بدی فرماید و از راه ببرد والطاغوت
ما یطغی الانسان فاعول من الطغیان می گوید هر که بطاغوت کافر شود و بالله مؤمن دست در عروه

وثقی زد و عروهٔ وثقی دین اسلام است باشرایط و ارکان آن و گفته اند قرآنست قال مجاهد العروة الوثقی الایمان لا انفصام لها قال لا یغیّر الله ما بقوم حتّی یغیّروا ما بانفسهم حتّی انّها لا ینقطع مادام مستمسکا بها الّا ان یدعها هو وقال مقاتل بن حیان لا انفصام لها دون دخول الجنّة وقیل العروة الوثقی اتّباع السّنّة یدلّ علیه ما روی علی بن ابی طالب علیه السّلم قال قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم لا یصلح قول وعمل ونیّة الّا بالسّنّة فاذا عرف بقلبه واقرّ بلسانه وعمل بجوارحه وارکانه بما افترض علیه وخالف السّنّة سنن رسول الله کان ذلک خارجا عن الاسلام واذا عرف الله بقلبه واقرّ بلسانه وعمل بجوارحه وارکانه بما افترض علیه ولم تخالف السّنّة سنن رسول الله کان مؤمنا وذلک العروة الوثقی لا انفصام لها ثمّ قال والله سمیع علیم ای سمیع لدعائک ایّاه یا محمّد باسلام اهل الکتاب فکان رسول الله صلّی الله علیه وسلّم یحبّ اسلام الیهود الّذین حول المدینة ویسال الله تعالی ذلک علیم بحرصک واجتهادک

النّوبة الثّالثة

قوله تعالی الله لا اله الّا هو الله من له الالهیّة والرّبوبیّة الله من له الاحدیّة والصّمدیّة ثبوته احدیّ وکونه صمدیّ بقاؤه ازلیّ وسناؤه سرمدیّ الله نام خداوندی که ذات او صمدی وصفات او سرمدی بقاء او ازلی وبهاء او ابدی جمال او قیومی وجلال او دیمومی نام دار بی‌کوله دیر بقاء بزرگ و در کردار و نام بزرگ و در گفتار دبیرتر از خرد و بیش از زکی و مرا ز تقدار جلیلا خدایا که کرد کار رست و خوب نگار عالم را آفریدگار و خلق را نگه دار دشمن را دارنده و دوست را یار امیدها را نقد و ضمانها را بسنده گار من خصم را بذیرنده و مجرم را آمرزگار دمید را قبله و دل عارف را یادگار

بر یاد تو بی تو روزگاری دارم — در دیده بصورتت نگاری دارم

الله یادگار دل دوستانست الله شاهد جان عارفانست الله سرور سرّ والهانست الله شفاء دل بیمارانست الله چراغ سینهٔ موحدانست الله نور دل آشنایانست و مرهم درد سوختگانست

اندر دل من عشق تو چون نور یقینست — در دیدهٔ من نام تو چون نقش نگینست
در طبع من و همّت من تا بقیامت — مهر تو چو جانست و وفاء تو چو دینست

پیر طریقت جنید قدّس الله روحه گفت من قال بلسانه الله وفی قلبه غیر الله فخصمه فی الدّارین.

کسی که بر زبان یاد الله دارد و بنام وی نازد آنگه در دل خویش با مهر غیری پردازد خجلا لا و عزّ بار خدا که فردا در مقام سیاست تازیانهٔ عتاب بروی نشاند و خصم او الله بود شب معراج با سیّد گفت عجبا لمن آمن بی کیف یتّکل علی غیری یا محمّد لو انّهم نظروا الی لطائف برّی وعجائب صنعی ما عبدوا غیری یا عجبا کسی که مرا یافت دیگری را چه جوید و او که مرا بشناخت بغیر ما چون پردازد

چشمی که ترا دید شد از درد معافا — جانی که ترا یافت شد از مرگ مسلّم

پیر طریقت گفت ای سزاوار کرم و نوازندهٔ عالم با وصل تو آنکه ست نه با یاد تو غم خصمی و شفیعی و گواهی و حکم هر کن بینا نفیسی با مهر تو هم آزاد شده از بند وجود و عدم در مجلس انس قدح شادی بر دست نهاده دمادم لا اله الّا الله خدای نیست معبود بسزا جز او در دو جهان سزاء خداوندی کیست مگر او دستگیر خستگان نیست جز توفیق جمال و لطف او و نوازندهٔ یتیمان نیست جز منشور کرم او با رخدائی که دلها دوستان بستهٔ بند وفا او و جانها مشتاقان در آرزو لقاء او و ارواح عاشقان مستغرق از جام بلاء او آرام سوختگان از نام و نشان او و سرود عارفان از ذکر و پیغام او نکو گفت آن شوریده روزگار که گفت

کی خندد اگر روی من خسته ز امید لقای تو — کی خیمه زند صبر اگر جانم بکند هجر از تو
آرام من پیغام تو و پند پای من هم دام تو — بستان شده از نام تو بر جان من نند لقای تو

الحیّ القیّوم خداوندی زنده باینده داننده نوازنده بخشنده پوشنده بهر هست و بود نی داننده بتوان و در یافت هر چیز رسنده هر کس را خداوند و هر بودنی را بر بند با آشنایان مهر پیوند نو نام و نو پیغام دلها را روح و ریحان و سرّها را آرام آفرین باد بر آن جوانمردان که از این حدیث بوئی دارند و بسر این خوانچهٔ لطف رسیده اند تا چنانکه دیگران بطعام و شراب زنده اند ایشان بنام و نشان دوست زنده و بیاد وی آسوده شبلی را گفتند طعام و شراب از کجاست گفت ذکر ربّی طعام نفسی وثناء ربّی لباس نفسی والحیاء من ربّی شراب نفسی نفسی فداء قلبی وقلبی فداء روحی وروحی فداء ربّی آرام دلم زلف بخمهای تو باد — در عشق تو دادم سیم‌تنهای تو باد

نور چشم خاک قدمهای تو باد — جانی دارم فدای غمهای تو باد

لا تأخذه سنة ولا نوم تقدیس و تنزیه ذات که وی جلّ جلاله بری ز علّاتست و مقدّس از آفات

است خواب چال کشن است والله تعالی پاک از چال کشن وچال کردین دود
از کاستن وافزودن، خواب عیب است والله از عیبها بری خواب غفلت است والله
از آفات وغفلات متعالی خواب گردش حال است والله نه چال گرد نه گردش پذیر
خواب شبه مرگ است والله زنده باینده باقی شعر

قدیر عالم حی مرید — سمیع مبصر لبس الجلالا
تقدس ان یکون له شبیه — تعالی ان یظن وان ینالا

خداوندی که در ذات بی شریک است ودر صفات بی شبیه ودر قدر بی نظیر شعر

در ذات لطیف تو حیران شده فکرتها — بر علم قدیم تو پیدا شده پنهانها
در بحر کمال تو ناقص شده کاملها — در عین قبول تو کامل شده نقصانها

له ما فی السموات وما فی الارض مکونات ومحدثات در زمین ودر سموات همه صنع
وی همه ملک وی نه کسی منازع باوی نه دیگری غالب بروی بران امر وی نافذ دران
دانش وی توان ان بعون وی داشت آن بحفظ وی از ابن عباس روایت است که
گفت الارضون علی الثور والثور فی سلسلة والسلسلة فی اذن الحوت والحوت بید
الرحمن عز وجل، من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه آن کیست که بیند رد که بی خواست
او خود را کاری برسازد یا بی دانش او نفسی برارد یا بی او باد رسد فقد خاب
ظنه وضل سعیه، پیر طریقت گفت الهی پسندیدگان ترا بتو جستند بپیوستند
ناپسندیدگان ترا بخود جستند بگسستند اری که پیوست بشکر رسید نداد که گسست
بعذر رسید ای برسانند در خود رساننده بخود برسانم که کس نرسید بخود

ای راه ترا دلیل دردی — فردی تو وآشنات فردی

یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم هرچه در آسمان وزمین کس است وچیز همه آنند که حرکت
وسکون ایشان اندیشه وخاطر ایشان خالق می داند روش وجنبش ایشان می بیند و
بحقیقت آن می رسد که همه ان قدرت وی می درآید وباحکم وی می گردد وی می داند
که وی می رانند وی می بیند که وی می کند وی می بندد که وی می گشاید پیر او خدایی را شاید

که نه واماند

که نه واماند نه فرو ماند پوشیدها داند وکار بروی در نشورد همه چیز برداخته
وهمه کار ساخته جدا زان که آدمی انداخته خردها در کار وی کند وهمها از وی در بند
علمها وعقلها در قدر وی گم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات
والارض نص قرآن است واشارت بجهت ومکانست کرسی نه علم است که چنین گفتن
راه بی راهان است وتاویل جاهلان است کرسی قدمگاه دانیم واین مذهب سنیان
است وبی تاویل وتصرف بجان بان گرفته وپذیرفته ایشانست انکه آیت مهر بر نهاد
بذکر جلال وبزرگواری وعظمت وبرتری خود گفت وهو العلی العظیم روایت
عن النبی صلی الله علیه وسلم فی تسبیح الملایکة سبحت السموات العلی من ذی المهابة
لذی العلی سبحان العلی الاعلی سبحانه وتعالی وبرتری الله دو روی دارد یکی علو
وبرتری صفت دیگر علو وبرتری فعل انچه صفت است ازلی است لم یزل کان عالیا
علیا همیشه هست وبودنی از همه چیزها برتر بکبریاء خود وز همه نشانها برتر بقدر
خود وز همه اندازها برتر بعز خود وانچه فعل است برتری ذات است وعلو مکان
است خود کرد وان خود نشان داد بعد از آفرینش آسمان وزمین بارادت خود نه بحاجت
که الله کار که کند بخواست کند نه بحاجت که او را بکس وبچیز حاجت نیا نه واو را
شریک وانباز نه خداوندا دلها ما را از بدعت وضلالت معصوم دار وان شور
وحیرت رسته دار بمنک وفضلک،

قوله تعالی

الله ولی الذین آمنوا الله یار ایشانست که بگرویدند، یخرجهم من الظلمات الی
النور ایشانرا می بیرون آید از تاریکیها بروشنایی، والذین کفروا وایشان
که کافر شدند، اولیاؤهم الطاغوت یاران ایشان معبودان باطل، یخرجو
ایشانرا بیرون می آرند، من النور الی الظلمات از روشنایی بتاریکیها،
اولیک اصحاب النار ایشان که آتشیان اند، هم فیها خالدون ایشان دران
دوزخ جاوذانند، الم تر الی الذی حاج ابرهیم نه بینی آن مرد که حجت
جست با ابرهیم، فی ربه در دین خداوند ابرهیم، ان آتاه الله الملک که الله او را پادشا

داد، اذ قال ابرهیم وی را گفت ابرهیم، ربی الذی یحیی و یمیت خدای من آنست
که مرده زنده کند و زنده را میراند، قال گفت آن جبار، انا احیی و امیت من هم
مرده زنده کنم و هم زنده میرانم، قال ابرهیم گفت ابرهیم، فان الله یاتی بالشمس من
المشرق الله هر روز آفتاب می آرد از جای بر آمدن آن، فأت بها من المغرب
تو انرا یک روز بران از جای فرو شدن آن، فبهت الذی کفر آن کافر در
ماند بی پاسخ و بی سامان گشت، والله لا یهدی القوم الظالمین و الله راه دهنده
نیست گروه ستمکاران را، او کالذی مر علی قریة یا چنان مرد دیگر که بر گذشت بر ان
شهر، وهی خاویة علی عروشها و ان کارها فرو افتاده و دیوارها بر کارها افتاده،
قال انی یحیی هذه الله بعد موتها گفت چون می زنده کند الله این شهر را پس تباهی آن
و مرگ مردم آن، فاماته الله مائة عام بمیرانید الله وی را صد سال، ثم بعثه انگه وی را زنده
کرد و برانگیخت، قال کم لبثت جبرئیل وی را گفت چند بودی ایدر درنگ، قال
لبثت یوما او بعض یوم گفت بودم من روزی یا پاره از روزی، قال بل لبثت
مائة عام گفت وی را که بودی ایدر صد سال، فانظر الی طعامک و شرابک در طعام و شراب
خویش نگر، لم یتسنه که از درنگ گنده نگشته، وانظر الی حمارک و در خر خویش
نگر، ولنجعلک آیة للناس و ترا شگفتی کردانیم باز گفت مردمانرا، وانظر الی العظام
در استخوانها خر نگر، کیف ننشزها که چون انرا زنده می کردانیم، ثم نکسوها لحما
وانگه آنرا گوشت می پوشانیم، فلما تبین چون او را آن حال و قصه پیدا گشت و دیده در
بدید، قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر گفت می دانم که الله بر همه چیز تواناست،

النوبة الثانیة قوله تعالی الله ولی الذین آمنوا ای ولیهم فی
هدایتهم و اقامة البرهان لهم یزیدهم بایمانهم هدایة و ولیهم فی نصرهم علی عدوهم
و اظهار دینهم علی مخالفیهم و ولیهم فی تولی ثوابهم و مجازاتهم بحسن اعمالهم
می گوید الله دوست و یار مؤمنان است یعنی از سه روی یکی از روی نصرت
یکی از روی هدایت
یکی از روی جزاء طاعت، اما آنچه از روی هدایت است می گوید الله خداوند

مؤمنان است، ایشانرا راه می نماید و بر راه دین خود می دارد و حجت توحید بر
ایشان روشن می دارد تا ایشانرا ایمان و راست راهی می افزاید همانست که مصطفی
علیه السلام گفت در دعا اللهم آت نفسی تقویها انت خیر من زکاها انت ولیها و مولیها
ولی و مولی هر دو یکسانست و بمعنی هادی است، و کذلک قوله تعالی و من
یضلل الله فما له من ولی من بعده، و قال تعالی و من یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا
اما آنچه از روی نصرت است می گوید الله یار مؤمنان است ایشانرا بر کافران نصرت
می دهد تا ایشانرا باز می شکنند و ان کفر بد می کردانند اظهار اهل اسلام را و اعلاء
کلمهٔ حق را همانست که رب العالمین گفت حکایت از مؤمنان انت مولانا فانصرنا علی القوم
الکافرین جایی دیگر گفت و ما کان لهم من اولیاء ینصرونهم من دون الله، وجه
سوم بمعنی مکافات و مجازات است می گوید الله کارساز مؤمنان است و مزد دهنده
کردار ایشانست کردار اندک می پذیرد و ثواب بسیار می دهد و رایگان برحمت و مغفرت
خود می رساند آنست که حکایت کرد از موسی علیه السلم انت ولینا فاغفر لنا وارحمنا
جایی دیگر گفت ثم ردوا الی الله مولاهم الحق این هر یکی شاخی است از درخت دوستی
خود اضافت با مؤمنان کرد گفت الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور
ایشانرا بیرون آرد از تاریکی کفر با روشنایی اسلام و از تاریکی نکرت با روشنایی
معرفت و از تاریکی جهل با روشنایی علم و از تاریکی نفس با روشنایی دل پیش از خلق
ایشان بعلم قدیم دانست که ایشانرا از ظلمت کفر و بدعت نگاه دارد چون بیافرید
ایشانرا و در وجود آورد علم وی در ایشان برفت و با ایمان آمدند و روشن دل
شدند و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی
کعب بن الاشرف و حیی بن الاخطب یدعونهم من النور الی الظلمات اینست قول
مقاتل و قتاده گفتند قومی جهودان اند که پیش از بعث مصطفی صلوات الله علیه
نعت و صفت وی در توریت می خواندند و بنبوت وی ایمان داشتند پس چون
رب العالمین وی را بخلق فرستاد از سران و پیش روان ضلالت چون کعب اشرف

وحجتی اخطب ومانند ایشان فرا متبعان خوذ نموذند که این نه آنست ونعت وصفت
وی بپوشیدند تا ایشان از ایمان بنبوت وی بیفتادند وبوی کافر شدند اینست
که الله گفت یخرجونهم من النور الی الظلمات ، مجاهد گفت قومی که از دین
اسلام مرتد گشتند این آیت در شان ایشان فرو آمد یعنی که اول در نور اسلام
بوذند وطاغوت ایشانرا از نور اسلام بیرون کرد ودر ظلمت کفر افکند ، وطاغوت
ایشان شیطان بوذ وهوا ونفس هرچه را از راه حق بدر کرداند آنرا طاغوت گویند
ازین جهت یخرجونهم بلفظ جمع گفت ، اما اهل معانی آیت بر عموم راندند وگفتند
مراد بآن جمله کافران زمین اند وبیرون آوردن ایشان از نور نه آنست که ایشانرا
نوری بوذ وازان بیفتاذند لکن معنی آنست که ایشانرا خوذ از نور باز داشتند حسن
گفت ان لا یدعهم یدخلونه واین در لغت روا ودوانست یقال قد حرمتنی القوم
دم فلان واخرجتك منه ای لم ادخلك فیه ثم قال اولئك اصحاب النار هم فیها
خالدون ای لا یموتون لا یفتر عنهم وهم فیه مبلسون الم تر الی الذی حاج ابرهیم
فی ربه ای جادل ابرهیم فی دین ربه می گوید دانسته قصه آن مرد که حجت
جست با ابرهیم وحجت آورد در دین خدای نه ابرهیم وهو نمروذ بن کنعان بن ماش
بن ارم بن سام بن نوح وقیل هو نمروذ بن کنعان بن سنجاریب بن کوش بن سام بن
نوح اول کسی که تاج بر سر نهاذ ودر زمین دعوی خدایی کرد او بوذ ، مجاهد گفت
چهار کس اند که جهان داران بوذند وملك ایشان همه روی زمین برسید دو
از ایشان مومن ودو کافران دو کس که مومن بوذند سلیمان بوذ وذو القرنین
وآن دو که کافر بوذند نمروذ بوذ وبخت نصر ، گفته اند که نمروذ طاغی صانع
آفرید کار جل جلاله منکر نبوذ ودعوی جباریی که می کرد بر طریق حلول بوذ چنانك
بعضی ترسایان بر عیسی دعوی کردند وبعضی متشیعه بر علی ومذهب حلول
آنست که باری عز وعلا باشخاص ایمه فرو ذاید تعالی الله وتقدس عما یقول
الظالمون علوا کبیرا ان آتاه الله الملك ای لان آتاه الله الملك ، فطغی می گوید

حجت جست با ابرهیم از آنك الله تعالی ویرا ملك داذ وطاغی گشت وقال بعضهم
ان آتاه الله الملك یعنی ابرهیم آتاه الله الملك والنبوة وامر جمیع الناس باتباعه
اذ قال ابرهیم ربی الذی یحیی ویمیت مفسران گفتند این آنگه بوذ که ابرهیم در
بت خانه شده بوذ وبتان را شکسته ونمروذ او را حبس کرده پس از حبس بیرون
آوردند او را تا بسوزانند نخست نمروذ ازوی پرسید که من ربك الذی تدعونا
الیه آن خدای که تو ما را وا او می خوانی کیست ابرهیم گفت ربی الذی یحیی ویمیت
خدای من آنست که مرده زنده کند وزنده را بمیراند وایاه اعبد ومنه اسال الجبر
او را پرستم وآنچه خواهم ازوی خواهم ، آن جبار گفت انا احیی وامیت من
هم مرده زنده کنم وهم زنده میرانم زندانیی که نومید بوذ از زندگانی او را بخواند
وآزاد کرد گفت این مرده بوذ زنده کردم ودیگری را بکشت گفت این زنده بوذ
بمیرانیدم اعتقاد داشت آن متمرد طاغی که احیا واماتت آنست که وی کرد واین
ندانست که احیا آفریدن حیوة است در بنده ودر حیوان واماتت آفریدن مرگ است
در وی وجز کردگار ذو الجلال وقادر بر کمال بدین قادر نیست وبجز کار وی نیست
اما ابرهیم ازین سخن برگشت وحجتی دیگر آورد نه عجز ودرماندگی را لکن خواست
تا در حجت بیفزاید وحجتی آرد که ویرا بی سامان وبی پاسخ گرداند وعقلش دران
مدهوش ومتحیر کرداند گفت فان الله یاتی بالشمس من المشرق خدای من آنست که
هر روز آفتاب از مشرق برآرد فات بها من المغرب تو آنرا از مغرب برآر آن
جبار درماند ومتحیر گشت وحجت او منقطع شد رب العالمین گفت وعزتی و
جلالی لا تقوم الساعة حتی اتی بالشمس من قبل المغرب فیعلم من یری ذلك
انی انا الله قادر ان افعل ما شئت ، زید بن اسلم گفت نمروذ نشسته بوذ ومردمان
ازوی طعام می بردند هر کس که بروی شذی گفتی من ربك او جواب
داذی که انت وانگه طعام بوی داذی ابرهیم بیرون رفت بطلب طعام
به نمروذ در گذشت نمروذ گفت من ربك ابرهیم گفت الذی یحیی ویمیت

وی جواب داذ که انا احیی وامیت ابرهیم گفت فان الله یأتی بالشمس من المشرق فأت
بها من المغرب نمروذ ازان در ماند چنانک الله گفت فبهت الذی کفر پس ابرهیم
را طعام نداذ و بان گردانید ابرهیم بر ریکستانی بر گذشت ازان ریک پارهٔ در بار
کرد یعنی که تا چون در خانه شوم اهل خانه را دل خوش باشد و بندارند که من طعام
بردم ابرهیم چون در خانه شد و بار ها بیفکند بخفت اهل وی برخاست و سر
بار باز کرد آرد نیکو دید ازان نان بخت و پیش ابرهیم بنهاد ابرهیم گفت از کجا آوردی
این طعام گفت ازان آرد که تو آوردی ابرهیم بدانست که آن فضل خداست با وی
در روزی که الله فرستاذ خذا را سجود و حمد و ثنا گفت والله لا یهدی القوم
الظالمین این هدای بمعنی معونت است می گوید الله ظالمان را یاری دهنده نیست
اما مؤمنان را یاری دهد و نصرت کند چنانک خود گفته و کان حقا علینا نصر المؤمنین
می گوید از گفت بابر ما واجب است و سزا که یاری دهیم مومنان را چنانک ابرهیم را
از دست آن جبار متمرد خلاص داذ و از آتش عقوبت وی برهانید و یک پشه
بر نمروذ مسلط کرد تا در بینی وی شد و بدماغ وی رسید و ازان می خورد
و وی را می گزید و پیوسته مطرقه بر سرش می زدند تا ازان آسایش می یافت
و چهل روز درین عذاب بوذ و گویند چهار صد سال درین عذاب بوذ پس هلاک
شد و نیست گشت ° اوکالذی مر علی قریة این دو آیت اول پیوسته است و دران
بسته کانه قال هل رایت کالذی حاج ابرهیم فی ربه اوکالذی مر علی قریة لفظه
لفظ الاستفهام و معناه التوقیف والتعریف می گویند یعنی آن مرد که با ابرهیم
حجت جست در خداوند وی وان مرد دیگر عزیر پیغامبری از پیغامبران بنی اسرائیل
که بر گذشت بران ده یعنی شهر بیت المقدس سمیت قریة لاجتماع الناس فیها یقال
قریت الماء فی الحوض اذا جمعته نیه عزیر آنجا بر گذشت دید آن شهر که ویران بوده و
خراب گشته از دست بختنصر که آنجا شد و خلقی را بکشت و باقی با سیری برده و رفته
اند که این قریه دیه هرقل است دهی بر کناره دجله میان واسط و مداین عزیر آنجا بر

گذشت و کان ذلک بعد رفع عیسی علیه السلم بسایهٔ درخت فرو آمد و با وی خری
با درخت بست و خوذ در میانهٔ دیه شد هیچ آدمی را دران دیه ندید و درختان
بسیار دید بر بار و میوه ازان فراوان سبدی بگرفت ازان بار انگور و انجیر و با وی
نان خشک بوذ در قعب نهاذ و شیرهٔ انگور بگرفت و بر نان ریخت تا نرم گردد و انجیر
چند بر سر آن نهاذ آنگه گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها چون می زنده کند الله این
دیه را یعنی مردم آن پس انکه بمردند و هلاک شدند و این سخن که از عزیر رفت نه از ان
بوذ که در بعث منکر بود لکن خواست تا الله وی را بنماید چنانک ابرهیم علیه السلم
از الله درخواست که ارنی کیف تحیی الموتی پس الله تعالی عزیر را بمیرانید صد
سال چشم وی زنده و باقی کالبد مرده آنگه زنده کرد وی را و بنشست جبریل وی را
گفت درین درنگ چند بوذی گفت یک روز پس در آفتاب نگرست آفتاب
را دید که بهمان دیگر رسیده بوذ و ابتداء آن حال که بر وی رفت بامداد بوذ گفت
نه که پارهٔ از روز جبریل گفت نه که صد سال است تا تو درین درنگی آنگه اورا نظر
عبرت فرمود گفت انظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه دران طعام خویش نگر و شراب
نان خشک در قعب شیرهٔ انگور بدان ریخته و نرم شده و انجیر بر سر آن بمانده
و هیچ تغیر دران نیامده عزیر گفت سبحان الله کیف لم یتغیر چون که درین مدت
دراز بنه گشت ° آنگه در خر خویش نگرست مرده و دریده و استخوانش از درنگ
روزگار پاره پاره شده و سپید مانده آنگه ندایی شنیذ از آسمان که ایتها العظام
البالیة اجتمعی ای استخوانهای پوسیده و ریزیده هم با هم شوید تا گرد کار آن
استخوانها همه در روش آمد قدم با ساق بپیوست و ساق بزانو و کف با بازو
و بازو با دوش و سر با تن پس رگها و پی ها و گوشت و پوست و موی در وی
بدید آمد و عزیر دران می نگرست و تعجب می کرد پس فرشته آمد و روح در
بینی وی دمید آن خر برخاست و بانگی زد اینست که رب العالمین گفت وانظر
الی حمارک ای الی احیاء حمارک ولنجعلک آیة للناس وانظر الی العظام ای الی

عظام الحمار در نگر درین استخوانها خر کیف ننشزها بضم نون و کسر شین و را قراءة
حجازی و بصری است من الانشار وهو الاحیاء کقوله ثم اذا شاء انشره می گوید
چون آنرا زنده می گردانیم و بضم نون و کسر شین و زاء منقوطه قراءة شامی و کوفی
است و معناه الرفع والنقل می گوید در نگر در استخوانها که چون بر می داریم و
بجای خود می رسانیم و ترکیب می سازیم ، روایت کنند از ابن عباس رضی الله عنهما که چون
الله تعالی عزیر را بعد از صد سال زنده کرد بر آن خر خویش نشست و با جایگاه و وطن
و محلت خویش شد و مردم او را نشناختند آخر عجوزی را دید نابینا مقعد
صد و بیست سال از عمرش گذشته و این عجوز کنیزک ایشان بود و خدمتکاری
و دایگی ایشان کردی و عزیر وی را بیست ساله بگذاشته بود عزیر گفت اهذا
منزل عزیر ای پیرزن این جای عزیر است گفت آری و می گریستان
پیرزن عزیر گفت چرا می گریی گفت از بهر آنک صد سالست تا کس نام عزیر نبرد
و نام و نشان وی کس نشنید مگر این ساعت که تو گفتی قال فانا عزیر گفت پس
منم عزیر اماتنی الله عز وجل مائة سنة ثم بعثنی الله مرا صد سال بمیرانید پس زنده کرد
پیرزن شگفت بماند و شادی کرد و می گفت سبحان الله عزیر بعد از صد سال باز آمد
پس گفت عزیر مردی بود مستجاب الدعوه دعا کن تا الله مرا بینائی و روایی دهد
تا چشمش در روی تو نگرم عزیر دعا کرد و آن پیرزن مقعد از جای برخاست و
بینا گشت و در روی نگریست گفت اشهد انک عزیر پس آن زن رفت با انجمن بنی
اسرائیل و ایشانرا از وی خبر کرد همه روی بوی نهادند و آمدند و با ایشان
پسر عزیر بود عمر وی بصد سال رسیده و پیر گشته و پسران داشت همه
پیران و جد ایشان عزیر جوانی چهل ساله اینست که رب العالمین گفت ولنجعلک
آیة للناس ای عبرة للناس لانه بعثه شابا و هو ابن اربعین سنة و ابنه شیخ
ابن مائة عام و لابنه اولاد کلهم شیوخ روی عن وهب قال لیس فی الجنة کلب
و لا حمار الا کلب اصحاب الکهف و حمار عزیر الذی اماته الله مائة عام فلما تبین

له چون عزیر را زنده گشتن خر و تباه نا گشتن طعام و شراب پیدا گشت و معاینه
بدید که الله آنرا در صد سال نگاه داشت و تباه نگشت و آن مرده صد ساله را
زنده کرد چنانک اول بود عزیر بروی در افتاد و خدای عز و جل سجود کرد قال
اعلم موصول و مجزوم قراءة حمزه و کسائی است و معنی آنست که جبرئیل را از حال
گفت بدان که الله بر همه چیزی قادرست و توانا ، باقی قرا قال اعلم مقطوع و مرفوع
خوانند یعنی عزیر گفت آنکه که آن بدیدی دانم که الله بر همه چیز توانا است و قادر
بر کمال قیوم بی گشتن در ذات و صفات متعال عز جلاله و عظم شانه و جلت
احدیته و تقدست صمدیته

النوبة الثالثة

قوله الله ولی الذین آمنوا ولیهم و مولاهم و والیهم و متولاهم از روی معنی همه یکسان
اند می گوید الله خداوند مومنان است کارساز و یاری دهنده ایشانست راه نمای
و دلگشای و دوست ایشانست در بعضی اخبار می آید از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
گفت کسی که کعبه مشرف معظم خراب کند و سنگ از سنگ جدا کند و آتش در آن
زند در معصیت چنان نباشد که بدوستی از دوستان الله استخفاف کند اعرابی
حاضر بود گفت یا رسول الله این دوستان الله که اند رسول گفت مومنان همه دوستان
خدا اند و اولیاء وی نخوانده این آیت که الله ولی الذین آمنوا نظیرش آنست که
گفت جل جلاله ذلک بان الله مولی الذین آمنوا و ان الکافرین لا مولی لهم می گوید
الله یار و دوست مومنان است و کافران را نه و نه خود درین جهان دوست و کار ساز
مومنان است که در آن جهان همچنانست چنانک گفت نحن اولیاؤکم فی الحیاة
الدنیا و فی الآخرة و در حکایت از قول یوسف صلوات الله گفت انت ولیی
فی الدنیا و الآخرة ، بس فرقا که میان هر دو آیت است از نحن اولیاؤکم تا انت
ولیی پس دوست و آنکس که بدین بصر ندارد معذورست نحن اولیاؤکم
از عین جمع رود و انت ولیی اشارت بتفرقت است نه از آنک ولی را بر نبی
فضل است که نهایت کار ولی همیشه بدایت کار نبی است لکن با ضعیفان رفق

بیشتر کنند و عاجزان را بیش نوازند که جبار رب دعوی آشنایی ندارند و از آنک
خود را آلوده دانند زبان گفتار ندارند هر که درمانده‌تر به دوست نزدیک‌تر هر که
شکسته‌تر به دوستی سزاوارتر انا عند المنکسرة قلوبهم من اجلی در خبر می آید که
روز قیامت یکی را بحضرت برند ازین شکسته سوخته الله گوید بندهٔ من چه داری
گوید دو دست تهی و دلی پر درد و جانی آشفته و حیران در موج اندوه و عمان
الله گوید همچنین می دوست دارم دوستان که من شکستگان و اندوهگنان را دوست
دارم انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین، شعر

گفتم چه نهم پیش دو زلف تو شانه . گر هیچ نبرد چاک در آیی بگشاد
پیشت بنهم این جگر سوخته زار . کاید جگر سوخته با مشک بکار

داود علیه السلم گفت بار خدایا گیرم که اعضا را بآب بشویم تا از حدث طهارت پذیرد
دل را بچه شویم تا از غیر تو طهارت پذیرد فرمان آمد که یا داود دل را بآب حسرت
و اندوه بشوی تا بطهارت کبری رسی گفت بار خدایا این اندوه از کجا بدست آرم
گفت این اندوه ما خود فرستیم شرط آنست که تو دامن در دامن اندوهگنان و
شکستگان بندی بار خدایا ایشانرا چه نشانست گفت یراعون الظلال ویدعوننا
رغبا و رهبا همه روز آفتاب را می نگرند تا کی فرو شود و برده شب فرو گذارند
تا ایشان در خلوت گاه و نحن اقرب گوش گیرند فمن بین صارخ و باک و متأوه
همه شب خروشان و سوزان و گریان با نیاز و گداز روی بر خاک نهاده و بآواز
لهفان ما را می خوانند که یا رباه یا رباه بزبان حال می گویند شعر

، شبهای فراق تو کمان کش باشد ٭ صبح از بر او چو تیر آرش باشد ،
، وان شب که مرا با تو بنا خوش باشد ٭ گویی شب را قدم بر آتش باشد ،

و از جبار عالم ندا می آید که ای جبرئیل و ای میکائیل شما نیز تسبیح بگذارید که آواز سوخته
می آید هر چند بار عصیان دارد اما در دل درخت ایمان دارد در آب و گل مهر ما
سرشته دارد مقربان ملأ اعلی از آن روز باز که در وجود آمدند تا بوستان خیر

دست دگر

دست در کمر بندگی ما زده اند و فرمان ما را چشم نهاده و در آن وبال نظر می سوزند
انگشتان حسرت در دهان حیرت گرفته که این چیست خدمت اینجا و محبت
آنجا دیدن و بوییدن بر ما و رسیدن و نارسیدن ایشانرا و عزت احدیت
بنعت تقدیر ایشانرا جواب می دهد که کار سوز دارد و اندوه و نهاد ایشان
معدن سوز است و کان اندوه شعر

بی کمال سوز درد دین نام دین هرگز مبر . بی جمال شوق وصلی تکیه بر ایمان مکن
در خم زلفین جان آویز جانان روز وصل . جز دل مسکین خون آلوده را قربان مکن

قوله تعالی

، واذ قال ابرهیم ، گفت ابرهیم
رب خداوند من ، ارنی با من نمای ، کیف تحیی الموتی که مرده را چون زنده
کنی ، قال خداوند گفت ، اولم تؤمن ، قال بلی ابرهیم گفت آری ایمان آورده
ام ، ولکن لیطمئن قلبی لکن تا دلم آرمیده شود و بدیدار چشم یقین افزاید ،
قال فخذ اربعة من الطیر الله گفت پس چهار مرغ بگیر ، فصرهن الیک
آنرا بکش و پاره پاره کن و با خود آر سرهای آن ، ثم اجعل علی کل جبل منهن
جزءا آنگه بر سر کوهی پاره از آن آمیخته در هم بنه ، ثم ادعهن آنگه ایشانرا
خوان یأتینک سعیا تا بتو آیند بشتاب ، واعلم ان الله عزیز حکیم و بدان که
الله توانا است دانا ، مثل الذین ینفقون نمون ایشان که نفقه می کنند
اموالهم فی سبیل الله مالهای ایشان از بهر خدا و در راه خدا ، کمثل حبة همچون
نمون و سان دانه است ، انبتت سبع سنابل که از دست کارند هفت
خوشه رویاند ، فی کل سنبلة مائة حبة در هر خوشه صد دانه والله یضاعف
لمن یشاء والله می فزاید تو بی بدتو کن او را که خواهد ، والله واسع علیم والله
فراخ بخش فراخ دار است دانا ، الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ایشان
که نفقت می کنند مالهای ایشان از بهر خدا و در راه خدا ثم لا یتبعون ما انفقوا
آنگه بر آن نفقه فرا اندازند ، منا ولا اذی سپاس بر نهادنی و رنج نمودنی ،

لهم اجرهم عند ربهم ایشانراست مزد ایشان بنزدیک خداوند ایشان ، ولا
خوف علیهم ونه بر ایشان بیمی ، ولا هم یحزنون ونه جاوید در آخرت اندوهگن
باشند ، قول معروف سخنی خوش ونیکو ، ومغفرة وآمرزش افراط درویش
در الحاح وجذران ، خیر من صدقة یتبعها اذی به است از صدقه که پس
آن بود رنج نمودنی ، والله غنی حلیم والله بی نیازست بردبار ٥

النوبة الثانیة

واذ قال ابرهیم رب ارنی مفسران
گفتند سبب آنک ابرهیم این سوال کرد از الله آن بود که بمرداری بر گذشت بر
ساحل بحر طبریه ددان بیابان را دید که می آمدند ومی خوردند وهمچنین
مرغان هوا جول جول ابرهیم که آن چنان دید شگفت بماند گفت یا رب
دانم که این همه را باهم آری از شکمهاء ددان وحواصل مرغان با من نمای تا چون
زنده کنی آنرا تا معاینه به بینم آنچه بخبر می دانم فلیس الخبر کالمعاینه ، الله گفت
اولم تؤمن نه ایمان آورده ، این کلمت گواهی است از الله بر ایمان ابرهیم
ودر خبرست از مصطفی علیه السلم که گفت نحن بالشک اولی من ابرهیم ، ما
بگمان سزاتریم از ابرهیم این هم گواهی است از مصطفی علیه السلم ابرهیم را بر
یقین او واین اولی که گفت از آنست که امام ملت ابرهیم است وخلق پس وی
تا برستاخیز همه اتباع وی اند وچون که پیشوا بیگمان بود پس روان همه
بیگمان باشند واین اولی بمجانست که جریر گفت شعر

الستم خیر من رکب المطایا ... واندی العالمین بطون راح

معنی آنست که انتم خیر من رکب المطایا ، قال بلی ابرهیم گفت آری ایمان
آورده ام وبر یقینم لکن دلم می خواهد که بچشم سر در عجایب صنع وبدایع
تو نگرم وعلم الیقین عین الیقین گردد وایمان استدلالی با ایمان حسی بدل
شود که وساوس در راه استدلال در خبر آید ودر حس وعیان نه ودل آنگه
آرام گیرد که از وساوس وهواجس ایمن شود ابن المبارک گفت ولکن لیطمئن

قلبی

قلبی معنی آنست که بلی ایمان آورده ام وبگمان نه ام لکن می خواهم که این امت
را که ایشانرا دعوت می کنم بنمایم منزلت ومکانت خویش بنزدیک تو واجابت
دعوت که می کنی تا ایشان نیز اجابت دعوت کنند وبدین چیزی درایند
وگفته اند که ابرهیم آنگه که با نمرود طاغی حجت گرفت وگفت ربی الذی یحیی
ویمیت وآن جبار گفت انا احیی وامیت من هم مرده زنده کنم آنگه زندانی را
اطلاق فرمود ابرهیم گفت احیاء مرده نه اینست که شخصی مرده بی جان
باید تا جان در وی آری نمرود گفت تو این از خداوند خویش معاینه دیدی
ابرهیم نتوانست که گوید معاینه دیدم که نه دیده بود انتقال کرد با حجتی دیگر
پس از الله بخواست تا معاینه بوی نماید تا چون دشمن گوید که تو معاینه دیدی
گوید دیدم ودر احتجاج حاجت بانتقال نبود وآن جبار متمرد نیز بداند و
بشناسد که احیاء مرده نه آنست که وی کرد ابن عباس وسدی وسعید جبیر
گفتند که چون الله تعالی ابرهیم را بدوستی خود گرفت ووی را خلیل خواند ملک الموت
دستوری خواست تا این بشارت با برهیم برد دستوری یافت بیامد ودر سراء
ابرهیم شد ابرهیم وی را گفت تو کیستی وترا که دستوری داد که در سراء من
آمدی ملک الموت گفت خداوند سرای دستوری داد ابرهیم بدانست که وی
فرستاده الله است گفت بچه آمده گفت بدان تا ترا بشارت دهم که الله ترا خلیل خود
خواند گفت این را چه نشان است گفت آنک الله تعالی دعاء تو اجابت کند وبسوال
تو مرده زنده کند پس ابرهیم آن سوال کرد تحقیق قول را بآن بشارت که داده
بود وگفته اند که از عزیر همین سوال آمد که از ابرهیم پس ابرهیم را بوقت اجابت
آمد بی بلائی که بنفس وی رسید از آنک سوال وی بر سبیل تضرع بود با آزرم
ولطف وعزیر را صد سال بمیرانید ونشان قدرت هم در نفس وی با وی
نمود از آنک سخن بر سبیل انکار بیرون داد وتعجب همی کرد که الله مرده چون زنده کند
سوالش درشت بود بی آزرم لاجرم اجابتش درشت آمد بی محابا ، قال فخذ اربعة

من الطیر الله گفت شو چهار مرغ گیر گفتند که خروه بوذ و طاوس و کبوتر و کلاغ
و بروایتی دیگر بجای کبوتر کرکس گفته اند، فصرهن قراة حمزه و رویس
از یعقوب بکسر صاد دست دیگران همه بضم صاد خوانند بیرون از شواذ فصرهن
الیک بضم الصاد ای ضمهن الیک من صار یصور ای ضم و امال فصرهن بکسر الصاد
ای قطعهن من صار یصیر ای قطع و فرق اگر بکسر صاد خوانی بمعنی ضم و امالت
در آیت اضمار است کانه قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم قطعهن
ثم اجعل فحذف لدلالة آخر الکلام علیه، و گفته اند فصرهن الیک معنی آنست که
سرهاء آن مرغان با خوذ آر و دیگر اجزا و ابعاض آن از خون و گوشت و پر و استخوا ن
همه بهم بر آمیز انگه بر سر هر کوهی پاره از آن آمیخته در هم بنه و آن چهار کوه
بوذند از چهار سو، ثم ادعهن یاتینک سعیا انگه ایشان را خوان تا بتو آیند بشتاب
ابرهیم چنان کرد که او را فرموذند و آن اجزاء و ذرات آن مرغان در هوا بران
و شتابان سوی اصل خویش می شذند انگه با سر خویش پیوسته می گشتند رب
العالمین جل جلاله خواست تا ابرهیم نماید نموذار بعث و نشور قیامت یعنی چنانک
اجزا و ذرهاء مرغان همه با یکدیگر آوردم و با اصل خود رسانیذم از این چهار کوه
فردا در قیامت همین کنم خلق اولین و آخرین را از چهار سوی عالم همه را با هم آدم
و زنده کردانم بدانک سعی در قران بر سه وجه است یکی بمعنی مشی چنانک الله گفت
اینجا ثم ادعهن یاتینک سعیا ای مشیا همانست که گفت فلما بلغ معه السعی جایی
دیگر گفت فاسعوا الی ذکر الله ای امشوا، وجه دیگر سعی بمعنی عمل است چنانک
الله گفت و سعی لها سعیها و هو مومن یعنی عمل لها عملها جایی دیگر گفت ان سعیکم
لشتی ای عملکم وجه سوم بمعنی شتافتن است چنانک گفت وجاء رجل
من اقصی المدینة یسعی ای یسرع، ثم قال و اعلم ان الله عزیز حکیم، و بدان
که الله توانا و بی همتاست و در کردگاری یکتاست و خذایی را سزاست کننده
هر کار بسزا و نهنده هر چیز بر جا و سازنده هر چیز در هامتا، بوبکر نقاش گفت

رحمة الله علیه ابرهیم علیه السلم نوذ و پنج ساله بوذ که و یرا این فرموذ بیش از بشارت
داذن بفرزند بوذ و بیش از فرو فرستاذن صحف بوی و که او را بشارت داذند
بفرزند نوذ و نه ساله بوذ و که او را فرزند آمد صد ساله بوذ و سال هم جفت وی
نوذ و نه ساله بیک سال ابرهیم مه بوذ از ساره مثل الذین ینفقون مثل در قران
بر دو معنی است هر جا که آنرا جواب نیست مثل صفت است چنانک گفت مثل الجنة
التی وعد المتقون آنرا جواب نکرد و مثل بمعنی صفت است و هر جا که مثل گفت
و آنرا جواب داذ چنانک اینجا مثل بمعنی شبه است و در آیت اضمار است ای مثل
نفقة الذین ینفقون نمون نفقة ایشان که هزینه می کنند بر غازیان و برتن
خویش در غزاها از بهر خذا کمثل حبة برسان دانه است که از دست کارنده
هفت خوشه رویاند در هر خوشه صد دانه چنانک یکی هفصد می رساند رب
العالمین با صدقة بنده مومن که در راه خذا بوذ همین کند یکی هفتاذ رساند و از
هفتاد بهفصد و از هفصد با نجه کس نداند مگر الله، اینست که رب العزه گفت
و الله یضاعف لمن یشاء اهل معانی گفتند اختلاف جزاء اعمال نیکان دلیل است
بر اختلاف اعمال ایشان و تفاوت نیات در آن هر چه مخالفت نفس در آن تمامتر است
و اخلاص در آن بیشتر و رضاء خذا بآن نزدیکتر جزاء آن نیکوتر و تمامتر از اینجا
که جزاء اعمال جایی عشرة امثالها گفت جایی سبعمایه جایی اضعافا کثیرة و خلاف
که نیت و اخلاص سابقان در طاعت تمامتر از نیت و اخلاص مقتصدان است
و نیت مقتصدان تمامتر از نیت ظالمان است پس جزا ایشان لامحاله تمامتر بوذ
لذ جزاء اینان ضحاک گفت من اخرج درهما من ماله ابتغاء مرضات الله فله فی الدنیا
بکل درهم سبعمایة درهم خلفا عاجلا و الف الف درهم یوم القیمة، و الله واسع
علیم وسع کل شی رحمة و علما الله فراخ رحمت است و همه دان رحمت و علم
وی بهر چیز رسیده ذره از موجودات از علم و رحمت وی خالی نه عموم رحمت را
گفت رحمتی وسعت کل شی کمال علم را گفت قد احاط بکل شی علما، الذین ینفقون

اموالهم فی سبیل الله این نفقت درین هردو آیت صدقه است از بهر خدا و پیش از
زکوة مفروضه آمد کلبی گفت این آیت خاصه در شان عثمان بن عفان و عبد الرحمن
بن عوف آمد رضی الله عنهما اما عبد الرحمن چهار هزار درم آورد بر رسول خدا
و گفت یا رسول الله هشت هزار درم بنزدیک من بود یک نیمه خود را و عیال را بگذاشتم
و یک نیمه آوردم بصدقه می دهم رسول خدا گفت بارک الله لک فیما امسکت و فیما اعطیت
و اما عثمان بن عفان هزار اشتر همه با ساز و با جهاز به مسلمانان داد در
غزاة تبوک و چاه رومه ملک وی بود وقف کرد بر مسلمانان عبد الرحمن بن
سمره گفت عثمان عفان در جیش العسره هزار دینار آورد نزدیک رسول خدا
بنهاد گفت رسول را دیدم که دست در میان آن درم می آورد و می گفت ما ضر ابن
عفان ما عمل بعد الیوم چه زیان دارد بسر عثمان را هر چه کند پس امروز ،
بو سعید خدری گفت رسول را دیدم که دست برداشته بود و عثمان را دعای
کرد و می گفت یا رب عثمان بن عفان رضیت عنه فارض عنه تا درین
دعا بود جبرئیل آمد و آیت آورد الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون
ما انفقوا منا و لا اذی می گوید ایشان که نفقه کنند از بهر خدا آنگه دران نفقت
منت بر کس ننهند و رنجی نرسانند که در نعمت منت بر نهادن نه سزای مخلوق است
بلک منت بر نهادن الله را سزاست که خداوند جهانیان است و دارنده و یار ایشانست
و غرق کننده هر یکی در دریای احسانست پس سپاس و منت همه وی راست که خدای
همگنان است ، قول معروف سخنی خوش و وعدهٔ نیکو و ردی بتعریض با دام و مغفرة
و در گذاشت درشتی سخن سایل در حال رد و خشم نا گرفتن بر الحاح وی این
همه به است از صدقه دادن و با آن صدقه منت و رنج دل بر نهادن و سایل را در
سوال تعییر کردن ، کلبی گفت قول معروف ای کلام حسن یدعو الله عز و جل
الرجل لاخیه بظهر الغیب و مغفرة ای تجاوز عن مظلمته خیر ثوابا عند الله من صدقة
یعطیها ایاه ثم یتبعها اذی ، روی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا سال السایل

فلا تقطعوا علیه مسئلته حتی یفرغ منها ثم ردوا علیه بوقار و لین و ببذل یسیر او رد
جمیل فانه قد یاتیکم من لیس بانس و لا جان ینظرون کیف صنیعکم فیما خولکم الله
عز و جل ، و عن بشر بن الحارث قال رایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه فی المنام
فقلت یا امیر المومنین تقول شیئا لعل الله ان ینفعنی به فقال ما احسن عطف الاغنیاء
علی الفقراء رغبة فی ثواب الله و احسن منه تیه الفقرا علی الاغنیاء ثقة بالله ،
ثم قال تعالی والله غنی حلیم الله بی نیازست و بردبار بی نیازست در روزی
دادن خلق از پرستش خلق بردبارست بیش از ان فرا می گذارد از بی نیاز که بی نیاز
فرا می گذارد از درویش درشت سخن ، و گفته اند بی نیازست از صدقهٔ بندگان
بر بندگان اگر خواستی خلق را همه توانگری دادی و روزی فراخ لکن توانگران را
توانگری داد تا ایشان را بشکر دارد و درویشان را درویشی داد تا ایشان را بر صبر
دارد همانست که گفت والله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق هر کسی را آنچه سزای وی
بود داد و آنچه در بایست کار وی بود کرد روزی یکی کاسته یکی افزوده یکی
برتر یکی فروتر یکی بدشواری و شدت یکی باسانی و راحت دبر الامور بقدرته
تدبیرا و قدر الخلایق بقدرته تقدیرا و لم یتخذ فی ذلک شریکا و لا وزیرا سبحانه
عما یقول الظالمون علوا کبیرا **النوبة الثالثة**
قوله تعالی و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی الآیه این آیت بزبان کشف
بر ذوق ارباب حقایق رمزی دیگر دارد و بیانی دیگر گفتند ابراهیم مشتاق کلام
حق بود و سوختهٔ خطاب او سوزش بغایت رسیده و سپاه صبرش هزیمت
شده و آتش مهر زبانه زده گفت خداوندا بنمای مرا تا مرده چون زنده کنی گفت
یا ابراهیم او لم تومن ایمان نیاوردهٔ که من مرده زنده کنم گفت آری و لکن از
آرزوی شنیدن کلام تو و سوز عشق خطاب تو زیر و زبر شده بودم خواستم تا
تو گویی او لم تومن مقصود همین بود که گفتی و در دلم آرام آمد **مصراع**
آرام من پیغام تو وینبای مرد دوام تو حکایت کنند که یکی در کار سر پوشیده بودی

خواست تا با وی سخن گوید نمی گفت و امتناعی می نمود و آن کار افتاده سخت درمانده و کل فنا در وی بود و در آرزوی سخن گفتن با وی دانست که ایشان بجواهر میلی باشد رفت و هرچه داشت بیک دانه جوهر پرقیمت بداد بیاورد و برابر وی سنگی بران نهاد تا بشکند آن معشوقه طاقت نداشت که بر شکستن آن صبر کند گفت ای بیچاره چه می کنی گفت بآن می کنم تا تو گوئی چه می کنی شعر

اندر دل من قرار و آرام نماند   دشنام فرست اگرت پیغام نماند

و گفته اند ابرهیم بآنچه گفت اَرِنی کیف تُحیی الموتی زندگانی دل می خواست و طمانینه بس دانست که تا دلی زنده نبود طمانینه در ان فرو نیاید و تا طمانینه نبود بغایت مقصد عارفان نرسد و غایت مقصد عارفان روح اُنس و شهود دل و دوام همت زبان در یاد و دل با راز و جان در ناز زبان در ذکر و دل در فکر و جان با مهر زبان ترجمان و دل در بیان و جان با عیان گفتند ای ابرهیم اکنون که زندگی می طلبی زندگی در مردن است و بقا در فنا شو چهار مرغ را بکش از روی ظاهر چنانک فرموده‌ایم تعظیم فرمان ما را و اظهار بندگی خویش را و از روی باطن هم در نهاد خود این چهار نهاد که آن طاوس زینت را سر بردار و با نعیم دنیا و زینت دنیا آرام مگیر کم کن بر عندلیب و طاوس درنگ   کین جا همه بانگ بینی انجا همه رنگ

غراب حرص را بکش نیز حریص مباش بر آنچه نماند و زود بسر آید شعر

چه بازی عشق با یاری که زو بی جان شد اسکندر   چه داری مهر با مهری که زو بی ملک شد دارا

خروه شهوت را باز شکن هیچ شهوت بدل خود راه مده که از ما باز مانی شعر

گر از میدان شهوانی سوی میدان عقل آئی   چو کیوان در زمان خود را بهفتم آسمان بینی

کرکس امل را بکش امل دران مکن و دل در حیوة لعب و لهو منه تا بحیوة طیبه رسی ای ابرهیم حیوة طیبه آن زندگی دل است و طمانینه سر که تو می خواهی و گفته اند ابرهیم بآن سؤال که کرد طلب رؤیت می کرد چنانک موسی کرد اما ابرهیم برمز دیدار خواست نه بصریح لاجرم جواب نیز برمز شنید و هو قوله واعلم ان الله عزیز ای ابرهیم

شنیدیم

شنیدیم سؤال تو و دانستیم مراد تو و بحقیقت دان که الله عزیزست و یافت وی عزیز و دیدار وی عزیز و موسی صلوات الله علیه بصریح خواست نه برمز لاجرم جواب نیز صریح شنید که لن ترانی و گفته اند چون ابرهیم گفت خداوندا با من نمای که مرده چون زنده کنی بسر وی ندا آمد که تو نیز بنمای که اسمعیل زنده را چون مرده کنی مطالبةً بمطالبةٍ اگر وفا کنی وفا کنم پس ابرهیم وفا کرد و الله در ان وفا بروی ثنا کرد گفت و ابرهیم الذی وفّی رب العالمین وفا کرد و مراد وی بداد و گفته اند که ابرهیم درین سؤال که کرد غایت یقین می خواست و یقین را سه رتبت است اول علم الیقین پس عین الیقین پس حق الیقین علم الیقین آنست که از زبان پیغامبران به بندگان خدا رسد و عین الیقین است که بنور هدایت بایشان رسد حق الیقین آنست که هم بنور هدایت بود هم با آثار وحی و سنت ابرهیم خواست تا هر سه رتبت او را جمع شود تا هیچ شبهت نیز بخاطر وی در نیاید ثم قال واعلم ان الله عزیز حکیم رب العزه و مالک العزه متعزز بعز سنائه و وصف جلاله متعزز لغیره بکرمه و افضاله بدانک الله با عزت است و با قدرت با جلال و با قوت عزیزی که هیچ کس بعز او نرسد هیچ فهم حد او در نیابد هیچ دانا قدر او بنه داند خود عزیز و عزیز کننده خوار کردگان و بار نماینده کم بودگان و بردارندهٔ افکندگان و اعزاز وی مر نیکان را هم درین جهان است و هم در ان جهان درین جهان بمال و جان و در ان جهان بدیدار و وصال لم یزل و لا یزال قوله مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله بوجعفر قاینی گفت که الله تعالی بنواخت درویشان و مراعات ایشان بجائی رساند که از هفت روی مواسات ایشان از توانگران درخواست یکی از روی لطف چنانک گفت انفقوا مما رزقناکم انفقوا من طیبات ما کسبتم دیگر از روی تلطف چنانک گفت من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا سوم از روی وعد و [illegible] پاداش چنانک گفت مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل

جنّة الّا به جایی دیگر گفت فیضاعفه له وله اجرٌ کریم، پنجم از روی وعید
چنانک گفت لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا ممّا تحبّون، ششم از روی نصیحت
چنانک گفت الشیطان یعدکم الفقر، هفتم از روی تهدید چنانک گفت و
لا تحسبنّ الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خیرًا لهم بل هو شرٌّ لهم،
هشتم از روی تحقیق چنانک گفت ها انتم هؤلاء تدعون لتنفقوا فی سبیل
الله، و علی الجمله در مراعاة و مواساة درویشان هم کفارت گناهان است
هم رضاء رحمن هم شفاء بیماران و کشف غمان هم طهارت دل و جان هم قبول
و نواخت از جهت خداوند جهان امّا کفارت گناهان و رضاء رحمن آنست که
مصطفی علیه السلم گفت صدقة السرّ تطفئ غضب الربّ و صدقة العلانیة
تطفئ الخطیئة کما یطفئ الماء النار، و در بعضی اخبارست که جنازه حاضر بود
رسول خدا بران نماز نمی کرد جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله نماز کن بروی که او
شبی که باران می آمد صدقه داد بدرویشی محتاج والله تعالی اورا بان صدقه
بیامرزید و ازوی خشنود گشت و شفاء بیماران و کشف غمان آنست که مصطفی
علیه السلم گفت داووا مرضاکم بالصدقة واستقبلوا امواج البلایا بالدعاء و نداد گوا
الغموم بالصدقة تکشف عنکم، و طهارت آنست که الله گفت خذ من اموالهم
صدقةً تطهّرهم و تزکّیهم بها، و قبول آنست که مصطفی علیه السلم گفت انّ
الله یقبل الصدقة ولا یقبل الّا الطیّب یقبلها بیمینه ثمّ یربّیها لصاحبها کما یربّی
الرجل منکم مهره حتّی انّ اللقمة لتصیر مثل جبل احد،

قوله تعالی

یا ایّها الذین آمنوا ای ایشان که بگرویدید لا تبطلوا صدقاتکم
تباه مکنید صدقهاء خویش، بالمنّ والاذی بسپاس بر نهادن و رنج نمودن،
کالذی ینفق ماله چون کسی که نفقت می کند مال خویش، رئاء الناس بدیدار
مردمان، ولا یؤمن بالله والیوم الآخر ناگرویده بخدای و بروز رستاخیز، فمثله
کمثل صفوانٍ نمون وی همچون نمون سنگی خاره، علیه تراب که بر از وی خاک

خاک خشک بود، فاصابه وابلٌ بآن رسید بارانی تیز سخت، فترکه صلدًا آنرا
گذاشت تهی پاک لا یقدرون علی شیءٍ ممّا کسبوا که هیچ چیز نتوانند که ازان با دست
آرند، والله لا یهدی القوم الکافرین و الله یاری ده گروه ناگرویدگان
نیست، و مثل الذین ینفقون اموالهم و صفت ایشان که نفقت می کنند مالهاء
خویش، ابتغاء مرضات الله در جستن خشنودی خدای، و تثبیتًا من انفسهم
و درواخ کردن نیت خویش در اخلاص و احتساب کمثل جنّةٍ راست بوستان
بستانی، بربوةٍ بر بالایی، اصابها وابلٌ بآن رسید بارانی قوی تمام، فآتت
اکلها ضعفین بداد بر خویش دو چندان که بوسید از ان، فان لم یصبها
وابلٌ از پس بآن نرسید باران قوی تیز فطلٌّ رسید بآن بارانی میانه
هموار، والله بما تعملون بصیرٌ والله بانچه شما می کنید بینا داناست، ایودّ
احدکم دوست دارد یکی از شما، ان تکون له جنّةٌ که ویرا رزی بود من
نخیلٍ و اعنابٍ از بن خرماستان و انگورها، تجری من تحتها الانهار می رود زیر
درختان آن جویها، له فیها من کلّ الثمرات و ویرا دران از همه میوها، واصابه
الکبر و بوی رسید پیری، وله ذرّیّةٌ ضعفاء و او را فرزندان خرد عاجز،
فاصابها اعصارٌ ناگاه بآن رزوی رسید بادی گرم، فیه نارٌ سموم سوزنده در ان
فاحترقت و بسوزد، کذلک یبیّن الله لکم الآیات همچنین پیدا می کند الله شمارا نشانها
و مثلها در سخنان خویش، لعلّکم تتفکّرون تا مگر در اندیشید، یا ایّها الذین
آمنوا ای ایشان که بگرویدید، انفقوا نفقه کنید، من طیّبات ما کسبتم
از پاک آن که کسب کردید و بدست آوردید، وممّا اخرجنا لکم من الارض
و نفقه کنید از انچه شمارا بیرون آوردیم از زمین، ولا تیمّموا الخبیث منه تنفقون
و آهنگ بتر ینه مکنید در زکوة و صدقه که می دهید، ولستم بآخذیه آن بتر ینه
که در ستد و داد خود نستانید، الّا ان تغمضوا فیه مگر بتساهل و مجابا در قیمت
که حشو چیزی فرا کنید، واعلموا انّ الله غنیٌّ حمیدٌ و بدانید که الله بی نیازست بی

نیازی وجود ستوده « الشیطان یعدکم الفقر » دیو شما را درویشی می وعده دهد
« ویأمرکم بالفحشاء » وشما را ببخل می فرماید « والله یعدکم مغفرة » والله شما را وعده
آمرزش می دهد از خود « وفضلاً » وافزونی در مال ودر روزی « والله واسع
علیم » والله فراخ توان فراخ داد فراخ بخش است دانا « یؤتی الحکمة من یشاء » دانش
می دهد او را که خود خواهد « ومن یؤت الحکمة » وهر که او را دانش دادند
« فقد اوتی خیراً کثیراً » او را خیری دادند فراوان « وما یذکر الا اولوا الالباب » ود در
نیاید وبند نگیرد مگر خداوندان خرد « وما انفقتم من نفقة » وهرچه دهید از نفقه
« او نذرتم من نذر » یا پذیرید از نذرها « فان الله یعلمه » الله می داند آن « وما
للظالمین من انصار » وبیدادگران را یاری ده نیست « ان تبدوا الصدقات »
اگر صدقه آشکارا دهید « فنعما هی » نیکا ستن آن « وان تخفوها وتؤتوها الفقراء »
واگر پنهان دارید آن صدقه که دهید بدرویشان « فهو خیر لکم » آن شما را بهتر است
« ونکفر عنکم من سیئاتکم » وگناه شما از شما بستریم « والله بما تعملون خبیر » والله بآنچه
شما می کنید داناست وازان آگاه ○ النوبة الثانیة
« یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی » ای شما که گرویدگان ومؤمنان
اید مواسات که با درویشان کنید از فرایض زکوات وتطوع صدقات وانواع بر ومکرمات
نگر ید تا من واذی قرابی آن ندارید ودرویش را نجلهیند با آن که روی ترش
کنید وپیشانی فراهم کشید وسخن با وی بعنف گویید ووی را بدان عطا که فرمایند
وبسبب درویشی خوار دارید وبچشم حقارت بوی نگرید که اگر چنین کنید عمل شما
باطل شود وثواب آن ضایع گردد « عایشه وام سلمه را رضی الله عنهما عادت بودی
که چون درویش را چیزی فرستادندی گفتندی یاد گیر تا چه دعا کند تا هر دعایی
بدعایی مکافاة کنیم تا صدقه خالص بماند مکافاه ناکرده بنگر که از درویش دعا روا
نداشتند بدان احسان که کردند فضل از آنک بروی منت نهادندی یا اذی
نمودندی « وگفته اند منت برنهادن آنست که چون صدقه داد از گرید که

من فلان نیکی کردم واو را بپای آوردم وشکستگی وی را جبر کردم « واذی
نمودن آنست که احسان خود با درویش فا کسی گوید که درویش نخواهد که آن کس
که از حال وی خبر دارد ونام وننگ وی داند « کالذی ینفق ماله رئاء الناس
کابطال الذی ینفق ماله رئاء الناس وهو المنافق یعطی لیقولوا انه مؤمن می گوید
شما که مؤمنان اید صدقات خویش بمن واذی باطل مکنید چنانک آن منافق که
ایمان بخدای وبروز رستاخیز ندارد صدقات خود بریاء مردم باطل می کند وریاء
وی آنست که بمردم می نماید که وی مؤمن است بآن صدقه که می دهد «
پس رب العالمین این منافق را وآن منت برنهنده را مثل زد گفت « فمثله
کمثل صفوان » ای فمثل صدقته « مثل صدقه ایشان راست مثل سنگی نرم سخت است
که بران خاک خشک باشد وباران تیز بوی رسد چنانک ازان خاک بر سنگ هیچ
چیز بنماند ونتوانند که ازان چیزی بادست آرند فردا در قیامت کردارها ایشان
همه باطل ونیست شود ونتوانند که از ثواب آن نفقه ایشان چیزی بادست
آرند اینست که الله گفت « لا یقدرون علی شیء مما کسبوا » همانست که جایی دیگر گفت
« مثل الذین کفروا بربهم اعمالهم کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف لا
یقدرون مما کسبوا علی شیء » جایی دیگر گفت « والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة
الآیة » وروی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا کان
یوم القیمة نادی منادٍ یسمع اهل الجمع این الذین کانوا یعبدون الناس قوموا فخذوا
اجورکم ممن عملتم له فانی لا اقبل عملاً خالطه شیء من الدنیا واهلها « وعن
ابی هریرة رضی الله عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اذا کان یوم
القیمة یؤتی برجل قد کان خوّل مالاً فیقال له کیف صنعت فیما خوّلناک فیقول انفقت
واعطیت فیقال له اردت ان یقال فلان سخی وقد قیل لک ذلک فماذا یغنی عنک
ثم یؤتی برجل شجاع فیقول الله له الم اشجع قلبک فیقول بلی یا رب فیقول کیف
صنعت فیقول کیف صنعت فیقول ما نلت حتی اهرقت مهجتی فیقال له اردت

ان یقال فلانٌ شجاعٌ وقد قیل ذلک مما یغنی عنک ثم یؤتی برجل قد کان اوتی
علماً فیقول الله تعالی له الم استحفظک العلم فیقول بلی فیقول الله کیف صنعت
فیقول تعلّمت وعلّمت فیقال اردتَ ان یقال فلانٌ عالم وقد قیل ذلک فماذا یغنی
عنک ثم یقال اذهبوا بهم الی النار، ومثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات
الله این مثلی دیگرست که الله تعالی مومنانرا زد آن مومنان که نفقه از بهر خدای
و در خشنودی وی کنند ومنّت واذی فراپس آن ندارند می گوید غون نفقهٔ
ایشان که در طلب رضا خدا نفقه می کنند و دران وجه خدا خواهند ومنّ واذی
فراپس آن ندارند، وتثبیتاً من انفسهم یقیناً وتصدیقاً من انفسهم بالثواب
لا کالمنافق الذی لا یؤمن بالثواب دران نفقه که کنند دانند که الله ایشانرا بدان
داشت ودر دل ایشان مقرر ومحقق کرد پس دران خوشدل وخوش تن باشند
وبی کمان در ثواب آن نه چون آن منافق که ایمان بثواب ندارد وآنچه کنند
بکراهیت کند وگفته اند این تثبیت بمعنی تثبّت است فکان الرجل اذا همّ بصدقة
تثبّت فان کان لله امضی وان خالطه شیءٌ امسک وابن قول موافق آن خبر
است که مصطفی علیه السلم گفت اذا اردت امراً فتدبّر عاقبته فان کان رشداً
فامضه وان کان غیاً فانته، ثم قال کمثل جنة بربوة بفتح را قراءة شامی وعاصم
است، دیگران بضمّ را خوانند وبربوة بکسر را وبرباوة هردو قراءة شاذ است و
این همه لغات مختلف اند یک معنی را می گوید مثل وسان نفقه مومن راست
بوستان بستانی است در بالائی که افتاب وباد بیش یابد واز آفت وعاهت
وعفونت دسته تر بود وریع آن بیشتر، اصابها وابل فآتت اکلها ضعفین
ابن کثیر ونافع وبو عمرو اکلها بسکون وتخفیف خوانند دیگران بتثقیل ومعنی
هردو یکسانست می گوید چون باران قوی بآن بستان رسد میوه وبر دو چندان
دهد که دیگر جایها بدو سال فان لم یصبها وابل فطلّ پس اگر باران [illegible] نیابد
بلک باران ضعیف خرد بود همچنان تبع و[illegible] دهد که بباران قو[illegible]

رب العالمین ثواب صدقهٔ مومن را این مثل زد می گوید ثواب وی مضاعف بود اگر
صدقه بسیار باشد یا اندک همچنان که آن بستان میوه مضاعف دهد اگر باران قوی بود
یا ضعیف، ایودّ احدکم این نیز دیگرست مثل منافق مرائی را دران نفقه که می کنند
می گوید دوست دارد یکی از شما که وی را رزی بود ایهر دارد که آن خرما ستان ومیانه آن
انگورها زیر درختان آن می رود جویها ووی را دران بود همه میوها انکه این مرد پیر
شد وازکسب وتکاپوی درمانده واطفال دارد کودکان خرد همه خورده وصبح از
ایشان بگاه کار کردن نرسیده ومعیشت ایشان همین بستانست وبس ناگاه سموم
آید بزند وهمه را بسوزاند ونیست کند بنگر که حال این مرد چون بود نه توان آن دارد
که سموم را دفع کند نه قوت آن که دیگر باره ربح بر دو درخت کارد نه کودکان ازان رسیده اند
که بدد را بکار اید ویاری دهند نه جایی دیگر معیشت دارد که بآن گزرد همی عاجز
باند ودران هنگام که حاجت وی بآن بستان بیشترست وضرورت وی تمامتر ازان
نومید شود اینست مثل عمل منافق ومرائی فردا بر ستاخیز که ایشانرا حاجت افتد
بثواب اعمال ازان درمانند ونومید شوند وعملها خویش همه باطل وتباه بینند
شداد اوس گفت رسول خدا را دیدم صلوات الله علیه که می گریست گفتم چرا می
گریی گفت می ترسم که امت من شرک آرند نه انک بت پرستند یا افتاب وماه
لکن عبادت بریا کنند والله تعالی نه بپذیرد کرداری که در وی یک ذره ریا بود
و روایت کنند که ابن مسعود رضی الله عنه نشسته بود یکی گفت دوش سورة
البقره برخواندم ابن مسعود گفت نصیب وی ازان عبادت همین بود یعنی که چون
اظهار کرد ثواب آن باطل شد قتاده گفت چون بنده عمل بریا کند رب العالمین
گوید می نگرید آن بنده را که بما می استهزا کند امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت مرائی
سه نشان است که تنها باشد کاهل بود وکه مردمان را بیند بنشاط بود و که او را
بستایند در عمل بیفزاید وکه بنکوهند ازان بکاهد رب العزة درین آیت مثل زد
کردار ما که تباه کند بر کارکران وثواب آن از ایشان فایت شود از بهر فساد دل

نیت باد یا در فعل یا منت یا اذی در پی آن، آن جنت عمر و دل آدمی است و
آن جویها جمله اوست ونخیل واعناب معینه کردارها اوست از فریضها و واجبها
وآن ثمرات تطوعها ونافلها اوست وآن پیری اجل اوست وباخر شدن او وآن
ذریة امیدها او وآن ضعف بیم او آمیخته در او میدها او وآن اعصار اخلاص جستن
الله است ازو ثم قال فی آخر الآیة کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون همانست که
جایی دیگر گفت وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون تفکر سه قسم است یکی حرام
یکی مستحب یکی واجب آنکه حرام است تفکر است در ذات وصفات رب العزة
و در چرایی کار وی این تفکر حرام است وتخم حیرت ونقمت است از ان جز تاریکی و
گمراهی نزاید، وآنچه مستحب است تفکر در صنایع صانع است و در اقسام و آلاء
وی ازین تفکر وشناختی دل زاید وقوت ایمان وآنچه واجب است تفکر در کردار
وگفتار خویشتن است بیند پیشتر که کردارش چونست وگفتارش چیست بر وفق شرع است
یا بر وفق طبع اتباع است یا ابتداع اخلاص است یا ریا این تفکر آنست که در خبر می آید
تفکر ساعة خیر من عبادة سنة وروی من عبادة سبع سنین وروی خیر من عبادة
سبعین سنة، یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم ومما اخرجنا لکم من
الارض سبب نزول این آیت آن بود که خداوندان مال که زکوة وصدقه می دادند آن
بترینه می دادند میوهٔ ناخوش وحبوب نارسیده ونقود نبهره وآنچه بهینه بودی خود را
بر می داشتند رب العالمین در شان ایشان این آیت فرستاد ومصطفی علیه السلم گفت
ان الله قسم بینکم اخلاقکم کما قسم بینکم ارزاقکم وان الله طیب لا یقبل الا طیبا
لا یکسب عبد مالا من حرام فیتصدق منه فیقبل منه ولا ینفق منه فیبارک له فیه ولا
یترکه خلف ظهره الا کان زاده الی النار وان الله لا یمحو السیئ بالسیئ ولکنه یمحو
السیئ بالحسن وان الخبیث لا یمحوه الخبیث قوله انفقوا من طیبات ما کسبتم
مفسران گفتند این نفقت زکوة مال تجارت است ومما اخرجنا لکم من الارض زکوة
خرما وانگور وانواع حبوب **اما زکوة مال تجارت** همچون زکوة ؛ مال

تجارت

تجارت باخر سال قیمت کنند وربع العشر از ان بیرون کنند هر بیست دینار زر خالص
نیم دینار واگر بیست دینار تمام نبود زکوة واجب نشود که مصطفی علیه السلم گفت لیس
فیما دون عشرین مثقالا من الذهب شیء واگر بدرم قیمت کنند بدویست درم
سیم خالص پنج درم واجب شود که مصطفی علیه السلم گفت اذا بلغ مال احدکم خمس اواق
مایتی درهم ففیه خمسة دراهم نصاب درم پنج اوقیه است هر اوقیه چهل درم باشد
و درست آنست که اعتبار نصاب در مال تجارت باخر سال است نه باول سال اگر در
ابتداء سال بده دینار متاعی خرد بنیت تجارت ابتداء سال آن روز گیرد که متاع خرید
چون یک سال گذشت وقیمت آن به بیست دینار نرسید بر وی زکوة نیست
واگر به بیست دینار رسید زکوة واجب شود واگر بیست دینار در ملک وی آید
وشش ماه با وی بود پس بآن متاعی خرد تجارت را ابتداء سال از ان روز گیرد
که از نقد در ملک وی آمد پس چون شش ماه دیگر بگذرد وقیمت آن متاع بیفزاید
بسی دینار شود زکوة سی دینار واجب شود واین ده دینار که ربح زیادت آمد تبع اصل
شود بوجوب زکوة همچون سخال که تبع امهات است در زکوة سائمه واگر در ان متاع
خرید وفروخت می کند وباخر سال با نقد شود وهمان سی دینار بود بیست دینار اصل وده
دینار ربح اینجا دو قول است بیک قول ربح تبع اصل است چنانک گفتیم وبقول دیگر سال ربح
مفرد کنند واز ان روز باز که نقد شد یکسال بشمرند انگه زکوة ربح واجب شود واگر
در میانه سال عزم تجارت منفسخ کند زکوة واجب نشود **اینست** شرح زکوة
تجارت بر سبیل اختصار، و در فضیلت تجارت مصطفی علیه السلم گفت الخیر عشرة اجزاء
افضلها التجارة اذا اخذ الحق واعطاه وقال صلی الله علیه وسلم تسعة اعشار
الرزق فی التجارة والجزء الباقی فی السابیاء یعنی النتاج وقال یا معشر قریش لا
یغلبنکم هذه الموالی علی التجارة فان البرکة فی التجارة وصاحبها لا یفتقر الا تاجرا حلافا
مهینا، وعن ابی وایل قال درهم من تجارة احب الی من عشرة من عطاء، ومما اخرجنا
لکم من الارض این زکوة معشرات است از میوهها خرما وانگور واز انواع حبوب

مرجه قوت را بشاید و بدان کفایت توان کرد چون کندم و جو وکاورس ونخود و باقلی
ومانند آن ونصاب آن پنج وسق است بحکم خبر قال النبیّ صلی الله علیه وسلم فیما دون
خمسة اوسق من التمر صدقة ‌ ‌ و پنج وسق سیصد صاع باشد هشتصد من بقبان هر کرا
هشتصد من میویز بباید از انکور وهم چندین خرمای خشک از رطب وازانواع حبوب
هم چندین پاک کرده عشر آن بدادن واجب شود هر ده من نه من آن وی است ویک
من آن درویشان واکر این نصاب از دو جنس باشد چنانکه چهار صد من کندم وچهار صد
من جو یا چهار صد من میویز وچهار صد من خرما بر وی زکوة نیست ، واکر درختان
وکشت زار خویش بدولاب آب دهد که آب آسمان وآب کاریز نبود بر وی نصف
العشر بود چنانکه در خبرست فیما سقت السماء والانهار والعیون او کان بعلا
وفیما سقی بالنضح نصف العشر ، والبعل من النخل الذی یشرب بعروقه من الارض من
غیر سقی وچون خرما وانکور رنک کرفت وکندم وجو دانه سخت کرد در آن هیچ تصرف
نکند تا بیشتر حزر کند وبداند که نصیب درویشان چندست انکه چون آن مقدار
بذیرفت اکر تصرف کند در جمله رواست روی عتّاب بن اسید انّ رسول الله صلی
الله علیه وسلّم قال فی الکرم انها تخرص کما تخرص النخل فتؤدّی زکوته زبیبا
کما تؤدّی زکوة النخل تمرا واین زکوة معشر بر مالک زرع است نه بر مالک زمین
کسی که زمین کسی باجارت دارد زکوة آن کشته بر مستاجرست نه بر موجر ولا تیمّموا
الخبیث قرائة بزّی تشدید تا است اشارت کند بآن تا که تخفیف را بیو کند اسنت
که اصل او ولا تتیمّموا بدو تا است منه تنفقون ای تنفقونه می کوید چون زکوة
می دهید قصد بتر بنه مکنید انکه کفت ولستم باخذیه ای لستم باخذی ذلک
الخبیث لو اعطیتم فی حقّ لکم الا باغماض وتساهل خواهی باجاب خوان و خواهی
باستفهام ، می کوید از بتر بنه مدهید وکر ستند وداد بتر بنه نستانید مکر
بتساهل ومحابا در قیمت چشم بر چیزی فراکرده ، الا ان تغمضوا فیه ای الا ان تغمض
لکم فیه واعلموا انّ الله غنیّ حمید و بداید که الله بی نیازست وبا بی نیازی ساز

ونده نواز

وبنده نواز حمید ستوده یعنی ستوده خود بی ستایند ه تمام قدر نکاهنده وافزا بنده
بزرک عزّتی پرستش بنده ، الشّیطان یعدکم الفقر ای یخوّفکم به یقول امسکوا
مالکم فانکم ان تصدّقتم افتقرتم می کوید شیطان شما را بدرویشی می ترسانند
ومی کوید مال نکاه دارید ودست از صدقه دادن فرو کیرید که اکر شما صدقه
دهید درویش ودرمانده شوید وبخلق نیازمند کردید بنده مومن که این شنود
داند که وعده شیطان دروغ است وبیم دادن وی بدرویشی باطل وخلاف
شرع که در خبرست ما نقص مال من صدقة پس اتباع خبر بمومن سزاوارتر از فرو
کرفتن دست بدبیم دادن شیطان ، قال النبی صلّی الله علیه وسلم انّ للشّیطان
لمّة بابن آدم وللملک لمة فامّا لمة الشّیطان فایعاد بالشرّ وتکذیب بالحقّ واما
لمة الملک فایعاد بالخیر وتصدیق بالحقّ فمن وجد ذلک فلیعلم انّه من الله و
لیحمد الله ومن وجد الاخری فلیتعوّذ بالله من الشّیطان ثمّ قرا الشّیطان
یعدکم الفقر الآیه ، ویأمرکم بالفحشاء ، فحشا اینجا بخل است چنانکه طرفه کفت ۵

أری الموت یعتام الکرام ویصطفی عقیلة مال الفاحش المتشدّد

این فاحش در بیت بخیل است واین متشدّد هم بخیل است هم چنانکه کفت وانّه
لحبّ الخیر لشدید ای لبخیل ، این بخل آفتی عظیم است در راه دین وخلقی
نکوهیده وخصلتی ناپسندیده وتا بنده بدان کرفتارست از بیروزی ورستکاری
دورست ایناست که ربّ العالمین کفت ومن یوق شحّ نفسه فاولئک هم
المفلحون ، ودر خبرست که رسول خدا صلوات الله علیه طواف می کرد مردی
را دید دست در حلقه کعبه زده ومی کوید خداوندا بحرمت این خانه که کناه من
بیامرزی رسول کفت کناه تو چیست کفت نتوانم که کویم که بس عظیم است رسول
کفت ویحک عظیم تر از زمین است کفت عظیم تر کفت عظیم تر از آسمان است
کفت عظیم تر کفت عظیم تر از عرش است کفت عظیم تر کفت عظیم تر از خدای است
کفت نه که خدای بزرکوارتر کفت پس بکو که آن چه کناهست کفت مال بسیار دارم

وهرگاه که سائلی از دور بدید آید پندارم آتشی است که در من می افتد رسول خدا گفت
دور شو از من تا مرا با آتش خویش نسوزی بآن خدای که مرا براستی بخلق فرستاد
که اگر میان رکن و مقام هزار سال نماز کنی تا از چشم تو جویها روان گردد و درختها
ازان بر آید و آنگه که میری بد بخل میری جای تو جز دوزخ نبود و بخل بخل از کفرست
و در آتش است نشنیده که الله گفت وَمَن یُوقَ شُحَّ نَفسِهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ و
مصطفی علیه السلم گفت سه چیز مهلک است یکی بخل مطاع یعنی که تو بفرمان وی کار کنی
و با وی خلاف نکنی دیگر هوای باطل که از پی آن فراشوی سدیگر عجب مرد بخویشتن
یحیی زکریا صلوات الله علیهما بر ابلیس رسید گفت ای ابلیس تو کرا دوست تر داری
و کرا دشمن تر گفت پادشاه بخیل را دوست تر دارم که عمل او بخل باطل کردد و فاسق
سخی را دشمن تر دارم که سخاوت او را از دست من برهاند و جان ببرد و بدان
اشارت گویند که بخل توانگران بمنع نعمت است و بخل درویشان بمنع منت و الله

منه

یعدکم مغفرة منه و فضلا و الله شما را وعده می دهد آمرزش از خود و افزونی
پاداش صدقه بر سر بیامرزد بفضل خود و پاداش صدقه دهد در دنیا که هم در
مال بیفزاید و هم در روزی همانست که جایی دیگر گفت وما انفقتم من شیء فهو
یخلفه و هو خیر الرازقین و روی الزبیر بن العوام رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم یا زبیر انی رسول الله الیک خاصة و الی الناس عامة اتدرون
ماذا قال ربکم قلنا الله و رسوله اعلم قال قال ربکم حین استوی علی عرشه و نظر الی
خلقه عبادی انتم خلقی و انا ربکم ارزاقکم بیدی فلا تتعبوا فیما تکفلت لکم به
و اطلبوا ارزاقکم منی و الی فارفعوا حوائجکم اتدرون ماذا قال ربکم قال عبدی انفق
انفق علیک وسع اوسع علیک ولا تضیق فاضیق علیک ولا تقتر فیقتر علیک
ولا تعسر فیعسر علیک یا زبیر ان الله یحب الانفاق و یبغض الاقتار و ان السخاء
من الیقین و البخل من الشک ولا یدخل النار من انفق ولا یدخل الجنة من امسک یا ز
ان الله یحب السخاء ولو بشق تمرة و یحب الشجاعة ولو بقتل حیة او ع

یؤتی الحکم

یؤتی الحکمة من یشاء بقول سدی حکمت اینجا نبوت است می گویند کرامت نبوت
و شرف رسالت و قربت درگاه عزت الله آن کس را دهد که خود خواهد
مهتران قریش و سروران عرب پنداشتند که این کار بسروری و مهتری دنیا می
گردد هر که سرافرازتر نبوت را سزاوارتر تا انجا که ولید مغیره روزی گفت
لو کان ما یقول محمد حقا انزل علی او علی ابی مسعود الثقفی رب العالمین گفت قسمت
رحمت و کرامت نبوت نه ایشان می کنند ما کردیم و ما دهیم انرا که شایسته تر و بدان
سزاوارتر اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا
الله یاد نمود که قسمت مال و معیشت دنیا که فرود از نبوت است هم در خواست و در بایست
ایشان ننهادم هر کسی را چنانک سزا بود و در بایست از درویشی و توانگری دادم
و خود ساختم و برداختم و برای ایشان نیفکندم پس درجه نبوت و کرامت رسالت
که شریفتر ست و بزرگوارتر اولی تر که باسان نیفکنم و خود دهم آنرا که خود خواهم
و بقول ابن عباس و قتاده حکمت اینجا علم قرآنست و فقه آن و شناخت ناسخ و منسوخ
و حلال و حرام و احکام و امثال آن قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یفقه الرجل الفقه
حتی یری للقرآن وجوها کثیرة و قال ابن عباس ان هذا القرآن ذو شجون
و فنون و ظهور و بطون فظاهره التلاوة و باطنه التاویل فجالسوا به العلماء
و جانبوا به السفهاء و ایاکم و زلة العالم و قال مجاهد احب الخلق الی الله
عز و جل اعلمهم بما انزل و قال ابو موسی الاشعری رضی الله عنه من علمه الله عز و جل
علما فلیعلمه الناس ولا یقل لا اعلم فیمرق من الدین و الله یختص برحمته من
یشاء و ینطق بحکمته الخلفاء فی ارضه و الامناء علی وحیه و العلماء بامره و نهیه
و یستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون و بقول ربیع انس حکمت خشیت
است چنانک مصطفی علیه السلم گفت خشیة الله راس کل حکمة یؤتی الحکمة من یشاء
می گوید الله خشیت آنرا دهد که خود خواهد و نشان آنک الله ویرا
خشیت داد آنست که کم خورد و کم خسبد و کم گوید از کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن

بیداری فزاید و ز بیداری نور دل آید و ز نور دل حکمت زاید حاتم اصم را گفتند
بم اصبت الحکمة قال بقلة الاکل وقلة النوم وقلة الکلام وکل ما رزقنی الله
لم اکن احبسه و بقول حسن حکمت اینجا ورع است و ورع پرهیزکاری است
و پارسائی و خویشتن داری از هرچه ناشایست است و ناپسندیده چون دل از آلایش
پاک شد و اعمال وی با اخلاص و صدق بپیوست سخن وی جز حکمت نبود و نظر وی جز عبرت
نبود و اندیشه وی جز فکرت نبود و اصل ورع زهدست هم در دنیا و هم در خلق و هم در
خود هر که بچشم پسند در خود ننگرد در خود زاهدست و هر که با خلق در حق مداهنت
نکند در خلق زاهدست و تا از دنیا اعراض نکند در خلق و در خود زاهد نشود پس اصل
طاعات و تخم ورع زهدست در دنیا تا این زهد نبود نور حکمت در دل و بر زبان ننشیند
مصطفی علیه السلم ازینجا گفت من زهد فی الدنیا اسکن الله الحکمة قلبه وانطق بها
لسانه ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا هر که را این حکمت دادند او را خیر
فراوان دادند وما یذکر الا اولوا الالباب لب هر چیز مغز است و لب العقل ما صفا
من دواعی الهوی می گوید پند نگیرند مگر خداوندان مغز ایشان که عقل دارند
از دواعی هوا صافی و از فتنه نفس خالی وما انفقتم من نفقة این خطاب با
مؤمنان است می گوید آنچه دهید و نفقه کنید از زکوة فریضه یا تطوعات صدقه
یا نذری که پذیرید چنانک مثلا یکی گوید اگر بیمار مرا شفا آید یا فلان مسافر
در رسد یا فلان کار برآید بر منست که چندین نماز کنم یا چندین روزه دارم یا
حج کنم یا چندین برده آزاد کنم و چندین صدقه بدهم این آن نذر است که
وفا آن لازم است و بجای آوردن آن واجب رب العالمین در قرآن ثنا
کرد بر ایشان که بوفاء این نذر باز آمدند گفت یوفون بالنذر جای دیگر بوفاء
آن فرمود گفت ولیوفوا نذورهم و مصطفی علیه السلم عمر را بوفاء نذر فرمود
لما قال له انی نذرت ان اعتکف لیلة فی الجاهلیة فقال صلی الله علیه و[سلم] اوف
بنذرک و در خبرست که من نذر ان یطیع الله فلیطعه ومن نذر ان یع[صی الله]

فلا یعصه

فلا یعصه این خبر دلیل است که نذر جز در طاعات و قربات نبود اما انواع
معاصی نذر در آن نبود و درست نیاید مصطفی علیه السلم گفت لا نذر فی معصیة
الله ولا فیما لا یملکه ابن آدم اگر کسی معصیتی نذر کند وفاء آن بر وی نیست و کفارت
لازم نیاید و همچنین در مباحات نذر نبود که مصطفی علیه السلم جایی بگذشت مردی
را دید با آفتاب ایستاده بپرسید که این را چه حالست گفتند نذر کرده که از آفتاب
با سایه نشود و نه نشیند و سخن نگوید و روزه دارد رسول علیه السلم گفت تا با
سایه شود و بنشیند و سخن گوید و روزه نگشاید بلک تمام کند مصطفی علیه السلم وی را
روزه فرمود از بهر آنک روزه از امهات طاعات است و بآن دیگر هیچ چیز نفرمود
که آن همه مباحات است نه طاعات واگر نذر کند بر سبیل لجاج و غضب چنانک
گوید اگر من در فلان جای روم یا با فلان سخن گویم بر من است که چندین صدقه
دهم یا روزه دارم اینجا مخیرست اگر خواهد بوفاء نذر باز آید و صدقه دهد یا روزه
دارد چنانک نذر پذیرفته است و اگر خواهد کفارت سوگند کند که او را کفایت بود
مصطفی علیه السلم ازینجا گفت کفارة النذر کفارة الیمین و گفته اند که
رسول خدا صلوات الله علیه نذر کردن کراهیت داشتی و نذر کننده را بخیل خواند
و بیان این در خبر بوهریره است رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم النذر لا یاتی ابن آدم بشیء الا ما قدر له ولکن یلقیه النذر
القدر فیستخرج به من البخیل وما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان
الله یعلمه می گوید نفقه که کنید و نذر که پذیرید الله می داند آن بر وی پوشیده
نیست نیت و همت شما هم در آن نفقه هم در آن نذر وما للظالمین من انصار و ایشان را
که نفقه بریا کنند نه باخلاص و نذر بمعصیت کنند نه بطاعت یاری دهی نیست
که ایشان را یاری دهد و عذاب خدای از ایشان باز دارد ان تبدوا الصدقات
فنعما هی قرأة بوعمرو و قالون و اسمعیل و ابوبکر بکسر نون است و سکون عین
ابوعبید گفت این لغت رسول خداست صلوات الله علیه که عمرو عاص را گفت

نعمّا بالمال الصّالح للرّجل الصّالح، وقراءة مکّی وورش وحفص ویعقوب بکسر نون وعین
است، وقراءة شامی وحمزه وکسایی فتح نون وکسر عین است، ودر تشدید میم هیچ
خلاف نیست ومعنی همه یکسانست وما نکرت است بمعنی شیء ودر موضع نصب
است واین را نصب علی التفسیر گویند یعنی نعم شیئاً هی واگر خواهی ما صلت نه یعنی
نعم هی ومعنی آیت آنست که اگر صدقه آشکارا دهید نیکوست واگر پنهان
دهید نیکوتر وبهتر یعنی که هر دو مقبول است چون نیّت درست باشد وباخلاص
دهد لکن بحکم خبر صدقهٔ سرّ فاضلتر وثواب آن بیشتر مصطفی علیه السلم گفت
افضل الصّدقة جهد المقلّ الی فقیر فی سرّ وقال صدقة السرّ تطفئ غضب
الرّبّ وتطفئ الخطیئة کما یطفئ الماء النّار وتدفع سبعین باباً من البلاء وقال
سبعة یظلّهم الله فی ظلّه یوم لا ظلّ الّا ظلّه امام عادل وشابّ نشأ بعبادة
الله ورجل قلبه معلّق بالمساجد ورجلان تحابّا فی الله فاجتمعا علیه وتفرّقا
علیه ورجل دعته امرأة ذات منصب وجمال فقال انّی اخاف الله ورجل تصدّق بصدقة
فاخفاها حتّی لم تعلم یمینه ما تنفق شماله ورجل ذکر الله خالیاً ففاضت عیناه، وقال
انّ العبد لیعمل عملاً فی السرّ فیکتبه الله تعالی له سرّاً فان اظهره نقل من السرّ وکتب
فی العلانیة فان تحدّث به نقل من السرّ والعلانیة وکتب ریاء، این اخبار
جمله دلیل اند که صدقهٔ سرّ فاضلتر وثواب آن تمامتر وبیز صدقهٔ سرّ از آفت
ریا وسمعه رسته تر باشد که چون آشکارا دهد بیم آن بود که ریا در آن شود وعمل باطل
گردد ونامقبول، قال النبیّ صلّی الله علیه وسلّم لا یقبل الله من مسمّع ولا مرائی ولا
منّان مفسّران را در خصوص وعموم این آیت اختلافست قومی بر آنند که بصدقات
تطوّع مخصوص است، امّا زکوة فرض اظهار آن فاضلتر ونیکوتر علی الاطلاق دو
معنی را یکی آنک تا دیگران بوی اقتدا کنند دیگر معنی آنست که تا از راه تهمت برخیزد
ومسلمانان بوی گمان بد نبرند وبیشترین علما بر آنند که آیت بصدقهٔ تطوّع مخصوص
نیست بلک عام است فرایض ونوافل را ویکفّر عنکم بیا ورفع را قراءة شامی

است وبنون ورفع را قراءة ابن کثیر وابو عمرو وابو بکر ویعقوب، وبنون وجزم
را قراءة نافع وحمزه وکسایی می گوید گناه شما از شما بستریم واگر بیا خوانند معنی
آنست که الله گناه شما از شما بسترد من سیّئاتکم این من مانست که گفت یغفر لکم
من ذنوبکم من دونه من وال من ولیّ ولا واق وجز از این فراوان است
در قران والله بما تعملون خبیر دوربین است ونزدیک دان وازنهان
آگاه بینا بهر چیز دانا بهر کار آگاه بهر گاه ۞

النوبة الثالثة

قوله تعالی یا ایّها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم
بالمنّ والاذی قال ابن عبّاس لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ علی الله عزّ وجل
می گوید ای شما که ایمان آورده اید ودست بحلقهٔ بندگی ما زده اید وبحبل عصمت ما
آویخته اید راه بندگی نه آنست که بکرده خود نگرید وبطاعت منّت بر ما نهید که
هر چه شما کنید بتوفیق وارادت ماست دلت که گشاده شد ما گشادیم توفیق که
دلهای ما دادیم صواب آنکه کردی باد دو لیش ما خواستیم وما راندیم پس همه منّت ما را
است که ساختن همه از ماست وبرداختن بر ما براء عازب گفت رسول خدا دیدم
روز خندق که این کلمات ابن رواحه می گفت اللّهمّ لولا انت ما اهتدینا
ولا تصدّقنا ولا صلّینا فانزلن سکینة علینا وثبّت الاقدام ان لاقینا می
گوید با رخدایا اگر نه عنایت تو بودی ما را در کوی توحید چه راه بودی ور نه
توفیق تو بودی ما را بکار دیگر چه توان بودی آن بیچاره که در طاعت منّت بر الله
می نهد از آنست که راه بندگی گم کرده طاعت خود را وزن می نهد وآنرا اندک
می بیند ونظر دل ودیده از آن می بنگرداند ودر راه جوانمردی خود را در طاعت
دیدن کبر کی است ووا ران نگرستن عین بیگانگی شعر
اگر صدبار در روزی شهید راه حق گردی هم از گبران یکی باشی چو خود را در میان بینی
وگفته اند لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ والاذی یعنی بالمنّ علی السّایل می گوید صدقها
تباه مکنید بانک منّت بر درویش نهید مردی نوانگر که منّت بر درویش نهد

بانجه بوی می دهند انانست که شرف درویشی و رتبت درویشان نشناخته‌اند
که ایشان امروز ملوک جهان اند چنانک در خبرست ملوک تحت اطمار و فردا به
پانصد سال پیش از توانگران در بهشت شوند کدام شرف ازین بزرگوارتر که کدام
نعمت ازین تمامتر قال ابو الدرداء رضی الله عنه احب الفقر تواضعاً لربی
واحب الموت اشتیاقاً الی ربی واحب المرض تکفیراً لخطیئتی و روی ان النبی
صلی الله علیه و سلم قال لعلی یا علی انک فقیر الله فلا تنهر الفقراء وقربهم تقرب
من الله عز و جل رسول خدا علی را گفت ای علی تو درویش خدایی نگر تا درویشان
را باز نزنی و با ایشان تقرب کنی و نزدیکی جویی تا بالله نزدیک شوی پس سزاء
توانگر انست که منت بر درویش ننهد بلک از درویش منت بپذیرد و او را تحفهٔ
حق بنزدیک خود داند که در خبرست هدیة الله الی المؤمن السائل علی بابه و چرا
منت باید نهاد بر درویش که نه او بدرویش می دهد یا درویش از وی می ستاند
لابل که وی بالله می دهد والله بدرویش می سپارد کما قال النبی صلی الله
علیه و سلم ان الصدقة لتقع فی ید الله قبل ان تقع فی ید السائل یا ایها الذین
آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم بزبان اشارت این خطاب با جوانمردان
طریقت است ایشان که چون دیگران تحصیل مال کردند ایشان تصفیت حال
جستند دیگران بخرج مال بنعیم و ناز بهشت رسیدند و ایشان بانفاق حال بنسیم
وصال حق یافتند اگر چه بندهٔ بهشت تا طیبات کسب خویش انفاق نکند بهشت
نمی رسد پس جویندهٔ حق اولیتر که تا کسب احوال و طیبات اعمال در نبازد بحق
نرسد و باختن احوال و اعمال نه آنست که نیارد بلک بیارد و لکن اگر اذکر عمل ثقلین
دارد در آن ننگرد و آرامگاه و تکیه‌گاه خویش نسازد و بطاعت خویش بیش از آن
ننازد که عاصی بر معصیت خویش تا غرور و پندار در راه وی نیاید و راه وی
نزند. سلطان طریقت بو یزید بسطامی قدس الله روحه گفت وقتی نشسته بودم
خاطر من در آمد که من امروز پیر وقتم و وحید عصر خویش گفتا پس با خود [illegible]

دانستم که آن غرور ست و پندار که بمن راه می زند برخاستم براه خراسان فرو رفتم
در میان بیابان سوگند یاد کردم که ازینجا نروم تا مرا وا من ننماید سه شبانروز
آنجا بماندم روز چهارم مردی اعور دیدم بر راحله‌ئی نشسته و می آمد و بروی
نشان آشنایان پیدا دست بیرون بردم و با شتر اشارت کردم که باش هم
در ساعت دو پای شتر بزمین فرو رفت آن مرد اعور در من نگریست گفت
هان هان ای بایزید بدان می آری که چشم فراز کرده باز کنم و در بسته بگشایم
و بسطام را با اهل بسطام و بایزید را غرقه کنم گفتا هیبتی از وی بر من افتاد
انگه گفتم از کجا می آیی گفت از آن که با تو عهد کردی و پیمان بستی سه
هزار فرسنگ آمده ام پس گفت زینهار ای بایزید که فریفته نشوی و پابند دل
نمانی که انگه از جادهٔ حقیقت بیفتی این بگفت و روی از من بگردانید و رفت
بو یزید گفت انگه از روی الهام بسرم فرو گفتند که ای بایزید در خزانهٔ
فضل ما بسی طاعت مطیعان است و خدمت خدمتکاران گر زانک ما را
خواهی سوز و نیاز باید و درد و گداز شکستگی تن و زبان و غارت دل
و جان ویرانتوان یافت بتسبیح و نماز تا بت کده از بتان تو خالی نکنی
الشیطان یعدکم الفقر لفقره والله عز و جل یعدکم المغفرة لکرمه شیطان که خود
از حق درویش است می وعدهٔ درویشی دهد که همان دارد و دستش بدان می
رسد خود خرمن سوخته است دیگران را خرمن سوخته خواهد و رب العالمین که
آمرزگارست و بنده نواز وعدهٔ مغفرت و کرم می دهد آری هر کس آن
کند که سزای اوست مصراع کز کوزه همان برون تراود که در وست
کل یعمل علی شاکلته دعوت خداوند جل جلاله آنست که گفت یدعوکم
لیغفر لکم من ذنوبکم و دعوت شیطان آنست که گفت انما یدعو حزبه لیکونوا
من اصحاب السعیر شیطان بحرص و رغبت دنیا می خواند و این حقیقت درویشی
است الله بقناعت و طلب عقبی می خواند و این عین توانگری است در دین

وجه توانگری همه آنان که در دنیا قانع بوند و از خلق بی نیاز و بدل با حق همراز و فردا
در بستان فضل و کرم در بحر عیان غرقهٔ نور اعظم ، شیخ الاسلام انصاری گفت
قدس الله روحه توانگری سه چیزست توانگری مال و توانگری خوی و توانگری دل
توانگری مال سه چیزست آنچه حلال است محنت است و آنچه حرام است لعنت است
و آنچه افزونی است عقوبت است ، و توانگری خوی سه چیزست خرسندی و خشنودی
و جوانمردی و توانگری دل سه چیزست همتی به از دنیا مرادی به از عقبی اشتیاقی
فا دیدار مولی ، یؤتی الحکمة من یشاء گفته اند حکمت را حقیقتی است و ثمرتی اما
حقیقت حکمت شناختن کاری است سزاوار آن کار و نهادن چیزی است بر جای
آن چیز و شناخت هر کس در قالب آن کس و بدیدن آخر هر سخنی با اول آن و شناختن
باطن هر سخنی در ظاهر آن ، و ثمرهٔ حکمت وزن معاملت با خلق نگاه داشتن است
میان شفقت و مداهنت و وزن معاملت با خود نگاه داشتن است میان بیم و امید
و وزن معاملت با حق نگاه داشتن است میان هیبت و انس ، حکمت آن
نورست که چون شعاع آن بر تو زند زبان بصواب ذکر بیاراید و دل بصواب
فکر بیاراید و ارکان بصواب حرکت بیاراید سخن که گوید بحکمت گوید دلها را باید
جانها را صید کند فکرت که کند بحکمت کند باز وار بپرواز آید در ملکوت اعلی
جولان کند و جز در حضرت عندیت آشیان نسازد شعر

فدیت رجالا فی الغیوب نزولهم ... واسرارهم فیما هناک تجول
بحکمتها قوی پر کن تو طاوس عرشی را ... که تا زین دامگاه او بنشاط آشیان بینی
و گر زین حضرت قدسی خرامان گردی از عزت ... ز دار الملک ربانی جنیبتها روان بینی

آنکه حرکت که کند بحکمت کند در حظیرهٔ رضا محبوب جمع کرده و مراد خود در آن
فدای مراد الله کرده و انس خود در ذکر وی دیده و نظر خود تبع نظر وی داشته
و با یاد وی هر چه رسد بیاسوده که در میدان جلال بر مقام نیاز از عشق او
سوخته که در روضهٔ وصال بر تخت ناز با لطف او آرمیده شعر

که بقهر از زلف مشکین تیغها افراخته ... که بلطف از لعل نوشین شمعها افروخته
ای کمالت کم زنان را صرها پرداخته ... وی جمالت مفلسان را کیسها بردوخته

قوله تعالی

لیس علیک هداهم
بر تو نیست راه نمودن ایشان ، ولکن الله یهدی من یشاء لکن الله راه نماید
او را که خواهد ، و ما تنفقوا من خیر و هرچه نفقت کنید از مال ، فلأنفسکم
آن خود را می کنید ، و ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله و نفقت مکنید مگر
خواستن وجه خدای را ، و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم و هرچه نفقت کنید از مال
باداش آن تمامی بشما رساند ، و انتم لا تظلمون و از آن چیزی کاسته و
باز گرفته نماند از شما ، للفقراء درویشا نراست آن صدقات و زکوات ،
الذین احصروا فی سبیل الله آن درویشان که از خان و مان و فرزندان باز
داشته ماندند در سبیل خدا ، لا یستطیعون ضربا فی الارض نمی توانند
بازرگانی را در روزی جستن را در زمین رفتن ، یحسبهم الجاهل اغنیاء کسی
که ایشانرا نشناسد پندارد که ایشان نه نیازان اند ، من التعفف از آنکه نیاز
پیدا نکنند و از مردمان چیزی نخواهند بالحاح ، و ما تنفقوا من خیر و آنچه نفقت
کنید از مال ، فان الله به علیم الله بآن داناست ، الذین ینفقون اموالهم
ایشان که نفقت می کنند مالها خویش ، باللیل والنهار بشب و بروز ، سرا
و علانیة بنهان و آشکارا ، فلهم اجرهم عند ربهم ایشانراست مزد ایشان
بنزدیک خداوند ایشان ، و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و بیم نیست بر ایشان
فردا و نه اندوهگن باشند ، الذین یأکلون الربوا ایشان که ربا می خورند
لا یقومون نخیزند از گورها خویش ، الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان مگر
چنانک آنکس خیزد که دیو زند او را بدست و پای خود ، من المس از دیوانگی ، ذلک
بانهم قالوا ایشانرا آن بآنست که گفتند ، انما البیع مثل الربوا سند و داد همچون رباست ،
و احل [illegible]ه البیع و نه چنانست که گفتند که الله بیع حلال کرد ، و حرم الربوا و ربا حرام کرد ، فمن جاءه

موعظةٌ من ربّه هر که بوی آید پندی از خداوند وی فانتهی و از آن کردید که می کند باز شود فله
ما سلف وی راست آنچه گذشت و ربا که خورد وامرُهُ الی الله و کار وی با خداست ومن عاد
و هر که باز گردد بدان فاولئک اصحاب النار ایشان آتشیان اند هم فیها خالدون ایشان
در آن جاویدان یمحق الله الربوا نابیذ می کند الله مال ربا ویربی الصدقات و می افزاید مال
را بصدقات والله لا یحبّ کلّ کفّار اثیم و الله دوست ندارد هر ناسپاسی بزه کار انّ
الذین آمنوا ایشان که بگرویدند وعملوا الصالحات و کارها نیک کردند واقاموا الصلوة و
بپای داشتند نماز را بهنگام خویش وآتوا الزکوة و بدادند زکوة از مال خویش لهم اجرهم
عند ربّهم ایشانراست مزد ایشان بنزدیک خداوند ایشان ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون
و فردا بر ایشان بیم نه و نه اندوهگن باشند یا ایّها الذین آمنوا ای ایشان که بگرویدید اتّقوا الله
بپرهیزید از خشم و عذاب الله وذروا ما بقی من الربوا و بگذارید آنچه ماند در دست شما از ربا
ان کنتم مؤمنین اگر گرویدگان اید فان لم تفعلوا اگر پس نکنید و باز نایستید فأذنوا آگاه
بید بحربٍ من الله ورسوله بجنگی از خدای و رسول او وان تبتم و اگر توبت کنید
فلکم رؤس اموالکم شما راست سرمایهاء شما لا تظلمون نه شما کاهید ولا تظلمون و نه از شما کاهند
وان کان ذو عسرة و اگر وام داری بود با ناتوانی و دشوار حالی و تنگدستی فنظرة الی میسرة
درنگ باید داد وی را تا توانا که آسان باز دهد وام وان تصدّقوا و اگر آنچه بر آن ناتوان دارید
بوی بخشید خیر لکم به بود شما را ان کنتم تعلمون اگر دانید ٥ النوبة
الثانیة قوله لیس علیک هداهم سبب نزول این آیت آن بود که مادر
اسما بنت ابی بکر مشرکه بود بیامد و چیزی از دختر خود خواست اسما گفت تو نه بر دین اسلامی
و بتو هیچ چیز ندهم تا نخست از رسول خدا بپرسم بیامد تا بپرسد و چیزی که دهد بفرمان وی دهد
جبرئیل آمد در آن فورت و این آیت آورد لیس علیک هداهم راه نمودن بر تو نیست که صدقه از ایشان
می باز گیری تا در دین اسلام آیند تو باز خواننده ای نه راه نماینده راه نماینده منم او را راه نمایم که خود
خواهم ولکنّ الله یهدی من یشاء من عباده و مصطفی علیه السلم گفت بُعثتُ داعیاً و مبلّغاً ولیس الیّ
من الهدایة شیء وخلق ابلیس مزیّناً ولیس الیه من الضلالة شیء پس مصطفی علیه السلم اسما را فرمود

تا با مادر خود نیکوئی کرد و صدقه داد و همچنین جماعتی مسلمانان قرابت جهود درویش داشتند
و پیش از اسلام با ایشان نیکوئیها کردندید و صدقها دادندید و بعد از اسلام آن صدقها از ایشان
باز گرفتند و با اختلاف ملت مواسات کراهیت می داشتند تا آنگه که این آیت فرو آمد پس بسر
قاعدهٔ خویش باز شدند و بخویشان جهود صدقه می دادند و مراد باین صدقه تطوع است نه زکوة فریض
که زکوة فرض جز بمسلمانان روا نباشد که دهند لقول النبی صلی الله علیه وسلم اُمرتُ ان آخذ الصدقة
من اغنیائکم واردّها فی فقرائکم و همچنین کفارات سوگند و کفارت ظهار و مانند آن جز باهل
اسلام و توحید صرف نکنند از بهر آنک حقوق الله است و مقدّرات شرعی جز باهل شرع و ارباب توحید
نه روا باشد که صرف کنند وما تنفقوا من خیر ای مال فلانفسکم ای ثواب می گوید هر چه کنید از خیرات
و دهید از صدقات رستگاری خود را می کنید که ثواب آن بشما رسد و بدان رستگار شوید
مال را خیر نام کرد اینجا که یعنی تا بنده را تنبیه باشد که صدقه از مال حلال پاک دهد تا حلال نبود
نام خیر بر آن نیفتد وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله این ماء نفی است بمعنی نهی می گوید نفقه مکنید
جز که بدان وجه الله خواهید یعنی که تا الله شما را بآن ثواب دهد و بدیدار خود رساند اهل تحقیق
گفته اند که وجه الله در اخبار و آیات بر دو وجه است یکی وجه حقیقت ذات دیگر وجه بمعنی ثواب
اما وجه حقیقت آنست که گفت عزّ جلاله ویبقی وجه ربّک ای یبقی ربّک بوجهه فقامت الصفة مقام
الذات کقوله تعالی کلّ شیء هالک الّا وجهه ای الّا ربّک بوجهه ومنه قوله تعالی وجوه یومئذ ناضرة
الی ربّها ناظرة قالت الائمة اهل السنّة ای الی وجه ربّها این وجه حقیقت است و ازینجاست که مصطفی
علیه السلم گفت اللّهمّ انی اعوذ بنور وجهک الذی اضاءت له نور السموات وروی انّه قال صلی الله
علیه وسلم اللّهمّ انی اسألک الرضا بعد القضاء وبرد العیش بعد الموت واسألک لذّة النظر الی
وجهک وکان صلی الله علیه وسلم یقول اللّهمّ انّی اعوذ بوجهک الکریم واسمک العظیم من الکفر والفقر
وقال فی سجوده جلّ وجهک لا احصی ثناء علیک الی غیر ذلک من اشباهه اما وجه بمعنی ثواب
آنست که الله در قرآن جایها گفت انما نطعمکم لوجه الله الا ابتغاء وجه ربّه الاعلی یریدون
وجهه الّا ابتغاء وجه الله وما تنفقوا من خیر یوفّ الیکم وانتم لا تظلمون ای لا تنقصون
من ثواب اعمالکم شیئاً آنگه در آموخت که این صدقات بکه دهید گفت للفقراء این فقرا درویشان

مهاجران اند ابن مسعود و ابوهریره و خباب و عمار و بلال قریب چهار صد مرد بوده اند که ایشانرا
در مدینه خان ومان و اسباب و ضیاع نبود و املاک و معاش نبود و بذکر خدای و عبادت وی
چنان مستغرق بوده اند که پروای کسب و تجارت نداشتند و نیز با سؤال و طلب روی نپرداختند
مسکن ایشان بشب صفهٔ مسجد بود و بروز حضرت مصطفی در سفر و در حضر از وی غایب نه
و در دل ایشان جز دوستی خدا و رسول نه، در خبرست که رسول خدا صلوات الله علیه در
مصعب بن عمیر نگریست که پوست میش بخود در گرفته بود گفت انظروا الی هذا الذی نوّر الله
قلبه لقد رایته بین ابویه یغذوانه باطیب الطعام والشراب ولقد رایت علیه حلّة شریت
بمائتی درهم فدعاه حب الله وحب رسوله الی ما ترون و در خبرست که عمر خطاب رضی الله
عنه هزار درم بسعید بن عامر فرستاد سعید با اهل خویش شد دلتنگ و اندوهگن اهل
وی گفت چه افتاد که چنین دلتنگی مگر کاری صعب افتاد سعید گفت چه صعب تر از این که
مارا پیش آمد آن جامهٔ کهن بیار جامه بوی داد پاره پاره کرد و آن درم جمله در وکرد صرّه صرّه
صرّه در بست شب بود در نماز شد تا بامداد نماز می کرد و می گریست بامداد بر سر کوی
نشست و آن صرّها می بخشید تا هیچ نماند پس گفت از رسول خدا شنیدم که درویشان
مهاجرانرا روز قیامت بر حساب خوانند ایشان گویند مارا چه داده اند تا از ما امروز
حساب می خواهند پس ایشان در بهشت شوند پیش از توانگران به پانصد سال
مردی بیاید از این توانگران و در میان ایشان شود او را دست گیرند و از میان ایشان
بیرون کنند سعید گفت عمر مگر می خواهد که من آن مرد باشم الدنیای هرچه در آنست بمن
دهند و آن مرد باشم نخواهم، مصطفی علیه السلام این درویشانرا صعالیک المهاجرین
خواند و آنکه ایشانرا صفت کرد در آن خبر که گفت حوضی ما بین عدن الی عمان شرابه
ابیض من اللبن واحلی من العسل من شرب منه شربة لم یظمأ بعدها ابدا واول من یرده صعالیک
المهاجرین قلنا ومن هم یا رسول الله قال الدنس الثیاب الشعث الرؤس الذین لا تفتح لهم ابواب
السدد ولا ینکحون المتنعمات الذین یعطون ما علیهم ولا یعطون ما لهم، وقال صلی الله علیه
وسلم ابشروا یا معشر صعالیک المهاجرین بالنور التام یوم القیمة تدخلون الجنة قبل اغنیاء الناس

بنصف یوم

بنصف یوم وذلک خمسمائة سنة وعن الحسن قال اوحی الله تعالی الی موسی علیه السلام یا موسی
لو یعلم الخلائق اکرامی الفقراء فی محل قدسی ودار کرامتی للحسوا اقدامهم وصاروا ترابا
یمشون علیهم فوعزتی ومجدی وعلوی وارتفاع مکانی لاسفرن لهم عن وجهی الکریم واعتذر
الیهم بنفسی واجعل فی شفاعتهم من برّهم فیّ او آواهم فیّ ولو کان عشارا وعزتی ولا
اعز منی وجلالی ولا اجل منی انی لاطلب ثارهم ممن ناواهم او عاداهم حتی اهلکه فی الهالکین
للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله رب العالمین ایشانرا درین آیت بستود و به پنج چیز از اخلاق
پسندیده ایشانرا نشان کرد یکی دوام افتقار بحق، دیگر حبس نفس ایشان در راه حق
سدیگر پنهان داشتن فقر از بهر حق چهارم تازه روئی و شادمانی بشکر نعمت حق پنجم
بی نیازی از خلق توانگری از حق، احصروا فی سبیل الله یعنی حبسوا انفسهم فی طاعة الله
وفی الغزو لا یستطیعون ضربا فی الارض للتجارة وطلب المعاش، می گوید خود را جان
بر طاعت الله داشته اند و دل بر جهاد و غزو نهاده که نمی توانند که جایی بتجارت شوند و
طلب معاش کنند یحسبهم الجاهل بفتح سین قراءة شامی و عاصم و حمزه است، باقی بکسر
سین خوانند و کسر سین نیکوترست که لغت رسول است صلی الله علیه وسلم می گوید کسی که
حال ایشان نداند و ایشانرا نشناسد توانگران پندارد شان و بی نیازان از آنکه عفت کار
فرمایند و از کس چیز نخواهند، قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یحب ان یری اثر
نعمه علی عبده ویکره البؤس والتباؤس ویحب الحلیم المتعفف من عباده ویبغض
الفاحش البذی السائل الملحف، وروی انه قال من استعف اعفه الله ومن استغنی
اغناه الله ومن سألنا لم ندخر عنه شیئا نجده حقیقت عفت باز داشتن نفس است از
فضول شهوات و اقتصار کردن بر آن قدر که شرع دستوری داد در قرآن و در خبر مصطفی
علیه السلم گفت اربع من جاوزهن ففیه الحساب ما سدت الجوعة وکف العطشة وستر العورة
واکن البدن هرچه زیادت از این بود آن نه از عفت باشد که آن فضول شهوات باشد
حلالها حساب وحرامها عذاب، وروی انه قال علیه السلم لیس لابن آدم حق فیما سوی
هذه بیت یکنه وثوب یواری عورته وجرف الخبز والماء ویقال من قطع الخبز الیابس

الذی لیس بلین ولا مادوم تعرفهم بسیماهم ای بطیب قلوبهم وبشاشة وجوههم واستقامة
احوالهم ونور اسرارهم وجولان ارواحهم فی ملکوت ذاتهم که در نگری با ایشان ایشانرا ببینی
وشناسی بان نشان که بر ایشان است از خوشدلی تازه رویی و قوت احوال و نور اسرار با
درویشی و گرسنگی در ساخته و دل بار از حق برداخته و با خلق در تواضع و خشوع بیفزوده
لا یسئلون الناس الحافا یعنی لا یسئلون الناس الحاحا ولا بغیر الحاح لانه تعالی وصفهم
بالتعفف وهو ترک السؤال می گوید ایشان خود سوال نکنند از مردمان تا دران الحاح
باشد یا الحاح چنانک عادت اهل سوال باشد بزرگان دین گفتند این غایت شفقت است
بر مسلمانان چنانک یکی را دیدند درویش و گرسنه و هیچ سوال نمی کرد او را گفتند چرا سوال نکنی
و ترا درین حال سوال مباح است گفت منعنی عن ذلک حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم لو صدق
السائل ما افلح من رده فکرهت ان یردنی مسلم فلا یفلح انکه گفت وما تنفقوا من خیر فان
الله به علیم هرچه با اصحاب صفه دهید و با ایشان نفقه کنید الله بآن داناست می داند و می بیند
و فردا بدان پاداش دهد ابتداء ایت و انتهاء آن حث مسلمانان است بر نفقه کردن بر اصحاب
صفه و بمواسات ایشان فرصت دادن و صدقها با ایشان دادن مصطفی علیه السلام فاطمه را گفت لا
اعطیکم وادع اهل الصفة تطوی بطونهم من الجوع الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا
وعلانیة این ایت در شان علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمد چهار درم داشت و در همه خاندان
وی جز آن نبود هر چهار درم بدرویشان داد یک درم بشب داد یکی بروز یکی پنهان یکی
آشکارا رب العالمین او را بدان بستود و در شان وی آیت فرستاد این آن صدقه است که در خبر
می آید که یک درم بیشی دارد بر صد هزار درم سبق درهم مایة الف درهم گفتند یا رسول الله این
چگونه باشد گفت رجل له درهمان فاخذ اجودهما وتصدق به ورجل له مال کثیر فاخرج من عرضها مایة
الف فتصدق بها و گفته اند که رب العزه چون مسلمانانرا تحریض کرد بر نفقه اصحاب صفه عبد الرحمن
عوف مال بسیار بایشان داد بروز چنانک هر کس می دید و علی بن ابی طالب یک وسق خرما که شصت
صاع باشد بایشان برد بشب و هیچ کس آن ندید رب العالمین در شان ایشان هر دو این آیت فرستاد و گفته اند
این آیت در علف دادن ستور آمد که در راه غزا بسته باشند تا بدان جهاد کنند ابو هریره رضی الله عنه هر که

بستوری فربه بگذشتی این آیت برخواندی و مصطفی علیه السلام گفت المنفق فی سبیل الله علی فرسه الباسط کفیه
بالصدقة و قال من ارتبط فرسا فی سبیل الله فانفق علیه احتسابا کان شبعه وریه وظماؤه وبوله وروثه فی میزانه
یوم القیمة الذین یاکلون الربوا ای یعاملون به للاکل وغیره ایشان که معاملت می کنند بربا خوردن را و بکار داشتن
را فردا در قیامت که از گور برخیزند همچون آن دیوانه برخیزند که دیو زند و یا بدست و پای خود خبط و تخبط دست
و پای زدن شوریده بر چیزی چنانک آید و آنجا که رسد همچنین کسی که بشتاب رود یا بخشم رود گام می نهد و پای
زند چنانک آید و آنجا که رسد آنرا هم خبط گویند من المس مس ای بنجا دیوانگی است یقال به مس ای جنون یعنی
ربا خواران را فردا قیامت این نشان باشد هر کس بدانند که ایشان ربا خواران بوده اند مصطفی علیه السلام گفت شب معراج قومی را
دیدم که ایشانرا شکمها بزرگ بود همچون خانها و در راه آل فرعون افتاده هر بامداد که آل فرعون بآتش برند بدان
قوم بر می گذشتند می خواستند که برخیزند آن شکم بزرگ ایشانرا بر زمین می افکند تا آل فرعون ایشانرا زیر پای
گرفتند و می کوفتند گفتم یا جبرئیل اینان کیانند گفت هولاء اکلة الربوا و روی انه قال صلی الله علیه وسلم الربوا سبعون
بابا اهونها عند الله عز وجل کالذی ینکح امه و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم
آکل الربوا وموکله وشاهده وکاتبه وقال صلی الله علیه وسلم من اکل الربوا ملاء الله بطنه نارا بقدر ما اکل منه
مالم یقبل الله منه شیئا ولم یزل فی لعنة الله والملائکة ما دام عنده قیراط رسول خدا درین خبر لعنت برد بر ربوا خوار
از بهر آن که حرام خورد و بر آن کس که ربا داد و بر آن که نوشت و گواه بود از بهر آنک خوردن مال ربا بهمه
کوشیدند و یکدیگر را معاونت دادند و رب العالمین در محکم تنزیل می گوید وتعاونوا علی البر والتقوی ولا
تعاونوا علی الاثم والعدوان و در خبر می آید که ربوا خواران را روز قیامت بر صورت خوکان و سگان رانند که در
باب ربا حیلت کردند همچون قوم داود که در گرفتن ماهی حیلت کردند تا مستوجب مسخ گشتند و حیلت در ربا
آنست که ابن عباس بآن اشارت کرده و گفته یاتی علی الناس زمان یستحل فیه الربوا بالبیع والخمر بالنبیذ
والسحت بالهدیة حکایت کنند که در اصفهان مردی از دنیا بیرون می شد و او را مال فراوان بود و فرزندان
داشت و ایشانرا بهم نمی گفت که مال کجا نهاده جماعتی درپیش او رفتند و درخواستند تا بگوید که مال کجا نهاده
اشارت کرد که فلان جایگه چیزی نهاده بنگرستند درمی چند بود اندک برگرفتند و گفتند چیزی دیگر
بگوی گفت ایشانرا آن بس باشد و درآن حال از دنیا بیرون شد او را دفن کردند و بعد از دفن
صیحه از گور وی شنیدند و خشتی فرو شد در نگرستند او را بصورت خوک دیدند و چشم

ن

منت ازرق فرزندانش را کفتند که کار و حرفت وی چه بود کفتند کان یأکل الربوا ولا یرحم الناس
وهب منبه کفت در روزکار بنی اسرائیل چهار کروه مردم اندر یک شب از میان خلق برخاستند و
ناپدید کشتند چنانک نام ونشان ایشان نیز کس نشنید کیالان ومحتکران وصیرفیان ورباخواران
عبد الرحمن التایب کفت مردی بود از بزرکان سلف که رسول را صلوات الله علیه در خواب دیده بود
وهربار بشکر آن با درویشان مواساة کردی وقتی ببازار بغداد می کذشت درمی چند داشت نان
چیزی خرید درویشان را وآن درم بصرف بقال داد بعد از آن روزکاری بکذشت که رسول
را بخواب ندید پس از مدتی در راه دید وکفت یا رسول الله طال عهدی برؤیتک فی المنام دیر برامد
تا ترا در خواب ندیدم رسول کفت ندانستی که چون درویشانرا چیزی خری و درم بصرف دهی
مرا نبینی قوله یتخبطه الشیطان من المس دلیل است که دیو را اندر آدمی تاثیرست خلاف معتزله
که کفتند نیست ودر قرآن ازین دلایل فراوان اند حکایت می کند الله جل جلاله از ایوب پیغامبر که
کفت مسنی الشیطان بنصب وعذاب واز موسی کلیم که کفت هذا من عمل الشیطان ورب العزة
ایشانرا در آنچه کفتند دروغ زن نکرد وقال تعالی مخبرا عن الشیطان ولأضلنهم ولأمنینهم وقال
ان الشیطان لکم عدو این دلیلها روشن است که دیو را در آدمی تاثیرست از دو وجه یکی
وسوسه یعنی که در دل آدمی شر افکند تا آدمی آنرا پیش کیرد وبجای آرد وهو المشار الیه بقوله
من شر الوسواس الخناس وجه دیکر آنست که دیو را در تن آدمی مدخل است چنانک یتخبطه الشیطان
من المس ومصطفی علیه السلام کفت ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری دمه واین تاثیر شیطان
نه با همه کس بود ونه در همه حال نه بینی که رسول خدا علیه السلام خالد ولید را بفرستاد تا درخت عزی
که معبود بعضی کفار بود نیست کند وهر کس که قصد عزی کردی شیطان در راه وی آمدی
وویرا بترسانیدی تا برکشتی خالد آنرا نیست کرد وشیطان را بروی هیچ دست نبود
پس معلوم کشت که شیطانرا دست بر قوی باشد که ضعیف دل وضعیف ایمان باشند
ولهذا قال تعالی ان عبادی لیس لک علیهم سلطان ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل
الربوا این چنان بود که مشرکان معاملت می کردند وبوقت حلول دین غریم بر مال بیفزودی
تا صاحب حق بر اجل بیفزاید چون ایشانرا کفتند این ربا است وربا حرام است جواب دادند که چون در اول بیع

طلب

طلب بیع رواست در آخر که وقت حلول باشد هم رواست اینست که رب العالمین کفت ذلک بانهم قالوا
انما البیع مثل الربوا می کوید آن عقوبت وعذاب ایشان بآن است که کفتند یعنی چنان دانستند و
که بیع همچون رباست وربا همچون بیع وچون هم نیست که الله تعالی بیع حلال کرد وربا حرام فذلک
قوله احل الله البیع وحرم الربوا **فصل** هر مسلمانی که خرید وفروخت کند
وی واجب است وفریضه که علم بیع بیاموزد بحکم آن خبر که مصطفی علیه السلام کفت طلب العلم فریضة
علی کل مسلم وعمر رضی الله عنه در بازار شدی ودره می زدی کفتی هیچ کس مباد درین بازار که
معاملت پیش از آنکه علم بیع بیاموزد که اکر نیاموزد ربوا اخذ ودرین باب آنچه مهم است ولابد باید
که بداند که با پنج کس معاملت نباید کرد با کودک وبا دیوانه وبا نابینا وبا بنده وبا حرام خوار اما
کودک نابالغ بیع وی باطل بود اکرچه بدستوری ولی باشد وبیع دیوانه همچنین هرکه از ایشان
چیزی فراستاند ضمان وی باشد اکر تلف آید هرچه بایشان دهد وهلاک شود بر ایشان
تاوان نبود که وی خود ضایع کرد که بایشان داد اما بنده خرید وفروخت وی بی دستوری
سید باطل بود وچون دستوری نیافته باشد هرکه چیزی از وی فراستاند در ضمان وی باشد
واکر بوی دهد تاوان نتواند خواست تا آنکه که از بندکی آزاد شود اما نابینا معاملت با وی
بظاهر مذهب باطل باشد مکر که وکیلی بینا فرا کند وآنچه فراستاند در ضمان وی شود که وی مکلف
است وآزاد اما حرام خوار چون ترکان وظالمان ودزدان وکسانی که ربا دهند ورشوت ستانند
هر چند که معاملت با ایشان روا نیست اما بظاهر شرع درست باشد پس اکر داند بحقیقت که
آنچه می فروشد ملک وی نیست بیع باطل بود واکر در شک بود بیع درست است اما از شبهت خالی
نبود ودر خبرست که حلال روشن است وحرام روشن ومیان این هر دو شبهتهاست که بر مردم
مشکل شود وپوشیده هرکه کرد آن کردد بیم آن باشد که در حرام افتد ودر خبرست که هرکه چهل
روز چیزی بشبهت خورد دل وی تاریک شود وزنکار کیرد ودر عقد بیع پنج شرط نکاه
دارد **یکی** آنکه مبیع پاک بود بیع سک وخوک وسرکین واستخوان پیل وخمر وکوشت مردار وروغن
مردار باطل بود که این همه نجس است اما روغن پاک که نجاستی در آن افتد بیع آن حرام نباشد
وجامه که نجاست پلید شود همچنین ونافه مشک وتخم کرم قز خرید وفروخت این هر دو رواست

که درست آنست که باکا است **شرط دیگر** آنست که در مبیع منفعتی باشد که آن مقصود بوذ بیع مار
و کژدم و موش و حشرات زمین باطل است که دران منفعت نیست که مقصود بود اما بیع کربه
و زنبور انکبین و یوز و شیر و هر چه درّی یا از پوست وی منفعتی بوذ رواست همچنین بیع طاوس
و مرغهاء نیکو که در دیذا ایشان منفعت بوذ رواست اما بیع بربط و چنک و رباب و ماننداین
باطل است و بهاء آن حرام و شکستن آن واجب و هر چه صورت درخت و نبات دارذ رواست
و طبق و جامه که بران صورتها باشد خریذ و فروخت آن درست بوذ و ازان جامه فرش و بالش
کردن رواست و بوشیذن آن حرام **شرط سوم** که مبیع مال و ملک فروشنده بوذ مرانکس که
مال دیکری بفروشد آن بیع باطل است الا اکر بولایت بفروشد یا بوکالت و اکر بس ازان دهد
بیع درست نشود که دستوری بیش از بیع باید **شرط چهارم** انکه فروشنده قادر بوذ بر تسلیم
مبیع بیع بنده کریخته و ماهی در آب و مرغ در هوا و وحش در صحرا و بچه در شکم باطل است که فروشنده
محال بر تسلیم آن قادر نیست همچنین بیع مرهون بی دستوری مرتهن و بیع مستولده که مادر فرزند
است باطل بوذ که تسلیم وی روا نیست و بیع کنیزک که فرزند خرد دارد مادری فرزند یا فرزند
بی مادر درست نبوذ که جدائی افکندن میان ایشان حرام است لقول النبی صلی الله علیه وسلم
من فرّق بین والدة وولدها فرّق الله بینه وبین احبّائه یوم القیمة **شرط پنجم** انست
که مقدار مبیع و عین آن و جایکاه آن معلوم باشد اکر سرایی خرد و یک خانه ازان سرای نه بیند
یا بیش ازان ندیده باشد بیع باطل بوذ و اکر کنیزک خرد باید که موی سر و دست و پای و آنچه
عادت نخاس است که عرض کنند بیند اکر بعضی نه بیند بیع باطل بوذ و بیع فقاع باطل بوذ
که بوشیذه است و ندیده لکن خوردن آن بدستوری مباح شود **شرط** عقد بیع از لفظ چاره
نیست بایع کوید این بتو فروختم و مشتری کوید خریذم یا کوید این بدان بتو دادم و وی کوید ستدم
یا بذرفتم یا لفظی که معنی بیع ازان مفهوم شود اکرچه صریح نبود و اکر میان خریدار و فروختکار
جز معاطاتی نرود دادن و ستدن و لفظ ایجاب و قبول نکویند روا نیست و ملک مشتری نشود
اما جماعتی از اصحاب شافعی رضی الله عنه در محقرات چون نان و کوشت و حوایج بقالان بمعاطات
فتوی داذه اند و این بعید نیست سبب یکی انکه حاجت بدین عام شده است دیکر انکه کاه جاست

که در روزکار صحابه رضی الله عنهم همین عادت بوده است که اکر تکلیف بیع معتاد بودی کار ایشان
دشخوار بودی و نقل کردندی و بوشیذه نماندی سبب سوم انکه محال نیست فعل بجای قول نهاذن
چون عادت کردذ چنانکه یکدیکر را تحفها و هدیها دهند و تکلیف ایجاب و قبول نه چون محال نیست
حصول ملک بمجرد فعل و حکم عادت نه ایجاب و قبول آنجا که عوض نیست بس آنجا که عوض است
هم محال نیست و روا باشد لکن در هدیه فرق نیست میان اندک و بسیار و در بیع هست از بهر انکه
بنا این کار بر عادت و عرف سلف است و ایشان چنین کرده اند ثم قال تعالی فمن جاءه موعظة من ربه
این موعظه نهی و تحریم است یعنی باز داشتن از ربا و حرام کردن آن می کوید هر کرا باز داشتند از ربا
فانتهی و ازان باز ایستاد و نهی حق بر خود کیرذ فله ما سلف ای ما مضی ای مغفور له آنچه کذشت
از ربا دادن و خوردن آمرزیده اند و از وی درکذاشتند وامره الی الله ای واجره علی الله و مزد وی
بر خداست بانک فرمان برداری کرد و نهی که برکار کرفت معنی دیکر وامره الی الله کار وی با خداست
اکر خواهد در مستقبل نکاه دارذ عصمت خوذ بر بنده و در ربا نیفکند و اکر خواهد بروی خذلان آرد
و در ربا افکند ومن عاد و هر که با استحلال ربا باز کردذ بس از انکه الله حرام کرد و ازان باز زدذ
ربا دهد و ستاند و خورد فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ایشان دوزخیان اند و جاوید
در آن بمانند یمحق الله الربوا ویربی الصدقات مال ربا اکرچه فراوان بوذ عاقبت آن نقصان و
خسران بوذ چنانکه در خبر است انّ الربوا وان کثر فانّ عاقبته الی قلّ ابن عباس کفت معنی
یمحق آنست که اکر ازو صدقه دهند یا در راه حج و غزا صرف کنند یا بمصلحتی از مصالح مسلمانان
خرج کنند هیچ بذیرفته نبوذ و خیر و برکت از عین آن برود و روی در کاستن نهد تا هیچ نماند
ویربی الصدقات و مال حلال که ازو صدقه دهند اکرچه اندک بوذ عاقبت آن زیادتی و افزونی بوذ
تا یک لقمه چند کوه احد شود و قال یحیی بن معاذ ما اعرف حبّة تزن جبال الدّنیا الا الحبّة من
الصّدقة و کفته اند یمحق الله الربوا ای یمحق الله المال الذی یدخله الربوا ویربی بالصدقات معنی همانست
که جایی دیکر کفت وما اوتیتم من ربوا لیربو فی اموال النّاس فلا یربوا عند الله وما اوتیتم من
زکوة تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون این یمحق که اینجا کفت فلا یربوا است که آنجا کفت
ویربی الصّدقات که اینجا کفت فاولئک هم المضعفون است که آنجا کفت والله لا یحبّ کلّ کفّار

کفار

اثیم بتحریم الربوا مستحل للاثیم ای فاجر بأکله ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات حقیقت ایمان
در لغت عرب تصدیق است ومعنی تصدیق استوار کرفتن است وبراست داشتن وآن استوار
کرفتن هشت جیزست بحکم آن خبر درست که عمر روایت کرد که جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه
وسلم فقال یا رسول الله ادنو منک قال نعم فجاء حتی وضع یدیه علی رکبتیه فقال ما الایمان قال ان
تؤمن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین والجنة والنار والبعث بعد الموت والقدر
کله قال اذا فعلت ذلک فقد آمنت قال نعم قال صدقت اول استوار کرفتن خدا است
واعتقاد داشتن که یکانه ویکتاست ومعبود سزا است بی شریک وبی انباز است بی نظیر وبی همتا زیست
موجود بذات موصوف بصفات ذات او صمدی وصفات او سرمدی دیکر استوار کرفتن
رسولان وی پیش روان خلق وکماشتکان حق وبراست داشتن ایشان به پیغام که آوردند ورسالت که
کزاردند وشریعت که نهادند سدیکر استوار کرفتن وبراست داشتن کتاب خدای که سخن وی است
وعلم وی نا آفریده فرو فرستاده از نزدیک خود در زمین حقیقت موجود شنیدنی وخواندنی ونبشتنی
ودیدنی واعتقاد کردن که بنده را نجوی وسیلت است وکلید معرفت است ومنبع برکات ودایره
نجات مونس کور وشفیع روز حشر ونشر نه خود قرآن کلام حق است وبس که توریت وانجیل
وزبور وصحف ابرهیم وغیر آن همه کلام حق است تعظیم آن فریضه وحرمت داشتن آن واجب چهارم
استوار کرفتن فرشتکان واعتقاد داشتن که ایشان بندکان حق اند وسفیران درکاه عزت
برسولان وی وکماشتکان بر آسمان وزمین وعباد وبلاد وی هر کسی از ایشان بر کاری کماشته
وبر مقامی بداشته وما منا الا له مقام معلوم پنجم استوار کرفتن روز رستاخیز وروز پاداش
وجزا روز فصل وقضا یوم تبلی السرائر وظهرت الضمائر وکشفت الاستار وخشعت الابصار وسکنت
الاصوات فلا تسمع الا همسا ششم ایمان آوردن ببعث ونشور باز انکیختن مردکان وسوال
کردن از ایشان ومقامات قیامت ایشان را بداشتن وکار میان برکزاردن وهر کسی را آنچه
سزا است دادن هفتم اعتقاد داشتن واستوار کرفتن بهشت ودوزخ که هر دو آفریده
اند بهشت جای نازدوستان ودوزخ جای عقوبت بیکانکان اهل سعادت را بانواع
بفضل خود وا یشان را به بهشت رساند واهل شقاوت را براند بعدل خود وا یشان را بدوزخ فرستد

فریق فی الجنة وفریق فی السعیر هشتم براست داشتن قدر وایمان آوردن که خیر وشر
نفع وضر کفر وایمان توفیق وخذلان طاعت ومعصیت وفاق ونفاق محبوب ومکروه همه از خدا
نخواست وتقدیر وآفرینش او خیر بارادت ومشیت وقضا وقدر وفرمان ورضا ومحبت او وشر
بارادت ومشیت وقضا وقدر او اما نه بفرمان ورضا ومحبت او وهر چه الله کرد وخواست
بر بندکان از وی ستم نیست ودر آن با وی کس را سخن نیست لا یسأل عما یفعل فلله الحجة البالغة
هر چه کند وی را حجت تمام است که آفریدکار است از نیست هست کننده وبدید آورنده وپادشاه
بر بنده ان الذین آمنوا می کوید ایشان که در دل این جمله اعتقاد کرفتند وعملوا الصالحات
وانکه اعمال جوارح ظاهر بجای آوردند آنچه فرموده کردند واز آنچه نهی کردیم باز ایستادند پس
تفصیل نماز وزکوة را با آنجا کانه یاد کرد کفت واقاموا الصلوة وآتوا الزکوة که از عبادات بدنی
نماز شریفتر واز عبادات مالی زکوة شریفتر ومعنی زکوة نمالست افزودن از بهر آن زکوة نام کرد
که مال بر فرو آید در مال لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون ایشان را این
صفت باشد مزد ایشان نزدیک خداوند است ایشان را با داش خود رساند ومزد ایشان ضایع
نکند در توریت موسی است ماذا علیکم لو صدقتم فی صدقاتکم وصلواتکم واقبلتم علی بطهارة قلوبکم
اکان ذلک یضیع لکم عندی وانا الواسع الکریم اکافی المتصدقین واجزیهم جنات النعیم یا ایها
الذین آمنوا اتقوا الله وذروا ما بقی من الربوا این آیت در شان عباس بن عبد المطلب وعثمان
بن عفان رضی الله عنهما آمد که خرما بسلف خریده بودند چون وقت رسیدن خرما در آمد حق
خویش طلب کردند از آن کس که بروی داشتند آنکس کفت اکر آنچه شما راست دنی است تمامی
بدهم عیال من بی برک مانند واز قوت درمانند یک نیمه حق خویش بستانید ویک نیمه مضاعف
کنم وشما در اجل سفر اینک ایشان چنان کردند که آیت تحریم ربا هنوز نیامده بود آن روز
که اجل بسر آمد وایشان طلب آن زیادت کردند رب العالمین این آیت فرستاد وربا
حرام کرد وکفت ای شما که مومنان اید بپرهیزید از خشم وعذاب خدای وبکذارید آنچه زیادت
است بر اصل مال ان کنتم مؤمنین اکر شما مومنان اید حکم مومنان اینست بپذیرید وکار
آن باشید ایشان بحکم ورسول فرو آمدند وفرمان برداری کردند طلب اصل مال کردند وزیادت

بر اصل مال بکذاشتند **فصل** چون الله تعالی ربا بر جمله حرام کرد و آیت تحریم مجمل
فرستاد مصطفی علیه السلم آنرا مفسر کرد و شرح آن تفصیل باز داد در آن خبر که عبادة بن الصامت
روایت کرد و قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهی عن بیع الذهب بالذهب والفضة بالفضة والتمر
بالتمر والبر بالبر والشعیر بالشعیر والملح بالملح الا سواء بسواء عینا بعین یدا بید واذا اختلف
الجنسان فبیعوا کیف شئتم یدا بید مفهوم خبر آنست که ربا هم در نقد رود و هم در طعام اما ربا در
نقد دو چیز حرام است یکی بنسیه فروختن اکر زر فروشد بسیم یا بزر یا سیم فروشد بسیم یا بزر تا هر دو
در مجلس عقد حاضر نکنند و بیش از آنکه بایع و مشتری از یکدیکر جدا شوند میان ایشان تقابض رود
آن بیع درست نباشد و ربا بود و دیکر چون بجنس خویش فروشد زر بزر و سیم بسیم زیادتی حرام بود
نشاید که دیناری درست بدیناری و حبه قراضه بفروشد یا دیناری که صنعت و ضربش نیک بود بدیناری
و حبه که ضربش بد بود بفروشد بلکه نیک و بد شکسته و درست برابر باید پس اکر جامه بدیناری درست
بخرد و آن جامه بدیناری و دانکی قراضه هم باوی فروشد درست بود و مقصود حاصل شود و زری
که در وی نقره باشد نشاید بزر خالص فروختن و نه بسیم خالص و نه بزری که در وی نقره باشد بلکه چیزی
در میان باید کرد و هر زینه که زر وی خالص نبود همچنین و عقد مروارید که در وی زر بود نشاید بزر
فروختن و جامه که بزر بود همچنین مکر که در جامه آن قدر بود که اکر بر آتش عرضه کنند چیزی از آن حاصل
نیاید که مقصود بود **اما** بیان بیع نقود است و باز نمودن کیفیت ربا در آن و بیش از این نکوئیم
که دراز شود **اما** طعام بطعام نشاید بنسیه فروختن اکرچه دو جنس باشد بلکه هم در مجلس عقد
باید که تقابض برود لکن زیادتی شاید چون دو جنس بود و اکر یک جنس باشد چنانکه کندم
بکندم یا جو بجو یا خرما بخرما هم بنسیت فروختن نشاید و نیز زیادتی نشاید بلکه برابر باید به
پیمانه یا بترازو و برابری در هر چیز بدان نکاه دارند که عادت آن بود و کوسفند بقصاب دادن
بکوشت و کندم بخباز دادن بنان و کنجد و جوز و مغز بعصار دادن بروغن این هیچ نشاید و بیع
نه بندد لکن اکر این بدهند و آن فرا ستانند و از یکدیکر بشرط خود حلالی خواهند و بر مباح
بود خوردن و نشاید مویز بانکور فروختن و نه خرما خشک برطب و نه انکور بانکور و نه رطب
برطب و نه سرکه بسرکه و نه عسل بعسل و نه کنجد بروغن و نه کوسفند بکوشت و نه نان بآرد و نه

کندم بآرد از بهر آنکه در بیع این طعامها مماثلت شرط است و مماثلت میان آن معلوم نمی شود و مماثلت
برابری است چون معلوم نمی شود که برابراند همچون زیادتی باشد در یک جانب و زیادتی رباست
چنانکه در خبر کفت من زاد او استزاد فقد اربی و علی الجمله کار ربا کاری دشخوار است محظور و دریافت
و دریافت آن دقیق و پرهیز کردن از آن فریضه ابن مسعود کفت الربوا سبعون بابا فدعوا
ما یریبکم الی ما لا یریبکم و عمر خطاب رضی الله عنه کفت آخر ما انزل الله عز وجل آیات الربوا
وان النبی صلی الله علیه وسلم مات قبل ان یستقصی علیهم فدعوا الربوا والریبة فان لم تفعلوا فاذنوا
ممدود و مقطوع قراة ابو بکر است و حمزه معنی آنست که اکر بس نکنید و ربا بنکذارید چنانکه فرمودیم
یکدیکر را آکاه کنید که شما جنک آئید با خدا و رسول قراة باقی فاذنوا مقصور و موصول بفتح
ذال می کوید آکاه باشید بحرب من الله و رسوله ابن عباس کفت روز قیامت رباخوار را کویند
خذ سلاحک للحرب و یقال حرب الله النار و حرب رسوله السیف وان تبتم فلکم رءوس اموالکم و اکر توبه
کنید از ربا دادن و حکم الله برخود به بسندید شما راست راس المال خود انچه دادید بتمامی باز ستانید
لا تظلمون چنانکه نه شما ظلم کنید که طلب زیادت کنید ولا تظلمون و نه ایشان با شما ظلم کنند که از
راس المال چیزی بکاهند وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة نظره و نظر بکسر ظا و سکون
آن هر دو زمان دادن است و میسره و میسره بفتح سین و ضم آن مرد و توانائی است و قراة نافع
بضم سین است و قراة باقی بفتح سین و این حکم نه خود رباراست که همه و لم داران راهست
علی العموم می کوید اکر وام داری افتد با ناتوانی و تنکدستی او را زمان باید داد تا بتوان خویش
برسد و موسر کردد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من انظر معسرا او ترک له کان فی ظل الله و کنفه
یوم القیمة و روی عنه صلی الله علیه وسلم من شدد علی امرئ فی التقاضی اذا کان معسرا شدد الله
عز وجل علیه فی قبره و قال من احب ان تستجاب دعوته و تکشف کربته فلییسر علی المعسر و قال
من نفس عن مؤمن کربة من کرب الدنیا نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیمة و من یسر علی معسر
یسر الله علیه فی الدنیا والآخرة و من ستر مسلما ستره الله فی الدنیا والآخرة والله فی عون العبد
ما دام العبد فی عون اخیه بحکم آنکه رب العزه کفت وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة رب
المال را نرسد که مطالبت معسر کند بحق خویش تا آنکه که او را یساری پدید آید و تواند که

کار کزارد پس چون تواند و بسیار بدید آید بروی لازم بود که حق صاحب حق باز دهد و اگر تواند
که باز دهد و ندهد در شمار دزدان بود و بزه وی عظیم که مصطفی علیه السلم گفت من ادّان دینا و هو
ینوی ان لا یؤدّیه فهو سارق. وقال ان من اعظم الخطایا عند الله بعد الکبائر ان یموت الرجل
وعلیه اموال الناس دینا فی عنقه لا یوجد له قضاء. واگر کسی صلاح خود را و نفقه عیال را حاجت
افتد بوام کرفتن و بکیرد و در دل دارد که چون تواند باز دهد مادام که آن وام بروی بود الله
تعالی بعنایت و رعایت با وی بود اینست معنی آن خبر که مصطفی علیه السلم گفت ان الله مع الداین
حتی یقضی دینه ما لم یکن فیما یکره الله عز وجل وکان عبد الله بن جعفر راوی هذا الحدیث یقول
لخازنه اذهب فخذ لنا بدین فانی اکره ان ابیت لیلة الا والله عز وجل معی منذ سمعت هذا الحدیث
من رسول الله صلی الله علیه وسلم. و بدانک حقوق مردمان بر دو قسم است یکی آنکه واجب شود
بعوضی مالی دیگر آنک واجب شود بی عوضی مالی و حکم هر دو متفاوت است اما آنکه بعوض
واجب شود چنانکه وام دهد بکسی یا سلعتی بوی فروشد اگر آنکس دعوی اعسار کند از وی نپذیرد
تا آنگه که بیّنتی شرعی اقامت کند بر اعسار خود که اصل آنست که وی موسر است بقدر وام
که گرفت و آن سلعت که خرید تا آنگه که اعسار به بیّنت درست کند و قسم دیگر آنست که بی عوضی
مالی واجب شود چنانکه مهر زن و ضمانی دیگری کردن بمالی که بروی باشد اینجا اگر دعوی اعسار
کند از وی بپذیرند که اصل نایافت است و ناتوانی تا آنکه صاحب حق بیّنتی شرعی اقامت
کند بر یسار وی. وان تصدّقوا خیر لکم قراءة عاصم تخفیف صاد است باقی بتشدید خوانند
و اصل آن تتصدقوا است تشدید صاد از تا است که در وی نهان شد ادغام را و آن تاء دوم است
و تخفیف صاد از حذف این تا است. ان کنتم تعلمون ای ان کنتم تصدقون بثواب الله فی الآخرة
می گوید اگر آنچه بر آن معسر ناتوان دارید بصدقه بوی بخشید آن شما را بهتر بود اگر وعده الله
در ثواب آن جهان براستی دارید و میدانید که الله آن بپسندد و پاداش نیکی دهد

النوبة الثالثة

قوله لیس علیک هداهم جلّ
الله العظیم وتعالی الواحد الصمد القدیم لا اله الا هو رب العرش الکریم بزرگست و بزرگوار
خداوند کردگار جبار کامکار دارنده بهر چیز دانا بهر کار پاک از انباز و بی نیاز از یار خود

نبی یار و همه عالم را یاد دارنده هر کس سازنده هر چیز کننده هر هست چنانکه سزاوار او ندر پادشاهی
او را وزیر نه در کار رای او را مشیر نه در کرد کاری او را نظیر خود پادشاه است و خود دادار کشاینده
هر در آغاز کننده هر سر دل که کشاید خود کشاید چشم حق خود آراید راه که نماید خود نماید
خطاب آمد بآن مهتر کاینات نقطه دایره حادثات زین زمین و سموات که ای مهتر کلاه
دولت بر فرق نبوت تو نهادیم و عالمیان را متابعت تو فرمودیم و کارها همه در پی تو بستیم و این
هر دو سرای در کوی تو پیوستیم مقام محمود جای تو لواء معقود نشان شرف تو حوض مورود
وعده گاه نواخت تو این همه ترا دادیم و دریغ نداشتیم اما هدایت بندگان و تعریف ایشان
نه کار تو است از تو برداشتیم لیس علیک هداهم تو ایشان را خواننده ای و من راه نماینده تو ایشان را
بیم دهنده و من براه ایشان را رساننده این هدایت و ضلالت بندگان و این سعادت و
شقاوت ایشان کار الهیت ماست و کار ربوبیت ما کسی را با ما در آن مشارکت نه و ما را در آن حاجت
بمشاورت نه اگر بمراد تو بودی تا از ابو طالب ترشی بسر بیامدی ببلال حبشی نرسیدی این بلال
نواخته ما و این درویشی و بی حسبی وی را زیان نه و آن بو طالب رانده ما و حسب و نسب قریش او را
سودمند نه. آن مهتر عالم و سید ولد آدم صلوات الله علیه بر بالین عم خود بو طالب نشسته
بود و می گفت یا عم چه باشد که کلمه بکویی تا فردا مرا حجتی بود بنزدیک الله و عم می گفت یا محمد
صدق تو می دانم لکن درد را خود ازین حدیث نفرتی می بینم چه سود دارد که بزبان بگویم و دل
از آن بی خبر بود آری عروس معرفت نه هر جای نقاب تعزّز برگشاید که نه هرکس را کفو خود
شناسد نه هر جای سرای و مسند نه هر کوی مخیم جلال اوست نه هر سرای سزای وصال اوست

نه هر طلبی نشانه تیر بود ‖ نه هر بازی سزاء نخجیر بود

للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله وصف الحال درویشان صحابه است و بیان سیر ایشان
تا بقیامت و هم دلهمه سوختگان و شکستگان اول صفت ایشان اینست که احصروا فی
سبیل الله ای وقفوا علی حکم الله فاحصروا نفوسهم علی طاعته وقلوبهم علی معرفته وارواحهم علی
محبته واسرارهم علی رؤیته بحکم الله فرو آمدند و بدان رضا دادند و استقبال فرمان کردند نفس را
بر طاعت داشته و دل را با معرفت برداخته و روح با محبت آرام گرفته و سرّ در انتظار رویت مانده

لا یستطیعون ضرباً فی الارض چندان شغل افتاد ایشان را بحق که نه با خلق پرداختند و نه با خود
نه در طلب روزی گام زدند نه دل بر کسب و تجارت نهادند همانست که گفت جل جلاله لا تلهیهم تجارة
ولا بیع عن ذکر الله جوانمردانی که یاد الله ایشان را شعار و مهر الله ایشان را دثار در درگاه خدمت
ایشان را آرام و قرار همتشان منزه از اغیار رجال فردوس اند و زین دار القرار حتی مهاجر تحتی
انصار یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف گوئی بی نیازان اند و در شمار توانگران اند که
با اختلال حال و ضرورت افتقار که دارند هرگز سؤال نکنند نه از خلق نه از حق سؤال ناکردن
از خلق عین توکل است و توکل مرتبت دار ایشان و سؤال ناکردن از حق حقیقت رضاست
و میدان رضا منزلگاه ایشان همین بود حال خلیل صلوات الله علیه که او را گفتند از حق سؤال
کن گفت حسبی من سؤالی علمه بحالی عبد الله مبارک را دیدند که می گریست گفتند چه رسید مهتر
دین را گفت امروز از خدای عز و جل آمرزش خواستم پس با خود افتادم که این چه فضولی
است که می کردم او خداوند است و من بنده هر چه خواهد کند با بنده و آنچه باید دهد نه درخواست
تا پندارش کنند یا از کار غافل تا آگاهی دهند جنید قدس الله روحه گفت وقتی بر زبانم
برفت که اللهم اسقنی ندائی شنیدم که تدخل بینی و بینک یا جنید این صفت قومی است که
بعالم تحقیق رسیده اند و از جام وصال شربت چشیده و از مشغله خلق و خود باز رسته اما آن کس
که او را این حال نیست و بدان مقام نرسیده راه وی آنست که دست در دعا زند و رستگاری خود
از حق بخواهد که سؤال او را مباح است و دعا در حق وی عین عبادت تعرفهم بسیماهم نه هر دیده
ایشان را بیند نه هر سری ایشان را شناسد کسی ایشان را بیند و شناسد که هم بصر نبوت دارد
هم بصیرت حقیقت بصر نبوت از نور احدیت است و بصیرت حقیقت از برق ازلیت تعرفهم
گفت سیما ایشان غیرت ایشانست بر فقر خود و ملازمت ایشان با اضطرار و انکسار
خود گوهر درویشی بحقیقت بشناختند و سر آن بدانستند و بجان و دل باز گرفتند یک ذره از آن
بدنیا و عقبی بنفروختند استاد بو علی درویشی را دید که خرقه درویش گرفته و بار بر هم نهاده و بر
هم بسته استاد بر سبیل مطایبت گفت ای درویش این چند خریدی درویش گفت این بکل
دنیا خریدم و یک رشته از آن بنعیم عقبی می خواهند و نمی دهم آری روشنائی گوهر فقر جز بنور نبوت

و روشنائی ولایت نتوان دید مصطفی علیه السلام بنور نبوت جمال فقر بدید و سر آن بشناخت
فقر را بر دنیا و عقبی اختیار کرد دنیا را گفت عرض علی ربی ان یجعل لی بطحاء مکة ذهباً فقلت لا
یا رب ولکن اشبع یوماً و اجوع یوماً و از نعیم عقبی دل برداشت و چشم بر آن نگماشت تا رب العزه وی را
در آن بستود گفت ما زاغ البصر و ما طغی و اگر شرف فقر خود آن بودی که مصطفی را صحبت فقرا فرمودند
گفتند و لا تعد عیناک عنهم خود تمام بودی و اینجا تعبیه است که سر الاسرار کونین جز خاطر صدیقان
بدان راه نبرد و حقیقت آن سر از آن خبر معلوم شود که من سره ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل
التصوف شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه گفت هر کس چیزی بیداست عالم نور دین
بیداست عارف نور صولی بیداست محب فناء کونین بیداست صوفی بیداست آنچ بیداست
باین زبان نشان دادن از آن باید راست

سیاره عشق را منازل مائیم | ز اشکال جهان نقطه مشکل مائیم
چون قصه عاشقان نه در دل خوانند | سر قصه عاشقان بی دل مائیم

و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم اینجا چنین گفت و در آخر آیت گفت و ما تنفقوا من خیر یوف
الیکم و انتم لا تظلمون ارباب حقایق میان این دو آیت لطیفه نیکو دیده اند گفتند بنده که در
راه خدا نفقه کند آن انفاق وی را دو وجه است یکی آنکه نظر بمقصود خود دارد و در تحصیل ثواب
خود کوشد از دوزخ ترسد و طمع بهشت می دارد انفاق وی و ثواب وی آنست که الله گفت
و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم و انتم لا تظلمون وجه دیگر آنست که در آن انفاق نظر بدرویش دارد
و آسایش وی جوید و بحق وی کوشد و حظ خود در آن نه بیند این حال عارفست چون همت
ثواب خویش درین انفاق از میان برگرفت لاجرم رب العزه بی تعرض ثواب نکرد و باین نواخت
عظیم او را گرامی کرد که گفت و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم من که خداوندم خود دانم که
این بنده را چه باید داد و چه باید ساخت و الیه الاشارة بقوله اعددت لعبادی الصالحین
ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار
الآیه ما دام لهم مال لم یفتروا ساعة من انفاقه لیلاً و نهاراً فاذا نفد المال لم یفتروا من شهوده لحظة
لیلاً و نهاراً این همچنانست که گویند

مال و زر و چنین رایگان باید باخت ــ جز کار نجان بسیجان باید ساخت

مال در راه دین بر وفق شریعت خرج کردن کار مؤمنانست جان در مشاهده جلال و جمال مولی از
روی حقیقت بذل کردن کار جوانمردانست جز بندگی ان بندگان اینست سزا خدائی و کرم الهی
در حق بندگان چیست إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ الی قوله لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ای ان الذین کانوا لنا یکفیهم ما یجدون منا فانا لا نضیع اجر من احسن عملا
من التجاء الی سدة کرمنا آویناه فی ظل نعمنا من وقع علیه غبرة طریقنا لم نقع علیه فترة فراقنا
من خطا خطوة الینا وجد منحة لدنیا ای همه که بما پیوست از شبخون قطیعت باز رست ای همه
دل در کرم ما بست از حجره اندوه رخت غمان بربست ای همه که ما را دید جانش بخندید بما رسید
او که در خود برسید و او که در خود برسید نجا گویم که چه دید و چه شنید پیر طریقت گفت
الهی این همه نواخت از تو بهره ماست که در هر نفسی چندین سور و نور عنایت تو پیداست چون
تو مولی کراست و چون تو دوست کجاست و بآن صفت که توئی خود جز ترا نه رواست این
همه نشانست و آیین نزداست این خود پیغام است و خلعت بر جاست خلعت آنست که گفت
لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ باش تا فردا که آن اجر کریم و نواخت عظیم
از بهر تو نزدیک خود دارد بیرون دهد آنت نعمت بی کران و پیروزی جاوید آنت مجمع روح
و ریحان و میقات وصل جانان

کی خندد اندر روی من بخت من از زمیدا ترتو ــ کی خیمه از صحرا جانم بر کند هجران تو

عجب کاریست کار این درویش جبرئیل با ششصد پر طاوسی نتوانست که یک قدم با آن مهتر عالم
صلوات الله علیه از وراء سدره بر دارد و این درویش گدا دست از دامن وی بندارد تا بادی
پای بر عرش مجید ننهد آرامی دارد که این گستاخی نه امروزینه است که این دیرینه است در عهد ازل
که بنیاد دوستی می نهاد ارواح درویشان در مجلس انس بر بساط انبساط یک جرعه شراب یحبهم و یحبونه
نوش کردند و بدان گستاخ شدند مقربان ملاء اعلی گفتند این علی همت قومی که ایشان اند
ما باری هرگز از ین شراب جرعه نچشیدیم و نه شمه یافتیم رهای هوی ارواح آن گدایان در عیوق افتاده

اوّل تو حدیث عشق کردی آغاز ــ اندر خور خویش کار ما را می ساز

ما کی کنجیم در سرا پردهٔ راز ــ لا فیست ببست ما و منشور نیاز

قَوْلُهُ تَعَالَى

وَاتَّقُوا يَوْمًا بپرهیزید از روزی • تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ که باز الله برند شما را در آن روز •
ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ و انگه سپارند تمام بهر تنی پاداش آنچه کرد • وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و از هیچ
کس مزد نکاهند • يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدید • إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ چون با یکدیگر
وام دهید و بستانید • إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانی نامزد کرده • فَاكْتُبُوهُ آنرا بنویسید • وَلْيَكْتُبْ
بَيْنَكُمْ و فرمودم تا بنویسد میان شما • كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ دبیری بداد و راستی که در آن چیزی فرو
نگذارد • وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ و سر باز نزند دبیر • أَنْ يَكْتُبَ که آنرا بنویسد • كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ چنانکه الله
وی را در آموخت • فَلْيَكْتُبْ تا بنویسد • وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ و فرمودم تا آنکس بر دهد و املا
کند بر دبیر که مال بر وی است • وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ و فرمودم تا این املا کننده از خداوند خویش
بترسد • وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا و از آنچه بر ویست چیزی نکاهد در املا کردن • فَإِنْ كَانَ الَّذِي
عَلَيْهِ الْحَقُّ اگر آنکس که مال بر وی بود • سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا سست خرد بود یا کودکی یا زنی نادان
بود • أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ یا کسی بود که املا نتواند کرد • فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ فرمودم تا
قیّم او و پیا املا کناد براستی و داد • وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ و گواه بودن خواهید دو
گواه از مردان خویش • فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ اگر آن دو گواه مردان نباشند • فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ
یک مرد و دو زن باید • مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ از آنکه بپسندید از گواهان • أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا
تا آنکه که یکی از آن دو زن را گواهی فراموش شود بر وی • فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى آن دیگر زنک گواهی
بر وی یاد کناد • وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ و فرمودم تا سر باز نزنند گواهان • إِذَا مَا دُعُوا آنگه که ایشان بگواهی
خوانند • وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ و سیری میارید از آنچه آنرا بنویسید • صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ
اگر خرد بود اگر بزرگ تا مدت آن • ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ این چنین راست تر است بنزدیک الله
وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ و بپای دارنده تر گواهی دادن را که نبشته بود • وَأَدْنَى أَلَّا تَرْتَابُوا و آن چون شما
که گواهان با شبد نبشته دارید نزدیک تر بود و سزا تر که در یاد تا بشک نیفتید • إِلَّا أَنْ تَكُونَ

تجارة حاضرة مکر که بازرکانی بوذ دست بدست و بها هر دو حاضر • تدیرونها بینکم که می کردانید
آن دو ستد و داد را میان خویش • فلیس علیکم جناح الا تکتبوها نیست بر شما تنکی که آن را ننویسید •
واشهدوا اذا تبایعتم و در ستد و داد که با یکدیکر کنید بران کواه کنید • ولا یضارّ کاتب ولا شهید
و فرموذیم تا دبیر را و کواه را نرنجانید و نشتابانید اکر دست در کاری دارند از آن خوذ • وان
تفعلوا اکر کنید خلاف آنچه فرموذیم • فانّه فسوق بکم آن بشما نافرمانی است و بیرون شدن
از راستی • واتقوا الله و بپرهیزید از خشم خدای • ویعلمکم الله و در شما می آموزد الله • والله بکل
شیء علیم و الله بهمه چیز داناست • وان کنتم علی سفر و اکر در سفری باشید • ولم تجدوا کاتبا
و نویسنده نیابید • فرهان مقبوضة کروکانها باید ستد • فان امن بعضکم بعضا اکر کسی از شما
کسی را امین کند و امانت بروی نهد • فلیؤدّ الذی اؤتمن فرموذیم تا باز دهد آنکس که او را استوار
داشتند او را و امین کرفتند • امانته امانت خویش که ستد و امانت او که با وی داد • ولیتق
الله ربّه و کفتیم این امانت دار را که از خداوند خویش بترس و از خشم وی بپرهیزی • ولا تکتموا
الشهادة و کواهی پنهان مدارید که شما را کواه کرده باشند • ومن یکتمها و هر که وی را کواه کرده
باشند و کواهی پنهان دارد • فانّه آثم قلبه او آنکس است که بزه مند ست دل او • والله بما تعملون
علیم و الله بآنچه شما می کنید داناست • **النوبة الثانیة**

قوله واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ابو عمرو و یعقوب ترجعون بفتح تا و کسر جیم خوانند
معنی آنست که بترسید از روزی که شما در آن روز با الله کردید باقی ترجعون بضم تا و فتح جیم
خوانند یعنی که شما را در آن روز با الله برند ثمّ توفّی کلّ نفس ما کسبت هر تنی را باداش آنچه کرد
در دنیا اکر نیکی کرد و اکر بدی اکر صلاح کوشید و اکر در فساد باداش آن تمامی بوی دهند وهم
لا یظلمون و از آن هیچ بنکاهند انس مالک رضی الله عنه روایت کرد از مصطفی صلوات الله
علیه قال انّ الله لا یظلم المؤمن حسنة یثاب علیها الرزق فی الدنیا و یجزی بها فی الآخرة وامّا
الکافر فیطعم بحسناته فی الدنیا حتی اذا افضی الی الآخرة لم تکن له حسنة یعطی بها خیرا و روی
ابن عباس قال قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم انّ الله تعالی کتب الحسنات والسیّئات
من همّ بحسنة فلم یعملها کتبت له حسنة فان عملها کتبت عشرا الی سبعمایة الی اضعاف کثیرة

ومن

ومن همّ بسیّئة لم یعملها کتبت له حسنة فان عملها کتبت واحدة او یمحاها الله عزّ وجلّ ولا
یهلک علی الله تعالی الا هالک • مفسّران کفتند پسین آیت از آسمان این آیت آمد جبرئیل
کفت ضعوها علی راس ثمانین ومائتین من سورة البقرة مصطفی علیه السلام بعد از آن هفت روز
بزیست و کفته اند بیست و یک روز پس از آن بزیست و کفته اند هشتاد و یک روز ابن عباس
کفت پسین آیات که از آسمان فرو آمد این بوذ و آخر سورة النساء • والیوم اکملت لکم دینکم
ولقد جاءکم رسول من انفسکم و مفسّران اختلافست که آخر تر کدام بوذ ابی کعب کفت آخر تر
لقد جاءکم رسول بوذ براء عازب کفت یستفتونک بوذ سدّی و ضحاک و جماعتی کفتند
واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله بوذ • یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل
مسمّی این آیت دلیل است که سلم دادن در شرع جایز است همان سلم که مصطفی علیه السلام شرح
داد و بیان کرد و کفت اسلفوا فی کیل معلوم و وزن معلوم و اجل معلوم ابن عباس کفت
اشهد انّ السلف المضمون الی اجل مسمّی قد احلّه الله فی کتابه واذن فیه فقال یا ایها
الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمّی معنی سلم و سلف هر دو یکسانست و در عقد
سلم نه شرط است **اوّل** آنکه در وقت عقد کوید این سیم یا این زر یا این جامه بسلم
بتو دادم بچندین جو یا بچندین کندم یا بچندین ابریشم آنچه بوذ وصفت کند آن جو و کندم
و ابریشم و هر صفت که مقصود بوذ و قیمت بدان بکردذ و در عادت بان مسامحت نروذ
همه بکوید تا معلوم شوذ و آنکس که سلم بوی می دهد کوید فرا پذیرفتم و اکر بجای لفظ سلم کوید
از تو خریدم چیزی بدین صفت هم روا بوذ **شرط دوم** آنست که آنچه فرا دهد بکزاف ندهد
بلکه وزن و مقدار آن معلوم کند **شرط سوم** آنکه هم در مجلس عقد راس المال تسلیم
کند **شرط چهارم** آنکه در چیزی سلم دهد که بوصف معلوم کردد چون حبوب و پنبه و ابریشم
و جامه و میوه و کوشت و حیوان اما هر چه معجون بوذ یا مرکب از چند چیز که مقدار آن معلوم
نشوذ چون غالیه و کمان و کفش و موزه و نعلین و مانند آن سلم در آن باطل بوذ که وصف
نه پذیرذ و درست آنست که سلم در نان رواست اکر چه آمیخته است بنمک و آب که آن مقصود
نیست و جهالت نیارذ **شرط پنجم** آنست که اکر دین موجّل بوذ وقت حلول باید که معلوم

مقدار نمک و آب هم

شرط بوذ اگر کویذ تا نوروز و نوروز معروف باشد و یا کویذ تا جمادی درست بوذ و بر اول حمل کنند
ششم در چیزی سلم دهد که در وقت عقد موجود بوذ اگر آن دین حال بوذ پس اگر دین موجل بوذ تو وقت
حلول اجل بایذ که موجود بوذ و اگر در میوه سلم دهد تا وقتی که در آن میوه نرسیده باشد باطل بوذ
شرط هفتم آنکه جای تسلیم معین کند بشهر یا بروستا و احتراز کند از هر چه در آن خصومت
و خلاف رود شرط هشتم آنکه بهیچ عین اشارت نکند نکویذ انکور فلان بستان یا کندم
این زمین که این باطل بوذ اگر کویذ از میوه فلان شهر این روا باشد شرط نهم آنکه سلم در چیزی
که عزیز الوجود و نایافت بوذ ندهد چون لولوء نفیس و کنیزک آبستن و کنیزک نیکو با فرزند بهم
و هر چند بر اصول تفریعات بسیار است اما شرط ما اختصار است و آنچه در معاملات مهم
است بدان اشارتی کرده شد اگر کسی را زیادتی شرح بایذ بکتب فقه رجوع باید کرد
یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین تداین و مداینه با یکدیگر وام داذن و ستدن است اداّن
بدین وام داذن اداّن یدان وام ستدن لعدا زانک تداینتم کفته بوذ بدین در افزوذ تا کمان
نیفتد که این تداینتم بمعنی مجازات است بلکه بمعنی معاطاة است و لم داذن و ستدن
فاکتبوه یعنی الدین الی ذلک الاجل خلافست میان علما که این امر وجوبست یا امر تخییر و اباحت
قومی کفتند که امر وجوبست و این نبشتن فرض است و همچنین اشهاد کفتند که فرض است چنانکه
الله کفت و اشهدوا اذا تبایعتم و دلیل قول وجوب از خبر آنست که مصطفی علیه السلام کفت ثلثة
یدعون الله فلا یستجاب لهم رجل کان له دین فلم یشهد و رجل اعطی سفیها مالا و قد قال الله تعالی
و لا تؤتوا السفهاء اموالکم و رجل کانت عنده امرأة سیئة الخلق فلم یطلقها و قول بیشتر مفسران
اینست که در ابتداء اسلام فرض بوذ پس منسوخ شد بانچه کفت فان امن بعضکم بعضا فلیؤد الذی
اؤتمن امانته اما امروز حکم این کتابت و اشهاد در انواع معاملات بر استحباب است نه بر وجوب
اگر خواهد کند و اگر خواهد نکند و لیکتب بینکم ای بین البایع و المشتری و المستدین و المدین کاتب
بالعدل ای بالحق و الانصاف لا یزید فی المال و الاجل و لا ینقص منهما و لا یأب کاتب ان یکتب کما
علمه الله ضحاک کفت در ابتداء اسلام بر کاتب واجب بوذ این نوشتن چون ازوی در خواستندی
و همچنین بر کواه واجب بوذ پس منسوخ شد بانچه کفت و لا یضار کاتب و لا شهید می کویذ و لا یأب

کاتب

کاتب نباذ که سر باز زنند کاتبان از نبشتن چنانکه الله وی را آموخت و با وی فضل کرد و بر دیگران
افزونی داذ به کاتبی پس کفت و لیملل الذی علیه الحق املال و املا یکی است می کویذ تا آنکس که
دین بروی است از مال در املا کردن و اقرار داذن هیچ چیز بنکاهد بخس نقص است چنانکه کفت
و هم فیها لا یبخسون فان کان الذی علیه الحق سفیها سفیه جاهل باشد بد بافته و سست می کویذ
اگر آنکس که بروی مال باشد نادان و نازیرک و سست خرد بوذ یا طفل بوذ نارسیده او ضعیفا
یا جاهلی نادر باشد او لا یستطیع ان یمل هو یا خوذ نتواند که املا کند که لال بوذ فلیملل ولیه بالعدل
الله می کویذ فرمودم تا قیم ایشان یا میراث خوار ایشان یا آنکس که بجای ایشان بوذ املا کند و بر
کاتب دهد براستی و انصاف و استشهدوا شهیدین ای و اشهدوا شاهدین من رجالکم ای من
اهل ملتکم و دو کواه خواهید تا بر شما کواه باشند در آن معاملت که کردید آنکه کفت من رجالکم
از مردان شما که اهل اسلام اید یعنی که تا دانند که کواه مسلمان بایذ فان لم یکونا رجلین و کفت فان
لم یکن رجلان که آنکه تا مرد بوذی کواهی زن روا نبوذی کفت فان لم یکونا رجلین یعنی آنست
که اگر این دو کواه نه مردان باشند که مردی و دو زن باشند با وجود مردان هم روا باشد ممن
ترضون من الشهداء از آن کواهان که شما بر بسندید بعدالت و ثقت از مردان و زنان جایی
دیگر از آن کشاده تر کفت و اشهدوا ذوی عدل منکم فصل بدانک اشهاد بر
عقود معاملات نیست یا در عقود مناکحات اما در عقود مناکحات بمذهب شافعی رضی الله عنه اشهاد فرض
است که مصطفی علیه السلام کفت کل نکاح لم یحضره اربعة فهو سفاح خاطب و ولی و شاهدان
و روی انه قال لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل و در عقود معاملات مستحب است و امر در آن امر ندب
و استحباب است نه امر فرض و ایجاب و در جمله اهل شهادة ده کس اند اول بالغ که کودک را شهادت
نیست دیگر عاقل که دیوانه را نیست سدیگر آزاذ که بنده را نیست اگر قن بوذ و اگر مکاتب یا
بعضی آزاذ و بعضی بنده بهیچ وجه ایشان را شهادت نیست چهارم مسلمان که کافر را نیست نه بر کافر
و بر مسلمان پنجم نهایت قوی حفظ که مغفل را نیست اگر چه عاقل بوذ ششم عدل که فاسق را
نیست و عدل اوست که از کبایر پرهیز کند و طاعات وی بر صغایر غلبه دارد هفتم کسی که
با مروت بوذ که بی مروت را شهادت نیست و بی مروت آنست که در میان بازار طعام خورد و باک

ندارد یا نه بزی معتاد خویش بیرون آید **هشتم** کسیکه ویرا دران شهادت حظّی نبوذ نه جلب منفعت
نه دفع مضرّت ازین جهت شهادت فرزند بذر را مقبول نیست ونه شهادت بذ فرزند را ونه شهادت
خصم بر خصم ونه دشمن بر دشمن ونه در محلّ تعصّب وکینه قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یجوز شهادة خائن
ولا خائنة ولا زان ولا زانیة ولا ذی غمر علی اخیه **نهم** کسی که بر سنّت وجماعت بوذ که شهادت
اهل اهوا وبدعت دران مردودست **دهم** انکه مرد باشد که شهادة زن در بعضی احکام جون حدود
ونکاح وطلاق وعتاق ورجعت ووصیّت وتوکیل وقتل عمد مردودست امّا در بیع واجارت
ورهن وضمان وهبت وهرچه بدین ماند اگر گواهی زنان با مردان دران مقبولست وآنچه مردانرا
بران اطلاع نبوذ جون عیب زنان وولادت رضاع شهادت زنان محض دران مقبولست جهار زن
بجای دو مرد وحقوق مردم که ثابت می شوذ در شرع بدو مرد عدل یا بیک مرد وسوگند خصم ثابت شود
وعماد شهادت بر معرفتست رسول خدا را پرسیدند که شهادة جون دهیم فقال اتری الشمس قال نعم قال علی
مثلها فاشهد او دع وفی الخبر اکرموا الشهود فان الله یستخرج بهم الحقوق ویدفع بهم الظلم ان تضلّ
احدیهما فتذکّر قراءة حمزه است بکسر الف در اوّل ورفع را در آخر بر معنی شرط وجزا دیگران همه بفتح
الف خوانده اند ان تضلّ ونصب را فتذکّر وقراءة بصری ومکّی فتذکر است مخفّف وقراءة دیگران بتشدید
کاف ودر معنی تفاوت نیست که ذکّر واذکر هر دو یکسانست جون نزّل وانزل وکرّم واکرم وضلال
اینجا بمعنی نسیان وغلط است جنانکه آنجا گفت لا یضلّ ربّی ولا ینسی ومعنی الآیة فرجل وامرأتان
کی تذکّر احدیهما الاخری ان ضلّت می گویند تا انکه اگر یکی ازان دو زن گواهی فراموش کند
آن دیگر زن با یاد وی دهد ولا یأب الشهداء اذا ما دعوا این هم در تحمّل است وهم در ادا امّا تحمّل
مخیّرست ودر ادا فرض کفایت مگر که عدد گواهان قلّت باشد که انگه ادا فرض عین بوذ می گوید
فرموذم تا گواهان سر باز نزنند انکه که ایشانرا با گواهی خوانند روی ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال فی تفسیر هذه الآیة لا یأب الشاهد اذا اشهد علی شهادة یدعی الیها ان یقوم بها ثمّ قال ولا
تسأموا ان تکتبوه ای لا یمنعکم الضجر والملال ان تکتبوا ما شهدتم علیه من الحقّ صغیرا او کبیرا الی
اجله الحقّ ذلکم اقسط عند الله واقوم للشهادة ای الکتابة اعدل عند الله فی حکمه وابلغ فی
الاستقامة للشهادة لان الکتاب یذکر الشهود فیکون لشهادتهم اقوم وادنی ان لا ترتابوا ای

اقرب ان لا تشکّوا فی مبلغ الحقّ والاجل الا ان تکون تجارة حاضرة بنصب عاصم خواند انرا یعنی انک
او کان اینجا ناقصه می نهد که خبرش حاجت بوذ وتجارةً بنصب خبر اوست وحاضرة صفت تجارة
باشد واعراب صفت جز اعراب موصوف بوذ واسم کان بنزد قراءة مضمرست وآن مداینه است
یا مبایعه وتقدیرش جنانست که الا ان تکون المداینة او المبایعة تجارة حاضرة باقی تجارةٌ
حاضرةٌ برفع خوانند که ایشان کان بمعنی وقع می نهند وجون جنین بوذ تامّ باشد وخبر نخواهد
وما بعد ان بفعل خویش برفع بوذ تقدیره الا ان تقع تجارة وان هم جنانست که آنجا گفت وان کان ذو عسرة
ای وان وقع معسر پس تجارة بنزد قراة مرتفع است بفعل خوذ وفعلش تقع است وحاضرة صفت اوست
قوله واشهدوا اذا تبایعتم این اشهاد که می فرماید منسوخ است بآن ایت که گفت فان امن بعضکم
بعضا فلیؤدّ الذی اؤتمن امانته ولا یضارّ کاتب ولا شهید یضارّ بمعنی فاعل بوذ وبمعنی مفعول بوذ
بمعنی فاعل آنست که کاتب را فرموذم تا نرنجانند که اورا گویند بنویس نه بیفزوا از حقّ و داذ نصیحت
جیزی نکاهد وبمعنی مفعول ولا یضارّ کاتب فرموذم تا این کاتب را نرنجانند اگر دسته کاری
دارد از ان خوذ اورا نشتابانند واگر مزد خواهد مزد از وی باز نگیرند ولا شهید فرموذم گواه را
نا نرنجانند ونگذارند که بگواه بوذن خوانند بیاید وجون بگواهی دادن خوانند بیاید والتّرجیح
نه بجذ که بگواه بوذن خواندن آمدن وی را تطوّع است وی را بدان مزد وجون بگواهی دادن خوا
آمدن تعجیل بروی واجب ودر
بروی وبال مگر که وی را شغلی افتذ که یاد آرد یا رستی
که بصیرت جوید دیگر وجه فرموذم تا گواه را نرنجانند اگرا از ان خوذ کاری دارد وی را نشتابانند
وان تفعلوا واگر کنید که در کاتبی جیزی در نبشتن از حقّ بکاهید یا انکه که قیّم باشید در املاء
حقّ بکاهید یا بگواهی خواندن خوانند با ننشینید فانّه فسوق بکم آن بشما فسق است بیرون شدن
از راستی ونافرمانی ثمّ خوّفهم فقال واتّقوا الله فی الضرار ویعلّمکم الله والله بکلّ شیء من اعمالکم
علیم این آیت دین منسوخ کلّها است ودر وی جهارده حکم است ودر وی سی ویک میم است ودو دال
داو وان کنتم علی سفر ان علی بمعنی فی است وسفری آنرا سفر نام کرده اند لانّه یسفر عن طوایا الکرام
معنی آیت آنست که اگر در سفری باشید ونویسنده نیابید فرهان مقبوضة آنرا مقبوضة گفت که
رهن بی قبض درست نباشد ازینجاست که رهن دین درست نباشد که قبض رکن رهن است وقبض

جز در عین صورت نه بندد قراءة مکی و ابو عمرو فرهن بضم را و ها است و قراءة باقی فرهان بالف
و کسر را رهان جمع رهن است چون حبل و حبال و نخل و نخال و رهن جمع رهانست چون جدار و جدر و کتاب
و کتب و خمار و خمر و گفته‌اند رهن جمع رهن است کسقف و سقف زجاج گفت فعل جمع
فعل اندک است لکن درست است ابو عبید گفت در سخن عرب نیافتم فعل که جمع آن فعل است
الا این دو کلمت رهن و سقف یقال رهن و رهن و سقف و سقف و مراهنت گرو ستدن
و دادن بود رهنت گرو دادم ارتهنت گرو ستدم و ارهنت بجای رهنت استعمال کردن فصیح نیست
اگرچه آورده‌اند قال ابن فارس یقال رهنت الشیء و لا یقال ارهنته و ارهان یعنی اسلاف
درست است یقال ارهنت فی کذا ای اسلفت فیه و الرهن و الرهین و الرهینة گرو کان بود
و المرهون گروکان کرده بود فان امن بعضکم بعضا بمعنی ایتمن است می‌گوید اگر کسی از شما کسی را
امین کند و امانت پیش وی نهد فلیؤد الذی ایتمن امانته روا بود که ها باز ستانده شود که او
امین آن امانت است پس آن امانت اوست باستواری با وی منسوبست بخداوندی و بخداوند
منسوبست بخداوندی ولیتق الله ربه و فرمودم این امانت دار را که از خشم و عذاب الله بپرهیزید
و امانت بجای آرد و در خیانت باز رسان قال رسول الله صلی الله علیه و سلم آیة المنافق ثلث و ان
صام و صلی و زعم انه مسلم اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف و اذا اؤتمن خان و روی انه
قال لا ایمان لمن لا امانة له و لا دین لمن لا عهد له و قال صلی الله علیه و سلم اربع اذا کن فیک لا تبالی
ما فاتک من الدنیا حفظ امانة و صدق حدیث و عفة فی طعمة و حسن خلیقة و قال اداء الحقوق
و حفظ الامانات دینی و دین النبیین من قبلی پس خطاب با گواهان کرد و اینک گفت و لا تکتموا
الشهادة ابن عباس در تفسیر این آیت گفت من الکبائر کتمان الشهادة و فی الخبر من کتم شهادة
اذا دعی کان کمن شهد بالزور و قال عدلت شهادة الزور بالاشراک بالله ثلث مرات ثم قرأ
فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور می‌گوید گواهی پنهان مدارید اگر صاحب حق
نداند که تو ویرا گواهی پیش از پرسیدن گواهی باید داد بحکم خبر که مصطفی گفت خیر الشهود الذی
یأتی بالشهادة قبل ان یسألها و اگر صاحب حق داند که تو ویرا گواهی پس تا از تو گواهی در
نخواهد گواهی نباید داد بحکم آن خبر که گفت خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم

ثم یفشوا الکذب حتی یشهد الرجل قبل ان یستشهد و من یکتمها فانه آثم قلبه قال مجاهد کافر
قلبه گفت هر که گواهی پنهان دارد دل وی کافر شد والله بما تعملون علیم من بیان الشهادة و کتمانها

النوبة الثالثة

قوله و اتقوا یوما ترجعون فیه
الی الله آه از آن روزی که بینی خلق را حیران شده جانها بر لب رسیده دیدها گریان شده
لعزی وجه روزی کار کی وجه کاری روز بازاری داوری گاه دنیا پیش دیده
باش تا بداوری گاه قیامت رسی درگاه پادشاهان بس دیده باش تا درگاه عزت ذو الجلال بینی
دیوان مظالم سلاطین بس دیده باش تا دیوان مظالم قیامت بینی سر برده هیبت زده بساط
جلال گسترده ایوان کبریا برکشیده میزان عدل در آویخته صراط راست باز کشیده فردوس جمال
آراسته دوزخ هیبت برافروخته رب العالمین گفت بترسید از چنین روز که جهانیان را همه از دور آدم
تا منتهی عالم از خاک بیرون آرند و بحشر رانند فصل قضا را و ثواب و عقاب را همانست که
جائی دیگر گفت و عرضوا علی ربک صفا و مصطفی علیه السلام گفت یعرض الناس یوم القیامة ثلث
عرضات فاما عرضتان فجدال و معاذیر و اما العرضة الثالثة فعند ذلک تطایر الصحف فی الایدی
فآخذ بیمینه و آخذ بشماله یکی را بینی از خاک برآمده چون خاکستر از میان آتش یکی چون
در شاهوار از میان صدف بزرگان دین گفته‌اند این رویها همه رنگ دلها گیرد هر که را امروز
دل سیاه است فردا روی وی سیاه بود و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و هر که را امروز
دل روشن است و بنور معرفت آراسته فردا آن روشنائی بر ظاهر افتد و در رنگ رویش آشکارا
در عرصه کبری بتابد جمال روی بلال در آن عالم جنان تابد که جمال روی یوسف درین عالم چه نیاز
اگر ظاهر سیاه می‌نماید دلی هست چون شمع درخشان و خورشید تابان چه باشد اگر کیسه تهی بود
و وطن خراب سری دارد آباذان والله بوی کران پیری را پرسیدند که فردا درویشان بمحشر
چگونه شوند گفت پیش روان باشند ما ندکان لشکر نه بینی که چون کاروان روی فا پس کند
هر چه خر لنگ بود در پیش افتد یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه
اگر در معاملات دری ببست یکی برگشاد اگر در ربا فرو بست چه زیان که در سلم برگشاد چنین است
سنت خداوند عز و جل اگر راهی بربندد خصمیان در پیش نهد اگر از یک لقمه باز زند نوالها در پیش نهد

نیک‌بخت اوست که کار خود با الله گذارد و از حول و قوت خویش بیرون آید تا کار وی بسازد چنانک باید
که بنده خود را نشاید و بکار نیاید چنانکه الله وی را شاید و بکار آید نه بینی که برداشت خصومتها
و صلاح معاش بندگان را کیفیت معاملات ایشان را در آموخت و راه احتیاط و استظهار با ایشان نمود
و دبیران را و گواهان عدول را بر اثبات حقوق بگماشت تا خصومت از میان بندگان منقطع شود
و برادروار با یکدیگر زندگانی کنند این بشارتی عظیم است و اشارتی بآنک فردا در قیامت رحمت کند
بر بندگان و همین کرم نماید و خصومت از میان ایشان بر دارد و ذلک فیما روی عن النبی صلی الله
علیه و سلم حکایة عن الله عز و جل تواهبوا فیما بینکم فقد وهبت منکم مالی علیکم

قوله تعالی لله ما فی السموات

و ما فی الارض الله راست هر چه در آسمانهاست و هر چه در زمین • و ان تبدوا
ما فی انفسکم و اگر پیدا کنید آنچه در دلها دارید و بزبان نمایید بر دار • او تخفوه یا نهان دارید در دل
و پیدا نکنید بکردار • یحاسبکم به الله شمار کند الله با شما بآن • فیغفر لمن یشاء تا بیامرزد آنرا
که خواهد • و یعذب من یشاء و عذاب کند آنرا که خواهد • و الله علی کل شیء قدیر و الله بر همه چیز
تواناست • آمن الرسول استوار گرفت و گروید پیغامبر • بما انزل الیه بآنچه فرو فرستادند بوی
من ربه از خداوند وی • و المؤمنون و گرویدگان همه • کل آمن بالله هر یکی بگرویدند بخدای •
و ملائکته و فریشتگان وی • و کتبه و نامهاء وی • و رسله و فرستادگان وی • لا نفرق بین احد
من رسله جدا نکنیم میان پیغامبران وی • و قالوا و گفتند رسول و مؤمنان همه • سمعنا و اطعنا
شنیدیم و فرمان بردار آمدیم • غفرانک ربنا آمرزش تو خواهیم از تو خداوند ما • و الیک المصیر و باز
گشت با تو است • لا یکلف الله نفسا الا وسعها بر ننهد خدای بر هیچ تن مگر توان آن • لها ما کسبت
هر کس راست آنچه کند از نیکی • و علیها ما اکتسبت و بر هر کسی است از بدی آنچه کند • ربنا رسول
گفت و مؤمنان خداوند ما • لا تؤاخذنا مگیر ما را • ان نسینا اگر فراموش کنیم • او اخطأنا یا بی قصد
خطائی کنیم • ربنا خداوند ما • و لا تحمل علینا اصرا بر ما منه گران باری در فرمان و در پیمان • کما
حملته علی الذین من قبلنا چنانکه بر ایشان نهادی که پیش از ما بودند • ربنا خداوند ما • و لا تحملنا

منه • ما لا طاقة لنا به چیزی که توانائی نیست ما را بر آن • و اعف عنا و در گذار از ما • و اغفر لنا
و بیامرز ما را • و ارحمنا و ببخشای بر ما • انت مولانا تو خداوند مائی و مهربان • فانصرنا علی القوم
الکافرین یاری ده ما را بر گروه کافران

النوبة الثالثة

قوله تعالی لله ما فی السموات و ما فی الارض در همه قرآن سموات بلفظ جمع است و ارض بلفظ
وحدان اما گفت و من الارض مثلهن در قرآن همین یک جای است که هفت زمین در و مسمی است
و نیز در همه قرآن سمع بلفظ وحدانست و ابصار بلفظ جمع همچون ظلمات و نور و ان تبدوا ما فی انفسکم
او تخفوه علماء تفسیر مختلف اند که این خاص است یا عام گروهی گفتند خاص است آنگه در تخصیص
آن نیز مختلف شدند مجاهد گفت این در اقامت و کتمان شهادت مخصوص است که ابتداء آیت
ذکر آن رفته و گفته و لا تکتموا الشهادة مقاتل گفت این آیت خصوصا بدان آمد که گروهی مؤمنان
میل داشتند بکافران و دوستی ایشان در دل گرفته رب العالمین گفت اگر آشکارا کنید آنچه در دل
دارید از دوستی کافران یا پنهان دارید و بیرون ندهید الله شما را بآن شمار کند و همانست که جای
دیگر گفت قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله و فی الخبر ان الله تعالی اخذ المیثاق علی کل
مؤمن ان یبغض کل منافق و علی کل منافق ان یبغض کل مؤمن و قال من احب قوما و لا هم حشر معهم
یوم القیمة اما ایشان که آیت بر عموم راندند قومی گفتند که منسوخ است چون ابن مسعود و ابو هریره
و عایشه و روایت سعید بن جبیر از ابن عباس و عطا و قتاده و کلبی و جماعتی گفتند این آیت محکم
است نه منسوخ چون حسن و ربیع و قیس بن ابی حازم و روایت ضحاک از ابن عباس اما ایشان
که منسوخ گفتند می گویند آن روز که این آیت آمد و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه جماعتی از
یاران چون ابو بکر و عمر و عبد الرحمن بن عوف و معاذ جبل و قومی از انصار بر رسول خدا آمدند گفتند
یا رسول کلفنا من العمل ما لا نطیق ان احدنا لیحدث نفسه بما لا یحب ان یثبت فی قلبه فنحن نحاسب بذلک
فقال النبی صلی الله علیه و سلم فلعلکم تقولون کما قالت بنو اسرائیل سمعنا و عصینا قولوا سمعنا و اطعنا
فانزل الله سبحانه الفرج بقوله لا یکلف الله نفسا الا وسعها فنسخت هذه الآیة معنی خبر آنست
که یاران گفتند یا رسول الله بر ما آن نهادند که ما را طاقت کشش آن نبود یعنی سخنان بد که فراز
آید که ما نخواهیم که آن در دل بماند و ثابت شود لکن ما را از آن حساب خواهد بود کار دشخوار است

رسول کفت شما همان می کویید که بنو اسرائیل کفتند سمعنا وعصینا شما چنان مکویید بلک کویید سمعنا
واطعنا همه بکفتند سمعنا واطعنا پس ازان آیت آمد لا یکلف الله نفسا الا وسعها وابن آیت
بدان منسوخ شد ومصطفی علیه السلام بر وفق این آیت کفت من هم بحسنة فلم یعملها کتبت له حسنة
فان عملها کتبت له عشر امثالها الی سبعمایة وسبع امثالها ومن هم بسیئة فلم یعملها لم تکتب علیه
فان عملها کتبت علیه سیئة واحدة وقال ان الله عز وجل قد تجاوز لامتی ما حدثوا به انفسهم
ما لم یعملوا او یتکلموا به رب العالمین چه دانست که مسلمانان را وسوسها بود که دلشان با نفس خود
بر نیایند ایشان آن فرو نهاد وکار با کردار وکفتار افکند وایشان که کفتند آیت محکم است وهیچ
چیز ازان منسوخ نه کفتند معنی محاسبت نه مواخذت ومعاقبت است که تعریف حال ایشانست وتقریر
کناه بر ایشان می کویند روز قیامت رب العالمین کناه بنده بر بنده مقر کند ویک یک با یاذ وی دهد
کفتار زبان وکردار جوارح واندیشه دل انکه آنرا که خواهد بیامرزد بفضل خود وآنرا که خواهد
عذاب کند بعدل خود چنانکه کفت فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء همانست که مصطفی علیه السلم
کفت خبر صحیح ان الله یدنی المومن فیضع علیه کنفه ویستره ویقول اتعرف ذنب کذا اتعرف
ذنب کذا فیقول نعم ای رب حتی قرره بذنوبه ورای فی نفسه انه هلک قال سترتها علیک فی الدنیا
وانا اغفرها الیوم فیعطی کتاب حسناته واما الکافرون والمنافقون فینادی بهم علی رؤس
الخلایق هولاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین فیغفر ویعذب شامی وعاصم
ویعقوب برفع خوانند وکلمه برفع خوانند بر معنی ابتدا ای فهو یغفر ویعذب دیکران بجزم خوانند فیغفر
ویعذب بر نسق وعطف بر اول اعنی یحاسبکم سفین ثوری کوید یغفر لمن یشاء الذنب العظیم
ویعذب من یشاء علی الذنب الصغیر لا یسال عما یفعل وهم یسالون ثم قال والله علی کل شیء قدیر
من المغفرة والعذاب آمن الرسول بما انزل الیه من ربه ای من کتابه ودینه براشت وایمان آورد
رسول بانچه فرو فرستاده بوی از کتاب خدا ودین حق وشرع راست والمومنون کل آمن بالله
وملایکته ومومنان هر یکی از ایشان ایمان آورد بالله که یکتا ویکتا ست ومعبود بی همتا ست
وبفرشتکان وی که همه بندکان وی اند چنانکه کفت بل عباد مکرمون وکتبه ونامهای
وی که از آسمان به پیغامبران فرو فرستاد وکتابه بتوحید قراة حمزه وکسائی است ومراد بدان

قرآنست زیرا که هر که بقرآن ایمان آورد بالله که یکتا ست ومعبود بی همتا ست وبجمله کتب ایمان
آورد که در قرآن بیان روشن است که همه حق است وروا باشد که کتاب اسم جنس بود بمعنی کثرت
چنانکه کویند کثر الدرهم والدینار واهلک فلان درهمه وفی الحدیث منعت العراق درهمها
وقفیزها ومراد بدین همه کثرتست باقی قرا وکتبه خوانند بجمع زیرا که ما قبل وما بعد آن جمع است
تا مشاکل ما قبل وما بعد باشد وبمعنی تمامتر بود ورسله وبفرستادکان وی که همه پاکان اند
وبرکزیدکان ووحی کزارندکان وخوانندکان براه حق وتمامتر خبری که در عدد پیغامبران
ورسولان وکتابها الله آمده خبر ابوذر است قال ابوذر رضی الله عنه فی سیاق الحدیث قلت
کم الانبیاء قال مائة الف واربعة وعشرون الفا قلت من کان اولهم قال آدم وشیث وادریس
وهو اول من خط بالقلم ونوح واربعة من العرب هود وصالح وشعیب ونبیک یا اباذر واول انبیاء
بنی اسرائیل موسی وآخرهم عیسی واول الرسل آدم وآخرهم محمد فقلت کم کتاب انزل الله قال
مائة کتاب واربعة کتب انزل الله تعالی علی شیث خمسین صحیفة وانزل الله علی ادریس ثلثین
صحیفة وانزل الله علی ابرهیم عشر صحایف وانزل الله التوریة والانجیل والزبور والفرقان
وساق الحدیث بطوله وقال عبد الله بن دینار وکان یقرا الکتب قال انزلت التوریة
فی ست مضین من شهر رمضان وانزل الزبور فی ثنتی عشرة من شهر رمضان بعدها باربعمایة
سنة واثنین وثلثین سنة وانزل الانجیل فی ثمانی عشرة من الشهر بعده بالف عام وخمسة عشر
عاما وانزل القرآن فی اربع وعشرین بعده بثمانی مایة عام لا نفرق بنون قراة قراء سبعه است
براضمار قول تقدیره قالوا لا نفرق بین احد من رسله ای بین احد والاخر من رسله کفتند
جدا نکنیم میان یکی از فرستادکان وی ومیان دیکران چنانکه جهودان کردند وترسایان که بعضی
ایمان آوردند وبعضی نه وهم کفرهم بمحمد صلی الله علیه وسلم وهم یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة
والانجیل یعقوب لا یفرق خواند بیا واین محمول است بر لفظ کل چنانکه آمن بلفظ واحد بروی
محمول است کانه قال کل لا یفرق بین احد من رسله همانست که آنجا کفت لا نفرق بین احد منهم
جائی دیکر ولم یفرقوا بین احد منهم وقالوا سمعنا واطعنا ای سمعنا قولک واطعنا امرک می کویند
رسول کفت ومومنان همه سمعنا بشنیدیم یعنی بسمع قبول بکوش پذیرفتاری چنانکه کویند سمع الله

قلت أنبيّ مرسل هو قال نعم خلقه الله
بيده ونفخ فيه من روحه ثمّ
سوّاه قبلا ثمّ قال يا اباذر
اربعة سريانيون آدم ...

لمن حمده ای قبل الله سماعون للکذب ای زین با بستای قابلون له ویقال ما سمع فلان کلامی ای ما قبله
ودر دعا کویند اللهم اسمع واستجب یعنی اللهم اقبل فرقست میان این امت ومیان امت موسی ایشان
کفتند سمعنا وعصینا واین امت کفتند سمعنا واطعنا می کوید شنیدیم وآنچه ما را بر آن خواندی
وآنچه شنیدیم فرمان بردایم بجان بذرفته وکردن نهاده غفرانک نصب نون بر سؤال است یعنی
نسالک غفرانک از تو آمرزش می خواهیم خداوندا والیک المصیر وباز کشت پس مرک با تو است فتجاوز
الله عن ذنوبهم ورحمهم واعطاهم الذی سألوه رب العالمین این آمرزش که مؤمنان از وی خواستند
ایشان را بیامرزید وبر ایشان رحمت کرد ومراد ایشان بداد که خداوندی کریم است دوست دارد
که از وی خواهند وبیامرزد آن را که آمرزش خواهد وفی هذا المعنی ما روی ابو هریرة رضی الله عنه قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان عبدا اصاب ذنبا فقال یا رب اذنبت ذنبا فاغفر لی
فقال ربه عز وجل علم عبدی ان له ربا یغفر الذنب ویاخذ به فغفر له ثم مکث ما شاء الله ثم اذنب
ذنبا آخر فقال ای رب اذنبت ذنبا فاغفر لی فقال ربه عز وجل علم عبدی ان له ربا یغفر الذنوب
ویاخذ به فغفر له ثم مکث ما شاء الله ثم اذنب ذنبا آخر فقال ای رب اذنبت ذنبا فاغفر لی فقال ربه
عز وجل علم عبدی ان له ربا یغفر الذنب ویاخذ به قد غفرت لعبدی فلیعمل ما شاء لا یکلف الله
نفسا الا وسعها کلفت ناتوانی است وتکلیف ناتوان بر نهادن ورنج نمودن قال زهیر

سئمت تکالیف الحیوة ومن یعش ثمانین حولا لا ابا لک یسأم

وسع نامی است طوق را وطاقت را می کوید بر ننهد خدای بر هیچ کس مکر توان او همانست که جای دیکر
کفت لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها خدای بر هیچ کس بار ننهد مکر آن توان که وی را داد ابن عباس
کفت هم المؤمنون وسع الله علیهم امر دینهم ولم یکلفهم الا ما هم له مستطیعون فقال یرید الله بکم
الیسر ولا یرید بکم العسر وقال ما جعل علیکم فی الدین من حرج وقال فاتقوا الله ما استطعتم
لها ما کسبت همچنانست که کفت لیس للانسان الا ما سعی نیست مردم را جز آنکه کند یعنی آنچه
کند از نیکی وی را دران مزد است وعلیها ما اکتسبت وآنچه کند از بدی بروی وزر ووبال
آن کردارست لها دلیل است بر خیر وکردار نیکو وعلیها دلیل است بر شر وکردار بد کسب واکتسب
یکی است که جائی دیکر کسب سیئة کفت وجای دیکر لکل امرئ منهم ما اکتسب من الاثم جای دیکر جزاء

بما کانوا یکسبون وکفته اند کسب آنست که بنفع دیکران مشغول شود واکتساب آنست که بنفع خود
کوشد پس او که بخود مشغولست علیه فی ذلک الحساب واو که بنفع دیکران مشغولست له به الثواب
ولیس علیه فیه الحساب ربنا لا تواخذنا معنی آنست که مؤمنان کفتند ربنا لا تواخذنا این
دعا همه جبرئیل دعواتست تا آخر سورة مصطفی علیه السلام خواسته است شب معراج پس این همه را
بداند ودر آموختند که چنین کوئید وخواهید لا تواخذنا مکیر ما را اکر فراموش کنیم یا بی قصد
چیزی کنیم ما را بفراموش کاری وبخطا مکیر ومواخذت اینجا ازیکی است یعنی از الله همچون لا یواخذکم
الله باللغو فی ایمانکم یعنی لا یواخذکم الله ویقال قاتلهم الله ای قتلهم الله وعرب مفاعلت از یک
تن روا دارند چنانکه شاعر کفت

شاممنی کلب بنی مسقر فصنت عنه النفس والعرضا
ولم اجاوبه احتقارا له وهل یعض الکلب ان عضا

مرید شتمنی واجابت این دعا او مصطفی
علیه السلام روایت کرد فقد کفت رفع عن امتی الخطاء والنسیان وما استکرهوا علیه ودر قرآنست
ولیس علیکم جناح فیما اخطاتم به ولکن ما تعمدت قلوبکم عمر خطاب رضی الله عنه مردی را دید که
می کفت اللهم اغفر لی خطایای کفت ان الخطاء مغفور ولکن قل اللهم اغفر لی عمدی اخطأ
یخطی یعنی زلّ وهو ضد اصاب یعنی خطا کرد بی قصد وخطی یخطا خطاء وخطأ بر بدی
بود همچون اساء اکر از کسی کاری آید خطا بی قصد مخطی واکر بدی آید بقصد خاطی است
قال الله تعالی ان فرعون وهامان وجنودهما کانوا خاطئین وقال لا یاکله الا الخاطئون
ربنا ولا تحمل علینا اصرا این واو عطف است بر لا تواخذنا وآنچه پس این آید همچنین می کوید
خدایا بر ما منه کران باری چنانکه بر پیشینیان نهادی وآن چنانست که جهودان را فرمود که عقوبت
بر ستیدن کوساله را که خویشتن را بکشید آن اصر بود وهمچنانکه از حواریان عیسی درخواست تا یک
تن از ایشان اجابت کند تا شبه عیسی بروی افکنند تا جهودان وی را بر دار کنند وکفته اند که پنجاه
نماز بر ایشان بود وربع مال هر زکوة وبجای سر انجام بریدن وهر کس که بشب کناه کردی بامداد
ظاهر بروی نبشته بودی این همه اصر بود واجابت این دعا آنست که الله کفت ویضع عنهم اصرهم
پیمان عظیم بزرک که میان قوم وقبیله عرب آن را آصره کویند قال الشاعر

اذا لم یکن لامرئ نعمة لدینا ولا بیننا آصره
ولا لی فی وده حاصل ولا نفع دنیا ولا آخره

ربنا ولا تحمّلنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا

وافنيتُ عمري على بابه فتلك اذا كرّة خاسره

یکسانست ولا تحمّلنا غایت ترست ما لا طاقة لنا به الطّاقة والطّوق واحدٌ ومنه القوم می کویند
بر ما منه آنچه توانائی نیست ما را بران یعنی اعمال واحکام کران درین جهان وعذاب دوزخ در آن جهان
وکفته اند حدیث نفس ووسوسه است واجابت این دعا آنست که گفت لا یکلّف الله نفسًا الّا وسعها
قومی از متکلّمان که تکلیف ما لا یُطاق جایز دارند این آیت کویند دعا کردن ساز داشت تکلیف
ما لا یطاق دلیل است که آن متصوّرست وجایز که اکر متصوّر نبوذی این هم خواست محال بوذی
خصم ایشان جواب می دهد که آنچه می خواهند نه باز داشت تکلیف ما لا یُطاقست ونه تکلیف
ناممکن بلک اعمال وشرایع کران است که طاقة آن دارند لکن برنج ودشخواری از الله میخواهند تا
آن رنج ودشخواری بر ایشان ننهد چنانکه بر پیشینیان نهاد این همچنانست که کسی کویذ ما
اطیق کلام فلانٍ من طاقت سخن فلان ندارم نه آن خواهذ که در قدرت من نیست شنیذن
سخن وی لکن معنی اینست که شنیذن سخن وی بر من کران است ازین جنین است واعفُ عنّا
وفراخ فراکذار از ما ازینجاست که کویند على الدّنيا العفاء یعنی فراخ فراکذار تا برود وفي الخبر
یا بن جعشم اذا اصبحت آمنًا في سربك معافًا في بدنك عندك قوت یومك فعلى الدّنيا العفاء
وانشدوا

عفاءٌ على هذا الزّمان فانّه زمان عقوقٍ لا زمان حقوق

وکلّ رفیق فیه غیر موافق وکلّ صدیقٍ فیه غیر صدوق

وعفوّ نامی است از نامهاء خدای عزّ وجلّ نصّ قرآن بذان آمذه ودر خبرست که عائشه رضی الله
عنها کفت یا رسول الله اکر شب قدر دریابم وبدانم چه کویم واز خدا چه خواهم کفت قولی اللّهمّ انک
عفوّ تحبُّ العفو فاعفُ عنّی ومعنی عفوّ فراکذارنده کناهانست وسترنده عیب عذر خواهان
ونابیذا کننده جرم اوّاهان واجابت این دعا آنست که ربّ العزّة کفت ویعفو عن السّیّات
واغفر لنا اصل غفر ستر است غفر ومغفرة وغفران آمرزش است یعنی که چیزی بر کسی فراپوشانیذ
غفارة سرپوش است ومِغفر خُوذ جمع غفیرا زان کویند که از انبوهی یکدیکر را بوشیذه می دارند
غافر وغفور وغفّار هر سه نام خداست در نصوص کتاب وسُنّت غافر آمرزکارست وبوشنده
غفّار وغفور بناء مبالغت است یعنی فراخ آمرزنده وفراخ بوشنده واجابت این دعا آنست

که ربّ العزّة کفت انّ الله یغفر الذّنوب جمیعًا وفي الخبر یقول الله عزّ وجلّ من لقيني بقراب
الارض خطیئةً لا یشرک بي شیئًا لقیته بمثلها مغفرة وارحمنا معنی رحمت بخشایش است و
مهربانی ومهربانی نه ارادت نعمت چنانکه اهل تاویل کویند اعتقاد آنست که ربّ العالمین
مهربانست وبخشاینده درین جهان بر همکان آشنایان وبیکانکان ودران جهان خاصه
بر آشنایان ومؤمنان ودر خبرست که الله بر بندکان مهربانتر است از مادر بر فرزند واز مهربانی
وی است که مردم را بر یکدیکر مهربان فرموذ ومهربانی خوذ تمامی مهربانی ایشان کرد ودران بست
چنانکه در خبرست الرّاحمون یرحمهم الرّحمن ارحموا من في الارض یرحمکم من في السّماء واجابت
این دعا آنست که الله کفت عسی ربّکم ان یرحمکم کتب ربّکم على نفسه الرّحمة وقیل واعف عنا
من الافعال واغفر لنا من الاقوال وارحمنا من العقد والاضمار واعف عنّا في سکرات الموت
واغفر لنا في ظلمة القبر وارحمنا في اهوال القیامة وکفته اند حکمت درانکه اوّل عفو کفت پس
مغفرت پس رحمت آنست که عفو عقوبت ناکردن است بر کناه هرچند که کناه ظاهر بوذ ومغفرت
بوشیذه داشتن کناه است وباچشم نیاوردن ورحمت نواختن است ومهربانی نموذن پس
مغفرت بلیغ ترست از عفو ورحمت تمامتر از مغفرت ازین جهت باوّل عفو کفت وباخر مغفرت
انت مولانا مولی بلغت عرب معانی است المولى هو الله والمولى ابن العمّ والمولى هو المعتِق
وکذلک المعتَق والمولى النّاصر والمولى الزّوج واصلها کلّها من الولي فهو مفعل من الولي وهو
القرب فالمولى ما لزمک من شيءٍ او لزمته ومنه قوله وما واکم النّار هي مولاکم والمولى في اسماء الله
تعالى معناه النّاصر العاطف القریب وکذلک الولي انت مولانا معنی آنست که تو خداوند
ویاریده دارنده وبازدارنده ونکه دارنده بذیرنده ودستکیر وداور داری فانصرنا
نصرة ونصر بلغت عرب یاری داذن وروزی داذن بوذ ارضٌ منصورة ای ممطورة من
کان یظنّ ان لن ینصره الله ای لن یرزقه الله وناصر ونصیر یارست ومنتصر کین کش فانصرنا
على القوم الکافرین می کویذ یاری ده ما را بر کروه کافران اجابت آن دعا آنست که کفت
وکان حقًّا علینا نصر المؤمنین ومعنی کفر وکفران ناسپاسی است وکافر وکفور ناسپاس است
وکافر ضدّ مسلمان از آن کفته اند نه از آن نه بمعنی آنکه کافر ناسپاس نعمت الله آمذ نعمت از وی

یافت دیگری بر ستیزد و ناسپاسی بد پاداشی بود فلا کفران لسعیه از ابن عباس رضی الله می گوید
بنزدیک عز بد پاداشی نیست جائی دیگر گفت فلن تکفروه یعنی ما شما را کردار شما بد پاداشی نیست
و اصل کفر ستر است نعمت بپوشیدن که از منعم بسپاس داری بر تو بدید نیاید و از بهر آنک
برزگر را کافر خوانند که تخم بپوشد در زمین و عرب شب را کافر خوانند که جهان بپوشد و دیو را
کفر خوانند که مردم را بپوشد بدیوار و در خبرست که ساکن الکفور کساکن القبور یعنی ساکن
الرساتیق آورده اند که معاذ جبل رضی الله عنه هر که که از سورة البقره خواندی چون باخر
رسیدی که فانصرنا علی القوم الکافرین گفتی آمین و روی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الآیتان
من آخر سورة البقرة من قراها فی لیلة کفتاه یعنی کفتاه قیام اللیل و روی لا تقرآن فی دار
ثلث لیال فیقربها شیطان و قال قتادة ان الله تعالی کتب کتابا قبل ان یخلق السموات
والارض بالفی عام فوضعه عنده و انزل منه آیتین ختم بهما سورة البقرة فایما بیت قریتا
فیه لم یدخله شیطان ثلث لیال

النوبة الثالثة

قوله تعالی لله ما فی السموات و ما فی الارض ملکا و ابداعا و خلقا و اختراعا اوجدهم من
العدم فملکهم ملک عزة و اقتدار لا ملک استفادة و اکتساب یفعل فیهم ما یشاء و یحکم ما یرید
می گوید هر چه در آسمانهاست و هر چه در زمینها همه ملک الله است ملک ایجاد و عزت نه ملک اکتساب
و وراثت آن ملک آدمیانست که بحکم بیع و هبت یا باکتساب و وراثت حاصل شد لاجرم ان
حکم که ملک ایشان ادرست کردیم آن حکم حق مملوک بر ایشان واجب کرد و ملک الله از نیست هست
کردن است و پس نبود آفریدن و از آغاز نو ساختن پس ملک وی بملک کس مانند نیست و کسرا
بروی در آن حکم نیست و لکن کنند را آفرینه خود بحجت و خداوندی خود از وی داد ستد و ستم
نیست بیداد آن باشد که کسی کاری کند که از کار آن کس را نرسد و الله را رسد هر چه کند بحجت
آفرید کاری و کردگاری و پادشاهی جل سلطانه و عظم شانه و عز کبریاؤه و حقت کلمته و علت
عن درک العقول حقیقته لله ما فی السموات و ما فی الارض نه بدان گفت تا تو دل در آن
بندی و بدان مشغول شوی لکن تا دل در آفریدگار آن بندی و صانع را ببینی همانست که گفت
لا تسجدوا للشمس و لا للقمر و اسجدوا لله الذی خلقهن آسمان و زمین که آفرید نظرگاه عامه خلق را

آفرید تا در صنع نگرند و از صنع بصانع رسند همانست که گفت اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض
قل انظروا ماذا فی السموات والارض با ز اهل خصوص را منزلت برتر نهاد از نظر عبرت با نظر فکر
خواند و از صنع با صفت کردانید گفت افلا یتدبرون القرآن باز مصطفی را علیه السلام از درجه
خصوص بگذرانید و بحقیقت افراد راه داد و در نقطه جمع فرو آورد تا نظر وی از صنع و صفت
بر تر آمد با وی گفت الم تر الی ربک اول منزل آگاهانست دوم رتبت آشنایان سوم درجه
دوستان و نزدیکان از اول برقی تافت از آسمان عزت رهی در آگاهی آمد پس نسیمی دمید از
باغ لطف رهی آشنائی یافت پس شربتی یافت از جام دوستی از خودی بی خود شد همه او را
شد آگاهی حال مزدورست آشنائی صفت مهمانست دوستی نشان نزدیکانست مزدور را
مزد است و مهمانان را نزل و نزدیکان را راز مزدور در مزد در خود می دور است و در نزل مهمان
در خود مینبانست و او که نزدیکست خود غرقه عیانست و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه
یحاسبکم به الله شگرف آمد کار آنکس که کشش سرو کار با اوست جلیل است آن عتاب که عتاب
کننده اوست بجان خرید باید آن شمار که شمار کننده اوست قدر این خطاب آن جوانمرد
طریقت شبلی دانست که می گفت بار خدایا چه باشد که گناه عالمیان جمله بر گردن شبلی نهی تا فردا
در آن خلوتگاه همه گناهی با من شمار کنی و با تو ام سخن دراز کرد

حرام دارم با دیگران سخن گفتن — بجا حدیث تو گویم سخن دراز کنم

اشارت خلوتگاه با ز خبرست که مصطفی علیه السلام گفت ما منکم الا سیکلمه ربه لیس بینه و بینه
ترجمان و لا حجاب یحجبه اعرابی آمد و از مصطفی برسید که فردا حساب خلق که خواهد کرد رسول
گفت الله شما را بندگان کند اعرابی برگشت بشادی و نازشی گفت پس من رستم فان الکریم
اذا قدر غفر یحاسبکم به الله گفته اند این کلمه تنبیهی عظیم است کسی را که در دل روشنائی دارد
و هستی آشنائی چون می داند که فردا حساب وی خواهند کرد و از آن گفتار و کردار وی باز خواست
که جرا رفت و چون رفت امروز با خود حساب خویش برگیرد حرکات و سکنات گفتار و کردار
خویش پاس دارد مصطفی علیه السلام از آنجا گفت حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و تهیؤا
للعرض الاکبر آمن الرسول و نگفت آمنت چنین بود خطاب سادات و ملوک که بر وجه تعظیم بود

سبحانک خود را کفت جلّ جلاله در ابتداء سورة الفاتحة الحمد لله و نکفت الحمد لی تعظیم
نفس خود را و اظهار عزّ و جلال خود را سبحانه ما اعظم شانه آمن الرّسول لما فرغ عزّ و جلّ من
ذکر الایمان و البعث و الجنّة و النّار و الصّلوة و الزّکوة و القصاص و الصّیام و الحج و الجهاد
و النکاح و الطّلاق و الحیض و العدّة و النّفقة و الرّضاع و الایلاء و الخلع و المیراث و
الصّدقات و النّذر و البیع و الشّری و الرّبوا و الدّین و الرّهن و ذکر قصص الانبیاء و آیات قدرته
ختم السّورة بذکر تصدیق نبیّه علیه السّلم و المؤمنین بجمیع ذلک فقال آمن الرّسول بما انزل
الیه من ربّه و المؤمنون این مدح و ثناست بر پیغامبر که این احکام و حدود و قصص انبیا را
بیان کرد و رسالت کزارد و بر مؤمنان که آن همه احکام و حدود و قصص انبیا و نشانها قدرت
و عظمت الله که یاد کردیم بشناختند و بپذیرفتند و استوار کرفتند و ازین بزرکوارتر و جلیلتر
که الله کواهی داد مصطفی را بایمان وی و کواهی داد مؤمنان را بایمان ایشان این از الله
ایشان را کواهی است و کواهی آنست که ایمان عطائی است آب و خاک کجا بود و عالم و آدم چه بود
که جلال احدی بعنایت ازلی بنده را بایمان کواهی داد و تاج دوستی بر فرق وی نهاد پیر
طریقت کفت ای خداوندی که رهی را بی رهی با خود بیعت می کنی رهی را بی رهی کواهی بایمان
می دهی رهی را بی رهی بر خود رحمت می نویسی رهی را بی رهی با خود عقد دوستی می بندی
سزد بنده مؤمن را که بنازد اکنون کش عقد دوستی با خود ببست که مایه کنج دوستی همه نور است
و بار درخت دوستی همه سرور است میدان دوستی یک دل را فراخ است ملک فردوس بر درخت
دوستی یک شاخ است آمن الرّسول بما انزل الیه من ربّه و المؤمنون هر دو ایمان آوردند
هم رسول و هم مؤمنان لکن شتان ما بینهما ایمان مؤمنان از راه استدلال و ایمان رسول از راه
وصال ایمان ایشان بواسطهٔ برهان و ایمان رسول بمشاهده و عیان و ذلک فیما روی انّ
النّبیّ صلی الله علیه و سلّم قال رایت ربّی عزّ و جلّ بعینیّ لیلة المعراج فقال لی ربّی یا محمّد
آمن الرّسول بما انزل الیه من ربّه قلت نعم قال و من قلت و المؤمنون کلٌّ آمن بالله و ملائکته
و کتبه و رسله لا نفرّق بین احد من رسله کما فرّقت الیهود و النّصاری قال و قالوا ماذا
قلت و قالوا سمعنا قولک و اطعنا امرک قال صدقت سل تعطه قلت غفرانک ربّنا و الیک المصیر.

